



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترجمہ تفسیر روای

حصہ اولیٰ حصہ

الایمان

مذہبہ جدیدہ امام احمد رضا

مکتبہ اہل سنت دارالافتاء دارالحدیث

پہا مکتبہ اہل سنت دارالافتاء دارالحدیث

آبہ مکتبہ اہل سنت دارالافتاء دارالحدیث

مکتبہ اہل سنت دارالافتاء دارالحدیث دارالحدیث دارالحدیث دارالحدیث

دارالافتاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه تفسیر روایی البرهان

نویسنده:

هاشم البحرانی

ناشر چاپی:

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه تفسیر روایی البرهان جلد ۱
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه ناشر
۳۵	سخن مترجمان
۳۷	متن مقدمه تفسیر البرهان با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار
۴۳	گفتار اول
۴۳	اشاره
۴۵	فصل اول
۴۵	اشاره
۴۵	باب اول
۵۲	باب دوم
۵۸	باب سوم
۷۰	باب چهارم
۷۹	باب پنجم
۹۱	فصل دوم
۹۱	اشاره
۹۲	باب اول
۹۶	باب دوم
۱۰۳	باب سوم
۱۱۰	باب چهارم
۱۲۱	باب پنجم

۱۳۵	فصل سوم
۱۴۵	گفتار سوم
۱۴۵	اشاره
۱۴۷	فصل اول
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	باب اول
۱۴۹	باب دوم
۱۵۱	باب سوم
۱۵۶	باب چهارم
۱۵۹	باب پنجم
۱۶۰	باب ششم
۱۶۶	باب هفتم
۱۷۴	تکمله
۲۰۳	فصل دوم
۲۰۳	اشاره
۲۰۳	باب الف
۲۶۵	باب باء
۳۱۵	باب تاء
۳۲۶	باب ثاء
۳۳۳	باب جیم
۳۵۲	باب حاء
۳۹۶	باب خاء
۴۲۹	باب دال
۴۴۱	باب ذال
۴۵۱	باب راء
۴۹۸	باب زاء

۵۱۱	باب سین
۵۷۳	باب شین
۶۱۶	باب صاد
۶۵۴	باب ضاد
۶۶۳	باب طاء
۶۷۹	باب ظاء
۶۸۹	باب عین
۷۴۴	باب غین
۷۶۲	باب فاء
۷۹۸	باب قاف
۸۵۳	باب کاف
۸۸۸	باب لام
۹۰۳	باب میم
۹۳۱	باب نون
۹۹۱	باب واو
۱۰۳۴	باب هاء
۱۰۵۲	باب یاء
۱۰۶۵	خاتمه
۱۰۶۵	اشاره
۱۰۶۷	فصل اول
۱۰۸۳	فصل دوم
۱۰۸۳	اشاره
۱۰۸۵	نکته اول
۱۰۸۷	نکته دوم
۱۰۸۸	نکته سوم
۱۰۸۹	نکته چهارم

نکته پنجم ۱۰۹۰

نکته ششم ۱۰۹۱

نکته هفتم ۱۰۹۲

نکته هشتم ۱۰۹۲

درباره مرکز ۱۱۰۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: بحرانی، هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ ق.

عنوان قراردادی: البرهان فی تفسیر القرآن. فارسی

مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده تفسیر سید هاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشیا.

مشخصات نشر: تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۰: ۱۶۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۲-۲؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۱-۵؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۳-۹؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۵-۳؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۶-۰؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۷-۷؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۹-۱؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۰-۷؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۹-۰؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۹: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۴۰-۶

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فپا).

یادداشت: ج. ۳ - ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فپا).

یادداشت: ج. ۷ - ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فپا).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۸ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار / تالیف ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نباطی فتونی. - ج. ۲. سوره حمد و بقره. - ج. ۳. البرهان فی تفسیر القرآن / تالیف هاشم بن سلیمان بحرانی. - ج. ۴. انعام، اعراف، انفال و توبه. - ج. ۶.

کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء. - ج. ۷. نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص، زمر. - ج. ۸. سوره های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه و صف. - ج. ۹. سوره های جمعه تا ناس.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق.

شناسه افزوده: ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ - مترجم

شناسه افزوده: گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ - مترجم

شناسه افزوده: خورشاه، صادق، ۱۳۳۳ - مترجم

شناسه افزوده: شریف، ابوالحسن بن محمد طاهر، - ۱۳۳۸ق. . مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

رده بندی کنگره: BP۹۷/۳/ب۳ب ۴۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۰۶۷۵۲

ص: ۱

اشاره

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد اول: مقدمه با عنوان

مرآت الانوار و مشکات الاسرار

مؤلف تفسیر: علامه سید هاشم بحرانی

مقدمه از: ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی طباطبائی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشیا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

ص: ۳

مقدمه ناشر..... ۱۱

سخن مترجمان..... ۲۳

متن مقدمه تفسیر البرهان با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار..... ۲۵

گفتار اول

در بیان اینکه باطن قرآن به دعوت ولایت و امامت مربوط می شود و ظاهر آن به دعوت توحید و نبوت مرتب است و این موضوع در سه فصل، بیان می شود..... ۳۱

فصل اول: در بیان مفاهیم مورد نظر براساس احادیث وارد شده در خصوص این گفتار که در چند باب، انجام می پذیرد ۳۳

باب اول: در اینکه قرآن، بطن های متعدد و آیات آن، تأویلات متفاوتی دارد و مضامین و مقاطع مختلف قرآن، مربوط به زمان خاصی نیست، بلکه بر همه مردم در همه زمان ها جاری است..... ۳۳

باب دوم: در ذکر پاره ای از احادیث صریح در خصوص اینکه مراد از باطن قرآن و تأویل آن، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و اتباع ایشان و مسائل مرتبط با آن است..... ۳۹

باب سوم: دلایل تناسب ظاهر آیات با باطن آنها، وجوه تشابه اهل تأویل و اهل تنزیل ۴۵

باب چهارم: اثبات وجوب این که ایمان به ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل و تنزیل آن در کنار یکدیگر، مانع از وجوب ایمان به محکم و متشابهِه قرآن است..... ۵۵

باب پنجم: علم تأویل قرآن، بلکه علم همه قرآن، نزد اهل بیت علیهم السلام است و آوردن احادیثی در این زمینه که نباید قرآن را جز از طریق ائمه علیهم السلام تفسیر کرد..... ۶۳

فصل دوم: در بیان این که براساس احادیث، باطن و کنایه و تأویل آن دسته از آیات قرآن که به طور صریح و تنزیل، در باب توحید و نبوت وارد شده است، مربوط به ولایت و امامت می باشد. این فصل، مشتمل بر پنج باب است ۷۵

باب اول: در بیان پاره ای از سخنان صریح علمای ما در زمینه شأن و مقام ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و کفر منکران

آنان ۷۷

باب دوم: در ذکر پاره ای از احادیث وارد شده در خصوص وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی و اطاعت از آنان و این که اهل بیت، معیار صحت ایمان و شرط پذیرش اعمال و خروج از مرز کفر و شرک می باشند و ذکر نکوهش انکار ولایت و تردید کردن در اهـل بیت علیهم السلام

..... ۸۱

باب سوم: در این که اقرار به امامت ائمه علیهم السلام و دوستی و ولایت آنان، مرتبه پس از اقرار به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله در دو مدخل صحت دین و صدق ایمان است همچنان که اقرار به نبوت، مرتبه پس از اقرار به توحید است ۸۷

باب چهارم: ولایت به همراه توحید بر همه خلائق عرضه شده و از آنان پیمان گرفته شده و پیامبران به خاطر آن مبعوث شدند و کتاب های آسمانی به همین دلیل، نازل شده است و همه امت ها به اقرار به آن، مکلف شده اند و ذکر احادیث وارد شده در این زمینه ۹۳

باب پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نخستین مخلوقات خداوند هستند و ولایت آنان، علت اصلی آفرینش و انگیزه اصلی عبادت است و ذکر احادیث وارد شده در این زمینه..... ۱۰۳

فصل سوم: در بیان این که باطن قرآن براساس روایات، مربوط به ولایت و امامت است. روایاتی که بر این دلالت دارد که این امت، از سنت های امت های پیشین و شیوه آنان در همه اعمال و رفتارها تبعیت می کنند..... ۱۱۵

گفتار دوم

(گفتار دوم به دلیل پاره ای از ملاحظات ترجمه نشد).

گفتار سوم

در توضیح پاره ای از تأویل های رسیده از ائمه علیهم السلام و نیز تأویل هایی که از روایات آن بزرگواران دریافت می شود که برای تأیید آنها آیه صریحی از قرآن نیافته ایم. این گفتار، شامل دو فصل است ۱۲۳

فصل اول: در توضیح برخی تأویل هایی که به خاطر فوائد زیادی که دارند باید جداگانه ذکر شوند. بیشتر این تأویل ها از نوع مجاز عقلی و اسناد مجازی و کنایه و تعریض است، هر چند می توان برخی از آنها را تحت عنوان مجاز لغوی دانست ولی با تکلف همراه است، چنان که بر صاحبان اندیشه و تأمل، پنهان نیست. این فصل، شامل هفت باب و یک تکمله است... ۱۲۵

باب اول: خداوند متعال در بسیاری از موارد در قرآن، الفاظ و عباراتی را آورده است که ظاهراً عمومیت دارد ولی برحسب باطن به افرادی دلالت دارد که فقط ائمه علیهم السلام یا پیروان ایشان و یا دشمنان آنان و نظایر آن مصداق آنها می

باب دوّم: خداوند متعال در بسیاری از آیات با عبارات یا توصیفاتی سخن می گوید که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امت های گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن، هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد، با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشد مراد این سخن خواهد

ص: ۶

باب سوم: در بیان این که خداوند گاه در قرآن خطابی را آورده است که براساس تأویل و باطن قرآن، مخاطب آن کسی نیست که از ظاهر آیات فهمیده می شود و به نظر می رسد خطاب متوجه اوست و این که قرآن براساس به در می گویم تا دیوار بشوارش نود، نازل شده

است..... ۱۲۹

باب چهارم: برخی از ضمائر در قرآن، براساس تأویل، به چیزی برمی گردد که به صراحت در قرآن ذکر نشده است، بلکه برحسب باطن، مرجع ضمائر محسوب می شود، مانند ضمائری که به ولایت یا به علی علیه السلام و نظایر آن باز می گردد ولی ظاهراً مرجع آن ذکر نشده

است..... ۱۳۳

باب پنجم: در بیان این که بعید نیست بتوان آن چه را که ظاهراً از آن به گذشته تعبیر شده است را به آینده تأویل نمود. چنان که بسیاری از تأویلات، چنین اقتضا می کند..... ۱۳۵

باب ششم: در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که بیشتر مطالبی که خداوند متعال به خود نسبت می دهد، به صیغه یا ضمیر جمع است..... ۱۳۷

باب هفتم: در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که مطلق ذکر لفظ الله و إله و رب، براساس باطن قرآن و تأویل آن در موارد مختلف، به امام تأویل می شود..... ۱۴۳

تکمله: در بیان بطلان غلو اغراقی که ممکن است از احادیث قبلی در نظر آید و توضیح معنای غلو و تفویض و تفریط نمودن در حق ائمه علیهم السلام و نیز ذکر اصحاب غلو و ذکر سخنان ایشان به طور مفصل در این باب... ۱۴۹

فصل دوم: در بیان دیگر تأویلات عام که در غیر موضع خود پیاده می شوند و شامل بیش از یک موضع می باشند که به همراه متون و ادله آن به نحوی که در عنوان گفتار سوم گذشت خواهد آمد. این فصل، بر اساس حروف الفبا و مانند فرهنگ های لغت، تنظیم شده است، یعنی ابتدا حرف اول و سپس حرف آخر و سپس حرف دوم، مدنظر قرار می گیرد.....

۱۷۷

خاتمه

فصل اول: در بیان پاره ای از تأویلات حروف مقطعه ای که در اوایل برخی از سوره ها آمده است ۹۲۳

فصل دوم: در ذکر برخی نکته ها..... ۹۳۷

قرآن عظیم ترین معجزه الهی و گرانسنگ ترین هدیه خداوند به بشریت است. بدون تردید همه آدمیان به جز مخاطبان اصلی این کتاب یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از فهم عظمت و ابعاد و اعماق محتوایی آن عاجز و ناتوانند. در نوردیدن این اقیانوس فراخناک و بی کرانه علم و حکمت و معرفت و معنویت، از هیچ دریانوردی، و غواصی در اعماق تو در توی آن، جز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که عدل و شریک قرآنند، ساخته نیست. آن که گمان برد بی مراجعه به اهل بیت علیهم السلام و بدون تمسک به آموزه های نورانی آنان از عهده چنین کاری بر می آید، خویش را در معرض ناکامی و بلکه هلاکت قرار داده است.

قرآن خود نیز این مهم را خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله متذکر شده است:

__ و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس (۱)

__ قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم تبیین و تفسیر کنی.

بر اساس آیه فوق، یکی از وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبیین و تفسیر قرآن برای مردم است. در آیاتی دیگر نیز از تعلیم قرآن به مردم توسط رسول

ص: ۱۱

— كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و الحکمه و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون (۱)

— در میان شما رسولی فرستادیم تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و به شما قرآن و حکمت و آن چه را که نمی دانید، بیاموزد.

علاوه بر آیات فوق ده ها روایت بر شأن انحصاری اهل بیت علیهم السلام در امر تفسیر قرآن تاکید کرده اند که در ذیل به چند روایت آن اشاره می کنیم:

— منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، همانا خدا برتر و بزرگ تر از این است که به خلقش شناخته شود، بلکه مخلوق به خدا شناخته شود. فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاری است، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسی که بر او وحی نازل نشود، باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست. من به مردم (سنی مذهب) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر در گذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان، در مجادله به آن استدلال می کنند (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیّم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قیّم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است. پس به ایشان گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن

ص: ۱۲

ایطالب) گوید می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السلام قیم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت به قرآن گوید حق است، حضرت فرمود: خدایت رحمت کند. (۱)

— امام باقر علیه السلام فرمود: ای گروه شیعه با سوره «انا انزلنا» با مخالفین خودتان مواجه کنید تا پیروز شوید. سوگند به خداوند، این سوره حجت خداوند بر مخلوقات است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و این سوره سرور دین شما و نهایت علم ماست. ای گروه شیعه با اول سوره: «حم و کتاب مبین، ما این کتاب را در شب مبارکی نازل کردیم، ما بیم دهنده هستیم»؛ با مخالفین خود مقابله کنید. این مخصوص و لاه امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ ای گروه شیعه، خداوند می فرماید: «هیچ امتی نیست مگر اینکه در آن بیم دهنده ای وجود داشته است.» گفته شد: ای ابا جعفر آیا نذیرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؟ فرمود: درست گفتم، آیا از پس بعثت ایشان نذیر دیگری در سطح جهان بود در حالی که ایشان زنده بودند، گفت: خیر؛ فرمود: آیا به نظر تو، آن که را ایشان فرستد نذیرش می گردد، همان گونه که خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای نذیر بودن برانگیخت، گفت: البته، فرمود: پس همین طور پیامبر فوت نکرد مگر اینکه فرستاده ای به عنوان نذیر قرار داد. سائل گوید: اگر بگویم خیر قرار نداده، در این صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام نسل های بعدی را ضایع نموده است (چون فرصت هدایت شدن را نخواهند داشت). پس گفت: آیا قرآن به عنوان نذیر برای مردم بعد کافی نیست؟ فرمود: بلی ولی اگر مفسری برای آن بیابند (زیرا بدون تفسیر صحیح، هر کس قرآن را به گونه ای تفسیر می کند و باعث اختلاف و گمراهی بیشتر می شود). سائل گفت: آیا پیامبر آن را تفسیر نکرده است؟ امام فرمود: البته برای یک نفر تفسیر کرده و آن گاه شأن آن فرد را برای امتش روشن کرده است و آن فرد علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۲)

ص: ۱۳

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، باب حجت، ح ۶.

— امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا خدا ما را پاک و معصوم قرار داد و ما را شاهد و گواه بر خلق خود و حجّت در روی زمین گردانید، و ما را با قرآن کریم و قرآن کریم را با ما قرار داد که ما از قرآن و قرآن از ما جدا نمی شود. (۱)

— ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (قران آیاتی روشن است در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده) را قرائت نمود و سپس فرمود: به خدا ای ابا محمد! خدا نفرمود: قرآن آیه هایی است میان دو جلد قرآن (تا مردم گویند قرآن که حجّت خداست بر ما، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه اول تا صفحه آخر است و محتاج به امامی که آن را تفسیر کند نمی باشیم). عرض کردم: قربانت کردم، کیانند (دانشمندانی که حقایق قرآن در سینه آنهاست) ایشان؟ فرمود: توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟! (۲)

— امام باقر علیه السلام: جز اوصیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست. (۳)

— زید شحّام روایت می کند که قتاده بر امام باقر علیه السلام وارد شد. حضرت علیه السلام از او پرسید، تو فقیه بصره ای؟ قتاده پاسخ داد: چنین می گویند. حضرت علیه السلام فرمود: مطلع شده ام که تو قرآن را تفسیر می کنی. قتاده گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می کنی، هم خویش را هلاک کرده ای و هم دیگران را و اگر به نقل از رجال و افراد دیگری تفسیر می کنی، باز هم خود را هلاک کرده ای و هم دیگران را. وای بر تو قتاده! قرآن را منحصرأ آنها می فهمند که مخاطبان (اصلی) قرآنند (یعنی اهل بیت علیهم السلام). (۴)

— ابن عباس روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اجتماع مردم بر منبر رفت و فرمود: ای گروه مؤمنان ... خداوند قرآن را بر من نازل کرد، هر کس

ص: ۱۴

۱- [۱] - وسائل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۱۷۸ .

۲- [۲] - همان ، ص ۱۸۰ .

۳- [۳] - کافی ، ج ۱ ، ص ۳۳۲ .

۴- [۴] - امالی شیخ صدوق ، ص ۱۲۱ - ۱۲۲ .

با آن مخالفت کند گمراه است و هر کس علم (تفسیر) آن را در نزد غیر علی علیه السلام جوید، هلاک شده است. (۱)

— امام صادق علیه السلام: قرآن مثل هایی برای اهل دانش — نه غیر آنان — است، برای گروهی که قرآن را چنان که شایسته آن است تلاوت می کنند و آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می آورند و آن را می شناسند. و اما بر غیر آنان، قرآن سخت مشکل و از دسترس دل های شان دور است، از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی که هیچ چیزی دورتر از دل های این قبیل اشخاص نسبت به تفسیر قرآن نیست. در این قرآن، همه مردم — مگر کسی که خدا بخواهد — سرگردانند. پس از آن فرمود: «و اگر آن را به رسول صلی الله علیه و آله و اولی الامر خویش ارجاع می دادند، قطعاً کسانی از آنان (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولوالامر علیهم السلام) قرآن را در می یابند» ولی غیر آنان هرگز آن را نمی دانند. (۲)

— رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: مردم! در قرآن تدبر کنید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن و نه متشابهات بنگرید، اما به خدا سوگند هرگز کسی جز آن که اکنون دستش در دست من است (امیرالمؤمنین علیه السلام) قادر به تبیین نواهی و تفسیر و توضیح آیات آن نیست. (۳)

— امام صادق علیه السلام در گفتگویی با عمرو بن عبید به او فرمود: وظیفه مردم آن است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و هر گاه به تفسیر آن محتاج شدند منحصرأ به ما و به سوی ما روانه شوند. (۴)

— امام صادق علیه السلام: هر کس قرآن را بر اساس دیدگاه خود تفسیر کند اگر به صواب رود، اجری ندارد و اگر به خطا رود، از پرتگاهی دورتر از آسمان

ص: ۱۵

۱- [۱] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۶.

۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۰.

۳- [۳] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۴- [۴] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۲.

— امام باقر علیه السلام: در قرآن مثل هایی برای مردم آورده شده و به پیامبر خطاب شده است که تنها ما آن را می فهمیم و جز ما علم آن را ندارد. (۲)

از روایات فوق به وضوح در می یابیم که کسی جز اهل بیت علیهم السلام شأن مفسر بودن را برای قرآن ندارد و اگر کسانی می خواهند دست به توضیح و تشریح آیات قرآن بزنند، لاجرم باید با استمداد از آموزه های قرانی و تفسیری آنان بدین امر اقدام نمایند، در غیر این صورت، بدون شک دچار گناه بزرگ تفسیر به رأی خواهند شد.

در همین جا باید به نظریه تفسیر قرآن به قرآن اشاره کنیم که مدعی است برای فهم مقاصد قرآن نیازی به منبعی جز خود قرآن نیست و مفسر می تواند در تفسیر هر آیه ای با مراجعه به آیات دیگر قرآن، مقصود و مفاد آن را دریابد. مهمترین استدلال مدافعان این نظریه آن است که قرآن خود را «کتاب مبین» و «تبیانا لکل شیء» توصیف و معرفی می کند؛ با این لحاظ اگر سخن از نیاز به منبعی دیگر غیر از خود قرآن به میان آید، نافی این توصیفات می باشد. پاسخ این استدلال با توجه به آیات و روایات ذکر شده در فوق بسی روشن است و آن این که، بله قرآن کتاب مبین و تبیانا لکل شیء است اما در پرتو و به انضمام تعالیم و آموزه های مفسران و معلمان حقیقی قرآن که اهل بیت علیهم السلام هستند. همان گونه که دیدیم، هم قرآن و هم ده ها روایت بر نقش اهل بیت علیهم السلام در تبیین و تفسیر قرآن تصریح می کنند و به صراحت بر این گمان که بدون مراجعه به آنان می توان به تفسیر قرآن دست یازید، خط بطلان می کشند.

در اصول کافی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

— ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الاکفر (۳)

ص: ۱۶

۱- [۱] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۲.

۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۶۳۲.

— کسی بعضی از قرآن را بر بعضی دیگر از آن نزده جز آن که کافر شده است.

همین روایت را شیخ صدوق نقل کرده و از استاد خود می پرسد: مقصود از زدن بعضی از قرآن بر بعضی دیگر چیست؟ استاد جواب می دهد: یعنی این که شخص در تفسیر آیه ای با تفسیر آیه ای دیگر جواب گوید. (۱)

در اینجا باید نکته ای را یادآور شویم که مرجعیت انحصاری اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن بدان معنا نیست که بدون مراجعه به احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام قادر به درک هیچ معنا و مفهومی از قرآن و آیات آن نیستیم. پاره ای از آیات قرآن از مفهومی صریح و روشن برخوردارند و برای هر آشنای به زبان عربی قابل درک است اما در مقابل، پاره ای دیگر از آیات واجد ابهام و تعقید و یا در زمره متشابهات بوده که نیاز به تفسیر و تبیین دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید:

— خداوند قرآنش را سه گونه قرار داد: گونه ای از آن را عالم و جاهل می فهمند. گونه ای دیگر را جز آن که ذهنی روشن و ادراکی لطیف و قدرت تشخیصی درست دارد و خداوند سینه او را گشاده برای درک حقایق اسلام قرار داده نمی فهمد و گونه سوم را جز خداوند و فرشتگان و راسخان در علم (اهل بیت) در نمی یابند. خداوند از آن رو قرآنش را چنین قرار داد تا اهل باطلی که بر میراث رسول الله مستولی شدند، ادعای فهم قرآن و دارا بودن دانش تفسیر آن را که خداوند آنها را از آن بهره مند نکرده است، نکنند. (۲)

با توجه به روایت فوق و دیگر روایات باید مسئله را چنین جمع بندی نمود که فهم جامع قرآن و اشراف بر همه ابعاد و زوایای ظاهری و باطنی آن و رسوخ به اعماق آن در انحصار اهل بیت علیهم السلام بوده و تنها با مراجعه به آموزه های آنان می توان به این فهم و اشراف و رسوخ نزدیک شد و اگر کسی بدون رجوع به اهل

ص: ۱۷

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۹۰ - البته در این که بعضا مفهوم آیاتی از قرآن با مراجعه به آیاتی دیگر روشنتر می شود، بحثی نیست اما این که با این شیوه می توان به تفسیر و فهم همه آیات و کل قرآن و ظاهر و باطن و اعماق آن نائل شد، سخنی بدون دلیل است.

۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۴.

بیت علیهم السلام مدعی فهم و تفسیر کلیت قرآن و بهره برداری شایسته و عاری از تعارض و تناقض و بطلان و بد فهمی باشد، ادعای گزافی کرده و خویش و دیگران را در معرض هلاکت قرار داده است.

اکنون با این مقدمه می توان به اهمیت تفاسیر روایی و از جمله تفسیر البرهان که جامع ترین تفسیر روایی موجود است پی برد.

محدث جلیل القدر علامه سید هاشم بحرانی با مراجعه به تفاسیر روایی و دیگر منابع و مصادر روایی شیعه، به ارائه تفسیر مأثوری جامع و مستند به بیانات و سخنان و توضیحات اهل بیت علیهم السلام در باره و یا مرتبط با آیات قرآن پرداخته است و دریایی عظیم از معارف و حیانی را در اختیار جویندگان و تشنگان این معارف قرار داده است.

خواننده و مراجعه کننده به این تفسیر باید پیشاپیش از چند نکته آگاه باشد:

۱. روایات جمع آوری و منظم شده در این تفسیر از جهت چگونگی ربط آنها با آیات، عمدتاً دو دسته اند.

الف: روایاتی که صریحاً در تفسیر آیه ای از معصومین علیهم السلام صادر شده است.

ب: روایاتی که ظاهراً در مقام تفسیر آیه ای نبوده اند اما از محتوایی برخوردارند که به فهم و تفسیر آیه کمک می کنند و یا آن که اطلاعات بیشتری در باره آیه در اختیار خواننده می گذارند.

۲. روایات موجود در تفسیر از جهت چگونگی توضیح و تفسیر آیات نیز دو دسته اند:

الف: بعضی از روایات معنای ظاهری آیه را توضیح می دهند و از مفهوم آن رفع ابهام می کنند.

ب: بعضی از روایات، ناظر به معنای باطنی آیه ای هستند و این به مفهوم نفی معنای ظاهری آن نیست. به عنوان مثال در ذیل آیه «فلینظر الانسان إلی طعامه»^(۱)

ص: ۱۸

این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که راوی از ایشان می پرسد: مقصود از طعام چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: مقصود علمش (غذای روحی و فکری) است که از چه کسی می گیرد (آیا از منبعی درست و صحیح می گیرد یا منبعی باطل). این تفسیر از امام علیه السلام به معنای نفی مفاد ظاهری آیه که می گوید انسان باید به خوراکش نگاه کند که چگونه خداوند آن را برای وی با ریزش آب از آسمان و شکافتن زمین و رویاندن گیاهان و ... فراهم می کند، ندارد.

ج: بعضی از روایات مصداقی از مصادیق متعدد یک آیه را توضیح می دهند و این بدان معنا نیست که تفسیر آیه منحصر به همین یک مصداق است و نمی توان مصادیق دیگر آیه را که به اقتضای مطلق یا عام بودن آیه می توان از آن استنباط نمود، جزء مفاد آیه دانست. به عنوان نمونه در تفسیر آیه «الذین يؤمنون بالغیب»^(۱) این روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود از غیب، ایمان به حقانیت و تحقق قطعی قیام حضرت مهدی (عج) است. این تفسیر از غیب تنها یکی از مصادیق غیب است. این واژه مصادیق دیگری دارد که بعضی از روایات دیگری که در تفسیر این آیه آمده اند به آن مصادیق نیز اشاره کرده اند. در سیزدهمین روایتی که به نقل از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است، می خوانیم: مقصود از ایمان به غیب، ایمان به آن چه که از حواس آدمی غایب است، مثل قیامت و حساب و بهشت و جهنم و وحدانیت خداوند و سایر آن چه که با حس و مشاهده قابل درک نیست، می باشد.

۳. در تفسیر بعضی از آیات نیز هیچ روایتی ذکر نشده است و این بدان معناست که یا ائمه علیهم السلام روایتی به دلیل وضوح معنای آیه یا به ادله دیگر در تفسیر آیه نفرموده اند و یا آن که فرموده اند اما به دست ما نرسیده است و یا آن که در منابع موجود بوده است اما از دسترس مؤلف محترم به دور مانده است.

۴. روایاتی نیز در منابع روایی ما موجود است که به نحوی با آیه ای از آیات مرتبط است و جا داشته است که در ذیل آن آیه آورده شود اما گویا مؤلف به آن

ص: ۱۹

وقوف نیافته است.

۵. در نقل پاره ای از روایات از تفسیر علی بن ابراهیم، مؤلف نام گوینده حدیث را نیاورده است و مستقیماً از علی بن ابراهیم نقل می کند. شواهد دال بر این مطلب است که روایت مزبور سخن و رأی علی بن ابراهیم نیست بلکه حدیث امام علیه السلام است.

۶. آیا همه روایاتی که در این تفسیر آمده است صحیح و معتبر می باشد؟ بدون شک چنین نیست و این ادعا را شاید نتوان در باره هیچ کتاب روایی و حدیثی نمود اما باید در همین جا متذکر شویم که دو رویکرد نسبت به صحت و عدم صحت روایات وجود دارد:

الف: رویکرد مشهور علما و محدثان و فقهای شیعه از آغاز تا کنون که صحت یک روایت را منحصر در کامل بودن و قابل اعتماد بودن سلسله راویان آن روایت نمی دانند بلکه اگر حدیث و روایتی در کتب شناخته شده و متداول بین علمای شیعه آمده باشد و مضمون آن با شواهد و قرائنی چون عدم مخالفت با قرآن و عقل قطعی و روایات دیگر و پیدا کردن شواهدی از قرآن و روایاتی دیگر در تایید آن و یا بلندی مضمون و دیگر شواهد و قرائنی که در کتب مربوطه ذکر شده است، تایید شود و ما وثوق و اطمینان به درستی مضمون آن پیدا کنیم، هرچند واجد سلسله سند کامل و درست و معلوم نباشد، آن روایت را معتبر دانسته و به آن در مقام نظر و یا عمل ترتیب اثر می دادند.

ب: رویکرد غیر مشهور که صحیح بودن روایات را منوط به داشتن سلسله سند کامل و صحیح می داند.

به ادله مختلفی که جای بحث آن در این مجال محدود نیست، رویکرد اول منطقی و قابل قبول است. پذیرش رویکرد دوم به مفهوم بی اعتبار دانستن حجمی عظیم و بلکه اکثریت روایات و احادیث شیعه حتی در کتب معتبری چون کافی است که التزام به چنین نتیجه ای، پیامدهای سهمگینی برای معارف اسلامی و شیعی خواهد داشت. به عنوان نمونه، اولین باب از ابواب اصول کافی اثر عالم جلیل القدر مرحوم کلینی باب عقل و جهل است که ۳۴ روایت در آن آمده است که اغلب جزء

عالی ترین روایات شیعه در نزد همگان به شمار می روند و پیوسته در دفاع از عقل و عقلانیت مورد استناد مشرب های گوناگون فکری در حوزه تشیع قرار می گیرند و این درحالی است که بر اساس رویکرد دوم، تنها دو روایت فرعی و کم اهمیت از ۳۴ روایت ذکر شده، صحیح و معتبر می باشند.

و یا آن که بر اساس رویکرد دوم باید بیش از نود درصد کل میراث حدیثی شیعه را غیر معتبر دانست. آیا حقیقتاً می توان به چنین لوازم و نتایجی تن در داد؟

بر این اساس، شاکله کلی و اکثریت قاطع روایات موجود در تفسیر البرهان که از کتب معتبر و متداول در بین شیعه نظیر کتب اربعه، بصائر، محاسن، خصال، علل الشرایع، امالی صدوق، کمال الدین، امالی مفید، تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام، مناقب ابن شهر آشوب و ... نقل شده است، معتبر و موثوق به است.

اما نباید انکار کرد که بعضاً روایات غیر معتبری نیز در بین این روایات یافت می شود که صدور آن از اهل بیت علیهم السلام یا منتفی و یا شدیداً مورد تردید است که شاید دلیل نقل آن در این تفسیر، اصرار مؤلف بر جمع آوری همه روایات موجود مرتبط با یک آیه بوده است نه آن که الزاماً مؤلف قائل به صحت آن بوده است.

به عنوان مثال در روایت پنجم در ذیل آیه اول سوره نساء، این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حوّا از دنده کوچک آدم علیه السلام خلق شد و خداوند در جای آن دنده، گوشت رویانید و این در حالی است که در دهمین روایت ذکر شده در ذیل همین آیه، حدیثی آمده است که راوی می گوید، از امام باقر علیه السلام پرسیدم خداوند حوا را از چه چیزی آفرید؟ حضرت پرسید: مردم در این باره چه می گویند؟ راوی گفت: مردم می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید. حضرت فرمود: دروغ گفته اند. آیا خداوند ناتوان از این بود که حوّا را از غیر دنده آدم خلق کند... پدرم از پدرانش و آنها از رسول الله صلی الله علیه و آله برای من روایت کرده اند که خداوند مشتی از گل را برگرفت و با دست راستش _ که هر دو دست او راست هستند _ (یعنی با دست قدرتش) آن را در

آمیخت، آن گاه از آن گل، آدم را آفرید و از بقیه آن حوّا را.

مقدمه تفسیر البرهان

تفسیر البرهان واجد دو مقدمه است که یکی از آن مؤلف یعنی علامه بحرانی است که در آغاز جلد دوم آمده است و دیگر مقدمه ای است که در چاپ عربی منتخب این ترجمه (انتشارات اعلمی - بیروت) آمده و کل جلد اول را به خود اختصاص داده است.

این مقدمه که عنوان آن «مرات الانوار و مشکات الاسرار» است، اثر یکی از محدثان عالیقدر و مشاهیر قرن دوازدهم ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی تباطی فتونی می باشد و حاوی مطالبی ارزنده در باره قرآن و معارف عالیه آن به ویژه در ارتباط با شأن و منزلت عظیم اهل بیت علیهم السلام از منظر ظواهر و بواطن آیات قرآن است که مطالعه آن برای همگان مغتنم خواهد بود.

گفتنی است که این مقدمه خود اثر مستقلی بوده است که ظاهراً مؤلف آن بنا داشته است آن را مقدمه تفسیر روایی ای که خود در دست تألیف داشته است قرار دهد که به دلیل تناسب آن با تفسیر البرهان، از سوی ناشر متن عربی تفسیر البرهان، به عنوان مقدمه به آن منضم شده است. ضمناً به دلیل برخی ملاحظات گفتار دوم مقدمه در این ترجمه نیامده است.

علامه سید هاشم بحرانی کیست؟

در شرح زندگی مؤلف تفسیر البرهان، محدث و علامه جلیل القدر سید هاشم بحرانی، مطالبی در مقدمه جلد دوم ذکر شده است که خوانندگان محترم را به آن ارجاع می دهیم.

تقدیر از نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور

انتشار این اثر ارزنده قرآنی مرهون حمایت بی دریغ نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور به ویژه ریاست محترم این نهاد جناب آقای مهندس منصور واعظی است که مجدانه پیگیر ترجمه و انتشار این اثر و ارائه آن به تشنگان معارف ناب

قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده اند که باید در همین جا از ایشان تقدیر و تشکر نمود و فزونی توفیقاتشان را در خدمت به معارف قرآن و عترت خواستار شد.

تقدیر از مترجمان و دیگر همراهان

همچنین شایسته است از مترجمان فاضل و ارجمند این اثر آقایان دکتر علی گنجیان، دکتر صادق خورشیا و بویژه آقای دکتر رضا ناظمیان که مسئولیت گروه ترجمه و بازبینی نهایی ترجمه را بر عهده داشته اند، تشکر کرد که با پیگیری و تلاش شبانه روزی آن را برای چاپ آماده نمودند. همچنین باید از جناب آقای امین الله عسگری مدیر اجرایی انتشارات کتاب صبح و نیز از طراح ارجمند جناب آقای مسعود نجابتی که با طراحی زیبایشان کتاب را چشم نواز کردند، سپاس و تقدیر نمود. خداوند به همگان جزای خیر عنایت فرماید و این حقیر را نیز مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

چاپ دوم

در ارتباط با چاپ دوم باید از زحمات عالم ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی تشکر نمود که زحمت بازخوانی دوباره متن را برعهده گرفته و اغلاط متعددی را که به دلیل سرعت در چاپ اول از چشم مترجمان یا ویراستاران دور مانده بود، تصحیح و اصلاح کردند.

مهدی نصیری

مدیر مسئول انتشارات کتاب صبح

ص: ۲۳

تفسیر البرهان یکی از بزرگترین تفسیرهای روایی شیعی به شمار می آید که آیات قرآن کریم را براساس روایات نقل شده از ائمه علیهم السلام تأویل و تفسیر می کند و با در نظر گرفتن الفاظ ظاهری قرآن کریم، به معنای باطنی آیات می پردازد. بنابراین، متن تفسیر را سخنان ائمه علیهم السلام تشکیل می دهد که از لایه های ژرف و عمیق قرآن، پرده برداشته اند. در ترجمه روایات، دقت کامل صورت گرفته تا مفهوم عبارت ها آنچنان که مراد امامان علیه السلام بوده است، به فارسی درآید.

لیکن ذکر این نکته ضروری است که در ترجمه متون مقدس، اعم از قرآن و نهج البلاغه و روایات مأثور و منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام، کلمات، اهمیت ذاتی پیدا می کنند، زیرا هر کلمه با دقت و وسواس انتخاب می شود تا معنای خاصی را برساند. از این روی، رعایت امانت، اقتضا می کند همه کلمات، ترجمه شده و معنای مستقیم آنها وارد متن ترجمه شود. به علاوه ساخت های دستوری و تعابیر و ترکیب های مجازی، استعاری یا کنایی به نزدیک ترین معادل ها ترجمه شده و در معنای اولیه خود به کار می روند. اما از سوی دیگر، با توجه به ایجاز زبان عربی و تفاوت قالب های دستوری و بیانی زبان عربی و فارسی، در ترجمه این متون، به معنای مستقیم کلمات بسنده نشده تا متن ترجمه، ناهموار و نامأنوس و گاه مبهم نباشد. و به همین روی، در ترجمه این تفسیر، مترجمان سعی کرده اند با افزایش برخی کلمات خشتی که در بافت معنا تغییری ایجاد نمی کند و فقط جنبه توضیحی دارد، پیام را صریح و روشن به خواننده منتقل کنند تا خواندن و دریافت معنای متن تفسیر برای گروه های مختلف مخاطبان، میسر گردد.

خواننده از شیوه آرایش کلمات درخواهد یافت که مترجمان در ترجمه عبارت های متن عربی از الگوهای دستوری و قالب های بیانی زبان فارسی پیروی کرده و از اختیارات محدود خود در این زمینه، آگاهی داشته اند. ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه مترجم بزرگ قرآن، استاد محمد مهدی فولادوند انتخاب شده تا بر روانی و یکدستی متن بیفزاید.

مترجمان به هیچ روی ادعا نمی کنند که از سهو قلم و خطا در دریافت معنا از متن، مصون مانده اند، بلکه از دانشمندان و پژوهشگران ژرف بین متون دینی، فروتنانه درخواست می کنند تا هرگونه نادرستی در زمینه های مختلف درک معنا از متن را به آنان گوشزد کنند تا در چاپ های بعدی اصلاح شود. در پایان از دکتر بیژن کرمی و دکتر حمیدرضا حیدری و دکتر یوسف هادی پور نهزمی و استاد علی چراغی که ما را در ترجمه و مقابله متون، یاری کرده اند، سپاسگزاریم.

رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشیا

اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

حمد و سپاس خدایی را که پرده اسرار نبوت و رسالت را با معجزات قرآن بر ما آشکار ساخت اگرچه مشرکان را خوش نیاید، خداوندی که آثار مختلف امامت و وصایت را با بینات قرآن روشن نمود اگرچه منکران از آن روی برتابند. پروردگاری که تاریکی های شک و تردید مخافان و متجاوزان را به کناری زد و دام های شیاطین را با انوار و روشننگری قرآن برملا ساخت. خداوندی که فرموده است: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» (۱) و «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۲) [آیا کسی که مومن است، چون کسی است که نافرمان است؟ (قطعا) یکسان نیستند و آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟]

و گواهی می دهیم که هیچ خدایی جز خدای یکتای بی شریک نیست. هم او که ما را به نور کتابش به راه ایمان هدایت نمود و حجت بر همگان تمام کرد و با شناساندن دوستداران خود، ما را از لبه پرتگاه های آتش نجات داد. او که اسرار امانتش را که بر آسمان ها و زمین عرضه شده بود و آنها از قبول آن سرباز زدند و

ص: ۲۷

۱- [۱] - سجده/۱۸.

۲- [۲] - زمر/۹.

آدمی آن را پذیرفت، به ما سپرد. ستوده باد خدایی که هر آن چه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. بندگان را هیچ اختیاری نیست. پاک و منزّه است خدای تعالی از آن چه به او شرک می ورزند. و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده و رسول اوست، او که چون آفتاب نبوتش از افق هدایت درخشش آغاز نمود، دیگر دین ها افول کرد و چون ماه های رسالتش درخشیدن گرفت، تاریکی کفر و جهل و سرکشی از میان رفت. پیغامبری که با برهان های روشن و حجت های درخشان خود، راه های عروج ایمان را روشن کرد و بدان وسیله درهای گنجینه های حق و شهرهای علم و فهم و عرفان را آشکار نمود تا ما از آنان نباشیم که «کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند.»(۱)

و گواهی می دهیم که اهل بیت اطهار علیهم السلام و اوصیای نیک سرشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و الهیان امورند و حجت های خداوند و امنای رحمان و گنج های اسرار وحی و قرآنند که خداوند پلیدی را از آنان دور گردانیده و از عیب ها و سرکشی، پاک و طاهرشان کرده است. پس درود خداوند بر او و بر اهل بیتش باد تا آن زمان که آسمان ها و زمین ها پابرجاست.

و گواهی می دهیم که دشمنان و ستمگران و مخالفان آنان یاران باطل و اخوان شیاطین و کافران و اهل منکر و ستم و بدعت و سرکشی هستند. پس لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم تا روز قیامت بر آنان و پیروانشان باد، روزی که «تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ»(۲) [به (موجب) آن چه به دست آورده پاداش یابد، و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت] پس ای جماعت برادران «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»(۳) «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»(۴) «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»(۵) «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا

ص: ۲۸

۱- [۱] - كهف/۱۰۴.

۲- [۲] - جاثیه/۲۲.

۳- [۳] - آل عمران/۱۰۳.

۴- [۴] - نحل/۱۱۴.

۵- [۵] - انعام/۱۵۱.

أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ» (۱) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید _ اگر او را پرستش می کنید _ اینهاست آنچه خداوند شما را بدان سفارش می کند، شاید پرهیزگار شوید _ پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است همچنان که خود شما سخن می گوید.]

اما بعد: بنده ضعیف امیدوار به لطف پروردگار مهربان، خادم کلام خدا ابوالحسن شریف (که خداوند با سرورانش محشور نماید و آینده اش را از گذشته بهتر بگرداند) می گوید: بسیار روشن است که هر آیه ای از آیات کلام الله مجید و هر بندی از آن ظاهری دارد و باطنی و تفسیری دارد و تأویلی، آن گونه که از اخبار مستفیض برمی آید هر آیه ای هفتاد و هفت بطن دارد. احادیث بسیاری که نزدیک به تواتر است دلالت بر آن دارد که بطن ها و تاویل قرآن و نیز بسیاری از تنزیل ها و تفسیرهای آن در فضیلت شأن سروران پاک سرشت و بیان عظمت قدر رهبران نیکو سرشت یعنی پیامبر برگزیده و اهل بیت ابرار وی است که درود خداوند آمرزنده بر آنان باد.

بلکه بر افراد بصیر و آگاه به اسرار کلام خداوند توانا، که از چشمه سار علوم امنای خداوند حکیم سیراب شده اند پوشیده نیست که بی هیچ شک و تردیدی، بیشتر آیات فضل و انعام و مدح و اکرام و بلکه همه این آیات در خصوص آنان و دوستداران آنان نازل شده است و بیشتر بخش های توییح و مذمت و تهدید و ترساندن و بلکه همه این آیات در باره مخالفان و دشمنان آنان نازل شده است و آن چه که در آن شکی نیست و در مباحث کتاب روشن خواهد شد آن است که تمامی قرآن برای توجه دادن به آنان و اطلاع دادن از شأن آنان و بیان علوم و احکام در حق ایشان و دستور به اطاعت آنان و ترک مخالفت آنها نازل شده است. و خداوند عز و جل تمامی بطن و عمق قرآن را در دعوت به امامت و ولایت قرار داده است کما اینکه بیشتر ظاهر آن را در امر دعوت به توحید و نبوت و رسالت قرار داده است. از این روی بوده است که علمای بزرگ مفسر قرآن، به خاطر این سخن از

ص: ۲۹

بیان آن خودداری نمودند و امور بسیار مهم را در تفسیر فرو گذاشتند و در بیان آن مسامحه نمودند و از آن جز اندکی را نقل نکردند. شاید دلیل این کار، شدت توجه آنان به موضوع نقادی اخبار و استنباط احکام و آثار بوده است، به گونه ای که این موضوع را فراموش کردند تا آنجا که در نگاه به کلام خداوند دانا به جستجو در ظواهر آیات احکام پرداختند و شاید دلیل دیگر این کار، سر و کار طولانی آنان با تفاسیر مخالفان و بسنده کردن به سخنان گذشتگان در آن تفاسیر باشد. این در حالی است که اخبار تفسیر کننده این اندیشه بزرگ و یادآور این امر مهم بزرگ، در کتب اخبار و کتب علمای بزرگ پراکنده است.

در ذهن ناتوان و خسته من گاهی خطوطی می نمود که این اخبار را که دچار پراکندگی و آشفتگی شده اند جمع آوری کنم و خلاصه مضمون های آن را با نگارش آن تبیین نموده و نکات مرتبط با مفاهیم آن را به شکلی درست ثابت نمایم و متون مرتبط با هر آیه را به سوره آن الحاق کنم و آن را در بهترین شکل در کتابی جداگانه با ساختاری مناسب که کنار زننده پرده اسرار کلام خداوند دانا باشد آشکار کنم تا برای خوانندگان آسان تر و در دسترس تر باشد و در ذهن، شیرین جلوه کند و در دیدگاه افراد روشن تر و برای پژوهش واضح تر و هدایت کننده به راه درست باشد. ولی به دلیل پریشانی خاطر و آشفتگی حال و کارهای فراوان، چنین کاری میسر نمی شد تا آنکه در این باب روایات فراوانی پیدا کردم و (روایات) فراوانی از این دست را در احادیث وارده در کتب بزرگان یافتیم و به نظرم رسید که پرداختن به این کار از اموری است که کوتاهی و مسامحه در آن هرگز شایسته نیست. در اهمیت این امر و ضرورت بیان آن همین بس که این موضوع از ستوده ترین مناقب برای اهل بیت و بدترین عیوب برای دشمنانشان در کلام اهل بیت است که از همگان به این امور آگاه ترند. این کار از مهمترین فواید تحصیل علم و دستیابی به یقین است و بهترین ذخیره قیامت است؛ چرا که روشن کننده مطالبی است که خداوند در حق بندگان صالح و اولیای پرهیزکار خویش و نیز بیان حال دشمنان فاسق و منافق خود نازل کرده است. این علاوه بر مسائلی است که از آن ادله کاملی در خصوص امامت امامان و وجوب ولایت آنان و اطاعت از ایشان مستفاد می گردد؛ امری که مورد

غفلت علمای بزرگ قرار گرفته است. پس از این، با استخاره از خداوند سبحان و مدد جستن از حول و قوت الهی تصمیم به بیان آن گرفتم و شروع به جمع آوری آن روایات و نگارش آنها و تفسیر آیات و اثبات آن به شکلی درست و بیانی لطیف و روشی زیبا و با مراعات اختصار نمودم، به گونه ای که اسرار ناپیدای آن را آشکار و پرده های آن را کنار زند و راه رسیدن به گنج های آن و برداشتن نقاب از رخ رمزهای آن را روشن کند؛ البته با پرهیز از زیاده گوئی ملالت آور و یا اختصار بیش از حد که مخلاً فهم گردد. از این رو از ذکر تمامی اخبار با عبارت و اسناد آن یا ذکر منابعی که به آن رجوع کردم خودداری نمودم و همه موارد مرتبط با ظاهر آیات را بیان نکرده ام مگر آنکه در جایی اشاره به ویژگی های ظاهر و یا ویژگی های اخبار ضروری باشد و تصریح بدان لازم گردد. در این موارد به اقتضای مقام و هدف عمل می کنم. در آیاتی که متنی خاص در تفسیر آن وجود ندارد، شیوه من آن است که در تفسیر آن بر اساس اخبار عام و مطلق که می توان تفسیر این آیات را از آن دریافت، تلاش کنم و سوگند یاد کرده ام که به هنگام ذکر هر آیه ای قرائت اهل بیت را در آن خصوص بیان نمایم. خداوند انجام این کار مهم را به برکات اولین ایمان آورنده با دیده یقین به خداوند و دومین فرد از نخستین مخلوقاتش پیش از خلق کون و مکان و تقسیم کننده بهشت و دوزخ، امیر اهل ایمان در بیان و سخنوری که هر کس به ایمان ولایتش چنگ زند راهی به سوی خداوند بسته است، به من عنایت فرموده است؛ او که در حق او و اولیایش، خداوند سبحان فرموده است: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (۱) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارند و (هرگز عقیده خود را) تبدیل نکردند.] امام مشرق ها و مغرب ها امیرالمؤمنین ابوالحسنین علی بن ابیطالب که بهترین درووها و سلام ها بر او باد. از انجام این کار جز آنکه ایشان مرا در میان شیعیان خاص خود بپذیرند امید دیگری ندارم و اینکه از اولیای مخلص او گردم و

ص: ۳۱

شفاعت و حمایت ایشان شامل حالم گردد و آن را «مرآة الأنوار و مشکاه الاسرار» می نامم. اکنون دست نیاز به سوی خداوندی دراز می کنم که امیدها را ناامید نمی کند و از او می خواهم مرا توفیق به پایان رساندن این کار را به بهترین وجه روزی دهد و در دستیابی به همه اهداف آن کمک کند و مرا از لغزش ها و اشتباه در گفتار و کردار حفظ نماید، هم اوست که بر هر کاری تواناست و سزاوار اجابت خواسته ها است و هم او مرا کفایت و بهترین وکیل است، پیش از شروع بحث سه گفتار مفید را به ناچار بیان می نمایم.

در بیان این که باطن قرآن به دعوت ولایت و امامت مربوط می شود و ظاهر آن به دعوت توحید و نبوت مرتب است. و این که اصل در تنزیل آیات قرآن و تأویل آن فقط توجه دادن به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و نیز اعلام عظمت شأن آنان و ذلت دشمنان آنان است. به گونه ای که هر خیر و نیکی را که از آن خبر داده است در شأن آنان و اتباع آنان و افرادی است که آنان را می شناسند و هر بدی که در آن ذکر شده است، مصداق آن دشمنان و مخالفان آنها هستند. این موضوع در سه فصل روشن خواهد شد.

در بیان مفاهیم مورد نظر براساس احادیث وارد شده در خصوص این گفتار که در چند باب، انجام می پذیرد.

باب اول

در این که قرآن، بطن های متعدد و آیات آن، تأویلات متفاوتی دارد و مضامین و مقاطع مختلف قرآن، مربوط به زمان خاصی نیست بلکه بر همه مردم در همه زمان ها جاری است.

عیاشی و دیگران از جابر روایت کرده اند که گفت: از ابوجعفر علیه السلام راجع به بخشی از تفسیر قرآن پرسیدم، او مرا پاسخ گفت، دوباره از او پرسیدم و پاسخی دیگر داد. به او گفتم فدایت شوم، پیش از این در این مسأله پاسخ دیگری داده بودید. فرمود: ای جابر، قرآن را باطنی است و آن باطن را باطنی است و نیز قرآن را ظاهری است و آن ظاهر را ظاهر دیگری است. ای جابر، خرد مردمان ناتوان تر از آن است که بتواند قرآن را تفسیر کند. آغاز یک آیه راجع به چیزی است و آخر آن

راجع به چیز دیگری، و نیز قرآن کلامی یکپارچه است که دارای وجوه متعدد است. (۱)

می‌گوییم که: صدور این خبر دلالت دارد بر وجود تأویلی که دارای باطن و ظاهر است و نیز دلالت بر این دارد که یک آیه تأویل‌های متعددی دارد و نیز دلالت بر این دارد که تأویل اول آیه به یک شکل با تأویل پایان آن به شکلی دیگر هیچ منافاتی ندارد. حتی تفسیر بر اساس ظاهر در آغاز یک آیه با تفسیر باطنی در آخر همان آیه یا بالعکس نیز هیچ منافاتی ندارد. پس اگر چنین چیزی را شنیدی آن را انکار مکن چرا که آنان علیهم السلام بر تنزیل و تأویل آگاه‌ترند و بر آن چه که در آن صلاح‌پرسشگران و شنوندگان وجود دارد دانایان‌ترند. لذا در روایات آمده است: قرآن دارای انعطاف و تأویل‌پذیر و دارای وجوه متعدد است، آن را بر بهترین وجه تأویل نمائید. در تأیید این سخن در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که در پاسخ به سؤال عمر بن یزید که از او تفسیر آیه «الَّذِينَ يَصِّمُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند] (۲) را پرسیده بود فرمود: این آیه در باره نزدیکان آل محمد علیهم السلام نازل شده است و نیز می‌تواند در باره خویشان تو باشد. تو از آن گروه نباش که راجع به یک چیز می‌گویند که فقط در باره یک امر معین است. (۳)

همچنین عیاشی از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت از اباعبدالله امام صادق علیه السلام راجع به این روایت پرسیدم که در آن آمده است: در قرآن آیه ای نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی داشته باشد و در آن حرفی نیامده است مگر آنکه حدی داشته باشد و هر حدی مطلعی دارد. پرسیدم منظور از کلام او که گفته است ظاهر و باطن دارد چیست؟ گفت: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطن قرآن تأویل آن، بخشی از آن در گذشته بوده است و بخشی دیگر هنوز نیامده است. اینها در حالت جریان

ص: ۳۶

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۸.

۲- [۲] - رعد/۲۱.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، باب ۶۸، ح ۲۸.

است همان طور که خورشید و ماه در حرکتند. در باره هر آن چه که آمده، امری واقع شده است. خداوند تعالی فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ» (۱) [با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی دانند] و ما آن را می دانیم. (۲)

می گویم که: بعضی از پژوهشگران کلمه مطلع را با تشدید طاء و فتح لام خوانده اند که به معنای مکان اطلاع از موضوعی بالاست و می تواند بر وزن مصعد به فتح میم باشد که معنای آن هر جایگاه صعودی است که از معرفت علمش به سمت آن بالا می روند. نتیجه معنای آن نزدیک به معنی تنزیل و ظاهر است.

صفا در بصائر الدرجات این خبر را با سند صحیح به نقل از فضیل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، ولی با تعبیر يستطلع بجای مطلع آورده، که معنای آن چنین است: مگر آنکه حدی داشته باشد که از آن طلب فهم می شود و در بعضی نسخه ها آمده است (حد و مطلع) که مراد از حد، حکم است و مراد از مطلع چگونگی استنباط حکم از آن یا مبدأ ظهور است. در این کتاب همچنین بعد از کلمه والقمر آمده است: (هر آن چه که در آن تأویل امری آمده باشد، بر مردگان مانند زندگان صادق است. خداوند تعالی فرمود...) شاید مراد از مردگان، ماسوای موجودات در آن زمان برای اظهار شمول تأویل برای موجودین و دیگران باشد.

همچنین عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرد که به حرمان فرمود: ظاهر قرآن کسانی هستند که قرآن در باره آنان نازل شده است و باطن آن کسانی هستند که اعمالی مثل اعمال آنان را مرتکب می شوند که همان چیزهایی که در شأن آنان نازل شد در باره اینان نیز صادق است. (۳)

در غیبه النعمانی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وی در حدیثی فرموده است: هر که فقط حق علی را بشناسد و بمیرد و حق دیگر امامان را

ص: ۳۷

۱- [۱] - آل عمران/ ۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۵.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۵.

نشاند به مرگ جاهلیت در گذشته است، چرا که تأویل قرآن چون گذشت شب و روز در جریان است و به سان حرکت خورشید و ماه مستمر است. هر تأویلی که از آن شود اتفاق می افتد ولی بعضی از آنها اتفاق افتاده و بعضی نیز هنوز اتفاق نیفتاده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از خثیمه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: قرآن در سه ثلث نازل شده است. یک ثلث آن در شأن ما و دوستان ما است و یک ثلث آن در شأن دشمنان ما و دشمنان کسانی که پیش از ما بوده اند نازل شده است و یک سوم آن سنت و مثل است، چرا که اگر آیه ای در شأن قومی نازل شود و آن قوم از میان بروند و در آن صورت آن آیه از میان برود، پس از قرآن چیزی باقی نمی ماند. ولی آغاز قرآن بر پایان آن تا آنگاه که زمین و آسمان هست جاری است و هر قومی را آیه ای است که می خوانند آن را و آن آیه خیر یا شر آنان را بیان کرده است.

در خبری دیگر از ابی بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: اگر آیه ای در شأن فردی نازل می شد و چون آن فرد از بین می رفت آن آیه نیز از بین می رفت، در آن صورت قرآن از میان رفته بود. ولی قرآن زنده است و بر آیندگان به سان گذشتگان جاری و ساری است.

در تفسیر عیاشی به نقل از عبدالرحیم قصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱) [و برای هر قومی رهبری است] فرمود: علی هدایتگر است و هدایتگر از میان ما است. به او گفتم فدایت شوم آیا تو هم هدایتگری؟ فرمود: درست است. چرا که قرآن زنده است و نمی میرد و آیه زنده است و نمی میرد و اگر هر آیه ای بعد از نزول بر اقوامی که از میان رفتند از بین می رفت در این صورت قرآن نیز از بین می رفت ولی این آیات در میان آیندگان جاری و ساری است همان گونه که در میان گذشتگان چنین بوده است. عبدالرحیم به نقل امام صادق علیه السلام روایت کرده است: قرآن زنده است و نمرده است و

ص: ۳۸

چون شب و روز در جریان است و چون خورشید و ماه در حرکت و پویایی است و آخرین فرد ما چون اولین فرد ساری و جاری است. (۱)

مؤلف می گوید: به بیان صریح می گویم؛ این عبارت در انطباق مفاد قرآن با اهل هر زمانی بسیار صریح است. چرا که حاصل معنی را راسخون در علم از بطن های قرآن درمی یابند و همه تأویلات آن به ناچار در زمان خود و در وقت مناسب به تدریج همچون حرکت خورشید و ماه واقع خواهد شد. از آن جمله است دخول شخص منکر امام زمان در زمره کفار بر اساس بطن قرآن مانند منکر نبوت پیامبر که براساس ظاهر قرآن فهمیده می شود. این موضوع در محل خود یعنی به هنگام ظهور دولت حق روشن خواهد شد. همچنین است وضع دیگر تأویلات که بیان بخشی از آن به زودی گفته خواهد شد.

در روایات مخالفین نیز آمده است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن دارای بطن دیگر است و تا هفت بطن ادامه دارد. در این رابطه، نقّاش در تفسیر خود به نقل از ابن عباس روایت کرده است که بیشترین چیزی را که در تفسیر قرآن از علی بن ابی طالب علیه السلام آموختم آن بود که قرآن بر هفت حرف نازل شده است که هر حرف آن ظاهر و باطن دارد و علی علیه السلام علم ظاهر و باطن را دارد.

در همین زمینه غزالی در احیاء علوم و حافظ ابونعیم در حلیه الأولیا به نقل از ابن مسعود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر حرفی از آن ظاهری دارد و باطنی و علی بن ابیطالب دارنده علم ظاهر و باطن است.

در کتاب الخصال به نقل از حماد آمده است که گفت، به امام صادق علیه السلام گفتم: احادیث شما متفاوت است فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین چیزی را که امام مجاز به آن است این است که آن را به هفت شکل تأویل نماید. سپس فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۲) [گفتیم: این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]] (۳)

ص: ۳۹

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۶ در تفسیر سوره رعد، آیه ۷.

۲- [۲] - ص/۳۹. ۲- حلیه الأولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

در کتاب بصائر به نقل از زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تفسیر قرآن بر هفت وجه است که بخشی از آن اتفاق افتاده است و بقیه هنوز اتفاق نیفتاده است که آن را ائمه می دانند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در قرآن هر چه رخ داد و آن چه که رخ خواهد داد و همچنین هر چه که وجود دارد، آمده است در قرآن نام افرادی آمده بود که افتاده است. و هر یک اسم از آن اسم ها دارای وجوهی است که قابل شمارش نیست و این امر را اوصیای پیامبر می دانند.

در تفسیر عیاشی و نیز در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان از پدرش و او از پدراننش و آنان از امام علی علیه السلام نقل نمودند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اگر فتنه ها چون تکه هائی از شب سیاه بر شما پوشیده شود، به قرآن پناه ببرید، چرا که قرآن شافعی است که حق شفاعت دارد، تا اینکه فرمود قرآن دارای ظاهری است و باطنی، ظاهر آن حکم است و باطن آن علم، ظاهر آن زیباست و باطن آن ژرف. آن را حدودی است و آن حدود را حدودی دیگر. عجایب آن قابل شمارش نیست. شگفتی های آن را کهنگی عارض نمی شود...».

در روایات زیادی آمده است که اصحاب ائمه علیهم السلام از آنان راجع به بعضی آیات پرسیدند. امام علیه السلام پاسخ دادند که معنای آن در بطن قرآن چنین و چنان است. این اخبار را در متن این کتاب در بخش های خاص خود ذکر کرده ایم.

در کتاب العلل با سندش به نقل از ابی حکیم زاهد آمده است که گفت از ابن عبدالله در مکه شنیدم که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کنار خانه خدا گذر می کرد و مردی را دید که نماز می خواند، از نماز او خوشش آمد و به او گفت ای مرد، آیا تأویل نماز خود را می دانی؟ گفت ای پسرعموی بهترین خلق خدا، مگر نماز هم تأویلی به جز تعبد دارد؟ گفت ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را در امری از امور برنگزیده است مگر آنکه آن امر دارای متشابه و تأویل

و تنزیل باشد و همه اینها بر اساس تعبد است و هر کس تأویل نماز خود را نداند، نمازش همگی ناقص و غیر کامل است.

می گویم که: ظاهراً منظور از متشابه همان شبیه است و منظور از تأویل، باطن است و مراد از تنزیل ظاهر است و مراد از تعبد راه طاعت است. و معنای آن این است که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و در ظاهر به آن فرمان داده است، شبیه و همانندی دارد که در باطن نیز به آن فرمان داده شده است و بایستی به هر دوی آنها ایمان آورد و هر کس شبیه نماز و باطن آن را که امام و اطاعت اوست نشناسد، نماز ظاهری او ناقص است. باقیمانده روایات همراه با تصریح به این که بطن های آیه در باره امام و ولایت اوست، در فصل آینده می آید.

ص: ۴۱

در ذکر پاره ای از احادیث صریح در خصوص این که مراد از بطن قرآن و تأویل آن ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و اتباع ایشان و مسائل مرتبط با آن است.

کلینی با سند از ابی بصیر روایت می نماید که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابامحمد، هر آیه ای که به بهشت رهنمون شود و از اهل آن به نیکی یاد شود حتماً در مورد ما و شیعیان ماست. و هر آیه ای که نازل شده و از اهل آن به بدی یاد می شود و به سوی دوزخ رهنمون می گردد حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم به نقل از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای محمد، اگر شنیدی خداوند از گروهی از این امت به نیکی یاد کرده است، پس مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند قومی از گذشتگان را به بدی، یاد کرده است، پس مراد از آنان دشمنان ما هستند.

در کتاب های کافی و بصائر و تفسیر عیاشی و غیبت نعمانی از محمد بن منصور به نقل از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در خصوص آیه «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» (۱) [پروردگار من فقط زشتکاری ها را - چه آشکارش (باشد) و چه پنهان - حرام گردانیده است] فرمود: قرآن را ظاهری

ص: ۴۲

است و باطنی و همه آن چه را که خداوند در قرآن تحریم کرده است ظاهر قران و باطن آن امامان جور هستند و همه آنچه که خداوند در قران حلال کرده است ظاهر قران و ائمه حق علیهم السلام باطن آن هستند. (۱)

در کتاب عیون به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند که امام علی علیه السلام می فرمود: کسی از مردم با ما اهل بیت علیهم السلام قیاس نمی گردد، قران در مورد ما نازل گشته و کانون رسالت از میان ماست.

و در کتاب ریاض الجنان و دیگر کتب از جابر بن عبدالله به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان در حدیثی که در آن به ذکر فضائل اهل بیت خویش پرداخت فرمود: ما کانون تنزیل و معنی تأویل هستیم... الخ. در کتاب مشارق الأنوار از کتاب الواحد از طارق بن شهاب به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن به ذکر صفات امام پرداختند، فرمودند: اینها همه از آن آل محمد علیهم السلام است و در آن شریکی ندارند، چرا که آنان کانون تنزیل و معنی تأویل هستند....

در کتاب کنز الفوائد کراچکی و در دیگر کتب از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: خداوند تعالی ما را آفرید و نیکوگردانید و ما را برتری داد و امان و حافظان وحی و خزانه داران خویش در همه زمین و آسمان ها قرار داد و برای ما ضدها و دشمنانی قرار داد و از ما در کتاب خویش نام برده است و از نام های ما با بهترین نام ها و گرامی ترین نزد خود به کنایه سخن گفته است و نیز از دشمنان و مخالفین ما در کتابش نام برده است و از آنها با بدترین نام ها و منفورترین آنها نزد خود و بندگان پرهیزکارش به کنایه نام برده و برای آنان مثل هایی آورده است. می گویم که: تایید مضمون این خبر و أمثال آن در گفتار سوم خواهد آمد و نیز در باره سبب توریه خداوند در این خصوص و عدم ذکر صریح آن در قرآن در گفتار دوم سخن گفته خواهد شد. در کتاب کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام و نیز در کتاب کنز الفوائد با اسناد متعدد به نقل از ابن عباس و در

ص: ۴۳

تفسیر فرات بن ابراهیم با اسناد متعدد از اَصْبَغ بن نباته آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن بر چهار ربع نازل شده است. یک ربع در باره ماست و یک ربع در باره دشمنان ماست و یک ربع آن سنن و أمثال است و یک ربع دیگر آن واجبات و احکام است و کریمه های قرآن از آن ماست. (۱) عیاشی بر این روایت افزوده است: و کریمه ها و محاسن و بهترین قرآن از آن ماست... الخ. مانند این روایت در روایت خثیمه در فصل پیش آمده است ولی در آنجا آمده بود: قرآن بر سه ثلث نازل شده است. و ظاهراً این تقسیم به معنای مساوی کردن حقیقی یا تفریق از تمامی وجوه نیست، لذا با اختلاف دو روایت در سه ثلث یا چهار ربع بودن مشکلی پیش نمی آید. همچنین با افزوده شدن بعضی بخش ها به ثلث یا به ربع یا کاستن بعضی بخش ها از آن و یا تداخل بعض بخش ها با یکدیگر مشکلی حاصل نمی گردد. از این روست که احکام و سنن و أمثال نیز به آنان تأویل شده است. آن چه که گفته ما را تایید می کند، سخنی است که صفار در بصائر الدرجات با اسناد از علی علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: دو سوم قرآن در باره ما و شیعیان ماست. و هر چه که از خیر و نیکی در آن است برای ما و شیعیان ماست و یک سوم باقی مانده را با سایر مردم شریک هستیم و هر چه از شر و بدی باشد از آن دشمنان ماست... الخ. از موارد تایید این سخن آن است که همه آن چه را که ائمه در تفسیر خود از بطن قرآن و تأویل قرآن گفته اند، راجع به آنها و شیعیان آنها و دشمنانشان است، کما اینکه بیشتر تفاسیر ظاهری آنان نیز چنین است. پس تأمل کن!

در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمودند: ای مردم این علی است که بر من از شما سزاوارتر و از شما به من نزدیک تر است و خداوند و من از او راضی هستیم و هر آیه ای که خدا در آن خشنود باشد، در شأن او است و هر گاه در هر آیه ای که ایمان آورندگان را با آن مورد خطاب قرار داده است، آن را با او شروع کرده است و

ص: ۴۴

هر آیه ای که با مضمون ستایش در قرآن نازل شده در شأن اوست. ای مردم فضایل علی در نزد خداوند عز و جل است و آن را در قرآن بر من نازل نمود و تعداد آن از شماره بیرون است و نمی توانم آن را در یک مجلس ذکر کنم. پس هر کس شما را به آن خبر داد یا به شما شناساند، باورش کنید. (۱) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است که معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشتیم و مردم را از ذکر مناقب علی بر حذر داشتیم، تو نیز زبان از مدح علی درکش. گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟ گفت: نه، گفت: آیا ما را از تأویل آن نهی می کنی؟ گفت: آری، گفت: آیا قرآن بخوانیم و سؤال نکنیم؟ گفت: از غیر اهل بیت خود سؤال کن. گفت: ولی قرآن بر ما نازل شده است، آنگاه ما از دیگران پرسیم؟ آیا ما را از عبادت خداوند عز و جل باز می داری؟ بنابراین تو امت را نابود می کنی.

در توحید صدوق و دیگر کتب با اسناد مختلفی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر آیه ای که در قرآن با لفظ یا ایها الذین آمنوا آغاز می شود، علی بن ابیطالب علیه السلام امیر و رهبر و شریف و نخستین فرد آن است. و نیز این خبر از جماعتی از اصحاب و تابعین نقل شده است. همچنین در کتاب توحید با اسنادی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر آیه ای که به بهشت رهنمون باشد در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان و اتباع آنان است و هر آیه ای که به دوزخ رهنمون باشد، در باره دشمنان و مخالفان آنان است. اگرچه آیات در باره گذشتگان است ولی هر آن چه که در باره خیر و نیکی باشد، همچنان بر اهل خیر این امت جاری و ساری است و هر آن چه که در باره شر و بدی باشد، در باره اهل شر جاری و ساری است.

در تفسیر عیاشی از عمر بن حنظله به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است که روزی از امام راجع به آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲) [کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من

ص: ۴۵

۱- [۱] - احتجاج طبرسی، ص ۶۱.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

و شما گواه باشد] پرسیدم، ایشان وقتی دیدند که من در این آیه و موارد همانند آن در قرآن کند و کاو می کنم، فرمودند: ای عمر، بس است، هر آن چه در قرآن کریم از آغاز تا پایان آن آمده است و به این آیه مانند است در شأن ائمه علیهم السلام است. و آنها مورد نظر آن آیه بوده اند. (۱) صدوق و کلینی از عبدالله بن سنان روایت کردند که گفت ذریح محاربی گفت: روزی از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ» (۲) [سپس باید آلودگی خود را بزدایند] سؤال کردم. فرمود: مراد از این آیه دیدار امام است. وی می گوید من خود به سراغ امام رفتم و از امام علیه السلام پرسیدم فدایت شوم، راجع به آیه «ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ» پرسش دارم، فرمود: معنای آن کوتاه کردن شارب و ناخن ها و مانند اینهاست. من سخن ذریح را برایش تعریف کردم، فرمود: «هم ذریح راست می گوید و هم تو درست می گوئی. قرآن ظاهری دارد و باطنی. آیا کسی تحملی در حد تحمل و ظرفیت ذریح دارد؟»

مؤلف می گوید: این سخن امام علیه السلام صراحت دارد که ایشان امثال این تأویل ها را از بیشتر مردم حتی از ابن سنان که از فضیلتی اصحابشان بود، به دلایلی که در فصول آینده ان شاء الله تعالی به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد کتمان می کردند. اما ظاهراً وجه تناسب دو معنی در خبر آن است که پلیدترین ناپاکی های روحانی، جهل و گمراهی و اخلاق نکوهیده است که با دیدار امام از میان می رود کما اینکه ناپاکی های ظاهری با کوتاه کردن ناخن و مانند آن از بین می رود چرا که کلمه «التفت» به ناپاکیها و نامرتب بودن تفسیر شده است. در کافی به نقل از سعد خفاف آمده است که وی از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا قرآن سخن می گوید؟ ایشان فرمود: ای سعد نماز نیز سخن می گوید و دارای صورت و خلقتی است که امر و نهی می کند. وی گفت: با شنیدن این سخن رنگ چهره ام تغییر کرد و گفتم این سخنی است که نمی توانم آن را به مردم بگویم. فرمود: آیا مردم به کسی جز شیعه ما گفته می شود؟ هر کس نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ

ص: ۴۶

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۸.

۲- [۲] - حج/ ۲۹.

أَكْبَرُ» (۱) [که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد، و قطعاً یاد خدا بالا-تر است] نهی همان کلام است و فحشاء و منکر مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما بزرگ تریم. می گویم: اخبار فراوانی که مشتمل بر این چنین تأویل هایی می باشد و نیز اخباری که ایمان و دین و حق و مانند آنها را به ولایت تأویل می نمایند و نیز کفر و شرک و مانند اینها را به معنای ترک ولایت تأویل می نمایند و نیز دیگر موارد مشابه را بعد از این به ویژه در گفتار سوم ذکر خواهیم کرد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب همه کتاب ها قرار داده است. آیات محکم قرآن براساس ولایت ما می چرخد و کتب دیگر به آن اشاره نموده است و ایمان با آن مشخص می گردد... الخ. (۲)

می گویم در قاموس آمده است، نَوْه و نَوَّه به یعنی اینکه به آن اشاره دارد یا آنکه به وسیله آن، مرتبه آن افزایش یافت. در باب دوم از این گفتار، اخباری گفته خواهد شد که بر اساس آن پیامبران به ولایت برگزیده شدند و کتب نازل گردید و امت ها بدان مکلف شدند. عیاشی همچنین از امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت نمود که فرمود: هر کس فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است؛ چرا که هر یک از آنها که نازل شدند مهمترین چیزی که در آنها پس از توحید خداوند و اقرار به نبوت پیامبر آمده است اعتراف به ولایت علی و اهل بیت طیبین او علیهم السلام می باشد. و مشابه این روایت در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است. اگر بخواهیم اکثر روایاتی را که بر موضوع بحث ما دلالت دارد بیاوریم، سخن به درازا می کشد. روایات این باب در ضمن مقدمات بعدی و لابه لای کتاب خواهد آمد. بنا بر این ما به همین اندازه در اینجا بسنده می کنیم و خداوند ما را به حق و درستی توفیق دهد.

ص: ۴۷

۱- [۱] - عنکبوت/۴۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۹.

دلایل تناسب ظاهر آیات با باطن آنها، وجوه تشابه اهل تأویل و اهل تنزیل.

بدان که خبرهایی که پیش از این ذکر شد و نیز خبرهایی که پس از این در خصوص معانی باطنی و تأویل ها ذکر خواهد شد، همگی از جمله مواردی است که کلمات در آن معنای حقیقی خود را ندارند و بیشتر آنها از باب استعاره و کنایه و مجاز لغوی و عقلی می باشند، چرا که باب جواز در کلام عرب فراوان است و موارد آن در کلام فصیحان بسیار زیباست. از این رو بعید نیست که خداوند عز و جل بر اساس استعمال ظاهر لفظ، معنایی را اراده کرده باشد و براساس مجازی که قرائن بر آن دلالت می نماید و با نوعی تناسب با ظاهر قابل جمع است، معنای دیگری را اراده کرده باشد. در گفتار سوم و دیگر مواضع به نمونه هایی از این وجه تناسب اشاره خواهیم کرد. در اینجا از کلیات این وجه تناسب ها پاره ای از مواردی را که از اخبار ائمه طاهریین مستفاد می شود، ذکر می کنیم تا از چهره آیات برای خوانندگان تأویل آن پرده برداریم و نقاب آن را کنار زنیم تا برای خردمندان و بصیرت خواهان ایجاد بینش کند؛ ولی علم به تمامی این امور تنها ویژه راسخان در علم و عالمان به کتاب است که در بخش پایانی روشن خواهد شد. توضیح هدف در این مقام به شکل های مختلف ممکن است اگرچه می توان بعضی از آنها را به برخی دیگر ارجاع داد.

نخست: مسائلی است که بعضی از علمای محقق ما از حدیث مفضل بن عمر به

نقل از امام صادق علیه السلام استنباط کرده اند. خلاصه سخن وی در حدیث مورد اشاره چنین است: احکام خدای تعالی بر حقایق کلی و مقامات نوعی ساری و جاری است. هرگاه قومی با سخنی مورد خطاب قرار گیرند و فعلی به آنها نسبت داده شود، در نظر علما و خردمندان هر کس از اولیاء و انبیاء و مقربین که از سنخ آن قوم و دارای طینت آنها باشد، مشمول این فضیلت می گردد مگر فضائلی که خاص آنان باشد و شامل دیگران نگردد. همچنین است اگر شیعیان و دوستان آنان با سخنی مورد خطاب قرار گیرند که در آن خیر و نیکی باشد یا خیری به آنان نسبت داده شود یا اگر دشمنان و مخالفانشان مورد خطابی بد قرار گیرند یا بدی به آنان نسبت داده شود. در گروه اول همه کسانی که مانند شیعیان و هم سرشت و دوستانشان هستند، وارد می شوند و در گروه دوم، همه کسانی که همانند و هم سرشت دشمنان آنان از آغاز خلقت تا پایان آن هستند وارد می گردند. چرا که هر که را خدا و رسولش دوست بدارند، همه مؤمنان از آغاز تا پایان خلقت دوست خواهند داشت. و هر که را خدا و رسولش با او دشمنی کنند، هر مؤمنی دشمن خواهد شمرد. همچنین این فرد هر کس را که خدا و رسولش دوست بدارند دشمن می شمرد. و هر مؤمنی در جهان از قدیم تا امروز تا روز قیامت از شیعیان و محبان آنها خواهد بود و هر منکری در جهان از قدیم تا امروز مخالف و دشمن آنان خواهد بود. وی همچنین گفت: این موضوع در کلام امام صادق علیه السلام در حدیث مفضل بن عمر که توسط صدوق در کتاب علل با سندهائی از مفضل نقل شده است، مورد اشاره قرار گرفته است. به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ فرمود: چون دوستی او ایمان و دشمنی او کفر است و بهشت از برای اهل ایمان و آتش برای اهل کفر آفریده شده است. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. پس جز دوستانش کسی به بهشت نمی رود و جز دشمنانش کسی به جهنم نمی رود. مفضل می گوید: گفتم ای پسر رسول خدا، آیا انبیاء و اولیاء او را دوست داشته اند و دشمنانشان او را دشمن می داشتند؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی

می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و او باز نمی‌گردد مگر آنکه خداوند با دستانش فتح را انجام دهد. گفتم آری، فرمود: آیا می‌دانی که وقتی پرنده ای کباب شده برای پیامبر آوردند، فرمود: خداوند کسی از بندگانت را که از همه دوست تر داری حاضر کن تا با من این پرنده را بخورد، و منظورش علی علیه السلام بود. گفتم آری، فرمود: آیا ممکن است که انبیاء و اولیای خدا و اوصیایشان کسی را که خدا و رسولش دوستش دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: آیا ممکن است که مؤمنان از امت های ایشان حبیب خدا و حبیب رسول خدا و انبیای او را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: بنابراین ثابت شد که همه انبیاء و پیامبران و همه مؤمنین علی بن ابیطالب را دوست داشتند کما اینکه ثابت شد که مخالفان آنها او و دوستدارانش را دشمن می‌دارند. گفتم: آری، فرمود: بنابراین از اولین و آخرین خلق اگر او را دوست نداشته باشند، وارد بهشت نمی‌گردند. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. مفضل می‌گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا، مشکلم را حل کردی، خداوند مشکل تو را حل کند، از علم خویش مرا بهره فزون تر ده. فرمود: پسر ای مفضل، گفتم: ای پسر رسول خدا پس دوستدار علی بن ابی طالب وارد بهشت و دشمنش وارد جهنم می‌گردد. رضوان و مالک چگونه؟ فرمود: ای مفضل، آیا می‌دانی که خداوند تبارک و تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به صورت روحی بود، دو هزار سال قبل از آفرینش خلق به نزد ارواح انبیاء علیهم السلام فرستاد؟ گفتم: بلی، فرمود: آیا می‌دانی که او از آنها خواست تا توحید خداوند گویند و به اطاعت او پردازند و از امر او تبعیت کنند و آنان را به بهشت وعده داد و مخالفان را و منکران را به آتش بیم داد؟ گفتم: آری، فرمود: پس رسول خدا ضامن وعده یا تهدیدی که از سوی خداوند عز و جل کرده، نیست. گفتم: آری، فرمود: آیا علی بن ابی طالب جانشین و امام امت او نیست؟ گفتم: چنین است، فرمود: آیا رضوان و مالک از جمله فرشتگان و استغفار کنندگان برای شیعیان نجات یافته به خاطر محبت او نیستند؟ گفتم آری، فرمود: بنابراین علی ابن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ از طرف رسول خداست و مالک و رضوان به امر الهی دستور امیر مؤمنان

علی علیه السلام را اجرا می کنند. ای مفضل اینها را بیاموز که از گنجینه پنهان علم است و آن را جز به اهلش به کسی دیگر مگو. (۱)

پس از بیان این حدیث و بیان اینکه او دری از علم است که از آن هزار در باز می شود و سخنانی از این دست، خطاب خداوند به بنی اسرائیل را که در زمان پیامبر ما صلی الله علیه و آله زندگی می کردند ذکر کرد که در آن خداوند از آن چه بر سر گذشتگان شان آمد یا آن چه گذشتگان شان انجام دادند سخن گفته است. مانند نجات دادنشان از غرق و آب دادنشان از میان سنگ ها و تکذیب آیات توسط آنها و مسائلی دیگر، چرا که آنها از همان سنخ آدمیان بودند و راضی به آن چه که گذشتگان بدان راضی و ناخشنود از ناخشنودی آنان بودند.

می گویم: آن چه که موید صریح این موضوع است روایت ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام است که در باره آیه شریفه: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۲) [اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می کشتید؟] فرمودند: این آیه در باره گروهی از یهودیان نازل شد که در زمان رسول خدا زندگی می کردند و پیامبران را با دستان خود نکشته بودند و در زمان آنان نبوده اند بلکه گذشتگان آنها پیش از آنها ایشان را کشته بودند ولی خداوند اینها را از آنان قرار داد و رفتار گذشتگان شان را به آنان نسبت داد، چرا که از آنان تبعیت کردند و ایشان را به دوستی گرفتند. در خصوص خبرهای مؤید این کلام در اواخر سوره آل عمران ذیل آیه کریمه «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳) [اگر راست می گوید پس چرا آنان را کشتید] سخن خواهد رفت. بنابراین بر اساس باطن آیات، خداوند عز و جل می تواند به هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به هر پیامبر دیگری ایمان نیاورده است، کارهایی که ظالمان حق علی و ائمه و دشمنان و مخالفان ایشان انجام داده اند نیز نسبت دهد، اگرچه در زمان وقوع آن فعل وجود

ص: ۵۱

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۳، باب ۱۳۰، ح ۱.

۲- [۲] - بقره/۹۱.

۳- [۳] - آل عمران/۱۸۳.

نداشته اند و عکس این سخن نیز صحیح است. همچنین می توان به مخالفان متأخر اعمال گذشتگان را نسبت داد، اگرچه هم دیگر را ندیده باشند؛ چرا که همگی اینان از یک سرشت هستند و عکس آن نیز صحیح است. در خصوص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنان نیز در هر عصر و زمانی این سخن صادق است. تامل در این باب که بسیار عظیم است، باعث حل مسائلی می شود که مطرح می باشد. از جمله اینکه در بعضی سخنان آمده است که امت های پیشین و دیگران مکلف به ولایت شدند و بعضی از آنان اطاعت کردند و دسته ای نیز سرپیچی نمودند. من معتقدم که اینها همه در ظاهر بوده است. این سخن در باب چهارم فصل آینده روشن خواهد شد.

دوم: استنباط یکی از محققان از کلام سید الساجدین علیه السلام است. وی می گوید قرآن به زبان عربی نازل شده است و از عادت عرب هاست که کاری را که قبیله فرد انجام دهد به او نسبت دهند، اگرچه خودش مستقیماً این کار را با آنها انجام نداده باشد. وی می گوید، این سخن دقیقاً در کلام امام سجاد به هنگام سؤال فردی از وی در این خصوص آمده است. وی فرمود: قرآن به زبان عربی است و اهل زبان با زبان خود مورد خطاب واقع می شوند، آیا به یک فرد تمیمی از قبیله تمیم که قبیله اش بر سرزمینی حمله کرده اند و اهالی آنجا را کشته اند، نمی گویی: شما بر فلان سرزمین حمله کردید و چنین و چنان کردید... الخ. سپس وی رحمه الله می گوید: راز این عادت در زبانشان همانی است که گفتیم.

مؤلف می گوید: منظور همانی است که سابقاً از وی نقل کردیم. بسیار دقت کن تا آن چه در باب سوم از فصل اول در گفتار سوم گفته خواهد شد، بر تو روشن گردد. در آنجا آمده است که قرآن با سبک «به در می گوید تا دیوار بشنود» نازل شده است و نیز امثال این امور که دلالت بر این دارد که خداوند سبحان ممکن است پیامبرش را در مورد امری مورد خطاب قرار دهد که او در آن نقشی نداشته است بلکه در مورد فرد دیگری از امتش بوده است. این نیز از مواردی است که می توان این موضوع را بر آن پیاده کرد.

سوم: آن چه از روایت عیاشی که در فصل اول ذکر شد استنباط می گردد. گفته شد که امام باقر علیه السلام به حرمان گفت که ظاهر قرآن آنانی هستند که قرآن در

مورد آنان نازل شده است و باطن قرآن کسانی هستند که اعمالی مانند آن افراد انجام داده اند که هر آن چه در خصوص آنان گفته شده بر این افراد نیز صادق است. توضیح اینکه هرگاه مثل ظاهری در خصوص عصیان گران و مخالفان یا مطیعان صریح پیامبر در مدت دعوت مانند قبول توحید و نبوت و پایبندی به شعایر اسلامی ذکر شده باشد، باطن آن در مورد افرادی که عصیان گری یا مخالفت نمودند یا در مدت تکلیف اقرار به امامت و اطاعت امامی که در حکم پیامبر و جانشین و خود پیامبر و حاکم اوست، کرده اند، صادق است. همچنین است مطالبی که ظاهر آن در خصوص کسانی است که برای خداوند شریکی قائل شده و بتهایی را که با دستان خود ساختند، مورد تعظیم و تکریم قرار دادند و به عبادت آن پرداختند و آنها را شریکان پروردگار خویش قرار دادند و بدون امر خدا بلکه با آراء و هواهای خویش گفتند: «اینها شفیعان ما در نزد خداوند هستند». بطن این کار مانند کار کسانی است که به دست خویش امامانی را تعیین کردند و آنها را تعظیم و تکریم نمودند و اطاعت آنان را نمودند و آنان را بی امر و فرمان خداوند بلکه با آراء و هواهای خود شریک امامانی قرار دادند که خداوند برایشان تعیین نموده است و گفتند اینها شفیعان ما در نزد خدایند. از این روست که خداوند در باره آنها فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا» (۱) [و کسانی از مردم در برابر خدا، همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] که تأویل آن و امثال آن به عنوان مخالفان گفته خواهد شد.

همچنین است هر آن چه که در ظاهر در مورد کفاری است که معاد و محشر کبری و قیامت را انکار نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و حق او را منکر شده و نیکی و عبادات را ترک کرده و مرتکب کارهای زشت و حرام گردیدند و در این کار پیرو پدران و بزرگان خود شدند و از آنان پیروی نمودند و در این کار شیطان را پرستیدند و خداوند رحمان را به خشم آوردند و مستحق محرومیت از بهشت و جاودانگی در آتش گشتند. بطن این موضوع بر

ص: ۵۳

همانندان آنها صادق است که رجعت را منکر شده و محشر أصغر و روز قیام قائم آل محمد علیهم السلام را انکار کرده اند و پیامبر را در موضوع حق امام و امام را در ادعایش تکذیب نمودند و حق وی را منکر شده و پیروی از ائمه هدی و عبادت به روش آنان را ترک نمودند و خلفای جور و ائمه ضلال را مانند پدران خویش تبعیت کردند. در دین خدا بر اساس هوای نفس و براساس نظرهای خود عمل کردند و با آن کافران در عبادت شیطان و به خشم آوردن خداوند رحمان و سزاواری جاودانگی در آتش مشارکت نمودند. از این رو تأویل کسانی که به روز قیامت ایمان نیاوردند و معاد را انکار نموده و کارهایی این چنین کردند تأویل مخالفین است که رجعت را انکار نموده و به آن و به روز غدیر ایمان نیاوردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله دیوانه محبت پسرعمویش است و او از خود سخنانی بیهوده در خصوص ولایت علی علیه السلام و امامتش می گوید بدون آنکه در تنزیل خداوند چنین چیزی آمده باشد تا بدین وسیله اهل بیتش علیهم السلام بر مردم تسلط یابند. همچنین آمده است که آنها تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و منکران حق و مانند آن هستند که به تفصیل گفته خواهد شد. و همچنین است آن چه را که در ظاهر در خصوص اختلاف اهل کتاب بعد از پیامبرانشان و تفرقه در دینشان و تحریف کتاب هایشان و تغییر آیات آن و عمل نکردن به آن و پیروی از نظرات خویش و بزرگانیشان و نیز کارهای دیگر آنان از قبیل عدم اطاعت بنی اسرائیل از هارون بعد از دوری موسی از آنان و گوساله پرستی آنان با مکر و حيله سامری و طرفدارانش و نظایر اینها که در جای خود مورد بحث قرار می گیرد، همه اینها در بطن قرآن در مورد همانندان آنها در این امت مصداق پیدا می کند که بعد از پیامبرانشان دچار اختلاف شدند و در دین خود پراکنده گشته و به کتاب خدا عمل نکردند و آن را تغییر دادند و از آن مسائلی استخراج کردند که همانگونه که خواهند فهمید پر ضرر بود و افرادی را که به منزله هارون بودند، اطاعت نکردند و ابا فلان را با مکر خلیفه دوم که مانند سامری است و طرفدارانش به گوساله ای تبدیل کردند و نیز دیگر مطالب که گفته خواهد شد. از این رو گفته شده است که مخالفان همان تحریف کنندگان و تغییردهندگان و فروشندگان آیات خدا به بهایی اندک هستند و

آنها همان هایی هستند که دچار اختلاف و تفرقه شدند و به خویشتن و به حقوق آل رسول صلی الله علیه و آله ظلم و جفا نمودند. همچنین آن چه که در ظاهر آیات در خصوص رفتار منافقان و افراد غیر ثابت با پیامبر و دعوت نبوت در قرآن آمده است، بطن آن در مورد رفتار منافقان با او و ائمه در دعوت امامت و ولایت صادق است و همچنین این امر در مورد غالیان و نواصب و ملحدان و جاهلان و نیکوکاران و صالحان و علماء و مؤمنان و مسلمانان صادق است و این موضوع در جای خود بویژه در گفتار سوم مورد بحث قرار می گیرد. همچنین این سخن در خصوص کسی که امامی را بپذیرد و امامی دیگر را انکار کند، مصداق دارد و صاحب بصیرت را این نمونه ها در فهم دیگر نمونه های باقی مانده رهنمون خواهد بود و براساس اخباری که به طور کلی و به طور ویژه گفته می شود راز آن را درمی یابد.

چهارم: آن چه که از حدیث سوم و هفتم و نیز خبر ذریح که در باب دوم از کافی و دیگر کتب ذکر کردیم استنباط می شود و نیز از اخباری که در خصوص طیبات و حلال ها و خیرها و طاعت ها که به پیامبر و ائمه و ولایت آنها تأویل می شود و همچنین خبائث و محرّمات و بدی ها و زشتی ها و کور و نسناس و مانند آن که تأویل آن دشمنان آنها می باشد.

همچنین تأویل هلاک و مرگ و مانند آن به گمراهی از ولایت است و نیز دیگر امور مشابه که در اخباری که در گفتار سوم ذکر می شود خواهد آمد. بدین معنا که هر آن چه در قرآن ظاهراً در باره غذای جسم و رشد بدن و لذت های جسمانی است در باطن قوت قلب و غذای روح و دستیابی به کمال است، مانند تأویل آب و نور و روشنی به علم و مانند آن.

در کتاب بصائر به نقل از نصر بن قابوس آمده است که گفت از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه «و ظَلُّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسِيكٍ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ» (۱) [و سایه ای پایدار و آبی ریزان و میوه ای فراوان نه بریده و نه ممنوع] سوال نمودم: ایشان فرمودند ای نصر قضیه آن گونه نیست که مردم می

ص: ۵۵

پندارند. پندار مردم مربوط به این عالم و آنچه از این عالم به دست می آید، می باشد. شیخ علامه ما فرمود: شاید معنای این سخن آن است که نه آنگونه است که مردم در باره منحصر کردن بهشت مؤمنان در بهشت صوری آخرت تصور می کنند بلکه آنان در دنیا به برکت ائمه علیهم السلام خود دارای بهشت هایی روحانی در سایه حمایت آنها و لطف مستمر آنان در دنیا و آخرت هستند. آنها از آبی ریزان از علوم بر حق آنها بهره مند هستند که جان ها و روح ها با آن زنده می شود و میوه های فراوانی از انواع معارف آنها دارند که از شیعیان شان قطع نمی شود و از آنها دریغ نمی گردد. و فرش هایی گسترده از حکمت و آداب آنها دارند که از آن لذت می برند بلکه در آخرت نیز آنچه که از اخبار برمی آید، مقربان در بهشت های صوری جز با آن لذت های معنوی که در دنیا از آن متنعم بودند بهره مند نمی شوند. در اینجا سخن وی اعلی الله مقامه به پایان رسید ولی بایستی تأمل کرد و از صادق بودن این سخن در باره نعمت های بهشت مانند نهرهای شراب و مانند آن غافل نبود، چنانچه نهرهای شیر و شراب که به علوم ائمه علیهم السلام تأویل می شود و از آن سخن خواهیم گفت، گواه بر این سخن است.

و در مبحث بهشت و جهنم گفته خواهد شد که تأویل اولی ولایت ائمه علیهم السلام و دومی دشمنی آنهاست. و امثال این تأویل ها فراوان است که از اخبار و روایات بسیاری که در بخش های دیگر خواهد آمد قابل استنباط و فهم است. همچنین هر آیه ای که ظاهر آن در عذاب و مسخ شدن و هلاک و مرگ جسمانی و مانند آن باشد باطن آن هلاک معنوی با گمراهی و بی بهره گی از علم و کمالات و مرگ دل ها و مسخ آن و کور شدن از درک حقایق می باشد. آنها اگرچه در صورت مانند آدمیان هستند ولی در واقع چون چارپایان و بلکه بدتر از آن هستند و اگرچه ظاهراً در میان زندگان بسر می برند ولی در واقع مردگانی هستند و خود این را نمی دانند، چرا که حق را نمی شنوند و نمی بینند و درک نمی کنند و بدان سخن نمی گویند و از آنان کاری صادر نمی شود که برای آخرتشان سودمند باشد، پس آنها مایه افتخار مردگانند.

همچنین هر آن چه در قرآن آمده که ظاهر آن نهی از زشتی های صوری و

تحریم خبائث ظاهری مانند زنا و دزدی و آزار دیگران و مانند آنها باشد که نشانگر پستی انجام دهنده این کارها و دلیل خبث طبع مرتکب آن است مانند شراب و مرده و خون که طبع سلیم از آن بیزار است و ذوق سلیم از آن روی گردان می باشد، باطن آن در واقع نهی از زشتی های باطنی است که همان دشمنی با ائمه و نهی از خبائث معنوی است که همان دشمنان آنها و منکران و ولایت آنها و فضایل ایشان هستند و این امور همان طور که روشن است مانند خبائث ظاهری و زشتی های صوری بلکه شدیدتر از آن است که روح ها را آلوده و قلب را خبیث و عقل و ایمان را به بند می کشد. در مورد باطن مسائل ظاهری که در خصوص تشویق به نیکی کردن و امر به خیرات در مورد ائمه و ولایت آنها و معرفت آنهاست نیز موضوع همین گونه است و در مجموع، اساس تشبیه امور معنوی به امور صوری مانند تشبیه زندگی و مرگ معنوی به صوری و سود و زیان روحانی به جسمانی نیز از همین قرار است. همچنین در سایر موارد نیز چنین است ولی در این موضوع آخر، تناسبی نیز وجود دارد و آن اینکه بر کسی پوشیده نیست که پیامبر و امامان (صلوات الله علیهم) واسطه های معرفت عبادت ها و دستورات الهی هستند و آنها اساس قبول آن هستند. پس عجیب نیست که در بطن قرآن آنها مورد نظر باشند و بعید نیست که دشمنان آنها از نظر زیانشان برای آنان منظور ذکر پستی ها و موارد نهی شده باشند. در فصل آینده خبری که از مفضل نقل می گردد دلالت بر همین موضوع می نماید. پس باید تدبیر نمود چرا که این وجه در اکثر روایت های مشتمل بر تأویل های شگفت صادق است. و بیشتر مثل هایی که خداوند در قرآن زده است از این قبیل است، بلکه حقیقت آن است که این باب عظیمی است که از آن هزار باب برای خردمندان باز می شود و به نمونه هایی از آن در فصل های آینده و گفتار سوم و در متن کتاب إن شاء الله اشاره خواهیم نمود.

پنجم: آن چه که از روایت سعد خفاف که در اواخر باب دوم ذکر شد فهمیده می شود و نیز از اخبار دیگری که گفته خواهد شد، همگی شناخت خداوند و عبادت وی و یا مخالفت با او و تأسف و ظلم و رضایت و غضب و أمثال این ها را تأویل به شناخت امام و اطاعت و مخالفت و تأسف و ظلم و رضایت و غضب او کرده اند.

و نیز تأویل دست و چشم و پهلو و قلب خدا و دیگر موارد مشابه که خداوند به خویشتن نسبت داده است، به امام علیه السلام از این قبیل است. تا جایی که در مواردی اخباری وجود دارد که روح خدا و نفس خدا و لفظ جل جلاله و إله و رب را نیز به امام علیه السلام تأویل کرده است و توضیح آن اینکه بزرگان و پادشاهان کارهایی را که خادمان به دستور آنها انجام می دهند، معمولاً به صورت مجاز خود نسبت می دهند و نیز مجازاً آن چه را که خادمان و نزدیکان آنها از اطاعت و خیر و شر انجام می دهند نیز به خود نسبت می دهند. این کار به معنای اظهار بزرگی شأن این خادمان در نزد آنان است و همچنین بدین معناست که آنها در ضرورت مراعات و اطاعت و دفع ضرر و سود رساندن به آنها مانند مخدومان خود و در حکم آنها هستند، به گونه ای که هر چیزی که به آن خادمان می رسد گویی به مخدوم رسیده است. امام صادق علیه السلام آن گونه که بعد از کتاب کافی و دیگر کتب می آید، فرموده اند: خداوند تعالی چون ما متأسف نمی شود ولی او اولیایی را برای خویش آفریده است که متأسف می شوند و راضی می گردند. آنها متفاوتند و الهی شده اند. خداوند رضای آنها را رضای خویش قرار داده است و خشم آنان را خشم خود می انگارد، چرا که او آنان را داعیان به راه خود قرار داده و راهنمایان طریق خویش ساخته است و از این رو چنین شده اند... الخ.

در روایتی دیگر آمده است که: خداوند ما را با خویشتن در آمیخته است و ظلم بر ما را ظلم به خود و ولایت ما را ولایت خود انگاشته است و در این زمینه قرآنی را بر پیامبرش نازل کرده است... الخ. بقیه خبرها به طور مفصل بعد از این گفته خواهد شد. همچنین در بسیاری از موارد به نزدیکان فرد و یارانش نام اعضاء و جوارحش اطلاق می گردد. مثلاً به وزیر مقرب سلطان که برایش بسیار سودمند باشد دست پادشاه یا شمشیر سلطان یا چشم سلطان گفته می شود. و بدین سان براساس نفع و قرب و عزت فرد چنین چیزهایی به او گفته می شود. حتی گاهی اوقات ممکن است گفته شود او روح سلطان و جاننش است، بلکه حتی ممکن است از باب مسامحه گفته شود که او خود سلطان است، به این معنی که سلطان اطاعت از او را به منزله اطاعت از خود و مخالفت او را مخالفت با خود می داند و به جز این به چیز

دیگری راضی نمی شود. توضیحات بیشتر و اخبار صریح و قاطع که از بین برنده هر شبهه ای در روشن کردن دقیق حقیقت است پس از این گفته خواهد شد. پس منتظر باش و از آن غافل مشو که اصل مهمی است و ملاحظه آن در تأویل بسیاری از آیات سودمند خواهد بود. بلکه سخن درستی خواهد بود اگر بگوییم این وجوه ذکر شده در این باب، اساس تأویل های آیاتی است که از آنها مطلع گشته ایم جز اندکی از آیات که مشمول آن نمی گردد. والله الموفق.

اثبات وجوب این که ایمان به ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل و تنزیل آن در کن-ار یکدیگر، مانن-د وجوب ای-مان به محکم و متشاب-ه قرآن است.

مؤمن باید به محکم و متشابه قرآن و ناسخ و منسوخ و همه متعلقات آن با یکدیگر ایمان داشته باشد و اگر جزئیات را از طریق اهل بیت که داناترین افراد به قرآن هستند نیاموخت، باید به طور اجمالی به همه اینها ایمان داشته باشد. و هر کس ظاهر قرآن را انکار کند کافر است، حتی اگر به باطن قرآن ایمان داشته باشد، مانند باطنی مذهبانی چون خطابی و اسماعیلیه و دیگران که معتقدند عبادتها از آنها ساقط شده است. و همچنین است عکس این سخن یعنی انکار باطن قرآن و ایمان به ظاهر آن. بلکه هر مؤمنی باید به خود جرأت انکار آن چه از ائمه علیهم السلام چه به عنوان تفسیر یا به عنوان تأویل نقل شده است را نداشته باشد، حتی اگر معنا و مفهوم آن را درک نکرده باشد. در این باره روایت ابوحکیم زاهد در فصل اول و دیگر روایات در فصل دوم ذکر شده است. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند عز و جل رسولان خود را با کتاب و تأویل آن فرستاده است و هر کس که کتاب پیامبران و تأویل آن کتب را تکذیب کند، مشرک و کافر است. در بصائر از احمد بن محمد بن عیسی از آدم بن اسحاق از هشام از هشام تمیمی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام، گروهی از مردم به ظاهر کتاب ایمان آوردند و باطن را انکار نمودند که این برایشان هیچ سودی ندارد. پس از آنان گروهی آمدند که به باطن ایمان آوردند و ظاهر را انکار

نمودند که این کار سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر بدون باطن و ایمان به باطن بدون ظاهر، هر دو ناشدنی است.

در کتاب بصائر و نیز تفسیر قمی با سند صحیح از برید عجلی به نقل از امام ابی جعفر علیه السلام آمده است که ایشان در تفسیر آیه کریمه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ...»^(۱) [ونمی داند تأویل قرآن را مگر خداوند و راسخان در علم] فرمودند: رسول خدا بهترین راسخان در علم است. وی همه آن چه را که خداوند اعم از تنزیل و تأویل بر او نازل کرد، می داند و خداوند چیزی را که او تأویلش را نمی داند بر او نازل نکرد. بعد از وی اوصیایش آن را می دانند و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، اگر عالمی چیزی بگوید آنها سخن خداوند را خواهند گفت که فرموده است: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»^(۲) [می گویند به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگاران است]، و قرآن دارای خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و راسخون در علم آن را می دانند.^(۳)

می گویم: سخن امام علیه السلام: کسانی که تأویل آن را نمی دانند، مبتدا و خبر آن جمله شرطی اگر عالمی چیزی بگوید... است و مراد از کسانی که تأویل آن را نمی دانند، شیعیان هستند. یعنی شیعیان و مؤمنان اگر عالمی بگوید یعنی امام عالم به قرآن یا عالم به تأویل متشابه با علمی که خداوند به او داده است، شیعیان در جواب امام بعد از شنیدن تأویل خواهند گفت ما به او ایمان آوردیم. در اینجا خلاصه خبر امام صادق علیه السلام را که روشن کننده اسرار این مقام و حقایق کلمات ائمه است می آوریم که در بصائر با سند از مفضل بن عمر آمده است که امام در پاسخ به سؤال های او مطالبی نوشتند که خلاصه آن چنین است: اما بعد، من تو را و خویشتن را به تقوای خدا و اطاعت از او و پارسایی و فروتنی برای خدا سفارش می کنم. همچنین تو را به تلاش و اجرای اوامر او و دعوت به راه پیامبران او و شتاب در

ص: ۶۱

۱- [۱] - آل عمران/۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵ در تفسیر سوره آل عمران، آیه ۷.

کسب رضایت و دوری از آن چه که نهی کرده است فرامی خوانم. نامه ات به دستم رسید و مفهوم آن را دریافتم. خدا را به خاطر سلامتی و عافیت سپاس گفتم. در نامه ات راجع به گروهی نوشتی که آنها را می شناسم. از آنان اموری که راجع به ایشان گفته می شود و تو را خوش نیامده است ذکر کردی. شنیده ای که آنان ادعا می کنند که دین، شناخت مردان است و سپس بعد از شناخت آنها هر کاری خواستی انجام بده و نوشتی که تو خود می دانی که اصل دین شناخت مردان است پس خدای تو را توفیق داد و گفتمی که شنیده ای که آنها ادعا می کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره مسجد حرام و خانه خدا و ماه حرام، همگی یک مرد است و طاهر شدن و غسل جنابت یک مرد است و اینکه آنها معتقدند هر واجبی که خداوند بر بندگانش فرض کرده یک مرد است و اینکه آنها می گویند هر کس آن مرد را بشناسد، علمش او را بس باشد بدون آن که کاری انجام دهد، در حالی که نماز خوانده و روزه گرفته است و حج گزارده و غسل کرده و محرمات خدا و ماه حرام را گرامی داشته است و دیگر اینکه آنان می گویند که هر کس آن را عیناً با حدّ او شناسد و در قلب او ثابت گردد، اجازه دارد که سستی کند و دیگر نیازی به تلاش در کار ندارد و ادعا کرده اند که اگر آن مرد را بشناسند، این حدود تا آن زمان از آنها پذیرفته می شود اگرچه به آن عمل نکرده باشند و نیز شنیده ای که آنها مدعی اند که کارهای زشتی که خدا از آن نهی کرده است مانند شراب و قمار و ربا و خون و مرده و گوشت خوک، یک مرد است.

در جایی دیگر از نامه، امام علیه السلام مرقوم فرمود: در نوشته ات گفته ای که آنها مدعی اند که این کار ظاهری دارد و باطنی که آنها آن را می شناسند و ظاهر همانی است که از آن در میان خویش نهی می کنند و باطن همانی است که می خواهند و ادعا می کنند که به آن فرمان داده شده اند. در نامه ات از من راجع به اعتقادات آنها پرسیده ای که آیا حلال است یا حرام و از تفسیر آن سؤال کرده ای و من آن را برایت روشن می کنم تا نسبت به این امر ناآگاه و مردّد نباشی و إن شاء الله حلال و حرامش را برایت روشن می کنم و آن را برایت معرفی می کنم تا تو آن را به حول و قوه الهی بازشناسی و انکار نکنی. به تو می گویم که هر کس با این صفتی که

گفته ای به دین باور دارد از نظر من به خدا شرک می ورزد و شرک او روشن و آشکار است. و به تو خبر می دهم که این گروه از کسانی هستند که از دیگران چیزهایی را شنیدند که در آن تعقل نکرده اند و قدرت درک آن را نداشته اند و حد آن چه را شنیده اند ندانسته اند. و حدود این چیزها را براساس معیار رای و عقل خویش قرار دادند. و بر اساس حدودی که بدان فرمان داده شده اند عمل نکردند و بر خدا و رسولش کذب و افتراء بستند و جرأت بر معاصی یافتند. این در دلالت بر جهل آنان کافی است و اگر آنها این امور را بر اساس حدود معین شده ای که آن را پذیرفته بودند قرار می دادند اشکالی در کار نبود ولی آنها به تحریف آن پرداختند و از حدود خود تجاوز کرده و تکذیب کردند و در فرمان خدا سستی کردند و طاعتش را به جای نیاوردند. ولی من به تو خبر می دهم که خداوند برای این حدود چارچوب هایی قرار داده است تا کسی از آن تعدی نکند و من تو را از حقایق آن با خیر خواهم ساخت. خداوند تبارک و تعالی اسلام را برای خود به عنوان دین مقبول قرار داد و غیر از آن دینی را از کسی نمی پذیرد و پیامبران و رسولان خود را به این دین برانگیخت، سپس فرمود ما به حق آن را نازل کردیم و به حق نازل شد، پس براساس آن پیامبران و رسولانش را برانگیخت و نیز پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را با این دین برانگیخت. و برترین بخش دین، شناخت رسولان و ولایت آنان است و به تو می گویم که خداوند حلال ها و حرام ها را تا روز قیامت مشخص کرد. پس معرفت رسولان، ولایت آنان و اطاعت ایشان حلال است. حلال آن است که آنان حلال کنند و حرام آن است که آنها حرام کنند. آنان اصل حلال و فروع حلال از آنان منشعب می شود. از فروع آنان فرمان به پیروان و أهل ولایت شان در امور حلال مانند برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و عمره و گرامیداشت محرمات خداوند و شعائر و مشاعر وی و پاکی و غسل جنابت و فضایل اخلاق و همه نیکی ها است که خداوند آن را در قرآن بیان کرده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ

الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱) [در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.] پس دشمن ایشان حرام و محرم است و اولیای ایشان تا روز قیامت در تحت فرمانشان هستند. دشمنان آنها کارهای ناپسند ظاهر و باطن، و شراب و قمار و زنا و ربا و خون و مرده و گوشت خوک هستند. آنها حرام و محرم اند و اصل هر حرامی هستند. آنها شر و اصل شر و همه فروع شر از آنهاست. از جمله این شرها فروع حرام است که آنها حلالش می کنند. و از فروع آنها تکذیب پیامبران خدا و انکار اوصیاء و انجام کارهای ناپسند و همه محرمات و ارتکاب گناهان است در حالی که خداوند فرمان به عدل و احسان و دادن حق ذی القربی و در پی اطاعت آنان بودن داده است و از فحشاء و منکر و ظلم که دشمنان پیامبران و اوصیاء پیامبران هستند منع کرده است. آنهایند که دوستی و اطاعت از آنان نهی شده است. تو را خبر می دهم که اگر به تو بگویم که فاحشه و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک یک مرد است، درست گفته ام. در حالی که من می دانم که خداوند این اصل را به همراه فرعش تحریم کرده است و از آن نهی نموده است و ولایت او را چون پرستش بتان و شرک به خدا قرار داده است و هر که دیگران را به پرستش خویش بخواند مانند فرعون است که گفت من خدای أعلا هستم و این ها همه به گونه ای است که می توانم گفت او یک مرد است که او و هر که از او پیروی کند به جهنم می روند و مصداق قول خدایند که فرمود: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ» (۲) [تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن) نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است] و اگر بگویم که فلانی همه اینهاست باز درست گفته ام. چرا که معبودی است که از حدود خداوند، که از تعدی به آن نهی کرد، تجاوز نموده است. من تو را خبر می دهم که دین و اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین و ایمان است که امام امت

ص: ۶۴

۱- [۱] - نحل/ ۹۰.

۲- [۲] - بقره/ ۱۷۳.

خویش یا امام اهل زمانه اش است. پس هر کس که او را بشناسد، خدا و دینش را شناخته است و هر که منکر او شود خدا و دینش را منکر شده و هر که او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است. جز با آن امام کسی خدا و دین خدا و شریعت های او را نمی شناسد. این است معنای آن سخن که شناخت مردان، دین خداست....

در فرازی دیگر از نامه امام علیه السلام می فرماید: تو را خبر می دهم که اگر بگویم نماز و زکات و روزه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و بیت الحرام و مشعرالحرام و طهارت و غسل جنابت و همه واجبات همان پیامبر است که آن را از سوی خدایش آورده است درست گفته ام چرا که همه اینها با پیامبر شناخته می شود. و اگر شناخت آن پیامبر و ایمان به او و تسلیم در مقابل او نبود اینها شناخته نمی شد. همه اینها همان پیامبر و اصل پیامبری است و اینها فروع آن اصل است و پیامبر است که مرا به دین خدا خوانده و به آن رهنمون شده است و آن را به من شناسانده و به آن فرمان داد و اطاعت آن را در دستوراتش بر من واجب کرده است. نمی توانم او را نشناسم و چگونه می توانم او را نشناسم در حالی که او میان من و خداست. آیا این همان شناخت مرد، نیست. چون هم اوست که آن را از نزد خداوند آورده است و هر کس او را انکار کند دین را انکار کرده است.. الخ. در فرازی دیگر امام علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که با مردان شناخته شود و با فرمانبرداری مردم از آنان مورد اطاعت قرار گیرد، پس آنان را به منزله راهی به سمت خویش قرار داده است که از آن می توان وارد شد و خداوند از بندگان چیز دیگری را نمی پذیرد. او از کرده خود مورد پرسش قرار نمی گیرد ولی آنها مورد پرسش قرار می گیرند. پس خداوند در باره واجب کردن محبتش به آن مرد می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^(۱) [هر کس رسول را اطاعت کند، بی شک خدا را اطاعت کرده است]. پس هر که بگوید که این فریضه همه اش یک مرد است که حد سخن خود را می داند راست گفته است و هر کس آن گونه که تو وصف

ص: ۶۵

کردی طاعات را نپذیرد و از دین حذف کند، تمسک به اصل با ترک فروع او را کفایت نمی کند. همان طور که شهادت لا اله الا الله با ترک شهادت محمد رسول الله سودی ندارد. و خداوند همه پیامبران را با نیکی و عدل و مکارم اخلاق و اعمال نیکو و نهی از کارهای زشت چه ظاهر و چه باطن برانگیخته است که باطن آن ولایت اهل باطل و ظاهر آن شاخه های آنهاست و هرگز خداوند پیامبری را برنیا نگیخته است که به شناخت بدون طاعت در امر و نهی فرا بخواند. چرا که خداوند از بندگان انجام واجباتی را می خواهد که با حدود آن واجب کرده است به همراه شناخت کسی که آن را از طرف او آورده است. پس اولین کار شناخت کسی است که به سوی او می خواند و پس از آن اطاعت از اوست با چیزهایی که به او نزدیک می گرداند و هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر که اطاعت کند، حرام ظاهر و باطن را تحریم خواهد کرد و نمی شود که باطن را تحریم کرد و ظاهر را حلال شمرد. بلکه ظاهر را با باطن و باطن را با ظاهر حرام کرده است. و اصل و فروع آن وجود نخواهند داشت در حالی که باطن حرام شمرده شود و ظاهر آن حلال باشد و نمی شود که باطن حرام شمرده شود و ظاهر حلال تلقی گردد. همان طور که نمی شود که باطن نماز و زکات و روزه و حج و عمره و مسجدالحرام و همه محرمات خدا و شعائر او را بشناسد و شناخت باطن را ترک کند. و هر کس ادعا کند که این همان معرفت است، به شناخت بدون طاعت بسنده کرده و او دروغگو و مشرک است. او نه شناخته و نه اطاعت به جای آورده است. بلکه گفته شده است که شناس و به هر کار خیر می توانی عمل کن، چرا که کار خیر بدون شناخت از تو پذیرفته نیست و اگر شناخت پیدا کردی، طاعت کم یا زیاد را به جای آور که از تو پذیرفته می شود و....(1)

این سخن بسیار طولانی است و در اینجا به مسائل مورد نیاز بسنده کرده ایم و صراحت آن در موضوع ضرورت ایمان به ظاهر و باطن در کنار یکدیگر، به علاوه ی آن چه در باب گذشته در خصوص وجود وجه تناسب میان ظاهر و باطن گفته

ص: ۶۶

شد، بر هیچ اندیشه ورز صادقی پوشیده نیست. در اینجا آن چه از این مطالب نیاز به شرح دارد را توضیح می دهیم:

در مورد سخن امام علیه السلام که فرمود: گفته ای که گروهی ... تا هر کاری خواستی انجام بده. اشاره به گروهی از ملحدان اصحاب ابی الخطّاب و دیگران است. آنها معتقد بودند که انسان اگر حجج خداوند بر خلقش را بشناسد بعد از آن هیچ تکلیفی برای انجام عبادت ها و ترک محرمات ندارد و در این مورد به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله استناد می کردند که فرمود: چون شناختی، هر چه خواستی انجام بده. از این رو در آخر این روایت، تفسیری از امام علیه السلام راجع به این سند آنها آمده که معنای واقعی آن را توضیح می دهد نه آن چه را که آنها می فهمیدند. در رابطه با مذاهب آنها در فصلی تحت عنوان بطلان غلوّ سخن خواهیم گفت. و معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: گفتمی که آنها ادعا می کنند که نماز ... الخ. توضیح تأویل آیات عبادات و محرمات توسط آنان فقط با شناخت حجج خدا و دشمنان آنهاست. چون آنها معتقد بودند که هر کس حجج خدا را بشناسد گوئی نماز را با حدودش و زکات را با شروطش به جا آورده است. همین طور کلمه نماز در نزد آنها به معنای ولی الله و شناخت اوست نه آن عبادت ویژه، و مثلاً شراب در نزد آنان عبارت است از دشمن خدا نه چیز دیگری، لذا امام در پایان توضیح دادند که حقیقت، اراده ی هر دو معناست و اراده ی یکی از دو معنا باطل است.

سخن امام علیه السلام: این ها شعبه هایشان هستند، یعنی اینکه فروع حلال از شعبه های آنها حاصل و از بیان آنها شناخته می شود. شاید این کلمه «شعبه ها» باشد و شاید بتوان آن را براساس قرینه بعد از آن با اندک تأملی «شیعه ها» خواند. سخن امام علیه السلام: دشمنی آنها حرام و محرم است، یعنی دشمنانشان حرام هستند که خداوند در کتاب خود تحریم کرده است.

سخن امام علیه السلام: آنها پلیدی ها (فواحش) هستند، یعنی آنها شراب و قمار و دیگر چیزها از فواحش پیدا و پنهان و شراب و قمار و جز این دو از نوع پیدای آن هستند، «غیرهما» این گونه گفته شده است و احتمالاً می توان گفت که مراد آن است که آنها فواحش هستند و شراب و قمار و دیگر فواحش از آن جمله است.

سخن امام علیه السلام: درحالی که من می دانم «و أنا أعلم» جمله ای حالیه است و سخن امام علیه السلام «درست گفته ام» (لصدقت) جزای شرط است و بخشی از جمله معترضه است. در بعضی نسخه ها آمده است و لصدقت بنابراین سخن ایشان: پس این ها همه (فهذا كله) جزای شرط است.

سخن امام علیه السلام: من اگر بگویم که او فلانی است، یعنی در خصوص یکی از خلفای جور مثل خلیفه اول یا دوم. سخن امام علیه السلام: آن مرد همان یقین و ایمان است و او امام امتش و امام اهل زمانش است یعنی مردی که اساس دین است و از او به کنایه با نام دین و یقین و ایمان نیز یاد می شود. (امام امت پیامبر و اهل زمانش) شاید تردید از راوی باشد و یا به خاطر اشاره به امامی غیر از زمان پیامبر نیز باشد. و می توان هر دو ضمیر را به امام نسبت داد، یعنی او امام رعیتش است. پس تردید از راوی است. ولی در هر حال مقصود از آن و آن چه بعد از آن آمده است، اثبات درستی گذاردن نام دین و عبادات بر امام و پیامبر است.

سخن امام علیه السلام: پایبندی به اصل با ترک فروع سودی ندارد، یعنی اینکه شناخت پیامبر و امام بدون تعبد و عبادت و ترک منهیات به دلیل تلازم آن دو سودی ندارد. همان طور که امام علیه السلام با این سخن آن را روشن کرد: هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر کس اطاعت کند حرام را حرام می شمارد... الخ.

سخن امام علیه السلام: و اصل و فروع آن وجود نخواهد داشت در حالی که باطن حرام حرام شمرده شود ولی ظاهر آن حلال باشد... الخ. این جمله (و باطن الحرام) جمله حالیه است، یعنی اصل و فرع با هم جمع نمی گردند، با اعتقاد به ضرورت ترک ستمگران که خود باطن حرام هستند بدون ترک امور نهی شده ی ظاهری آن گونه که این اهل باطل ادعا می کنند. و همچنین سخن او «و ظاهر حلال تلقی گردد» (و يستحل الظاهر) جمله حالیه است.

سخن امام علیه السلام: بلکه فقط گفته شد بشناس... الخ، تفسیر سخنی است که ملحدان به آن استناد می کرده اند که به خبر آن اشاره کردیم. این خلاصه شرح خبر مذکور است و هدف آن ظاهر و کافی است و مطلب را ثابت می نماید و نیازی نیست که سخن به درازا بکشانیم. توضیحات بیشتری در فصول آینده داده خواهد شد. از آنها غافل مشو.

علم تأویل قرآن، بلکه علم همه قرآن، نزد اهل بیت علیهم السلام است و آوردن احادیثی در این زمینه که نباید قرآن را جز از طریق ائمه علیهم السلام تفـسیر کـرد و نیز راه جمع بین این روایات با آیات و روایات مخالف آن و دستیابی به حقیقت در این موضوع.

بدان که در آگاه بودن پیامبر و ائمه از تمامی وجوه آیات قرآن و معانی آن چه ظاهر و چه باطن و چه تنزیل و چه تأویل آن شکی وجود ندارد. آنها تمامی علم کتاب را در اختیار دارند آن گونه که خداوند در خانه آنان آن را نازل نمود. و شکی نیست که اهل بیت به آنچه در خانه است، از دیگران آگاه ترند. اخبار متواتری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد. علاوه بر روایت فضیل و دو روایت ابن عباس و ابن مسعود و روایت حماد و روایت زراره و خبری که بعد از آن در باب اول ذکر شد و نیز بعضی از اخبار باب دوم و صحیحه برید عجللی که در باب چهارم ذکر شد، روایات دیگری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد، مانند روایت طلحه که در فصل دوم ذکر شد و دیگر روایاتی که وجود دارند. از آن جمله است روایتی در کتاب بصائر با سند صحیح از ابی الصباح که گفته است به خدا سوگند جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله تنزیل و تأویل را آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت. سپس فرمود به خدا به ما نیز آموخت ... الخ. و در این خصوص روایت

انس از کتاب صحیح اُبی داوود را ذکر می‌نماییم که روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو به مردم تأویل قرآن را که نمی‌دانند می‌آموزی. علی علیه السلام فرمود: چگونه رسالت بعد از تو ای رسول خدا ابلاغ می‌گردد؟ فرمود: تو در زمینه تأویل قرآن و مفاد آن چه که بر مردم مشکل است را به آنان خبر می‌دهی.

و نیز با اسناد از یعقوب بن جعفر روایت کرد که گفت با ابوالحسن علیه السلام در مکه بودم، مردی به او گفت: تو قرآن را به گونه ای تفسیر می‌کنی که از پیش نشنیده‌ایم. ابوالحسن علیه السلام فرمود: قبل از آنکه بر مردم نازل شود بر ما نازل شد و پیش از آنکه برای مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شد. ما حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و سفری و حضری آن را می‌شناسیم و می‌دانیم در چه شبی چه آیه ای نازل شده و در باره چه کسی یا چه چیزی نازل شده است... الخ. (۱)

ابو خالد واسطی به نقل از زید بن علی علیه السلام روایت نمود که گفته شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خواب به چشم نمی‌رفت مگر آنکه از ایشان صلی الله علیه و آله آن چه را که جبرئیل در هر روز راجع به حلال و حرام و سنت و امر و نهی نازل می‌کرد بدانم و اینکه راجع به چه چیزی و چه کسی نازل شده است. پس با هم به جایی می‌رفتیم و معتزله را دیدیم و این خبر را برای آنان روایت کردیم، پاسخ دادند: این سخن بس گزافی است. این سخن چگونه ممکن است در حالی که گاهی از یکدیگر دور بودند و همدیگر را نمی‌دیدند. پس چگونه همه اینها را می‌دانست؟ ما به زید مراجعه کردیم و به او پاسخ معتزلیان را گفتیم. گفت: او تعداد روزهایی را که از پیامبر دور بود حفظ می‌کرد و چون بایکدیگر دیدار می‌کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرمود: ای علی در فلان روز و فلان روز و فلان روز و فلان روز بر من وحی نازل شد و روزها را تا روزی که با هم دیدار کردند شماره می‌کرد. ما نیز این خبر را

ص: ۷۰

همچنین در روایت صفار و دیگران با سندهای متعدد از تعدادی افراد مورد وثوق از اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان پس از اشاره به سینه خود فرمودند: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست. و این سخن را سه بار تکرار فرمود.

در خصوص تفسیر آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲) [و آن کس که نزد او علم کتاب است] و تفسیر آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۳) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] و آیات مشابه آن به ائمه علیهم السلام اخباری روایت شده است که در گفتار سوم خواهد آمد.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: جز اوصیاء هیچ کس نمی تواند ادعا کند که علم همه قرآن چه علم ظاهر و چه علم باطن نزد اوست. در روایت دیگر از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر کس از مردم ادعا کند که همه قرآن را همان گونه که نازل شد جمع کرده است، دروغ گوست. تنها علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه بعد از وی آن را جمع آوری و حفظ کرده اند. از امام صادق علیه السلام همچنین روایت شده است که در گفتگو با قتاده ی مفسر گفت: ای قتاده، تنها آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می شناسد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما اهل بیتی هستیم که همواره خداوند در میان ما یکی را برمی انگیزد که کتابش را از اول تا آخر می داند و در روایتی دیگر آمده است: از دانش تفسیر قرآن و احکام آن که نزد ماست اگر ظرف مناسبی یا جایگاهی بیابیم آن را می گوئیم. در کتاب بشاره المصطفی با سند از اصیغ بن نباته آمده است: آنگاه که مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت بیعت کردند به مسجد رفت و فرمود: از من پرسش کنید قبل از

ص: ۷۱

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۱۹۴، باب ۸، ح ۱.

۲- [۲] - نمل/۲۷.

۳- [۳] - عنکبوت/۴۹.

آنکه مرا از دست بدهید. به خدا سوگند من از هر مدعی علم قرآن به قرآن و تأویل آن آگاه ترم. سوگند به آن کس که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید اگر از من راجع به آیه ای سؤال کنید، شما را از وقت نزول آن و شأن نزول آن آگاه می سازم... الخ. در کتاب قوت القلوب آمده است که علی علیه السلام فرمود: اگر می خواستم در تفسیر فاتحه الکتاب به اندازه هفتاد بار شتر سخن می گفتم.

در کتاب بصائر به نقل از أصبغ بن نباته آمده است: علی علیه السلام فرمود: اگر فرصتی به من داده شود میان پیروان تورات با کتابشان و میان پیروان انجیل با انجیل و میان پیروان زبور با کتاب آنها و میان پیروان قرآن با قرآن قضاوت می کردم و حکمی صادر می کردم که درخشان و شکوفا به سوی خداوند بالا رود. هر آیه ای در کتاب خداوند چه در روز نازل شده باشد یا در شب، من از شأن نزول آن آگاهم. و هر یک از افراد بالغ قریش که در باره اش یک یا دو آیه نازل شده باشد، خواه او را به جهنم رهنمون شود خواه به سوی بهشت می شناسم... الخ.

مؤلف می گوید: اخبار و روایات در این باب افزون از شمار است. اما افراد دیگر به غیر از ائمه علیهم السلام شکی نیست که علم آنها ناقص و عقل آنها از درک ظواهر قرآن ناتوان است، چه رسد به باطن و تأویل آنان بدون ارشاد ائمه که عالمان حقیقی اند و بدون عنایت خداوند جهانیان که در خبرهای سابق متن آن ذکر شد. بویژه در دو خبر منقول از کافی و کلام امام علی علیه السلام که فرمود: فقط آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می فهمد و نیز روایات جابر و فضیل و دیگر روایات که در دو باب اول و دوم آمده است. همچنین خبر صحیح برید العجلی که ذکر شد. به علاوه سخن امام علیه السلام در علل الشرائع در پاسخ به سؤال ابی حنیفه که از او پرسید: آیا کتاب خدا را به خوبی می شناسی و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟ گفت: بلی، پس فرمود: ای ابوحنیفه وای بر تو، ادعای علمی را کرده ای که خداوند تنها آن را نزد اهل آن که بر آنان کتاب را نازل کرد قرار داده است. وای بر تو این علم تنها نزد خواص از فرزندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد و من معتقدم که تو حرفی از کتابش را نمی دانی... الخ. علاوه بر این خبرهای فراوان دیگری نیز وجود دارد. از این رو در روایات آمده است که بدون دریافت

علم قرآن از آنان تفسیر قرآن ممنوع است. در کافی از قول امام باقر علیه السلام به قتاده مفسر آمده است که فرمود: وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، خود هلاک می‌گرددی و دیگران را هلاک می‌کنی. و اگر علم آن را از دیگران آموخته باشی خود هلاک می‌گرددی و دیگران را هلاک می‌کنی. کلینی و عیاشی از امام صادق از پدرانشان علیهم السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس قرآن را با یکدیگر درآمیزد و تفسیر کند کافر است. ظاهراً مراد از این سخن تأویل متشابهات با دیگر آیات بر اساس رأی شخصی و هوای نفس بدون شنیدن آن از اهل آن و بدون نوری از هدایت الهی است.

همچنین عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر کس قرآن را تفسیر به رأی کند، اگر درست باشد أجری ندارد و اگر اشتباه کند دورتر از آسمان خواهد بود.^(۱)

از ائمه علیهم السلام روایت شده که تفسیر قرآن جز با روایت صحیح و نص صریح جایز نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که قرآن را تفسیر به رأی کند جایگاهی از آتش را برای خود برگزیده است. در روایتی دیگر از ایشان آمده است: هر که قرآن را تفسیر به رأی کند بر خداوند افترا بسته است.^(۲)

در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: آیا می‌دانید چه کسی متمسک به قرآن است و دارای شرف بزرگی است؟ کسی که قرآن و تأویلش را از ما اهل بیت یا از واسطه‌های ما که سفیران ما به نزد شیعیان ما هستند می‌آموزد، نه کسی که از آرای جدل‌کنندگان و یا قیاس‌فاسقان می‌گیرد. و هر که قرآن را تفسیر به رأی کند و اتفاقاً درست باشد، به خاطر استناد به غیر اهل قرآن جهالت ورزیده است و اگر کسی که قرآن را تفسیر به رأی می‌کند، اشتباهی مرتکب شود، جایگاهش آتش جهنم است.

ص: ۷۳

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۶.

در کتاب محاسن برقی به نقل از امام ابی عبدالله الصادق علیه السلام در نامه ای از ایشان آمده است: و قرآن الگویی است برای آنان که از دیگران داناترند و آن را به درستی تلاوت می کنند و آنان کسانی هستند که به قرآن ایمان آورده اند و آن را می شناسند اما دیگران به شدت مورد اشکال قرآن هستند و قرآن از راه و روش دل هایشان به شدت دور است و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تفسیر قرآن کار مردم نیست و قصد خداوند از این کار این بوده است که به راه و درگاهش روی آورند و آنان را بازگرداند تا از طریق قرآن و سخنگویان به فرمان او به طاعت خدا برسند و آن چه را که نیاز دارند از آنان استنباط کنند و از خود سخنی نگویند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۱) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می) توانند درست و نادرست] آن را دریابند] ولی دیگران هرگز این چیزها را نمی دانند. پس هرگز قرآن را با تفسیر به رأی خود تلاوت نکن، چرا که مردم آن گونه که در دیگر امور با یکدیگر مشترک هستند در علم قرآن مشترک نیستند. کما این که قدرت تفسیر آن را ندارند مگر از حد و راه آن که خداوند تعیین کرده است.

اگر کسی بگوید این سخنان در ظاهر خود با آن چه که راجع به امر به چنگ زدن به ریسمان قرآن و تتبع در عجایب آن و کشف آنها و اندیشه کردن در بطن های قرآن و تفکر در حدود آن آمده است، متناقض است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟] و خداوند عز و جل می فرماید: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۳) [قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می) توانند درست و نادرست] آن را دریابند.]

ص: ۷۴

۱- [۱] - نساء/۸۳.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - نساء/۸۳.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حدیثی را شنیدید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید. هر حدیثی با کتاب خدا هماهنگ بود آن را بپذیرید و هر حدیثی با آن مخالف بود را به سینه دیوار بکوبید (بپذیرید).

و در حدیثی دیگر که پیش از این بدان اشاره شد فرمود: قرآن انعطاف پذیر و دارای وجوه متعدد است آن را بر بهترین وجوه تفسیر نمایید. ایشان صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمودند: ای مردم در قرآن تدبر کنید و آیاتش را بفهمید. در محکومات آن نظر کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند که نواهی قرآن و تفسیر آن را جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نمی تواند تبیین کند و توضیح دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که قرآن را بفهمد، جملات علم را تفسیر می کند.

همچنین ایشان در حدیث دیگری فرمود: مگر آنکه خداوند به بنده ای فهمی در قرآن عنایت کند. و نیز آیات و اخبار دیگری که دلالت بر آن دارد که در معنای قرآن برای خردمندان زمینه ای گسترده وجود دارد که بایستی به توجیه و جمع این دو دسته از آیات و روایات پرداخت.

مؤلف می گوید: در اینجا توجیحات متعددی وجود دارد که به بهترین آنها که بعضی از علمای محقق ما ذکر کرده اند اشاره می کنیم.

یکی از این علمای محقق فرمود: درست آن است که گفته شود: هر کس که در پیروی از خدا و پیامبر و اهل بیت اخلاص ورزد و علمش را از آنان بگیرد و دنباله رو آنان باشد و بر بخشی از اسرار آنان آگاه شود به گونه ای که به وسیله آن در علم صاحب نظر شود و در معرفت به اطمینان برسد و چشمان قلبش بر حقایق امور روشن شود و روح یقین را درک کند و با آن چه جاهلان از آن گریزانند انس پیدا کند، می تواند از بعضی امور شگفت قرآن استفاده کند و گوشه ای از عجایب آن را استنباط نماید و این امر از کرم خداوند بعید نیست و از جود او عجیب نیست چرا که سعادت منحصر به گروهی خاص نیست. ائمه علیهم السلام تعدادی از أصحاب پرهیزکار خویش را که دارای صفاتی این چنین بوده اند، از خود دانسته اند: مثلاً گفته اند: سلمان از ما اهل بیت است. کسی که چنین صفتی داشته باشد ورودش در

زمره «الزَّائِرُونَ فِي الْعِلْمِ» و عالمان به تأویل بعید نیست. مؤلف گوید: از این روست که امام علیه السلام راجع به جابر جعفی فرمود که وی تاویل بعضی از آیات را می دانست. همچنین قمی از پدرش به نقل از بزنی از عمرو بن شمر نقل کرد که در محضر امام صادق علیه السلام نام جابر برده شد، ایشان فرمودند: خداوند جابر را رحمت کند که علمش آنچنان بالا بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» (۱) [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] که به معنای رجعت است. میثم تمار بر ابن عباس به خاطر دانستن تأویل مباهات نمود و گفت از من هر چه راجع به تفسیر قرآن می خواهی بپرس چرا که من آن را نزد علی علیه السلام خوانده ام و او تاویلش را به من آموخت. اهل سنت از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کتاب خدا بر چهار قسم است: عبارات و الفاظ، اشارات، لطائف، حقایق. عبارات و الفاظ برای عامه است و اشارات برای خواص و لطایف برای اولیاست و حقایق برای انبیاست. در روایاتی که پیش از این ذکر شد و در پی نیز ذکر خواهد شد، تلویحاً به این معنی اشاره شده است. در باب سوم از فصل دوم به هنگام تقسیم قرآن به سه بخش موارد تصریح به این معنی آمده است. پس به طور جدی اندیشه کن تا در تطبیق بسیاری از آیات و عباراتی که در مورد آن نص صریحی در خصوص ذکر معانی و ذکر بعضی از احتمالات گفته می شود شک نکنی. چرا که آن چه را که ما ذکر می کنیم بر اساس فهم خود و اصحابمان از طریق روایات مطلق است که در فصل سوم و دیگر جاها ذکر خواهیم کرد یا براساس دانسته هایی است که از طریق اهل بیت به دست آورده ایم. از این رو به توضیح ظاهر آیات با وجود پاره ای از احتمالات که در ذهن می آید بسنده خواهیم نمود. در مجموع اساس سخن ما استنباط از اثر است اگر چه ممکن است در همه مواضع آن را به خاطر فهم صاحب آن بصیرت و رای ذکر نکنیم. مگر در مواردی که غفلت ورزیده شود یا کج فهمی صورت گیرد که از آن و هر خطر دیگری به خدا پناه می بریم و از او

ص: ۷۶

می خواهیم که ما را به راهی هدایت کند که صاحبان درجات عالیه به برکت تمسک به ائمه هدی و فضل و رحمت و احسان الهی و الطاف بی شمار او بدان دست یافته اند، چرا که علی رغم آنکه علم و عمل خوبی نداریم ولی در ترویج شأن اولیای او و شرح حال برگزیدگان درگاهش تلاش می کنیم. خداوند سبحان می فرماید: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱) [و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم].

و همان محقق ارجمند تفسیری را که از آن نهی شده است به دو شکل بیان کرده است: نخست آنکه مفسر دارای رأی خاصی در موضوع باشد و در طبع خود به آن گرایشی داشته باشد و سپس قرآن را براساس نظر و هوای خود تفسیر نماید تا بتواند از طریق آن برای غرض و ادعای خود احتجاج کند. در این صورت باید گفت او قرآن را به رأی خود تفسیر کرده است یا آنکه رأی اوست که وی را به آن تفسیر سوق داده است و اگر نظر شخصی اش نبود هرگز این تفسیر در نزد او رجحان نمی یافت. بنابراین تفاسیر مخالفان که بر اساس جهل است مانند تفسیر کسی است که با علم از بعضی آیات قرآن برای تصحیح بدعت خویش استفاده می کند و در حالی که خود می داند که مراد از آیه این نیست ولی موضوع را بر مخالف خود به گونه ای دیگر جلوه می دهد. از این قبیل است بعضی از تفاسیر باطنیه. همچنین ممکن است این کار از کسی صادر شود که نیت درستی دارد ولی به دنبال یافتن دلیلی از قرآن برای استدلال با آن در امری است که خود می داند، آن معنی از آن اراده نشده است. مثل کسی که برای مجاهدت قلبی از قیاس استفاده می کند و می گوید: خداوند می فرماید: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (۲) [به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است] و به قلب خود اشاره نماید و بگوید که مراد از فرعون، قلب است. محقق می گوید: این محال است و این خبر را ممکن است بعضی از واعظان در مقاصد صحیح آن برای زیبایی سخن و تشویق مخاطب به کار ببرند که ممنوع است.

ص: ۷۷

۱- [۱] - عنکبوت/۶۹.

۲- [۲] - نازعات/ ۱۷.

دوم آنکه بر اساس ظاهر زبان عرب در تفسیر قرآن شتاب زده عمل کند بدون آنکه سماع و نقل از ائمه را در خصوص غرائب قرآن به کار گیرد که دارای الفاظ مبهم و تغییر یافته هستند و نیز در آن اختصار و حذف و اضممار و تقدیم و تأخیر و مسائل مرتبط به ناسخ و منسوخ و خاص و عام و آیات رخص و عزائم و محکم و متشابه یا دیگر وجوه متفاوت آیات که نیاز به سماع دارند وجود داشته باشد. هر کس فقط به مجرد فهم زبان عرب اقدام به استنباط معانی نماید، اشتباهاتش فراوان خواهد بود و در زمره مفسران به رأی قرار خواهد گرفت. او باید ابتدا سماع و ظاهر تفسیر را در نظر بگیرد تا از مواضع اشتباه حذر کند و بعد از آن به دنبال فهم و استنباط باشد چرا که ظاهر تفسیر مانند آموزش زبان است که برای آن فهم و درک ضروری است و از این قبیل است کلام خداوند تعالی در قرآن: «آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا» (۱) [و به ثمود ماده شتر دادیم که (پدیده ای) روشنگر بود. پس در حق آن ستم کردند] که معنای آن نشانه ای بینا و روشن است که با قتل آن بر خویش ظلم کردند و کسی که بر اساس ظاهر زبان عرب قضاوت کند، گمان می کند که شتر بینا بوده است و کور نبوده و نمی داند که آنها با چه چیزی ظلم کردند و آیا بر خویش ستم کردند یا به دیگران و از این قبیل است آیاتی که به آنها اشاره خواهیم کرد که به عنوان کنایه و رمز آمده اند، به گونه ای که کسی از معنای آن مطلع نمی گردد مگر از جام های علوم آل محمد علیهم السلام جرعه نوشی کرده باشد. از آن جمله است نمونه هایی که در باب ششم از فصل نخست در گفتار سوم در خصوص آیه شریفه: «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۲) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویش ستم روا می داشتند] گفته خواهد شد که مراد از آن ظلم محمد و آل محمد است. همچنین در خصوص آیه شریفه «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (۳) [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل

ص: ۷۸

۱- [۱] - اسراء/۵۹.

۲- [۲] - بقره/۵۷.

۳- [۳] - اسراء/۷۴.

[شوی] که در باب سوم از همان فصل خواهد آمد که منظور از آن افراد غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: آن چه را که خداوند در آن، پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده است، منظور از آن افرادی هستند که پیش از وی بوده اند.

کلینی و دیگران به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: قرآن بر اساس به در می گویم که دیوار بشنود نازل شده است و امام باقر علیه السلام فرمود: اگر خداوند از وجود چیزی که علم به آن دارد (سخن بگوید) از آن به صیغه گذشته خبر می دهد. پیش از این در حدیث جابر، امام علیه السلام فرمود: چیزی دست نیافتنی تر از تفسیر قرآن برای عقول مردمان نیست، چرا که اول آیه گاهی در باره موضوعی است و آخر آن در باره موضوعی دیگر است. به زودی در باب های فصل مورد اشاره و دیگر مواضع، مواردی را ذکر خواهیم کرد که حالت تفسیر آیاتی را که چنین وضعیتی دارند بیان می کند تا خواننده گفتار ما در تفسیر آن آیات روشن گردد. إن شاء الله تعالی.

این مبحث را با خبری صریح در خصوص آن چه گفتیم به پایان می بریم تا مردم بدانند که استفاده از اکثر تفاسیری که در دسترس دارند و بر آن تکیه می کنند جایز نیست. ممکن است بعضی افراد که از تحمل احادیث ائمه هدی محروم شده اند و بر اساس کتب اهل آراء مختلف تربیت یافته اند از این کتاب احساس بیزاری کنند.

این افراد حق تضعیف مضمون این کتاب را ندارند و نباید به خود اجازه انکار معانی آن را بدهند، چرا که معانی این کتاب از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که قرآن در بیت آنان فرود آمده است می باشد. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیر خود به سند از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و با او نبوت را ختم کرد و هیچ پیامبری بعد از او نخواهد آمد و بر او کتابی نازل کرد که خاتمه کتب آسمانی است و هیچ کتابی بعد از آن نیست که خداوند حلال و حرام را در آن تبیین کرده باشد. حلال قرآن تا قیامت حلال است و حرام آن تا روز قیامت حرام است. در این کتاب شریعت شما و

خبر گذشتگان و آیندگان آمده است و پیامبر آن را به عنوان علمی ماندگار در بین اوصیای خود قرار داده است و مردم آنان را که شاهدان هر عصری هستند ترک کردند و از آنان دور شدند و آنان را به شهادت رساندند و از دیگران تبعیت نموده و خالصانه از آنان پیروی کردند تا جایی که با هر کس که دوستی اولی الامر را اظهار نمود و به دنبال علوم آنان بود دشمنی کردند. خداوند سبحان می فرماید: «وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» (۱) [و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهره خویش فراموش کرده اند و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوی]. این از آن روست که آیات قرآن را با هم درآمیختند و به منسوخ استناد کردند، در حالی که گمان می کردند که ناسخ است و به متشابه استناد نمودند، در حالی که فکر می کردند که محکم است. به خاص احتجاج کردند و گمان آنان این بود که عام است. گاهی به اول آیه استناد کردند و دلیل تاویل آن را رها کردند و به آغاز و پایان سخن توجه نکردند و ورود و خروج آن را نشناختند و این بدان جهت است که علم قرآن را از اهلش دریافت نکردند پس گمراه شدند و گمراه کردند. بدانید (خداوند شما را رحمت کند) که هر کس ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و رخص و عزائم و شأن نزول را نداند، سپس مسائلی را از شرایط تفسیر شمرد که در روایت آمده است تا آنجا که فرمود: این فرد عالم به قرآن و اهل قرآن نیست و هر کس بدون دلیل ادعای شناخت این امور را بنماید دروغ گو و به خدا و رسول او دروغ بسته است و جهنم جایگاه اوست که بد جایگاهی است.

ص: ۸۰

در بیان این که براساس احادیث، بطن و کنایه و تأویل آن دسته از آیات قرآن که به طور صریح و تنزیل، در باب توحید و نبوت، وارد شده است، مربوط به ولایت و امامت می باشد؛ همان اخباری که اصل ایمان را اقرار به نبوت پیامبر و امامت ائمه علیهم السلام و محبت آنان و اطاعت از آنها و دشمنی با دشمنان و مخالفانشان به همراه توحید خداوند عز و جل قرار داده است به طوری که دین جز با همه اینها کامل نمی شود. بلکه اینها سبب ایجاد جهان و حکم تکلیف و شرط قبولی اعمال و خروج از مرز کفر و شرک است. اینها مسائلی است که چون توحید بر همه مردم عرضه شد و از آنان پیمان گرفته شد و انبیاء براساس آن برگزیده شدند و در کتاب ها نازل گردید و همه ملت ها به طور ضمنی به انجام آنها مکلف شده اند و نسبت نبوت به امامت مانند نسبت نبوت با توحید در ضرورت همراهی آن دو است. به طوری که کفر به یکی، در حکم کفر به دیگری است و ایمان بدون هر یک از آن دو فایده ای ندارد. و اینکه ائمه در وجوب طاعت و افضلیت بر همه مردمان مانند پیامبرند و اینکه آنها واسطه ها و وسائلی برای دیگر بندگان گرامی داشته شده خداوند مانند انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقرب هستند تا ادعای ما مبنی بر اشتغال و دلالت صریح کلام خداوند در خصوص توحید و نبوت بر مسائل مربوط به ولایت و امامت که به صورت کنایه و یا به صورت ضمنی آمده

است، عجیب به نظر نرسد. بر این اساس نبوت ظاهر و تنزیل قرآن است و امامت و ولایت باطن و تأویل آن است.

بدان که احادیث فراوانی بر این امور دلالت دارد و شاید بیشترین احادیثی که مورد اتفاق همه علمای امامیه است و علمای بزرگ شیعه آن را جزء ضروریات این مذهب دانسته اند بر این موضوع صحه می گذارد. در این خصوص و در بیان این موضوع، آن چه در مباحث امامت و کتب فضائل ذکر کرده اند کافی است و در این کتاب شواهد فراوانی در باره آن آمده است. در اینجا به ذکر گوشه ای از سخنان دوستان محقق مان در این باب و تعداد اندکی از متون وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام بسنده می کنیم، چرا که اینجا مجال به درازا کشاندن سخن نیست و همین اندک برای اصحاب خرد کافی است. در این فصل پنج باب وجود دارد.

باب اول

در بیان پاره ای از سخنان صریح علمای ما در زمینه شأن و مقام ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و کفر منکران آنان.

شیخ فقیه صدوق ابو جعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب اعتقادات خود فرمود: باید هر فرد اعتقاد او چنین باشد که خداوند تعالی کسی بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خلق نکرده است و اینکه آنان عزیزترین و گرامی ترین بندگان نزد خدای عز و جل هستند و نخستین کسانی هستند که به هنگامی که خداوند از پیامبران در عالم ذر پیمان گرفت به آن گردن نهادند و عطای خداوند به هر پیامبری به مقدار میزان شناخت پیامبر ما و سبقت در قبول ایشان است. و باید باور داشته باشد که خداوند همه آن چه را که آفریده، برای پیامبر و اهل بیت ایشان و ائمه علیهم السلام می باشد و اگر آنها نبودند خداوند آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آدم و حواء و ملائکه و همه مخلوقات خود را نمی آفرید.

ص: ۸۲

صلوات خداوند بر همه آنها باد. همچنین می فرماید: باید باور داشته باشد که ایمان جز با دوستی اولیاء الله و دشمنی دشمنان خداوند کامل نمی شود. و اینکه دشمنان

ائمه علیهم السلام کافرانی هستند که در آتش جاودانه اند حتی اگر تظاهر به اسلام کنند.

پس هر کس که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه او علیهم السلام را بشناسد و به آنان تولی و از دشمنان آنها تبری جوید، مؤمن است و هر که آنها را انکار کند یا در مورد آنان و یا یکی از آنان شک کند یا با دشمنان آنان دوستی نماید، گمراه و هلاک شده و کافر است و هیچ عملی برای او سودمند نیست و عبادتی از او پذیرفته نمی شود. وی می گوید: اعتقاد ما در خصوص انکار امیرالمؤمنین و ائمه بعد از وی علیهم السلام آن است که هر که آنها را انکار کند، نبوت انبیاء علیهم السلام را انکار کرده است و اگر کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام باور داشته باشد ولی یکی از ائمه بعد از او علیهم السلام را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران باور داشته باشد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند. (۱)

شیخ علامه و استاد بزرگ ما ناشر علوم دین و خادم اخبار ائمه معصومین علیهم السلام رئیس علما و محدثین و شیخ اسلام و مسلمین محمد باقر مجلسی _ قدس الله روحه الزکیه _ در بحارالانوار پس از ذکر مطلبی که از شیخ صدوق _ رحمه الله _ نقل کردیم می فرماید:

بدان که آن چه را که ایشان _ رضی الله عنه _ مبنی بر فضل پیامبر و ائمه ما علیهم السلام بر همه مخلوقات ذکر کرده اند و اینکه ائمه ما علیهم السلام از پیامبران برترند، موضوعی است که هر کس اخبار آنان را با باور و یقین پیگیری نماید، در آن شک نخواهد کرد. اخبار و روایات در این باره بیش از آن است که به شماره درآید و امامیه بر آن تکیه می نماید و تنها افراد جاهل به اخبار و روایات آن را

ص: ۸۳

علامه بزرگ و دانشمند شیخ مفید _ طیب الله تربته _ در کتاب «مسائل»

می فرماید: امامیه اجماع دارند که هر کس امامت یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند و اطاعت وی را که خداوند واجب کرده انکار نماید، کافر و گمراه است و مستحق جاودانه شدن در آتش است. در «مقنعه» گفته است، جایز نیست کسی از اهل ایمان، فرد مخالف حق ولایت (ائمه) را غسل دهد یا بر او نماز بخواند.

شیخ طوسی (ره) در توجیه این سخن می گوید: دلیل این سخن آن است که مخالف اهل حق کافر است و حکم او باید حکم کفار باشد، مگر مواردی با دلیل، شامل این حکم نشود. مفید (ره) در کتاب مقالات گفته است: گروهی از اهل امامت باور قطعی بر فضل ائمه از آل محمد علیهم السلام بر سایر پیامبران و رسولان به جز پیامبر صلی الله علیه و آله ما دارند. گروهی از آنان باور به فضل آنان بر سایر انبیاء به جز پیامبران اولوالعزم را واجب می دانند. گروهی دیگر این دو سخن را نمی پذیرند و همه پیامبران را از آنان برتر می دانند و این سخن از دسته سخنانی است که عقل نمی تواند آن را اثبات یا منع کند و در این امر اجماعی وجود ندارد. ولی آثاری از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص امیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم السلام وجود دارد و همچنین اخباری به نقل از دو امام جعفر صادق و باقر علیهما السلام بعد از ایشان روایت شده است و همچنین در بعضی مواضع قرآن نیز مطالبی آمده است که کلام گروه اول را تقویت می کند و من در آن باب سخن خواهم گفت و از گمراهی به خداوند پناه می برم. (۲) سید شریف مرتضی علم الهدی _ قدس الله روحه _ در رساله خود که به نام «الرساله الباهره فی العتره الطاهره» موسوم است بعد از سخن مفصل در خصوص ترجیح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر همه انبیاء می گوید: آن چه که بر ترجیح و تعظیم آنان بر همه آدمیان دلالت دارد این است که خداوند تعالی ما را به این نکته راهنمایی کرده که شناخت

ص: ۸۴

۱- [۱] - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۹۷، باب ۶، ح ۶۴.

۲- [۲] - اوائل المقالات، ص ۴۲ و ۴۳.

آنان مانند شناخت خود اوست که چون ایمان و اسلام است و جهل و شک در شأن و عظمت آنان، چون جهل به خداوند باعث شک در کافر بودن آن فرد و خروج از ایمان است. این منزلت را هیچ یک از انسان ها به جز پیامبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او یعنی علی علیه السلام و اولاد طاهرین وی علیهم السلام ندارند، چرا که شناخت نبوت انبیای گذشته از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام بر ما واجب نیست و هیچ ارتباطی به تکالیف ما ندارد. آنگاه بعد از سخنانی دیگر می گوید: دلیلی که بر سخنان خود مبنی بر اینکه شناخت امامت امامان علیهم السلام از شروط ایمان است و باور نداشتن به آن کفر و خروج از ایمان است داریم، همان اجماع شیعه امامیه است. سپس در خصوص استدلال در این موضوع سخن مفصلی گفته و می گوید، صلوات فرستادن بر آنها در تشهد واجب است و موارد مستدل دیگری که وی آن را در رساله مذکور آورده است. صاحبان کتاب های «معتبر» و «منتهی» در مبحث استدلال بر شرط ایمان در مستحق زکات سخنانی گفته اند که خلاصه اش چنین است: ایمان، باور داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در همه چیزهایی که آورده است می باشد و کفر، انکار این امر است و به اثبات رسیده که امامت از ارکان و اصول چیزهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و کسی که امامت را انکار کند نمی تواند پیامبر صلی الله علیه و آله را در تمامی باورهایی که آورده است قبول داشته باشد و در نتیجه کافر است. گروهی از عالمان شیعه در این باب رسائل بی نظیری نگاشته اند، بویژه رساله کراچکی است که در اثبات عظمت شأن ولایت و عدم وجود تفاوت میان نبوت و امامت و مکلف بودن به هر دوی آنها و نادرست بودن دین بدون یکی از آنها می باشد. و نیز رساله ای که سید معظم و شیخ مکرم ما که در زمانه خود بی همتا بود تالیف کرد. وی به پیروی از روش جد خود سید اوصیاء به احقاق حق و مراعات شریعت پیامبر مشغول بود. او همان شیخ الاسلام والمسلمین و خار چشم دشمنان، دانی و استادم که در همه علوم به او استناد می کنم، علامه دانا جناب محمد صالح است که خداوند امور او را در دنیا و آخرت اصلاح نماید و او را با آباء بزرگوارش محشور نماید. هر که توضیحات بیشتری در این زمینه لازم دارد به رساله ایشان مراجعه نماید.

در ذکر پاره ای از احادیث وارد شده در خصوص وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی و اطاعت از آنان و این که ولایت اهل بیت معیار صحت ایمان و شرط پذیرش اعمال و خروج از مرز کفر و شرک می باشد و ذکر نکوهش انکار ولایت و تردید کردن در اهل بیت علیهم السلام و این که دشمنان و مخالفانشان کافرند.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود با چند سند معتبر از علی بن حسین بن سمط روایت کرده که: از امیرالمؤمنین شنیدم که می فرمود شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: هنگامی که آیه «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) [بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان.] نازل شد جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد، برای هر دینی اصل و ستون و فرع و بنیانی وجود دارد که اصل دین و ستون آن قول لا اله الا الله است و فرع و بنیان آن محبت شما اهل بیت و پیروی از شما در مسائل، موافق با حق و دعوت کننده به سوی آن است. (۲)

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: صاحب تفسیر کشاف روایت کرده است که

ص: ۸۶

۱- [۱] - شوری/۲۳.

۲- [۲] - تفسیر فرات الکوفی، ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۵۲۸.

وقتی این آیه نازل شد، بعضی به پیامبر گفتند ای رسول خدا، نزدیکان تو که دوستی آنان بر ما واجب شد چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام». سپس رازی شروع به استدلال در باره منحصر بودن قریبی (خویشاوندان) به

علی و فاطمه و پسرانشان علیهم السلام به طور کامل می کند. سپس به نقل از صاحب کشف می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هان، هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام بمیرد با ایمان کامل و بر راه سنت و جماعت مرده است و هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است.» سپس حدیث مذکور را ادامه داد تا به اینجا رسید که «و هر که با دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است...» صدوق در امالی خود با سند از جابر جعفی به نقل از امام باقر به نقل از پدرانش از امام علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول خدا، آیا هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است؟ فرمود دشمنی با ما فرد را در زمره یهودیان و مسیحیان قرار می دهد. شما وارد بهشت نمی شوید مگر آنکه مرا دوست بدارید و هر کس ادعا کند که مرا دوست دارد و این شخص (منظورش علی علیه السلام بود) را دشمن دارد، دروغ گو است. (۱) در عیون با سند از امام رضا علیه السلام از پدرانش آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هر که تو را دوست بدارد، در روز قیامت در سطح پیامبران خواهد بود و هر که به هنگام مرگ خود تو را دشمن بدارد، نباید اهمیت بدهد که آیا یهودی از دنیا می رود یا نصرانی (۲). در امالی صدوق با سند از انس روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که علی علیه السلام را دشمن بدارد با خدا در جنگ است و هر کس در باره علی علیه السلام شک کند کافر است. در ثواب الأعمال با سندهای معتبری به نقل از سریر آمده است که گفت: از ابو جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر کسی با امامت ما مخالف باشد، فرقی نمی کند که نماز بخواند یا زنا کند. در حدیثی دیگر

ص: ۸۷

۱- [۱] - امالی صدوق، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲- [۲] - عیون أخبار الرضا، ص ۲۱۱.

آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: دشمن ما اهل بیت نباید اهمیتی بدهد که نماز می خواند یا زنا می کند یا دزدی می کند، او در آتش است، او در آتش است. (۱)

در خبر دیگری به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند عز و جل به هنگام هر نمازی که مردم می خوانند آنها را لعنت می کند. راوی گفت: چرا، فدایت شوم؟ فرمود: به دلیل انکار و تکذیب ما. در بصائر الدرجات به نقل از عبدالرحمن بن کثیر آمده است: با امام صادق علیه السلام به حج رفتیم، ایشان به بالای کوهی رفتند و بر مردم مشرف شدند و فرمودند: سروصدا چه فراوان و حج گذاران چه اندکند. داوود رقی به او گفت: آیا خداوند دعای این جمع را مستجاب می کند؟ فرمود: وای بر تو ای ابوسلیمان، خداوند شرک به خود را نمی بخشد. کسی که ولایت علی را انکار کند، چون پرستنده بت است... الخ.

در روایتی دیگر از ابوبصیر آمده است، امام علیه السلام دست خود را بر صورت او کشید و ناگهان دید که بیشتر مردم خوکان و میمون هایی هستند جز بعضی از افراد. در محاسن برقی با سند از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: افرادی که ولایت علی را رها کنند و فضل او را انکار نمایند و دشمنانش را حمایت کنند و بر این حال بمیرند، خارج از اسلام هستند.» در همان کتاب به نقل از ابی ابراهیم علیه السلام آمده است که فرمود: امام باقر علیه السلام می فرمود: محبت به ما ایمان و دشمنی با ما کفر و نفاق است. (۲)

مؤلف گوید: در میان روایات، نزدیک به چهل روایت با این لفظ را دیده ام. در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس با علی علیه السلام اعلام جنگ کند گویی با رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام جنگ کند. چرا که هر کس با امام علی دشمنی کند در واقع با دین دشمنی می ورزد و این به معنای دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس

ص: ۸۸

۱- [۱] - ثواب الأعمال، ص ۲۵۱، ح ۱۷_۱۸.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۸۵.

امامی از امامان خداوند را انکار کند و از دین او براءت جوید، کافر و مرتد از اسلام است. چرا که امام از سوی خداست و دین او دین خداست و هر که از دین خدا براءت جوید خویش مباح است، مگر آنکه توبه کند و از آن چه گفته است به سوی خداوند بازگردد.

در کافی و دیگر کتب به سند متواتر آمده است: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی و مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است. در کتاب محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است و شما به امامت کسانی تن می دهید که مردم در شناختن آنها عذری ندارند.

در کتاب کمال الدین و دیگر کتب به نقل از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردم باید امام خود را بشناسند و در این امر عذری ندارند.

در کتاب قرب الاسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر آورده است که ایشان پیوسته یکسال قبل از زندانی شدن در هر اجتماع خاندان خویش می فرمود: خداوند بر بندگان در مورد چیزی این قدر تأکید نکرده است که در مورد پذیرفتن امامت تأکید کرده است و بندگان چیزی را انکار نکرده اند آن گونه که امامت را انکار کرده اند. در کتاب خصال و بصائر با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۰ بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سفارش بر همه واجبات، در مورد ولایت علی و ائمه بعد از او علیهم السلام وحی می نمود.

مؤلف گوید: بخشی از اخبار معراج در این کتاب گفته خواهد شد و دیگر اخبار مربوط به آن که در کتب دوستان آمده است، صراحت بر این دارد که سفارش به ولایت و امر به تعیین علی علیه السلام برای امامت و خلافت، برخلاف دیگر فرایض، به صورت حضوری به پیامبر گفته شده است و مهمترین موضوعی بوده است که خداوند در مقام قاب قوسین او آدنی به پیامبر گفته است. در کافی آمده است که امام صادق علیه السلام به این موضوع تصریح کرده است. ایشان پس از ذکر داستان معراج و توصیه خداوند به ولایت فرمودند: به خدا سوگند، ولایت علی

از زمین نیامده است بلکه از آسمان و به صورت حضوری آمده است. شک نیست که این یکی از بهترین دلایل بر توجه فراوان به این موضوع و بیان آن است.

همچنین آیه مبارکه سوره مائده نیز گواه بر این امر است. پس اندیشه کن. خداوند فرموده است: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ»^(۱) [و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای].

در کتاب مختصر حسن بن سلیمان از کتاب سید حسن بن کبش با سند از مفید(ره) به نقل از سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای سلمان، هر که در ولایت و علوم ما شک کند مانند کسی است که در معرفت حقوق ما شک کند. خداوند در مواضع متعددی در قرآن، ولایت ما و عمل به آن را واجب کرده و این امر مکشوف نیست. در محاسن برقی با سند از ابی لیلی به نقل از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی ما اهل بیت را لازم بشمرید. به خداوند سوگند که هیچ بنده ای از عمل خود سودی نمی برد مگر با شناخت حق ما^(۲). در کتاب مختصر به نقل از سلمان آورده است که گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: در جنگ احد نشسته بودم و از دفن و کفن عموم حمزه فارغ شده بودیم که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمد، خدا بر تو سلام می رساند و می فرماید: نماز را واجب کردم ولی بر مریض واجب نیست و روزه را واجب کردم ولی بر مریض و مسافر واجب نکردم. حج را نیز واجب کردم ولی بر فقیر بی چیز واجب نکردم. همچنین زکات را واجب کردم و بر آن کس که مال کافی ندارد واجب نکردم ولی محبت علی بن ابی طالب علیه السلام را به گونه ای قرار دادم که کسی را از آن رخصتی نیست.^(۳)

در همان کتاب به نقل از کتاب منهج التحقيق از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ما أسماء حسنی هستیم که خداوند از بندگان عملی را بدون

ص: ۹۰

۱- [۱] - مائده/۶۷.

۲- [۲] - محاسن برقی، ص ۶۱.

۳- [۳] - المختصر، ص ۱۰۱.

در أمالی صدوق به نقل از عمار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

اولین چیزی که هر بنده به هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند از آن پرسش می شود نمازهای واجب و زکات واجب و حج واجب و نیز از ولایت ما اهل بیت است. اگر ولایت ما را باور داشته باشد و با این باور از دنیا برود، نماز و روزه و زکات و حج او پذیرفته می شود و اگر ولایت ما را باور نداشته باشد، در پیشگاه خداوند عز و جل هیچ یک از اعمال او پذیرفته نمی شود. (۱)

شیخ ما علامه باقرالعلوم (مجلسی) در بحار گفته است: بدان که امامیه اتفاق نظر دارند که شرط صحت اعمال و قبولی آن ایمان است که از جمله شروط ایمان، باور داشتن به ولایت همه ائمه علیهم السلام و امامت آنهاست و روایات دال بر این سخن در نزد شیعه و سنی متواتر است. در کتاب عیون از امام رضا علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که بنده از آن پرسش می شود، محبت ما اهل بیت است. و در این مضمون روایات فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها در گفتار سوم و دیگر بخش ها خواهد آمد.

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از امام باقر علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده در روز قیامت در پیشگاه خداوند عز و جل گامی بر نمی دارد تا از او در باره چهار خصلت سؤال شود: عمرت را در چه راهی فنا کرده ای؟ جسمت را در چه چیزی فرسودی؟ مالت را از کجا به دست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و از محبت ما اهل بیت. (۲) مردی گفت: نشانه محبت شما چیست ای رسول خدا؟ فرمود: محبت این، و دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد.

در أمالی سید با سند به نقل از معتب خدمتکار امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان به نقل از پدرانش علیهم السلام فرمود: یکی از اعراب

ص: ۹۱

۱- [۱] - أمالی صدوق، ص ۲۹۰.

۲- [۲] - أمالی مفید، ص ۲۵.

بادیه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا بهشت بهایی دارد؟ فرمود: آری، گفت: بهایش چیست؟
گفت: لا اله الا الله که بنده با اخلاص

بگوید. گفت اخلاصش در چیست؟ فرمود: عمل به آن چه که برای آن و در حق آن برگزیده شدم و نیز محبت اهل بیت من.
گفت: محبت اهل بیت سزاوار چه کسی است؟ فرمود: محبت آنان برای کسی سزاوار است که حق آن را گرامی بدارد. (۱)

در محاسن برقی با سند از «مدرک» آمده است که، گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چیزی را بنیانی است و بنیان
اسلام، محبت ما اهل بیت است. (۲)

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از ثمالی آمده که گفت امام باقر علیه السلام فرمودند: اسلام بر پنج بنیان قرار دارد، بر پا
داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و ولایت ما اهل بیت. در کتاب مناقب ابن شاذان با سند از
ابوالصلت هروی آمده است که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که از پدرانیش و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم
روایت حدیث می کرد و می فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از خداوند عز و جل شنیدم که
فرمودند: علی بن ابی طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمین ها و آمین من بر علم من است. هر که او را بشناسد حتی
اگر از من سرپیچی کند او را به آتش نمی افکنم و اگر کسی او را انکار کند و حتی اگر طاعت من را به جای آورد، به بهشت
وارد نمی کنم.

روایاتی از این قبیل فراوان و بیرون از شماره است. در مطالب آینده إن شاء الله شواهدی در این زمینه خواهد آمد.

ص: ۹۲

۱- [۱] - أمالی مفید، ص ۲۵.

۲- [۲] - محاسن برقی، ص ۱۵۰.

در بیان بعضی از روایات مبنی بر اینکه باور به امامت ائمه و محبت و ولایت آنان تالی باور به نبوت، پیامبر صلی الله علیه و آله در صحت دین و صدق ایمان است. و نیز بیان این مطلب که اقرار به نبوت تالی توحید است و نسبت نبوت به امامت مانند نسبت نبوت با توحید در تلازم باور به این دو است به طوری که کفر به یکی در حکم کفر به دیگری است و ایمان به یکی با عدم ایمان به دیگری فایده ندارد.

در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از جبرئیل علیه السلام به نقل از خداوند عز و جل فرمود: «ای بندگان من، بهترین عبادات و بزرگترین آنها را به جای آورید تا از کوتاهی های شما در دیگر قضایا درگذرم و بزرگترین گناهان و زشت ترین آنها را کنار بگذارید تا در باره ارتکاب بقیه آنها شما را مؤاخذه نکنم. بزرگ ترین عبادات توحید من و اعتقاد به پیامبر من و تسلیم در برابر کسانی که پیامبر آنان را برای پس از خویش نصب کرده است و آنان امیر المؤمنین علیه السلام و امامان پاک علیهم السلام از نسل او هستند و بزرگ ترین گناهان نزد من کفر به من و به پیامبر من و دشمنی با ولی محمد بعد از او یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و اولیای بعد از اوست و بدانید که دشمن ترین مردم برای من کسی است که خود را با من همانند کند و ربوبیت مرا مدعی شود و بعد از او دشمن ترین مردم نزد من کسی است که خود را با محمد یکی بداند و با او بر جایگاه و شرف او منازعه نماید و دشمن ترین مردم بعد از اینها کسی است که

به

آنان در این کار کمک نمایند. و دشمن ترین مردم بعد از همه این ها در نزد من کسی است که اگرچه به آنها کمکی نکرده باشد ولی از کردار آنان خشنود باشد... الخ. در کتاب بصائر و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۱) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است که فرمود: مراد از آن یکتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و علی علیه السلام امیر مؤمنان است. در کتاب عیون و تفسیر امام علیه السلام آمده است که ابا محمد عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی، مناجات موسی علیه السلام با خدای خود در باره امت محمد صلی الله علیه و آله را ذکر نمود که در آن آمده است که خداوند عز و جل این امت را ندا داد و فرمود: ای امت محمد، حکم من بر شما آن است که پیش از آنکه مرا بخوانید شما را استجابت کنم و هر کس از شما مرا ملاقات کند در حالی که شهادت می دهد به اینکه خدایی جز الله جل و علا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و ولی و پیامبر پس از اوست و طاعت علی علیه السلام را لازم بدانند همان گونه که طاعت محمد صلی الله علیه و آله را لازم می شمرد و این که اولیای برگزیده خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را اولیای خودش بدانند، او را به بهشت وارد می کنم حتی اگر گناهانش به فراوانی کف دریا باشد. (۲)

در کتاب کافی با سند از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: خداوند طاعت ولی امر خود را به طاعت رسولش پیوند زده است و طاعت رسولش را به طاعت خود پیوند زده است، پس هر کس طاعت ولی امر را نکند، از خدا و رسولش اطاعت نکرده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ... تا آخر آیه، آمده است که فرمود: این آیه در خصوص علی و ائمه علیهم السلام است

ص: ۹۴

۱- [۱] - روم/۳۰.

۲- [۲] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۱ و عیون أخبار الرضا، ص ۱۵۷.

که خداوند آنها را هم شأن انبیاء قرار داده است با این تفاوت که آنها چیزی را حلال نمی کنند و تحریم نمی نمایند. (۱)

در کتاب کافی و أمالی و بصائر با سند از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمودند: آن چه از امیرالمؤمنین روایت شده باید بدان عمل شود و آن چه از آن نهی فرموده اند نیز باید بدان عمل شود. فضل او و طاعت مردم از او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همسنگ رسول خداست و رسول خدا بر همه مردم آفریده خدا برتری دارد. هر که علی را در کاری سرزنش کند، چون کسی است که خدا و رسولش و آنان که در پیشگاه خدا و رسولش هستند را سرزنش کند، و هر که هر مسأله ای کوچک و بزرگ از او را رد کند، در حد شرک به خداست و این حکم در باره همه ائمه علیهم السلام بعد از او از اولین تا آخرین آنها صادق است... الخ.

در کتاب کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس ائمه ما را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدا و رسولش را انکار کند.

در کتاب کنزالفوائد از صدوق با سند از محمد بن فیض بن مختار از امام باقر علیه السلام و از پدرشان و از جدشان علیهم السلام آمده است که فرمود: رسول خدا روزی سواره به راهی می رفتند و علی به همراه او پیاده می رفت. به علی فرمود: ای ابا الحسن، هر گاه سواره می روم باید سواره باشی و هر گاه پیاده می روم باید پیاده بروی و هر گاه بنشینم باید بنشینم، مگر آنکه در حدی از حدود الهی باشی که بایستی قیام و قعود انجام دهی، هر جا کرامتی را که خداوند مرا با آن گرامی داشته، تو را نیز به مانند آن گرامی داشته است. خداوند مرا به نبوت و رسالت مختص گردانید و تو را ولی من قرار داده است که به کار حدود او و کارهای دشوار پردازم. به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت آنکه تو را انکار کند به من ایمان نیاورده است و هر که تو را انکار کند مرا باور ندارد و هر که به تو کافر شود به خدا ایمان نیاورده است. فضل تو از فضل من و فضل من از فضل خداست. خداوند

ص: ۹۵

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۸، در تفسیر نساء، آیه ۱۷۳.

فرموده است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»^(۱) [بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند.] فضل خدا نبوت پیامبر شماسست و رحمت خدا ولایت علی بن ابی طالب است. فبذلک (به آن) یعنی به نبوت و ولایت و «فلیرحوا» یعنی شیعیان. در ادامه آیه آمده است «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» «این بهتر از آن چیزی است که جمع می کنند» یعنی مخالفان آنها از فرزندان و اموال در دنیا جمع می کنند... الخ.

تا جایی که فرمود: خداوند مرا فرمان داد حق تو را در کنار حق خود بر مردم واجب نمایم و حق تو بر هر کس که به من ایمان آورد واجب است. اگر تو نباشی دشمنی خدا شناخته نمی شود و هر که با ولایت تو به دیدار خداوند نرود، با چیز ارزشمندی به دیدارش نرفته است و آن چه را که می گویم از سوی خداست و در شأن تو نازل فرمود... الخ.

در کتاب معانی الأخبار از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه که آیه شریفه «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ»^(۲) [به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم] نازل شد، فرمود: آدم در حالی از دنیا خارج شد که برای فرزند خود شیث عهد و پیمان بر وفا با مردم بست ولی به او وفا نشد. سپس پس از سخنی دیگر فرمود: ای مردم، هر کس به جای علی امامی برگزیند، گویی به جای من پیامبر دیگری برگزیده است و هر که به جای من پیامبر دیگری برگزیند گویی به جای خدای عز و جل خدایی دیگر برگزیده است.^(۳)

در کتاب کمال الدین با سند از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و فرزندان تو که امامانند، حجج خداوند بر مردم هستید و بیرق های او در میان انسان ها یاید و هر کس یکی از شما را انکار کند مرا انکار کرده است و هر کس از یکی از شما سرپیچی

ص: ۹۶

۱- [۱] - یونس/۵۸.

۲- [۲] - بقره/۴۰.

۳- [۳] - کمال الدین، ص ۲۳۰.

کند از من سرپیچی کرده است و هر کس از شما اطاعت کند از من اطاعت کرده است. (۱)... الخ.

در کتاب عقاید صدوق آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بعد از مرگ من به علی در باره جایگاه من ظلم کند گوئی نبوت من و نبوت سایر انبیاء پیش از من را انکار کرده است و هر کس ظالمی را دوست بدارد، خود ظالم است.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که امامت علی علیه السلام را بعد از من انکار نماید نبوت مرا انکار کرده است و هر که نبوت مرا انکار نماید ربوبیت خداوند را انکار نموده است.»

در کتاب امالی صدوق نیز از ام سلمه روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، هر کس خدا را با انکار ولایت تو دیدار کند گویی خدا را با بت پرستی دیدار کرده است. در کنزالفوائد با سند از علی بن حسین از پدرش از علی علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اطاعت مرا بر شما واجب کرد و از سرپیچی از من نهی فرمود همان طور که از سرپیچی خود نهی فرموده است... الخ. در کتاب کافی از محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: از او راجع به آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» [این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته اند] پرسیدم، فرمود: خداوند تعالی آنان را که از پیامبرش با اطاعت از ولایت وصیش علی علیه السلام پیروی نکنند منافقین نامیده است و انکار امامت وصی اش را به منزله انکار محمد صلی الله علیه و آله دانسته است. و در این باره سوره ای نازل کرده است: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» تا آخر سوره. این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت بدان استناد کرده ایم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی فرمودند: ائمه نور تابنده ای گرداگرد عرش بودند و خداوند از آنان

ص: ۹۷

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۳۲۷، باب معنای وفای به عهد.

۲- [۲] - منافقون / ۳.

خواست که تسبیح او گویند و اهل آسمان ها با تسبیح آنان تسبیح گفتند. هر که به عهد آنان وفا کند به عهد الهی وفا کرده است و هر که حق آنان را بگزارد حق خدا را گزارده است و هر که حق آنان را انکار کند حق خدا را انکار کرده است... الخ. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمود: هر که بگوید «أشهد أن محمداً رسول الله» و به جانشینی علی علیه السلام و خلافت او و برترین بودن او از میان امت محمد اقرار نکند، مسلمان نیست.

و فرمود: کمال اسلام در اعتقاد به ولایت علی علیه السلام است و باور به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد کما این که باور به توحید با انکار نبوت سودمند نیست. در کتاب فضائل امیرالمؤمنین از محمد بن صدقه آمده است که سلمان فارسی و ابوذر غفاری رضی الله عنهما از علی علیه السلام راجع به شناخت امام به نورانیت سؤال کردند. امام علیه السلام سخنانی گفتند تا به اینجا رسیدند که: هر کس ولایت مرا باور نکند اعتقاد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله او را سود نمی بخشد، این دو با هم هستند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری مرسل است و او امام مردم است و علی علیه السلام بعد از او امام مردم و وصی محمد صلی الله علیه و آله است. پس هر کس شناخت مرا کامل کند، بر دین قیم است همان گونه که خداوند می فرماید: «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (۱) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] سپس بعد از سخنانی فرمود: من و محمد یک نور از انوار خدا بودیم و خدا به آن نور امر فرمود تا منشق شود؛ سپس به یک نصف آن فرمود محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و از اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من است و من از علی هستم و هیچ کس نمی تواند جانشین من باشد مگر علی. سپس بعد از سخنانی طولانی فرمود: «ای سلمان و ای جندب، من محمد هستم. محمد به جای من است و من از محمدم و محمد از من است» و بعد از سخنانی دیگر فرمود: ای سلمان و ای جندب من امیر هر فرد با ایمان و زن با ایمان از گذشتگان و از آیندگان هستم و باز بعد از سخنان دیگر فرمود: من به فرمان خدا

ص: ۹۸

زنده می کنم و می میرانم. من به باطن قلوب شما آگاهم و ائمه بعد از من که فرزندان من هستند، اگر اراده کنند می توانند چنین کنند چرا که ما همگی یکی هستیم. اول ما محمد است و آخر ما محمد است و وسط ما محمد است و همه ما محمد هستیم. ما را از هم جدا نکنید. اگر ما اراده کنیم خدا اراده می کند و اگر چیزی را بد بداریم خداوند آن را بد می دارد. وای بر کسی که فضل ما را انکار کند و ویژگی ما را نپذیرد و آن چه خداوند به ما داده را رد کند، چرا که هر کس چیزی از آن چه را که خدا به ما داده انکار کند، قدرت و مشیت خداوند را انکار کرده است ... الخ (۱) و روایات در این خصوص فراوان است و بعضی از آنها گفته شد و بخشی دیگر از آن با شواهد فراوان گفته خواهد شد. إن شاء الله تعالی.

ص: ۹۹

در بیان پاره ای روایات در خصوص این موضوع که ولایت به همراه توحید بر همه مردم عرضه شده و از آنها در باره ولایت پیمان گرفته شد و پیامبران براساس آن برانگیخته شدند و در کتاب های آسمانی این موضوع آمده است و همه ملت ها مکلف به انجام آن شده اند و بعضی از آنها دلالت بر این معنی دارد که ولایت باعث آفرینش خلایق است.

در تفسیر امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم غرض اصلی و هدف برتر است. خداوند کسی را خلق نکرده و پیامبری را برنگزیده است مگر به این هدف که مردم را به ولایت محمد و علی و جانشینانش علیهم السلام دعوت کنند و از آنان پیمان بگیرند که بر سر پیمان بمانند و عوام دیگر امت ها را بر این امر آموزش دهند. (۱).... الخ.

روایتی دیگر که صراحت بر این امر دارد در شرح حال امام حجت علیه السلام خواهد آمد. پس غفلت مکن.

در امالی شیخ با سند از محمد بن عبدالرحمان آمده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ولایت ما ولایت خداست. همه پیامبران براساس آن برانگیخته شده اند. و کلینی روایتی مشابه را در کافی و عیاشی در تفسیر خود آورده است.

ص: ۱۰۰

در کتاب کافی با سند از عبدالاعلی آمده است که گفت: از امام جعفر صادق

علیه السلام شنیدم که فرمود: همه پیامبران برانگیخته شده اند تا حق ما را بشناسند و ما را بر دیگران برتری دهند. در همان کتاب به نقل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام در کتب همه پیامبران آمده است و خداوند همه پیامبران را برای دعوت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام برانگیخته است. در تفسیر عیاشی به نقل از حسن بن علی علیهما السلام آمده است که فرمود: هر که فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است، چرا که همه این کتب نازل شده اند و مهمترین چیزی که در آنها بعد از اقرار به توحید خداوند عز و جل و اقرار به نبوت آمده است همان اعتراف به ولایت علی و آل طیبین او علیهم السلام است.

همچنین فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به هنگام وفات همه پیامبران به آنان امر به وصیت به خاندان و یارانشان می فرمود و مرا نیز امر فرموده است که وصیت کنم. گفتم خداوندا، به چه کسی وصیت نمایم؟ فرمود: به پسر عمویت علی ابن ابی طالب علیه السلام وصیت کن. من نام او را در کتب پیشینیان آورده ام و در آنها نوشته ام که او جانشین توست و از خلائق بر این موضوع عهد و پیمان گرفته ام و از پیامبران و رسولان نیز پیمان گرفته ام. من از آنان پیمان ربوبیت خویش و نبوت تو ای محمد و ولایت علی را گرفته ام.

در کتاب بصائر با سند از ابی سعید خدری آمده است که گفت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه او را به ولایت تو (امام علی علیه السلام) چه با میل و رغبت چه به اجبار دعوت کرد. (۱)

از حدیث بن اسید روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در عالم ظل نبوت هیچ پیامبری کامل نشد مگر آنکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او

ص: ۱۰۱

عرضه شد. اهل بیت برای او ظاهر شدند و او به اطاعت از آنان و ولایتشان اقرار

نمود. (۱) از حبه العرنی روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل ولایت مرا بر اهل آسمان ها و زمین عرضه نمود. گروهی به آن گردن نهادند و دسته ای آن را انکار کردند. یونس پیامبر به آن گردن نهاد و از این رو وی را در شکم نهنگ حبس نمود تا به آن گردن نهاد. (۲)

در کتاب سلیم بن قیس هلالی به نقل از مقداد رضی الله عنه آمده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سوگند به خدا که آدم سزاوار خلقت و دمیدن روح و پذیرش توبه و بازگرداندن به بهشت نشد مگر با نبوت من و ولایت علی بعد از من. و به خدا سوگند که ابراهیم ملکوت آسمان ها را ندید و خلیل خداوند نگردید مگر با نبوت من و معرفت علی بعد از من و به خدا سوگند که خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را آیتی از جانب خود قرار نداد مگر با نبوت من و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من و به خدا سوگند هیچ پیامبری ادعای پیامبری نکرده است مگر با شناخت من و گردن نهادن به ولایت ما و هیچ بنده ای سزاوار نگاه پروردگار نشده است مگر با بندگی خدا و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من.»

در معانی الأخبار به نقل از سدیر آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام راجع به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: ولایت ما سخت و دشوار است و جز فرشتگان مقرب یا پیامبران مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است کسی به آن گردن نمی نهد. وی فرمود: فرشتگان یا مقرب اند یا غیر مقرب و پیامبران یا مرسل اند یا غیر مرسل و مؤمنان یا مورد امتحان قرار گرفته اند یا امتحان نشده اند. این ولایت مورد پذیرش شما بر فرشتگان عرضه شد و فقط فرشتگان مقرب به آن گردن نهادند و بر پیامبران عرضه شد و فقط پیامبران مرسل آن را پذیرفتند و بر مؤمنان عرضه شد و فقط مؤمنان مورد امتحان

ص: ۱۰۲

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱-۲۲.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۱-۲۲.

قرار گرفته آن را پذیرفتند. سپس به من فرمود: سخنان را ادامه بده. (۱) مؤلف گوید: شاید منظور از این روایت و روایاتی که بعد از این گفته خواهد شد، نفی پذیرش کامل که به همراه شوق و علاقه و محبت کامل به عصمت آنان باشد مورد نظر باشد. پس غافل مباش.

در کتاب کنزالفوائد به نقل از فرج بن شیبه آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که پس از تلاوت آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» (۲) [و یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید] فرمود: منظور آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و منظور از عبارت «لتنصرنه» «او را یاری می کنید»، وصی اش علی علیه السلام است و خداوند هر پیامبری را که برانگیخت، ابتدا از او برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام پیمان گرفته است.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در یکی از نامه هایش فرمود: هر جایگاهی که خداوند پیامبرش را برای شاهد بودن و شهادت دادن در آن نگاه داشته است، برادر و همراه و پسر عمو و وصی اش با او بوده است. در باره آن دو با هم (صلوات الله علیهما) به همراه ذریه طیبین آنها پیمان گرفته است. (۳)

در کتاب بصائر به نقل از محمد بن مسلم آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند از پیامبران برای ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت و نیز از پیامبران برای ولایت ایشان عهد ستانده است. و از جابر نقل شده که امام صادق در حدیثی فرمودند: پیامبران اولوالعزم از آن رو به این نام

ص: ۱۰۳

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۱۸۸.

۲- [۲] - آل عمران/ ۸۱.

۳- [۳] - کنزالفوائد، ص ۵۴ و ۲۱۴.

خواننده می شوند که خداوند از آنها در خصوص محمد و اوصیای ایشان و مهدی و زندگی اش عهد گرفته است و عزم همگی آنان اجماع بر این امر و گردن نهادن به آن بوده است.^(۱)

در کتاب سرائر ابن ادریس از جامع بزنی به نقل از سلیمان بن خالد آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما بر همه پیامبران و آدمیان انس و جن و فرشتگان آسمان ها حجت هستیم و هر که را که خداوند بیافریند، ولایت ما را بر او عرضه می کند و ما را حجت بر آنها قرار می دهد که گروهی به ما ایمان می آورند و گروهی نیز ما را انکار می کنند. این سخن حتی شامل آسمان ها و زمین و کوه ها نیز می شود.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از ابوبکر شیرازی نقل شده است که وی با سند از مقاتل و نیز از محمد بن حنفیه روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند امامت مرا با وعده پاداش و بیم مجازات بر هفت آسمان عرضه کرد، پاسخ دادند: خداوند ما را پاداش و مجازات تحمیل نکن ولی ما بدون پاداش یا مجازات آن را حمل می کنیم و خداوند امامت مرا بر پرندگان عرضه نمود و اولین پرنده هایی که بدان ایمان آوردند، شاهین های سفید و چکاوک ها بودند و اول پرنده ای که آن را انکار نمود، جغد و سیمرغ بوده اند. پس خداوند این دو را از میان پرندگان لعنت کرد، جغد به خاطر نفرت پرندگان از وی نمی تواند به هنگام روز پرواز کند. ولی سیمرغ در دریاها ناپدید شد و دیده نمی شود و خداوند امامت مرا بر زمین عرضه نمود و هر بخشی از زمین که آن را پذیرفت، خداوند آن را طیب و طاهر قرار داد و گیاهان و میوه های شیرین و گوارا در آن رویاند و آب آن را زلال نمود. و هر جایی که امامت مرا انکار نمود و ولایتم را رد کرد، شوره زار و گیاه آن تلخ گردید و خداوند میوه هایش را خار درخت و هندوانه ابوجهل و آبش را شور و تلخ گردانید^(۲).... الخ. در کتاب اختصاص از جابر جعفی نقل شده که گفت، امام صادق

ص: ۱۰۴

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱.

۲- [۲] - مناقب آل ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۲۵۳.

علیه السلام به من گفت: چرا روز جمعه به این نام خوانده شده است؟ گفتیم: جانم فدایت مرا خبر ده. گفت: آیا ترا از تأویل اعظم آن خبر دهم؟ گفتیم بله جانم فدایت، فرمود: ای جابر، خداوند جمعه را بدین نام خوانده است چون در این روز خلائق متقدم و متأخر را به همراه همه مخلوقاتش از جن و انس و آسمان ها و زمین و دریاها و بهشت و دوزخ و همه آن چه را که آفرید در عالم میثاق جمع نمود و از آنان برای ربوبیت خویش و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت. در آن روز خداوند به آسمان ها و زمین فرمود: «اٰتِنِي طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ» (۱) [خواه یا ناخواه بیاید آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم.] و از این رو این روز، جمعه نامیده شد که خداوند همه مخلوقات خود را در آن جمع کرد. سپس فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (۲) [ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز جمعه ندا در داده شد] یعنی روزی که شما را در آن جمع کرد و کلمه صلاه به معنی امیرالمؤمنین است و منظور از صلاه، ولایت است که همان ولایت کبری است. در آن روز پیامبران و رسولان و فرشتگان و همه مخلوقات خداوند از جن و انس و آسمان ها و زمین ها و مؤمنان برای لیبیک گفتن به خداوند عز و جل حاضر شدند «اسْمِعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» (۳) [به سوی ذکر خدا بشتابید] و ذکر الله همان امیرالمؤمنین است. «وَذُرُوا الْبَيْعَ» (۴) [و داد و ستد را واگذارید] یعنی خلیفه اول را رها کنید سپس فرمود: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ» (۵) [و چون نماز گزارده شد] یعنی آنگاه که علی علیه السلام از دنیا رفت «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» (۶) [در (روی) زمین پراکنده گردید] منظور از زمین اوصیاء هستند که خداوند

ص: ۱۰۵

-۱

۲-۲ - فصلت/۱۱.

۳-۳ - جمعه/۹. ۴ - جمعه/۹.

۴-۵ - جمعه/۹.

۵-۱ - جمعه/۹.

۶- [۶] - جمعه/۱۰.

فرمان به اطاعت آنان داده همان طور که فرمان به اطاعت از علی علیه السلام داده است (۱)... الخ.

در کتاب کنزالفوائد از شیخ طوسی (ره) به نقل از جابر از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تو کسی هستی که خداوند ابتدای خلقت در عالم اشباح به تو بر مردمان احتجاج کرد و به آنان فرمود: آیا من خدایتان هستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا محمد پیامبر من است؟ گفتند آری، فرمود آیا علی امیرالمؤمنین است؟ بیشتر مردمان از روی استکبار و جهل از ولایت تو ابا نمودند مگر تعداد اندکی که اصحاب یمین هستند.

در کتاب بصائر با سند به نقل از حلبی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ولایت ما را بر اهالی همه سرزمین ها عرضه کرد و تنها اهل کوفه آن را پذیرفتند. از ابی بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ولایت ما بر آسمان ها و زمین و کوه ها و سرزمین ها عرضه شد و هیچ یک از مردمان به مانند پذیرش اهالی کوفه آن را نپذیرفتند.

در تفسیر قمی از حسین بن نعیم روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (۲) [برخی از شما کافرند و برخی مؤمن] پرسیدم، فرمود: خداوند ایمان آنان را به ولایت ما و کفر آنان را با رها کردن این ولایت از آن روز که از آنها در عالم ذر و در صلب آدم پیمان گرفت، شناخته است. (۳)

در کتاب کنزالفوائد به نقل از خط شیخ طوسی در کتاب مسائل البلدان از جابر جعفی و به نقل از مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که گفت: سلمان بر علی وارد شد و از او در باره خودش پرسید، فرمود: ای سلمان، من کسی

ص: ۱۰۶

۱- [۱] - اختصاص، ص ۱۲۹.

۲- [۲] - تغابن/ ۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۴.

هستم که همه ائمت‌ها دعوت به اطاعت من شده اند ولی کفر ورزیدند و در آتش شکنجه می‌شوند. من خازن آتش هستم. من به حق می‌گویم ای سلمان، هر کس به درستی مرا بشناسد، همراه من خواهد شد. خداوند از مردمان برایم پیمان گرفت و گروهی باور کردند و پذیرفتند و گروهی دیگر تکذیب نمودند. سلمان گفت: تو را در تورات و انجیل نیز یافته‌ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته «کوفیان»، تو حجت خداوند هستی که به واسطه او توبه آدم را پذیرفت و به واسطه تو یوسف را از چاه نجات داد. تو داستان ایوب و سبب تغیر نعمت خداوند بر او هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی داستان ایوب چیست؟ گفت: خداوند و تو ای امیرالمؤمنین داناترید: فرمود: چون هنگام شروع سخن گفتن شد، ایوب در ملک من شک کرد و گفت: این مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است، پس خداوند فرمود: ای ایوب آیا شک داری در تصویری که بنیان نهاده‌ام. من آدم را با مصیبت آزمودم و او را به خاطر وی بخشیدم و درمقابل گردن نهادن به این که او امیرالمؤمنین است از او در گذشتم. آنگاه تو می‌گویی: مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است. سوگند به عزتم که تو را از عذاب خویش خواهم چشانم مگر آن که با اطاعت از امیرالمؤمنین به سویم توبه کنی و بدین سان به واسطه من، سعادت با او همراه شد. یعنی این که وی توبه کرد و به اطاعت علی علیه السلام اقرار نمود(۱).

همچنین در کتاب کنزالفوائد از علی بن محمد بغدادی به نقل از احمد بن محمد جوهری و محمد بن لاحق بن سابق از پدرش به نقل از شرفی بن قطامی از تمیم بن وعله مری از جارود بن منذر عبدی روایت شده است که تمیم گفت: جارود بر دین نصاری بود و در سال حدیبیه اسلام آورد و اسلام وی بسیار نیکو گردید. وی مردی کتاب خوان و آگاه از تأویل آنها بود و عالم فلسفه و طب و صاحب نظر در آنها بود. وی دارای ظاهری آراسته و زیبا نیز بود.

وی در زمان عمر بن خطاب روزی این سخن را برای ما روایت نمود که: روزی به همراه مردانی از عبد قیس به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم.

ص: ۱۰۷

چون ایشان پیامبر را دیدند چهره زیبا و برخورد خویش آنان را بسیار مجذوب کرد و از سخن گفتن درماندند. پس پای پیش گذاشتم و در محضر او ایستادم و گفتم: سلام بر شما ای رسول خدا. پدر و مادرم به فدای تو. پس شروع به سخن گفتن کردم، و أشعاری را ذکر نمود که در مدح ایشان صلی الله علیه و آله خواند. سپس گفت: نزد ایشان مردی بود که او را نمی شناختم. پرسیدم ایشان کیست؟ گفتند: او سلمان فارسی صاحب برهان عظیم و منزلت بسیار است. سلمان به من گفت: ای مرد عبد قیسی چگونه رسول خدا را بی آنکه پیش از این نزد او آمده باشی شناخته ای؟ من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که چهره اش پر از نور و سرور بود. سپس گفتم: ای رسول خدا قسّ منتظر آن بود که تو بیایی. وی دائماً نام تو را بر زبان می آورد و نام پدر و مادر تو و نام های دیگر را می آورد که اکنون آنان را در میان یارانت نمی بینم.

سلمان گفت: ما را خبر بده، و من شروع به سخن گفتن برای آنان کردم در حالی که رسول خدا و همه مردم با دقت به سخنانم گوش فرا می دادند و گفتم: ای رسول خدا، من قسّ را دیدم که از محفل بزرگ ایاد خارج شده بود و حمایل شمشیری به تن داشت و در روشنایی شبی که چون خورشید می درخشید، چهره و انگشت خود را به طرف آسمان بالا برد. من به او نزدیک شدم و شنیدم که می گفت: پروردگارا، ای خدای هفت آسمان بلند و زمین های سرسبز، به حق محمد و سه محمد همراه وی و چهار علی و دو فرزند وی و بلند مرتبگان و آن نهر درخشان و به حق همانم کلیم و به حق نقیبان و شفیعان و راه های وسیع و مدرسان انجیل و حافظان تنزیل که به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند و پاک کننده گمراهی ها و از بین برنده باطل ها هستند و روز قیامت با آنان برپا می شود و به واسطه آنان شفاعت درک می گردد؛ آنان که خداوند اطاعت شان را واجب کرده است، بر ما بارانی نجات بخش بفرست. خداوند! کاش می توانستم حتی بعد از مدتی تأخیر در عمر و زندگیم آنان را درک نمایم. سپس گفتم ای رسول خدا، خداوند ترا خبر نیکو دهد، مرا از این نام ها خبر ده که ما آنان را ندیده ایم و قسّ آنان را گواه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جارود، در شب معراج به آسمان، خداوند عز و جل به من

وحی کرد که «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» (۱) [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو] که برای چه برانگیخته شده اند. پس به آنان گفتم: برای چه برانگیخته شده اید؟ گفتند: برای نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه از فرزندان شما. سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش نگاه کن. چون نگاه کردم، علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و مهدی را در نوری درخشان دیدم که مشغول نماز خواندن بودند و خداوند تعالی به من فرمود: این حجت ها اولیای من هستند و این انتقام گیرنده از دشمنان من است. جارود گفت، سلمان به من گفت ای جارود، این ها همان هایی هستند که در تورات و انجیل و زبور نام آنها ذکر شده است... الخ (۲)

مؤلف می گوید: قس و قسیس در عربی به بزرگان و عالمان نصاری گفته می شود. و جمله تو کف الخیر: به معنای انتظار حدوث آن را داشتن است. و ایاد: از قبایل بنی عدنان است. همچنین کلمه نجاد به حمایل شمشیر گفته می شود و عبارت ليله إضحیانه به معنای روشن است و ارفعه جمع رفیع و منظور آسمان بلند است و ممرع وادی سر سبز و سری مانند غنی نهر کوچک است و آن کنایه از جعفر بن محمد علیهما السلام است چرا که جعفر نیز در لغت به معنای نهر کوچک می باشد و لای به مانند سعی به معنای کندی و مکث است .

شیخ علامه ما باقر العلوم (مجلسی) در هنگام ذکر این روایت فرمود: در باره دیدن پیامبران گذشته و ائمه آینده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال دارد که پیامبر اجساد مثالی آنان و ارواحشان را دیده باشد و در سخن به آنها جنبه جسمانی داده باشد. کراجکی احتمال داده است که خداوند تعالی صوری چون صور ائمه را در همان لحظه برای پیامبرش ایجاد کرده باشد تا همگی آنان را در حالت کمالشان ببیند. مانند کسی که با دیدن حالت مثالی آنان گویی شخص آنان را دیده است.

ص: ۱۰۹

۱- [۱] - زخرف/۴۵.

۲- [۲] - کنزالفوائد، ص ۲۵۹.

همچنین احتمال داده است که خداوند به صورت آنان ملائکه ای در آسمان خویش ایجاد کرده باشد که مشغول تسبیح و تقدیس او باشند. در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در شب إسرائ به معراج رفت، در آسمان فرشته ای را با صورت علی علیه السلام دید. در باره پیامبران احتمال دارد که زنده باشند و نزد خدای خویش روزی خور باشند و این کار با بالا بردن اجسادشان به آسمان انجام شده باشد و روایات و اخبار بر این امر دلالت دارند. ایشان (ره) فرمودند: بعید نیست که پیامبران از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شده باشند و مطلع شده باشند که ایشان برترین و بزرگترین آنان است و این که اوصیای او پس از وی حافظان دین او و حاملان آن و حجت هایی بر امتش باشند. از اینجا تصدیق نمودن آن چه که از آن با خبر شدند و اقرار به همه آن بر آنان واجب شده است. سپس فرمود: ائمه اجماع دارند که پیامبران بشارت به آمدن پیامبر ما داده اند و مردم را بدان آگاه کرده اند و نمی توانند چنین کاری کرده باشند مگر آن که از طرف خداوند به آنان اطلاع داده شده باشد و آن را تصدیق نموده، بدان ایمان آورده باشند. (۱)

مؤلف: می گوید: در اثبات ادعای ایشان (ره) همین آیه کفایت می کند که از زبان عیسی علیه السلام فرمود: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (۲). روایات فراوان صریح دیگری در باب ادعای ایشان (ره) به همراه شواهد ذکر شده در این باب و در باب آینده و دیگر باب ها ذکر خواهد شد. همان طور که مواردی از آن، پیش از این ذکر شده است. پس غافل مباش.

ص: ۱۱۰

۱- [۱] - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۰۶.

۲- [۲] - صف/ ۶.

در بیان برخی اخبار و روایات دالّ بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نخستین مخلوقات و بهترین و کامل ترین و کریم ترین آنها هستند به طوری که ملائکه و پیامبران به آنان و ولایت شان توسل می جستند و ملائکه به خدمتگزاری آنان افتخار می کردند و تسبیح و تمجید خداوند را از آنان آموختند و آنان و ولایت شان سبب آفرینش و اساس اطاعت و معرفت است. در این باب مواردی در تأیید مطالب ذکر شده در سه باب گذشته به ویژه باب پیشین نیز می آید.

در کتاب ریاض الجنان نوشته فضل الله فارسی با سند از جابر جعفری آمده است که گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: در آغاز خداوند بود و جز او کسی نبود. هیچ آشکار و پنهانی نبود. در ابتدای خلقت، محمد صلی الله علیه و آله را خلق نمود و سپس ما اهل بیت را همراه او از نور خود و عظمتش آفرید. ما را چون سایه هایی سبز در پیشگاه خود ایستاند در حالی که نه آسمان بود و نه زمین و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه. نور ما برگرفته از نور خداوند بود چون اشعه خورشید در مقایسه با خود خورشید، ما به تسبیح خداوند و تقدیس و حمد و عبادت راستین او مشغول بودیم. سپس خداوند تصمیم به خلق مکان گرفت و آن را آفرید و بر مکان نوشت لا إله الا الله محمد رسول الله علی أمير المؤمنين و وصیه، به ائمه و نصرت (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و کمک

کردم) سپس خداوند عرش را آفرید و بر چادرهای عرش همان مطلب را نوشت. سپس خداوند آسمان ها را آفرید و بر گوشه های آن چنین چیزی را نوشت. بعد ملائکه را آفرید و آنان را در آسمان ساکن گردانید.

سپس خداوند بر آنان ظاهر شد و از آنان برای خداوندی خود و نبوت محمد و ولایت علی عهد و پیمان گرفت. تن فرشتگان به لرزه افتاد و خداوند بر آنان خشم گرفت و از آنان پنهان گردید. آنان هفت سال به عرش خداوند متوسل شدند و از خشم او به او پناه می بردند و اقرار به عهد و پیمان خود که از آنان گرفته بود می کردند و از او طلب رضایت می کردند تا از آنان پس از اقرار کردن به آن خشنود شد و آنان را در آسمان ساکن گردانیده و مختص خود کرد و برای عبادت خود برگزید. سپس به نورهای ما دستور داد تا به تسبیح او پردازند. پس به تسبیح او پرداختند. آنها با تسبیح ما به تسبیح پرداختند و اگر تسبیح ما و نورهای ما نبود نمی دانستند چگونه تسبیح خدا را بگویند و چگونه او را تقدیس کنند. سپس خداوند هوا را آفرید و همان مطلب را بر آن نوشت. پس از آن خداوند جن را آفرید و آنان را در هوا ساکن کرد و از آنان برای خود به خداوندی و برای محمد به نبوت و برای علی به ولایت، پیمان گرفت. دسته ای از آنان آن را پذیرفتند و دسته ای دیگر انکار کردند و اولین کسی که انکار کرد ابلیس (لعنه الله) بود که برایش تیره روزی و آن سرنوشت معروف را رقم زد.

سپس خداوند تعالی به نورهای ما فرمان داد که تسبیح گویند و نورهای ما تسبیح کردند و ملائک با تسبیح ما گفتند و اگر چنین نبود آنان نمی دانستند چگونه خدا را تسبیح گویند. سپس خداوند زمین را آفرید و بر اطراف آن نوشت لا إله إلا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیه به آیدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و نصرت دادم) ای جابر، آسمان ها به این ترتیب بدون ستون ها برپا شد و زمین ثابت گشت. سپس خداوند آدم را از پوسته زمین خلق کرد، او را کامل کرد و در او از روح خود دمید. سپس فرزندان او را از صلب وی خارج کرد و از آنان پیمان گرفت تا به خداوندی او و

نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی گردن نهند. از میان آنان گروهی به این پیمان گردن نهادند و گروهی انکار نمودند. ما اولین کسانی بودیم که به این امر گردن نهادیم. سپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به عزت و جلالم و قسم به عظمت شأنم، اگر تو و علی و عترت هدایت گر و هدایت شده و راشد شما نبودند، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و ملائکه را نمی آفریدم بلکه هیچ مخلوقی را نمی آفریدم که مرا عبادت کنند. ای محمد، تو خلیل و حبیب و برگزیده و بهترین مخلوقات من هستی. تو محبوب ترین مخلوقات نزد من و اولین فردی هستی که از میان مخلوقاتم او را آفریده ام. سپس بعد از تو صدیق، علی، امیر المؤمنین، وصی تو را آفریدم و به وسیله او تو را تایید کردم و نصرت دادم و او را به عنوان عروه الوثقی و نور اولیایم قرار دادم. سپس آن هدایت گران هدایت شده را به خاطر شما آفریدم. شروع به خلق مخلوقات کردم در حالی که شما بهترین افراد در میان من و مخلوقات من بودید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و با شما میان خود و دیگران حجاب ایجاد کردم و شما را آن گونه قرار دادم که با شما روبرو شوند و از شما سؤال کنند پس هر چیزی از بین می رود جز وجه من و شما وجه من هستید و شما هالک نمی شوید و همین طور کسانی که ولایت شما را پذیرند. هر کس مرا به وسیله شخصی غیر از شما بجوید، گمراه شده است. شما بهترین مخلوقات من و سروران اهل زمین و آسمان ها هستید. سپس ایشان در ادامه سخنانی را بیان نمودند تا آنجا که فرمودند: هنگامی که خداوند تصمیم به خارج کردن فرزندان آدم برای گرفتن پیمان از آنان گرفت، آن نور در او قرار گرفت. سپس خداوند فرزندان آدم را لیک گویان از صلب وی خارج کرد. آنگاه ما او را تسبیح گفتیم و آنان با تسبیح ما به تسبیح خداوند پرداختند. و اگر چنین نبود، آنها نمی دانستند چگونه خدای را تسبیح بگویند. سپس خداوند با گرفتن میثاق از آنان برای خویش به ربوبیت آشکار گردید. ما اولین کسانی بودیم که چون خداوند فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (آیا من خدای شما هستم؟) گفتیم: بلی. سپس از آنان پیمان گرفت تا به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کنند و دسته ای آن را پذیرفتند و دسته ای آن را انکار نمودند.

سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: ما اولین مخلوقات خداوند و اولین پرستندگان خداوند و تسبیح گویان او هستیم. ما دلیل خلقت مخلوقات توسط خداوند و سبب تسبیح آنها برای خداوند و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان هستیم. خداوند از طریق ما شناخته شد و به واسطه ما مورد عبادت قرار گرفت و به یگانگی شناخته شد. به واسطه ما خداوند هر که را بخواهد گرامی می دارد و به واسطه ما هر که را بخواهد پاداش می دهد یا مجازات می کند. سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (۱) [و ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم] و نیز آیه شریفه «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۲) را تلاوت نمودند. رسول خدا اولین کسی است که خدا را پرستش نمود و اولین کسی است که داشتن فرزند یا شریک برای خدا را انکار نمود سپس ما بعد از رسول خدا بودیم. سپس خداوند با آن نور ما را به صلب آدم بازگرداند و همواره این نور از صلب افراد و رحم ها منتقل می شد تا آن که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت و آن نور دو قسمت شد. یک قسمت آن به عبدالله منتقل شد و یک قسمت دیگر به ابی طالب رسید و این معنای آیه شریفه است که می فرماید «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» یعنی در صلب پیامبران و رحم بانوان شان و بدین شکل خداوند ما را از زمان آدم علیه السلام در صلب و رحم های مختلف گردانید.

مؤلف گوید: اگر چه این حدیث از کتابی نقل شده که اعتبار چندانی ندارد ولی در خبرهای موثق دیگری مؤیداتی برای مفاد این حدیث آورده است. در این روایت برخی مطالب است که درستی آن موکول به امامان است آن گونه بر اندیشه ورز صادق پنهان نیست. مانند فرموده امام که هیچ آشکار و پنهانی نبود. و شاید مراد _ البته خدا می داند _ نفی وجود همه اشیاء به عنوان مبالغه است؛ چرا که متعارف آن است، شی معینی به همراه ضد آن نفی گردد و به این شکل معنای آن این است که هیچ چیز در اصل موجود نبوده است، چه اشیاء معلوم چه اشیاء مجهول. و ممکن

ص: ۱۱۴

۱- [۱] - صافات / ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲- [۲] - زخرف / ۸۱.

است راز آن مجهول در این حالت رفع توهم پیش آمده بعد از ذکر هیچ معلومی باشد که احتمال جهل خداوند سبحان از آن فهمیده می شود. و این موضوع سالبه به انتفای موضوع است.

و احتمال بعید دیگر آن است که مراد عدم موجودیت همه اشیاء ظاهر و پنهان بر مردم باشد. پس تأمل کن. و مانند سخن امام علیه السلام: «و هیچ مکانی نبود» مقصود از آن بنا بر قول به عدم مجرد نفس ناطقه روشن نیست. البته آنچنان که ظاهر سخن ایشان که فرمود خضراء (سبز) مبین آن است و آیات و اخبار بر آن گواه است چرا که در آن صورت همان طور که روشن است، باید دارای یک مکان باشد.

و شاید توجیه آن این باشد که مراد سخن ایشان آن است که مکانی به جز آسمان و زمین از میان مکان ها مانند عرش و کرسی و غیر آن وجود نداشت. در آن صورت، مراد از مکان در سخن ایشان که فرمود: «پس مکان را آفرید» یعنی فضایی که در آن عرش و آسمان ها و دیگر چیزها را آفرید، و احتمال می رود که منظور از مکان کرسی باشد بر این مبنا که کرسی بر عرش احاطه دارد، آن گونه که از بعضی روایات برمی آید، یا مراد اصل مواد باشد، آن گونه که از پاره ای دیگر از روایات در باب آفرینش برمی آید.

در آن روایات آمده است که خداوند گوهری را آفرید و در آن نگریست و ذوب شد و تبدیل به آب شد و از آن کف و بخار برخاست، پس از بخار آسمان ها و عناصر عالی را آفرید و از کف زمین ها را آفرید. الخ... به این شکل مکان می تواند به معنای جایگاه هستی باشد. پس اندیشه کن.

و مانند سخن ایشان علیه السلام: «به فضل نور ما که نسبت به نور پروردگار مانند شعاع خورشید نسبت به خورشید است» شاید اشاره به آن وضعیتی است که آنها از نظر روحانی در آن قرار دارند که به سبب آن، قابلیت پذیرش فیوضات مختص ایشان را یافته اند و به وسیله آن تبدیل به وسائط فیض الهی شده اند، کما این که آنها به دلیل جنبه بشری خود، واسطه رساندن احکام خدا و دیگر امور به مردم شده اند ولی فهم حقیقت این امر از توان عقل ما خارج است پس غافل مباش. و اما

سخن امام علیه السلام که «سپس خداوند برای آنان ظاهر شد» از قبیل استعارات تمثیلی است (و نه حقیقت).

در کتاب معراج شیخ صدوق (ره) با سند از ابن عباس آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده فرمودند: ای علی، خداوند تعالی وجود داشت و هیچ چیز با او نبود. پس من و تو را از نور جلالش آفرید. ما در پیشگاه عرش بودیم و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بودیم و تهلیل می گفتیم. این پیش از خلق آسمان ها و زمین ها بوده است. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید که همان گل علین بود و ما را با آن نور درآمیخت و ما را در همه نورها و رودهای بهشتی غوطه ور ساخت. سپس آدم را آفرید و در صلب او آن گل و نور را به ودیعت نهاد و آنگاه که او را آفرید و فرزندان وی را از پشت وی خارج نمود و از آنان سؤال کرد و به خداوندی خویش از آنان اقرار گرفت و اولین مخلوقات خداوند که به خداوندی او اقرار کردند، من و تو و پیامبران براساس منزلت آنها و نزدیکی به خداوند عزّ و جل بودیم. پس خداوند فرمود: شما ای محمد و ای علی، تصدیق و اقرار نمودید و از همه مخلوقاتم در اطاعت من پیشی گرفتید. در علم پیشین من، شما این چنین بودید. شما دو تن برگزیده مخلوقاتم هستید و همچنین خواهند بود فرزندان شما که امامان مردمند و شیعیان شما نیز چنین اند و از این رو شما را آفریدم.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، این گل در صلب آدم و نور من و تو در میان دو چشمش بود و پیوسته آن نور در میان چشمان پیامبران و برگزیدگان بود تا آن که آن نور و آن گل به صلب عبدالمطلب رسید و دو قسمت شد و پس خدا مرا از نیمی از آن آفرید و به پیامبری برگزید و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین من بر مردم و وصی و ولی قرار داد و آنگاه که در قاب قوسین عظمت پروردگار یا نزدیک تر از آن بودم به من فرمود: مطیع ترین مخلوقات در برابر تو کیست؟ گفتم علی بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: او را جانشین و وصی قرار بده، من او را برگزیده، و ولی قرار دادم. ای محمد، نام تو و نام او را بر عرش خود پیش از خلقت مخلوقات نوشته ام، چرا که شما را و دوستداران شما و مطیعان شما را دوست دارم. و ایشان از مقربان درگاه

من هستند. و هر که ولایت شما را انکار کند و از شما دوری کند، در نزد من از کافران و ظالمان است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، چه کسی می تواند میان من و تو وارد شود، در حالی که من و تو از یک نور و یک گل سرشته شده ایم و فرزندان تو فرزندان من و شیعیان شما شیعیان من هستند... الخ.

در کتاب کنزالفوائد و دیگر کتب از ابن عباس روایت شده که گفت: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خوشامد می گویم به کسی که خداوند او را چهل هزار سال پیش از پدرش خلق کرده است. گفتیم یا رسول الله، آیا پسر قبل از پدر وجود داشته است؟ فرمود: آری، خداوند مرا به همراه علی از یک نور آفرید؛ چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. سپس آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود. آنگاه اشیاء را از نور من و نور علی آفرید و ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح خدا گفتیم و ملائکه تسبیح گفتند. ما لا اله الا الله گفتیم و تکبیر گفتیم و ملائکه نیز چنین کردند. هر کس که خدای را تسبیح کند و تکبیر گوید از آموزش علی علیه السلام است. و در کتاب اختصاص از امامان علیهم السلام نقل شده است که: خداوند ما را دو هزار سال قبل از خلق مخلوقات آفرید و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

ابن بابویه با سند از عبدالله بن مبارک از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از پدران شان از امام علی علیه السلام نقل کردند که فرمودند: خداوند نور محمد را ۱۴ هزار سال قبل از خلق مخلوقات آفریده و به همراه این نور، دوازده حجاب آفرید که مراد از این حجاب ها ائمه علیهم السلام هستند. احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ۱۴ هزار سال پیش از خلق عرش خدا، من و علی نوری در پیشگاه خداوند بودیم.

در کتاب عیون با سند از هر وی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی فرمودند: آدم علیه السلام سر خویش به بالا برد و به میانه عرش نگریست و دید که بر آن نوشته شده است لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب أمير المؤمنين و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة. آدم گفت، خداوند اینان کیستند. خداوند عز و جل فرمود: از

فرزندان تو هستند و از تو و همه مخلوقاتم برترند و اگر آنان نبودند، تو و بهشت و دوزخ و آتش و آسمان و زمین را نمی آفریدم... الخ.

مؤلف می گوید: روایات وارده در این امور بسیار فراوان است و تعدادی از آنها در فصول گذشته ذکر شد و بقیه بعد از این ذکر خواهد شد. و کتب عالمان شیعه آکنده از این قبیل روایات است. در تفسیر امام عسگری علیه السلام از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند آدم را آفرید و به او اسماء همه چیز را آموخت و بر ملائک عرضه کرد و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را چون سایه هایی پنجگانه در پشت آدم آفرید و نور آنها در آفاق آسمان ها و حجاب ها و کرسی و بهشت ها و عرش می درخشید. پس خداوند ملائکه را فرمان به سجده برای آدم داد تا او را تکریم کنند و او را از آن جهت برتری داد که وی را ظرف این سایه ها گردانید که نور آنها آفاق را فرا گرفته بود... الخ.

صدوق با سند از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت نمود که فرمود: آدم علیه السلام فرمود: خداوندا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر. خداوند تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم، چه از آنها می دانی؟ گفت: آنگاه که مرا آفریدی سر خویش را بلند کردم و دیدم که بر عرش نوشته شده است، محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین. صاحب کتاب کشف الغمه با سند این روایت را ذکر کرده است. و در روایتی دیگر آمده است که کنیه آدم ابو محمد است و نقش خاتم او محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین بود.

در کتاب کمال الدین و عیون و علل با سند از هر وی به نقل از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند کسی را برتر از من نیافرید و هیچ کس نزد او برتر از من نیست. علی علیه السلام فرمود: گفتم یا رسول الله، تو برتری یا جبرئیل علیه السلام. فرمود: ای علی، خداوند پیامبر مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر همه پیامبران مرسل برتری داده است و بعد از من تویی که برتری و ائمه بعد از تو نیز چنین هستند. ملائکه خادمان ما و خادمان محبان ما هستند. ای علی، کسانی که عرش را حمل می کنند و

آنها که گرد آن هستند، به حمد خدای خویش مشغولند و تسبیح می گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آوردند، استغفار می کنند.

ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید. چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت خداوند بر آنها پیشی گرفته ایم. همچنین در تسبیح و تقدیس او نیز چنین بوده ایم، چرا که اولین مخلوق خداوند ارواح ما بوده که ما را به توحید و تمجید و حمد خود گویا کرد. سپس ملائکه را آفرید و آنگاه که ارواح ما را چون نوری یک پارچه مشاهده کردند، ما را گرامی داشتند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه یاد بگیرند که ما آفریدگان خداییم و او منزله از صفات ماست و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

و سخنانی را ادامه داد تا جایی که فرمود: با ما هدایت شدند و معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدا را آموختند. (۱)

در کتاب اختصاص از مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، به خدا سوگند که آدم شایستگی خلق شدن با دست خدا و دمیدن روح خدا در خود را نداشت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام، و خداوند با موسی سخن نگفت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام. همچنین عیسی را آیتی برای جهانیان قرار نداد مگر به خاطر خضوع در مقابل علی علیه السلام... الخ. (۲)

حدیثی مانند این توسط سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در باب پیشین آن را بیان کردیم.

صدوق با سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: آنگاه که نوح در آستانه غرق شدن بود، خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را از غرق شدن نجات داد. آنگاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، خدا را به حق ما قسم داد و خداوند آتش را بر او گلستان کرد و وقتی موسی در دریا راهی ایجاد کرد، خداوند را به حق ما سوگند داد و خداوند آن راه را برای موسی خشک گردانید. و آنگاه که

ص: ۱۱۹

۱- [۱] - کمال الدین، ص ۱۴۷ و عیون الأخبار، ص ۱۴۴ و این حدیث ادامه دارد..

۲- [۲] - اختصاص، ص ۲۵۰.

یهود قصد کشتن عیسی را کردند، او خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را به نزد خود بالا برد. از جابر روایت شده که گفت، از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا تعبیر خواب دانیال نبی درست است یا نه؟ فرمود: بله، به او وحی می شد و نبی خدا بود و از کسانی بود که خداوند به او تأویل سخنان را آموخت و او صدیق و حکیم بود و بر دین خدا و دوستی ما اهل بیت بود. جابر گفت، دوستی شما اهل بیت؟ فرمود: بلی به خدا قسم هر پیامبر و فرشته ای محبت ما را در دل دارد.

در کتاب مختصر حسن بن سلیمان آمده که مولانا ابو محمد عسکری علیه السلام با خط خود نوشت: از مردمی که محکومات کتاب خدا را حذف کردند و خداوند را فراموش کرده و پیامبر و ساقی کوثر را در روز قیامت از یاد برده اند، به خدا پناه می برم. ما ستون اعظم هستیم و نبوت و ولایت و کرم در میان ماست و انبیاء از نور ما بهره می گرفتند و پشت سر ما راه می پیمودند.

در کتاب بصائر با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و با علم شان بر دیگر پیامبران برتری داد و ما را بر آنان در فضل برتری داد و به رسول الله چیزهایی را آموخت که آنان نمی دانستند و ما نیز از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم آنان آموختیم و آن را برای شیعیان خود نقل کردیم. هر کسی آن را بپذیرد، برترین آنها خواهد بود و هر جا باشیم، شیعیان ما با ما خواهند بود. (۱) در احتجاج و تفسیر امام آمده که ایشان فرمود: منافقان از پیامبر پرسیدند: به ما راجع به علی خبر بده، بگو ملائکه مقرب برترند یا علی؟ پیامبر فرمود: آیا شرف ملائکه جز با عشق آنان به محمد و علی و قبول ولایت آن دو به چیز دیگری است؟... الخ.

در تفسیر قمی و بصائر به نقل از حماد نقل شده که از امام صادق علیه السلام راجع به تعداد زیاد ملائکه سؤال شد، فرمود: به خدای بزرگ سوگند می خورم که ملائکه خدا در آسمان ها بیش از تعداد خاک زمین هستند. در آسمان جای پای نیست مگر آن که فرشته ای در آنجا مشغول تسبیح و تقدیس خداوند باشد و در

ص: ۱۲۰

زمین، هر درخت و گیاهی دارای فرشته ای موکل است و هر یک از این فرشته ها با ولایت ما اهل بیت، هر روز به خداوند نزدیک می شوند و برای محبان ما استغفار می کنند و برای دشمنان ما لعنت می فرستند. (۱)

در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمودند: جبرئیل علیه السلام وقتی به نزد رسول خدا آمد و ایشان عباى قطوانی خود را بر سر خود و علی و فاطمه و حسن و حسین افکنده بود، گفت: خداوندا این ها اهل من هستند. من دشمن دشمنان آنان و دوست دوستان آنان هستم. (تا جایی که فرمود) جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا مرا از خودتان قرار دهید. پیامبر فرمود: تو از ما هستی، جبرئیل در عبا وارد شد و سپس خارج شد و به آسمان و ملکوت اعلى رفت در حالی که زیبایی و جمالش دو برابر شده بود. ملائکه گفتند: تو با زیبایی ای بازگشتی که چهره ات با زمانی که از پیش ما رفتی متفاوت شده است. گفت: چطور این چنین نباشم، در حالی که شرافت یافتم و جزء آل محمد و اهل بیتش علیهم السلام شدم. ملائکه گفتند، در ملکوت آسمان ها و حجاب ها و کرسی و عرش، این شرف بس است. حق توست که آن گونه که گفتی باشی. (۲)

در کمال الدین از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور کائنات هستم و از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و ملائکه مقرب و پیامبران مرسل خدا برتر هستم و من و علی پدران این امت هستیم. هر که ما را بشناسد خدا را شناخته است و هر که ما را انکار کند خدای عز و جل را انکار کرده است... الخ.

تذکر و یادآوری

بدان که بعد از اطلاع از روایات این باب و باب های فصل سابق که تعداد آن نسبت به روایات مشابهش در میان روایات شیعه و غیر شیعه که پس از این می آید بسیار

ص: ۱۲۱

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- [۲] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۵.

کم است، شکی در صحت ادعای ما مبنی بر ورود بطن قرآن و تأویل آن در رابطه با دعوت ولایت و امامت باقی نمی ماند و این که هدف نهایی بعد از توحید و نبوت است و شکی نیست که امری است که باعث ایجاد خلاق و وسیله برگزیدن آنان توسط خالق و موجب کمال ایمان و منجی از جاودانگی در آتش و سبب قبول طاعات و باعث محو گناهان می باشد و خداوند آن را بر ستون های عرش و صفحات آسمان ها و زمین ها نوشته و بر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین واجب کرده و راجع به آن از همه مردم عهد و پیمان گرفته و کتاب های پیشینیان را بدان مزین ساخته و امت های پیشین را به آن مکلف و پیامبران مرسل و صالحان را بدان بشارت داده است. این موضوعی است که به هر حال باید راجع به آن سخن گفت. چه مانعی وجود دارد که بطون آیات قران ولایت و مسائل مرتبط با آن را در خود داشته باشد.

مصلحت در اظهار همه آنها با عبارات صریح نبود ولی بسیار واضح است که خداوند عز و جل جز برای عبادت کسی را نیافرید و تعبد تنها بعد از معرفت است و این معرفت با قبول دین یعنی ایمان به خدای یگانه ایجاد می شود که منوط به اقرار به رسول خبر آورنده از سوی خداست که این خود منوط به اقرار به امام خبر دهنده از رسول است. پس خداوند باید به سوی خود دعوت کند و ارشاد نماید و برای شخص روشن کند که حق نزد او چیست و بعید نیست که قرآن در باره آنها و برای آنها نازل شود. یکی از محققان امامیه گفت، وقتی خداوند خواست خود را به بندگان بشناساند تا او را عبادت کنند و معرفت او همان گونه که خواست، جز به وجود پیامبران و اوصیا میسر نگردید. چرا که با وجود آنها معرفت تام و عبادت کامل حاصل می گردد و چیزی جای آن را نمی گیرد. و وجود انبیاء و اوصیاء جز با خلقت سایر خلائق برای انس و الفت آنها و وسیله ای برای معاش آنها میسر نبود. از این رو دیگر مخلوقات را آفرید و آنان را به معرفت انبیاء و اولیای خود فرمان داد و آنها را به قبول ولایت آنان، و تبری از دشمنانشان فرمان داد و از دیگر موانع دوستی با آنان، که باعث منع نعمت های آنان می گردد برحذر داشت و به هر کدام از آنها شناخت خود را براساس معرفت آنها نسبت به انبیاء و اوصیا بخشید. چرا که با

شناخت آنان خدا را می شناسند و با ولایت آنان دوستی خدای عز و جل را برمی گزینند. از این رو همه بشارت ها و بیم ها و اوامر و نواهی و نصایح و مواعظ از سوی خدا برای همین هدف است و از آنجا که پیامبر ما صلی الله علیه و آله سرور پیامبران است و وصی او صلوات الله علیه سرور اوصیاست و این دو، کمالات همه پیامبران و اوصیا را به همراه مقامات و فضایل آنها با هم یکجا دارند و هر یک نفس دیگری است، از این رو درست آن است که فضلی که به یکی از آنها نسبت داده می شود به دیگری نسبت داده شود. چرا که همه فضایل در فضل آنهاست و آنجا که اکمل باشد، کامل هم به ناچار هست. از این رو تأویل آیات را به آن دو نفر و سایر اهل بیت که ذرّیه یکدیگر هستند اختصاص داده است و سخن جامع را که ولایت است آورد که مشتمل بر معرفت و محبت و دنباله روی و دیگر چیزهایی است که در این راه از آن گریزی نیست. در اینجا سخن ایشان اعلی الله مقامه پایان یافت و استواری گفتار وی بر کسی که کمترین هوش را داشته باشد نمایان است و البته کسی که خداوند به او نور نداده نوری ندارد. و در گفتار بعدی بیان راز تأویل آیات در خصوص ولایت و عدم اختصاص به ظواهر خواهد آمد. پس در همه آن چه که نوشتیم، با ملاحظه آن چه بعد از این گفته می شود، تدبر کن تا پرده از جلوی چشمان کنار رود و خداوند هدایت گر به راه راست است.

مسائل مربوط به ولایت و امامت از باطن قرآن است. طبق روایاتی که دلالت دارد این امت، سنت های امت های پیشین و شیوه آنان را در همه اعمال و رفتارها تبعیت می کنند، توضیح می دهیم که بطون قرآن مربوط به ولایت و امامت است.

این امت نیازمند انذار و تبشیر است آن گونه که این انذار و تبشیر در امت های پیشین نیز بوده است و چون این امت در استمرار خویش برخی از کارهای زشت و نیک را انجام می دهد جا دارد که خداوند در دل تنزیل قرآن به گونه تأویل اشاره به آنچه که از امت در آینده سر می زند، داشته باشد. این شیوه به اعجاز قرآن و ایجاز آن نزدیک تر است .

و بدان که مطالب کامل و مفیدی در این بخش در بیان وجوه مذکور در باب سوم از فصل اول و به ویژه وجه سوم آن گذشت و در قرآن آیاتی آمده که اشاره به این معنی دارد؛ مانند سخن خداوند متعال در سوره انشقاق «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» [که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست] و سخن خداوند سبحان در سوره فتح «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (۱) [سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت] و کلام خداوند سبحان در

ص: ۱۲۵

سوره احزاب «سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» [در باره کسانی که پیشتر بوده اند (همین) سنت خدا (جاری بوده) است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت] و مانند آن در آیات متعدد که در سوره فاطر و بنی اسرائیل و غیره که در جای خود ذکر خواهد شد آمده است. طبرسی در کتاب احتجاج خود به نقل از علی علیه السلام روایت کرده که ایشان در مورد آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (۱) می فرماید: یعنی شما پس از پیامبران در خیانت به جانشینان او دنباله رو امت های پیش از خود خواهید بود.

کلینی در صحیح خود به نقل از زراره و او از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» می فرماید: ای زراره، آیا این امت پس از پیامبر خود در مسأله فلانی و فلانی و فلانی احوال گوناگونی نیافتند.

مؤلف می گوید: به عبارت دیگر، گمراهی آنان پس از پیامبرشان مطابق با اعمالی است که از امت های پیش از آنها سرزده است مانند ترک جانشین و پیروی از گوساله و سامری و مانند آن که پیش تر به بیان آن پرداختیم و نیز از اخبار دیگری که ذکر خواهد شد به دست می آید و احتمال دارد که معنی آن، هم سانی احوال خلفاء جور در سخت گیری و فساد باشد.

بیضاوی می گوید: طبقاً عن طبق به عبارت دیگر تطابق حالی با مانند آن در سختی یا تطابق مراتب سختی با مراتب دیگر است.

در کتاب علل و کمال الدین با سند از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: قائم ما غیبتی طولانی دارد. از او پرسیدند: یابن رسول الله دلیل آن چیست؟ فرمود: اراده خداوند عز و جل بر این است که سنن پیامبران در غیبتشان در مورد حضرت جاری گردد و بایستی زمان غیبت آنان به سر آید. خداوند عز و جل می فرماید: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» یعنی سنت هایی از سنت های پیشینیان. (۲)

در کتاب عیون با استناد از امام رضا علیه السلام آمده است که مأمون از ایشان

ص: ۱۲۶

۱- [۱] - انشاق/۱۹.

۲- [۲] - علل الشرایع، ص ۲۸۷، باب ۱۷۹، ح ۷.

در این باره سؤال کرد: ای ابا الحسن نظر شما راجع به رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: کلامی بر حق است و در میان ملت های پیشین نیز وجود داشته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: هر آنچه در امت های گذشته بوده است در این امت بدون کم و کاست تحقق پیدا خواهد کرد. و در کتاب بصائر با سند از مفضل آمده است که امام صادق علیه السلام در جواب مسائلی در مورد جمعی از ملحدین و غالیان نوشته است: با توجه به مطلب مذکور در آخر نامه ات، آنها می گویند که خداوند پروردگار جهانیان، همان پیامبر صلی الله علیه و آله است و تو سخن آنان را به سخن مردمان زمان عیسی علیه السلام تشبیه کرده ای و دانستی که سنت ها و ضرب المثل های موجود در گذشته چیزی نبود مگر این که در آینده نیز به همان شکل خواهد بود. به طوری که اگر گوسفندی رنگارنگ وجود می داشت، اکنون نیز به تقلید از آن همان گونه می کردند و بدان که گروهی به خاطر گمراهی گذشتگان شان گمراه خواهند شد... الخ.

و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب های اهل سنت از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: سنت های گذشتگان را واجب به وجب پیروی می کنید حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری بروند، شما نیز به آن طریق خواهید رفت. گفتند: ای رسول خدا، منظور شما یهود و نصاری هستند. فرمود: پس چه کسی غیر از آنان خواهد بود. و در کتاب مستدرک حاکم به نقل از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمودند: شما واجب به وجب و قدم به قدم سنت های پیشینیان را پیروی خواهید کرد و حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شوند شما نیز داخل خواهید شد و اگر یکی از آنان با زن خود در سر راهی مجامعت کنند شما نیز بدان گونه رفتار خواهید کرد. و در جامع الاصول آمده است که مشرکان درختی به نام آویزدار داشتند که سلاح های خود را بر روی آن آویزان می کردند و مسلمانان نیز به تبعیت از آنان به پیامبر گفتند: برای ما نیز درختی آویزدار بیاور و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: این مانند سخن قوم موسی علیه السلام است که از او خواسته بودند، برای ما نیز خدایی مانند خدایان آنان بیاور. پس ادامه داد: «شما نیز از سنت های گذشتگان خود پیروی

می کنید.

و در کتاب طبرانی و مسند احمد بن حنبل از سهل بن سعد و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: قسم به کسی که جانم در دست اوست، شما بی هیچ کم و کاستی از سنت های گذشتگان خود پیروی می کنید.

و در روایت ابن ابی شیبیه از ابن مسعود و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما در آیین و روش و اخلاق، شبیه ترین افراد به بنی اسرائیل هستید، بی هیچ کم و کاستی به روش آنان عمل می کنید.

و از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما قدم به قدم و وجب به وجب از سنت های گذشتگان خود تبعیت می کنید به طوری که حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری وارد شوند، شما نیز داخل می شوید. اخبار دیگری در این خصوص هنگام سخن از سوره آل عمران و دیگر سوره ها خواهد آمد. و در روایات متواتر که از افراد موافق و مخالف روایت شده آمده است که این امت به مانند ملت های پیشین پس از پیامبر خود دچار تفرقه خواهند شد. و در صحیح ابی داوود به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: اهل کتاب پیش از شما به ۷۲ ملت تقسیم شدند و این ملت به ۷۳ ملت تقسیم خواهند شد. ۷۲ ملت در جهنم و یکی از آنها در بهشت است. در بسیاری از صحاح سته و در کتاب ابن نعیم و ابن مردویه و دیگران و نیز در اکثر کتب شیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت حضرت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و بقیه در آتشند و این امت هفتاد و سه فرقه می شوند که یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتشند».

و در کتاب تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا» [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده است، ذاذان می گوید علی علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمرو، می دانی که قوم یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمود: آنها به ۷۱ فرقه تقسیم شدند و جز یک فرقه که فرقه ناجیه بود، بقیه در آتش اند. آیا می دانی که امت اسلام به چند فرقه تقسیم می شوند؟ گفتم: خدا و رسولش به این مسأله داناترند.

ص: ۱۲۸

ایشان فرمود: به ۱۲ فرقه تقسیم می شوند که همه آنها در آتش جهنمند به جز یک فرقه که نجات یافته اند و تو نیز از آنهایی ای ابا عمرو. و در روایتی دیگر از ایشان در کتاب احتجاج آمده است: ۱۳ فرقه از ۷۳ فرقه در بهشت اند که از نوع میانه اند و ۱۲ تای آن در جهنم خواهند بود.

و در کتاب مصابیح نوشته بغوی و دیگر کتب به نقل از ثوبان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در زمانی روز قیامت فرا خواهد رسید که قبیله هایی از امت من به مشرکان ملحق و نیز قبایل دیگر از امتم بت پرست و ۳۰ دروغ گو در امت من پدیدار خواهند شد... الخ.

و اخبار پراکنده در این خصوص در متن این کتاب فراوان است. به روایت عیاشی در تفسیر خود و به نقل از سیدالعابدین آمده است که ایشان فرمودند: سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرده است، خوبان اهل بیت ما و شیعیانشان به منزله موسی و پیروانش هستند و دشمنان ما و پیروان شان نیز به مانند فرعون می باشند، و همین روایت را فرات بن ابراهیم بدون هیچ تفاوتی در تفسیر خود آورده است.

و نیز در کتاب تفسیر اخیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: هر که بخواهد از امور ما و قوم مان بپرسد، ما و پیروان مان در روزی که خداوند زمین و آسمان ها را آفرید بر سنت موسی و پیروانش بودیم و دشمنان ما در آن روز بر سنت فرعون و پیروانش بودند.

و در تفسیر قمی به نقل از پدرش از نصر از حمید از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: منهل بن عمرو، علی بن حسین علیه السلام را دیدار کرد و به ایشان گفت: چگونه ای ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ ایشان فرمودند: وای بر تو، آیا زمان آن فرا نرسیده که بدانی من چگونه ام. ما در قوم خود به مانند بنی اسرائیل در آل فرعون می باشیم که چگونه فرزندان ما را می کشند و زنان مان را زنده نگه می دارند.

و در کمال الدین به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، پس از این که فرعون دستور شکافتن شکم زنان باردار را برای یافتن موسی داد، خداوند نخواست

که این قضیه آشکار شود و همچنین بنی امیه و بنی عباس هنگامی که دانستند پادشاهی امیران و ستمگران به دست قائم (عج) از میان می رود، به دشمنی با ما پرداخته و شمشیرهای خود را برای قتل اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از میان بردن نسل ایشان برکشیدند تا به قائم (عج) دست پیدا کرده و او را به قتل برسانند، اما خداوند نخواست امرش بر هیچ یک از ظالمان آشکار شود و اراده کرد نورش را کامل کند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. (۱)

در کافی آمده است که علی علیه السلام روزی دستش را بالا برد و فرمود: این قوم مرا به استضعاف کشیدند همان گونه که بنی اسرائیل با هارون چنین کردند.

و در احتجاج به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن ماجرای غدیر را ذکر نمود فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم به حج رفته بودند و از اهل مدینه و اطراف آن و اعراب ۷۰ هزار نفر یا بیشتر با او همراه بودند و این عدد اصحاب موسی است که از آنان برای هارون بیعت گرفته بود، اما آنان پیمان شکنی کرده و از گوساله و سامری تبعیت کردند.

به همین شکل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به عدد یاران موسی که پیمان شکسته و تابع گوساله شدند برای خلافت علی علیه السلام بیعت گرفته بود، سنت همان سنت و نمونه همان نمونه. (۲)

و در کافی و بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام منقول است که ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: اگر سستی نمی کردید، و از یاری حق پس از پیامبران دست نمی کشیدید و در ضعیف کردن باطل سستی نمی کردید کسی که مانند شما نیست بر شما جرأت نمی یافت و کسی بر شما قدرت پیدا نمی کرد و طاعت را از بین نمی برد و آن را در نزد مردم تحقیر نمی کرد ولی شما همان گونه که قوم بنی اسرائیل در زمان موسی گمراه شدند گمراه شدید و به حق می گویم که گمراهی و ظلم شما بر فرزندانم، چندین برابر گمراهی بنی اسرائیل

ص: ۱۳۰

۱- [۱] - کمال الدین، ص ۱۴۶، باب ۶، ح ۱۲.

۲- [۲] - احتجاج طبرسی، ص ۵۶.

است... تا آخر خطبه (۱) شیخ ما علامه طاب ثراه فرمود: این بدان معناست که بنی اسرائیل زمانی که به مخالفت با موسی پرداختند و جهاد با او را ترک کردند، چهل سال در خارج از مصر سرگردان شدند و یاران علی علیه السلام نیز تا زمانی که به یاری او نپرداخته و به او بر علیه دشمنانش کمک نرسانند، در دین و اعمال و کردار خود، چندین برابر گمراهی قوم بنی اسرائیل از لحاظ شدت و میزان و نیز به نسبت زمان آن، دچار حیرت و سرگردانی می شوند. و این امت تا کنون حیران و گمراه در دین و احکام خویش است.

و در کافی آمده است که ابابصیر به نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: جانم فدایت، به ما القابی زشت داده اند که کمرمان به خاطر آن شکسته شد و والیان ریختن خون مان را در حدیثی که فقهای آنان روایت کردند، مباح شمرده اند. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا منظورت لقب رافضی است؟ گفت: گفتم بله.

امام فرمودند: به خدا سوگند، آنان شما را بدین نام لقب نداده اند بلکه خداوند شما را این گونه نامید، آیا نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، فرعون و قومش را نپذیرفتند و آنان عابدترین و محبوب ترین افراد آن جمع نسبت به موسی و هارون و فرزندان شان بودند. بنابراین خداوند به موسی وحی فرمود: این نام را برای آنان در تورات ثبت کند، و من نیز آنان را این گونه نامیدم و به آنان لقب رافضی دادم. بدین ترتیب موسی نیز این نام را برای آنان نگاشت و سپس خداوند این نام را برای شما نگاه داشت تا به شما نسبت داد. ای ابا محمد، آنها خیر و خوبی را نپذیرفتند و شما شر و بدی را رد کردید... الخ. امام باقر علیه السلام همچنین در این باره فرمودند: بنی اسرائیل به مانند این امت در کتاب خدا با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و آنها در کتابی که قائم (عج) نیز با خود به همراه می آورد، اختلاف نظر خواهند داشت، به طوری که بسیاری از مردم او را نمی شناسند و او آن کتاب را به آنان عرضه می دارد و گردن هایشان را خواهد زد.

و در کتاب نصوص با سند از ابن عباس آمده است که فردی یهودی به نزد

ص: ۱۳۱

پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و سخن میان شان بدان جا رسید که یهودی گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدایی. سپس گفت: در کتاب های پیشینیان و در آن چه که موسی بن عمران سفارش آن را به ما کرده است فهمیدم که در آن زمان پیامبری به نام احمد خاتم پیامبران خواهد آمد که پیامبری پس از او نیست و از نسل او ائمه پاکی می آیند که به عدد اسباط اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا عماره، آیا اسباط را می شناسی؟ گفت: بله یا رسول خدا. پس فرمود: آنها ۱۲ نفر بودند که لاوی بن ارحیا نیز از آنان بود. یهودی گفت: ای رسول خدا او را می شناسم و او همان کسی بود که چندین سال از میان بنی اسرائیل غیبت کرد و سپس بازگشت و دین خود را پس از نابودی، به عرصه ظهور گذاشت و با پادشاه فرسطیا جنگید تا این که او را به قتل رساند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: امت من نیز حتی بی هیچ تفاوتی به مانند بنی اسرائیل می باشند و دوازدهمین فرزندم غیبت می کند و از دیده ها پنهان می شود تا زمانی که به اذن خداوند ظهور کند... الخ.

و اخبار دیگری نیز که مناسب با این قضیه باشد مانند شرح کلمه گوساله و غیره خواهد آمد.

شیخ علامه ما (ره) در بحارالانوار آورده است: از خبرهای بسیاری ثابت می شود که آن چه در ملت های گذشته رخ داده است در این امت نیز اتفاق می افتد و هر جا خداوند سبحان در قرآن کریم به ذکر داستان ها پرداخت، برای بازداشتن این امت از اعمالی مشابه آن و بیم دادن آنان برای نزول مجازات هایی مانند آن است. چون می داند که نظایر این رفتارها از اینان سر می زند و مشابه آن کیفرها برای آنان خواهد آمد. مانند داستان هارون با گوساله و سامری و ماجرای اُبی فضیل و دوستش و قارون و سومی و صفورا و حمیرا و مانند آن که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام اتفاق افتاد، اما بعضی از آنها با گذشته مطابقت شان واضح و آشکار است و بعضی از آنها احتیاج به هوشیاری و آگاهی دارد. به عبارت دیگر، نیاز بر ذکر وجه تطابق دارد هر چند تطابق معنوی و تأویل باطنی باشد. همان طوری که پیش از این در حدیث گمراهی و سرگردانی بنی اسرائیل و نیز پیش از این در باب سوم از

فصل اول ذکر کردیم، از تأویل عذاب و هلاک بدنی به هلاکت معنوی و گمراهی و محرومیت از علم و نیکی و مانند آن به طوری که ذکر آن گذشت گرفته تا از آن چه در گفتار سوم و در متن کتاب در تأویل آیاتی از این قبیل آمده است، پس پند گیر و هوشیار باش، تا از بعضی ظواهر تنزیل و باطن تأویل استفاده کنی و حق را بشناسی و به راه درست و صحیح هدایت شوی.

ص: ۱۳۳

در توضیح پاره ای از تأویل های رسیده از ائمه علیهم السلام که از روایات آن بزرگواران دریافت می شود و ما را به تأویل برخی دیگر از آیات که تأویل آن از امامان علیهم السلام نرسیده راهنمایی می کند و نیز شرح این که از این تأویل ها بر می آید که می توان باطن قرآن را به ولایت امامت مرتبط دانست و این که می توان آیات مربوط به توحید و نبوت را به امامت و ولایت تأویل نمود.

ص: ۱۳۵

بدان، تأویل‌هایی که ما از روایات نقل شده از ائمه علیهم‌السلام به دست آورده‌ایم، بر سه قسم است:

اول: تأویلی که به کلمه یا آیه‌ای مربوط می‌شود که فقط در یک جا ذکر شده است و نمی‌توان آن را به دیگر کلمات و آیات، حمل نمود.

دوم: تأویلی که در باره یک کلمه یا آیه است ولی می‌توان آن را بر دیگر آیات نیز منطبق نمود، بلکه شاید ورود آن عام باشد و بر دیگر موارد نیز صدق کند. این تأویل‌ها را در این بخش از گفتار، ذکر می‌کنیم و متن آن را می‌آوریم یا آن که به جایی که متن آن ذکر شده است، اشاره می‌کنیم.

سوم: تأویل‌هایی که، مربوط به آیه خاصی نیست اما می‌توان آنها را بر آیات، منطبق کرد مانند این روایت از امام علیه‌السلام که فرمود: ما یدالله (دست خدا) هستیم.

و نظایر آن. چنین تأویل‌هایی نیز در این گفتار ذکر می‌شود و متن روایت می‌آید یا به آن اشاره می‌شود.

در مورد بخش دوم و سوم باید گفت اگر در این تفسیر به آیه‌ای برخوردیم که بتوان به این دو صورت، آن را تأویل کرد، تأویل آن را ذکر می‌کنیم. البته به حدیث مورد نظر و منبع آن نیز اشاره می‌کنیم، وانگهی اغلب متون را در موارد این تأویل‌ها می‌آوریم و گفتنی است از همین بخش از تأویلات محسوب می‌شود تأویل‌هایی که به طور کنایی و تعریض و به صورت مجاز عقلی وارد شده است. و نیز آن چه که از قبیل مجاز لغوی است.

به این ترتیب، این گفتار از دو فصل تشکیل می‌شود که در فصل اول، تأویل‌هایی را می‌آوریم که ظاهراً مربوط به قسم اول است و ناگزیریم آنها را جداگانه بیاوریم. در فصل دوم نیز سایر تأویل‌های عام را به علاوه متن روایات ذکر می‌کنیم و سپس آن را با خاتمه‌ای پایان می‌دهیم که معمولاً پس از هر گفتاری آورده می‌شود.

در توضیح برخی تأویل‌هایی که به خاطر فوائد زیادی که دارند باید جداگانه ذکر شوند. بیشتر این تأویل‌ها از نوع مجاز عقلی و اسناد مجازی و کنایه و تعریض است، هر چند می‌توان برخی از آنها را تحت عنوان مجاز لغوی دانست ولی با تکلف همراه است، چنان که بر صاحبان اندیشه و تأمل، پنهان نیست. این فصل، شامل هفت باب و یک تکمله است.

باب اول

خداوند متعال در بسیاری از موارد در قرآن، الفاظ و عباراتی را آورده است که ظاهراً عمومیت دارد ولی برحسب باطن به افرادی دلالت دارد که فقط ائمه علیهم السلام یا پی‌روان ایشان و یا دشمنان آنان و نظایر آن مصداق آنها می‌باشند.

احادیث فراوانی که پاره‌ای از آن در تأویل کافرین به ولایت و منافقین که در مورد آن نفاق ورزیدند و مشرکین که با امام، شریکی که امام نیست، قرار داده‌اند دلالت دارد که بعد از این ذکر خواهد شد. مثلاً ظلم به ترک اطاعت از امام و خوض در آیات الهی به تکذیب ائمه و ولیجه به آن چه که به جای ولی امر قرار داده

می شود و عهد و میثاق به آن چه در عالم ذر برای ولایت گرفته شد و نیز عمل صالح به ولایت

تأویل می گردد و نظایر آن که گفته خواهد شد. حقیقت آن است که اگر فرد با بصیرتی در بیشتر موارد مذکور از تفسیر باطن تأمل کند، در می یابد که بیشتر آن از همین گونه است و مجاز و شایع بوده و در الفاظ عام و مطلق و مانند آن استعمال می شود. اساس آن چه را که در باب دوم از فصل نخست در گفتار اول از سخن امام صادق علیه السلام به ابی بصیر نقل کردیم همین بود آنجا که فرمود: هر آیه ای که راجع به بهشت و اهل بهشت است در مورد ما و شیعیان ماست و هر آیه ای که در آن افرادی به بدی یاد می گردند و به دوزخ رهنمون می گردد، حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست. ایشان به محمد بن مسلم فرمودند: اگر شنیدی خداوند گروهی از این امت را به نیکی یاد کرده مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده، مرادش دشمنان ما هستند.

و همچنین دیگر روایت ها نیز چنین مفهومی دارند. از این رو ما ائمه را در تفسیر آیات وارده ای که به حسب ظاهر عام هستند مختص این آیات تفسیر می نماییم اگر چه باور نداریم فقط مراد ایشان هستند و معنای عام ندارند. همچنین در بسیاری از آیات که آن را همین گونه تفسیر می کنیم، اگر چه در باره آن متن خاصی در آن مورد نیابیم. پس اندیشه کن و غافل مباش و توفیق از آن خداست.

خداوند متعال در بسیاری از آیات با عبارات یا توصیفاتی سخن می گوید که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امت‌های گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشند مراد این سخن خواهد بود.

توضیح این سخن در وجه سوم باب سوم فصل اول در گفتار اول در توضیح سخن امام باقر علیه السلام به حرمان که فرموده بود: (ظاهر قرآن کسانی هستند که در باره آنان نازل شد و باطنش کسانی هستند که کارهایی مانند کار ایشان انجام داده اند) آمده است در بخش دوم روایت محمد بن مسلم که در فصل گذشته آمده است به آن اشاره شده است و هر صاحب بصیرتی می داند که فرق میان این مسأله و موضوع قبلی بسیار جزئی است.

همچنین ملحقات آن چنین است و در فصل بعدی روایاتی در تأویل الفاضلی مانند بنی اسرائیل و أحبار و رهبان و انصار و أهل کتاب و المؤتفکه و أمثال آن به گروه‌هایی از این امت مانند ائمه و شیعیان آنها و دشمنان شان ذکر خواهد شد.

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»^(۱) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داور می نمایند] آمده است که فرمود: قوم موسی مسلمانند. و ظاهراً منظور ایشان آن است که این امر بر آنان صدق می کند. و خداوند فقط تمثیلی برای حال این امت ذکر نموده است و آن چه در ذیل کلمه امت گفته خواهد شد، این موضوع را روشن خواهد ساخت. این امر منافاتی با ظاهر آیه ندارد چرا که آشکارا از وجود گروهی در میان قوم موسی سخن رانده که به سوی حق راهنمایی می کردند. همان طوری که بعضی روایات مؤید آن است. والله أعلم.^(۲)

ص: ۱۴۰

۱- [۱] - اعراف/۱۵۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۸۹.

در بیان این که خداوند گاه در قرآن، خطابي را آورده است که براساس تأویل و باطن قرآن، مخاطب آن کسی نیست که از ظاهر آیات فهمیده می شود و به نظر می رسد خطاب متوجه اوست. گر چه این امر در ضمن خطاب و هنگام سخن با مخاطبی که از ظاهر سخن فهمیده می شود و در یک آیه باشد (همان طور که در ابتدای باب اول فصل نخست در گفتار اول در حدیث جابر ذکر شد).

در کتاب کافی و تفسیر عیاشی به نقل از عبدالله بن بکیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: قرآن با روش به در می گویم که دیوار بشنود نازل شده است. (۱)

مؤلف می گوید: این یک ضرب المثل است برای کسی که سخنی بگوید و منظورش مخاطب مورد نظر نباشد. در این دو کتاب همچنین از ابن ابی عمیر از کسی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: هر سخنی را که خداوند در آن پیامبرش را مخاطب قرار داده است منظور شخص دیگری است که در آن موضع قرآن از او یاد شده است. مانند آیه شریفه: «وَأُولَآئِكَ لَفَقَدْ كَذَبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» [و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی].

با این آیه خداوند کسی دیگر را مدنظر داشته است. بعضی از محدثین گفته اند:

ص: ۱۴۱

شاید مراد کسی باشد که نامش در قرآن آمده ولی ملحدان نامش را حذف کرده اند. همان گونه که در روایت زندق در فصل سوم از گفتار دوم توضیح داده شد. مؤلف می گوید: شاید راز این سخن همان باشد که در کتاب قرب الإسناد به نقل از بزنی آمده است که امام رضا علیه السلام برای او نوشت که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه در مورد مردی چیزی گفته شود و آن چیز در او نباشد ولی بعد از او در فرزندش باشد پس حتماً در او وجود داشته است. بنابراین اگر در امتی که به منزله فرزند برای رسول و امام است خیر یا شری وجود داشته باشد نسبت دادن آن به رسول و امام از باب تسامح منافاتی ندارد و عکس آن نیز صادق است. همچنین در مواردی که پس از این در باره نسبت مجازی رفتارهای بندگان مقرب توسط خداوند به خودش گفته خواهد شد.

و بیان خدای سبحان در باره منکران ولایت علی علیه السلام و تلقی آن به عنوان انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و منکر علی را به عنوان منکر پیامبر دانستن همگی از این قبیل می باشد چرا که علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند او و رئیس امتش است. با در نظر گرفتن این موضوع و آن چه در وجه دوم از وجوه مورد اشاره در باب سوم فصل اول در گفتار نخست ذکر شد، در این امر تدبّر کن.

در کنزالفوائد به نقل از اعمش آمده است که: شندم که عطا بن اُبی ریاح می گوید: در باره آیه «أَلْقِيَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» از رسول الله سؤال شد، ایشان فرمودند: من و علی هر آن کس را که با ما دشمنی کند به جهنم می اندازیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از مفضل بن صالح از یکی از یارانش از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در باره آیه «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» [بگویید ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده ایمان آورده ایم] فرمودند که: منظور از «قُولُوا» خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و اما مراد از آیه «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» [پس اگر آنان (هم) به آن چه شما بدان ایمان آورده اید

ایمان آوردند قطعاً هدایت شده اند] دیگر مردم می باشند. (۱)

و در همین تفسیر و همچنین در اصول کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره این آیه چنین روایت کرده اند که منظور آن است که بگویید، به علی و حسن و حسین و فاطمه و ائمه ای علیهم السلام که در پی ایشان آمدند ایمان آوردیم. سپس روی سخن را از خدا و مردم چرخاند، و فرمود: «فَإِنْ آمَنُوا» که یعنی اگر مردم ایمان بیاورند «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ» یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه پس از ایشان «فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» قطعاً هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز (و جدایی) دارند. (۲)

و دلیل این که خطاب آیه به ائمه علیهم السلام می باشد در سوره توبه در ذیل تفسیر آیه «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» [قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد] و آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست] در سوره دهر، بیان خواهد شد. خطاب هایی از این دست در قرآن فراوان یافت می گردد. اما در اینجا به ذکر خبری صریح و جامع در این باره می پردازیم که - چنانچه در جای خود خواهد آمد - شیخ کلینی و دیگران آن را روایت کرده اند که اصبع بن نباته گوید که از امیر المؤمنین علیه السلام در باره آیه «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» (۳) [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است [سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: پدر و مادری که خداوند شکر آنان را واجب ساخته و امر به اطاعت آنان کرده است، والدینی هستند که علم را تولید و حکمت را به ارث گذارند و مردم مأمور به اطاعت از آنان هستند. سپس فرمود: «بازگشت به سوی من است» پس بازگشت بندگان به سوی خداوند است. و دلیل این مطلب لفظ والدان می باشد.

سپس خداوند سخن را معطوف به ابن حنتمه و رفیقش می کند و در باره

ص: ۱۴۳

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۸۰ ح ۱۰۵-۱۰۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۸۰ ح ۱۵۵-۱۵۷.

۳- [۳] - لقمان/۱۵.

خاص و عام می فرماید: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ» [و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی] یعنی اگر بخواهند که تو با گفته ای در مورد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرک بورزی و از آن کس که مأمور به اطاعت از او هستی عدول کنی «فَلَا تُطِعْهُمَا» [از ایشان اطاعت مکن] به سخن آنان گوش مده، سپس سخن را معطوف به والدین کرده و می فرماید: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن] یعنی: فضیلت آن دو را به مردم بشناسان و به راه آن دو دعوت کن که این کلام خداست آنجا که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من باز می گردد] سپس فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما ائمه و تقوای الهی پیشه کنید و از والدینتان نافرمانی مکنید که همانا خشنودی آن دو خشنودی خدا و خشمشان خشم خداوند است. (۱)

علامه مجلسی در بحار الأنوار در شرح این روایت می گوید: ولدا العلم یعنی این که علم مردم از ایشان سرچشمه گرفت و میراثشان بعد وفاتشان حکمت بود. پس حق آنها حق حیات روحانی است چرا که حیات روح با علم و حکمت می باشد در حالی که حق والدین جسم انسان است چرا که در حیات دنیوی انسان دخالت داشته اند، حق حیات جسمانی ای که به مرگ می انجامد در حالی که حیات روحانی ابدی و جاودانه است؛ میراث والدین مالی است که جز در زندگی فانی دنیوی از آن بهره مند نمی گردد ولی میراث والدین اول علم و حکمتی است که تا ابد باقی می ماند. بنابراین ایشان به شکرگزاری، یادکردن و اطاعت سزاوارترند.

و منظور از سخن حضرت که می فرماید: و الدلیل علی ذلک: این است که مراد از والدین پیامبر و وصی اش صلی الله علیهما می باشد، چرا که مجاز در تغلیب مقدم تر از مجاز در کلمه نباشد و مرجحات ذکر شده دومی (مجاز در کلمه) را رجحان می بخشد، بنا بر این اراده این معنا واضح تر به نظر می رسد. عَطَفَ الْقَوْلَ یعنی روی سخن را از والدین به دیگران گردانده که آنها ابن حنتمه همان دومی و دوستش

ص: ۱۴۴

همان اولی می باشد.

سخن حضرت که فرمود: در باره خاص و عام یعنی این که روی سخن متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد چرا که در باره جانشینی امیرالمؤمنین با او جدال کردند و این که خطاب همچین در بر گیرنده تمامی کسانی است که آن دو مجبورشان کردند تا از ولایت پس از آن که قبول کردند، روی گردانی کنند، یا این که خطاب آیه بنا بر ظاهر عام است ولی بنا بر باطن خاص می باشد که مورد اول واضح تر است که در این صورت آن چه پس از آن ذکر فرموده، بنا بر قاعده لفّ و نشر می باشد.

می گوید در تفسیر قمی جمله والعام وجود ندارد که شاید ظاهرتر باشد. و خلاصه این که این از تأویل های شگرف و از بطون عمیق قرآن می باشد. مؤلف می گوید: و دلالت روایت بر آن چه که گفتیم آشکار می باشد. از این رو بسیار تدبّر و رز تا آن چه این فصل را از فصل پیش جدا می کند برایت نمایان گردد.

ص: ۱۴۵

برخی از ضمایر در قرآن، براساس تأویل، به چیزی برمی گردد که به صراحت در قرآن ذکر نشده است، بلکه برحسب باطن، مرجع ضمایر محسوب می شود، مانند ضمایری که به ولایت یا به علی علیه السلام و نظایر آن باز می گردد ولی ظاهراً مرجع آن ذکر نشده است

کلینی به نقل از مفضل می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِهَا أَوْ يَدِّلُهَا» [قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو] پرسیدم، ایشان فرمودند: آنان گفتند «أَوْ بَدَّلَ عَلِيًّا» یعنی یا به جای علی کسی دیگر را بیاور.

و در کنزالفوائد کراچکی، در باب تأویل به اهل بیت در حدیث احمد بن ابراهیم آمده است که حضرت فرموده اند: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ» یعنی شکر این نعمت را که به شما روزی داد و با محمد و آلش بر شما منت گذارد را «أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ» یعنی جانشینش را تکذیب می کنید. «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ» (۱) [پس چرا آنگاه که (جان شما) به گلو می رسد* و در آن هنگام خود نظاره گرید] یعنی به جانشین او علی علیه السلام نگاه می کنید که دوستانش را بشارت بهشت می دهد و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ» [و ما از شاهرگک (او) به او نزدیکتریم] یعنی ما از شما به امیرالمؤمنین علی نزدیکتریم «وَلَكِنْ لَّا تُبْصِرُونَ» یعنی اما شما

ص: ۱۴۶

نمی دانید. و در شرح آیه «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست] از سوره صافات و آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» [و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد] سوره نساء خواهد آمده که ضمیر در (شیعته) و (به) به علی علیه السلام برمی گردد و همچنین به نقل از تفسیر مقاتل در باب الساعه (روز قیامت) خواهد که ضمیر در (و اِنَّه لعلم للساعه) به حضرت قائم علیه السلام برمی گردد.

و در تفسیر قمی به نقل از ثمالی از ابا جعفر علیه السلام در باب آیه «إِنَّهَا لَأَخِذَى الْكُبْرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» [که آیات (قرآن) از پدیده های بزرگ است * بشر را هشدار دهنده است] سوره مدثر آمده است که ایشان فرمودند: این ضمیر به حضرت فاطمه برمی گردد و همین طور تمامی ضمایری که در این سوره آمده است.

و در اصول کافی از محمد بن فضیل نقل شده است که چون از امام کاظم علیه السلام در باره این آیه سؤال کرد، فرمودند: منظور ولایت می باشد. که البته منافاتی میان این دو سخن نیست چرا که هر کدام می تواند بطنی از بطن های معانی باشند یا آن که تفسیر نخست مبتنی بر این باشد که آن چه معتبر است ولایت آن می باشد، در نتیجه در زمره تفسیر عام با ذکر مصداق به شمار می رود.

علامه مجلسی در بحار در شرح روایت قمی می گوید: بعید نیست که ضمائر به ولایت برگردد، هر چند که آیات پیش از آن در باب جهنم و نگهبانان آن نازل شده است، چرا که مفسران در مورد «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» [و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست] برآند که ضمیر به جهنم یا نگهبانان دوزخ و یا به سوره برمی گردد و با وجود این احتمال برگشت ضمیر به سوره دیگر بعید نمی باشد. ایشان در ادامه می افزایند احتمال دارد که این تهدیدات متوجه کسانی است که به ایشان ستم روا داشتند و حق آن حضرت و خاندانش را غصب کردند. در اصول کافی نیز از سالم حناط آمده است که: خدمت اباجعفر علیه السلام عرض کردم که مرا از سخن باری تعالی که می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» [روح الامین آن را بر دلت نازل کرد] آگاه نمایید، ایشان فرمودند: آن ولایت امیرمؤمنان علیه السلام می باشد.

و همانند این در کنزالفوائد ذکر شده است و در پایان آن آمده که در کتب

پیشینیان آمده است که: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و همچنین در سوره شعراء خواهد آمد که سبب مذکور بودن ضمیر، آن است که (ولایه) از آنجا که مصدر است، در مذکر و مؤنث بودن برابر است. دقت کن و توجه نما که احتمال می رود مبنای این تفسیر بر این پایه است که ولایت بخشی از قران منزل است و به دلیل اهمیت ولایت در اینجا از او یاد شده است.

بر این اساس، این روایت از شواهدی است که در فصل پیش و در این فصل ذکر کرده ایم مبنی بر این که از باب ارجاع ضمیر می باشد که البته این دو بعید می باشد. و خداوند و راسخون در علم از حقایق سخنش آگاهند.

ص: ۱۴۸

در بیان این که بعید نیست بتوان آن چه را که ظاهراً از آن به گذشته تعبیر شده است، به آینده تأویل نمود. چنان که بسیاری از تأویلات، چنین اقتضا می کند.

شیخ کلینی در اصول با استناد بر سخن امام باقر علیه السلام اینگونه روایت می کند که ایشان فرموده اند: چون خداوند بداند که چیزی محقق می گردد، از آن به سبک ماضی خبر می دهد.

یعنی از آنجا که وقوع قطعی چیزی در علم کامل خداوند سبحان وجود دارد یا اینکه آن چیز قطعاً رخ خواهد داد از آن به شیوه آن چه واقع شده خبر داده می شود، حال چه آن رخداد از زمره مسائل باشد که ظاهر قرآن و تنزیل بر آن دلالت دارد و یا باطن و تأویلش همان گونه مقتضای تطابق می باشد.

همچون احوال روز قیامت و ثواب و عقاب و مسائلی از این قبیل، مثل رجعت و قضایای آن و آن چه از امت در باره امامت صادر می گردد و مانند اینها از چیزهایی که در جای خودش آشکار خواهد گشت. و پرواضح است که بر این اساس تردید مذکور به طور کلی از میان می رود.

در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که بیشتر مطالبی که خداوند متعال به خود، نسبت می دهد به صیغه یا ضمیر جمع است.

همچون آیات: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (۱) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] و «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (۲) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست * آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] و کلمات قرآنی ای از این دست. که سر آن وارد ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در احکام آن می باشد. و حتی چنانچه در وجه پنجم باب سوم از فصل اول گفتار نخست در توضیح این مسأله متذکر شدیم، در بسیاری از این آیات، ایشان مد نظر می باشند. و این از جمله مجازهای رایج در سخن بزرگان است که در اینجا تنها به نقل برخی از روایات دال بر آن اکتفا می کنیم.

کلینی در روایت صحیح پیرامون آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (۳) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] از ابا عبدالله علیه السلام به نقل از حمزه بن بزیع روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند سبحان آنگونه که ما تأسف می خوریم متأسف نمی شود بلکه اولیائی برای خویش آفریده است که آنان غضب می کنند. آنان مخلوقند و مربوب و خشنودی آنها را خشنودی خویش و خشم آنان

ص: ۱۵۰

۱- [۱] - زخرف / ۵۵..

۲- [۲] - غاشیه / ۲۵ و ۲۶.

۳- [۳] - زخرف / ۵۵.

را خشم خویش قرار داده است. چرا که ایشان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خود قرار داده است و به همین خاطر است که چنین جایگاهی یافته اند. بنابراین خداوند آن گونه که خلق تأسف می خورند متأسف نمی شود بلکه معنای آن، این چنین می باشد.

و فرموده است که: هر کس به ولی ای از اولیای من اهانت کند، آشکار به جنگ با من برخاسته و مرا به نبرد طلبیده است و فرموده است «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۱) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] و همچنین: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است]. که کل این مسائل و امثال آن را که ذکر نمودم. پس خشنودی، غضب و... یعنی اموری که شبیه به این روایت می باشد نیز از این دست به شمار می روند که در این روایت به صراحت مقصود از آنها بیان شده آن گونه که در فصل بعد بیان می شود.

در اصول کافی و دیگر کتب، از امام صادق علیه السلام به نقل از زراره آمده است که از ایشان در باره آیه «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] سؤال کردم، در جواب فرمودند: خداوند بزرگتر، عزیزتر و والاتر و قدرتمندتر از آن است که مورد ستم قرار گیرد، بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم بر ما را ظلم بر خویش و دوستی ما را دوستی خویش قرار داده است و آنجا که می فرماید «إِنَّمَا وَكَيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۴) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی امامانی از ما.

و در همین کتاب از ابوالحسن علیه السلام به نقل از محمد بن فضیل در قالب

ص: ۱۵۱

۱- [۱] - نساء/ ۸۰.

۲- [۲] - فتح/ ۱۰.

۳- [۳] - بقره/ ۵۷.

۴- [۴] - مائده/ ۵۴.

حدیثی طولانی آمده است که از ایشان در باره آیه «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ» (۱) [هر که را بخواهد به رحمت خویش درمی آورد] پرسیدم، فرمودند: مراد «فی ولایتنا» _ در ولایت ما _ می باشد و فرمودند: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (۲) [و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است] آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشان ستم روا می داشتند] و در ادامه افزودند: خداوند عز و جل عزیزتر و قدرتمندتر از آن است که مورد ستم قرار گیرد و یا این که ظلم را به خویش نسبت دهد بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم ما را ظلم بر خویش و دوستی ما را دوستی خویش شمرده است. و بر این اساس قرآن را بر پیامبر خویش نازل کرد و فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها خود بر خویشان ستم روا می داشتند]. روای می گوید: گفتم آیا این تنزیل است؟ که فرمودند: آری. و همچنین امثال این تأویل از کتاب الاحتجاج در قالب سخن آن زندیق مذکور در فصل سوم گفتار دوم بیان شد.

شیخ علامه _ طاب ثراه _ در کتاب بحار در شرح حدیث محمد بن فضیل می نویسد: در باب سخن حضرت علیه السلام یعنی «فی ولایتنا» بایست متذکر شد که شکی نیست که ولایت از بزرگ ترین رحمت های دنیوی و اخروی است و ظلم بر آنها بزرگترین ظلم است؛ پس ایشان مطمئناً در حکم آیه داخل می شوند اگر نگوئیم آیه منحصر به آنان است به این قرینه که سوره در شأن آنها نازل شده است.

سپس می افزاید: از ظاهر سخن چنین برمی آید که مراد از ظالمین کسانی هستند که به خداوند ظلم روا داشتند یعنی بر ائمه علیهم السلام ستم روا داشتند و خداوند چنین تعبیری آورده است تا بیان دارد که ظلم بر آنان به منزله ظلم بر خود خداوند باری تعالی است.

در نتیجه خداوند بلندمرتبه والاتر از آن است که کسی نسبت ظالمیت یا

ص: ۱۵۲

۱- [۱] - دهر/ ۳۱.

۲- [۲] - همان .

۳- [۳] - بقره/ ۵۷.

مظلومیت به او دهد تا که از این رهگذر نیاز به نفی آن از خود داشته باشد بلکه خداوند سبحان انبیاء و اوصیاء را از خود قرار داده است آن گونه که چیزی را که به آنان نسبت می دهد، به خود منتسب کرده تا از این رو شأن ایشان در نزد خود را بیان کند. بنابراین مقصود از «وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ» نفی ظلم از خویش نیست، بلکه منظور این است که حجت های الهی به مردم با قتل و جبر بر اسلام و استقامت برحق ظلم نمی کنند بلکه این مردم هستند که با ترک پیروی انبیاء و اوصیاء _ که درود خدا بر آنان باد _ بر خویشان ستم روا می دارند.

و همچنین می نویسد: این آیات در مواضع مختلفی از قرآن آمده است؛ مثلاً در سوره بقره: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوٰی» (۱) [و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گز انگبین و بلدرچین فرو فرستادیم] تا انتهای آن چه گذشت و در سوره هود: «وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَلَا كُنْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» (۲) [و ما به آنان ستم نکردیم ولی آنان به خودشان ستم کردند] و در سوره نحل: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَلَا كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) [و بر کسانی که یهودی شدند آن چه را قبلاً بر تو حکایت کردیم حرام گردانیدیم و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها به خود ستم می کردند].

آیه نخست در سوره بقره و اعراف آمده است و آیه دوم در سوره نحل. بنا بر این اعتبار سخن ایشان که می فرماید آری، در پاسخ سؤال آیا این تنزیل را می گویی، مشکل است، چرا که قرار گرفتن ولایت در مکان رحمت بسیار بعید می باشد و وجود آیه با وجود ستمگران به آل محمد علیهم السلام آن گونه که گفته شده است با سخن حضرت (ما را از خود قرار داد و درآمیخت...) منافات دارد؛ مگر این که گفته شود مقصود از تنزیل مدلول مطابقی و تضمینی آن است نه مدلول التزامی آن چرا که جبریل به هنگام نزول آیه آن را گفته است. وی می گوید: در برخی نُسَخ آمده بر ما ستم کردند یا ضمیر «هم» در جمله آخر آمده، نشان می دهد که بر این

ص: ۱۵۳

۱- [۱] - بقره/۵۷.

۲- [۲] - هود/۱۰۱.

۳- [۳] - نحل/۱۱۸.

اساس در سوره نحل نیز چنین می شود و ضمیر «هم» تاکید است و مضمون آن با آن چه در سوره بقره و اعراف آمده مطابقت دارد و می نویسد: و اگر گفته شود که این آیه با آن چه در صدر آیه آمده منافات دارد چرا که در حقیقت استدراک است برای آن چه توهم می شود یعنی مسأله تحریم ظلم بر ایشان، در نتیجه خداوند بیان داشته که این جزای ظلم بر آنان است، در پاسخ می گویم: خداوند باری تعالی در سوره نساء می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» (۱) [پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم.] بنابراین احتمال دارد که این بیان که ظلم آنان که سبب تحریم طیبات بر آنان شد، ظلم بر ما یا بر انبیاء و اولیاء ما نبوده است بلکه ظلمی بوده است بر خود ایشان چرا که به سبب آن، طیبات دنیا و آخرت را بر خود حرام کردند. (پایان کلام شیخ _ اعلی الله مقامه).

و بر کسی پوشیده نیست فوائد این سخن که به وسیله آن، ظواهر این آیات و بواطن آن در ارتباط با ائمه علیهم السلام و دشمنان شان آشکار می گردد. چنانچه ان شاء الله به بیان بطون حاصله از تأویل این آیات خواهیم پرداخت. بنابراین همان گونه که علامه (ره) متذکر شدند، از دلالت خبر بر این که مقصود از ظالمین در قرآن کسانی هستند که با ظلم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر خداوند ظلم کردند و از این که مقصود از سخن ایشان در تفسیر «الظَّالِمِينَ» ظالمان بر خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، غافل مشو. والله اعلم.

و برخی از جماعت ما (شیعیان) از جمله کراچکی در کنزالفوائد با سندهای متعددی از فرات بن ابراهیم و همچنین برقی در محاسن و ابن شهر آشوب در مناقب و همچنین برسی به نقل از ائمه علیهم السلام آورده اند که مقصود از آیه «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (۲) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست * آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] ائمه علیهم السلام می باشد.

ص: ۱۵۴

۱- [۱] - نساء/۱۶۰.

۲- [۲] - غاشیه/۲۵ و ۲۶.

و ما در اینجا به ذکر حدیث کراجکی می پردازیم که با سندی موثق در حد صحیح از جمیل بن دراج آورده است که گفت: به ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: آیا با آنان راجع به تفسیر جابر سخن بگوییم؟ فرمود: به انسان های پست می گویی که آن را پخش می کنند. آیا نه این است که می خوانی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست * آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست]. گفتم: بله، فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را گرد آورد ما خود محاسبه کنندگان شیعیانمان هستیم از این رو در باره آن چه میان آنان و خداوند است از خداوند می خواهیم که ما در باره آن حکم کنیم و خداوند اجازه آن را می دهد و در باره آن چه میان آنان و میان مردم است از آنها طلب بخشش می کنیم و آنان آن را به ما می بخشند و در باره آن چه میان ما و آنان است ما خود برای بخشودن و عفو کردن سزاوارتریم.

مؤلف می گوید: به منظور اثبات این مطلب برای اهل بصیرت این روایات و آن چه گذشت و همچنین آن چه در فصل بعد و دیگر فصول خواهد آمد کفایت می کند. بنابراین غافل مباش و اگر برخی از این تفاسیر را دیدی انکار مکن و همچنین از آن چه در این روایت اخیر آمد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام این قبیل تأویلات و تفاسیر شگرف را برای هر کس اظهار نمی داشتند غافل مباش، چنانچه نظیر آن در روایت ذریح المحاربی که در باب دوم فصل نخست از گفتار اول ذکر شد، آمده است. و این عدم اظهار به خاطر ضروری است که در پی انتشار این روایات نزد دشمنان، حاصل می گردد و همچنین به خاطر عدم توانایی برخی مردم و بلکه بیشتر آنان در درک حقیقت مقصود از سخن می باشد؛ مخصوصاً در باب احوال ائمه علیهم السلام که نباید دچار افراط غلو و تفریط انکار گردد که توضیح بیشتر این مسأله انشاء الله در بحث ابطال مذهب غالیان خواهد آمد.

در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که استعمال لفظ الله و إله و رب، براساس باطن قرآن و تأویل آن در موارد مختلف، به امام تأویل می شود.

و این چنین است حالت برخی از ضمائری که برحسب قرآن به خداوند سبحان برمی گردد، و تأویل آن چه خداوند با اضافه نمودن الفاظی همچون عبادت، اطاعت، معرفت، رضا، خشم، نفرین، دشمنی، بی نیازی، فقر و امثال اینها، به خود نسبت داده است. در فصل بعد خواهد آمد که اینها به امام تعلق دارد مثل پیروی و اطاعت از ایشان و رضا، خشم، نفرین و آزردهن ایشان و همچنین دشمنی و بی نیازی و فقر و... و همچنین چگونگی تأویل خدایان و انداد به خلفای جور و پیشوایان ضلالت و تأویل عبادت آنها به اطاعت از اینان بیان خواهد شد.

و همین طور در شرح این مسأله، کلامی مبسوط در باب سوم فصل اول از گفتار نخست مخصوصاً در وجه پنجم آن آوردیم و بیان داشتیم که بیشتر این مسائل از باب مجاز عقلی و جواز در اسناد می باشد. البته از فحوای برخی از روایاتی که ذکر خواهیم کرد برمی آید که پاره ای از این مسائل از نوع مجاز لغوی و به نسبت معنای عرفی و در هر صورت تأویل هایی که بیان می شود در حقیقت برگرفته از روایات می باشد همان گونه که برخی از این روایات مخصوصاً در فصل پیش بیان شد و روایات دیگری نیز در فصل بعد و در لابه لای کتاب خواهد آمد و در این زمینه به بیان آن چه نص صریح در این باره است می پردازیم. از این رو توهم

احتمال غلو که لغزشگاه خطیری است نیز برطرف می شود.

طبرسی در کتاب احتجاج در قالب حدیثی طولانی از امام علی علیه السلام می نویسد که ایشان فرمود خداوند در آیات «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱) [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست] و «هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَمَا كُنْتُمْ» (۲) [هر جا باشید او با شماست] و «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» (۳) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست] بر آن است تا سیطره امینانش را بر تمامی خلق به وسیله قدرتی که در وجود ایشان قرار داده بیان دارد و این که عمل آنها عمل پروردگار می باشد. و عیاشی در تفسیر خود از ابوبصیر نقل می کند که می گوید: شنیدم که اباعبدالله علیه السلام فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (۴) [دو معبود برای خود مگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است] یعنی دو امام برای خود اختیار مکنید که همانا امام تنها یکی است.

و در کنزالفوائد کراجکی در باره آیه «أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۵) [آیا معبودی با خداست (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند] از علی بن اسباط به نقل از ابراهیم جعفری و او نیز از ابی الجارود نقل می کند که اباعبدالله علیه السلام فرمود: یعنی در هر زمانه ای یک امام هدایت به همراه امام ضلالت وجود دارد.

و در همین کتاب از سدید صیرفی آمده است که می گوید: شنیدم که بیاع هروی از اباجعفر علیه السلام در باره مرجئه سؤالی کرد و ایشان فرمودند: با آنان نماز بگذار، در تشیع آنان شرکت کن و از بیمارانشان عیادت نما، پس چون مردند برای آنان طلب آمرزش مکن، زیرا نگاه که نامی از ما در نزد آنها برده می شد مشمئز می گشتند و چون نامی از دیگران برده می شد، شاد و مسرور می گردیدند.

ص: ۱۵۷

۱- [۱] - زخرف/ ۸۴.

۲- [۲] - حدید/ ۴.

۳- [۳] - مجادله/ ۷.

۴- [۴] - نحل/ ۵۱.

۵- [۵] - نمل/ ۶۱.

و این کلام حضرت علیه السلام تأویل این سخن پروردگار است که: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۱) [و چون خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنان شادمانی می کنند] و اشمئزاز به معنای انزجار و تنفر می باشد. و قمی در تفسیر آیه «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ» (۲) [و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم] نقل می کند که مقصود کسی است که گمان کرده امام است، حال آن که امام نیست. و در کافی و غیبه نعمانی از جابر نقل شده است که می گوید: چون از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (۳) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می دارند] پرسیدم، در جواب فرمودند آنان اولیای فلان و فلان هستند، آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم قرار داده است امام خود برگزیدند.

مؤلف می گوید: سخن «یحبونهم» موید این معنا می باشد، چرا که ضمیر برای عاقل آمده است و بنابراین مقصود از حُبِّ اللَّهِ حُبِّ امام و اولیاءالله می باشد. همچنین در کافی آمده است که از امام صادق در باره آیه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۴) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد اوست] سؤال شد، فرمودند: یعنی ولایت علی علیه السلام.

مؤلف می گوید: و چه بسا در این باب گفته شود که منظور ولایت مخصوص خداوند است که به همراه ولایت علی علیه السلام می باشد. و این روایت در واژه ولی خواهد آمد.

ص: ۱۵۸

۱- [۱] - زمر/۴۵.

۲- [۲] - انبیاء/۲۹.

۳- [۳] - بقره/۱۶۵.

۴- [۴] - کهف/۴۴.

و در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام در باره آیه «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ» (۱) [مسلم خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما توانگریم شنید] آمده است که فرمودند: آنان کسانی هستند که می پندارند امام نیازمند چیزهایی است که بدو می دهند. (۲) که بایست بگوییم: منظور این است که آنان فقر را به خداوند نسبت ندادند بلکه چون فقر و نیاز را به ائمه خود نسبت دادند، گویی که آن را بنا بر آن چه گذشت به خود خداوند نسبت داده اند.

اما آن چه در تفسیر قمی در باره آیه مذکور آمده مبنی بر این که حضرت فرمودند: به خدا سوگند که اینان خدا را ندیدند که ببینند فقیر است بلکه اولیای الهی را فقیر یافتند. پس گفتند اگر خدا غنی بود اولیایش را غنی می ساخت (۳)، که این منافاتی با آن چه گفتیم ندارد بلکه چه بسا تأییدی برای آن باشد و نهفته نیست که این توجیهی است که در بسیاری از این قبیل موارد رایج می باشد، همان گونه که در فصل گذشته آمد و همچنین در تفسیر آیه سوره انعام: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ» (۴) [و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی (و) به نادانی خدا را دشنام خواهند داد] خواهد آمد. و عیاشی روایت کرده که چون از امام صادق در باره این آیه سؤال شد فرمودند: آیا دیده ای که کسی به خدا دشنام دهد؟ گفتم: خیر چگونه ممکن است؟ فرمودند: هر کس ولی خدا را دشنام دهد به خدا دشنام داده است. (۵)

و در علل و دیگر کتب با سندهای مختلفی از امام صادق به نقل از سلمه بن عطاء آمده است که ایشان فرمودند: حسین علیه السلام بر یارانش وارد شد و فرمود: خداوند عز و جل بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند پس چون او را شناختند و عبادت کردند با بندگی او، از بندگی غیر از او بی نیاز گشتند. مردی

ص: ۱۵۹

۱- [۱] - آل عمران/۱۸۱.

۲- [۲] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴- [۴] - انعام/۱۰۸.

۵- [۵] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳.

به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا پدر و مادرم به فدایت، معرفت و شناخت خدا چیست؟ فرمود: شناخت خداوند در هر روزگار شناخت امامی است که اطاعت از او را بر آنان واجب ساخته است.

عَلَّامَه مَجْلِسِی (ره) در بحار می گوید: همانا شناخت خدا را به شناخت امام تفسیر فرمودند تا بیان دارند که شناخت خداوند جز از طریق امام به دست نمی آید یا بدین خاطر که شرط بهره مندی از شناخت خداوند باری تعالی شناخت امام علیه السلام می باشد.

در کتاب فضائل علی علیه السلام آمده است که امام خطاب به سلمان فارسی و ابوذر _ رضی الله عنهما _ فرمودند: ایمان کسی کامل نمی گردد تا این که گُنه شناخت مرا به نورانیت تمام درک کند. پس چون مرا این گونه شناخت، خداوند قلب او را برای ایمان می آزماید و هر کس از آن کوتاهی ورزد، متردد و شکاک می باشد.

سپس فرمودند: شناخت من به نورانیت می باشد و شناخت خداوند عز و جل همان شناخت من به نورانیت است و این همان دین خالصی است که خداوند فرمود: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۱) [و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند]. کراجکی (ره) می گوید: از آنجا که شناخت خداوند و اطاعت او به کسی که امام را نشناخته سودی نمی رساند و شناخت و اطاعت امام جز پس از شناخت خداوند فایده ای ندارد، صحیح است که گفته شود شناخت خداوند و طاعت او همان شناخت امام است و بالعکس.

و این موید مطلبی است که به نقل از امام باقر علیه السلام در اصول کافی آمده است که فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را بندگی کرده است پس اگر سخنگو از خداوند سخن می راند، او بی شک خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان سخن می راند بی شک شیطان را عبادت نموده است.

ص: ۱۶۰

و همچنین در همین کتاب از عیسی بن عبدالله نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت، عبادت چیست؟ فرمودند: حسن نیت با اطاعت از راههایی باید از آن اطاعت کند. و در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: عبادت رکوع و سجود نیست بلکه طاعت مردان است پس هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت ورزد، بی شک او را بندگی کرده است. و از قمی در تفسیر سخن خداوند در سوره کهف «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱) [و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد] خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمودند: یعنی در کنار ولایت آل محمد دیگران را برنگزیند. (۲)

و از امام صادق علیه السلام به نقل از عیاشی آمده است که فرمودند: این آیه یعنی تسلیم علی علیه السلام بودن. این که کسی را که خلافت از آن اوست و نه او از اهل خلافت است، در مسأله خلافت شریک او قرار ندهد. (۳)

و همچنین در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (۴) [و زمین به نور پروردگارش روشن گردد] در سوره زمر از قمی نقل خواهد شد که امام صادق علیه السلام فرمودند: پروردگار زمین یعنی امام زمین. و در بصائر از امام علی علیه السلام به نقل از سلیم بن قیس آمده است که ایشان در حدیثی پیرامون رجعت فرمودند: من پروردگار زمینم که زمین بدو آرامش می یابد.

و در مناقب ابن شهر آشوب در تفسیر آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (۵) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] آمده است: یعنی سید آنان علی علیه السلام و می گوید: دلیل این که رب به معنای سید است، آیه «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (۶)

ص: ۱۶۱

۱- [۱] - کهف/۱۱۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۴- [۴] - زمر/۶۹.

۵- [۵] - دهر/۲۱.

۶- [۶] - یوسف/۴۲.

و در بصائر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا» (۲) [و کافر همواره در برابر پروردگار خود هم پشت (شیطان) است] می فرماید: تفسیر این آیه در بطن قرآن علی علیه السلام می باشد که از لحاظ ولایت ربّ او می باشد و ربّ آفریننده ای است که وصف نمی گردد. برخی از محققین گفته اند، یعنی ربّ مطلق و بدون قید ولایت، پروردگار باری تعالی می باشد.

قمی هنگام ذکر این خبر می نویسد: گاهی انسان ربّ نامیده می شود همچون آیه «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، و مالک هر چیزی ربّ آن نامیده می شود همچون «وَكَانَ الْكَافِرُ» که منظور آیه دومی می باشد.

و در تفسیر قمی در باره آیه «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» (۳) [مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد] آمده است که: هر کس به ولایت علی علیه السلام اقرار نکند عملش باطل می گردد، به سان خاکستری که باد بر او بوزد و آن را با خود ببرد. (۴)

و در کنزالفوائد در تفسیر باطن اهل بیت در تأویل آیه «قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعْتَدُ لَهُ نَمًّا يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيَعْتَدُ لَهُ عَذَابًا نَكِرًا» (۵) [گفت اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش باز گردانیده می شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد] آمده است که امام علیه السلام فرمودند: «نَمًّا يُرَدُّ» یعنی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانده می شود و ایشان او را به عذابی سخت کیفر خواهد کرد تا جایی که می گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (۶) ای کاش من خاک بودم

ص: ۱۶۲

۱- [۱] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- [۲] - فرقان / ۵۵

۳- [۳] - ابراهیم / ۱۸.

۴- [۴] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸۵.

۵- [۵] - کهف / ۸۷.

۶- [۶] - نبأ / ۴۰.

یعنی از شیعه ابوتراب بودم.

علامه مجلسی در بحار می گوید: ممکن است که مقصود از بازگرداندن به نزد پروردگار، بازگرداندن به نزد کسی باشد که خداوند او را روز قیامت برای حساب رسی خلائق تعیین نموده است، و این مجازی رایج می باشد. و مقصود از «رَبِّ» امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؛ چرا که او کسی است که خداوند برای تربیت علم و کمالات خلق قرار داده است و ایشان صاحب و حاکم آنان در دنیا و آخرت می باشد.

مؤلف می گوید: در ذیل واژه رَبِّ معنای لغوی آن خواهد آمد و این که علی علیه السلام ربّانی این امت است چنانچه قرآن می فرماید: «الرَّبَّانِيَّوْنَ وَ الْأَخْبَارِ» (۱) و روایات بسیاری دالّ بر آن چه در این فصل آوردیم وجود دارد که متناسب با شرح کلمات و در لابه لای کتاب در فصل بعد ذکر خواهیم کرد، تا جایی که تأویل آیه «وَيُحَدِّثُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (۲) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] بر امام علیه السلام نیز خواهد آمد و همچنین چنان چه ذیل کلمه (نفس) و تفسیر آیه خواهیم دید، تمامی از باب مجاز می باشد، همان طور که بارها متذکر گشتیم.

ص: ۱۶۳

۱- [۱] - مائده/۴۴.

۲- [۲] - آل عمران/۲۸.

چون سخن بدین جا کشیده شد و ناچار به بیان این مسأله پرداختیم، پس چه بسا آن کس که فاقد بصیرتی نافذ و اندیشه ای صائب است و از تشخیص جایگاه الفاظ و تفکیک حقیقت از مجاز بی بهره است، دچار توهم گردد که این مسأله از بدعت های مفضوین جاهل است و بر طبق عقاید غالیان باطل که در شأن ائمه از حدّ اعتدال تجاوز نموده اند.

از این رو مایلم که در اینجا به تبیین حقیقت صریح علمای حدیث مان پردازم که در دین جز بر آن چه اخبار صحیح از ائمه معصومین علیهم السلام حکایت می کنند تکیه نورزیدند و همچنین به بیانی مختصر از مذاهب فاسد منسوب به مفضوین و غالیان و نقل چکیده ای از روایات دالّ بر این مسأله که از ائمه دین صلوات الله علیهم نقل گردیده است پردازم تا راستی حقّ و انحراف باطل و توهم جهّال و اسرار کلام الله مجید آشکار گردد و فاصله بسیار میان آن چه ما از رهگذر تأویل در پی آنیم و آن چه جاهلان پنداشته اند نمایان گردد؛ از این رو در این باب به طولانی شدن کلام توجهی نمی ورزیم.

بدان که مردم در شناخت احوال ائمه علیهم السلام بر دو شقّ مخالفند: گروهی طریق افراط در پیش گرفتند تا به سرحدّ غلوّ و تفویض رسیدند. و گروهی مسیر تفریط اختیار کردند تا آنجا که به انکار بسیاری از فضائل ائمه علیهم السلام مبتلا گشتند. و سبب همگی چنان که نمایان خواهد گشت، چیزی است واحد، و آن توهم استقلال عقل است در ادراک این قبیل امور که جز از طریق اخذ از ائمه و مراجعه به کلام موثق ایشان در اثبات و نفی آن، و به همراه داشتن فهمی سلیم و ادراکی درست

و تمسّیک به علمی استوار و پرهیز از تکیه بر ظن و تخمین حاصل نمی گردد. بنابراین می بینی که به نسبت اختلاف سطح درک و عقل، احوال مختلفی دارند و به نسبت تباین و فهمشان، آراء و سخنانشان متباین است و چه بسا چنین افرادی که دیگری را تکفیر کرده اند و در همان حال دیگری او را تکفیر کرده است.

تبیین مسأله این است که بسیاری از قدمای شیعه و هم عصران ائمه علیهم السلام به جهت این که با مخالفان امر امامت و ولایت بسیار معاشرت داشتند و این مخالفان کسانی بودند که حکومت حاکم را به صرف بیعت جایز می شمردند و لو این که از هر گونه گوهر علم و عمل و شرافت نسب و حسب بی بهره باشند، باعث گردید تا از ویژگی های امام جز این که ایشان، اولیای معصوم از هر گونه گناه و خطا و دارای علمی پر بار هستند که این علم در کنار خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بر هر کس دیگری برتری می بخشد، چیز دیگری نمی دانستند. بنابراین به همین مقدار بسنده می کردند و در پی لازمه های دیگر امامت که دنباله نبوت و بلکه چنانچه در جای خود خواهد آمد والاتر از آن است نبودند. از جمله احوال فضایل شگرفی که خداوند در ایشان به ودیعه نهاده است و ایشان را همچون جدشان رسول الله بر تمامی مخلوقات، حتی بر انبیاء و رُسُل و بر ملائک مقرب برتری داد.

پس چون اینان بر این شگفتی های شگرف آگاهی یافتند، از آنجا که در میخله شان نمی گنجید و طبق اقتضای عقل شان از درک آن عاجز ماندند، به دو گروه منشعب شدند. گروهی با تکذیب راوی یا تأویل آن _ ولو به بعید _ منکر آن شدند و گروهی دچار تزلزل و اضطراب گردیدند و چون برایشان ثابت گشت، به حدّ غلو و الحاد رسیدند. اینان نمی دانستند که کرم و لطف خداوند بر بعضی بندگان مخلص او با اعطای کمالات شریف و فضایل عظیم متجلی می گردد که بقیه مردم از داشتن همه آن عاجز هستند.

و همچنین در میان پیروان ائمه و منتسبین به تشیع افرادی بودند که حبّ دنیا و ریاست بر آنان چیره گشته بود و برای دست یابی بدان ها در پی فرصتی بودند. پس چون معرفت ضعیف این نابخردان را دیدند، با انتشار شبهه و شعبده که مطابق با

سرشتشان بود _ چنان چه خواهیم دید _ دست به فریب و اغوای اینان زدند. آری اندک کسانی از ایشان بودند که بر ظرائف امامت واقف بودند و حقایق احوال ائمه را آنگونه که صحیح بود و از خود ایشان اخذ گردیده بود، می شناختند. از همین رو بر طریق اوسط که از هرگونه کج اندیشی پیراسته بود پا فشردند و هنوز هم، چنین کسانی وجود دارند و به همین سبب بود که ائمه علیهم السلام حالات و کمالات پنهانی خویش را بر همه کس آشکار نمی کردند، بلکه برخی از خواص برجسته را برمی گزیدند تا شمه ای از اوصاف و احوال خویش را به شرط کتمان آن از سفلگان و جهال بازگو نمایند؛ چنان چه از ایشان روایت شده است که: امر ما امری است دشوار که جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است قادر به تحمل آن نمی باشد. و در همین باب حدیث ذریح محاربی در باب دوم فصل نخست گفتار اول آورده شد و همچنین حدیث جمیل در باب ششم فصل حاضر آمده است.

جابر بن یزید جعفی می گوید: ابوجعفر علیه السلام پنجاه هزار حدیث برای من فرمود که من به هیچ کس نگفتم، چون ایشان فرمودند: اگر آنها را به کسی بگویی، لعنت من و پدرانم تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

و در خرائج به اسناد از اباعبدالله علیه السلام آمده است که فرمودند: مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: برایم از فضلی بگوئید که خدا برایتان قرار داده است. ایشان فرمودند: تو را تحمل آن نباشد. مرد گفت: بله یا بن رسول الله من تحمل آن را دارم به من بگوئید. پس امام حدیثی به ایشان فرمود و هنوز سخن امام تمام نشده بود که سر و ریش مرد سپید گشت و حدیث از یاد او برفت، پس امام فرمودند: رحمت پروردگار شامل او شد که حدیث فراموشش گشت.

و در روایت دیگری آمده است که سه تن نزد امام آمدند و این مسأله را از ایشان طلب کردند. پس چون امام به یکی از آنان حدیثی را گفت، مرد سرگشته از جای خویش برخاست و راه خویش در پیش گرفت و رفت، و دو همراهش هر چه با او سخن گفتند او پاسخی نداد.

و در کتاب منهج التحقيق به نقل از ابن ابي عمير از مفضل آورده است که: امام

صادق علیه السلام فرمودند: اگر به ما اجازه داده شود که مردم را از حالات خود با خدا و جایگاهمان در نزد او آگاه سازیم آنان تحمل نخواهند کرد. و روایاتی که حاکی است از این که ائمه علیهم السلام با مردم برحسب مصلحت و مراعات احوال پرسش کنندگان و به قدر اقتضای عقل و فهم شان سخن می گویند، فراوان است.

و در اینجا به ذکر برخی ویژگی های کسانی می پردازیم که دارای عقایدی سخیف در این باب می باشند و همچنین به ذکر عقاید علمای برجسته مان می پردازیم تا از این رهگذر، پلید و پاک متمایز گردد.

از جمله اهل تفریط، بسیاری از متکلمین و... هستند که به بررسی کتب اهل نظر اهتمام می ورزند ولی بی توجه به آثار و روایات ائمه هدایت، از تسلیم شأن آنها شدن امتناع می ورزند؛ چرا که آن را مخالف مسلک اهل رأی می بینند. از این دسته کسانی هستند که گمان می کنند، ائمه علیهم السلام بسیاری از احکام دینی را نمی دانند تا این که به دلشان بیفتد و عده ای معتقدند که آنها در حکم شرع به رأی و گمان متوسل می شوند و برخی نیز منکر امکان ظهور معجزه از جانب ایشان و شنیدن صدای ملائکه و لو بدون دیدن آنها می باشند. و برخی از آنان منکر برتری ایشان بر انبیا به جز نبی اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین بر ملائکه می باشند و حتی برخی قائل به برتری جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و پیامبر اولوا العزم علیه السلام بر ایشان می باشند و بلکه برخی، دیگر انبیاء را نیز از ایشان برتر می دانند.

و برخی از آنان معتقدند که نفی خطا از ایشان یا این که گفته شود که از گذشته و آینده خبر دارند، غلو به حساب می آید و امثال این آراء فاسد و خیالات باطل که نشانه قصور علم آنها از معرفت امام و عجزشان از درک احوال شگرف ایشان می باشد.

و شیخ مفید (ره) برخی از این مذاهب را به علمای امامیه آل نوبخت منسوب می داند که دچار انکار بیش تر ویژگی هایی شده اند که روایات، دربردارنده آن می باشد. و به خاطر نقل برخی صفات خارق العاده و معجزات عجیب، به اعتبار بسیاری از راویان موثق خدشه وارد ساختند و آنان را به غلو و دروغگویی و زندقه

و... متهم ساختند که از این قبیل می توان به محمد بن سنان، مفضل بن عمر و یونس بن عبدالرحمن اشاره کرد. و حتی انسان هر چه بیشتر بررسی کند در می یابد، هر کس متهم به غلو است، در خصوص ائمه علیهم السلام مناقب ارزشمندی را در کتاب هایشان به نقل از علمای ثقه ما با اعتقاد کامل به آن ذکر کرده اند و با اندیشه و تأمل صادقانه در می یابیم که مستلزم غلو نیست.

بهترین مطلب همان است که شیخ علامه ما، باقر علوم اهل بیت علیهم السلام و خادم احادیث خاندان محمد صلی الله علیه و آله می گوید که: ردّ اخباری که متون آن گواه بر درستی آن است، صرفاً با ظن و وهم، چیزی جز اهانت به روایات و عدم اطمینان به برگزیدگان و کوتاهی در شناخت شأن ائمه اطهار نمی باشد، چرا که شاهد هستیم که چون روایات مشتمل بر معجزات شگرف به اینان می رسد، یا بر آن خدشه وارد می کنند و یا راویان آن را متهم می سازند. در حالی که تنها جرم بیشتر این متهمین، نقل احادیث و اخباری از این دست می باشد (پایان سخن علامه مجلسی).

و کشی (ره) نقل می کند که ابراهیم بن محمد بن سعید ابو اسحاق ثقفی کوفی که یکی از بزرگان شیعه و مؤلف کتاب های بسیاری می باشد، دست به تألیف کتاب (المعرفه) زد که آکنده بود از مناقب مشهور و مثالب مأثور. این اثر برای کوفیان سنگین آمد، پس خواستند که آن را رها کند و منتشر نسازد، ایشان در پاسخ گفت: کدام شهر از فکر تشیع دورتر است؟ گفتند: اصفهان، سپس سوگند خورد که کتاب را جز به اصفهان روایت نکند. از این رو به آنجا نقل مکان کرد و به خاطر اطمینان از درستی آن چه روایت کرده بود، به نشر آن در اصفهان پرداخت.

آیا نمی بینی که گروهی از پیروان ائمه، این که امام به زبانی غیر از عربی سخن گفته است یا شخصی از آنان را از اسم خویش آگاه ساخته و یا او را از عملی که انجام داده خبر داده و اعمالی این چنینی را به دیده تعجب می نگرند و نقل می کنند؟ چیزهایی که قطعاً می دانی که بزرگتر از آن نیز به ائمه علیهم السلام قابل نسبت است و همه این امور به خاطر ضعف شناخت فضایل است که خداوند باری تعالی به ایشان اختصاص داده است و به همین خاطر از ائمه علیهم السلام وارد شده است که از انکار آن چه روایات به ایشان نسبت می دهند که عقل ناقص از درک آن عاجز

است، پرهیز شود. بلکه هیچ چاره ای جز تسلیم و پذیرفتن آن چه از ایشان وارد شده است وجود ندارد.

صَفَّار در کتاب بصائر الدرجات با سندی صحیح از زراره نقل می کند که: خدمت ابا جعفر علیه السلام رسیدم. پرسیدند از احادیث شیعه چه در سینه داری؟ عرض کردم: احادیث بسیاری نزد من است که تصمیم گرفته ام آتشی بیفروزم و همگی را بسوزانم، فرمودند: برای چه؟ آن روایاتی را که نمی پذیری بیاور؟ پس مسائلی به ذهنم خطور کرد. فرمودند: علم ملائکه کجا بود آنگاه که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^(۱) [آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد].

علامه در کتاب بحار می نویسد: ظاهراً زراره منکر آن دسته از احادیثی بود که در بر دارنده فضایی بودند که برای عقل او قابل درک نبود، پس امام علیه السلام با ذکر داستان ملائکه و انکار فضل آدم و عدم وصول آنان به مرتبه شناخت فضل او، او را از این آگاه ساخت که نفی این امور نتیجه کمی معرفت و شناخت است و شایسته نیست انسان چیزی را که به آن علم ندارد انکار کند بلکه بایست در مقام تسلیم در آید. بنابراین ملائکه با آن علو شأن خویش از شناخت آدم عاجز ماندند، در نتیجه بعید نیست که تو از شناخت ائمه عاجز بمانی.

مؤلف می گوید، در برخی نسخه های بصائر دیدم که به جای «الأمر» «الآدمون» آمده است و شاید معنی در این حالت چنین باشد که زراره گفت: در آن لحظه احادیثی به ذهنم خطور کرد که حاکی از خلق چهل یا هزار آدم قبل آدم ابوالبشر علیه السلام می باشد. پس امام علیه السلام پاسخ دادند که اگر این مسأله حقیقت نداشت، پس ملائکه از کجا خبر داشتند که آدم در زمین فساد می کند. اما به هر حال این روایت به وضوح بر منع رد روایات ایشان و بر کوتاهی درک امثال زراره از رسیدن به کنه شأن ایشان و درک تمامی روایات دلالت دارد.

و در منتخب البصائر و دیگر کتب با سندهای مختلف به نقل از جابر از ابا

ص: ۱۶۹

جعفر علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: به درستی که حدیث آل محمد علیهم السلام عظیم است و مشکل، و جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بدان ایمان نمی آورد. پس چون حدیثی از آل محمّد به شما رسید که دل هایتان برای آن نرم گشت و آن را درک کردید، پذیرید و آن چه که دل هایتان نسبت به آن مضمتر گشت را به خداوند و پیامبر و به عالمی از آل محمّد ارجاع دهید و اگر کسی حدیثی یا چیزی را که از عهده درک آن برنیامدید به یکی از شما بگویید و در جواب پاسخ دهد که به خدا سوگند چنین نبوده است، بدون شک هلاک خواهد شد و انکار فضائل ایشان کفر است. (۱)

و همچنین در همین کتاب با اسنادی صحیح از حذاء آمده است که می گوید: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرماید: بدترین پیروانم در نزد من کسی است که چون حدیثی منتسب به ما را شنید که در باره ما سخن می گوید و از تحمل آن ناتوان ماند و مضمتر گردید، آن را انکار ورزد و قبول کننده آن را تکفیر کند در حالی که نمی داند که شاید حدیث ما باشد و منسوب به ما، پس بدین عمل از دین ما خارج است.

از مفضل روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: روایاتی که از ما برایتان نقل شده و امکان حدوث در میان مخلوقات دارد ولی شما آن را درک نکرده اید انکار نکنید و از ما پرسید. ولی روایاتی که امکان حدوث در میان مخلوقات ندارد را رد کنید و از ما نپرسید.

و از یحیی بن زکریا نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس دوست دارد که ایمانش کامل گردد، بایست بگوید که سخن من در تمامی امور سخن آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد، در تمام آن چه کتمان کردند یا آشکار ساختند و به من رسیده است یا نرسیده است. و اخبار از این دست بسیار است که برخی از آنها در دومین فصل خاتمه این مقدمات خواهد آمد.

ص: ۱۷۰

اما افراطی ها گروه هایی هستند همچون کسانی که معتقد به خداوند گاری آنها می باشند، یا به این که ایشان در عبادت و آفرینش و رزق، شریکان خداوند باری تعالی هستند؛ یا این که می گویند خداوند متعال در آنان حلول کرده و با آنان یکی شده است؛ یا این که می گویند ایشان بی واسطه وحی و الهام الهی، از عالم غیب باخبرند.

و همچنین کسانی که می گویند، ائمه در حقیقت پیامبر بوده اند و یا این که به تناسخ ارواح برخی در دیگری معتقدند و این که می گویند، شناخت آنان ما را از طاعات بی نیاز می سازد و چون حب آنها باشد، انجام گناه ایرادی ندارد.

و یا کسانی که منکر وفات یا شهادت ایشان می باشند و می گویند که ایشان کشته نشدند بلکه امر مشتبه گردیده است و همین گونه است حکم کسی که فردی از ایشان را در علم یا شجاعت و این قبیل مسائل بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری بخشد. یکی از این افراد عبدالله بن سبأ می باشد که کشی اخبار متعددی را در لعن او روایت کرده است. از جمله خبری که از أبان بن عثمان نقل می کند که می گوید: شنیدم ابا عبدالله علیه السلام می فرماید: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند که برای علی علیه السلام ادعای ربوبیت کرد، حال آن که به خدا سوگند، علی علیه السلام بنده ای صالح و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامتی دست نیافت. وای بر کسانی که دروغ بافتند.

برخی از اصحاب علم گفته اند که او یهودی بود، سپس اسلام آورد و شیعه علی علیه السلام شد و آنگاه که به دین یهود بود، در باره یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام غلو می کرد. سپس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، مثل همان را در باره علی علیه السلام می گفت و نخستین کسی بود که امامت علی علیه السلام را رد کرد [و در مورد او ادعای ربوبیت کرد] و از دشمنانش برائت جست و به ستیز با مخالفانش پرداخت و آنان را تکفیر کرد.

و گفته می شود که از همین جا بود که مخالفان شیعه گفتند که اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است و از این جمله، بنان بن سمعان یا ینان بن سمعان نهدی از بنی تمیم است که صد سال بعد از هجرت در عراق سر بر آورد و قائل به

الوهیت علی علیه السلام گردید و این که الوهیت او جزئی است پیوسته به ناسوتیتش و پس از ایشان به الوهیت فرزندش محمد بن حنفیه معتقد بود و این که بعد از او به فرزندش ابوهاشم رسید و در نهایت به خود بنان منتهی گردید. بنان نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و او را به خود که معتقد بود پیامبر است دعوت کرد. و این چیزی است که صاحب کتاب میزان الاعتدال آورده است.

و کشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند بنان و سری و بزیع را لعن کند که شیطان را به بهترین صورت آدمی اش در آنها می بینی. راوی می گوید: عرض کردم بنان آیه «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» [۱] و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا] را این گونه تأویل می کند که خدایی که در زمین است با خدایی که در آسمان است تفاوت دارد. پس خدای آسمان غیر خدای زمین است و خدای آسمان بزرگ تر می باشد، که امام فرمودند: به خدا سوگند که خدایی جز خدای یگانه بی همتا نیست، او خدای آسمان ها و زمین است. بنان که لعنت خدا بر او باد دروغ بر بافته و عظمت و جلال خدا را تحقیر کرده است. و از جمله این افراد، شخصی است به نام بشار شعیری که به او مبشر و بشیر نیز گفته می شود و همچنین از این دسته ابوالخطاب محمد بن ابی زینب می باشد که کشی (ره) روایاتی در لعن و براءت امام علیه السلام از آنها روایت کرده از جمله کلام حضرت است که می فرماید: هیچ کس همچون این فاجر یعنی بشار خداوند را کوچک نشمرده است. او شیطان است و پسر شیطان که از دریا بیرون آمده تا شیعیان و پیروان مرا گمراه سازد. پس حاضران به غائبان برسانند که من بنده خدا هستم و فرزند بنده خدا. (ادامه روایت).

کشی (ره) به سخن بشار اشاره داشت و نه سخن علبایی ها که می گویند علی خود خداوند است که در قالب علوی و هاشمی تجلی یافت و اظهار داشت که او بنده خداست و در قالب محمد ظهور یافت و اظهار کرد که فرستاده خداست، یعنی آنها _ که لعنت خداوند بر آنها باد _ مدعی ربوبیت علی می باشند و می گویند که علی

ص: ۱۷۲

یک بار به صورت علی و بار دیگر به صورت محمد ظهور یافت و اظهار داشت که بنده خداست، در حالی که خود خدا بود و در قالب محمد بیان کرد که فرستاده خداست حال آن که خود خدا بود. و کشی (ره) می گوید: یاران ابوالخطاب در مورد چهار شخص یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با این افراد اتفاق نظر داشتند. و در این مورد که معنای سه شخص دیگر یعنی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام التباس و خلطی بیش نیست؛ یعنی در حقیقت همه آنها شخص علی علیه السلام بودند، چرا که او نخستین ایشان در امامت بود. و کشی می افزاید که اصحاب ابوالخطاب، الوهیت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند. و می پنداشتند که محمد صلی الله علیه و آله بنده علی است و علی پروردگار است و محمد را در جایگاهی قرار دادند که آن پنج نفر، سلمان را در آن جایگاه قرار دادند و او را رسول محمد صلی الله علیه و آله نامیدند.

مؤلف می گوید: منظور از پنج تن کسانی هستند که قائل به ربوبیت محمد صلی الله علیه و آله بودند و سلمان را فرستاده ایشان می دانستند و می گفتند ربوبیت از محمد به فاطمه و علی و سپس به حسن و پس از او به حسین علیهم السلام انتقال یافت. کشی (ره) می گوید: اصحاب ابوالخطاب علایی در مسأله اباحت و تعطیل و تناسخ یعنی در ترک عبادات و برداشته شدن تکلیف به ترک محرمات با آنان اتفاق نظر داشتند. ایشان (ره) در مورد تناسخ چنان چه از ظاهر کلام شان پیداست می گوید: علبائیه که آن را پنج علایی نامیدند معتقدند که بشار چون ربوبیت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کرد و آن را خاص علی علیه السلام قرار داد و محمد را بنده علی دانست و منکر رسالت سلمان گردید، به صورت پرنده ای مسخ گردید که در ریاست و به آن علبا گفته می شود و به همین خاطر آنان را (علبائیه) نامیدند و از جمله آنان مغیره بن سعید و صائد نهدی و حادث شامی و محمد بن بشیر _ که لعنت خداوند بر آنان باد _ می باشند.

و کشی (ره) از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که می فرماید: بار خدایا از آن چه محمد بن بشیر در باره من ادعا می کند به سوی تو برائت می جویم. بار خدایا مرا از دست او راحت بگردان. سپس می فرماید: هیچ کس جرأت دروغ بافتن بر ما

را نکرد مگر این که خداوند گرمای آهن را بدو چشانید، همانا بنان بر علی بن حسین دروغ بست و خداوند گرمای آهن بدو چشانید و ابوالخطّاب بر پیدرم دروغ بست، پس خداوند گرمای آهن بدو چشانید. و بشیر که لعنت خدا بر او باد بر من دروغ می بندد و من از او به خدا پناه می برم.

کشی(ره) همچنین می گوید: ابن بشیر و اصحابش می گفتند که موسی بن جعفر علیهما السلام در میان خلقی ظاهر بودند و همگان ایشان را می دیدند؛ اما برای اهل نور با نور و برای اهل ظلمت با تاریکی و کدورت و در همان آفرینش انسانی و بشری و جسمانی نمایان می گردید و مردم از ادراک او منع شدند، در حالی که او در میان آنها بود ولی مردم از او محجوب بودند. و او در وقت غیبت خویش محمد بن بشیر را خلیفه خود کرد و هر آن چه را که مردم بدان نیاز داشتند به او آموخت. آنها معتقد بودند که انسان ظاهر، آدم بود و انسان باطن، ازلی است و معتقد به دوگانه پرستی بودند. و می پنداشتند که علی بن موسی(علیهما السلام) و تمامی فرزندان ایشان که ادعای امامت کردند، باطلند و دروغگو و از همین رو جان و اموال قائلین به امامت ایشان را حلال شمردند و معتقد بودند که آن چه از سوی خداوند بر آنان واجب گردیده است، بر پا داشتن نماز و روزه است و منکر زکات و حج و دیگر فرائض بودند و با استناد به آیه «أَوْ يَرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا»^(۱) [یا آنها را پسران و دخترانی توام با یکدیگر می گرداند] ازدواج با محارم و غلمان را مباح می دانستند. و همچنین معتقد به تناسخ بودند و این که ائمه یک به یک از بدنی به بدنی دیگر منتقل می شوند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، پروردگار کسانی است که به او منتسب می باشند و اوست که نه کسی را زاده و نه زاییده از کسی است، و نهفته در وجود کسانی است که بدو منتسبند و بدن آنان محل و ظرفی است برای او. و این که هر کس که ادعای نسبت با آل محمد علیهم السلام را کند باطل است و دروغگو و اینان همان کسانی هستند که خداوند فرمود، یهود و نصاری هستند، آنجا که

ص: ۱۷۴

می فرماید «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (۱) [و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم] تا جایی که می فرماید: «بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ» (۲) [بلکه شما (هم) بشرید از جمله کسانی که آفریده است]. [پس کشی (ره) می افزاید: محمد بن بشیر اهل شعبده و خرق عادات بود و بدین کار مشهور بود، که ایشان به تفصیل به نقل حیلها و مذاهب دوستانش از جمله علی بن حسکه می پردازد. کشی نقل می کند که یکی از یاران به امام حسن عسگری علیه السلام طی نامه ای عرضه داشت: جانم به فدایت، علی بن حسکه مدعی است که از دوستان شماست و این که شماید اول و قدیم و شما خود بدو فرموده اید که مردم را بدین مسأله دعوت کند، و همچنین معتقد است که نماز و زکات و حج و روزه همگی چیزی جز معرفت و شناخت شما و امثال ابن حسکه که مدعی پیامبری و باییت است نمی باشد.

تا این که امام در پاسخ نوشتند: ابن حسکه که لعنت خدا بر او باد، دروغ گفته است. به خدا سوگند که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و انبیاء پیش از او را جز به یگانه پرستی و نماز و زکات و حج و روزه و ولایت مبعوث نکرد و محمد صلی الله علیه و آله جز به سوی خداوند یگانه دعوت نکرد و ما جانشینان نیز که فرزندان او هستیم، بندگان خداییم و هیچ چیز را شریک او قرار نمی دهیم....

و از جمله این افراد فارس بن حاتم قزوینی ابوسهمی، ابن ابی زرقاء، حسن بن محمد بن باباء قمی و همچنین محمد عهری ملعون که ادعای نبوت کرده بودند و این که علی بن محمد عسگری او را فرستاده است که در باره ابوالحسن علیه السلام قائل به تناسخ و غلو و ربوبیت بود و حکم به مباح بودن ازدواج با محارم و حلیت ازدواج مردان با یکدیگر می کرد.

و آمده است که شخصی او را در ملاء عام می بیند که غلامی بر پشت اوست. پس چون او را به خاطر این کار سرزنش می کند، در جواب می گوید: این جزو

ص: ۱۷۵

۱- [۱] - مائده/ ۱۸ .

۲- [۲] - همان .

لذات است و نشانه تواضع و خداوند چیزی از این قبیل را حرام نשמرده است. و از این دسته حلاجیه هستند که گروهی متصوفه اند و اهل فساد و قائل به حلول. شیخ مفید(ره) می گوید: حلاج صرفاً اظهار تشیع می کرد هر چند که ظاهر عملش صوفی گری بود و یارانش گروهی ملحد و زندقه بودند و با اصحاب هر دینی همراهی می کردند و در باره حلاج ادعاهای باطل می کردند و همان گونه که مجوس برای زردشت ادعای معجزه می کردند، اینان نیز اباطیلی را برای حلاج می یافتند.

شیخ صدوق (ره) می فرماید: نشانه حلاجیان غالی عبارت است از: ادعای اتّصاف به عبادت در حالی که تارک نماز و تمامی فرائض دینی بودند. ادعای شناخت اسماء اعظم خداوند. ادعای آمیختن حق با وجود آنها و این که ولی در صورتی که خالص گردد و کنه مذهب آنان را دریابد، در نزدشان برتر از انبیاست. و ادعای دانستن کیمیاگری، در حالی که جز نیرنگ بازی چیزی از آن نمی دانستند.

مؤلف می گوید: اینان و کسانی که در فساد عقیده و ترک طاعات و حلال شمردن محرمات و تعطیل احکام الهی راه آنان را در پیش گرفته اند، از جمله کسانی که مدّعی ربوبیت پیامبر گشتند یا ادعای ربوبیت و نبوت ائمه علیهم السلام کردند یا قائل به تفویض _ که در آینده از آن سخن خواهیم گفت _ شدند، همگی غالی هستند و در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام افراط ورزیده و آنان را فرای حدّ خود رفعت بخشیده اند و همگی بنابر کلام ائمه علیهم السلام ملحد، مشرک و ملعون هستند.

کشی (ره) بنابر سندی صحیح از ابی بصیر نقل می کند که: ابا عبدالله علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمد، از کسانی که می پندارند ما خدا هستیم براءت بجو، عرض کردم: خدا از آنان بیزار باد، فرمودند: از کسانی که معتقدند ما پیامبریم براءت جو. عرض کردم: خدا از آنان بیزار باد. و در همین کتاب به نقل از ابن مسکان از ایشان آمده است که فرمودند: لعنت خدا بر کسانی باد که در باره ما چیزی گفتند که ما در باره خود نگفتیم و لعنت خدا بر کسانی باد که ما را از عبودیت پروردگاری که ما را آفرید، و بازگشت ما به سوی او و اختیار ما در دست اوست، بری دانستند. و در برخی روایات آمده است که این دسته از اهل تفریط به مراتب بدترند، چنانچه

در امالی شیخ به نقل از فضیل بن یسار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مواظب باشید که غالیان جوانان تان را فاسد نکنند، که همانا غلات بدترین خلق خدا هستند که عظمت او را تحقیر و برای بندگان ادعای ربوبیت می کنند. سپس فرمود: فرد غالی به سوی ما برمی گردد و ما او را نمی پذیریم، اما چون اهل تفریط به سوی ما برگردند او را می پذیریم.

خدمت ایشان عرض شد: این چگونه است ای فرزند رسول الله؟ فرمودند: چرا که غالی به ترک نماز، روزه، زکات و حج عادت کرده است و قادر به ترک عادت خود و بازگشت به طاعت خدای عز و جل نیست، اما اهل تفریط چون بفهمند عمل می کنند و اطاعت می ورزند. پس بایست در اینجا به بیان خلاصه روایتی پردازیم مبنی بر این که علت وقوع این گمراهان در این باطل، شدت جهل آنان و تاکید صرف بر نظرات باطل شان و عقول فاسدشان می باشد.

خلاصه آن چه در تفسیر الامام و الاحتجاج به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است این است که ایشان آیه «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (۱) [نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان] را تفسیر به کسانی کردند که از بندگی امیرالمؤمنین پافراتر گذاشتند، پس مردی ایستاد و عرض کرد:

پروردگارتان را برایم توصیف کنید که چرا که مردم منطقه ما در این موضوع اختلاف دارند. پس امام صفاتی از صفات خداوند سبحان را برای او متذکر شدند، سپس آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان، همراه من کسی است که ادعای دوستی شما را دارد اما معتقد است که این ها همگی اوصاف علی علیه السلام است و او همان الله پروردگار جهانیان است، پس چون امام رضا علیه السلام این سخن را شنیدند، شانه هایشان شروع به لرزیدن کرد و فرمودند: بسیار پاک و منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کفار می گویند. آیا نه این بود که علی علیه السلام اهل غذا خوردن و ازدواج کردن بود و با این حال، نمازگزار خاضع در پیشگاه الهی؟! پس چگونه ممکن است کسی که چنین صفتی دارد خدا باشد؟ پس اگر چنین

ص: ۱۷۷

کسی خدا باشد، تمامی شما نیز خدا هستید؛ چرا که در این اوصاف که دال بر حدوث است با او مشترک هستید. پس مرد عرض کرد: آنان می گویند چون علی علیه السلام از خود معجزاتی نشان داد که جز خدا توانایی انجام آن را ندارد پس دلالت می کند که او خداست و این که صفات محدث ناتوان را از خود نشان می داد برای این بود تا امر را بر مردم مشتبه سازد و آنان را بیازماید تا ایمانشان از سر اختیار باشد. امام رضا علیه السلام فرمودند: اولین مطلب در اینجا آن است که آنها راجع به برگشتن این سخن به آنها اندیشه نمی کنند. پس گفته می شود که ظاهر شدن فقر و نیاز دلالت بر این دارد که هر کس چنین صفاتی داشته باشد و به ضعفای نیازمند در این صفت مشترک گردد نمی تواند معجزات کار او باشد. بنابر این، از این فهمیده می شود که این معجزاتی که از ایشان صادر گردید، در حقیقت عمل خداوندی است توانا که شباهتی با مخلوقات ندارد، نه عمل محتاجی که در صفات ضعف با ضعیفان نقطه اشتراک دارد.

پس امام رضا علیه السلام فرمود: این گمراهان کافر به خاطر جهل شان چنین می گویند و این باعث گردیده تا دچار اعجاب شوند و بر اندیشه فاسد خود پا فشارند و بر عقول ناقص خود که بدان راه غیر حق را می پویند، اکتفا ورزیدند تا جایی که قدرت خداوند را کوچک پنداشتند و امر او را پست شمرده و شأن عظیمش را خوار دانستند، چرا که از این نکته غافل بودند که خداوند بالذات قادر و تواناست و قدرتش عاریه ای و غنایش اکتسابی نیست... . بنابراین حال این عده همانند حال کسانی است که در جستجوی یک پادشاهند تا از فضل او بجویند و به بخشش او امید بندند و به کرم و لطفش زندگی کنند. از این رو در پی راهی هستند که پادشاه قصد گذر از آن دارد تا برای دیدنش به کمین نشینند. به آنها گفته می شود: پادشاه به همراه سپاه و خدم و حشمش بر شما گذر می کند، پس چون او را دیدید حق تعظیمش را به خوبی ادا کنید و مبادا با نام پادشاه کسی جز او را صدا زنید و یا دیگری را به سان تعظیم او تعظیم کنید که در این صورت حق پادشاه را ادا نکرده اید و به همین خاطر سزاوار عقوبت بزرگی خواهید شد.

پس این قوم می گویند: ما همین طور رفتار خواهیم کرد. طولی نمی کشد که

یکی از بندگان و غلامان پادشاه در قالب خدم و حشم که پادشاه به او عطا کرده از راه می رسد. این گروه که در پی پادشاه هستند او را می بینند و او را به خاطر این کبکبه و دبدبه که در حقیقت هدیه پادشاه است، بزرگ می شمردند و شأن او را بالاتر از یک بنده می بینند پس به سویش می شتابند و آن گونه که بایست بر پادشاه درود فرستند بر او درود می فرستند و نام پادشاه را بر او می نهند و منکر این می گردند که بالاتر از او پادشاهی تصوّر شود و یا این که او مملوک بوده باشد. در پی این اتفاق، آن بنده منعم و دیگر همراهانش شروع به نهی آنها از این کار می کنند و از این که او را به اسم پادشاه خوانده اند اظهار براءت می کنند و به آنها می گویند که پادشاه آن کسی است که این نعمت ها را به ایشان عطا کرده است، اما این قوم آنها را تکذیب می کنند تا این که پادشاه بر آنان خشم می گیرد.

پس حال این قوم غالی نیز چنین است. دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده ای است که خداوند برای نمایان ساختن فضل و اقامه نمودن حجّتش او را اکرام کرده است. پس خود خالق در نزد آنها کوچک تر از آن آمد که علی علیه السلام بنده او باشد و شأن علی را بالاتر از این دیدند که خداوند عز و جل پروردگار او باشد. پس نام خدایی بر او نهادند. پس ایشان و شیعیانش به نهی آنها از این کار پرداختند و بدان ها گفتند که: همانا علی و فرزندانش علیه السلام بندگان مکرم و مخلوق خداوندند که جز بر کاری که پروردگار جهانیان آنها را بر آن قدرت داده، توانایی ای ندارند و آفریدگار آنها پروردگاری است که از صفات موجودات حادث منزّه است و هر کس آنها (ائمه) و یا یکی از آنها را به جای خداوند یکتا پروردگار بداند، بی شک از کافرین گمراه می باشد، ولی آن گروه تنها به طغیان و کفر خود ادامه داد. (۱)

خلاصه این که ادعای ربوبیت برای غیر خدا و ادعای نبوت و امامت برای غیر نبی و امام حکم افراط دارد و وارد مقوله غلو می گردد همان گونه که حدیث حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام که در کتاب عیون الأخبار آمده، به صراحت بیانگر

ص: ۱۷۹

این مسأله می باشد که امام پس از کفر شمردن غلو و بیزاری جستن از آن می فرماید: هر کس برای انبیاء ادعای ربوبیت کند و برای ائمه ادعای نبوت و یا مدعی امامت برای کسی جز ائمه گردد، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.

بر این اساس مخالفان نیز وارد جرگه غالیان می شوند و بنابر وجه مذکور می توان غالی گری را به آنها و حتی به غیر از آنها تفسیر کرد چرا که بسیاری از آنها از برخی بزرگان شان مسائلی را نقل می کنند که به صراحت بیانگر اعتقاد آنها به حلول و اتحاد در ایشان می باشد، چنان چه در کتاب تذکره الأولیاء و دیگر کتب صوفیه آمده است. و حتی از اعتقادات متداول آنها تا به امروز چنین برمی آید که ایشان این موضوع را برای هر انسان خوشبخت و مجنون اعتقاد دارند. بنابراین، از این مسأله غافل مباش و در آن چه صادقانه بیان کردم تدبّر کن تا بدانی که حقیقت آن چیزی است که محدثین قدیم و جدید شیعه بر آن اعتقاد دارند که خارج از این دو گروه افراط و تفریط می باشند و این که پروردگار جهانیان و آفریننده خلقت و روزی بخش تمامی آنها خداوند یگانه قدیم و قادر است که هیچ شریک و شبیهی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و ائمه دوازده گانه علیهم السلام که فرزندان او هستند، مانند سایر آفریده ها مخلوق خدا هستند و مکلف به لوازم عبودیت یعنی افعال طاعات و ترک محرمات و نواهی می باشند بدون آن که احتمال نبوت در ائمه علیهم السلام تصور شود و یا ایشان و پیامبر هیچ گونه دخلی در مسائل الوهیت و عبودیت داشته باشند.

خلاصه هیچ ارتباطی میان ایشان و خداوند سبحان وجود ندارد جز این که خداوند عز و جل چون با علم کامل خویش می داند که مقتضای حکمت و مصلحت این است که فرستاده اش را برتری بخشد و همچنین از آنجا که ائمه _ همان گونه که گفته شد _ از یک اصل می باشند و تمامی از نور واحدی آفریده شده اند و بر تمام خلق برتری دارند و هیچ کس با آنها برابری نمی کند، پس خداوند ایشان را شرف بخشید و آنها را پیش از آفرینش دیگر مخلوقات از نور عظمت خویش آفرید و حتی دیگر موجودات را به خاطر آنان خلق کرد. سپس ایشان را به خاطر کمال قابلیت شان با کرامتی افزون برگزید تا جایی که افعال نیکو و خصال کریمه و احوال

غریبه عطا فرمود و تمامی علوم و حکمت ها را بدیشان آموخت و معجزات و اسرار و اسم اعظم را در نزد ایشان به ودیعه گذاشت و فضایل ژرف و بزرگی را که به هیچ کس جز آنان عطا نکرده بر ایشان ارزانی داشت و ولایت ایشان را پس از شناخت برای دیگر خلائق واجب کرد و همان گونه که آنها را موظف به اطاعت خویش کرده، اطاعت ایشان را نیز واجب کرده است و حتی میان پیروی از آنها و عبادت خود جمع کرده به گونه ای که عبادت خود را بدون اطاعت از ایشان، عین مخالفت با خود قرار داده است و چنان چه ذکر خواهیم کرد، همان گونه که پادشاه برخی از امور پادشاهی را به برخی از وزرای معتمدش که با او مخالفت نمی ورزند تفویض می کند، خداوند عز و جل نیز اموری را به ایشان تفویض کرده است؛ کسانی که نه تنها مخالفت نمی ورزند بلکه خداوند از حسن ارادت آنان نیز آگاهی دارد، چنان چه می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۱)» [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند] و «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲) به همین خاطر در قرآن کریم به تأویل و یا آنجایی که مصلحت مقتضای تأویل نیست به صراحت، اموری را که نسبت به ایشان واجب ساخته تبیین می کند که به بسیاری از این موارد در قالب کنایه و انواع مجاز اشاره می کند و تبیین آن را بر عهده ایشان قرار می دهد، همان گونه که در بسیاری از روایت ها که به ذکر برخی از آنها خواهیم پرداخت، به تبیین این امور پرداخته اند.

خلاصه حکم این بزرگان _ به تشبیه _ حکم وزراء و امرای مقرب پادشاه عظیم الشأن می باشد و همان گونه که اگر شخصی را چنان به خود نزدیک سازد که اطاعت از او را اطاعت از خود و مخالفت با او را عین مخالفت با خویش بداند و حتی آن چه را که او حکم کرده حکم خود بخواند، هیچ یک باعث نمی شود که آن فرد از حد بندگی خارج گردد و به مرتبه ای از مراتب خاص پادشاه نائل گردد. همین گونه

ص: ۱۸۱

۱- [۱] - انبیاء/۲۶ و ۲۷.

۲- [۲] - دهر/۳۰.

است حکم ایشان چنان چه در حدیث امام رضا علیه السلام که پیش از این ذکر گردید، آمده است.

و در کتب اصول کافی و احتجاج، علل الشرایع، عیون الاخبار، کمال الدین، امالی شیخ صدوق و دیگر کتب از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی به ذکر صفات امام و بیان شأن ایشان می پردازد و می فرماید: امامت جلیل القدرتر، عظیم الشأن تر، والامقام تر و وسیع تر و ژرف تر از آن است که مردم بتوانند با عقل شان بدان دست یابند یا این که با نظرات شان بدان دست یازند و امامی برای خویش اختیار کنند. خداوند عز و جل پس از مقام نبوت و خلیفیت، امامت را در مرتبه سوم و به عنوان فضیلتی شریف خاص حضرت ابراهیم کرد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: هیئات هیئات، عقل ها گمراه گشت و حلم ها سرگشته، اندیشه ها حیران گشتند و چشم ها خسته، بزرگان حقیر گشتند و حکیمان متحیر، خطبا عاجز گشتند و خردمندان غافل، ناتوان گردیدند و شعرا قاصر و بلیغان ناتوان از این که بتوانند شأنی از شئون یا فضیلتی از فضایل امام را توصیف کنند. پس به عجز و تقصیر معترف گشتند و چگونه ذات امامت وصف گردد یا چیزی از آن درک گردد یا کسی یافت شود که جای آن را بگیرد و نیاز بدان را مرتفع سازد؟ نه هرگز. (۱)

و در خصال به نقل از اصول اربعه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شما را از غلو در ما برحذر می دارم ما بندگانی مربوب هستیم پس هر چه می خواهید در باب فضل ما بگویید.

و در تفسیر امام علیه السلام و کتاب الاحتجاج آمده است که امام علیه السلام می فرمایند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در باره ما پا از حد عبودیت فراتر نگذارید، سپس هر چه خواستید بگویید که هرگز به انتهای آن نخواهید رسید و برحذر باشید از غلو همچون غلو نصاری که همانا من از غالیان بیزارم.

در کشف الغمه از کتاب دلایل الامامه حمیری آورده شده که از مالک جهنی

ص: ۱۸۲

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۵۶، باب ۱۵، و حدیث ابتدا و انتهای دارد که در اینجا نیامده..

نقل می کند که امام صادق علیه السلام در قالب حدیثی طولانی فرمودند: ای مالک هر چه می خواهید در باره ما بگویید و ما را مخلوق قرار دهید. و این سخن را چندین بار برای او تکرار می کند.

در کتاب نوادر الحکمه و دیگر کتب از میثم تمار آمده است که می گوید: امام علی علیه السلام به من فرمودند: در باره فضل ما سخن بگویید که حرجی بر آن نیست و از بزرگی امر ما صحبت کنید که هیچ گناهی ندارد.

و در بصائر با سندهای مختلف از اسماعیل بن عبدالعزیز نقل شده که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای اسماعیل، ساختمان را بیش از آن که تحمّل دارد مرتفع مساز که فرو می ریزد، ما را مخلوق قرار دهید و هر چه می خواهید بگویید که هرگز به نهایت آن نخواهید رسید.

همچنین در همین کتاب از کامل تمار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ای کامل، برای ما پروردگاری قرار دهید که به سوی او باز می گردیم و هر چه خواستید در باره ما بگویید. سپس فرمود: چه می توانید بگویید. شاید بتوان گفت که از علم ما جز الف غیر معطوف (الف تنها) چیزی به شما نرسیده است. گفته شده الف غیر معطوف یعنی نیمی از حرف و این کنایه است از نهایت کمی، چرا که حرف الف به خط کوفی نیمی از آن مستقیم نوشته می شود و نیمی دیگر خمیده و گفته شده الف غیر معطوف یعنی الفی که پس از الف چیز دیگری نیست و همچنین گفته شده الفی که قبل از آن صفر وجود ندارد یعنی منظور همان یک است.

و واضح است دلالت این روایات مخصوصاً روایت اخیر مبنی بر این که تمام فضایی که از ایشان در قالب کتاب و سنت آمده به نسبت ایشان بسیار اندک است، البته بعد از اقرار به این که ایشان بندگان خداوند سبحان و بلند مرتبه اند.

همچنین در همین کتاب و در امالی شیخ صدوق با سندی در حدّ صحیح از ثمالی نقل شده که: اباجعفر علیه السلام فرمودند: ای ثمالی، علی علیه السلام را پایین تر از مقامی که خدا او را قرار داده، قرار مده و او را بالاتر از مقامی که خداوند رفعت بخشیده بالا مبر، علی علیه السلام را همین بس که در رجعت با رجعتیان پیکار می کند و اهل بهشت را همسر می دهد.

و در امالی شیخ و دیگر کتب از شیخ مفید(ره) به استناد از محمد بن زید طبری آمده است که می گوید: در خراسان کنار امام رضا علیه السلام ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نزد ایشان حضور داشتند که امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق، به من خیر رسیده که شما می گوئید مردم بنده های ما هستند، نه، به خویشاوندی ام با رسول الله سوگند که هرگز چنین نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم چنین سخنی نشنیده ام و از هیچ یک از ایشان چنین سخنی به من نرسیده، بلکه ما می گوئیم: مردم بنده ما هستند در اینکه باید از ما اطاعت کنند و در دین موالی ما می باشند؛ پس حاضران به غائبان برسانند.

در کافی و ریاض الجنان از محمد بن سنان چنین نقل شده است که: در نزد امام جواد علیه السلام بود که مسأله اختلاف شیعه را مطرح کردم و ایشان فرمودند: خداوند در وحدانیت یکتا و یگانه بود سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید که به مدت هزار دهر درنگ کردند. سپس اشیا را خلق کرد و ایشان را بر آفرینش آن گواه گرفت و اطاعت شان را بر آنها جاری ساخت و در آنها هر چه را می خواست قرارداد و امور اشیا را در حکم و شناخت و ارشاد و امر و نهی بر خلق را بدیشان تفویض کرد؛ چرا که آنها والیان اند و امر و ولایت و هدایت در اختیارشان است. پس ایشان ابواب الهی و جانشینان و حاجبان بارگاه او هستند هر آن چه را که بخواهند حلال می کنند و هر چه را اراده کنند حرام می کنند و جز آن چه خواست خداوند است انجام نمی دهند. بندگان بزرگی که در سخن از کلام الهی پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند و این همان دیانتی است که هر کس بدان بیوندد نجات می یابد و هر کس از آن پیشی جوید در دریای افراط غرق می گردد. و هر کس از ایشان را از مراتبی که خداوند آنها را در آن قرار داده پایین تر بیاورد، در خشکی تفریط نابود می گردد و حق معرفت آل محمّد از سوی مؤمنین ادا نشده است. و سپس فرمودند: ای محمّد این را با خود داشته باش که از علوم نهفته و مخزون می باشد.

مؤلف می گوید: این روایت از جامع ترین روایات در باره ائمه علیهم السلام می باشد و بلکه معیار شناخت حق از افراط و تفریط می باشد که ما این

حدیث را بنابر آن چه در کتاب ریاض الجنان بود بیان کردیم؛ چرا که بر مقصود، دلالت بهتری داشت.

و در اینجا بایست به توضیح پاره ای از بندهای این روایت که نیازمند تبیین است، پردازیم؛ پس مقصود از سخن راوی یعنی (اختلاف شیعه)، اختلاف در شناخت ائمه و احوال و صفات ایشان می باشد و مقصود از یکتا در وحدانیت (متفرداً فی الوجدانیه) در سخن امام علیه السلام یعنی این که تنهاست و چیزی به همراه او نمی باشد. پس مبالغه معنای یکتا می باشد و منظور از (دهر) زمان طولانی می باشد که بر هر هزار سال اطلاق می گردد.

و کلام ایشان که می فرماید آنها را گواه گرفت «و أشهدهم» یعنی اینکه اشیا را در محضر ایشان خلق کرد و در حالی که ایشان بر دوره های آفرینش و اسرار آن واقف بودند آنها را به ایشان یاد داد، به خاطر همین علم کامل ایشان بر شرایع و احکام و علل آفرینش و اسرار غیب است که شایسته مقام والای امامت و تقدّم بر سایر خلائق گردیدند.

و در این حدیث دلالت صریحی وجود دارد بر سخنان پیشین ایشان که فرمودند، ما را مخلوق قرار دهید و هر آن چه خواستید در باره ما بگویید که هرگز به منتهای آن نخواهید رسید؛ که تصریح به عدم دخول ایشان در خالقیت، ردی است بر آن چه که برخی از مفسرین توهم کرده اند و این با سخن خداوند که می فرماید: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) [من) آنان را نه در آفرینش آسمان ها و زمین به شهادت طلبیدم] هیچ منافاتی ندارد بلکه موید آن نیز می باشد، چرا که ضمیر در «أَشْهَدْتُهُمْ» به مشرکین و به شیطان و ذریّه او باز می گردد؛ چرا که خداوند باری تعالی پیش از این آیه می فرماید: «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» (۲) [آیا (با این حال) او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید] و سخن امام علیه السلام (و أجرى عليها طاعتهم) یعنی این که خداوند فرمان برداری از ایشان را بر

ص: ۱۸۵

۱- [۱] - كهف/ ۵۱.

۲- [۲] - كهف/ ۵۰.

تمام موجودات حتی جمادات آسمان ها و زمین واجب و لازم کرده است. چنان چه به صراحت در اخباری که در فصل دوم گفتار نخست آمد بیان گردید، و همچنین از مسائلی چون شکافته شدن ماه، روی آوردن درخت، تسبیح سنگریزه ها و مانند آن که از شمار بیرون است، آشکار می گردد.

و سخن ایشان (و جعل فیهم)، یعنی از فضایل و علوم و کمالات و امثالهم که فهم هیچ کس به آن نمی رسد.

و سخن ایشان (وَفَوْضَ أَمْرِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ): یعنی همان مواردی که امام در روایت آورده است غیر از خلق کردن، روزی دادن و امثال آن را به ایشان تفویض کرد که در آینده به تفصیل بیان خواهد شد و نیز معنای این که ایشان ابواب الله و جانشینان و حاجبان خداوند هستند.

و سخن ایشان که فرمود: هر چه را بخواهند حلال می کنند...، اشاره دارد به این که خداوند وقتی پیامبر و ائمه علیهم السلام را به گونه ای کامل کرد که جز خواست خدا چیزی نخواهند، برخی امور را به ایشان تفویض نمود و همان گونه که در کتاب بصائر، راویان شیعی متعددی از ابوالحسن علیه السلام آورده اند که ایشان فرمود: خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده خویش قرار داد و چون خداوند چیزی را بخواهد، آنها نیز همان را می خواهند و این سخن خداوند است که فرمود: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^(۱)، که البته در بعضی روایات این گونه آمده: امام یادآور اراده الهی است. چیزی را جز خواست خدا نمی خواهد.

و بدان که برخی معانی تفویض نیز خود از جمله مصادیق غلوّ به شمار می رود و چنانچه علامه مجلسی در کتاب بحار بیان می کند، نخستین مصداق آن معانی است که برخی از این معانی از ایشان به دور است و قائل بودن به آن کفر است و وارد مقوله غلوّ می گردد _ همان گونه که بارها اشاره شد _ و البته برخی از این معانی برای امام اثبات شده است.

از معانی دسته نخست تفویض در آفرینش، رزق، ربوبیت، مرگ، احیا می باشد

ص: ۱۸۶

که دسته ای قائل بر این بودند که: خداوند ایشان را آفرید و امر خلقت را به آنها تفویض کرد. پس ایشان می آفرینند و روزی می بخشند و می میرانند و دوباره زنده می کنند که این سخن دو وجه می تواند داشته باشد:

وجه اول: این که گفته شود که ایشان تمام این کارها را با قدرت و اراده خویش انجام می دهند و آنها فاعلان حقیقی هستند. که این کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی به صراحت دال بر محال بودن آن می باشد و هیچ انسان عاقلی در کفر قائل آن شک نمی کند، چنانچه اخباری در کتاب های غالیان و امثال آنها بدان تصریح کرده است البته ممکن است مقصود این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد تمام کائنات می باشند و خداوند سبحان ایشان را در آسمان و زمین مُطاع قرار داده است و تمام اشیا حتی جمادات به اذن خداوند از ایشان اطاعت می ورزند، چرا که اگر ایشان اراده به کاری کنند خداوند اراده آنها را رد نمی کند؛ اما چیزی که هست، ایشان جز اراده خدا چیز دیگری اراده نمی کنند. علامه (ره) می گوید: و این چنین است روایاتی که در باب نزول ملائکه و روح برای هر امر در نزد ایشان، وارد شده است و این که هیچ ملکی از آسمان برای امری نازل نمی شود مگر آن که با آنها شروع کند و این به خاطر داخل بودن ایشان در این مسأله است و نه برای مشورت با آنان در این امر چرا که امر و خلق از آن خداوند تعالی است و این تنها برای مشرف ساختن آنان و بزرگداشت و بالا بردن شأن آنان است.

مؤلف می گوید: آن چه آن مرحوم بیان کرده است حاوی نکته و توجیه معتبری است برای روایات مذکور و دیگر روایات. و دلیل این سخن را که ائمه علیهم السلام علت غایی خلقت هستند و به امر خدا تا روز قیامت مورد اطاعت دیگر خلایق می باشند نیز بیان شد. همچنین از جمله روایاتی که دال بر این مسأله می باشد، روایتی است که طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند مبنی بر این که گروهی از شیعیان در باره تفویض امر خلقت و رزق به ائمه علیهم السلام دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: خداوند ائمه علیهم السلام را بر این کار توانا ساخته و این امور را به ایشان تفویض کرده، بنابراین هم خلق می کنند و هم روزی می بخشند و گروه دیگر گفتند: این کار محال است و خداوند چنین نمی کند، چرا که کسی جز خداوند عز و

جل قادر به خلق نمی باشد. پس در نهایت تصمیم گرفتند تا این مسأله را به محمد بن عثمان که نایب امام عصر علیه السلام بود ارجاع دهند. پس برای او نامه نوشتند، در نتیجه از جانب او توقیعی بدین شرح صادر شد: همانا این خداوند است که اجسام را خلق نموده و روزی ها را تقسیم می کند چرا که او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند، هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. اما ائمه علیهم السلام از خداوند می خواهند، او نیز خلق می کند و طلب روزی می کنند، او روزی می دهد و این به خاطر اجابت دعا و بزرگی حق ایشان می باشد. (۱)

مؤلف می گوید، برای شفاعت یا اظهار معجزه ای از او درخواست می کنند؛ همان گونه که پیش از این بیان داشتیم.

در روضه الواعظین از کامل بن ابراهیم نقل شده است که: نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم تا از ایشان در باره تفویض سؤال کنم. سلام کردم و نشستیم. پس ناگهان جوانی (حضرت مهدی علیه السلام) همچون پاره ماه و چهار ساله و یا در این حدود بود، فرمودند: ای کامل به نزد ولی خدا آمده ای تا از او در باره مفوضه سؤال کنی. بدان که آنها دروغ گفتند بلکه دل های ما ظروف مشیت خداست و خداوند می فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲).

وجه دوم: تفویض در امر دین که خود می تواند دارای دو وجه باشد:

۱. این که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به طور کلی تفویض کرده که هر چه را می خواهند، بی آن که مبتنی بر وحی یا الهامی باشد، حلال و یا حرام کنند یا آن چه را که به آنها وحی شده است با رأی خود تغییر دهند که این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین چیزی نمی گوید چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جواب سؤال کننده ای، روزهای متمادی چشم انتظار وحی می ماند و هیچ گاه از جانب خود جواب نمی داد که خداوند فرموده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

ص: ۱۸۸

۱- [۱] - احتجاج، ص ۴۷۱.

۲- [۲] - دهر/ ۳۰.

۲. از آنجا که خداوند پیامبرش را به نحوی کامل کرد که هیچ امری را جز آن که موافق با حق و صواب باشد انتخاب نمی کند. و با اختیار خود هیچ چیزی را که مخالف مشیت خداوند است حلال نمی گرداند. بنابراین خداوند تعیین برخی امور از قبیل زیاد شدن در نماز، تعیین نوافل نماز و روزه و طعمه الجذ و... که در جای خود بیان شده است را به خاطر اظهار شرف و کرامت شان بدیشان تفویض کرده است که البته اصل این تعیین نیز جز از طریق وحی و الهام نمی باشد. پس هر آن چه که پیامبر تعیین می کند، به وسیله وحی مورد تاکید قرار می گیرد و در این صورت عقلاً هیچ ایرادی ندارد و روایات بسیاری نیز بر صحت آن دلالت دارد. به طور مثال، در بصائر با سندهای مختلفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را تأدیب فرمود تا آن که او را بر مشیت خود، پایدار قرار دهد پس اموری را به ایشان تفویض نمود و فرمود «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۲) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] پس هر آن چه را که خدا به پیامبرش تفویض کرده، بر ما نیز تفویض کرده است.

در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده که: آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» (۳) [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را نزد امام صادق علیه السلام قرائت کردم. ایشان فرمود: بله به خدا سوگند برای او چیزی و چیزی و چیزی است و حدیث را ادامه داد که همان طور که هنگام تفسیر آیه خواهد آمد، مراد از (امر) در اینجا خلافت امام علی علیه السلام است. تا آنجا که فرمود: چگونه از امر الهی برای او چیزی نباشد در حالی که خداوند به او تفویض کرده که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله حلال کند حلال اوست و آن چه را که حرام کند حرام. و این سخن

ص: ۱۸۹

۱- [۱] - نجم/۴ و ۳.

۲- [۲] - حشر/۷.

۳- [۳] - آل عمران/۱۲۸.

خداوند است که می فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ» (۱) که روایات موجود در کافی و... فراوان می باشد.

وجه سوم: تفویض امور بندگان از جمله تدبیر و تأدیب آنها و امر کردن خلائق به اطاعت از آنها در اموری که دوست دارند و چه اموری که کراهت دارد؛ چه مصلحت آن را بدانند، چه ندانند.

علامه مجلسی _ طیب الله تربته _ می گوید، این نیز سخن حق است چرا که خداوند می فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» که در این زمینه آیات و روایات بسیاری وجود دارد و سخن حضرت نیز بر آن حمل می شود، آنجا که می فرماید: ما حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام او هستیم، یعنی بیان آنها بر عهده ماست و مردم در این باره بایست به ما رجوع کنند.

وجه چهارم: تفویض بیان علوم و احکام طبق آن چه اراده کنند یا مصلحتی در آن بینند که این به سبب اختلاف عقول مردم در باره واقعیت احکام می باشد و برخی از آنها نیز به سبب تقیه می باشد. و بر حسب ظرفیت عقل هر سؤال کننده به بیان تفسیر و تأویل آیات و انواع معارف می پردازند که این تبیین بر عهده ایشان است و وظیفه سؤال کننده هم سکوت و پذیرفتن می باشد همان گونه که در روایات بسیاری آمده است: بر شماست که از ما سوال کنید و بر ماست که پاسخ بگوییم. همان گونه که در روایات آمده، همه اینها بر حسب مصلحت زمانی ای است که خداوند به آنها نشان می دهد، که مختصری از این روایات بیان شد و همان گونه علامه مجلسی تصریح می کند: بنابراین روایات، این حق ثابتی است برای ایشان و از برخی روایات برمی آید که این امر به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد همان طور که در نوادر محمد بن سنان آمده: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند بر احدی از خلائق جز رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفویض نکرده است که این سخن خداوند است که فرمود:

ص: ۱۹۰

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱) [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی] و این مسأله به اوصیا نیز تسری می یابد. روایتی مثل این روایت در کتاب اختصاص آمده که «أَرَاكَ اللَّهُ» را به الهام الهی تفسیر کرده است.

و شاید سر این تخصیص این باشد که این وسعت اختیارات برای دیگر انبیا و اوصیا ممکن نبوده است زیرا که آنها در پاره ای موارد مکلف به عدم تقیه بودند هر چند که متضرر می گردیدند.

وجه پنجم: اختیار ایشان در حکم به ظاهر شریعت یا به علم شان و یا به آن چه خداوند از واقع و حق محض به آنها الهام کرده است که یکی از معانی روایت محمد بن سنان که روایات دیگر نیز بر آن دلالت می کنند، همین معنا می باشد.

وجه ششم: تفویض در بخشش، یعنی خداوند سبحان زمین و هر آن چه در آن است را برای ایشان آفرید و حق انفال و خمس و خیرات برگزیده و... را برای ایشان قرار داد، پس ایشان می توانند به هر کس که می خواهند عطا کنند و هر کس را که بخواهند محروم سازند؛ همان گونه که روایات نیز دال بر آن می باشند.

از جمله این که در بصائر و... با سندهایی از ثمالی نقل شده است که: شنیدم ابوجعفر علیه السلام می فرماید: هر که ما چیزی را که از کار برای ستمگران به دست آورده برایش حلال کنیم برای او حلال است، چرا که امامان اهل بیت دارای تفویض هستند و هر چه را حلال کنند حلال و هر چه را حرام کنند حرام است. و همچنین در همین کتاب از حضرمی و از رقید غلام ابوهبیره آمده است که: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: اگر دیدی که حضرت حجّت علیه السلام به کسی صد هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، نباید این کار بر او سنگین آید چرا که امور به او تفویض شده است.

مؤلف می گوید: همه این ها مربوط به این جهان می باشد، اما در جهان دیگر شکی نیست که خداوند به ایشان اموری همچون شفاعت، امر، نهی، گرفتن، عطا

ص: ۱۹۱

کردن، داخل در بهشت یا در آتش کردن را تفویض می کند که هیچ کسی غیر از آنها چنین حقی ندارد؛ همان گونه که روایات متواتر بسیاری که برخی از آنها بیش از این بیان شد و مخصوصاً روایت اعمش که در فصل سوم و روایت جمیل در باب ششم فصل حاضر بر آن دلالت دارد. و همچنین روایات بسیاری نیز در لابه لای کتاب خواهد آمد که البته روایات بیش از آن است که ذکر شده است اما اگر بر یکی از روایات مذکور احاطه پیدا کنی، فهم بسیاری از روایات وارد در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آسان می گردد و از سوی دیگر، فساد سخن کسانی که آن را از زمره غلو می دانند و بر محتوای آن آگاهی ندارند و همچنین بطلان سخن کسانی که تفویض را به طور کلی نفی کرده اند و به معنای آن راه نبرده اند بر تو آشکار می گردد، چرا که بسیاری از مردم هر چند که از بزرگان به شمار روند، فاقد پژوهش و تحقیق در باره احوال ائمه از طریق روایات منقول از ایشان و فهم معانی وارده در آن می باشند. پس در اینجا به بیان تأویل آیات و کلمات قرآن می پردازم، «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱) [پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند] و خداوند هدایتگر راه است.

ص: ۱۹۲

در بیان دیگر تأویلات عام که در غیر موضع خود پیاده می شوند و شامل بیش از یک موضع می باشند که به همراه متون و ادله آن به نحوی که در عنوان گفتار سوم گذشت خواهد آمد. این فصل، براساس حروف الفبا و مانند فرهنگ های لغت، تنظیم شده است، یعنی ابتدا حرف اول و سپس حرف آخر و سپس حرف دوّم، مدنظر قرار می گیرد. و در بسیاری از موارد، مشتقات کلمه را که در قرآن ذکر شده است به همراه اصل آن و گاهی به تنهایی برای توضیح ذکر کرده ایم و در این راستا به بیان مطالبی پرداخته ایم که راه تأویل را روشن سازد و راه نیاز به تکرار و اطاله کلام را ببندد. و بالله التوفیق.

الأب: این کلمه در سوره عبس آمده و به معنای چراگاه و انواع گیاهان خوراکی حیوانات تفسیر شده است، لذا ممکن است همان گونه که در تأویل مرعی آمده است تأویل گردد.

الإربه: به معنای حاجت می باشد همان گونه که مآرب جمع مأربه نیز بدین معناست. و همچنین گفته شده است که به معنای عقل و فهم خوب می باشد و در

سوره نور آمده که «غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ» (۱) که در ذیل لغت عاقل تأویل آن

بیان خواهد شد که چه بسا بتوان از آن برای تأویل این کلمه بهره جست.

الأواب: مفرد و جمع این کلمه در موارد بسیاری آمده است. شیخ صدوق در کتابی که در باب فضائل شیعه تألیف کرده است، از امام صادق علیه السلام از پدران خویش نقل می کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی، اهل دوستی با تو همگی اواب و حفیظ می باشند. از این حدیث چنین برمی آید که می توان اواب را به دوستدار امام علی علیه السلام تأویل کرد و این تأویل با آن چه در لغت مبنی بر تفسیر اواب به استقامت آمده، تناسب دارد و حتی با دیگر معانی اواب همچون تواب، بازگشت کننده به سوی خدا، فرمانبردار و تسبیح کننده نیز متناسب می باشد.

المآب: به معنی محل رجوع و بازگشت آمده است. آن چه از این کلمه استفاده می شود این است که پیامبر و ائمه علیهم السلام پناهگاه محبّان خویش چه متأخرین و چه متقدمین آنها می باشند و به خاطر محبّت و ولایت ایشان، بهشت مکان بازگشت و قرارگاه دوستداران آنان شده است و آتش نیز به خاطر ترک محبّت و ولایت آنها محل استقرار دشمنان شان گردیده است. و همچنین روشن است که معنای رجوع به سوی خداوند همان است که بیان داشتیم و بر حسب تناسب می توان چنین تأویل کرد.

ایوب: پیامبری است از سلاله عیص بن اسحاق بن ابراهیم که مادرش دختر لوط و همسرش رحیمه دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم می باشد. در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست در حدیث سلمان فارسی، به نقل از کتاب کنز الفوائد چنین آمده است که علت ابتلای ایوب، شک در ملک امیرالمؤمنین علیه السلام بود که پس از توسّل به حضرت، سعادت دوباره بدو رسید که قصه حضرت ایوب به طور مفصّل در سوره انبیا بیان خواهد شد.

در ارشاد شیخ مفید از امیرالمؤمنین نقل شده که در قالب حدیثی طولانی

ص: ۱۹۴

فرمود: سپیدی موی من سنتی است از حضرت ایوب و همان گونه که خداوند پراکندگی اهل ایوب را گرد هم آورد، برای من نیز چنین می کند به گونه ای که اگر یک حرکت کنند، می گویند مُرد و هلاک شد... الخ

و در کتاب رجال کشی از حضرت چنین روایت شده است که: «در من سنتی از حضرت ایوب وجود دارد و به خدا سوگند که خداوند اهل مرا برایم جمع خواهد کرد همان طور که برای ایوب اهلش جمع گردید.»

مؤلف می گوید: شاید منظور امام علیه السلام مبتلا شدنشان به کارهایی است که بعد از پیامبر از شیاطین امت نسبت به ایشان، ذریه و اموال شان صورت گرفت و حضرت صبر پیشه ساختند تا خداوند همه این موارد را در رجعت برایشان جمع گرداند.

الأثاث: در سوره های نحل و مریم آمده و معنای آن طبق تصریح صاحب قاموس، اسباب خانه می باشد که مفرد ندارد. و یا به معنای مال به طور کلی می باشد که مفرد آن اثاثه است که بر این اساس می توان آن را همان گونه که در تأویل متاع بیان خواهد شد تأویل کرد. والله اعلم.

الأنتی و إناث: در برخی موارد انثی، به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل شده است همان طور که در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام آمده که در باره آیه «و ما خلق الذکر و الأنتی» (۱) فرمودند، مراد از «الذکر» امام علی و منظور از «انثی» حضرت فاطمه است و همانند این تأویل در سوره آل عمران ذیل آیه «أَنْتِ لَأَصْبِحَ عَمَلٌ عَامِلٌ مِّنْكُمْ مَّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِ» (۲) آمده است. شاید بتوان چنین تأویلی را در موارد دیگر لفظ انثی به گونه ای که برخی زنان مؤمنه را نیز شامل گردد، جاری ساخت. و از برخی روایات بر می آید که اناث در برخی موارد به زنی تأویل شده است که از پشت با او آمیزش شده، چنانچه در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که مردی نزد ایشان آمده و عرض کرد: سلام بر تو ای

ص: ۱۹۵

۱- [۱] - لیل/۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۹۵.

امیرالمؤمنین. امام فرمود: دست نگه دار، این لقب تنها برای امام علی است و خداوند او را به این اسم نامید، و غیر او بدین لقب نامیده نشده است مگر این که مورد تعرض جنسی قرار گرفته باشد و یا در صورت نبودن بدان مبتلا گردد و این همان

قول خداوند است که فرمود: «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا - إِنَّا نَأْتِيهِمْ (۱)» [مشرکان] به جای او جز بت های مادینه را (به دعا) نمی خوانند]. البته شاید بتوان در برخی موارد مناسب، و یا در مقام مذمت متکلمان این تأویل را جاری کرد که البته بسیار نادر است. بنابراین احتمال حمل آن هم بر معنای ظاهری و هم بر معنای اول وجود دارد.

الأجاج: این کلمه در سوره های فرقان، فاطر و واقعه آمده و به معنای آب بسیار شور می باشد که از امام باقر علیه السلام نیز چنین روایت شده است. در اصول کافی و دیگر کتب از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند ولایت ما را بر آب ها عرضه کرد پس هر آبی که آن را پذیرفت، شیرین و گوارا شد و هر آبی که آن را منکر شد خداوند آن را تلخ و شور قرار داد. و در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست و همچنین در ضمن تأویل برخی آیات تعداد فراوانی از مویدات این تأویل آمده است و به همین خاطر است که برخی مفسران گفته اند، آب شور و شیرین مثلی است برای مؤمن و کافر که بر این اساس می توان آن را به منافقان و رؤسای مخالفان و به نطفه این جماعت و یا به آبی که جهل و سپاهیان از آن خلق شده اند تفسیر کرد که همگی در زمره آن گروه قرار می گیرند. و حتی می توان آن را به علوم سخیف و احکام باطل آنها تفسیر کرد؛ چنان چه که در ذیل لغت «ماء» به بیان وجه جمع این تأویلات خواهیم پرداخت.

یأجوج و مأجوج: نام این دو در سوره کهف و انبیا آمده و ذکر داستان شان نیز انشاء الله همانجا خواهد آمد. و در ذیل کلمه «حصن» پیرامون سد بزرگ «الردم» موجود میان آنها و بنی آدم مطالبی ذکر می شود که دلالت دارد بر این که منظور از آن تقیه است، همان گونه که در لغت «الردم و سد» نیز بدان اشاره خواهد شد و از

ص: ۱۹۶

این مطلب می توان چنین استفاده کرد که منظور از یاجوج و ماجوج، دشمنان و مخالفان خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام می باشد.

الأبد: به معنای مدت و اجل است که تأویل آن ضمن تأویل کلمه اجل می آید.

الأید: و دیگر کلماتی که در بردارنده معنای یاری کردن (تأیید) می باشند مثل أئیدک، اصل «أید» می باشند. اصل أید به معنای قوت و تقویت و کمک می باشد و در روایت آمده که بر عرش الهی نوشته شده: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و او را به وسیله علی علیه السلام یاری و تأیید کردم. و ذیل کلمه «نصر» مطالبی خواهد آمد که دلالت بر تأویل آیه «أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ»^(۱) [تو را با یاری او تأیید کرد] به تقویت پیامبر به وسیله علی علیه السلام می باشند و همین طور در روایت دیگری که ذیل کلمه ایمان آمده است. و همان گونه که بارها بیان کردیم، پر واضح است که تأیید و یاری همه انبیا و دین و امت اسلامی و بلکه تمامی امت ها به وسیله امام علی و دوستی ایشان صورت گرفته و این که اصل تأیید از جانب خدای سبحان جز با تمسک به ولایت و جز به خاطر ولایت نبوده است.

پس بر این اساس، چه بسا این امکان وجود داشته باشد که با وجود تناسب لازم برای حمل این معنا بر تأیید، آن را بر ولایت امام و ذریه او مثلاً حضرت قائم علیه السلام حمل کرد و یا بر این که این تأیید هر گونه که باشد، برای اهل ولایت است و به خاطر ولایت، یا به خاطر تقویت و ترویج ولایت، همان طور که از آن چه در توضیح استعانه، قوه و النصر خواهد آمد، فهمیده می شود.

الأثر: به معنای باقیمانده چیز است که از باقی ماندن جای پا پس از راه رفتن، گرفته شده است. از همین رو آثار بر نشانه ها و اشیا باقی مانده مانند علم، سنن، بدعت ها و امثالهم اطلاق می شود.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از آثار هدایت پیروی کنید که نشانه های امانت و تقوا هستند که منظور از آثار هدایت، ائمه علیهم السلام می باشند، لذا می توان آثار رحمت الهی و مانند آن را تا جایی که

ص: ۱۹۷

تناسب دارد به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. می دانیم که بیشتر آثار اهل خیر گذشتگان و آیندگان، ترویج مسائلی است که به توحید و نبوت و ولایت و اطاعت مربوط می باشد و آثار اهل شر، ترویج خلاف اینها و برپایی اسباب ظلم و کفر

می باشد. بر همین اساس، کلمه آثار باید به تناسب معنا شود و احتمال دارد که منظور از آن مسائل مربوط به ترویج ولایت و یا انکار و خاموش کردن نور آن باشد. پس تأمل کن و از مطالب ذیل کلمه علم، مبنی بر این که منظور از علم در آیه «أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ»^(۱) یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید [علم اوصیا می باشد، غافل مشو.

الاثنی عشر: بیان و توضیح این کلمه ذیل لغت مثنی خواهد آمد.

الأمیر: مفرد و جمع این کلمه در بسیاری از موارد مرادف معنای ثواب آمده است و در ذیل کلمه ثواب بیان خواهد شد که می توان این کلمه را در جای مناسب به امام و ولایت امام و خیرات و ثواب تأویل کرد.

الآخر: و آن چه شامل آن می شود مثل المستأخرین؛ در کتاب ریاض الجنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و در کتب دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ما همان اولین و آخرین هستیم. و همچنین فرمودند: ما سابقون و آخرون هستیم. و در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام آمده است که امام علی علیه السلام اول و آخر می باشد. بنابراین تأویل این کلمه متناسب با این معنا مانعی ندارد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که به گروهی از شیعیان فرمود: شما سابقان نخست و سابقان آخر دنیا و سابقون به سوی بهشت در آخرت هستید. این روایت دلالت دارد بر این که می توان در صورت تناسب آن را به شیعیان تأویل کرد. و پرواضح است که ائمه علیهم السلام اولین آفریده های خداوندند و اولین مؤمن و تسبیح کننده و تقدیس کننده اویند و شیعیان نیز همان گونه که در فصل های پیش آمد، بعد از آنها چنین می باشند. و همچنین ایشان و شیعیانشان نخستین کسانی هستند که به بهشت داخل می شوند و بالطبع پرواضح است که آنها

ص: ۱۹۸

آخرین جانشینان خداوندند و شیعیان شان آخرین امت هایی هستند که داخل آتش می گردند. و چنان چه در روایات صریح فصول گذشته آمد، ایشان در عالم ذر و هنگام گرفتن عهد توحید و نبوت و امامت از پروردگار خویش اطاعت کردند و

ایشان از نظر شرافت و مرتبه و درجه در دین و همچنین از نظر نسب و حسب علم و حکمت و فزونی عقل و بصیرت در دین، سرآمد مخلوقات می باشند.

در معنی الاخبار و دیگر کتب از امام علی علیه السلام و در ارشاد شیخ مفید از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر آمده است که در تفسیر اول و آخر بودن امام علی علیه السلام فرمودند: او اولین مؤمن به خدا و رسولش می باشد. و به همین خاطر است که همان گونه که در کتاب معانی الاخبار آمده است، امام علی علیه السلام فرمودند: من آن صدیق اول و آخرین کسی هستم که وقتی پیامبر علیه السلام در قبر بود به او نگاه کرد و در رجعت آخرین امامی هستم که روحش قبض می گردد. در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، در روز غدیر امام علی علیه السلام را به عنوان پیشوای مردم معرفی کرد و دستور داد که به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت کنند، برخی از منافقین برای رد این منقبت و فضیلت تلاش کردند که این آیه نازل شد «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (۱) [و برخی از مردم می گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم ولی گروندگان (راستین) نیستند] و این روایت دال بر تأویل «الْيَوْمِ الْآخِرِ» به روز غدیر می باشد و به همین منظور ذیل کلمه تقدّم بیان خواهد شد که مراد از متقدّمین، مؤمنین هستند که این امر مؤید تأویل کلمه اول در این بخش می باشد و لذا منظور از مستأخرین، منافقین و دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام می باشند. و همچنین در تأویل آیه «لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] نیز خواهد آمد که هر کس به سوی ولایت ائمه علیهم السلام بشتابد از آتش دوزخ دور می شود و هر کس از

ص: ۱۹۹

۱- [۱] - بقره/۸.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

ولایت آنها دور شود به آتش نزدیک می گردد.

و البته دلالت این آیه بر امکان تأویل تقدّم به ولایت و تأخّر به ترک آن روشن و نمایان می باشد. و ذیل کلمه السابق می بینیم که می توان سابق را به قبول ولایت

امام علی علیه السلام و تسلیم ایشان بودن و به کسانی که در روز غدیر برای بیعت با او سبقت جستند تأویل کرد.

از آن چه در اینجا گفتیم چنین برمی آید که منظور از تأخر و تأخیر در بسیاری از آیات قرآن، امامت و ولایت می باشد. البته از آن چه باید بنا بر ظاهرش و آن چه قرینه بر آن حکم می کند تأویل کرد نیز غافل مباش. والله اعلم.

الآخِرَه: به چند چیز تأویل شده است:

۱. ائمه اطهار علیهم السلام به جز امام نخست یعنی علی علیه السلام: در کافی و دیگر کتب به نقل از ابان بن تغلب از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (۱) [و ای بر مشرکان* همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناباورند] فرمودند: وای بر کسانی که نسبت به امام اول شرک ورزیدند و دیگر ائمه را منکر شدند.

و با آن چه در ذیل کلمه شرک خواهد آن و با آن چه در باب هفتم فصل پیشین ذکر شد، معلوم می گردد که قرار دادن امامی در کنار امام حقیقی، همان تأویل مشرک می باشد.

۲. ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله: همان گونه که در اصول کافی و... در باره آیه «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۲) [با آن که (جهان) آخرت نیکوتر و پایدارتر است] از اباعبدالله چنین روایت شده است. و شاید علت چنین تعبیری از ولایت آن است که امر به ولایت، جزو آخرین احکام بوده است، همان گونه که احادیث روز غدیر و

ص: ۲۰۰

۱- [۱] - فصلت / ۷.

۲- [۲] - طارق / ۱۷.

مطالب باب دوم گفتار دوم در تأویل آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ» (۱). [بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم] بر آن دلالت می‌کند و همین طور، آن چه از تفسیر امام علیه السلام در باره روز غدیر بیان کردیم، بیانگر چنین معنایی می‌باشد.

۳. رجعت و تشکیل دولت امام زمان: که این تأویل در تفسیر عیاشی از امام

باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (۲) [و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند] آمده که منظور آن است که به حقیقت رجعت ایمان نمی‌آورند.

در کتابی که یکی از شیعیان در باره رجعت نوشته است، روایتی به نقل از ابوبصیر از یکی از صادقین علیهما السلام در باره آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» (۳) [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد در آخرت (هم) کوردل و گمراه تر خواهد بود] آمده که: منظور این است که به رجعت ایمان نمی‌آورند.

و در تفسیر قمی از امام صادق در باره آیه «وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» (۴) [و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود] آمده که منظور از آن رجوع و بازگشت پیامبر در پایان می‌باشد. و در کافی از امام صادق در باره آیه «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (۵) [ولی در آخرت او را نصیبی نیست] روایت شده که یعنی در دولت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام بهره‌ای ندارند.

آنچه در تأویل حشر و البعثه و مانند آن آمده است، موید این تأویل اخیر می‌باشد و شاید که این معنای پس از معانی اول مورد نظر بوده باشد و در شرح کلمات الحرث و الدار الآخره مطالبی خواهد آمد که می‌تواند تأییدی برای این تأویل به حساب آید.

ص: ۲۰۱

۱- [۳] - سبأ / ۴۶.

۲- [۱] - انعام / ۱۱۳.

۳- [۲] - اسراء / ۷۲.

۴- [۳] - ضحی / ۴.

۵- [۴] - شوری / ۲۰.

الأُسْرُ: أصل آن به معنای بستن و حبس کردن است و لذا به شخص در بند و محبوس اسیر گفته می شود که جمع آن أُسْرَى و أُسَارَى به فتح همزه در اولی و ضم آن در دومی می باشد.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: نجات دادن یک مؤمن و دوستدار اهل بیت علیهم السلام از دست یک ناصبی که قصد دارد با زبانش او را گمراه سازد بهتر و با فضیلت تر است، یا نجات یک اسیر از دست رومیان. امام فرمود: اولی افضل است، زیرا برای او بهشت خدا و دین الهی را فراهم کرده و او را از آتش نجات داده، در حالی که آن فرد مظلوم اسیر در دست رومی، خود به بهشت می رود.

مؤلف می گوید: از این روایت، سخن امام در تفسیر اسیر جواز تأویل اسیر به این معنا برمی آید و همچنین از آن، تأویل اطعام اسیر و نجات او به تعلیم علم و ارشاد او به ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز فهمیده می شود که در توضیح کلمات الطعام، الفک و الفداء خواهد آمد.

و موید این تأویل روایت امام عسکری علیه السلام در تفسیرش می باشد که به نقل از امام سجاد علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده است: ای بنندگان خدا، به دستور خداوند از علی علیه السلام پیروی کنید و مانند کسانی نباشید که غیر از خدا معبودی اختیار کردند و جاهلانه از پدران کافر خود تقلید نمودند، زیرا کسی که در دینش از آن که دین خدا را نمی داند تقلید کند به غضب الهی گرفتار می آید و از اسیران دست ابلیس می گردد.

الإِصْرُ: این کلمه در سوره های بقره(۱)، آل عمران(۲) و اعراف آمده و در اساس اللغه به معنای سنگینی معنا شده است و در قاموس اصر بکسر الف به معنای گناه می باشد که در شرح کلمه ذنب تأویل آن بیان خواهد شد. و همچنین شیخ کلینی در

ص: ۲۰۲

۱- [۱] - بقره/۲۸۶ «و لا تَحْمِلِ عَلَيْنَا إِصْرًا».

۲- [۲] - آل عمران/۸۱: «قالَ إِاقْرَبُوا مِنِّي وَأَخَذْتُمُ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي».

باره آیه: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۱) [و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد] از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: منظور از إصر گناهانی است که قبل از شناخت فضیلت امام بدان گرفتار بودند. و منظور از اغلال حرف ها و سخنانی بود که می گفتند بدان امر شده اند از جمله ترك فضیلت امام. اما هنگامی که فضیلت امام را شناختند، این گناه و إصر از آنان برداشته شد. سپس ایشان فرمودند: إصر به معنای گناه است و جمع آن

آصار می باشد. که تأویل آن واضح می باشد.

در تفسیر قمی در باره آیه «وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» (۲) [و در این باره پیمانم را پذیرفتید] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: عهدی، یعنی پیمان ایمان آوردن به پیامبر و یاری کردن علی.

الأمر و الأمر و أولوا الأمر و ما أمروا به: و هر آن چه بدین معنا می باشد: برای کلمه الأمر و أمروا الله که در قرآن آمده، تأویلاتی وارد شده جدای از آن چه برای امر به معنای متعارف و یا معنای معطوف به قرینه اش آمده است. از جمله این که:

۱. منظور ائمه علیهم السلام می باشد. در کتاب الواحده از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از طارق بن شهاب آمده است که در حدیثی فرمودند: همانا امام علیه السلام روحی قدسی و امری الهی است. همچنین فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام که از آل محمّد علیهم السلام می باشند، اولیای مقرب خداوندند و امر آنها میان کاف و نون است (به معنای کُن) که ذیل واژه اللیل مویداتی مبنی بر تأویل آیه «كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۳) به ائمه علیهم السلام ذکر خواهد شد. و در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام به نقل از ابن مهزیار آمده است که ایشان در باره آیه «أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ

ص: ۲۰۳

۱- [۳] - اعراف / ۱۵۷.

۲- [۱] - آل عمران / ۸۱.

۳- [۲] - دخان / ۴.

نَهَارًا»^(۱) [ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد] فرمود: ما امر خداوند عزّ و جل و سپاهیان او هستیم.

۲. منظور از آن، خلافت امام علی علیه السلام است که در تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»^(۲) مویداتی برای این تأویل از امام باقر علیه السلام به نقل از جابر خواهد آمد که عیاشی در تفسیرش به روایت آن پرداخته است که در ذیل گفتار پیشین در بیان بخش دوم تفویض بدان اشاره شد. و آن چه از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^(۳) [هان] امر خدا در

رسید، پس در آن شتاب مکنید] در غیبه نعمانی آمده است نیز موید آن می باشد که ایشان فرمودند: امر ما امر خداست نسبت به آن عجله به خرج ندهید، که از ظاهر روایت چنین برمی آید که مراد از سخن امام علیه السلام که می فرماید «أمرنا» خلافت و ولایت آنهاست، هر چند که احتمال معنای بعد نیز در آن وجود داشته باشد. و همچنین آن چه در تفسیر قمی (ره) در باره آیه «وَأَبْلَغُكُمْ مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ»^(۴) [و آن چه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم] آمده، موید این مسأله می باشد که می گوید: یعنی آن چه بدان امر شده ایم از ولایت امام علی علیه السلام بر ایشان؛ که علی الظاهر آن چه ذکر شده، در حقیقت مضمون روایات است، هر چند که به صراحت به معصوم استناد داده نشده است.

۳. منظور قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همان گونه که در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» [هان] امر خدا در رسید] فرمود: این همان قیام قائم است. چنانچه در تفسیر آیه در سوره نحل نیز از کتاب کمال الدین و دیگر کتب مویداتی برای آن نقل کرده ایم و همچنین احتمال روایت پیش را نیز متذکر شده ایم.

ص: ۲۰۴

۱- [۱] - یونس / ۲۴.

۲- [۲] - آل عمران / ۱۲۸.

۳- [۳] - نحل / ۱.

۴- [۴] - أحقاف / ۲۳.

و حتی چه بسا مراد از تأویل ائمه باشند که این معنا نیز جایز می باشد، ولی بهتر است که در هر موضعی، طبق معنای متناسب با آن تأویل گردد. و چنان چه ذیل کلمه العمل خواهد آمد، در زیارت جامعه کبیره آمده که ایشان به امر الهی عمل می کنند و در شرح کلمات العدل و المعروف تأویل این دو و معنای امر به عدل و معروف بیان خواهد شد و این که ایشان بدین دو امر می کنند و از منکر باز می دارند و حتی چه بسا گفته شود که همانا شیعیان شان نیز چنین می باشند چرا که امر به عدل و معروف یعنی ولایت و طاعت ائمه می کنند؛ همان طور که در کلمات المنکر و الناهی نیز چنین استفاده ای خواهد شد.

و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام آمده است که امام، امر کننده و نهی کننده است و ذیل کلمه الولی خواهد آمد که ائمه علیهم السلام صاحبان

امرند و در کافی بابی هست تحت این عنوان که منظور از اولی الأمر ائمه هستند نه غیر آنها. و اما منظور از آن چه که از امر الهی بدان امر شده، ولایت امام علی علیه السلام می باشد.

خلاصه این که از مضامین این روایات و امثال آن چنین برمی آید که در بطن قرآن، مراد از آن چه مربوط به امر الهی است و یا این که از آن تحت عنوان امر خدا تعبیر شده است، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد و این که ایشان و شیعیان شان همان کسانی هستند که خداوند آنها را آمران به رضای خود و ناهیان از خلاف رضای خود خوانده است. و همچنین از این روایات و دیگر روایات روشن می شود که مراد در باطن، مرتبط با منهیات خداوند در ذکر خداست چرا که فرمان به چیزهایی می دهد که باعث غضب خداوند می شود و نهی از آن، مانع عکس آن می گردد و کسانی که سخنی بگویند که بدون علم باشد و به آن فرمان دهند (که این موضوع در ذیل کلمه علم خواهد آمد) همان دشمنان ائمه علیهم السلام و مطیعان آنان هستند که دستور به مخالفت خداوند و پیامبرش دادند و به آن عمل کردند. پس غافل مباش.

التأسیس: یعنی آن چه که مبتنی بر پایه و اساس است که در سوره توبه آمده است و از آن چه در شرح البیان آمده است برای تأویل آن بهره برده می شود.

و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امامت را پایه‌هایی است که ریشه‌های آن رشد‌کننده و شانه‌های آن برافراشته است.

الإِنْسِ وَالإِنْسَانِ وَالنَّاسِ: از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که انسان‌ها بر سه قسمند: قسمی از آنها روز قیامت زیر سایه عرش الهی اند و قسمی حساب و عذاب الهی در آنها جاری است و قسم آخر صورت انسانی و قلوب شیطانی دارند.

از برخی روایات چنین فهمیده می‌شود که برحسب تأویل گاهی مقصود از لفظ الانسان و الناس که در قرآن آمده قسم به خصوصی از این اقسام می‌باشد و حتی مقصود فرد خاصی از یکی از این اقسام می‌باشد. چنانچه در برخی آیات لفظ انسان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل شده است و در پاره‌ای موارد به ابوفلان و

یا در برخی به امام علی علیه السلام. روایتی که بر تأویل نخست دلالت می‌کند، از امام علی علیه السلام در باره آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (۱) [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت] می‌باشد که به نقل از ابوبکر شیرازی است که از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که ایشان گفت: خداوند امانت مرا در عوض ثواب و عقاب بر آسمان‌ها و زمین عرضه کرد و آنها گفتند که بار خدایا ما آن را در عوض ثواب و عقاب به دوش نمی‌گیریم اما بدون ثواب و عقاب برعهده می‌گیریم. تا جایی که امام علیه السلام فرمود: و انسان یعنی امت رسول الله با وجود ثواب و عقاب آن را پذیرفت و همانا هر کس که حق این امانت را به خاطر دستور الهی ادا نکند بسیار نادان است و بر خویش ستم کرده است.

و در بصائر با سندهای متفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این آیه فرمودند: منظور امانت ولایت است که آنها از روی کفران از حمل آن ابا کردند و انسانی که آن را برعهده گرفت ابوفلان می‌باشد. و در

ص: ۲۰۶

روایت دیگری آمده که او اولی بود و در روایت سومی شرور منافق آمده است که البته آن چه بر تأویل آن به ابو فلان دلالت دارد، در سوره عصر ذکر خواهد شد.

و از جمله این مویدات روایتی است که شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در باره آیه «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ» (۱) [و چون انسان را آسیبی رسد] سؤال شد، ایشان فرمودند: او ابوفصیل بود و آیه در شأن او نازل شد. و آن چه دلالت بر تأویل دوم می کند روایتی است در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (۲) [آیا پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت] که فرمودند: منظور نعثل است که دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله (۳) را به قتل رساند، که از مؤیدات این تأویل اخیر مطالبی است که در سوره های الرحمن و الزلزال بیان خواهد شد.

و همچنین روایت ابن حنبل و دیگران که با سندهای مختلفی از امام سجاد علیه السلام و از پدر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: امام علی علیه السلام به من گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که فاطمه علیها السلام نزد ایشان بوده در منزل را کوبیدند و فرمودند: آیا نماز نمی خوانید؟ من گفتم یا رسول الله، جان های ما به دست خداست اگر بخواهد ما را برای نماز بیدار می کند، یعنی لطفش را بر ما زیاد می کند. پس پیامبر رفت در حالی که می فرمود «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (۴) [ولی انسان بیش از هر چیز سر جдал دارد] یعنی از نظر به حق و صدق سخن گفتن.

و علامه مجلسی در بحار می گوید: راز تأویل انسان به افراد و مصادیق آن به خاطر ظهور شقاوت در او می باشد، همان گونه که تأویل آن به امام علی به دلیل آن است که ایشان کامل ترین مصداق آن در کمالات و سعادت ها می باشند.

ص: ۲۰۷

۱- [۱] - یونس/۱۲.

۲- [۲] - بلد/۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۱، در تفسیر سوره بلد، آیه ۵.

۴- [۴] - کهف/۵۴.

مؤلف می گوید: این وجه در تأویل ناس و... نیز جاری است و دال بر جواز تأویل به امثال این دو شخص می باشد که به اوصاف آنان متصف باشند همان گونه که تأویل آن به عثمان آنگونه که علت آن به صراحت بیان شده پیش از این ذکر گردید.

مؤید دیگر روایتی است که کراجکی در کثر الفوائد از ابن نباته نقل می کند که امام علی علیه السلام روزی پایش را به زمین کوبید، پس زمین به لرزه افتاد. مالک به زمین گفت، آرام باش و بعد فرمود: به خدا سوگند من آن انسانی هستم که زمین اخبار خود را برای او باز گو می کند و حتی یک پای من نیز چنین می کند.... الخ.

این در مورد تأویل انسان بود. اما بیشتر تأویل های ناس در باره پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد و در روایت آمده است که شیعیان شان نیز از آنها هستند که

شبهه مردم (ناس) می باشند در حالی که دشمنان آنها شبیه میمون (نسناس) هستند که خداوند در باره آنها فرموده است: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالنَّعِيَامِ يَلُ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۱) [آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند] و در برخی روایات صریحاً ناس به شیعیان تأویل شده است همان گونه که در برخی روایات دیگر به دشمنان آنها تأویل گردیده، پس این کلمه در هر مقامی تأویل مناسبی دارد هر چند که در بسیاری از موارد دال بر تأویلاتی است که در قالب روایات بیان کردیم. از جمله روایتی که دال بر تأویل نخست کلمه ناس می باشد روایتی است که در اصول کافی و... با سندهای مختلف از امام باقر و امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» (۲) [بلکه به مردم رشک می ورزند] روایت شده که فرمودند: آن مردم ما هستیم که مورد حسادت قرار گرفتیم.

و در کافی و... از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که مردی نزد علی علیه السلام آمد و در باره ناس، اشباه الناس و نسناس سؤال کرد، ایشان فرمودند: ای حسین _ و در روایت دیگری: ای حسن _ پاسخش را بده که ایشان فرمود:

ص: ۲۰۸

۱- [۱] - فرقان/۴۴.

۲- [۲] - نساء/۵۴.

منظور از ناس پیامبر و ما اهل بیت هستیم و به همین خاطر خداوند فرمود: «ثُمَّ أَيْضًا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» (۱) [پس از همان جا که (انبوه) مردم روانه می شوند شما نیز روانه شوید] و آن کس که مردم را حرکت داد پیامبر بود و ما هم از او هستیم. اما اشباه الناس شیعیان و دوستان ما هستند و آنها از ما هستند و به همین خاطر ابراهیم فرمود: هر کس مرا پیروی کند از من می باشد. اما نسناس همین توده مردم می باشند _ و با دستش به مردم اشاره کرد _ و فرمود: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۲) که روایات مبنی بر تأویل ناس به پیامبر و ائمه علیهم السلام بسیار است. و از جمله روایاتی که دلالت صریح بر تأویل ناس به شیعه دارد در کلمه

شراب آمده است که به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر عیاشی آمده که ایشان در باره آیه «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (۳) [در آن برای مردم درمانی است] فرمودند: علمی که از ائمه صادر می شود شفای شیعیان است و آنها مردم (ناس) می باشند اما دیگران خدا عالم است که چه چیزی هستند! و آن چه موید تأویل مذکور است، مطالبی است که ذیل کلمه حمیر و قرده و... ذکر می شود که دلالت می کند بر این که مخالفان ائمه در باطن از اقسام این حیوانات هستند نه از نوع انسان همان گونه که روایت نسناس بر این تأویل صحه می گذارد.

و از جمله روایاتی که حاکی از این مطلب است که در برخی آیات منظور از ناس مخالفان می باشند، روایت امام علی علیه السلام در باره آیه «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۴) [و شما بر مردم گواه باشید] در کنزالفوائد است که می فرماید: یعنی این به خاطر قطع رحمی است که از شما کردند و حقی که از شما ضایع گردانند و این که کتاب الهی را پاره پاره کردند و حکم دیگری را برگزیدند.

ص: ۲۰۹

۱- [۳] - بقره / ۱۹۹.

۲- [۴] - فرقان / ۴۴.

۳- [۱] - نحل / ۶۹.

۴- [۲] - حج / ۸۷.

یونس: از انبیای بنی اسرائیل است که در قرآن به اسم و لقبش از او یاد شده و او همان ذوالنون است که خداوند او را در شکم ماهی حبس کرد که قصه مفصل آن در سوره های یونس و صافات آمده است. در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در روایت حبه عرنی گفته شد که یونس ولایت امام علی علیه السلام را انکار کرد، پس خداوند او را در شکم ماهی حبس نمود تا این که به ولایت ایشان اقرار کرد و در روایت دیگری که در سوره صافات بیان می گردد آمده است که وقتی مکلف به ولایت امام علی شد، گفت: چگونه ولایت کسی را بپذیرم که او را ندیده ام و نمی شناسم و در روایت دیگری آمده که در شکم ماهی به پیامبر و امام علی و آل او علیه السلام توسل جست تا این که خدا او را نجات داد.

الأرض: این کلمه به اموری همچون دین، ائمه علیهم السلام، شیعه، قلبی که محل علم هستند، سرگذشت امت های پیشین و به زنان تأویل شده است و در برخی

تأویلات و بسیاری از مواضع به معنای متعارف آن نیز تأویل شده است که هر کدام متناسب بامقام خویش می باشد. دلایل این تأویلات عبارتند از: دلیل تأویل اول مطلبی است که در باره آیه «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (۱) [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید.] در تفسیر قمی (ره) آمده است که می گوید: منظور دین و کتاب خداست که واسع است، پس در دلالت و مطالب آن تفکر کنید و همچنین دلالت دیگر آیه بر این مسأله در تأویل مهاجرت به تمسک به قرآن و دین و تدبیر در آنها می باشد که پرواضح است. و همچنین روایتی است که شیخ صدوق به اسناد مختلف از اباعبدالله علیه السلام روایت می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» (۲) [آیا در زمین نگردیده اند] سؤال شد، فرمود: بدین معناست که آیا در قرآن تدبیر نمی کنید و همان گونه که در شرح کلمه سیر خواهد آمد و از روایت اول نیز برمی آید، تأویل سیر به تدبیر واضح می باشد.

و دلیل تأویل دوم روایتی است که شیخ مفید در کتاب اختصاص از امام باقر

ص: ۲۱۰

۱- [۱] - نساء/۹۷.

۲- [۲] - یوسف/۱۰۹.

علیه السلام به نقل از جابر در باره آیه «فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ»^(۱) ذکر می کند که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز بیان شد که ایشان فرمودند: منظور از ارض اوصیا می باشند که خداوند به اطاعت و ولایت آنها همانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام فرمان داده است و به کنایه از اسامی این اولیا و اوصیا به زمین تعبیر کرده است.

مؤلف می گوید: ظاهراً مراد امام علی علیه السلام از تأویل انتشرُوا نیز ولایت و اطاعت می باشد و ممکن است که مقصود انتشار و روانه شدن به سوی ایشان و فرمان برداری از آنان باشد. و از مویدات این تأویل روایتی است که علی بن ابراهیم در تفسیرش از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا»^(۲)

[آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند که عاقبت کسانی را که پیش از آنان بودند، چه بوده است] نقل می کند که: یعنی آیا در اخبار امت های پیشین تدبّر نکردند؟

مؤلف می گوید: مبنای این استدلال بر تبادری است که از ظاهر روایت یعنی تأویل سیر به تدبّر برمی آید چنان چه در سند تأویل اول به صراحت بدان اشاره شده است و احتمال این که مقصود بیان آیه «فَيَنْظُرُوا» باشد بعید به نظر می رسد و با مفاد حدیث نیز هماهنگی ندارد. پس در این مسأله تدبّر کن و از این نکته نیز غافل مشو که احتمال دارد مقصود در این روایت اخبار امت هایی که در قرآن آمده است باشد که در این صورت، هر دو روایت با هم موافق و هر دو تأویل یکسان می شود. والله اعلم.

ذیل لغات «الْحَبَّةِ وَالظُّلْمَاتِ» مطالبی دالّ بر تأویل زمین به زنان خواهد آمد آنجا که خدا می فرماید: «وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ»^(۳) که به فرزند درون شکم مادر تأویل شده است و آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ»^(۴) [زنان شما کشتگاه شمایند] نیز

ص: ۲۱۱

۱- [۱] - جمعه/۱۰.

۲- [۲] - غافر/۸۲.

۳- [۳] - انعام/۵۹.

۴- [۴] - بقره/۲۲۳.

مؤید آن می باشد. اما روایتی که دال بر استعمال ارض در بعضی تأویلات به معنای متعارف آن است روایتی است که جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ يَسْتَبْرُوا فِي الْأَرْضِ» سؤال شد فرمودند: آیا کسی را می شناسی که در یک روز از شرق تا غرب زمین سیرت دهد؟ جابر می گوید: چه کسی چنین توانایی دارد؟ پس امام فرمود: این شخص امام علی علیه السلام است، آیا سخن پیامبر را نشنیده ای که به علی علیه السلام می فرماید: بر ابرها سوار می شوی و فراتر از اسباب قرار می گیری. پس فرمود: این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در ضمن از مطالب باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز غافل مشو که در آنجا آمده که برخی زمین ها ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفتند لذا پاک و شیرین آب و شیرین گیاه گشتند و برخی دیگر ولایت را نپذیرفتند، لذا خالی از آب و گیاه

شدند و ذیل لغت الحیاه و الموت تأویل حیات و مرگ زمین خواهد آمد چنانچه تأویل حیوانات زمین نیز تحت واژه دابّه بیان می گردد و شرح کلمه رکن، تأویل ارکان زمین و در الفساد تأویل فساد کردن در آن و در النقص تأویل نقص آن و در واژه اوتاد، تأویل میخ های زمین و در جبل، تأویل کوه های آن و در الورثه، تأویل وارثان آن و در الظلمات، تأویل تاریکی های آن و در السیر و الانتشار، تأویل پراکنده شدن در آن بیان خواهد گردید که البته تأویل دو مورد اخیر و ظلمات و تاریکی ها در اینجا نیز آشکار گردید.

البته توجه داشته باش تأویلاتی که برای زمین ذکر شد، بی تناسب با معنای لغوی آن نمی باشد و در کتاب قاموس آمده است که ارض زکیه و اریضه زکیه یعنی زمینی که شایستگی خیر و برکت را دارد. و در اساس اللغه گفته شده: هو اریض للخیر یعنی قابلیت آن را دارد.

پس تأمل کن و از این نکته غافل مباش که در برخی موارد زمین به ائمه ظلم تأویل شده است که در مقام ذم است و در لغت البلد از آن چه به معنای حقیقی زمین است، سخن خواهیم گفت که در آن تصریح است بر دو نوع مذموم آن به همراه تأویل هر کدام، به نحوی که مقابل تأویل دیگری می باشد.

الأزفة: در قاموس آمده که أرف الرجل یعنی عجله کرد و آزفه به معنای قیامت می باشد که در سوره های مؤمن و نجم آمده است و مقصود از آن خود قیامت است که البته مطالبی دال بر صحّت تأویل آن به رجعت نیز وجود دارد که چنین تأویلی با وجود معنای قرب و نزدیکی ای که در آن وجود دارد بعید به نظر نمی رسد. و در ضمن لغت صحیحه، مطلبی که موید این تأویل است بیان خواهد شد.

الأسف: و آن چه که مشتمل بر آن می گردد و از آن مشتق می شود، همچون «أسفونا»؛ اصل أسف نهایت حزن و خشم می باشد و ضمن لغات «الحزن والغضب» و چنانچه پیش از این در باب ششم فصل اول از گفتار سوم گذشت می توان از آن جهت تأویل الأسف به اموری که مرتبط با ترک ولایت و آزار ائمه علیهم السلام است، بهره برد.

یوسف: پیامبری است معروف که فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل می باشد و قصه مشهوری دارد که در سوره یوسف آمده است. و در حدیث سخن گفتن ماهی با امام سجاد علیه السلام _ چنانچه انشاء الله در سوره صفات بیان خواهیم کرد _ آمده است که یوسف علیه السلام چون در ولایت شک و تردید کرد آن حادثه چاه برایش رخ داد که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست بدان پرداخته شد و همچنین در سوره یوسف نیز آن چه دال بر این است که ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسّل جست تا این که خداوند او را از چاه نجات داد و پادشاه گردید، خواهد آمد و همچنین مؤیداتی مبنی بر این که حضرت قائم علیه السلام شبیه به یوسف است نیز ذکر خواهد شد و در توضیح لغت یعقوب خواهیم دید که امام حسین علیه السلام در ائمت خویش همچون یعقوب علیه السلام می باشد.

الأفّ: گفته شده صوتی است که چون انسان آن را از خود ایجاد کند نشان دهنده کراهت و انزجار او می باشد و اصل آن از الأف گرفته شده که به معنای دلتنگی می باشد و معانی دیگری نیز برای آن ذکر شده است که بازگشت بیشتر آنها به همان معنای متعارف است که در لغت و عرف بیان شده است و پنهان نیست که مثل این عمل را جز کسی که از اهل ولایت باشد شایستگی و استحقاق ندارد.

الاتلاف: و کلماتی مانند المؤلفه قلوبهم و هر آن چه متضمن این معنا باشد از قبیل أَلْف، گفته می شود «أَلْفَ بَيْنَهُمَا» زمانی که میان آن دو الفت و دوستی ایجاد کرد و الفت اسمی است از ریشه ائتلاف و به معنای همدمی و اتحاد و آمیختگی که خداوند عزّ و جل در مواضع متعددی از قرآن می فرماید که «أَلْف...» میان مسلمین پس از آن که در جاهلیت با یکدیگر دشمن بودند، به وسیله اسلام اُنس و أَلْف ایجاد کرد.

و در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است که: بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس گیرد و کسی که نه انس می گیرد و نه انس و الفت ایجاد می کند، خالی از هرگونه خیر است. و همچنین می فرمایند: بدترین مردم کسانی هستند که بر مؤمنین بغض و خشم گیرند و قلب های آنها نیز از آنان انزجار و

کینه دارند، سخن چینند و میان دوستان جدایی ایجاد می کنند و در پی عیب مردم می باشند.

سپس این آیه را تلاوت فرمودند که «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصِيرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (۱) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید* و میان دل هایشان الفت انداخت.] بر این اساس دوستی و أَلْف حقیقی که در دنیا و آخرت قطع نمی گردد الفت و دوستی ای است که به سبب ولایت حاصل گردد، چنان چه از روایت عیاشی ذیل لغت النعمه فهمیده می شود و مخصوصاً این که در زمان حکومت امام زمان علیه السلام دوستی و الفت مخالفان ائمه علیهم السلام از هم گسیخته می شود، همان گونه که در قیامت چنین خواهد شد که تأییداتی در این باب در ذیل لغات «البراده و التفریق» و مانند آنها خواهد آمد.

و بدان از سخن برخی علما و اخبار و روایات برمی آید که منظور از مؤلفه قلوبهم انسان های ضعیف الایمان و منافقان این امت هستند، چنان چه که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که: هیچ زمانی مثل زمان ما مؤلفه قلوبهم زیاد نبودند که تفصیل این سخن در سوره توبه بیان خواهد شد. پس می توان مؤلفه

ص: ۲۱۴

القلوب را تأویل کرد به کسی که شایستگی مدارا کردن و انس گرفتن را دارد و با هدایای مالی و مراعات ظاهری و ارائه زیبایی های دینی می توان دل او را به دست آورد تا حق را آن گونه که باید بشناسد و بر آنان ثابت قدم گردد که در ذیل کلمه اذن و خرطوم مطالبی در تأیید این تأویل بیان خواهد شد.

الأفق: به صورت مفرد و جمع در سوره فصلت «سَيُنزِّلُهُمُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» (۱) [به زودی نشانه های خود را در افق های (گوناگون) و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود] و در سوره نجم «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» (۲) [در حالی که او در

افق اعلی بود] و در سوره تکویر «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» (۳) [و قطعاً آن (فرشته وحی) را در افق رخشان دیده] آمده است و تأویل آن در جای خود گفته می شود همان طور که روایت آن در الحق بیان شده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: همانا افق مبین مسافتی است میان دو سوی عرش که در آن نه‌هایی به عدد ستارگان از دو جام جاری هستند؛ که امکان قابلیت این تأویل به امام و... متناسب با تأویل زمین، عرش، آسمان و رودها وجود دارد، در حالی که امکان بقا بر ظاهر لفظ آن نیز ممکن است. پس شکی نیست که افق مبین جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و از این مسأله نیز غفلت مکن که احتمال دارد مراد از افق اعلی نیز همین باشد و حتی چه بسا که گفته شود این افق مبین داخل در آفاق وارده در آیه نخست می باشد.

در پایان این نکته که آفاق الأرض یعنی اطراف و نواحی آن و در فرهنگ قاموس این کلمه هم به ضم اول و هم به ضم دوم آمده است که به ناحیه یا آن چه که از اطراف آسمان ظاهر است گفته می شود و بر این اساس چه بسا بتوان به خاطر تناسب آشکاری که وجود دارد آن چه را که در تأویل السماء و المشرق و المغرب و الأَطراف بیان خواهد شد در اینجا نیز جاری ساخت که موید این مسأله ذیل لغت

ص: ۲۱۵

۱- [۲] - فصلت/۵۳.

۲- [۳] - نجم/۷.

۳- [۱] - تکویر/۲۳.

الأرائك: جمع أریکه است و به معنای تخت درون حجله می باشد یا بر هر آن چه از جمله تخت است، مانند: سکو، منبر، تخت مزین موجود در قبه یا بیت اطلاق می شود، که همگی این ها در قاموس آمده است.

و روایتی نیز بر معنای نخست دلالت می کند و در وجه چهارم باب سوم از فصل اول گفتار نخست مطالبی دالّ بر امکان تأویل این گونه موارد و دیگر نعمت های بهشتی به نعمت هایی که انسان مؤمن در این جهان _ نه در بهشت _ از قِبَلِ حَبِّ اهل بیت از قبیل علوم و کمالات ایشان به دست می آورد، وجود دارد. و بر همین اساس می توان که این کلمه و معنای تکیه بر آن و آن چه در باره تخت

(سریر) و تکیه زدن بر آن گفتیم را به حالت علما در تدریس و تعلیم علوم اهل بیت علیهم السلام و بیان احادیث و فضایل آنها و حالت مطالعه احادیث و... تأویل کرد.

الإفك و المؤتفکة: در قاموس چنین آمده که أفك (بر وزن ضَرَب و عَلِم) إفكاً یعنی دروغ گفت و در اساس البلاغه آمده که أفك عن رأیه: یعنی او را منصرف کرد و فلانٌ مأفوك عن الخیر یعنی از خیر منصرف گردانیده شد.

کلمه إفك در قرآن بسیار استعمال شده است و کلمه مؤتفكات در سوره های توبه، الحاقه و المؤتفکه در سوره نجم آمده است. از ائمه علیهم السلام روایت شده که دشمنان خویش و کسانی را که ادعای امامتی می کنند که از آن آنها نیست، اهل افك نامیده اند.

و توجیه این روایت با توجه به آن چه از اهل لغت ذکر کردیم واضح و روشن می باشد و همان طور که در لغت الجبت خواهیم دید، افك به لحاظ مبالغه بر دو بت قریش اطلاق شده است و در سوره ذاریات ذیل آیه «يؤفك عنه من أفك»^(۱) مطالبی دالّ بر این که مراد از إفك، إفك از ولایت یعنی روی گردانی از ولایت است خواهد آمد.

در اصول کافی از ابوبصیر نقل شده که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در

باره آیه «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى» (۱) سؤال کردم، فرمودند: مؤتفکه همان اهل بصره هستند، عرض کردم: «وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» (۲) [قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند] چگونه؟ فرمود: آنها قوم لوط هستند که سرزمین شان بر آنان خراب شد.

مؤلف می گوید: منظور از این روایات حصر مؤتفکات در قوم لوط نیست آن گونه که در معنای لغوی آن در انتهای روایت آمده است بلکه هر سرزمینی که بر اهل خود خراب شود را نیز شامل می گردد که آن چه از امام علی علیه السلام در کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جویریة آمده دال بر آن می باشد. ایشان در باره سرزمین بابل می فرمایند: این سرزمین ملعون است که تا کنون دوبار عذاب شده و منتظر بار سوم می باشد، که در روایت دیگری آمده سه بار. و همچنین در سوره نجم سخن امام علی علیه السلام می آید که فرمود: ای اهل بصره و ای اهل مؤتفکه و ای سپاه زن، و تا جایی که فرمودند: و تا کنون دو مرتبه بر سر ساکنانش خراب شده و سومین بار نیز در زمان رجعت خواهد بود.

به همین خاطر قمی آیه شریفه را که می فرماید «وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ» (۳) [و (مردم) شهرهای سرنگون شده (سدوم و عاموره) مرتکب خطا شدند] تأویل می کند که مقصود از مؤتفکات بصره می باشد و منظور از خاطئه مکان زن است. و آن چه از دگرگونی بصره به ذهن متبادر می شود، دگرگونی واقعی آن همچون سرزمین لوط می باشد همان گونه که مفاد ظاهر سخن امام علیه السلام می باشد و همچنین احتمال مجاز بودن آن همچون غرق شدن و... نیز می تواند وجود داشته باشد.

الایکه: مترادف ضیعه و به معنای بیشه است، جمع آن ایک است که بر هر مکان پردرختی اطلاق می شود و منظور از اصحاب ایکه قوم شعیب می باشد و چه

ص: ۲۱۷

۱- [۱] - نجم/۵۳.

۲- [۲] - توبه/۷۰.

۳- [۳] - حاقه/۹.

بسا بتوان نظیر این قوم را در اسلام، اصحاب شجره ملعونه یعنی بنی امیه قرار داد که چگونگی تطبیق این دو در جای خود بیان خواهد شد.

أباییل: پرنده ای است معروف که خداوند آن را از جمله سپاهیان مهلک خود برای اصحاب فیل قرار داد و داستان آن در سوره فیل بیان خواهد شد و تأویل آن نیز ذیل لغت فیل خواهد آمد.

ابل: همان گونه که در تأویل الناقه و الأنعام و الدواب خواهد آمد می توان ابل را هم بنا بر تناسب آن گونه تأویل کرد.

الأثل: این کلمه در سوره سبأ آمده و مراد از آن درخت طرفاء می باشد که از جمله درختان مذموم است که گفته شده است ولایت را نپذیرفت و تأویل آن در ضمن تأویل الشجر المذموم تحت لغت الشجر بیان خواهد شد.

الأجل: در قاموس آمده که اجل به معنای موت یک چیز، غایت زمان و مرگ می باشد و جمع آن آجال است و تأجیل به معنای تعیین مقدار زمان می باشد و منظور از الأجله آخرت است، که در قرآن بسیار تکرار شده است و حتی کلمه اجل الله نیز آمده است. و شاید بتوان از آنجا که تأویل به آخرت و روز قیامت می شود، در جای مناسب آن را به رجعت تأویل کرد آن چنان که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لَمْ كَتَبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» (۱) [پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی، چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟] در تفسیر عیاشی آمده است که فرمود: یعنی تا زمان خروج قائم علیه السلام (۲)، و در سوره انعام بیان خواهد شد که أجل دو گونه است: اجل محتوم که تقدیم و تأخیری در آن نیست و اجل مسمی که در آن بداء و تجدید نظر رخ می دهد، هر آن چه را که بخواهد مقدم و آن چه را که بخواهد مؤخر می سازد که البته از مواردی که به معنای ظاهری آن آمده است نیز غافل مباش.

ص: ۲۱۸

۱- [۱] - نساء/۷۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱۹۶.

اسرائیل: ذیل لغات ابن و یعقوب خواهد آمد که می توان این کلمه را در جای مناسب به رسول اکرم و نائب ایشان تأویل کرد، چرا که معنای آن عبدالله می باشد و همچنین می توان آن را به امیرالمؤمنین نیز تأویل کرد و آن چه مؤید این مسأله است جمله ای است که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که امام صادق در این زیارت که صفوان آن را نقل می کند امام علی علیه السلام را اسرائیل می نامد.

أصل: در لغت الشجر و در شرح آیه: «كَشَجَرِهِ طَيْبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ»^(۱)مانند درخت پاکی که ریشه آن پایدار (در زمین) است [تأویلاتی برای واژه اصل ذکر خواهد شد.

الأصیل: به معنای غروب (عَشِيٍّ) است و تأویلیش نیز همان تأویل عَشِيٍّ می باشد که در ذیل آن آمده است و جمع آن آصال می باشد.

الأكل: بضم همزه و هر آن چه مشتمل بر أَكَلْ به فتح آن و یا سکون آن همچون يأكلون و... گردد: در قاموس آمده است که أَكَلْ با ضم همزه یا ضم همزه و کاف به معنای ثمر و رزق و بهره دنیوی و همچنین اندیشه و عقل می باشد و چنان چه در لغت شجر خواهد آمد و در خبر آن زندیقی که در فصل سوم گفتار دوم گذشت مطالبی وجود دارد دالّ بر تأویل آیه «تُؤْتِي أَكْلَهَا» در سوره ابراهیم به آن چه از علم امام و فتاوی او در باب حلال و حرام به مردم رسیده است. و توجیه این مسأله واضح است؛ چرا که افاده علم در حکم ثمره درخت علما می باشد و همچنین مؤید این مطلب است تأویل ثمره و میوه (فاکله) به علم امام که در ذیل شرح هر کدام خواهد آمد که البته توضیح مفصّلی در این باب در وجه چهارم از باب سوم فصل اول گفتار نخست داده شده است.

و پر واضح است که از تمام این امور بر می آید که می توان مشتقات کلمه أَكَلْ را به تناسب، به انتفاعات و لذّات دینی در مقام مدح و یا به ضدّ آن در مقام ذم تأویل کرد که مطالب ذیل کلمه شراب بر این امر صحّه می گذارد.

ص: ۲۱۹

الإلّ: با کسر همزه و تشدید لام به معنای قرابت و خویشاوندی می باشد که در سوره توبه و در ذیل کلمه قربی مطالبی در تأیید این تأویل آمده است.

الأمل: به معنای امید است و در آرزوها و توقّعات دنیوی به کار می رود و در سوره های حجر و کهف استعمال شده که در سوره نخست مطالبی دالّ بر این که این از صفات دشمنان ائمه است خواهد آمد و این که هر کس درونش چنین صفتی باشد در دین کامل نیست.

الأول و الأولون و الأولى: ذیل لغت آخر گذشت که ائمه اطهار علیهم السلام اولون و امیرالمؤمنین علیه السلام اول و صدیق اول است و آنها و شیعیان شان سابقون اولون هستند که همانجا نیز توجیه آن بیان شد. و در برخی روایات به امام علی علیه السلام گفته شده که: تو اولین تسبیح کننده حق تعالی هستی و تسبیح کنندگان به واسطه تو تسبیح گفتند و شاید مراد چنان چه گفته شد این باشد که ملائکه تسبیح را از ائمه علیهم السلام آموختند و ذیل کلمه طیب خواهد آمد که اولین نعمت ها پاکی نسبت اوست و می توان بر این اساس به تناسب، برخی موارد را چنین تأویل کرد. اما باید در نظر داشت که در بسیاری از موارد، اول و اولون به معنای ظاهری خود آمده اند و می توان در برخی مواضع این کلمه را طبق مضاف الیه آن تأویل کرد. اما کلمه اولی را نیز می توان در جای مناسب به تأویلی مقابل تأویل اخری تأویل کرد.

الآل: و آن چه بدین معناست همچون التأویل: در قاموس آمده که: آل الیه أولاً- و مآلاً یعنی رَجَعَ (بازگشت) و أوّل الکلام تأویلاً: در آن تدبّر کرد و آن را تفسیر نمود و خلاصه این که تأویل بیان معنای حقیقی و مقصود باطنی است که مقابل آن تنزیل می باشد که در حقیقت معنای ظاهری و آشکار است که منطوق عبارت و معنای ظاهری لفظ می باشد. اما در بسیاری از روایات تنزیل به عنوان یکی از مصادیق تأویل آمده و بر معنا و مقصود اصلی آیه اطلاق شده است هر چند که از ظاهر لفظ چنین معنایی فهمیده نشود همانند آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (۱) که در سوره

ص: ۲۲۰

مائده آمده است. تنزیل آن (یعنی تأویل آن) این است که آن چه را که در باره علی بر تو نازل گردیده ابلاغ کن که امثال این آیه بسیار است.

و توجه داشته باش که در روایت زندیق که در فصل سوم گفتار دوم بیان شد و همچنین در سوره صفات مطالبی دال بر تأویل آل یاسین به آل محمد علیهم السلام آمده و این که خداوند همان طور که از سوره یس بر می آید پیامبر را یس نامید. سلیمان دیلمی در باره آیه «أَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۱) [فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب در آورید] از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: به خدا سوگند منظور از آن دخترش می باشد.

مؤلف می گوید: ذیل کلمه فرعون مطالبی دال بر تأویل آن به مورد اول بیان شده است و در سوره های آل عمران و نساء نیز کلمه آل ابراهیم آمده است که چنان چه به صورت مدلل در سوره نخست آمده، مقصود از آن پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد. و همچنین از روایاتی که در آنجا ذکر شد چنین فهمیده می شود که مقصود از کلمه آل محمد که در آنجا آمده ذریه و عترت ایشان می باشد و در روایت سلیمان دیلمی آمده است که: به اباعبدالله علیه السلام عرض کردم آل چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه محمد، گفتم: اهل چه کسانی هستند؟ فرمودند: ائمه علیهم السلام.

و از ابوبصیر نقل شده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آل محمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه ایشان، گفتم: اهل بیت ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه علیهم السلام، گفتم: عترت چه کسانی اند؟ فرمود: اصحاب عبا علیهم السلام.

و در امالی شیخ صدوق با سندهای مختلف از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام حسین علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند محمد صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم است و عترت هدایت گر او از آل محمدند که روایات دیگر در سوره آل عمران خواهد آمد.

خلاصه در این که ائمه علیهم السلام مصداق آل ابراهیم می باشند، شکی نیست

ص: ۲۲۱

هر چند که گفته شود سایر مؤمنین هم در این زمره هستند، اما غیر مؤمنین هر چند که به لحاظ لغت و عرف داخل در آل هستند اما حقیقتاً از مقوله آن خارج می باشند، همان طور که از داستان پسر نوح و بسیاری از آیات و روایات برمی آید و برخی از این روایات ذیل کلمه اتباع خواهد آمد و برخی محققین در این باره کلام زیبایی دارند به این مضمون که آل به معنای رجوع کردن است، پس هر کسی که به پیامبر باز گردد از هر لحاظی که باشد؛ نسبی، سببی، علمی و عملی، قولی و فعلی، خلقی و خلقی، پس در حقیقت او جزو آل ایشان می باشد که باید در موارد مختلف به او مراجعه کرد. پس به همین خاطر مصداق آل در بسیاری از موارد تنها ائمه علیهم السلام می باشند. بله از آنجا که بعد از این مسأله بیشترین رجوع به پیامبر مراجعه دینی و روحانی می باشد که به واسطه کمال علم و عمل حاصل می گردد و براساس آن چه ذیل کلمات الوالد، الأب، الابن، الاخوان، الأتباع خواهد آمد، برخی خواص پیروان آنها نیز داخل در آل هستند لذا در روایات وارد شده که سلمان از ما اهل بیت است و در باره سادات مؤمنین در برخی روایات آمده که سلام بر شما ای آل الله.

بدان که از آن چه در گذشته ذکر شد و اکنون نیز ذکر می کنیم، تأویل تمام آیات یا بیشتر آنها در حق ائمه و ولایت آنان می باشد که بر این اساس می توان کلمه تأویل را در مواضع مناسب به این معانی تفسیر کرد اگر چه در مورد خصوص قرآن این سخن صادق نیست.

الأهل: ذیل کلمه آل، تأویل اهل النبی و اهل بیت او به ائمه اطهار علیهم السلام بیان گردید و گفتیم که مجازاً می توان برخی خواص شیعیان را هم جزو اهل بیت علیهم السلام شمرد.

و در کثر الفوائد روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گردهم آورد و فرمود: ای اهل من و ای اهل خدا.... و بقیه روایات ذیل کلمه بیت و هنگام تفسیر آیه تطهیر در سوره احزاب ذکر می گردد، و همچنین انشاء الله ذیل کلمه دین خواهد آمد که ایشان اهل دین خدا و اهل دعوت ابراهیم و اهل استنباط علم خدا و علم

قرآن هستند. البته اهل به معنای متعارف آن بسیار در قرآن به کار رفته است به طوری که این تأویل تناسبی با مضاف الیه کلمه اهل ندارد و در توضیح بسیاری از مواردی که کلمه اهل یا آل یا اصحاب و اولوا و ذوو آمده، همین معنا یا آن چه از تأویل آن به پیامبر و ائمه و شیعیان شان یا دشمنان شان آمده را ذکر کردیم.

اولوا: ذیل کلمه اهل گفتیم که تأویل این کلمه و امثال آن را در آیاتی که با این کلمه شروع شده و یا چیزی بدان اضافه شده است، بیان خواهیم کرد؛ زیرا معنای این کلمات جز با مضاف الیه آنها معلوم نمی شود.

إثم: و آن چه از آن مشتق می گردد همچون اثم و إثم: در قاموس آمده است که اثم به معنای گناه و قمار و کاری است که حلال نیست و در روایت مفضل که در باب چهارم از فصل اول گفتار نخست گذشت استفاده می شود که منظور از اثم و فاحشه دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و دوستی اهل باطل می باشد، از جمله این موارد سخن مفضل است که می گوید: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که به نیکی و عدل و خوبی ها دستور داده و از زشتی های ظاهری و باطنی نهی کرده است و منظور از گناهان باطنی، دوستی اهل باطل و منظور از زشتی ظاهری، فروع و شاخه های آنها می باشد. پس بر این اساس مانعی ندارد که کلمه اثم در جای مناسب خود به این معنا تأویل شود و اثم و اثم به کسی تأویل شود که چنین چیزی در وجودش می باشد، همان طور که در ذیل کلمات مجرمین و کذب و اعتداء خواهد آمد، «الذین أجرموا»^(۱) [آنان که جرم کردند] و «معتد اثم»^(۲) [متجاوز گنهکار] به خلیفه اول و دوم تأویل می گردد، چرا که روشن است گناهی بالاتر از آن وجود ندارد و در باب دوم فصل اول گفتار نخست و در باب چهارم نیز مطالبی ذکر گردید، مبنی بر این که منظور اصلی از تمام چیزهایی که در قرآن حرام شده است، پیشوایان ظلم می باشد و اثم کنایه ای از آنهاست.

ص: ۲۲۳

۱- [۱] - روم/۴۷.

۲- [۲] - مطففین/۱۲.

آدم: ابوالبشر معروف است و در سوره بقره روایتی خواهد آمد مبنی بر این که خداوند آدم علیه السلام را آفرید و از روح خود در وجودش دمید و او را مورد سجده ملائک قرار داد برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب او و از نسل ایشان بودند. پس به خاطر ولایت ایشان و اقرار بدان چنین شد، همان گونه که روایتی در این باب در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست بیان گردید و در باب مذکور و در سوره بقره آمده است که آدم به پیامبر و آل او توسل کرد تا خداوند توبه او را پذیرفت. حتی در روایات متعددی چنین آمده است که چون آدم بر قبول ولایت عزم راسخی نداشت در زمره انبیای اولوالعزم قرار نگرفت و به آزمایش شجره ممنوعه و در پی آن اخراج از بهشت مبتلا شد و در ذیل الخلفاء خواهد آمد که هر یک از امامان همچون آدم خلیفه الله می باشند.

و همچنین در روایات بعدی که در سوره بقره می آید بیان شده است که چون خداوند اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را به آدم آموخت با ملائکه احتجاج کرد و در ذیل کلمات ابن، ولد و... نیز خواهد آمد که مقصود از بنی آدم در اصل پیامبر و ائمه و مؤمنان می باشد و این که کفار و منکران ولایت، فرزندان شیطان هستند.

و در روایتی نیز آمده که آدم بدین خاطر آدم نامیده شد که از گل سطح زمین آفریده شد. (۱)

در اصول کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون پیامبر دید که تیم و عدی و بنی امیه بر منبر او می نشینند، خداوند باری تعالی برای او آیاتی نازل ساخت تا بدان تاسی جوید و آرامش یابد و آن همان داستان سجده ملائکه بر آدم بود که ابلیس و پدران او نافرمانی کردند. پس خداوند به پیامبر وحی کرد که همانا من امر کردم و اطاعت نشدم پس تو نیز به خاطر این که در باره جانشینت فرمان دادی و مورد اطاعت قرار نگرفتی ناراحت مباش.

ص: ۲۲۴

الأم: مفرد و جمع این کلمه در قرآن آمده است. در سوره های آل عمران، رعد، زخرف و ام الكتاب آمده است و در سوره های انعام و حمعسق ام القری به کار رفته است و امی در دو جای سوره اعراف و امین در دو جای سوره آل عمران و در سوره جمعه و امیون در سوره بقره آمده است.

در قاموس آمده که أم کل شیء یعنی اصل و اساس آن و امّ بر والده نیز اطلاق می شود، همچون آیه «أُمَّهَاتِكُمْ» و امثال آن که شامل امّ و امهات می گردد که آن نیز در موارد متعددی آمده است.

صاحب کتاب الوحده از طارق بن شهاب چنین نقل می کند که: امیرالمؤمنین که درود خدا بر او باد در روایتی فرمود: ائمه از آل محمّد علیهم السلام و ام الكتاب و خاتمه آن می باشند. و ذیل کلمه المحکم نیز می آید که تأویل آیه «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱) [پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است آنها اساس کتابند] احتمالاً همین معنا می باشد اما در شرح کلمه الصراط خواهیم دید که همان طور که مشهور است، مقصود از آن فاتحه الكتاب می باشد و بین تفسیر و تأویل منافاتی وجود ندارد لذا در ذیل کلمه مفتاح می آید که ائمه اطهار علیهم السلام کلیدهای قرآن می باشند.

در عیون اخبار الرضا و علل الشرایع از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان سؤال شد چرا مکه ام القری نامیده شده است، فرمودند: به خاطر این که زمین از زیر آن گسترده شد.

و در علل الشرایع آمده است که از امام جواد علیه السلام سؤال شد که چرا پیامبر امی نامیده شده، ایشان در جواب فرمودند: مردم چه می گویند؟ جواب داده شد: آنان معتقدند که چون پیامبر نمی توانست بنویسد امی نامیده شد، که ایشان فرمودند: دروغ گفتند _ که لعنت خدا بر آنها باد _ این چگونه ممکن است در حالی خداوند سبحان می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ

ص: ۲۲۵

وَيَزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) [اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد] پس چگونه ممکن است کسی که نوشتن را نداند به مردم کتاب و حکمت بیاموزد، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند و به هفتاد و دو زبان می نوشت و گفته شده ایشان فرمود: به هفتاد و سه زبان و همانا ایشان امی نامیده شد، چرا که اهل مکه بود و مکه از امهات القری به شمار می رود. و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «وَلْتُنذِرْ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» (۲) [و برای این که (مردم) ام القری (مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی]. (۳)

مؤلف می گوید: از این تأویل و با استعانت از آن چه در شرح آیه و در تفسیر تعلیم کتاب و حکمت خواهد آمد برمی آید که می توان امین را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد چرا که ایشان کسانی هستند که پیامبر حقیقتاً از آنان بود و به آنها تمام کتاب و حقیقت حکمت را همان طور که معلوم است، یاد داد.

و بدان که ذیل کلمه شرک خواهد آمد که عقوق والدین به عقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه تأویل شده است همان طور که از آیه «وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (۴) [و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین اند] نیز معلوم می گردد و همین امر، این امکان را فراهم می سازد که ام و امهات را در جایی که تناسب دارد به ایشان سلام الله علیها و امثال شان همچون ام سلمه یا حتی فاطمه علیها السلام تأویل کرد چرا که تأویل اب به حضرت علی علیه السلام و این که ایشان والد حقیقی هستند در روایات آمده است. و از برخی روایات صریح نیز برمی آید که همسران ائمه علیهم السلام نیز امهات المؤمنین هستند.

ص: ۲۲۶

۱- [۱] - جمعه/۲.

۲- [۲] - انعام/۹۲.

۳- [۳] - علل الشرائع ج ۱، ص ۱۵۱، باب ۱۰۵.

۴- [۱] - احزاب/۶.

و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در باره صفات امام فرمودند: امام مادر مهربان به فرزند صغیرش می باشد، که طبق این تفسیر می توان ام را در پاره ای موارد به امام تأویل کرد.

الأُمَّة: این کلمه در قرآن بسیار به کار رفته است؛ از جمله در سوره بقره: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا» (۱) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم] که به بیان داستان دعوت ابراهیم و اسماعیل می پردازد «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ» (۲) [و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] و در سوره اعراف: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (۳) [و از میان کسانی که آفریده ایم گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داور می نمایند] و در سوره هود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» (۴) [و اگر عذاب را تا چند گاهی از آنان به تاخیر افکنیم] و... که این کلمه به معانی مختلفی می باشد:

از جمله حالت، سنت، شریعت و دین. و از جمله به هر نسل قبیله یا گروه گفته می شود که رسول، امام، عالم و یا مرد نیکوکاری به سوی آن فرستاده شده است و همچنین هر کسی که بر حق است. پس در نتیجه امام، پیشوا و جلودار مردم می باشد. و در معانی الأخبار در باره وجه تسمیه امام گفته شده است که امام را به این دلیل امام گفته اند که پیشوای مردم است و از جانب خداوند متعال منصوب شده و اطاعتش واجب گردیده است. پس آن چه از این روایات علی رغم اختلاف الفاظ برمی آید، تأویل اُمّه در جای مناسب امام علیه السلام می باشد و اهل حق و شیعیان برحق، هر چند که اندک شمار باشند، تا جایی که گفته شده است که علی علیه السلام امت واحده ای بود همان گونه که ابراهیم علیه السلام در روزگار خودش چنین بود.

ص: ۲۲۷

۱- [۲] - بقره/۱۴۳.

۲- [۳] - بقره/۱۲۸.

۳- [۴] - اعراف/۱۸۱.

۴- [۵] - هود/۸.

پس در اینجا به نقل برخی از این روایات می پردازیم تا دسترسی به مطلوب برای اهل نظر و بینش آسان گردد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که چون از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جماعت امتش سؤال شد، فرمودند: جماعت امت من همان اهل حق هستند هر چند که اندک شمار باشند، و در روایت دیگری آمده: آنان کسانی هستند که بر سیل حقند حتی اگر ده نفر باشند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند که: از امام پرسیدم امت محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که شریعت پیامبر را تصدیق کردند و به تقلید قرآن و اهل بیت او که خداوند آنان را از پلیدی ها پاک کرد تمسک می جویند که این دو پس از او جانشینان وی بر امت می باشند.

و در تفسیر عیاشی از ابن ابو عمیر و زبیری نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من بگویند که امت رسول الله چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: امت رسول الله به طور خاص بنی هاشم می باشند، عرض کردم: دلیل این که امت حضرت محمد تنها اهل بیت مذکور ایشان هستند چیست؟ فرمود: سخن خدای عز و جل که می فرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» (۱) [و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند] تا آنجا که می فرماید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّهَ مُسْلِمَةَ لَكُمْ» (۲) [پروردگارا ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] پس هنگامی که خداوند دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل را مستجاب کرد و از ذریه آن دو امت مسلمانی قرار داد و در میان آنها پیامبری از خودشان یعنی از همان امت مبعوث کرد، ابراهیم در پی این دعا، دعای دیگری کرد و برای آنها (ذریه خود) پاکی از شرک را طلب کرد تا فرمان خداوند بر آنان مصداق پیدا کند، پس فرمود: «وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ

ص: ۲۲۸

۱- [۱] - بقره/۱۲۷.

۲- [۱] - بقره/۱۲۸.

الأصْنَامَ» (۱) [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] و این دال بر آن است که ائمه و امت مسلمانی که خداوند پیامبر را در میان آنها مبعوث کرد تنها از ذریه ابراهیم هستند، زیرا فرمود: «وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار]. (۲)

مؤلف می گوید: مراد امام که فرمود: امت پیامبر، بنی هاشم اند یعنی ائمه علیهم السلام می باشند نه دیگر مردم از دیگر فرق اسلام و این مطلبی است که سائل در می یابد. به این ترتیب منافاتی ندارد که بگوییم شیعیان نیز داخل در امت پیامبرند، زیرا شیعیان از پیروان پیامبرند و هر کس از آنها پیروی کند جزو آنها محسوب می شود.

پس از این مطلب غافل مباش که طبق حدیث امام سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» هر بت پرست قریش را و لو آن که برای مدتی کوتاه بت پرستی کرده باشد، در زمره ذریه و فرزندان ابراهیم علیه السلام خارج می کند، همان گونه که داستان پسر نوح و سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (۳) [پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است] نیز بر این معنا دلالت می کند. همان طور که از شرح کلمه «اتباع» نیز این معنا فهمیده می شود که فایده بسیار فراوانی دارد که از بیشتر آیات امامت مخصوصاً آیه «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۴) در سوره بقره به دست می آید. در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: امت وسط امتی است که دعای ابراهیم در حق آنها مستجاب شد، کسانی که خداوند در باره ایشان فرمود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (۵) [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید] که منظور ائمه علیهم السلام می باشد. و در روایت دیگری آمده است که دعای حضرت ابراهیم و

ص: ۲۲۹

۱- [۱] - ابراهیم/۳۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱۰۱.

۳- [۳] - ابراهیم/۳۶.

۴- [۴] - بقره/۱۲۴.

۵- [۵] - آل عمران/۱۱۰.

اسماعیل در حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله بود که از خاندان قریش بودند و ساکن حرم تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پس بدو ایمان آوردند و از ایشان پیروی کردند.^(۱)

و در اصول کافی و... از امام صادق نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»^(۲) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید] سؤال شد، فرمود: ما امت وسط و شاهدان بر مخلوقات و حجّت های روی زمین هستیم.^(۳)

و در کشف الغمّه و مناقب و دیگر کتب از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ»^(۴) سؤال شد فرمود: مراد من و شیعیان من است.

در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده که فرمودند: منظور ما مییم. و از مجاهد به نقل از ابن عباس نقل شده که منظور از «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا» یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله و اُمّه یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و مراد از «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» آن است که امام علیه السلام پس از تو ای محمد صلی الله علیه و آله به سوی حقّ دعوت می کند. پس ابن عباس ادامه می دهد که: معنای اُمّه در آیه اسم علم است زیرا که خداوند باری تعالی فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا»^(۵) [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود و از مشرکان نبود].

مؤلف می گوید: پیش از این به بیان توافق موجود میان این تفسیر و دیدگاه اهل لغت پرداختیم. روایت امام صادق علیه السلام نیز موید و گواهی بر آن است که می فرماید: پیامبر به امام علی علیه السلام هنگامی که او را در غزوه تبوک امر به ماندن در مدینه کرد فرمود: ای علی! خداوند تو را در این اقامت به تنهایی یک امت

ص: ۲۳۰

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۸.

۲- [۲] - بقره/۱۴۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۷، باب ۹، ح ۴.

۴- [۴] - اعراف/۱۸۱.

۵- [۵] - نحل/۱۲۰.

قرارداد همان گونه که ابراهیم علیه السلام را چنین قرار داد. هیبت و شکوه تو منافقین و کفار را دفع می کند. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پیامبر این مطالب را از آن رو فرمود که در آن روز در مدینه کسی جز منافقین نبود چرا که همه مسلمانان به جز علی به همراه پیامبر برای جهاد خارج شده بودند.

مؤلف می گوید: حال امام علی علیه السلام در اوایل بعثت و بعد از وفات پیامبر همین گونه بود. در روضه الکافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: اصحاب امام زمان علیه السلام امت معدودی هستند که به خدا سوگند در یک لحظه گرد هم جمع می شوند.

و قمی نیز در تفسیرش مثل این روایت را از امام علی علیه السلام نقل کرده است و در احتجاج هم از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: همانا علی و ائمه علیهم السلام بعد از او فرزندان من هستند و از میان آنها امتی قیام می کند که مهدی علیه السلام جزو آنهاست. (۱)

و از امام صادق علیه السلام در شرح آیه «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۲) [و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است] آمده است که فرمود: منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار می گوید با این تأویل مراد از اُمت، ائمه علیهم السلام می باشد و گفته شده است که مخاطب آیه ایشان هستند که شیعیان شان نیز بر سبیل آنها می باشند.

مؤلف می گوید: معنای نخست هر چند که ظاهرتر است اما معنای دوم نیز با معنای لغوی اُمت که ذکر کردم موافق و هماهنگ است و موید آن روایت امام صادق علیه السلام است که در باره آیه «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۳) [و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد] فرمود: یعنی بر مذهب و امری واحد. و

ص: ۲۳۱

۱- [۱] - احتجاج، ص ۶۴.

۲- [۲] - انبیاء/۹۲.

۳- [۳] - نحل/۹۳.

همین گونه است آیه «وَإِنَّ هَيْدِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» و ذیل کلمه رسول می آید که ائمت در برخی آیات به مردم زمان ائمه اطلاق شده است که بیشتر این تأویلات انشاء الله در جای خود خواهد آمد.

الإمام: معنای لغوی و عرفی آن در شرح کلمه اُمه گفته شد. این کلمه در قرآن بسیار آمده است از جمله در سوره یس آیه «إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱) و در سوره تنزیل «أَنَّمَا يَهْدُونَ» (۲) و در سوره توبه «أَنَّمَا الْكُفْرُ» (۳) و در سوره قصص «أَنَّمَا يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۴)

در تفسیر قمی از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: به خدا سوگند من امام مبین هستم که حق را از باطل آشکار می سازم. و در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام نقل شده که به نقل از پدرانش از امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْضَيْتِنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۵) [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم] نازل شد، گروهی از اصحاب از جمله ابوبکر و عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند، آیا منظور تورات است؟ فرمود: خیر، پرسیدند آیا منظور انجیل است؟ فرمود: خیر، در این حال امام علی علیه السلام وارد شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امام مبین این شخص است که خداوند علم هر چیزی را در او قرار داده است.

در خطبه لؤلؤه در وصف بنی امیه و بنی عباس از امام علی علیه السلام چنین روایت شده است که: آنها امامان کفر و خلفای باطل هستند. و طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امامانی که در قرآن آمده دو دسته اند: امامان عدل و امامان جور.

خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (۶) [برخی از آنان را

ص: ۲۳۲

۱- [۱] - یس/۱۲.

۲- [۲] - انبیاء/۷۳.

۳- [۳] - توبه/۱۲.

۴- [۴] - قصص/۴۱.

۵- [۵] - یس/۱۲.

۶- [۶] - سجده/۲۴.

پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند] به امر ما نه به امر مردم و می فرماید «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۱) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم] یعنی امر خود را مقدم بر امر خدا می کنند و بر خلاف آن چه در قرآن آمده، بنا بر هوای خویش حکم می کنند.

ابوبصیر می گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: همیشه در دنیا یک امام صالح و یک امام فاجر وجود دارد، امام نیک آن است که خداوند در باره آن فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» و اما امام فاجر آن است که در باره آن فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» و از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیشوایان قریش، نیک و فاجرشان هر دو امامند. سپس این دو آیه را تلاوت کرد. و در صحیح ترمذی و ابو داوود و... از پیامبر روایت شده که فرمودند: بر امت خود از ائمه گمراه کننده می ترسم. و ذیل کلمه مستضعفین و فجور و... خواهد آمد که منظور از امام ممدوح در قرآن، امام علی علیه السلام و ذریه ایشان می باشد و منظور از ائمه دیگر همان گونه که بیان شد، دشمنان ایشان هستند و ذیل کلمه ائمه، تأویل امت به ائمه گذشت و حتی در برخی جاها امت ائمه قرائت شده است. همان طور که در آیه امت وسط و... انشاء الله بیان خواهد شد.

الأنام: در سوره انام آمده است و معنای تأویلی و تنزیلی آن مردم می باشد.

الایامی: جمع ائمه مشدد یاء، و به معنای کسی است که همسر نداشته باشد چه مرد باشد، چه زن. این کلمه در سوره نور آمده است و می توان از تأویل آن چه برای زوج و نکاح آمده است برای تأویل آن استفاده کرد.

الأذن: در روایات متعددی آمده، ائمه علیهم السلام گوش های خداوند هستند. از جمله روایتی که سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقدار نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام گوش شنوای خداوند است. شاید وجه این تأویل آن باشد که چون امام علیه السلام از سوی خداوند وسیله اجابت دعاها و شنیدن سخنان و برآورده شدن حاجات قرار داده شده، پس گویی که او به منزله

ص: ۲۳۳

گوش خداوند می باشد و دیگر ائمه نیز به این خاطر که در این خصیصه با امام علی علیه السلام مشترک هستند چنین حکمی دارند.

و ممکن است که مقصود درک کمالات و انواع گفتگوها باشد همان گونه که در معانی الأخبار و... از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: من گوش شنوایی (اذن واعیه) هستم که خداوند فرمود «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»^(۱) [و گوش های شنوا آن را نگاه دارد].

و در کنزالفوائد کراچکی آمده است که محمد بن عباس سی حدیث از عام و خاص روایت کرده مبنی بر این که گوش شنوا گوش علی علیه السلام است که هیچ یک از مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله شنید هرگز فراموش نکرد.

و در زیارت امام علی علیه السلام که صفوان از امام صادق علیه السلام روایت کرده آمده است: علی گوش خداست و در برخی زیارات حضرت نیز گفته شده: شهادت می دهم که تو گوش شنوای خداوندی که معارف علوی را فرا گرفت. پس توجه داشته باش که گوش غیر فراگیر و غیر شنوا و سنگین را به ائمه ظلم یا گوش های آنها تأویل کرد و در ذیل کلمه الرأی بیان خواهد شد که قلب انسان دو گوش دارد.

و بدان که در روایات بسیاری که برخی در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: خداوند ایمان را بر اعضا و جوارح بنی آدم واجب و تقسیم کرد و اعمالی را که هر عضو بایست انجام دهد بیان فرمود و روشن است که قبول ولایت، اصل ایمان است و در نتیجه گوش های مطیع و ممدوح گوش هایی هستند که ولایت را پذیرند و تلاش کنند تا خیر را بشنوند و به شر گوش قرار ندهند همچون گوش های انبیا و اوصیا و مؤمنان که حال گوش های مخالف نیز از این فهمیده می شود.

الإذن و من أذن له: عیاشی در باره آیه «إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»^(۲) [مگر کسی را

ص: ۲۳۴

۱- [۱] - حاقه/۱۲.

۲- [۲] - طه/۱۰۹.

که (خدای) رحمان اجازه دهد [از امام صادق نقل می کند که: به خدا سوگند ما کسانی هستیم که خداوند فردای قیامت به آنها اذن داده است. و پر واضح است که مقصود از اذن دادن، اجازه شفاعت شیعیان می باشد و همچنین است هر آن چه خداوند بدیشان اذن داده است. همان گونه که می فرماید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (۱) [و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی] و همان طور که خواهیم دید، چنین در روایات آمده است که در روز قیامت هیچ کس حق شفاعت ندارد.

و همچنین در دنیا در اموری بدیشان اجازه داده شده که چنین اذنی به هیچ کس داده نشده است، از جمله معجزات و آن چه که در باره تفویض در قسمت تذلیل بیان کردیم. پس بدین نکته توجه داشته باش و از جاهایی که می توان این تأویل را بنا بر تناسب در آن جاری ساخت غافل مشو. و همچنین به این مسأله عنایت داشته باش که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام در باره آیه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) [و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد] نقل می کند که ایشان فرمودند: این به معنای تحریم ایمان آوردن آنها نیست بلکه بدین معناست که آنها جز با اذن الهی نمی توانند ایمان بیاورند و اذن خداوند، امر کردن نفس به ایمان آوردن است تا زمانی که مکلف و متعبد باشد و نیز وادار کردن نفس به ایمان، هنگام از بین رفتن تکلیف و تعبد از نفس است... الخ، که در آنجا به این معنا اشاره کردیم با این که ارتباط کاملی با موضوع ما ندارد ولی ذکر آن در اینجا فوایدی دارد که بعد از این مشخص می شود. پس غافل مشو.

الأذان و المؤذن: در لغت به معنای ندا و اعلام می باشد و در سوره های توبه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» (۳) [و این آیات] اعلامی است

ص: ۲۳۵

۱- [۱] - ضحی/۵.

۲- [۲] - یونس/۱۰۰.

۳- [۳] - توبه/۳.

از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر] و اعراف «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» (۱) [آری پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد] آمده است که «بینهم» در آیه دوم به معنای بین اهل بهشت و آتش «أَنْ لَّعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۲) [که لعنت خدا بر ستمکاران باد] می باشد.

در روایات متعددی آمده است که مؤذن و اذان امام علی علیه السلام می باشند که در معانی الاخبار و... از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند من در قرآن با نام های متفاوتی آمده ام که از جمله فرمودند: من در دنیا و آخرت مؤذن هستم و سخن خداوند سبحان که می فرماید «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» آن مؤذن من هستم و منظور از اذان در آیه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ» نیز من می باشم. علامه مجلسی می گوید: شاید مراد از اذان، مؤذن باشد چرا که مصدر می تواند به معنای اسم فاعل باشد و یا این که منظور این است که مؤذن آن اذان علی علیه السلام است چرا که در موسم حج او بود که ندای برائت سر می داد پس شاید مراد امام در حدیثی که فرمود: در دنیا و آخرت من مؤذن هستم، همین باشد که در آیه سوره حج نیز بدان اشاره شده است و روایت امام صادق علیه السلام نیز مؤید آن می باشد، آنجا که می فرماید: علی علیه السلام مؤذن می باشد که در روز قیامت اذانی می گوید که تمام مخلوقات می شنوند. در سوره حج بیان خواهد شد که می توان اذان روز حج اکبر را به دعوت حضرت حجت علیه السلام در هنگام خروجش تأویل کرد و این بطن معنا می باشد و با ظاهر آن منافاتی ندارد، چرا که همگی آنها نفس واحده ای هستند و حضرت قائم علیه السلام از امام علی علیه السلام می باشد. و از امام علی علیه السلام روایت شده است که: دعوت قائم علیه السلام به سوی خود، جز با دعوتش به سوی علی علیه السلام صورت نمی پذیرد. پس دعوت او در حکم دعوت علی علیه السلام می باشد.

ص: ۲۳۶

۱- [۱] - اعراف/۴۴.

۲- [۲] - اعراف/۴۴.

الآسن: گفته می شود أسن الماء، یعنی کدر و بدبو شد. که در آیه «أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ»^(۱) [نهرهایی از آب صاف و خالص که بد بو نشده است] سوره قتال به کار رفته است و ذیل «أنهار» خواهیم دید که منظور از «ماء غیر آسن» یعنی آب غیر کدر علی علیه السلام می باشد. بر این اساس واضح است که امکان تأویل آب های مذموم و نکوهیده همچون أجاج و حمیم و... به دشمنان اهل بیت وجود دارد. همان گونه که در شرح أجاج گفته شد و در ذیل ماء نیز بدان اشاره خواهد شد.

الآمن و الآمنه و الأمن: مفرد است و جمع آن آمنین و هر آن چه بیانگر این معنا باشد مثل آمین. در قاموس آمده که أمن و آمن بر وزن صاحب مخالف خوف می باشد و آمن (بر وزن فرح) أماناً و أماناً و آمنه، فهو آمن و آمین. و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: همانا اهل بیت من امان شما هستند، پس آنها را دوست داشته باشید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده که: ائمه علیهم السلام امنای خداوندند و آنها امنیتی هستند برای کسانی که به آنها پناه آورند و تمسک جویند.

و در امالی شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند: خداوند باری تعالی ما را در روی زمین برای اهل زمین امان قرار داد پس مادامی که در میان آنها هستیم در امان هستیم. و روایاتی که بیانگر چنین مقامی برای ایشان در دنیا و آخرت می باشد، فراوان است و حتی از آن چه ذیل «ولیجه» و «ایمان» بیان خواهد شد دانسته می شود که اطلاق لفظ مؤمنین بر ائمه علیهم السلام در برخی آیات بدین معناست که آنها از سوی خداوند اعطا کننده امان می باشند و خداوند امان شان را جایز دانسته است.

بنابراین می توان لفظ امان و آمن و آن چه بدین معنا در قرآن آمده است را به رهایی از عذاب و دیگر مهالک دنیوی و اخروی که ائمه علیهم السلام از محبان شان دفع می کنند تأویل کرد. همان طور که در تأویل به ایشان و شیعیانشان آمده است و

ص: ۲۳۷

این دالّ بر این است که شیعیان ایشان در حالات مختلفی در امان می باشند:

اولاً: از این لحاظ که ایشان از عذاب آخرت در امان هستند، همان طور که در برخی روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: آگاه باشید که در روز قیامت علی علیه السلام و شیعیانش در امان می باشند» که روایت دیگری در ذیل بیت خواهد آمد.

و در کنزالفوائد و تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس و دیگران، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: آگاه باشید که در روز قیامت شیعیان علی علیه السلام می گویند ما علوی هستیم، پس ملائکه می گویند که شما در امانید و هیچ ترس و حزنی بر شما نخواهد بود.

ثانیاً: از این لحاظ که ایشان در دنیا پیش از قیام قائم علیه السلام به برکت وجود علوم ائمه علیهم السلام از لغزش و ضلالت و شک در دین در امان می باشند. همان گونه که در ذیل القری، آمنین در آیه «سَيُرَوُّوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»^(۱) [شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل رفت و آمد کنید] به در امان بودن از شک و ضلالت و لغزش تأویل می شود، چرا که ایشان علوم خود را از معادن آن که امر به گرفتن از آن شده اند، گرفته اند.

ثالثاً: از این لحاظ که ایشان از شر اشرار هنگام قیام قائم در امان هستند همان گونه که ذیل القری از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که ایشان در تأویل آیه سیر که در همانجا ذکر شده است می فرماید: مقصود این است که سیر شیعه در زمان قائم به صورت امن می باشد. در ذیل کلمه بعد (الأمّانه) آمده است که امین در قرآن به معنای آمین می باشد و آن چه در تأویل آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^(۲) [و هر که در آن درآید در امان است] ذیل کلمه بیت آمده نیز موید این می باشد.

الأمّانه: در قاموس، امانه و آمنه به معنای مخالف خیانت آمده است و این که امین به معنای قوی و مؤتمن می باشد. و همچنین گفته شده، هو امین یعنی او مورد

ص: ۲۳۸

۱- [۱] - سبأ/۱۸.

۲- [۲] - آل عمران/۹۷.

اعتماد می باشد و در مصباح نیز به ودیعه امانت گفته شده است. و در برخی زیارات و روایات بسیاری _ که پاره ای از آنها در گفتار های پیشین آورده شد _ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام امنای خداوند هستند و تک تک آنها امین خدا در زمین بر خلائق، دین، قرآن، وحی و علم خداوند می باشند و شکی نیست که بنابر اقتضای منصب خلافت و امامت، ایشان بر تمام امور امین می باشند.

به همین خاطر است که در تفسیر فرات بن ابراهیم و... آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها حتی در زمان بیماری شان تکرار کردند که: علی علیه السلام امین من بر امتم می باشد. و در بعضی روایات آمده: من و این (یعنی علی علیه السلام) امین این امت و پدران و نگهبانان شان هستیم.

و در اصول کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: همانا امام علیه السلام امین خدا در میان خلقتش می باشد.

و مؤید این مطلب، حدیث امام صادق علیه السلام در تفسیر فرات بن ابراهیم است که فرمود: خداوند ائمه را امانت داران سر خویش قرار داد. و در برخی روایات آمده: خداوند امر خلائق را نزد شما به امانت گذاشت. و در توضیح بلد در سوره تین شواهدی دال بر تأویل البلد الامین به پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام بیان خواهد شد که می تواند بر درستی دو معنایی که برای امین در آنجا ذکر کردیم و در آمن نیز بدان اشاره شد، دلالت کند؛ چرا که هر یک از ائمه برای کسانی که به ایشان پناه می برند امن می باشند و در تمامی امور نیز همان طور که قبلاً بیان کردیم، محل امن می باشند. و تأویل مقام امین که در سوره دخان و... آمده نیز چنین می باشد، یعنی به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان و امثالهم تأویل شده است که البته ممکن است در برخی آیات، تنها یکی از معانی مد نظر باشد. اما امانت در تمامی مواردی که تناسب دارد، به ایشان و ولایت و امامت آنان تأویل شده است. و در برخی روایات آمده که امامت همان امانت به ودیعه گذاشته شده می باشد که خداوند آن را نزد اولیای مؤمن خویش به امانت سپرده است. و در بعضی زیارت ها چنین آمده که: شهادت می دهم که شما امانت محفوظ می باشید. و پر واضح است که مقصود، وجوب مراعات و دوستی و اطاعت از ایشان و ترک هر

آن چه نمی پسندند، می باشد که به طور مثال در حدیث ثقلین که میان عام و خاص شهرت دارد آمده است. و در برخی روایات نیز چنین آمده است که: شما امانت های نبوت هستید. یعنی امانتی هستید از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که: ما آن امانتی هستیم که بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه گردید. مؤلف می گوید: شاید مقصود حضرت، ولایت ائمه علیهم السلام باشد. همان گونه که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد، مطالبی دال بر این گذشت که امانتی که بر مخلوقات عرضه گردید، امانت علی علیه السلام و ولایت آن حضرت بود که در ذیل انسان نیز مطالبی که به صراحت دال بر این مسأله بود بیان گردید که در تفسیر آیه نیز ذکر خواهد شد.

در تفسیر فرات به نقل از شعبی در باره «إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا(۱)» [در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد. خدا شنوای بیناست] آمده که: به این مسأله اعتقاد دارم و از کسی جز خدا نمی ترسم و می گویم که منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و در کتاب سعد السعود آمده که در تفسیر امام باقر علیه السلام در باره این آیه دیدم که ایشان فرموده اند: این آیه پیرامون ولایت است که بایست به خاندان محمد صلی الله علیه و آله واگذار شود.

و در روایات متعددی آمده که مقصود از این امانت امر خداوند است مبنی بر این که امام اول آن (امانت) را به امام بعد از خود برساند.

مؤلف می گوید: ذیل واژه خیانه بیان خواهد شد که هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند بر او واجب ساخته است و شکی نیست که اصل فرائض و بزرگ ترین آنها ولایت و امامت ائمه علیهم السلام می باشد، لذا این آیه و بسیاری آیات دیگر که در بر دارنده معانی ای از این قبیل هستند _ همچون آمن، والذین آمنوا.... _ بدان تأویل می گردد. اما ایمان در لغت به معنی تصدیق و اذعان است و در شرع نیز نسبت به توحید، نبوت و امامت چنین معنایی دارد و از آنجا که ایمان بدون امامت سودی نمی بخشد، بنابراین امامت متمم توحید و نبوت به شمار می رود و

ص: ۲۴۰

ایمان جز بدان کامل، و حتی می توان گفت تحقق نمی پذیرد. و در فصل دوم گفتار نخست بیان کردیم که در روایات بسیار و متواتری ایمان به ولایت و امامت و به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل شده است، که بسیاری از این روایات در باب های گفتارها و به ویژه در باب دوم فصل دوم گفتار نخست و همچنین باب سوم فصل اول از همان گفتار بیان گردید.

اما این که در برخی روایات همچون روایت مفضل در باب چهارم فصل اول و روایت قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ» (۱) [ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید] آمده که فرمود منظور از ایمان، امام علی علیه السلام است و این که فرات بن ابراهیم نیز در تفسیرش از این عباس نقل می کند که: امام علی علیه السلام در قرآن نام هایی دارد که مردم آن را نمی شناسند و از این جمله، ایمان در آیه «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (۲) [و هر کس در ایمان خود شک کند قطعاً عملش تباه شده است] می باشد که ایمان به امام و به علی علیه السلام تأویل شده است و به همان صورتی است که بارها اشاره کردیم یعنی مقصود، ولایت امام علی علیه السلام می باشد، همان گونه که در آیه «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ» [و هر کس در ایمان خود شک کند] در سوره مائده نیز ایمان به ولایت امام علی علیه السلام تأویل شده و در هیچ یک از آیات، هیچ منافاتی میان این دو تأویل وجود ندارد. اما در باره مؤمن و هر آن چه بیانگر این معنا باشد باید گفت که همان گونه که در تأویل ایمان آمد، روایات بسیاری وجود دارد که به صراحت من آمن را به ولایت و امامت تأویل می کند، از جمله این که در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» (۳) [و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام.

ص: ۲۴۱

۱- [۱] - حجرات/۷.

۲- [۲] - مائده/۵.

۳- [۳] - آل عمران/۱۴۰.

و در کنایه از امام علی علیه السلام نقل شده که در باره آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»^(۱) [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] فرمودند: یعنی به ولایت امام علی ایمان آوردند و ولایت شان به علی را با ولایت فلان و فلان و فلان در نیامیختند چرا که این تلبس به ظلم می باشد. و در کتاب صدوق از امام باقر علیه السلام آورده شده که فرمود: همانا گروهی از امت رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان ولایت علی علیه السلام را در ظاهر و نه در باطن پذیرفتند، پس خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود که «الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»^(۲) [آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دل هایشان ایمان نیاورده بود].

روایات از این دست بسیار است. از جمله امام عسکری علیه السلام آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» [ای کسانی که ایمان آورده اید] را به توحید خدا و نبوت محمد و امامت علی تفسیر کردند که این با آن چه پیش از این ذکر کردیم منافاتی که ندارد هیچ بلکه موید آن نیز می باشد، زیرا پر واضح است که ایمان به ولایت، بسته به ایمان به خدا و رسولش می باشد و از همین رو جز بدان کامل نمی گردد و به همین خاطر است که آیه سوره نساء که می فرماید «وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»^(۳) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] تأویل به مخالفان آن شده است، چرا که آنها به نبی صلی الله علیه و آله ایمان آوردند اما ولایت و امامت علی علیه السلام را کافر شدند که انشاء الله حدیثی ذیل تأویل آیه بیان خواهد شد. از سوی دیگر بسیاری از روایات نیز در تأویل مؤمن و مترادفات آن به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است که این نیز خود دال بر تأویل ایمان است به آن چه متذکر شدیم. اما تأویل آن به شیعه نیز همان گونه که پیش از این

ص: ۲۴۲

۱- [۱] - أنعام/۸۲.

۲- [۲] - مائده/۴۱.

۳- [۳] - نساء/۱۵۰.

گفته شده واضح و روشن می باشد.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مؤمن دو گونه است، مؤمنی که به عهد خداوند عز و جل ایمان آورد و به شروطی که برای آن شرط کرده است عمل نماید که آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۱) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] بیانگر آن می باشد. البته در روایت دیگری آمده: به همراه پیامبران، شهدا و صالحان است و اوست که احوال دنیا و آخرت گزندی به او نمی رساند و او از زمره کسانی است که شفاعت می کند و برای او شفاعت نمی شود. و دسته دوم مؤمنان همچون نهالی می باشند که گاهی کج و گاهی مستقیم می گردد و در روایتی دیگر آمده است که او چون نهالی می باشد که باد به هر سو بخواهد او را نمی تواند ببرد و این از دسته کسانی است که برایش شفاعت می شود و بر سبیل خیر می باشد. (۲)

اخبار وارده در خصوص تفاوت درجات ایمان و مراتب مؤمنین که تا حدود ده رتبه شمرده شده است، در بخش کفر و ایمان اصول کافی آمده است که ما نیز انشاء الله در لابه لای این کتاب به آنها اشاره می کنیم، اما نسبت به امام علی و ائمه علیهم السلام از آنجا که اصل و کامل ترین مؤمنان می باشند در توحید شیخ صدوق همان گونه که در باب دوم فصل اول گفتار نخست نیز آمد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ آیه ای از آیات قرآن با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع نمی شود مگر این که علی بن ابی طالب امیر و فرمانده و شریف و نخستین آنها می باشد.

در اینجا به ذکر پاره ای از این روایات برای صاحبان اندیشه می پردازیم:

در تفسیر عیاشی به نقل از فضیل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۳) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که

ص: ۲۴۳

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۴۲.

۳- [۳] - مائده/۵۵.

ایمان آورده اند] روایت شده که: آنها ائمه علیهم السلام می باشند. (۱) و همچنین از حضرت به نقل از زراره نیز در باب ششم فصل اول از این گفتار سوم روایت شده است و همچنین روایات دیگری مثل این روایت در تفسیر این آیه در سوره مائده ذکر خواهد شد و درست این است که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه مذکور و امثال آن، فقط امامت می باشد نه شیعه.

در اصول کافی در باره آیه «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۲) [به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست] از امام صادق روایت شده که فرمود: امام علی علیه السلام فرمودند: منظور ما هستیم (۳) و ذیل کلمه (ایذاء) روایاتی دال بر تأویل مؤمنین به علی و فاطمه علیهما السلام خواهد آمد.

در مناقب ابن شهر آشوب در باره آیه داستان نوح «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (۴) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که: قبر علی علیه السلام به همراه نوح در کشتی بود. پس هنگامی که خارج شد، قبر ایشان را خارج کوفه رها کرد و با جمله (المؤمنین و المؤمنات) برای ایشان و فاطمه طلب مغفرت کرد. (۵)

و در شرح ولیجه مطالبی بیان خواهد شد دال بر این که مؤمنین در برخی آیات به ائمه علیهم السلام تأویل شده است اما بدین معنا که ایشان از طرف خداوند امان می دهند و خداوند امان آنها را مجاز شمرده است که بر این اساس، مؤمن از آمن مشتق شده است همان گونه که از ایمان مشتق می شود.

در کنزالفوائد و... از امام صادق و گروهی از علمای اهل سنت آمده است که

ص: ۲۴۴

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۴۲.

۲- [۲] - توبه/۱۰۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۲۷۷، باب ۲۹، ح ۴.

۴- [۴] - نوح/۲۸.

۵- [۵] - مناقب، ج ۳، ص ۳۵۴.

ایشان در باره آیه «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (۱) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید] فرمودند، مقصود علی علیه السلام می باشد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند] روایت شده که فرمودند: یعنی امیرالمؤمنین و اصحابش. و در مناقب از کتاب اسباب نزول واحدی نقل شده که «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۲) [و هر که دوستی کند با خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی علی علیه السلام را. (۳) گاهی نیز لازم است که در برخی موارد «الَّذِينَ آمَنُوا» را بنا بر اقتضا بر عده معدودی از مؤمنان آن زمان اطلاق کنیم، همان گونه که در لابه لای کتاب بیان خواهد شد.

حتی در پاره ای موارد بایست که آن را بر تمامی کسانی که علی الظاهر اقرار به ایمان کردند ولو در باطن هم منافق بودند تأویل کرد، همچون آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و از جمله روایاتی که دالّ بر این مورد اخیر می باشند روایتی است از طیار در کتاب روضه که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در جایی که مؤمنان را خطاب قرار نمی دهد پرسیدم که آیا منافقین را نیز شامل می شود؟ فرمود: آری، منافقین، گمراهان و هر آن کس که علی الظاهر دعوت را پذیرفته است نیز داخل در آن می شود. بنابراین بایست که هر آیه را بنا بر تناسب تفسیر کرد.

الآلهه: تأله در لغت به معنای تعبد است و إله به معنای معبود، مطاع و پناه می باشد که جمع آن آلله می گردد. الله اسم ذات است و اصل آن بنا بر تفصیلی که مفسران بیان می دارند الإله بوده است. در تفسیر امام عسکری علیه السلام در باره آیه «وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ» (۴) آمده که یعنی: خداوند شما که محمد و علی (صلوات الله

ص: ۲۴۵

۱- [۱] - انفال/۶۲.

۲- [۲] - مائده/۵۶.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۸.

۴- [۴] - بقره/۱۶۲.

علیهما) را با فضیلت اکرام کرد و خاندان آن دو را فضیلت خلافت بخشید و شیعیان شان را با روح و ریحان و کرامت و رضوان برتری داد.

در باب هفتم فصل پیش روایاتی مبنی بر تأویل إله به امام و آلهه به امامان ضلالت آمده است و همین طور تأویل کلمه جلاله به امام بر حق ذکر شد که در همان جا وجه جواز آن را نیز بیان کردیم و این که تأویل آن بدین معنا اشکالی ندارد.

الأب: ذیل کلمات الأخ و الوالدین خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران این امت هستند و در سوره احزاب در شرح آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (۱) [و همسرانش مادران ایشانند] نیز خواهیم دید که در قرآن اهل بیت آمده که «وَهُوَ أَبٌ لَكُمْ» یعنی او پدر شماست. که آن چه در اواخر فصل دوم گفتار دوم یعنی حدیث عمر با غلام در باره آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] آوردیم موید این مطلب می باشد و همچنین ذیل الابن مطالبی خواهد آمد دالّ بر این که مراد از فرزندان انبیا ائمه علیهم السلام و حتی شیعیان شان می باشند و ایشان پدران آنها می باشند و از این مسأله و آن چه ذیل الأخ خواهد آمد فهمیده می شود که شیطان پدر کفار و مخالفان می باشند و حتی اطلاق لفظ آن بر رؤسای آنها نیز صادق است. بر این اساس می توان آب و آباء را بر آن چه تناسب دارد تأویل کرد و آن چه موید این مسأله است این است که در برخی زیارات امیرالمؤمنین آمده است: برای مؤمنان پدری مهربان بودی.

در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام پدر مهربان است. و در آخر باب پنجم فصل دوم گفتار نخست حدیثی از کمال الدین ذکر شد که به صراحت بیان داشت که پیامبر و علی علیه السلام پدران این امت هستند.

ص: ۲۴۶

الإيتاء و ما آتی به: و کلمات قرآنی بسیاری که مشتمل بر این دو می باشند: گفته می شود: آتاه: نزد او آمد و آتاه: به او عطا کرد. بدان از آن چه که در فصول مقدمات پیش مخصوصاً باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد و از آن چه در ترجمه کلمات خواهد آمد روشن می گردد که عمده آن چه انبیا آوردند و خداوند عز و جل به ایشان و سایر اهل خیر، پس از توحید عطا فرمود، ولایت و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و بر این اساس می توان موارد مناسب این کلمات را به امر ولایت و آن چه بدان برمی گردد تأویل کرد و همچنین می توان آن کلماتی را که به اهل شر و دشمنان دین بر می گردد، در جای مناسب به ترک ولایت تأویل کرد که آن چه ذیل کلمه فرح خواهد آمد، صریحاً مویذ آن می باشد.

و در شرح کلمات «الکتاب و علم» خواهیم دید که امکان تأویل آن به دارندگان علم و کتاب وجود دارد همان طور که ذیل واژه زکاه می بینیم که می توان آن را به پرداخت زکات تأویل کرد.

الأخ و الإخوان: گفته شده أخ در قرآن گاهی بر فردی از یک قوم اطلاق می شود بدون آن که از نظر دینی برادر آنها باشد. در تفسیر عیاشی از امام سجاد علیه السلام آمده است که چون به ایشان گفتند که جدت گفته است که: برادران مان بر ما ظلم روا داشتند پس به خاطر ظلم شان با آنها پیکار کردیم، امام فرمود: وای بر تو. آیا قرآن نخوانده ای که می فرماید: «وَأِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا» (۱) [و به سوی عاد برادرشان هود را (فرستادیم)] «وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» (۲) [و به سوی مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم)] «وَأِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» (۳) [و به سوی قوم) ثمود صالح برادرشان را (فرستادیم)] پس اینها نیز مانند آنها هستند که تنها از نظر قومی برادر بودند نه از نظر دینی!

ص: ۲۴۷

۱- [۱] - اعراف/۶۵.

۲- [۲] - اعراف/۸۵.

۳- [۳] - هود/۶۱.

و همچنین در اصول کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: امام برادری مهربان است. و همچنین در روایت دیگری آورده است که: مؤمن برادر مؤمن است چرا که پدر و مادرشان منتسب به پیامبر و وصی او هستند که پدران این امت محسوب می شوند و بدین خاطر که همگی از گل بهشت آفریده شده اند.

و همچنین همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، ذیل اتباع خواهیم دید که هر کس از پیامبر و ائمه پیروی کند و آنها را دوست بدارد از ایشان به شمار می رود. و در برخی روایات _ مانند کتاب کافی _ آمده که: همانا گل قلب مؤمن از باقی مانده گل آنها می باشد و به همین خاطر است که قلوب شیعیان به ایشان اشتیاق دارند.

و ذیل نعیم خواهد آمد که خداوند به وسیله نعمت خویش که اهل بیت و ولایت آنها می باشد، بندگان را پس از آن که با هم دشمن بودند برادران یکدیگر قرار داد، و ذیل ضعفاً نیز آمده است که مؤمن برادر دینی مؤمن است و نسبت به یکدیگر از مادر مهربان تر هستند و همچنین کافر و برادران شیطان دشمنان ائمه علیهم السلام هستند و برادران یکدیگر، چرا که همگی از گل سبزه خلق شده اند و از یکدیگر تبعیت می کنند و فرمان شیطان می برند، همچنین در روایات آمده که هر کس قومی را دوست بدارد از آنان به حساب می آید هر چند که از نژاد آنان نباشد. علت دیگر برادری آنها این است که همگی از نطفه شیطان می باشند همان گونه که خداوند می فرماید: «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ» (۱) [در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد] و روایاتی که بیانگر شریک شیطان بودن آنهاست بسیار می باشد که در این باب روایت صریحی ذیل سیر خواهد آمد و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر آن گونه که از امام باقر علیه السلام در احتجاج آمده است، فرمود: آگاه باشید که همانا دشمنان علی برادران شیطانند که برخی به برخی سخنان زیبا می گویند. بنابراین می توان اخ، إخوان، أخوات و أخت را که در قرآن آمده است، در جای مناسب به دشمنان و یا اهل ایمان تأویل کرد.

ص: ۲۴۸

الإيذاء: و مشتقات این کلمه در قرآن فراوان به کار رفته است همچون آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱).

اصل ایذاء، رساندن مکروه و بدی است و لو اگر با زبان باشد که اسم آن اذیت می شود. از روایات بسیاری چنین برمی آید که مقصود از ایذاء که در قرآن آمده، دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد، حال چه تحت عنوان اذیت مؤمنین آمده باشد که این بسیار واضح است، چون مؤمن حقیقی ایشان می باشند، و چه تحت عنوان اذیت خدا و رسولش آمده باشد که در حقیقت دشمنی با ائمه، آزار رساندن به آنهاست و آزردن پیامبر آزردن خداوند است که پیش از این مخصوصاً در باب ششم فصل پیش مطالبی دال بر این معنا بیان کردیم.

در کشف الغمه از مقاتل به نقل از ابن مردویه آمده که آیه «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (۲) [و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب (عمل زشتی) شده باشند آزار می رسانند] در باره دشمنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل شده است و این که تعدادی از منافقین ایشان را آزار می دادند و بر آنها دروغ برمی بافتند.

و قمی در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» می گوید که این آیه در باره کسی نازل شده که حق علی و فاطمه را غصب کرد و به آزار فاطمه پرداخت، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را پس از مرگم بیازارد گویی که او را در زمان حیاتم آزرده است (۳).

در تفسیر فرات با سندی که به ائمه علیهم السلام برمی گردد آورده شده که ایشان فرمودند: ای کسانی که ایمان آوردید پیامبر را با آزار علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام میازارید آنگونه که موسی را آزرده که علامه مجلسی می گوید: این هم امکان تنزیل را دارد و هم امکان تاویل اما دومی آشکارتر است.

ص: ۲۴۹

۱- [۱] - احزاب/۵۷.

۲- [۲] - احزاب/۵۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی ج ۲، ص ۱۷۰.

و در تفسیر ضحاک و همچنین مقاتل از ابن عباس در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آمده که: این زمانی بود که منافقین گفتند، محمد تنها چیزی که از ما می خواهد این است که اهل بیتش را عبادت کنیم.

و در تفسیر عیاشی(۱) در باره آیه «لَا تُبْطَلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»(۲) [صدقه های خود را با منت و آزار، باطل مکنید] از امام باقر علیه السلام روایت شده که این آیه برای محمد و آل او گفته شده است و این که آیه در شأن عثمان نازل شده و در مورد معاویه و پیروانش ساری و جاری می باشد. و در شرح آیه «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا»(۳) [پس کسانی که هجرت کرده اند] تا آنجا که می فرماید: «وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي»(۴) [در راه من آزار دیده اند] در سوره آل عمران خواهد آمد که تأویل آن ائمه علیهم السلام می باشند.

الأسوه: به معنای پیشواست، گفته می شود تاسی به: یعنی از عمل او پیروی کرد و بدان اقتدا کرد، و در سوره احزاب «قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۵) [قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست] و در سوره ممتحنه: «قَدْ كَانَ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۶) آمده است و پرواضح است که عمده آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان مبعوث شد پس از وحی ولایت می باشد و ذیل کلمه شیعه آمده که ابراهیم علیه السلام از شیعیان علی علیه السلام می باشد که بر این اساس می توان تاسی در آیه را به تاسی جستن به امر ولایت تأویل کرد، مخصوصاً پس از این که قید اسوه حسنه آورده شده است که البته در ذیل حَسَنَه نیز چنین معنایی را خواهیم دید.

ص: ۲۵۰

۱- [۱] - تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- [۲] - بقره/۲۶۴.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹۵.

۴- [۴] - آل عمران/۱۹۵.

۵- [۵] - احزاب/۲۱.

۶- [۶] - ممتحنه/۴.

الإيلاء: و آن چه به معنای آن است مثل «يُولُون»؛ اصل معنای ایلا سوگند خوردن می باشد و در سوگند ترک هم بستری با همسر رایج شده است که در ذیل حلف، قسم یمین مطالبی خواهد آمد که بیان کننده این معنا می باشد.

الآلاء: در لغت به معنای نعمت می باشد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه و همچنین ولایت ایشان از بزرگترین نعمت های خداوند می باشد، آلاء و آلاء الله به ایشان و ولایت شان تأویل شده است. و در روایت ابویوسف بزّاز از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» (۱) [پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید] چنین روایت شده که منظور از آلاء بزرگ ترین نعمت های خداوند متعال است که ولایت ما می باشد.

و در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۲) [پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید] آمده که: خداوند باری تعالی فرمود: پس به کدامین دو نعمت کفر می ورزید به محمد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام (۳)، و در روایات فراوانی آمده که ایشان آلاء الله هستند که برخی از این روایات ذیل کلمه «النعمة» آمده است.

الإماء و الأمه: می توان اُمه را بنابر آن چه ذیل کلمه اُسیر آمده برای مناسبت آشکاری که وجود دارد تأویل کرد.

الآئیه: همان گونه که در سوره دهر آمده، به معنای ظرف می باشد و چه بسا بتوان آن را به آن چه ذیل کأس و اُكواب آمده تأویل کرد.

الآناء: در برخی آیات آناء اللیل آمده که مقصود ساعات شب می باشد و ذیل کلمه ساعه تأویل آن خواهد آمد.

المأوی: و آن چه بر آن دلالت می کند مانند اوی: مأوی در اصل به معنای منزل و مرجع می باشد و گفته شده: اوی الی المنزل و یاوی یعنی: بدان بازگشت و

ص: ۲۵۱

۱- [۱] - اعراف/۶۹.

۲- [۲] - رحمن/۱۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۲.

در آن ساکن شد و آواه إلیه یعنی: آن را به خود چسباند و افزود و آوانا یعنی: به مأوای خود بازگشتیم که هر دو حالت به صورت لازم و متعدی به کار می روند و ذیل یتیم می بینیم که در آیه «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (۱) [مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد] این گونه تأویل شده که: تو را تنها یافت و مردم را به واسطه تو پناه داد، و این بیانگر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت مأوای مؤمنین می باشد و بهشت نیز به وسیله ایشان مأوای آنان خواهد گشت و واضح است که ائمه نیز با اطاعت و ولایت شان که در حقیقت اطاعت خدا و رسولش می باشد در آخرت مأوای مؤمنان می باشند و از این رو ائمه جور و ضلالت نیز مأوای بی ایمانان می باشند و در روز قیامت آتش است که مأوای شان خواهد بود بنابراین مأوای مؤمن در دنیا پیامبر و ائمه علیهم السلام و در آخرت بهشت، و مأوای غیرمؤمن در دنیا آن امامان ضلالت و در آخرت آتش جهنم خواهد بود چرا که اگر شخصی در امور دنیوی و اخروی اش به شخصی مراجعه کند در حقیقت او مأوایش خواهد بود.

الآیه: روایات متواتر فراوانی در تأویل لفظ آیه، آیات و آیات الله آمده که منظور حجج و ائمه علیهم السلام می باشد. و شیخ کلینی بابی را برای این مطلب قرار داده است که بسیاری از این روایات پیش از این بیان شد و برخی نیز در لابه لای مطالب خواهد آمد. اما اصل آیه به معنای نشانه است و آیه قرآن آیه نامیده شده چرا که نشانه ای است برای جدا کردن کلامی از کلام دیگر یا بدین خاطر نامیده شده که نظام هر یک از آنها نشانه ای است از خداوند سبحان.

و در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان برای این تأویل به آیه «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» (۲) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم] استدلال می کند که مقصود از آیه حجت می باشد. و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: امام علی علیه السلام می فرمود: برای خداوند عزّ و جل آیتی بزرگ تر از من نیست.

ص: ۲۵۲

۱- [۱] - ضحی/ ۶.

۲- [۲] - مؤمنون/ ۵۰.

و از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَتَتْكَ آيَاتُنَا» (۱) [نشانه های ما بر تو آمد] و آیه «وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ» (۲) [و به نشانه های پروردگارش نگروده است] چنین روایت شده که مراد از آیات ائمه علیهم السلام می باشد یعنی به آنها ایمان نیاوردند و از ایشان پیروی نکردند. و ذیل کلمه (محکم) خواهد آمد که آیات محکمت به ائمه علیهم السلام تأویل می شوند و آیات متشابهات به آن سه نفر.

در امالی شیخ صدوق از حدیث بن الیمان نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از آیه بهشت است و هادیان به سوی آن ائمه آل محمد علیهم السلام می باشند و شیخ علامه ما می گوید: بدین دلیل بر ائمه علیهم السلام آیات اطلاق شده که نشانه هایی آشکار برای عظمت، قدرت، علم، لطف و رحمت خداوند می باشند و نشانه هایی راهنما برای به دست آوردن بهشت. البته از برخی آیات که در خصوص حضرت قائم علیه السلام تأویل شده آمده که ایشان هر چند که داخل در ائمه علیهم السلام می باشند و تأویل آیات بر ایشان هم جاریست، اما چنان چه در کمال الدین از امام صادق علیه السلام در باره آیه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (۳) روایت شده مقصود از آیه: خروج قائم علیه السلام می باشد.

و در روایت ابن بکیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ» (۴) [چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های پیشینیان است] آمده که فرمود: منظور تکذیب قائم علیه السلام از سوی آنها می باشد چرا که به ایشان می گویند ما تو را نمی شناسیم و تو از نسل فاطمه نیستی؛ همان طور که مشرکین به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند.

و آیه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (۵) [روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید] به طلوع خورشید از سوی مغرب تأویل شده است همان

ص: ۲۵۳

۱- [۱] - طه/۱۲۶.

۲- [۲] - طه/۱۲۷.

۳- [۳] - انعام/۱۵۸.

۴- [۴] - قلم/۱۵.

۵- [۵] - انعام/۱۵۸.

طور که در تفسیر امام علیه السلام نیز در آیه «الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ»^(۱) [آری) آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند] لفظ آیه به صیحه آسمانی ای تأویل شده که با نام قائم علیه السلام می باشد همان طور که در تفسیر قمی و... نیز از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است. و همین طور این که برخی الففاظ (آیات) به ولایت تأویل شده است که به طور مثال در اصول کافی از امام صادق در باره آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»^(۲) [ولی کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند] روایت شده که یعنی به ولایت علی علیه السلام کافر شدند.

و همچنین در تفسیر قمی و... از امام صادق در باره آیه مورد اشاره روایت شده که یعنی: ولایت و حق علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام را کفران و تکذیب کردند. علاوه بر این روایات امام در خصوص تفسیر این آیات با آیات دال بر صدق محمد صلی الله علیه و آله در اوامر و نواهی و اخبار گذشتگان که آورده است و ابلاغ آن به بندگان خدا در خصوص ذکر برتری علی و ذریه طیبین و بهترین های بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز این چنین است.

همچنین در برخی آیات نازل شده در خصوص نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و ذریه طاهرینش منافاتی با تأویل نخست وجود ندارد، چرا که اینها اموری منسوب به آنهاست و از آنها خارج نیست و مرجع مورد نظر ائمه علیهم السلام هستند و اشکالی ندارد که هر آیه ای با آن چه متناسب آن است تأویل گردد یا آن که در کلمه تأویلات ذکر شود و مرجع آن همان طور که بارها گفته شد، یک نفر باشد.

ص: ۲۵۴

۱- [۲] - جائیه/۱۱.

۲- [۳] - حج/۵۷.

البدء: و هر چه شامل آن می گردد. همچون «بدأکم» و امثالهم: سخن از آغاز آفرینش مخلوقات به دست خداوند و این که اولین چیزی که به صورت نور آفرید روح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ارواح پیروان ایشان بوده است و سپس به آفرینش دیگر مخلوقات چه سعید و چه شقی پرداخته، که در باب های گفتارهای پیشین مخصوصاً در باب پنجم فصل دوم گفتار نخست، گفته شد.

در تفسیر قمی در بیان آیه «كَمَا يَدَأُكُمْ تَعُودُونَ»^(۱) همانگونه که خداوند آفریدتان باز می گردید] به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: آنگاه که خداوند انسان ها را آفرید، آنان را به صورت مؤمن و کافر و سعید و شقی خلق کرد و همین گونه نیز هدایت یافته و گمراه در روز قیامت باز خواهند گشت! و همچنین روشن شد که این تفاوت در پذیرفتن و نپذیرفتن ولایت می باشد که بر این اساس امکان این تأویل در باره هر آن چه از این قبیل باشد امکان پذیر است. پس این را بدان و به برخی از شواهدی که در ترجمه کلمه «الأول» آمده است رجوع کن.

البراء: و هر چه شامل آن می گردد، همچون «برئ» و مانند آن. اصل معنای این کلمه رهایی می باشد و أبرأه یعنی او را رها ساخت و برأه یعنی آفرید، گویی که او را از عدم رهانید و بریء منه یعنی روحش را از دست آن آزاد کرد و از آن دور شد و از همین معناست «التبری من الأعدای»، مثلاً گفته می شود فلائن برأ من فلائن و تبرأ: هنگامی که از او دوری جست و با او دشمنی کرد. و البته ناگفته پیداست، همان

ص: ۲۵۵

گونه که دوستی با اولیای خدا واجب است، دشمنی با دشمنان اولیای خدا و بیزاری جستن از آنها و پیروانشان و مذهبشان نیز واجب است.

خداوند در سوره توبه و دیگر سوره ها به صراحت بیان می کند که او و فرستاده اش از مشرکین بیزار هستند و در ذیل واژگان شرک و کفر و... خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها مشرک و کافر هستند. بنابراین تأویل براءت در قرآن به براءت خدا و رسولش و انبیا و ائمه علیهم السلام و دیگر اهل ولایت از اینان و ادیان و پیروان شان صحیح می باشد، چنان چه تأویل آن به براءت این گروه از ولایت و اهل ولایت و بلکه براءت از خدا و رسولش نیز صحیح می باشد و همچنین است براءت برخی از آنان از یکدیگر در قیامت صغری و کبری. از آن چه بیان کردیم معنی کلمات إبراء، البری، الباری و البریه نیز روشن می گردد.

البواء: و دیگر کلماتی که بیانگر این معنا می باشد، همچون «یتبوا» و مانند آن. هروی می گوید معنای اصلی بواء لزوم می باشد و گفته می شود: أباً الامام فلاناً بفلانٍ یعنی فلانی را ملازم دیگری قرار داد و بَوَّاهُ اللهُ منزلاً: یعنی او را در آن ساکن کرد و المبوء: یعنی منزل، و گفته می شود: بَاءٌ بَغْضِبٍ یعنی دوباره خشمگین شد و بر کسی پنهان نیست که خداوند مخلوقات را به پایبندی به ولایت و ایمان به آن و پایبندی به پیامبر و ائمه علیهم السلام مکلف ساخته است و آنها را بدان ملزم نموده و همچنین بهشت و خیر دنیا و آخرت را برای کسی که از این امر اطاعت کند، واجب کرده است، چنان چه آتش دوزخ و خشمش را نیز برای دشمنان و مخالفان این بزرگان واجب داشته. بنابراین چه بسا بتوان برخی از مواضع مناسب را به این نوع از الزام و براساس تناسب با هر یک از دو گروه تأویل کرد. والله اعلم.

الباب و الأبواب: در روایات بسیاری _ که برخی از آنها ذکر شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد _ گفته شده که ایشان ابواب الله هستند. و در نهج البلاغه آمده است که «نَحْنُ الْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تَأْتُوا الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ بَابِهَا سُمِّيَ

سَارِقًا» (۱) یعنی: ما خزائن و باب های الهی هستیم پس جز از درهای خانه ها بدان وارد نشوید که هر کس از غیر در وارد خانه شود دزد نامیده می شود.

در کتاب کنزالفوائد از ابوذر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام باب بزرگ الهی است، پس هر کس می خواهد بر خدا وارد شود از آن داخل گردد.

و در کتاب سلیم بن قیس آمده است: شنیدم سلمان فارسی که رحمت خدا بر او باد می گوید: همانا علی علیه السلام دری است که خداوند گشوده است. هر کس از آن داخل گردد مؤمن است و هر کس از آن خارج گردد کافر.

و این روایت را شیخ کلینی از امام باقر علیه السلام این گونه نقل می کند که: هر کس از آن داخل نشود و از آن خارج نگردد از طبقه کسانی است که خداوند در مورد آنها می فرماید: «لی ففیهم المشیه» که دیگر روایات ذیل کلمه «البیت» خواهد آمد.

حدیث: من شهر علم هستم و علی دروازه آن حدیثی است مشهور و متواتر که در برخی روایات این گونه آمده است: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن.

در مناقب ابن شهر آشوب از حضرت علی علیه السلام نقل شده که در حدیثی فرمودند: من آن دروازه الهی هستم که بدان وارد می شوند، پس سجده کنان داخل گردید.

و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: من باب مغفرتم که در توضیح کلمات «الحطه» و «السفینه» خواهد آمد که ائمه علیهم السلام همچون باب مغفرت بنی اسرائیل می باشند و در کلمه «السور» خواهیم دید که باب در آیه: «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» (۲) پس میانشان دیواری زده می شود که برای آن دری باشد [علی علیه السلام می باشد و در کلمه «العذاب» نیز خواهد آمد که باب در آیه: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم

ص: ۲۵۷

۱- [۱] - نهج البلاغه/خطبه ۱۵۳.

۲- [۲] - حدید/۱۳ .

بَابًا» (۱) [و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم] علی علیه السلام می باشد. در برخی روایات چنین آمده که ائمه علیهم السلام دروازه قرآن، ایمان و مقام و دروازه های بهشت، و دروازه های احکام و دروازه های درستی و یقین و تقوی می باشند.

و کفعمی در معنای این که ائمه علیهم السلام باب الله هستند از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند: خداوند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان بعد از او، از چشم مخلوقاتش پنهان گشت و از علم، آن میزان را که خلق بدان نیاز داشت به ایشان تفویض نمود و چون پیامبر علوم و حکمت را تمام و کمال به علی علیه السلام داد فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن و خداوند با آیه «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» (۲) [بدین شهر درآید و از (نعمت های) آن هر گونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در (بزرگ) درآید و بگویید (خداوندا) گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] اطاعت از علی علیه السلام را بر مخلوقاتش واجب ساخت و منظور از «المحسنین» کسانی هستند که در فضل این باب و بزرگی شأن آن تردید نمی کنند.

در کافی از علی علیه السلام حدیثی روایت شده است که: خداوند با آیه «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (۳) [و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآید] برای علم، صاحبانی قرار داده و اطاعت از آنها را بر بندگانش واجب ساخته است. و منظور از «البيوت» خانه های علم است که در نزد پیامبران به ودیعه نهاده است و «أبواب» همان جانشینان ایشانند.

مؤلف می گوید: از این دو حدیث و امثال آن که در ذیل کلمه «البيت» و دیگر

ص: ۲۵۸

۱- [۱] - حجر/۱۴.

۲- [۲] - بقره/۵۸.

۳- [۳] - بقره/۱۸۹.

کلمات خواهد آمد، روشن می گردد که مقصود تشبیهات معنوی است و این که انبیا دروازه ها و نشانه های بین خداوند هستند و واسطه های وصول به خلق، و ائمه علیهم السلام دروازه های انبیا و واسطه های وصول آن از انبیا و چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که به علی علیه السلام فرمودند: تو دروازه من هستی که از آن بر من وارد می شونی و من دروازه خداوندم. هر کس از غیر تو به سوی من بیاید، نه به من خواهد رسید و نه به خداوند. پس خداوند فرمود: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...»^(۱) [نیکی آن نیست که از پشت خانه ها در آید]

ناگفته پیداست که در دروازه خدا، در خداست، بنابراین علما نیز دروازه های وصول به ائمه علیهم السلام هستند و حتی بدین خاطر و به خاطر این که سببی برای نائل آمدن به ایمان و مغفرت گناهان و دخول در بهشت و شناخت احکام هستند و ابواب نام گرفته اند و چون علی علیه السلام باب اکبر است در بیشتر روایات بدین اسم نامیده شده است. در نتیجه از این روایت دانسته می شود که خلفای جور، پیروان شان و علمایشان و یاران شان ابواب کفر و جور و آتشند. بنابراین هر تأویلی متناسب بامکان خود جاری می گردد.

البغته: به معنای ناگهانی است و بغت بغته یعنی غافلگیر کرد.

در تفسیر قمی در مورد آیه «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتِّهِمْ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» [ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند] از امام باقر علیه السلام روایت شده است که منظور از بغته قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد به گونه ای که گویا آنان تاکنون حکومتی نداشته اند و این همان معنای «بغته» می باشد. و از این روایت می توان برای تأویل آیاتی که حاوی عذاب ناگهان است، به قیام امام عصر (عج) استفاده کرد. والله اعلم.

البهتان: و هر آن چه شامل آن می گردد، همچون بهت و امثال آن. البهت به ضم باء به معنای تحیر است و همچنین با ضم و فتح و کسر به معنای کذب و دروغ می باشد. چنان چه در قاموس آمده است: بَهْتَه (بر وزن مَنَعَه) یعنی گفت انجام داده،

ص: ۲۵۹

آن چه را که انجام نداده است. به طور خلاصه بهتتان به معنای فریه و افترا است که در توضیح خود آن خواهد آمد و همچنین مسائلی متناسب با این تأویل در توضیح واژه «زور» خواهد آمد. و الله اعلم.

البیت و البیوت: در قاموس، بیت جزئی از شهر آمده است که معنای آن واضح است. هر وی می گوید: بیت الرجل، خانه و قصر او می باشد. لفظ بیت در قرآن و روایات بسیاری به صورت مفرد، جمع مضاف و موصوف و حالات دیگر بسیار ذکر شده است که مراد از آن در برخی آیات خانه های معنوی، همچون شرف، کرم و علم می باشد و در میان عرب و عجم متداول است که از نسب و حسب شریف با واژه «بیت» تعبیر می کنند. به همین خاطر در روایات، برخی از این کلمات به ائمه علیهم السلام و برخی به «ولایت» و شیعه و پاره ای هم به خانه صدق، عصمت، طهارت، علم، نبوت و امامت و امثالهم تأویل شده است. هر چند که بعضی از آنها نیز به خانه های ظاهری تفسیر شده اند که به هر یک از این موارد در ضمن روایتی که دال بر آن است خواهیم پرداخت.

در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول گفتار نخست ذکر شد، شرح داده شد که البیت الحرام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیه السلام تأویل می گردد که آن چه در شرح واژه «کعبه» خواهد آمد، موید آن خواهد بود و چه بسا این که حرام برایشان اطلاق شده است بدین خاطر باشد که ایشان از خاندانی محترم هستند که تعرض به ایشان حرام می باشد.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند: ما بیت الله و بیت عتیق و بیت رحمت و اهل بیت نبوت می باشیم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: به خدا سوگند ما اهل بیت رحمت می باشیم. و در کلمه «المعمور» خواهیم دید که «البیت المعمور» به ایشان تأویل می شود. و در کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا علی علیه السلام خانه خداست که هر کس داخل آن گردد از آتش در امان است.

در کتاب علل الشرایع و دیگر کتب در باره آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^(۱) [و هر که در آن درآید در امان است] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: یعنی هر کس با قائم ما اهل بیت بیعت کند و با او همراه شود و در زمره یاران او درآید، در امان خواهد بود.

در تفسیر عیاشی و دیگر تفاسیر نیز در باره آیه پیش، از امام صادق علیه السلام آمده است که: هر کس آهنگ این خانه کند در حالی که حق ما را می شناسد، در دنیا و آخرت در امان خواهد بود و از نگرانی های آن کفایتش خواهد کرد.^(۲)

در مناقب ابن شهر آشوب در مورد آیه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...»^(۳) [و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآید] از امام باقر علیه السلام و از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما آن خانه هایی هستیم که خداوند باری تعالی امر به داخل شدن از طریق درهای آن را داده است، ما باب الله و خانه های او هستیم. خداوند دستور به ورود از آن داده است که هر کس از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار کند از درهای آن وارد این خانه گردیده و هر کس با ما مخالفت ورزد و غیر از ما را برما برتری بخشد از ورای آن وارد گردیده است. که در این باره روایت دیگری در کلمه «ابواب» ذکر گردید.

مؤلف می گوید: این تأویل با تأویل «باب» به ائمه علیهم السلام هیچ منافاتی ندارد و ایشان همان خانه ها و درها و معدن علم می باشند که نسبت به دیگری واسطه محسوب می شوند. چرا که در این حال احتمال می رود که ابواب به علما و راویان حدیث ایشان تأویل شود. و الله اعلم. و در کشف الغمه از انس و بریده نقل شده است: هنگامی که آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ»^(۴) [در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها

ص: ۲۶۱

۱- [۱] - آل عمران/۹۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- [۳] - بقره/۱۸۹.

۴- [۴] - نور/۳۶.

رفعت یابد] نازل شد، از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد که این خانه ها چه خانه هایی هستند؟ فرمودند: خانه های انبیا، سپس ابوبکر گفت: آیا این خانه، یعنی خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، نیز جزو آن است؟ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، از برترین های آن می باشند. مؤلف می گوید: ممکن است که منظور از بیوت در این آیه، خانه های معنوی یا ظاهری و یا هر دو آنها باشد، چنان چه در تفسیر آیه ذکر خواهد شد.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام در باره داستان حضرت نوح در آیه «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»^(۱) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم در آید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده است که فرمودند: همانا منظور این است که هر کس داخل در ولایت گردد، وارد خانه های انبیا گشته است.^(۲)

علامه مجلسی می گوید: شاید مراد از «بیت» در آیه، خانه معنوی و خانه های انبیا باشد که همگی در عزت و شرف و کرامت و اسلام یکی هستند، بنابراین هر کس که آنان را دوست بدارد، داخل در خانه های ایشان شده است و از این رو شیعیان اهل ولایت، داخل این خانه می باشند و مشمول دعای نوح علیه السلام.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام آمده است که در باره آیه «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»^(۳) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد] فرمودند: یعنی ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان که هر کس در آن داخل گردد، وارد خانه رسول الله صلی الله علیه و آله گردیده است. مابقی روایات در آیه «تطهير» ذکر خواهد شد.

و در روایت سالم خیاط از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا

ص: ۲۶۲

۱- [۱] - نوح/۲۸.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- [۳] - احزاب/۳۳.

غَيْرِ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» (۱) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] آمده است که فرمودند: آل محمد علیهم السلام در آن، یعنی در شهر باقی نماندند که تمام حدیث در توضیح کلمه «خروج» ذکر می شود.

و در امالی شیخ در قالب خطبه امام حسن علیه السلام پس از صلح معاویه آمده است که فرمودند: پس از آن که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور به بستن ابواب، به جز باب علی علیه السلام نمود، زمانی که خداوند به پیامبرش فرمود تا مسجدش را بنا سازد، ایشان ده خانه در آن ساخت. نه خانه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرانش و دهمین آن که در وسط آنها می باشد برای پدرم و هر که بر راه راست باشد ساخته شده و «بیت» همان مسجد مطهری است که خداوند می فرماید «اهل البیت». پس ما اهل بیت هستیم و کسانی که از پلیدی پاک گشتیم. الخ... .

و در روایت حریر در باره آیه «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» (۲) [و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: به ما امر شد تا از میان عرب پیروانی برگزینیم و «وَمِنَ الشَّجَرِ» یعنی از میان عجم و «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» یعنی از میان موالی.

و روایاتی که موید مسائلی بیش از این نیز می باشد، در مواضع مختلفی همچون توضیح کلمات المسجد و القری خواهد آمد. از این مسأله نیز غافل مباش که امکان تأویل خانه های مذموم به خلفای جور، پیروان، ولایت، اطاعت و آثار آنها نیز وجود دارد.

البیات و التبیات: و آن چه مشتمل بر آن می گردد همچون «بیبتون»: به طور مثال واژه «البیات» در برابر «النهار» آمده است. بنابراین اگر بخواهیم تاویل کنیم، تاویل آن شب می باشد. اما «التبیات» به معنای تدبیر در شب و همچنین به معنای

ص: ۲۶۳

۱- [۱] - ذاریات/۳۶.

۲- [۲] - نحل/۶۸.

حمله شبانه می باشد و چه بسا بتوان آن چه بر آن شامل می گردد را به این تأویل کرد که دشمنان در مورد توافقات شان، شبانه تدبیر می کنند، و یا این گونه تأویل کرد که مقصود، تدبیر آنان برای از بین بردن ولایت و اهل ولایت و یورش بر آنان در زمان حکومت شان می باشد. و الله اعلم.

البعث: و مشتقات آن. بدان که از اخباری که برخی از آنها در «آخره» ذکر شد و برخی نیز در «الحشر» و «القیامه» و دیگر مواضع بیان خواهد شد، چنین برمی آید که لفظ بعث که مراد از آن اخص از روز قیامت در ظاهر تنزیل است و مراد از آن براساس تأویل، زمان رجعت می باشد و همچنین تأویل مشتقات آن از جمله یبعثون، مبعوثون و یوم البعث و امثالهم نیز به خاطر اتحاد معنا همین گونه می باشد.

از جمله اخباری که در این خصوص دلالت می کند، روایتی است که عیاشی و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که در باره آیه «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»^(۱) می فرمایند: آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و اهل رجعت با او باز گردند، مخالفین شما خواهند گفت: ای شیعه، دولت شما ظاهر شد و این دروغ شماست. می گویند که فلانی و فلانی رجعت کردند و به خدا که خداوند مردگان را بر نمی انگیزد... الخ.^(۲)

در مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس نقل شده است که می گوید: آیه «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» [و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند] در شأن امام علی علیه السلام می باشد!

شیخ ما علامه مجلسی (ره) می گوید: یعنی قسم یاد می کنند که علی علیه السلام در رجعت مبعوث نمی شود و مردم برای او برانگیخته نمی گردند. تدبیر کن و از این نکته غافل مشو که در پاره ای مواضع، بعث به معنای لغوی معروف آن، یعنی ارسال و فرستادن می باشد و بعثت پیامبران برای اقرار به یگانگی خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و اقرار به ولایت علی و فرزندانش _ علیهم السلام _

ص: ۲۶۴

۱- [۱] - نحل/۳۸.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۸.

می باشد، چنان چه بارها و خصوصاً در آخر باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در حدیث جارود روشن گردید.

البروج: در قاموس أبرج (بضم باء) به معنای رکن و دژ آمده است که مفرد بروج می باشد. و به ائمه دوازده گانه علیه السلام تأویل شده است و این که ایشان به تعداد برج های آسمان می باشند که روایاتی صریح دالّ بر این مسأله در توضیح کلمه «سما» نقل خواهد شد.

در مناقب ابن شهر آشوب به نقل از ابن نباته از امام علی علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمودند: از پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که با ایشان بودم در باره ائمه علیهم السلام سؤال شد، ایشان فرمودند: قسم به آسمان دارای برج ها، همانا تعداد ایشان به تعداد بروج می باشد و قسم به خداوند روزها و ماه ها، تعداد آنها به تعداد ماه ها است. (۱)

التبرّج: به معنای نمایان شدن و خروج می باشد و در سوره احزاب به طغیان و خروج عایشه تأویل خواهد شد، پس درک کن.

البهجه: و بهیج در سوره حج و ق «مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (۲) [و از هر نوع (رستنی های) نیکو می رویاند] یعنی هر دسته و گروه نیکو و زیبا و همچنین در سوره نمل «خِذَائِقَ ذَاتٍ بَهْجَةٍ» (۳) [باغ های بهجت انگیز رویانیدیم]. ظاهراً هر چیزی با قبول ولایت نیکو می گردد چنان چه از روایاتی که در باب های گفتار نخست و آن چه در ذیل واژه «الحسن» به میان آمده است آشکار می گردد. والله اعلم.

البرزخ: در لغت به معنای مانع میان دو چیز می باشد. عالم برزخ عالم میان دو عالم دنیا و آخرت است و منظور از برزخ های ایمان، منزلگاه های میان اول و آخر آن می باشد. به طور خلاصه، برزخ حالت وسط می باشد و در سه جای قرآن آمده

ص: ۲۶۵

۱- [۱] - مناقب، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲- [۲] - حج/۵.

۳- [۳] - نمل/۶۰.

است که در بعضی به صراحت تأویل به پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که روایت دال بر آن، ذیل واژه «بحر» خواهد آمد.

البرد: و هر آن چه بر آن مشتمل می گردد همچون البارِد. البته مبرهن است که در قرآن جز در مواردی که مقصود از آن خیر و نعمت می باشد، به کار نرفته است. قمی در برخی جاها آن را به خواب و آسایش تفسیر کرده، همان گونه که علمای لغت نیز تصریح کرده اند که گاهی منظور از آن راحتی و آرامش می باشد. پیداست که این جز با ولایت و اهل ولایت حاصل نمی گردد.

البعِد: و البعید و آن چه بدین معناست همچون بُعِد و امثال آن. بُعِد، مخالف قُرْب و به معنای دوری می باشد و ذیل «القرب»، تأویلاتی همچون تأویل قرب الهی به ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و محبت ایشان خواهد آمد و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان همان مقربون می باشند.

از همین رو می توان معنای مخالف آن یعنی دوری و دور (بُعِد و بعید) و هر آن چه این معنا را برساند را برحسب معنای مخالف و متناسب با آن تأویل کرد. در قاموس معنای لعن برای بُعِد آمده است، بنابراین ابعده الله یعنی او را از خیر دور کرد و مورد لعن خود قرار داد. البته از این نکته نیز غافل مباش که گاهی به معنای لغوی خود یعنی مطلق دوری نیز آمده است.

البلد: مفرد و جمع می باشد و در اصل به هر قطعه از زمین گفته می شود، چه آباد باشد و چه ویران. همچنین به هر زمینی که مأوای حیوانات نیز باشد، گفته می شد. تأویل «الْبَلَدِ الْأَمِينِ» به پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات آمده است که دلیل آن در سوره تین ذکر خواهد شد. قمی (ره) آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرده است که شاید به دلیل روایاتی باشد که در این مورد ذکر شده است. چنان چه در تحت واژه «صلاه» خواهد آمد و از این جمله است: ما همان البلد الحرام می باشیم. و در کلمه «الطور» خواهیم دید که می توان «البلد الامین» را همان گونه که معنای ظاهری آن دلالت می کند، به مکه تأویل کرد.

و در تفسیر قمی (ره) در باره آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (۱) [و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید] آمده است که این مثلی است برای ائمه علیهم السلام که علم شان به اذن خداوند نمایان می گردد و «وَالَّذِي خَبَثَ» (۲) [و آن (زمینی) که ناپاک است] مثلی است برای دشمنان ایشان که «لَا يَخْرُجُ» [بر نمی آید] علمهم «إِلَّا نَكِدًا» [جز اندک و بی فایده] یعنی علم شان جز دروغ و فاسد بروز نمی یابد که ادامه مویدات آن در تفسیر آیه و در شرح واژه های «الطَّيِّب، الخبيث» خواهد آمد، چرا که این دو کلمه به ایشان و دشمنان ایشان تفسیر شده اند.

از آن چه گفتیم، امکان تأویل شهرهای ستوده شده «البلاد الممدوحه» به ایشان و تأویل شهرهای نکوهیده به دشمنان ایشان روشن می گردد، هر چند که نصّ خاصی در این باره وارد نشده است. البته روایاتی در تأیید تأویلات بلد در واژه «أرض» ذکر گردید. و الله اعلم.

البئر: تنها در یک جای قرآن و در آیه «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ» (۳) [چاه های متروک] آمده است که تأویل آن امام علی علیه السلام و ولایت ایشان و به امام ساکت و به امام غائب و به فاطمه علیها السلام و فرزندان محروم از خلافتش و به هر عالمی که به سخنش گوش داده نمی شود، می باشد. چنان چه دلیل آن در تفسیر آیه و در توضیح کلمه «قصر» ذکر خواهد شد و دلیل همگی، به کار نگرفته شدن علم، ملک و فواید بزرگ ایشان می باشد، در حالی که هر یک از آنها به تمام و کمال به این صفات متصفند و دارای علمی سرشار می باشند.

البحر و البحار: اصل بحر آب فراوان می باشد و به همین خاطر بر مکان گرد آمدن آب اطلاق می شود و گاهی کنایه از توسعه می باشد. گفته می شود: تبحر فی العلم یعنی گسترده گردید در علم و حتی گفته شده است که وجه تسمیه بحر، گستردگی آن می باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت

ص: ۲۶۷

۱- [۱] - اعراف/۵۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - حج/۴۵.

شده است که: ائمه علیهم السلام دریا‌هایی هستند که آب شان برای نوشندگان گوارا است. و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امام دریایی است که خشک نمی شود و در همین کتاب از ایشان آمده است که امام دریای مملو است.

و در بعضی از زیارات آمده: شهادت می دهم که تو دریای سرشار علم هستی. و در زیارت دیگری آمده: سلام بر تو ای دریای علم ها. آشکار است که می توان از این تأویلات برای تأویل دریا و دریا‌های غیرمذموم مخصوصاً دریا‌های ممدوح و با منفعت، به امام علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حتی حضرت فاطمه علیها السلام بهره برد، چرا که ایشان دریای علوم و نبوت می باشند. از همین رو می توان دریا‌های شور مضر و نکوهیده را به دشمنان ایشان تأویل کرد، چرا که آنها دریای ظلم و ضلالت و شرارت ها می باشند و آن چه تأویل اول را تأیید می کند، در سوره الرحمن و در تأویل «البحرین» در آیه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» آمده است که بحرین به علی و فاطمه _ که درود خدا بر آنان باد _ تأویل شده است. و از این جمله روایتی است که فرات در تفسیرش از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام به نقل از ابوذر و ابن عباس آورده است که فرمودند: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» یعنی علی و فاطمه علیهما السلام «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ» [میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ و الْمَرْجَانُ» (۱) [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] یعنی حسن و حسین.

آن گونه که در خصال آمده، امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمودند: همانا علی و فاطمه علیهما السلام، دو دریای ژرف علم می باشند. در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که علی علیه السلام دریای علوم و فاطمه علیها السلام دریای نبوت و رسول الله صلی الله علیه و آله برزخ حائل میان آن دو می باشند که مانع می گردد که علی غصه دنیا را بخورد و فاطمه به خاطر دنیا با شوهرش جدال کند. آن چه تأویل دوم را تأیید می کند، این است که معنای مخالف اولی می باشد و

ص: ۲۶۸

همچنین قید «گوارا بودن آن برای نوشندگان» که در روایت فرات از امام باقر علیه السلام آمده، چرا که ظاهراً این اشاره دارد به آیه «وَمَا يَشْتَبِي الْبَحْرَانَ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (۱) [و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ مزه است].

در ضمن برخی دلایل تأیید در شرح واژه «أجاج» ذکر گردید و چه بسا همچنین آن چه در شرح واژه «الماء» می آید بر آن صحه بگذارد و همچنین تأویل آیه «كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَاهُ مَوْجٌ» (۲) [مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند] به عثمان و دو برادرش که در شرح واژه «الظلمات» بیان می گردد. و در پایان از مواضعی که «بحر» به خود معنای ظاهری آن، یعنی دریا تفسیر می گردد نیز غافل مشو.

التبذیر: که واژه «المُبذِرُونَ» تنها در سوره بنی اسرائیل آمده است و تبذیر به معنای پراکنده کردن و مصرف نمودن بدون اعتدال و در جای نامناسب می باشد.

در تفسیر عیاشی و دیگر کتب در باره آیه «وَلَا تُبذِرُوا مَالَكُمْ» (۳) [و ولخرجی و اسراف مکن] از امام صادق علیه السلام به نقل از جمیل بن اسحاق بن عمار آمده است که فرمودند: در ولایت علی علیه السلام تبذیر نکنید. شاید بدین معنا باشد که ولایت علی علیه السلام را برای دیگری قرار ندهید و آن را در غیر محل خود صرف نکنید که بر این اساس، مبذرون همان دشمنان ایشان هستند که ولایت او را برای دیگری صرف می کنند و به همین خاطر است که خداوند بعد از «تبذیراً» می فرماید «إِنَّ الْمُبذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (۴) [چرا که اسرافکاران برادران شیطان هاینند]. بنابراین دشمنان ایشان برادران شیطان می باشند و چنان چه در شرح واژه «أخ» گفته شد و در شرح «الإسراف» نیز خواهد آمد.

ص: ۲۶۹

۱- [۱] - فاطر/۱۲.

۲- [۲] - نور/۴۰.

۳- [۳] - اسراء/۲۶.

۴- [۴] - اسراء/۲۷.

البِرِّ: و البرره و الأبرار: بَرّ مقابل بحر و به معنای خشکی می باشد و چه بسا بتوان در پاره ای آیات، متناسب با سیاق و تأویل بحر و آن چه در تأویل «أرض» و امثالها گفتیم آن را تأویل کرد. اما در المصباح المنیر و دیگر کتب آمده که البِرِّ (بکسر باء) به معنای خیر و فضل می باشد و بَرّ (بفتح باء) و بارّ نیز به معنای کثیرالبِرّ و صادق می باشد. تقی بر عکس فاجر است و جمع آن ابرار و برره است و البِرّ با کسره، تفسیر به ثواب شده است که در کلمه انفاق راجع به آن سخن خواهیم گفت. از خبری که در اینجا خواهد آمد و نیز در ذیل کلمه خیر مشخص می شود که به طاعات تفسیر شده که یکی از این طاعات، اقرار به فضل اهل خیر یعنی ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل کلمه تقوی تأویل بر ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس غافل مباش و خبرهای دال بر تأویل ابرار به ائمه علیهم السلام بیرون از شماره است.

در کتاب کنزالفوائد، در باره آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (۱) [قطعا نیکان به بهشت اندرند و بی شک بدکاران در دوزخند] به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود از ابرار، ما هستیم و فجار دشمنان ما می باشند و ابن حنفیه روایت کرده که حسن بن علیعلیهما السلام فرموده است: به خدا سوگند در هر جایی از کتاب خداوند (قرآن) که واژه ابرار آمده، مقصود تنها حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و من و حسین علیهما السلام می باشیم، زیرا ما و پدران و مادرانمان همان نیکان (ابرار) هستیم و دل هایمان با بندگی و نیکی کردن شأن و منزلت یافته است.

در ذیل واژه السفره که خواهد آمد، واژه برره به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در ذیل واژه ثواب نیز که بعدها خواهد آمد، ابرار را به یاران حضرت علی علیه السلام، مثل شیعیان مطیع و فرمانبردار تأویل نموده اند و بعدها در ذیل واژه اتباع به این نکته اشاره خواهد شد که تأویل واژه برره به شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام با تأویل این واژه به ذریه ائمه علیهم السلام، هیچ منافاتی ندارد. به همین

ص: ۲۷۰

خاطر، در برخی روایات، تأویل این واژه به شیعیان ائمه علیهم السلام بیش از تأویل به خود ائمه علیهم السلام است. بدیهی است که حصر موجود در روایت ابن حنفیه نسبت به غیر محبان اهل بیت، حصری اضافی است، بنابراین ائمه علیهم السلام و شیعیان درستکارشان، از نیکان هستند. بنابر آن چه بیان نمودیم، می توان واژه بر را که با کسره نوشته شده، به اطاعت از ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان تعبیر نمود، زیرا کاملاً روشن است که آنان منشأ خیر و نیکی و سرچشمه طاعت و بندگی اند. در ذیل واژه خیر نیز که بعداً خواهد آمد، امام صادق علیه السلام فرموده است که ما پایه و اساس خیر هستیم و تمامی نیکی ها از وجودمان نشأت می گیرد، از جمله این نیکی ها توحید، نماز و روزه است و در ادامه سخن، فضل را به اهل خود اختصاص می دهد.

شاید این سخن تاییدی برای تأویل واژه ابرار به یاران حضرت علی علیه السلام باشد و شاید با بررسی و تعمق در واژه هایی چون خیر و فجور و امثال آن که به دنبال این مطالب خواهد آمد، چیزی غیر از این تأویل برداشت شود.

البشر: همان انسان نر یا ماده است و بعدها در تفسیر سوره فرقان، آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» (۱) [و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] بیان خواهد شد که مقصود از آب همان آبی است که خداوند از زیر عرش آفرید و آن را با نورش درآمیخته و نطفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از آن قرار داد. و سپس آن را در صلب (پشت) مردان پاک و در رحم زنان پاک به ودیعه نهاد تا آن که به عبدالله و ابی طالب رسید و نیمی از آن نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و نیمی دیگر نطفه علی علیه السلام شد. در این آیه مقصود از بشر، رسول خدا و حضرت علی علیه السلام می باشد. همان طور که مقصود از واژه صهر و نسب به ترتیب حضرت علی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، شاید هم بتوان آن را به همان مفهومی که در ذیل واژه انسان و ناس آمده، تأویل نمود. بر این اساس شاید بتوان

ص: ۲۷۱

بنا بر مقتضای جمله، واژه بشر را در مواردی مشابه این نیز، بدین صورت تأویل نمود. از این مسأله غافل مباش.

بشری: و هر کلمه ای که افاده چنین معنایی را دارد، مانند بشاره و بشرتم و امثال آن. این واژه با کسر باء می باشد و بشری از مصدر استبشار گرفته شده است و مراد از آن، خبر دادن از امور شاد و مسرت بخش است. از جمله روایات در تأویل این واژه، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که در لحظه های مرگ مؤمن بر بالین او حضور می یابند و به او سود می رسانند و بعد از مرگ نیز اگر محبّ شان باشند در کنار او حضور دارند تا وارد بهشت شود. در روایات آمده است که مفهوم واژه بشری همانند واژه بشری در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] است و تفسیر این آیه در سوره یونس خواهد آمد. حذاء در روایتی راجع به تفسیر آیه نامبرده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که امام علیه السلام مؤمنان را به قیام حضرت قائم علیه السلام و کشتن دشمنان شان بشارت می دهد و این که آنان در سرای آخرت نجات می یابند و در کنار حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان راستینش وارد می شوند.... چه بسا مقصود این است که امام، مؤمنان را در لحظه مرگشان به اموری مژده می دهد که برخی از این امور مانند قیام حضرت قائم علیه السلام و امثال آن، بشارت های دنیوی هستند و اموری چون نجات در آخرت و ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله مژده های اخروی می باشد.

بنابر این روایات، زمان بشارت، لحظه مرگ است اما در آن واحد، هم خیر دنیا و هم خیر آخرت بشارت داده می شود و عامل ظرف در این آیه، کلمه بشری است. چنان چه از برخی روایات بر می آید، براساس قرینه سازی در معنا می توان گفت بر خلاف مؤمنین، منافقان نیز به شرّ دنیا و آخرت بشارت داده می شوند. چنین روایت شده که امام علیه السلام منافقان را در لحظه مرگ به بدی ها بشارت می دهد و چنین می فرماید: من علی بن ابی طالب هستم، کسی که شما انکارش می کردید و دیگران را بر من ترجیح می دادید و اکنون من شما را به عذاب و شکنجه هایی چنین و چنان بشارت می دهم. در روایات فراوانی وجود دارد که انسان چه مؤمن و چه کافر،

حضرت علی علیه السلام را در لحظه مرگش می بیند. براساس روایات موجود، گاهی واژه بشری، در دنیا به خواب خوش مؤمنان تأویل شده است و در برخی از روایات مقصود از بشارت در آخرت، چیزهایی است که مؤمن به هنگام مرگش می بیند پس با چنین نگرشی، عامل ظرف، متعلق محذوف است.

در کتاب فقیه آمده که مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این آیه الهی «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^(۱) پرسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند، که سخن خداوند در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» همان صحنه (منظر) خوبی است که مؤمن آن را می بیند و در دنیا به آن بشارت داده می شود، اما مقصود از این سخن خداوند «و فی الآخرة» بشارت مؤمن در لحظه مرگ است. خداوند تو را و کسی که جسمت را به سوی قبرت تشییع می کند، آمرزیده است.

کلینی نیز چنین گفته ای را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: در دنیا به مؤمن بشارت داده می شود. در تأیید این گفته، کلینی از امام رضا علیه السلام این گونه روایت می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صبح هنگام به یارانش می فرمود، آیا بشارت هایی وجود دارد؟ مقصود از آن رؤیاست. معنای سومی هم وجود دارد که مشهور است و آن تفسیر واژه بشری در زندگی دنیوی به بشارتی است که خداوند از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مؤمن می دهد، مانند این سخن خداوند «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^(۲) و مانند آن، که در آن، بشارت اخروی در لحظه مرگ مؤمنین از زبان فرشتگان و دیگران به آنها داده می شود و این بشارت به هنگام خروج از قبر و روز رستاخیز و ورود به بهشت و نجات از آتش جهنم است. در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^(۳) مقصود از بشارت را قیام امام زمان علیه السلام تفسیر کرده

ص: ۲۷۳

۱- [۱] - یونس/۶۴.

۲- [۲] - بقره/۲۲۳.

۳- [۳] - بقره/۱۵۵.

است و از این آیه چنین برداشت می شود که می توان در صورت تناسب معنایی، تأویل هایی این چنین را انجام داد و سخن پیشین تأییدی بر این گفته است. پس در این امر دقت کن، شاید مقصود از این واژه، بشارت ائمه علیهم السلام به قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا باشد. از این مسأله نیز غافل نشوید که اطلاق و شمول معنای بشارت نسبت به غیر مؤمن، حالت تحکم و استهزا دارد و برخی از این تأویل ها هم در مورد عذاب اخروی و یا دنیوی کاربرد دارد. مانند قیام امام زمان علیه السلام و انتقام از دشمنان او و مانند آن. این مسأله را درک کن و از این مسأله غفلت نکن که معنای متعارف این واژه به اشکالی که ذکر شده تأویل شود.

بشر و مبشر: با توجه به مطالب یاد شده در بشری، در صورت تناسب می توان واژه بشیر و مانند آن را نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل نمود. از این مطالب گفته شده در ذیل واژه نذیر هم استفاده می شود.

بصر و مبصر: و کلماتی هم معنای آن مانند اولی الابصار و من أبصر و المستبصر و امثال آن. در ذیل واژه عین، معنی لغوی و تأویلی واژه بصر و همچنین معنای تکلیف البصر و کلف به خواهد آمد و در این ترجمه تأویلی دیگر از این واژه خواهد آمد. چه بسا می توان واژه ابصار را در صورت تناسب به رؤسای خوب یا بد تأویل نمود، آنچنان که از تأویل ص ۱۶۱ کلمه «العین» استنباط می شود. در ذیل کلمه اعمی روایاتی خواهد آمد که دال بر آن است که مقصود و مراد از اعمی در دنیا کسی است که به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاهی ندارد و حق آنها را نشناخته است و حتی بر کسی که دشمنی با آنها را در پیش گرفته، اطلاق می شود و در برخی تفسیرها، به وضوح به دشمنان علی علیه السلام اطلاق شده است. بنابراین واژه بصیر و کلمات هم معنای آن، همان ائمه علیهم السلام و عارفان به حق و ایمان آورندگان به آنها می باشند. مطالبی که در ذیل واژه عین خواهد آمد، گواه بر این ادعاست و همچنین روایاتی در این زمینه بیان خواهد شد که در این روایات، خداوند ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح انسان واجب گردانید.

در تفسیر قمی مقصود از این آیه «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ»^(۱) [آیا نابینا و بینا یکسان است]، مؤمن و کافر است. در مورد آیه فوق، در کتاب مناقب از ابن عباس این گونه نقل شده است که مراد از بصیر، همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و در بسیاری از روایات، آنان و شیعیان شان صاحبان بصیرت هستند. امام صادق علیه السلام به صراحت این موضوع را بیان نموده و علت آن را چنین بیان می کند: همانا خداوند برای مردم چهار چشم آفرید؛ دو چشم ظاهری که به واسطه آن امور دنیا را ببیند و دو چشم باطنی و درونی که امور آخرت را بنگرد. شیعیان و پیروان ما صاحب چهار چشم هستند و خداوند دو چشم باطنی مخالفان ما را نابینا کرده. به همین خاطر در برخی روایات همچون کتاب کنزالفوائد و غیره و در باب چهارم از فصل اول گفتار سوم این سخن خداوند بلند مرتبه، «لاتبصرون» به لاتعرفون (نمی شناسند) تفسیر شده است. و در توضیحات واژه غشاوه، علت تأویل واژه اغشیناهم به واژه اعمیناهم (آنها را نابینا ساختیم) خواهد آمد، به این شکل که آنها راه هدایت را نمی بینند زیرا ولایت را رها نمودند. از واژه های مستبصر و من أبصر و امثال آن آشکار است که معنای آن در بردارنده افرادی است که در توحید و نبوت و ولایت و شناخت حق ائمه علیهم السلام، شکی ندارند و تأیید این مبحث در توضیح واژه اعمی خواهد آمد. به طور کلی مقصود از بصیر و کلماتی مترادف آن، در بسیاری از آیات قرآن به صاحب بصیرت تعبیر شده است. بی شک مقصود از این واژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند. پس در این مسأله دقت کن و از این نکته غافل مشو که با توجه به آن چه تفسیر نمودیم، می تواند بر این معنا نیز دلالت کند که خداوند بصیر است یعنی می داند، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان و یا دشمنان شان چه کاری انجام دهد. همان گونه که نسبت به اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاه و بیناست و پیروان و دشمنان خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دشمنان و دوست داران ولایت و یا

ص: ۲۷۵

دشمن و گناهان شان را می داند. در برخی اخبار و روایات، واژه بصر به معنای خلیفه دوم تأویل شده است و خبر آن در کلمه «سؤال» خواهد آمد و شاید دلیل این سخن آن باشد که وی نزد اتباع خود بمنزله آن است.

البطر: این واژه در دو جا به کار رفته است و معنای آن طغیان و سرکشی و غرور است و با تأویل آن دو، تأویل این واژه نیز به دست می آید. پس دقت کن.

البعیر: چه بسا این واژه با تأویل واژه ابل، تأویل گردد و این کلمه تنها در سوره یوسف آمده که شاید نیازی به تأویل آن نیست.

البقر و البقره: این واژه در ذیل واژه انعام خواهد آمد. چه بسا تأویل واژه انعام در صورت تناسب بتواند برای تفسیر این کلمه نیز استفاده شود و توضیحاتی که در ذیل واژه دابه و غیر آن خواهد آمد، می تواند تأییدی برای معنای این واژه باشد.

بکره و ابکار: این واژه با کسر همزه به معنای صبح هنگام (بامدادان) است و معنای آن در توضیح واژه های صبح و غداه خواهد آمد. تفسیر واژه های سایر زمان ها نیز می تواند در تأویل این واژه یاری رساند. اما ابکار، به فتح همزه، جمع بکر (دوشیزه)، است و در مقابل معنای ثیب (زن بیوه _ شوی مرده) می آید و تفسیر این واژه در سوره واقعه ذکر خواهد شد.

البوار: کلمه بوار و کلمات مترادف آن مانند بیور. در فرهنگ لغت، واژه بور به مانند بوار به معنای هلاکت و نابودی است. معنای نزدیک به این معنا نیز ذکر شده است. در ذیل واژه دار، کلمه بوار به هلاکت معنوی و کفر و ضلالت تأویل شده که این حالات به علت غضب خلافت به وجود آمده است. پس دقت کن.

بروز: کلمه بروز و هر چه دارای چنین معنایی است، به معنای ظهور و پیدایش است و در ذیل واژه های باطل و ظاهر خواهد آمد و در صورت تناسب، می توان برخی از این تأویلات را در مشتقات این لفظ نیز به کار گرفت.

بأس و بائس: این دو لغت به معنای عذاب و سختی و شدت در جنگ است و مقصود از رجل بئس (با کسر همزه) یعنی مرد شجاع و البئیس بر وزن عقیل به معنای سخت و شیر است و عذاب بئیس با کسر همزه و فتح آن به معنای شدید است. تفسیر بأس شدید در برخی آیات در مورد حضرت قائم علیه السلام و

یارانش به کار رفته است و در برخی از آن به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شد. در برخی روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام قدرت خداست که به واسطه او انتقام جویی می گردد و جنایت کاران از او در امان نیستند.

در تفسیر قمی مقصود از واژه بَأْس در این آیه «فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا» (۱) [پس چون عذاب ما را احساس کردند] بنی امیه است که قیام کننده را احساس نمودند. و همچنین در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام مطلبی در تفسیر بَأْس شدید در آیه «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» (۲) [بندگانمان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم] آمده است که وقتی سخن خداوند بلند مرتبه را خواند فرمود مراد حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند که صاحب قدرت و نیروی فراوان هستند. در تفسیر قمی آمده که مقصود از واژه بَأْس در آیه یاد شده، امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش هستند. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب راجع به آیه «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» (۳) [تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد] از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که مقصود از بَأْس شدید، حضرت علی علیه السلام می باشد و او در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و به همراه او با دشمنان ایشان درگیر می شود. (۴)

و از جمله شواهد موجود در تفسیر بَأْس الله به حضرت علی علیه السلام، روایتی از فرات است که وی به نقل از سلمان فارسی از پیامبر خدا نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی به حضرت علی علیه السلام می فرماید: همانا تو قدرت خداوند هستی که به واسطه آن انتقام می گیرد و تو لشکر هلاک کننده از سوی خداوندی، همان طور که خداوند بلندمرتبه در آیه «وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا» (۵) [و لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] اشاره داشته است و تو

ص: ۲۷۷

۱- [۱] - انبیاء/۱۲.

۲- [۲] - اسراء/۵.

۳- [۳] - کهف/۲.

۴- [۴] - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۹۵.

۵- [۵] - قمر/۳۶.

ای علی، زبان خداوندی که با آن سخن می گوید. تو تازیانه عذاب الهی هستی که به واسطه آن پیروز می گردد... الخ.

در کتاب معانی الاخبار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من بأس (قدرت) خداوند هستم که جنایت کاران از او در امان نیستند و با اندکی تأمل، می توان میان معانی لغوی این واژه با چنین تأویلی، تناسب برقرار نمود. پس در این مسأله اندیشه کن و در ذیل واژه صبر، مراد از واژه بأس در آیه، جنگ با دشمنان و سربازان شیاطین با صلوات و درود بر محمد و خاندان پاکش و با مخالفان، با ذکر نام آنهاست و بعدها نیز خواهد آمد که می تواند تأویل این واژه به زمان غضب حق امام علیه السلام و سیطره ستمگران بر آنها و آزار و اذیت مؤمنان تأویل گردد. همچنین زمان بأس نیز به زمان شدت قتال تعبیر شده است و شاید همین معنا مراد از واژه بأس الکافرین و امثال آن باشد. پس دقت کن.

البخس: و کلماتی مشتمل بر این لفظ مانند بیخسون و امثال آن. بدان که بخش همان نقص است و در قرآن آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (۱) [و اموال مردم را کم مدهید] واژه بخش به معنای منع از نقص در ترازو به کار رفته است که در ذیل واژه میزان بعداً خواهد آمد. واژه بخش به کاستن حق امام و ستم بر ایشان تأویل می شود. و در ارتباط با مؤمن و مخالف، واژه بخش در معنای نقص در ثواب و عقاب نیز وارد شده است، همان طور که در کتاب کافی، نقل از امام کاظم علیه السلام شاهدهی بر این آیه آمده است «وَأَنَا لَمَّا سَجَعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (۲) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی (پاداش) و سختی بیم ندارد] فرمود: هدایت همان ولایت است، یعنی ما به مولایمان ایمان آوردیم و هر کس به ولایت مولایش

ص: ۲۷۸

۱- [۱] - اعراف/ ۸۵.

۲- [۲] - جن/ ۱۳.

ایمان بیاورد نه از نقص و کاستی خواهد ترسید و نه از فقر و تنگدستی. در این مسأله دقت کن و آن را به طور کامل درک کن. (۱)

ابلیس: و کلماتی هم معنای آن مانند مبلسین. تأویل دوم این واژه در ذیل واژه شیطان خواهد آمد. با توجه به وحدت مُسَمَّی، می توان واژه ابلیس را به شیطان نیز تعبیر نمود. در برخی روایات از اصبح بن نباته نقل شده است که حضرت علی علیه السلام او را با جماعتی که در میان آنها حذیفه بن یمان بوده به سوی جبانه فرستاد، وی معجزه ای از حضرت بازگو نمود و شرح وقایع را به این جا رساند که حضرت علی علیه السلام (در حال معجزه) فرمود: ای فرشتگان پروردگارم، در همین لحظه شیطان شیاطین و فرعون فرعونیان را نزد من بیاورید. بعد ابن نباته ادامه داد که به خدا سوگند در یک چشم بر هم زدن، او را نزد وی حاضر کردند و هنگامی که او را در مقابل حضرت حرکت می دادند، فرمود: وای بر کسی که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ستم می نماید و وای بر آنها که از طرف من چه شکنجه ای خواهند شد. سپس شیطان شیاطین گفت: سرورم بر من رحم کن، من تحمل این شکنجه را ندارم. پس حضرت فرمود: ای پلید و ناپاک و فاسد کننده شیاطین، خدا بر تو رحم نکند و تو را نیامرزد. سپس حضرت رو به ما نمود و فرمود: از او پرسید تا هویت خود را به شما بگوید؟ به او گفتم: تو کیستی: گفت: من ابلیس ابلیس ها و فرعون این امتم. من سرورم و مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام و جانشین خداوند عالم را انکار نمودم و آیات و معجزات خداوندی را تأیید نکردم... الخ.

و روشن است که مقصود از این واژه، تأویل دومی است، زیرا او سردسته فاسدان است و در قرآن به شیطان تفسیر شده است و احتمال دارد مقصود از آن معنای اول باشد، جایی که فراوان به فرعون تأویل گشته است. به طور کلی بنابر تناسب می توان این واژه را به معنای اول و دوم تأویل نمود و حتی آن را به سایر خلفای ستمگر و پیروان آنان نسبت داد، زیرا آنها نیز ابلیس هایی مانند فرعون و شیطان و شیاطین و امثال آن می باشند.

ص: ۲۷۹

در کتاب معانی الاخبار حدیثی متناسب با این موضوع از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: علت آن که خداوند با واژه‌هایی چون ای ابلیس و ای عاصی خطاب می‌کند، این است که مقصود از ابلیس کسی است که از رحمت خداوند منع شده است و معنای لغوی متناسب با واژه بَلَس (متحرک الحروف) در فرهنگ لغت آمده است و مقصود از آن شخصی است که هیچ خیری ندارد، بلکه سراسر شر و بدی است و از جمله معانی اَبَلَس، ناامید شد و سرگردان شد است که از میان آن ابلیس می‌باشد. بدیهی است که با مطالب یاد شده، معنای واژه مبلسین نیز مشخص شده است و می‌توان آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام تعبیر نمود، زیرا با توجه به تفسیر قمی آنان از خیر و نیکی ناامیدند و در دین سرگردانند. در این مسأله دَقَّتْ کن.

بطش و بطشه: واژه بطش از نظر لغوی به معنای حمله سخت کردن، غلبه نمودن و به شدت کسی را مؤاخذه کردن و ظلم زیاد است. در معنای واژه بَأْس، تفسیر کلمه بطشه الله در آیه «وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا» (۱) [و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است. با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان واژه بطش را در سوره بروج آیه «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۲) [آری عقاب پروردگارت سخت سنگین است] و سوره دخان آیه «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى» (۳) [روزی که دست به حمله می‌زنیم همان حمله بزرگ] می‌توان آیه اول و دوم را به حضرت علی علیه السلام تأویل کرد و ممکن است که مقصود زمان رجعت باشد و یا به قیام حضرت قائم علیه السلام نیز تأویل گردد. چه بسا بتوان در صورت تناسب، این نوع تأویل را در آیاتی دیگر نیز به کار برد، ولی ظاهراً چاره‌ای از نگهداشتن معنای ظاهر در بعضی موارد نیست.

ص: ۲۸۰

۱- [۱] - قمر/۳۶.

۲- [۲] - بروج/۱۲.

۳- [۳] - دخان/۱۶.

أبرص: واژه ابرص در دو قسمت به کار رفته است که هیچ نیازی به تفسیر آن نیست که ممکن است این واژه به کلمه بطش الله برگشت نماید. اما در ذیل واژه جلود و صبغه می توان این واژه را به منکرین ولایت تأویل کرد. در این مسأله دقت کن.

بعض: به مقداری از هر چیز می گویند و تأویل این واژه در برخی آیات ذکر شده مانند آیه «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (۱) [و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] که مقصود از بعض کسانی هستند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به ولایت ائمه علیهم السلام کافر شدند. امثال این تأویل در جاهایی که امکان چنین تأویلی وجود داشته باشد، خواهد آمد. اما در بسیاری از موارد لازم است که کلمه اضافه شده به بعض نیز تأویل گردد.

بعوضه: این واژه تنها در سوره بقره آمده است که بنا بر روایتی که آرای مختلف در باره آن وجود دارد به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.

بغضاء: مقصود از آن بیماری معروف است که در سوره امتحان «ممتحنه» و آل عمران و در دو بخش از سوره مائده آمده است. که این معنا در باب سوم فصل اول آمده است و ذیل واژه های سخط و غصب و امثال آن نیز خواهد آمد و بدین معناست که دشمنان ائمه علیهم السلام مورد خشم خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند. از سوی دیگر می توان در صورت تناسب و بنا بر مقتضای حال، این واژه را به کینه و دشمنی نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام و ترک بندگی آنان تأویل نمود و در تایید این تأویل نیز مطالبی در ذیل واژه مؤلفه و حب ذکر شده است.

أبيض: واژه ابیض و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، در معنای ظاهر است و این معنا در برخی موارد مورد توجه است و این واژه به روشنائی و خیر و نجات از سرگردانی تأویل شده است و ممکن است در صورت مناسبت به امام علیه السلام و راه حق و علم کامل امام نیز تعبیر شود. کلمه بیاض الوجه نیز کنایه از سرور و

ص: ۲۸۱

شادی است و همان طور که در واژه سواد الوجه نیز این معنا ذکر خواهد شد، مناسب اهل ولایت است.

بسیط: این واژه و کلماتی که دارای این لفظ هستند مانند بیسط و همانند آن. اصل این کلمه به معنای وسعت یافتن و باز شدن و گسترده‌گی رزق و روزی است و کنایه از وسعت روزی و گستراندن و ضد این واژه جمع کردن است و در ذیل واژه ید توضیحاتی خواهد آمد که امام را دست باز (دست رحمت گسترده) خداوند بر بندگانش می‌داند و در ذیل واژه ید تأویل‌هایی مناسب با این واژه خواهد آمد. در ذیل واژه ارض نیز بیان شد که امام، زمین گسترده است و ذیل واژه رزق نیز به ولایت و علم تعبیر شده است. مقصود از واژه بسط، اعطا و ولایت و نشر و گسترش آن است و در معنایی عامیانه نیز وارد شده است. در برخی موارد به آزار و اذیت در دین تأویل شده است. این مطالب در تفسیر آیاتی که در بردارنده واژه بسط هستند به تفصیل بیان خواهد شد.

بدعه: این کلمه و کلمات هم معنای آن در سوره های حدید «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» (۱) [و (اما) ترک دنیایی که از پیش خود در آوردند] و آیه سوره احقاف «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ» (۲) [بگو من از (میان) پیامبران نودرآمدی نبودم] و در سوره بقره و انعام «بَدِيعُ السَّمَوَاتِ» (۳) آمده است. اصل بدعت به معنای اختراع است و می‌توان واژه بدیع را در آیه آخر به ولایت تعبیر نمود.

بقعه: همان تکه ای از زمین است و همان طور که در ذیل واژه شجر خواهد آمد، مقصود از آن بقعه مبارکه، کربلاست و این واژه تنها در آیه سوره قصص آمده است.

بیع: معنای آن روشن است و در ذیل واژه شراء نیز معنای آن خواهد آمد. در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر کلمه

ص: ۲۸۲

۱- [۱] - حدید/۲۷.

۲- [۲] - احقاف/۹.

۳- [۳] - بقره/۱۱۷.

بیع در آیه سوره جمعه «وَذَرُوا الْبَيْعَ» (۱) آمده است که بیع به معنای اول تأویل شده است و می توان این معنا را در مواردی مشابه، مثلاً در این سخن خداوند «لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (۲) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد] نیز به کار برد. اما گاهی به دلیل وجود قرینه باید آن را به امام حق تأویل نمود مثلاً در آیه «قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (۳) [آنان گفتند: «داد و ستد صرفاً مانند ریاست.» و حال آن که خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است] مقابل بیع، ربای حرامی است که به طور آشکار آمده است و آن از اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و همان طور که در ترجمه این آیه بیان خواهد شد، این نوع بیع به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود و در ذیل واژه تجارت، مطالبی مطرح خواهد شد که هر دو تفسیر را تأیید می کند.

بیع: با فتح باء به معنای معابد یهود است و تفسیر آن در ذیل واژه صوامع خواهد آمد. از آن غافل مباش.

البیعه: این کلمه و کلماتی چون یایعون و امثال آن در معنای هم پیمان شدن و عهد بستن می باشند، گویی که هر یک از آن دو، هر چه را از دوستش در وجود خود دارد فروخته و جان خالص خود را در اختیار او نهاده است.

طبرسی در کتاب احتجاج گفته که می توان این واژه را به بیعت گرفته شده در زمینه ولایت تأویل نمود. امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز غدیر سخنرانی کرد و خطبه را با این گفته به پایان رساند: هان، در آخر خطبه ام از شما می خواهم که به همراه من با علی دست بیعت دهید و به این بیعت اقرار کنید و بعد از من نیز بر این پیمان بمانید و من با خداوند بیعت کردم و علی با من بیعت نمود و من با توجه به این سخن خداوند، برای او بیعت می گیرم.

ص: ۲۸۳

۱- [۱] - جمعه/۹.

۲- [۲] - نور/۳۷.

۳- [۳] - بقره/۲۷۵.

سپس فرمود: ای جماعت مردم، هر کس با علی علیه السلام بیعت کند، قطعاً با خداوند پیمان بسته است و دست خداوند بالای دست آنهاست، تقوای خدا پیشه سازید و با علی علیه السلام بیعت کنید و هر کس خلف وعده نماید، در واقع با خودش خلف وعده کرده است. خداوند انسان حيله گر را هلاک می کند و هر که وفای به عهد نماید مورد رحمت خداوند قرار می گیرد (۱)... الخ.

و در پایان مطلب خاتمه نیز حدیث مفضل در تفسیر بیعت و نقض آن خواهد آمد که به بیعت با حضرت قائم علیه السلام و ظهور آن حضرت اشاره خواهد داشت. پس تأمل کن.

بلوغ و بلاغ و ابلاغ: و تبلیغ و کلماتی مترادف آن مانند بَلَّغ و اَبْلَغ و... بلوغ همان رسیدن است و بلاغ اسمی است که به جای کلمه ابلاغ و تبلیغ به کار می رود و هر دو در معنای رساندن هستند. در نهایت واژه بلاغ یعنی آن چه به واسطه آن به چیز مطلوبی می رسند و در معنای کفایت نیز آمده است، گفته می شود بلاغ است و مقصود از آن ذوبلاغ یعنی صاحب بیان کافی است و می توان کلماتی مشابه آن را که در قرآن است تأویل نمود. ولی بیش از یک بار در مقدمات گذشته بیان شده که اصلی ترین تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر انبیا، تبلیغ در امر ولایت و امامت و دوستی اهل بیت بوده است. این تأویل در صورت تناسب می تواند کاربرد داشته باشد و یا امکان دارد که با توجه به مضاف الیه آن به این شکل تأویل شود. در ذیل واژه نذیر که بعدها خواهد آمد، مقصود از کلمه مَنْ بَلَّغَ در آیه «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَّغَ» (۲) [و این قرآن به من وحی شد تا شما را و هر کس که این پیام به او برسد پند دهم] ممکن است که به امامی از میان خانواده محمد صلی الله علیه و آله گفته شود که با قرآن بیم می دهد... الخ. و بدان که این کلمه در برخی موارد تنها حمل بر معنای ظاهری خواهد شد. والله اعلم.

ص: ۲۸۴

۱- [۱] - احتجاج، ص ۶۰.

۲- [۲] - انعام/۱۹.

آباریق: این واژه در سوره واقعه است و این واژه بعدها در ذیل واژه های اکواب و غیر آن تفسیر خواهد شد. در فرهنگ لغت، ابریق معرّب آبریز است که جمع آن اباریق می باشد.

برق: مشخص است که این کلمه از برق به فتح راء، مشتق شده است و به معنای درخشان و براق می باشد و همان طور که در آیه آمده، احتمال دارد که این واژه با کسر باء به معنای تعجب و سرگشتگی باشد و در ذیل واژه صاعقه این واژه به شمشیر تأویل خواهد شد آن هنگام که حضرت قائم علیه السلام قیام می کند. در سوره بقره در آیه «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ»^(۱) پس آن گاه که دیده خیره گردد] امکان دارد که تفسیر برق به رعد یا معنایی مترادف آن باشد.

استبرق: همان دیبای ضخیم و یا دیبای ظریف و نازک است. دیبا لباسی از جنس ابریشم فارسی است که این لفظ معرّب است و در ذیل واژه ثياب تأویل این واژه آمده است و می توان استبرق و سندس و مانند آن را به نوعی از لباس تأویل نمود. و الله اعلم.

برکه: و مبارک و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، مانند بارکنا و امثال آن. در فرهنگ لغت، برکه انگیزه رشد و فراوانی و سعادت است و تبریک دعا برای سعادت و فراوانی است و مقصود از بارک علی محمد و آل محمد بیانگر این معناست که تمامی شرافت و بزرگی برای آنها باشد و مراد تبارک الله یعنی خداوند پاک و منزّه و مقدّس است و این از صفات ویژه خداوندی است. در کافی و غیر آن در تفسیر آیه «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا»^(۲) [مرا بابرکت ساخته] از امام صادق علیه السلام این گونه نقل شده است که ایشان فرمودند: مقصود از مبارک، یعنی بسیار نافع و سودمند است. سپس در ذیل کلمه شجر، الشجره المبارکه به حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تعبیر شده است و آنها ریشه های مبارکی هستند. در ذیل واژه قری آمده که آنها اماکن مبارکه می باشند

ص: ۲۸۵

۱- [۱] - قیامت/۷.

۲- [۲] - مریم/۳۱.

و در ذیل واژه اللیل، مقصود از لیله مبارکه حضرت فاطمه علیها السلام است و در ذیل واژه کزّه آمده است که مقصود از کره مبارکه غیر خاسره (هجوم مبارک بی شکست)، نبرد آنها و ولایت آنهاست. تفاسیری غیر از این نیز وارد شده است اما از تمام این مطالب این نکته برداشت می شود که خداوند پاک و منزّه برکت را بر ائمه علیهم السلام اختصاص داده و اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و دوستی آنها و اطاعت و بندگی شان را و هر چه مناسب این جایگاه است، مبارک گرداند. بر این اساس مقصود از واژه برکه عطای خداوند به ائمه علیهم السلام و خیر تام و نفع عام و سعادت بزرگ و ریاست عظیم و نعمت های فراوان بر اهل دنیا است و اینها معانی لغوی این واژه هستند و چه بسا خداوند در آیه «رَحِمْتُ اللّٰهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (۱) [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد] تمامی این معنا را مد نظر قرار داده است. پس این مسأله را درک کن و کلمه تبارک الله را بدین شکل تأویل کن که خداوند از اطاعت غیر پیامبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) خرسند نمی گردد. پس در این مسأله دقت کن.

البخل: واژه بخل و مشتقات آن مانند الذین یبخلون و امثال آن ضد کرم و بخشش است. در ذیل واژه شر خواهد آمد که این کلمه دلالت بر دشمنان ائمه علیهم السلام دارد و از آنها هر عمل زشت و ناپسندی سر می زند که از جمله این اعمال بخل است. پیش از این در باب سوم و چهارم فصل اول از گفتار نخست این مطلب بیان شد و در ترجمه ما و در لابلای این کتاب کلماتی همانند واژه بخل مثل، عیب ها و زشتی ها تا محرمات و مذمومات به دشمنان خدا و خلفای ستمگر و اطاعت و ولایت آنها تأویل شده است. خود واژه بخل نیز به این معانی تأویل می شود، اما بخل بزرگ تر از زیر پا گذاشتن حق ذوی الحقوق (اهل بیت)، مثل ندادن خمس به اهل آن است. برای تأیید این گفته در ذیل واژه استغنا به نقل از برقی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى» (۲) [و اما آن که بخل

ص: ۲۸۶

۱- [۱] - هود/۷۳.

۲- [۲] - لیل/۸.

ورزید و خود را بی نیاز دید] این گونه روایت می شود که مقصود از مَنْ بخل، یعنی کسی که از دادن خمس سرباز زند. برخی تأییدات در ذیل واژه شح نیز خواهد آمد و در روایت آمده است که مقصود از «اشي تَغْنِي بِرَأْيِهِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ» این است که دشمنان ائمه علیهم السلام کسانی هستند که امامت ائمه علیهم السلام را انکار نمودند و از دادن حق شان، حتی خمس جلوگیری کردند.

التبديل: و مشتقات آن مانند الذين بدلوا بدن. تبدیل از نظر لغوی به معنای تحریف، تفسیر و قراردادن فرع در جایگاه اصلی می باشد و معنا و مفهوم آن نیز با توجه به معمول آن مشخص می گردد. در قرآن موضوعاتی که با عنوان تبدیل خیر به شر آمده مانند تغییر قرآن و کلمات آن و تغییر نعمت ها و امثال آن، تأویل آن به اعمالی است که از دشمنان ائمه علیهم السلام سر می زند که از جمله این اعمال تغییر و تحریف قرآن و امام علیه السلام و تحریف ولایت و شریعت می باشد.

در کتاب احتجاج به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی بلند، آیه «وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (۱) را ذکر نموده که مقصود از این افراد، افراد خاصی هستند که در سرای دنیا به یکتاپرستی مشغول هستند اما به خاطر مخالفت با فرستادگان خدا و خلف وعده، سودی از ایمان شان به آنها نمی رسد، زیرا آنها خیر و نیکی را با چیز دیگری عوض نمودند... الخ. و همچنین مقصود از آن این است که به جای امام حق، امام باطلی را نشانند و طاعت و بندگی در مقابل باطل را به منزله حق به شمار آوردند و این در آیه «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» (۲) [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید] در حکم اقتباس است و تأویل این آیه و امثال این آیه مشخص است. در باب های گفتار دوم مطالبی در مفهوم و معنای تبدیل و تحریف قرآن خواهد آمد. از روایات این گونه برمی آید که مقصود از افرادی که خداوند در قرآن آنها را تغییر دهنده شر و ضرر خوانده است، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشد.

ص: ۲۸۷

۱- [۱] - انعام/۲۳.

۲- [۲] - بقره/۶۸.

حتی اگر براساس تأویل باشد، عکس این حالت در دشمنان آنها وجود دارد. در تفسیر قمی (ره) و دیگر کتب از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن گل مؤمن و کافر را ذکر نمودند- سخنانی با این مفهوم- که خداوند روز قیامت دستور می دهد که نیکی های دشمنان اهل بیت از آنان ستانده شود و به شیعیان آنها داده شود و بدی های دوستان اهل بیت گرفته شود و به دشمنان آنها داده شود، فرمود و این معنای آیه شریف «فَأُولَٰئِكَ يُدَلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱) [پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند] است. پس تأمل کن و از ورود آن در برخی موارد به معنای مطلق تبدیل غافل مشو. و خداست که هدایت می کند.

بصل: این واژه معروف است و هنگام تویخ بنی اسرائیل در سوره بقره آمده است که آنها در صحرای بی آب و علف به (من و سلوی) راضی نشدند، بلکه پیاز و دیگر گیاهان زمینی را خواستند. بر این پایه می توان این واژه و کلمات همراه آن را تأویل ناپسندی از گیاهان زمین و کالاهای دنیوی دانست و علت ناپسند بودن آن نیز این است که آیه به صراحت آن را ذکر کرد و شرح و تفصیل این آیه به همراه تفسیر آن، در جایی دیگر خواهد آمد.

باطل: باطل و کلمه مبطلون. واژه باطل ضد حق و حقیقت است و تفسیر این واژه به همراه واژه دشمنان ائمه علیهم السلام و دولت باطل آمده است که بنی امیه و امثال آنها از غاصبان خلافت، جزء این دشمنان بودند و مراد از واژه مبطلین، مدعیان باطل و پیروان آنان هستند.

در تفسیر قمی در باره واژه اتبعوا الباطل آیه «الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ» (۲) [آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند] از امام صادق علیه السلام آمده است که آنها کسانی هستند که از دشمنان علی علیه السلام و خانواده رسول صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و برخی روایات نیز در ذیل واژه حق خواهد آمد.

ص: ۲۸۸

۱- [۱] - فرقان/۷۰.

۲- [۲] - محمد/۳.

در مناقب ابن شهر آشوب به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی فرمود: و در باره من «لازْتَابَ الْمُطْبَلُونَ»^(۱) [و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند] در دعای دو بت قریش آمده است: واجبات را باطل کردند. شکی نیست که اساس و ستون واجبات ولایت است و آن دو آن را باطل کردند، پس آن دو، اصل باطل کنندگان هستند و در ذیل کلمه إِبْطال که به معنی إِبْطال عمل است، مطالبی دیگر خواهد آمد.

بعل: در سوره صافات آیه «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»^(۲) [آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید] واژه بعل، نام بتی است و در ذیل واژه اصنام این واژه تأویل خواهد شد. واژه هایی مانند لات و امثال آن نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیشوایان گمراهی تأویل شده است و اینجا نیز چنین تأویلی امکان دارد. واژه بعل به صورت مفرد و جمع اگر به معنای شوهر باشد با این تفسیر مناسب ندارد، جز این که در برخی موارد در تأویل واژه، ذکر این معنا بیان خواهد شد. اگر چه این دو لفظ، از نظر معنایی متناسب هستند اما این تناسب چندان نزدیک نیست، بلکه ارتباط آنها، ارتباط سخت و پیچیده ای است. از این مسأله غافل نباش.

البغل: شاید بتوان این واژه را به خر و چارپایان و امثال آن تفسیر نمود.

بقل: در فرهنگ لغت، بقل به معنای هر چیزی است که از تخم و بذر می روید، نه آن که ریشه آن رشد نماید. این واژه در سوره بقره ذکر شده است و تأویل آن مانند تأویل واژه بصل است زیرا هر دو در یک آیه آمده اند.

بال: تأویل این واژه در ذیل کلمه قلب که به معنای بال است خواهد آمد و می تواند در جایی که به معنای قلب است، این واژه تعبیر شود.

ص: ۲۸۹

۱- [۱] - عنكبوت/۴۸.

۲- [۲] - صافات/۱۲۵.

ابرام: و مشتقات آن به معنای استقرار و تصویب است. در ذیل تفسیر سوره زخرف آیه «أَمْ أُبْرُمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ» (۱) [یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم] این نکته بیان خواهد شد که زمان نزول این آیه به هنگام عقد و پیمان برای غضب خلافت بوده است.

إبراهیم: او خلیل الله است و تنها بنده خداوند است که در میان کفار زندگی می کرد و عامل شکستن بت ها بود و بر آتش نمرود صبر نمود و با استدلال ها و دلایل قاطع با او برخورد کرد و خانه خدا را بنیان نهاد و دین الهی را رواج بخشید. خداوند از طریق پیشوایی آنان بر امت و عزت و بزرگواری برای حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده پاکش، به آنها شرافت بخشید. در ذیل واژه امت بیان شد که حضرت علی علیه السلام از برخی جهات همانند حضرت ابراهیم علیه السلام در میان امتش است و با بهترین توجیهاات و یا تأویل معنایی که هر کدام در جای خاص خود خواهد آمد، از سایر جنبه ها نیز با هم تطبیق داده شده اند. در فصل های گذشته آمده و در ذیل واژه شیعه نیز خواهد آمد که خداوند بلند مرتبه، ابراهیم علیه السلام را تنها به خاطر ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان، خلیل خود قرار داده است. خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به خاطر توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آتش نمرود نجات داد و آن حضرت زمانی که تصمیم گرفت محب تمامی ائمه علیهم السلام باشد و به آنها ایمان آورد، امام شد و در ردیف پیامبران اولوالعزم قرار گرفت و شیعه علی علیه السلام شد.

بکم: جمع ابکم است و به شخص لایلی اطلاق می شود که قادر به سخن گفتن نیست. در ذیل واژه شرک، روایتی در مورد منکر حضرت علی علیه السلام نقل خواهد شد که منکر آن حضرت در روز قیامت کر و لال و نابینا حاضر می شود.

امام علیه السلام در تفسیر کلام خداوند بلندمرتبه، بکم را به دشمنان علی علیه السلام تأویل می کند و همان طور که در سوره بنی اسرائیل، آیه «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ

ص: ۲۹۰

الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصَيْمًا مَّا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (۱) [و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره شان درافتاده بر خواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره ای (تازه) برایشان می افزاییم] آمده، در روز قیامت منکران آن حضرت در میان طبقات جهنم، لال می گردند.

مؤلف گوید: از آنجا که واژه آخرت و روز قیامت به بازگشت تأویل شد، احتمال دارد که مقصود از آن همان دشمنانی باشند که در روز قیامت به خاطر پاسخ ندادن نسبت به اعمال ناشایست خود و عذرخواهی از کردار ناپسند، از روی خجالت و خواری و ترس و وحشت لال می گردند. همچنین بنا بر آن چه در ذیل واژه لسان آمده، بدین معنا باشد که ایمان بر آنها واجب شده است. از سوی دیگر مقصود، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند که در این دنیا به خاطر عدم اعتراف به حقوق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها بلکه با انکار نمودنشان، مانند افراد لالی هستند که سخن نمی گویند. به همین خاطر آنان در روز رستاخیز لال محشور می گردند و چنین تفسیری در ذیل واژه عمی نیز خواهد آمد و این آیه سوره طه «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا» (۲) [و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم] * می گوید، پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم * می فرماید، همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی] و این آیه سوره نحل «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» (۳) [خدا مثلی می زند. بنده ای است زرخرد که هیچ کاری از او بر نمی آید] و آیه ی «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۴) [آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود

ص: ۲۹۱

۱- [۱] - اسراء/۹۷.

۲- [۲] - طه/۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳- [۳] - نحل/۷۵.

۴- [۴] - نحل/۷۶.

بر راه راست است یکسان است] مصداق همین مفهوم است. در این مسأله دقت کن.

بهمی: این واژه در سوره مائده و حج آمده است و به معنای دلیل و برهان است و تأویل آن دو نیز خواهد آمد و در اصل به معنای بیان روشن می باشد. در سوره انعام نیز به فرزند مؤمن تأویل خواهد شد. در این مسأله دقت کن.

بدن: این واژه، جمع بُدنه به معنای شتر است و تنها در یک قسمت از سوره حج وارد شده است و می توان تأویل واژه ابل را برای آن نوشت.

برهان: در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سلیم این گونه روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ» (۱) پرسیدم، فرمود: مقصود از برهان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد... الخ. (۲) در زیارات و غیر آن آمده، آنها برهان های روشن و صریح می باشند و در زیارت جامعه نیز جمله «و خصکم ببرهانه» آمده است (شما را با برهان خود ویژه و خاص نمود). در کافی از امام علی علیه السلام نقل شده که ایشان در حدیثی فرمودند که خداوند، اسلام را برهان و دلیل محکمی برای کسی که در مورد آن سخن می گوید (متکلمان اسلام) قرار داده است و تأویل واژه اسلام نیز بیان خواهد شد.

در مجمع البیان از قول امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَوْلَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۳) [اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود] آمده است که مقصود از برهان، پیامبری و عصمت مانع از انجام زشتی ها است.

به طور کلی می توان در هر جا به هر شکل که مناسب است، حتی در حج و أدله مربوط به حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، آن را تأویل نمود. همان گونه که در کلمه بینه توضیح داده خواهد شد. پس تأمل کن.

بطن و باطن: و واژه «مَا بَطْنٌ» و امثال آن. در فرهنگ لغت، بطن خلاف ظاهر است و درون هر چیزی همان باطن خواهد بود. در ذیل واژه نعمت، روایات در

ص: ۲۹۲

۱- [۱] - نساء/۱۷۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۷.

۳- [۳] - یوسف/۲۴.

تأویل نعمت باطنی به ولایت ائمه علیهم السلام و امام غائب خواهد آمد. در ذیل واژه ظاهر، روایتی بیان می شود که می توان از این روایت چنین برداشت نمود که حضرت علی علیه السلام ظاهر و باطن است. مقصود از باطن این است که او با علم پوشیده شده است. در کتاب بصائر روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که امام علیه السلام در آن به توضیح شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و وحی خداوند بر او می پردازد و خداوند بلند مرتبه به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد، علی ظاهر است. من هر چه را که بر تو وحی نمودم بر او آشکار می کنم و تو نباید چیزی را از او پنهان نمایی و علی باطن است و هر رازی را که برای تو افشا نمودم، این رازم را برای علی نیز بازگو کن. لذا بین من و تو رازی نیست که آن را از علی پنهان کنم... الخ.

در کتاب ارشاد القلوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام ظاهر است، یعنی هر دانشی که پروردگارم به من عطا نموده بر او آشکار شده است و او باطن است، به خدا سوگند که او بر علوم و نسل های پیشین و جدید و سایر کتاب های آسمانی احاطه دارد... الخ.

در باب چهارم فصل اول از گفتار نخست این بحث بیان شده است که در ذیل واژه فاحشه، در صورت تناسب معنایی با سیاق کلام می توان واژه بطن را بر شکل مفرد و جمع به معنای قلب تأویل کرد، همان طور که این تأویل در ذیل واژه شراب خواهد آمد. مقصود از واژه بطون در آیه «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ»^(۱) [آنگاه] از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید] این است که قلب های اهل ولایت مورد ستایش قرار گرفته و قلب های دشمنان مورد سرزنش واقع شده است. و این احتمال نیز وجود دارد که واژه بطن در معنای ظاهری خود باشد، همان طور که در ذیل واژه اذن آمده که خداوند بلند مرتبه ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح فرزندان آدم علیه السلام واجب نمود. بدیهی است که شکم از اعضای بدن است و ولایت مهم ترین اصل ایمان است و بر هر بطنی واجب

ص: ۲۹۳

است که ولایت را بپذیرد و به سوی حرام نرود. در این مسأله دقت کن. همچنین می توان واژه بطانه را به عشق و نفرت پنهانی و امثال آن تعبیر نمود. گفته می شود «فلا-ن بطانه فلا-ن»، یعنی در امور مخفی و پنهانی او وارد شده است (از امور پنهانی او مانند آرزوهایش اطلاع یافته است).

بین: در ذیل واژه ید، مقصود از این کلام الهی «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»^(۱) [هر چه را در پیش روی آنان است می داند] علم به احوال انبیای گذشته است و آیه «يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»^(۲) [و مراقبینی از پیش رو و پشت رو برای آنها قرار می دهد.] به علم و دانایی موجود در قلب اشاره شده است. می توان این تأویل را در آیات مشابه این در آیه به کار برد.

بینه و بینات: مشتقات بینه و هر کلمه ای که افاده این معنا را دارد. اصل این کلمه مانند کلمات مبینه و مبین و امثال آن و سایر مشتقات اسمی و فعلی از واژه بیان گرفته شده است. در فرهنگ لغت، بیان، معنای واضح شد، دارد و جمع آن اُنبیاء است و واژه های بینه با کسره و بَیْنَه و تَبَيَّنَتْه و اُنبَتْه و استبنته معنای آن را «توضیح دادم و آن را شناساندم» می باشد و بان یبین و تبین و استبان هم لازم و هم متعدی اند.

همچنین در فرهنگ آمده است که تبیان جزء کلمات فصیحی است که از مصادر شاذ است و مقصود از بیان، فصاحت همراه تیزهوشی است. بالاخره معنای بیان یعنی ادای مقصود با الفاظ بلیغ می باشد. این واژه در ردیف واژه های فهم و تیزهوشی (هوشیاری) است و اصل آن کشف و ظهور است. مقصود از تبیان هر چیز، یعنی کشف و روشن نمودن آن است و این واژه مصدری کم استفاده است. ساختار فعلی این واژه با همین معنای مذکور، در قرآن به وفور یافت می شود اما می توان در صورت تناسب، معنای این واژه را به ولایت ارتباط داد. مانند تأویل آیه «قَدْ بَيَّنَّا»^(۳)

ص: ۲۹۴

۱- [۱] - بقره/۲۵۵.

۲- [۲] - جن/۲۷.

۳- [۳] - بقره/۱۱۸.

و همچنین این کلام خداوند «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (۱) و یا آیه «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» و امثال آن. در صورت تناسب می توان معنای بیان را به امر ولایت ارتباط داد. همچنین می توانیم بنابر مقتضای حال، الفاظ بیان، مبین و بینه و امثال آن را که ساختار اسمی دارد و بعدها نیز آنها را ذکر خواهیم نمود، به همین شکل تفسیر نماییم.

حتی واژه بینه را می توان به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و یا هر مفهومی که با امامت و ولایت ارتباط دارد، تأویل کرد. چیزی که در تفسیر واژه حجت و برهان آمده، گواهی بر این نوع تفسیر است. حتماً برای تأیید این ادعا روایاتی را به طور صریح و کنایه ای ذکر خواهیم نمود.

شیخ قمی و دیگران در تفسیر این آیه «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (۲) [تا دلیلی آشکار بر ایشان آید] به نقل از امام باقر علیه السلام گفتند که منظور از بینه، رسول خداست و جابر نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده که بینه در معنای آشکار نمودن حق است و در تفسیر این واژه در آیه «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (۳) [مگر پس از آن که برهان آشکار برای آنان آمد] گفت که مقصود آیه این است که بعد از آن که حق و حقیقت برایشان آشکار شد.

مؤلف می گوید در ذیل واژه حق توضیحاتی بیان خواهد شد که مراد از واژه بینه را ائمه علیهم السلام و ولایتشان می داند و همچنین در توضیحاتی دیگر، مقصود از این واژه، ولایت و امامت ائمه علیهم السلام است و بی شک رسول خدا همان حقیقتی است که سمبل و رمز (نماد) این حقیقت است. بنابراین می توان واژه بینه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل کرد و یا آن را در مفهوم امامت ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت آنها و اعتقاد به درستکاریشان و بصیرت و بینایی در امر حق تأویل نمود. تفاوتی میان کلمه بینه و بینات وجود ندارد، مگر آن که در جمع و مفرد بودن با هم متفاوتند و در برخی تفاسیر، وجوه

ص: ۲۹۵

۱- [۱] - انبیاء/۲۸.

۲- [۲] - بینه/۱.

۳- [۳] - بینه/۴.

تمایز آن بیان شده است. همان طور که در کتاب کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» (۱) [پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند] آمده است که مراد از بینات، ائمه علیهم السلام هستند و در روایتی از کمیل به نقل از امام علی علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود: ما حجت های خداوند و دلایل محکم او هستیم و در روایتی از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود: ما نماز و زکات هستیم تا آن که به این گفته رسید که ما نشانه های آشکار هستیم... الخ. در برخی آیات تأییداتی برای این ادعا آمده است. و در تفسیر فرات بن ابراهیم سخنی از امام باقر علیه السلام آورده شده است که آن حضرت فرمودند: تنها ائمه علیهم السلام با ادله محکم خداوند، داوری می کنند.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام، در تأویل آیه «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (۲) [و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم] آمده است که مقصود از آیات بینات در این آیه، نشانه راستگویی تو در امر نبوت و تأییداتی برای امامت علی علیه السلام، برادر و وصی تو و همچنین بیانی روشن بر کفر کسانی است که در مورد تو و برادرت تردید نمودند. و در تأویل آیه «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» (۳) [کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم نهفته می دارند] فرموده است: مقصود از این آیه بعد از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت او و آن چه از دلایل روشن و آشکار به سوی شما آورده، تنها بیانگر این مطلب است که محمد صلی الله علیه و آله، که راهنمایی کننده به سوی امامت علی علیه السلام است، پیامبری راستین و دین او دین راستین است. در مورد آیه «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ» (۴) [و اگر پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد]

ص: ۲۹۶

۱- [۱] - غافر/ ۲۲ .

۲- [۲] - بقره/ ۹۹ .

۳- [۳] - بقره/ ۱۵۹ .

۴- [۴] - بقره/ ۲۰۹ .

مقصود از بینات و ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یاران آنهاست و برای این گونه تأویلات، روایات زیادی وجود دارد که در جای خود ذکر خواهد شد. در ذیل واژه امام، امام مبین را به حضرت علی علیه السلام تأویل نمود. زیرا آن حضرت آشکار کننده حق از باطل است. همچنین در قرآن، کتاب مبین را به حضرت علی علیه السلام تعبیر کرده و در سوره الرحمن نیز تفسیر آن به همان مفهومی است که ذکر نمودیم.

می توان در تأویل این سخنان و یا توضیحی که در مورد آیه «أَفَمَنْ كَفَرَ أَنْ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِّنْ رَبِّهِ...»^(۱) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است] آمده است این واژه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و شیعه او تأویل کرد و روایتی در تأیید تفسیر این کلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام، این واژه در آیه یاد شده به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.^(۲) در کتاب کنزالفوائد به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ایشان در حدیثی که به فضائل شیعه علی علیه السلام اشاره داشته، فرموده است که شیعه علی از طرف پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام و امامان دیگر در مسیر روشن و آشکار قرار دارند... الخ. گزیده کلام آن که مقصود از واژه بینه از نظر لغوی عرفی به معنای واضح و آشکار شدن است. گفته می شود «هذا بین و تلک بینه» و همچنین بر ادله واضح برای حق که کاملاً اثبات شده نیز واژه بینه اطلاق می شود. تمامی این تأویلات یاد شده برای یکی از این دو معنا، به خصوص با معنای دوم مناسب است، البته بیشتر آنها از نظر ظهور حقیقت آن در خودش و تحقق آن برای دیگران مانند پیامبر صلی الله علیه و آله در مقایسه با امام علیه السلام و ولایتش با هر دو مناسب است و یا مانند آیات الهی و معجزات آسمانی در مقایسه با نبوت و امامت. همچنین است وضع بقیه کلمات، پس تأمل کن.

ص: ۲۹۷

۱- [۱] - هود/۱۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۸.

بداء و إبداء: و مشتقات آن دلالت بر ظهور و بروز و آشکار کردن دارد، مانند فعل یبدون و امثال آن. اصل معنای بداء ظاهر شدن و آشکار شدن است و به دلیل هویدا و آشکار بودن، به صحرا بادیه گفته شده است. به صحرائشینان، بادی یا بدوی و واژه‌هایی مشابه آن اطلاق می‌شود و این واژه در مورد عرب‌های بادیه نشین به کار می‌رود. این معنا بعدها در ذیل واژه اعراب خواهد آمد و در آنجا واژه‌ای در معنای بروز برای آن به کار می‌رود. در ذیل واژه کتمان نیز مفاهیمی خواهد آمد که بعدها در ذیل واژه‌های سر، جهر و اعلان می‌آید و امکان دارد که این واژه‌ها در صورت تناسب معنایی بیشتر بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام اطلاق گردد. زیرا دشمنان با مکر و ریا در محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم تظاهر می‌کنند. همچنین این واژه در معنای کینه و نفرت یا محبتی است که در قلب‌های دشمنان یا در دل‌های اهل ولایت ظاهر می‌شود.

بغی و باغی: و ابتغاء و کلمات مترادف آن مانند الذین یبغون و یتبغون و مانند آن. از نظر لغوی کلمه باغی در معنای طالب امر خیر یا شر می‌باشد و کلماتی مانند ابتغاء و مشتقات آن نیز در آیاتی از قرآن به همین معنا آمده‌اند و می‌توان افراد خواهان زشتی‌ها و افراد سرزنش شده از سوی خداوند را به دشمنان تأویل کرد. در بسیاری از موارد واژه بغی به معنای تجاوز از حد و سرکشی است و این کلمه خلاف اطاعت است و در اصل به معنای کسی است که در پی مخالفت و ظلم و بدی است. در فرهنگ لغت گفته شده «بغی علیه»، به معنای برتری یافت و ستم نمود و از حق خارج شد و تجاوز کرد، می‌باشد. به طور خاص یا عام این واژه به معنای دشمنی نمودن با ائمه علیهم السلام و یا دشمنان آنها، ستمکاران و قاتلان و بازدارندگان ائمه علیهم السلام از حق خلافت و دعوت به سوی دیگران می‌باشد. انسان سرکش و گروه متجاوز به معنای کسانی هستند که بر امام هدایت کننده سرکشی نموده و از بندگی او خارج شدند.

در روایتی دیگر واژه بغی به سومی تأویل شده است. در برخی از روایات باب چهارم از فصل اول در گفتار نخست، مفضل در تفسیر آیه «وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ»

وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ» (۱) [و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است که بغی، همان دشمنان پیامبران هستند و مردم را از دوستی با امامان و بندگی در برابر آنها باز می دارند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که مقصود از بغی، شخصی است که بر ما اهل بیت طغیان نموده و دیگران را به غیر ما فرا می خواند. (۲) در ذیل واژه فحشا، بغی در معنای غاصب سومی خواهد آمد و به دشمن ائمه علیهم السلام و ولایت ظالمان، کشتن امامان و بازدارندگان از حق ولایت اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است.

در تفسیر امام، مقصود از واژه های غیر باغ و لاعاد در آیه «غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» (۳) [در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد] این است که از پیشوای هدایت خارج نشده، متجاوز نیست و در مورد امامت کسی که در واقع امام نیست، سخنان باطلی نمی گوید... الخ.

در روایاتی متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که مقصود از گروه سرکش همان کسانی هستند که عمار را کشته اند، بنابراین هر که بر علی علیه السلام و یا هر امام حقی خروج نماید و هر که با آنها به حدی دشمنی کند که امکان خروج بر امام داشته باشد بلکه حتی کسی با شیعه آنان به حدی دشمنی نماید که با آنها از درگیری در دین امتناع نکند، حتی اگر این دشمنی زبانی باشد، چنین شخصی سرکش و متجاوز است و در ردیف افراد ظالم و سرکش قرار می گیرد. برای فهم تفسیر صحیح این کلمه تأمل و اندیشه کن که خداوند هدایت گر است.

بقیه و باقیه: واژه های باقیات و بقاء، ضد فناء و نیستی است و مقصود از بقیه الشی، باقیمانده هر چیز است. در سوره هود واژه «بقیه الله» به امامان بازمانده و به خصوص امام عصر علیه السلام تعبیر شده است. برخی از این روایات در فصل سوم

ص: ۲۹۹

۱- [۱] - نحل/ ۹۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳- [۳] - بقره/ ۱۷۳.

گفتار دوم آمده است و بر خطبه امام صادق علیه السلام، امام بازمانده حضرت آدم علیه السلام و نسل پاک نوح علیه السلام است و در ذیل واژه ذریه، آنها بازماندگان نسل ابراهیم علیه السلام هستند و در سوره بقره در آیه ای که به ذکر تابوت بنی اسرائیل می پردازد، کلمه بقیه در آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ»^(۱) [بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند] به نسل پیامبران و به برخی آثار به جای مانده نزد آنان، تأویل شده است. در سوره زخرف، واژه «كَلِمَةً بَاقِيَةً»^(۲) بار دیگر به ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت آنان تعبیر شده است. در این زمینه بعداً روایاتی بیان خواهد شد. در سوره کهف و مریم «الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ»^(۳) به دوستی و موَدّت ائمه اطهار علیهم السلام تأویل شده است و در کنزالفوائد و کتبی غیر آن، از امام صادق علیه السلام نقل شد که ایشان به حصین بن عبدالرحمان فرموده است: یا حصین، دوستی و موَدّت با ما را کوچک شمار، زیرا که این امر از اعمال نیک ماندنی است و می توان در صورت تناسب معنایی بنا بر مقتضای حال کلمات مشابه به الفاظی چون بقیه و بقاء را به همین شکل تفسیر نمود.

بکاء: هر کلمه ای که مانند آبکی و مانند آن مشتمل بر این معناست. به طور صریح در ذیل واژه ضحک خواهد آمد. در سوره دخان آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»^(۴) [و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند] مقصود این است که آسمان و زمین بر حسین بن علی علیه السلام گریستند و از روایات نیز چنین برمی آید که مراد، بخشی از زمین است که مؤمنان در آن به عبادت می پردازند و یا مقصود، درهای آسمان است که اعمال مؤمنان به آنجا منتقل می شود و هنگام مرگ مؤمن، آسمان بر او می گرید.

ص: ۳۰۰

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

۲- [۲] - زخرف/۲۸.

۳- [۳] - کهف/۴۶ و مریم/۷۶.

۴- [۴] - دخان/۲۹.

بلاء: کلماتی مانند بلونا و ابتلی و امثال آن. ابتلاء در اصل به معنای امتحان و آزمایش است. گفته می شود بلوته و ابلته، در فرهنگ لغت، تکلیف امتحان و گرفتاری است. زیرا که برای بدن دشوار است و همچنین این واژه در معنای رنج و زحمت می باشد.

مؤلف گوید به همین خاطر گاهی واژه ابتلاء به معنای نعمت بخشیدن و نیکی کردن است. بدان که خداوند به طور صریح در ترجمه واژه های فتنه و امثال آن که بعدها بیان خواهد شد، با وجود اختلاف آراء، بزرگ ترین امتحان این امت ها و امت های گذشته را ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستی با آنها، طاعت و ایمان و دوری گزیدن از دشمنان شان و صبر به این امر در سختی ها و آسانی ها قرار داد.

بنابراین می توان واژه ابتلاء را در آیات قرآنی بنابر مقتضای حال، انواع امتحاناتی دانست که در مسأله ولایت، دامن گیر طرفداران ولایت و یا دشمنان امر ولایت می شود. از جمله شواهد موجود بر این تأویل، سوره بقره آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» (۱) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود] و آیه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» (۲) [و قطعاً شما را به چیزی از (قبیل) ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزمایشیم] می باشد. در این آیه و آیاتی امثال آن بنگر و تأمل کن.

ابن: این واژه به صورت مفرد و جمع و در حالت اضافه به واژه السبیل خواهد آمد و به وضوح واژه ابن سبیل به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در روایات آمده که آنها راه خدا می باشند. همچنین می توان ابن سبیل را به تمامی شیعیان و یا در راه ماندگان تعبیر نمود. در آیه مباحله، تفسیر واژه «ابنائنا» به امام حسن و امام حسین علیه السلام ذکر شده است و می توان این تفسیر را در هر جایی که این واژه به ائمه علیهم السلام تعبیر می شود، نیز به کار برد. همان طور که در قرآن لفظ ابنائنا

ص: ۳۰۱

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۱۵۵.

یا بنی به ویژه در حالت اضافه، بدین شکل تفسیر شده است. در سوره ابراهیم در تفسیر آیه «وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (۱) [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] فهمیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرزندان او هستند که دعوت ابراهیم علیه السلام به آنان ختم می شود، چرا که آنان بر هیچ بتی سجده نکردند. مفاهیمی که ذیل واژه ذریه و آل و امت می آید در تایید این سخن است. در کلمه ولد، گفته خواهد شد که منظور از بنی آدم کسانی است که بحسب تأویل، ولایت فلانی و فلانی و فلانی را پذیرفته اند. چون هر کسی ولایت آن دو را بپذیرد، شرک شیطان را پذیرفته و او پدرش است. در تفسیر عیاشی و دیگران به نقل از هارون بن محمد آمده که راجع به این کلام خدا، یعنی عبارت یا بنی اسرائیل از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: آنها ما هستیم و از محمد بن علی نقل شده است که در مورد این سخن خداوند _ یا بنی اسرائیل _ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: این واژه مختص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و در همین تفسیر به نقل از ابی داوود آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که می گفت: «من ابن عبدالله هستم، اسمم احمد است و من عبدالله هستم و اسمم اسرائیل است. خداوند هر فرمانی به او داد به من هم داد و هر چه به او عنایت داشت به من هم داشته است.»

شیخ علامه ما می گوید: شاید مقصود از عبارت «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ» (۲) [ای فرزندان اسرائیل نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید] در باطن خاندان محمد است، زیرا معنای اسرائیل، عبدالله است. در حالی که من ابن عبدالله هستم و اسمم عبدالله است. همان طور که خداوند در آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (۳) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی سیر داد] فرموده است. هر خطاب خوب و نیکی که در ظاهر به بنی اسرائیل می شود در باطن به من و

ص: ۳۰۲

۱- [۱] - ابراهیم/ ۳۵ .

۲- [۲] - بقره/ ۴۰ .

۳- [۳] - اسراء/ ۱ .

به اهل بیتم تعلق می گیرد. مؤلف گوید، با تأمل در آن چه اشاره داشتیم و در ذیل واژه های سبیل و ذریه نیز خواهد آمد و یا مطالبی که در ذیل واژه آل یا اخ آمده و بعدها در ذیل واژه اتباع و ولد نیز بیان خواهد شد، بدیهی است که می توان واژه بنی اسرائیل را به شیعه و یا سایر افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تعبیر نمود. در این حالت، بیشتر خطاب ها می تواند به ظاهر به بنی اسرائیل مرتبط شود و در باطن، امت محمد صلی الله علیه و آله مد نظر قرار گیرد. همچنین می توان واژه ابن را به دو صورت مفرد و جمع بدین شکل تعبیر نمود. در برخی موارد نیز می توان آن را به پیروان اهل ستم و کفر تفسیر کرد. چنان چه در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در مورد آیه «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» (۱) [مرا با آن که (او را) تنها آفریدم و اگذار] می فرماید: منظور از «وحدیداً»، زنازاده است که در باره خلیفه دوم است (۲) ... الخ. و در مورد این سخن خداوند «وَ بَيْنَ شُھُودًا» (۳) [و پسرانی آماده (به خدمت دادم)] فرمود: مقصود از آن این است که برای او یارانی قرار دادم که شهادت می دهند که از پیامبری چیزی به ارث نمی برند و بنا بر مطالب یاد شده، می توان برخی از واژه ها، مثل بنات را در برخی موارد در صورت تناسب معنایی بدین شکل تفسیر نمود. در تأیید آن چه اشاره نمودیم، می توان واژه بنات را در آیه سوره هود (هُؤُلَاءِ بَنَاتِي) (۴) زنان امت دانست که به منزله دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

بنیان: و هر واژه ای که شامل این ساختار است. در قرآن ذکر بناء و بنیان به شکل ممدوح و مذموم وارد شده است، از آن جمله بناء مسجد قبا و مسجد ضرار در سوره براءت (توبه) است که این مطلب در ذیل واژه مساجد خواهد آمد که می توان بناء و بنیان را براساس بنای قلوب بر تمسک به ولایت و یا دشمنی اهل

ص: ۳۰۳

۱- [۱] - مدثر/ ۱۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۴.

۳- [۳] - مدثر/ ۱۳.

۴- [۴] - هود/ ۷۸.

بیت علیهم السلام تأویل نمود. همان طور که هر یک از دو گروه اعم از صحابه و منافقان، مسجد ظاهری خود را بر این اساس ساختند. همان طور که توضیح آن در سوره یاد شده خواهد آمد و این سوره شاهی برای این تأویل ما است. در آمالی شیخ از امام علی علیه السلام نقل شده است که حضرت در حدیثی می فرماید: دوستدار ما به خاطر دوست داشتن ما غبطه می خورد و دشمن ما بنیانش را (خانه اش) را بر لبه های پرتگاه می سازد... الخ. پس تأمل کن و غافل مشو.

و در ذیل واژه بیت، مطالبی در تأیید این موضوع بیان شده است. می توان چنین تأویلی را برای کلماتی که می توانند در جایگاه بناء و بنیان قرار گیرند نیز آورد. بنابراین آن چه بر ظاهر معنا در این واژه تفسیر شده فراوان است. والله تعالی أعلم.

تب و تباب و تتیب: هر یک از دو کلمه تباب و تتیب در سوره ای آمده است و معنای آن خسارت و هلاکت است و تفسیر واژه های خسارت و هلاکت، در شرح آنها خواهد آمد. از این مسأله غافل مباش.

تراب: در سوره نبأ، تأویل این سخن کافر در روز قیامت «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (۱) [و کافر گوید کاش من خاک بودم] خواهد آمد. معنای عبارت این است که ای کاش من از شیعه ابی تراب، یعنی حضرت علی علیه السلام بودم و ان شاء الله علت نامگذاری علی علیه السلام به ابی تراب را یادآور خواهیم شد. علت آن است که او صاحب زمین و دلیل و محبت خدا بر زمین است و بقاء و آرامش زمین به وجود ایشان بستگی دارد. در سوره بلد و در ترجمه واژه مسکین نیز تفسیر واژه متربه خواهد آمد «أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (۲) [یا بینوایی خاک نشین] منظور از مترب بالعلم یعنی بی نیاز در آن از غیر آن و مراد حضرت علی علیه السلام است. اترب در لغت به معنای «فقیر و نادار شد»، یعنی وضعیت او به حدی شد که بر خاک نشست. می تواند در معنای بی نیاز شد نیز باشد، یعنی مال او به مقدار خاک شد و معنای این تفسیر به معنای صاحب علم فراوان به حد خاک است.

مؤلف گوید که در این تفسیر و توجیه باید گریست، به ویژه بعد از مطالبی که در ذیل واژه ارض بیان نمودیم. چه بسا امکان دارد چنین تفسیری را برای آیات

ص: ۳۰۵

۱- [۱] - نبأ/ ۴۰.

۲- [۲] - بلد/ ۱۶.

مشابه این آیه که لفظ تراب در آن به کار رفته، استفاده نمود. معنای تراب به معنای خاک خلقت انسان نیز آورده شده است و معنای آن در ذیل واژه طین خواهد آمد. در روایتی دیگر در ذیل واژه حماء، تراب به گل مستضعفین تأویل شده است و این واژه در معنای متفاوت نیز به کار رفته است.

واژه اتراب جمع ترب با حرکت کسره است. این کلمه در فرهنگ لغت به معنای همسن و سال و هر کس که با تو در یک زمان متولد می شود است. این واژه در سوره صاد، واقعه و نبأ به عنوان صفتی برای حور به کار رفته است و مقصود از آن افرادی در یک سن و سال هستند، یعنی زادروز آنها با هم یکسان است و این تفسیر با ذکر آیه خواهد آمد. شیخ قمی می گوید: مراد از آن فرد همسن و سال است و هر جا که تأویل آن بیان می شود، این واژه به همراه حور تأویل می گردد.

توبه: و تائبون و هر چه افاده چنین معنایی دارد، مانند تابوا و امثال آن. بدان که توبه همان بازگشت از گناه و اظهار پشیمانی از آن است و چون ولایت طاغوتیان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از بزرگ ترین گناهان و فاسدترین آن و آشکارترین آن است، از این رو توبه را در بطن قرآن به آن نسبت داده و آیه ها تأویل به آن شده اند که مراد توبه از آنهاست.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از جابر و دیگران روایت شده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا» (۱) [کسانی را که توبه کرده اند پیامز] فرموده است. مقصود از تابوا این است که از ولایت بنی امیه توبه نمودند و در روایتی دیگر آمده که از ولایت طاغوت های سه گانه و بنی امیه توبه کردند و در آیه «وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ» (۲) [از راه تو پیروی کردند] مقصود، حضرت علی علیه السلام است. زیرا او راه خداوند است... الخ. در ذیل واژه جاحدین، مراد از آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» (۳) [آن مؤمنان] همان توبه کنندگان، پرستندگان [خواهد آمد که مقصود ائمه علیهم

ص: ۳۰۶

۱- [۱] - غافر/۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - توبه/۱۱۲.

السلام هستند و بر کسی پوشیده نیست که آنها کامل ترین توبه کنندگانند، زیرا با وجود عدم ارتکاب گناه، همیشه توبه از آنان سر می زند. همچنین می تواند از تفسیری که خداوند سبحان را بسیار توبه پذیر نام برده، در تأویل این واژه استفاده نمود. همان طور که در ذیل واژه غفور و مغفره خواهد آمد، خداوند نسبت به اهل ولایت بسیار توبه پذیر است.

تابوت: همان صندوقی است که در آن کالا ذخیره می گردد. این لفظ در دو سوره آمده است، یکی در سوره طه، جایی که خداوند سبحان به مادر موسی دستور داد تا آن حضرت را در تابوت بگذارد و در دریا بیفکند و بار دیگر این لفظ در سوره بقره آمده و از تابوتی که در میان بنی اسرائیل بوده حکایت می کند. از ابوجعفر روایت شده که معنای دوم همان تابوت اول است که از آن موسی علیه السلام بوده و در روز وفاتش زره و عصایش و لوحه ها و نشانه های نبوت وی را درون آن قرار دادند و آن را نزد یوشع، وصی خود به امانت نهاد و در میان بنی اسرائیل به آن تبرک می جستند و در میادین جنگ میان دشمن و مسلمانان قرار می دادند و سبب آرامش بود. در تفسیر این آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ» (۱) [و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند] و در بسیاری از روایات ذکر خواهد شد که سلاح، در میان امت ما، مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. مقصود از بنی اسرائیل، اهالی خانه هایی هستند که بر سرای آن خانه تابوت یافت می شد و نبوت به آنها داده شد. در میان اهل بیت نیز هر کس اسلحه به او می رسید، امامت به او داده می شد.

در صحیح بزنطی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ابوجعفر صلی الله علیه و آله می گفت: اسلحه رسول خدا در میان ما مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. هر کجا که تابوت می گشت، نبوت به آنان داده می شد و هر کجا این اسلحه در میان ما می گشت، امر کامل و تمام می شد. در روایتی تابوت تان همان

ص: ۳۰۷

اسلحه است و از روایات بر می آید که مقصود از میراث پیامبران نزد ائمه علیهم السلام، لوحه ها و الواح و عصای موسی علیه السلام و چیزهایی غیر از آن است و چوب تابوت نیز که در میان آنان بوده، یکی از این میراث هاست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما کسانی هستید که تابوت آرامش به سوی شما فرستاده شد و در برخی زیارات آمده، خداوند شما را جایگاه و تابوت حکمت و فرزاندگی اش قرار داده است. در مناقب این شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل نزد اهل بیت علیهم السلام آمد و از سوی خداوند به آنها تسلیت گفت و اهل بیت تنها صدای جبرئیل را می شنیدند و گفت: سلام بر شما... الخ.

و سخن جبرئیل به این کلام رسید: خداوند شما را تابوت علم خود قرار داد و کتابش را در میان شما به میراث نهاد... الخ. اگر بیندیشی آن را درک می کنی.

تحت: در ذیل واژه عذاب خواهد آمد که مقصود این واژه، تأویل چیزهایی که زیر پاست، به افراد پست و بردگان و افراد بی خبر و نیز زمین می باشد. پس غفلت نکن.

تفت: در باب دوم فصل اول آمده است که با آوردن توجیه مناسبی برای معنای لغوی این واژه می توان آن را به دیدار امام تأویل کرد. علت یادآوری این معنا به خاطر آن است که بتوان واژه تفت را در سوره حج، آیه «ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ» (۱) [سپس باید آلودگی خود را بزدايند] درست تأویل نمود. در این مسأله تأمل کن تا دریابی که می توان کلمات زیادی را به دلیل تناسب معنایی و یا حتی تناسب دور از فهم، بدین شکل تأویل نمود.

تتیر: و مشتقات آن، مانند تبر با فتحه تاء. تتیر به معنای ویران کردن در ذیل کلمه کسر و إهلاک آمده است.

تجارت: در معنای خرید و فروش و گرفتن و دادن است. در ذیل تفسیر سوره جمعه که بعدها بیان خواهد شد، جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: که آیه

ص: ۳۰۸

«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا» (۱) [و چون داد و ستد یا سرگرمی ای بینند] منظور خلیفه اول است و در عبارت «أَوْ لَهْوًا» منظور خلیفه دوم است «أَنْفُضُوا إِلَيْهَا»... الخ.

در کتاب دیلمی به نقل از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرمایند: من تجارت سودآور هستم و باعث نجات از عذاب دردناک می شوم. خداوند نیز در آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» (۲) [آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند] این مفهوم را بیان می دارد. با استفاده از این تأویل می توان تمامی عبارات قرآنی از جمله سوره فاطر آیه «تِجَارَةٌ لَّنْ تَبُورَ» (۳) [امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد] و امثال آن را که مفهوم تجارت سودآور در آن آمده، به امام علی علیه السلام و ولایت آنها و طاعت و بندگی در برابرشان تأویل نمود و مقصود از تجارت زیان آور را روسای مخالفین و اطاعت و فرمانبرداری از آنان دانست. خداوند در سوره نور آیه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (۴) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی دارد] و آیاتی مشابه آن، چنین تأویلی را بیان نموده است. پیش از این، در ذیل واژه بیع چنین مفهومی ذکر شده. در برخی زیارات مربوط به امام علی علیه السلام این چنین آمده است: گواهی می دهم که تو و پسرعم تو و برادرت با خداوند تجارت کردید (معامله کردید) و خداوند بر شما آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ...» (۵) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را خریده است] را فرستاده. بر کسی پوشیده نیست که می توان چنین تأویلی را از این زیارات برداشت نمود، زیرا آنها با اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله که امام همه است، تجارت نمودند. توضیحات و تأویلات دیگر از این آیه، در ذیل واژه شراء خواهد آمد. از این مسأله غافل نشو.

ص: ۳۰۹

۱- [۱] - جمعه/۱۱.

۲- [۲] - صف/۱۰.

۳- [۳] - فاطر/۲۹.

۴- [۴] - نور/۳۷.

۵- [۵] - توبه/۱۱۱.

اتباع: و «من اتبع» و هر چه افاده این معنا را دارد مانند «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» و امثال آن، معنای پیروی کردن و دنباله روی را در بر دارد.

بدان که واژه اتباع و متابعه امری به شکل اضافی مورد توجه قرار می گیرد و حسن و قبح معنای آن به مضاف الیه آن بستگی دارد که آیا دارای معنای خیر است یا شر. بی شک پیروی خوب و نیک همان پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستی با اهل بیت و اعتراف به حقوق آنهاست و اطاعت و نشانه بندگی در برابر خداست، زیرا در این امر، پیروی از خداوند نیز وجود دارد و پیروی زشت و ناپسند، مخالفت با ائمه علیهم السلام و اطاعت از دشمنان شان و دوستی با دشمنان و کینه توزان از جمله دوستی با خلفای ستمگر و امثال آنهاست. بنابر مطالبی که در ذیل واژه باطل گذشت، می توان این واژه را به پیروان باطل تأویل نمود. در ذیل واژه سخط نیز اتباع در معنای پیروی از ستمکاران به حضرت علی علیه السلام تأویل شده که خداوند بر آنها خشم و غضب نموده است. می توان سایر موارد را نیز با همین مفهوم تأویل نمود. همان طور که در ذیل واژه رضوان خواهد آمد گاهی به صراحت آیه «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ» (۱) به ائمه علیهم السلام تعبیر شده است و شاید علت این تعبیر این است که ائمه علیهم السلام، بزرگ ترین پیروی کنندگان هستند. همچنین واژه رضوان به حضرت علی علیه السلام تأویل خواهد شد و شیعه آنان همه تابع او هستند و در ذیل واژه ذکر تأویل عبارت «من اتبع الذکر» نیز خواهد آمد.

به طور کلی باید در تأویل این واژه به مضاف الیه آن حتماً توجه داشت و تأویل را بر طبق نوع مضاف الیه انجام داد. در ذیل واژه های آل، اهل و اخوان، سخن خوبی در این مورد آمده است با این مضمون که هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تبعیت کند، جزء آنها خواهد بود. چنین سخنی به صراحت در مورد سلمان به کار رفته است. هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «سلمان منا اهل البيت» در برخی روایات نیز به طور صریح عبارت «من اتبع النبی»، فقط به

ص: ۳۱۰

حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است و ما این روایات را برای تذکر اندیشمندان یادآور خواهیم شد.

ابن شهر آشوب و دیگران سندهایی را ذکر نمودند که از آن جمله زراره است که وی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر عبارت «من اتبعنی» در آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۱) [بگو این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد. با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم] مقصود از «من اتبعنی» را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می داند (۲). در روایتی دیگر، مقصود خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و در کتاب کشف الغمه مقصود، جماعتی از مردم است.

در کتاب کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آنها در مورد آیه «حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) [ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تو را بس است] فرمودند: مقصود علی بن ابی طالب است و او در رأس مؤمنان است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح، راحت، رحمت، یاری، آسانی، رضوان و دوستی و محبت خدا و رسول او به کسی داده می شود که علی علیه السلام را دوست بدارد و حق جانشینان وی را به جای آورد. بر من است که آنها را مورد شفاعت خود قرار دهم و سزاوار است که خداوند، شفاعت مرا در حق آنها اجابت نماید؛ زیرا آنان پیروان من هستند و هر که از من پیروی کند، او از من است، مانند ابراهیم که با من همراه شد. زیرا او از من است و من از اویم و سنت من سنت اوست و سنت او سنت من است و این مطلب، تعبیر این کلام خداست «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» (۴) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که از ما پیروی

ص: ۳۱۱

۱- [۱] - یوسف/۱۰۸.

۲- [۲] - مناقب، ج ۴، ص ۴۱۰.

۳- [۳] - انفال/۶۴.

۴- [۴] - آل عمران/۳۴.

کند و دوستدار ما باشد، از ما اهل بیت است. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین سخنی را بیان فرموده است: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (۱) [هر که از من پیروی کند از من می باشد].

در کتاب واحده به نقل از طارق بن شهاب گفته شده است حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود: هر که ائمه علیهم السلام نسل محمد را بشناسد و از آنها تبعیت کند، آن شخص از ما خواهد شد و با این سخن به این موضوع اشاره داشته است: هر کس از من پیروی کند او از من است... الخ.

در تفسیر قمی عمرو بن یزید می گوید: ابو عبدالله فرمود: به خدا سوگند شما از خاندان محمد هستید، گفت: فدایت کردم از خودشان، فرمود: به خدا آری از خودشان و سه بار تکرار کرد. سپس نگاهمان به هم دوخته شد. و فرمود: ای عمرو، همان خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) [در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است]. (۳)

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس به خاندان محمد صلی الله علیه و آله اهتمام ورزد و همان طور که خویشاوندی آنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم داشته، آنها را بر تمامی مردم مقدم بدارد، این شخص در گروه خاندان محمد صلی الله علیه و آله قرار می گیرد. البته نه به این معنا که خود آنها می گردد، بلکه به اهمیت دادن به آنها و پیروی از آنان مثل آنان می شود (در گروه آنان جای می گیرد) و سخن خداوند در آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (۴) [و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود] و سخن

ص: ۳۱۲

۱- [۱] - ابراهیم/۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۶۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۴- [۴] - مائده/۵۱.

تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي» (۱) (۲) [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است] گویای همین مطلب است. روایتی دیگر نیز در همین معنا در مورد مردم و امت آمده است و مهمتر از «من اتباع ابراهیم»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. در ذیل واژه آخ نیز آمده، هر کس قومی را دوست بدارد از آنان می شود. آگاه باش که باید در برخی موارد، تنها معنای متعارف و عادی این واژه را در نظر گرفت.

المترفون: و هر کلمه ای مانند اُترفوا و اُمثال آن که افاده این معنا را دارد، مراد از مترف، شخص راحت طلب است که از خوشگذرانی دست برنمی دارد و شخص جبار و رها شده نیز هر چه می خواهد انجام می دهد و خودداری نمی کند. عبارت «أترفته النعمه» یعنی او را به سرکشی واداشت و اُترف فلان یعنی بر سرکشی و تجاوز اصرار ورزید. و مترفه با ضمه یعنی نعمت. مقصود از مترفین در قرآن حکام ستمگر رفاه طلب جبار و غوطه ور در سرای دنیاست، چنین شخصی اسراف کار، طغیانگر و سرکش است. می توان این واژه را به معنای طغیانگران و افراد سرکش دولت بنی امیه و سایر حکام ستمگر که دشمنان ائمه و شیعیان هستند تأویل نمود. همچنین این واژه، سایر دشمنان ائمه علیهم السلام را که لذات دنیوی به آنها روی آورده و علل سرکشی و طغیان آنها بر حق اهل بیت شده است، تأویل نمود. به طور کلی مقصود از این واژه، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان شیعه، رفاه طلبان دنیا و اسراف کاران نعمت های دنیوی هستند. واژه ترف در سوره انبیا آیه «وَأَرْجِعُوا إِلَيَّ مِمَّا أُتْرَفْتُمْ فِيهِ» (۳) [و به سوی آن چه در آن متنعم بودید باز گردید] و نیز در سوره واقعه آیه «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» (۴) [اینان بودند که پیش از این نازپروردگان بودند] به دشمنان اهل بیت نسبت داده شد و این آیات تأویل مترفین و جبارین و

ص: ۳۱۳

۱- [۱] - ابراهیم/۳۶.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳- [۳] - انبیاء/۱۳.

۴- [۴] - واقعه/۴۵.

امثال آن را به آن دشمنان تأیید می کند. اگر با دقت بنگری مسأله را درک خواهی نمود.

تمام: و اتمام و کلمات مترادف آن، مانند اَتَمَّ و امثال آن در ذیل واژه «کلمه» بعدها ذکر خواهد شد. در تفسیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (۱) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] مراد از کلمات، توسل جستن به ائمه علیهم السلام است. حضرت ابراهیم تا امام دوازدهم، یعنی حضرت قائم علیه السلام کامل ترین کلمات هستند. و در حدیث آمده که آنها کلمات تام و کامل هستند و در سوره مائده، اتمام نعمت با امر ولایت صورت می گیرد، و در سوره توبه اتمام نور خدا به همین مفهوم و با یاری ائمه علیهم السلام انجام می گیرد. شاید بتوان در بسیاری از موارد و در ذیل واژه های اتمام و تمام، چنین تأویلی را به کار برد. در کتاب عیون، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» (۲) [و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید] فرمود: هرگاه کسی از شما حج گزارد آن را با زیارت ما به پایان برساند؛ زیرا حج او با زیارت ما به کمال خواهد رسید. پس تأمل کن.

تین: در سوره تین، علت تأویل این واژه به امام حسن علیه السلام بیان خواهد شد. قمی نیز این واژه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأویل نمود، زیرا روایتی در تأیید معنای دوم آمده است. و وجه شبهه در این استعاره این است که انجیر از لذیذترین و خوشمزه ترین میوه هاست و جزء میوه های بهشتی است. در ذیل واژه طور نیز این کلمه به شهر تأویل شده است.

التیه: و کلماتی مانند یتیهون. گفته شده مقصود از تیه، سرزمینی است که شخص در آن هدایت نمی شود و علائمی در آن نیست. «تاه فلان» یعنی شخصی از مقصد خود دور شد در حالی که او تنها در یک مکان است. و در فصل سوم در گفتار نخست مفاهیمی بیان شده بیانگر این مطلب است که این امت، سرگردان شدند.

ص: ۳۱۴

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۱۹۶.

همان طور که بنی اسرائیل سرگردان گشتند و معنای سرگردانی آنها نیز بیان شده است و این معنا برای تفسیر این آیه سوره مائده «يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»^(۱) [که] در بیابان سرگردان خواهند بود] مناسب می باشد.

التلاوه: و مشتقات آن مانند یتلو و امثال آن در ذیل واژه «صحف» خواهد آمد و بیان می کند که تفسیر درست کلمه یتلو در برخی آیات قرآنی که از واژه های تلاوت و کلمات مترادف آن استفاده شده، به کار می رود.

در ذیل واژه کتاب خواهد آمد که فقط ائمه علیهم السلام، قرآن را به شکل صحیح تلاوت می کنند. در باب پنجم فصل اول در گفتار نخست آن آمده که مقصود از تلاوت آیه، فهم معنا و تفسیر و تأویل آن است. سپس آن چه که بر آن دلالت می کند با ملاحظه تناسب مقام و موارد تلاوت و مشتقات آن این است که براساس تأویل، فهم آن چه مرتبط به امامت و ولایت است، منظور می باشد. این موضوع بر انسان تأمل گر صادق روشن است.

ص: ۳۱۵

ثعبان: به معنای مار عظیم و بزرگ یا مار نر است. در برخی آیات قرآنی آمده که خداوند، عصای حضرت موسی علیه السلام را تبدیل به مار کرد. بنابر مطالبی که در ذیل واژه عصى و یا در حکایت حضرت موسی و انداختن عصایش خواهد آمد می توان واژه ثعبان را به برخی دلایل پراکنده دشمنان در برابر حق اهل بیت علیهم السلام تفسیر نمود و یا آن که در معنای معجزه های رسواگر فراعنه آن زمان تأویل کرد.

ثاقب: در ترجمه واژه های شهاب و نجم خواهد آمد، مقصود از شهاب ثاقب و نجم ثاقب، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام است و این نام گذاری بدین دلیل است که هر یک از ایشان دل های دشمنان خدا را سوراخ می کنند که مراد نفوذ علم و نورشان است.

ثواب: و مثوبه. در تفسیر عیاشی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این سخن خداوند «تَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۱) [پاداشی است از جانب خدا] و نیز آیه «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ» (۲) [و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است] فرمود: تو همان ثواب هستی و یاران تو نیکانند (۳).

مؤلف مقصود پیامبر را این گونه تعبیر می کند: در هر دو آیه مراد از واژه ثواب، تو هستی. هرچه نزد خداست ثواب است. بنابراین می توان در صورت تناسب معنا

ص: ۳۱۶

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۵.

۲- [۲] - آل عمران/۱۹۸.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۵.

با سیاق کلام واژه ثواب را به او و یا ولایتش تأویل نمود که در بیشتر موارد به ولایت تأویل شده است. در اینجا نیز همین تأویل مناسب است. مقصود از ثواب، همان اجر و پاداش است و تأویل عبارت «ما من عند الله» به ولایت، تأییدی بر این گفته است. بنابراین می توان بعضی مواضع که خداوند سخن از پاداش می گوید را کنار ولایت قرار داد. پس درک کن.

ثیب: این واژه نقطه مقابل کلمه بکر است و تنها در سوره تحریم آمده است. می توان آن چه را که در سوره بقره برای تأویل واژه بکر آمده برای تأویل این واژه نیز به کار برد.

ثیاب: در ذیل واژه لباس که می تواند تأویل واژه ثیاب باشد، مطالبی در این زمینه خواهد آمد. البته در جاهایی که این تناسب معنایی بین دو واژه صورت گیرد و در ذیل واژه فرش تأویلی از این واژه خواهد آمد. در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار آغازین آن آمده که می توان لباس های مورد پسند و تحسین برانگیز را به علوم ائمه علیهم السلام و حکمت ها و کمالات آنان و مساجد و عبادتگاه ها و امثال آن تأویل نمود، زیرا مؤمنان از آن بهره می برند و با آن آراسته می گردند.

ثابت: و تثبیت و ثبوت و کلماتی مانند ثیب و امثال آن، گفته می شود. «ثبت ثبوتاً» یعنی ثابت بدون نیستی و فنا و «ثبته و أثبته» یعنی آن را محکم کرد و حبس نمود. در ذیل واژه قول که بعدها خواهد آمد، سخن ثابت به ولایت و اعتقاد محکم و مستدل تأویل شده است. در ذیل واژه شجر در تأویل «كشَجْرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^(۱) [مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است] مقصود از ریشه ثابت همان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتشان می باشند و در ذیل واژه قدم نیز ثبات قدم و ثبوت کنایه از بقاء مداوم بر امر ولایت و توانایی در آن و دادن فرمانروایی به حضرت علی علیه السلام می باشد. بر این اساس می توان بنابر تناسب معنایی، آیاتی را که در بردارنده واژه های ثبات، ثبوت و

ص: ۳۱۷

تثبیت هستند به ساختن و استوار نمودن، قدرت در اعتراف به ولایت و تمسک جستن به آن تأویل نمود. والله اعلم.

ثلاث: در ذیل واژه ظل علت تعبیر آیه «ظل ذی ثلاث شعب»^(۱) به سه خلیفه می آید. در ذیل واژه اصنام علت تأویل کلمه ثلاث در آیه «وَمَنَاةَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَى»^(۲) به نعتل (عثمان) خواهد آمد. در سوره واقعه مقصود از عبارت ازواج ثلاثه معصوم و بندگان و دشمنان به ترتیب سابقون، اصحاب یمن و اصحاب شمال هستند. بنابراین در صورت تناسب می توان در برخی موارد چنین تأویلی را به کار برد.

نمود: آنها قوم صالح پیامبر بودند که شتر ماده را پی کردند و داستان آنها مشهور است. در روایت حلبی و بقباق در تفسیر آیه «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا»^(۳) به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است: قوم ثمود جماعتی و گروهی از شیعه هستند و خداوند می فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»^(۴) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به (کیفر) آن چه مرتکب می شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت] مقصود از ثمود در این آیه شمشیری است که حضرت قائم علیه السلام در هنگام قیام به دست می گیرد... الخ.

روایت کامل این موضوع در ذیل کلمه ناقه و زمان تأویل این واژه به امام علیه السلام خواهد آمد.

مؤلف گوید بی شک مقصود از جماعت شیعه در اینجا شیعه غیر امامیه هستند و شاید هم مقصود، دسته ای از خوارج هستند که از اصحاب علی علیه السلام بودند، سپس بر او خروج نمودند. از جمله این خوارج، ابن ملجم لعنه الله است که همان پی کننده شتر ماده است و شاید هم مقصود اهل کوفه و قاتلان امام حسین علیه

ص: ۳۱۸

۱- [۱] - مرسلات/۳۰.

۲- [۲] - نجم/۲۰.

۳- [۳] - شمس/۱۱.

۴- [۴] - فصلت/۱۷.

السلام و شهدای کربلا و جماعت زیدیه و امثال آن باشد.

در اینجا مقصود از هلاک و نابودی آنها، می تواند تأویل معنوی داشته باشد. یعنی بنی امیه بر آنها تسلط یافتند و آنها از میان برداشته شدند و همان طور که دیده می شود، سرزمینشان نیز در پی این تسلط تغییر یافت. با مطالعه مطالب آخر این حدیث چنین برداشت می شود که نابودی آنها با شمشیر حضرت قائم علیه السلام است. والله اعلم. می توان این تأویل به کار رفته در مورد قوم ثمود را در مورد این جماعت نیز به کار برد. با نگاهی به فصل دوم از گفتار نخست و در لابه لای تفاسیر می توان این تأویل را به قوم عاد و لوط و طوایف دیگری از این امت تعمیم داد.

الثبور: به معنای ویل و هلاک است و تأویل ویل و هلاک در جای خود خواهد آمد.

الثمر: این واژه به شکل مفرد و جمع، میوه و ثمر درخت است. در ذیل واژه اَکَل مطالبی مناسب برای تأویل واژه ثمر آمده است و برخی دیگر از تأویلات نیز در ذیل واژه فاکهه خواهد آمد.

در تفسیر قمی، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَرْزُقُ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»^(۱) [و مردمش را از فرآورده ها روزی بخش] فرمود: مقصود از ثمرات، میوه ها و ثمره قلب است یعنی آن میوه ها را در نظر مردم دوست داشتنی نمود تا مردم نزدیکشان شوند. (ادامه روایت). در ذیل واژه درخت، با این تفکر که فرزند، میوه مرد است، میوه درخت پاک و مبارک به امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در برخی موارد این واژه به علم ائمه علیهم السلام نیز تعبیر شده است. در ذیل واژه جبل که بعدها تفسیر آن ذکر خواهد شد، حسن و حسین علیه السلام میوه دل رسول خدا هستند. در برخی خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که من میوه اش را خوراندم. امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود: یعنی امام علی علیه السلام اعمال پاک را به مردم آموخت. شرح مفیدی برای این نوع تأویل در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار نخست آمده است و

ص: ۳۱۹

می توان از طریق این شرح ثمرات موجود در قرآن را در مقام خیر و نیکی و در حالت نعمت به معنایی مناسب، تأویل نمود و در مقام سرزنش به ضد آن تأویل کرد. همان طور که شجره ملعونه و ناپاک به دشمنان تعبیر شده است.

الثقل: و اثقال و ثقلان. از نظر لغوی ثقل به معنای کالا و بار مسافر و خادمان اوست و هر چیز باارزشی که مورد حفاظت قرار می گیرد. ابن اثیر می گوید: کتاب خداوند (قرآن) و اهل بیت علیهم السلام ثقلین نامیده شدند، زیرا گرفتن آن و عمل به آن سنگین است، زیرا واژه ثقل به امر مهم و باارزش اطلاق می شود و برای بزرگداشت قدر و منزلت آن دو و شأن فراوانشان، ثقلین نامیده شدند.

مؤلف گوید کلمه ثقلان در سوره الرحمن آمده و ان شاء الله در آن جا آن چه از قرآن و ائمه علیهم السلام به تفسیر آن کمک می کند بیان خواهیم کرد. براساس حدیث متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله که در میان ما و مخالفان وجود دارد، ایشان فرمودند همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم، کتاب خداوند و عترتم. در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام در باره امر گرانهای رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم. در سوره مزمل خداوند می فرماید: «إِنَّا سَيُنْفِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (۱) [در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم] و آن را به قرآن تفسیر کرده اند.

در آینده در باره تفسیر قرآن به ائمه علیهم السلام و همچنین تفسیر چنین مقامی به ولایت و امامت سخن خواهیم گفت و از قرائن به نظر می رسد که مقصود هم امامت و ولایت باشد و مرجع هر کدام دیگری است. در ذیل کلمه میزان خواهیم گفت کسانی آیه «من ثقلت موازین» را به علی علیه السلام و پیروانش تفسیر می کنند. میزان به امام نیز تفسیر شده است. در این صورت سنگینی میزان، کنایه از امامت ائمه علیهم السلام می باشد. در باب خفه هم در باره مقصود از ثقل میزان در آیه شریفه گفته خواهد شد که حساب و رجحان عمل براساس ولایت است. روایاتی

ص: ۳۲۰

در مورد تفسیر آیه ای در سوره اعراف و عنکبوت این معنا را تأیید می کند. در سوره عنکبوت آیه مبارکه «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ» (۱) [و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت] منظور از اَثْقَال، گناهان و دشمنی با ائمه علیهم السلام است و به این ترتیب می توان اَثْقَال و ثقیل و کلماتی که دالّ بر این معانی است را تفسیر کرد، به گونه ای که با یکی از معانی ذکر شده متناسب باشد. پس اندیشه کن و غافل مشو که گاهی باید به ظاهر تفسیر شود.

الثله: باضمه تاء، گروه و جماعتی از مردم این کلمه را در شرح فرقه و جماعه تفسیر خواهم کرد و در سوره واقعه به طور صریح مراد از ثله می آید.

الثلث: ثمن هر چیزی، آن چیزی است که مستحق آن باشد. و در ذیل کلمه شراء توضیح داده می شود که مراد از ثمن قلیل، نعمت های بی دوام دنیاست.

الثرى: از لحاظ لغوی به معنای خاک مرطوبی است که زیر خاک باشد. در سوره طه فقط چنین آمده است که مراد از آن، طبقه ای از زمین است و شاید بتوان به آن چه درون زمین می باشد، تفسیر کرد.

المثانی: و مثنی و اثنا عشر، در روایتی از سوره بن کلب از امام باقر علیه السلام نقل شده: ما آیه های قرآنیم که خداوند به پیامبران عطا کرده است و در ترجمه کلمه سبع و سوره حجر، تفسیر مثنائی به ائمه علیهم السلام، همراه با برخی اخبار مستند آمده است.

در کنزالفوائد یعقوب بن زید چنین روایت کرده: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: معنای این کلام خداوند «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنِي وَفَرَادَى» (۲) [دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید] چیست؟ فرمود: مثنی به معنای اطاعت کردن از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرادی اطاعت از ائمه علیهم السلام است که از فرزندان این دو هستند. سپس فرمود: ای یعقوب، به خدا سوگند که به غیر از این معنا نیست و در ذیل کلمه شفع و وتر، کلامی خواهد آمد که این دو تفسیر را تأیید

ص: ۳۲۱

۱- [۱] - عنکبوت/۱۳.

۲- [۲] - سبا/۴۶.

می‌کند. شاید بتوان در برخی موارد مترادفات این کلمه را نیز این گونه تفسیر کرد. در ذیل کلمه جدال، معنای کلام خداوند «ثَانِي عِطْفِهِ» (۱) [آن هم) از سر نخوت] می‌آید. در ذیل کلمات اسباط، شهر و عین توضیح خواهیم داد که مراد از دوازده، نو، ماه و چشمه، ائمه علیهم السلام می‌باشند. و مراد از تمامی مواردی که به این رقم آمده است به فراخور خور موضوع چنین می‌باشد. پس تدبیر کن.

المثوی: مثوی و مأوی از لحاظ معنایی قریب هستند. به همین دلیل می‌توان تفسیر کلمه مأوی را در این مورد نیز به کار برد. پس توجه کن و از این امر غافل مشو که مثوی برخلاف مأوی در بیشتر موارد در مورد غیر مؤمن به کار می‌رود.

ص: ۳۲۲

الجنب: و جانب هر دو به معنای پهلوی انسان است. کلمه دوم بیشتر به معنای ناحیه به کار رفته است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، جنب الله به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. شاید علت این تفسیر نزدیکی ائمه علیهم السلام به خداست. در سوره زمر آیه کریمه «يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (۱) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید دروغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] به علی علیه السلام تفسیر می شود. کفعمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه مذکور چنین روایت کرد که فرمود: جنب الله به معنای ولایت اولیاء خداست و این روایت متناسب با تفسیر صدوق است که گفته است جنب از لحاظ لغوی، باور قطعی به آن برای اطاعت کردن است، چون ولایت از بزرگ ترین طاعات است.

در کنزالفوائد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ملائکه در شب معراج به پیامبر گفتند تو و علی علیه السلام جنب و جانبید.

استاد علامه (ره) گفت، یعنی شما جانبی هستید که خداوند مردم را به حرکت به سمت آن دستور داده. سپس گفت گاهی جنب به معنای جانب و ناحیه است.

مؤلف گوید با توجه به آن چه گفتیم معلوم می شود موارد همچون این دو کلمه را نیز می توان این چنین تفسیر کرد و هم در بعضی موارد می توان به اعضای بدن تفسیر کرد. همان طور که در ذیل کلمه اذن گفتیم، خداوند ایمان را واجب کرد و در میان تمامی اعضای انسان تقسیم کرد. جنب و جانبی که پسندیده باشد، صاحب آن متشرف به قبول ایمان و ولایت می شود و همچون انبیاء و اوصیاء و پیروان شان از

ص: ۳۲۳

آن در طریقی که خداوند امر به آن فرموده استفاده می کند و جانب به معنای ناحیه نیز چنین است.

الجنب: و اجتناب و مشتقات آن همچون «اجتنبوا» به معنای دور شدن است. اصل معنای جنب و جنبه، دوری است و فقط در مورد کسی گفته می شود که به سبب آمیزش و یا خارج شدن منی غسل بر او واجب است، زیرا تا زمانی که پاک نشده نمی تواند نماز بخواند و گفته شده تا زمانی که غسل نکند باید از مردم دوری کند.

در ذیل کلمه ظهور در این باره سخن خواهیم گفت که می توان جنابت را به عدم شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. و جنب را به کسی که آنها را شناخته است، تفسیر کنیم. همچنین می توان به وسیله مسائل در ذیل کلمات شرّ و قبیح و امثال این دو این امر را تأیید کنیم. از تفسیر مذکور می توان آن چه شامل اجتناب نمی شود را به ترک ولایت و تمسّک به غیر ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، همان گونه که آن چه در قرآن به این کلمه اضافه شده بر این معنا دلالت می کند.

الإجابة: و استجابة و مشتقات آن مانند «یستجیب» و امثال آن. بدان که معنای اصلی اجابه پذیرفتن چیزی و دستورات هست و اصل معنای جواب نیز همین گونه است.

در قرآن چنین آمده: «أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ»^(۱) [دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید] و «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ»^(۲) [پروردگارتان را اجابت کنید]. ان شاء الله در سوره شوری از عبدالله بن عباس نقل خواهیم کرد، مراد از «وَيَسِّرْ تَجِيبَ الَّذِينَ آمَنُوا»^(۳) [و (درخواست) کسانی را که ایمان آورده اجابت می کند] کسانی اند که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اهل بیتش و موذت آنان را پذیرفتند. بدین شکل می توان در تمامی موارد به فراخور مقام، حتی پاسخ امت ها مبنی بر ردّ یا قبول را

ص: ۳۲۴

۱- [۱] - احقاف/۳۱.

۲- [۲] - شوری/۴۷.

۳- [۳] - شوری/۲۶.

نیز چنین تفسیر کرد. حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره کلام خداوند تعالی «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَا إِذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا» (۱) [یاد کن] روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد پس می فرماید چه پاسخی به شما داده شد می گویند ما را هیچ دانشی نیست] این کلام را تأیید می کند. امام فرمود همانا تفسیر آیه بدین گونه است که خداوند می فرماید: شما که جانشینان اوصیاء تان هستید در پاسخ به آنان چه جوابی دارید؟ پس می گویند: هیچ آگاهی نسبت به آنان نداریم (۲)

همچنین برخی روایاتی که در تفسیر آن آیات خواهد آمد، این کلام را تأیید می کند. آن چه در باب اطاعت و تنبیه آن می آید و افاده این معنا می کند که مراد، اطاعت از امر ولایت است. با توجه به آن چه گفتیم می توان اجابت و استجاب او را به پذیرفتن خواسته های او در باره اهل ولایت تفسیر کرد.

الجیب: مفرد و جمع آن واضح است. مثلاً می گویند فلانی ناصح الجیب (درستکار) است. مراد از جیب، قلب و سینه است و بر این اساس شاید بتوان به این دو امر تفسیر کرد به شکلی که متناسب باشد. و خداوند عالم است.

الجبت: در فرهنگ لغت، جبت با کسره به معنای بت، کاهن، ساحر، سحر و امر بی خیر، معبود غیر خدا می باشد. در سوره نساء آمده است «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ» (۳) [به جبت و طاغوت ایمان دارند] و در آن جا ان شاء الله از امام باقر علیه السلام نقل خواهیم کرد که مراد چیست. در دعای دو بت قریش (۴) آمده: دو بُتْش، دو طاغوت و دو دروغش. و در زیارتی آمده: پروردگارا بت ها و یاغیان و سرکشان این امت را از رؤسا گرفته تا پیروانشان و از اولین تا آخرین شان نفرین بنمای. در ذیل کلمه فحشاء توضیح خواهیم داد که دشمنان شان در کتاب خدا، بت و طاغوت است.

ص: ۳۲۵

۱- [۱] - مائده/۱۰۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳- [۳] - نساء/۵۱.

۴- [۴] - این دعا به صورت کامل در کتاب البلد الامین کفعمی ص ۶۴۶ چاپ اعلمی موجود است.

جالوت: نام پادشاهی از طاغیان زمان بنی اسرائیل است. در فرهنگ لغت آمده است این کلمه غیرعربی است و گفته شده معاویه همچون جالوت است در میان بنی اسرائیل. با توجه به آن چه در باره طالوت گفته شده است. و چه بسا شامل رؤسای جنگ جمل و ذی الثدیه، یکی از سران و مهتران خوارج نهروان، باشد.

الاجداث: جمع جدث به معنای قبر است و تفسیر آن در ذیل کلمه قبر خواهد آمد.

الجروح: و آن چه شامل تجریح می شود به معنای جراحت و زخم واضح است. می توان به گونه ای تفسیر کرد که با تأثیرپذیری قلب و زخم های معنوی متناسب باشد که ناشی از تیر زدن با زبان و تیر حسد دشمنان نسبت به اهل ولایت است.

الجناح: با ضمه جیم یا فتحه. با ضمه به معنای گناه است و در قرآن بسیار ذکر شده است و چه بسا تفسیر آن همچون تفسیر اثم و مانند آن امکان پذیر باشد. با فتحه به معنای بال پرنده است و گاهی استعاره از بغل تا بازوی انسان و گاهی کنایه از پهلو، نیرو، شانه و روح چیزی و امثال آن است. جناح له به معنای به او متمایل شد، می باشد. در قرآن بیشتر به این معنا آمده است، از جمله دستور به خفض الجناح یعنی تواضع و فروتنی و ترک سختی و تکبر نسبت به والدین، به خصوص والدین معنوی یعنی نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بلکه هر امامی و نسبت به مؤمنین یعنی ائمه علیهم السلام و پیروان شان؛ زیرا تواضع در برابر چنین افرادی به تواضع در برابر خدا برمی گردد. تفسیر آن به میل و خشوع نسبت به خدا، در پذیرش حق و رساندن آن به صاحبانش است. واضح است که حقی بدون ولایت نمی باشد، بلکه ولایت همان حق است.

البحود: و جاحد و هم معانی آن مثل کسانی که این کار را انجام می دهند، به معنای انکار حق و شدت عناد با حق است، چه از روی علم باشد و چه از روی جهل. تنها با دلایل محکم می توان چنین معنا کرد. شاید این روایت از امام صادق علیه السلام در کافی گواه این معنا باشد که منکرین این مسئله چه از بنی هاشم و چه از قبایل دیگر یکی می باشند، ایشان فرمود: نگو منکر بلکه بگو جاحد. راوی گفت: اندیشیدم و کلام خداوند تعالی را در مورد برادران یوسف به یاد آوردم که او را

شناختند اما منکر شناخت او شدند. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول روایتی از مفضل ذکر شد. در آن جا آمده است که از میان دشمنان ائمه علیهم السلام، منکرین اوصیاء هستند. بارها به خصوص در باب سوم فصل دوم از گفتار اول گفته شد چه کسانی امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و حقشان را انکار کردند و ولایت شان را پذیرفتند و چه کسانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ظلم کردند. آنان منکرین نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیاء قبل از ایشان بودند و آنان حق خدا و ربوبیت او را انکار کرده و آنان همان کافران و مشرکانند. در زیارت علی علیه السلام آمده: مخالفین تو، تو را انکار کردند. بر این اساس می توان جاحد را مطلقاً به منکر امامت تفسیر کرد.

الجسد: گاهی در قرآن خلق جدید آمده است و مراد از آن زنده شدن دوباره در روز قیامت و تفسیر آن رجعت است. پس از این امر غافل مشو.

الجسد: آن چه در ذیل کلمه جسم می آید، در مورد این کلمه نیز صدق می کند.

الجلود: روشن است که این کلمه جمع جلد می باشد. در قرآن شهادت پوست آدمی بر او در روز قیامت آمده است و در برخی روایات آمده مراد از آن شرم گاه است.

در باره شکنجه پوست تن آدمی در آتش و از بین رفتنش و دوباره به وجود آمدنش روایاتی آمده است. در روایات آمده پوست های فاسد به منکرین ولایت تفسیر می شود. در ذیل کلمه اذن و دیگر کلمات روایاتی را شرح داده ایم که خداوند ایمان را بر تمامی اعضای بدن آدمی واجب کرده است. واضح است که اصل ایمان به ولایت است و نیکی از بدن آدمی سر نمی زند مگر با ولایت.

الجلده: و مشتقات آن مثل «اجلدوا». در فرهنگ لغت «جلده یجلده» به معنای زدن با تازیانه است. در سوره نور به معنای مجازات برخی گناهان آمده است. در باره تفسیر گناه کار و تازیانه سخن خواهیم گفت. شاید بتوان پس از اندیشیدن در مورد این کلمه از این تفسیر بهره برد. و خداوند هادی است.

الجند: و جنود به شکل مفرد و جمع همان ارتش و خدم است. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ» (۱) [و (شماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند] آمده است مراد از جنود همان شیعه است که آنان شاهدان خدا بر روی زمین اند.

در معانی الاخبار در تفسیر کلمه عتره چنین آمده که ائمه علیهم السلام ارتش و حزب خداوند هستند و واضح است که دشمنان شان ارتش ابلیس و یاران او هستند. تفسیر کلمه ابلیس بیان شده است. خلاصه می توان ارتش مذمت شده را به پیروان دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، حتی اگر در میان امت های پیشین بوده اند. ارتش ممدوحه را می توان به یاران نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و هر که ولایت آنان را بپذیرد، تفسیر کرد یا حتی به ملائکه و انبیاء و بازماندگان امت های پیشین و البته بهتر است به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

الجودی: گفته شده جودی کوهی است در موصل و برخی روایات گویای آن است که تپه ای در کوفه واقع شده است. در مورد آن در سوره هود سخن خواهیم گفت.

الجهاد: و مجاهدون و کلماتی در این حوزه معنایی مثل «جاهدوا» و یا جهاد با کسره به معنای جنگ با دشمن است. همان طور که بعداً مشخص خواهد شد، شاید اصل این کلمه از جهد باشد. الزهری در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده، مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد می کند. صاحب مجمع البیان در باره آیه کریمه «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» (۲) [با آنان به جهادی بزرگ پرداز] در سوره فرقان در باره دلالت این آیه بر این که عالی ترین و بزرگ ترین جهاد، جهاد سخنوران در حلّ شبهه دروغ گویان و دشمنان دین است می گوید: می توان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم، چنین تفسیر کرد. زیرا

ص: ۳۲۸

۱- [۱] - مدثر/۳۱.

۲- [۲] - فرقان/۵۲.

جهاد با سفهاء با حجت و برهان برتر از جهاد با دشمنان با شمشیر است. (۱)

مؤلف گوید به همین سبب در روایات آمده است که طالبان علوم و علماء دین در زمان غیبت امام زمان (عج) همچون جهاد کنندگان اند. در ذیل کلمه اخلاص و شهادت مسائلی را شرح خواهم داد که دلالت می کند بر این که مؤمن منتظر در زمان غیبت، همچون مجاهد است. ضمناً واضح است که جهاد از جهد و تلاش و اجتهاد و تحمل سختی در به دست آوردن حق و قدرتمند کردن نیروی حق می باشد و این همان طور که با شمشیر و نیزه صورت می گیرد با حجت و برهان و قلم و زبان نیز انجام می شود. بر این اساس می توان جهاد را به از بین بردن شبهه مخالفان و مجاهدین را به ائمه علیهم السلام و علماء ترویج دهنده دین تفسیر کرد، همان طور که این امر در روایات صریح دیگری نیز بیان شده است. از جمله در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» (۲) [و هر که بکوشد تنها برای خود می کوشد] روایت شده مراد از آن امام علی علیه السلام و دوستانش می باشند. واضح است که جهد و مجاهدت به شکل مذموم نیز تفسیر می شود.

الجوار: و مشتقات آن مثل «جبار» و امثال آن. در فرهنگ لغت (۳)، «جَارُ جَآراً و جَوْرًا» بر وزن مَنَع یعنی صدایش را در درگاه خداوند به دعا و تضرع و طلب کمک بلند کرد. و نیز به این معناست که گاو ماده صدا کرد. در ذیل کلمه صریخ و تضرع و استغاثه و امثال آن توضیحاتی مفید در این باره خواهد آمد.

الجبار: مردم جبار به کسانی گفته می شود که مردم را خوار می کنند و آنان را مجبور به کاری می کنند. به انسان متکبر و کسی که با ظلم و جور بر مردم مسلط گردد، نیز گفته می شود. همچنین به معنای جنگ و مانند آن نیز می باشد. بی شک مصداقش ائمه علیهم السلام اند. چنین تفسیری صحیح است، چون روایات زیادی بر

ص: ۳۲۹

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۳.

۲- [۲] - عنکبوت/۶.

۳- [۳] - منظور از فرهنگ لغت، همان قاموس اللغت می باشد که مؤلف، همواره به آن ارجاع می دهد (مترجمان).

آن دلالت می کند و تفسیر جابر نیز به همین صورت است. اما این کلمه فقط یکبار در سوره نحل آمده است. این که خداوند به خود صفتِ جباریت داده است، به معنای سلطان و ملک والایی است که احدی قدرت و توانایی او را ندارد. مشخص است که در این صورت صفت برای مدح به کار رفته است.

الجدار: می توان این کلمه را همچون کلمات حصن و ردم و امثال آن دو تفسیر کرد، چون تمامی این کلمات تقارب معنایی دارند. و خداوند عالم است.

الجار: و مشتقات آن مثل «یحیر» و مانند آن. در فرهنگ لغت، جار همان پناهنده ای است که دیگری را پناه می دهد تا به او ظلم نشود. پناهنده و همراه و یاریگر از معانی آن است. جمع این کلمه، جیران، جیر و اجوار هستند و بیشتر این معانی در قرآن آمده است و به نظر می رسد که جار حقیقی همان پناه برنده در ایمانش به خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام است. اگر چه خانه دنیایی اش دور از این اشخاص است، اما در بهشت هم جوار آنان خواهد بود. تنها کسی وارد جوار الهی می شود و در روز قیامت پناه دهنده است که اهل ولایت باشد. در دنیا هر پناه برنده ای را بدین شرط پناه دهند که مطمئن باشند پناه برنده آداب اهل حق و احکام اهل ولایت را بداند.

الجهر: به معنای آشکار و ظاهر کردن است. آن چه در ذیل کلمه ابداء تفسیر کردیم در مورد این کلمه نیز صحیح می باشد. آن چه در ذیل کلمه ستر خواهد آمد، این معنا را تأیید می کند و در برخی موارد متناسب می توان جهد را به دوستی و پیروی و کمکی تفسیر کرد که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از روی نفاق و به خاطر منافع خودشان نشان می دادند. همچنین تقیه و مدارا که اهل حق با دشمنان نشان می دهند تا مورد اذیت واقع نشوند نیز تفسیری برای این کلام است.

الجدع: در ذیل کلمه نحل توضیحاتی خواهم آورد که مناسب تفسیر این کلمه نیز می باشد.

الجزع: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل جزوع و مانند آن. جزع ضد صبر است. در ذیل کلمه صبر خواهد آمد که جزع مربوط به غیر اهل ولایت می باشد.

الجمع: و جمعه و کلمات هم معنی این دو و سایر کلماتی که در مورد جمیع آفریدگان و جوامع شان به کار می رود. مثل یجمعکم و مجموعون و تمامی مثال هایش. در قرآن هم بسیار بیان شده است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول روایتی از کتاب اختصاص در تفسیر روز جمعه به روز بستن پیمان توحید و نبوت و ولایت آمده است. در ذیل کلمه یوم توضیحاتی خواهد آمد که جمعه اسم قائم (عج) است، زیرا گروه حق نزد او جمع می شوند و واضح است که براساس این تفسیر، مراد از روز جمع هم روز ظهور قائم (عج) می باشد و تأویل یوم القیامه و دین و امثال آن که بر رستاخیز دلالت می کند، به روز قائم و روز غدیر است. نتیجه می گیریم که جمع شدن خلق در کلام خداوند بر حسب بطن قرآن، جمع شدن در میثاق و رجعت می باشد.

و بدان که در معانی الاخبار آمده است: از علی علیه السلام در باره جماعه و فرقه سؤال شد، فرمود جماعه، اهل حق هستند، اگر چه اندک باشند و فرقه، اهل باطل اند، اگر چه بسیار باشند. مثال آن را در ذیل کلمه امت بیان کردیم و در باب دوم فصل سوم از گفتار اول روایتی از صاحب کشف آمده است که می گوید کسی که با حب آل محمد علیهم السلام بمیرد بر سنت و جماعه مرده است. در ذیل کلمه فرقه خواهد آمد که مراد از این اجتماع، اجتماع بر ولایت علی علیه السلام می باشد. روشن است که مراد از اجتماع ناپسندیده که کار مردی غیر از اهل ایمان است، امری خلاف اولی است و مربوط به از بین بردن ولایت می شود، پس با اندیشه در مورد این مطالب می توان بیشتر کلمات وارد در قرآن مربوط به اجتماع و افتراق را تفسیر کرد.

الجوع: و مشتقات آن. ضد سیری است. در ذیل کلمه رزق و طعام آن چه دلالت بر تفسیر این دو کلمه می کند و تناسب با علم و هدایت به سوی ولایت و امثال آن می باشد، خواهد آمد. شاید بر این اساس بتوان گرسنگی را به فراخور تناسب به جهل در مورد حق و گمراهی و نیندیشیدن به ولایت و امثال آن تفسیر کرد. آن چه در ذیل کلمه فک و غشاوه توضیح می دهیم، مؤید این معانی است.

شافعی در کتابش روایت کرده که معاویه به سب دعای پیامبر صلی الله علیه و

آله به بیماری گرسنگی سگی مبتلا شد. گروهی از صحابه این موضوع را روایت کرده اند، به خصوص این که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به سوی معاویه فرستاد، گفتند او در حال خوردن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را سیر نگرداند.

الجنف: به معنای روی گردانی است و در ذیل کلمه میل توضیح داده خواهد شد.

الجوف: در سوره احزاب آمده است و در ذیل کلمه قلب، معانی مشتتمل بر آن خواهد آمد.

جبرئیل: واضح است که اسم فرشته گرانقدری است که ولایت و عذاب را بر منکرینش در تمامی امت ها نازل می کرد. از او خواسته شد که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باشد. و او از این که این مقام از آن او شد، افتخار می کرد. او اولین کسی است که با قائم (عج) دست می دهد.

الجبلی: و جبال، در کتاب الغیبه از باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی علیه السلام، مایه قوام زمین هستیم. یعنی کوه های زمین هستیم. خداوند به واسطه ما زمین را برای اهلش محکم کرد. اگر ما نباشیم، زمین با اهلش در گل فرو می رود(۱).

ابوذر در تفسیر فرات گفته است: اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله در میان ما همچون کوه های برافراشته اند. در برخی روایات آمده آنان کوه های محکم و استوارند. می توان جبال را بر این اساس به فراخور تناسب تفسیر کرد. در ذیل کلمه طور همراه با وجه شبه و سبب تسمیه آن مطالبی ذکر خواهد شد که این امر را تأیید می کند. همچنین در برخی آیات، جبال به شیعه عرب و به خصوص قریش تفسیر شده است. همچنین در ذیل کلمه شراب و در سوره نحل به این معانی اشاره خواهد شد. در تفسیر عیاشی از صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لَتَرْوُلَ مِنَ الْجِبَالِ»(۲) [هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد] روایت شده که

ص: ۳۳۲

۱- [۱] - کتاب الغیبه، ص ۶۰.

۲- [۲] - ابراهیم/۴۶.

فرمود: اگر چه مکر آنان یعنی بنی عباس در مورد قائم علیه السلام باعث از بین بردن دل های مردان می شد. (۱) براین اساس، می توان جبال را در برخی جاهای متناسب با این معنا، چنین تفسیر کرد. اما باید احتیاط کرد و اگر کاملاً متناسب با این معنا نبود، آن را به شکل ظاهری تفسیر کرد. نباید از روایاتی که در باره عرضه ولایت بر کوه ها و پذیرفتن برخی و عدم پذیرش از جانب برخی دیگر که در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول گفتیم، غافل شد.

الجدال: و کسانی که مجادله می کنند و کلمات در بردارنده چنین معنایی. در فرهنگ لغت، جدال به معنای ستیزه گری و خصومت است. و در نهایی آمده است که مقابله برهان با برهان است. مجادله، مناظره و دشمنی با یکدیگر است. همان طور که جدال در مورد باطل و به معنای زور آزمایی است، گاهی در مورد حق نیز به کار می رود. مثل آیه کریمه «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) [و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای]. در ذیل کلمه انسان گفتیم جدال گاه در قرآن به معنای با حق و راستی سخن گفتن است. در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام جدل کننده با حجت از رسول الله صلی الله علیه و آله است و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ما در دین خدا و بر زبان هفتاد پیامبر مجادله می کنیم. (۳) روایاتی نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، مجادلان در مورد خدا و سبیل الله هستند.

از جمله این روایات، روایت عیاشی است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه کریمه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ * ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (۴) [و از (میان) مردم کسی است که در باره خدا

ص: ۳۳۳

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۵۰.

۲- [۲] - نحل/ ۱۲۵.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۵۷.

۴- [۴] - حج/ ۴ و ۳.

بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می پردازد* (آن هم) از سر نخوت تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند] روایت کرد: اولی روی خود را (به علامت اعتراض و از سر نخوت) به دومی کرد و سببش این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را رهبر مردم معرفی کرد. آن دو گفتند: نه، هرگز این موضوع را نمی پذیریم. همچنین ایشان در تفسیر این آیه در مصباح الشریعه فرمود: کسی که با مردم در مسیری غیر از آن چه خداوند دستور داده دشمنی کند، در امر خالقیت و ربوبیت نزاع کرده است. پس فرمود: مجازات برای کسی که بی حقیقت و معنا، ادعای تقوی کند مجازات سنگینی وجود دارد.

مؤلف گوید بی شک این حدیث به نزاع و جدال غاصبان خلافت و پیروان شان اشاره می کند. همان طور که در باب هفتم از گفتار قبل به صورت مفصل در این باره سخن گفتیم، با توجه به بطن قرآن، ستیزه گران در راه خدا آنان را تصدیق می کنند. در ذیل کلمه شهر هم برای سومین بار، آن چه را که در رابطه با تفسیر جدال می باشد، ذکر خواهیم کرد. پس مجادله اهل باطل در قرآن چه در گذشته و چه در حال حاضر را می توان در مورد حق نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد و با یاران شان در امت های پیشین و در حال حاضر که به سوی توحید و اقرار به نبوتشان دعوت می کردند.

الجمال: ذو الجمال یعنی کسی که از لحاظ ظاهری و باطنی زیباست که در هر دینی می باشد و واضح است که از نظر خداوند زیبای حقیقی با ولایت همراه است.

الجلال: به معنای عظیم است. در سوره الرحمن دو بار ذکر شده است و در آن جا کلام امام باقر علیه السلام را ذکر خواهیم کرد که ماییم جلال و کرامت خداوند.

الجمال: به صورت مفرد و جمع هر دو به معنای شتر می باشد. در ترجمه کلمه ابل تفسیر این کلمه نیز آمده است.

الجهاله: و جاهلان و مشتقات آن مثل مجهول و مانند آن. جهل ضد علم است و اگر آدمی بداند که جاهل است، جهل ساده است و در غیر این صورت جهل مرکب دارد. ابن الاثیر می گوید: در احادیث در باره جاهلیت روایاتی بیان شده و همان حالتی است که عرب قبل از اسلام داشته است. جهلی که نسبت به خدا و پیامبرش و

شرايع دين داشتند و حالتی چون افتخار به نسب ها و تكبر و گردنكشی و كفر و نفاق وامثال آن. اين حديث جزء روايات متواتر است كه هر كس بميرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهليت مرده است. در برخي روايات به مرگ با كفر و نفاق و گمراهی تفسير شده است. در باب اول از فصل دوم از غيبه المعاني روايتی را ذكر كرديم كه هر كسی بدون شناخت حق تمامی ائمه عليهم السلام بميرد، حتی اگر حق علی عليه السلام را شناخته باشد، به مرگ جاهليت می ميرد.

در أمالی و غيره از سلمان فارسی روايت شده كه رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: هر كس نسبت به امامی از ما اهل بيت جاهل باشد و با او دشمنی كند، مشرك است و اگر او را نشناسد و با او دشمنی نكند و ولايت او را پذيرد، چون او را شناخته مشرك نيست. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول روايتی از مفضل آمده است كه در آن آمده: هر كس امام را نشناسد، خدا و دينش را نمی شناسد، زيرا خدا و دين و احكام و شرايع او فقط به واسطه امام شناخته می شود.

مؤلف گوید بر اين اساس می توان هر آن چه معانی جهالت را در برداشته باشد و حتی كلماتی چون لايعلمون و مانند آن را به غير از گروه نجات يافته تفسير كرد. ظاهر روايت سلمان هم با اين امر منافات ندارد. كسی كه نمی شناسد و دشمنی نمی كند هم شامل جاهل می شود، چون مراد از آن جاهل غير مشرك است و اين معنا با قرينه كلام نبی صلى الله عليه و آله در روايت هر كس امامی از ما... مانع از جاهل بودن مشرك نمی شود. روايتی كه كليني (ره) از امام عليه السلام آورده است: مايم عالمان و دشمنانمان كسانی هستند كه جاهل اند و پيروان ما نيز صاحبان خردند.

در برخي روايات از امام صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود: هر گناهی كه آدمی حتی به صورت عمدی مرتكب شود، او را در زمره جاهلين قرار می دهد و در مورد آن امر، جاهل است، چون خودش را در خطر آن معصيت قرار داده است. روشن است كه به اين ترتيب، همه به غير از معصوم، جاهلند و يقيناً انسانی كه گناه بزرگی چون عدم تمسك به اهل بيت را مرتكب می شود، به خصوص اگر با آنان دشمنی ورزد، جزء جاهلين است. خلاصه كلام اين كه برحسب تفسيری كه ذكر كرديم، می توان مصداق انسان با جهل بسيط و مركب را شناخت.

الجثوم: به معنای مردگان است و شاید بتوان به چیزی که متناسب با تفسیر میت باشد، تأویل کرد. معنای اصلی جثوم، چسبیدن به زمین است.

الجحیم: در کتاب النهایه، جحیم نامی از اسامی جهنم است و اصل آن چیزی است که شعله آتش از آن شعله ور گردد. در فرهنگ لغت به معنای آتش سوزان است که شعله های آن فروزان است و آتش فروزانی در گودال و یا مکان بسیار داغ. شاید بتوان آن را بر مطالبی که در تفسیر کلمه نار خواهد آمد تفسیر کرد. مثل دشمنی با ائمه علیهم السلام به خاطر تناسبی که بین این دو می باشد. اما درود اصحاب جحیم بی شک به مخالفین تفسیر می شود، همان طور که در تفسیر اصحاب النار خواهد آمد. اگر به توضیح بیشتری نیاز هست، می توان به تفسیر کلمه جنت مراجعه کرد.

الجرم: و آن چه بدین معناست، مثل الذین اجرموا. جرم با ضمه به معنای گناه است. روشن است که انکار حقوق ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جرم بسیار بزرگی است و بدتر از آن همان مجرمان اند. این امر از روایت ابوبصیر در باره آیه کریمه «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» (۱) [آری] ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم] برداشت می شود. مجرمین کسانی اند که نسبت به محمد صلی الله علیه و آله مرتکب گناه می شوند و نسبت به جانشینان او مرتکب جرم بسیاری شده اند.

در مناقب ابن شهر آشوب جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ» (۲) [از یکدیگر می پرسند* در باره مجرمان] رسول الله به علی علیه السلام فرمودند: علی! مجرمان، تکذیب کنندگان ولایت تو هستند. در برخی روایات تفسیر بعضی از این آیات در باره دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. مثل روایت امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» (۳) [آری در دنیا] کسانی که گناه می کردند آنان را که

ص: ۳۳۶

۱- [۱] - مرسلات/ ۱۸ .

۲- [۲] - مدثر/ ۴۰ و ۴۱ .

۳- [۳] - مطفین/ ۲۹ .

ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند] روایت شده: قطعاً این آیه در باره بنی امیه و منافقینی است که علی علیه السلام را به سخره گرفتند. علی علیه السلام وقتی از مقابل بنی امیه و منافقین می گذشت، آنان او را به سخره می گرفتند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام در باره این آیه روایت شده: مراد از آنان، خلیفه اول و دوم و کسانی که از آنان تبعیت کردند می باشند(۱) و غیر از این، روایاتی بسیار در این زمینه می باشد. در زیارت امام علی علیه السلام آمده است: هر که با تو دشمنی کند مرتکب گناه شده است.

الجسم: جسم به شکل مفرد و جمع. در باب کلمه عمر خواهیم گفت که تفسیر آن جسم نیکو و مذموم است. آن چه در ذیل کلمه جلود گفتیم، نیز این معنا را تأیید می کند.

جهنم: گفته اند این کلمه غیر عربی است، نام آتش آخرت است. و برخی گفته اند عربی است. وجه تسمیه آن، عمق ژرف آن است. می توان به آن چه در ذیل کلمه جحیم گفتیم و متناسب با این کلام است، تفسیر کرد.

الجنه: و اصحاب آن. بی شک بهشت همان است که خداوند به مؤمنین وعده داده است. و اصحاب و اهل آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنان هستند. همان طور که در روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «لَا يَشْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ»(۲) [دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند] و فرمود: اصحاب بهشت کسانی اند که مرا اطاعت کنند و ولایت علی علیه السلام را پس از من پذیرند. و اصحاب جهنم کسانی اند که ولایت را انکار کرده و پس از من، عهدشان را نقض کنند. همچنین در ذیل کلمه نادى خواهیم گفت که نادى اهل بهشت علی علیه السلام است. در روایتی آمده است که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است، یعنی مالک و تقسیم کننده آن دو مکان است. همان طور که در منتخب البصائر از علی

ص: ۳۳۷

۱- [۱] - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۵۴۶.

۲- [۲] - حشر/ ۲۰.

علیه السلام روایت شده: من صاحب بهشت و جهنم هستم و اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به جهنم می فرستم.

بدان که بهشت دو نوع است، بهشتی در دنیا و آن همان است که آدم قبل از اخراجش در آن جا می زیست. آنجا همان مکان اهل بهشت در عالم برزخ است که روایات دالّ بر این دو بهشت را در ابتدای کتاب بیان خواهیم کرد. و دیگری بهشت جاویدان است که مؤمنان در روز قیامت وارد آن می شوند و حدیث یازدهم از فائده آخر خاتمه بعدی خواهد آمد که هنگام ظهور قائم علیه السلام، دو بهشت در کنار مسجد کوفه و اطرافش ظاهر می شود.

همان طور که در ذیل کلمه نار خواهد آمد و به طور مفصل در مورد چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار اول در مورد آن سخن گفتیم، می توان جنه را به تناسب موضوع به حب ائمه علیهم السلام و ولایت آنان تفسیر کرد که سبب ورود به بهشت حقیقی خواهد بود. در این صورت اصحاب بهشت، همان شیعه خواهند بود که در دنیا و آخرت جاویدانند. در آن جا کلام نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم و علی در آن. واضح است که مراد از جنه در این جا دین است که به ولایت و اطاعت علی علیه السلام باز می گردد. در هر جایی باید به فراخور تناسب تفسیر کرد. در برخی روایات، بهشت های دنیوی که خداوند مثال زده است، به زندگی دنیوی و برخورداری های اهل دنیا در آن تفسیر شده است، چون دنیا بهشت کافر است.

در کشف الغمه از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ...» (۱) [و برای آنان آن دو مرد را مثل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم] سؤال شده است. فرمود: مراد از رجلین علی علیه السلام و دشمن اوست. خداوند برای دیگری که دشمن اوست، دو بهشت قرار داد. یکی بهشت دنیا که در طول حیاتش از آن بهره می جوید و دیگری برای پیروان او پس از وفاتش، چون او کافر است و دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، و فرمود: و دو

ص: ۳۳۸

بهشت برای او نهاده شده چون او کسی بود که آن را به وجود آورد و درختانش را کاشت و رودهایش را جاری ساخت و این معنا، مجازی است. بدین معنا که دنیا برای او و پیروانش مورد اعتماد می شود تا مدتی در آن جا بهره ببرند. (ادامه روایت). بر این اساس، روشن است که آن چه مرتبط با بهشت است را نیز باید به فراخور اقتضای کلام به دنیا، دین و ولایت تفسیر کرد.

الجان و المجنون: در ذیل کلمه شیطان خواهد آمد که جن را می توان در برخی موارد مناسب به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. در مورد جان در سوره حجر توضیح خواهد آمد. اما مجنون و آن چه بدین معناست در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»^(۱) [و می گفتند او واقعا دیوانه ای است] سؤال شده است. فرمود: این کلام را در مورد نبی صلی الله علیه و آله گفته اند، چون علی علیه السلام را به عنوان امام مردم معرفی کرد^(۲) و از این روایت روشن می شود که هرگاه کلمه مجنون و یا «به جنه» (او جنون دارد) و یا امثال آن ذکر شد، مراد از آن همین تفسیر است. و می توان آن را در مورد انبیاء پیشین هم به کار گرفت، چون زمامداری شان برای ولایت هم بوده است و آنان، مردم را به سوی ولایت دعوت می کردند. والله أعلم.

الاجتباء: و مترادفات آن. اصل معنای اجتباء برگزیدن است. در روایات بسیاری آمده است که ائمه علیهم السلام کسانی اند که خداوند آنها را برگزید و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای رسالت برگزید و علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از فرزندان حسین را برای امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزید. در روایاتی از جمله حدیث امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره کلام خداوند تعالی «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا»^(۳) [و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم] ذکر شده که فرمود: به خدا سوگند که آنان پیروان ما هستند که خداوند با

ص: ۳۳۹

۱- [۱] - قلم/۵۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳- [۳] - مریم/۵۸.

محبت ما، آنان را هدایت کرد و آنان را برگزید که پیرو دین ما باشند، پس بر این دین زندگی می کنند و بر این دین می میرند.

الجواری: به صورت مفرد و جمع می آید، مثل جوار و جاریات. جز در سوره تکویر که مراد از آن ستارگان متحرک آسمان هستند. در بقیه موارد به معنای کشتی است، به خاطر حرکتش در دریا. در باره معنای اول ذیل کلمات خَنَس و نجوم توضیح خواهم داد. اما در باقی موارد از امام صادق علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»^(۱) [شما را بر کشتی سوار نمودیم] نقل شد که فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و یاران^(۲). استاد علامه مان(ره) گفت: امام علیه السلام اشاره کرد که علی علیه السلام در این امت مانند کشتی نوح است، چون آنان را از طوفان دریای فتنه ها و گمراهی ها نجات می دهد.

مؤلف گوید در ذیل کلمه سفینه خبر قوی تری از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح اند. بر این اساس مراد از جوار و جاریات و مترادفات آن مثل سفینه، فلک و امثال آن ائمه علیهم السلام است. و به هر کدام در جای خود می پردازیم. سخن امام در یکی از خطبه هایش این معنا را تأیید می کند که فرمود: من جواری آسمان را به وجود آوردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: معنای این عبارت این است که ائمه علیهم السلام هادیانی از طرف من هستند. در ذیل کلمه سفینه توضیحاتی خواهد آمد که می توان آن را به علمای شیعه و راویان حدیث هم تأویل کرد و بر این اساس شاید جریان آنها به معنای تلاش تمام و کمال باشد و آنان فراوان تلاش می کنند تا بتوانند مردم را از گمراه شدن حفظ کنند و آنان را به اهداف شان برسانند.

الجزاء: و مشتقات و مترادفات آن مثل یجزی و مانند آن. در ذیل کلمه ثواب مطالبی گفته شد و در ذیل کلمه عذاب نیز مطالبی را خواهیم گفت. می توان نتیجه گرفت آن چه در تفسیر ثواب گفتیم در برخی جاها برحسب تناسب برای تفسیر این

ص: ۳۴۰

۱- [۱] - حاقه/۱۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۱.

کلمه نیز صحیح می باشد، چون در اغلب موارد ثواب و عذاب را بیان می کند. و خداوند عالم است.

الجزیه: آن چه از کفار اهل کتاب گرفته می شود. همان طور که در سوره توبه خواهد آمد، اصلش از جزاء می باشد. در روایات مربوط به رجعت آمده است که قائم (عج) از مخالفان جزیه می گیرد.

الجفاء: با ضمه جیم. معنایش در ذیل کلمه زبد خواهد آمد.

التجلی: و مترادفات آن. اصل معنای تجلی، ظهور است. در ذیل کلمه نهار، آن چه دلالت بر تفسیر این کلمه می کند، خواهد آمد.

ص: ۳۴۱

الحماء: به معنای خاک سیاه متغیر است. در ذیل کلمه طین هم تفسیر این کلمه خواهد آمد. در کافی در ذیل کلمه طینه از امام صادق علیه السلام نقل شده که در حدیثی در باره طینه فرمود: سرشت دشمن أهل بیت از حماء مسنون است اما سرشت مستضعفان از خاک است. شاید مراد این باشد که آن از خاکی است که نه با آب گوارا مزج شده باشد و نه با آبی که رنگ و بویش تغییر کرده؛ به همین دلیل نه از مؤمنان اند و از کفار.

الحب: با فتح و ضمه. احباء و مترادفات آن مثل تحبون و مانند آن. حبه، یک دانه است به معنای گندم سیاه و مانند آن که در زمین کاشته می شود و از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه کریمه «كَمْثَلِ حَبِّهِ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُتْبَلِهِ مِثُّهُ حَبِّهِ» (۱) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد] فرمود: اولین آنها فاطمه علیها السلام و باقی آنها ائمه علیهم السلام هستند که از فرزندان اویند. این حدیث در ذیل کلمه سنبل خواهد آمد. در تفسیر مذکور از ابوالحسن موسی علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلَا حَبِّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» (۲) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین] نقل کرده که فرمود: حبه، فرزند در شکم مادرش است که قبل از تولد سقط شده باشد.

مؤلف می گوید: از این روایت مشخص می شود که مراد از ظلمات الارض،

ص: ۳۴۲

۱- [۱] - بقره/۲۶۱.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

شکم مادر است و همان طور که در ذیل کلمه ارض خواهیم گفت، ارض به معنای زن است. در ذیل کلمه ظلمات این مطلب تأیید می شود. شاید مراد از ظلمات، سرشت کافر است و آن چه در ذیل کلمه حیا خواهد آمد نیز این مطلب را تأیید می کند. واضح است که علت تفسیر تمامی آن چه ذکر کردیم تشبیه و نوعی استعاره باشد. همچنین واضح است که فاطمه علیها السلام حبه الله است. به همین سبب می توان آن را در موارد دیگر به فراخور تناسب به فاطمه علیها السلام و فرزندان او تفسیر کرد. حب با فتحه یک بار به مؤمن و سرشت او تفسیر شده، به این دلیل که خداوند بخشش را بر او می افکند و یک بار به علم ائمه علیهم السلام. در آیه کریمه «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» (۱) [شکافنده دانه و هسته است] الحب، سرشت مؤمن است که خداوند محبتش را بر آن افکنده است. و نوی سرشت کافر است که از هرگونه خیری دور می شود. فقط به این دلیل نوی نامیده شده است که از هرگونه خیری دور شده است.

در تفسیر عیاشی و... از امام به همین شکل روایت کرده است، اما در این کتاب گفته شده حب، مؤمن است و آن از کلام خداوند تعالی «أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» (۲) [مهری از خودم بر تو افکندم] برداشت می شود. و نوی کافری است که از حق دور شد و آن را نپذیرفت. استاد علامه گفت: ظاهر خبر این است که حب، صفت مشبّهه از محبّه است. در کتاب های فرهنگ چنین مطالبی نیامده است. فقط حب با کسره به معنای دوستدار و با فتحه جمع حبه است. سپس گفت: این که در این جا حب جمع حبه باشد، دور از ذهن نیست، اما به معنای خون دل و دانه دل است. وجه تسمیه حبه القلب این است که محل محبت است.

مؤلف گوید روایت اول با تأیید این معنا مناسب دارد که در آن حب به سرشت مؤمن تفسیر شد. در روایات آمده است که سرشت قلب مؤمن از باقی مانده سرشت ائمه علیهم السلام است به همین سبب قلب مؤمن مشتاق آنان است. بی شک

ص: ۳۴۳

۱- [۱] - انعام/۹۵.

۲- [۲] - طه/۳۹.

حب آنها حبّ خداوند تعالی است. شاید علت تفسیر حبه به فرزند نیز همین باشد. یعنی در مورد والدینش و خداوند و ائمه علیهم السلام این گونه است. اگر به عنوان ولد تفسیر شود و نیز شاید آن چه را که در مورد تأویل ظلمات گفتیم درست باشد.

سپس (ره) گفت: النوی با او به معنای دوری است، مثل نای با همزه. شاید هدف بیان اشتقاق نباشد، بلکه تفسیرش به دوری قلب کافر از قبول حقّ است. شاید در اصل با همزه است و مخفف شده و ابدال صورت گرفته، اگر چه زمان و مناسبت این توضیحات را نداده اند. و در تفسیر نوی به این مطالب اشاره خواهیم کرد. روایت تفسیر قمی بر تفسیر دوم دلالت می کند: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» (۱) [خدا شکافنده دانه و هسته است] حب چیزی است که علم ائمه علیهم السلام را می شکافد و نوی چیزی است که از آن دور شده است. شاید علم دانه ای است که کاشته می شود و ریشه کرده و آن چه که از علم دور شده، باطل است. و این عمل از ائمه علیهم السلام سر نمی زند، چرا که از علم شان به دور است. (۲)

حب با ضمه به معنای دوستی است. واضح است که این صفت متعلّق به غیر خداست. و آن چه مرتبط به خداست در این آیه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۳) [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] و امثال آن، در مورد حب خدا به مردم و مردم به خدا است. و مراد از اهل حب، نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند. مثل کلام امام علیه السلام: مائیم محبین خدا.

در باب سوم فصل اول از گفتار اول گفتیم علی علیه السلام حبیب الله و حبیب رسول خداست و در سوره مائده آمده است: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در مورد علی علیه السلام و اصحابش نازل شده. در

ص: ۳۴۴

۱- [۱] - انعام/۹۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- [۳] - مائده/۵۴.

ذیل اتباع می گوئیم محبّ خدا و رسولش کسانی هستند که علی علیها السلام و اصحابش را دوست داشته باشند و در ذیل و در مطالب بیشتری می آید. خلاصه حب علی، حب خدا و رسولش است.

در روضه الکافی آمده است هر کس بداند خدا او را دوست دارد باید در بندگی خدا قدم بردارد و از ما تبعیت کند. سپس فرمود: به خدا سوگند فقط کسانی از ما تبعیت می کنند که محبّ خدا باشند. هر کس یاران ما را رها کند، با ما دشمنی کرده و به خدا سوگند فقط کسی با ما دشمنی می کند که عصیان خدا کند و هر کس در عصیان خدا بمیرد، خدا او را خوار می کند. عشق مرتبط به غیر خدا، مراد از آن دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ما هستند. همان طور که از تفسیر حب الله چنین نتیجه می گیریم و در دعای صنمی (دو بت) قریش آمده است: و کسانی که دشمنانت را دوست دارند.

الحجاب: در فرهنگ لغت، حجه حجاباً یعنی او را پوشاند. حاجب به معنای دربان و حجاب، پرده است. در قرآن در چند جا ذکر شده است، اما تمامی آنها را نمی توان به یک شکل تفسیر کرد. در این جا به برخی تفسیرهای ممکن اشاره می کنیم، اگر چه تناسب زیادی نداشته باشد. در روایات زیادی آمده است که نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حجاب الله هستند که به واسطه آنان خود را از خلق پوشانیده است. در برخی از آن روایات و در گفتارهای پیشین ذکر شد به خصوص در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول. در کتاب سلیم بن قیس، ابوذر از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: هیچ حجاب و پرده ای بین علی علیه السلام و خدا نیست، بلکه او پرده و حجاب میان خدا و خلق خداست. استاد علامه گفت: یعنی همان طور که حجاب واسطه میان پشت و روی پرده است، نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واسطه میان خلق و خداوند عزّ و جل اند. در کلام خداوند تعالی در سوره اعراف «وَيَبْنِيَهُمَا حِجَابٌ»^(۱) [و میان آن دو (گروه) حایلی است] خواهد آمد که حجاب دیواری است میان بهشت و جهنم. نبی صلی الله علیه و

ص: ۳۴۵

آله و ائمه عليهم السلام بر آن ایستاده اند و ندا می دهند که جاینده دوستان ما. در ذیل کلمه حصر و سد خواهیم گفت می توان حجاب را به فراخور موضوع، تقیه و ولایت تفسیر کرد.

الحرب: و محارب. معنای اصلی حرب، دشمنی و عصیان و ترک صلح است. در روایات زیادی از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: علی! جنگ با تو، جنگ با من است و جنگ با من، جنگ با خداست.

در امالی از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده: جنگ با علی علیه السلام، جنگ با خداست و صلح با او صلح با خداست. در باب دوم فصل دوم از گفتار اول گفته شد هر کس با علی علیه السلام دشمنی ورزد با خدا جنگیده است و همچون کسی است که آشکارا با خدا بجنگد و خدا را به جنگ فرا بخواند.

بدان که از کلام قمی (ره) بر می آید که از نظر او هر کس با خدا و رسولش بجنگد، مهدور الدم است. و کلام خداوند تعالی را ذکر کرد «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (۱) [و اگر مؤمنید، آن چه از ربا باقی مانده است واگذارید* و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته اید] و گفت: هر که پول ربایی بگیرد، قتل او واجب است و هر که ربا کند، واجب القتل است و در ذیل کلمه نار هم، معنای دیگر حرب خواهد آمد. و خداوند عالم است.

المحراب: به شکل مفرد و جمع به معنای مکان عالی، بهترین جای خانه، محل ایستادن امام جماعت در مسجد. این معنای مشهور آن است و بدین اسم نام گذاری شده است، چون محل دور شدن از مردم است و شاید محل جنگیدن با شیطان با شمشیر عبادات است. بی شک اهل بیت و خالص ترین پیروان آنان در محراب می ایستند. در زیارات ائمه عليهم السلام آمده است که آنان محراب های عبادتند. شکی نیست که آنان در هر عبادتی، محراب اهل حق اند. آنان کسانی اند که خداوند به

ص: ۳۴۶

مردم دستور داده است که در نزد آنان خدا را عبادت کنند. توضیحات در ذیل کلمه مسجد و... هم این معنا را تأیید می کند.

الحزب: به معنای گروهی از مردم، جماعتی از مردم و سربازان است. مورد آخر استعمال بیشتری دارد. تفسیر حزب همچون جند می باشد و در روایات بسیاری آمده است: علی! حزب تو، حزب من است و حزب من، حزب خداست.

در تفسیر قمی در باره آیه «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ» (۱) [آری حزب خداست] آمده است که ائمه علیهم السلام یاوران خدایند. (۲) در ذیل کلمه غیب، صراحتاً خواهیم گفت که شیعه، همان حزب الله است.

در امالی از علی علیه السلام روایت شده: ما برگزیدگان خداییم و حزب ما حزب خداست و حزب شیطان، مردم ظالم هستند.

در سوره احزاب و... خواهیم گفت که احزاب تفسیر می شود به بنی امیه و دیگر کسانی که با علی علیها السلام جنگیدند و برای مخالفت با او با یکدیگر هم دست شدند. آنان باقی مانده احزاب پیشین اند که با خدا و رسولش جنگیدند.

آیه کریمه «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۳) [حزب خدا همان پیروزمندانند] در تفسیر واحدی به پیروان خدا و رسولش تفسیر شده که آنان پیروز می شوند، یعنی بر تمام خلق برتری دارند. در زیارت قائم (عج) آمده است: شهادت می دهم که حزب تو همان گروه پیروزند.

الحساب: و حسابان. کلمه دوم در سوره انعام، کهف و الرحمن آمده است. در دو سوره اخیر صراحتاً به عذاب تفسیر شده است. امام صادق علیه السلام آیه «حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ» (۴) [آفتی از آسمان بفرستد] در سوره کهف را به معنای عذاب و آتشی از جانب خدا و یا شمشیری از شمشیرهای قائم (عج) تفسیر کرد و در ابتدای این

ص: ۳۴۷

۱- [۱] - مجادله/۲۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳- [۳] - مائده/۵۶.

۴- [۴] - کهف/۴۰.

حدیث در مورد بهشت و تفسیر آن به دنیا از کتاب کشف الغمه آمده است.

در ذیل کلمه شمس به تفسیر این کلمه در سوره الرحمن اشاره خواهد شد. اهل زبان تأکید دارند حسابان به معنای عذاب و بلاء و شر است و برخی از آنان می گویند واحد آن حسابیه می باشد. اما کلمه حساب به این معنا نزدیک است و در معانی الاخبار از باقر علیه السلام روایت شده است: رسول الله فرمود: هر که از او حساب کشیده شود، عذاب می شود. شخصی گفت یا رسول الله پس کلام خداوند عزّ و جلّ به چه معناست که فرمود: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»^(۱) [به زودی اش حسابی بس آسان کنند] فرمود: آن به معنای از سر تقصیرات گذشتن و بخشودن است. در جوامع الجامع روایت شده که حساب یسیر، همان پاداش نیکی ها و آمرزش گناهان است، و این که هر کس به سختی حسابرسی شود، عذاب خواهد شد.

مؤلف گوید براساس این دو روایت می توان حساب را در بسیاری موارد براساس تمسک به ولایت و غیر از آن به عذاب و پاداش در دنیا تفسیر کرد.

پس تأمل کن و از مسائل همچون «حسبتم» و امثال آن غافل مشو. زیرا این کلمات به معنای گمان کردن است. در ذیل کلمه زعم خواهد آمد که هر زعمی در قرآن دروغ است. یعنی زعم فقط به معنای توهم به کار رفته است و از موارد استعمال آن به نظر می رسد که این گونه است.

الحاصب: در فرهنگ لغت حاصب به معنای بادی است که سنگ ریزه ها را به هوا بلند می کند. معانی دیگری هم برای آن ذکر شده است، اما مفسرین این کلمه را در قرآن بدین معنا تفسیر کرده اند: بادی که سنگ ریزه را بلند می کند. در ذیل کلمه ریح خواهد آمد که می توان این کلمه را به امام و مانند آن تفسیر کرد. پس دور از معنا نیست که حاصب را به فراخور تناسب به قائم علیه السلام یا سپاهیان او و مانند آن تفسیر کرد.

الحطب: می توان آن را مثل کلمه قود تفسیر کرد.

ص: ۳۴۸

الحوث: به معنای مفرد و جمع است. معنای آن نهنگ است. در ذیل کلمه السبت در مورد تفسیر حیتان در حکایت اصحاب السبت و تشبیه آن امت به نسل نبی صلی الله علیه و آله، سخن خواهیم گفت.

الحديث: در قرآن به معنای مشهورش، خبر، سخن و روایت آمده است. اما به معنای جدید و ضد قدیم یا حادث در قرآن با لفظ محدث آمده است و در شرح آن خواهد آمد. در قرآن به صورت مفرد بسیار آمده است. در جاهای زیادی به معنای قرآن است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و می توان چنین کلماتی را به این معنا تفسیر کرد، اگر مرتبط به امر ولایت و امامت باشد؛ چون از آن چه بیان کردیم و آن چه در تفسیر کلمه قرآن و کتاب و مانند آن دو می آید، چنین برداشت می شود. بلکه گفته می شود قرائن این تفسیر در بعضی جاها آمده، همان طور که در سوره قلم و نجم و کهف و ... آمده است، اما به شکل جمع و با وجود این که کم آمده است، این تفسیر در مورد آن به سختی صدق می کند. همان طور که در سوره انبیاء آمده است: «مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ...» (۱) [هیچ پند تازه ای از پروردگارشان نیامد مگر این که بازی کنان آن را شنیدند] و همچنین در سوره شعراء می آید. همچنین در ذیل کلمه ذکر خواهیم گفت که تفسیر این دو آیه به امر به ولایت صحیح است و شاید هم این تفسیر در مورد کلمات هم معنی آن مناسب باشد.

الحرث: به معنای جمع کردن و کاشتن است. اما تفسیر آن در قرآن، کاشتن، زمین، نسل، مال، ثواب، عمل صالح، دین، شناخت ائمه علیهم السلام می باشد. در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام روایت شده: حرث زمین است. (۲) از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: حرث کاشتن است. در باره این آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (۳) [کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در

ص: ۳۴۹

۱- [۱] - انبیاء/۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۹.

۳- [۳] - شوری/۲۰.

کشته اش می افزاییم] به ثواب کارش تفسیر شده است. در تفسیر قمی حرث به معنای دین است. (۱)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه مذکور روایت کرده است:

هر کس خواهان شناخت ائمه علیهم السلام باشد، حرث او را زیاد می کنیم. یعنی آن قدر آن را افزونی می بخشیم که بهره کافی از دولت آنان ببرد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: مال و فرزندان، حرث دنیایند و عمل صالح، حرث آخرت. گاهی خداوند هر دو را به آدمی می دهد. (۲) در کافی از حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطبه خواند و مانند این حدیث را ذکر کرد.

مؤلف گوید برخی از این معانی مربوط به ظاهر و برخی مربوط به باطن کلام است. برخی نسبت به دنیا و برخی نسبت به آخرت گفته شده. با این وجود، برخی به برخی دیگر باز می گردد. به عنوان مثال کاملاً روشن است که شناخت ائمه علیهم السلام، همان ثواب و دین و عمل صالح و کشت آخرت به معنای ظاهری و باطنی اش هست و این از آن چه در آخرت می باشد هم برداشت می شود.

همان طور که در ذیل کلمه جلد گفتیم نسل و فرزندان، همان چیزی است که والدین کاشته اند، چنانکه در ذیل کلمه حبه گذشت و در کلمه زرع نیز خواهد آمد. همچون زرع و مال و نسل، گاه فقط مرتبط به دنیاست. اگر بدون شناخت ائمه علیهم السلام و کمک به دشمنان آنان و اعمالی نظیر آن باشد. در تفسیر دنیا نیز به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

الحنث: به معنای گناه و شکستن قسم است. براین اساس می توان حنث عظیم را به ترک ولایت تفسیر کرد، چون یکی از بزرگترین گناهان است. آن چه در ذیل کلمه اثم آمد و در ذیل کلمات ذنب و عین خواهد آمد، این معنا را تأیید می کند.

ص: ۳۵۰

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷.

الحج: از لحاظ لغوی به معنای قصد است و پس از مدتی به قصد خانه خدا برای عبادت مشهور شده است. حج به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز تفسیر شده است و گفته شده حج از فروع آنان است. همان طور که در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، روایت مفضل بن عمر را ذکر کردیم. در ذیل کلمه صلاه نیز خواهیم گفت که ایشان فرمودند: حج، ما ائمه علیهم السلام هستیم. در آنجا به آن چه از استعاره و امثال آن برداشت می شود، اشاره خواهیم کرد و همچنین خواهیم گفت که در چه جاهایی می توان معنای حج و سایر عبادات را به معنای متعارفش از کلام دریافت. اما با نقل روایاتی از ائمه علیهم السلام و مقایسه با ولایت و اطاعت از آنان نتیجه خواهیم گرفت و روایات آتی این معنا را تأیید می کند. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»^(۱) [روز حج اکبر] چنین نقل شده: قیام قائم علیه السلام و فراخواندن مردم به سوی خویش.^(۲) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده: شایسته است که مردم قصد خانه خدا را کنند و آن را بزرگ بدانند تا بدین وسیله خداوند را بزرگ و عزیز بدانند و ما را زیارت کنند. زیرا ما ادله به سوی خداوندیم. آشکار است که معنای کلام نشانگر این است که حج از فروع ائمه علیهم السلام است. و این که غیر از شیعه حاجی نیستند و حاجی بودن مختص شیعه است. همان طور که در محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غیر شیعه، مردم عادی اند و شما حاجی هستید.

امام عسکری علیه السلام در تفسیر فرمود: علی بن الحسین علیه السلام در عرفات به الزهری فرمود: سر و صدا چه فراوان و حج گزاران واقعی چه اندکند. الزهری گفت: آیا این هزاران نفر از مردم حجاج نیستند؟ سپس فرمود: به من نزدیک شو. دستش را بر چشمان او کشید. الزهری گفت: دیدم که آنان همه میمون و گرگ هستند و انسانی در میان آنان ندیدم. در میان ده هزار نفر فقط یک نفر انسان بود.

ص: ۳۵۱

۱- [۱] - توبه/۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۱۵.

پس فرمود: الزهری، هر کس به حج بیاید و با دوستانمان دوستی کند و از دشمنانمان دوری کند و مسلمانی که از ما پیروی کند، آنگاه در این مکان در کنار حجرالاسود حاضر شود و امانات ما را حفظ و به عهدهایش وفا کند، او همان حاجی است و دیگران همانند آنان که دیدی. ای الزهری! منافقان و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دشمنان محبینشان و دوستداران دشمنان شان حاجی نیستند. مؤمنان خالص دوستدار محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مخالفین دشمنان آن دو فقط حاجی اند. ابوبصیر و غیره نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که به صورت خلاصه در باب دوم فصل دوم از گفتار اول ذکر کردیم و گفتیم امام، آنان را الاغ، میمون و خوک می دید.

الحجه: و احتجاج و کلماتی در این حوزه معنایی مثل حاج. معنای اصلی آن قطعاً کلام مستقیم است و قصد از آن دلیل و برهان است. بی شک نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همگی حجت بر خلق خدایند. همان طور که بارها در مقدمات و... آمده است و در مباحث بعدی هم خواهیم گفت. در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: خداوند ما را، یعنی ائمه علیهم السلام را حجت بر کم کاران و دشمنان و مخالفان و خائنان و گناه کاران و ظالمان تمامی جهان قرار داد.

در کنزالفوائد از ابوذر و در کتاب سلیم بن قیس نیز روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: علی علیه السلام حجت خدا بر خلق است و همچنین در هر امتی که پیامبر مرسلی دارد نیز حجت است و از آنان گواهی می خواهیم که او را می شناسند. همچنین گفتیم که او حجت بر اهل آسمان و زمین است و احتجاج خدا و پیامبرانش هم به همین سبب است. همان طور که در ذیل کلمه برهان به این مطلب اشاره شد. اگر این مطلب را متوجه شده ای دانسته ای که مراد از حجت فرد مخالف امر خدا آن است که در مقابل حجت خدا باشد.

الخرج: از لحاظ لغوی به معنای تنگنا است. از صادق علیه السلام روایت شده: خرج از ضیق تنگ تر است. در ذیل کلمه دین در تفسیر آیه «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (۱) [در دین بر شما سختی قرار نداده است] خواهیم گفت که اعمال، همراه ولایت پذیرفته می شود. پس حرج، سختی و تنگنای غیر اهل ولایت را بیان می کند که عبادات و اعمال شان پذیرفته نمی شود. در ذیل کلمه ضیق و شرح و اسلام و... می آید که مراد از حرج در آن زمان سخت که برای منافقین ایجاد شد، به هنگام شنیدن دستور ولایت علی علیه السلام بود. برخی روایات در سوره نساء و اعراف و انعام و حج و... خواهد آمد و بر این اساس می توان از دو تفسیر مذکور در جاهای مناسب استفاده کرد.

الحدود: و محاده و کلمات هم معنی آن مثل (من حادّ الله) و...، حدود جمع حد است و معنای اصلی آن فاصله و منع بین دو چیز است. مراد از حدود الله، حرام ها و ممنوعات است، زیرا از انجام آن منع شده است. از آن جمله حدود نهایی برای چیزی تعیین کردن است. به همین دلیل گفته شده معنای اصلی آن منع کردن است. در باب پنجم فصل اول از گفتار اول گفتیم که ائمه علیهم السلام حدود قرآن هستند.

در مناقب ابن شهر آشوب در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده: ما یمیم حدود الله و در ذیل کلمه حافظ روایاتی را نقل خواهیم کرد که آنان حافظان حدود الله هستند. شاید مراد از آن سایر حدود باشد که همراه ولایت شان است. قطعاً از معانی حدود الله بودن ائمه علیهم السلام، لزوم پیروی از آنان و تمسک به ولایت شان است. در ذیل کلمه شر خواهد آمد که دشمنان شان اصل هر شری اند و هر زشتی و ناپسندی از جمله تجاوز از حدود الهی، از فروع آنان است. همچنین در باب چهارم فصل اول سخن امام علیه السلام را نقل کردیم که فرمود: اگر بگویم فلانی (یکی از خلفا) معبودی است که از حدود الهی تجاوز کرده که خداوند او را از آن نهی کرده است، راست گفته ام.

مراد، تعدی از ائمه علیهم السلام و ترک ولایت شان است. محادّه الله، دشمنی با او و مخالفت و جنگ با او و دوری از اوست. گویی از حدود الهی تجاوز کرده است و از آن چه بیان کردیم این معانی ثابت می شود و خواهیم گفت که دشمنی ائمه علیهم

ص: ۳۵۳

السلام و جنگ با آنان، دشمنی با خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و جنگ با آنان است. پس می توان آن چه معنای محاده الله و رسولش را دربرداشته باشد، به دشمنی با ائمه علیهم السلام نیز تفسیر کرد.

الحديد: این کلمه واضح است. اصل آن حده است و این معنا هم در سوره حدید و در دیگر سوره ها آمده است. در ذیل کلمه حدید، روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد قلوب یاران قائم علیه السلام از آهن محکم تر است. همچنین در بعضی جاها، از جمله خود سوره حدید، به سلاح تفسیر شده است. در روایات آمده که قائم علیه السلام و یارانش سیف الله هستند و بر این اساس شاید بتوان به فراخور تناسب، حدید را به قائم علیه السلام و یارانش تفسیر کرد. حتی مطلقاً می توان اسلحه را به هر امامی و ولایت و برهان هایش تفسیر کرد. زیرا هر یک شمشیر و سلاح خدایند، برای این که یارانش را از شر دنیا و آخرت حفظ کنند، همچنان که ولایت و دلایل آن چنین است، چنان که ظاهر است. والله أعلم.

الحسد: آن است که آدمی ببیند برادرش نعمتی دارد و آرزوی زوال آن نعمت را بکند تا از او در درجه پایین تری باشد و شاید هم آرزوی زوال کامل آن را بکند، اگر چه خودش آن نعمت را نداشته باشد. گاهی بر غبطه نیز اطلاق می شود، یعنی این که آدمی آرزو کند خود نیز مانند آن نعمت را داشته باشد، اما آرزوی نابودی نعمت برادرش را نکند. در اغلب مواقع این صفت پسندیده است.

در ذیل کلمه ناس و فضل روایاتی را خواهیم گفت که صراحتاً می گوید ائمه علیهم السلام مورد حسد واقع می شوند. پس دشمنان شان حسودند، که به فضائل و امامت آنان و برتری که خداوند به آنان عطا کرده حسد می ورزند.

بدان روایاتی در باره حسد برخی انبیاء سخن می گوید که مراد از آن غبطه است. و تنها شامل آرزوی آن منزلت می شود. ان شاء الله در سوره بقره در داستان خوردن میوه درخت توسط آدم علیه السلام می آید.

الحصید: و حصاد. در تفسیر قمی (ره) در باره آیه کریمه «جَعَلْنَا هُمْ حَصِيدًا»^(۱) [تا آنان را درو شده گردانیدیم] گفته شده: یعنی با شمشیر قائم علیه السلام درو شدند.^(۲) از طریق این آیه می توان مواردی را که به معنای درو کردن محصولات نیست تفسیر کرد. تفسیر به حصاد و مترادفاتش به استفاده از علوم و مانند آن بهتر است، همان طور که در تفسیر حرث گفتیم و خداوند عالم است.

الحفده: این کلمه یک بار در سوره نحل آمده است و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: حفده فرزندان دخترند. و ماییم حفده رسول الله.^(۳)

الحامدون: و حمید و حمد و آن چه شامل معنای حمد می شود. مقصود از حمد و شکر یکی است، همانند سوره فاتحه. در تفسیر عیاشی و قمی (ره) آمده است مراد از آیه کریمه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»^(۴) [آن مؤمنان] همان توبه کنندگان پرستندگان [ائمه علیهم السلام] است و این آیه در شأن علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نازل شده است. بر این اساس می توان حمید و مانند آن را به فراخور تناسب به امام علیه السلام تفسیر کرد، چون بی شک امام حامد است و محمود و امام در هر حالتی چه سختی و چه راحتی، نعمت های عظیم الهی را حمد می کند که بزرگترین آنها هدایت به سوی توحید و نبوت و ولایت است.

الأخبار: جمع خبر با فتحه و سکون و با کسره حاء نیز می باشد. از لحاظ لغوی به معنای عالم و صالح می باشد. به همین سبب به علماء یهود اخبار گفته می شود. بدین معنا با لفظ اخبار در قرآن آمده و نیز با لفظ یحبرون به معنای در ناز و نعمت به سر بردن آمده است. تفسیر آن به مدح ائمه علیهم السلام در برخی آیات بعید نیست. صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرد: ماییم اخبار روزگار. در زیارت امام علی علیه السلام آمده: شهادت می دهم که تو حبر روزگاری. اما در تفسیر

ص: ۳۵۵

۱- [۱] - انبیاء/ ۱۵ .

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۴۶.

۴- [۴] - توبه/ ۱۱۲.

عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأُحْبَابُ» (۱) [و (همچنین) الهیون و دانشمندان] روایت شده که ربانیون ائمه علیهم السلام هستند نه انبیاء و آنانند که مردم را با عمل شان تربیت می کنند. احبار شامل علماء است نه ربانیون. (۲) شاید جمع بین روایات، بهتر باشد، یعنی در روایتی که احبار با ربانیون آمده است، مصداق احبار، علما باشند. و خداوند عالم است. برخی آیات در باره ذمّ برخی از احبار به سبب خوردن اموال مردم به ناحق و بازداشتن از سبیل الله بیان شده است. در این صورت آن را تفسیر می کنیم به علمای مخالف و پیشوایانی که کارشان بازداشتن از سبیل الهی است. پیشوایانی که مردم را به عدم پیروی از ائمه علیهم السلام دستور می دهند.

الحجر: و مترادفات آن مثل حجاره. خداوند تعالی در کتابش قلوب کفار را در قساوت به سنگ تشبیه کرده است. تفسیر آن قلوب مخالفین و رؤسایشان است. همان طور که از توضیحاتی که در ذیل کلمه قلب و اصنام وارد شده چنین برمی آید. پس در موارد متناسب می توان به آن تفسیر کرد. در ذیل کلمه «عین» هم خواهیم گفت که به سبب فوران علم و هدایت از آن، شاید بتوان حجر را در موارد متناسب به امام تفسیر کرد. به این دلیل که امام با شمشیر و براهینش بر سر دشمنان خدا می کوبد و قوی بودنش در مسیر الهی را چنین می توان تفسیر کرد. همان طور که ذیل کلمه حدید بیان کردیم. والله أعلم.

الحذر: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل یحذر و مانند آن. اصل حذر با کسر به معنای پرهیز کردن است. حذر با کسره وسیله پرهیز کردن نیز می باشد، مثل اسلحه و امثال آن. این معنا از حدید و... برداشت می شود. واضح است که حذری به غیر از تمسک به ائمه علیهم السلام و ولایت شان معنی ندارد. بلکه تنها این کار حذر است و رها کردن حذر و رها کننده آن (حذر به همراه ائمه علیهم السلام و ولایت شان)

ص: ۳۵۶

۱- [۱] - مائده/۴۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۹.

موجب آن می شود که آدمی از آن شخص و همه مسائل مرتبط با او حذر کند. پس تأمل کن تا دریابی.

التحریر: به معنای آزاد کردن و در سوره نساء، مائده و مجادله، عبارت «تحریر الرقبه» به معنای آزاد کردن برده است. در سوره آل عمران، محرراً به معنای آزاد آمده است. در ذیل کلمه فک، توضیحاتی خواهیم داد که دلالت می کند بر تفسیر تحریر الرقبه به نجات آدمی از گمراهی و آتش و هدایتش به سوی ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام. خلاصه کلام این که مراد، رهایی از آتش و نجاتش از دستان شبه گمراهان به واسطه تعلیم ولایت و هدایت است. پس در توضیحات کلمه عبد تدبر کن تا به تفسیر حر نیز پی ببری.

الحز: ضد حرّ سرما است. می توان آن را به فراخور تناسب، به متضاد کلمه برد تفسیر کرد.

الحریر: در برخی جاهای قرآن برای اشاره به بهره اهل جنت از نعمت ها از فرش و حریر و لباس تعبیر شده است. در ذیل کلمات فرش و لباس توضیحاتی خواهد آمد. همان طور که در ذیل کلمه ثياب هم بیان کردیم که می توان آن را به برخی از انواع علوم تفسیر کرد.

الحسره: در فرهنگ لغت آمده است: حسره یحسره و یحسره حسراً روی آن را باز کرد و کنار زد. تحسیر به معنای حسرت خوردن است. تحسیر واضح است و مواردی در قرآن آمده است مثل سوره كهف: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» (۱) [و آنان را از روز حسرت بیم ده] و مراد روز قیامت به هنگام ذبح مرگ است. براساس آن چه در ذیل کلمات حشر و قیامت و یوم و... خواهد آمد و تفسیر آن چه در قیامت کبری می آید، می توان یوم الحسره را نیز به زمان رجعت تفسیر کرد. صورت را هم به فراخور تناسب به حسرت خوردن دشمنان ائمه علیهم السلام و یاران شان در رجعت و ترک ولایت تفسیر کرد. و خداوند عالم است.

الحشر: و مشتقات آن. گفتیم که هر کلمه ای که بیان کننده روز قیامت است را

ص: ۳۵۷

می توان به بازگشتن تفسیر کرد. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ» (۱) [این حشری است که بر ما آسان خواهد بود] گفته شده: حشر به معنای برانگیخته شدن در هنگام بازگشت است (۲). روایات دیگری در تفسیر آخره و بعث و... به بازگشتن دلالت می کند.

آنچه در ذیل کلمه نشور و... می آید نیز این کلام را تأیید می کند. در برخی روایات آمده است که گاهی مراد، بازگشتن است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (۳) [و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم] سؤال شد. امام فرمود: مردم در باره آن چه می گویند؟ گفتند: می گویند آن در روز قیامت واقع می شود. فرمود: خداوند از هر امتی گروهی را جمع می کند و باقی را رها می کند؟! این آیه فقط در باره رجعت است. آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۴) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم] (۵) و در بصائر از علی علیه السلام روایت شده: من گردآورنده به سوی خدایم.

در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شد: من گردآورنده ای هستم که مردم در کنارم جمع می شوند و من آخرین نبی صلی الله علیه و آله هستم و پس از من پیامبری نیست.

الحصر: و آن چه شامل این معنا می شود، به معنای تنگناست. حصر الصدر برخلاف شرح الصدر است. و در ذیل کلمه حرج گفتیم و در ذیل ضیق نیز خواهیم گفت که تفسیر آن دو چیست. به همین سبب به کلمه حرج رجوع کن و تدبّر کن تا به معانی آن پی ببری.

الحضار: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل محضرین و مانند آن.

ص: ۳۵۸

۱- [۱] - ق/۴۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳- [۳] - نمل/۸۳.

۴- [۴] - کهف/۴۷.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

بدان که بیشتر موارد احضار در قرآن مواردی است که می توان چنین تفسیر کرد: خداوند تعالی، دشمنان ائمه علیهم السلام و اعمال شان را در روز قیامت برای مجازات شان در آتش احضار می کند، چون بیشتر آنها در مورد کفار به کار گرفته شده است. همچنین می توان به احضار در رجعت تفسیر کرد، چون رجعت، خود، قیامت صغری است.

الحمیر: به شکل مفرد و جمع. در باب دوم فصل دوم از گفتار اول بیان کردیم که مخالفین، الاغ هستند. پس تفسیر این کلمه به مخالفین به فراخور تناسب، بعید نیست. روایتی در کتاب النصوص از امام صادق علیه السلام در مورد مخالفین، این کلام را تأیید می کند: نماز و روزه و علوم شان، شما را فریب ندهد، زیرا آنان خرابی رمیده شده اند.

الحواریون: حواری، همان پاک و مطهر است. گفته اند آنان یاران پیامبران اند که در پذیرش آنان و یاری شان خلوص دارند. از امام رضا علیه السلام روایت شده آنان حواریون نامیده شدند چون خود را خالص کرده اند و دیگران را هم با موعظه و یادآوری از کثافت گناهان، پاک ساخته اند (۱). کفعمی (ره) گفت: اصل این کلمه مختص دوازده یار حضرت عیسی علیه السلام است که در رأس شان شمعون بن حَمَوْن الصِّفا جانشین عیسی بر مؤمنین بود، اما بعد در مورد راستگویانی که شبیه آنان بودند نیز استعمال شد.

در التوحید از امام رضا علیه السلام نقل شده که عالم ترین و برترین آنان لوقا بود. صدوق در کمال الدین از ابورافع روایت کرد: آن که جانشین عیسی نورالله و حکمتش شد و کتابش را آموخت، شمعون بن حمون الصفا بود. اگر چنین باشد بدان که در مناقب ابن شهر آشوب از انس روایت شده: از نبی صلی الله علیه و آله پرسیدم حواریون شما چه کسانی اند؟ فرمود: ۱۲ امام پس از من از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، آنان حواریون من هستند.

در روایت دیگری آمده آنان به تعداد حواریون عیسی هستند، دوازده نفر.

ص: ۳۵۹

در الکافی از صادق علیه السلام روایت شده، حواریون عیسی علیه السلام پیروان او بودند و شیعه ما حواریون ما هستند و حواریون عیسی از یاران ما مطیع تر نبودند. بر این اساس می توان آیات راجع به حواریون را در مورد ائمه علیهم السلام و شیعه آنان تطبیق داد. بدان که این کلام از آن چه گفتیم و دیگر روایات برداشت می شود. روایاتی که گفته اند، تمامی حواریون عیسی در زمان حیات شان بر طریق خیر بودند. اما در تفسیر السدی و دیگر مخالفین آمده است برخی از آنان پس از عیسی مرتد شدند. در میان آنان کافر و منافق بودند. ما می دانیم که آنان به حسن حال طلحه و زبیر، استناد می ورزند که آنان از حواریون رسول الله بوده اند. ما می توانیم بگوییم شما خود معترفید به ارتداد برخی حواریون عیسی. پس در میان امت هم چنین شده است. همچنین برخی روایات در تفسیر قمی آمده است که عیسی در شب عروجش به آسمان دوازده یارش را نزد خود جمع کرد. آنان را از عروجش و ارتداد برخی از آنان مطلع ساخت. و این که هر که شمعون را تبعیت کند، به حق است. اما در این روایت به صراحت بیان شده که تمامی آنان حواریون بودند. بلکه ظاهر روایت چنین است که با یارانش وداع کرد. روشن است که در میان یارانش، نیکان و غیرنیکان بوده اند. شاید در آن زمان لفظ حواریون بر غیر از آن دوازده نفر نیز اطلاق می شد، همان طور که در این آیه نیز چنین است و خداوند عالم است.

الحوار: زنان اهل بهشتند. واحد آن حوراء است. چشمی که سفیدی اش خیلی سفید و سیاهی اش خیلی سیاه است و در ذیل کلمه فرش خواهد آمد که آن به حور تفسیر شده است. در این جا نیز می توان چنین تفسیر کرد.

المحیض: در روایات متعددی آمده است که تنها کسی با علی علیه السلام دشمنی می کند که از طریق زنا تولد شده باشد و یا مادرش در حالت حیض به او حامله شده باشد. همچنین می توان محیض را به عدم ولایت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، با توجه به تضاد آن در ذیل کلمه طهر و تناسب آن با توضیحاتی بر ذیل ایذاء.

الحبط: و احباط و مشتقات آن مثل احبط و... احباط همان نابود شدن و باطل کردن اعمال است. به گونه ای که پاداشی در بر نمی گیرد. همان طور که آیات و

روایات بر این معنا دلالت می کنند. از سوره های زمر و قتال و دیگر سوره هایی که احباط را در بردارند، روشن می شود که این کلام فقط در حق کسانی است که ولایت را رها کرده اند و همچنین دشمنان ائمه علیهم السلام. و به معنای باطل کردن اعمال است. توضیحاتی که در ذیل تبدیل گفتیم از جمله نیکی ها و بدی ها در روز قیامت هم بدین معناست. یعنی اعمال را پراکنده می سازد و این همان حبط است و در مورد دشمنان ولایت به کار می رود.

الحطه: در ذیل کلمه باب گفتیم. در ذیل سفینه نیز خواهیم گفت که ائمه علیهم السلام به خصوص علی علیه السلام در حطه بنی اسرائیل هستند و معنای حطه، ریزش گناهان است. برخی مفسرین می گویند حطه به معنای لاله الا الله است.

الحظ: بهره یا مخصوص بهره خیر و فضل است. در ذیل کفل خواهیم گفت که مراد از «كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (۱) [از رحمت خویش شما را دو بهره] حسنین علیهما السلام است. کفل به معنای بهره و نصیب است. بر این اساس شاید بتوان حظ را به فراخور تناسب به کلماتی از این قبیل تفسیر کرد، یعنی امور مربوط به ولایت و ترک آن.

الحافظ: و حفظه و حفیظ و مستحفظون و مترادفات و مشتقات آن. در ذیل کلمه أَوَابِ گفتیم که شیعه هر أَوَابِ و حفیظی است. پس می توان این کلمات را با توجه به تناسب شان، به این معانی تأویل کرد. این تأویل متناسب با بسیاری آیات است. در آیات و ادعیه فراوانی آمده است که آنان حافظان دین خدایند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: قطعاً ائمه علیهم السلام همان حافظان و عالمان حدود الهی اند. در زیارات آمده: شهادت می دهم که شماید حافظان حدود الهی.

در الکافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: همانا امام حافظ دین خداست. در باب دوم فصل اول از امام صادق علیه السلام روایت کردیم: همانا خداوند تعالی ما را امین و حافظ خزانه دار خود قرار داد.

ص: ۳۶۱

در زیارات آمده: شما باید حافظان خدا و حافظان امانت های خداوند. در زیارت جامعه آمده: شما باید امانت محفوظ. در ذیل کلمه امانت هم گفتیم: اطلاق حفظ فقط بر معنای لغوی آن بسیار آمده است. همچنین از این غافل مشو که حفیظ و حافظ بودن خداوند تعالی بدین معناست که در حق ولایت، آنان را از هر بدی حفظ می کند و در مورد دیگران مراقب اعمال بدی است که از آنان سر می زند.

الحرف: و تحریف و مشتقات آن مثل یحرّفون و مانند آن. اصل معنای تحریف تغییر دادن است و در سوره نساء و مائده آمده است: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» (۱) [کلمات را برمی گردانند] و در سوره بقره آمده «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ» (۲) [گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند] و مراد از آن برحسب تأویل دشمنان ائمه علیهم السلام هستند که قرآن را تغییر می دادند. همان طور که در باب های گفتار دوم به خصوص در خبر زندیق که در باب سوم ذکر شد، گفتیم آشکار است که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبین خلافت، قرآن را تغییر دادند و تحریف کردند. در دعای دو بت قریش آمده است: آن دو، کتابت را تحریف کردند و در سوره حج تفسیر آیه کریمه «مَنْ يَعْبُدِ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (۳) [و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می پرستد] خواهد آمد که کسانی که در مورد نبی صلی الله علیه و آله و قرآن شک دارند و مشخص است که ولایت نیز شامل آن می شود. بر این اساس تفسیر این کلام و مترادفاتش، شکاکین در مورد ولایت است. و افرادی شبیه به آنان که در دین شان ثبوت ندارند و به همین دلیل در برخی روایات آمده که شامل کسانی می شوند که غیر ائمه علیهم السلام را خلیفه خود قرار دادند.

ص: ۳۶۲

۱- [۱] - نساء/۴۶.

۲- [۲] - بقره/۷۵.

۳- [۳] - حج/۱۱.

الحلاف: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل آیه کریمه «يُخْلِفُونَ لَكُمْ» (۱) [برای شما سوگند یاد می کنند] و مانند آن. در تفسیر قمی آمده است: حلاف دوم، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند خورد که او پیمانی را نقض نمی کند.

مؤلف گوید روشن است که آیات حلف در مورد منافقین به کار رفته است و بی شک حلاف دوم و امثال او در نفاق و سوگند، شریک بودند، آنان مصداق تفسیر آن آیات هستند و مراد، سوگند مرتبط به ولایت می باشد، که این امر در توضیحات کلمات یمین و قسم خواهد آمد.

الحنف: به شکل مفرد و جمع به طریق مستقیم حرکت کردن است. گفته شده اصل معنای حنف این است: پای او به طرف داخل کج شد. به همین دلیل به کسی که متمایل شود، حنف گویند. اندیشه حنیفیه همان راه راست است که از باطل به سوی حق متمایل می شود و حنیف همان مسلمان متمایل به دین مستقیم است. جمع آن حنفاء است. دین حنیف یعنی راه مستقیمی که هیچ کجی در آن وجود ندارد. در میان عرب، حنیف کسی است که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد، زیرا او عادل بود و از بت هایی که پدر و قومش می پرستیدند به سمت عبادت خداوند تعالی متمایل شد. به همین دلیل به سنت هایی که ابراهیم علیه السلام در جامعه وضع کرد، مثل ختنه کردن و... حنیفیه گفته می شود. واضح است که ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان اندیشه حنیفیه است. و از سنن ابراهیم و طریقه اوست. مسلمان صراط مستقیم را در پیش می گیرد و از باطل به سوی حق متمایل می شود، پس می توان حنیف را به این طریق و کسانی که در این طریق پیش می روند تفسیر کرد. به همین دلیل در کافی و تفسیر قمی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (۲) [پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن] روایت کرده که فرمود: این همان ولایت است. در ذیل کلمه فطره هم مطالبی در تأیید این کلام می آید.

ص: ۳۶۳

۱- [۱] - توبه/۹۶.

۲- [۲] - روم/۳۰.

الحدائق: جمع حدیقه است و به معنای بهشت و باغ می باشد. در ذیل کلمه جنه و تفسیر آن و مترادفاتش گفتیم.

الحریق: و آن چه شامل حرق می شود. عذاب حریق در مواردی از آیات قرآن آمده است. در ذیل کلمه عذاب و نار و امثال این دو تفسیرهایی خواهد آمد که می توان در این جا به کار برد، چون مقصود تمامی آنها یکی است. از این غافل مشو که گاهی فقط معنای لغوی آن مدنظر می باشد.

الحق: ضد باطل است. زمانی که گفته می شود چیزی حق است، یعنی ثابت و لازم واجب و مطابق با واقعیت است. از آن جمله آیه کریمه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ» (۱) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] در سوره یس، یعنی ثابت و واجب شد و امثال آن زیاد است و أحق، برتر و واجب تر است و معانی سایر مشتقات حق به همین صورت است. اما معنای اصلی حق در قرآن به ولایت و امامت و حق آل محمد علیهم السلام و به نبی صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و قائم علیه السلام تأویل شده. در برخی آیات به ظهور ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در برخی روایات به رجعت و شاید به قائم علیه السلام بازگردد. در باره کلام خداوند «إِنَّهُ لَحَقُّ» (۲) [که آن قطعاً راست است] به امام تأویل شده و این روایت را در همین جا ذکر می کنیم. و در زیارات برگزیده ای آمده: حق همان است که شما به آن راضی شدید.

خلاصه، مرجع تمامی تأویل ها از حق به امور امامت ائمه علیهم السلام باز می گردد، همان طور که به اقتضای متضاد باطل بودنش، به فراخور تناسب چنین تأویل می شود. از این امر غافل مشو که گاهی به معنای مصدری معروفش هم آمده است.

ص: ۳۶۴

۱- [۱] - یس/۷.

۲- [۲] - یونس/۵۳.

باید برخی آیات مرتبط به این تفسیر را ذکر کنیم. در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ» (۱) [ای مردم آن پیامبر (موعود) حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است] روایت شده: این آیه در مورد ولایت علی علیه السلام است. همچنین روایت کرده اند: امام صادق علیه السلام فرمود: قطعاً ولایت علی علیه السلام حق و ثابت است.

در کتاب الحافظ ابونعیم و دیگر بزرگان از علی علیه السلام روایت شده: هنگامی که آیه نجوی نازل شد، ده بار با نبی صلی الله علیه و آله نجوا کردم و از جمله این که از او پرسیدم حق چیست؟ فرمود: اسلام و قرآن و ولایت که به تو برمی گردد.

مؤلف گوید بیان اسلام و قرآن تفسیری است که نیاز به تأویل ندارد، بلکه روشن است که ولایت نیز چنین است، همان طور که در برخی آیات خواهد آمد.

در کافی در باره آیه کریمه «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۲) [و حق خویشاوند را به او بده] از امام صادق علیه السلام نقل شد: علی از آنان است و حقیقت جانشینی است که برای او نهاده شده است و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت. در روایات آمده است که حق فاطمه علیها السلام فدک بود و در جای خود در سوره بنی اسرائیل به آن می پردازیم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از صادق علیه السلام آیه کریمه «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» (۳) [و همدیگر را به حق سفارش کرده اند] به ولایت علی علیه السلام (۴) تأویل شده است. در روایت مفضل از امام علیه السلام به امامت تأویل شده است.

در تفسیر عیاشی از جابر روایت شده: از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» (۵) [و (لی) خدا می خواست حق (اسلام) را

ص: ۳۶۵

۱-۱ - نساء/۱۷۰.

۲-۲ - اسراء/۲۶.

۳-۳ - عصر/۳.

۴-۴ - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۶۰۷.

۵-۵ - انفال/۷.

با کلمات خود ثابت کند] پرسیدم. امام فرمود: تفسیر باطن این کلام این است که خداوند می خواهد، اما هنوز این کار را انجام نداده است. و «يُحِقُّ الْحَقَّ» [حق (اسلام) را ثابت کند] حق آل محمد علیهم السلام است و «بِكَلِمَاتِهِ» [با کلمات خود] همان علی علیه السلام است. مراد این است که خداوند حق آل محمد علیهم السلام را در زمان قیام قائم علیه السلام می دهد. و «يُبْطِلُ الْبَاطِلَ» [و باطل را نابود گرداند] یعنی قائم علیه السلام به هنگام ظهورش، باطل بنی امیه را باطل می کند. «وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» (۱) [و کافران را ریشه کن کند] در باره بنی امیه است. (۲) در ذیل کلمه دبر توضیحاتی خواهد آمد. در تفسیر قمی (ره) در باره کلام خداوند «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ» (۳) [و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد] گفته شده که حق، همان رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: به خداوند سوگند که من همان حقم که خداوند به آن دستور داده است. پس بعد از حق چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «سَيُثْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۴) [به زودی نشانه های خود را در افقهای گوناگون و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او حق است] روایت شده در آفاق با نقض پیمان های مردم در مناطق مختلف و در انفس خود با مسخ شدن برایشان روشن می شود که او قائم آل محمد علیهم السلام است. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «وَيَسِّرْ تَبَيُّنَكَ أَحَقُّ هُوَ» (۵) [و از تو خبر می گیرند آیا آن راست است] گفته شده: اهل مکه از تو می پرسند آیا علی حق و

ص: ۳۶۶

۱- [۱] - انفال/ ۸.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۴.

۳- [۳] - مؤمنون/ ۷۱.

۴- [۴] - فصلت/ ۵۳.

۵- [۵] - یونس/ ۵۳.

امام است؟ «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ» (۱) [بگو آری سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است] یعنی بلی امام است و قمی (ره) گفت: و مانند آن بسیار است.

در کنزالفوائد از باقر علیه السلام روایت شده که در باره کلام خداوند «حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ» (۲) [تا حق آمد] فرمود: منظور از حق، ظهور علی ابن ابیطالب و امامان پس از او است.

در ذیل کلمه خروج و یوم خواهیم گفت «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» (۳) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند] به رجعت تفسیر می شود. با توجه به آن چه در این جا ذکر کردیم و مطالب آتی و همچنین با توضیحات ذیل کلمه الحاقه، نتیجه می گیریم که الحاقه نیز رجعت، تأویل می شود و در ذیل کلمه دین، دین حق به ولایت تفسیر می شود. در ذیل صراط خواهیم گفت که آنان همان صراط حق اند. در ذیل جمع نیز گفتیم که جماعه همان اهل حق است. پس تأمل کن.

الحلق: در دو سوره بقره و فتح به معنای تراشیدن مو با تیغ است. تفسیری که در ذیل کلمه تفت کردیم را نیز می توان در این جا به کار برد.

الحیق: و کلماتی در این حوزه معنایی و مشتقات آن مثل حاق یحیق. معنای اصلی حیق بازتاب مکروهی است که انسان آن را انجام داده و او را فرا گرفته همراه اوست، بر او واجب و شامل او می شود. بی شک هیچ مکروهی بدتر از دشمنی اهل بیت علیها السلام و کارهای این چنین نیست. پس این کلمه در مورد منکران و انکارشان به کار می رود. و توضیحات در ذیل احاطه آن را تأیید می کند.

الحبک: با دو ضمه، جمع حباک و به قول مشهور به معنای راه است. یک بار در سوره ذاریات به کار رفته است. در ذیل سماء توضیح خواهیم داد که به علی علیه السلام تفسیر می شود.

ص: ۳۶۷

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - توبه / ۴۸.

۳- [۳] - ق / ۴۲.

استاد علامه مان (ره) پس از ذکر روایت دال بر این معنا گفت: شاید معنایش این باشد که علی علیه السلام همان حبک است، به معنای زینت و راه. حبک به معنای راه و یا ستاره هایی است که زینت آسمانند. ان شاء الله در سوره مذکور، توضیحات لازم را بیان خواهیم کرد.

الحبل: معنای عرفی آن مشخص است. در سوره آل عمران آمده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»^(۱) [به ریسمان خدا چنگ زنید] «وَحَبْلِ مَنْ النَّاسِ»^(۲) [و ریسمان مردم] تفسیر جبل الله به قرآن و ائمه علیهم السلام محکم و متواتر است، زیرا در تفسیر آیه اول از روایت متواتر ثقلین و روایات بسیار دیگری که در مورد این لفظ آمده بیان شده است: همانا علی علیه السلام ریسمان محکم الهی است. در اثبات این مطلب، خطبه ها و زیارات امام کافی است. در کتاب العمده از امام صادق علیه السلام روایت شده: ماییم جبل الله که خداوند تعالی در مورد آن فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» [به ریسمان خدا چنگ زنید] روایاتی این چنین بیش از حد شمارش است. روایاتی که می گوید مراد، ولایت است و مشخص است که با توجه به جبل الله بودن آنان تفسیر شده است.

استاد علامه (ره) گفت: قرآن و ائمه علیهم السلام به جبل تشبیه شده اند، فقط به این دلیل که این دو وسیله خلق به سوی خدایند، چون به وسیله آن دو و با پیروی و تمسک به آن دو، خلق به قرب الهی و عشق و کرامت و بهشتش دست می یابند. گویا هر یک از این دو ریسمان است که بین خدا و خلقش کشیده شده اند.

خلاصه کلام این که لفظ جبل الله، استعاره از آن دو می باشد. چون همان طور که تمسک به جبل، موجب حفظ آدمی از نابودی است، پیروی از آن دو موجب رهایی از هلاکت است. در روایاتمان آمده مراد از ریسمانی از جانب خدا و ریسمانی از مردم در آیه دیگر، قرآن، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند. در کتاب الغیبه با استناد به جابر انصاری روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله در

ص: ۳۶۸

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۱۲.

مورد حبل در آیه کریمه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (۱) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید] سؤال شد. فرمود: آن کلام خداوند است که فرمود: «إِلَّا بِحَبْلِ مَنْ اللَّهِ وَحَبْلِ مَنْ النَّاسِ» (۲) [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] اولی کتاب خدا و دومی علی علیه السلام است. روایتی هم در ذیل کلمه اعتصام خواهد آمد.

در تفسیر عیاشی در باره آیه کریمه «إِلَّا بِحَبْلِ مَنْ اللَّهِ وَحَبْلِ مَنْ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] از امام صادق علیه السلام نقل شد. حبل الله کتاب او و حبل الناس، علی بن ابی طالب است. (۳) مخالفانمان به سبب ذکر روایت ثقلین، باید کلام ما را بپذیرند. چون آنها نیز این حدیث را بارها نقل کرده اند، به گونه ای که مسلم شده است. در این حدیث حَبْلُ اللَّهِ بودن قرآن صراحتاً بیان شده است و اشاره شده که اهل بیت هم این چنین هستند. و تأکید شده برای رهایی از هلاکت باید به هر دو مورد تمسک جست و این که هر دو با هم و در کنار هم خواهند بود تا در روز قیامت بر نبی صلی الله علیه و آله وارد آیند. در برخی روایات شان هم بر این امر تأکید شده است، همان طور که در تفسیر زمخشری و غیره از رسول الله روایت شده: فاطمه علیها السلام شادی قلب من است و فرزندانش ثمره قلب من هستند و همسرش نور چشمان من و ائمه علیهم السلام از فرزندان او امینان پروردگرم هستند و ریسمان ممتد بین او و خلقت هستند. هر کس به آنان تمسک جوید، نجات می یابد و هر کس از آنان دوری کند، سقوط می کند. در تفسیر آیه، تحقیق بیشتری در مورد علت این امر خواهیم کرد. به این ترتیب می توان آیه کریمه «حَبْلٌ مَنْ مَسِدٍ» (۴) [بر گردنش طنابی از لیف خرماست] و مانند آن را بر دشمنی اهل بیت تفسیر کرد.

ص: ۳۶۹

۱- [۱] - آل عمران/ ۱۰۳ .

۲- [۲] - آل عمران/ ۱۱۲ .

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۱ .

۴- [۴] - مسد/ ۵ .

الحلال: و ما أحل الله. حلال ضد حرام است. در باب دوم فصل اول با سندهای متعدد ثابت کردیم تمامی آن چه خدا حلال کرد در کتاب هست و مراد از آنها در بطن قرآن، ائمه هدی هستند. همچنین در باب چهارم از همان فصل گفتیم مراد از حلال و محلاّت در بطن قرآن شناخت پیامبران و ولایت شان و پیروی از آنان است و محلل هم همان است که آنان حلالش می دانند و آنانند اصل حلال و دستور به پیروان شان برای اطاعت و بندگی خدا از فروع آنان است. به فراخور تناسب در ذیل کلمه حرام به برخی از این معانی اشاره خواهیم کرد.

الحامل: و محمول و کلماتی در این حوزه معنایی. در قرآن آمده است، حاملین عرش و کسانی که با نوح زینت و غیر را حمل می کنند. همچنین حمال الذنوب در قرآن ذکر شده که شامل زشتی و شر می شود. از تفسیر متعلقات این صفت و روایات دیگر مشخص است که مراد از اولی، ائمه علیهم السلام یا یاران شان هست و دومی، دشمنان و مخالفان شان. مثل خلفای جور و یاران شان. در ذیل کلمه عرش می گوئیم که آن به علم تفسیر می شود و ائمه علیهم السلام حاملان آن هستند.

در بصائر از صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حاملین عرش، در روز قیامت. در کنزالفوائد و... از امام باقر علیه السلام نقل شده: کسانی که عرش را به معنای علم حمل می کنند، چهار نفر از اولین اند و چهار نفر از آخرین. و آنان محمد صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیه السلام هستند و در اطرافشان یاران و شیعیان آنها هستند.

در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام نقل شده: ماییم که با نوح می آییم.

در مناقب از صادق علیه السلام نقل شده: ماییم حاملان کتاب. در روایت آمده است: درود بر شما حاملین فرقان الله. در زیارتی دیگر آمده است: ای حاملین کتاب الله. در خطبه ای از علی علیه السلام در وصف ائمه علیهم السلام آمده است که آنان حاملان بطن های قرآن هستند و در ذیل کلمه انسان و امانه و... آیه کریمه «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (۱) [و(لی) انسان آن را برداشت] به آن چه ابوفلان مرتکب شده بود

ص: ۳۷۰

تأویل می شود و در ذیل کلمه وزر و... کسانی که اوزار و مانند آن حمل می کنند، به دشمنان تأویل می شود.

مؤلف گوید اگر چه لفظ حاملین کتاب الله و مانند آن در قرآن نیامده است، اما آن چه افاده این معنا می کند، مثل کسی که علم کتاب را داراست و مانند آن است که در قرآن آمده است. خلاصه کلام این که اکثر کلماتی که معنای تحمیل و تحمل دارند، چه صفات نیک و چه صفات ناپسندیده با توجه به قرائنی که به آن اشاره کردیم بر حسب بطن، چنین معنایی را می رسانند. البته در بسیاری آیات بایستی به شکل ظاهری تفسیر شود، پس تدبیر کن. والله أعلم.

الحول: ابن اثیر گفت: وقتی می گویند مردم را دیدم که در حوالی او ایستاده اند، یعنی به گرد او و در اطراف او جمع شده اند. گفتم افراد حول عرش به شیعه تأویل می شوند، پس افراد اطراف جهنم دشمنان هستند. شاید بتوان از این مطالب به فراخور تناسب در تأویل غیر از این دو استفاده کرد. در بسیاری مواقع نیز چنین معنایی کاربرد ندارد. حول به معنای سال است. اصل این کلمه از حول به معنای سال است. شاید بتوان از تفسیر کلمه «سنه» نیز استفاده کرد. اصل حول به معنای انتقال و تحویل است. پس به فراخور تناسب به سال و یا تحویل تفسیر می شود. پس تدبیر کن و خداوند هادی است.

الحرام: و ما حرم الله. آن چه خداوند آن را حرام کرده و تعرض به آن را به علت بزرگ دانستن خود وضع کرده است. مثل حرام ها و تمامی آن چه خدا آن را حرام کرده است و دستور به ترک آن داده است، مثل تمامی محرمات و گناهان. در ذیل کلمه بیت و بلد اشاره کردیم و در ذیل کلمات شهر و صلاه و... خواهیم گفت ائمه علیهم السلام همان بیت حرام و بلد حرام و مسجد حرام و مشعر حرام و اربعه حرام و امثال آن مانند کعبه هستند. همان طور که مفصلاً در ترجمه هر مورد تفسیرش بیان شده است. در مقدمات پیشین آن را بیان کردیم و روایت فرات بن ابراهیم از باقر علیه السلام این کلام را تأیید می کند که فرمود: ماییم حرم برتر خداوند. صدوق و... از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: خداوند عز و جل

حرمت سه گانه ای دارد که چیزی مانند آنها وجود ندارد. کتابش که حکمت و نور اوست، خانه اش را که قبله مردم نهاد و عترت نبیتان.

شاید از آن چه بیان کردیم بتوان حالات احرام را به حالت لزوم تمسک به ائمه علیهم السلام و ولایت شان و جنگ با دشمنان شان تفسیر کرد. در ذیل کلمه شرک خواهد آمد که نفسی که خدا آن را حرام کرد، حسین و یارانش هستند.

در باب دوم فصل اول از گفتار نخست گفتیم و در ذیل کلمه فاحشه و... نیز خواهیم گفت که باطن تمامی آن چه خدا در قرآن حرام کرده و دستور به دوری از آن داده است، پیشوایان جورند. در باب چهارم همان فصل گفتیم و در ذیل شر نیز خواهیم گفت که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان حرام محرم هستند و دوستان شان نیز شامل این امر می شوند، و حرام از اعمال آنان است و چهارپایان شان همگی حرام هستند.

خلاصه این که چنین روایاتی زیاد هست و مراد از آن چه در ابتدا گفتیم ائمه علیهم السلام و آن چه پس از آن ذکر کردیم، دشمنان شان می باشند. شاید این در تأویل شان به فراخور تناسب کافی باشد، اما گاهی نیز باید به ظاهر اکتفا کرد و چنین تأویلی ندارد.

المحروم: ابن کراجکی در کنز الفوائد از ابوعبدالله علیه السلام در باره آیه «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۱) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] فرمود: مقام سائل و محروم عظیم است. سائل همان رسول الله است و محروم کسی است که خمس بر او حرام است، یعنی اشخاص به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و نسل او و ائمه علیهم السلام. این امر به معنای ظاهری اش محدود نمی شود، یعنی چیزی فراتر از آن چه مردم می گویند را شامل می شود. پس توجه کن.

الحطمه: و حطام. معنای اصلی حطم، خرده های شکسته ای است که بر روی هم افتاده است. به همین سبب به آتش حطامه و حطمه گفته می شود، چون همه چیز را خرد می کند. حطام تکه های چیز خشک است که شکسته شده. در سوره همزه،

ص: ۳۷۲

حطمه ذکر شده است و به آتش تفسیر می شود و شاید بتوان از آن برای تأویل حطام نیز استفاده کرد که در دو سوره زمر و واقعه آمده است. همچنین در سوره نمل چنین می آید: «لَا يَحِطُّمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» (۱) [مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند].

الحکم: و حاکم و محکم و حکمه و حکیم و مترادفات آن. الحکم با ضمه به معنای قضاوت است و حاکم مجری حکم است. جمع آن حکام است. حکیم صاحب حکمت است و این معانی و معنی محکم در برخی زیارات می آید، مثل: بر شما درود باد ای مجریان حکم الله.

در ذیل کلمه بینه گفتیم که آنان بینات الله هستند که قضاوت می کنند. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که آنان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که آنان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمه دین خواهیم گفت که علی علیه السلام حاکم یوم الدین است. خلاصه کلام این که بی شک آنان حاکمان خدا و جانشینان او در دنیا و آخرت هستند و آنان به حق و صدق، عدل و قسط قضاوت می کنند. و قضاوت آنان، قضاوت نازل شده از جانب خدای عزّ و جل است و دشمنان شان برخلاف آنان هستند. بر این اساس، آن چه با اولی تناسب دارد را به اولی و آن چه با دومی تناسب دارد به دومی تأویل می کنیم. آن چه در تفسیر عیاشی و... از امام صادق علیه السلام نقل شده، تایید می کند که منظور دومی است. امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» (۲) [و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید] فرمود: حکام در این جا به معانی قاضیان و حکام ظالم می باشد. امام کاظم علیه السلام در باره این آیه می گوید:

ص: ۳۷۳

۱- [۱] - نمل/۱۸.

۲- [۲] - بقره/۱۱۸.

حاکم همان قاضیان هستند(۱). از این مطالب و آیات نازل شده در باره ولایت نتیجه می گیریم که می توان حکم خداوند را به ولایت نیز تأویل کرد، چون در رأس احکام الهی است. در ذیل کلمه وارث خواهیم گفت که آنان وارثان احکام خدا هستند.

در زیارات آمده است: و به شما که حکم خدایید... در باب سوم گفتار دوم گفتیم «يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ»(۲) [سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت] یعنی اولیانش را از گمراهی و دشمنی و پیروی از اهل کفر و طغیان حفظ می کند. در تفسیر فرات بن ابراهیم از باقر علیه السلام نقل شده: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله تأویل و محکم تفسیر را ابلاغ می کند. محکم به معنای مورد اطمینان است و در اصطلاح مفسرین چیزی است که معنای آن واضح است و احتمال و اشتباه در آن وجود ندارد. در زیارت قائم علیه السلام آمده است: یابن طه و المحکمات.

در تفسیر عیاشی و ... از ابو عبدالله علیه السلام در مورد آیه کریمه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»(۳) [اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است آنها اساس کتابند] نقل شده که فرمود: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد. «أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»(۴) [دیگر متشابهاتند] فلانی و فلانی است. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»(۵) [اما کسانی که در دل هایشان انحراف است] یاران شان و اهل ولایت باطل هستند(۶) استاد علامه (ره) گفته است: بعید نیست که منظور از تشبیه ائمه علیهم السلام به محکمات آیات و شیعه آنان و دشمنان شان به متشابهات، به این دلیل باشد که امرشان برای مردم و پیروان شان مشتبه می شود. سپس گفت:

ص: ۳۷۴

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۶.

۲- [۲] - حج/۵۲.

۳- [۳] - آل عمران/۷.

۴- [۴] - همان.

۵- [۵] - همان.

۶- [۶] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۲.

شاید مراد این باشد که آیاتی که در مورد ائمه علیهم السلام نازل شده، محکّمات است و کسانی که در قلوب شان شک است و به باطل متمایل هستند، متشابهات را دنبال می کنند و آنها در مورد پیشوایان خود تفسیر می کنند. با وجود این که تفسیر متشابهات را فقط خداوند و راسخین در علم می دانند و احتمالات دیگری نیز وجود دارد که در تفسیر آیه به آن اشاره خواهیم کرد. مشخص است که محکّمات به ائمه علیهم السلام تفسیر می شود، همان طور که سابقاً گفتیم آنان ام الکتاب هستند. والله أعلم.

معنای اصلی حکمت، چیزی است که جهل و زشتی در آن راه ندارد. به همین سبب برخی آن را به عدل و علم و برخی به شناخت بهترین چیز با بهترین علوم تفسیر کرده اند. براساس روایات به معنای ولایت و اطاعت خداوند و شناخت ائمه علیهم السلام و شناخت و تفقه در دین نیز می باشد. در ذیل کلمه ملک، حکمت به فهم و قضاوت تفسیر می شود. در ذیل حرام گفتیم که می توان آن را به کتاب تأویل کرد و شاید مرجع تمامی آنها یکی باشد: معرفت و شناخت. و بایستی در هر موردی به فراخور موضوع تأویل کرد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس نقل شده: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) [و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد] کتاب به قرآن و حکمت به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است. (۲)

در روایت علی بن نصر در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (۳) [و به راستی لقمان را حکمت دادیم] یعنی معرفت امام زمانش به او عطا شد. (۴) صدوق و غیره از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند: «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۵) [و به هر کس که حکمت داده شود، بی شک صاحب خیر فراوانی شده است]، همان بندگی خدا و معرفت امام است. در

ص: ۳۷۵

۱- [۱] - بقره/۱۲۹.

۲- [۲] - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳- [۳] - لقمان/۱۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵- [۵] - بقره/۲۶۹.

روایت دیگری از امام علیه السلام نقل شده: آن همان معرفت و تفقه در دین است. سپس فرمود: هر که از میان شما دانا باشد، حکیم است. مؤلف گوید پس ائمه علیهم السلام مهم ترین و کامل ترین حکماء هستند، به همین سبب در زیارات شان آمده که آنان حکماء خداوند و چشمه های حکمت و ذکر حکیم هستند. از امام کاظم علیه السلام روایت شده: حکمای خدا در زمین هستیم. در حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم _ و در روایتی دار الحکمه _ و علی درب آن است. در ذیل صراط خواهیم گفت که مراد از «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۱) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است] علی علیه السلام می باشد. در ذیل لیل خواهیم گفت هر امر حکیمی به ائمه علیهم السلام تأویل می شود، پس تأمل کن تا بتوانی حکیم بودن خداوند را این گونه تأویل کنی که خداوند حکیم است، به گونه ای که ائمه حکما را خلق کرد و به ولایت و اطاعت از آنان دستور داده.

الحلم: و حلیم. حلم با یک ضمه و یا دو ضمه به معنای رؤیا است. جمع آن احلام است. با کسره به معنای اندیشه و عقل است، جمع آن هم احلام است. از جمله کلام خداوند تعالی «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا» (۲) [آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) و امی دارد]. حلیم کسی است که چنین حلمی را دارا باشد و جمع اش حلما و احلام است. مشخص است که حلم بدون ولایت سودی ندارد، بلکه حلیم کسی است که از اهل ولایت باشد. همان فرد که در ذیل عقل و... خواهد آمد. بر این اساس می توان حلیم بودن را خداوند این گونه تفسیر کرد که عقوبت دنیوی را به برکت وجود نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به تأخیر می اندازد و عقوبت اخروی را از گردن اهل ولایت ساقط می کند.

الحلقوم: در مورد این کلمه در حناجیر سخن گفتم.

ص: ۳۷۶

۱- [۱] - زخرف/۴.

۲- [۲] - طور/۳۲.

الحمیم: اگر چه این کلمه در قرآن به معنای دوست صمیمی آدمی آمده است، اما به معنای آب گرم جهنم نیز آمده است. در ذیل سموم در مورد آن سخن خواهیم گفت. معنای اول از دشمنان اهل بیت سلب شده است و بی شک آنان کسی را ندارند که در آخرت و در بازگشت و حتی در دنیا، عذاب الهی را از آنان دور کند. در مورد معنای دوم باید گفت که در ذیل نار هم صراحتاً به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود و آتش از آن دشمنان آنان است. در ترجمه تمامی کلماتی که به معنای آتش است مثل جهنم، جحیم، عذاب و سعیر و امثال آن که گفتیم، می توان از این تأویل استفاده کرد. در این جا نیز چنین است. همان طور که در ذیل سموم خواهد آمد، حمیم، شراب این گروه است و شاید بتوان این امر را به حق آن دشمنان و تمسک به علوم و دستورات باطل شان تأویل کرد. در ذیل ماء هم این معنی خواهد آمد.

الْحَزَنُ: و مشتقات آن مثل یحزون. الحزن با ضمه غم و اندوه است. در ذیل «فرح» خواهیم گفت که متضاد حزن است و انواع مختلفی دارد و باید به فراخور تناسب در مورد اهل ولایت و دشمنانشان تأویل کرد. از این امر غافل مشو که اکثر حزن اهل حق به سبب عدم عمل به احکام و ضعف اهل دین و گمراهی مردم و عدم بندگی خدا است و این مسائل، ائمه معصوم علیه السلام را رنج می داد، چون از هول آخرت ترس دارند. آیاتی در باره حزن پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات تفسیری آنها در لابه لای کتاب، معنای اول را تأیید می کنند. به حزن اهل باطل در ذیل کلمات فرح و فزع اشاره خواهیم کرد.

الاحسان: و محسن حسن و حسنه و مترادفاتش مثل (الذین احسنوا) و... الحسن با ضمه به معنای زینت و متضاد عیب است و بر هر خیری اطلاق می شود. احسان متضاد بدی کردن است. در ذیل کلمه عدل خواهیم گفت که احسان به علی علیه السلام تفسیر می شود. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (۱) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد]. هر کس ولایت او را بپذیرد، احسان کرده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

ص: ۳۷۷

احسان، ولایت علی علیه السلام است. (۱) هر دو تفسیر، متناسب با سایر موارد نیز می باشد. در واقع این دو تفسیر یکی است. محسن گاهی به علی علیه السلام و گاه به شیعه او تأویل شده است. از این معنا در تفسیر «حسنه» و «حسنی» نیز می توان بهره جست. واضح است که علی علیه السلام سرور محسنین است. در معانی الاخبار از امام علی علیه السلام روایت شده که در خطبه ای فرمود: در قرآن برای من نام هایی است. برحذر باشید تا به دنبال آنها نروید که گمراه می شوید. تا آن جا که فرمود: و من محسن هستم. همان طور که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۲) [و در حقیقت خدا با نیکوکاران است]. کفعمی از باقر علیه السلام نقل کرده: «وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» (۳) [و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] کسانی هستند که در فضل علی علیه السلام و علو منزلتش شکی ندارند. قبلاً نیز به این معانی اشاره کردیم. در ذیل کلمه اسلام حدیثی خواهد آمد که محسن را به مؤمن مطیع تأویل می کند. و این فرد علی علیه السلام می باشد.

در ذیل کلمه قرض نیز می گوئیم، قرض به نیکی در ارتباط با امام، در زمان حکومت فاسقین تفسیر می شود. در ذیل کلمه وعد، تعبیر وعد حسن به وعده انتقام از دشمنان علی علیه السلام که از جانب خدا به ایشان داده شده است که بهشت از آن او و دوستانش می شود تأویل می گردد.

در کنزالفوائد در باره آیه کریمه «فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسَيْنِي» (۴) [پاداشی (هر چه) نیکوتر خواهد داشت] از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: در روز قیامت خداوند می فرماید: کسانی را که به تو و اهل بیت ایمان آوردند، بشارت بهشت را بده و پاداش نیکویی نزد من دارند و آن ورود به بهشت است. در روایت ثمالی از صادق علیه السلام در باره «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِي» (۵) [بگو آیا برای ما جز

ص: ۳۷۸

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۶۲.

۲- [۲] - عنکبوت/۶۹.

۳- [۳] - بقره/۵۸.

۴- [۴] - کهف/۸۸.

۵- [۵] - توبه/۵۲.

یکی از این دو نیکی را انتظار می برید] روایت شده: «حسنین» یعنی یا مرگ در راه بندگی خدا و ورود به بهشت و یا درک ظهور امام علیه السلام. سپس فرمود: ما علی رغم شرایط سختی که در آن هستیم، منتظریم خداوند آنها را از جانب خود عذاب بدهد و آن مسخ شدن و یا قتل آنان به دست ما است. سپس فرمود: تربص، یعنی انتظار.

در الکافی در باره «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) [آنچه را که بهتر است] از امام صادق علیه السلام روایت شده: این همان تقیه است. مانند این در مورد حسنه ذکر شده است. در روایات بسیاری حسنه به ولایت و حب اهل بیت و شناخت آنان و پیروی از آنان و پذیرفتن آنان تأویل شده است و «سیئه» تفسیر شده به دشمنی و انکار آنان و پیروی از دشمنان شان. همچنین حسنی به ولایت تفسیر شده است. ابوالخطاب از صادق علیه السلام روایت کرده «وَصَيْدَقَ بِالْحُسَيْنِيِّ» (۲) [و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد] همان ولایت است.

روایت محمد بن القاسم بن عیید از امام صادق علیه السلام مانند قبلی است: «وَكَذَّبَ بِالْحُسَيْنِيِّ» (۳) [و (پاداش) نیکوتر را به دروغ گرفت]. ابن ابی یعفور از ایشان روایت کرد: حسنه فقط شناخت امام و اطاعت از اوست. و سیئه فقط انکار امامی است که از جانب خدا آمده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَنْ جَاءَ بِالْحُسَيْنِيِّ» (۴) [هر کس کار نیکی بیاورد] به خدا سوگند حسنه، ولایت علی علیه السلام و سیئه، دشمنی او و پیروی از دشمنان اوست.

در مناقب و تفسیر ثعلبی و.... حدیثی از امام باقر علیه السلام از ابن عباس روایت شده که فرمود: «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» (۵) [و هر کس نیکی به جای آورد (و

ص: ۳۷۹

۱- [۱] - نحل/۱۲۵.

۲- [۲] - لیل/۶.

۳- [۳] - لیل/۹.

۴- [۴] - انعام/۱۶۰.

۵- [۵] - شوری/۲۳.

طاعتی اندوزد) [به معنای مودّت آل محمد علیهم السلام (۱)] است. در روایت دیگری از ایشان آمده: «إقتراف الحسنه»، همان حب ما اهل بیت است. در روایت سومی آمده «إقتراف الحسنه» این است که ما را بپذیرد و در مورد ما راست بگوید و بر ما دروغ نبندد. در مورد اهمیت این مسئله، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله کافی است: عشق علی علیه السلام حسنه ای است که بدی به آن ضرری نمی رساند و دشمنی او سیئه ای است که نیکی به آن سود نمی رساند. همچنین حسنه به ائمه علیهم السلام و سیئه به دشمنان آنان تأویل شده است. همان طور که در کنزالفوائد از کاظم علیه السلام در باره آیه «وَلَا تَشْتَوِي الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ» (۲) [و نیکی با بدی یکسان نیست] روایت شده: ما، همان حسنه هستیم و بنی امیه، سیئه هستند. در ذیل کلمه اسم خواهیم گفت که اسماء حسنی به ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل تبدیل نیز در مورد تبدیل حسنات به سیئات سخن گفتیم. و این که این دو کلمه گاه به معنای ظاهری شان می آیند. یعنی حسنه به معنای صحت و سلامت و امنیت و وسعت روزی و امثال آن تفسیر می شود. در روایاتی که از آیه ای در سوره نساء «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۳) [هر چه از خوبی ها به تو می رسد از جانب خداست] خبر می دهد، نیز این چنین تأویل می شود. مشخص است که سیئه و بلکه سوء گاه به معنای ترس، بیماری و سختی می باشد. پس تدبّر کن و هر یک را به فراخور تناسب معنا کن.

الحصن: معنای این کلمه در شرح کلمه بعدی خواهد آمد. در کافی و... از باقر علیه السلام روایت شده: حصن همان امام است. در معانی أخبار و أمالی از امام رضا علیه السلام روایت شده که از پیروانش و پدراناش از نبی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: خداوند فرموده: ولایت علی حصن من است، پس هر که وارد حصن من شود، از عذابم محفوظ است. (۴) در ذیل کهف خواهد آمد که آنان کهف حصین

ص: ۳۸۰

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- [۲] - فصلت/۳۴.

۳- [۳] - نساء/۷۹.

۴- [۴] - معانی الأخبار، ص ۳۷۱.

(غار محکم و استوار) هستند. در ذیل سوره نیز این مطلب تأیید می شود، اما این کلمه فقط در سوره حشر آمده است و فقط تفسیر به بزرگان اهل کفر و نفاق متناسب می باشد. چون بزرگان آنان همچون امام ما، همانند دژهای آنان هستند. اما سور به معنای دژ آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»^(۱) [تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم] نقل شده که به معنای تقيه است.^(۲) و فرمود: «وَمَا اسِيَّتَاطَعُوا لَهُ نَقَبًا»^(۳) [و نتوانستند آن را سوراخ کنند] یعنی اگر تقيه در پیش گیری نمی توانند کاری از پیش برند و تقيه دژ محکمی است که بین تو و دشمنان خدا سدی ایجاد می کند که نمی توانند به حق در آن سوراخی ایجاد کنند. بر این اساس می توان سد و مترادفاتش را و مترادفات حصن را به فراخور تناسب به تقيه تفسیر کرد.

المحصن: و محصنه به شکل مفرد و جمع می آید. معنای اصلی إحصان در زمان عرب منع کردن است. زن با اسلام و عفاف و آزادی و ازدواج محصنه می شود. و مرد نیز همین طور است، چون هر یک از آنان، از این طریق، مانع از بسیاری امور غیر صحیح می شوند. بر این اساس حصن بر هر جایی که مانع از ورود در آن شوند، اطلاق می شود.

در ذیل کلمه شرک خواهیم گفت که محصنه به فاطمه علیها السلام تفسیر می شود. در حدیث نیز آمده است که فاطمه علیها السلام همچون مریم پاکدامن بود، پس خداوند آتش را بر فرزندان او حرام کرد. بر این اساس می توان محصنات را به فراخور تناسب، چنین تفسیر کرد. همچنین محسنین را به علی علیه السلام و فرزندان ائمه او تفسیر کرد. اما موارد این تفسیر بسیار اندک است و شاید بتوان با توجه به نکات ذکر شده در حصن به صاحب تقيه و ولایت و.... تفسیر کرد.

ص: ۳۸۱

۱- [۱] - کهف/۹۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳- [۳] - کهف/۹۷.

الحین: الثمالی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» (۱) [و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست] روایت کرد: یعنی زمان خروج قائم علیه السلام در باب سوم از گفتار دوم در باره «تُوْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» (۲) [میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] گفتیم که به ظهور علم امام دلالت می کند که در هر زمانی این مسئله می باشد. چون حین به معنای وقت است. در ذیل شجر مطالبی خواهد آمد که این معنا را تأیید می کند. کل حین یعنی هر زمانی از سال، و هر سالی. می دانیم که کل با توجه به معنای مضاف الیه آن معنا می یابد.

الحلیه: و مترادفاتش مثل یحلون و... از لحاظ لغوی زینتی است از جنس طلا و نقره. حلیه بر نقره هم اطلاق می شود. در ذیل ماء خواهیم گفت که می توان در برخی آیات، حلیه را به حق تفسیر کرد. شاید مراد از حق هم ولایت باشد. در وجه چهارم باب سوم از گفتار اول در فصل اول گفتیم، می توان حلیه و حلی را به برخی علوم ائمه علیهم السلام و تمامی چیزهایی که شیعه به خاطر برکت وجود ائمه علیهم السلام از آنها بهره می برد، تفسیر کرد.

الحیاه: و حی و احیاء و مترادفاتش مثل محیی و یحیی و... در ذیل موت معنای حیا و حی از لحاظ لغوی و عرف خواهد آمد. در قرآن عبارت الحیاه الدنیا بسیار به کار رفته است. گاهی به رجعت تأویل شده است. همان طور که در بصائر از صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند قطعاً یاری می کنیم] نقل شده: این عبارت به معنای زمان رجعت است، چون بسیاری پیامبران یاری نشدند و در دنیا کشته شدند، همان طور که ائمه علیهم السلام چنین بودند. در مطلب اخیر از خاتمه بعدی دلایلی برای این معنا ذکر خواهیم کرد. در مواردی به ولایت سه خلیفه تأویل شده است.

ص: ۳۸۲

۱- [۱] - ص ۸۸.

۲- [۲] - ابراهیم/۲۵.

۳- [۳] - غافر/۵۱.

در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام در باره آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَتْهَا» (۱) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند] روایت شده: یعنی فلانی و فلانی.

مؤلف گوید به نظر می رسد که مراد تفسیر «الحیاه الدنیا و زینتها» به آن دو نفر، یعنی به ولایت آن دو نفر می باشد. همان طور که از روایت پیشین برداشت شد و شاید مراد دو نفری باشند که «الحیاه الدنیا» را می خواهند. «الحی من الخلق» به مؤمن شیعه که امام را می شناسد تأویل شده. این معنی در ذیل المیت نیز خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» (۲) [زنده را از مرده بیرون می آورد] روایت شده است: زنده ای که از مرده برمی خیزد. همان مؤمنی است که از سرشت کافر برمی خیزد. و مرده ای که از زنده خارج می شود، همان کافری است که از سرشت مؤمن برمی خیزد. سپس فرمود: خداوند می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (۳) [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم] مرگ او امتزاج سرشتش با سرشت کافر است. هنگامی که خداوند بین آن دو تفاوت ایجاد کرد، گویا به او حیات داده است. سپس فرمود: و این چنین خداوند عز و جل، مؤمن را در هنگام تولدش از ظلمت به نور می آورد و کافر را از نور به ظلمت می آورد، پس از آن که فرمود: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۴) (۵) [تا هر که را (دلی) زنده است بیم دهد و گفتار (خدا) در باره کافران محقق گردد]. مشخص است که تفسیر در نور بودن، امتزاج با سرشت مؤمن و در ظلمات بودن، امتزاج با سرشت کافر می باشد. واضح است که می توان نور را به سرشت مؤمن و ظلمه را به سرشت کافر تفسیر کرد. در مناقب از ابن

ص: ۳۸۳

۱- [۱] - هود/۱۵ .

۲- [۲] - روم/۱۹ .

۳- [۳] - انعام/۱۲۲

۴- [۴] - یس/۷۰ .

۵- [۵] - کافی، ج ۲، ص ۸، باب ۱، ح ۷ .

عباس روایت شده که آیه کریمه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ» (۱) علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه اند. بر این اساس، زندگی واقعی، شناخت ائمه علیهم السلام و ولایت شان است که نه تنها برای حیات ابدی در بهشت، بلکه در دنیا نیز مفید است.

در مناقب شهر آشوب از باقر علیه السلام در باره کلام خداوند «إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲) روایت شد. این به معنای ولایت علی علیه السلام است در روایت دیگری به بهشت تفسیر شده است. شاید به این دلیل که ولایت سبب آن است. در تفسیر امام علیه السلام در باره آیه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۳) [و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است] بیان شده هر کس از کفر به ایمان برسد، گویا تمامی مردم را زنده کرده است، در حالی که قبلاً آنها را با شمشیرهای آهنی کشته است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (۴) [مرده را از زنده بیرون می آورد] نقل شده: یعنی با مرگش، اهل زمین کافر شدند و خداوند به واسطه قائم علیه السلام زمین را زنده می گرداند، در آن عدل را بر پا می کند و زمین زنده می شود و اهل زمین پس از مرگشان زنده می شوند. از امام صادق علیه السلام روایت شده: زنده کردن زمین پس از مرگش، عدل پس از ظلم است. در ذیل عین خواهیم گفت ائمه علیهم السلام چشمه حیات هستند.

التحیه: و مشتقات آن مثل حیوا و... در زبان به معنای سلام است.

در غوالی اللتالی و دیگر کتب از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد از تحیه در کلام خداوند «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ» (۵) صلح و نیکی و احسان است.

در روایتی آمده است سلام کامل برای فرد مقیم، دست دادن است و برای

ص: ۳۸۴

۱- [۱] - فاطر/۲۲.

۲- [۲] - انفال/۲۴.

۳- [۳] - مائده/۳۲.

۴- [۴] - روم/۱۹.

۵- [۵] - نساء/۸۶.

مسافر در آغوش کشیدن است. در ذیل تسلیم معانی سلام خواهد آمد و این که مصداقش نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند نه مخالفین شان. به همین دلیل سلامی بر غیر مسلمان نیست و اگر مخالف سلام کند باید او را با «علیک» پاسخ داد. آن چه در توحید از صدوق نقل شده این کلام را تأیید می کند.

صدوق از امام علی علیه السلام نقل کرده: مراد از لقاء الله در تمامی قرآن برانگیختن است و همچنین کلام خداوند «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» (۱) [درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود] یعنی در روزی که برانگیخته می شوند. ایمان از قلوب شان نمی رود. (۲)

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده: در مورد شیعه و قرب شان به خدا سخن گفت و فرمود: شما اهل تحیه الله هستید. بر این اساس، مشخص است که تحیه از جانب خدا و غیر او، فقط اهل بیت هستند که قبلاً ذکر کردیم. پس فهم کن.

یحیی: پیامبر مشهوری که بارها به خصوص در سوره کهیعص نامش ذکر شده است. در این سوره چنین آمده است که پدرش زکریا از خدا خواست فرزندی به او عطا کند که همچون حسین علیه السلام کشته شود و خداوند به او یحیی را عطا کرد. او هم مانند حسین شش ماه در شکم مادرش بود و این از خصوصیات هر دوی آنها است. یحیی به وسیله یک فرزند زنا همچون گوسفندی سر بریده شد. همان طور که حسین علیه السلام توسط زنا زاده ای به شهادت رسید. از حسین روایت شده: خداوند با خون یحیی گروهی را کشت و با خون من گروه گروه می میرند.

خلاصه این که امام حسین علیه السلام در امت ما همچون یحیی است در بنی اسرائیل. در جای خود و همچنین به طور پراکنده، وجه تشابه و خصوصیات این دو را بیان خواهیم کرد. یحیی به اهل بیت علیهم السلام متوسل می شد و به همین سبب خداوند او را از سروران و عزیزان انبیاء قرار داد.

ص: ۳۸۵

۱- [۱] - احزاب/۴۴.

۲- [۲] - توحید صدوق، ص ۲۶۷.

الخباء: به معنای چیز غایب است که در سوره نمل آمده و تفسیر آن در ذیل کلمه غیب خواهد آمد.

الخاصیء: به شکل مفرد و جمع است. در النهایه گفته شده خاصیء، مطرود است. در دیگر کتب به معنای قطع شده است. مشخص است که هر کس حق ائمه علیهم السلام را نشناسد، مطرود است و از حق و خدا و بهشت و امام و کلام قطع می شود، مثل سگ ها و چارپایان. پس درک کن.

الخطاء: و خطیئه و خاطیء به شکل مفرد و جمع است. خطاء ضد درست است و خطیئه گناه است. کفعمی گفت: اگر کسی گناهی و یا اشتباهی بکند، گفته می شود خَطَأً و اگر به عمد کار درست را انجام ندهد، گفته می شود أخطأ. گفته شده هر دو به یک معنا است و اولی نزدیک تر و مشهورتر است. واضح است که هیچ خطا و گناهی بزرگ تر از ترک ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروی از دشمنان شان، چه از روی جهل و چه از روی عمد نیست. پس هر کس چنین کند، خاطی و مخطی است. می توان خاطین را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. همان طور که در ذیل اثم گفتیم و در ذیل افک گفتیم، خاطئه به فلان شخص تأویل می شود.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَخَاطَتْ بِهَا خَطِيئَتَهُ» (۱) [کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] روایت شده: اگر امامت علی علیه السلام را انکار کند دچار چنین حالتی می شود.

ص: ۳۸۶

پس از این برخی شواهد دال بر این معنا خواهد آمد. اما از آن چه در باب قتل گفته خواهد شد دانسته می شود که گاهی به اشتباه در امور تأویل شده در خصوص شیعیان می باشد و به معنای توهم متعارف برمی گردد. پس تأمل کن.

الخراب: و آن چه بدین معنی است مقابل آباد است. شاید بتوان از آن چه در ذیل کلمه معمور گفته می شود، در تفسیر آن استفاده کرد. پس تأمل کن.

الخطاب: و خطب و آن چه بر مخاطبه (گفتگو) دلالت کند. معنای اصلی خطاب، گفتگو و رو به سوی دیگری کردن و فهماندن سخن به اوست. در ذیل کلمه فصل خواهد آمد که ائمه علیهم السلام فصل الخطابند و خداوند به آنها فصل الخطاب و فهم انگیزه ها در انجام کار را عطا کرد و با این ویژگی است که اهل حق از باطل تشخیص داده می شوند. شاید تفسیر برخی موارد خطاب به مقتضای حال، به این امر و به سخن در ذیل کلمه امامه بر گردد. پس این سخن را فهم کن و بدان که خطب، با فتحه خاء و سکون طاء مطلبی است که در مورد مخاطب و شأن حال واقع می شود و چه بسا بتوان از تأویل آن در مواردی از این قبیل استفاده کرد. و خداوند آگاه تر است.

الخائبون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. مانند خاب. معنای اصلی خبیه، محرومیت و زیان است و در یکی از زیارت های امام علی علیه السلام آمده است: «خاب من أنکر بیعتک» هر کس بیعت با تو را نپذیرد، ناامید گردد. شکی نیست که هیچ ناامیدی بالاتر از محرومیت از توسل به ائمه علیهم السلام نیست. این جدا از خسارت هایی است که ناشی از عدم توسل به آنها است.

المخبتون: و آن چه این معنی را برساند: در سوره هود آمده است «وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»^(۱) [به سوی پروردگارشان آرام یافتند] و در سوره حج آمده «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»^(۲) [و فروتنان را بشارت ده] و در همین سوره آمده است «فَخَبَّتْ لَهُ»

ص: ۳۸۷

۱- [۱] - هود/۲۳ .

۲- [۲] - حج/۳۴ .

قُلُوبُهُمْ» (۱) [و دل هایشان برای او خاضع گردد] به همین دلیل محبت، یعنی فروتن و مطمئن به آن چه بدان فراخوانده شده است. و آخبت قلبه: مطمئن شد و فروتنی کرد.

در کتاب کشی به نقل از ابن اسامه آمده است که فرمود: به امام صادق علیه السلام گفتم نزد من فردی است که کلیب خوانده می شود و شما هر حرفی که می زنید فوراً می گوید، من می پذیرم. به همین خاطر، او را کلیب التسلیم نامیدیم. امام صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: آیا معنای تسلیم را می دانید؟ همگی ساکت شدیم. فرمود: به خدا قسم، تسلیم همان فروتنی است، و خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (۲) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارش آرام یافتند] در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» [و فروتنان را بشارت ده] آمده است: این آیه، مخصوصاً برای ما نازل شده است.

مؤلف گوید واضح است شیعیان مخلص ائمه علیهم السلام در مقابل دشمنان وارد بهشت می شوند.

التخافت: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند یتخافتون و مانند آن. اصل خفوت، آرامش و سکون است. مقصود از تخافت، آشکار نکردن سخن است و اشاره مخفیانه یک نفر به دیگری.

در ذیل کلمه الجهر گفته شد و در السر نیز به آن اشاره خواهد شد که می توان از آنها در تفسیر این کلمه استفاده کرد. در ذیل کلمه الصلاه به تفسیر این آیه اشاره می کنیم: «وَلَا تُخَافُ بِهَا» (۳) [و بسیار آهسته اش مکن] یعنی ولایت علی علیه السلام را پنهان نکن و ولایت آن چیزی است که خداوند آن را به علی علیه السلام آموخت و به واسطه آن او را گرامی داشت. پس از این موضوع غافل مشو.

ص: ۳۸۸

۱- [۱] - حج/۵۴.

۲- [۲] - هود/۲۳.

۳- [۳] - اسراء/۱۱۰.

الخبائث: و خبیث و آن چه بدین معناست مثل خبیثین و خبیثات و از این قبیل. بدان که خبیث کلمه ای دال بر زشت و نجس است و مقابل طیب (پاک) است. با این کلمه از شیطان یاد می شود. مطرزی در مغرب می گوید: مقصود، شیطان های جن و انس، چه مذکر و چه مؤنث است. و آن چه در واژه ابلیس گفته شد این گفته را تأیید می کند.

هروی می فرماید: خبث، کفر است. گاهی خبیث گفته می شود و مقصود از آن، حرام می باشد، مانند ثمن الکل خبیث (پول سگ حرام است).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (۱) [چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] آمده است: خبائث، سخن کسانی است که با امام در صراط مستقیم مخالفت می کنند. (۲) به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ» (۳) [پلید و پاک یکسان نیستند] و آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» (۴) [زنان پلید برای مردان پلیدند] آمده است: منظور از آن خلیفه دوم است. در احتجاج به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که آن حضرت در ضمن حدیثی در باره این آیه «الخبیثات للخبیثین» فرمود: منظور، معاویه و اصحاب او است. و در باره آیه «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (۵) [زنان پاک برای مردان پاکند] فرمود: منظور علی علیه السلام و اصحاب او است. در اخبار فراوانی به نقل از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: ای علی، فقط حلال زاده است که تو را دوست دارد و حرام زاده است که به تو بغض می ورزد.

در ذیل کلمه البلد اشاره شد که البلد الخبیث، به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه الشجر و الکلمه الطیبه به بقیه این خبر اشاره خواهد شد. پس غافل مشو و به یاد داشته باش.

ص: ۳۸۹

۱- [۱] - اعراف/۱۵۷

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۹۵.

۳- [۳] - مائده/۱۱۰.

۴- [۴] - نور/۲۶.

۵- [۵] - همان.

الخروج: و إخراج و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند أخرجوا و... معنای متداول آن واضح است و در ذیل کلمه یوم خواهد آمد که یوم الخروج به بازگشت، تفسیر می شود. در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»^(۱) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] آمده است: یوم الخروج، رجعت است.

در ذیل کلمه اتباع از پیامبر نقل شد که: آرامش، راحتی، رحمت، پیروزی، آسانی، بهشت، بازگشت، و نزدیکی به خدا و رسول او، از آن کسی است که علی علیه السلام و اوصیاء بعد از او را دوست بدارد.

واضح است که مقصود از این جمله: هر کس خداوند سبحان را یاد کند، خدا او را از گناهان و کفر و مصیبت های دنیا دور می کند، شیعه و دوستداران ائمه علیهم السلام است و عکس آن، مخالفان ائمه علیهم السلام.

آن چه در تفسیر عیاشی به نقل از باقرین علیه السلام در باره آیه «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»^(۲) [و از آتش بیرون آمدنی نیستند] گفته شد، کلام ما را تأیید می کند. که آن دو حضرت فرمودند: دشمنان علی علیه السلام همان ماندگاران در آتش اند و هرگز از آن خارج نمی شوند^(۳). امام علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: هر کس تقوای الهی پیشه کند، خدا برای او راه نجاتی از گمراهی و نوری در تاریکی قرار می دهد. واضح است که متقی، شیعه است، همان طور که در ذیل کلمه تقوی به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»^(۴) [همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند] آمده است:

ص: ۳۹۰

۱- [۱] - ق/۴۲.

۲- [۲] - بقره/۱۶۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۶.

۴- [۴] - آل عمران/۱۹۵.

این آیه برای رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه و در نهایت برای امام حسین علیه السلام نازل شده است. (۱) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه برای ما نازل شده است. از خبری طولانی در کافی فهمیده می شود که این آیه در مورد همه شیعیان مؤمن نیز می باشد. چرا که همه آن چه که در آسمان و زمین است از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان مؤمن آنها است. ولی کافران و مشرکان و ظالمان و کسانی که مخالف رسول خدا و ائمه علیهم السلام می باشند، در دنیا به مؤمنان ظلم کردند و آنها را از ملک خودشان بیرون راندند. پس آگاه باش.

سالم الحنّاط به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۲) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و (لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] روایت کرد: فقط آل محمد علیهم السلام و در آن غیر از ایشان کسی نماند.

استاد شیخ علامه ما (ره) می فرماید: گویا ضمیر، با توجه به این تفسیر به مدینه بر می گردد و به خروج امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش از مدینه به سمت کوفه اشاره دارد. مدینه و خروج علی علیه السلام از آن شهر شبیه به سرزمین لوط و خروج آنها از آن سرزمین است. هنگامی که خدا اراده کرد ساکنانش را هلاک کند، لوط را از آنجا خارج ساخت. و آن هنگام خواست خشم خود را بر ساکنان مدینه به خاطر کفر و گمراهی شان نازل کند، علی علیه السلام و اهل بیتش را خارج کرد. و بر ساکنانش، همه انواع مصیبت های ظاهری و معنوی را نازل کرد.

الخد: در سوره لقمان آمده است و معنای عرفی آن مشخص است. شاید بتوان آن را به چیزی که در ذیل کلمه وجه گفته می شود، تفسیر کرد.

ص: ۳۹۱

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- [۲] - ذاریات/۳۵ و ۳۶.

الأخدود: شکاف زمین و شیار است و در سوره بروج، در باره اصحاب الأخدود و اوضاع و احوال شان صحبت می کنیم. در کتاب مناقب به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت روزی بالای منبر فرمود: ای اهل کوفه، ۷ نفر از شما کشته می شود که مثل آنها همچون اصحاب اخدود است. حجرین عدی و اصحابش کشته شدند. (۱) وجه الشبه در خود سوره بیان می شود. پس منتظر باش.

الخلد: و خالدون و آن چه این معنی را می رساند مانند خلد. در خروج اشاره شده که دشمنان علی علیه السلام در آتش جاویدان هستند و هرگز از آن خارج نمی شوند. مقصود از آن واضح و روشن است. در فصل های پیش نیز، به صراحت به آن اشاره شد. جاودانگی دوستان علی علیه السلام در بهشت نیز آشکار است. به همین خاطر به بهشت، دارالخلد گفته می شود، به معنای جاودانگی و ماندگاری. پس آگاه باش.

الخمود: خمود النار: خاموش شدن زبانه آتش، خمودالمریض: بیمار بی هوش شده و مراد از خامدون در قرآن، مردگان است. شاید بتوان در تفسیر آن، از تفسیر کلمه المیت کمک گرفت.

الخبر: مفرد و جمع آن و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند خبیر. در ذیل کلمه النبأ خواهد آمد که به امام و امامت و ولایت تفسیر می شود. مشخص است که نبأ به معنای خبر است و در سوره محمد صلی الله علیه و آله به هنگام تفسیر آیه «وَنَبَلُوهَ أَخْبَارَكُمْ» (۲) [و گزارش های (مربوط به) شما را رسیدگی کنیم] خواهیم گفت که مراد از آن، اخباری در باره ایمان به خدا و رسولش و در باره ولایت و از این قبیل است.

بر این اساس، شاید بتوان در دیگر مشتقات خبر نیز از همین تفسیر استفاده کرد. و چه بسا مراد از خبیر که خداوند عز و جل خود را به این صفت خوانده، به امامت و

ص: ۳۹۲

۱- [۱] - مناقب ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- [۲] - محمد(ص) ۳۱/.

ولایت و کار کسانی که به ولایت معترفند و کسانی که آن را انکار می کنند، مرتبط باشد.

الختار: در یک جا در سوره لقمان آمده است و معنای آن مفسد نیرنگ باز است و مخصوص دشمنان ائمه علیهم السلام است. در ذیل کلمه فساد به آن اشاره می شود. پس اندیشه کن.

الخسران: و خسار و خاسرون و آن چه که معنای خسارت و زیان را می رساند مانند الذین خسروا و... در فرهنگ لغت، الخسر مانند اخسار و خسران به معنای کاستن است. کره خاسره: بازگشتی بی سود و زیان بار.

خسیره تخسیراً: او را نابود کرد. به صراحت به خسار در معنای نابودی و گمراهی و... اشاره شده است. در زیارات و غیر آن آمده است که دشمنان شما، همان خسارت دیدگان اند و هر کس به شما نپیوندد قطعاً زبانی آشکار می بیند. در تفسیر امام علیه السلام و در ذیل کلمه فساد خواهد آمد، بعد از آن که المفسدین فی الأرض را به همان کسانی تفسیر کرد که از طاعت خدا برائت جستند و امامت کسی که خدا مخالفت با او را واجب کرده است، پذیرفتند. متصفان به این صفت، همان زیان کارانند، کسانی که به خود ضرر رسانند تا آنجا که به آتش کشانده شده و در عذاب جاویدان ماندند و بهشت را بر خود حرام و از نعمت های جاویدان آن محروم گشتند. در ذیل کلمه کره، کره خاسره (بازگشت بی سود و زیان بار) به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه المیزان، کلام خداوند «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»^(۱) [و در سنجش مکاهید] به ناچیز نشمردن حق امام علیه السلام و به او ظلم نکردن، تفسیر می شود. از آن چه بیان کردیم، تفسیر سایر آیات نیز مشخص می شود. پس آگاه باش.

الأخضر: و خضر با ضمه خاء، جمع أخضر است، به معنای آن چه سبزرنگ است و رنگ مشهوری است. در چند جا خداوند آن را آورده است، از جمله در

ص: ۳۹۳

سوره دهر: «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ» (۱) [بهبشتیان را] جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است] و ثياب سندس خضر به عنوان مثال برای هر چیز خوشایند و پسندیده و زیبا آمده است. شاید مقصود از آن چیزی باشد که حزن و اندوه را از بین می برد و رنگ معرفت و یا کنایه از آن می باشد.

بعضی از شارحان حدیث به آن اشاره کرده اند. در شرح کلام امام علیه السلام در حدیث معراج به حجاب های نور که می رسد، می گوید: نور خدا سبز است و بیانگر نور معرفت است. چیزی شبیه به آن در حدیث عرش نیز آمده است. به نقل از تعبیر کننده خواب: هر کس در خواب ببیند که چیزی سبز پوشیده و یا چیزی سبز رنگ خورده است و از این قبیل، معرفتش افزون می گردد.

به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن امام در حدیثی در بیان محسنات سبزی و این که مؤمن آن را دوست دارد، فرمود: قلب مؤمنان همچون سبزی است، و به همین دلیل شکل آن را دوست دارند. چه بسا بتوان به فراخور تناسب، به ولایت و شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. پس اندیشه کن و خدا می داند.

الخمیر: با دو ضمه خاء و میم، جمع خمار است. یعنی هر آن چه می پوشاند. در سوره نور آمده است و شاید بتوان آن را به همان چیزی که در ذیل کلمه ستر می گوئیم، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخمیر و الخنزیر: در باب چهارم فصل اول به آن اشاره شد و در ذیل کلمه فحشاء گفته می شود که خمیر (شراب) و خنزیر (خوک) و همچنین لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول به خبر ابوبصیر اشاره شد که به صراحت مخالفان ائمه علیهم السلام را خوک صفت می خواند.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: و بدانید که اگر شما کسی را که خدا او را کوچک کرده است، بزرگ کنید و کسی را که خداوند او را به نام فاسقان و

ص: ۳۹۴

فاجران خوانده است با نام و لقب ما بخوانید، گناه آن از گناه خوردن گوشت خوک، بزرگ تر است. این خبر به حرمت خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و از این قبیل دلالت می کند. در ذیل کلمه میته اشاره می شود که دشمن امام علی علیه السلام هر چند از آب فرات بخورد و با بسم الله شروع کند و با الحمد لله به پایان برساند، چیزی جز مرگ و خونی ریخته شده و گوشت خوک نخواهد بود.

و بدان که شراب بهشتی مانند شراب نجس دنیا نیست و به همین خاطر است که در ذیل کلمه انهار، رودهای شراب در بهشت به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنها تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخیر: و خیرات را اخیار و خیره و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من اختاره الله و از این قبیل. خیر مقابل شر است، به معنای هر چیز خوب. خارا لله لك: آن چه به صلاح توست به تو می بخشد.

خیره الله با فتحه یاء: برگزیده خداوند، خیر با تشدید یاء: کریم و بزرگوار و دارای صفات نیکو و جمع آن اخیار است. بسیاری از اوقات، خیر در معنای اسم تفضیل به کار می رود، مثلاً هذا اخیر من ذلك: او، بهتر از فلانی است. و نقیض آن، شر نیز بدین معنی به کار می رود.

اخبار زیادی از شیعیان و أهل سنت به دست ما رسیده است که «أَوْلَيْكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱) [آنانند که بهترین آفریدگانند] را به علی علیه السلام و شیعه او و ائمه علیهم السلام تفسیر کرده اند. إن شاء الله در سوره مشرکین به آن اشاره خواهد شد.

خیر، به اطاعت از امام علیه السلام و حتی خود امام و به ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام و به آیاتی که در منزلت شرف آنها نازل شده است، تفسیر می شود. تفسیر خیرات به ولایت نیز، در روایات آمده است. در کتالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» (۲) [و کار خوب انجام دهید] آمده است: ولایت و حقوق آل محمد علیهم السلام. امام به نقل از امام رضا علیه السلام در

ص: ۳۹۵

۱- [۱] - بینه / ۷.

۲- [۲] - حج / ۷۷.

تفسیر آیه «أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ»^(۱) [خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید] فرمود: خداوند کفار و دشمنان را از آن جهت که دوست ندارند، خیر و برکتی به شما مؤمنان برسد، سرزنش و مذمت کرده است. مقصود از خیر و برکت، آیاتی است که در منزلت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آل محمد علیهم السلام نازل می شود.

در ذیل کلمه تبدیل، خیر به امام حق تفسیر شد. هر چند اطاعت از امام نیز، احتمال داده می شود. در روضه الکافی به نقل از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^(۲) [پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید] آمده است: منظور از خیرات، ولایت است. در اخباری از ائمه علیهم السلام نقل شده است: ماایم اصل همه خوبی ها و اطاعت از خدا فرع ماست و دشمنان اند اصل همه بدی ها و کارهای زشت، فرع آنهاست. به روایتی، معصیت خدا، فرع آنهاست. ابن شاذان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرد: ماایم اصل و فرع همه خوبی ها. از آن جمله، توحید، نماز، کظم غیظ، بخشیدن گناه کار، دستگیری از فقیر و همسایه و اقرار به فضل اهل بیت من علیهم السلام است و مرجع همه این تفاسیر این است که طاعت و خیر به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها مربوط می شود و طاعات پذیرفته نیست مگر این که به ولایت آنها مرتبط باشد. و به طور کلی هیچ خیری وجود ندارد مگر با ولایت آنها و اطاعت شان. پس اندیشه کن و از دیگر موارد کاربرد خیر، مثل صحت و عافیت و... غافل مشو.

مثل آن در ذیل کلمه حسنه آورده شد. مقصود از آن را به هنگام تفسیر برخی از آیات، در لابلای کتاب بیان می کنیم. پس آگاه باش و مواظب باش به غیر از تفاسیر و معانی ای که گفتیم، ممکن است معانی ای دیگر نیز داشته باشد. در معانی الأخبار به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: از آن حضرت سؤال شد معنای «جزاک الله خیراً» چیست؟ امام فرمود: خیر، رودی در بهشت است که از کوثر

ص: ۳۹۶

۱- [۱] - بقره/۱۰۵.

۲- [۲] - مائده/۴۸.

سرچشمه می گیرد. و بدیهی است که مراد از آن، اهل ولایت است. چه بسا بتوان نهر را به آن چه در ترجمه آن گفته می شود، تفسیر کرد و خدا می داند. از اخبار، این چنین برمی آید که اخیار به ائمه علیهم السلام و شیعیان تفسیر شود و آنان برگزیدگان خدا در بین مخلوقات اند و برخی از آن اخبار در ذیل کلمه کرام آورده می شود، همچنان که در زیارات نیز آمده است. در عیون الاخبار به نقل از امام رضا علیه السلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: خدا ما، اهل بیت و پیامبران و ملائکه را از روی علم برگزیده، چرا که مطمئن بود از ولایت او خارج نشده و همیشه معصوم خواهند ماند. در مقدمات پیشین اشاره شد که ائمه علیهم السلام برگزیدگان خدا هستند. پس اندیشه کن و غافل مشو از این که عده ای از شیعیان نیز، در علم و عمل، برتر از عده ای دیگرند. در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: بهترین شما، بخشندگان هستند و بدترین، بخیلان. روایات در این باب فراوان است. از این روایات به نظر می آید که به برخی از آنها، شر نیز گفته می شود. ولی در ترکیب مضاف و مضاف الیه، نه موصوف و صفت. پس آگاه باش.

الخنس: وخناس. در سوره تکویر، خنس به پیشوایی که خود را پنهان می کند و سپس ظاهر می شود، و به کسانی که خود را پنهان و علم اوصیاء را کنار می گذارند و مردم را به غیر از دوستی آنان دعوت می کنند، نیز تفسیر می شود. در فرهنگ لغت، خنس عنه خنوساً یعنی عقب افتاد و کلمه خنس، مانند رُكْع، مشتق از این کلمه است، به معنای ستارگان بسیار و این ستارگان پنهان می شوند، همچنان که اگر نام خدا بیاید، شیطان پنهان می شود. به همین دلیل است که به شیطان، خنّاس گفتند. مؤلف گوید: از این سخن و آن چه بعد از این گفته خواهد شد، که تأویل شیطان، دومی و دیگر امامان گمراهی هستند، تأویل خنّاس نیز به دومی استفاده می شود. پس درک کن.

الخراصون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یخرصون و...، تخمین و حدس زدن و دروغ است. در تفسیر قمی، خراصون کسانی هستند که دین را براساس نظر خود، بدون هیچ علم و یقینی، تفسیر می کنند. مؤلف گوید واضح

است که این عمل، مخصوص علمای مخالف و امثال آنهاست و در تأویل و تنزیل خود اینان مد نظر هستند. این از آن چه گفتیم معلوم است.

الاختصاص: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند آیه «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ»^(۱) [به رحمت خود اختصاص دهد]. در ترجمه خواهد آمد که ائمه علیهم السلام برگزیدگان خداوندند. پس اندیشه کن.

الخالص: و مخلصون و آن چه این معنی را برساند و متضمن معنای اخلاص باشد مانند اخلصناهم و... خالص: صاف و زلالی که هیچ ناخالصی ندارد و هرگاه چیزی تمیز و سالم شود به آن گفته می شود: خلص، و مخلص با فتح لام: برگزیده شده، انتخاب شده. خلصه: آن را خالص و ناب کرد، استخلصه لنفسه: او را فقط برای خود برگزید. اخلصناه: آن را خالص و ناب کردیم.

اگر برای او زبده و خالص از هر چیز را انتخاب کند گفته می شود: اخلص له الشيء. در زیارت های بسیاری آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام بندگان خاص و خالص خداوند هستند. و مخلص در وحدانیتش می باشند. در احتجاج به نقل از ابو خالد کابلی آمده است که: علی بن حسین علیه السلام در غیبت قائم علیه السلام و اهل زمانش فرمود: ای اباخالد، همانا مردم زمان حضرت قائم علیه السلام - کسانی که اقرار به امامت آن حضرت می کنند - بهتر از مردم هر زمان دیگری هستند، چرا که خداوند آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله پیکار می کنند. اینان همان مخلصان و شیعیان با صداقت ما و دعوت کنندگان به دین خدا، بصورت آشکار و نهان می باشند^(۲).

جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^(۳) [و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند]، روایت کرد:

ص: ۳۹۸

۱- [۱] - بقره/۱۰۵.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۳۱۸.

۳- [۳] - بینه/ ۵.

اخلاص، همان ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است.

در امالی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فردی اعرابی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: قیمت بهشت چیست؟ آن حضرت فرمود: لا اله الا الله که بنده مخلصانه آن را بر زبان آورد. گفت: اخلاص آن چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن چیزی که من به خاطر آن مبعوث شده ام و دوست داشتن اهل بیت. و از آن کسی است که حق «لا اله الا الله» را به جای آورد.

در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم حدیث سلمان از کتاب فضائل علی علیه السلام آورده شد که در آن دین خالص در «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» [دین (خود) را برای او خالص گردانند] به شناخت امام علیه السلام تفسیر شده است. در تفسیر دین بیشتر به آن اشاره خواهد شد. پس غافل مشو.

المخمصه: گرسنگی است. شاید بتوان آن را به چیزی که در جوع گفته شد، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخافضه: و آن چه بر خفض دلالت می کند مقابل رفع (بالا رفتن) است. در رفع به تفسیر خافضه و مقصود از آن اشاره خواهد شد. ولی این کلمه (خافضه) در یک جا آمده است. در جناح معنای خفض الجناح و مقصود از آن را گفتیم.

الخوض: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند الذین یخوضون و خائضون و... اصل معنای خوض: فرو رفتن پا در جایی است که آب و گل باشد. پس معنایش گسترده شد و شامل هر نوع فرو رفتنی که اذیت و کثیفی در پی دارد، شد و مخفی نیست که هیچ اذیت و هیچ کثافتی، بدتر از دروغ شمردن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و غیبت آنها و عیب گذاشتن بر روی آنها و مسخره کردن شان و... نیست. از بعضی از روایات به نظر می آید که منظور از خوض فی آیات الله و از این قبیل صحبت دشمنان ائمه علیهم السلام به دروغ، در باره آنان است.

در تفسیر قمی به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی که در آن به امام فحش داده

می شود و یا این که از مسلمانی غیبت می شود، بنشینند. خداوند تعالی می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...» (۱) [و چون بینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند].

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: به سه مجلس، خداوند خشم می کند و اهل آن مجلس را مجازات. پس با آنان نشست و برخاست نداشته باشید. سپس فرمود: مجلسی که در آن یاد دشمنان ما در آن فراوان و یاد ما اندک است. مجلسی که در آن، هر چیزی مانع ورود ما شود و تو آگاه هستی. سپس این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» (۲) [و چون بینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب] را تلاوت نمود. (۳)

کشی به نقل از امام رضا علیه السلام روایت کرد: با واقفیه مجالست نکنید، چرا که خداوند می فرماید: اگر دیدید به آیات خداوند کفر می ورزند و آن را مسخره می کنند، سپس با آنان ننشینید تا که وارد سخنانی غیر از آن شوند. منظور از آیات، جانشینان پیامبر و اوصیای او و واقفیه کسانی هستند که به این آیات کفر ورزیدند.

مؤلف گوید از آن چه ذکر کردیم به نظر می آید که خائضین به دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام نیز تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخمط: و در سوره سبأ آمده است. آنجا گفته می شود که مقصود، بار اندک درخت است و خمط _ براساس آن چه در فرهنگ لغت آمده است _ به هر چیز تلخ و هر گیاهی که تلخ شده باشد، گفته می شود. قمی آن را به ام غیلان (خار شتر) تفسیر می کند و اقوال دیگر هم وجود دارد. اجمالاً - تأویل آن همان چیزی است که در ثمره گفتیم و در الشجر نیز خواهد آمد.

ص: ۴۰۰

۱- [۱] - انعام/۶۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۳۷۷، باب ۱۶۲، ح ۱۲.

الخدیعه: و مخادعون و آن چه به این معناست مانند یخادعون و یخدعون. در جاهایی از قرآن آمده است که منافقان و کفار، خدا را فریب می دهند، در حالی که این خداوند است که آنان را فریب می دهد و همچنین رسول صلی الله علیه و آله و اهل ایمان را فریب می دهند. اصل معنای خدع: مکر و نیرنگ و فساد و نشان دادن چیزی غیر از آن چه در دل است. و در مورد خداوند به معنای مجازات می باشد و در سخریه، دلیل آن بیان خواهد شد. سپس معنای یخادعون: یعنی این که آنان با تظاهر به ایمان، همه چیز را از بین ببرند، پس خداوند نیز نعمت های آنان را در دنیا از بین می برد و عذاب جهنم را نصیب آنان می کند. در ثواب الاعمال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را فریب دهد، خدا او را فریب می دهد و لباس ایمان را از تن او بیرون می آورد. پس به او گفته شد: چگونه خدا را فریب می دهد؟ فرمود: به آن چه خداوند عز و جل امر کرده است عمل می کند و مقصودش غیر خدا است. و هیچ شکی نیست که بیشتر دشمنان ائمه علیهم السلام این چنین بوده اند، مانند خلیفه اول و دوم و همانند های آنان تا جایی که دنیا را برای دنیاخواهان رها می کنند و تظاهر به عبادت و بندگی خالص می کنند. در ظاهر با اهل بیت علیهم السلام مدارا می کنند و اظهار موالات آنان می کنند، مبادا مورد نفرت مردم واقع شوند و در ضمن آن به خواسته هایشان می پردازند. مثل آن چه مأمون با امام رضا علیه السلام کرد. در دو فصل آخر فصل اول از این گفتار سوم کلامی آورده شد که آن چه اینجا بیان کردیم را تأیید می کند. پس اندیشه کن تا دریابی.

الخشوع: و آن چه به این معناست مانند خاشعین و غیره.

الخشوع: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند خاضعین. بدان که خشوع کلمه ای است دال بر فروتنی و آرامش و خضوع نیز به همین معناست. در صلاه گفته خواهد شد که خاشعین به شیعیان آگاه تأویل می شود. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس در باره «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (۱) [و به راستی

ص: ۴۰۱

این (کار) گران است مگر بر فروتنان]، آمده است که خاشع و فروتن در نماز کسی است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به نماز روی آورد. مؤلف گوید پس خشوع، تواضع در برابر خداوند عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام، نسبت به آن چیزی است که به آن امر شده اند و گریه و زاری به سوی آنان و طاعت و ولایت شان است. پس اندیشه کن.

بدان که خداوند سبحان در مورد کسی که از اهل آتش است نیز لفظ خشوع به کار برده است و منظور ذلّتی است که روز قیامت همراه و ملازم دشمنان ائمه علیهم السلام است چرا که معلوم می شود که آنها از اهل دوزخ هستند و توانایی رهایی از آتش را ندارند.

به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»^(۱) [در آن روز چهره هایی زبونند]، آمده است که منظور، خضوع کننده ای است که طاقت دست کشیدن ندارد. به نظر می آید مقصود از خضوع نیز همین باشد. پس اندیشه کن.

الخسف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. معنای اصلی خسف، کمبود و خواری و ماه گرفته و بی نور و فرو رفتن در زمین است. در قرآن در چند جا تهدید به خسف آمده است. شاید بتوان به دشمنان ائمه علیهم السلام قبل قیام قائم علیه السلام تفسیر کرد، مانند سپاه سفیانی در صحرا.

هر آن چه در عذاب می آید و هر آن چه در سوره نحل به هنگام آیه «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ»^(۲) [آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو برد] گفته می شود، به این کلام دلالت می کند.

اخبار در باره ماه گرفتگی قبل از قیام قائم علیه السلام فراوان است که از بعضی از اخبار به نظر می آید که تعداد آن بیشتر است. پس غافل مشو و چه بسا

ص: ۴۰۲

۱- [۱] - غاشیه/۲.

۲- [۲] - نحل/۴۵.

بتوان آن را به بی نوری معنوی تفسیر کرد، مانند از بین رفتن نور ایمان و فرو رفتن در تاریکی گمراهی و دشمنی اهل بیت علیهم السلام و از این قبیل که مناسب با آن باشد.

الخطف: خطف و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. اصل معنای خطف: ربودن و قاپیدن چیزی به سرعت و شاید برحسب مقتضای مکان بتوان آن را به چیزی که از دشمنان ائمه علیهم السلام سر می زند، مانند ربودن امامت و یا ربودن مردم از پیروی ائمه علیهم السلام و ربودن عذاب برای ایشان و از این قبیل دانست. و خدا بهتر می داند.

التخفيف: آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و شامل خَفَّت (سبکی) می شود. این کلمه مقابل سنگینی است و تخفیف، برداشتن سنگینی است. در میزان و در سوره اعراف خواهد آمد که «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (۱) [و هر کس میزان های (عمل) او سبک باشد] به سه خلیفه و پیروان آنها تفسیر می شود.

از خبری از امام صادق علیه السلام - که در سوره اعراف خواهد آمد - به نظر می آید که مقصود از ثقل میزان، سنگینی عمل و قبول آن به خاطر ولایت باشد. و از آن می توان استفاده کرد که مقصود از خفه میزان، پذیرفته نشدن عمل به خاطر عدم ولایت باشد و از علی علیه السلام نقل شده است که نیکی ها، ثقل میزان هستند و بدی ها، خفه میزان. مؤلف گوید واضح است که ولایت به نیکی ها تفسیر می شود و دشمنی با ائمه علیهم السلام، تفسیر بدی ها است و آن چه در ثقل گذشت، آن را تأیید می کند. در آن همچنین اشاره شد که ثقل به معنای معصیت است. و چه بسا بتوان آن را اینجا - به فراخور تناسب - به کلمه مقابل معصیت، تفسیر کرد. همچنین باید آن چه از تخفیف خداوند سبحان گفته شده است را به کم کردن مسؤولیت های سخت دنیوی و گناهان نابود کننده و عذاب شدید که از دوش اهل ولایت برداشته می شود، تفسیر کرد.

الخلف: و خلیفه و خلائف و خلفاء و آن چه در این حوزه قرار می گیرد مانند

ص: ۴۰۳

استخلاف. الخلف، مقابل قُدام (جلو) است و به معنی پشت و رو به عقب برگرداندن می باشد. معنای خلف با حرکت و با سکون، یعنی هر کس که متأخر باشد، اما، با حرکت (خَلَف) برای خوبی و با سکون (خَلْف) برای بدی کاربرد دارد. و خلیفه یعنی جانشین، و هاء در آن برای مبالغه است و جمع آن خلفاء و خلائف می باشد. و استخلفه: او را جانشین خود قرار داد، و چنین است آن چه این معنی را برساند.

در بلد اشاره خواهد شد که «ماخلفهم» در کلام خداوند «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» (۱) [آنچه در پیش روی آنان و آن چه در پشت سرشان است می داند] به اخبار حضرت قائم علیه السلام و بازگشت و به قیامت کبری و صغری تفسیر می شود. در بعضی از جاها به شکنجه تفسیر می شود. شاید بتوان به برخی از مواردی که در ذیل کلمه وراء گفته می شود، تفسیر کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از زید بن علی در باره کلام خداوند «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (۲) [آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم] آمده است که او فرمود: ما ایشان هستیم.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و دیگران آمده است که فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام خلفای خداوند بر روی زمین هستند.

همچنین در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که او در حدیثی طولانی فرمود: امامت، خلافت خداوند و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است و امام خلیفه خداوند می باشد. اخبار در باره این موضوع بیشتر از آن است که به شمارش آید.

در طرائف و غیر آن، از ابن مسعود نقل شده است که فرمود: خلافت از طرف خداوند عزّ و جل در قرآن به سه نفر داده شده است. یکی به آدم علیه السلام، از آن جهت خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳) [من در زمین

ص: ۴۰۴

۱- [۱] - بقره/۲۵۵.

۲- [۲] - یونس/۱۴.

۳- [۳] - بقره/۳۰.

جانشینی خواهم گماشت] منظور حضرت آدم علیه السلام است. خلیفه دوم، حضرت داوود علیه السلام است، چرا که خداوند می فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (۱) [ای داوود ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم]، یعنی در بیت المقدس. خلیفه سوم، امیرالمؤمنین علیه السلام است. با توجه به کلام خداوند که می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمُ الْأَرْضَ» (۲) [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد] و در بعضی از اخبار آمده است که علی علیه السلام چهارمین خلفا است، بعد از آدم علیه السلام و داوود علیه السلام و هارون علیه السلام. با توجه به کلام موسی علیه السلام که می فرماید: ای هارون، جانشین من باش در بین قومم. خلاصه این که هیچ شکی در خلافت آنان نیست.

الاختلاف: مختلفون و ما اختلفوا فيه والذین خالفوا و تخلفوا و غیره که این معنی را می رساند.

اختلاف: و مختلفون، ما اختلفوا فيه، الذین خالفوا و تخلفوا و کلمانی که این معنا را می رسانند. تخلف عنه، یعنی پس از او آمد و خلف با فتحه، یعنی آنکه پشت سر می آید. و در دو باب شش و هفت فصل اول از این گفتار سوم به دلایل ممکن بودن تفسیر مخالفت با خداوند به مخالفت با امام اشاره کردیم.

تردید نیست که دشمنان ائمه علیهم السلام و منکران امامت شان، با خدا و رسولش و کتاب خدا، مخالفت کردند و از دستور و حکم آنها سرپیچی کردند. اینان همان کسانی هستند که با یکدیگر مخالفت کردند و از ائمه علیهم السلام و کتاب و شریعت، فاصله گرفتند. همچنان که به صراحت در روایتی مؤثَّق در فصل اول گفتار دوم به آن اشاره شد. پس هر چه از این قبیل نقل شده است، مصداق و تأویل آن، به حسب باطن و ظاهر، ائمه علیهم السلام هستند. اما در بعضی از جاها به نظر می آید

ص: ۴۰۵

۱- [۱] - ص/ ۲۶.

۲- [۲] - نور/ ۵۵.

که ما اختلفوا فيه و تخلفوا عنه، امر امامت و ولایت و سپس احکام باشد تا جایی که علم به آن از فروع امامت و از لوازم ولایت است. در باره آن چه که به صراحت گفتیم اخباری نیز نقل شده است.

در تفسیر عیاشی به نقل از علی بن حسین علیه السلام در باره کلام خداوند «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (۱) [در حالی که پیوسته در اختلافند] آمده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آن کسانی از این امت است که با ما مخالفت کنند و عده ای از آنها با عده ای دیگر در دین شان اختلاف پیدا می کنند، مگر کسانی که خدا به آنان رحم کند. (۲) به همین خاطر است که آنان را خلق کرد و ایشان، اولیای ما از مؤمنان می باشند.

به تأیید این سخن در واژگان رحمت و تفریق و نعمت و... اشاره می شود. در گفتارهای پیشین، مخصوصاً در فصل های گفتار دوم و در آخر فصل سوم گفتار اول، اخباری در مورد اختلاف این امت در دین و کتاب، به خاطر مخالفت کردن با امامت، آورده شد. اخباری دیگر نیز در لابلای کتاب آورده خواهد شد.

در تفسیر قمی (ره) به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که او در حدیثی فرمود: «أَمَّا مَنْظُورٌ كَلَامُ خُداوند «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» (۳) [که شما (در باره قرآن) در سخنی گوناگونید]، علی علیه السلام است که این امت، در ولایت او اختلاف پیدا کردند. (۴)

دیگر روایات نیز در نبأ و غیر آن آورده می شود. پس بدان که اختلاف اصحاب ما در مسائل، حقیقتاً اختلافی نیست. پس همانا اختلاف آنها به خاطر اختلاف کلام هایی است که از ائمه علیهم السلام به دست آنها رسیده است.

ص: ۴۰۶

۱- [۱] - هود/۱۱۸.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۸۳-۸۴.

۳- [۳] - ذاریات/۸.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۵.

در ذیل کلمه اصحاب به هنگام تفسیر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، این مطلب نیز فهمیده می شود که فرمود: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است». سپس آنان در عمل به قول ائمه علیهم السلام هماهنگ هستند و معترفند که حکم خداوند در هر مسأله ای یکی است و نزد امام به خاطر آموزش از خداوند و رسولش معلوم و مشخص است. آنان (اصحاب) چیزی را یاد نمی دهند، مگر این که از امام علیه السلام بیان شده باشد. اما هنگامی که در اخبار امام به خاطر مصلحت هایی که از آن جمله تقیه می باشد، اختلاف پیش می آید، آنان می گویند که این اختلاف نزد ما پیش آمده و هنگامی که آن را بیان می کنیم، نمی دانیم از کلام حق می باشد یا نه. پس حقیقتاً اختلاف ما، با وجود این که علت آن مخالفان نیز هستند، اختلاف نیست. جزئیات این سخن در جایی دیگر بیان می شود و آن را در کتاب اصول ذکر خواهیم کرد.

در بعضی از اخبار معنایی دیگر، برای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که می فرماید: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است» و این کلام که می فرماید: «اختلاف امت من، رحمت است».

در سوره توبه در این آیه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ» (۱) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] آورده می شود و مقصود، رفت و آمد عده ای از آنها به نزد عده ای دیگر به خاطر محقق ساختن امور دینی و فراگیری احکام شرعی می باشد. همان طور که بعضی از آنها، نزد علی علیه السلام و حسین علیه السلام رفت و آمد می کردند. بر این اساس می توان آن را تعمیم داد تا جایی که اصحاب ائمه علیهم السلام و بلکه علمای هر زمانی را در بر بگیرد. شاید، برخی از آن چه که در قرآن در مکان های مناسب آمده است، محتمل این معنی شود. شاید مقصود جانشینی امامی به جای امامی دیگر باشد تا زمین بدون حجت نماند و این را نیز می توان به فراخور حال در مورد برخی از آیات قرآن به کاربرد. در این صورت مرجع آن، همان چیزی است که در اصل ترجمه پیش گذشت. پس بدان.

ص: ۴۰۷

الخوف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من يخاف الله و... معنای آن واضح و مشخص است. در واژه خشیه، مطالبی گفته خواهد شد که می توان از آن دریافت، کسانی که خداوند تعالی به آنها نسبت ترس، چه از خودش و چه از عذابش می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند.

مقصود از آن در خشیه نیز خواهد آمد و از این کلام برمی آید که در مورد غیر ایشان احیاناً یا ترس دشمنان ایشان از مفاسد دنیوی است و یا ترسی است که از لوازم قلب های منافقان می باشد. در رعب نیز به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

الخلق: خلاق با فتحه خاء به معنای بهره و نصیب فراوان است و تفسیر آن همان تفسیر حظ و نصیب می باشد. پس اندیشه کن.

الخلق: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن مشتق می شود. هیچ شک و شبهه ای نیست که این کلمه و مشتقات آن بیشتر به معنای ایجاد کردن از عدم است و در اصل _ با توجه به آن چه نقل شده است _ به معنای تقدیر (سرنوشت) است. پس نیازی به تفسیر آن نیست جز آن چه که در فطره می آید و می توان برخی از آیاتی که دارای کلمه «خلقت» می باشند را با فراخور تناسب، به آن تفسیر نمود. چرا که واضح و مشخص است که فطره و خلقه، معنایی نزدیک به هم دارند. حدیثی که در واژه موت می آید نیز آن را تایید می کند.

اما در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا» (۱) [و کسانی را که جز خدا می خوانند چیزی نمی آفرینند] آمده است که آن حضرت فرمود: کسانی که خلیفه اول و دوم و سوم را به جای خدا می خوانند. اما این کلام خداوند «لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا» [چیزی نمی آفرینند]. یعنی این که چیزی را عبادت نمی کنند. و هم یخلقون به معنای عبادت می کنند است. (۲) بر این اساس می توان با فراخور تناسب کلمه خلق را به معنای مردم و انسانها، نیز در نظر گرفت. این چنین است اختلاف به معنای بهتان و دروغ و افتعال.

ص: ۴۰۸

۱- [۱] - نحل/ ۲۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۴.

الخلق: با ضمه خاء (خُلِقَ) و با دو ضمه خاء و لام (خُلِقَ) به معنای خوی و سرشت و عادت است. مشخص است که سرشت ناپسند از آن دشمنان ائمه علیهم السلام، به خاطر ترک ولایت است و عکس این مطلب نیز صادق است. یعنی تمسک به ولایت سرشت نیکو را در پی دارد.

الخبال: فساد در زمین است و در سه ساحت، فعل، جسم و عقل به کار می رود. در لغت به معنای کمبود و نابودی است که مرجع هر دوی آنها فساد است و در سوره آل عمران و توبه آمده است. تفسیر آن همان چیزی است که در فساد خواهد آمد. و خدا بهتر می داند.

المخذول: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد به معنای بی کسی و بی یار است. در سوره آل عمران آمده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» (۱) [اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد].

در سوره بنی اسرائیل: «فَتَقَعِدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا» (۲) [تا نکوهیده و وامانده بنشیند] و در سوره فرقان: «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (۳) [و شیطان همواره فروگذارنده انسان است].

در توحید به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول آمده است که آن حضرت فرمود: اگر بنده، آن چه از طاعت به او امر شده است را طبق دستور خدا انجام دهد، بنده موفق خوانده می شود و اگر این بنده بخواهد معصیت خدا کند، پس خداوند حایل بین او و آن معصیت می شود و ترک این معصیت به توفیق الهی است و

۱- [۱] - آل عمران / ۱۶۰.

۲- [۲] - اسراء / ۲۲.

۳- [۳] - فرقان / ۲۹.

هر زمان خدا او را به گناه تنها گذارد و حایل بین او و گناه نشود، پس او را خوار کرده است و یاریش نکرده و او را موفق نگردانده است. (۱)

مؤلف گوید هیچ شکی نیست که ولایت از بزرگترین طاعت هاست و ترک طاعات و دشمنی ائمه علیهم السلام از بزرگترین گناهان است. بر این اساس یاری خدا و توفیق او از آن دوستان ائمه علیهم السلام و متوسلان به ایشان است. همان طور که در نصر نیز اشاره می کنیم. ذلت از آن دشمنان ائمه علیهم السلام و کسانی است که ایشان را رها می کنند. بنابراین خوار و ذلیل در دنیا و آخرت، هر نوع مخالف با خدا و رسولش و ائمه اطهار علیهم السلام، مانند سه خلیفه و پیروان شان هستند. امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید: در روی زمین دشمنی نیست، مگر این که خدا او را تنها گذاشته است و خوار کرده است و به خاطر خواری، به هدف نمی رسد. پس آگاه باش و غافل مشو.

الخَلَّةُ: خَلَّةٌ و خَلِيلٌ مفرد و جمع. معنای اصلی خَلَّةٌ با ضمه، دوستی و محبت است. پس خلیل، دوست و دوستان است و معلوم است که مؤمن متمسک به ولایت، دوست خدا و رسولش و مؤمنان در دنیا و آخرت است. همچنان که رها کننده ولایت دشمن اینان هستند. ولی بعضی از ترک کنندگان ولایت با یکدیگر فقط در دنیا رفیق هستند، چرا که اساس دوستی آنها دنیاست، مانند خلیفه دوم که دوست خلیفه اول بود. این سخن در سوره فرقان گفته خواهد شد. در تفسیر کلام خداوند «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۲) [و روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد (و) می گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] و «لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (۳) [کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم] باید گفت که منظور از خله، دوستانان دشمنان ائمه علیهم السلام و منکران ولایت است. پس آگاه باش.

المختال: در کتاب نهاییه الخیلاء، با ضمه و با کسر به معنای تکبر و خودپسندی

ص: ۴۱۰

۱- [۱] - توحید صدوق، ص ۲۴۲، باب ۳۵.

۲- [۲] - فرقان/۲۷.

۳- [۳] - فرقان/۲۸.

است. گفته می شود: با ناز و غرور و تکبر خرامید، پس او مختال است، یعنی متکبر.

در چند جا در قرآن آمده است، از آن جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۱) [که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد]. یعنی کسی که بر نزدیکان و یاران او تکبر و سرکشی کند و بر آنان فخر بفروشد. در خصال به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت انسان را از این که با ناز و غرور راه برود منع کرد و فرمود: «هر کس لباسی بپوشد و با آن غرور بورزد، خدا او را با آتش جهنم روسیاه می کند و همنشین قارون خواهد بود. و هر کس تکبر نماید، با خداوند قهار به جنگ پرداخته است. بدیهی است که دشمنان ائمه علیهم السلام لباس خلافت و سلطنت دنیوی به تن کردند و به وسیله آن متکبر و مغرور شدند و بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان شان فخر فروختند. همچنان که در کبر خواهد آمد و با توجه به تفسیرایمان، مصداق مختال فخور در آیه می باشند. پس غافل مشو.

الخیل: اسب ها. به قول مشهور هیچ مفردی ندارد و گاهی، مجازاً به اسب سواران سپاه و یاران قوی گفته می شود. واضح است که ناپسند آنها را می توان به دشمنان ائمه علیهم السلام و خوب آنها را به دوستداران ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. همچنان که از این قبیل در جند و غیرجند به آن اشاره شد و به آن اشاره خواهد شد. گواه این مسأله چیزی است که مفسران در باره کلام خداوند در سوره بنی اسرائیل _ «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» (۲) [و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز] بیان کردند و گفتند: همانا خیل شیطان کسی است که عصیان می کند. همچنین می توان آن چه که به معنای فرس مذموم است را به اسبی تفسیر کرد که برای طاعت دشمنان ائمه علیهم السلام و آزار و اذیت دوستداران آنها آماده می شود و فرس غیرمذموم برعکس این،

ص: ۴۱۱

۱- [۱] - لقمان/۱۸.

۲- [۲] - اسراء/۶۴.

تفسیر می شود. گاهی به آن چیزی که در دابه می گوئیم تفسیر می شود. پس اندیشه کن.

الخاتم: و خاتم و ختم و آن چه این معنی را می رساند مانند ختم الله و طبع (مهرزد) و... هر وی می فرماید: معنای ختم پوشاندن چیزی و محافظت از آن که مبادا، چیزی به آن داخل شود و فرمود: مهر و موم نامه در عربی را، خاتم الكتاب می نامند. چرا که از آن محافظت می کند و اجازه نمی دهد که به باطن آن نگاه شود. و تاء خاتم، فتحه و کسره می گیرد.

الخاتم: در فرهنگ لغت، هر چه بر گل می نهند، انگشتر، مُهر، پایان و نتیجه کار و نفر آخر از هر گروهی. گفته شد: ختمه یختمه ختماً و ختاماً و ختم علی قلبه: جلو فهمیدن او را گرفت. در تفسیر امام در باره کلام خداوند «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۱) [خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] بر چهره آنان علامتی می گذارد که اگر ملائکه و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام آن را ببینند، می فهمند کسانی هستند که ایمان نیاوردند. در «قلب» گفته خواهد شد که قلب مختوم، قلب منافق است. در سوره شوری به تفسیر کلام خداوند «فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتَمْ عَلَى قَلْبِكَ» (۲) [پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد] اشاره می شود که مقصود این است که اگر بخواهی وحی را از خودت دور می کنی و در باره فضل اهل بیت علیهم السلام، حرف نمی زنی. بر این اساس می توان در بعضی از جاها، ختم را به الهام نشدن که گاه برای مؤمنان است، تفسیر کرد. در سوره مطفین، آیه «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ» (۳) [از باده ای مهر شده نوشانیده شوند] آمده است و ان شاء الله گفته خواهد شد که ختامه مسک، نمایانگر با ارزش و نفیس بودن آن است و کنایه از خراب نشدن. و در رحیق به تفسیر آن اشاره می شود و می توان از آن در تفسیر مسک به سودمند بودن، به خاطر بوی خوشش استفاده کرد. آنچه در روح

ص: ۴۱۲

۱- [۱] - بقره/۷.

۲- [۲] - شوری/۲۴.

۳- [۳] - مطفین/۲۵.

می آید، آن را تأیید می کند. در زیارات آمده است: «بکم فتح الله و بکم یختم» به خاطر شما خداوند آغاز کرد و به خاطر شما ختم می کند. روایات دیگری به همین معنا نیز وجود دارد.

شاید بتوان از تفسیر آن در فتح نیز استفاده کرد. پس اندیشه کن. در أم اشاره شد که ائمه اطهار علیهم السلام، ام الکتاب و خاتم آن هستند. هر چند خود این لفظ نیامده است اما لفظ خاتم النبیین در قرآن آمده است. پس اندیشه کن.

الخرطوم: و در یک جا در سوره قلم آمده است و در خود این سوره و در سماء گفته خواهد شد که مقصود از آن چیست، پس اندیشه کن.

الخصم: و اختصاص و آن چه بر این معنی دلالت می کند مانند یختصمون و... در خصال به نقل از نضر بن مالک آمده است که فرمود: به امام حسین علیه السلام گفتم: در باره کلام خداوند «خَصِيْمَانِ اخْتَصِيْمَا فِي رَبِّهِمْ»^(۱) [این دو (گروه) دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند] سخن بگو. فرمود: ما و بنی امیه به خاطر خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما گفتیم خدا راست گفت و آنها گفتند خدا دروغ گفت، پس ما و ایشان با یکدیگر در روز قیامت، دشمن هستیم. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ»^(۲) [پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد] آمده است که منظور علی علیه السلام است و هر کس که حق او را غصب کرده است.

در صحیح بخاری به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: من اولین کسی هستم که در محضر پروردگار برای شکوی و دشمنی با گناه کاران، روز قیامت زانو می زنم.

اگر این را فهمیدی، می توانی _ به فراخورتناسب _ این چنین، تفسیر کنی. از بعضی آیات به نظر می آید که عده ای از دشمنان با عده ای دیگر در جهنم و روز قیامت کبری می جنگند، پس چه بسا بتوان برخی موارد، چنین تفسیر کرد. همچنین

ص: ۴۱۳

۱- [۱] - حج/۱۹.

۲- [۲] - زمر/۳۱.

می توان به دشمنی شان در این دنیا با خدا و با اهل حق نیز تفسیر نمود. و خدا می داند.

الخزانه: و خزائن. در سوره زمر، خزانه الجنة (خزانه داران بهشت) ذکر شده است و در همین سوره و در دیگر سوره ها خزانه جهنم (خزانه داران جهنم) آمده است. اما خزائن الله (انبارهای خداوند) و خزائن رحمته (انبارهای رحمتش) و خزائن السموات و الأرض (انبارهای آسمان و زمین) نیز در قرآن آمده است.

شکی نیست که هر مال انبار شده ای، انبار کننده ای دارد. به نقل از ائمه علیهم السلام آمده است که: ما خزانه داران وحی خداوند هستیم و در باب نیز اشاره شد که ما خزانه داران هستیم و نگهبان در این خزائن. بعضی از شارحان حدیث گفته اند منظور، خزانه داران علم و خزانه داران بهشت است. بدین معنی که کسی وارد بهشت نمی شود، مگر به ولایت ما وفا کند.

مؤلف گوید در النار و اللیل و الملائکه خواهد آمد که می توان با توجه به تفسیر النار و الملائکه، خزانه النار را به ائمه اطهار علیهم السلام هم تفسیر کرد. در الجنة گفتیم که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است و اهل بهشت را در بهشت سکونت می دهد و اهل آتش را در آتش.

آن چه برخی از شارحان چند لحظه پیش گفتند، تأکیدی بر همین مطلب است. پس کسی وارد آتش نمی شود، مگر این که به ولایت اهل بیت علیهم السلام وفا نکند. در فصل چهار فصل دوم از گفتار اول حدیثی از کنزالفوائد به نقل از شیخ طوسی (ره) آورده شد که به صراحت اذعان می کند که علی علیه السلام خزانه دار آتش است. پس غافل مشو.

در بصائر به صورت مستند به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: قطعاً ما خزانه داران خداوند در زمین و آسمان هستیم و گنجینه، طلا و نقره نیست بلکه گنجینه، علم است. (۱)

ص: ۴۱۴

در روایتی دیگر ما خزانه داران خداوند در دنیا و آخرت هستیم و شیعیان ما، خزانه داران ما هستند. در تفسیر عیاشی به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که فرمود: ما خزانه داران دین خداوند هستیم، آن را حفظ می کنیم و می پوشانیم و از دشمنان مان پنهان نگه می داریم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله همین کار را کرد تا این که به او اجازه داده شد هجرت کند و با مشرکین جهاد کند. پس ما هم به روش رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می کنیم تا این که خداوند به ما اجازه دهد با شمشیر دین او را نمایان سازیم و مردم را به آن دعوت کنیم و به خاطر دین با آنان می جنگیم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله در آغاز با آنان جنگید. چه بسا بتوان خزائن را به خود ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «من خزانه دار علم هستم و علی علیه السلام کلید آن...» و شکی نیست که هر کدام از آنها این چنین هستند. پس اندیشه کن.

بدان که در کتاب روضه الواعظین به نقل از امام صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام از پدران نقل می کند، آمده است که مجسمه تمامی مخلوقات خداوند در خشکی و دریا، در عرش می باشد. این، تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ»^(۱) [و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست] می باشد. و خدا می داند.

الخیانه: و خائون. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خیانت به خدا و رسول، معصیت به آنان و خیانت در امانت است. پس هر انسانی امین آن چیزی است که خداوند آن را واجب کرده است. و در امانت بیان کردیم که خود این کلمه به ولایت تفسیر می شود.

بعد از ملاحظه این روایت و آن چه در امانت گفتیم، جای شک باقی نمی ماند که دشمنان ائمه علیهم السلام و غضب کنندگان حقوق ایشان، خائن به تمام معنی هستند و تفسیر قرآن در مورد آنها درست است. و آن چه به نقل از امام صادق علیه

ص: ۴۱۵

السلام در باره این آیه «وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»^(۱) [و اگر از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را)]. روایت شده است، کلام ما را تأیید می کند، که آن امام علیه السلام فرمود: منظور معاویه است که به علی علیه السلام خیانت کرد. پس اندیشه کن.^(۲)

الخزری: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد کلمه ای است دالّ بر رسوایی و ننگ. در «عذاب» می آید که منظور از خواری دنیا ناگهان قبل قیام قائم علیه السلام، مسخ است و بدون هیچ قید و شکی اهل خفت و خواری، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. در برخی زیارات علی علیه السلام آمده است که: کسی که حق تو را پایمال کرد، خوار و ذلیل شد. پس اندیشه کن.

الخشیه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من یخشی و... در «علم» خواهد آمد که مقصود از کلام خداوند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۳) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام است.

خشیه به معنای مراقبت کردن است و به نظر می آید که اهل خشیه (ترس) از خدا، ائمه علیهم السلام و علمای شیعه می باشد. شاید بتوان از آن استفاده کرد و خوف (ترس) از خدا و ترسان از او و از عذابش را به خود ائمه علیهم السلام و علمای شیعه تفسیر کرد. همانا کسی که از خدا می ترسد، ترک معصیت می کند. مخصوصاً از بزرگترین گناهان که ترک ولایت است. ان شاء الله در سوره فاطر به هنگام تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] فرق بین الخوف و الخشیه را بیان می کنیم.

در سوره مؤمنین به هنگام تفسیر این آیه «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ

ص: ۴۱۶

۱- [۱] - انفال/۵۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳- [۳] - فاطر/۲۸.

وَجِلَّةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۱) [و کسانی که آن چه را دادند (در راه خدا) می دهند در حالی که دل هایشان ترسان است (و می دانند) که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت] گفته خواهد شد که اهل ولایت خدا را عبادت می کنند و اطاعت را همراه با ولایت ائمه علیهم السلام دوست دارند. اما با این وجود، می ترسند که در محبت و طاعت کوتاهی کرده باشند.

پس اندیشه کن تا دریابی که منظور از الخشیه المذمومه الممنوعه (ترس نابه جا و ممنوع) - که در خشیه الله آمده است - همان ترس دشمنان ائمه علیهم السلام از مفساد دنیا برای منافع دنیایی است و ترس برخی از پیروان شان از آنها، از ضرر دنیوی است، آن هنگام که اطاعت از آنان را رها کنند و به ولایت متمسک شوند.

الخطوات: خطوات الشیطان (گام های شیطان) در چند جا در قرآن آمده است و به ولایت فلانی و مخالفت با علی علیه السلام و اطاعت از غیر علی علیه السلام تفسیر شده است. و شیطان با گمراه کردن او و مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، او را تشویق و تحریک می کند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا سوگند که از گام های شیطان، ولایت فلانی و فلانی است. (۲) در امالی به نقل از همین امام در باره آیه «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (۳) [و از گام های شیطان پیروی نکنید] آمده است: مقصود آن، چیزی است که شیطان شما را با گمراهی، به آن وادار و تشویق می کند و از شما می خواهد که گناه کنید و با کسی که خدا او را رسول و سرور همه قرار داده است و با کسی که خدا او را برترین جانشین می داند و همچنین با سائر خلفا و اولیای او مخالفت کنید.

خلاصه، از مهم ترین گام های شیطان، عملی است که پیروانش در مورد خلافت انجام دادند. اگر انسانی از کسی تبعیت و از سنت و راه و روش او پیروی کند گفته

ص: ۴۱۷

۱- [۱] - مؤمنون/ ۶۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۵.

۳- [۳] - بقره/ ۱۶۸.

می شود: اتباع خطوات فلان. و خطوه به معنای گام است، گفته شده: خطوات الشیطان: اعمال او است و به قولی اشتباهات اوست. و اصل، همان چیزی که امام علیه السلام گفتند، تحریک و وسوسه و گمراه کردن. و با خود کلمه نیز هم خوانی دارد.

الإخفاء: و آن چه مخفی می شود. در ذیل کلمات السر، و الاستعجال و الکتمان و الخدیعه خواهد آمد.

گفتیم که منافقان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، دشمنی با ایشان را در دل پنهان می کردند و برای راندن و آزار و اذیت شان به تدبیر می نشستند.

در تفسیر قمی در باره این آیه «بَلْ يَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ»^(۱) [و اگر هم باز گردانده شوند قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] آمده است که: منظور، دشمنی با علی علیه السلام است.^(۲) بر این اساس، می توان در جاهای مناسب، به آن تفسیر شود. و از همین می توان استفاده کرد و اخفاء اهل الحق را به ممانعت شان از ولایت، تفسیر نمود.

الخواویه: گفته می شود: خوت الدار: خانه ویران شد، ارض خواویه: سرزمین خالی از سکنه. و در چند جا به کار رفته است و شاید بتوان _ به فراخور تناسب _ به نابودی معنویت (ترک ولایت و محرومیت از آن) و نابودی ساکنانش از نظر دین و دنیا تفسیر کرد. پس آگاه باش و خدا می داند.

ص: ۴۱۸

۱- [۱] - انعام/۲۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.

الدَّابُّ: معنای اصلی داب: چیزی که پیوسته و مستمر انجام شود. و مشخص است که عادت دشمنان خدا، ترک ولایت و دشمنی با اهل آن می باشد. پس آگاه باش.

الدابه: و دواب در دو جا آمده است، یکی در سوره انفال: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ» (۱) [قطعا بدترین جنبندها نزد خدا] و در ذیل کلمه شر نیز خواهد آمد که دواب به بنو امیه و دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. و دیگری در سوره نمل «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» (۲) [جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید]. روایت های فراوانی وجود دارد که معتقد است، مقصود از دابه الارض، امیرالمؤمنین علیه السلام است. او دابه الارض است که از شروط روز قیامت است که در تفسیر خود آیه به آن اشاره می شود. و چه بسا بتوان این دو تفسیر را در جای دیگر نیز به کار برد. پس غافل مشو.

الدرجات: در تفسیر قمی در باره ی «لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۳) [برای آنان نزد پروردگارش درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود] آمده است: این آیه برای علی علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد نازل شده است. (۴) در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: با ایمان کامل، مؤمنان به

ص: ۴۱۹

۱- [۱] - انفال/۲۲.

۲- [۲] - نمل/۸۲.

۳- [۳] - انفال/۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۵.

بهشت می روند و با زیادی ایمان، نزد خدا درجه بندی می شوند. در ذیل کلمه رضوان خواهد آمد که مقصود از این آیه «هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (۱) [برای آنان نزد پروردگارشان درجات خواهد بود]، ائمه اطهار علیهم السلام است و ایشان، وسیله ترقی مؤمنان هستند و ولایت و شناخت آنها بر درجات و منزلت والای مؤمنان می افزاید.

در سوره طه آمده است و واضح است که مقصود از درجات، رتبه های ظاهری و معنوی است که با کمال ایمان به دست می آید و کمال ایمان با ائمه علیهم السلام و ولایت شان محقق می گردد. سپس گویی که آنان، همان درجات می باشند و درجات هم، از آن آنها و از آن پیروان آنهاست. از آن چه گفتیم، می توانیم در تفسیر بسیاری از جاه ها _ به فراخور تناسب _ استفاده کنیم. برای تاکید بیشتر در ذیل کلمه «وسیله» نیز شرح می دهیم. درجات همان جایگاه پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام است. مشخص است که استدراج چیزی، غیر از آن چه است که گفتیم و عبارت است از زیاد شدن نعمت های دنیوی به وسیله زیاد شدن گناهان و از آن دشمنان ائمه علیهم السلام است و در دو سوره قلم و اعراف «سَسَّيْتُمْ لِنَفْسِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ» (۲) [به تدریج از جایی که نمی دانند گریبان شان را خواهیم گرفت] خواهد آمد.

داوود: در سوره ص و سبأ و دیگر سوره ها خواهد آمد که داوود در پذیرفتن ولایت، درنگ کرد و دچار اشتباه شد. و هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست، خدا اشتباه او را بخشید و عذاب را برایش آسان کرد.

الإدبار: و تدبّر و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من ادبر و مانند آن. بدان که ادبار با فتحه همزه، جمع دُبّر است، به معنای عقب و دنباله هر چیز، پس با کسره همزه، مصدر ادبر است، به معنای پشت کرد و کنایه از پذیرفتن و

ص: ۴۲۰

۱- [۱] - آل عمران/۱۶۳.

۲- [۲] - قلم/۴۴.

در ذیل کلمه ارتداد می آید که مقصود از «الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ»^(۱) [آنان که به (انحرافات) گذشته شان برگشتند] دشمنان ائمه علیهم السلام در نپذیرفتن ولایت است. در ذیل کلمه طمس نیز خواهد آمد که ادبار بر گمراهی آنان دلالت می کند. و تأویل «من أدبر» و از این قبیل نیز همین می باشد. این چنین است معنی التدبر فی الشیء: تفکر برای فهمیدن.

در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^(۲) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است]، آمده است: آیا تدبیر نمی کنند تا بر این قضاوت کنند که حق با آنان است.^(۳)

مشخص است که امر ولایت، همان حق است و معنای سایر مشتقات تدبر نیز، این چنین است. پس آگاه باش.

الدحور: و مدحور. معنای دحر و دحور، طرد کردن است و به نظر می آید که طرد شدن از رحمت خدا و بلکه از هر خیری باشد و این طرد شدن، مخصوص رها کنندگان ولایت است و چنین کسی از سرچشمه خیر، که همان ولایت است رانده شده است. پس آگاه باش.

الداخرون: خواران و ذلیلان. در ذیل کلمه ذله به تفسیر آن اشاره می کنیم که تفسیر داخرون نیز می باشد. و آن چه در ذیل کلمه خذلان گفته شد، آن را تأیید می کند.

الدار: در کافی و غیر کافی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که نحن الدار (ما خانه هستیم) و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ»^(۴) [آن سرای آخرت]. در ذیل کلمه باب، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۴۲۱

۱- [۱] - محمد(ص)/۲۵.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۴.

۴- [۴] - قصص/۸۳.

آورده شد: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» (۱) [و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند]، آمده است: مقصود از آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید: پس از من، کافرانی نگردید که گردن یکدیگر را می زنند. شاید تفسیر دارالبوار، کفر و نابودی معنوی باشد. اما مقصود از کفر اینجا گمراهی در نتیجه غضب خلافت از ائمه علیهم السلام است. و در این صورت مقصود از دارالبوار از نظر باطن گمراهی در ترک تمسک جستن به ائمه علیهم السلام می باشد. و آن چه در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، کلام ما را تأیید می کند. آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود: ایمان درجاتی دارد و خود نیز مرتبه ای است و اسلام نیز مرتبه ای و کفر نیز مرتبه ای است. پس آگاه باش هر جا را مناسب با معنی تفسیر کن. چرا که کلمه دار زیاد است. و در ذیل کلمه آخره گفتیم که الدار الآخره چگونه تفسیر می شود.

الدارسه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، به معنای خواندن است. شاید در بعضی از جاها بر طبق تفسیر، خواندن متعلقات ولایت و نخواندن آن منظور باشد. پس اندیشه کن.

إدریس: همان پیامبر مشهور، بعد از شیث بن آدم است. به او ادریس گفته شد چرا که اولین کسی بود که با قلم نوشت و کتاب خواند. در سوره مریم خواهیم گفت که او به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسل شد، پس خداوند او را به مقامی والا رساند و از قوم خود پنهان و غایب گشت، همچنان که قائم علیه السلام غایب شد.

الدخول: وادخال و داخل و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدخل و... بدان که مدخل در قرآن به معنای داخل شدن است و در مورد متمسکان به ولایت به کار می رود.

ص: ۴۲۲

تفسیر مدخل، به فرد داخل در ولایت نیز صحیح می باشد. آن چه مقابل این کلمه است، مقابل آن نیز در تفسیر می باشد. و از آن چه بیان کردیم چگونگی دخول و إدخال نیز مشخص شد. پس در هر مکان اندیشه کن تا کلام ما را به خوبی دریایی.

الدلاله: و دال و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، هر چند به این لفظ نباشد. لفظ دلاله و دال در قرآن نیامده است، اما آن چه به معنای آن است و در ماده مشترک هستند، مانند دلیل و آن چه در ماده اشتراک ندارند، مانند هادی و مرشد، در قرآن آمده است. اگر این مطلب را دریافتی پس بدان که کفعمی به نقل از امام باقر علیه السلام می فرماید: ائمه علیهم السلام، دعوت کنندگان به بهشت و راهنمایان به سوی آن هستند و در کتاب معراج به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که: ما راهنمایی آشکار هستیم برای کسی که هدایت یابد. در متون زیارتی آمده است که: شما شفا دهنده مریضان خدا و ارشاد کننده به راه او هستید. و در همین زیارت آمده است: شما راهنمایان به سوی خدا هستید و حجت اوید.

در زیارت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است که: شهادت می دهم که او (علی علیه السلام راهنمای بر (دین) مردی است که او را به رسالت خویش مبعوث کرده ای. و امثال این روایات که اهل بیت علیهم السلام را راهنمایان به سوی حق و خیر می داند و شرط آن تمسک به آنان و ولایت است. دشمنان آنان راهنمایی به سوی شر و باطل هستند. پس تفسیر به آن، در مورد آیاتی که با این مطلب متناسب است، درست و به جا است. و غافل مشو.

الدم: در باب چهار فصل اول آمد که در قرآن، از دشمنان ائمه علیهم السلام بالدم (با خون) یاد می شود و برخی از تأکیدات را، در ذیل کلمه فحشاء می آوریم. در ذیل کلمه میته خواهد آمد که دشمن علی علیه السلام اگر از آب فرات هم بنوشد و در آغاز بسم الله گوید و در پایان الحمد لله، چیزی جز مرگ و خون ریخته شده نیست. پس شاید بتوان خون را به خوراکی و نوشیدنی دشمنی کننده و نجاست و کینه ای که از اهل بیت علیهم السلام در دل دارد، تفسیر کرد. همان خون دلمه ای که از آن خلق شد. تفسیر سفک الدماء در ذیل کلمه قتل النفس می آید.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: بدانید که خون و خوردن آن، حُرمتش در نزد خدا کمتر است از کسی که از برادر مؤمن خود، پیش پادشاه ستمگر بدگویی کند. او در واقع خودش و برادر مؤمن و پادشاه را نابود کرده است. از این می توان استفاده کرد و اکل الدم (خوردن خون) و سفکه (ریختن آن) را به سعایت و بدگویی نزد دشمنان دین و ستمگران، تفسیر کرد.

المدهنون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدهنون. معنای اصلی مداهنه، فریب دادن و سازش کردن است و در سوره واقعه «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» (۱) [آیا شما این سخن را سبک (و سست) می گیرید] و در سوره قلم «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (۲) [دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند] آمده است.

در محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه در مورد آن دو (خلیفه اول و دوم) نازل شده است. در تفسیر قمی آمده است: دوست دارند که در مورد علی علیه السلام ظاهرسازی کنید تا با تو، ظاهرسازی کنند. پس اندیشه کن.

الدین با کسره، در باب چهارم فصل اول از گفتار اول بیان شد که مقصود نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دین خدا است. چرا که دین فقط با شناخت آنان است که محقق می گردد و هر کسی آنان را نشناسد، پس دین خدا را نشناخته است. اینان اصل و ریشه دین هستند و عبادتی پذیرفته نمی شود مگر با شناخت آنها. در ذیل کلمه اخلاص اشاره کردم که دین خالص به شناخت امام علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه شهر خواهیم گفت که دین قیم (با ارزش)، شناخت امامان ۱۲ گانه و ۴ امام مورد قبول زیدیه و اقرار به خلفای راشدین است.

در پایان باب سوم فصل دوم از گفتار اول، اشاره شد که دین قیم و کلام خداوند «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (۳) [و دین پایدار همین است]، به شناخت کامل علی

ص: ۴۲۴

۱- [۱] - واقعه/۸۱.

۲- [۲] - قلم/۹.

۳- [۳] - بینه/۵.

علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه قیّمه خواهد آمد که دین القیّمه به دین فاطمه علیها السلام و دین قائم علیه السلام تفسیر می گردد. و در ذیل کلمه هدایه خواهیم گفت که دین الحق، ولایت علی علیه السلام است و آن چه در ذیل کلمه حق بیان شد و تفسیری که از دین به ولایت شد، کلام ما را تأیید می کند. همچون سخن امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ» (۱) [خداوند برای شما این دین را برگزید]: دین، ولایت علی علیه السلام است و در تفسیر «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲) [پس البته نباید جز مسلمان بمیرید]: منظور ولایت علی علیه السلام است. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» (۳) [که دین را برپا دارید] آمده است: منظور اقرار به ولایت است. (۴) در ذیل کلمه کذب خواهد آمد که تکذیب الدین به تکذیب ولایت و تکذیب نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تفسیر می شود و از اینجا فهمیده می شود که دین مخصوص علی علیه السلام است. در مناقب ابن شهر آشوب به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْذِّينِ» (۵) [پس چه چیز تو را بعد (از این) به تکذیب جزا و می دارد]، آمده است: دین، علی علیه السلام (۶) است. و در برخی از زیارت هایش: ای دین استوار خدا، و در برخی دیگر: سلام بر دین به ارث رسیده. همگی این روایات، تأکیدی بر کلام ماست.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَقِيمُوا الدِّينَ» [دین را برپا دارید]: منظور، امام است. در تأیید این کلام، یوم الدین به ظهور قائم علیه السلام و روزی که خدا برای ولایت علی علیه السلام، از مردم پیمان گرفت، تفسیر شده است. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ

ص: ۴۲۵

۱- [۱] - بقره/۱۳۲.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - شوری/۱۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵- [۵] - تین/۷.

۶- [۶] - مناقب، ج ۳، ص ۱۱۵.

بِیَوْمِ الدِّینِ» (۱) [و کسانی که روز جزا را باور دارند] آمده است، ظهور قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آیه «وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ» (۲) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل می کنند، آمده است: روز عهد و پیمان، آن زمان که ای علی علیه السلام ولایت تو را انکار کردند و دروغ شمردند. ان شاء الله در ذیل کلمه کذب نیز آن را بیان خواهیم کرد.

نقل شده است که ائمه علیهم السلام، پیروان دین خدا و همراه با پیروان شان به دین خدا هستند. همان طور که در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما پیروان دین خدا هستیم. و به نقل از امام باقر علیه السلام که در ضمن حدیثی می فرماید: همانا ائمه حق و پیروان شان، همان کسانی هستند که به دین خدایند و ائمه علیهم السلام ستم و ظلم از دین خدا عزلت گزیدند.

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که به ولایت فردی ظالم، گردن زند، هیچ دینی ندارد و از خدا نیست.

در محاسن به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (۳) [و در دین بر شما سختی قرار نداده است] آمده است: منظور در نماز، زکات، روزه، حج و خیر. اگر ولایت خدا و رسولش و اولی الامر (اهل بیت) را بپذیرید، خدا اعمال شما را قبول می کند. دین به معنای چیزی است که انسان به آن گردن می نهد، و به معنای اطاعت و عبادت و پاداش است.

واضح است که نماز و زکات و روزه نزد خدا پذیرفته نمی شود، مگر با ولایت و اقرار به ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شناخت ایشان.

ص: ۴۲۶

۱- [۱] - معارج/۲۶.

۲- [۲] - مدثر/۴۶.

۳- [۳] - حج/۷۸.

ثواب نیز نصیب کسی نمی شود، مگر با ولایت و اقرار به آن. و عذاب، نتیجه ترک ولایت است.

پس ولایت، سبب جزا است. و مشخص است که روز ظهور قائم علیه السلام، روز پاداش و قیامت صغری و حشر، قیامت کبری و روز پاداش کامل و روز پیمان اُلت است. روز برپایی طاعت است. و بدیهی است که سرچشمه همه این امور و مقصد نهایی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم شناخت و دوست داشتن و اطاعت از آنها و ترک مخالفت است. بر این اساس، می توان گفت که همه تفاسیر و روایات ذکر شده در ذیل کلمه دین، به یک چیز برمی گردند و آن، لزوم اطاعت از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است. حدیث مفضل که در باب چهار فصل اول از گفتار اول ذکر شد، حق مطلب را آن چنان که باید، به جا می آورد. پس اندیشه کن.

الدین: با فتحه، بدهی دارای مدت مشخص. و واضح است که دین، گاهی مالی و گاهی غیر مالی است، مانند ذمه حق الله و حق الناس. پوشیده نیست که ولایت از بزرگترین حقوق و واجب ترین آنها است، همه باید آن را بپذیرند و ملزومات آن را به جا آورند. و چه بسا بتوان در جای مناسب خود، به آن یا به بعضی از لوازم آن تفسیر شود. پس اندیشه کن تا که رابطه بین این دین یا دین با کسره را دریابی. برخی از موکدات و بهتر بگوییم شاهد، برای کلام مان، در ذیل کلمه قرض و غارمین و دیگر کلمات می آوریم.

الدعوی: و ادعاء و هر آنچه این معنی را می رساند مانند یدعون. گفته می شود: ادعاء: آن چیز را از آن خود دانست. ادعی کذا: آن را راست یا دروغ پنداشت. دعوی اگر در مورد ولایت به کار رود، معنای حقیقی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در مورد غیر آنها، عکس این صادق است. پس اندیشه کن.

الدعوه: و دعاء و داعی و مدعوّ الیه: کسانی که صدای زنند و از خدا و رسولش و حق، بهشت و از این قبیل را می طلبند. و کسانی که از غیر خدا چیزی دیگر را می خواهند. و همچنین آن چه خدا و انبیای او و پیروان واقعی آنها

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره آیه «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَأَ عَوْجَ لَهٗ» (۱) [در آن روز (همه مردم) داعی (حق) را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می کنند] آمده است: داعی، علی علیه السلام است و در برخی زیارات شهادت می دهم که تو صدا زنده به سوی خدا هستی. در برخی دیگر: شهادت می دهم که شما صدا زندگان به سوی خدا و رهبر این صدا زندگان اید. در زیارت قائم علیه السلام: ای دعوت کننده به سوی خدا. در ذیل کلمه منکر خواهیم گفت که داعی در بعضی از آیات قرآن به قائم علیه السلام تفسیر می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: خدا، ائمه را فراخوانان به تقوی قرار داد. در ذیل کلمه الدلاله نیز گفته شد که آنها فراخوانان به بهشت هستند. و شکی نیست که آنها و شیعیان مخلص، دعوت کننده به هر حق و خیری هستند.

در ذیل کلمه اخلاص گفتیم که شیعه زمان غیبت امام علیه السلام، در آشکار و نهان مردم را به دین خدا دعوت می کنند و به عکس، دشمنان شان به سوی غیرخدا و آتش و هر شر و باطلی. در ترجمه آیه به طور صریح گفته شد که آنان دعوت کنندگان به آتش هستند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» (۲) [و کسانی را که جز خدا می خوانند] آمده است: کسانی که در مقابل پروردگار، خلیفه اول و دوم و سوم را صدا می زنند.

در باب چهارم فصل اول از گفتار اول گفته شد هر کس دیگران را به طاعت خودش فرا بخواند، مانند خلفای ظالم است و مثلاً به او گفته می شود: مانند فرعون است. چرا که گفت: أنا ربکم الأعلى. از آن جهت که اطاعت، عبادت کردن است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، اخباری آورده شد که اذعان می کردند: ولایت،

۱- [۱] - طه / ۱۰۸.

۲- [۲] - نحل / ۲۰.

همان چیزی است که خداوند همه مخلوقات، حتی انبیاء و ملائکه را به آن فراخوانده است. و از انبیاء پیمان گرفته است که مردم را به آن دعوت کنند و هر کسی امت خود را فرا بخواند. و آنها فقط برای دعوت به ولایت، مبعوث شده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود به نقل از امام رضا علیه السلام در باره آیه «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» (۱) [بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید] می فرماید: ولایت علی علیه السلام و هر آن چه ولایت او حکم می کرد، بر مشرکان سخت آمد. و یک روایت دیگر نیز در ذیل کلمه مستقیم می آوریم.

مؤلف گوید می بینی که در این تفسیر در بیان داستان های پیامبران و دعوتشان از مردم و در بیان آن چه خدا به آنها نسبت می دهد، ولایت و اقرار به آن که اصل و مبنای همه چیز است را ذکر می کنیم، حتی اگر در هر موضوعی به سندی دست نیابیم. و در ذیل کلمه اهل و آمه اشاره شده که ائمه، صاحبان دعوت ابراهیم علیه السلام اند.

در برخی زیارات آمده: سلام بر تو ای دعوت نیکو. از بدیهیات است که دعا مستجاب نمی شود، مگر با توسل به آنان و هیچ کس خدا را صدا نمی زند و از او چیزی نمی خواهد، مگر به واسطه آنها. پایه و اساس همه دعوت شان، ماندن بر ولایت است. بر این اساس، می توان دعای افراد برگزیده و هر نوع دعایی که خدا به آن فرمان داده است، به این نوع دعاء (توسل به ائمه علیهم السلام)، تفسیر کرد.

الدم: آن را قبل از دین ترجمه کردیم. به آنجا مراجعه شود.

الدنیا: و ادنی. معنای اصلی دنو، نزدیکی است و ادنی، پست. دنیا به این جهان که مقابل آخرت است، گفته می شود و رابطه و تناسب بین آن دو مشخص است. در ذیل کلمه حیات گفته شد که شاید بتوان زندگی دنیا به رجعت و ولایت دو خلیفه اول و دوم تفسیر کرد. اشکالی ندارد که دنیا با تناسب میان آن دو و همانند آنها و

ص: ۴۲۹

حکومت و ولایت آنان تأویل گردد و همه آنها با معنای لغوی دنیا (پستی) تناسب دارند.

در ذیل کلمه عذاب می‌گوییم که عذاب ادنی (عذاب کمتر) در دنیا به وسیله شمشیر است. و شاید بتوان از همین جا استفاده کرد و در تفسیر آیه‌های مناسب این تأویل به کار برد. پس اندیشه کن و غافل مشو از این که ادنی به معنای کمتر نیز آمده است که با ظاهر تناسب دارد، همچنین کلمه دنیا نیز مصداق‌هایی با معنای ظاهر دارد. پس تأمل کن.

ص: ۴۳۰

الذرة: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند ذره و... در فرهنگ لغت، ذره یعنی او را آفرید و بیشترش کرد. گفته شده ذریه از این کلمه است و به نظر می آید که ذریه از ذر باشد، همچنان که از جمع آن مشخص است و به آن اشاره می شود. در ذیل کلمه خلق، تفسیر ذره آورده شد و در ذیل کلمه فطره نیز آورده خواهد شد. پس ذره به هر دو معنی است. اندیشه کن.

الذئب: در سوره یوسف آمده است و در ذیل کلمه حج اشاره شد که دشمنان ائمه علیهم السلام، گرگ هستند.

الذباب: واضح است و در سوره حج آمده است و شاید بتوان آن را تفسیر کرد به آن چیزی که در بعوضه گفتیم و در نحل نیز خواهیم گفت: زنبور عسل. و خدا می داند.

الذنب: مفرد و جمع آن را در اثم گفتیم و شاید بتوان از آن در تفسیر ذنب و ذنوب استفاده کرد و به ولایت اهل باطل و پیروی از آنها و حتی به خود اهل باطل تفسیر کرد. و اثم همان ذنب (گناه) است.

هیچ گناهی بزرگ تر از آن چه گفتیم وجود ندارد و اینها خود گناه هستند و آن چه در خطاء آمد و در وزر و عصیان و از این قبیل خواهد آمد، بیانگر این مسأله است و باید مناسبت بین آنها را کشف کرد. پس غافل مشو.

بدان که مراد از گناه پیامبر، گناه امت و پیروان اوست، همچنان که دلیلش در سوره فتح در آیه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن دَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (۱) [تا خداوند از گناه

ص: ۴۳۱

گذشته و آینده تو در گذرد]، ذکر خواهد شد. امام علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند که او گناهی ندارد و خداوند تضمین کرده است که گناهان گذشته و آینده پیروان او را می بخشد.

اما در مورد بقیه پیامبران، ترک اولی به حساب می آید. همچنان که در جای خود ذکر شد.

الذهب: معنای ظاهری آن معلوم و مشخص است، ولی شاید بتوان آن را به برخی از علوم تفسیر کرد، همچنان که کلمه مال نیز به علم تفسیر خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا هادی است.

الذبح: در سوره صافات به دلایل تفسیر ذبح عظیم به امام حسین علیه السلام اشاره خواهد شد. و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أنا ابن الذبیحین». منظور ایشان اسماعیل پیامبر علیها السلام و پدر خودشان عبدالله بن عبدالمطلب است و داستان آن مشهور است. شاید بتوان در برخی از موارد ذبح را به همان چیزی که در قتل گفته می شود، تفسیر کرد. و خدا می داند.

الذره: و ذریه. گفته شده که ذره، مورچه سیاه قرمز رنگ است و گفته شده ذرات ریز پراکنده ای است که با نور خورشید که از پنجره می تابد قابل رؤیت است و سبک است. ذریه: اسمی برای همه فرزندان انسان، چه مذکر و چه مؤنث است و اصل این کلمه از ذرّ، به معنای پخش و پراکنده است. چرا که خداوند فرزندان انسان را در زمین پخش کرد، آن هنگام که آنها را از وجود حضرت آدم علیه السلام آفرید و همگی در عالم ذرّ بودند و خودشان، بزرگ ترین شاهد برای خودشان هستند. همچنان که به طور مفصل در روایات آمده است.

کلمه ذره در چند جا از قرآن آمده است و چه بسا بتوان در پاره ای از موارد آن، به خارج شدن ذریه از صلب آدم برگردد. امّا ذریه در ذیل کلمه أمه، به آن اشاره شد و منظور خارج شدن هر کس که زمانی بت می پرستیده، از نسل ابراهیم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام: ما نسل ابراهیم علیه السلام هستیم. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «رَبَّنَا

إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ» (۱) [پروردگارا من (یکی از) فرزندانم را در دره ای بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم]: مانند خود ایشان هستیم و بقیه آن ذریه.

و به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (۲) [و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] آمده است: الذین آمنوا، رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و الذریه، ائمه اطهار علیهم السلام.

در اتباع، آیه «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۳) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابراهیم علیه السلام و جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر شد. در کلمه آل گفته شد که آل پیامبر صلی الله علیه و آله، ذریه ایشان هستند و در عترت در تفسیر آیه «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» (۴) [ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد]، گفته خواهد شد که منظور فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام است و به طور کلی منظور از ذریه، ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و در زیارت نامه آمده است که شما ائمه اطهار علیهم السلام، همان نسل برگزیده هستید و در روایتی از طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ائمه علیهم السلام همان ذریه مطهر و بزرگوارند.

الذکر: و در ذیل کلمه انثی، ذکر همان طور که مناسب دارد، به علی علیه السلام تفسیر شد. به خاطر داشته باش و آن چه در رجل، وقتی گفته شود، این کلام را تأیید می کند.

ص: ۴۳۳

۱- [۱] - ابراهیم/۳۷.

۲- [۲] - طور/۲۱.

۳- [۳] - آل عمران/۳۴.

۴- [۴] - فرقان/۷۴.

الذکر: و تذکره و ذکری و ذاکر و آن چه این معنا را می رساند، مانند الذین یذکرون و یتذکرون و هر آن چه مربوط به ذکر و تذکر و تذکیر باشد. تذکر و تذکیر باید زبانی گفته شود، چرا که معنای آنها تنبّه و تنبیه است و این امر بدون بیان حق و تدبیر در آن، که همان معنی ذکر می باشد ممکن نیست.

ذکر در قرآن به چیزهای مخت_لفی_تف_سیر شده است: ۱. قرآن، ۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۳. علی علیه السلام، ۴. ائمه اطهار علیهم السلام، ۵. ولایت و امامت و پی_روی از علی علیه السلام و دیگر امامان و ۶. معنای متداول آن ولی همراه با اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام. به عبارت دیگر یاد کردن از نعمت های خدا و احسان او، به گونه ای که با ایمان به او و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

در کافی، امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِنَّهُ لَعَدِ كُرٌّ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (۱) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] می فرماید: ذکر، قرآن کریم است. و ما سرپرست و مسؤولیم. (۲)

همچنین امام صادق علیه السلام در کافی در باره آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (۳) [پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید] می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر است و ما اهل بیت او، اهل ذکریم و روایات در باره این که مقصود از اهل ذکر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، فراوان است. در باب چهار فصل دوم از گفتار اول، به تفسیر ذکر الله به علی علیه السلام اشاره شد و همچنین روایتی در ذیل کلمه تعریف آورده می شود. در باب اول فصل دوم از آن گفتار، حدیث سعد الخفاف آورده شد که به تفسیر ذکر الله به ائمه اطهار علیهم السلام و این که ائمه علیهم السلام ذکر الله اکبراند، اشاره داشت.

طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام روایت کرد که ائمه علیهم

ص: ۴۳۴

۱- [۱] - زخرف/۴۴.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳- [۳] - انبیاء/۷.

السلام ذکر حکیم هستند و در بعضی از زیارت های علی علیه السلام آمده است: ایها الذکر الحکیم: ای ذکر حکیم.

مؤلف به نقل از استاد علامه (مجلسی) گوید: ائمه علیهم السلام با ذکر خوشحال می شدند، چرا که آنها به مردم متذکر می شدند که صلاح شان در علوم توحید و معاد و دیگر معارف و احکامی است که بزرگترین آنها ولایت و شناخت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. و مشخص است که مقصود همین است. اما شاید به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت نیز مربوط باشد. پس اندیشه کن و یادآور آن، توحید و نبوت و ولایتی است که در روز «پیمان ألت» از مردم گرفته شد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» (۱) [و هر کس از یاد من دل بگرداند] گفت: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. در تفسیر قمی امام صادق علیه السلام در باره آیه... «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غَطَاءٍ عَن ذِكْرِي» (۲) [کسانی که چشمان (بصیرت) شان از یاد من در پرده بود] می فرماید که: منظور از ذکر، ولایت علی علیه السلام می باشد.

امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره آیه «لقد أنزلنا إليكم كتاباً فيه ذكركم أفلا تعقلون» (۳) [در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید] می فرماید: اطاعت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن امام علی علیه السلام است. و امام کاظم علیه السلام در مناقب می فرماید: ولایت علی علیه السلام یادآوری برای پرهیزگاران، یعنی جهانیان است.

ابوبصیر در باره آیه «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۴) [و این (آیات) جز تذکری برای بشر نیست] روایت کرد که: آری، منظور ولایت علی علیه السلام است و همه

ص: ۴۳۵

۱- [۱] - طه/ ۱۲۴ .

۲- [۲] - كهف/ ۱۰۱ .

۳- [۳] - انبياء/ ۱۰ .

۴- [۴] - مدثر/ ۳۱ .

به آن امر شده اند. در واقع، مرجع همه تفاسیرات ذکر، چه به طور صریح و چه به طور ضمنی، به ولایت برمی گردد و حق همین تفسیر آخر، که امام علیه السلام در باره آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ» (۱) [خدا را به یاد آورید] می فرماید: خدا را به نعمت هایش و احسانش در حق خودتان یاد کنید، بدان گونه که با ایمان به محمد صلی الله علیه و آله، سرور جهانیان و اعتقاد به جانشینی علی علیه السلام، زینت اسلام و باور به امامت فرزندانش، ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در کافی در باره آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» (۲) [و چون خدا به تنهایی یاد شود] آمده است که می فرماید: از کسی اطاعت کنید که اطاعت از او امر شده است.

در باره آیه «إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ» (۳) [چون خدا به تنهایی خوانده می شد کفر می ورزیدید] می فرماید: منظور، ولایت کسی است که خداوند به ولایت او امر کرده است. به همین خاطر گفته شده که ائمه علیهم السلام، صاحبان ذکر هستند.

همچنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: ما صاحبان ذکر و صاحبان علم هستیم. همچنین در مورد آنها گفته شده که آنان کسانی هستند که از ذکر تبعیت می کنند. و همان طور که امام صادق علیه السلام در باره «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ» (۴) [بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند] می فرماید: همه تفاسیر، ذکر را علی علیه السلام می دانند. پس آگاه باش.

ذکر بسیار به تسبیح فاطمه علیها السلام تفسیر شده است. همچنان که به نقل از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار در باره آیه «وَإِذَا ذُكِرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» (۵) [و خدا را بسیار یاد کنید] آمده است: از امام سؤال شد که معنی ذکر بسیار چیست؟ امام علیه السلام فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگوید خداوند را

ص: ۴۳۶

۱- [۱] - احزاب/۴۱.

۲- [۲] - زمر/۴۵.

۳- [۳] - غافر/۱۲.

۴- [۴] - یس/۱۱.

۵- [۵] - جمعه/۱۰.

بسیار یاد کرده است.

از آن چه گفتیم معلوم می شود که تذکیر و امثال آن ممکن است به تنبیه و تدبّر در حق هم تفسیر شود که همان ولایت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام می باشد و توسل نجستن به کسی غیر از آنها. همچنان که مؤلف به آن اشاره کرد و در روایاتی تفسیر تذکره و ذکره نیز این چنین است. پس آگاه باش.

اما ذاکر و آن چه به معنی آن می باشد، گفته شده که منظور علی علیه السلام است. و ناگفته نماند که ائمه علیهم السلام بلکه شیعیان خالص آنها نیز مد نظر است. امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی در معانی الأخبار، می فرماید: من در قرآن با اسم های مختلفی آمده ام. پس حذر کنید که به خود نسبت دهید و گمراه شوید. پس امام اسم هایی را گفتند، از آن جمله: أنا الذاکر: من همان ذکر هستم که خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ» (۱) [همانان که خدا را یاد می کنند].

مؤلف گوید: کلام های قبلی ما این سخن را تأیید می کند، مانند تفسیر اولی الذکر، من اتبع الذکر و... سخن امام علیه السلام که می فرماید: اینی مخصوص (این امر فقط مخصوص من است)، منافاتی با این که ائمه علیهم السلام و شیعه نیز شامل این اختصاص شوند، ندارد.

الذل: و ذله و أذله. معنای اصلی کلمه ذله و ذل با ضمه، خواری مقابل عزّت است و در اصل، این کلمه به معنای قدرت و توانایی و چیرگی است و از نام های خداوند تعالی، عزیز می باشد، به معنای شکست ناپذیر.

همچنین از اسماء خداوند عزّ و جل، معزّ و مذل است. یعنی به هر کسی که بخواهد، عزّت می دهد و به هر کس که بخواهد، خواری می بخشد. ذل با کسره که گاهی ضمه می گیرد، به معنای آسان و مطیع، مقابل سختی است. همچنان که ذل با ضمه نیز مقابل عزت است. از این رو به انسان مطیع و فرمانبردار، ذلیل گفته می شود و به مطیع و فرمانبردار غیرانسان، ذلول. و این صفت پسندیده ای است که به آن اشاره خواهد شد. مقابل آن عزت به معنای تکبر سرکش و تسلیم ناپذیر است.

ص: ۴۳۷

همچنان که در آیه «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (۱) [نخوت وی را به گناه کشاند] آمده است.

اگر این را دریافتی، بدان که آیات و روایات، از جمله آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۲) [ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است]، در سوره منافقین به طور صریح اشاره دارند که عزت از آن خدا و رسول اوست و اینانند که عزیز و پیروز و تسخیر ناپذیرند. همچنین عزت از آن ائمه اطهار علیهم السلام و همه شیعیان مؤمن ایشان است و دشمنان مخالف ایشان اهل ذلت و خواری هستند. سپس اینان، همان اذلون نزد خدا در دنیا و آخرت هستند و آنچنان که واضح و آشکار است، عزت ظاهری آنها در چند روز فانی دنیا، سودی به حال شان ندارد.

کفعمی در باره آیه «تُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (۳) [هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی]، می فرماید: هر کس را که بخواهی با ایمان و طاعت، عزت می بخشی و هر کس که بخواهی با کفر و معصیت، خوار می کنی. مؤمن را با بزرگی داشتن و ستایش و وارد بهشت کردن، عزت می بخشی و کافر را با جزیه و اسارت و وارد جهنم کردن، خوار می کنی. سپس فرمود: این که خدا، اولیاء را فقیر می کند و مصیبت به آنها می رساند، به خاطر خوار کردنشان نیست، بلکه می خواهد آنها را در آخرت گرامی دارد. روایاتی از جمله آن چه در سوره ملک می آید و در سوره مجادله در باره آیه «أُوذِلْتُمْ فِي الْأَذْلَانِ» (۴) [آنان در (زمره) زبونان خواهند بود] و در سوره منافقین، همه این کلام را تأیید می کند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ» (۵) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] تا «وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ» (۶) [و خواری آنان را فرو

ص: ۴۳۸

۱- [۱] - بقره/۲۰۶ .

۲- [۲] - همان .

۳- [۳] - آل عمران/۲۶ .

۴- [۴] - مجادله/۲۰ .

۵- [۵] - یونس/۲۷ .

۶- [۶] - قلم/۴۳ .

می گیرد]، می فرماید: اینان اهل بدعت و شبهه و شهوات هستند که خداوند چهره آنان را سیاه می کند و لباس ذلت و خواری بر تن آنان می پوشاند. (۱)

در زیارت جامعه: چه بسیار، خداوند ما را از خواری خارج کرد. این گفته، مطلب را به صراحت بیان می کند. آن چه امام رضا علیه السلام در کافی می فرماید که امامت، عزت مؤمنان است، این کلام را تأیید می کند. ایشان همچنین می فرماید: و امام دلیل عزت مسلمانان است.

امام علی علیه السلام در حدیثی در کافی، در باره ویژگی اسلام می فرماید: خداوند اسلام را برای دوستدار آن، عزت قرار داد و پایه های آن را در برابر کسی که با آن بجنگد، محکم کرد. و به تفسیر اسلام اشاره خواهد شد. این غیر از آن خشوعی است که به آن امر شده است و شایسته است مؤمن، متصف به آن باشد.

همچنین در سوره اسراء که خداوند می فرماید: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (۲) [و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر] چرا که مقصود از ذل، تواضع است که مقابل تکبر از صفات دشمنان می باشد، همچنان که قبلاً نیز آن را شرح دادیم و در جناح اشاره شد و در کبر نیز اشاره خواهد شد. پس اندیشه کن.

الذلول: ذلول و آن چه که این معنی را می رساند، مقابل سخت است، به معنی فرمانبردار و مطیع در برابر آن چه که بدان امر شده است، همچنان که قبلاً گذشت. در مورد انسان، کنایه از خوش اخلاقی است و بر این اساس، شاید بتوان آن را تا آنجا که مناسب معنی باشد به فرمانبرداری در برابر امر خدا تفسیر نمود. از قبیل امر به ولایت، همراه با اطاعت از او و... پس آگاه باش.

الذمه: ذمه به معنای عهد و پیمان است و تفسیر آن همان چیزی است که در عهد ذکر خواهد شد

المذموم: مشخص است که سرزنش واقعی از آن کسی است که به ولایت تمسک بجوید و هر کس در امر ولایت سهل انگاری کند، مذموم است.

ص: ۴۳۹

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- [۲] - اسراء/ ۲۴.

الأذقان: جمع ذقن است و در دو سوره إسراء و یس آمده است. در تفسیر قمی، کنایه از وجه و به معنای آن است و ترجمه وجه در خود وجه اشاره خواهد شد. در اذن اشاره شد که خداوند تعالی، ایمان را بر همه اعضای بدن انسان واجب کرد. اعضاء و جوارح مورد مدح و ستایش آن اعضایی است که ولایت را پذیرفت و کارهایی را انجام داده که خداوند دستور آن را داده است. پس فهم کن.

الذاریات: این کلمه در خود سوره ذاریات آمده است و مقصود باد است و تفسیر آن همان چیزی است که در تفسیر ریاح گفته خواهد شد. و خدا می داند.

ص: ۴۴۰

الرب: و ربی و ربانی. اما ربی با کسره راء، مفرد الربیبین است و زبان شناسان از همه بیشتر آگاهند. برخی از مفسران در باره آیه «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونًا كَثِيرًا» (۱) [و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند] در سوره آل عمران می فرمایند: منظور، گروه ها و جماعت هایی است و عرف می گوید: این کلمه منسوب الربه است و منظور، همان جماعت است یا این که این جماعت، منسوب به الرب هستند، مانند الربانی. به همین خاطر است که برخی از مفسران در تفسیر آیه فرموده اند: ربانیون، دانشمندان و خداپرستان هستند.

امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی در بصائر فرمودند: من جدا کننده این امت و ذوالقرنین آن هستم.

به شأن و نزول آیه، در باره علی علیه السلام به هنگام تفسیر آن اشاره می شود. اما گفته شده که ربانی لفظی سریانی است اما بیشتر اتفاق نظر بر این است که این کلمه عربی و منسوب به الرب است.

به همین خاطر گفته شده الربانی، عابد خداشناس است و گفته شده او مرد علم و عمل است و آمده است: به این خاطر به علماء و فقهاء، ربانیون گفته شده، چرا که آنان علم را یاد می دهند و چرا که آنان به تدبیر مردم و تعلیم شان می پردازند. کلمه ربانیون در دو سوره آل عمران و مائده آمده است.

در ترجمه اخبار آمده است که منظور از ربانیون، ائمه اطهار علیهم السلام است، کسانی که مردم را با علم شان تربیت می کنند. در نذیر سخن پیامبر به علی

ص: ۴۴۱

علیه السلام: «أنت ربانی هذه الامه» آورده می شود. در برخی از زیارات قائم علیه السلام آمده است که: ای ربانی آیات خدا. اما در مورد معنای رب، ۴ قول است و به هر ۴ معنی به کار می رود.

۱. به معنی صاحب، مانند رب الدار به معنی صاحب خانه. هروی در کتاب خود می فرماید: عرب ها، پادشاهان را با توجه به این معنی، ارباب می نامیدند. ولی به نظر می آید که طبق قول دوم، صحیح باشد.

۲. گفته شده به معنای آقا. همچنان که در آیه «فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا»^(۱) [اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند] آمده است که ربه، به معنای آقای او و پادشاه اوست. بنابراین سید به معنی امیر و پادشاه می باشد و فرد بزرگی که از او فرمانبرداری می شود، به همین جهت است که به بزرگ قوم، آقای قوم گفته می شود. و همچنین، سید به معنی واجب الاطاعه نیز به کار می رود. و دومی را به وجود فردی مورد اطاعت و با ویژگی های صاحب امر و رأی و تدبیر، ارجاع می دهند. برخی از این معانی (رأی، تدبیر و..) معانی دیگر را در بر می گیرد.

۳. به معنی مدبر و مدیر. به علمای ربانیون نیز مدبر گفته می شود، همچنین به رب البیت (صاحب خانه)، مدبر البیت می گویند.

۴. به معنای مربی و تربیت کننده. کسی که به اصلاح و سر و سامان دادن امور برمی خیزد. و مشتق از تربیت می باشد و سخن خداوند باری تعالی در سوره نساء «وَرَبَّائِكُمْ»^(۲) [دختران همسرانتان] از همین کلمه می باشد.

کلمه الرب، معرف به ال به طور کلی، فقط برای الله به کار می رود. گروهی از زبان شناسان و دیگران نیز به صراحت آن را بیان کرده اند. در سوره حمد به معنای ظاهری و باطنی رب العالمین، اشاره می شود.

ص: ۴۴۲

۱- [۱] - یوسف/۴۱.

۲- [۲] - نساء/۲۳.

أما كلمة ربّ اگر اضافه شود، چه در لفظ و چه در معنی، در مورد کلماتی غیر از الله نیز به کار می رود. از آن جمله آیه «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» (۱) [نزد پروردگار خویش برگرد].

در نهایت، کلمه الرب اگر مضاف نشود (با ال به کار رود)، فقط برای الله به کار می رود و برای غیرالله باید اضافه شود. به طور کلی فقط در شعر آمده است و زیاد نیست. جزئیات مطلب، در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم آمده است. به آنجا مراجعه شود.

در آسر اشاره شد که ارباب به خلفای جور و مخالفان و غضب کنندگان حق علی علیه السلام و حق ائمه اطهار علیهم السلام، تفسیر شده است.

و روایت طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام که در ضمن حدیثی از مخالفان خود عیب جویی می کند، این کلام را تأیید می کند. آن امام علیه السلام فرمودند: گوساله را به عنوان رب خود انتخاب کنید و شیاطین را به عنوان یاوران خویش. آن چه را که گفتیم به خاطر بسیار چرا که به مناسبت های مختلف به کار می آید.

الرحب: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن کلمه مرحباً می باشد که به معنای وسعت و فراخی است. به همین خاطر است که در معنی مرحبا گفته شده: لقیم رحباً: به جای فراخ آمدی. فراء می فرماید: معنای آن رحب الله مرحباً... خدا به تو وسعت و فراخی دهد، می باشد و مرحب را جای وسیع و جادار و گشاد قرار می دهد.

در یسر، حتی در سعه و ضیق و عسر نیز، آن چه که در تفسیر این کلمه مفید باشد، آورده می شود. پس اندیشه کن.

الرطب: مقابل خشک است و در سوره انعام «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» (۲) [و هیچ تر و خشکی نیست] آمده است. برای این دو معنی ذکر می شود و امام صادق علیه السلام می فرماید: که این دو کلمه بیانگر زنده و مرده هستند، پس اندیشه کن

ص: ۴۴۳

۱- [۱] - یوسف/۵۰.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

الرطب: در سوره مریم می باشد و شاید بتوان آن را به همان چیزی که فاکهه تفسیر می شود، تفسیر کرد. همچنان که در ترجمه این سوره به آن اشاره خواهد شد. و خدا می داند.

الرعب: شدت ترس و جزع است و مقصود ترس و وحشتی است که خداوند در قلب دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجمع البیان می فرماید: به وسیله ترس، به اندازه یک ماه پیروز شدم. شاید بتوان آن را به قیام قائم علیه السلام، همان طور که در برخی از روایات آمده است، تفسیر کرد. از آن جهت که خداوند در قلب دشمنان امام زمان علیه السلام ترس و وحشت به اندازه یک ماه می اندازد و در بعضی از روایات ۶ ماه. واضح است که دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان، بسیاری از اوقات اگر یکی از ائمه اطهار علیهم السلام یا یکی از اصحاب را می دیدند، وحشت زده می شدند، هر چند که در اوج پیروزی و غلبه می بودند. و به طور صریح از برخی از اموی ها و عباسی ها و غیره نقل شده است. پس اندیشه کن.

الرغبه: و آن چه که این معنا را می رساند مانند راغب و... معنای رغبه میل شدید به چیزی یا روی گردانی از چیزی است. هیچ تردیدی نیست که تمام میل و رغبت مؤمن به دستور خدا در مورد ولایت و متعلقات آن می باشد و روی گردانی کامل او از چیزی است که خداوند آن را نفی کرده است، مثل پیروی از طاغوتیان و هر چیز که باعث ترک ولایت می شود و میل و رغبت کامل مخالفان درست مخالف آن چیزی که بیان شده. پس اندیشه کن.

الرقبه: و رقاب در اصل به معنای گردن است و از طریق مجاز جزء از کل، به انسان اطلاق می شود. اگر گفته شد أعتق رقبه: گردنی را آزاد کن، گویی که گفته باشد برده ای یا کنیزکی را آزاد کن.

و در فک گفته خواهد شد و در تحریر هم به تفسیر فک الرقبه (آزادی کردن) اشاره شد. به نظر می آید که دیگر موارد رقبه و رقاب نیز می تواند به همین معنی

تفسیر شود. پس آگاه باش.

الرقیب: و آن چه این معنی را می رساند مانند ارتقبوا. به معنای نگهبان و محافظ و انتظار کشنده و... است. امام رضا علیه السلام در قرب الإسناد در باره آیه «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (۱) [و انتظار برید که من (هم) با شما منتظرم]، می فرماید: آری، انتظار بکشید. من هم همانند شما از منتظران می باشم، منتظر فرج. همچنان که از روایتی که در سوره هود گفته خواهد شد نیز مشخص و مبرهن است و آن چه در تربص و انتظار بیان خواهد شد نیز آن را تأیید می کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر فرات در برخی از خطبه هایش می فرماید: ما، نگهبانان خلق خدا هستیم.

در تفسیر قمی، ابوالجارود در باره آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۲) [که خدا همواره بر شما نگهبان است] روایت کرد که رقیب، همان نگهبان است. و در علم گفته می شود که علی علیه السلام از خدا می ترسید و مراقب او بود، یعنی دقت می کرد مخالف امر او عمل نکند. آن چه گفتیم شاید بتوان در تفسیر دیگر موارد این کلمه نیز، استفاده کرد.

الركب: و ركاب و ركوب و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند ركبوا. در فرهنگ لغت ركه ركوباً و مركباً: سوار چارپا شد. و ارتكب الذنب: مرتكب گناه شد، رُكب: شترسواران، اسم جمع یا جمع ۱۰ نفر به بالا می باشد. و مفرد آن، ركاب و راكبه است.

ركبه ترکیباً: بر روی هم سوار و ترکیب کرد و در النهایه، الركب در اصل به شترسوار گفته می شد. اما معنای آن وسیع شد و به سوارکار هر نوع چهارپا اطلاق شد. هروی می فرماید: الركب با فتحه راء، شترسوار و با ضمه، گفته شده که جمع ركاب است، به معنای شترهای سواری، و به قولی جمع ركوب (با فتحه راء) به معنای هر نوع سواری است، و جمع ركاب، ركائب می باشد. آن چه هم معنای

ص: ۴۴۵

۱- [۱] - هود/۹۳.

۲- [۲] - نساء/۱.

رکوب می باشد نیز در همان معنای مشهور به کار می رود. اما می توان با برداشت منفی از آن به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

همچنین می توان در بعضی از مکان ها به همان چیزی که در فصل سوم از گفتار اول اشاره شد، نیز تفسیر کرد. آنجا که طبرسی در احتجاج به نقل از علی علیه السلام در باره آیه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (۱) [که قطعاً از حالی به حالی برخواید نشست]، می فرماید: باید راه کسانی که قبل از شما بودند را بیمایند.

و اندیشه کن و غافل مشو، که رکبان و بلکه رکب و رکاب نیز می توان به یاران قوی، چه در مقام مدح و چه در مقام ذم تفسیر کرد. آن چنان که در خیل گذشت و بنابر استعمال آن در مورد رکاب شتر _ همان طور که قبلاً گفتیم _ می توان از آن برداشت مثبت یا منفی داشت.

شاید بتوان تفسیر را به همان چیزی که در ابل و دواب گفته شد، ارجاع داد و در ذیل کلمه أنعام نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

الرهبه: و آن چه به این معنی می باشد مانند یرهبون و مانند آن. اصل معنای رهبه ترس است و تفسیر آن، همان تفسیری است که از خوف و خشیه و.. می شود.

الرهبان: در مورد رهبان و رهبانیت در سوره حدید خواهد آمد که معنی رهبانیه، مبالغه در عبادت و از ترس خدا، قطع رابطه با مردم است. هر کس به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را باور کند و از او پیروی نماید، مخصوصاً در زمینه ولایت و پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام، و عابد و زاهد باشد، همان کسی است که رهبانیت را آن طور که شایسته آن بود، حفظ کرده است. پس رهبان به کسی تفسیر می شود که در این امت و غیر این امت باشد. اما مصداق آن به ظاهر، گروهی از مسیحیان است که زهد پیشه می کنند و از مردم دست می کشند.

عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه... «ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرُهْبَانًا» (۲) (۳) [زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند]، روایت کرد که

ص: ۴۴۶

۱- [۱] - انشقاق/ ۱۹.

۲- [۲] - مائده/ ۸۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴.

اینان در فاصله زمانی بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بودند و انتظار آن حضرت صلی الله علیه و آله را می کشیدند.

مؤلف گوید: بر این اساس، می توان رهبان را تا آنجا که مناسب معنی است به عابدان و زاهدان منتظر حضرت قائم علیه السلام تفسیر کرد. و آن چه در تفسیر أخبار گفته شد، این کلام را تأیید می کند. از تفسیر آیاتی که در مذمت بعضی از رهبان آمده است غافل مشو.

مقصود از آنان، همان طور که در اخبار اشاره کردیم، مخالفان زاهد، مانند شیوخ متصوفه است. تا جایی که از زهدشان وسیله ای برای به دست آوردن دل مردم و گرفتن اموال آنها استفاده می کردند و مانع پیروی از ائمه علیهم السلام می شدند. و آن چه در سوره براءت در باره آیه «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^(۱) [اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند] گفته خواهد شد، این را تأیید می کند. گفته شده که اینان از آنان اطاعت کردند و به قول آنان اعتماد، تا جایی که حلال را حرام و حرام را حلال کردند، بدون این که از سوی خداوند چنین حکمی صادر شده باشند. و چه بسا این آیه، شامل اعتقاد بعضی از جاهلان مخالف باین شیوخ نیز باشد، افرادی که خود را با خدا متحد و هم شأن می بینند و این عین شرک است.

الریب: و مریب و مرتاب و آن چه بدین معنی است مانند الذین ارتابوا. در کتاب نهاییه و دیگر کتاب ها آمده است: ریب، شک است و به قولی شک همراه با تهمت. در فرهنگ لغت، ریب همانند ریه (با کسره راء)، به معنای گمان و تهمت است و أمُرٌ ریب: کار ترسناک و ارتاب شک و ارتباب به: به او تهمت زد. خلاصه این که ریه و ریب، همان طور که مشخص است، در اصل به معنای بی قراری و اضطراب می باشد. سپس به معنای شک مقابل یقین استعمال شد. همان طور که در فرهنگ لغت نیز آمده است.

ص: ۴۴۷

همچنین به معنای سوء ظن و تهمت نیز زیاد به کار می رفت. آن چنان که واضح و مشخص است، مرجع همه این معانی به نگرانی و اضطراب برمی گردد. در آخر باب پنجم از این فصل از گفتار اول گفته شد که هر کس ادعا کند علم قرآن را می شناسد و از احکامش اطلاع دارد، بدون این که از اهل بیت علیهم السلام یا فقهاء شنیده باشد، پس او دروغگویی مشکوک است که به خدا و رسولش دروغ می بندد.

در باب هفتم اولین فصل از گفتار سوم گفته شد که هر کس در شناخت دقیق امام کوتاهی کند، پس او شکاک است و از این رو به نظر می رسد که ریب را بتوان به جهل در حق امام و شک در امامت و شناختش و نگرفتن علوم از او تفسیر کرد.

آن چه در خوف گفته شد و آن چه در شک گفته می شود، این را تأیید می کند. آن چه در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَا يَزْتَابُ الدِّينَ أَوْ تَوَاتُرَ الْكِتَابِ وَالْمُؤْمِنُونَ»^(۱) و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شک نیفتند، آمده است، نیز دلیلی بر تأیید این کلام است که ایشان فرمودند: منظور، ولایت علی علیه السلام است. از سیاق حدیث مشخص می شود که سخن امام علیه السلام از ولایت علی علیه السلام، به یرتاب مرتبط است. و به همین خاطر آیه «مُعْتَدٍ مَّرِيبٍ»^(۲) [هر) متجاوز شکاکی] به دومی تفسیر شده است. همچنان که در معتدی و مَناع نیز به آن اشاره می شود. واضح است که او در مورد امام علیه السلام شک داشته است و مردم را نیز به شک می انداخته است. پس آگاه باش.

بدان که مریه و آن چه از آن مشتق می شود، مانند ریب و مریب، به خاطر وجود آن معنی، همه به یک شکل تفسیر می شوند. آن چنان که واضح است و در ترجمه شان نیز ذکر خواهیم کرد. و در نظر داشته باش و بدان که در بعضی از مکانهها، فقط به مطلق شک استعمال می شوند.

الرفث: در دو جا آمده و به معنای آمیزش زن و مرد و دشنام است. در شهر گفته خواهد شد که احتمالاً یکی از این دو کنایه از دیگری است و آن چه در

ص: ۴۴۸

۱- [۱] - مدثر/ ۳۱.

۲- [۲] - ق/ ۲۵.

فحشاء ذکر خواهد شد، آن را تأیید می کند. و شاید بتوان دیگری را به همان تفسیری که از نکاح... می شود، تفسیر کرد. و خدا بهتر می داند.

الرج: در سوره واقعه در آیه «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا» (۱) [چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود]، آمده است. معنی رج، به شدت تکان خوردن است و شاید بتوان آن را به همان تفسیری که از رجفه و زلزله می شود، تفسیر نمود. پس اندیشه کن.

الربح: ربح و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند «ربحت تجارتهم» که در سوره بقره آمده است و معنای آن در تجاره بیان شد.

الرماح: جمع رمح است و شاید بتوان آن را به چیزی که در اسلحه گفته می شود، تفسیر کرد و در حدید گفته شد. سپس اندیشه کن

الروح: در فرهنگ لغت روح با ضمه: آن چه زندگی انسان به آن وابسته است و مؤنث می باشد و به معنای قرآن. وحی جبرئیل، عیسی و فرشته ای که چهره اش مثل چهره انسان است و جسمش، همچون ملائکه است، دمیده شده، حکم پیامبری، حکم و امر خداوندی نیز می باشد. و در نفس، به شرح معنای اول روح اشاره شد. پس اندیشه کن. آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام، روح خداوند و کلمه او هستند و امام علیه السلام، روح قدسی است و در بعضی از زیارات آمده: شما ارواح مطهر هستید.

در بعضی دیگر آمده است که خداوند سبحان، از روح خودش در شما دمیده است. و نیز آمده است که شما را با روح خودش تأیید کرد. شاید مقصود از این دو کلام آخر، روح القدس باشد که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است یا با آنهاست. مخصوصاً این که در تفسیر قمی در باره «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (۲) [روح را به فرمانش به هر که بخواهد القا می کند] آمده است که روح القدس، مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

ص: ۴۴۹

۱- [۱] - واقعه/۴.

۲- ۲. غافر/ ۱۵.

عليهم السلام است و این روح، ستونی از نور است، بین ما و بین خداوند عزّ و جل (۱) و به هنگام تفسیر آیه «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (۲) [در آن (شب) فرشتگان با روح فرود آیند]، در لیل، روایتی نیز ذکر خواهد شد. به نقل از امام صادق علیه السلام در باره «قَبْلِ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (۳) [بگو روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است] آمده است: که این خلقت را کسی از پیشینیان غیر از محمد صلی الله علیه و آله نداشت. و محمد صلی الله علیه و آله به همراه ائمه عليهم السلام راه درست را به آنان نشان می دهند.

روایات، در باره روح القدس بسیار است و از روایات کافی و دیگر روایات به قطر می آید که آنها دو نوع هستند. یکی از آنها روحی از ارواح پنجگانه است که خداوند در معصومین قرار داده است. و دیگری خلقتی بزرگ تر از ملائکه که خداوند عزّ و جل، با پیامبر صلی الله علیه و آله و مخصوصاً با ائمه اطهار عليهم السلام قرار داده است. و شاید سخن امام علیه السلام: و از روحش در شما دمید، اشاره ای به نوع اول باشد و با روح خودش تأیید کرد، اشاره ای به نوع دوم باشد. خلاصه این که روح در آیات و روایات، بیشتر به معنی روح القدس به کار رفته است و همچنان که به بعضی از آن معانی که از فرهنگ لغت ذکر کردیم، نیز به کار رفته است. شاید بتوان در معنی از مکان ها _ اگر مناسب معنی باشد _ به ارواح ائمه اطهار عليهم السلام تفسیر کرد. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خداوند عزّ و جل در یگانگی خویش بی همتاست. یک کلمه گفت و آن کلمه نوری بود که از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عترتش را آفرید. و یک کلمه دیگر گفت که روحی در آن نور و در بدن های ما شد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم و به واسطه ما او بر خلق پنهان شد. طارق بن شهاب از علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در حدیثی فرمود: امام، بشر

ص: ۴۵۰

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- [۲] - قدر/ ۴ .

۳- [۳] - اسراء/ ۸۵.

آسمانی و روح قدسی و امری الهی است. پس آگاه باش.

و بدان که مؤمنان هم روحی دارند که روح ایمان خوانده می شود و در روایاتی که در شمارش ارواح آمده است، به صراحت به این روح نیز اشاره شده است. در بعضی از آیات نیز روح به آن تفسیر می شود. در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (۱) (۲) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] آمده است که خداوند عزّ و جلّ، مؤمن را با روح خودش تأیید کرد که هر زمان مؤمن نیکی کند، این روح در نزد او حاضر می شود و از خوشحالی می لرزد و هر زمان او بدی کند، این روح نیز از او دور می شود و پنهان می گردد و در زمین آرام می گیرد. از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: اگر فردی در مورد من شک کند، روح ایمان از او جدا می گردد.

آن امام علیه السلام فرمود: این آیه «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] این روح همان است که از او جدا می شود. از بعضی از روایات به نظر می آید که او از نوع فرشته است، همان طور که در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام نیز آمده است که مؤمنی نیست، مگر این که برای قلبش ۲ گوش در درون است. یک گوش که در آن شیطان و سوسه کننده می دمد و یک گوش دیگر که فرشته در آن می دمد و خداوند مؤمن را با آن فرشته تأیید می کند. همان طور که در این آیه «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» آمده است و بقیه روایات، در باره جدایی ارواح مؤمنان زیاد است. در کافی و غیر کافی آمده است که انشاء الله بعضی از آنها را به طور مفصل در سوره حجر بیان می کنیم.

الريح: و روح با فتح در فرهنگ لغت. واضح و مشخص است که ریح به معنای غلبه و نیرو و برتری و رحمت و بخشایش و چیز خوب و خوش آیند، است و اما روح به معنای نسیم و رحمت و بخشایش و آسایش آمده است. به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: رحمت، سپاه خداوند بزرگ است. در جنود گفتیم

ص: ۴۵۱

۱- [۱] - مجادله/ ۲۲ .

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب ۱۱۰.

که ائمه اطهار علیهم السلام سربازان خدا هستند. و از نصرت و رحمت و طیب نیز به آنها تفسیر خواهد شد. ریح به مقتضای سخن، می تواند معنای مثبت و نافع در مورد دوستان و معنای منفی در مورد دشمنان داشته باشد، همان طور که کلمه قائم نیز این چنین است. امام صادق علیه السلام فرموده است: همان طور که باد برای قومی، عذاب است و برای بقیه، رحمت و بخشایش.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز این چنین هستند. در اتباع گفتیم که رحمت و آسایش از طرف خدا، از آن کسی است که علی علیه السلام را دوست بدارد و از او و از ائمه اطهار علیهم السلام تبعیت کند. آن چه در اسود گفته خواهد شد، آن را تایید می کند. پس آگاه باش و غافل مشو که می توان روح را به برخی از علوم و سودهای حاصل از برکات ولایت اهل بیت علیهم السلام، چه زود و چه دیر تفسیر کرد. همان طور که در مورد چهارم باب سوم از فصل اول گفتار اول ذکر شد. و خدا می داند.

الریحان: ریحان یا هر گیاه خوشبو، فرزند و رزق و روزی. در شرح نهج البلاغه به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمودند: قطعاً به شما نسبت بزدلی و ترس و بخل می دهند، در حالی که شما از ریحان های خدا هستید. (۱) شاید مقصود این باشد که آنها جزو برگزیدگان هستند، همان کسانی که خداوند خیر و برکت شان را به مردم روزی کرده است. و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از «هما» حسنین، آن دو ریحان است. پس دریاب و از تفسیری که چند لحظه پیش همین جا در روح اشاره کردیم، نیز غافل مشو.

الراسخون: رسوخ: استواری و نفوذ در اعماق. در آل عمران در آیه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲) [ریشه داران در دانش] آمده است و آنجا اشاره می شود که منظور، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و شاید بتوان بعضی از

ص: ۴۵۲

۱- [۱] - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۴۵، چاپ اعلمی..

۲- [۲] - آل عمران/۷.

یاران ایشان، مانند سلمان نیز در آن داخل کرد. در دو باب یک و چهار فصل اول از گفتار اول نیز بیان شد. همچنان که در باب پنج از همین فصل بدان پرداخته شد. و خدا می داند.

الرد: و راد و مرتد و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند الذین ارتدوا و... در فرهنگ لغت، رده رداً و مرداً: او را بازداشت، ردّ علیه: آن را نپذیرفت و خطا شمرد، الارتداد: برگشتن. در اعراف خواهد آمد که هر کس حق علی علیها السلام را نشناسد، پس آن کس از خدا و رسولش برگشته است. در معانی الاخبار به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که هر کس حق علی علیها السلام را در گفتار و رفتار نپذیرد، پس مرا نپذیرفته و هر کس مرا نپذیرد، پس خداوند را در عرشش نپذیرفته است.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول روایاتی آورده شد که به صراحت می گفتند، هر کس حق امام را انکار کند و نشناسد، پس او مرتد کافر است.

در کافی و غیر کافی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ» (۱) ابی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند، آمده است که: ایشان فلانی و فلانی و فلانی هستند. کسانی که از ایمان به ولایت علی علیه السلام روی برگردانند. (۲) و حدیث ارتداد مردم به جز سه نفر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله صریح است. پس اندیشه کن. والله أعلم.

بدان که رد، به معنای صرف (روی کردن) نیز هست و مؤید این گفته، جمله ای است که در نهج البلاغه آمده است. «به سوی خدا و رسولش باز گردان، آن چه که تو را از گرفتاری ها، گرانبار می کند و کارها بر تو مشتبه می گردد. همان گونه که خداوند عزّ و جل می فرماید: اگر در چیزی دچار اختلاف شدید، آن را به سوی خدا و پیامبر باز گردانید.

ص: ۴۵۳

۱- [۱] - محمد (ص) / ۲۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۸۵، باب ۱۰۸، ح ۴۳.

بازگرداندن به سوی خدا، یعنی استناد به آیات محکم او و بازگرداندن به رسول صلی الله علیه و آله، یعنی استناد به سنت جامع، بدون هیچ گونه تشتتی.

بدان و غافل مشو از آن چه در باب هفت از فصل هفتم در باره آیه «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ»^(۱) [سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود]، گفته شد.

احتمالاً معنای ظاهری این آیه، بازگشت به دنیا در زمان رجعت است و مواردی که به ناچار، باید به ظاهر آیه اکتفا کرد، مشخص و واضح است. پس اندیشه کن.

الرشد: و رشاد و راشدون و از این قبیل مثل رشید و مرشد. اصل معنای رُشد و رُشد و رشاد: هدایت یافتن و راه مستقیم رفتن، و مقابل گمراهی است. از نام های خداوند، رشید است، به معنای کسی که مردم را به سمت مصلحت شان هدایت می کند و به قولی: هر عاملی به عملی در راه درست.

در روایات آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام همان هدایت گران هستند، همان طور که در زیارات به صراحت به آن اشاره شده است: شما ائمه علیهم السلام و خلفای هدایت گر هستید.

در یکی از زیارات آمده است: ای راه درست و مستقیم. در ذیل کلمه سییل اشاره خواهد شد که آنها _ ائمه اطهار علیهم السلام _ راه راست هستند. بر این اساس، رشد و رشاد، ولایت آنها و پیروی از گفتار و رفتارشان و هر چه به این معناست، می باشد. همان طور که در تفسیر آیه «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا»^(۲) [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافید]، از سوره نساء: ایشان را می بیند که دل در محبت آل محمد علیهم السلام سپرده اند.

همچنین رشد به حق و هدایت به سمت او تفسیر شده است. همان طور که در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^(۳) [باشد

ص: ۴۵۴

۱- [۱] - كهف/ ۸۷.

۲- [۲] - نساء/ ۶.

۳- [۳] - بقره/ ۱۸۶.

که راه یابند]، آمده است که شاید آنها به حق برسند و به سوی او هدایت شوند.

در زیارت جامعه آمده است که: دستور شما هدایت است. بر این اساس، ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که به سمت خدا ارشاد و راهنمایی می کنند. و رشید، ایشان و پیروان آنها هستند. اگر رشید در مورد خدا به کار رود، از همین جا می توان در تفسیر آن استفاده کرد.

الرصد: و مرصاد و آن چه در حوزه معنایی این دو قرار می گیرد. هر گاه برای کسی کمین بگذاری، گفته می شود رصدت فلاناً. و هر گاه چیزی را آماده و مهیا کنی، گفته می شود اُرصدت الشیء. مرصاد: کمینگاه. در ذیل کلمه ید، تفسیر دیگری از رصد گفته خواهد شد که چه بسا در جای دیگر نیز سودمند باشد. پس اندیشه کن و از کمین گمراهان، در برابر اهل حق، همان کسانی که پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، غافل مشو. به همین دلیل خداوند تعالی جهنم را مرصاد می نامد. در مجمع البیان در باره آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» (۱) [زیرا پروردگار تو سخت در کمین است]، آمده است که: پلی در صراط است که از آن هر بنده ای که مظلومه ای بر ذمه اش باشد، نمی تواند عبور کند. در نهج البلاغه آمده است که اگر خداوند به ظالم مهلت دهد، هرگز از او نمی گذرد و در کمین اوست به هنگام عبورش از راه و از طریق گلوگیر شدن چیزی در مجرای آب دهانش. سپس فهم کن.

الرعد: واضح و مشخص است و در حدیث آمده است که رعد، صدای فرشته ای است که ابرها را به حرکت در می آورد و در برق به چیزی که ممکن است رعد نیز به آن تفسیر شود، اشاره کردیم.

الرغد: این کلمه به معنای مرفه و خوب است و اگر کسی زندگانی او فراخ و مرفه گردد، به او گفته می شود: أرغد فلان. و این کلمه بر این اساس مقابل ضنک (تنگ) است و در ذیل کلمه معیشه به تفسیر آن نیز اشاره می کنیم. پس صبر داشته باش.

ص: ۴۵۵

الرقود: و مرقد. رقاد در سوره كهف آمده است و مرقد در سوره يس. و چه بسا بتوان آن را به خاطر هم معنی بودن با نوم، به همان چیزی كه نوم به آن تفسیر می شود، تفسیر كرد.

اراده: و هر آن چه مفید این معناست؛ بدان كه معنای اراده خلق، واضح است و به زودی بدان اشاره خواهد شد. از آن چه در ذیل كلمه حرث و حیات و برخی آیات كه متضمن لفظ و معنای اراده می باشد آمده، چنین برمی آید كه اخبار و روایات وارده در خصوص دنیاطلبان و اهل فساد و طالبان امور ناپسند و مذمومی كه مخالفت با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مترتب بر انجام آنهاست، به جاست این گونه افراد را به دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ایشان تأویل و در مقابل، طالبان آخرت و نیکی و امثال آن را به ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان تأویل كرد. این تأویل را می توان برای دو كلمه خیر یا شر نیز به كار برد. البته به شرط آن كه این تأویل با سیاق كلام تناسب داشته باشد.

اما اراده خداوند؛ مؤلف در اینجا به ذكر معنای آن خواهد پرداخت. البته آن چه در باره اراده خداوند و تأویل آن گفته می شود، دقیقاً در ذیل كلمه مشیئت نیز خواهد آمد. گواه این مطلب، كلام امام علیه السلام می باشد كه در برخی روایات آمده است: خداوند، قلب و جان ائمه علیهم السلام را مهبط اراده خویش قرار داده است، لذا هر چه خدا اراده كند، ائمه نیز آن را اراده خواهند كرد و این همان كلام خداوند در آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^(۱) [و شما نمی خواهید مگر آن كه خدا بخواهد] می باشد.

در اینجا مؤلف به پاره ای از معانی اراده و مشیئت اشاره می كند: بدان اراده بشری، عبارتست از تصور فعل و منفعت آن و تصدیق حصول آن و نتایج حاصل از آن با تأمل و تفكر تا جایی كه این تردد و تفكر به عزم (تصمیم قطعی) منتهی شده، در نتیجه در وجود آدمی، اشتیاقی حاصل می شود كه تمامی اعضاء و جوارح را به حرکت واداشته تا سرانجام آن فعل صورت پذیرد. مشیئت بشری نیز به همین

ص: ۴۵۶

معناست. و چه بسا به مطلق میل و اشتیاق قلبی (درونی)، مشیئت گفته شود. اما اراده الهی در نزد متکلمین، عبارتست است از علم به خیر و منفعت و آن چه اصلح و شایسته تر است. و اراده به اعتقاد ایشان (متکلمین) جزء صفات قدیم (مقابل حدوث) خداوند می باشد که مرجع و منشأ آن علم است. براساس آن چه از روایات و کلام برخی از محدثین برمی آید، اراده به معنای احداث و ایجاد نیز آمده است. مثلاً در روایت صفوان آمده است که: از ابوالحسن علیه السلام خواستم تا اراده الهی و بشری را برایم باز گوید. آن حضرت فرمود: اراده بشری همان ضمیر (نیت) آدمی و فعلی است که پس از آن (نیت) به وقوع می پیوندد، اما اراده الهی همان احداث و انشاست، نه چیز دیگر... الخ.

گاه اراده، به معنی امر و رضا، نقطه مقابل کراهت می آید. یرید الصلاح و الطاعه و یکره الفساد و المعصیه، یعنی فرمان می دهد (به صلاح و اطاعت) و نهی می کند (از فساد و معصیت) و یحب و یرضی، یعنی امر می کند و ثواب می دهد. و یبغض و یسخط یعنی نهی می کند و مجازات می دهد. لذا اراده به معنای اول (امر کردن) به افعال خداوند تعلق داشته و در معنای دوم (رضا)، مختص افعال و اعمال بندگان الهی است. گرچه در هر دو حالت، جزء صفات فعل خداست، مشیئت نیز به همین صورت است. امام رضا علیه السلام می فرماید: مشیئت و اراده، جزء صفات افعال الهی است و هر کس بپندارد که خداوند همواره اراده می کند، موحد نیست... الخ.

همچنین از برخی روایات، چنین برمی آید که اراده بر برخی مراتب مقدراتی که طبق حکمت، عامل خلق و وجود این چیز به شمار می آیند، اطلاق می شود. مانند مقدراتی که در لوح محفوظ ثبت و ضبط می شود. بر این اساس، می توان بین اراده و مشیئت تفاوت قائل شد. همان طور که در محاسن و دیگر کتاب ها به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است که حضرت می فرمایند: هیچ چیزی کسوت وجود نمی یابد، مگر آن که خداوند آن را اراده و مقدر کرده، سپس اراده خویش را به انجام رسانیده باشد. از آن حضرت سؤال شد: معنای شاء (خواست الهی) چیست؟ فرمود: ابتدا و آغاز فعل. سوال شد: و معنی اراد (اراده کرد) چیست؟ فرمود: دوام و

ثبوت بر آن فعل (روایت). شاید مراد از ابتداء و آغاز فعل، شروع نگارش آن فعل در لوح محفوظ باشد. گاه دو واژه اراده و مشیت بر هدایت کردن بندگان به اطاعت و خوار ساختن آنان در گناه و همچنین بر فراهم سازی مقدمات وجود و شرایط خلقت، اطلاق می شود. خداوند دارای دو اراده و مشیت است؛ اراده حتمیه و اراده عزمیه. منظور از اراده حتمیه آن است که بندگان، قادر به خلاف آن نباشند که این اراده جزء صفات فعل الهی است و هر یک از افعال خداوند به هنگام صدور و وقوع به این اراده متصف می باشد. مانند اماته (میراندن) و امراض (بیمار ساختن) و غیره.

اما اراده عزمیه بدین معناست که خداوند متعال، چیزی برای تمام مخلوقاتش قرار دهد که آن چیز، خود بر حسب حکمتی، یکی از دلایل حدوث و وقوع فعل دیگری باشد، مانند آفرینش اعضاء و جوارح انسان و تقویت آدمی، مثلاً جهت انجام طاعات. بر این اساس، چنان چه زناکار، زنا نماید، این عمل (زنا) طبق اراده و مشیت الهی صورت گرفته است. اما اراده عزمیه خداوند که بر آفرینش آلت زنا و نیرو و دیگر اسباب این عمل قرار گرفته، به منظور مصالح دیگری نظیر ازدواج یا مثلاً توحید بوده است. آدمی اگر در عین استطاعت بر انجام زنا و برخورداری از آلات و اسباب این عمل، خویشتن داری نماید، سزاوار ثواب الهی خواهد بود. در این امر بیندیش تا مشکلات، بر تو حل شود و خداوند هادی است.

الرجز: الرجز با کسر و ضم را در لغت به معنای پلیدی و پرستش بت ها و عذاب و شرک است. همچنین به معنای شک نیز آمده است. کما این که در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَيُذْهِبْ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» (۱) [و سوسه شیطان را از شما بزدايد] آمده است: «وَيُذْهِبْ عَنْكُمْ، یعنی شک و تردید و امثال آن که بر سایر انسان ها وارد می شود، بر ما (ائمه) وارد نمی شود» (۲) (روایت). بر این اساس، می توان رجز، به معنای شک را به شک نسبت به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت و پیروی از امامان و تردید در اوامر و

ص: ۴۵۸

۱- [۱] - انفال/۱۱.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۲۷.

نواهی ایشان و نیز شک در برخی مخالفان این بزرگواران و براءت از دشمنانشان تأویل کرد. همچنان که می توان رجز، به معنای شرک و پلیدی را به دشمنی با اهل بیت و ترک ولایت ایشان و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و شریک داشتن مخالفانشان در ولایت ایشان تأویل کرد. اما رجز به معنی بت پرستی را می توان به اطاعت از ۳ خلیفه و دیگر خلفای ظالم و دوستی با آنها تأویل کرد. رجز، به معنی عذاب را نیز می توان به شمشیر و دیگر چیزهایی که خداوند بر دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مسلط می کند، تأویل کرد. البته خداوند در دنیا، شمشیر حضرت قائم (عج) و در آخرت، عذابی دردناک را بر اینان مسلط خواهد ساخت.

در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه شریفه: «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۱) [و ما (نیز) بر آنان که ستم کردند به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرو فرستادیم]، آمده است که علی علیه السلام می فرماید: مراد از رجز در آیه، رجز دنیوی است که به وسیله شمشیر شخصی که خداوند وی را بر قاتلان اولاد نبی صلی الله علیه و آله به خاطر فسق و فجور آنها مسلط خواهد ساخت، نازل می شود. سؤال شد: این شخص کیست؟ حضرت فرمود: پسری از ثقیف که به او مختار بن ابو عبیده می گویند. (ادامه روایت). و آن حضرت، اسم مختار را بر سبیل تمثیل آورد. این نکته را درک کن.

الرأس: طبق آن چه در ذیل کلمه أذن گفته شد، خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح آدمی واجب کرده است و واضح است که بزرگ ترین عضو آدمی، «سر» می باشد. لذا انسانی که ولایت را قبول نداشته و به واجبات دین، یعنی انجام حلال و ترک حرام عمل نمی کند، خجل و سرافکنده و مذموم و معذب خواهد بود و برعکس. گاه، سر، کنایه از أبکار و ولی و امام می باشد. همان طور که در ذیل کلمه «ید»، در روایت طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است (و همچنین به معنای ذم و مدح نیز آمده است). در این عبارت بیندیش.

ص: ۴۵۹

الرجس: این کلمه اسم است و به هر عمل پلید و ناپاکی، رجس گویند. همچنین به معنی گناهان یا همان کارهای زشت و عذاب و کفر و وسوسه شیطان و شک در دین نیز آمده است. و طبق آن چه در ذیل کلمه «ابلیس» بیان شد، به برخی از روسای گمراهان نیز اطلاق می شود. از جمله تفاسیر کلمه الرجس، در آیه تطهیر از سوره احزاب، شک و گناه و غیره می باشد. و واضح است که هر جا که مناسب بود، می توان تأویلات کلمه الرجس را برای رجس نیز به کار برد. چه این در کلمه در برخی معانی با یکدیگر مشترکند. پس ببیندیش.

الرس: یعنی چاه پر از سنگ یا دفن کردن در چاه. یعنی رسته فیها و أوقعه (او را درون چاه انداخت). به زودی در سوره فرقان، داستان اصحاب الرّس و نظایر آنها در میان این امت خواهد آمد. پس منتظر باش.

الریش: این کلمه در سوره اعراف آمده است. مراد از الریش در آن سوره متاع و مالی است که بدان آراسته می شود. (۱) تأویل الریش، دقیقاً همان تأویل دو کلمه متاع و مال است. بدان.

التربص: و مشتقات آن مانند المتربص و غیره. تربص یعنی مکث، توقف و انتظار. تأویلاتی را که در ذیل کلمه «الرقب» بیان شد و در ذیل کلمه «انتظار» نیز گفته خواهد شد، می توان برای کلمه تربص نیز به کار برد. چه معانی این الفاظ نزدیک به هم و چه بسا یکسان می باشد. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه احسان و در تأویل آیه کریمه «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا» (۲) [بگو آیا برای ما انتظار می برید] ذکر شد. در پایان سوره طه خواهد آمد که مراد از تربص در برخی موارد، توقف کسانی است که گفتند «ما بی نیاز از شناخت اوصیا هستیم» تا آن که امامی، علم خود را آشکار کند. همچنین این گونه است تأویل کلام اکثر مخالفان که می گویند: ما در آسایش هستیم تا مهدی امت ظهور کند. پس تأمل کن.

ص: ۴۶۰

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۵۵، باب ۱۵.

۲- [۲] - توبه/۵۲.

الروض: مفرد و جمع آن یکی است. الروض عبارتست از جایی که آب در آن جمع شده و در آن گل و گیاه می روید. چه بسا می توان تأویلات کلمه «الجنة»، مانند علوم و غیره را در صورت تناسب، در اینجا به کار برد. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی بلند به بیان صفات امام علیه السلام پرداخته و فرمودند: امام، یعنی غدیر (برکه) و باغ و بستان (الروضه)... الخ (۱) پس درک کن.

الرباط: و المرابطه و دیگر مشتقات آن. رباط در اصل به معنای اقامه، برپایی، الزام، دعوت نفس به جهاد در جنگ با دشمن می باشد. از این رو رباط و مرابط به زمام بستن اسب های طرفین نبرد در قلمرو خویش (و اعلام آمادگی طرف دیگر) اطلاق می شود. تأویلات دیگری از این کلمه در ذیل کلمه الصبر و در آیه «وَصَبْرًا بِرُؤُوسٍ وَرَابِطُونَ» (۲) [صبر کنید و ایستادگی ورزید] خواهد آمد. خلاصه تمام این تأویلات آن است که مراد از رباط، همراهی و همسویی و ماندن با امام می باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ما (ائمه)، ریسمان نزدیک هستیم. هر کس از ما دفاع کند، از رسول صلی الله علیه و آله دفاع کرده است. در روایات نیز آمده است که منظور از رباط کسی است که وجود خویش را وقف هدایت و ارشاد انسان ها کند. مانند ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگوارشان. از این رو کلمه رباط بر زاهد و راهب و حکیم نیز اطلاق می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند ائمه علیهم السلام را ارکان زمین قرار داد تا ساکنان آن نلغزند و مرابطان ایشان بر هدایت خویش استوار بمانند. هیچ هدایت شده ای از ضلالت و گمراهی نجات نمی یابد، مگر به واسطه ایشان (ائمه) و هیچ انسان هدایت یافته ای گمراه نمی شود جز با کوتاهی و تقصیر در ادای حق ایشان. (ادامه روایت). به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام _ چنان چه پیشتر اشاره شد _ خود را وقف هدایت بشریت کرده اند. امام علیه السلام در

ص: ۴۶۱

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۵۵، باب ۱۵.

۲- [۲] - آل عمران/ ۲۰۰.

تفسیر خویش می فرمایند: شیعیان ما در محدوده ای که ابلیس و عفریت های او وارد می شوند، استقرار یافته و آنها را از تسلط بر شیعیان ضعیف ما بازمی دارند. اینان هزاران هزار بار برتر از مبارزان رومی و مشرکین می باشند. چه ایشان از دین پیروان و محبان ما دفاع می کنند و آنان از جان هایشان. در ذیل کلمه «القدم» و در تأویل آیه کریمه «وَلْيَرْبِطْ عَلَي قُلُوبِكُمْ» (۱) [و دل هایتان را محکم سازد]، بیان خواهد شد که هر که با علی علیه السلام دوستی کند، خداوند وجود و عشق علی علیه السلام را بر قلب او پیوند خواهد زد تا بر ولایت و حب آن حضرت باقی بماند و ذره ای شک ننماید و از وسوسه شیطان متأثر نگردد. از این رو می توان سایر مشتقات این کلمه و مترادفات آن را هر جا که مناسب بود بدین شکل تأویل کرد. پس بیندیش.

الأربعة: در ذیل کلمه «الشهر» و غیره، تأویل آیه «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» (۲) [چهار ماه (ماه) حرام است]، خواهد آمد که مراد از اربعة حرم، برخی از ائمه علیهم السلام می باشد. به طوری که در صورت لزوم و با توجه با تأویل الایام و الشهور و امثال این دو کلمه، می توان اربعة را به چهار روز یا چهار ماه تأویل کرد.

در ذیل کلمه «العین» نیز خواهد آمد که شیعه، صاحبان چهار چشمه می باشند. پس در این معنا بیندیش.

الرجوع: و مرجع و دیگر مشتقات آن مانند يرجعون و.... بر طبق یکی از روایات وارده، می توان کلمه رجوع را در آیاتی که متضمن لفظ یا معنای این کلمه هستند، به رجوع و بازگشت به ولایت علی علیه السلام تأویل کرد. این روایت در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام و در تفسیر آیه مبارکه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» (۳) [و چون بدیشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد]، چنین آمده است که علی علیه السلام فرموده: هر گاه به آنان بگویند به ولایت علی علیه السلام بازگردید، که در این صورت، نبی صلی الله علیه

ص: ۴۶۲

۱- [۱] - انفال/۱۱.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

۳- [۳] - منافقون/۵.

و آله گناهان شما را خواهد آمرزید، سر برمی تابند (روایت). از آن چه در ذیل کلمه «المآب» گذشت غافل مباش. چرا که تأویلات مربوط به این کلمه دقیقاً مانند کلامی است که در مرجع و رجوع و امثال این دو بیان می شود.

مؤید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «استغفار» و امثال آن خواهد آمد چه این کلمات نیز بیانگر و متضمن معنای رجوع می باشند، از آن جمله کلامی است که در ذیل کلمه «التوبه» و در تفسیر قمی به نقل از باقرین (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) در آیه «وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلُكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَمَّا يَرْجِعُونَ»^(۱) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]، بیان شد که ایشان فرمودند: هر قریه ای که خداوند به واسطه عذاب خویش آن را نابود سازد، اهالی آن در روز رجعت بازگردانده نمی شوند.^(۲) در روایتی دیگر در تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^(۳) [شاید آنان (از اسلام) برگردند]، آمده است: یعنی روز رجعت بازگشت داده می شوند تا مجازات شوند... الخ.

مؤلف گوید از این روایات چنین برمی آید که در صورت تناسب معنا با سیاق کلام، می توان دیگر آیات مشتمل بر رجوع و ارجاع را به بازگشت در روز قیامت تأویل کرد. اما حقیقت رجعت، که بدیهی ترین بدیهیات است، در زیارت حضرت قائم علیه السلام هنگام خروج از آن مکان مقدس می گویی: گواهی می دهم که بازگشت شما حقیقتی است که هیچ شکی بدان راه ندارد. «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»^(۴) [اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد] در آخرین فائده (نکته) خاتمه بعدی، روایاتی در خصوص رجعت بیان خواهد شد. پس در آنها

ص: ۴۶۳

۱- [۱] - انبیاء/۹۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۰.

۳- [۳] - آل عمران/۷۲.

۴- [۴] - انعام/۱۵۸.

بیندیش. البته تأویل دیگری نیز آمده است که متناسب با برخی مواضع است که این تأویل در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام در حدیثی از آن حضرت، ذیل تفسیر آیه «صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۱) [کردند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی آیند]، آمده است. لا- يَرْجِعُونَ یعنی سخن نمی گویند و به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود (۲)... الخ. پس بیندیش و آگاه باش. در برخی موارد حمل کلمه بر معنای ظاهر ناگزیر می شود.

الرضاعه: و مشتقات آن. رضاعه با کسر و فتح راء، اسم از ارضاع است و معنای آن روشن است. در ذیل کلمه «اللبن»، تأویل این کلمه به علم، و علم امام تأویل شده است. از این رو می توان دریافت که در صورت تناسب جایز است کلمه رضاعه و مواضع را به چیزهای متناسب دیگر تأویل نمود.

الرفع: و مترادفات و مشتقات آن. رفع با هر معنایی (بلندی)، ضدّ وضع (پستی) است. از این رو به معنی رفعت معنوی نیز هست. الرفع در مقابل الخفض نیز به کار می رود. اما در «المیزان»، صراحهً رفعه الله در معنای خداوند جان او را قبض کرد و بالا برد، آمده است. همان طور که رفع السماء را به قبض جان پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن روح آن حضرت به هنگام رحلتش تأویل کرده اند. البته هر دو معنا (اطلاق) محتمل است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ» (۳) [در صحیفه هایی ارجمند* والا] که در ذیل کلمه السفرة بدان اشاره شده است، می فرماید: مراد از مرفوعه، نزد خداست. در خصال نیز به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ» (۴) [پست کننده (و) بالا برنده است]، آمده است: به خدا سوگند، دشمنان خدا به آتش فرستاده می شوند و دوستان خدا به

ص: ۴۶۴

۱- [۱] - بقره/ ۱۸ .

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۲۷۵.

۳- [۳] - عبس/ ۱۳ و ۱۴ .

۴- [۴] - واقعه/ ۳.

سمت بهشت، صعود می یابند و چه بسا این دو معنی با توجه به تناسب معنایی در دیگر موارد آیات نیز به کار رود.

در «وسیله» در خصوص درجه و رتبه بالایی که علی علیه السلام در روز قیامت دارد، مطالبی بیان خواهد شد. پس بیندیش.

الرکوع: و مشتقات آن مانند رکع و...، رکوع در لغت (لفظ) به معنی خمیدگی و پایین انداختن سر به نشانه تواضع یا چیز دیگری خواهد بود که معانی دیگر نادر است. تأویل این کلمه به قبول ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است.

در کنزالفوائد از ثمالی نقل شده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» (۱) [و چون به آنان گفته شود رکوع کنید به رکوع نمی روند]، می فرمایند: این در باطن قرآن است و هر گاه به ناصبی بگویند که ولایت علی علیه السلام را بپذیرند، چنین نمی کنند. شیخ علامه می گوید: بنابراین تأویل، رکوع مجازاً به معنی خضوع و فرمانبرداری است و به صورت کنایی بر ولایت اطلاق می شود. چرا که ولایت، شرط صحت و درستی رکوع است و معنا این خواهد شد که هر گاه به آنان بگویند درست رکوع کنید، نخواهند توانست، زیرا رکوع ایشان بدون ولایت علی علیه السلام صحیح نیست.

مؤلف گوید واضح است که معنای اول بهتر است و موید آن، کلامی است که در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» (۲) [و با رکوع کنندگان رکوع کنید]، می فرمایند: یعنی به همراه فروتنان نسبت به بزرگی خداوند در پیروی از محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان تواضع نمایند. و سپس می فرمایند: هر که با متواضعان، تواضع نماید و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و خاندان پاکش اقرار و برای دیگر برادران مؤمن به ائمه علیهم السلام، تواضع کند و با آنان دوستی نماید، خداوند

ص: ۴۶۵

۱- [۱] - مرسلات/۴۸.

۲- [۲] - بقره/۴۳.

متعال می فرماید: ای فرشتگان من، شاهد باشید که من بهشت خویش را بر او واجب کردم. در تأویل راکعین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش آمده است، همان طور که در تفسیر فرات به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» آمده است که این آیه مخصوصاً در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است. زیرا ایشان اولین کسانی اند که نماز خوانده و رکوع کردند. در کشف الغمه به نقل از یکی از دانشمندان حنبلی آمده است که مراد از این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. در ذیل کلمه «الطائف» نیز بیان خواهد شد که مراد از رکوع و سجود، خاندان محمد صلی الله علیه و آله می باشد. بر این اساس می توان رکوع را بر معنای متعارف خود نیز حمل کرد. همان طور که مضمون آخرین تاویل روایت قبلی نیز چنین بود. پس درک کن.

الرأفة: و روؤف. رأفت بالا-ترین و لطیف ترین درجه مهربانی است که در ذیل کلمه رحمت، تأویل آن خواهد آمد که تأویل رأفت و روؤف نیز همان است. پس درک کن.

الراجفة: و رادفه و رجفه و مرجفون. اصل معنای رجفه، حرکت و اضطراب است. ارجوفه یعنی دروغی که باعث اضطراب و عدم آرام و قرار انسان می شود. در تفسیر سوره احزاب در ذیل آیه «وَالْمُرْجَفُونَ فِي الْمَدِيْنَةِ»^(۱) [شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نیستند]، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که منظور از راجفه، حسین علیه السلام و رادفه، پدر او حضرت علی علیه السلام می باشد. و نیز اولین شخصی که در روز قیامت خاک را از چهره خود می زداید، حسین علیه السلام است. گرچه مفسرین، رجفه را به نفخ اول و رادفه را نفخ دوم (نفخ صور)، تفسیر کرده اند. البته این تفسیر، مناسب تأویل مذکور نیز هست. همان طور که در ذیل کلمه «الصور» بدان اشاره خواهد شد و چه بسا بتوان تأویلات مذکور را در پاره ای از موارد رجفه و برحسب تناسب اجرا کرد. و حتی می توان رجفه را به قیام حضرت قائم علیه السلام و بازگشت انسان ها تأویل کرد. آگاه باش.

ص: ۴۶۶

الرحیق: همان شراب ناب است که تأویل آن در ذیل کلمه الشراب خواهد آمد.

الرزق: و مشتقات آن مانند رزقنا و غیره. رزق با فتح راء، مصدر فعل است و با کسر راء، یعنی هر آنچه که مفید فائده باشد. حال هر نوع فایده ای و معنای متعارف آن، قدرت و نیروی بدن و هر آن چه بدن بدان نیرو می گیرد و نیز به معنی نیروی جان است. ابن اثیر می گوید: روزی ها دو دسته اند. گروهی ظاهر و مختص بدن می باشند، مانند قوت و گروهی باطنی و مختص جان می باشد، مانند علوم و معارف (پایان). بر این اساس، رزقنا یعنی به او فایده و چیزی بخشیدیم که بدان قوت یابد، از جمله مال و امکانات و علم و منزلت و اقتدار و غیره. همان طور که در تفسیر امام نیز همین معنا به صراحت آمده است. از این رو رزق صراحه به معنای علم آمده است. و طبق آن چه گفته شد، رزق روحانی همان چیزی است که روح و جان آدمی بدان تقویت می شود تا جایی که «رزقنا» به «علمنا» (به او علم بخشیدیم) تأویل شده است. همان طور که در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۱) [و از آن چه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند]، آمده است که: علمی که بدیشان ارزانی داشتیم، منتشر می سازند و در روایتی دیگر، قرائت می کنند. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (۲) [و هر کس از خدا پروا کند (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد* و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند]، آمده است: اینان گروهی از شیعیان ضعیف هستند که می توانند به ما و علم دست یابند، لذا گروه دیگری از شیعیان به نزد ما آمده، علوم و معارف را از ما کسب کرده و به آنان انتقال می دهند و برایشان روایت می کنند و آنها نیز شنیده و این علوم را حفظ می کنند. این همان رزقی است که اینها از محلی که گمانش نمی رود، آن را به دست می آورند و نیز تأویل آن به ولایت نیز آمده است و ولایت، بزرگ ترین منافع و معارف است. کما این که به معنای شکر

ص: ۴۶۷

۱- [۱] - بقره/۳.

۲- [۲] - طلاق/۳.

این نعمت (ولایت) و امثال آن نیز آمده است. در روایت ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ»^(۱) [و خدا به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد]، آمده است: مراد از یرزق، ولایت علی علیه السلام است. در باب چهارم فصل اول از گفتار سوم، تأویل آیه کریمه «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ»^(۲) [و تنها نصیب خود را قرار می دهید] آمده است که: شما شکر نعمتی را که خداوند روزیتان داده و به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بر شما منت نهاده (ارزانی داشته)، به جای می آورید. مویذ این مطلب، کلامی است که در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام و در تفسیر همین آیه آمده است که آیه در اصل بدین صورت بوده است: «وَتَجْعَلُونَ شُكْرَكُمْ»^(۳)... الخ.

و این که در این آیه قرآن اهل بیت علیهم السلام بدین شکل آمده، ضروری برای چنین تأویلی در روایت نداشته و این تأویل را نقض نمی کند. پس درک کن و نسبت به تأویلاتی که مؤید این معنا بوده و در ذیل نظایر رزق مانند طعام و مال و متاع و آب و غیره نیز خواهد آمد، غافل مباش.

الرفیق: و مرفق و مترادفات و مشتقات این کلمه. رفق یعنی نرمخویی و متضاد کلمه عنف، یعنی خشونت و تندخویی است. رفق همچنین به معنی لطف و رأفت و درستکاری می باشد. از این رو به مرافق، همراه و دوست و یاری کننده رفیق می گویند. رفیق در مفرد و جمع یکسان است. رفقه همانند متکاست که بدان تکیه داده می شود و مرتفق چیزی است که بدان تکیه می شود. اصل این کلمه از مرفق به معنای آرنج است، گویی انسان از آرنج خود به عنوان تکیه گاهی استفاده می کند. ارفاق نیز مانند رفق است.

بدان که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی از آن حضرت آمده است: رفیق همان امام انیس و مهربان است (ادامه روایت). و روشن است که رفیق

ص: ۴۶۸

۱- [۱] - بقره/۲۱۲.

۲- [۲] - واقعه/۸۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۸.

برای تکیه گاه خوب و پسندیده نیز به کار می رود. بنابراین می توان برحسب تناسب معنا، این کلمه را به امام علیه السلام و ولایت امام تأویل کرد.

الرّهق: رهقه یعنی او را فرا گرفت و بدان نزدیک شد. ارهقه یعنی او را با آن پوشانید و آن چیز را به او نزدیک کرد. رهق معانی متعددی دارد، از جمله، جهالت، تندی، عجله، ظلم، دروغ و تحمیل آن چه خارج از توان است و همّت و امثال آن. اما آن چه به وفور در قرآن آمده، همان فراگیری ذلت و عذاب و غیره است. روشن است که این معنا، متناسب دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و برعکس. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمات نجس و ذله بدان اشاره شد.

الترتیل: این کلمه در سوره های فرقان و مزمل آمده است که مراد، ترتیل قرآن یا ادای درست حروف و غیره می باشد. همان طور که در کافی به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» (۱) آمده است. یعنی: قرآن را به درستی تبیین کن (۲) (روایت). بنابراین می توان با توجه به تأویل قرآن در معنای امام علیه السلام و خاصه برخی از ائمه علیهم السلام، مانند علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام، تأویل را به معنای لزوم تبیین و وضوح ائمه علیهم السلام و امامت ایشان دانست، به گونه ای که از غیر خود متمایز گردند. و خدا داناتر است.

الأرجل: جمع رجل است، یعنی همان عضو مشخص. در ذیل کلمه «تحت»، تأویل این کلمه آمده است. همچنین در ذیل کلمه «اذن» چنین آمده است که خداوند ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح انسان واجب دانسته است. یکی از این اعضاء، پای آدمی است که فرائض الهی را اطاعت می کند. به طوری که خداوند به پای، دستور پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام و رفتن به مساجد و انجام عبادات و حرکت به سمت نیکی ها را (البته با تمسک به ولایت) داده است. مانند پای پیامبران و اوصیا و پیروان مؤمنشان که این پا در قرآن، غیر مذموم است. و عکس این پا، پای مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام است که مورد عذاب واقع شده و به بدی و ترک ولایت

ص: ۴۶۹

۱- [۱] - مزمل/۴.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۵۸۷، باب ۸ و در مصدر آن آمده است: بینه تبیاناً.

صاحبش شهادت می دهد. این پا در قرآن مذمت شده است. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «قدم» خواهد آمد. پس آگاه باش.

الرجل و الرجال: مشهور است که رجل بر انسان مذکر بالغ و حلم دیده اطلاق می شود، نه بر کودکان. همچنین این کلمه به فرد متصف به نیکی و آن که در مردانگی به کمال رسیده است، نیز اطلاق می شود. تأویل کلمه رجال و رجل که در برخی آیات که در مقام مدح آمده، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. جایز است، این تأویل را در سایر مواردی که در مقام مدح آمده به کار برد و حتی می توان این کلمه را به شیعه تأویل کرده و همچنین می توان در صورت تناسب و در مقام ذم، این کلمه را به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. همان طور که این معنا از برخی روایات، به خصوص روایاتی که در ذیل کلمه «شرك» آمده است، برمی آید. در اینجا مؤلف به پاره ای از روایات اشاره می کند. در مناقب ابن شهر آشوب و سایرین از امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» (۱) [و بر اعراف مردانی هستند]، آمده است: ما همان مردانی هستیم که بر پل صراط، مابین بهشت و جهنم ایستاده ایم. هرکس که ما را شناخته و ما او را باز شناسیم، وارد بهشت می شود و هرکس ما را نشناسد و ما نیز او را، داخل جهنم می شود (۲).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» (۳) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند]، آمده است: مراد از رجال (۴)، در آیه، ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل واژه «سلم» نیز تأویل آیه «وَرِجَالًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» (۵) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] بدین گونه خواهد آمد که مراد از رجل اول، علی علیه

ص: ۴۷۰

۱- [۱] - اعراف/۶۶.

۲- [۲] - مناقب، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- [۳] - احزاب/۲۳.

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۲۷.

۵- [۵] - زمر/۲۹.

السلام و رجل دوم، نبی صلی الله علیه و آله است. در یکی از زیارت های مخصوص شهدای کربلا چنین آمده است: أنتم رجال الله یعنی شما مردان خدایید. که از این زیارت و روایات دیگر چنین برمی آید که خواص شیعه نیز جزء (رجال الله = مردان خدا) هستند، که این معنا به کرات آمده است. پس بیندیش و آگاه باش که در برخی موارد، شایسته است این کلمه رجل و کلمه رجال نیز حمل بر معنای متعارف خود شوند. کلمه رجل با فتح راء و کسر جیم، جمع آن راجل، یعنی روند غیرسواره است که تأویل آن، نقطه مقابل تأویلاتی است که در ذیل کلمه «خیل» و «رکاب» گفته شد. پس درک کن.

الرحله و رجل: اما رحله با کسر راء، یعنی ارتحال یا سفر یا سیر و حرکت. تأویل اینها همان تأویل رحل و رحلت است. اما رحل با فتح راء که جمع آن رحال است، عبارت است از لمعان و درخشش. یکی از معانی رحله که در قرآن آمده است، اسباب و وسایلی است که مسافر با خود همراه می کند. تأویل کلمه «اثاث» نیز گذشت. پس بیندیش.

الأرذل: رذل به معنی هر چیز پست و بی ارزش است. در سوره نحل اشاره خواهد شد که منظور از ارذل عمر، کسی است که عمر زیادی از خداوند گرفته باشد. پس فهم کن.

الرسول: و رسل و رساله و هر آن چه بدین معناست. و رساله با کسر و فتح راء، اسم مصدر از ارسال، به معنی روانه ساختن است. رسول، یعنی روانه شده به سوی امری که دلیل ارسال اوست و بارها گفته شد که علت اصلی بعثت پیامبران، ولایت می باشد بنابراین می توان رسالت پیامبران را به معنایی در ارتباط با ولایت تأویل کرد. گرچه در برخی آیات، رسول همچنین به معنای امام و رُسل به معنای ائمه علیهم السلام به کار رفته است. در این صورت معنای این کلمات لغوی است، نه تأویلی. چرا که امام همانند رسول، میان پیامبر و امت می باشد یا ائمه علیهم السلام به منزله پیامبران، در میان امت های پیشین هستند که به واسطه ایشان حجت خدایی کامل و معرفت خداوند و اوامر او حاصل می آید. همان طور که در حدیث نبوی آمده است: «دانشمندان امت من همچون پیامبران بنی اسرائیل اند.» مؤید این معنا در

ذیل کلمه «نبی» و در حدیثی از امام باقر علیه السلام در باره ائمه علیهم السلام، خواهد آمد زیرا در آنجا بنا بر فرمایش امام باقر علیه السلام، ائمه علیهم السلام به منزله انبیاء و پیامبران بوده، تنها با این تفاوت که ائمه علیهم السلام چیزی را حلال یا حرام نمی کنند. در ذیل کلمه «مصطفی» نیز کلام آن حضرت در زیارت ائمه علیهم السلام خواهد آمد که: «یا من اصطفاهم الله» یعنی ای کسانی که خداوند، ایشان را برگزید. این کلام برگرفته از آیه کریمه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى» (۱) [به یقین خداوند بر مردم جهان برتری داده است] است.

در مناقب ابن شهر آشوب، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی! به جای من، تو رسالاتم را ابلاغ کن. فرمود: ای رسول خدا! مگر ابلاغ نکرده ای؟ فرمود: «بلی اما تو تأویل کتاب را به جای من ابلاغ کن». و نیز از امام صادق علیه السلام در ضمن آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ» آمده است: برای هر قرنی، امامی است که انسان ها را به راه حقیقت هدایت می کند. در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده است که وی تفسیر آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۲) [و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود] را از امام باقر علیه السلام جویا شد، آن حضرت فرمود: تفسیر این آیه در بطن قرآن نهفته است که برای هر قرنی از این امت رسولی از ذریه محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را به قرآن _ که به ایشان فرستاده شده _ فرا می خوانند و ایشان اولیاء و فرستاده هستند. مفسر می گوید: معنای آیه «فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ» این است که فرستادگان در بین مردم به عدالت حکم می کنند که این معنای کلام خداوند در آیه «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» استنباط می شود. (۳)

مؤلف گوید زیبایی تفسیر آخری برای آیه مذکور، واضح و مبرهن است. اما

ص: ۴۷۲

۱- [۱] - آل عمران/۳۳.

۲- [۲] - یونس/۴۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۳.

مفسران بدان اشاره ای نداشته اند، بلکه در تفسیر آن چنین می گویند: بعد از این که آن قوم، رسول و فرستاده خویش را تکذیب کردند، خداوند بین آنها و فرستاده شان به عدالت حکم کرد که مراد از عدالت، نجات فرستاده و هلاکت آن قوم است. و نیز این آیه بیانگر احوال این قوم در روز قیامت و شهادت فرستاده آنها بر ضرر ایشان و اجرای عدالت الهی در میانشان می باشد. والله اعلم. پس در این معنا بیندیش و آگاه باش که رسول به معنای جبرئیل نیز آمده است. همان طور که در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در ضمن آیه مبارکه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱) [که (قرآن) قطعاً گفتار فرستاده ای بزرگوار است] آمده است که رسول، در این آیه همان جبرئیل است (روایت). البته کلماتی که بیانگر معنای ارسال می باشند در برخی موارد، حمل بر معنای ظاهری شده اند.

الرحم: اولوالارحام و رحمت و مرحومون یعنی کسانی که خداوند در قرآن، ایشان را اهل و سزاوار رحمت خویش می داند و دیگر مشتقات این کلمه. رحم با کسر حاء بر وزن کتف در فرهنگ، به معنای محل رشد و نمو طفل و به معنای قرابت و اسباب قرابت می باشد. جمع آن نیز ارحام است. رحمت یعنی تحریک لطف و آموزش و مهربانی است. و به گفته دانشمندان منظور از رحمت الهی، یعنی آخرین حد رحمت مانند ثواب. البته از این کلمه می توان اسباب و دلایل ثواب و رحمت نظیر اطاعت را نیز اراده کرد. و بدان که ارحام مذکور در قرآن به معنای ارحام و خویشان نبی صلی الله علیه و آله یعنی ائمه علیهم السلام آمده است و مراد از اولوالارحام نیز اینانند. همچنان که در ذیل کلمات قربی، قرض، صله و امثال آن و نیز در سوره حمد، در تفسیر آیه الرحمن الرحیم نیز مطالبی دال بر تأیید این تأویلات، خواهد آمد.

در کشف الغمّه و کشف الحق به نقل از ابن مردویه در ذیل آیه «و أولوالأرحام» آمده است که اولوالارحام، همان علی علیه السلام است. زیرا آن حضرت، مؤمن و مهاجر و رئوف و مهربان بودند. در نصوص به نقل از ابو عبدالله

ص: ۴۷۳

حسین علیه السلام آمده است که: پس از نزول آیه مبارکه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱) [خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] تأویل آن را از رسول صلی الله علیه و آله جویا شدم. آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند، تنها مراد از این آیه، شمائید و شما همان اولوالارحام هستید و هرگاه من وفات یابم، پدرت علی علیه السلام سزاوار جانشینی من خواهد بود و اگر پدرت از دنیا رود، برادرت حسن علیه السلام سزاوار خدمت خواهد بود (روایت). از زید بن علی علیه السلام نقل شده است که منظور از اولوالارحام آنست که خویشان نبی صلی الله علیه و آله به امارت و خلافت و ایمان سزاوارترند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (۲) [و زنهار از خویشاوندان مبرید] آمده است که ارحام، یعنی خویشی با نبی صلی الله علیه و آله و سرورشان، علی علیه السلام، که به مودت و دوستی با ایشان فرمان داده شدند. اما آنها مخالفت کردند و بدان عمل نکردند. (۳)

روایات مربوط به این کلمه، بسیار زیاد است که در لابلای سطور این کتاب بدان اشاره خواهد شد. اما مراد از رحمت خدا در قرآن، که از طریق عبادت های متعدد و متفاوت حاصل می شود، چند چیز است:

۱. ولایت و اطاعت از امام و تاسی به ایشان.

۲. علم امام و آن چه خداوند بر زبان وی جاری می سازد.

۳. گاه به معنای علی علیه السلام و گاه به فاطمه علیها السلام و گاه نیز به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تأویل شده است. همان طور که آیه کریمه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۴) [و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم] به

ص: ۴۷۴

۱- [۱] - انفال/۷۵.

۲- [۲] - نساء/۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۹.

۴- [۴] - انبیاء/۱۰۷.

صراحت، بیانگر این معناست. و از مطالبی که به زودی خواهد آمد، می توان چنین استنباط کرد که هر یک از ائمه علیهم السلام، رحمت الهی به شمار می آیند.

البته تناسب این معانی با معنای لغوی رحمت بر کسی پوشیده نیست. و گاهی این کلمه حمل بر معنای متعارف خود می شود. اما فعل این کلمه به ائمه علیهم السلام و شیعیان و پیروان شان اختصاص دارد، یعنی ائمه علیهم السلام، اهل رحمت الهی اند و رحمت خداوند در دنیا و آخرت به ایشان اختصاص دارد. زیرا رحمت الهی فقط در برگیرنده ائمه علیهم السلام است، به طوری که تنها ائمه علیهم السلام، سزاوار و شایسته رحمت الهی اند، نه دیگران.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیه «إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» (۱) [مگر کسی را که خدا رحمت کرده است] آمده است که: مراد از من رحم الله، ما هستیم و به خدا سوگند ما همان کسانی هستیم که خداوند آنها را مورد رحمت قرار داده و مستثنایشان ساخته و ما اهل رحمت می باشیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» (۲) [در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده] آمده است که: مراد از رحم ربک آل محمد علیهم السلام و پیروانشان (۳) می باشد. و مراد از آیه «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (۴) [و برای همین آنان را آفریده است] این است که اهل رحمت در دین اختلافی ندارند. که این مطلب در ذیل کلمه اختلاف بیان شد. و نیز در ذیل کلمه (اتباع) بیان شد که رحمت خدا و رسول خدا به کسانی اختصاص می یابد که دوستدار و پیرو علی علیه السلام باشند. در سوره حمد و در تفسیری که امام علیه السلام در ذیل آیه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» [رحمتگر مهربان] فرموده اند، خواهد آمد که مراد از رحیم در این آیه شیعه است و

ص: ۴۷۵

۱- [۱] - دخان/۴۲.

۲- [۲] - هود/۱۱۸ و ۱۱۹.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- [۴] - هود/۱۱۹.

معانی تأویل الرحمن والرحیم نیز به زودی در سوره مذکور بیان خواهد شد. البته در روایات زیادی تأویل اول به کار رفته است که برخی از آنها در باب سوم از فصل سوم بیان شد و برخی دیگر در همین فصل می آید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در تأویل آیه «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» فرمودند: یعنی شیعیان را به منظور رحمت آفرید. و مراد از رحمت در اینجا اطاعت از امام است. (ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» (۱) [بگو به فضل و رحمت خداست] آمده است که رسول خدا به من فرمودند: خداوند قرآن و علم را با تأویل این دو و رحمت را با توفیق دوستی با محمد و خاندان پاک ایشان و دشمنی با دشمنان شان فضیلت بخشید. نظیر همین معنا در آیه «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۲) [خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد] از سوره بقره نیز آمده است.

اما آن چه بر تأویل دوم کلمه رحمت دلالت می کند، تفسیری است که در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) [و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است]، آمده است. مراد از «رحمتی»، علم امام است و علم امام همه چیز را در برمی گیرد. چرا که همه چیز از علم امام نشأت می گیرد و مراد از همه چیز، شیعیان ما می باشند (۴) (روایت). در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» (۵) [هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید بازدارنده ای برای آن نیست] آمده است که رحمت در این آیه، حکمت و علمی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری ساخته است.

برخی از روایات وارده نیز بر تأویل سوم دلالت می کنند که پاره ای از آنها در

ص: ۴۷۶

۱- [۱] - یونس/۵۸.

۲- [۲] - بقره/۱۰۵.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۶.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۴۵۹.

۵- [۵] - فاطر/۲.

تفسیر عیاشی و غیره به نقل از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، در ضمن آیات «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَمَوْلَانَا لَأَخْرَجْنَا مِنْكُمْ الْفِئْتَامَ وَمَن تَبِعَهُمْ يَشَاءُ» (۱) [و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود] و «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» (۲) آمده است، که فضل و فخر خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و رحمت او، علی علیه السلام می باشد. در مناقب نیز تأویلی نزدیک به همین تأویل اخیر آمده است که فضل و فخر خداوند، علی و رحمت او، فاطمه علیها السلام است. (۳) امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۴) می فرمایند: رحمت، همان علی علیه السلام است. در ذیل واژه کفل نیز تأویل آیه «كَفَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِهِ» (۵) تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] به صورت حسنین آمده است.

در برخی از زیارت های مربوط به علی علیه السلام، چنین آمده است: «السلام عليك يا رحمة الله الواسعة»: سلام بر تو ای رحمت واسع خداوند. در زیارت امام جواد علیه السلام نیز می خوانیم: «السلام عليك يا رحمة الله» و در زیارت جامعه چنین می خوانیم: شما (ائمه علیهم السلام) رحمت موصوله الهی هستید.

نهایتاً تمام این معانی با یکدیگر تناسب داشته و تناسب میان آنها کاملاً روشن است. لذا در هر مکانی، می توان یکی از این معانی را به کار برد. در ذیل کلمه خیر نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام، اصل و اساس و خیر بوده و هر گونه نیکی و بری از ثمرات آنها محسوب می شود و از جمله نیکی ها رحم کردن بر فقیر است.

در تفسیر قمی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت ضمن حدیثی در توصیف معراج می فرمایند: سپس به بیت معمور رفته، وارد آنجا شدم. در آنجا ۲ رکعت نماز خوانده و از آنجا خارج شدم. ناگهان به دو رود برخورد نمودم. رودی نام کوثر و دیگر رود، رحمت نام داشت و من از آب رود کوثر نوشیدم

ص: ۴۷۶

۱- [۱] - نساء/ ۸۲.

۲- [۲] - یونس/ ۵۸.

۳- [۳] - مناقب، ج ۴، ص ۱۹۶.

۴- [۴] - بقره/ ۱۰۵.

۵- [۵] - حدید/ ۲۸.

و با آب رود رحمت خود را شستشو دادم (روایت). این تأویل نیز با برخی موارد کاربرد رحمت، متناسب بوده و به کار رفته است. شاید بتوان رود را به چیزی تأویل کرد که در ضمن ترجمه این کلمه آمده است. البته روشن است که تمام این روایات برای اهل بیت و دوستانشان به کار می رود. آگاه باش.

الردم: یعنی سدّ و هر آن چه روی هم چیده شده تا به هم پیوند خورد. اما این کلمه تنها در سوره کهف آمده و در ذیل سد نیز بدان اشاره خواهد شد و پیشتر در ذیل کلمه «حصن» نیز به تأویل این کلمه اشاره شد. پس بیندیش.

المرقوم: یعنی کتاب. و هم وزن و هم معنی با مسطور است. در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «كِتَابٌ مَّرْقُومٌ»^[۱] [کتابی است نوشته شده] آمده است: مراد از کتاب مرقوم، کتابی است که در آن خیر و نیکی و محبت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش نگاشته شده باشد.

مؤلف گوید: این تأویل را می توان برای کلمه «رقیم»، «مسطور»، «مکتوب» و امثال آن نیز به کار برد. پس بیندیش. در ذیل کلمه مسطور بیان خواهد شد که ائمه علیهم السلام، همان کتاب مسطور هستند و آن تأویل را می توان در اینجا به کار برد، که توضیح بیشتر این مطلب در ذیل کلمه «کتاب» خواهد آمد. پس بیندیش.

مریم: دختر عمران و مادر حضرت عیسی علیه السلام است. در خلال سطرهای این کتاب روایات فراوانی بیان خواهد شد مبنی بر این که حضرت زهرا علیها السلام در میان این امت به منزله حضرت مریم علیها السلام، در میان بنی اسرائیل است. با این تفاوت که خداوند، شرافت و تقدّس بیشتری به حضرت زهرا علیها السلام در مقایسه با حضرت مریم علیها السلام بخشیده است (شرافت و تقدّس حضرت فاطمه به مراتب بیشتر از شرافت حضرت مریم است) که این امر، در ضمن مقایسه احوال و شؤونات حضرت فاطمه علیها السلام با مریم مقدس روشن خواهد شد. انشاء الله.

ص: ۴۷۸

الركن: و ركون با ضم را، یعنی زاویه و طرف محکم تر. ركن اليه یعنی به آن گرایش یافت، به آن روکرد، ركن في الخير: به نیکی گرایش یافت. ركون یعنی موَدّت و نصیحت و طاعت. گویی مراد از ركن في الخير: قرار دادن خیر و نیکی به عنوان ركن و تکیه گاهی قوّت بخش است. در قرآن، گرایش به ظالمان یا میل به بقای دشمنان ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان منع شده است. همان طور که این مطلب در سوره هود خواهد آمد. پیش تر در باب سوم از فصل اولِ گفتار سوم مطالبی ذکر شد که مؤید این معناست.

در بسیاری از روایات آمده است که ائمه علیهم السلام، پایه ها و ارکان زمین بوده که مانع اضطراب و انحراف ساکنان آن می شوند، همان طور که از آنها به عنوان ارکان عرش و ایمان و توحید الهی و پایه های ستایش و ثنای خداوند و ركن اعظم خداوند یاد می شود. مراد از تمام این موارد، آن است که ائمه علیهم السلام، تأثیر بسزایی در حصول منفعت از موارد یاد شده را دارند. در ذیل کلمه «قوّت» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مراد از ركن استوار و مستحکم، یاران حضرت قائم علیه السلام است فهم کن.

الرمان: این کلمه در وجه چهارم از باب سوم فصل اول از اولین گفتار و نیز در ذیل کلمه «ثمر» آمده است. در ذیل کلمه «فاکله» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کلمه رمان (انار) را به پاره ای از علوم ائمه علیهم السلام و معارف آنان تأویل کرد. فهم کن.

الرهن: و مشتقات آن مانند رهین. هروی می گوید: رهن در سخن عرب به معنی شیء ملزوم است. هذا رهن لك یعنی این شیء برای تو دائم و در گرو توست. رهن در فرهنگ لغت: هر آن چه بدل از چیز دیگری که از تو گرفته شد، در نزد تو می ماند. جمع آن رهان و رهون و رُهن با ضم راء و هاء است. رهین به معنای مرهون است. رهینه و رهن دلیل به معنای شاتمه و شتم بوده و هاء رهینه برای مبالغه است، لیکن به معنی مرهون به کار رفته اند. گفته شده است: ابوعمر و کلمه

رهان را برای اسب ها به کار برده است. آیه «فَرِهَانَ مَّقْبُوضَةً»^(۱) [وثیقه ای بگیری] را با این معنا قرائت کرده است. و پرواضح است که بندگان به ازای نعمت هایی که خداوند بر آنها ارزانی داشت و برایشان فرض دانسته تا آن نعمت ها را در مسیر اطاعت از او و رسولش و ائمه علیهم السلام، مصروف نمایند، مرهون خدایند. فهم کن.

رویا: و رویت و ارائه و آن چه به این معناست و دیگر مشتقات آن مانند اَرَاكَ. رویت، یعنی نگاه با چشم و قلب. رأیته رویه و رأیاً، یعنی او را دیدیم، و رؤیا چیزی است که آن را در خواب می بینی و رأی، یعنی عقیده و اصحاب رای، یعنی صاحبان قیاس و منطق. چه ایشان هرگاه در باره مسأله ای به حدیث یا اثری دست نیابند طبق رأی و عقیده خویش نظر می دهند. نهایتاً کلمه ترائی است که تفاعل و مشارکت رویت است. ترائی القوم یعنی قوم همدیگر را دیدند و رأیته ذلک الامر یعنی آن امر را به او شناسانید، به گونه ای که با چشم یا قلبش آن را دریافت.

اما کلمه دوم رأیته، «إرائه»، به معنی تعلیم و تفهیم است. تراءى له یعنی بر او آشکار و ظاهر شد. و نیز عرب به هنگام طلب خبر می گوید: رأیت و رأیتک یعنی مرا با خبر کن. کاف این دو کلمه، تثنیه و جمع بسته می شود اما تاء آن دو، دائماً مفتوح است. و نیز به هنگام تعجب از یک چیز و یا تنبیه و آگاه سازی مخاطب می گویی: ألم ترائی کذا، یعنی تعجب نکردی، مگر نشنیدی، و مگر بدان علم نداری؟ که به عبارتی ساده تر: این را بدان. اما ریاء، عبارتست از انجام کاری به منظور نمایاندن آن به دیگران. و ریاء همانند سمعه و آوازه است، به خاطر شنیده شدنش. اما به مرور در معنای انجام کار برای غیرخدا به کار رفت. حال که این مطلب روشن شد، بدان که در ذیل آیه «لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^(۲) [تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته دآوری کنی] از سوره نساء، همان طور که اجمالاً در پایان اضافات فصل اول از گفتار سوم بیان شده، آمده است که أَرَاكَ الله به الهمك الله، یعنی بینش قلبی (الهام) تأویل شده است. و چه بسا با توجه به آن چه در

ص: ۴۸۰

۱- [۱] - بقره/۲۸۳.

۲- [۱] - نساء/۱۰۵.

تعریف لغوی رؤیت و ارائه گفتیم، بتوان همین تأویل را در دیگر آیات مشتمل بر این الفاظ به کار برد. گواه این مطلب، سخن مفسران است که معتقدند کلمه رؤیت در معنای علم نیز به کار رفته است. لذا در تفسیر آیه شریفه «وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا» (۱) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] از سوره بقره، اَرْنَا را به «علم آنها را به ما بده» معنا کرده اند. شاهد دیگری که مؤید این مطلب است، سخن قمی در تأویل آیه «يُرِيكُمُ آيَاتِهِ» (۲) [آیات خود را به شما می نمایاند] می باشد. وی معتقد است «يُرِيكُمُ آيَاتِهِ» بدین معناست که امامان خود را در رجعت به ما نشان می دهد. این تأویل نیز از جمله تأویلاتی است که می توان برای موارد مشابه آن را به کار برد. البته بسیاری از آیات، بیانگر آنند که رؤیت در همان معنای ظاهری خود، یعنی دیدن با چشم، چه در خواب و چه در بیداری، به کار رفته است. به رؤیت با چشم در خواب، رویا نیز گفته می شود. فهم کن.

و نیز روایاتی در دست هست، مبنی بر تأویل رياء به دورویی و نفاق در اظهار ولایت و ذکر ایمان در نزد مردم. درست همانند کاری که غاصبان خلافت انجام دادند. حتی کلمه مرائین نیز به معنای غاصبان خلافت به کار رفته است. حتی اگر نفاق در جایی غیر از اظهار ولایت به کار رفته باشد.

در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «يُرَاؤُونَ النَّاسَ» (۳) [با مردم ریا می کنند] آمده است که مراد از یراؤون در آیه دورویی و نفاق در اظهار ولایت و اعتراف به ایمان در نزد مردم است، نه در خلوت و خفا. (ادامه روایت). در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِيءَ النَّاسِ» (۴) [و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند] آمده است که مراد از ریاکاران فلان، فلان، فلان و معاویه و سایرین است.

ص: ۴۸۱

۱- [۱] - بقره/۱۲۸.

۲- [۲] - بقره/۷۳.

۳- [۳] - نساء/۱۴۲.

۴- [۴] - نساء/۳۸.

الرباء: اصل یک چیز به همراه زیادت. ربی المال یربو ربواً، یعنی مال زیاد شده و الربوه، یعنی زمین مرتفع و بلند. دیگر مشتقات این کلمه، رباء در شرع بر زیادت یافتن اصل مال (پول)، بدون عقد مبیعه و امثال آن اطلاق می شود.

ربا در ذیل کلمه شرور و کلمه حرام نیز خواهد آمد. همچنین در دو باب دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول، روایاتی دال بر تأویل کلمه ربا به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. از این روایات می توان چنین استنباط کرد که رباخواری، کنایه از اطاعت و پیروی از دشمنان ائمه علیهم السلام باشد. بیندیش و آگاه باش که در سوره «مؤمنون» و در ترجمه قرآن، کلمه ربوه به نجف و کوفه تأویل شده است. فهم کن.

الرجاء: و مشتقات آن مانند یرجو؛ رجاء در اصل به معنی توقع و آرزو است. رجوته أرجو. رجواً و رجاء (همزه رجاء متقلب از واو عله است). رجاء به معنای ناحیه، گوشه و زاویه نیز آمده است و جمع آن ارجاء است. اما إرجاء با کسر همزه (چه با الف ممدود نوشته شود، چه با الف مقصور)، عبارت است از تأخیر و مرجئه نیز از همین کلمه، اشتقاق یافته است. مرجئه، گروه معروف از مخالفان ائمه علیهم السلام می باشند.

در تفسیر قمی و در ذیل آیه «لا یرجون لقائنا» چنین آمده است که لایرجون یعنی به لقاء ما ایمان ندارند. در همین کتاب به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «مالکم لا ترجون الله وقاراً»^(۱) [شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید] آمده است: لا ترجون، یعنی از عظمت و جلال خداوند، بیمی ندارند.

و باز در همین تفسیر در ذیل آیه «قل للذین آمنوا یغفرُوا للذین لا یزجون آیام الله»^(۲) [به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کسانی که به روزهای (پیروزی) خدا امید ندارند در گذرند] تأویل لایرجون بدین صورت آمده است که به ائمه علیهم السلام، حق می گوید: امامان جور را نفرین نکنید و بگذارید خداوند خود، آنان را

ص: ۴۸۲

۱- [۱] - نوح / ۱۳.

۲- [۲] - جائیه / ۱۴.

بر این اساس، می توان من یرجوالله را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و من لایرجوالله را به مخالفان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. به زودی در سوره براءت، معنای آیه «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (۲) [و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست] و در سوره احزاب و ترجمه سوره طلاق، معنای آیه «ترجی من تشاء» خواهد آمد. پس بیندیش.

الردی: و هر آن چه به معنای ارداد یا به هلاکت انداختن می باشد، مانند یردوهم و غیره. ردی در لغت، یعنی هلاکت و طریق الردی، یعنی مسیری که پایان آن هلاکت و نابودی است. در روایات آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان هلاک شدگان و نابود شدگان می باشند که همین معنا در ذیل کلمه تهلکه و امثال آن نیز خواهد آمد. در روایات نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان اهل طریق ردی یا هلاکت معنوی هستند که مراد از هلاکت معنوی، مخالفت با ائمه علیهم السلام و دشمنی با ایشان است. بنابراین ارداد، یعنی وارد ساختن در این مخالفت و دشمنی است. از آن چه گفته شد، معنای تردی و مشتقات آن نیز درک می شود. مؤید این مطلب در سوره اللیل خواهد آمد. فهم کن والله اعلم.

الرواسی: و هر آن چه بدین معناست؛ الراسی یعنی ثابت و استوار. در ذیل کلمه جبال گفته شد که منظور از جبال رواسی (کوه های استوار)، همان ائمه علیهم السلام می باشند. بیندیش. والله هادی.

الرضوان: و رضی و مترادفات آن و هر آن چه مشتمل بر حروف رضا است، مانند مرضات و ارتضی، رضی و یرضی و غیره؛ رضی عنه، رضی علیه، رضی و رضواناً با کسر و ضم راء، متضاد غضب و خشم است. با توجه به آن چه در گفتارهای پیشین گفته شد، روشن است که خداوند، تنها از اهل ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام راضی است و هر که ولایت ایشان را قبول نداشته

ص: ۴۸۳

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲- [۲] - توبه/۱۰۶.

باشد، خشم و غضب الهی نصیبتش خواهد شد که این معنا در ذیل واژه «سخط» نیز خواهد آمد. بر این اساس، گاهی رضوان خدا به معنای علی علیه السلام و ولایت آن حضرت می باشد و گاه کسی که خداوند از او راضی است و او از خدا خشنود، به علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت تأویل شده است و مراد از این که شیعه علی علیه السلام، النفوس الراضیه و المرضیه هستند، یعنی به ولایت علی علیه السلام رضایت داد و از ثواب الهی راضی و خشنودند. منظور از کسانی که به دنبال رضوان الهی اند، همان ائمه علیهم السلام می باشند. و این که رضوان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، از آن محبان علی علیه السلام و پیروان آن حضرت می باشد. مراد از مرتضی در آیه «مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (۱) [پیامبری را که از او خشنود باشد]، علی علیه السلام است. نهایتاً آن چه از تمام این مطالب بر می آید، این است که مؤمن، در نزد خداوند تنها پیامبر و ائمه علیهم السلام و نیامدگان و رفتگانی هستند که ولایت ایشان را پذیرفته باشند و این نکته بر می آید که معیار رضایت و خشنودی خدا، قبول ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و حتی رضایت ایشان می باشد که این مطالب در باب ششم و هفتم از اولین فصل گفتار سوم آمده است. بنابراین تمام آیات مشتمل بر معنای خشنودی خدا و رسول خدا را می توان بر طبق این معانی و امثال آن تأویل کرد. پس ببیندیش.

در اینجا به برخی از این تأویلات اشاره خواهد شد. ابن شهر آشوب در مناقب خود به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَكِرَهُوا رِضْوَانَهُ» (۲) [و خرسندیش را خوش نداشتند]، آورده است: مراد از رضوان، علی علیه السلام است. خداوند در جنگ بدر و حنین و بطن نخله و روز ترویبه و عرفه _ که در این روز ۱۵ آیه در خصوص امری که رسول صلی الله علیه و آله به خاطر آن در مسجد الحرام به نماز ایستاد، نازل شده است _ و نیز در حجفه و خم، همگان را به قبول ولایت علی علیه

ص: ۴۸۴

۱- [۱] - جن / ۲۷.

۲- [۲] - محمد (ص) / ۲۸.

السلام، فرمان داد. مراد از آیه «اتَّبِعُوهُمْ يَا خَسِدَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۱) [و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنوند]، علی علیه السلام (۲) می باشد. از ابن عباس در تفسیر آیه «رضی الله عنهم و رضوا عنه» نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! تو و شیعیان تو در روز قیامت، راضی و خشنود برانگیخته می شوید».

پاره ای دیگر از روایات در ذیل کلمه «نفس» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسِيْخِطٍ مِّنَ اللَّهِ» (۳) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده است] تا عبارت «هم درجات عندالله» آمده است: کسانی که به دنبال رضوان خدایند، همان ائمه علیهم السلام هستند. و ائمه علیهم السلام، معیار درجه بندی مؤمنان به شمار می آیند که در صورت پذیرش ولایت و معرفت ایشان، خداوند درجات مؤمنان را دو چندان کرده و علو درجات را ارزانی شان می کند. (۴) تتمه این روایت در ذیل کلمه «سخط» خواهد آمد. گرچه برخی از شواهد این معنا و این که رضوان خدا و رسول خدا از آن محبان و پیروان علی علیه السلام است، در ذیل کلمه اتباع بیان شد. آگاه باش.

در عیون به نقل از امام رضا علیه السلام ذیل آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۵) [و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند] آمده است: منظور از إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى یعنی کسانی که خداوند، دین آنها را بپذیرد... الخ. واضح است که خداوند، دین را فقط با ولایت ائمه علیهم السلام می پذیرد.

در پاره ای از روایات آمده است که سلمان فارسی، روزی هم رکاب علی علیه

ص: ۴۸۵

۱- [۱] - مائده/۱۱۹.

۲- [۲] - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- [۳] - آل عمران/۱۶۳.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱۶۷.

۵- [۵] - انبیاء/۲۸.

السلام شد و علی علیه السلام او را دور دنیا چرخانید ، امور عجیب و شگرفی (۱) را به او نشان داد. سلمان به آن حضرت گفت: سرور من، چطور چنین چیزهایی ممکن است؟ آن حضرت پاسخ داد: ای سلمان، مگر آیه «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (۲) [دانای نهران است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد] را نخوانده ای؟ مراد از مرتضی در آیه، من هستم و منظور از رسول، حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشند که خداوند غیب را بر ایشان ظاهر ساخت... الخ. و این گونه روایات، بسیار متعدد بود. برخی از آنها در ذیل کلمه ید و در تفسیر آیه آخر فوق، خواهد آمد.

الراعی: و مرعی و هر آن چه مشتمل بر رعایه می باشد. مراعات، یعنی محافظت و مراقبت از یک چیز و تحت نظر گرفتن آن به خوبی و راعی، یعنی سرپرست و ولی امر یک قوم. جمع آن رعاء، با کسر و ضم راء است. و رعی با کسر راء، یعنی گیاه و علف و رعی با فتح راء، مصدر رعی (چریدن) است. مرعی نیز مصدر میمی است، مانند رعی و هم اسم مکان مانند مرعاه می باشد. در ذیل کلمه رهبانیت اشاره شد که رعایت رهبانیت، تنها با پیروی از نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تمسک به ولایت ایشان امکان پذیر است که می توان این تأویل را در سایر موارد متناسب با این لفظ، به کار برد. بر این اساس، مرعی و امثال آن را می توان به فوائد ولایت و علم و امثال آن، تأویل کرد. گواه این مطلب، کلامی است که در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول آمده است.

می توان مرعی و آن چه در معنای آن است را به چیزهایی تأویل کرد که غیرمؤمن خاص و بلکه مطلق غیرمؤمن از آن بهره می برند، مانند بعضی فواید ظاهری. تا فرق میان میوه و گیاهان گذارده شود، همان طور که آیه شریفه «وَفَاكِهَةً

ص: ۴۸۶

۱- [۱] - مؤلف می گوید: براساس آن چه در کتب مفصل آمده است آن چه علی علیه السلام به سلمان و شیعیان مخلص خود نشان داد همان چیزهایی است که آن حضرت در حدیث «سباط» به آنها نشان داده است.

۲- [۲] - جن / ۲۶.

وَأَبًا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ»^(۱) [و میوه و چراگاه* (تا وسیله) استفاده شما و دام هایتان باشد] بر آن دلالت دارد. فهم کن و آگاه باش که در ذیل کلمه امامت، مطالبی ذکر شد، مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ولی امر این ملت هستند، بلکه همه ائمه علیهم السلام، این گونه اند. همان طور که این تأویل و معنی به صراحت در زیارت جامعه آمده است.

رمی: و مترادفات آن مانند آن چه در آیه «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»^(۲) [نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند] آمده است. رمی در اصل به معنی القاء و افکندن است، اما در این آیه به معنی قذف، افتراء و بهتان است.

ص: ۴۸۷

۱- [۱] - عبس/۳۱ و ۳۲.

۲- [۲] - نور/۴.

الزرابی: این کلمه در سوره غاشیه آمده است. زرابی جمع زربیه با کسر و فتح زاء است و عبارت است از: فرش های فاخر سلطنتی. که می توان تأویلاتی را که در ذیل کلمات مشابه آن به ویژه در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول بیان شد، برای زرابی نیز به کار برد. یکی از آن تأویلات، انواع علوم و معارف منشعب شده از ولایت است.

الزیت: و زیتون. زیتون واضح است. زیت، مفرد زیتون است که معنا و تأویل آن در ذیل کلمه مشکاه و در سوره نور به هنگام تأویل آیه نور خواهد آمد که در این آیه، زیت را به علم و دانش تأویل کرده اند. در سوره تین نیز کلمه زیتون به امام حسین علیه السلام تأویل شده است.

البتة قمی همین کلمه را به علی علیه السلام تأویل کرده است که به زودی در سوره مذکور بیان می شود. و چه بسا می توان این تأویل را در سایر سوره ها نیز به کار برد.

در بیان علت استعاره زیتون برای علی علیه السلام چنین آمده است: زیتون یک نوع میوه و چاشنی و دارو است که روغنی نیکو و مفید دارد، و علی علیه السلام و نیز حسین علیه السلام، هر یک از ایشان میوه قلب مقربان درگاه الهی اند که علوم و معارف آنها، انشاء الله قوت قلب مؤمنان است و نور آن حضرت و فرزندان مطهرش، هدایت گر همه هدایت شدگان است و همان طور که از روایات مختص به ائمه علیهم السلام برمی آید، خداوند نور خود را به نور ایشان تمثیل کرده است.

زیتون همچنین به بیت المقدس تأویل شده است که این تأویل در سوره طور خواهد آمد. پس بیندیش.

الزَّجَاجُ: با کسر و فتح و ضم زاء، معنای آن روشن است. به زودی در ذیل کلمه مشکاه و آیه نور، بیان می شود که مراد از زجاجه، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و غیره می باشد. آگاه باش.

الزَّوْجُ: و ازواج و هر چه مشتمل بر تزویج می باشد. مراد از تزویج نفوس، محشور شدن هر انسانی با امام محبوب دنیوی خویش است (امامی که در دنیا محب او بوده است). از محمد بن حنفیه در تفسیر آیه «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (۱) [و آنگاه که جان ها به هم در پیوندند] نقل شده است که می گوید: به خدا سوگند اگر بنده ای خداوند را بین رکن و مقام عبادت کند، خداوند او را با کسانی محشور می کند که محب ایشان است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» (۲) [کسانی را که ستم کرده اند با هم ردیفان شان گرد آورید]، کلمه ازواجهم به معنای همانند آمده است. واضح است که این تأویل را در دیگر آیات قرآن می توان به کار برد. این تأویل از جهت لغوی متناسب با تفسیرهایی است که مفسران برای کلمه ازواج در نظر گرفته اند، مثل همنشین، صنف.

از این رو در تفسیر زوجناهم در آیه «وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (۳) [و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می گردانیم] قرناهم بهنّ (مردان را همنشین حوریان بهشتی کردیم) آمده است. در ذیل کلمه عترت، کلمه ازواج در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا» (۴) [پروردگارا به ما از همسران آن ده] به خدیجه و در روایتی دیگر به فاطمه علیها السلام تأویل شده است. بیندیش و آگاه باش که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در خطبه ای می فرمایند: و خداوند با ایجاد تضاد در بین اشیاء، اظهار داشت که هیچ ضدی ندارد و با ایجاد همانند، نشان

ص: ۴۸۹

۱- [۱] - تکویر/ ۸.

۲- [۲] - صافات/ ۲۲.

۳- [۳] - دخان/ ۵۴.

۴- [۴] - فرقان/ ۷۴.

داد که همنشینی ندارد. ظلمت را مقابل نور، نرمی را مقابل خشونت و گرما را مقابل سرما قرار داد. بین نقاط اختلاف شان، الفت ایجاد کرد و بین نقاط اشتراک شان، فاصله انداخت و با تفریق آنها، بر ایجاد کننده الفت دلالت کرد و آیه «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱) [و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم امید که شما عبرت گیرید] بیانگر همین معناست... الخ.

الزبد: زبد در فرهنگ لغت، عبارت است از محرک آب و غیره. و اصل معنای لغوی ازبدا الجر و القدر و اليعير، یعنی کف خود را بیرون ریخت. این کلمه در سوره رعد و در معنای باطل آمده است. وجه این تأویل در ذیل کلمه ماء خواهد آمد. تأویل دیگر این کلمه، سخن کافران و دشمنان ائمه دین می باشد. مانند ارائه مصحف های جعلی و ساختگی و غیره...

در کتاب احتجاج به نقل از علی علیه السلام آمده است، علی علیه السلام در حدیثی به توصیف تغییر دهندگان قرآن و دین پرداخته و می فرمایند: خداوند داستان محرّفان قرآن را بیان کرده و در تمثیل آنان می گوید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» (۲) [اما کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آن چه به مردم سود می رساند در زمین (باقی) می ماند]. منظور از زبد در این آیه، سخن ساختگی کافران و مشرکان است که این سخنان به هنگام دقت نظر، از بین می روند و باطل می شوند و متلاشی می گردند. اما آن چه مفید انسان هاست تنزیل حقیقی (همان قرآن) است که باطل به هیچ وجه بدان راه نمی یابد و قلب ها آن را می پذیرند. مراد از أرض در همین آیه، محل استقرار علم و دانش است... الخ. و منظور امام علیه السلام، از آن چه ملحدین در قرآن ایجاد کرده اند تصحیف های اندک در آن است و گرنه در عدم تحریف به زیادت، تردیدی نداریم. پس فهم کن.

ص: ۴۹۰

۱- [۱] - ذاریات/۴۹.

۲- [۲] - رعد/۱۷.

الزبور: بر وزن فَعُول به معنی مفعول. زبرت الكتاب، یعنی کتاب را نگاشتم و زبرته، یعنی آن را داور قرار دادم و حاکم کردم. جمع آن زُبُر، به معنی صحف و کتاب است. کتاب های نازل شده بر حضرت داوود علیه السلام نیز زبور نامیده می شوند. در باب چهارم از سومین فصل گفتار اول بیان شد که زبور نیز متضمن امر ولایت بوده است. صدوق به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: خداوند زبور را بر داوود علیه السلام نازل کرد، در حالی که زبور مشتمل بر امر توحید، دعاء، اخبار رسول صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام بوده است.

الزبر: پیشتر معنای آن گذشت و به زودی در ذیل کتاب نیز خواهد آمد. در باب های گفتار های قبلی به خصوص باب چهارم از دومین فصل گفتار اول بیان شد که در تمام کتاب های آسمانی، امر ولایت و دستور به پذیرش آن و این که قبولی نامه اعمال انسانها، در گرو مسأله ولایت است، بیان شده است. بیندیش.

الزجر: و تمام مشتقات آن مانند زاجرات؛ زجر در سوره نازعات و دیگر سوره ها در معنای نفخ صور آمده است. زجر در اصل به معنی بازداشتن، به وسیله خشم و فریاد است. به زودی تأویل صور و نفخ صور و صیحه خواهد آمد که با توجه به مقتضای کلام، تأویلات این کلمات را برای کلمه زجر نیز به کار برد. بیندیش.

زکریا: همان پیامبر معروفی است که سرپرستی (کفالت) حضرت مریم را عهده دار شد و خداوند به او یحیی علیه السلام را عطا کرد. به زودی داستان توسل زکریا علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که خداوند به او فرزندی عطا کند، بیان خواهد شد. گفته شده است که زکریا، تنها به دلیل علاقه شدیدی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش داشت از خداوند فرزندی مسألت داشت تا بدین وسیله خود با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غم فقدان فرزند، همدرد شده و فرزندش یحیی با امام حسین علیه السلام در شهادت و قربان شدن شریک شود و ظاهراً امام علی علیه السلام در این امت، شبیه زکریای نبی است.

زور: در اصل به معنای انحراف است، سپس بر دروغ و بهتان اطلاق و بدان‌ها مشهور شد. چرا که دروغ و بهتان، نوعی انحراف از حق است. در فصل سوم گفتار دوم در تأویل آیه «وَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا»^(۱) [و سخنی ناپسند و دروغ است که می‌گویند] آمده است که مراد از زور، اقوال و رفتار دشمنان ائمه علیهم السلام و اسناد کذب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تحریف برخی از آیات قرآن، ایجاد و تغییر در آنهاست. در ذیل کلمه قول نیز، یکی دیگر از تأویلات کلمه زور خواهد آمد. در آنجا مراد از زور، سخنان دروغ و احادیث ساختگی است که دشمنان دین به ناروا به امامان و پیروان شان نسبت می‌دادند تا بدین وسیله، اسباب تقرب خود را در نزد حاکمان جور و بزرگان آنها فراهم آوردند.

زرع: و هر آن چه مشتمل بر لفظ و معنای زراعت می‌باشد؛ زرع فلان: بذر (تخم) را پاشید. و الله زرع: خداوند بذر را رویانید. کلمه زرع غالباً به معنای مزروع به کار رفته است. لذا بر فرزند نیز اطلاق می‌شود. چرا که پدر، بذر(نطفه) فرزند خویش را در زمین (تخم‌دان) مادر پاشیده، خداوند عزّ و جل آن را می‌رویاند تا زمانی که تولّد یافته، بزرگ شود و به مرحله برداشت(تکلیف) برسد. در آن زمان مشخص می‌شود که این بذر، بذر سالم و مرغوبی بوده است یا نامرغوب. البته در برخی از آیات قرآن و پاره‌ای از روایات، امکان تأویل زرع به ائمه علیهم السلام و حتی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام کلمه زرع را به عبدالمطلب تأویل کرده‌اند. مضافاً این که ابن عباس در تفسیر آیه کریمه «كَرَزَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»^(۲) [چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد] می‌گوید: اصل زرع، عبدالمطلب بوده و میوه آن محمد صلی الله علیه و آله است. و در آیه «يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ»^(۳) [و دهقانان را به شگفت آورد] زارع را به علی بن ابی طالب، تأویل کرده‌اند.

ص: ۴۹۲

۱- [۱] - مجادله/۲.

۲- [۲] - فتح/۲۹.

۳- [۳] - همان.

مؤلف گوید: یکی دیگر از تأویلات زرع، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ثمره آن علی علیه السلام است که در تفسیر سوره فتح نیز خواهد آمد. در تفسیر فرات به نقل از ابوجعفر علیه السلام آمده است که از حضرت کاظم علیه السلام در خصوص تفسیر آیه فوق سوال شد، ایشان فرمودند: این مثلی است که خداوند برای شیعیان ما به کار برده است. گو این که نطفه شیعیان، در صلب پدران جاری شده، پس از آن مردان، نطفه های خویش را در تخمدان همسران شان می کارند و در پایان، خداوند نطفه ها را به منظور تحصیل غایت و هدفی که انسان ها در روز اُلت بدان متعهد شدند، پرورش داده و خارج می سازد که برخی از این نطفه ها پاک و پرهیزگار و برخی، ممتحنه القلوب (آنان که قلوب شان آزموده شده است) و برخی دانا و دانشمند و برخی شریف و نجیب و برخی اهل تقوا و برخی اهل رضا و تسلیم خواهند بود... الخ.

ظاهراً می توان با توجه به مقتضای کلام کلمه زرع را به مؤمن یا چیزی مشابه آن تأویل کرد. پس بیندیش. تأویل زرع به مؤمن با سایر تأویلاتی که در باب زرع ارائه شد، مانند فرزند و باسماً به معنی بذر وسیع و سایر معانی که در فرهنگ لغت آمده است، قابل اجتماع است. در کتاب نصوص از حدیث نقل شده است که نبی صلی الله علیه و آله، یکایک امامانی را که از نسل ایشان وجود آمده، برشمردند و فضائل آنها را بیان کردند. پس دستان مبارک شان را به آسمان بالا برده، فرمودند: خداوند! علم و فقه را به فرزندان من و فرزندان آنها ارزانی دار. (ادامه روایت)

در این مطلب بیندیش و از تأویلاتی که در باب حرث بیان شد، نیز غافل مباش. چرا که آن تأویلات نیز از نظر معنایی با تأویلات فوق الذکر متناسب است.

زیغ: و هر آن چه لفظاً و معنا بدین معناست مانند یزیغ و زاغوا و غیره؛ زیغ قلوب، یعنی انحراف قلب ها از حقیقت و اظهار شک و تردید در حق. زیغ یعنی عدول، شک، و انحراف و خروج از حقیقت. تأویل کلمه زیغ در «محکم» در ضمن تفسیر آیه «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» (۱) [کسانی که در دل هایشان انحراف است] مطرح

ص: ۴۹۳

شد، که مراد از زیغ در این آیه، خلفا است و دوستداران آنان از دشمنان علی علیه السلام می باشند. لذا زیغ، عبارت از دوستی با خلفا و دشمنی با علی علیه السلام می باشد و واضح است که دوستی با این سه و دشمنی با علی علیه السلام، همان عدول و انحراف از حقیقت است. بنابراین، می توان در سایر موارد متناسب نیز چنین تأویلی را به کار برد. پس آگاه باش.

زخرف: زخرف با ضم زاء، در فرهنگ لغت به معنی طلا و بالاترین حد خوبی یک چیز است. و زخرف القول، یعنی سخنی که آن را با زیور کذب و تزویر بیاریند. به طور کلی زخرف القول یعنی سخن باطل آراسته شده. در ذیل کلمه آخ، اشاره شد که دشمنان علی علیه السلام، برادران شیطانند. چرا که آنان سخنان دروغ را به قصد فریب به یکدیگر ابلاغ می کنند. بنابراین، مراد از زخرف القول، سخنان دشمنان علی علیه السلام و اقوال آنان در مورد آن حضرت و دین اسلام می باشد.

الزلفی: و مترادفات آن مانند ازلفت و غیره؛ زلفی یعنی قرب و نزدیکی و منزلت. زلفی اللیل: واپسین ساعات شب که به صبح نزدیک است. و ازلفناهم: مقرب شان ساختیم و نیز آیه «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»^(۱) [و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می گردد] که منظور از لغت الجنه در این آیه این است که بهشت به اهل خود (بهشتیان) نزدیک شد. و زلفی إلی الله: تقرب به خدا. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: امامان، مقدّمات نجات و اسباب تقرب و رستگاری اند. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: ائمه علیهم السلام اسباب نجات و تقرب هستند. در یکی از زیارت های مخصوص امام علی علیه السلام نیز آمده است: ایها الزلفه و الکوثر. چه بسا مراد از زلفت در این عبارت، مبالغه در عدم دستیابی به آن، بدون ائمه علیهم السلام باشد یا این که آنها مراد از آن در باطن هستند. چرا که اساس لذت مخلصین کامل، ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست. پس تأمل کن.

ص: ۴۹۴

زلق: و مترادفات آن مانند: یزلقونک. اصل زلق، لغزش و زلت است. که تأویل زلت به زودی خواهد آمد. پس فهم کن.

زاهق: و مترادفات آن. زهق الشیء: از بین رفت و باطل شد. شاید در برخی موارد بتوان این کلمه را به معنای هلاکت معنوی که مترتب بر ترک ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام است، تأویل کرد.

زلزله: و مشتقات و مترادفات آن نظیر زلزال و زلزلت و... اصل زلزله حرکت و اضطراب و تکان ها و ارتعاشات زمین و... است. در تأویل کلمه راجفه گفته شد که با توجه به تناسب معنا و مقتضای کلام، می توان این کلمه را به معنای زلزله، در نظر گرفت. مؤید این مطلب در دو سوره حج و زلزال خواهد آمد. غافل مباش.

زوال: و هر آن چه از این کلمه اشتقاق یافته است. مانند: یزول و... که معنای آن روشن است و جایز است با توجه به مقتضای کلام و معنا، زوال را به زوال معنوی تأویل و تفسیر کرد.

زعم: و مشتقات آن، مانند یزعمون و... آگاه باش که معنای متعارف این کلمه، حدس و گمان است. زعمتی کنذا: مرا این گونه پنداشتی. کلمه زعم به میزان زیادی در قرآن به کار رفته است. در ذیل کلمه ظن بیان خواهد شد که ظن، در قرآن به دو وجه به کار رفته است. گاه به معنای ظن و گمان یقینی و گاه به معنای حدس و گمان همراه با تردید. اما کلمه زعم فقط در معنای شک و تردید به کار رفته است. حتی در قرآن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: آن حضرت، خطاب به مردی فرمود: مگر نمی دانی که هر زعمی در قرآن کذب است.

زقوم: زقم، لقم، تزقم، تلقیم، أزقمه فازدقمه، ابلعه فابتلعه؛ زقوم: کوه همراه با خرما، نام درختی است در جهنم، غذای اهل آتش، گیاهی صحرائی و خلاصه این که خداوند در قرآن و در توصیف زقوم می فرماید: زقوم درختی است که در جحیم می روید. زقوم بر وزن فقول از زقم به معنای بلعیدن سریع و شرب بیش از حد، می باشد. زقوم در زبان اهل زیقیه، همان کوه همراه با خرما است. این کلمه در سوره های صفات، دخان و واقعه و نیز در ذیل کلمه حرام و خبائث آمده است. همچنین در ذیل کلمه شجره، اشاره خواهد شد که یکی از تأویلات درخت زقوم،

دشمنان ائمه عليهم السلام و دوستی با آنها و قبول ولایت و پیروی از آنهاست. البته می توان نفس کلمه زقوم را به معنای حبّ و دوستی با دشمنان ائمه عليهم السلام گرفت که در این صورت کلمه شجره نیز به معنای دشمنان ائمه عليهم السلام می باشد.

ازلام: جمع زلم با تحریک لام است. زلم: چوب (تیر) بدون پر. در سوره مائده کلمه ازلام در دو جا به کار رفته است و در هر دو مورد از تقسیم اموال با استفاده از ازلام نهی شده است. گفته می شود: اعراب جاهلی هر گاه قصد انجام فعلی داشتند به سه چوب که بر روی یکی از آنها عبارت «أمرنی ربی: خداوند مرا بدان فرمان داده است.» نوشته شده و روی دیگری عبارت «نهانی ربی: خداوند مرا از آن باز داشته است.» و سومین چوب نانوشته بود، ضربه می زدند. اگر چوب «امر» خارج می شد، آن کار را انجام می دادند و اگر چوب «نهی» بیرون می آمد، از انجام فعل منصرف می شوند و اگر چوب نانوشته انتخاب می شد، دوباره تکرار می کردند. بر این اساس معنای استقسام با ازلام، یعنی تعیین قسمت و نصیب. اما مشهور آن است که ازلام در قرآن به معنای دیگری آمده است. مراد اصلی از ازلام این است که اعراب جاهلیت گوشت قربانی را با تیرها (چوب های) دهگانه و به شیوه ای مخصوص تقسیم می کردند که به گفته مفسرین، این شیوه، مخصوص همان قمار است که خداوند آن را حرام کرده است. برخی معتقدند آن شیوه، شطرنج و نرد می باشد. به هر تقدیر، در روایات آمده است که در باطن، دشمنان ائمه عليهم السلام و غاصبان خلافت می باشند که این مطلب در ذیل کلمه فحشا و انصاب نیز تکرار خواهد شد. تناسب بین این معانی بر فرد بینای دانا مخفی نیست. فهم کن.

زнім: این کلمه در سوره قلم و به معنی انسان بدنام و مشهور به کفر، آمده است. البته مراد از زнім، همان مدعی و مورد سخریه به خاطر کفرش است و منظور از آن همان خلیفه دوم است.

زینت: و تزین و هر آن چه مفید این معناست. زینت: چیزی که بدان خود را می آریند. زین، متضاد شین است. تأویل کلمات زینت و زین به ترتیب در آیات

«زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱) [زیور زندگی دنیا] و «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ...» (۲) [آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده]، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت و امامت می باشد. از این رو می توان زینت مذموم و نکوهیده را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان شان تأویل کرد. و با توجه به پاره ای از روایات که در ذیل کلمه حیات آمده است، می توان گفت مراد از حیات دنیا در آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۳) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند]، ولایت خلفا است.

در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ» (۴) آمده است: مراد از «کمن زین له»، غاصبان حق خلافت علی علیه السلام می باشند. بنابراین از این آیه و دیگر روایات، برمی آید که امامان و پیروان شان، اصحاب زینت محمود و پسندیده هستند و ولایت ایشان و وجود مبارک شان، زینت آسمان و زمین و مردان و غیره می باشد، همان طور که در ذیل کلمه مسجد، تأویل آیه «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۵) [ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی بگیرید] خواهد آمد. در فضائل ابن شاذان به نقل از سلمان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: به یقین، علی علیه السلام زینت زمین و ساکنان آن است. در عیون و دیگر کتب به نقل از ابو عبدالله الحسین علیه السلام آمده است که حضرت فرمودند: روزی بر جدم رسول صلی الله علیه و آله وارد شدم؛ فرمودند: خوش آمدی ای زینت آسمان ها و زمین. در مناقب ابن شهر آشوب نیز به نقل از ابن مسعود در تفسیر آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۶) [در حقیقت ما آن چه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند] آمده است: زینت مردان

ص: ۴۹۷

۱- [۱] - كهف/ ۲۸.

۲- [۲] - فاطر/ ۸.

۳- [۳] - هود/ ۱۵.

۴- [۴] - فاطر/ ۸.

۵- [۵] - اعراف/ ۳۱.

۶- [۶] - كهف/ ۷.

زمین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در کافی به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی، اسلام را این گونه توصیف فرموده اند که: خداوند اسلام را زینتی برای کسانی قرار داده است که آن را بسان زیوری زینتی می پوشند و دستاویزی برای آنان که آن را به خود نسبت می دهند. روایت تأویل اسلام نیز به زودی خواهد آمد.

زکات: و تزکیه و هر چه بدین معناست مانند زکی و... زکات در فرهنگ لغت: خالص و بهترین یک شیء؛ مقدار مالی که از اموالت جدا می کنی تا اموالت را بدین وسیله پاک کنی. زکی یزکو زکواً: رشد کرد و زیاد شد. و زکی در غیرمال، مثل زکی طعمام یعنی طعام نیکو و حلال. و زکی از انسان ها یعنی انسان پاک و مبرا از گناهان یا انسانی که در انجام کار نیک به حد کمال رسیده است.

بنابراین انسان هر چه از مال و علم و جاه و... ببخشد، زکات محسوب می شود و می توان ایتاء زکات را به آن تفسیر نمود، کما این که به زودی بیان خواهد شد.

زکات در روایات متعدد، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. وجه این تأویل بدین علت است که ائمه علیهم السلام، برگزیدگان و پاک ترین مخلوقات الهی بوده. به طوری که رسولش نیز از بین مردم است. یا بدین دلیل که ایشان از گناه، مبری و پاک بوده و در افعال خیر سبقت می گیرند و پیروی از آنان، قلب ها را از رذائل و پستی ها و گناهان پاک می کند و باعث زیادت علم و دین و هر گونه خیری می شود و یا به دلایل دیگری است که به پاره ای از آنان در ذیل کلمه صلاهاشاره خواهد شد. گرچه برخی از روایات در باب چهارم از اولین فصل گفتار اول گذشت. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (۱) [نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید] آمده است که حضرت فرمودند: مراد از نماز و زکات، علی علیه السلام است. بنابراین، می توان زکات الهی را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و هر که خود را پاک می سازد، تأویل کرد. اما مراد از ناپاک، دشمنان خدا و ائمه علیهم السلام می باشد. آن چه در تأویل آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

ص: ۴۹۸

يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِيْلِ اللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»^(۱) [به کسانی که خویشتن را پاک می شمارند ننگریسته ای (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند]، در تفسیر قمی آمده است، مؤید این مطلب است که مراد از «یزکون»، کسانی هستند که خود را صدیق و فاروق و ذو النورین معرفی کرده اند.

از آنجا که زکات به معنای مطلق بذل و بخشش نیز به کار رفته، تأویل این کلمه در تفسیر امام، عبارت است از بذل و بخشش مال به شیعیان ضعیف الایمان. (همان طور که این تأویل در ذیل کلمه ضعیفاء خواهد آمد) و هم دردی با برادران شیعه مؤمن و یاری رساندن به آنها و تصدق بر آنان به منظور جلب محبت ائمه علیهم السلام، همراه با اقرار به امامت آنها و توسل به آنها و ولایت ایشان و صرف و بخشش علم حاصله از ائمه علیهم السلام در جهت هدایت شیعیان ضعیف الایمان و ارشاد علمای پیروان ائمه علیهم السلام که خواستار ترغیب و تشویق مردم به ولایت ائمه علیهم السلام باشند و نیز صرف علم به منظور ترویج دین و بیان احکام وارده از ائمه علیهم السلام و بذل جاه و منزلت و عقل و صرف جسم و اعضای بدن، به منظور یاری رساندن به شیعیان مستمند و ضعیف الایمان و برطرف سازی نیازها و دفاع از آنان و غیره و همچنین بذل علم، به منظور اشاعه حق و اجرای احکام و دیگر مسائلی که با بذل علم، می توان به امام یاری رسانید. چرا که می توان آشکارا فضائل ایشان را بازگو کرد (البته به شرط این که نیاز به تقیه نباشد). انجام تمام این امور، مستلزم اقرار به ائمه علیهم السلام و توسل به ایشان و پیروی از خط مشی آنان می باشد. در ذیل کلمه مال نیز تأویل این واژه به علم، خواهد آمد. بر این اساس، می توان پرداخت زکات مال را به بذل و بخشش علم به اهل آن و نیازمندان به آن تأویل کرد. بدان که اکثر این معانی را می توان در باره نظائر زکات مانند انفاق و قرض و صله و... که در قرآن ذکر شده است به کار برد. البته این مطلب در ذیل کلمه انفاق نیز خواهد آمد.

ص: ۴۹۹

زنا: و مشتقات آن مانند زانی و ...؛ یکی از تأویلات وارده برای این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. و زنا مانند سائر محرمات، جزء متفرعات اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام است. پاره ای از مؤیدات این مطالب در باب چهارم از فصل اول گفتار اول و نیز در ذیل کلمه شرّ و غیره نیز آمده است.

ص: ۵۰۰

سوء: سیئه و مسیء (گناه کار) و مترادفات آن مانند اساء (بدی کرد) و... سیئه در فرهنگ لغت به معنای خطا و اشتباه آمده است. و أساء الیه متضاد أحسن (خوبی کرد) است. در کل، سوء، بر هر چیز ناپسندی اطلاق می شود. ساءه (او را ناراحت کرد) متضاد سرّه (او را خوشحال کرد) می باشد. و سییء، یعنی زشت و قبیح و هرگونه شرّ و بدی. در ذیل کلمه «حسنه» گفته شد که برخی مفسرین، کلمه سیئه را به دشمنی با ائمه علیهم السلام و انکار آنان و پیروی از دشمنان ایشان تأویل کرده اند. در ذیل کلمه «زینت» نیز گفته شد که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت، همان کسانی اند که خداوند، اعمال زشت و بد آنان را در چشم شان زیبا جلوه داده است. بنابراین سوء (بدی) و عمل سوء (بد)، نیز به معنای سیئه و حتی غضب خلافت و انتقال آن از ائمه علیهم السلام به غیر ایشان می باشد. در ذیل کلمه «خطیئه» و در تأویل آیه «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» (۱) [آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] نیز آمده است که مراد از «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» کسی است که امامت علی علیه السلام را انکار نماید. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمودند: مراد از بدی فراگیر، آن نوع بدی است که آدمی را از دین و ولایت خدا خارج می سازد.

در حقیقت این بدی، همان شرک به خدا و تکفیر نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و عدم قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، ولی خداست. بنابراین، کل سوء و سیئه و امثال آن براساس معنای باطنی، عبارت است از اعمال

ص: ۵۰۱

مخالفان و دشمنان ائمه عليهم السلام. لذا مراد از مُسِيء و الفاظ مترادف آن، همان دشمنان ائمه عليهم السلام می باشند.

گواه این مطلب در ذیل کلمه «مکر» خواهد آمد چه در آنجا آمده است که مراد از مکر سَيِّئ (مکر بد)، عملی است که خلفا در بیت سقیفه به انجام آن مبادرت ورزیدند و نیز در ذیل کلمه «ذلت» نیز تأویل آیه شریفه «الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ» (۱) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] بدین شکل آمده است که مراد از «الذین»، بدعت گزاران و اهل شبهه می باشند.

در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ» (۲) [آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند پنداشته اند] آمده است که آن حضرت «الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ» را به فرزندان عبد شمس تأویل فرموده اند. همچنین در پاره ای از روایات به صراحت کلمه «السیئات» به خلفای راشدین و بنی امیه و امثال آنها تأویل شده است. علّت این امر یا مبالغه در بدی عمل آنهاست و یا مراد از تأویل، خود خلفا و یا تنها ولایت آنها مد نظر قرار گرفته است. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ» (۳) [و آنان را از بدی ها نگاه دار] در تأویل کلمه «سیئات»، به بنو امیه و پیروان آنها اشاره شده است. در روایتی دیگر، سیئات را به سه خلیفه تأویل کرده اند. البته این تأویلات در خصوص بدی صادره از بشر، مانند گناه و لغزش و امثال آن به کار می رود. اما کلمه دیگری در سوره رعد و در آیه کریمه «يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (۴) [از سختی حساب بیم دارند] و امثال آن آمده است که معنای آن متفاوت از معنای سوء و سیئه می باشد. در این آیه، مراد از سوء الحساب، مناقشه در عدم پذیرش اعمال نیک آنها و عدم آمرزش بدی هایشان می باشد.

ص: ۵۰۲

۱- [۱] - یونس/۲۷.

۲- [۲] - جاثیه/۲۱.

۳- [۳] - غافر/۹.

۴- [۴] - رعد/۲۱.

این تأویل به صراحت در پاره ای از روایات آمده است و در ذیل کلمه «حساب» نیز چنین آمده که هر کس در روز حساب مورد مناقشه قرار گیرد، دچار عذاب خواهد شد. در تفسیر آیه «أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ» (۱) [آنچه از بدی به تو می رسد] از سوره نساء و آیه «لَمَّا يَمَسُّهُمْ الشُّوْءُ» (۲) [عذاب به آنان نمی رسد] و غیره نیز آمده است که مراد از سوء در این آیات، ترس و گرسنگی و بیماری و سختی و... می باشد که در ذیل کلمه حسنه نیز وارد شده است.

البته اغلب این معانی، ظاهری است و باید در نظر داشت که هر یک از این معانی در صورتی قابل پذیرش است که با سیاق عبارت تناسب داشته باشد. در ذیل کلمه تبدیل نیز به پاره ای از این معانی و تأویلات مانند تبدیل حسنات و سیئات اشاره شده است که در تأویل این آیات نیز معنای ظاهری و متعارف کلمات لحاظ شده است. پس در آن بیندیش.

السبب: این کلمه، در مفرد و جمع یکسان به کار می رود. سبب در لغت به معنی ریسمان و هر آن چه به واسطه آن دو چیز با یکدیگر پیوند می خورند، است. جمع آن اسباب می باشد. در باره روایات به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان در حدیث ثقلین فرمودند: ریسمان (سبب) بزرگ، کتاب خدا (قرآن) است که یک سوی آن در دست خدا و سمت دیگر آن در دست شما (امت) است و ریسمان کوچک همان خاندان و اهل بیت می باشد. مفید به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمودند: ما (ائمه)، ریسمان بین شما (امت) و خداوند عزّ و جل می باشیم. بنابراین منظور از اسباب، امامان یا ائمه علیهم السلام و قرآن می باشند. و نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام و قرآن ریسمان های الهی اند. در ذیل کلمه «حبل» نیز علت اطلاق حبل (ریسمان) بر ائمه علیهم السلام و قرآن آمد. و ذکر شد که این تأویل بسیار مناسب آیه مذکور می باشد.

قمی در تفسیر خویش، سبب را به معنای دلیل و علت اتخاذ کرده و به آیه

ص: ۵۰۳

۱- [۱] - نساء/۷۹.

۲- [۲] - زمر/۶۱.

«وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا» (۱) [و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم] استدلال نموده است. زیرا «سبب» در این آیه، همان دلیل و علت معنا می شود. و پرواضح است که در کل، معنای سبب همان وسیله ارتباط و پیوند یک چیز با چیز دیگر خواهد بود. در باب پنجم از دومین فصل گفتار اول، سخن امام علیه السلام بیان شد که فرمودند: ما و اهل بیت، علت آفرینش مخلوقات و دلیل تسبیح و عبادات آنهایم. به واسطه ما خداوند، شناخته و به یگانگی پرستش شد و به واسطه ما به اهل ثواب، پاداش داد و اهل عقاب را مجازات کرد. این روایت، بیانگر این مطلب است که سبب بر ائمه علیهم السلام اطلاق می شود و به معنای علت و هدف نیز آمده است. به طور کلی ائمه علیهم السلام دلیل و محل استناد و غایت و واسطه وصول به خیر دنیا و آخرت می باشند. همان طور که این کلمه به معنای ولایت ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

چنان که در کنزالفوائد آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: سپاس خداوندی را که محبت علی علیه السلام و ایمان به آن حضرت را به عنوان دو ریسمان برای بشریت قرار داده است و چه بسا مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دو سبب این باشد که محبت علی علیه السلام، باعث نجات آدمی از آتش جهنم و علت دخولش به بهشت می باشد. پس بیندیش تا بدانی که کلمه «اسباب» را در برخی موارد می توان طبق نظر اهل باطل تأویل کرد. چون از نظر آنان، اسباب به معنی امامان جور و پیروی از آنان می باشد.

السحاب: معنای آن واضح است. و وجه تسمیه آن، انسحاب و حرکت (عقب و جلو آمدن) ابر در هواست. سحاب از ریشه «سحب» به معنی جرّ و کشش اشتقاق یافته است. مفرد آن نیز سحابه است. البته می توان وجه تسمیه آن را، ریزش باران از ابر دانست. در روایت طارق بن شهاب آمده است که علی علیه السلام فرمود: امام، همان ابر باران زا است. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرموده اند: امام، همان ابر باران زا است. در یکی از زیارت ها چنین آمده است که:

ص: ۵۰۴

شهادت می‌دهم که شما (ائمه علیهم السلام) ابرهای رضوان (بهشت) خدائید. مؤید این مطلب، کلامی است که به صراحت در ذیل کلمه غمام (ابر) خواهد آمد. در برخی از روایات نیز سحاب به علم و برکات و کرامت‌هایی ائمه علیهم السلام تأویل شده است. این تأویل به زودی خواهد آمد. و خدا داناست.

السراب: آن چه در نیمه روز، همچون آب به نظر می‌رسد و حال آن که آب نیست. چه بسا بتوان سراب را به توهمات جاهلان، تأویل کرد. مثلاً چیزی را علم یا عمل صحیح می‌پندارند و حال آن که چنین نیست. مانند بسیاری از علوم و معارف و اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام نسبت به کسانی که آنها را امام می‌پندارند و حال آن که امام نیستند. این معنا در ذیل کلمه «ماء» نیز خواهد آمد. روایتی که در ذیل کلمه «ظلماً» بدان اشاره خواهد شد، مؤید این مطلب است.

المسکوب: این کلمه در سوره واقعه به کار رفته است. ماء مسکوب، یعنی آب پاشیده شده. در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول، تأویل این کلمه آمده است.

السبت: یکی از روزهای هفته است. مفسرین معانی متعددی برای این کلمه در نظر گرفته‌اند که مرجع تمام این معانی، معنایی است که از کلمه «سبات» استنباط شده است. سبت فلان، یعنی فلانی دست از کار کشید. در ذیل کلمه «نوم» خواهد آمد که مراد از «سبت»، پیامبر صلی الله علیه و آله و نام آن حضرت می‌باشد. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که مراد از اصحاب السبت، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتار آنان با ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد. چه بسا این تأویل بر مبنای تأویل «سبت» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و «حیتان» به ذریه آن حضرت شکل گرفته باشد. ایشان بعد از ذکر داستان اصحاب السبت فرمودند: علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: خداوند اصحاب السبت را به دلیل اقدام به صید ماهی، مسخ کرد. حال تصور کن وضعیت قاتلان اولاد رسول صلی الله علیه و آله و متجاوزان به حریم آن حضرت، چگونه خواهد بود؟ خداوند گرچه آنان را در دنیا مسخ نکرد، اما در روز قیامت عذابی برایشان مهیا ساخت که چندین برابر عذاب مسخ می‌باشد. بدان که خداوند متعال، قطعاً حالاتی از مسخ را بر قاتلان ذریه

نبی صلی الله علیه و آله جاری ساخته اند که فقط انسان بصیر و بینا قادر به رؤیت آن است و حتی می توان گفت، دشمنان ائمه علیهم السلام به صورت کاملاً آشکار در این دنیا مسخ شده اند. چرا که در برخی روایات، داستان مسخ بنی امیه مانند مروان آمده است که خداوند او را به وزغ تبدیل کرد و حتی روایت شده که بنی امیه در روز قیامت در ظاهر میمون محشور می شوند. از روایت وارد در صحیفه سجادیه و سایر روایات وارد در ذکر شأن و منزلت رسول صلی الله علیه و آله می توان مسخ بنی امیه را دریافت، زیرا طبق این روایات، رسول صلی الله علیه و آله میمون هایی را مشاهده کردند که بر منبر ایشان بالا می رفتند. در آن هنگام، جبرئیل، عاقبت امر بنی امیه و حکومت شان را به عرض آن حضرت رسانید. البته شاید عدم تصریح امام سجاد علیه السلام، تقیه باشد. و الله اعلم.

در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وجه تسمیه سبت این است که خداوند فرشتگان را در روز شنبه از هر گونه کاری رها ساخته تا او را عبادت کنند و فرشتگان نیز پروردگارشان را به یگانگی می پرستیدند و به همین دلیل خداوند همیشه یگانه و در یگانگی بی همتا است.

السبات: آرامش و راحتی و سکون و مطلق دست کشیدن از چیزی یا تنها به معنای دست کشیدن از حرکت می باشد. خداوند این کلمه را در سوره فرقان و نباء، صفت برای کلمه «نوم» قرار داده است. که در ذیل کلمه نوم، تأویلات این کلمه نیز خواهد آمد.

السته: اصطلاح سته ایام (شش روز) به کرات در قرآن به کار رفته است. البته شاید بتوان تأویلاتی که در ذیل کلمه «یوم» و «وقت» و غیره آمده است را برای این اصطلاح نیز به کاربرد. یکی از آن تأویلات، تأویل یوم به ائمه علیهم السلام یا یکی از ایشان می باشد.

السحت: در لغت به معنای حرام و کارها و مکاسب حرام و فاسد است. وجه تسمیه این کلمه، بدین دلیل است که هر نوع سحتی (چیز حرامی)، زایل کننده برکت است. چرا که اصل سحت، نابودی و هلاکت است که این معنا در یکی از آیات سوره مائده به کار رفته است. در ذیل همان آیه، اشاره خواهد شد که کلمه سحت، به

معنای عداوت و کینه ای است که از امام علیه السلام به دل گرفته شده باشد. در دعای دو بت قریش نیز آمده است «و کم من سحت أكلوه» (چه بسیار کینه ای که آن را به دل گرفتند) که در این دعا سحت به معنای عداوت آمده است. پس بیندیش.

السراج: معنای آن روشن است. در یکی از زیارت های ائمه علیهم السلام این کلمه آمده است: یا ایها السراج المنیر (ای چراغ فروزان) و در زیارت حضرت قائم علیه السلام نیز به صورت جمع آمده است: یا بن السرج الضیئه (ای فرزند چراغ های فروزان). بر این اساس، می توان در برخی آیات با توجه به سیاق کلام، سراج را به امام علیه السلام تأویل کرد. همان طور که این واژه در قرآن صریحاً به معنای پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه مصباح و قلب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبح: و سابحات و مترادفات آن مانند یسبحون. سبوح در اصل به معنی شنا در آب می باشد و گاهی نیز به هر نوع حرکت از آب که با سهولت همراه باشد، اطلاق می گردد، مانند: حرکت کشتی ها. و یا به هر نوع سیر آرام، مانند سیر و حرکت و چرخش ستارگان نیز اطلاق می شود. حتی ظاهراً من باب تشبیه و مجاز برای فراغت، خواب و آرامش نیز به کار می رود. لذا مفسران کلمه سابحات در آیه «وَالسَّابِحَاتِ سَبِّحًا» (۱) [و به فرشتگانی که (در دریای بی مانند) شناکنان شناورند] از سوره نازعات را به جان مؤمنان، هنگام قبض و جان کندن و نیز به فرشتگان بین آسمان و زمین و کشتی ها و ستارگان تأویل کرده اند.

بدیهی است مراد از مؤمن در اینجا همان شیعه می باشد. در ذیل کلمات «ملائکه، سفن و نجوم» نیز خواهد آمد که یکی از تأویلات این سه کلمه ائمه علیهم السلام می باشد. و چه بسا مراد از سبوح در این صورت، حرکت در دریای علوم و معارف ائمه علیهم السلام باشد، چرا که سیر در این علوم مفید، آرامش جان و بهره وری خواهد بود. والله اعلم.

ص: ۵۰۷

التسبیح: و مشتقات و مترادفات آن مانند سبحان؛ تسبیح به معنی تعظیم و دوری از بدی و نقص و عیب است. و سبحان الله و هر کلمه ای که دال بر تسبیح خداوند باشد، بدین معناست که خداوند متعال از اقوال و دعاوی اهل باطل منزّه و مبرا است. یکی از این دعاوی، فرض شریک برای خداوند و سایر صفاتی که خداوند از آنها مبرا است می باشد. دعوی دیگر آن است که خداوند هیچگاه برای بشر، امامی تعیین نکرده است و به شراکت سه خلیفه و امثال آنان با علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در امر خلافت راضی است و حتی خداوند از معامله و نوع رفتار این سه خلیفه با اهل بیت علیهم السلام و اهل ولایت و حتی از قتل حسین بن علی علیه السلام به دست یزید نیز راضی است.

در معانی الاخبار آمده است که عمر بن خطاب از علی علیه السلام، معنای سبحان الله را جویا شد. آن حضرت فرمود: سبحان الله نوعی تعظیم و بزرگداشت شکوه و جلال خدا و مبرا ساختن پروردگار از اقوال و ادعاهای مشرکان است. (۱) پس بیندیش.

اما در تأویل کلمه «مسبحون» آمده است که مراد، ائمه علیهم السلام و رسول صلی الله علیه و آله می باشد. زیرا ایشان پیش از همه انسانها، حق تسبیح خداوند را بجا می آورد، به طوری که سایر انسان ها تسبیح خداوند را از ایشان فرا گرفتند. همان طور که این معانی در برخی از روایات مربوط به واژه تسبیح در باب پنجم از سومین فصل گفتار اول مطرح شد.

پاره ای دیگر از این روایات در ذیل کلمه «صافین» خواهد آمد. مؤید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «عرض» آمده است. چرا که در آنجا ائمه علیهم السلام، به عنوان حاملان عرش الهی معرفی شده اند. کما این که در ذیل کلمه «حامل» نیز بیان شد. از این رو ائمه علیهم السلام، همان مسبحون هستند. توضیح بیشتر در ذیل کلمه «ملائکه» خواهد آمد. در آنجا یکی از تأویلات ملائکه، ائمه علیهم السلام می باشند.

ص: ۵۰۸

التسريح: و مترادفات آن؛ تسريح، رها ساختن و آزاد گذاشتن است. از این رو در قرآن به معنای طلاق نیز آمده است. تأویل کلمه طلاق در ذیل کلمه «طلاق» خواهد آمد.

السفاح: و مشتقات آن مانند مسافحین و غیره؛ سفاح یعنی فسق و فجور. لذا تأویل سفاح، همانی است که در ذیل کلمه فجور آمده است و مؤید آن کلامی است که در ذیل کلمه زنا بازگو شد.

الأسلحة: جمع سلاح است و سلاح ابزاری است از جنس آهن که برای جنگ تدارک دیده می شود. مانند شمشیر و... این کلمه در سوره نساء آمده است و در ذیل کلمه «جدید» به تأویلاتی اشاره کردیم که شاید بتوان برای اسلحه نیز به کار برد. والله اعلم.

السائحون: و سائحات؛ اهل سیاحت به معنای «حرکت» آب جاری بر زمین است. سیح به آبی گویند که بر روی زمین جاری و گسترده شده باشد. کلمه «سیح» در سوره توبه، آیه «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»^(۱) [پس در زمین چهار ماه سیاحت کنید] به کار رفته است. به روزه دار نیز سائح می گویند. چرا که روزه دار، به دلیل جریان یافتن در گرسنگی، شبیه کسی است که به قصد عبادت بر روی زمین راه می رود و این که اکثراً این نوع حرکت بدون توشه صورت می گیرد. بر این اساس، علماء تصریح کرده اند که مراد از کلمه سائح که در قرآن آمده است، کسی که در زمین به سیاحت و گردش می پردازد نیست، زیرا در روایات آمده است که هیچ سیاحتی در اسلام وجود ندارد، لذا سیاحت هایی که در زمان عیسی بن مریم علیه السلام اتفاق می افتاد، از همین دست (نه به قصد تفریح) می باشد.

المسجد: و ساجدون و مساجد و سایر مشتقات کلمه سجود؛ مساجد جمع مسجد و معنای آن روشن است. اما در تأویل مساجد و نیز المسجد الحرام، ائمه علیهم السلام ذکر شده است. یا بدین دلیل که ائمه علیهم السلام، طبق آن چه در ذیل کلمه البیت مفصلاً بیان شده، خانه های معنوی محسوب می شوند و یا بدین علت که

ص: ۵۰۹

ائمه عليهم السلام، همان اهالی مساجد حقیقی اند. البته در پاره ای از موارد، مراد از مساجد، منزل ائمه عليهم السلام می باشد. خداوند مساجد را محلی برای خضوع و سجود و تذلل و اطاعت قرار داده است، همان طور که ائمه عليهم السلام نیز این گونه اند. بنابراین می بایست در برخی روایات، پیش از واژه مساجد یا مسجد، مضافی را در تقدیر گرفت. البته در صورت تأمل بیشتر، مطلب روشن خواهد شد. در تفسیر عیاشی به نقل امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱) [در هر مسجدی روی خود را مستقیم (به سوی قبله) کنید] آمده است که مراد از عند کل مسجد، همان ائمه عليهم السلام می باشد (۲).

استاد علامه طباطبائی می فرماید: ولایت و حب ائمه عليهم السلام یک نوع زینت معنوی برای روح و جان آدمی است. لذا می بایست این زینت را در نماز و هر نوع عبادتی و یا حتی هنگام امامت هر یک از ائمه عليهم السلام به همراه داشت. مؤلف گوید: برخی احتمال داده اند که منظور از فرمایش آن حضرت در تأویل «عند کل مسجد» به معنای ائمه عليهم السلام، این است که خطاب نیز در این آیات، متوجه ائمه عليهم السلام بوده است. البته این احتمال، طبق دیگر روایات بسیار بعید و دور می باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۳) [و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید] فرموده اند: امام، تنها از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است. پس جز از این خاندان امامی نگیرد. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر همین آیه آمده است که مراد از مساجد، همان ائمه عليهم السلام می باشد. در روایتی دیگر آمده است: و ائمه جانشینان نبی اند و تک تک ایشان امام اند. بنابراین غیر از آنان را به امامت نگیرید. زیرا در غیر این صورت، همانند کسی خواهید بود که غیر از خدا، دیگری را به خدایی برگزیند.

ص: ۵۱۰

۱- [۱] - اعراف / ۲۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶.

۳- [۳] - جن / ۱۸.

در باب چهارم از فصل اول نیز مطالبی آمده مبنی بر تأویل المسجد الحرام به ائمه علیهم السلام. علت این تأویل در ذیل کلمه «بیت» گذشت. در آنجا گفتیم مراد از البیت الحرام ائمه علیهم السلام می باشد. گواه این مطلب، در ذیل کلمه «کعبه» خواهد آمد. این تأویلات در ذیل کلمه «بنیان» نیز بیان شد. در اینجا با تأویل دیگری روبرو می شویم که این تأویل برای مسجد مذموم و نکوهیده ای چون مسجد ضرار که در قرآن به کار رفته است، جاری است. اما سجود در لغت به معنای خضوع می باشد و نیز بر گذاشتن پیشانی بر روی زمین، نیز اطلاق می شود. تأویل «سجود»، پذیرش ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع و اطاعت از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد که دقیقاً همین معانی و تأویلات، مفصلاً در ذیل کلمه «رکوع» نیز آمده است. در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ»^(۱) آنها به سجده فرا خوانده می شدند در حالی که سالم بودند [آمده است که مراد از «یدعون إلى السجود»، دعوت به ولایت علی علیه السلام در دنیا و منظور از «و هم سالمون»، قادر به انجام آن می باشند، است.^(۲)

توجه این تأویل، دقیقاً مشابه توجه تأویلاتی است که در ذیل کلمه رکوع آمده است. البته در ذیل کلمه «نجم» اشاره خواهد شد که در برخی موارد کلمه سجود به معنی عبادت آمده است و چه بسا مراد از آن، عبادت کامل است. یعنی عبادتی که با حب اهل بیت و پذیرش ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از وی همراه باشد.

در برخی روایات کلمه «سجود» به عدم سرکشی و عصمت از لغزش و خطا تأویل شده است. کراجکی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»^(۳) [و بوته و درخت چهره سایانند]، این تأویل را به کار برده است.

ص: ۵۱۱

۱- [۱] - قلم/۴۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳- [۳] - رحمن/۶.

حضرت می فرمایند: مراد از نجم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شجر، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد که حتی به اندازه پلک زدنی از امر الهی سرباز نزده اند. مؤید این مطلب کلامی است که در تفسیر قمی و دیگر تفاسیر به نقل از امام باقر علیه السلام در تأویل آیه «وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^(۱) [و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می نگردد)]، آمده است که مراد از «فی الساجدین»، صلب (پشت) پیامبران بوده تا این که او را از صلب پدرش^(۲) بیرون آورد. این روایت، مفصلاً در ابتدای باب پنجم از سومین فصل گفتار اول آمده است. بر این اساس، می توان کلمه «سجود» را در هر سیاقی به معنایی تأویل کرد که متناسب آن سیاق، باشد. در برخی موارد نیز می توان معنای ظاهری آن را در نظر گرفت، همان طور که در کلمه «رکوع» چنین شد. مؤکد و مؤید این مطلب نیز به زودی در ذیل کلمه «طائف» خواهد آمد. چرا که در آنجا آیه «و الرکع السجود» به خاندان محمد صلی الله علیه و آله تأویل شده است که از این تأویل و دیگر تأویلات چنین برمی آید که کلمه «ساجدین» به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همان طور که پیش تر، این کلمه در معنای انبیا به کار رفت، حال یا به علت عصمت همه پیامبران یا به دلیل این که انبیا و ائمه علیهم السلام، کامل ترین و برترین انسان ها هستند که در برخی از روایات به فضیلت و برتری ایشان اشاره خواهد شد. از آن جمله در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^(۳) آمده است که ساجدین همان علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیه السلام می باشند.

آگاه باش که این معانی و تأویلات فقط در مواردی به کار می رود که سجود و ساجدین و مساجد برای خدا باشد. اما اگر این کلمات برای غیر خدا به کار رفته باشد، ناگزیر تأویل آنها برای نقطه مقابل ائمه علیهم السلام بکار می رود، یعنی خلفاء

ص: ۵۱۲

۱- [۱] - شعراء/۲۱۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳- [۳] - شعراء/۲۱۹.

السّد: سدّ در فرهنگ لغت به معنی کوه و مانع آمده است. و سدّ الثلمه: منفذ (سوراخ) را درز گرفت و محکم بست. کلمه سدّ با ضم سین نیز خوانده شده است که مراد از آن اعمال صادره از خداوند متعال می باشد. و سدّ با فتح سین به معنی عمل انسان می باشد. در ذیل کلمه «حصن» گفته شد که می توان کلمه سدّ و هر چه را بدین معناست، مانند ردم را در صورت تناسب به تقیه و ولایت ائمه علیهم السلام و حتی فقط امام علیه السلام تأویل کرد. به زودی در ذیل کلمه «قساوت» نیز خواهد آمد که گاه از سدّ، معنایی غیر از معانی فوق اراده می شود. پس در این نکته بیندیش تا هر مکانی را با آن چه متناسب است، تأویل نمایی. والله هادی.

السّدید: این کلمه در سوره نساء و احزاب، به شکل «قَوْلًا سَدِيدًا» (۱) آمده است. به زودی در ذیل کلمه «قول» خواهد آمد که می توان قول را به ولایت و ارشاد و راهنمایی به سمت ولایت تأویل کرد.

السّعید: و نیز الذین سعدوا؛ هر دو در یک آیه از سوره هود آمده است و مراد از آن، شیعه می باشد، همان طور که در زیارت جامعه آمده است: «به خدا سوگند هر که با شما دوستی کند خوشبخت و هر که با شما دشمنی ورزد نابود خواهد شد». در برخی زیارت های دیگر آمده است: هر که از شما اطاعت کند سعادت مند می شود. در برخی دیگر چنین آمده است: خوشا به حال آنان که با ولایت شما خوشبخت و سعادت مند می شوند. در تفسیر امام علیه السلام، مراد از سعید، کسی است که ریسمان خود را به ریسمان علی علیه السلام و امامان پس از وی گره زده باشد.

السّامدون: این کلمه در سوره نجم آمده است و در آنجا به معنی «لاهُون» (سرگرم شدگان) و مستکبران می باشد. تأویل این کلمه همان تأویلی است که در ذیل کلمه لهو و استکبار خواهد آمد.

الأسود: و سواد و هر چه بدین معناست، منفعتی نداشته و باعث گمراهی می شود. لذا می توان این کلمه را به مخالفان ائمه علیهم السلام و آئین شان تأویل

کرد. همان طور که در ذیل کلمه «حج» به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: مردم، افراد معمولی هستند و شما حاجی واقعی هستید و در ذیل کلمه «ناس»، سخن حسن نیز آمده و نسناس. و در حالی که با دست خویش به انبوه مردم اشاره می کردند، فرمودند: اما نسناس، همین خیل عظیم جمعیت است. سواد الوجه (روسپاه) می تواند کنایه از ذلت و ترس و محرومیت باشد، همان طور که در ذیل کلمه ایض گفته شد. در کتاب العلل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: از جانب خداوند، ندایی به گوش خواهد رسید که همه کائنات آن را خواهند شنید و آن نداء این است: این محبوب من محمد صلی الله علیه و آله است و این ولی من علی علیه السلام است. خوشا به حال آنان که علی علیه السلام را دوست داشته و ای بر آنان که او را دشمن داشته و بر او دروغ بستند. در آن روز و در صحنه قیامت هیچ یک از محبان تو باقی نمی مانند، جز آن که با شنیدن این نداء، آرامش یافته و رخسارشان سفید و نورانی و قلب شان سرشار از سرور خواهد شد. اما دشمنان تو و منکران حقانیت و ولایت تو، روسپاه گشته و قدم هایشان لرزان و سست خواهد شد. چند روایت دیگر نیز در ضمن آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» (۱) [در آن] روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد]، از سوره آل عمران خواهد آمد. آگاه باش.

السید: و ساده؛ معنای سید در ذیل کلمه «رب» گفته شد و پوشیده نیست که سروران اهل حق، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و سروران اهل باطل، دشمنان ائمه علیهم السلام و سلاطین ظلم و رهبران گمراهی و علماء مخالف می باشند.

الستر: در ذیل کلمه «حجاب» گفته شد که علی علیه السلام همان ستر و حجاب، بین خدا و خلق خداست. در ذیل دو کلمه «سد و حصن» نیز گفته شد که می توان کلمه «ستر» را به معنای تقیه یا ولایت ائمه علیهم السلام تأویل کرد، البته به شرط این که تناسب معنایی داشته باشد.

ص: ۵۱۴

السحر: و ساحر و مسحور و مترادفات آن نظیر مسحر و غیره؛ سحر: نیرنگ و در آمیختگی عقل و متوجه ساختن عقل به امری برخلاف وجه عقلانی اش. روایات متعددی وارد شده است، مبنی بر این که دشمنان علی علیه السلام و غاصبان خلافت آن حضرت، معتقد بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو ساحر بوده اند. همان طور که در ذیل کلمه مجنون خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام معتقد بودند، محمد صلی الله علیه و آله مجنون و مسحور عشق پسرعمویش (علی) است و آن حضرت مردم را مسحور ساخته تا از ایشان و پسرعمویشان اطاعت کنند. بر این اساس، هر جا که سحر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، می توان تأویل فوق را در آنجا نیز به کار برد و همچنین برای دیگر پیامبران نیز قابل استفاده است. چرا که ظاهراً انگیزه بعثت دیگر انبیا، پذیرش ولایت علی علیه السلام و ارشاد بدان بوده است. در این معنا تأمل کن و هوشیار باش.

المسجور: و مترادفات آن مانند یسجرون و سَجَرْت؛ این کلمه در سوره طور چنین آمده است: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ» (۱) [و آن دریای سرشار (و افروخته)] و در سوره تکویر «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۲) [دریاها آنکه که جوشان گردند] و سوره غافر «تَمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» (۳) [در میان جوشاب (و) آنگاه در آتش برافروخته می شوند]. سجر التنور در فرهنگ لغت: آن را گداخت و سجرالنهر: رود را پر کرد و «سجور»: آن چه بدان تنور را شعله ور می سازند. و المسجر: آتشدان و الساجر: به مکانی گویند که سیل بدانجا ریخته و آن را پر می کند. و المسجور من اللولو: مرواریدهای به نظم کشیده جدا جدا از هم. هر وی می گوید: البحر المسجور، یعنی دریای پر و مملو. سجر: پر شد، فهو مسجور: پس آن پر شده است. و نهایتاً این که اصل معنای سجر و سجره، کدوری و کدورت است.

ص: ۵۱۵

۱- [۱] - طور/۶.

۲- [۲] - تکویر/۶.

۳- [۳] - غافر/۷۲.

اگر این را فهمیدی، پس بدان که بی شک السَّجَر در آیه آخر به معنی سوختن در آتش می باشد و این که دشمنان ائمه علیهم السلام چوب ها و مواد آتش زای آن هستند. اما معنای «السَّجَر» در آیه دوم در پی معنای آیه اول، روشن خواهد شد. آیه اول، مدح است و در این آیه، کلمه «مسجور» به معنای مملو و سرشار می باشد. لذا بر طبق آن چه در ذیل کلمه «بحر» گفته شد که مراد از دریای ممدوح و نیکو، ائمه علیهم السلام می باشند، می توان در اینجا نیز دریای مملو را به امام سرشار از علم یا امام برحق، تأویل کرد. اما اگر «مسجور» به معنی آتشدان باشد، معنای آیه دوم، ذمّ خواهد بود و باز بر طبق آن چه در ذیل کلمه بحر گفته شد که مراد از دریای مذموم، امام جائز و ستمکار است، در این آیه نیز می توان کلمه «مسجور» را به امام گمراه کننده و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. البته در این حالت این معنا با قَسَم موجود در آیه تناسبی ندارد و همچنین محتمل است، «مسجور» در این آیه، هیزم و مواد آتش زا، سوخت معنوی باشد. یعنی امام برحق به خاطر ظلم دشمنان در دنیا و آخرت، غضب کند. یا می توان «مسجور» را به معنای امام مظلومی تأویل کرد که مورد ظلم دشمنان قرار گرفته است. همان طور که گفته می شود: حرّقه (او را سوزانید آنگاه که به او ظلم کرد و او را به شدت اذیت کرد). والله یعلم.

السحر: و اسحار. به زودی در ذیل کلمه «لیل»، تأویلاتی خواهد آمد که می توان تأویلات متناسب آن را در اینجا نیز به کار برد.

السخریه: و مترادفات آن مانند: یسخر و... در فرهنگ لغت آمده است: سخر منه، سخر به مانند فَرَح و هَزَى مانند استسخر (به سخره گرفت) و اسم آن، سخریه و سخری با کسر راء. در دعایی از امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین بر خلیفه اول و دوم آمده است: پروردگارا، لعنت کن آنانی را که آیات تو را به سخره گرفتند. بر طبق بسیاری از روایات، این دو خلیفه و پیروانشان، علی علیه السلام و آیات نازل در شأن آن حضرت را به سخره می گرفتند. البته در ذیل کلمه «هزء» و بعد از آن نیز خواهد آمد.

اما مراد از سخریه خداوند نسبت به این افراد، آن است که خداوند آنها را به همان شکلی که در دنیا رفتار کردند، مجازات خواهد کرد. همان طور که در سوره

توبه «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» (۱) [خدا آنان را به ریشخند می گیرد] خواهد آمد. در العیون به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی از آن حضرت آمده است: از امام رضا علیه السلام معنا و تفسیر آیات «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» و «يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (۲) [خدا (است که) ریشخندشان می کند] و «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» (۳) [و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد] و «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» (۴) [منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد] را جويا شدم. آن حضرت فرمودند: خداوند مسخره نمی کند و به استهزاء نمی گیرد و مکر نمی بندد و فریب نمی دهد، بلکه با این امور، چنین افرادی را مجازات می کند. خداوند، منزّه و بالاتر از چیزی است که ظالمان ادعا می کنند. البته معنای فوق چیزی غیر از سخره به معنی استخدام و تسخیر به معنی تذلیل و هموار سازی است، همان طور که در سوره ابراهیم «سَخَّرَ لَكُمْ» (۵) [برای شما مسخر کرد] و سوره زخرف «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» (۶) [تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] آمده است. در این آیات، «سخر» به معنای متعارف خود به کار رفته است. گرچه این کلمات در مقام امتنان بر اهل بیت به کار برده می شود، زیرا اهل ولایت از ولایت ائمه علیهم السلام برخوردار و بهره مند گشته و با ولایت ائمه علیهم السلام، حجت بر دشمنانشان تمام می شود.

السدر: در ذیل کلمه «شجر» خواهد آمد. در سوره نجم، آیه «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» (۷) [نزدیک سدرالمنتهی] آمده است که منظور از سدره المنتهی، ائمه علیهم السلام می باشد. و مراد از شجره طیبه (درخت پاک) نیز ائمه علیهم السلام است. در

ص: ۵۱۷

۱- [۱] - توبه/۷۹.

۲- [۲] - بقره/۱۵.

۳- [۳] - آل عمران/۵۴.

۴- [۴] - نساء/۱۴۲.

۵- [۵] - نحل/۱۲.

۶- [۶] - زخرف/۳۲.

۷- [۷] - نجم/۱۴.

برخی روایات آمده است: سلام بر تو ای سدره المنتهی و در برخی دیگر: ای سدره المنتهی. بنابراین، می توان در مواضع مناسب کلمه سدر را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، همان طور که از تأویلات وارده در ذیل کلمه «شجر»، چنین برمی آید.

السر: در کتاب واحده و برخی از زیارت ها آمده است که ائمه علیهم السلام، راز مخفی و مخزون و موضع سرّ خداوند و اسرار نهفته خداوند در اجسام بشری و کلید سرّ خداوند می باشند. کلمه سرّ در قرآن نیز در معنایی غیر از معنای اصلی خودش وارد شده است که می توان کلمه سرّ را به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تأویل کرد. مؤید این مطلب، کلامی است که در خطبه امام علی علیه السلام در روز غدیر آمده است: هذا يوم ابراء السرائر (این روز آشکار شدن رازها است). پس بیندیش و بدان که در این موارد، کلمه سرّ برای خداوند و به معنای آن سرّ الهی به کار می رود. اما در موارد دیگر، سرّ، برای غیر خدا به کار می رود. مانند آیات «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِسْرَارَهُمْ» (۱) [و خدا از همداستانی آنان آگاه است] و «يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ» (۲) [نهران و آشکار شما را می داند] و «يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (۳) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند] و «يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» (۴) [راز آنان و نجوای ایشان را می داند] و دیگر آیات که در این آیات و نظایر آن، مراد از سرّ و آن چه پنهان می دارند، کینه و دشمنی و عداوتی است که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقان دارند و نیز مراد از سرّ و آن چه آشکار می کنند، عداوت و دشمنی با رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تدبیر در آزار رسانی و غضب حقوق ایشان می باشد. در عین حال ظاهراً، اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت داشته و از ایشان اطاعت کرده و خود را جزء یاران و دوستان ایشان می دانند و حال آن که تمام این افعال از روی

ص: ۵۱۸

۱- [۱] - محمد(ص)/۲۶.

۲- [۲] - انعام/۳.

۳- [۳] - هود/۵.

۴- [۴] - توبه/۷۸.

نفاق و طبق مصلحت خویش است، همان طور که در ذیل کلمه قلب و کتمان اشاره خواهیم کرد و در ذیل کلمه خدیعه نیز گفته شد. در سوره محمد صلی الله علیه و آله و غیره و به هنگام تأویل آیات مذکور، احادیثی به نقل از امام صادق علیه السلام گفته خواهد شد که مؤید این تأویلات خواهد بود.

السرور: و السراء. کلمه سراء در سوره آل عمران و اعراف آمده است و در ذیل کلمه الضرّ و الضراء نیز خواهد آمد. مراد از کلمه ضراء نیز فقر و نیاز به دشمنان دین است. بنابراین السراء را می توان به نقطه مقابل آن تأویل کرد، البته با وجود قرینه ای که مطابق با تفسیر و معنای این دو کلمه باشد. در ذیل کلمه فرح، معنای سرور و ویژگی آن و انواع سرور بیان شده است. گرچه این کلمه (سرور) در قرآن به ندرت به کار رفته است.

السرر: جمع سریر. معنای آن واضح و روشن است. در ذیل کلمه «أرائك»، تأویلاتی گفته شد که می تواند به عنوان تأویل سریر و یا سرر نیز از آن استفاده کرد. غافل مباش و خداوند داناست.

الأساطیر: و مسطور و مترادفات آن؛ در ذیل کلمه مرقوم، به تأویل مسطور نیز اشاره شد که مراد از مسطور یعنی نوشته شده با خیر و عشق و ولایت آل محمد علیهم السلام. در ذیل کلمه کتاب نیز خواهد آمد که مراد از کتاب، مسطور ائمه علیهم السلام می باشد. در آیات پیشین به تأویل اساطیر اولین اشاره شد که مخالفان ائمه علیهم السلام در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به آن حضرت می گویند: ما تو را نمی شناسیم، تو فرزند فاطمه نیستی، همان طور که مشرکان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند. در تفسیر قمی، اساطیر اولین به معنای دروغ های پیشینیان است که بازماندگان، مجدداً آنان را به زبان خواهند آورد.

السعیر: یکی از اسم های جهنم است. چنان چه در ذیل کلمه جحیم گفته شد و نیز با توجه به آن چه در ذیل کلمه نار و اصحاب نار خواهد آمد که می توان سعیر را به دشمنی با ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و اصحاب السعیر همان مخالفین ائمه علیهم السلام می باشند.

السفر و السفره: اصل سفر با سکون فاء به معنای کشف و وضوح می باشد. اسفارالصبح یعنی روشن شد و صبح آشکار شد. اسفرت المرأه عن وجهها یعنی چهره اش نمایان ساخت. و مسافر و سفر با فتح فاء نیز از همین کلمه گرفته شده است. چرا که هر یک مستلزم ظهور و بروزند، و به همین دلیل به کتاب های الهی، سفر می گویند. زیرا آنها مبین و توضیح دهنده محتوای درونی خویش اند. و نیز سفر بین القوم فهو سفیر یعنی در بین قوم، صبح و خیر را ظاهر ساخت و آن چه به مصلحت قوم است را روشن کرد. پس او سفیر و فرستاده است و جمع سفیر، سفره است که بر سفره کاتبان نیز اطلاق می شود. بر این اساس، به فرشتگانی که اعمال انسان ها را برمی شمارند و وحی بر آنان نازل می شوند، سفره می گویند.

در ذیل کلمه توبه، اکثر این معانی آمده است و در همانجا اسفار الصبح به ظهور امام یا علم امام تأویل شده است، همان طور که در ذیل کلمه صبح خواهد آمد و همان طور که در ذیل کلمه ایض آمده است. تأویل اسفار وجوه بیاضها و سرورها (روشن شدن چهره های سفید و شاد شدن چهره ها) به ولایت، کاملاً روشن و واضح است. و چه بسا بتوان سفر غیر مذموم را به چیزی جهت دستیابی به ولایت ائمه علیهم السلام تأویل کرد. همان طور که چنین تأویلی در ذیل کلمه سیر و جمع خواهد آمد. و مراد از سفر مذموم را به چیزی برخلاف آن دانست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما (ائمه علیهم السلام، سفیران و فرستادگان بین خدا و بندگان خدا می باشید. و در زیارتی دیگر آمده است: شما فرستادگان گرامی و نیکوکار هستید. در زیارت غدیر به نقل از امام عسگری علیه السلام آمده است: سلام بر تو ای فرستاده خداوند در بین بندگانش.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه کریمه «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»^(۱) [زنها (چنین مکن) این (آیات) پندی است] آمده است که مراد از تذکره در این آیه، همان قرآن است. در روایتی، مراد از تذکره، ولایت معرفی شده است. و

ص: ۵۲۰

در آیه حضرت فرمودند: مراد از «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ» (۱) [در صحیفه‌هایی ارجمند* والا] نزد خداست. و آیه «مُطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۲) [پاک شده* به دست فرشتگانی* ارجمند و نیکوکار] یعنی با دستان ائمه علیهم السلام. بی تردید یکی دیگر از معانی سفره، واسطه می باشد.

سقر: در فرهنگ لغت سقر، با حرکت قاف و معرب است، به معنای جهنم. ذیل کلمه جحیم و جهنم، تأویلات مربوط به سقر نیز آمده است.

السكره: و سکاری و مترادفات آن. السكره یعنی آن چه عقل را مستور می سازد. در ذیل کلمه غشاوه گفته شد که می توان سکره را به معنی فرو رفتن دشمنان ائمه علیهم السلام در عداوت و دشمنی شان با نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و علت این که دشمنان ائمه علیهم السلام، مست و بی هوش اند، همان غرق شدن در عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. مویذ این مطلب، سیاق عبارت در پاره ای از آیات است. بیندیش.

السامری: وی صاحب گوساله بنی اسرائیل است. داستان سامری و موسی و گمراه ساختن قوم موسی و خوار ساختن هارون، مشهور است. در ذیل کلمه عجل خواهد آمد که عجل در این امت، همان خلیفه اول و دوم هستند و همان سامری است. همان طور که در سایر روایات و آیات آمده است.

در احتجاج به نقل از ابویحیی واسطی آمده است: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بصره را فتح کردند، مردم، اطراف آن حضرت جمع شدند. حسن بصری نیز در میان آنان بود و با خود چوب‌ها و لوح‌هایی به همراه داشت و هر کلمه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام بر زبان جاری می ساخت، او آن را می نوشت. امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: چه می کنی؟ گفت: آثار شما را می نویسم تا بعد از این به صورت حدیث نقل کنم. علی علیه السلام فرمود: هر قوم و امتی یک سامری دارد و

ص: ۵۲۱

۱- [۱] - عبس/۱۲ و ۱۳.

۲- [۲] - عبس/۱۴ و ۱۵.

سامری این امت، اوست. ولی او نمی گوید: «لا مساس» بلکه می گوید «لا قتال(۱)». و مبرهن و واضح است که حسن بصری نیز همچون سامری، مردم را به گوساله پرستی فرا می خواند و از ولایت علی علیه السلام که به منزله هارون بود، منع می کرد و او و امثال او، مصداق این کلام امیرمؤمنان علیه السلام می باشند. همان طور که این کلام در مورد ابوموسی اشعری و عمروبن عاص نیز به کار می رود. در ذیل کلمه فرعون نیز خواهد آمد، گرچه هر زمانی گوساله و سامری ای خواهد داشت.

السامر: این کلمه در سوره مؤمن و در آیه «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»(۲) [شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید] به کار رفته است. أسمر و مسامره نیز همنشین و همکلام شدن در شب. منظور، گروهی هستند که شب زنده داری کرده و با یکدیگر سخن می گویند. سامر، اسم جمع است. اصل کلمه السمر، رنگ نور ماه است، زیرا جماعت و گروه شب زنده دار در شب و در زیر نور ماه با یکدیگر هم سخن شدند.

در ذیل کلمه هجرت خواهد آمد که مراد از مسامره، اجتماع دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در شب و سخن گفتن آنان در خصوص آسیب رسانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان است.

السور: به زودی در سوره حدید تأویل کلمه سور در آیه «فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ»(۳) [آنگاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است. باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد] خواهد آمد که مراد از سور در این آیه، نبی صلی الله علیه و آله و منظور از باب، علی علیه السلام می باشد. و بر همین اساس، سایر آیات را نیز می توان تأویل کرد. و این تأویل همچنین در ذیل کلمه «حصن» نیز آمده است.

ص: ۵۲۲

۱- [۱] - احتجاج، ص ۱۷۱.

۲- [۲] - مؤمنون/۶۷.

۳- [۳] - حدید/۱۳.

السوره: يك قطعه نازل شده از قرآن و اين كه علت نزول سوره ها در قرآن، ولايت ائمه عليهم السلام مي باشد. چه در تأويل و چه در تفسير روشن و واضح است.

الأساور: جمع السوار، و سوار به معنی دستبند است. در وجه چهارم از باب سوم اولين فصل از گفتار اول، گفته شد كه اساور را می توان به انواع علوم و كرامات و برکات ائمه عليهم السلام، تأويل كرد كه در اختيار شيعيان قرار گرفته است.

السير: و مترادفات آن، مانند سير و غير، يعنی در زمين راه رفت. در ذيل كلمه قری خواهد آمد كه السير در برخی از آیات قرآنی به معنای تحصيل علم و دقت و تدبر و عبرت آموزی و امثال آن به كار رفته است. يکی ديگر از تأويلات اين حكم، همان سير حقيقي و واقعي است. البته همراه با پذيرش ولايت ائمه عليهم السلام و علم و عرفان. از ديگر تأويلات اخير، سير واقعي مؤمن به سمت حضرت قائم (عج) در زمان ظهور حضرت مهدي و نيز سير علم از امام به رعايا و امت است.

السدس: در ذيل كلمه الاستبرق، معنی و تأويل اين كلمه آمده است.

الأسباط: ابن اعرابي می گوید: اسباط خاصه به معنی اولاد می باشد و نيز به فرزند فرزند (نوه) نيز سبط می گویند، به قبیله يهودی نيز سبط می گویند. السبط در اصل درختی است كه شاخه های فراوانی دارد و اسباط و سبط، ریشه آنها يکی است و اسباط (قبایل) بنی اسرائيل، ۱۲ قبیله از ۱۲ فرزند يعقوب پیامبر بودند. عرب نيز طایفه و اقوام فرزندان اسحاق را اسباط می نامیدند. اما اقوام فرزندان اسماعيل را قبیله. در فصل سوم از گفتار اول روایتی آمده است كه اسباط بنی اسرائيل ۱۲ تا بودند كه يکی از آنها چندین سال غیبت داشت و سپس ظاهر شد و ائمه عليهم السلام نيز در اين امت ۱۲ تن می باشند. بدون هيچ تفاوتی و در روایت طارق بن شهاب آمده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمودند: امامان خاندان محمد صلی الله عليه و آله، همان اسباطی هستند كه خداوند از آنان راضی است.

در امالی به نقل از جابر آمده است كه رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمودند: خداوند فرزندان پیامبر را به حسن و حسين خاتمه داد و نيز از ایشان روایت شده است كه فرمودند: حسين، يکی از فرزندان است. در ذيل كلمه وليجه، روایتی خواهد

آمد، مبنی بر این که حسنین دو فرزند این امت هستند. بنابراین، می توان اسباط را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد که در این حالت با خاتمه بودن حسنین به عنوان فرزندان نبوت، تناقضی نخواهد داشت. زیرا منظور این است که بعد از حسنین، فرزندی می آید از غیر این دو. روشن است که امامان دیگر، فرزندان حسنین می باشند و بلکه همه امامان یکی هستند.

السخط: و آن چه خداوند را به خشم آورد، این کلمه در سوره آل عمران «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسِيئَةِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ» (۱) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده] و مائده «لَيْسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَيِخُطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (۲) [راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا بر ایشان خشم گرفت] و قتال «اتَّبِعُوا مَا أَسِيخُطَ اللَّهُ وَكِرِهُوا رِضْوَانَهُ» (۳) [زیرا آنان از آن چه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند] آمده است. السخط با ضم سین و خاء و یا فتح این دو حرف به معنی غضب و خشم و کراهت است که نقطه مقابل رضا است. سخط، یعنی خشمگین شد و اسخطه نیز او را خشمگین ساخت و منظور از عصبانیت و خشم خداوند، عقوبت و مجازات الهی است که بارها تکرار شده است و نیز در باب ششم از اولین فصل گفتار سوم اشاره شد که می توان خشم و غضب الهی را به خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، تأویل کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: مراد از آیه «اتَّبِعُوا مَا أَسِيخُطَ اللَّهُ» (۴) دوستی با فلانی و فلانی و دوستی با دشمنان و ظالمان حق علی علیه السلام می باشد که قسمتی از این حدیث در ذیل کلمه رضوان آمده است. این تأویل در ذیل کلمه رضوان و اتباع آمده است. در

ص: ۵۲۴

۱- [۱] - آل عمران/۱۶۲.

۲- [۲] - مائده/۸۰.

۳- [۳] - محمد(ص)/۲۸.

۴- [۴] - محمد(ص)/۲۸.

أمالی شیخ به نقل از علی علیه السلام آمده است که هیچ بنده ای نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد، مگر این که در قلب او بغض و دشمنی ما وجود داشته باشد.

السلطان: در لغت به معنی حجت و برهان و غلبه و والی و قدرت پادشاهی و تسلط پادشاه می باشد. السلطنه در اصل به معنی قدرت و نیرو است. که این معانی در قرآن آمده است. در کتاب ابوبکر شیرازی به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»^(۱) [برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] آمده است که خداوند، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را، مبنی بر این که علی علیه السلام سلطانی است که خدا، او را در نبرد با دشمنان یاری می رساند، مستجاب کرد. در روایتی دیگر از ائمه علیهم السلام در آیه کریمه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^(۲) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم] آمده است که حضرت قائم (عج)، ولی حسین علیه السلام است که در کربلا، ظالمانه به شهادت رسید و خداوند برای آن حضرت، سلطان و قدرتی بر تمام انسان ها قرار داده است. در ذیل کلمه ملک نیز خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، پادشاهان دنیا و آخرتند و خداوند حکومت و پادشاهی برای آنان قرار داده است و ایشان سلاطین امتند. ایشان به واسطه حجت و برهان، دائماً و به واسطه شمشیر و اقتدار ظاهری در روز رجعت، قادر به تسلط و غلبه بر مردم می باشند. بنابراین می توان برخی از موارد را به آن چه در شأن و منزلت ائمه علیهم السلام گفته شده تأویل کرد.

بدان که مراد از سلطنت شیطان، همان طور که در سوره حجر و دیگر سوره ها به تفصیل خواهد آمد، غلبه و برتری شیطان بر قلوب غیر شیعه می باشد که بدین وسیله می تواند قلوب غیر شیعه را گمراه ساخته و آنان را به سمت دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار حقانیت ائمه علیهم السلام سوق می دهد. در همین باب خواهیم گفت که شیعیان، هیچ گونه سلطنت و غلبه ای بر شیطان ندارند.

ص: ۵۲۵

۱- [۱] - اسراء/ ۸۰.

۲- [۲] - اسراء/ ۳۳.

در تفسیر عیاشی، به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه کریمه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (۱) [در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست] آمده است که مراد از این آیه آن است که تو ای شیطان، قادر نیستی بندگان مرا وارد بهشت و یا جهنم (۲) کنی. این تأویل دیگری است که می توان در مواردی مشابه و متناسب به کار برد و می توان این آیه را به معنای اول سلطان ارجاع داد. چرا که وقتی شیطان، قادر به اضلال بندگان خداوند نباشد، در نتیجه قادر به وارد ساختن آنها در جهنم نیز، نخواهد بود. پس بیندیش و آگاه باش نسبت به آن چه در ذیل کلمه عبادت و غیره خواهد آمد. چه در آنجا گفته خواهد شد که مراد از عبادی، بندگان شیعه و ائمه علیهم السلام و انبیاء می باشند و خداوند هادی است.

السوط: السوط در اصل و برحسب معنی به معنی خلط و آمیختگی است، پس این کلمه بر مبنای شلاق و تازیانه اطلاق شد. زیرا در صورت ضربه به آن، گوشت آغشته به خون می شود. السوط در سوره فجر در آیه «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيْوُطَ عَذَابٍ» (۳) [تا آن که] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت] آمده است که آن را به شلاق و تازیانه و عذاب شدید تفسیر کرده اند و نیز گفته شده است که السوط در این آیه، اسم یکی از عذاب های الهی است. در ذیل کلمه بأس گفته شد که علی علیه السلام، همان تازیانه عذاب الهی است که با آن پیروز می شود. توضیح بیشتر در ذیل کلمه عذاب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبع: همان عدد معروف است که در سوره حجر «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» (۴) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] و بقره «سَبْعَ سَنَابِلٍ» (۵) [هفت خوشه] و لقمان «سَبْعَةَ أُنْحُرٍ» (۶) [هفت دریا] و دیگر

ص: ۵۲۶

۱- [۱] - حجر/۴۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۲۶۲ ح ۱۶.

۳- [۳] - فجر/۱۳.

۴- [۴] - حجر/۸۷.

۵- [۵] - بقره/۲۶۱.

۶- [۶] - لقمان/۲۷.

آیات قرآن، همانند «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» (۱) [هفت آسمان] به کار رفته است. کلمه السبع المثانی در سوره حجر، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و تقریباً همین تأویل در مورد سوره دوم (بقره) نیز به کار رفته است. یکی دیگر از موارد کاربرد السبع المثانی، روایت عیاشی از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۲) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] آمده است.

عیاشی می گوید: ظاهر و باطن سوره حمد، فرزند فرزند می باشد که هفتمین فرزند، قائم (عج) است (۳). روایات دیگر نیز با همین معنا وجود دارد که به هنگام تفسیر آیه مذکور، خواهد آمد و در برخی از این روایات، قرآن عظیم به پیامبر صلی الله علیه و آله و در برخی دیگر به قائم (عج)، تأویل شده است. که در اینجا به پاره ای از دلایل تأویل سبع در مثانی به ائمه علیهم السلام، خواهیم پرداخت.

بدان که یکی از احتمالات تأویل سبع به ائمه علیهم السلام به اعتبار اسم های ایشان است. چه این بزرگواران ۷ تن می باشند. با توجه به این که برخی از اسم ها تکرار شده است و یا به اعتبار این که اکثر علوم از ۷ تن از ائمه علیهم السلام نشأت گرفت و یا به اعتبار این که نسل ۷ تن از ایشان در کوفه بسیار زیاد است، همان طور که در روایت ۷ خوشه گندم خواهد آمد و در آنجا نیز ۷ خوشه گندم صریحاً به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. که در ذیل کلمه نسل به آن اشاره خواهد شد. بر این اساس، می توان المثانی را از ثناء مشتق دانست، چه ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که حق ثناء و سپاس خداوند را برحسب توان بشر ادا کرده اند. و این که ائمه علیهم السلام سزاوارترین افراد در اظهار ثناء بر آنان هستند. اما اهل لغت، چنین احتمالی را ذکر نکرده اند. می توان المثانی را از تثنیه مشتق دانست که این احتمال صراحتاً در لغت نیز آمده است. به خاطر دو وجه بودن ائمه علیهم السلام

ص: ۵۲۷

۱- [۱] - بقره/۲۹.

۲- [۲] - حجر/۸۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰.

در قرآن یا به خاطر همراه بودن ایشان با حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا بدین دلیل که دارای دو جهت می باشند، یک جهت تقدس و روحانیت و ارتباط تام با خداوند و جهت دوم، جنبه بشریت آنان است که از ایزد یا بندگان خدا در ارتباطند.

تأویل سبع به ائمه علیهم السلام محتمل است، چرا که اگر تعداد ائمه علیهم السلام را دو برابر کنیم، ۱۴ تن شوند که در این صورت با در نظر گرفتن تغایر اعتباری میان دهنده و گیرنده، با تعداد معصوم علیه السلام کاملاً متناسب است. چرا که دهنده، به عنوان نبوت و کمالاتی که به او اختصاص داده است، و گیرنده قطع نظر از آن، در نظر گرفته می شود. و از این جاست که می توان تعبیر «قرآن عظیم» را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. ادامه سخن به هنگام تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. با توجه به آن چه گفته شد، می توان سبعة بحر (۷ دریا) و ۷ آسمان و امثال آن را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. زیرا در ذیل کلمه بحر گفته شد که کلمه بحر در برخی موارد به ائمه علیهم السلام تأویل می شود. همان طور که در ذیل کلمه سماء نیز چنین تأویلی خواهد آمد.

السرعه: و مسارعون و سایر مشتقات آن، مانند یسارعون و غیره. سرعت، ضد بط و کندی است. عجت من سرعه فلان: یعنی از شتاب او شگفت زده شدم. السرعه، همان شدت و عجله در چیزی است و المسارعه یعنی: مبادرت ورزیدن به عملی در اولین فرصت ممکن. ظاهراً با توجه به آن چه از برخی روایات برمی آید مراد از سریع الحساب در آیه «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۱) [پس (بداند) که خدا زود شمار است] این است که رسیدگی به حساب یک فرد، خداوند را از رسیدگی به حساب دیگری باز نمی دارد. شنیدن درخواست ها و عذرهای هیچ انسانی، مانع از شنیدن عذر و درخواست دیگری نمی شود. و خداوند سریع ترین حساب کنندگان است.

همچنین، المسارعین فی الخیرات و فی المنفره (شتاب کنندگان در نیکی ها و

ص: ۵۲۸

آموزش)، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همان طور که در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتاب ها به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۱)» [آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند و آنانند که در انجام آن شتاب می ورزند] آمده است که علی علیه السلام سریع ترین رونده به سمت نیکی هاست، به طوری که هیچ کس بر او پیشی نگرفته است. و موید این مطلب، تأویلات خیرات (نیکی ها) به ولایت علی علیه السلام و غیره می باشد و چه بسا بتوان با همین تأویل، سارعون (شتاب کنندگان در نیکی ها و آمرزش) را به شیعه یا شیعیان خالص تأویل کرد که این تأویل از آن چه در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد، ظاهر است. بنابر این و با استناد به قرینه تضاد، می توان شتاب کنندگان در گناه و کفر را نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. گرچه دو کلمه اثم و کفر، همان طور که در ذیل این دو واژه آمده است، به دشمنی با ائمه علیهم السلام و نیز ولایت و دوستی با اهل باطن، تأویل شده است. توضیح بیشتر در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد.

السمع: و مشتقات و مترادفات آن همانند سمیع و غیره؛ السمع در فرهنگ لغت یعنی حس شنوایی و گوش و آن چه در گوش فرو می رود و قابل شنیدن است. مذکر آن مسموع است و جمع مکسر برای آن به کار می رود، مانند سماع. سمع هم برای مفرد و هم برای جمع، یکسان به کار می رود. و جمع آن السماع است. سمع در اصل، مصدر سمعت الشی سمعاً و سماعاً می باشد. سمع برای خبری به کار می رود که شنیدن آن از روی عمد نباشد، یعنی به طور غیر عمدی آن را بشنوی، اما استماع فقط برای خبری به کار می رود که در شنیدن آن متعمد باشی. لا نسمع من هذا و نسمع من ذلك یعنی از اولی قبول نمی شود، در حالی که از دومی پذیرفته می شود. و عبارت «لا نقدر علی إسماعه: قادر به شنوایدن او نیستیم» از همین قبیل است. همچنین در ذیل کلمه اذن، تأویلاتی آمده است که پاره ای از آنها در اینجا مفید است. در ذیل کلمه سوال نیز کلمه السمع به ابوبکر تأویل شده است.

ص: ۵۲۹

در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»^(۱) [توانایی شنیدن (حق) نداشتند] آمده است که زمانی که نام علی علیه السلام بر زبانشان جاری می شد، آنان از شدت بغض و کینه نسبت به علی علیه السلام قادر به شنیدن نام آن حضرت نبودند. و طبق روایتی، لایستطیعون سماعاً به معنی اعمی و نابینا تأویل شده است و از تمام این تأویل برمی آید که می توان آیاتی که مشتمل بر معنای سماع و استماع است، در صورت وجود تناسب به ولایت و متعلقات آن، تأویل کرد. و حتی می توان آیه «سمیع» را به این صورت تأویل کرد که خداوند اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام و یا انکار ولایت ایشان را می شنود و نسبت بدان آگاه هست. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که سمیع برای گفته های نیکان و بدان و هرگونه شنیدنی ظاهر و پنهان به کار می رود.

سواع: اسم یکی است و در ذیل کلمه اصنام خواهد آمد که مراد از صنم می تواند یکی از خلفای جور باشد. این کلمه فقط در سوره نوح به کار رفته است.

الساعة: در لغت به معنی وقت حاضر و کنونی است. ساعت جزئی از اجزاء زمان است که در قرآن به روز قیامت یا لحظه ای که قیامت ناگهان در آن به وقوع می پیوندد، اطلاق می شود. و یا بدین دلیل که قیامت، علی رغم طولانی بودنش نزد خداوند، ساعتی بیشتر نیست و بر اساس تأویل، هر چه بر قیامت و زمان قیامت دلالت می کند، می توان گفت: منظور از الساعة، رجعت و قیام حضرت مهدی (عج) است. و در برخی روایات، صراحتماً کلمه الساعة، زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. در ذیل کلمه وعد و در کنز العرفان به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً»^(۲) [آیا جز (این) انتظار می برند که رستاخیز در حالی که حدس نمی زنند ناگهان بر آنان در رسد] و در مناقب ابن شهر آشوب و سایرین به نقل از علی علیه السلام آمده است که: روز قیامت به وسیله من برپا خواهد شد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده

ص: ۵۳۰

۱- [۱] - کهف/ ۱۰۱.

۲- [۲] - زخرف/ ۶۶.

است که آن حضرت در تشریح کلام علی علیه السلام فرمودند: مراد آن حضرت، رجعتی است که قبل از برپایی قیامت حادث می شود. بنابراین آن رجعت، توسط علی علیه السلام و ذریه وی صورت خواهد گرفت.

در تفسیر مقاتل بن سلیمان و سایرین در ذیل آیه «عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^(۱) [علم (به) قیامت نزد اوست] آمده است که مراد، مهدی (عج) است که بعد از خروج آن حضرت، قیامت برپا می شود. در آخرین نکته از پاراگراف حدیث مفضل به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که حضرت باقر علیه السلام، تمام آیات مشتمل بر ساعه را به قیام حضرت مهدی (عج)، تأویل فرموده است. از دیگر تأویلات این حکم، تأویلی است که در کتاب مناقب ابن شاذان به نقل از امام رضا علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ»^(۲) [نه] بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند] آمده است که مراد این است که ولایت علی علیه السلام را تکذیب کردند و همچنین در غیبه النعمانی و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ»^(۳) آمده است که خداوند یک سال را ۱۲ ماه قرار داد و برای شب ۱۲ ساعت در نظر گرفت و از ما ائمه علیهم السلام، ۱۲ صاحب حدیث قرار داد که علی علیه السلام یک ساعت از آن ساعات است. در تفسیر قمی به نقل از آن حضرت آمده است که شب و روز، ۱۲ ساعت است و علی علیه السلام شریف ترین ساعت از این ۱۲ ساعت می باشد. این تأویل آیه کریمه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ» می باشد.^(۴)

مؤلف گوید: ظاهراً معنای تأویل در این دو روایت _ همان طور که در ذیل سنه و شهر و ایام خواهد آمد _ پیامبر صلی الله علیه و آله است. زیرا بدین وسیله می توان دریافت که هر یک از ائمه علیهم السلام، یک ساعت محسوب می شوند. و چه بسا علت تأویل الساعه به ولایت علی علیه السلام آن باشد که انکار هر یک از

ص: ۵۳۱

۱- [۱] - لقمان/۳۴.

۲- [۲] - فرقان/۱۱.

۳- [۳] - کتاب الغیبه، ص ۵۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.

این دو به معنای انکار دیگری است.

به همین دلیل هر یک از این دو الساعه و علی علیه السلام، با لفظ دیگری بیان شده است. و چه بسا علت این تغییر زمان به ولایت علی علیه السلام در یک ساعت مشخص بوده است، یعنی همان روز غدیر و امثال آن.

الاسراف: و مسرفون و مترادفات آن، مانند الذین یسرفون و غیره. بدان که اسراف یعنی افراط و ریخت و پاش و هر آن چه که حلال نیست و نیز اسراف یعنی تجاوز از نیت و قصد معلوم و یا إنفاق در غیر اطاعت الهی. و السرف به معنی جهل و نادانی نیز آمده است. واژه اسراف به مفهوم شریک قائل شدن برای ولایت ائمه علیهم السلام و دشمنی با ائمه علیهم السلام تأویل شده است. مراد از مسرفین و در آیه «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»^(۱) [و فرمان افراط گران را پیروی مکنید] کسانی هستند که در زمین، فساد کرده و دست به اصلاح نمی زنند.

از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «لُمُسْرِفِينَ» آمده است که مسرفین، کسانی هستند که محرمات را حلال دانسته و خونریزی می کنند و چه بسا براساس تأویل، بتوان اسراف را غصب حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آن حضرت و ریختن خون ایشان دانست. در مناقب ابن شهر آشوب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ»^(۲) [و این گونه هر که را به افراط گراییده سزا می دهیم] آمده است که مراد از «نجزی من اسرف» این است که کسانی را که به ولایت علی علیه السلام شریک قائل شده اند، مجازات خواهیم کرد.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است که کسانی که در دشمنی با آل محمد علیهم السلام افراط کرده اند، مجازات می کنیم. در کل، اسراف، به تمام افعال و اعمال مخالفان ائمه علیهم السلام اطلاق می شود. دشمنان ائمه علیهم السلام همان مسرفین هستند، به خاطر افراط در عقاید و افعال شان. گواه این مطلب، کلامی است که در باب تبذیر گفته شد.

ص: ۵۳۲

۱- [۱] - شعراء/ ۱۵۱.

۲- [۲] - طه/ ۱۲۷.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (۱) [و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی گیرند]، لم یقتروا یعنی از افراط و اسراف و انفاق در معصیت و سرکشی از غیر حق کوتاهی نکردند و در حق خداوند بخل نورزیدند و قوام یعنی عدل و انفاق در آن چه خداوند بدان امر داده است. (۲)

پر واضح است که انفاق در یاری رساندن به دشمنان ائمه علیهم السلام بدون تقیه، همان اتفاق در معصیت خداوند در غیر حق است. همچنین ندادن آن به اهل ولایت، بخل در حق خداوند است، همان طور که در ذیل کلمه بخل اشاره شد. اعطاء حق به اهل حق و انفاق در ترویج اعطاء حق، همان عدل و قوامی است که آن را به انفاق در اوامر الهی تفسیر کرده اند.

بدان که مسرف بر مؤمنی اطلاق می شود که مطیع ائمه علیهم السلام و مخالف آنها نیست، همان طور که در معانی الأخبار به نقل از علی علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: اما دوست ما که مطیع اوامر ما می باشد، به بهشت جاودان بشارت خواهد داد و دشمن ما به عذاب جاودان بشارت می دهد، اما آن که امرش مبهم است، همان مؤمنی است که در حق خویش، اسراف کرده است، چرا که نمی داند عاقبتش چه خواهد شد و خداوند چنین فردی را با دشمنان ما یکسان نمی کند، بلکه وی را به شفاعت ما از آتش نجات می دهد. روشن است که نهایتاً، اسراف همان انفاق و بذل و بخشش مال و حال در غیر اطاعت و پیروی از ائمه علیهم السلام می باشد.

سقف: این کلمه در چند جای قرآن و به معنی «آسمان» آمده، بنابراین همان تأویلی که در مورد «السماء» گفته شده در مورد سقف هم صدق می کند، خداوند بهتر می داند.

سابق: سابقون و عـ باراتی هم معنای آن چون «الذین سبقوا»، سبقه یسبقه _ به

ص: ۵۳۳

۱- [۱] - فرقان / ۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲.

ضم باء _ و یسِقَه _ به کسر باء _ در قاموس آمده و به معنای جلو رفت، می باشد. در ماده «آخر» و نیز «اول» هم روایاتی با این مضمون ذکر گردید که اهل بیت و شیعیانشان، سابقان اولین (گذشتگان) و سابقان آخرین (مردم آخرالزمان) در دنیا و سابقان به بهشت در آخرت هستند. که در آنجا این مقام را مفصل و به طور کامل و مفید بیان نمودیم. در آن تأمل و تدبر نما.

در کشف الغمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (۱) [و سبقت گیرندگان مقدم اند] فرمود: جبرئیل به من گفت: آنها علی و شیعیانش هستند که به کرامت و لطف خداوند، پیشگامان به سوی بهشت و مقربان در گاه اویند. باز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در توضیح این آیه فرمود: وقتی خداوند اراده فرمود خلق را بیافریند، آتشی برایشان برافروخت و گفت: داخل آتش شوید! اولین کسانی که داخل آتش شدند محمد، علی، حسن، حسین و نه فرزند حسین بودند، آنگاه شیعیانشان هم به تبعیت از آنها وارد آتش شدند. به خدا قسم «سابقون» آنها هستند.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: در خطبه روز غدیر پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد با علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان بیعت کنند و دوستش بدارند و بر او سلام دهند، فرمود: ایشان رستگارانند و در بهشت پرنعمت خداوند جای دارند (۲).

مؤلف گوید: این روایت اشعار دارد که می توان «سابقین» را از این جهت به «شیعیان» تأویل کرد، اما چنان که در بحث «یمین» که در سوره واقعه خواهد آمد، در بعضی روایات تأویل به انبیا، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام شده است. در کتاب های دیگری همچون عیون از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: عبارت «وَالسَّابِقُونَ»

ص: ۵۳۴

۱- [۱] - واقعه/ ۱۰.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۶۰.

السَّابِقُونَ» در توصیف «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ (۱)» [اینانند میراث بران، همانان که بهشت برین را به ارث می برند] نازل گردیده است.

در کنزالفوائد نیز از ابن عباس روایت کرده که گفت: سابق این امت، علی علیه السلام است. از همو نقل شده که گفت: خداوند در قرآن در آیه «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (۲) پروردگارا بر ما و بر آن برادران مان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای [استغفار برای علی علیه السلام را بر هر مسلمانی واجب فرموده، او سابق امت است.

نیز از ابن عباس و امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» (۳) [برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام اند] روایت شده که به خدا قسم این آیه در شأن علی علیه السلام است.

علاوه بر روایاتی که قبلا در باره مسارعین (پیشی گیرندگان) ذکر نمودیم، روایات دیگری خواهد آمد که «سابق به خیرات» (پیشی گیرنده در نیکی ها) را به علی علیه السلام، و به امام و شهدای آل محمد علیهم السلام تأویل کرده اند. معلوم است که «سابق» مراتب متفاوتی دارد، یعنی همه آنهایی که برشمرده شد را شامل می گردد و همه پیشگامند اما شکی در سبقت علی علیه السلام و _ به تبع او _ ائمه علیهم السلام از همه جهات نیست. از این رو است که در بسیاری موارد، تأویل «سابق» به آن حضرت منحصر گردیده است. لذا این تخصیص در هر جا که با آن حضرت تناسب داشته باشد، جایز است. هر چند ما به طور خصوصی آن را ذکر نکرده باشیم. در این معنا بیندیش و فراموش نکن که ماده «سابق» در مواضعی، به معنای مطلق جلو رفتن و پیشی گرفتن هم آمده است.

اسحاق: ایشان جدّ بنی اسرائیل، پیامبر مشهور و برادر حضرت اسماعیل نبی علیه السلام جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چون اسماعیل علیه السلام در

ص: ۵۳۵

۱- [۱] - مومنون/ ۱۰ و ۱۱.

۲- [۲] - حشر/ ۱۰.

۳- [۳] - فاطر/ ۳۲.

زمان حیات پدرش وفات کرد، نبوت بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام به اسحاق علیه السلام و پس از او به فرزندش یعقوب علیه السلام و آنگاه به اسباط (فرزندان یعقوب) منتقل گردید، و بدین سان تا زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، و در آن هنگام به نسل اسماعیل ذبیح علیه السلام منتقل شد.

از روایات متواتری که بانصّ قرآن کریم هم مطابق است، برمی آید که «ذبیح» همان اسماعیل بوده، اما اسحاق هم این منزلت را از خداوند درخواست کرد و خداوند اجر آن را به وی عطا فرمود. در صفحات و حواشی کتاب، بعضی از احوال حضرت اسحاق علیه السلام خواهد آمد، پس منتظر باش.

استبرق: در باب «باء» توضیح داده شد.

سارق: و عبارات هم معنای آن که شامل سرقت و استراق سمع می شود، کسی است که مخفیانه می آید و مال دیگری را می برد. در ذیل «شر» مطالبی خواهیم آورد حاکی از اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام اصل هر شرّ و بدی هستند و از شاخه های آنها (اعمال و شاگردانشان) هر قبیحی _ از جمله سرقت _ سر می زند. قبلا هم در همین باب معلوم شد که ائمه صلی الله علیه و آله، درهای خانه علم اند و هر کس از راهی غیر از در وارد خانه علم شود، سارق خواهد بود. بنابراین می توان سارق را به علمای مخالف و منکر ولایت و دزدان حق ائمه علیهم السلام تأویل نمود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که به عبدالسلام فرمود: از مردم و از خودت برحذر باش! عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، از مردم می توانم بر حذر باشم، اما از خودم چطور؟! فرمود: خبیثی که استراق سمع می کند نزد تو می آید، از تو مطالبی می شنود، آنگاه به صورت انسان خارج شده، سخنان تو را منتشر می سازد. عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، این که دیگر چاره ای ندارد! فرمود: او چنین است.

مؤلف گوید: بنابراین می توان هر موردی را که «استراق سمع» آمده این گونه تأویل نمود، یعنی اینکه شیاطین جن و حتی شیاطین انس، بعضی عقاید و مسائل دینی و امثال آن را که لازم است مخفی باشد، از شیعیان یا از امام آنها استراق کرده و عینا یا با تحریف برای مردم نقل و منتشر سازند. پس اندیشه کن. و خداوند

سائق: و کلمات هم معنای آن مثل «سیق» و غیره که دلالت بر «سوق» (راندن) به فتح سین دارد: گفته اند سائق متضاد قائد است؛ قائد کسی را گویند که جلوتر از حیوان حرکت می کند و افسار آن را می کشد، اما سائق کسی است که از پشت یا کنار آن را می راند و حرکت می دهد.

در کنزالفوائد جابر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۱)» [و هر کسی می آید (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است] فرمود: سائق، علی علیه السلام و شهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین می توان هر کلمه ای که در قرآن دلالت بر «راندن» و «حرکت دادن» داشته باشد، در صورت مناسبت، به علی علیه السلام تأویل کرد.

ساق: ساق پای انسان و نیز تنه اصلی درخت را گویند که شاخه ها بر آن سوار است. جمعش «سوق» است، و بسیاری مواقع _ همان طور که در جاهای مختلف قرآن دیده می شود _ به عنوان کنایه از کاری سخت به کار رفته است. البته تأویل مناسب هر مورد آن _ در قرآن _ در محلّ خود خواهد آمد.

ابن مردویه از امام حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «فَأَسْبَغَتْ عَلَيَّ سَوْقَهُ» (۲) [تا سبّ شود و بر ساقه های خود بایستد] فرمود: یعنی اسلام به وسیله شمشیر علی علیه السلام استوار گردید. و شاید همان طور که در توضیح ماده «زرع» گفتیم، منظور آن حضرت، تأویل «زرع» در آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و «شَطَأً» (جوانه گیاه) به علی علیه السلام باشد. و معلوم است که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی انجام می شود که اسلام استوار گردد. و شاید هم مقصود ایشان، تأویل «زرع» به دین باشد _ چنان چه در توضیح «حرث» بدان اشاره رفت و به دین تأویل گردید _ و در توضیح «زرع» نیز اشاره کردیم که

۱- [۱] - ق / ۲۱.

۲- [۲] - فتح / ۲۹.

می توان «حرث» را به آن تأویل نمود. پس بدین تقدیر می توان «شطاً» را به علی علیه السلام تأویل کرد. پس تأمل کن.

سفک: یعنی کلمات هم معنای آن مثل یَسْفِكُ و نظایر آن. سفک به معنای اول است و توضیح آن در واژه دیه ذکر شد. در توضیح «قتل» و دیگر اصطلاحات تأویل «سفک دم» (خون ریزی) خواهد آمد. در این معنا بیندیش.

سؤال: سائل، مسؤولون و امثال آن مثل «اسألوا» و غیره. در روایات بسیاری از جمله در عیون از امام رضا علیه السلام روایت شده که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۱)» [و بازداشت شان نمایید که آنها مسؤولند] فرمود: در مورد ولایت علی علیه السلام مورد بازپرسی قرار می گیرند.

در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر به منزله «سَمِعَ» (گوش)، عمر به منزله «بَصِيرَ» (چشم) و عثمان به منزله «فؤاد» (قلب) هستند. فردای آن روز از ایشان در مورد این کلام توضیح خواستم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به آنها اشاره کرد و فرمود: آنها «سمع» و «بصر» و «فؤاد» هستند و در مورد ولایت وصی من از آنها سؤال خواهد شد، و به علی علیه السلام اشاره کرد. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۲)» [و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد] و در ادامه فرمود: به عزت پروردگرم سوگند! همه امتم در روز قیامت نگه داشته شده و از ولایت او مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت، و آیه «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» به این مطلب اشاره دارد. در توضیح «عهد» خواهد آمد که عهد مورد سؤال و بازپرسی، همان عهد ولایت است که خلق باید در مورد آن پاسخگو باشند.

ص: ۵۳۸

۱- [۱] - صافات / ۲۴.

۲- [۲] - اسراء / ۳۶.

مؤلف گوید: بنابراین می توان سؤال روز قیامت را به سؤال از ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام تأویل کرد. و از سیاق روایت معلوم است که اکثر افراد مورد بازپرسی، دشمنان آنها خواهند بود، و ممکن است شخص سؤال کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. در توضیح «محروم» نیز روایتی ذکر شد که تأویل «سائل» در «لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^(۱) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و خداوند حق او را از آنها می خواهد. این روایت هر چند بر معنای دیگری دلالت دارد، ولی پس از دقت نظر در آن همراه با دیگر روایات می توان چنین نتیجه گرفت که به آن چه ما گفتیم نیز اشاره دارد.

همچنین در توضیح آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»^(۲) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید]، در سوره نحل، روایت شده که باید از ائمه علیهم السلام سؤال شود، و بر مردم لازم است که از آنها سؤال کنند. از این روایت می توان استدلال کرد که در تمام علوم، مقصود از «مسئول» (پاسخگوی پرسش ها) ایشان هستند. همه این توضیحات مربوط به مواقعی است که «سؤال» به طور اجمال ذکر گردیده، پس در مواردی که متعلق سؤال ذکر شده، تأویل سؤال به تأویل «متعلقش» مربوط خواهد بود، اما با این حال در مواردی باید آن را حمل بر ظاهر و متبادر نمود. پس تأمل کن.

سبیل: و سُبُل، چه به صورت نکره و چه معرفه به «ال» یا اضافه، مانند سبیل الله، سبیل الطاغوت و مانند آن.

بدان که سبیل در لغت همان راه است، و آن یا راه خدا، یعنی حق، خیر و بهشت و امثال آن مانند راه هدایت و رشاد است، یا مقابل آن یعنی کُفر، گمراهی، باطل، هوای نفس و امثال آن. در مورد قسم اوّل، روایت شده که تأویل آن ولایت ائمه علیهم السلام و به خصوص علی (صلوات الله علیهم) و راه و روش ایشان و حتی شیعیان آن حضرات می باشد، و به طور صریح در روایت آمده که راه خدا، هدایت،

ص: ۵۳۹

۱- [۱] - ذاریات/۱۹.

۲- [۲] - نحل/۴۳.

رَشَاد (راستی)، سبیل اقَوْم (مستقیم ترین راه)، راه واضح، و راهی که پیماینده آن نجات خواهد یافت و امثال آن، ایشان هستند، چنان که از روایات ذیل و سایر روایات معلوم خواهد شد.

همچنین در بعضی روایات در توضیح و تفسیر برخی آیات آمده که مقصود از آن (سبیل قسم اول) راه بهشت و راه خیر است. البته چه بسا نیازی به ذکر این تأویل ها نباشد؛ زیرا کسی به جز دوستان و معترفان به ولایت اهل بیت، وارد بهشت نخواهد شد.

امّا در مورد قسم دوم «سبیل» روایت شده که تأویل آن دوستی خلفای سه گانه است. خلاصه اینکه قسم دوم مقابل و مخالف قسم اول است و خداوند سبحان _ همانطور که از برخی روایات استفاده می شود _ در موارد بسیاری قسم دوم را به صورت جمع (یعنی سُبُل) و قسم اول را به صورت مفرد (سبیل) ذکر فرموده است.

در اینجا مناسب است گزیده ای از آن روایات را نقل کنیم، با ذکر این نکته که در توضیح «صراط»، «طریق» و امثال آن هم روایاتی در تأیید آن چه اینجا می آوریم خواهد آمد:

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۱) [از راه خدا باز داشتند] فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السلام جلوگیری می کنند.

در روایت دیگری آمده که منظور از «سبیل» علی علیه السلام است و جز با ولایت او کسی به آن چه نزد خداوند است نخواهد رسید. و در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ...» (۲) [و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید] فرمود: «سبیل الله» علی علیه السلام و ذریه او است، پس هر که در راه ولایت آنها کشته شود، در راه خداوند کشته گشته، و هر کس با ولایت آنها بمیرد، مرگش در راه خداوند بوده

ص: ۵۴۰

۱- [۱] - نساء/۱۶۷.

۲- [۲] - آل عمران/۱۵۷.

در کتاب واحده نیز از طارق بن شهاب روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: «السبیل الی الله» و «السلسیل» ائمه آل محمد علیهم السلام هستند. و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «السبیل الأقوم» (استوارترین و مستقیم ترین راه) همان ائمه علیهم السلام هستند. ۲.

علی علیه السلام در خطبه لؤلؤه می فرماید: «سبیل رشاد» (راه استواری)، ائمه علیهم السلام می باشند، و در توضیح «مثل» خواهد آمد که «سبیل هدی» (راه هدایت)، ایشان هستند. در برخی زیارات هم عباراتی چون «أنتم السبیل الاعظم» (بزرگ ترین راه شما) و «السبیل الواضحه» (راه های واضح و آشکار) موجود است.

از ابوبصیر روایت شده که امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۲) [از راه های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی نکنید] فرمود: ائمه علیهم السلام، سبیل الله و صراط الله (راه خدا) هستند، هر کس از آنها روی بگرداند در «سُبُل» قرار گرفته است.

در روایت دیگری، امام باقر علیه السلام می فرماید: «سبیل» ما هستیم. و در روایت دیگری فرمود: می دانی مقصود خداوند از «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» چیست؟ گفتیم: نه! فرمود: دوستی فلانی و فلانی، و «سبیل» در ادامه آیه، یعنی راه علی علیه السلام.

در تفسیر عیاشی از زید بن علی روایت می کند که در توضیح آیه «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» (۳) [و نمودن راه راست بر عهده خداست] گفت: راه واضح و آشکار و راه میانه (قصدالسبیل)، همان راه ما اهل بیت است.

نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه

ص: ۵۴۱

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱۵۹.

۲- [۲] - انعام/۱۵۳.

۳- [۳] - نحل/۹.

«وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» (۱) [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من باز می گردد] فرمود: مقصود «سبیل محمد و علی» است... الخ.

و در تفسیر قمی روایت کرده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (۲) [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] فرمود: یعنی ای کاش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را هم پذیرفته بودم. (۳)

در روایت دیگری، آن حضرت در توضیح آیه «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» (۴) [در نتیجه نمی توانند راهی بیابند] فرمود: یعنی نمی توانند راهی به ولایت علی علیه السلام پیدا کنند، و علی همان «سبیل» است. (ادامه روایت). در توضیح «توبه» نیز روایاتی آوردیم که دلالت می کرد بر اینکه علی علیه السلام، «سبیل الله» است. همچنین در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت که خداوند ائمه علیهم السلام را سبیل خود قرار داده... الخ.

در توضیح «یمین» هم خواهیم آورد که «سبیل» و «سلسبیل» آن بزرگواران هستند، چنان چه در کتاب سُلیم هم روایت کرده که سلسبیل، علی علیه السلام است.

خلاصه اینکه روایات در این معنا بسیار است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند، هر کس چیزی در راه خدا نذر کرد، باید آن را به شیعه ما بدهد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» (۵) [سپس راه را بر او آسان گردانید] فرمود: سبیل یعنی راه خیر. و در روایت دیگری _ که در توضیح «موت» هم خواهد آمد _ فرمود: یعنی پیمودن راه هدایت را برای او

ص: ۵۴۲

۱- [۱] - لقمان/۱۵.

۲- [۲] - فرقان/۲۷.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۹.

۴- [۴] - فرقان/۹.

۵- [۵] - عبس/۲۰.

آسان کرد. همچنین در همان کتاب در تفسیر آیه «وَإِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ (۱)» روایت کرده که سبیل یعنی راه بهشت (۲). اما باید این را هم بدانید که ممکن است مقصود از سبیل الله اطاعت از او و دین او باشد، و پوشیده نیست که ولایت از مهم ترین ارکان آن است. در متون زیارتی و غیر آن می بینیم که اینگونه به ائمه علیهم السلام خطاب می شود: «شما مجاهدان در راه خدا هستید»، و احتمال دارد در اینجا هم با اندک تکلفی آن را به آن چه گذشت تأویل نماییم. همچنین خوب است بدانید که سبیل در بعضی آیات غالباً به حجّت و برهان و امثال آن تفسیر شده است، از جمله در توضیح ماده «تفریق» (۳) روایاتی خواهد آمد که می گوید «سبیلی یعنی حجّت و حرجی علیه شیعیان نیست». در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (۴) [و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی هر چند ممکن است با قدرت و زور بر آنها غلبه نمایند اما در حجّت و برهان راهی برای غلبه بر آنها ندارند. در توضیح «ایمان» هم روایاتی آوردیم مبنی بر اینکه مقصود خداوند در آیه «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً» (۵) [و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] کسانی است که می خواهند فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کنند و اطاعتی از علی علیه السلام نداشته باشند. در توضیح «ابن» هم گذشت که «ابن سبیل» به آن بزرگواران تأویل می گردد، و دلیل آن روایتی است از کنزالفوائد و دیگر منابع که از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۶) [آنچه خدا از دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا

ص: ۵۴۳

۱- [۱] - حجر/۷۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- [۳] - در متن چنین است، و صحیح آن: «فریق» است..

۴- [۴] - نساء/۱۴۱.

۵- [۵] - نساء/۱۵۰.

۶- [۶] - حشر/۷.

و از آن پیامبر (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است] روایت کرده که فرمود: این آیه مخصوص ما است و در شأن ما نازل گردیده، مساکین، ما هستیم که همیشه فقیر و مسکین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشیم، ابناء سبیل هم، ما هستیم که هیچ راهی جز به وسیله ما شناخته نمی شود، و «امر» کاملاً از آن ماست. خواننده محترم، ضمن تأویل در این مطلب، آن چه را در توضیح «ابن» گذشت که می توان ابن سبیل را به شیعه تأویل کرد، مدّ نظر داشته باشید، از این جهت که آنها فرزندان ائمه ای هستند که همانا سبیل می باشند. در این مقام تا همین اندازه برای ما آشکار و معلوم گردید، و عالم و هدایتگر فقط خداوند است.

سراییل: جمع سربال یعنی پیراهن و زره یا هر چیزی که پوشیده می شود. در توضیح «ثیاب» آن را ذکر نمودیم، و در توضیح «لباس» هم مطالبی خواهد آمد که می تواند تأویل این کلمه نیز قرار گیرد، آنها را مدّ نظر داشته باشید.

اسفل: (و سافل): هر معنایی که برای عالی (بلندمرتبه) بشود، سافل مخالف آن است. «سفله» مردم پست و رذل را گویند که برایشان مهم نیست چه می گویند و چه به آنها گفته می شود. در سوره فصّلت می فرماید: «لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» (۱) [تا زبون شوند] و در سوره تین می فرماید: «...أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۲) و امثال آن که در سایر سوره ها آمده. در توضیح «عالی» خواهیم گفت که مراد از «عالین» و امثال آن، ائمه علیهم السلام هستند، پس اشکالی ندارد که مراد از «سافلین» و «اسفلین» و امثال آن، دشمنان ایشان باشند، و بی شک آنها جزء «سفله» هستند. حتی در تفسیر سفله آمده، مقصود از آن افرادی است که مدّعی امامت اند اما شایستگی و صلاحیت آن را ندارند، پس چنین افرادی در پایین ترین درجات جهنّم هستند.

سلسبیل: نام چشمه ای است در بهشت. و چون آبی گوارا و روان است، سلسبیل نام گرفته. در توضیح «سبیل» گفته شد که تأویل آن ائمه علیهم السلام

ص: ۵۴۴

۱- [۱] - فصلت/۲۹.

۲- [۲] - تین/۵.

هستند، و دلیل و توضیح آن در «یمین» که در یک موضع از سوره دهر (انسان) است خواهد آمد.

سلسله: (به صورت مفرد و جمع) اصل آن پیوسته کردن چیزی است به طوری که ادامه پیدا کند، غالباً در عرف بر زنجیر آهنین اطلاق می شود که اسرا را با آن می بندند و در گردنشان قرار می دهند. و مؤلف آن را به چیزی نزدیک به تأویل اغلال آورده است. و خداوند آگاه است.

اسماعیل: دو نفر به نام اسماعیل در قرآن ذکر شده اند: یکی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانی کعبه و تعمیرکننده مکه مشرفه، که همان اسماعیل ذبیح است. ماجرای ذبح او و خلاصی او از ذبح به برکت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب وی و از نسل اویند. و اینکه حسین علیه السلام هم در این امت، ذبیح الله است و فدیة رهایی اسماعیل شد و شباهت علی علیه السلام در این امت به اسماعیل علیه السلام به دلیل رضایت دادنش به فدا و ذبح در ليله المبيت که جای پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود. همه این ماجراها در سوره صافات خواهد آمد.

دوم اسماعیل بن حزقیل که خداوند در سوره مریم علیها السلام از او یاد فرموده، و او را «صادق الوعد» توصیف کرده است.

در آنجا خواهیم گفت که وی به خاطر وعده ای که با یک نفر گذاشته بود، یک سال سر قرار منتظر وی ماند، و در آنجا نیز خواهیم آورد که چنین کاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم صادر گردید.

همچنین در آنجا خواهیم آورد که اسماعیل علیه السلام گرفتار قومش شد و او را گرفته و پوست سر و صورتش را کردند. فرشته ای نزد او آمد و گفت: هر دستوری بدهی من برایت انجام می دهم! اسماعیل فرمود: من به حسین بن علی علیه السلام اقتدا کرده ام. در توضیح «عین» هم خواهد آمد.

سنبل: در قاموس سنبله _ به ضم سین _ مفرد سنابل الزرع (خوشه های گیاهی) آمده است.

در تفسیر عیاشی از مفضل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ» (۱) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند] سؤال کردم، فرمود: بذر (حبه) فاطمه علیها السلام، و هفت خوشه، هفت نفر از فرزندان او هستند که هفتمینشان قائم علیه السلام باشد. گفتیم: حسن علیه السلام چه؟ فرمود: حسن علیه السلام امامی است که اطاعت او از جانب خداوند واجب گردیده، اما از خوشه ها نیست. اولین آنها حسین علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است. گفتیم: پس تأویل اینکه خداوند فرموده «فِي كُلِّ سَبْتَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (۲) چیست؟ فرمود: از نسل هر کدامشان یکصد نفر در کوفه به دنیا می آید، و این فقط شامل این هفت نفر است. (۳) (ادامه روایت).

در توضیح «سبع»، توجیه این روایت گذشت، به آنجا مراجعه کنید.

تسویل: منظور، کلمات هم ریشه آن است. مثل سؤل و امثال آن. اصل تسویل، تزیین کردن باطل به صورت حق است، و مهمترین مصداق آن برنامه ای بود که در سقیفه پیاده کردند، در آن بیندیش.

سیل: آب بسیار و روان را گویند. وقتی آب جاری شود، می گویند «سال الماء سیلا». در توضیح «ماء» تأویل آن خواهد آمد. در سوره رعد «السیل» و در سوره سبأ «سیل العرم» (۴) وارد شده است.

سقیم: از «سقم» و به معنای بیماری است، می توان آن را مثل تأویل «مريض» _ که خواهد آمد _ تأویل نمود.

سلیمان: همان پیامبر مشهور است که حالات ایشان در سوره نمل و سایر سوره ها خواهد آمد. در آنجا خواهیم گفت که آن چه از او صادر شد از ائمه علیهم السلام ما هم صادر گردید و قائم علیه السلام علناً به سلطنتی بیشتر از او دست

ص: ۵۴۶

۱- [۱] - بقره/۲۶۱.

۲- [۲] - بقره/۲۶۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷.

۴- [۴] - سبأ/۱۶.

خواهد یافت، و هر چه سلیمان علیه السلام داشت، برای قائم علیه السلام هم خواهد بود. حتی خواهیم گفت که خداوند به علت توسل سلیمان علیه السلام به اهل بیت، آن عطاها را به وی فرمود، و همه امامان، زبان پرندگان را می دانستند و ابر و باد برایشان مسخر بود، و همچنین خاتم سلیمان علیه السلام و دیگر آثار پیامبران همگی نزد ایشان است.

سَلِّمْ: (به ضم سین و تشدید لام): پله و نردبان را گویند. در توضیح «معارج» تأویلی خواهیم آورد که می توان «سَلِّمْ» را به همان تأویل برد.

سلم: (و سَلِّمْ، سلام، تسلیم، اسلام، مسلمون و هرچه معنای آن را می رساند. مثل «الذین أسلموا» و «المسلمات» و «من أسلم» و امثال آن که متعلق به تسلیم و اسلام و سلامت است): اصل معنا در همگی کردن نهادن، فرمانبری و ترک مخالفت و اذیت است. وقتی کسی کاملاً مطیع و فرمانبردار می شود، می گویند «أسَلِّمْ» یا «استَسَلِّمْ» یا «هو سَلِّمْ» یا «سَلِّمْ» (به کسر سین و سکون لام). «أدخلوا بسلام» یعنی با سلامت و امنیت از آفات وارد شوید. می گویند «الجنة دارالسلام» (بهشت خانه سلام است) چون هر کس وارد آن شود از عذاب و سایر بلاها رهایی می یابد. در روایات _ چنانچه در سوره شعرا خواهد آمد _ «قلب سلیم»، تفسیر به کسی شده که از شک و شرک و حب دنیا در سلامت بماند. خداوند که خود را به «سَلِّمْ» وصف کرده صیغه مبالغه در بری بودنش از کاستی ها و نقائص، یا مبالغه در سلامت و امنیت دادنش می باشد.

در معانی الاخبار به روایت از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^(۱) [و خدا به فرمان خود (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می خواند] می گوید: سلام، خداوند است و سرایی که خلق کرده، بهشت است، پس در آن بیندیش. و سلام و تسلیم یکی است، می گویند: «سَلِّمْتُ سَيِّئَاتِي وَتَسَلِّمْتُ» [تسلیم شدم]، همچنین می گویند: «أَسَلِّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ»^(۲) [من خود را تسلیم خدا

ص: ۵۴۷

۱- [۱] - یونس/۲۵.

۲- [۲] - آل عمران/۲۰.

نموده ام] وجه و روی خود را تسلیم خداوند کردم، یعنی عبادتم را خالصانه برای او قرار دادم و اوامر و نواهی او را اطاعت نمودم. به همین دلیل این دین را «اسلام» نامیده اند. خلاصه اینکه همگی به «تسلیم» و «سلامت» مربوط است.

البته واضح است که تسلیم نسبت به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و «سلامت» از عذاب و شرک و شک تنها به قبول ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام محقق خواهد شد. تسلیم نسبت به آنها، عین تسلیم نسبت به خداوند سبحان است، و از این طریق «اسلام» حاصل می گردد و فرد مستحق سلام و سلامت می شود. بنابراین همانطور که در گفتار های پیشین به خصوص در باب سوم از فصل دوم گفتار اول و در دو باب آخر از فصل اول این گفتار (گفتار سوم) گذشت، کسی که ولایت ائمه علیهم السلام را نپذیرفته، مسلمان نیست. هرچند به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کند. و به همین لحاظ در روایاتی «مسلمین» را به آن بزرگواران و شیعیان نشان تأویل کرده اند، زیرا شیعیان، تسلیم فضائل و ولایت آنها شده اند. در روایت آمده است که تأویل سلام، سلم، اسلام، تسلیم و امثال آن، پذیرش ولایت و تسلیم در برابر آن است، و حتی گفته شده که تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تسلیم در برابر وصی اش علی علیه السلام محقق می گردد. همچنین روایت شده که تأویل «رجل سلم» در آیه «وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ»^(۱) [و مردی که تنها تسلیم یک نفر است] علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان نشان است، زیرا آنها نسبت به تمامی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم شدند.

در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح آیه «وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ»^(۲) [و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند] فرمود: در شأن علی علیه السلام نازل گردیده، او اولین کسی بود که مسلمان شد و وجه خود را برای خداوند خالص گردانید و او محسن است یعنی مؤمن مطیع (ادامه روایت).

ص: ۵۴۸

۱- [۱] - زمر/۲۹.

۲- [۲] - لقمان/۲۲.

امثال این روایت بسیار است، از جمله در تفسیر این آیه از سوره ذاریات «فَمَا وَحَدَّثَنَا فِيهَا غَيْرَ بَيِّنٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^(۱) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] و دیگر آیات خواهیم آورد که در احتجاج از علی علیه السلام در توضیح جمله «وَ اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^(۲) [و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم] روایت کرده که فرمود: مسلمان شدیم یعنی فضائل اهل فضل را پذیرفتیم و نسبت به امر پروردگارمان تکبر نورزیدیم. (ادامه روایت).

در توضیح «دین» دلایلی بر اینکه تأویل «مسلمین»، پذیرندگان ولایت علی علیه السلام است، آوردیم که تأویل «مسلمات» هم از آن معلوم می‌گردد. در روایت تطهیر نیز دلیل اینکه خداوند تا وقتی شخص به ائمه علیهم السلام ایمان نیاورده، طهارت قلب به او نمی‌دهد، و تنها در این صورت او را از عذاب و دیگر بلاها حفظ می‌فرماید، خواهد آمد. در فصل سوم از گفتار دوم هم در حدیث زندیق دلیل آوردیم بر اینکه تأویل تسلیم در «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۳) تسلیم در برابر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی خود قرار داده و فضل و عهدش (پیمانش) را به او سپرده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابوهاشم روایت می‌کند که گفت: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که والی جهت ایراد خطبه جمعه بالای منبر رفت. وقتی گفت «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۴) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند بر او درود فرستید] امام به من فرمود: ابوهاشم، خودش هم نمی‌داند چه می‌خواند، خدای تعالی فرموده: و در برابر ولایت علی علیه السلام تسلیم کامل شوید.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

ص: ۵۴۹

۱- [۱] - ذاریات/۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۶۴.

۳- [۳] - احزاب/۵۶.

۴- [۴] - احزاب/۵۶.

أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۱) [سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند] فرمود: یعنی تسلیم ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام شوند، و مقصود از «حکمی که کرده ای»، ولایت علی علیه السلام است.

و در احتجاج از علی علیه السلام نقل کرده که پیرامون آیه مذکور، فرمود: منافقان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین می گفتند اما عهد آن حضرت نسبت به احکام دین و برهان های نبوت را که با وصیش عهد بسته بود، رد می کردند و در دل از آن کراهت داشتند و در خفا و در صورت امکان، عهد آن حضرت را نقض می کردند. خداوند هم این آیه را نازل فرمود: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۲) [ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^(۳) فرمود: یعنی تسلیم در برابر ولایت علی علیه السلام^(۴) و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»^(۵) [و اگر به صلح گراییدند تو (نیز) بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست] فرمود: «سَلِّم» یعنی پذیرفتن امر ما^(۶).

در مناقب از شریک و جابر و غیر آنها روایت شده که در توضیح آیه «ادْخُلُوا

ص: ۵۵۰

۱- [۱] - نساء/۶۵.

۲- [۲] - نساء/۶۵.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۱۱۴.

۵- [۵] - انفال/۶۱.

۶- [۶] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۱.

فِي السَّلَامِ كَافَّةً» (۱) [همگی به اطاعت [خدا] در آید] گفتند: یعنی در ولایت علی علیه السلام.

از امام باقر علیه السلام نیز مثل آن روایت شده. قمی هم در تفسیر خود شبیه آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سَلِمَ» که خداوند دستور به ورود در آن داده، آل محمد هستند.

در تفسیر امام چنین آمده: این آیه یعنی همگی با سلم و مسالمت وارد دین اسلام شوید، آن را بپذیرید و به آن عمل کنید، و مانند کسی که بعضی از آن را قبول کرده و بعضی را نپذیرفته نباشید، که از جمله آن، قبول ولایت علی علیه السلام است.

در امالی و کتب دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سَلِمَ عَلِيٌّ سَلِمَ خَدَاةً. (ادامه روایت). و در معانی الاخبار از امام باقر علیه السلام و ایشان از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن بعضی اسم ها مخصوص من است، آنگاه فرمود: سَلِمَ رَسُولُ خَدَاةً صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهُ فِي آيَةٍ «وَ رَجُلًا سَلِمًا لِرَجُلٍ» (۲) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] من هستم، منم کسی که فقط تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: مقصودی از مردی که حقیقتاً سالم است، علی علیه السلام و شیعیان او هستند. در روایت دیگری فرمود: این (که خداوند در آیه مثل زده) مثل ما است. اما بدان که از مطالب یاد شده، تأویل سلام به تسلیم مذکور استفاده می شود، زیرا _ همانطور که در تفسیر عبارت «سُبُلَ السَّلَامِ» و غیر آن در سوره مائده خواهد آمد _ در آن سلامت از عذاب خدا و کفر و... است. و چه بسا روایت منقول در تفسیر فرات از همین قبیل باشد که از امام صادق علیه السلام روایت می کند: آن حضرت آیه چهارم و پنجم سوره قدر را این گونه می خواندند: «يَا ذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»

ص: ۵۵۱

۱- [۱] - بقره/۲۰۸.

۲- [۲] - زمر/۲۹.

«سَلام» (۱) یعنی در هر امری سلام بر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. و در تأیید آن مطالبی است که در توضیح «تحیه» گفتیم. خلاصه اینکه «سلام» در چنین جاهایی، مانند «تَحِيَّةٌ وَ سَلَامٌ»، سلامت و امان از عذاب و نقائص و آفات می باشد، و معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستان و پیروانشان، مصداق کامل آن بوده و قابلیت همه اینها را دارند، زیرا سبب صدق آن اطاعت است. پس دریاب.

و بدان که «سلم» در بعضی آیات به معنای سلامت دنیوی است و دو وجه لطیف دارد که می توان برخی مواضع را بدان تأویل کرد: یکی روایتی است که در کافی از داوود رقی آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معناست؟ فرمود: وقتی خداوند عز و جل، پیامبر، وصی و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان را خلق فرمود و از آنها عهد گرفت، به آنها وعده داد که زمین مبارک، حرم و امنیت را تسلیم آنها فرماید، و «بیت معمور» (۲) را برایشان پایین آورد، و «سقف مرفوع» (۳) را به آنها نشان دهد، و از دشمنان راحتشان سازد، و هر چه را در زمین است، بدون خصومت و درگیری با دشمنان تسلیم آنها کند، و هر چه که دوست داشته باشند برایشان فراهم گردد. (ادامه روایت).

دوم، روایتی در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام است که روایت شده آن حضرت در توضیح آیه «فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (۴) [از یاران راست بر تو سلام باد] فرمود: یعنی تو از جانب شیعیان در سلامت هستی و آنها فرزندان را نمی کشند. در توضیح «لیل» هم روایتی با همین مضمون خواهد آمد. در مورد آن بیندیش.

ص: ۵۵۲

۱- [۱] - قدر/۵۰۴.

۲- [۲] - طور/۴.

۳- [۳] - طور/۵.

۴- [۴] - واقعه/۹۱.

سَموم: باد گرم و داغی را گویند که به همراه آتش می وزد و سَمی کشنده و مهلک دارد. در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ (۱)» [و یاران چپ، کدامند یاران چپ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار] می گویند: شمال، دشمنان آل محمد و یاران و دوستداران آنها هستند. سموم نوعی آتش است، و حمیم آب داغ شده را گویند. و «ظل من یحموم» سایه ای است با حرارت زیاد. (۲)

در توضیح «نار» خواهد آمد که همان تأویل قابل ذکر برای سموم در مورد نار هم صدق می کند، پس اندیشه کن.

سیما (و مسوم): در قاموس و دیگر کتب «سومه» _ به ضم سین _ هم آمده. «سمه» و «سمائه» (به مد و قصر خوانده می شود) به معنای علامت است. «سوم الفرس» یعنی بر اسب علامت (داغ) گذاشت. در توضیح «صفت» مفهوم آن خواهد آمد، بعلاوه که در «ختم» هم گفته شد که می توان «سماء» و هرچه از خانواده «تسویم» است را به تشیع و عدم آن، و نور ایمان و ظلمت نفاق که در پیشانی انسان نمایان است، و نیز به هرچه خداوند به عنوان علامتی بر ایمان و نفاق قرار داده، تأویل کرد. شاهد این گفتار تفسیری است که برای سیمای زرد و وخامت حال مؤمن بیان کردیم. در حدیث آمده که در پیشانی مؤمن علامت سجده، و مانند آن هم در مورد سیمای اهل آتش گفته شده که چهره شان (سیمایشان) سیاه و چشم هایشان کبود است و امثال آن.

تأیید آن، روایتی است که در توضیح «أذن» ذکر گردید و دلالت داشت بر اینکه خدای تعالی ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان _ که صورت هم از جمله آنها می باشد _ واجب فرموده است. به علاوه در توضیح «متوسمین» خواهیم گفت که تأویل آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند، زیرا سیما و علامت تک تک افراد را به خوبی می شناسند. در تفسیر سوره قلم خواهیم گفت که تأویل «سَنَسِمُهُ عَلَيَّ

ص: ۵۵۳

۱- [۱] - واقعه / ۴۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

الْخُرْطُومَ» (۱) [زودا که بر بینی اش داغ نهیم (و رسوایش کنیم)] همان علامت و داغی است که در هنگام رجعت «دابه الارض» بر صورت دشمنان می گذارد. و در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «بسم الله» فرمود: یعنی نشان می کنم بر نفس خود «سمه» ای از سمات ذات خداوند عز و جل را که همان عبادت است. به آن حضرت گفتند: «سمه» چیست؟ فرمود: علامت. برای درک مطلب در آن تأمل کنید.

سجن (و سجین): در سوره یوسف «سجنه» زیاد آمده و معنای آن حبسی است که برای عذاب و شکنجه باشد. همان طور که در سوره شعرا در خطاب فرعون به موسی علیه السلام چنین آمده: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (۲) [قطعاً تو را از (جمله) زندانیان خواهم ساخت] و در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد که آن حضرت در زندان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست و خداوند نجاتش داد. و در تفسیر سوره شعرا روایتی مبنی بر اینکه مانند این گفتار از فرعون این اَمّت هم صادر شده، ذکر خواهد گردید.

اَمّیا «سجین» که در سوره مطففین آمده یا نام وادی در جهنم یا طبقه ای از طبقات زیرین زمین، و یا اینکه «فَعِيل» و از ریشه «سجن» و به معنی حبس و زندانی کردن است.

براساس هر کدام از این معانی _ چنان چه در توضیح «بحور» و «طین» هم خواهیم آورد _ آنها دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت هستند، که این معنا از مقابله «سجین» با «علین» فهمیده می شود. در آن تأمل کن و غافل نباش که می توان آن را به دشمنی اهل بیت تأویل نمود، همانطور که تأویل عبارات هم معنای آتش هم همان است. خداوند بهتر می داند.

سفینه: همان کشتی است، و در مجالس مفید و غیر آن از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: به خدا قسم ما در این اَمّت مثل کشتی نوح علیه السلام و باب «حطه» بنی اسرائیل هستیم. (ادامه روایت). و حدیث پیامبر صلی

ص: ۵۵۴

۱- [۱] - قلم/۱۶.

۲- [۲] - شعراء/۲۹.

الله علیه و آله که فرمود: اهل بیت من مثل کشتی نوحند، متواتر است. و در بعضی زیارات می خوانیم: «شهادت می دهم که شما کشتی نجاتید». در توضیح «مصباح» و «فُلک» تأیید آن خواهد آمد، بعلاوه تأییدهایی که در توضیح «جاریه» گفته شد. بنابراین می توان سفینه را به همان تأویل ها برد. تدبیر نما و این را در نظر داشته باش که احتمال دارد تأویل آن _ در بعضی موارد مناسب _ به علمای شیعه، راویان روایات ائمه علیهم السلام و اصحاب کامل و هدایتگر آنها هم صحیح باشد، چه، آنها در حمل و نقل احکام و روایات برای مردم مانند کشتی هستند و مردم از آنها منفعت می برند، و هر کس به آنها تمسک جوید از غرق شدن در دریای گمراهی نجات می یابد. البته همین دلیل ها برای توجیه تأویل «سفینه» به ائمه علیهم السلام نیز به کار می آید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به زراره بن أعین فرمود: تو برترین ناخدای کشتی از آن دریای پر آب هستی، یعنی _ همان طور که از حدیث دیگری معلوم می شود _ دریای هدایت.

در کافی از فیض بن مختار روایت کرده که امام صادق علیه السلام وقتی امامت امام کاظم علیه السلام را اعلام کرد به شیعیان فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای کشتی. تأمل کن.

سکینه: بر وزن فعيله و از سکون و طمأنینه است. و در سوره بقره «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكَم» (۱) [در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان] یعنی چیزی که به آن آرامش و سکون بگیری، یعنی چیزی که موجب وقار شما می شود نه اینکه شما را متوقف کند و از حرکت باز دارد. از امام رضا علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» (۲) فرمود: سکینه، بادی از بهشت است که صورتی مثل صورت انسان دارد، بوی آن از مشک خوشبوتر است و با پیامبران می باشد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سکینه همان ایمان است. و در روایت دیگری فرمود: ولایت است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أنتم

ص: ۵۵۵

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

۲- [۲] - توبه/۲۶.

الذین أوتد الیکم تابوت السکینه» [شما همان کسانی هستید که مایه استحکام صندوق آرامش اید] که در توضیح «تابوت» به مقدار کافی توضیح داده شد. و چه بسا بعد از تدبیر در آن چه اینجا گفتیم و مطالبی که در توضیح واژه بعدی یعنی «مسکین» از تفسیر امام علیه السلام خواهیم آورد و استنباط های دیگران، بتوان تأویل مناسبی برای بعضی کلمات قرآنی که متضمن معنای «سکون» و امثال هستند بیابیم. از این تدبیر غافل نشو.

مسکین: (مفرد و جمع) بنا بر مشهور، شخص بی چیز را گویند، ولی فقیر کسی است که چیزی دارد که او را سر پا نگه دارد. کفعمی می گوید: مسکین یعنی متواضعی (فروافتاده، فروتن) که جبار و متکبر نیست. گوید: این قول معصوم علیه السلام هم که فرمود: «اللهم احشرنی مسکیناً» (خداوندا مرا مسکین محشور بفرما) نیز به همین معناست، و این همان چیزی است که از «اهل استکانت» قصد می شود، زیرا «استکانت» به معنای تواضع و خضوع و ذلت (فروافتادگی) است. و چنان چه در «سبیل» گذشت و در «طعام» هم خواهد آمد که تأویل مساکین، ائمه علیهم السلام هستند. و مؤید آن، تأویلی است که در تفسیر «أُوْ مَسْکِینًا ذَا مَثْرَبَةٍ» (۱) [یا بینوایی خاک نشین] خواهیم آورد به اینکه _ همانطور که در «تراب» هم گذشت _ تأویل «مسکین»، علی علیه السلام است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام روایتی آمده که می توان از آن استدلال کرد مسکین همان شیعیان مستضعف هستند و بخشش و اطعام به آنها آموزش علم و رها سازی آنها از دست دشمنان ناصبی شان است. امام علیه السلام می فرماید: دوستان محمد و آل او مساکینی هستند که مواسات و دلداری با آنها از اطعام به فقرا بهتر است، آنها کسانی هستند که اعضا و جوارحشان بی حرکت و ناتوان گشته و توان مقابله با دشمنان خدا را ندارند، دشمنانی که این دوستان را به خاطر دینشان حقیر می شمارند و امیدهایشان را به باد تمسخر و استهزا می گیرند، آگاه باشید، هر کس آنها را با فقه و فهم تقویت کند و به آنها علم بیاموزد تا مسکنتشان زائل گردد، با این کار یکی از حقوق الهی را که بر عهده زبان پیامبر بوده ادا کرده است. (ادامه روایت).

ص: ۵۵۶

آنگاه روایاتی در فضل این کار نقل کرده که به صراحت همین تأویل را می‌رساند.

و بدان که می‌توان مسکین را به همان معنای ظاهری اش تفسیر کرد یعنی شیعیان بی‌چیز و فقیر. در این معنا تأمل کن. و از تأویل «اهل استکانت» به شیعیان و «استکانت» به اطاعت ائمه علیهم السلام و خضوع برای آنها و امثال آن، غافل مشو.

سن: همان دندان است که در سوره مائده آمده، و چه بسا بتوان مطالبی که در توضیح «أذن» و دیگر اعضای بدن گفته شد در مورد «سن» هم پذیرفت.

سُنَّه (و سُنَّین): طریقه و روش را گویند. در باب دوم از فصل دوم گفتار اول روایتی از صاحب کشف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شد که فرمود: اهل سنت و جماعت کسی است که با دوستی آل محمد بمیرد. در معانی الاخبار روایت کرده که مردی از علی علیه السلام در مورد سنت و بدعت سؤال کرد. حضرت فرمود: سنت، آن چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع کرد، و بدعت چیزی است که بعد از او به وجود آمد. (۱)

و روایات دیگری دلالت دارند بر اینکه، از سنت های خدا و انبیاء، برپایی و نهادن وصی و رسول صلی الله علیه و آله است، مانند روایتی در مناقب از امام صادق علیه السلام که در تفسیر آیه «سُنَّه مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» (۲) [سنتی که همواره در میان (امت های) فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم (جاری) بوده است و برای سنت (و قانون) ما تغییری نخواهی یافت] فرمود: یکی از سنت ها پذیرفتن و نهادن وصی است. بنابراین می‌توان «سنت خدا و رسول و پیامبران» را به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام تأویل نمود که در نتیجه، تأویل بدعت، پذیرش و اطاعت سه خلیفه و امثال آنها می‌باشد و این همان معنای سنت اهل باطل است، چنان چه در یکی از زیارت های علی علیه السلام می‌خوانیم: شهادت می‌دهم که دشمنان تو بر سنت های باطل و کور بودند. و در زیارتی دیگر: شما سنت خدا هستید که به وسیله آن قضا رانده است.

ص: ۵۵۷

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۵۴.

۲- [۲] - اسراء/۷۷.

و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند سنت های مشهور. در آن بیندیش.

سینا (و سینین): نام کوهی است، در توضیح «طور» تأویلش خواهد آمد، از آن غفلت نکن.

مَسْنُون: لاشه گنبدیده. از توضیحی که برای «حماً» آوردیم، تأویل «مسنون» هم فهمیده می شود.

سفاهه (و سفهاء و هر چه بر سَفَه دلالت کند): جهل و نادانی، به کافر نیز سفیه گویند. قبلاً روایاتی را که دلالت بر سفیه بودن دشمنان ائمه علیهم السلام می کرد، ذکر نمودیم، پس سفاهت به معنای عدم تبعیت از ائمه علیهم السلام است، چنان چه در توضیح «رشد» گفتیم که رشد به معنای تبعیت از ائمه علیهم السلام می باشد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱) [از دودمانم (چطور) فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد] فرمود: سفیه نمی تواند امام شخصِ مَتَّقِي باشد.

و در تفسیر قمی آورده: وقتی قائم علیه السلام ظاهر گردد، خداوند به وسیله او و اصحابش بدعت ها و باطل را می میراند، همان طور که سفیهان حق را میراندند. در تأیید آن تأویلی است که برای «جاهلین» آوردیم، و در تأویل «کفار» هم خواهد آمد، علاوه بر اینکه بدیهی است هیچ سفاهتی بالاتر از انکار امام تعیین شده از طرف خداوند نیست.

اسراء: و هر چه شامل آن و سری باشد که هر دو به معنای حرکت در شب است. در تأویل «سیر» گذشت و در تفسیر «و اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» (۲) هم خواهد آمد، و شاید بتوان با ملاحظه آن دو مورد، استفاده کرد که تأویل اسراء حصول علم در حکومت دشمنان و مانند آن است.

سعی: و هر چه شامل آن باشد مثل یسعی و غیره؛ سعی گاهی به معنای راه رفتن با سرعت است، که در این صورت با «الی» متعدی می شود، و گاهی به معنای

ص: ۵۵۸

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - فجر/۴.

عمل با جدیت و اهتمام است که با «لام» متعدی می‌گردد. همچنین کسی که به سعی و صف می‌شود، یا آن وصف، خیر و وجود سعی در او ممدوح است، یا شرّ و فساد و مذموم است. ظاهراً اولی را می‌توان نسبت به ولایت و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد، و دومی را بر خلاف آن، چنان چه سیاق بیشتر آیاتی که دربردارنده «سعی» است، همین می‌باشد.

سَقَى (و کلمات مشتمل بر آن): معنایش (آب دادن و آبیاری) معروف است. در توضیح «ماء» همراه با ذکر احادیث «الماء العذب» روایاتی نیز خواهد آمد که بر تأویل «سَقَى الماء» به افاده علم (علم آموزی) دلالت دارد. در توضیح «ناقه» نیز دلیل دیگری بر این تأویل خواهیم آورد. البته از مواضعی که «سقی» در معنای ظاهری خود به کار رفته نیز غافل مشو.

سَلَوَى: در قاموس آورده که «سلوی» پرنده ای است و مفرد آن «سلواه» می‌باشد. دیگران گفته‌اند: این کلمه مفرد ندارد، و آن همان پرنده ای است که بر بنی اسرائیل در هنگام سرگردانی [در بیابان] نازل گردید، و چنان چه در سوره بقره و غیر آن خواهد آمد، سلوی پرنده ای خاص بود که خداوند بر آنان انعام فرمود. در توضیح «طائر» و «لحم» و «نعمت» و «من» مطالبی خواهیم آورد که از آنها می‌توان تأویل سلوی را هم استفاده کرد به طوری که به ولایت و علم مربوط گردد. چنان چه در تفسیر آیات مربوط به آن ذکر خواهیم کرد، پس منتظر باش.

اسماء: و هرچه مشتمل بر «تسمیه» (نامگذاری) است، و آن عبارت است از قرار دادن یک لفظ به ازاء یک شیء تا از دیگران متمایز گردد. اصل آن از «سمه» و به معنای علامت است. اسماء الله مشهورند، و بیشتر علماء بر آنند که جایز نیست بدون دلیل و متن (آیه یا روایت) نامی بر خداوند سبحان اطلاق کرد. در بعضی زیارات می‌خوانیم: «سلام بر نام رضی خداوند». در باب دوم از فصل دوم گفتار اول حدیث جابر گذشت که مشتمل بر این بود که ائمه علیهم السلام، اسماء حسناى خداوند هستند که خداوند بدون شناخت آنها عملی را از کسی نمی‌پذیرد. و روایاتی که دال بر اینکه آنها اسم خداوند و اسم اعظم هستند فراوان و مستفیض (۱) است. و چه

ص: ۵۵۹

۱- [۱] - مستفیض روایتی را گویند که معروف و مشهور است اما به حدّ تواتر نرسیده. (مترجمان).

بسا استعاره اسم برای آنها از این جهت است که چنان چه اسم دلالت بر مسمی دارد، ایشان هم دلالت بر (راهنمایی به سوی) خداوند و صفات مقدّس او می کنند، یا از این جهت که توسّل به آنها _ مثل توسّل به نام های خداوند _ موجب رسیدن به حاجات است. همچنین در باب دوم از فصل اول گفتیم که خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را در کتاب خود نام برده و بهترین و محبوب ترین کنیه ها را برای آنان آورده است، چنان که دشمنانشان را به مبغوض ترین نام ها از نظر خود و بندگان باتقوایش کنیه داده است. بنابراین می توان هرچه مناسب با اسم و تسمیه است یا شامل آن می گردد به همین دو منوال تأویل کرد. تأمل کن و از مواضعی که لازم است بر معنای متعارف حمل شود، و نیز آن چه در «اجل» و معنای «اجل مسمی» گذشت، غفلت ننما.

سما: همین آسمان معروف است، آن را به خاطر بلندی و بالارترتبه ای اش «سما» گویند. در علل از علی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند: چرا آسمان را سما نامیدند؟ فرمود: زیرا آسمان «وَسَمِ الْمَاءِ» یعنی معدن آب و کان است (۱) (ادامه روایت).

در مورد آسمان در بسیاری از آیات، روایت شده که آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل می شود. در سوره طارق نیز دلایل تأویل آن به علی علیه السلام خواهد آمد. و طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در حدیثی فرمود: آسمان سایه افکن. مانند آن در کافی هم از امام رضا علیه السلام روایت شده. و در حدیث دیگری چنین فرموده: او آسمانی است که خلق در علم به سوی او صعود می کنند.

بنابراین می توان آسمان های هفتگانه را به هفت امام که در توضیح «سبع» آمد تأویل کرد، همچنین تأویل آسمان در هر مقامی به مناسبت خود صحیح است، اما تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر نقل شده بلکه مناسب تر است. و تناسب این تأویل ها با معنای ظاهری از جهت رتبه بلند معنوی، ظاهر و معلوم می باشد. و بنابر روایت منقول علل، چون ائمه علیهم السلام معدن و کان علم هستند،

ص: ۵۶۰

آسمان به آنها تأویل می گردد. و در توضیح «ماء» (آب) خواهیم آورد که به علم تأویل شده، و مؤید آن این حدیث است که فرمود: خَلق در علم به سوی او بالا می روند.

اکنون لازم است بعضی روایات را که بر تأویل آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد، ذکر نماییم: در اختصاص از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱) فرمود: ابن عباس! آیا فکر می کنی وقتی خداوند به آسمان دارای برج ها قسم می خورد، مقصودش همین آسمان و برج های آن است؟ گفتم: پس چه ای رسول خدا؟ فرمود: آسمان، من هستم و بروج ائمه علیهم السلام دوازده گانه بعد از من که اولشان علی و آخرشان مهدی است. (۲)

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۳) [سوگند به آسمان مشبک] روایت کرده که فرمود: آسمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و «ذات جبک»، علی علیه السلام است. (۴)

مؤلف گوید: در توضیح «حُبَيْكُ» دلیل تأویل آن به علی علیه السلام گذشت، و شاید افزودن کلمه «ذات» در این حدیث سهوی از راویان یا ناسخان است، و یا از این جهت است که آن حضرت همراه با رسول خدا به منزله نَفْسِ واحد هستند و علی علیه السلام هم آسمان است. و خدا آگاه است. در توضیح «ماء» و «میزان» بعضی روایات را در این باب خواهیم آورد. در آنها تأمل کن.

سنه: در توضیح «شهر» دلیل امکان تأویل «سنه» به پیامبر صلی الله علیه و آله _ البته در جایی که تناسب داشته باشد _ خواهد آمد، اما در بیشتر موارد باید به همان معنای متعارف و ظاهریش تفسیر گردد.

ص: ۵۶۱

۱- [۱] - بروج/۱.

۲- [۲] - اختصاص، ص ۲۲۴.

۳- [۳] - ذاریات/۷.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۵.

سواء (و هرچه شامل آن است): اصل سواء، عدالت و وسط است. و تسویه، متعادل و مساوی کردن را گویند، لذا بر حالت تساوی و استقامت اطلاق می گردد. دلیل تأویل «صراط سوی» به ولایت در توضیح «صراط» خواهد آمد، و در توضیح «اصحاب» گفتیم که شیعیان، اصحاب صراط سوی هستند. در «مُکَبِّ» نیز دلیل اینکه مقصود از آیه «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱)» [پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] سلمان و امثال اویند، ذکر خواهد شد. و از همینجا می توان استفاده کرد که این تأویل در غیر این دو آیه هم که مشتمل بر سواء و استواء باشند یا معنای آن را برسانند _ در صورت تناسب _ صحیح است. تأمل کن و از ورود آن به معنای تساوی، تسلط، استقامت، خلقت و امثال آن که به معنای متعارف و ظاهری بازمی گردد، غافل مباش، البته با در نظر داشتن امکان تأویل بعضی یا بیشتر آن در آن چه که هدف تأویل است چنان چه بارها گفته شد، پس بیندیش.

سهو: یعنی هرچه شامل آن باشد مانند «ساهون» که در دو سوره ذاریات و ماعون آمده است. چنان چه در توضیح «نسیان» و در تفسیر دو آیه مذکور هم خواهیم گفت، مقصود از آن ترک و غفلت و ضایع کردن می باشد که از صفات دشمنان ائمه علیهم السلام است. پس تأمل کن.

ص: ۵۶۲

شطاً (و شاطی): «شطاً الزرع» به معنای جوانه گیاه است. تأویل آن در توضیح «زرع» گفته شد. این ماده یک مرتبه و آن هم در سوره فتح آمده است. «شاطی الوادی» جانب و کناره درّه و وادی را گویند. در توضیح «شجره» نیز می آید و آن هم یک مرتبه و در سوره قصص می باشد.

شیء: معنای ظاهری آن معروف است. در توضیح «رحمت»، دلیل تأویل «شیء» به شیعه در آیه «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۱) را آوردیم. شاید در جاهای دیگری غیر از این آیه هم _ چنان چه مناسبت داشته باشد _ بتوان به همین تأویل تمسک کرد. خدا می داند.

مشیت (مشیئه): یعنی کلماتی که دلالت بر مشیت خداوند، ما شاء الله (آنچه خدا بخواهد) و امثال آن دارد. در توضیح «اراده» مطالب مفصلی گفتیم که بر مشیت و اقسام آن نیز دلالت دارد.

در اینجا لازم است بقیه آن توضیحات را که متقابلاً در مورد اراده هم صدق می کند، بیاوریم: در کتاب «واحد» از طارق بن شهاب روایت کرده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام از آل محمد علیهم السلام هستند و قدرت و مشیت خداوندند. (ادامه روایت). و در زیارت بعضی از امیرالمؤمنین (ع) می خوانیم: ای جایگاه مشیت خداوند! شاید وجه و دلیل در این دو جمله همان باشد که ان شاء الله در تفسیر آیه «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲) [و تا خدا نخواهد

ص: ۵۶۳

۱- [۱] - اعراف/۱۵۶.

۲- [۲] - انسان/۳۰.

(شما) نخواهید خواست] خواهد آمد که خطاب به ائمه علیهم السلام دارد، زیرا قلب های آن بزرگواران ظرف مشیت خداوند است، پس خواست و مشیت شان مقارن با خواست و مشیت خداوند است که در توضیح اراده هم گفته شد. لذا مقصود این است که اگر آنها چیزی بخواهند، خداوند مخالف نیست، یعنی اصلاً آنها چیزی جز آن چه خداوند خواسته نمی خواهند، پس صحیح است که از فرط اطاعت بی کم و کاست خداوند «مشیت الله» و جایگاه مشیت او شده باشند. و شاید به خاطر این است که آنها سبب ایجاد خلق و اجرای مشیت در بندگان از هر جهت هستند. در آن تأویل نما، اما بدان که این تأویل در بیشتر کلمات قرآن که مشتمل بر مشیت است صدق نمی کند، بلکه سزاوارتر و صحیح تر آن است که بیشتر موارد شامل «مشیت» مانند «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ» (۱) [و اگر پروردگار تو می خواست قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند] را تأویل نماییم، که در این آیه می فرماید: خداوند بندگان را به ایمان به خود و پیامبر و اوصیاء مجبور نمی کند تا در نتیجه تکلیف برداشته گردد (ادامه روایت).

و خلاصه اینکه احتمال دارد مقصود در بسیاری از آیات همان باشد که در اراده از مشیت حتمی گذشت، هر چند به حد اجبار نرسد. همچنین از بعضی روایات چنین استفاده می شود که می توان جملاتی چون «من یشاء الله أن یرحمه» یا «یغفر له» و امثال آن که از امور خیر هستند را به شیعه و دوستان ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۲) [مسلم خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید] به علی علیه السلام فرمود: مقصود از «من یشاء» شیعیان و دوستان تو است. (ادامه روایت).

روایات دیگری نیز این حدیث را تأیید می کند، و از آن استفاده می شود که

ص: ۵۶۴

۱- [۱] - یونس/۹۹.

۲- [۲] - نساء/ ۴۸.

مقابل و مخالف آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام می توان تأویل کرد. زیرا تقابل واقع شده است و آنها هستند که خداوند خواست آنها را عذاب دهد و غیر آن که هنگام تأمل نمایان می شود. در مورد مشتقات اراده نیز چنین است. تدبّر کن تا جایگاه هر تأویلی را بشناسی.

شراب: و آنچه از آن مشتق می گردد؛ هر مایعی نوشیدنی را گویند. در روایاتی در تفسیر «شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» (۱) [آن شهدی که به رنگ های گوناگون است] شراب تأویل به علم شده که رشته های گوناگون دارد. بنابراین می توان سایر مواردی که متضمّن نوشیدنی، نوشیدن و نوشاندن باشد را به همین تأویل برد. مؤید آن همان است که در تأویل «ماء» (آب) به علم گفته شده و نیز روایت جابر در تأویل «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» (۲) [هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] که در تأویل «عین» خواهد آمد. برخی روایات این باب در سوره نحل خواهد آمد که در یکی از آنها احتمال اینکه مقصود از شراب، ائمه علیهم السلام باشند وجود دارد. تدبّر و اندیشه کن.

در اینجا دو روایت نقل می کنیم که یکی از تفسیر قمی از حریر از امام صادق علیه السلام است. امام در تفسیر «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...» (۳) می فرماید: به خدا قسم، زنبور عسل ماییم که خداوند به او وحی کرد: «أَنْ اتَّخَذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» (۴) [از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] یعنی به ما امر فرمود که از میان عرب، شیعیانی برگزینیم، «وَ مِنَ الشَّجَرِ» یعنی از عجم، «وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ» یعنی از موالی و آن چه که از دل زنبور خارج می گردد و رنگ های گوناگون دارد «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» (۵) [آنگاه] از درون (شکم) آن شهدی که به

ص: ۵۶۵

۱- [۱] - نحل/ ۶۹.

۲- [۲] - بقره/ ۶۰.

۳- [۳] - نحل/ ۶۸.

۴- [۴] - همان.

۵- [۵] - نحل/ ۱۳.

رنگ های گوناگون است بیرون می آید] علمی است که از ما به شما می رسد. (۱)

و روایت دوم در تفسیر عیاشی از مسعده از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر این آیه فرمود: نحل (زنبور عسل) ائمه علیهم السلام هستند، کوه ها عرب، درختان موالی آزاد شده، و «مما یعرشون» یعنی فرزندان و بردگانی که آزاد نشده اند ولی دوستدار خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند. و شراب رنگارنگ رشته های علمی ای است که گاهی ائمه علیهم السلام به شیعیان می آموزند. و «فیه شفاء للناس» یعنی شفای شیعیان در علم است، و مقصود از «الناس» شیعیان و غیر شیعیان اند، که خداوند آنها را بهتر می شناسد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: اگر مقصود از «شراب» همین عسل می بود، هیچ مریضی از آن نمی نوشید، مگر اینکه شفا می یافت، زیرا در کلام خدای تعالی خُلف وعده وجود ندارد، بلکه شفاء در علم قرآن است، زیرا خداوند می فرماید: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲) (۳) [و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم] تأمل کن و از اینکه بتوان استنباط کرد که نوشیدنی های مذموم به علوم دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی شان تأویل می گردد و غیر آن _ که در «ماء» خواهد آمد _ غافل مشو.

شعیب: پیامبر مبعوث بر اهل «ایکه» و ساکنان «مدین» که از روستاهای شام است. به خاطر حسن برخوردی که با قومش داشته به او «خطیب پیامبران» می گویند. کلیه حالات او در سوره های اعراف و قصص آمده. ایشان بوده که عصای خود را به موسی علیه السلام داد و دخترش را به ازدواج او درآورد و به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله متوسل می شد و _ چنان چه در جای خود بیان خواهد شد _ امت خود را به این کار (توسل) دعوت می نمود. تدبّر و اندیشه کن.

ص: ۵۶۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- [۲] - اسراء/۸۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵.

شهاب: (و شهب) هر چیزی که بسوزد و نورافکنی کند. لذا بر هر چیزی که مانند ستاره ای روشن فرود می آید، اطلاق می گردد. در زیارت امیرالمؤمنین (ع) و غیر آن می بینیم که آن حضرت را «شهاب ثاقب» خوانده اند. در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «یا بن الشَّهْبِ الثَّاقِبِ» (ای فرزند ستاره های درخشان) بنابراین می توان هر جا که در قرآن «شهاب» و «شهب» آمده _ در صورت تناسب _ به ائمه، امام، حضرت قائم علیه السلام یا به امیرالمؤمنین علیه السلام تأویل کرد. در سوره نجم روایاتی دال بر تأویل «نجم ثاقب» به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد، و چه بسا تأویل شهاب هم به آن حضرت _ همان طور که پیداست _ صحیح باشد. خدا می داند.

اشتات: شتی الشتات یعنی تفرّق. زمانی می گویند: «شَتَّ الامر» که کار متفرّق و پراکنده شده باشد. اسم آن «شتات» است، «قوم شتی» یعنی قوم پراکنده. هروی گوید: مفرد اشتات، شت است. قمی در تفسیر خود ذیل «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا» (۱) گوید: یعنی مؤمنین، کفار و منافقان بر حسب اعمالشان به صورت متفرّق و جدا جدا می آیند. (۲) بیندیش و از اینکه بتوان این تأویل را در موارد مناسب برای اشتات و شتی به کار برد غافل مشو.

شُح: و اشْحَه. در قاموس «شح» (با سه حرکت شین) به معنای بخل و حرص آمده است. می گویند: «هو شحیح، قوم شحاح و اشْحَه و اشْحَاء». در توضیح «بخل» استدلال بر صِحّت تأویل بخیل به دشمنان ائمه علیهم السلام گذشت که از رساندن حق به اهلس بخل ورزیدند. شح و شحیح نیز _ چنان چه گذشت _ همینطور است، چون شح و بخل از نظر معنی یکی هستند، بلکه شَحّ و شحیح از بخل و بخیل شدیدتر است. در روایت آمده که شح و ایمان در قلب انسان مسلمان جمع نمی شوند. و روایات در مذمت انسان شحیح خیلی فراوان است، حتّی روایت شده که: شحیح از بخیل بدتر است، زیرا بخیل نسبت به آن چه خودش دارد بخل

ص: ۵۶۷

۱- [۱] - زلزله/۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴.

می‌ورزد، اما شحیح نسبت به آن چه مردم دارند هم بخل می‌کند. پس شکی نیست که دشمنان ائمه علیهم السلام شحیح هستند، زیرا نه تنها خودشان ولایت را نمی‌پذیرند بلکه راضی نمی‌شوند مردم هم آن را بپذیرند. خداوند در سوره احزاب می‌فرماید: «أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ ... أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ» (۱) [بر شما بخیلانند... بر مال حریصند] و ما در «احزاب» گفتیم که تأویل آن بنی‌امیه و امثال آنها هستند، و تأویل خیر، ولایت و امام است، که همگی مؤید تأویل شح می‌باشد. بیندیش.

شرح: و هر آن چه مشتمل بر شرح و امثال آن است. شرح یعنی کشف، پرده برداری و باز کردن. می‌گویند: شرح الکلام، یعنی سخن را توضیح داد و از مقصود آن پرده برداری نمود. شرح صدر عبارت است از توسعه و باز شدن سینه به طوری که مطلب را بفهمد و درک کند و حق را بپذیرد. امام صادق علیه السلام در مورد شرح صدر فرمود: خداوند عز و جل در قلب مؤمن نوری می‌افکند که به وسیله آن قلبش باز و وسیع و آماده می‌گردد تا تسلیم خداوند شود و به او اطمینان کند و با وعده‌هایی که خداوند داده آرام گیرد. و در روایت دیگری: «حتی یکون علی ما فی ایدیکم منکم»: تا این که آن چه در دستان شماست، از خود شما باشد.

در کافی از آن حضرت روایت شده که فرمود: قلب در درون انسان تجلی می‌کند و حق را جستجو می‌نماید، اگر به آن رسید آرام و قرار می‌گیرد، و همین معنای شرح صدر است. در تأیید این روایت، مطالبی در توضیح «حرج» گذشت و در «ضیق» هم خواهد آمد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (۲) [آیا برای تو سینه‌ات را ننگشاده‌ایم] فرمود: یعنی آیا به تو نیاموختیم که وصی تو کیست؟ و آیا علی علیه السلام را وصی تو قرار ندادیم؟ (۳)

در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل همین آیه فرمود: یعنی

ص: ۵۶۸

۱- [۱] - احزاب/۱۹.

۲- [۲] - انشراح/۱.

۳- [۳] - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۵۷۴.

به وسیله ولایت علی علیه السلام. مخفی نماند که این تأویل در جاهای دیگر هم کاربرد دارد. تأمل کن.

شیخ: معلوم است، و چنان چه مقایسه بین شیخ با «طفل» _ که توضیحش خواهد آمد _ اقتضا می کند، شاید بتوان آن را به انسانی که در معرفت خدا و اهل بیت به کمال رسیده، تأویل نمود. خداوند بهتر می داند.

شدت: و هر چه مشتمل بر آن باشد. اصل شدت، قوت، قدرت، سختی و صلابت است. وقتی کسی چیزی را محکم و ثابت کند می گویند: «شَدَّ الشَّيْءَ». «شَدَّ اللهُ مَلَكَهُ» و «شَدَّدَهُ» یعنی آن را تقویت کرد. در توضیح «قوت» تأویل «أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»^(۱) [یا به تکیه گاهی استوار (قبیله ای نیرومند و مدافع) روی می آوردم] به اصحاب قائم علیه السلام و شدت آنها که سیصد و سیزده نفرند خواهد آمد. همین تأویل در مواضع دیگر هم _ در صورت تناسب _ به کار می آید، چنان چه در «بأس شدید» گذشت و مطالبی که در آنجا گفتیم این تأویل را تقویت می نماید. در توضیح «عذاب» هم دلایلی بر تأویل «عذاب شدید» به علی علیه السلام در زمان رجعت خواهیم آورد، و همانطور که معلوم است این تأویل با تأویل آن به قائم علیه السلام منافاتی ندارد. خلاصه، تأویل آن همان تأویلی است که برای قوت ذکر خواهیم کرد. در بسیاری مواقع هم به همان معنای ظاهری اش آمده. اما «أشَدَّ» _ به ضم شین _ به معنای قدرت است، زیرا مقصود از آن حالت رسیدن به رشد همراه با بلوغ جسمی است. بنابراین می توان آن را مثل «رشد» تأویل کرد. خدا می داند.

شهادت: و شهید، شاهد، مشهود و هر چه معنای آن را برساند مثل شهود، اَشهاد، شهداء و امثال آن. بدان که شهادت گاهی بر کشته شدن در راه خدا اطلاق می گردد. اینکه می گویند «أُسْتُشْهِدُ فُلَانًا» یعنی فلانی شهید شد، مظلومانه در راه خدا کشته شد. در این صورت جمع آن «شهداء» است.

گاهی هم بر خبر قطعی و اعلام آن اطلاق می گردد. می گویند فلانی بر آن

ص: ۵۶۹

شاهد است، یعنی خبر قطعی و ناشی از علم در مورد آن می دهد، که در این صورت جمع آن «شُهَد» _ به فتح هاء مشدّد _ ، شهود و اَشهاد می باشد.

برخی اوقات هم شهادت بر یک چیز حاضر اطلاق می گردد. وقتی می گویند «اَشْهَدَه» یعنی آن را حاضر کرد. «این مشهَدِ فلانی است» یعنی محلّ حضور اوست، که «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»^(۱) از همین مقوله می باشد.

ممکن است مجازاً بجای علم هم شهادت اطلاق گردد، چنان چه در «شهدالله» گفته شده که به معنای «عَلِمَ اللهُ» است. همچنین به طور مجاز بر دیدن و مشاهدت هم اطلاق می گردد، می گویند «شَاهَدَه» یعنی آن را دید و مشاهده کرد. سایر اطلاق های آن نیز همین گونه یعنی مجازی است.

در توضیح «جهاد» و غیر آن گذشت و در توضیح «قتل» و غیر آن هم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، شهداء _ به معنای اوّل _ هستند. در مورد ائمه علیهم السلام که معلوم است، اما در مورد شیعیان به این دلیل است که آنها در حکم و به منزله شهیدند، حتّی اگر به صورت طبیعی بمیرند، چنان چه _ علاوه بر مطالب گفته شده در جهاد، اخلاص و... _ در باب دوم از فصل دوم گفتار اول هم گذشت.

در «محاسن» از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که هرگاه آن حضرت یادی از افراد کشته شده در مرزها (ثغور) می کرد، می فرمود: وای بر آنها، چه می کنند؟! آنها در مرگ دنیا و مرگ آخرت عجله می کنند. به خدا قسم شهداء فقط شیعیان ما هستند هر چند در رختخواب بمیرند.

در تفسیر عیاشی از منهل قصاب روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دعا کنید خداوند شهادت را روزی من کند! فرمود: مؤمن، شهید است، و این آیه را تلاوت فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ»^(۲) [آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود].

ص: ۵۷۰

۱- [۱] - انعام/۷۳.

۲- [۲] - حدید/ ۱۹.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کدام از شما عارف به این امر (یعنی ولایت ائمه علیهم السلام) و منتظر خیر باشد، مانند کسی است که همراه با قائم آل محمد علیهم السلام و با شمشیر او جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم، مثل این است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و با شمشیر آن حضرت جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم مثل کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خیمه آن حضرت به شهادت رسیده باشد. خداوند در شأن شما (شیعیان) فرموده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» (۱) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود] بعد فرمود: به خدا قسم شما صادقان و شهداء نزد پروردگارتان شدید.

در روایت انس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر «وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۲) آمده که فرمود: شهداء یعنی عموم حمزه. و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که شهداء، ائمه علیهم السلام هستند، و صالحین، سلمان و ابوذر و مقداد و شیعیان مانند آنها. بنابراین، شهید، شهدا و سایر مطالب مربوط به شهادت در قرآن را بنا بر این معنا می توان به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان یا تنها بعضی از ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل کرد، چنان چه از مطالب ذکر شده معلوم گردید و در توضیحات «قتل» هم خواهد آمد.

به علاوه، در تفسیر عیاشی از ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در مورد «وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» فرمود: صالحین، نه امام از ذریه حسین علیه السلام، و شهداء، علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند. (۳) (ادامه روایت).

اما این کلمه در قرآن به این معنا بسیار کم استعمال شده، بلکه شاید بتوان گفت در غیر این دو آیه دیگر در قرآن نیامده است. بله، شهید، شهداء، اشهاد و امثال آن به

ص: ۵۷۱

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - نساء/۶۹.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳.

معنای دوم زیاد استعمال شده، و در بسیاری از آیات مذکور اشاره شده به اینکه مقصود در آنها ائمه علیهم السلام هستند، زیرا این آیات به حسب روایات مشتمل بر این است که از صفات ائمه علیهم السلام شاهد بودن شان بر اعمال مردم در دنیا، و همه خلق در آخرت نسبت به اعمالشان بخصوص بعد از هر پیامبر و به ویژه بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشد، چنان چه در آخر این مبحث خواهد آمد، و در توضیح «سائق» هم دلایلی بر تأویل «شهید» در بعضی آیات به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.

در اینجا دلایلی می آوریم بر اینکه تأویل شاهد و مشهود، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، زیرا _ همانطور که معلوم است _ هر کدام از این دو بزرگوار شاهد دیگری است، و ائمه علیهم السلام شاهد بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد بر آنها، و آنها شاهد بر شیعه، و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند.

در توضیح «خبر» نیز دلایلی بر اینکه شیعیان شاهدان خداوند در زمین اند گذشت، و احتمالاً مقصود همین معنا باشد، هر چند معنای اول هم محتمل است. و در محل خود خواهیم آورد که حمزه و جعفر در روز قیامت شاهدان پیامبران هستند، بنابراین به حسب تناسب، در بسیاری از آیات، این تأویل یعنی حمل شهداء بر همه امامان یا بعضی از آنها یا پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان یا بعضی از شیعیان مانند حمزه و جعفر _ مثلاً _ یا غیر آن دو صحیح می باشد.

در توضیح «غیب» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آن تأویل شهادت به معنای سوم _ یعنی حاضر در مقابل غائب _ را استفاده نمود، یعنی به قرینه تأویل «غیب» به امام غائب، قیامت و رجعت، شاهد را به امام حاضر و برنامه های او تأویل نماییم.

در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر معنای دوم است نقل می کنیم: در کتاب سلیم بن قیس از مقدار روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی، دَیّان و شاهد این امت است...

در بعضی از زیارات می خوانیم: شهادت می دهم که تو در راه آن که شاهد و شهید و مشهودش بودی از دنیا رفتی....

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر « وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ » فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان صلوات الله علیه. و در کتاب فضائل نیز از آن حضرت روایت شده که ذیل همین آیه فرمود: شاهد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مشهود، علی علیه السلام است.

در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که از علی علیه السلام در باره آیاتی که در شأن خودش نازل گردیده سؤال کردند. فرمود: خداوند می گوید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (۱) [پس آیا آن کسی که دارای بینه از جانب پروردگار خود است و در کنار او شاهی از اوست] کسی که بینه از پروردگارش دارد محمد صلی الله علیه و آله است، و کسی که دنباله رو او و شاهد و از او است، من، علی بن ابی طالب هستم که هم شاهدم و هم از اویم. (۲) این روایت در مواضع متعدّد ذکر شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۳) و «وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ» (۴) فرمود: اشهاد، ائمه علیهم السلام هستند.

در توضیح «قیامت» هم دلایلی بر تأویل «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» به زمان رجعت خواهد آمد. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که در توضیح «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (۵) فرمود: ما به نفع پیامبران بر علیه امتشان شهادت می دهیم.

در مناقب از سلیم بن قیس از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند از «شهداء على الناس» ما را اراده فرموده. رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهدان خداوند بر خلقش هستیم، خداوند می فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (۶) [و بدین گونه شما را امتی میانه

ص: ۵۷۳

۱- [۱] - هود/۷۷.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۴ / کافی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳- [۳] - غافر/۵۱.

۴- [۴] - هود/۱۸.

۵- [۵] - آل عمران/۵۳.

۶- [۶] - بقره/۱۴۳.

قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد] و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شاهدان بر مردم فقط پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند نه سایر ائمت، زیرا ممکن نیست خداوند از آنها استشهاد کند، زیرا در ائمت کسانی هستند که شهادت شان در دنیا نسبت به آخرت جایز نیست.

مؤلف گوید: شاید _ همانطور که اهل سنت توهم کرده اند _ مقصود حضرت، عامه مردم باشد، که در این صورت _ چنان چه در محل خود خواهد آمد _ با روایات دال بر شاهد بودن بعضی خواص شیعه مثل حمزه، جعفر و امثال آنها در روز قیامت منافاتی ندارد.

در حدیث ليله القدر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند، خداوند مقدر فرموده که بین اهل ایمان اختلاف نباشد، به همین جهت آنها را شاهد بر مردم قرار داده، محمد صلی الله علیه و آله بر ما شهادت می دهد، ما بر شیعیان مان شهادت می دهیم و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند. در آن تأمل کن.

و بدان که مهم ترین شهادت در روز قیامت، علیه منافقان این ائمت بلکه بر همه ائمت نسبت به ولایت و رفتار و اعتقادشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش خواهد بود. چنان چه در سوره نساء از کتاب احتجاج خواهد آمد که در ذکر حکایت موقف می گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله به دشمنی، کینه و نقض عهد منافقان و کافران قوم و امتش شهادت خواهد داد، آنان که سنتش را تغییر دادند، بر اهل بیتش ستم روا داشتند، به همان وضع گذشته خود _ یعنی جاهلیت _ بازگشتند و از ائمت های ظالم و خائن گذشته تبعیت نمودند. (ادامه روایت).

دلالت این روایت بر صحت تأویل شهادت های وارد در قرآن _ هر جا تناسب داشته باشد _ نسبت به ولایت مخفی نیست، و شاهد آن روایتی از حدیثی می باشد که در احتجاج و غیر آن نقل شده، و حدیثی طولانی است مشتمل بر حکایت خلافت علی علیه السلام و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در روز غدیر او را نصب فرمود، اولی و دومی مخفیانه با تعدادی از اصحابشان پچ پچ می کردند و تلاش در ابطال آن حکم می نمودند. در ضمن حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: من همه را از صحبت مخفیانه و پچ پچ نهی کردم، شما با هم چه

می گفتید؟ گفتند: ای رسول خدا، ما پیش از این، هیچ ملاقاتی با هم نداشتیم! رسول خدا فرمود: «أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (۱) [آیا شما بهتر می دانید یا خدا و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد] (ادامه روایت). غفلت نکن.

حال بدان که در قرآن نسبت امر شهادت به شهدای (شاهدان) کفار نیز وارد شده. خداوند خطاب به کفار و منافقان می فرماید: «ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۲) [و گواهان خود را غیر خدا فراخوانید] و امثال آن، که تأویلش چنان چه در تفسیر امام علیه السلام آمده به این است که فرمود: یعنی ای منافقانی که بین مسلمانان هستید، و ای دشمنان محمد و آل پاک او، همراهان مُلحدتان را که دشمنان آل محمدند و سایر یاوران همفکران را فراخوانید، همان هایی که فکر می کنید به حقانیت شما شهادت می دهند، و شاهدان تان که می پندارید نزد پروردگارتان هستند و برای شما در پیشگاه او شفاعت می کنند.

البته تأویل دیگری هم دارد که از روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام می توان برداشت کرد. آن حضرت فرمود: نوشته ای که دشمنان علی علیه السلام در کعبه بر آن پیمان بستند و شهادت دادند و با مهرهایشان آن را مهر کردند، سپس فرمود: اما خداوند پیش از نوشته شدن پیمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن مطلع کرد و این آیه را نازل فرمود: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ» (۳) [گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد].

در «ابن» نیز دلایلی بر این قبیل تأویل ها در توضیح «وَبَيْنَ شُهُودًا» (۴) [و پسرانی آماده (به خدمت، دادم)] آمد، در آنها تأمل کن و از مواضعی که بر معنای متعارف و ظاهریش حمل می شود، غفلت نکن.

ص: ۵۷۵

۱- [۱] - بقره/۱۴۰.

۲- [۲] - بقره/۲۳.

۳- [۳] - زخرف/۱۹.

۴- [۴] - مدثر/۱۳.

شجر: (و شجره). شجر جمع شجره است، و آن چیزی است که بر ساقه ای می روید. گفته اند شجر اسم مفردی است که از آن اراده جمع می شود، و جمع شجر اشجار است.

اما بدان که این لفظ در قرآن هم با ذم آمده و هم با مدح و هم بدون مدح و ذم. مورد اول مانند «كَشَجَرِهِ حَبِيَّتَهُ» و «الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ» و امثال آن. مورد دوم مانند: «شَجَرَهُ مُبَارَكًا» و «كَشَجَرِهِ طَيِّبَةً» و امثال آن. و سوم مانند «شجر» در آیه نحل مثلاً و غیر آن. پس تأویل مورد اول، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند که کوشیدند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند، مانند آن سه نفر (ابوبکر، عمر، عثمان) و بنی امیه و گردنکشان بنی عباس و پیروان آنها از هم عصرانشان و اعصار آینده، و خلاصه طایفه های اهل گمراهی و مخالفین. و تأویل مورد دوم، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، ابراهیم نبی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند، که در هر تأویلی به این چهار نفر، ریشه، ساقه، شاخه ها، برگ ها و میوه های درخت هم ذکر شده که با آن تأویل متناسب است، چنان چه هنگام ذکر روایات روشن خواهد شد، مانند برخی از آنها که «شجره آدم» و بعضی دیگر که «شجره موسی» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم تأویل کرده اند. اما در مورد سوم که بدون مدح و ذم است، در بعضی از آن آیات تأویلی برای شجر در روایات ذکر شده، مانند: «وَ النَّجْمَ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» (۱) که _ چنان چه روایتش در «سجود» گذشت _ به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همچنین در آیه «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» (۲) به امام و خلیفه تأویل گردیده، همانطور که در تحف العقول از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح این آیه فرمود: یعنی شما نمی توانید از جانب خودتان و از خواست خود و هوای نفستان امامی نصب کنید و او را بر حق بنامید (ادامه روایت).

همچنین روایت شده که تأویل شجر در سوره نحل، عرب است، چنان چه در

ص: ۵۷۶

۱- [۱] - رحمن ۶/.

۲- [۲] - نمل ۶۰/.

سوره نحل خواهد آمد، و همانطور که در «شراب» دلیلش گذشت به عجم و موالی آزاد شده هم تأویل گردیده است، و البته مقصود، شیعیان آنها است که در روایات مربوط به آن تصریح شده، حتی در روایتی که ان شاء الله در مورد آیه نحل خواهد آمد، نقل شده که شجر به زنان مؤمن (یعنی شیعه) تأویل می گردد. بنابراین می توان بعضی از این تأویل ها را در غیر مواضع ذکر شده، و البته در صورت تناسب و بر حسب مناسبت به کار برد. روایاتی که در عرضه شدن ولایت بر همه مخلوقات و پذیرفتن آن توسط برخی مانند درختان خوش میوه، و انکار آن توسط بعضی دیگر مانند «طرفاء» (درخت گز) و امثال آن که در باب های فصل دوم از گفتار اول آمد نیز همه این تأویل ها را تقویت می کند و با همین مطالب، سر تأویل در هر درخت بر معنای ظاهری آن نیز آشکار می گردد. برای فهم آن تأمل کن، البته علم از آن خداوند است.

حال لازم است بعضی روایات را که در این باب به ما کمک می کند ذکر نماییم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «كَشَجَرِهِ طَيِّبُهُ _ تا _ كَشَجَرِهِ خَبِيثُهُ» فرمود: این مثلی است که خداوند برای اهل بیت پیامبرش زده، و مثل دشمنان آنها «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرِهِ خَبِيثُهُ اجْتُنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^(۱) [و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد] است. در فصل سوم از گفتار دوم، روایت سؤال زندیق از امیرمؤمنان علیه السلام گذشت و آن دلیلی است بر اینکه درخت پاکی که ریشه اش (در زمین) ثابت است، به ائمه علیهم السلام عالم به کتاب تأویل می شود، و درخت ملعون به دشمنان آنها تأویل می گردد که سعی کردند نور خداوند را با دهانشان خاموش سازند.

در روایت حمران از امام باقر و امام صادق صلی الله علیه و آله وارد شده که در تفسیر «كَشَجَرِهِ طَيِّبُهُ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^(۲) [مثل درخت پاکی که

ص: ۵۷۷

۱- [۱] - ابراهیم/۲۶.

۲- [۲] - ابراهیم/۲۴.

ریشه آن اتوار و شاخه آن در آسمان است] فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او ریشه ثابت، و ساقه آن ولایت است برای هر کس داخل آن گردد. و در تفاسیر و غیر آن با ذکر اسناد از امام صادق علیه السلام در توضیح این قسمت از همین آیه که خداوند فرموده «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (۱) [میوه هاش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] فرمود: درخت، رسول خدا است، ریشه او در بنی هاشم ثابت و محکم است، و ساقه و شاخه درخت، علی (ع) است.

در بعضی روایات نیز آمده که حضرت فاطمه علیها السلام میوه آن درخت است. و باز در بعضی روایات آمده که شاخه های درخت، اولاد فاطمه علیها السلام از ائمه علیهم السلام و برگ های آن شیعیان شان هستند. و هر نفر از آنها که می میرد برگی از آن درخت جدا می گردد، و هر گاه فرزندی از شیعه متولد شود برگی در آن درخت می روید. راوی گوید: به آن حضرت گفتم: پس «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چیست؟ فرمود: احکام حلال و حرام است که در هر سال از طرف امام به شیعیان می رسد.

و در روایتی آمده که مقصود، کمک هایی است که ائمه علیهم السلام توسط آموزش احکام حلال و حرام به شیعیان شان می رسانند. و در بعضی روایات آمده که میوه آن درخت، علم ائمه علیهم السلام است که در هر زمان آنها مورد سؤال واقع گردند، علم شان به مردم می رسد. مؤید آن، کلام حضرات ائمه علیهم السلام در بعضی روایات است که فرموده اند: ما درخت علم هستیم.

در امالی شیخ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مثل درختی هستم که خودم ریشه آن، علی ساقه آن، و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ های آن هستند، پس امکان ندارد از (درخت) پاک (میوه) غیر پاک حاصل آید.

در روایت دیگری آمده که فرمود: فاطمه علیها السلام برگ های آن و قلب شیعیانشان از آنهاست، لذا دل شیعیان برای آنها می سوزد.

ص: ۵۷۸

از عبدالرحمن بن عوف از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: درخت، من هستم، فاطمه شاخه آن، علی لقاح آن، حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگ های آن می باشند، ریشه این درخت در بهشت عدن و شاخه ها و برگ ها و میوه های آن نیز در بهشت است.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما درختی هستیم که ریشه آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ساقه اش علی علیه السلام و شاخه های آن فاطمه علیها السلام و میوه آن حسن و حسین (ع) هستند. آنگاه فرمود: ما درخت نبوت هستیم. (۱)

در روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: من و علی از یک درخت آفریده شدیم، من ریشه آن درختم و حسن و حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگ های آنند، هر کس به این درخت تمسک کند، نجات یابد و هر کس از آن روی بگرداند، سقوط کند.

و دیلمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «سِدْرَهُ الْمُتَّهَى» (۲) و «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۳) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه آن، علی (ع) گرده لقاح آن، فاطمه علیها السلام ساقه، ائمه علیهم السلام شاخه ها و شیعیان برگ های آنند. راوی گوید: گفتم: پس معنای «متتهی» چیست؟ فرمود: دین به این درخت متتهی می شود، هر کس از این درخت نباشد مؤمن و شیعه ما نیست.

مؤلف گوید: این روایت دلالت دارد بر اینکه شجره طیبه (درخت پاک) که به پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم _ تأویل شد، همان درختی است که به عنوان «سدره المتتهی» نام برده شده. در توضیح «سدر» نیز مطالبی در تأیید این سخن آمد. و در بعضی زیارات می خوانیم: شما یید «شجره المتتهی». و در بعضی: شما یید

ص: ۵۷۹

۱- [۱] - تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- [۲] - نجم/۱۴.

۳- [۳] - ابراهیم/۲۴.

درخت طوبی. و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند درخت طوبی. و در بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما درخت مبارک هستیم. و در روایتی فرمود: ما ریشه های مبارک (پربرکت) هستیم. و در نامه امام هادی علیه السلام به برخی اصحابش آمده که درخت مبارک، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در توضیح «مشکاه» دلایل تأویل «شجره مبارکه» (درخت مبارک) به ابراهیم نبی _ صلوات الله علیه _ خواهد آمد.

و در تفسیر قمی ذیل آیه «و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ»^(۱) می گوید: آن درخت، درخت زیتون است که مثال رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. تأویل «طور» نیز در ضمن ترجمه آن و درخت آن که همان «شجره مبارکه» است خواهد آمد، چنان چه آیه نور تصریح دارد. و در کامل الزیارات در توضیح این آیه که خداوند ضمن بیان حکایت موسی علیه السلام می فرماید: «نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى»^(۲) [از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کرانه راست وادی، او (امام حسین(ع)) و بقعه مبارکه، کربلا، و درخت، محمد صلی الله علیه و آله است.

استاد ما جناب علامه (ره) فرمود: شاید مقصود این است که به واسطه روح محمد صلی الله علیه و آله، خداوند در این مکان به موسی علیه السلام وحی فرمود، و آن حضرت را به درخت تشبیه کرده که شاخه های امامت از آن می روید و ثمرات (میوه های) علوم تا آخر دنیا از آنها خواهد بود.

مؤلف گوید: مخفی نماند که این توجیه در مورد بقیه روایات ذکر شده نیز صدق می کند. پس اندیشه کن.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که فرمود: درختی که خداوند امر کرد (آدم) به آن نزدیک نشود، درختی بود که که ریشه اش محمد صلی الله علیه و آله و

ص: ۵۸۰

۱- [۱] - مؤمنون/۲۰.

۲- [۲] - قصص/۳۰.

بزرگ ترین شاخه هایش آل محمد به مقدار رُتبه و احوالشان است.

مؤلف گوید: در محلّ خود خواهد آمد که ظاهراً مقصود این است که خداوند آدم را از حسد نسبت به اصحاب کساء و طمع در مراتب آنها نهی فرمود. در آن تأمل کن و بدان که هر کس در این مطالب تأمل کند، توجیه همه مواردی که از اهل بیت به شجره تعبیر شده برایش واضح می گردد، مانند آنکه روایت شده اهل بیت، درخت تقوی هستند و امثال آن، خداوند عالم و هدایتگر است.

شر: و اشرار و هر چه در معنای آن است مانند شرّ البریه، شرّ الدواب و امثال آن. شر بر هر بدی و فساد اطلاق می گردد. جمع صاحب شر، اشرار و جمع خود شر، شرور است، و بسیاری مواقع به معنای افعال تفضیل به کار می رود، چنان چه در «خیر» هم _ که ضد آن است _ گفتیم. و از آن چه در مورد خیر گفتیم معلوم می گردد، شر که ضد خیر است، همان دشمنی ائمه علیهم السلام و غضب حقوق آنها و افعالی است که از دشمنان و مخالفان آنها سر زده، و اشرار و اهل شر همان ها هستند. در باب چهارم از فصل اول گفتار اول خیر مفضّل بن عمر آمد که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها _ دشمنان ائمه علیهم السلام _ شرّ، و اصل هر بدی هستند، و بدی ها از آنها منشعب می گردد، از جمله حرام و حلال شمردن آن، حرام و محرم همان ها هستند، و هر زشتی و فحشایی از جمله دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، رباخواری، خوردن مال یتیم به ناحق، تجاوز به حقوق و حدودی که خداوند امر به آنها فرموده، و ارتکاب فحشای ظاهر و باطن، مانند زنا و دزدی و هر کار قبیحی که مانند اینها و از شاخه های آنها است. بعضی روایات در مورد خیر ذکر گردید، که از برخی از آنها معلوم می شود که گاهی «شر» بر بعضی شیعیان نیز اطلاق می گردد، از این جهت که نسبت به دیگران، علم و عمل را ترک می کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ...» (۱) فرمود: یعنی بنی امیه. (ادامه روایت).

در کنزالفوائد از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

ص: ۵۸۱

کرده که در تفسیر «أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (۱) فرمود: ای علی، آنها دشمنان تو و پیروانشان هستند. و از امام باقر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در باره همین آیه فرمود: آنها کسانی اند که مرتد شدند و حق علی علیه السلام را غصب نمودند، و ظاهر این است که هیچ شری بزرگ تر از کاری که آنها کردند نیست، پس اشرار همان ها هستند. و روایتی که به بدتر بودن آنها حتی از کفار دلالت دارد خواهد آمد.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که بدترین علمای امت کسانی هستند که نسبت به ما گمراهند و راه شناخت ما را بر مردم می بندند، و ما را لعنت می کنند در حالی که خودشان مستحق لعن و نفرینند، و ما در کرامات خداوند و صلوات او و ملائکه اش غوطه وریم و از درود آنها بی نیازیم. در آن تأمل کن. اما از مواضعی که شر در معنای ظاهری به کار رفته یعنی همان معانی که در سوء گفته شد، غفلت مکن، در آنجا به دقت بنگر، خواهی فهمید، و خداوند هدایتگر است.

مشعر: و شعراء که جمع شاعر است یعنی کسی که عادت کرده کلمات را طوری ترکیب نماید و الفاظ را به گونه ای منظم و معنادار ترکیب کند و در عین حال وزن و قافیه را نیز رعایت نماید. قرآن شعر نیست. و بالاخره ذکر شعائر چند مرتبه در قرآن تکرار شده، شعائر حج که جمع آن شعیره است، به معنای آثار و علامت های حج می باشد.

ازهری گوید: شعائر همان نشانه ها و احکامی است که خداوند به آن تشویق و امر به انجام آنها نموده. به همین لحاظ است که مشعر الحرام _ همان مکان معروف _ به این اسم نام گذاری شده است، زیرا مکانی علامت گذاری شده برای عبادت است. و زمانی که کسی چیزی را با زیرکی و عقل و درایت درک می کند و می فهمد، می گویند: «شعر به» بر وزن نصر و کرم.

در حدیث مفضل در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، دلایل تأویل مشعرالحرام به اهل بیت علیهم السلام گذشت، از این رو می توان شعائرالله را نیز به آنها تأویل نمود که مؤید آن تفسیر گفته شده در شعائرالله به علم های دین خدا است،

ص: ۵۸۲

زیرا شکی نیست که آنها اعلام دینند.

از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: شعائر، ما و اصحاب هستیم. اما ظاهر آن است که این کلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله [یعنی اصحاب رسول خدا] است. معنای دیگر این است که گاهی به نزدیکان و خواص انسان شعائر وی گفته می شود، کنایه از اینکه آنها به منزله لباس چسبیده به موی (شعر) بدنش هستند، برخلاف «دثار» که لباس گشاد و روپوش است که به بدن نمی چسبد. در این معنا تأمل کن.

اما در مورد شعراء، در سوره شعرا هم دلایلی خواهد آمد بر اینکه آنها کسانی اند که در دین خدا تغییر ایجاد کردند، و با امر خداوند مخالفت نموده، مانند علمای اهل سنت که به نظر خودشان دین تازه ای وضع نمودند. در تأیید آن، روایتی است که می گوید: مقصود، افراد قصه پرداز هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا تا کنون دیده اید کسی از شاعران تبعیت کند؟ پس مقصود از شعراء، اینان (مخالفان ائمه علیهم السلام) هستند.

مؤلف گوید: شاید بتوان هر جا مناسب باشد، شاعر را به این معنا تأویل نمود. تأمل کن.

شعری: ستاره ای معروف در آسمان است، شاید مطابق آن چه در تأویل «نجم» خواهد آمد، بتوان شعری را هم تأویل کرد.

شکر: و شکور، شاکر، مشکور و هر چه معنای آن را برساند مانند «من یشکر» و امثال آن. چنان چه شکر به خداوند منتسب شود به معنای اجر و پاداش دادن است، پس «خدای تعالی شکور است» یعنی به بندگانش در مقابل طاعاتشان در دنیا و آخرت ثواب و پاداش می دهد. و مخفی نیست که هیچ طاعتی بدون ولایت و معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، امکان ندارد، پس شکر خداوند نسبت به اهل ولایت بخصوص پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم _ می باشد و آنها هستند که اعمالشان مورد شکر واقع می گردد.

اما شکر کردن منسوب به غیر خدا نیز در لغت به معنای پاسخ گفتن به نیکی به وسیله گفتار و کردار است و شکر، آن است که بعد از معرفت و اطاعت خدا و

اظهار نعمت هایش و رضا به قضا و امر او، انجام پیوسته رفتار متناسب با این رضایت است. اما از آنجا که ولایت و معرفت مذکور از بزرگترین طاعات و اوامر و نعمت های الهی است، گاهی شکر به ولایت و معرفت تأویل شده و گاهی به اطاعت پیامبر و ائمه علیهم السلام _ صلوات الله علیهم _ و گاهی به رفتار متناسب با ولایت و شکر بر این نعمت. از این رو روایت شده که تأویل شاکرین و افراد موصوف به شکر، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و به تبع آنها شیعیان شان هستند. و تأویل شکور هم از آن فهمیده می شود، چنان چه در صبر خواهد آمد که تأویل شکور کسی است که به خاطر ولایت اهل بیت علیهم السلام، شکر می کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۱) و «وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْزُقْكُمْ» (۲) فرمود: یعنی شکر به خاطر ولایت و معرفت.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ» (۳) می فرماید: یعنی خدا را شکر کنید به خاطر طیبیاتی که روزی تان فرمود، آن هم از طریق قرار گرفتن در ولایت محمد و علی _ صلوات الله علیهما _ و اطاعت از آنها و جانشینان پاک شان که خداوند امر به اطاعت از ایشان کرده است.

و در جای دیگر فرمود: خدا را شکر گوید که به شما نعمت اطاعت از کسانی را عطا نمود که به اطاعت از آنها امر فرموده، یعنی محمد، علی و آل پاکشان، صلوات الله علیهم.

و در احتجاج ضمن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر چنین آمده: آگاه باشید کسی که در قرآن به صبر و شکر وصف شده، علی (ع) است، و پس از او اولاد من از نسل علی (ع). (۴) (ادامه روایت).

ص: ۵۸۴

۱- [۱] - بقره/۱۸۵.

۲- [۲] - زمر/۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۲.

۴- [۴] - احتجاج، ص ۵۹.

و در تفسیر سوره آل عمران آمده که «سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) و «سَيَنْجِزِي الشَّاكِرِينَ» (۲). در شأن علی علیه السلام نازل شده، زیرا علی رغم اینکه در جنگ احد زخم های فراوانی برداشته بود، باز هم خدا را به خاطر [توفیق] اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله شکر کرد. روایت دیگری نیز در این مورد نقل شده است. اما از مطالبی که در «کفر» خواهد آمد و دلالت بر این دارد که ترک شکر نوعی کفر و تارک ولایت نیز به همین معنا کافر است، غافل مشو. و نیز در نظر داشته باش که ممکن است شخصی چون خیراتش را برای خدا [و پنهانی] انجام داده [و برای کسی نقل ننموده]، مورد کفران واقع شود و مردم به دلیل عدم آگاهی از خوبی هایش او را شکر و تقدیر نگویند، اما در مقابل، شخص کافری از این روی که کارش برای خدا نبوده و مقبول واقع نگردیده، با منتشر شدن خوبی هایش مورد تقدیر آنها واقع گردد.

شوری: یعنی هر چه متضمن آن باشد، مانند تشاور، شوری و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» (۳) می گوید: یعنی در احتیاجات دینیشان با امام مشورت می نمایند، چنان چه خداوند سبحان فرموده: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ...» (۴) (۵) [و چون خبری (حاکمی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند].

مؤلف گوید: از این روی می توان همین تأویل یا تأویلی نزدیک به آن را در غیر آن از امور مشاوره و هم خانواده های آن در صورت تناسب جاری کرد، زیرا معنای شور در لغت، نشان دادن و اظهار چیزی بر دیگری است تا او هم نظر خود را نسبت به آن اظهار نماید، و اشاره و کلمات هم معنای آن هم از این باب هستند. وقتی گفته می شود «أشار الیه بكذا» یعنی نظر خود را به او ابراز داشت.

بنابراین می توان هم خانواده های شور و اشاره را در معنای مذموم به رفتار

ص: ۵۸۵

۱- [۱] - آل عمران/۱۴۴.

۲- [۲] - آل عمران/۱۴۵.

۳- [۳] - شوری/۳۶.

۴- [۴] - نساء/۸۳.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۰.

مخالفان علی علیه السلام تأویل کرد که در پس زدن ولایت و امثال آن از خود نشان دادند. در آن تأمل کن.

شهر: و شهور و اشهر. گفته اند: شهر (ماه) از شهرت به معنای شیوع بین مردم گرفته شده، و آن را «شهر» نامیده اند، زیرا با رؤیت هلال در اول ماه، نزد مردم مشهور می گردد، و این اقبال از سوی مردم به خاطر احتیاجشان به آن در معاملات و حج و روزه و دیگر منافع می باشد. و روایت است که «شهر الله» (ماه خدا) و «الشهر الحرام» (ماه حرام) و «الاشهر الحُرْم الاربعه» (چهار ماه حرام) و «الاثنی عشر شهراً» (دوازده ماه) و «الاشهر المعلومات» و امثال آن در قرآن، در صورت تناسب به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد.

در غیبت نعمانی، کنز الفوائد و سایر کتب، از امام زین العابدین علیه السلام، و از ابو حمزه ثمالی و جابر جعفری از امام باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: خداوند سبحان در وصف ائمه می فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا... مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ» (۱). [در حقیقت شماره ماه ها نزد خدا از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است از این (دوازده ماه) چهار ماه (ماه) حرام است. این است آیین استوار، پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید.] آنگاه فرمود: شناخت ماه های حرام و ماه های بعد از آنها، دین قییم نیست، زیرا یهود و نصاری و مجوس و سایر امت ها نیز همگی این ماه ها را می شناسند، و به ترتیب نام می برند، بلکه مقصود در آیه ائمه علیهم السلام هستند که دوازده نفر و برپادارنده دین خداوند می باشند، و ماه های دوازده گانه آنهایند، و اولین ماه حرام علی علیه السلام است که خداوند نام او را از نام علی (بلند مرتبه) خود مشتق فرموده، چنان چه نام رسولش را از اسم «محمود» (پسندیده) خود برگزید. و سه ماه حرام دیگر، سه تن از فرزندان اویند که نامشان علی است، یعنی علی بن الحسین، علی بن موسی و علی بن محمد، که

ص: ۵۸۶

حرمت این اسم به دلیل اشتقاقش از نام خداوند است. (۱)

در روایت جابر آمده است که «دین قَیْم» یعنی اقرار به این چهار تن، پس در مورد آنها به خودتان ستم نکنید، یعنی به ولایت همه آنها اعتقاد داشته باشید تا هدایت یابید (ادامه روایت).

و در روایتی آمده که چهار ماه حرام: علی، حسن، حسین و قائم _ صلوات الله علیهم _ هستند، به دلیل آیه «ذَلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (۲). و از امام صادق علیه السلام روایت شده که «دین قَیْم» چهار تن مذکور در روایت اخیر هستند. و کَشَى از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» (۳) ما هستیم، پس رَفَث (آمیزش جنسی)، فسوق (گناه) و جدال در ما نیست. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: گویی امام علیه السلام به آن سه نفر و منع پیروی از آنان اشاره کرده است، چنان که شرح آن در تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. پس بیندیش.

در «صلاه» و غیر آن هم این روایت خواهد آمد که امام علیه السلام فرمود: ماه حرام (الشهر الحرام) ما هستیم، و نیز ماه خدا (شهر الله) ما هستیم، و امثال آن.

استاد ما جناب علامه _ طاب ثراه _ فرمود: دلیل این که از آن بزرگواران به «شهور» تعبیر شده این است که به واسطه آنها است که آسمان ها در گردش است و ارکان [جهان] استقرار یافته، و به یمن وجود آنها سال ها و روزگاران می گذرند، و به برکت آنها و به خاطر شهرت آنها در همه روزگاران و فیضان نور و علوم شان بر ممکنات به اندازه قابلیت های هر کدام، عالم امکان نظم گرفته است. لذا در اختلاف افاضه نور، به اهله (اوضاع ماه) تشبیه شده اند، پس نسبت به مخالفین در «محاق (۴)» هستند، نسبت به قاصرین (کسانی که در حق آنها کوتاهی می کنند) چون هلال ماه، و نسبت به اهل یقین ماه تمامند. و به هر تقدیر انوار آنها مقتبس از نور خورشید عالم

ص: ۵۸۷

۱- [۱] - کتاب الغیبه، ص ۵۴.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

۳- [۳] - بقره/۱۹۷.

۴- [۴] - سه شب آخر ماه قمری که ماه دیده نمی شود. (مترجم).

وجود، رسول خداوندِ ملکِ معبود است.

مؤلف گوید: یا حقیقت از این جهت است که خورشید به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تأویل شده. تأمل کن.

متشاکسون: این کلمه در سوره زمر است. در توضیح «شُرک» دلایل معنا و تأویل آن خواهد آمد.

شمس: در بیشتر موارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و گاهی به علی علیه السلام تأویل شده، و اطلاق آن بر هر کدام از ائمه علیهم السلام به خصوص قائم علیه السلام ظاهر است. همچنین در روایات آمده که خورشید و ماه در بعضی آیات تأویل به اولی و دومی می شود، یعنی اولی به خورشید و دومی به ماه، که احتمالاً این تعبیر از باب تهکم (استهزاء) است، زیرا در بین اهل سنت این مطلب (تأویل خورشید و ماه به اولی و دومی) مشهور است، چنان چه از روایت ذیل معلوم می گردد.

بنابراین تأویل آن در هر مقام به مناسبت خود جایز است. در زیارتی چنین آمده: سلام بر خورشید تاریکی ها «السلام علی شمس الظلام». و در زیارت دیگری: سلام بر خورشیدهای پرهیزگار (السلام علی الشمس الاتقیاء)

در تفسیر قمی از ابوذر روایت کرده که گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما مثل خورشید تابناکند. و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: امام چون خورشیدی است که طلوع می کند و به نور خود عالم را منور و متجلی می سازد، در حالی که خود در افق قرار دارد و در دسترس و قابل رؤیت نیست.

امیر مؤمنان (ع) در خطبه ای می فرماید: أنا أضحیت شمسها (من خورشید را گرمی دادم و درخشندگی بخشیدم). امام باقر علیه السلام فرمود: [مقصود از خورشید در فرمایش امیر مؤمنان (ع)] یعنی قائم علیه السلام ما که نور ساطعی است بر گرفته از نور دیگر.

و از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «و الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا» (۱) فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به وسیله او دین را برای مردم، واضح کرد. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص، از جناب سلمان علیه السلام نقل شده که گفت: رسول خدا در خطبه ای فرمود: ای مردم، هر کس خورشید را از دست داد باید به ماه تمسک جوید، و هر کس ماه را از دست داد باید به فرقدین (ستاره های قطبی) متمسک گردد، و هر کس فرقدین را گم کرد باید به ستاره های نورانی پس از من تمسک جوید. سلمان گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد، دنبالش رفتم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! مقصود از خورشید و ماه و فرقدین و ستاره های نورانی چیست؟ فرمود: خورشید، من هستم، علی ماه است، فرقدین حسن و حسین، و ستاره های نورانی، نه امام از نسل حسین هستند که نهمی ایشان مهدی است.

و در تفسیر قمی ذیل «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» (۲) [خورشید و ماه بر حسابی (روان) اند] روایت کرده که فرمود: یعنی آن دو در عذابند. راوی گوید: گفتم: خورشید و ماه در عذابند؟ فرمود: این خورشید و ماه از آیات خداوند هستند که به امر او در حرکتند، وقتی قیامت شود دیگر خورشید و ماهی نخواهد بود، خداوند آن دو را _ که لعنت بر آنها باد _ در عذاب قرار داده. نشنیده ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند: خورشید و ماه دو نور و در آتشند؟ گفتم: بله. فرمود: آیا نشنیده ای که مردم می گویند: فلان و فلان (ابوبکر و عمر) خورشید و ماه و نور این امتند؟ پس آنها در آتشند، و خداوند از این آیه قصدی غیر از این نداشته است. (۳) (ادامه روایت).

شطط: و هرچه به معنای آن است. شطط به معنای جور و ستم در کلام و رفتار، و تجاوز از حد و دوری از حق، و البته بیشتر برای کلام باطل استفاده

ص: ۵۸۹

۱- [۱] - شمس / ۱.

۲- [۲] - رحمن / ۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۱.

می شود، و پیدا است که بزرگ ترین ستم در گفتار و رفتار و تجاوز از حدود و دوری از حق، انکار ولایت و ترک ائمه علیهم السلام و پذیرفتن امامت دشمنان آنها می باشد. تأمل کن.

شریعت: و هم خانواده ها و هم معنای آن، مانند «شَرَعَ لَكُمْ» و امثال آن. شریعه و شرعه به معنای راه ظاهر و واضح است، و از این جهت بر احکامی که خداوند بر بندگانش مشروع کرده هم اطلاق می گردد. می گویند: «شرع له ذلک» (آن را برای او مشروع کرد) یعنی بازش کرد و روش آن را تعریف و اظهار و تبیین نمود. و «شرع فی ذلک» یعنی شروع به آن کرد.

در نامه امام ابوالحسن علیه السلام به اصحابش آمده: ما کسانی هستیم که خداوند دینش را برایمان مشروع کرده. که از این جمله، تأویل امثال این مقام و این لفظ و اینکه این قسم از خطاب ها نسبت به ائمه علیهم السلام است ظاهر می گردد. پس بیندیش.

شفع: یک مرتبه و در سوره فجر استعمال شده. همانجا معنای لغوی آن یعنی زوج _ در مقابل وتر به معنای فرد و مفرد _ و تأویل های مختلف آن بدین قرار خواهد آمد: شفع: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و وتر: خداوند. شفع: حسن و حسین علیه السلام و وتر: علی علیه السلام. شفع: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و وتر: خداوند.

شفاعت: و شفعاء و هر چه معنای آن را برسانند. اصل شفاعت درخواست گذشت از گناهان و جرم ها است، بلکه چه بسا بر مطلق درخواست از کسی برای دیگری، و نشان دادن خیر و شر نیز اطلاق گردد، که همه این معانی گاهی در دنیا و امور متعلق به آن است و حتی بعضی موارد آن فقط مختص دنیا است، اما بیشتر موارد استعمال آن در قرآن مربوط به آخرت می باشد. حال که این را فهمیدی، بدان که صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شافعان ما هستیم. (ادامه روایت).

و در کنزالفوائد از آن حضرت روایت است که فرمود: خدای تعالی ما و شیعیانمان را برتری و فضل می دهد و ما و شیعیانمان شفاعت می کنیم، پس وقتی

دشمنان ما که این رتبه را ندارند وضع ما را می بینند، گویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ»^(۱) [در نتیجه شفاعتگرانی نداریم].

همچنین روایت است که: به خدا قسم اگر همه فرشتگان مقرب و همه پیامبران برای یک ناصبی (دشمن اهل بیت) شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نمی گردد.

در «شُرک» روایتی خواهد آمد که از آن اطلاقِ شفعاء بر غیر ائمه _ مثلاً بر دشمنان آنها _ هم استفاده می شود، که البته از باب تهکم (استهزاء) و بنا بر اعتقاد پیروان آنها است. دقت کن.

روایاتی که بر شفاعت ائمه و شیعیانشان و مجاز بودن آنها برای شفاعت به طور مطلق دلالت دارد خارج از حد و شماره است، و از همگی آنها معلوم می شود که شفاعت حسنه، شفاعت برای اهل ولایت و راهنمایی به سوی ولایت، و شفاعت سیئه در مقابل آن و برای افراد مقابل آن می باشد، چنان چه در توضیح «حسنة» و «سیئه» گذشت. بنابراین همین تأویل در قرآن صحیح است، که در توضیح «اذن» مقداری صحبت شد. حتماً آنجا را ببینید.

شیعه: (اشیاع و شیعی که هر دو جمع شیعه هستند) به معنای یک فرقه، و پیروان و هواداران یک شخص است، بر مفرد و جمع و مؤنث و مذکر اطلاق می گردد. در قاموس گویند: این واژه بر دوستان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اطلاق می گردد، به حدی که اسم خاص آنها شده است، ولی آنها (شیعیان) فرقه های متعددی هستند که بر اساس بیشتر روایات اهل بیت علیهم السلام و کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: شما شیعیانِ خدا هستید. (ادامه روایت). فقط دوازده امامی ها بر حَقْد و آنها مصداق حقیقی این اسم می باشند.

در توضیح «قتل» خبری صریح مشتمل بر وجه تسمیه شیعه خواهد آمد، بلکه در بسیاری از روایات این اسم به طور حقیقی فقط بر محبّان خاص و صاحبان ایمان کامل که کاملاً مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام هستند اطلاق می گردد، و در میان کسانی که حقانیت دوازده امام و امامت آنها را قبول دارند کسانی که چنین

ص: ۵۹۱

صفتی نداشته باشند دوستدار و محب خوانده می شوند و به این معنا شیعه نیستند، هرچند همگی اهل بهشت خواهند بود. از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت شده که شخصی به ایشان گفت: من یکی از شیعیان شما هستم. فرمود: اگر کاملاً مطیع اوامر و نواهی ما باشی راست می گویی، امّا اگر این گونه نیستی با ادّعای مرتبه شریفی که اهلش نیستی بر گناه خود نیفزا و بگو: من از محبّان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم، در این صورت در خیر هستی و به خیر خواهی رسید.

امام صادق علیه السلام به شخصی که گفت: من از شیعیان آل پاک محمد صلی الله علیه و آله هستم، فرمود: ای مرد، پولی که به همراه داری، بیشتر دوست داری خرج خودت کنی یا خرج برادران مؤمنت؟ گفت: البته دوست دارم خرج خودم کنم. فرمود: پس تو از شیعه ما نیستی، ما _ اهل بیت _ اگر اموالمان را صرف برادران مخصوص مان کنیم برایمان دوست داشتنی تر است از اینکه صرف خودمان نماییم، پس بگو: من از دوستان شما هستم و با محبّت شما امید نجات دارم.

روایت است که وقتی جمعی از محبّان اهل بیت علیهم السلام به امام رضا علیه السلام گفتند: ما از شیعیان علی هستیم. امام به آنها فرمود: شیعیان او، شیعه علی، حسن، حسین، علیهم السلام سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، محمد بن ابی بکر و کسانی هستند که هیچ گاه از اوامر و نواهی او تخطّی نکردند، پس شما بگویید: ما طرفدار و دوست علی علیه السلام و دشمن دشمنان علی علیه السلام هستیم. (ادامه روایت).

و از علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که وقتی مردی به ایشان گفت: من از شیعیان خالص شما هستم، فرمود: ای بنده خدا، اگر مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که خداوند در باره او می گوید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبَرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۱)» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست * آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد] و اگر قلبت مانند قلب او سلیم می باشد از شیعیان ما هستی. روایات از این قبیل فراوان است.

مؤلف گوید: در تفسیر «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبَرَاهِيمَ» در سوره صافات خواهیم

ص: ۵۹۲

آورد که مرجع ضمیر «شیعته»، علی علیه السلام است، که از آن فهمیده می شود که می توان هر جا لفظ شیعه و اشیاع و امثال آن در مقام مدح است به این جماعت و امثال آنها تأویل نمود، هر چند در امت های پیشین باشند و در مقام شرّ و مذمت، به پیروان دشمنان آنها و کسانی که محبت آنها را نپذیرفتند تأویل کرد، هر چند از امت های سابق باشند، چنان چه از تقابل بین آنها در مطالب پیشین و آینده معلوم می شود.

در روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در تفسیر «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا»^(۱) [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده که فرمود: به خدا قسم، این قوم (مخالفان ولایت اهل بیت) با دین فاصله گرفته و از آن جدا شده اند.

و در تفسیر قمی ذیل همین آیه می گوید: از علی علیه السلام فاصله گرفتند و خودشان حزبی تشکیل دادند. مؤید این دو روایت قرآنی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که به جای «فَرَّقُوا»، «فَارَقُوا» خوانده اند.

در فصل سوم از گفتار اول گذشت که مقصود اختلاف شیعه نیز می باشد، و مطالبی در توضیح «آل» و «اهل» و امثال آن در این زمینه گذشت، پس غفلت مکن.

مشرق: و شرق و امثال آن مانند مشارق و مشرقین و مانند آن. مشرق معروف است، دلیل نامیدنش به این نام، اشراق یعنی طلوع و نورافکنی خورشید از آن سمت است. روایت است که تأویل کلمه «مشارق» در قرآن، پیامبران و «مشرقین»، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. شاید این تأویل از این جهت است که انوار هدایت آنها بر اهل دنیا اشراق (طلوع و نورافکنی) می کند، که تأویل مشرق و اشراق نیز از آن معلوم می گردد، چنان چه در طلوع و مطلع هم خواهد آمد. پس بیندیش.

در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر

ص: ۵۹۳

«رَبُّ الْمَشَارِقِ» فرمود: یعنی اوصیاء. و از ابوبصیر در تفسیر «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (۱) روایت شده که فرمود: دو مشرق یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، و دو مغرب یعنی حسن و حسین علیه السلام.

در توضیح «مشکاه» دلیل تأویل «شجره... لا شَرْقِيَّهٍ وَ لا غَرْبِيَّهٍ» (۲) در آیه نور به «لا- یهودیه مرّه و لا دعیه آخری» (اینکه یهودی یا حرام زاده باشد) خواهد آمد.

با توجه به آن چه گفتیم، احتمال می رود که تأویل «الشرقی» در بعضی جاها منسوب به پیامبران یا پیامبر خاتم و ائمه _ صلوات الله علیهم _ باشد.

شفق: و اشفاق و مشفقین و امثال آن که بدین معناست. بدان که اشفاق در اصل به معنای ترس و اسم آن شفقت می باشد. پس تأویل همان است که در تأویل «خوف» آوردیم، حتماً مراجعه کن. اما در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: امام پدر دلسوز است، پس بیندیش. اما شفق به معنای سرخی خورشید فقط در سوره انشقاق آمده و همانجا در تأویلش سخن خواهیم گفت.

شق: و هر چه به معنای آن است مانند یشقق، تشاقوا، و هم خانواده های آن مانند شقاق. معنای ظاهری شق و شقاق _ به کسر شین _ دشمنی و اختلاف است، که گویی هر کدام از دو طرف، یک شق مخالف دیگری را گرفته. در مورد «شق الارض» روایت شده که تأویل آن خروج مردم از قبرها در زمان رجعت است. و نیز روایت شده که تأویل «شقاق با خدا و رسول» و امثال آن، رفتاری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام کردند و «اهل شقاق» و «کسانی که با خدا و رسول شقاق کردند» دشمنان علی علیه السلام هستند، همانطور که مطالب مطرح شده در دو باب آخر فصل اول از گفتار سوم شاهد این تأویل می باشد.

در تفسیر قمی ذیل «يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ» (۳) [روزی که زمین به سرعت از

ص: ۵۹۴

۱- [۱] - رحمن/۱۷.

۲- [۲] - نور/۳۵.

۳- [۳] - ق/۴۴.

[اجساد] آنان جدا و شکافته می شود] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی در زمان رجعت. (۱)

مؤلف گوید: شاید بتوان عباراتی چون «شق السماء» (شکافتن آسمان) و امثال آن را همین گونه تأویل کرد. و خداوند آگاه است. در کشف الغمّه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ» (۲) [با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند] فرمود: یعنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر علی علیه السلام اختلاف کردند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: آگاه باشید که دشمنان علی (ع)، اهل شقاق و نفاقند. (۳) (ادامه روایت).

شرك: و شرکاء، مشرکون و عبارات هم معنای آن چون «الذین أشركوا» و نظایر آن.

در قاموس چنین آمده: شرك و شرکه به یک معنا است، و شریک که جمع آن شرکاء است. شرك به خدا کفر است، اسم فاعل آن مشرک و مشرکه و اسم در هر دو شرك می باشد.

و بدان که در روایات، شرك ورزیدن به خدا و شرك در عبادت خدا، تأویل به شرك در ولایت و امامت گردیده، یعنی شخص مشرک کسی را شریک امام می کند که اهل امامت نیست و با ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله، ولایت غیر آنها را هم می پذیرد. حتی این معنا در «لَئِنْ أَشْرَكْتَ» (۴) [اگر شرك ورزی] نیز وارد شده، یعنی اگر در امامت علی علیه السلام و ولایت غیر او مشرک شدی... همان طور که در باب های سابق گفته شد. پس بنابراین همه اهل سنت مشرکند، چنان چه روایات ذکر شده در «دعا» و «آخرت» و غیر آن به صراحت همین معنا را می رسانند. از

ص: ۵۹۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲- [۲] - انفال/۱۳.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۵۹.

۴- [۴] - زمر/۶۵.

جمله دلایل بر تأویل شرک به آن چه گفته شد، مطالبی است که در باب های گذشته به ویژه در باب هفتم همین فصل سوم آوردیم، و افزون بر آن بیان تحقیقی این مقام و وجه تناسب بین دو معنای ظاهری و باطنی در باب سوم از فصل اول گفتار اول می باشد، البته روایاتی هم در این مورد در توضیح «عبادت» و غیر آن خواهد آمد.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: کسی که به بیعت علی علیه السلام شرک بورزد مشرک است. (ادامه روایت).

روایات به این مضمون، فراوان و از حد شماره بیرون است، اما در بعضی روایات نیز آمده که «مشرک» به ناصبی و دشمن اهل بیت و محارب و منکر ولایت آنها و تکذیب کننده قرآن و تأویل های آن تأویل می شود، و کسی که تأویل قرآن را تکذیب کند، از این حیث که بیان ولایت را انکار نموده، به منزله تکذیب کننده خدا و پیامبر است، و چه بسا وجه این استدلال، در حکم جنگ با خدا بودن، اقتدا به کسی است که خداوند دستور اقتدا به او نداده. اما مخفی نیست که به هر تقدیر تأویل مشرک و آن چه در مورد شرک وارد شده به مخالفان ولایت اهل بیت علیهم السلام جایز است، حال از هر صنف و گروهی باشد، علاوه بر اینکه حقیقت ناصبی این است که چون محبت علی با محبت دشمنانش جمع نمی شود، پس هر کس دشمنان علی علیه السلام را دوست بدارد، در حکم دشمن ناصبی و مشرک به هر دو معنا می باشد.

لازم است بعضی روایات را که بر این معنا دلالت دارد و در «جاهل» و نیز باب چهارم از فصل اول گفتار اول گذشت، ذکر نماییم. از جمله اینکه امام علیه السلام فرمود: کسی که قرآن و تأویل آن را تکذیب کند، مشرک است. و روایت مفضل که دلالت می کرد بر اینکه مقصود از حرام هایی چون خمر و خون و... مردانی هستند، و کسانی که دنباله رو و دوستدار آنها می باشند مثل کسی هستند که برای خداوند شریک قائل شده باشد. و روایاتی که در باب سوم از فصل دوم گفتار اول گذشت و بر این دلالت می کرد که رد و انکار ائمه علیهم السلام در حد شرک به

و در کنزالفوائد از ابوذر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ولایت علی علیه السلام را ترک کند، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند. کسی که منکر ولایت علی علیه السلام باشد مشرک است، روز قیامت، منکران علی(ع) را در حالی می آورند که کر و کور و لال هستند. (ادامه ولایت).

در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: ناصبی مشرک است. و در بعضی زیارات می خوانیم: کسی که دشمن شماسست مشرک است. و در بعضی دیگر می خوانیم: کسی که با شما بجنگد مشرک است. و روایت جابر از امام باقر علیه السلام که در توضیح «وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ» (۱) فرمود: یعنی مُرَجَّه. (ادامه روایت).

و در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کبائر» [که در قرآن آمده] هفت چیز است که در حق ما نازل شده بود ولی مردم آن را در باره ما حلال شمردند: اول شرک به خدا، دوم قتل نفس محترم، سوم خوردن مال یتیم، چهارم عقوق والدین، پنجم قذف محصنه (تهمت به زن شوهردار)، ششم فرار از جنگ و هفتم انکار حق ما. اما در مورد شرک به خدا، خداوند آیاتی در باره ما نازل فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی در شأن ما ایراد فرمود، اما خدا و رسول را تکذیب کردند و به خداوند شرک ورزیدند. و در مورد قتل نفس محترم، حسین علیه السلام و یارانش را کشتند. در مورد خوردن مال یتیم، فیثی را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. و در مورد عقوق والدین، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند و مادرشان خدیجه کبری را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند. اما در مورد قذف محصنه، روی منبرهایشان به فاطمه علیها السلام تهمت زدند (۲). و در باره فرار از جنگ، از سر طاعت و بدون اجبار با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند اما از نزد او فرار

ص: ۵۹۷

۱- [۱] - بینه/۱.

۲- [۲] - احتمالاً مقصود از قذف، تکذیب آن حضرت در ماجرای فدک است.

کرده او را رها نمودند. و اما در مورد حقّ ما که خودشان هم نسبت به آن تنازع و اختلافی ندارند و همگی قبول دارند، حق ما انکار شده است.

تا اینجا مربوط به شرک در معنای کفر بود هر چند در معنای مشارکت نیز مصداق داشت. اما مثال استعمال شرک به طور صریح در معنای مشارکت [و شریک] _ چنان چه در توضیح «یسر» خواهد آمد _ این حدیث است که فرمودند: کسی که در دلش ولایت و دوستی فلان و فلان و فلان قرار دارد، شرک (شریک) شیطان می باشد و از بنی آدم علیه السلام نیست، پس جایز است آن را بر حسب این آیه سوره اسراء: «وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^(۱) و امثال آن تأویل کرد. و همچنین می توان «مشارکات» و «شرکاء» را در مقام مذمت به دشمنان ائمه علیهم السلام و شرکت کنندگان در غصب خلافت و پیروانشان که با محبت آنها مشرک شده اند، تأویل نمود، چنان که از دو روایت اول معلوم می گردد. و در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءٌ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا...»^(۲) [خدا مثلی زده است مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند)] فرمود: مرد مملوک فلان اوّل (ابوبکر) است که افرادی متفرق و پراکنده بر ولایت او هستند و در عین حال یکدیگر را لعن و نفرین می کنند مانند حنیفیان، شافعیان و غیر آنها و نیز اشاعره، معتزله و امثال آنها، و با این حال عامه می گویند: همگی این فرقه ها و دسته ها بر حقند و همگی در بهشت خواهند بود. و در تفسیر قمی ذیل این آیه می گوید: این مثلی است که خداوند برای علی علیه السلام و شریکان ظالمش زده که حق او را غصب کردند و با یکدیگر کینه و مشاجره دارند. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: روایت اوّل دقیق تر و به تأویل نزدیک تر و سند و متن آن صحیح تر است، پس ما به آن اعتماد می کنیم. اما روایت دوم اگر واقعا از امام معصوم صادر شده باشد، می تواند تأویل دیگری برای آیه باشد، خدا بهتر می داند.

ص: ۵۹۸

۱- [۱] - اسراء/۶۴.

۲- [۲] - زمر/۲۹.

همچنین روایت شده که مقصود از شرکاء در جمله «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» (۱) بت ها و شیاطین و حکام جور هستند. پس یعنی کسی که در مخالفت امام علیه السلام و امثال آن از ظالمان تبعیت کند آنها را با خداوند در اطاعت شریک نموده، و در حقیقت چنین شخصی برای خدا شریکانی قائل شده. و احتمال دارد که لفظ جلاله (الله) در تأویل، کنایه از امام باشد، چنان چه توضیح آن گذشت و در باب های پیشین آمد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُفَّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ» (۲) [شفیعانی را که در (کار) خودتان شریکان (خدا) می پنداشتید، با شما نمی بینیم] فرمود: این آیه در شأن معاویه و بنی امیه نازل شده، «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ...» (۳) یعنی پیوندهای مودت و دوستی تان قطع شده است. (۴)

مؤلف گوید: از آن چه گفتیم تأویل شرکاء در مقام مدح به ائمه علیهم السلام و شیعیانسان استفاده می شود، اما در قرآن خیلی کم است، تأمل کن و از استعمال آن در بعضی موارد به معنای مطلق مشارکت متعارف غافل نشو. خدا می داند.

شک: و آن چه شامل آن باشد، مانند کسی که در شک است و امثال آن. در «ریب» معنای شک و دلایل کافی بر تأویل آن ذکر گردید. و مؤید آن مطالبی است که در توضیح «حرث» گذشت. تأمل کن. در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم کسی که در تو شک کرد، به رسول امین ایمان نیاورده است.

شمال: و مشئمه. در قاموس آمده: شمال (چپ) ضد یمین (راست) و به معنای شومی و ضد یمین و برکت است و مشئمت ضد میمنت است. و دست شومی (شوم) ضد دست یمینی (مبارک) است. و در نهاییه می گوید: جانب اشام یعنی شمال و یسار

ص: ۵۹۹

۱- [۱] - انعام/۱۰۰.

۲- [۲] - انعام/۹۴.

۳- [۳] - همان.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

(چپ) و به دست چپ «شومی» گویند. و خلاصه اینکه از هر دو یک معنا قصد می شود. و از شمال نیز آن چه در تناسب آن و خلاف خیر و امور پست و مذموم باشد اراده می گردد. چنان چه دست چپ همین گونه (یعنی برای کارهای پست) است. در تفسیر قمی ذیل آیه «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (۱) می گوید: مشئمه دشمنان آل محمد علیهم السلام هستند. بنابراین «شمال» هم آنها و اصحاب و پیروانشان می باشند چنان چه صریحاً در «سموم» گذشت. همچنین توجیه آن به اینکه کتاب هایشان به دست چپشان داده می شود معلوم است. در «یمین» و غیره تأییدهایی بر تأویل آن خواهد آمد. تأمل کن و از مواردی که لزوماً باید بر معنای متعارف (یعنی سمت راست) حمل گردد غافل مشو.

شیطان: و شیاطین. در قاموس گوید: شاطن خبیث و شیطان معروف است و هر انسان و جن متکبر و مضری را گویند.

مؤلف گوید: مؤید آن، حدیثی است در تفسیر امام علیه السلام که می فرماید: شیطان از هر خیری دور است. و نیز: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد منافقان امتش فرمود: آنها شیطان هایی هستند که به طور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گویند. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که خداوند او را از اهل حق قرار ندهد از شیاطین است.

بنابراین تأویل شیاطین به دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و خلفای جور و شیطان بزرگ و رئیس همه آنها یعنی دومی (عمر) یا اولی (ابوبکر) صحیح می باشد، چنان چه در خبر زندیق که در باب سوم از گفتار دوم گذشت نیز دلایلی بر این مطلب ذکر گردید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۲) فرمود: آنها ائمه ای غیر از امامان حق برگزیدند. و از آن حضرت در

ص: ۶۰۰

۱- [۱] - واقعه/۹.

۲- [۲] - اعراف/۳۰.

تفسیر «جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا» (۱) نقل شده که فرمود: خداوند پیامبری نفرستاد مگر اینکه در میان امتش دو شیطان بودند که او را آزار می رساندند و مردم را پس از او گمراه می ساختند، دو همراه نوح علیه السلام «عیطیطوش» و «خزّا» بودند، با ابراهیم _ صلوات الله علیه _ «مکثل» و «زرام»، با موسی علیه السلام «سامری» و «عقیبا»، با عیسی علیه السلام «یولینس» و مرتبون» و دو همراه محمد صلی الله علیه و آله «جئه» و «زریق» بودند.

و در کافی از آن حضرت روایت شده که در تفسیر «أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» (۲) [و کسانی که کفر ورزیدند گفتند، پروردگارا آن دو (گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده] فرمود: مقصود آن دو نفر (ابوبکر و عمر) هستند، و فلانی شیطان بود (ادامه روایت). که احتمالاً مقصود حضرت از فلانی، دومی (عمر) باشد، چنان که در تفسیر قمی از آن حضرت علیه السلام روایت می کند که ذیل «وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ» (۳) [و مبادا شیطان شما را از راه به در برد زیرا او برای شما دشمنی آشکار است] فرمود: یعنی دومی. البته احتمال به اولی هم هست، چنان چه در «ابلیس» گذشت. و در «انس» به روایت از امام صادق علیه السلام گذشت که فرمود: گروهی از انسان ها چهره ظاهری شان مانند آدمیان است و قلب هایشان قلب شیطان. که بعضی علماء در وجه تسمیه دومی به شیطان گفته اند: بلکه غیر شیعیان زنازاده هستند، چون زنازاده از آب مرد که با آب شیطان مخلوط شده درست می شود و فرزند شیطان هم شیطان است.

مؤلف گوید: به همین دلیل بر این ها (مخالفان اهل بیت) «اخوان الشیاطین» گفته می شود، چنان چه در «اخ» گذشت و توضیح بیشتر آن در «والد» خواهد آمد. در «جند» و «حزب» و «خطوات» هم تأویل جنود شیطان، حزب شیطان و خطوات شیطان گذشت. در توضیح «ولی» و «عبادت» نیز تأویل اولیاء شیطان و

ص: ۶۰۱

۱- [۱] - انعام/۱۱۲.

۲- [۲] - فصلت/۲۹.

۳- [۳] - زخرف/۶۲.

بندگان شیطان خواهد آمد. به همین ترتیب، هر جا مناسبتی داشته باشد در محل خود ذکر خواهد شد. حتماً مراجعه کن.

مشحون: یعنی پُر. «فَلَكٌ مَّشْحُونٌ» (کشتی پُر) چند مرتبه در قرآن آمده، و بنا بر تأویل کشتی به ائمه علیهم السلام، معنای آن پر بودن از علم و ایمان می باشد. پس بیندیش.

متشابهات: تأویل آن در سوره آل عمران خواهد آمد و در «محکم» نیز با اشاره به معنای ظاهری آن گذشت، به آنجا مراجعه شود. شاید بتوان تأویل آن یا مطالبی که مناسب با تأویل آن است را در بعضی موارد که لفظ متشابه و هم معناهای آن آمده _ برحسب تناسب و احتمال _ به کار برد.

شفه: در سوره بلد «شفتین» آمده. دلایل تأویل آن به حسنین (ع) را در توضیح «عین» ذکر خواهیم کرد.

شراء: و اشتراء یعنی هم خانواده های آن مانند «اشتری» و «یشتری» و امثال آن. در قاموس آمده: شریه یشریه یعنی طی معامله صاحب آن شد. و «باعه» مثل اشتری است ولی از اضداد هستند. خلاصه اینکه موارد «اشترء» در قرآن غالباً برای تبدیل شر به خیر است، مانند خریدن گمراهی به هدایت، و امثال آن، یعنی کسب اولی به عوض دومی و تبدیل آن به دیگری. و مخفی نیست که این حالت نسبت به کارهای دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در خبر زندیق در باب سوم از گفتار دوم ذکر گردید که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که آیات خدا را به بهای اندکی فروختند.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (۱) آمده که فرمود: یعنی به خاطر رسیدن به اهداف دنیوی آیاتی را که خداوند در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی و عترت طاهرینش _ صلوات الله علیهم _ نازل فرموده انکار نکنید، زیرا عاقبت این کار نابودی و ضرر است. بنابراین می توان جملاتی از این قبیل را در همین راستا تأویل کرد.

ص: ۶۰۲

اما «شراء» بیشتر موارد نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان نشان است، چنان چه در تفسیر قمی، کشف الغمه، طرائف و غیر آن از ائمه علیهم السلام و ابن عباس روایت شده که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۱) [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است] علی علیه السلام است که در ليله المييت در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید. (۲)

در تفسیر قمی «یشری نفسه» را «تبدیل می کند» معنا کرده. و بدان که از امام صادق علیه السلام روایت شده در توضیح «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) فرمود یعنی پیمان را از آنها خریده، و «أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ» (۴) یعنی در زمان رجعت. (۵) (ادامه روایت).

در نکته آخر از خاتمه به طور مفصل در باره آن بحث خواهیم کرد. تأمل کن.

شفاء: و آن چه متضمن معنای آن است، چون «یشف» و امثال آن. گفته شده که شفاء همان دوا است، اما ظاهر این است که بهبودی از درد را شفاء گویند. در «شراب» تأویل آن به بخشی از علم ائمه علیهم السلام که برای مردم حاصل می گردد گذشت مانند هدایت به ولایت و خلاصی از مرض جهالت و علم به مسائل دین و امثال آن، چنان چه در «مرض» هم مطالبی به عنوان تأیید آن خواهد آمد و احتمالاً مقصود در بعضی مواضع شفای قلب مؤمنان به ظهور امامشان از درد فراق و مانند آن است، چنان چه در «صیحه» توضیح داده خواهد شد. و خدا می داند.

اشقی: و هم خانواده هایش مانند شقاوه، شقوه، اشقی، لیشقی و امثال آن. در قاموس گوید: شقاوت، شدت و سختی را گویند، انسان بدبخت و عاقبت به شر را شقی گویند، زیرا در دنیا و آخرت در سختی و عذاب است.

ص: ۶۰۳

- ۱- [۱] - بقره/۲۰۷.
- ۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۹.
- ۳- [۳] - توبه/۱۱۱.
- ۴- [۴] - توبه/۱۱۱.
- ۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

خلاصه شقی ضد سعید (خوشبخت) است، و شقاوت ضد سعادت. در «سعید» تأویل آن به شیعه گذشت و دلایل تأویل شقی به مخالفین اهل بیت و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السلام هم آمد و آوردیم که تأویل «اشقی» اولی و دومی و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام است، بنابراین شقاوت و شقوه یعنی انکار ائمه علیهم السلام و دشمنی با آنها، و در تفسیر امام علیه السلام آمده که علی بن الحسین فرمود: شقی کسی است که از جرگه مؤمنان به علی و ائمه علیهم السلام و مطیعان آنها بیرون رود. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: ما را دوست ندارد مگر مؤمن با تقوی، و ما را دشمن نمی دارد، مگر منافق شقی. و در خطبه علی علیه السلام چنین آمده: آن شقی (بخت برگشته) با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش تو را دوست نگرفته بودم.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام ذیل «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى»^(۱) [جز نگون بخت ترین (مردم) در آن درنیاید] آمده که فرمود: او دشمن آل محمد است. تأمل کن.

مشکات: در قاموس و غیر آن آمده که مشکات دریچه ای را گویند که قابل عبور نباشد. گفته شده که مشکات، محفظه ای است در میان قندیل که چراغ را در آن قرار می دهند و مشکات همان نور و فتیله مشتعل را گویند. مشکات در سوره نور آمده و در آنجا روایاتی خواهد آمد، در اینجا هم بعضی روایات را که در تأویل آن وارد شده ذکر می کنیم: از جمله علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که در تفسیر «كَمَشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...»^(۲) فرمود: مشکات، فاطمه علیها السلام است و مصباح، حسن و حسینعلیهما السلام «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» فاطمه علیها السلام بین زنان عالم، کوكب دُرِّي (ستاره فروزان) است. «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است. «زَيْتُونَةٍ لَا

ص: ۶۰۴

۱- [۱] - لیل/ ۱۵.

۲- [۲] - نور/ ۳۵.

شَرَفِيَّهِ وَلَا غَرْبِيَّهِ» یعنی ابراهیم نه یهودی است نه نصرانی «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ» یعنی امامی بعد از امام دیگر. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی خداوند هر کس را بخواهد به ولایت ما هدایت می فرماید. (۱) و در روایت دیگری آمده که فرمود: خداوند هر کس را بخواهد به وسیله ائمه علیهم السلام هدایت می فرماید. و صدوق از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مثال ما در قرآن چراغدانی است که در آن چراغی باشد، ما آن چراغدان هستیم که چراغ در آن است، و چراغ، محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در حبیبی از نسل پاکش است... تا آنجا که فرمود: سوخت آن چراغ از درخت زیتون مبارک ابراهیمی است، نه شرقی است و نه غربی، یعنی از نژادی معروف است که متهم به آلودگی نشده. (ادامه روایت).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: نور خداوند، محمد صلی الله علیه و آله است. راوی گوید: مشکات چیست؟ فرمود: سینه محمد. گفتم: مصباح؟ فرمود: یعنی در آن سینه نور علم نبوت است. گفتم: چراغ داخل حباب؟ فرمود: حباب علی علیه السلام است، علم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قلب علی علیه السلام صادر گردید. و مؤید بعضی روایات، جمله ای است که در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: سلام بر تو ای مشکات نور. پس بیندیش.

شهوآت: میل ها و خواهش های نفس است، و تبعیت از شهوات به معنی تبعیت از هوی است. در «هوی» خواهد آمد که تأویل «مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (۲) [کسی که از هوای نفسش پیروی کند] کسی است که با نظر خود به دینش عمل می کند و آن را از امامی که خدا مشخص کرده نمی گیرد. شاید آن تأویل برای شهوات هم _ در صورت مناسبت _ جاری شود. البته در نظر داشته باش که در بسیاری از موارد نیاز به تأویل ندارد.

ص: ۶۰۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

۲- [۲] - قصص / ۵۰.

صائبون: کسانی هستند که به گمان خودشان از دیگر ادیان خارج شده و به دین خدا مایل گشته و پیوسته اند، که البته دروغ می گویند. برخی گفته اند: آنها می پندارند بر دین نوح علیه السلام هستند و قبله شان به سمت وزشگاه شمالی است و [برای عبادت] رو به قطب شمال می ایستند. قمی گوید: آنها اهل کتاب نیستند و ستارگان و سیارات را می پرستند. و گفته شده که ملائکه را عبادت می نمایند. از امام صادق علیه السلام روایت است که آنها در عقایدشان پیامبران و ادیان را کنار گذاشته می گویند: هر چه پیامبران آورده اند، باطل است، لذا توحید و نبوت و وصایت را انکار می کنند، بنابراین شریعت و کتاب و پیامبری ندارند. امّا مخفی نماند که این کلمه را در قرآن می توان به بعضی غالیان نسبت به ائمه علیهم السلام تأویل نمود، چون ائمه علیهم السلام تأویل نجوم و ملائکه هستند و غلوکنندگان هم منکر شریعت و نبوت و امامت اند، و نیز برخی متصوفه از مخالفان اهل بیت که مدعی ترک دنیا هستند امّا عبادات را کنار گذاشته، منکر فضل انبیا و اوصیاء می باشند. تأمل کن.

صاحب: و اصحاب و هر چه به معنای صحبت و همراهی باشد. در قاموس آمده: صحبه، صحابه و صحبه یعنی با او معاشرت کرد، جمع صاحب، اصحاب و صحابه و صحب است. روایت شده که اصحاب بهشت، اصحاب یمین، اصحاب میمنه، اصحاب صراط، اصحاب اعراف، و امثال آن که مشتمل بر خیر و مدح است، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند. حتی در روایتی که در توضیح «کهف» ذکر خواهیم کرد، آمده که جناب ابوطالب در این امت مثل اصحاب کهف است.

همچنین روایت شده که اصحاب نار، اصحاب جحیم، اصحاب سعیر، اصحاب شمال، اصحاب مشمّه و امثال آن که مشتمل بر بدی و مذمت است، دشمنان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اند که حق آنها را غصب کرده ولایتشان را انکار نمودند. حتی در روایتی که قبلاً در «سبت» ذکر کردیم آمده که «اصحاب سبت»، بنی امیه و امثال آنها در این امت هستند.

بنابراین، می توان سایر مواردی که مانند آن است را برحسب مناسبت، طبق آن چه ذکر شد تأویل کنیم. روایاتی که این معنا را می رساند، هر کدام در جای خود یعنی در توضیح کلمه مربوط به آن ذکر گردیده. البته بعضی موارد هم که نیاز به تأویل ندارد واضح و روشن است.

در اینجا بعضی مطالب را در مورد صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق مقصود از صحابه و مصادیق حقیقی آن ذکر می کنیم. بدان آن چه از آیات و روایات بدست می آید این است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب و صحابی گاهی به فردی گفته می شد که آن حضرت را دیده بود و با او معاشرت داشت، هرچند در باطن مؤمن و حتی مسلمان هم نبود. گاهی هم فقط به مؤمنان خالص که اول آنها علی علیه السلام، حسنین (علیهم السلام) و همچنین بقیه ائمه علیهم السلام هستند، اطلاق صاحب و صحابی می شد. دلیل صحابی بودن بقیه ائمه علیهم السلام مطالبی است که در مقدمات پیشین و غیر آن آوردیم که ائمه علیهم السلام همگی یک نور و از یک سنخ می باشند، علاوه بر اینکه ملاقات نور شریف شان با نور در شب معراج معروف است، بنابراین نیازی به معاشرت ظاهری و جسمی مثل تعریف اول صاحب نیست. دلیل بر این سخن آیاتی از قرآن کریم است از جمله «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ» (۱) [آیا نیندیشیده اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد. او جز هشاردهنده ای آشکار نیست] و «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» (۲) [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده] و «وَمَا صَاحِبُكُمْ

ص: ۶۰۷

۱- [۱] - اعراف/۱۸۴.

۲- [۲] - نجم/۲.

بِمَجْنُونٍ» (۱) [و رفیق شما مجنون نیست]، چون خطاب در این آیات فقط با مسلمانان نیست بلکه چنان چه در آیه اول بلکه بیشتر آیات به صراحت آمده، خطاب با غیر مسلمانان نیز هست. همچنین ظاهر است که مصاحبت در لغت و استعمال از جانب دو طرف می باشد. در سوره کهف نیز خداوند سبحان می فرماید: «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ ... قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ» (۲). در آن تأمل کن تا بر مطلب واقف گردی. پس از این آیات و غیر آن ظاهر می گردد که «صاحب» در آیه غار نیز از همین قبیل می باشد، چنان چه مفاد اصل کلمه همین است.

اما دلیل بر روایت اول، مطالبی است که در تفسیر «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ» (۳) [و محمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشته اند نیست. آیا اگر او کشته شود یا بمیرد از عقیده خود بر می گردید؟] خواهد آمد. دلیل بر روایت دوم نیز روایات متعدّد و متفرّقی است که در لابه لای این کتاب می آید و اهل سنت هم آن روایات را بدون اینکه مقصود و معنایش را بفهمند ذکر نموده اند، لذا هم خودشان گمراه شده اند و هم دیگران را گمراه نموده اند. از این روایات ظاهر می گردد که مصداق صحابه در حقیقت ائمه علیهم السلام هستند، زیرا هیچ گاه با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند با اینکه انوارشان از ابتدای خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت معاشر و همگی با هم جمع و از یک سنخ بودند. در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر این مطلب است ذکر می کنیم. علی علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه اصحاب من بگویند بپذیرید. گفتند: اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من. نیز از آن حضرت روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. گفتند: اصحاب شما کیستند؟ فرمود: اهل بیت من.

ص: ۶۰۸

۱- [۱] - تکویر/۲۲.

۲- [۲] - کهف/۳۴ تا ۳۸.

۳- [۳] - آل عمران/۱۴۴.

مؤلف گوید: شاید مقصود اختلاف آنها در فتوی و امثال آن از جهت تقیه باشد، و می دانیم که تقیه برای شیعه رحمت است. قبلاً نیز در توضیح «اختلاف» بعضی از معانی آن ذکر گردید. در آن بیندیش. و بدان که بیشتر روایات اهل سنت در مدح اصحاب و تشویق به پیروی آنها، از همین قبیل است، مانند این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: اصحاب من مثل ستارگانند، به هر کدامشان اقتدا کنید هدایت شوید. و مخفی نماند چنان چه ظاهر است، معنای این احادیث بنا بر فهم آنها هم درست در می آید. غفلت نکن، خداوند هدایتگر است.

صواب: ضد خطا است. در سوره نبأ می باشد، و در آنجا تأویلش خواهد آمد، به علاوه می توان تأویل «حق» و «صدق» را برای آن نیز آورد، چنان چه در توضیح «ناطق» که خواهد آمد و در توضیح «خطا» که گذشت اشاراتی بدان رفت.

صَیْب: در سوره بقره آمده و مقصود از آن باران و ابر باران زا است. امّا در محلّ خود خواهیم آورد که تأویلش معجزات و آیاتی است که در ولایت وارد شده. خدا می داند.

مصیبت: و آن چه دلالت بر آن کند. گاهی عقوبت های دنیوی و اخروی را گویند که برای انتقام نصیب اهل شر می گردد، که در این صورت تأویل آن بلاهایی است که به سبب ترک ولایت، نصیب دشمنان پیامبر و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می شود، چنان چه از توضیحات «عذاب» و غیر آن استفاده می گردد. بلکه در این صورت شاید بتوان در بعضی موارد _ به حسب تناسب _ آن را به سه خلیفه جور و امثال آنها تأویل نمود. گاهی نیز مصیبت عبارت از سختی ها، آزار دشمنان و امثال آن است که برای امتحان و بالا-تر رفتن درجات و زیاد شدن اجر، در دنیا برای اهل خیر پیش می آید. در این صورت تأویل آن بلایی است که نصیب اهل ولایت یعنی ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می شود، زیرا دنیا برای آنها زندان و محلّ ابتلا است، چنان چه روایات بسیاری شاهد این معنا و توضیحات «بلا» مؤید آن است. تأمل کن.

صوت: برای مفرد و جمع استعمال می شود. در عرف آوای کلامی را گویند. در قرآن بالا- بردن صدا، هم مطلقاً و هم در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مذمت

شده، و ظاهر است که مستفاد از منع بالا- بردن صدا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، قصد اطاعت حق و رعایت ادب و عدم مخالفت است. بنابراین می توان بالا نبردن صدا را به ترک جدال هایی که در سقیفه برای خلافت انجام دادند، تأویل نمود، چنان چه در محل خود ذکر شده است.

در این صورت بالا بردن صدا عبارت از بالا رفتن صدایشان در سقیفه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله در ایام غصب خلافت است. مؤید این معنا فرمایش خداوند در سوره لقمان است: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ(۱)» [بدترین آوازه ها آواز خران است] زیرا قبلاً گذشت که آنها به منزله الاغ بودند. همچنین خطاب خداوند به شیطان: «وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم(۲)» [و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز] یعنی با دعوت به فساد و وسوسه هایت... بیندیش و از امکان تأویل آن به هر چه دشمنان در باب خلافت گفتند، غافل مشو. خداوند بهتر می داند.

صبح: و مشتقات آن مانند مصبحین. صُيْبِحَ و همچنین صباح به معنای فجر یعنی اول روز است. اصْبَحَ یعنی صبح کرد. در کثر الفوائد از علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»(۳) [سوگند به صبح چون دمیدن گیرد] فرمود: خداوند از صبح اوصیا را قصد فرموده و می گوید: علم آنها منورتر و واضح تر از صبح در هنگامی است که بدمد. از این روایت استفاده می شود که می توان هر چه را در قرآن از این قبیل است و مناسبت دارد به ائمه علیهم السلام و علومشان تأویل نمود. همچنین احتمال می رود که مقصود از صبح در روایت امام، و دمیدن صبح، ظهور علم او یا خود او و قیامش (مانند قائم علیه السلام) باشد. مؤید این معنا در توضیح «نهار» خواهد آمد. بنابراین می توان هر چه را به معنای صبح و امثال آن است _ در صورت مناسبت _ به درک زمان ظهور و امثال آن تأویل نمود. اما بیشتر

ص: ۶۱۰

۱- [۱] - لقمان/۱۹.

۲- [۲] - اسراء/۶۴.

۳- [۳] - تکویر/۱۸.

موارد لغت «صیح» و امثال آن در قرآن به معنای متعارف یعنی چیزی نزدیک به معنای «صار» (گردید) می باشد. بیندیش، خداوند عالم است.

مصباح: و مصابیح به معنای چراغ روشن است. در «مشکات» دلایل تأویل مصباح در آیه نور به حسنین (ع) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور علم و نبوت گذشت.

در بعضی روایات آمده که ائمه علیهم السلام مصباح نور خداوندند. همچنین در بعضی روایات آمده که آنها مصباح الظلم (چراغ تاریکی ها)، مصابیح الهدی (چراغ های هدایت)، کشتی نجات و اعلام (نشانه های) پرهیزگاری هستند. و مخفی نیست که همه اینها حق است و آنها مصداق «مصباح» به همه این معانی و امثال آن از قبیل «المصابیح الواردة» (چراغ های وارد شده) _ که کنایه است _ می باشند. چنان چه در تأویل «نجوم» خواهد آمد و در تأویل «سراج» هم گذشت. لذا هر جا مصباح در قرآن است نه تنها به ائمه علیهم السلام بلکه به علمای شیعه هم تأویل می گردد، چنان چه در کتاب فضائل الشیعه از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: شیعیان تو چراغ های تاریکی ها هستند.

صرح: به معنای قصر و ساختمان باشکوه و حیاط خانه است. تأویل ممدوح و مذموم «بنیان» گذشت، که شاید بتوان آن تأویل را در اینجا نیز پذیرفت، اما نیاز به توجیه و توضیحات زیادی دارد. تأمل کن.

صفح: و کلمات هم معنای آن. در اصل به معنای روی گرداندن است به طوری که اصلاً ندیده (نادیده گرفتن)، و پس از آن به معنای بخشایش و گذشت رایج شده. در عیون از امام رضا علیه السلام و در امالی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»^(۱) [پس به خوبی صرف نظر کن] فرمودند: یعنی بخشایش بدون عتاب و سرزنش. (ادامه روایت).

ص: ۶۱۱

ظاهراً قید ترک عتاب، توضیح «جمیل» است، اما ذکر صفح در جاهای دیگر همراه با عفو مانند: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» (۱) [پس عفو کنید و درگذرید] و غیره نشانگر آن است که ترک عتاب جزء معنای صفح است، پس توصیف به «جمیل» در آیه برای توضیح است. به هر تقدیر مخفی نیست که مقصود، صفح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنها در دنیا از دشمنان و مخالفان و امثالان بدکارشان به اقتضای مصلحت می باشد. اما در آخرت، صفح (چشم پوشی و گذشت) از اهل ولایت خواهد بود. در «عفو» هم خواهد آمد. تأمل کن.

صلاح: و مصلحون و مشتقات آن مانند صلح و امثال آن. صلاح ضد فساد است، آن را اصلاح کرد یعنی فساد را از آن دفع کرد. لذا به ایجاد الفت و محبت بین مردم و دفع فساد از روابط آنها، صلح و اصلاح گفته می شود. به چیزی که انسان را از فساد آخرت نجات می دهد صلاح گویند، و صالح کسی است که واجبات الهی و حقوق مردم را ادا می کند. در «فساد» دلایل اینکه اصلاح زمین در آیه «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (۲) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است خواهد آمد، و ظاهر است که خدای تعالی به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش ائمه علیهم السلام، بین خلق اصلاح کرده. البته در صورتی که انسانها از آن بزرگواران اطاعت کنند، بلکه خداوند به برکت آنها و به وسیله اطاعت و دوستی آنها هر چه در دنیا و آخرت است را اصلاح می فرماید، و آنها و شیعیانشان گرد محور صلاح دور می زنند، چنان چه در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» (۳) [ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد] فرمود: این آیه در شأن محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانش نازل شده. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امامت صلاح دنیا است. (ادامه روایت).

ص: ۶۱۲

۱- [۱] - بقره/۱۰۹.

۲- [۲] - اعراف/۸۵.

۳- [۳] - اعراف/۱۷۰.

پس می توان سایر موارد مناسب از این قبیل را به همین تأویل برد. توضیحاتی که در توضیح «فساد» و واژه بعدی (صالح) می آید مؤید این معناست. تأمل کن.

صالح: صالحون و صالحات و کسانی که به صالحات عمل می کنند. اخیراً در معنای صلاح، صالح را توضیح دادیم. اما لغت صالحات در قرآن به عنوان صفت اعمال آمده که تأویل آن ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و امثال آن است. در روایتی عمل صالح به معرفت ائمه علیهم السلام نیز تأویل گردیده. در «بقیه» تأویل باقیات صالحات به دوستی ائمه علیهم السلام گذشت. اما صالحون کسانی هستند که به اعمال صالحه عمل می کنند و در چنین عبارتی زیاد ذکر شده اند: «الذین يعملون الصالحات» (۱) و امثال آن و به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان خصوصاً شیعیان خاص مثل حمزه، جعفر، عبیده، سلمان و امثال آنها تفسیر شده است. روایات در این اینکه مقصود از «صالح المؤمنین» در قرآن علی علیه السلام است متواتر می باشد حتی از اهل سنت.

و در بعضی روایات از ابن عباس نقل شده که صالح المؤمنین، علی علیه السلام و شیعیان اویند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که در تفسیر وَ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ فرمود: ای علی، صالح مؤمنان تو و فرزندان مؤمن و صالحت هستند. و در تفسیر قمی ذیل «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۲) [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود قائم علیه السلام و یاران او است. در «شهادت» روایاتی در تأویل صالحین گذشت. و در تفسیر عیاشی ذیل «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (۳) [پس باید کار نیک انجام دهد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود از عمل صالح، معرفت ائمه علیهم السلام است. (ادامه روایت).

ص: ۶۱۳

۱- [۱] - كهف/۲.

۲- [۲] - انبياء/۱۰۵.

۳- [۳] - كهف/۱۱۰.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که آن حضرت در تفسیر «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۱) [کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند] فرمود: یعنی کسانی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اولی الامر علیه السلام ایمان بیاورند و از اوامر آنها اطاعت نمایند، ایمان و عمل صالح همین است. (ادامه روایت).

در توضیح «کلمه» دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و محبت ائمه علیهم السلام خواهد آمد. همچنین در «عمل» دلایل تأویل آن به امام می آید. در «مفسدین» هم ادله ای بر تأویل «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به علی علیه السلام و اصحابش ذکر خواهد شد.

در مناقب ابن شهر آشوب و غیر آن روایات متعددی از ائمه علیهم السلام و از ابن عباس و دیگران آمده، مبنی بر اینکه مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» افراد مذکور است، از جمله از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش. و از ابن عباس نقل شده که ذیل این آیه گفت: آنها علی، حمزه، جعفر، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

روایات در این معنا بسیار است، پس اشکالی به تأویل ذکر شده نیست. تأمل کن و بدان که صالح نبی علیه السلام از پیامبران بزرگوار است و خداوند او و قومش و ناقه اش را در مواضع متعددی از قرآن ذکر فرموده. قوم او ثمود بودند که در «ثمود» توضیحاتی در مورد آنها داده شد که مؤید آن توضیحاتی است که در «ناقه» خواهد آمد. شبیه صالح علیه السلام در این امت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در تفسیر آیات خواهد آمد که مصیبت های وارده بر اهل بیت مانند خارج کردن ناقه است. که مانند این روایت از علی علیه السلام هم صادر گردیده، حتماً مراجعه کن.

صیحه: صیحه و صیاح، فریاد را گویند. در «یوم»، تأویل «يَوْمَ يَسْمَعُونَ

ص: ۶۱۴

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» (۱) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند، آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] به رجعت خواهد آمد، چنان چه دلیل آن در «خروج» گذشت. بنابراین چه بسا مقصود در آیه این است که جبرئیل ندا می دهد و هنگام خروج مهدی علیه السلام حق با او است. و یا اینکه خود حضرت قائم علیه السلام اصحابش را ندا می دهد و خروج خود را اعلام می نماید، چنان چه در «نداء» و آخرین قاعده از خاتمه خواهد آمد. و یا این که آنها (قائم علیه السلام و اصحابش) در جنگ و غیره بر کفار و منافقین صیحه می زنند. و یا فریادی است که در روایات آمده، پیش از ظهور سه مرتبه بین آسمان و زمین برمی آید. خدا می داند.

شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت ضمن حدیثی که احوال غیبت قائم علیه السلام تا ظهور را شرح می داد فرمود: سه ندا در ماه رجب بلند می شود: نخست «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۲) [هان لعنت خدا بر ستمگران باد] ، دوم «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ» (۳) [گرفتاری هولناک، فرا رسید] و سوم: بدنی را می بینید که هنگام طلوع خورشید پدیدار می گردد و ندا می دهد: خداوند فلانی را برای هلاکت ستمگران برانگیخت. در آن هنگام خداوند برای مؤمنین فرج ایجاد می کند و دل هاشان را شفا می بخشد. (ادامه روایت).

و از بعضی روایات معلوم می گردد که آن بدن مذکور امیر مؤمنان علیه السلام است. تأمل کن تا امکان اجرای آن را در سایر آیات مشتمل بر صیحه بفهمی، علامه بر اینکه هلاک شدن با صیحه که در امت های گذشته نیز اتفاق افتاده، بر اثر عدم پذیرش ولایت از سوی آنها بوده است. بیندیش.

صاخه: این کلمه فقط در یک موضع آن هم سوره عبس آمده، به معنای «صیحه» است. وقتی می گویند: «تصخّ الاسماع» یعنی گوش ها را کر می کند. تأویل آن همان تأویل صیحه می باشد.

ص: ۶۱۵

۱- [۱] - ق/۴۲.

۲- [۲] - هود/۱۸.

۳- [۳] - نجم/۵۷.

صریخ: و مشتقات آن مانند مُصرخ و امثال آن. بدان که صراخ و صریخ به معنای فریادرسی و فریادرس به کار می رود، و مُصرخ فقط به معنای فریادرس و یاور است. اصطراخ و تصارخ نیز استعمال شده. اصل صرخه، فریاد بلند در حال استغاثه (فریادخواهی) می باشد. و مخفی نیست که هیچ فریادرسی از [عذاب] خداوند جز شفاعت نیست. در «شفاعت» گذشت، و در «نصرت» هم خواهد آمد که غیر از اهل ولایت کسی شفیع و یآوری نخواهد داشت. بیندیش.

صدّ: صَادُونَ و مشتقات آن، مانند «الَّذِينَ يَصُدُّونَ»^(۱) و امثال آن. صدّ و صدود به معنای منع و بازگرداندن و روی گرداندن است. در کافی از سدید از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای سدید، نزدیکان تو راه دین خدا را بسته اند. در «کفر» دلایل تأویل آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^(۲) [کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند] به بنی امیه خواهد آمد، از این جهت که مانع ولایت علی علیه السلام شدند.

امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین به بت پرست قریش می فرماید: خدایا، کسانی که راه بندگان تو را به سوی تو می بندند لعنت فرست!

خلاصه اینکه مانعان دین و راه خدا و امثال آن رؤسای مخالفین اهل بیت می باشند. مؤید این معنا تأویلی است که برای «دین» و «سبیل» و غیر آن ذکر گردید. تأمل کن و غافل از تفسیر «صدود» به خنده که در بعضی روایات آمده غافل مشو، در حالی که اهل لغت به آن تصریح ننموده اند.

چنان چه در معانی الاخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ذیل «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ»^(۳) [و هنگامی که (در مورد پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله در انداختند (اعراض کردند)] فرمود: صدّ در عربی به معنای خنده است. آنگاه مؤلف معانی الاخبار

ص: ۶۱۶

۱- [۱] - اعراف/۴۵.

۲- [۲] - رعد/۳۳.

۳- [۳] - زخرف/۵۷.

می گوید: بعضی روایت کرده اند که مصدر یصدّ به معنای «یضحک» (می خندد) «صدید» است نه «صُدود» که از روایت خلاف آن ظاهر می گردد. همچنین آورده اند که فرق بین صدّ به معنای خنده و صدّ به معنای منع و امثال آن این است که دومی از باب «فعل» و اوّلی از باب «فعل» است، و قرینه این سخن، متعدّی شدن دومی با «من» و اوّلی با «عن» می باشد. تدبّر کن.

صدید: خون و چرکی است که از زخم بیرون می آید. می توان آن را مثل «فرق» که خواهد آمد تأویل نمود.

صعید: و صعود و مشتقات آن مانند یصعد و امثال آن. مقصود از «صعید»، سطح بیرونی زمین یا چیزی است که از سطح زمین بالا می آید و یا شوره و امثال آن که با سطح بیرونی زمین مخلوط می گردد. تأویل «ارض» در توضیح آن آمد، اما در مورد صعود صاحب قاموس گوید: ضدّ مبسوط است.

صعود: شدید و سخت. عذاب به آن وصف شده، زیرا عذاب، شخص معذب را در بر می گیرد و بر او غالب می شود و مطیع او نیست. «هذا صعود» یعنی این سخت و دشوار است.

در سوره مدّثر می فرماید: «سَأْرَهُنَّ صَعُوداً» (۱) [به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (عذاب) وادار می کنم] که در آنجا دلیل بر اینکه صعود کوهی از آتش و جایگاه خلیفه دوم است که به اندازه هفتاد خریف (هر خریف معادل هفتاد سال) از آن بالا می رود آنگاه سقوط می کند، و تا ابد همین گونه عذاب می شود، خواهد آمد. شاید بتوان بعضی موارد متناسب را که با صعود و امثال آن منافات دارد، به بیانی نزدیک به اینکه گفتیم تأویل نمود.

اصفاد: جمع صفد به معنای قفل و بند است. مقصود غل و زنجیر می باشد. شاید بتوان آن را مانند «سلاسل» و «اغلال» تأویل کرد، البته اصفاد تنها دو مرتبه در قرآن آمده است.

ص: ۶۱۷

صید: حیوانی است که در بند شود و از قبل مالکی نداشته و حرام گوشت هم نیست. البته شاید این تعریف در عرف شرعی قابل قبول باشد، و شاید بتوان آن را به حسب تناسب به معنای عرفی تأویل کرد. خدا می داند. تأویل صید و امثال آن (چون منافع و مکاسب) به منافع و نعمت های معنوی مانند علوم و امثال آن یا منافی که خداوند برای اولیائش معتبر و حلال نموده در روایات آمده است. شاید در صورت تناسب با صید حیوانات وحشی بتوان آن را به هدایت مخالفان اهل بیت علیهم السلام بلکه به قتل آنها نیز تأویل نمود. در آن بیندیش، خدا می داند.

صبر: و صابر، مفرد، جمع، مذکر و مؤنث و سایر مشتقات آن مانند صَبَّار و «من صبر» و امثال آن. اصل صبر، نگهداشتن نفس از اظهار جزع و بی تابی است. گفته شده که صبر یعنی خویشتن داری در ناملایمات. که اگر در امثال امر خداوند بود در شرع پسندیده و از بهترین اعمال است.

در روایات به صبر بر ولایت و بر فتنه های دشمنان و اذیت هایشان به خاطر محبت ائمه علیهم السلام و حقوق آنها و صبر بر تقیه و شبهات و فتنه ها و حیرت و سختی در زمان غیبت امام علیه السلام تأویل شده است، چنان چه به صبر بر گناهان و انجام واجبات و غیر آن و فقر و جنگ با دشمنان و امثال آن که صبر به طور صریح در چند جا به آن نسبت داده شده، تفسیر گردیده است. شاید مقصود همه آنها همراه با تمسک به ولایت باشد که هیچ کدام از آنها بدون ولایت فایده ای ندارد. همچنین می توان گفت: از نظر باطنی مقصود از جنگ، غلبه بر دشمنان دین به وسیله ادله و نجات دادن شیعیان ضعیف از گمراهی آنها، و مقصود از فقر، نیاز به دشمنان دین از جمله مخالفان و منکران ائمه علیهم السلام، و مقصود از طاعات و واجبات، خصوص ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام، و مقصود از معاصی انکار ولایت و مخالفت با ائمه علیهم السلام باشد. و به همین ترتیب امثال آن، چنان چه تأویل هر کدام در توضیح خودش آمده است. تأمل کن تا وجه روایات در تأویل صابرین و «الذین صبروا» و امثال آن به علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام و شیعیان نشان به طور مطلق و کسانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می کنند، برای معلوم گردد. در روایتی، صبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

تأویل شده، و در روایتی دیگر به امیر مؤمنان علیه السلام. همچنین در سعدالسعود از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «صبر جمیل» صبری است که شخص در آن به مردم شکایت و با آنها درد دل نکند.

در اینجا بعضی روایات را که می توان این تأویل ها را از آن استنباط کرد، ذکر می نمایم:

در تفسیر فرات بن ابراهیم ذیل «وَتَوَاصَّوْا بِالصَّبْرِ»^(۱) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی صبر بر ولایت.^(۲)

در توضیح «فتنه» دلیل بر اینکه مقصود از صبر، صبر ائمه علیهم السلام بر فتنه های دشمنان است، خواهد آمد. و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا»^(۳) [صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] فرمود: یعنی بر واجبات صبر کنید و در راه خدا از مرزهایتان مراقبت نمایید، و راه بین خدا و خلق خدا ما هستیم (ادامه روایت).

و در روایت دیگری فرمود: «و رابطوا» یعنی ماندن نزد امام علیه السلام.^(۴) و در روایت مفصل از آن حضرت ذیل «تَوَاصَّوْا بِالصَّبْرِ» آمده که فرمود: صبر یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله.

استاد ما جناب علامه، فرمود: یعنی صبر بر شبهه ها، فتنه ها، حیرت و سرگردانی و سختی هایی که در غیبت امام علیه السلام بر آنها وارد می آید. مؤید این فرمایش، روایاتی است که در «غیبت» خواهد آمد و بر مدح شیعیان صابر در زمان غیبت دلالت دارد. در توضیح «فائزین» دلیل بر اینکه تأویل «الذین صبروا» علی و فاطمه و حسنین (ع) هستند خواهد آمد، زیرا آنها بر طاعات و فقر و بلاهای دنیوی صبر کردند.

ص: ۶۱۹

۱- [۱] - عصر/۳.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۲، ص ۶۰۷.

۳- [۳] - آل عمران/۲۰۰.

۴- ۴ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۶.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «لَا يَأْتِي لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٌ» (۱) [که قطعاً در این یاد آوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست] فرمود: یعنی بسیار صبور بر سختی‌ها و راحتی‌ها، صبور بر اذیت‌ها در راه ما، شکور برای خدا به خاطر ولایت ما اهل بیت علیهم السلام. در «صلاه» دلایل تأویل صبر به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در عقاید از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» گفت: مقصود علی علیه السلام است، زیرا وقتی خبر شهادت جعفر به او رسید، گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، و خداوند آیه «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ...» (۲) [بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان باد] را نازل فرمود. مؤلف گوید: احتمالاً مقصود آن حضرت از تأویل صبر به علی علیه السلام مبالغه در میزان بالای صبر او است، یعنی از شدت صبر، خودش عین صبر شده. و چه بسا وجه کنایه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صبر هم همین باشد، و شاید هم می‌خواسته تأویل «الَّذِينَ تَوَاصَوْا» به علی علیه السلام را بگوید نه تأویل «صبر». پس بیندیش.

در تفسیر قمی ذیل «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ» (۳) [و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند] می‌گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده. صبر او در مشکلات و سختی‌ها بر همگان واضح است، و همو است که فرمود: صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراثم را می‌دیدم که به تاراج می‌رود. (۴)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ» می‌فرماید: یعنی در جنگ با دشمنان، و هیچ دشمنی بدتر از شیطان و لشکرش نیست که شخص صابر بر آنها فریاد می‌کشد و با صلوات بر محمد و آل پاکش از خود

ص: ۶۲۰

۱- [۱] - ابراهیم/۵.

۲- [۲] - بقره/۱۵۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۷.

۴- [۴] - نهج البلاغه، ص ۵۲، خطبه ۳.

دورشان می نماید. و «ضراء» یعنی فقر و سختی، و هیچ فقری دشوارتر از فقر مؤمن نیست که به جای پناه بردن به دشمنان آل محمد علیهم السلام خودداری و صبر پیشه می کند، و اموالی را که از آنها می گیرد، غنیمت می شمارد و به آنها لعنت می فرستد، و برای رواج دوباره یاد آل محمد علیهم السلام و ولایت آنها کمک می طلبد، و «حین البأس» در آیه یعنی هنگام شدت جنگ و درگیری، خدا را یاد می کند و به قلب و زبان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پاکش درود می فرستد (ادامه روایت). و در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: تویی صابر در باساء و ضراء و حین البأس.

صور: شاخی است که در آن می دمند. در قرآن می فرماید: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»^(۱) که مقصود صور اسرافیل است و چنان چه در روایات آمده، اسرافیل به اذن خدا در آن می دمد. جمعی از اهل لغت گفته اند: صور جمع «صوره» و مقصود، دمیدن روح در آن است: «وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»^(۲). بنابر هر دو تقدیر، در توضیح «یوم» دلایل تأویل «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»^(۳) [روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید] به زمان رجعت خواهد آمد. پس بنا بر معنای اول می توان گفت: شاید مقصود، دمیدن در صور در زمان رجعت توسط جبرئیل یا قائم علیه السلام و یا کس دیگری باشد که در «صیحه» گذشت، بلکه شاید اظهر آن است که مقصود از آن تأویلی باشد که در مورد «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ»^(۴) [پس چون در صور دمیده شود] خواهد آمد که خداوند وقتی اراده فرمود قائم علیه السلام را ظاهر فرماید، در قلب آن حضرت علامتی می گذارد. (ادامه روایت).

صوره: و تصویر و مشتقات آن مانند «صوْرکم» و امثال آن که مقصود خلق صورت و شکل است. در «سما» و غیر آن گذشت و در «وجه» نیز دلیل بر آنکه

ص: ۶۲۱

۱- [۱] - نمل/ ۸۷.

۲- [۲] - سجده/ ۹.

۳- [۳] - نبأ/ ۱۸.

۴- [۴] - مدثر/ ۸.

خدای تعالی صورت مؤمن را به ولایت و نور ایمان روشن می کند و نیز اینکه می توان صورت را به حسب مناسبت به تأویل گفته شده در «وجه» تأویل نمود، خواهد آمد، و مؤید آن روایت طارق از علی علیه السلام است که در توضیح «ید» ذکر می نمایم.

صخره: سنگ بزرگ را گویند. جمع آن صخر _ به سکون و فتح خاء _ است. در «حجر»، «جبال» و امثال آن گفته شد، و شاید بتوان تأویل آنها را _ در صورت تناسب _ برای اینجا نیز استفاده کرد. تأمل کن.

صدر: هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع در قرآن آمده است. به معنای سینه می باشد. در «قلب» توضیحاتی خواهیم داد که از آن معلوم می شود در بسیاری موارد مقصود از «صدر» همان قلب است.

اما تأویل مواردی که به لفظ «یصدر» از صدور و به معنای رجوع است، در قلب خواهد آمد. حتماً مراجعه کن.

اصرار: و هر چه مشتمل بر آن است مانند «اصرّوا» و امثال آن. اصرار بر یک چیز، یعنی پای آن ایستادن که به خصوص برای شر و گناه استعمال می شود. لذا بیشتر در مقام مذمت آمده، و واضح است که بدترین مصداق آن، کاری است که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت انجام دادند. بیندیش.

صَر: و صرصر، هر دو به معنی سرمای شدید و آزاردهنده و مهلک است. خداوند آن را به عنوان صفتی برای باد ذکر می فرماید. تأویل باد (ریح) قبلاً گفته شده. شاید بتوان تأویل آن را در اینجا نیز استفاده کرد.

صاغرون: معنای «صِیغار»، ذَلّت، خذلان (بی اعتنایی و به حال خود رها کردن) و کشتن است که قبلاً گفته شد، و خواهیم گفت همه اینها برای کسی است که ولایت را کنار گذارده و دشمن ائمه علیهم السلام باشد، یعنی ذَلّت و خذلان همیشگی نزد خداوند، و در برزخ و قیامت نزد خَلق.

لذا تأویل «صاغرین» و امثال آن چون «صغیره» _ یعنی گناهی که سبک تر از کبیره است _ چنین افرادی می باشند. چنان چه خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ

تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (۱) [اگر از گناهان بزرگی که از آن(ها) نهی شده اید دوری گزینید بدی های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم]، آن چه که در «سینه» و «ذنب» و غیره گفته شد، در «کبائر» نیز با ملاحظه و مقایسه مطالب با یکدیگر می توان استفاده کرد که تأویل صغیره، مانند تفاوتی است که بین «ضال» (گمراه) و «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب واقع شده اند) می باشد، تأمل کن و البته خداوند هدایتگر است.

صفر: و مشتقات آن چون صفراء و صفر، یعنی چیزی که رنگ زردی گرفته، که رنگی خاص و معروف است. گاهی به سیاهی نیز «صفر» گفته می شود. نقل کرده اند که «جَمَالَتْ صُفْرٌ» (۲) [گویی شترانی زرد رنگ اند] نیز از همین قبیل است. در «اخضر» و «اسود» و غیره مطالبی گفته شد که شاید در بعضی موارد آن به حالِ نزدیکی به هلاکت تأویل گردد.

صهر: مشهور آن است که «صهر» (دامادی) نوعی خویشاوندی می باشد که به واسطه ازدواج حاصل می گردد. در قاموس گوید: صهر، شوهر دختر یا خواهر انسان را گویند، مانند «حَتَن» [که به معنای داماد و پدر زن انسان است]. اقوال بعید دیگری در مورد آن گفته شده که همگی بی اساسند. تأویل صهر به علی علیه السلام در محلّ خود یعنی سوره مبارکه فرقان خواهد آمد.

مصیر: به معنای بازگشت، عاقبت و محلّ رجوع است. توضیحات گفته شده در «مآب» اینجا هم صدق می کند.

صیاصی: جمع صیصیه، به معنای قلعه. در «حصن» مقداری از تأویل آن گفته شد.

صراط: در قاموس گوید: صراط _ با کسر صاد _ راه را گویند و نیز پلی که روی جهنم است. مفسران آن را در قرآن به دین اسلام تفسیر نموده اند، زیرا همان گونه که راه پیماینده خود را به مقصد می رساند، این دین، سالکان خود را به بهشت

ص: ۶۲۳

۱- [۱] - نساء/۳۱.

۲- [۲] - مرسلات/۳۳.

رهنمون است. در روایت، تأویل آن به دین خدا یعنی ولایت آمده، و همچنین به طور صریح در روایات به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و خود ائمه و علی علیه السلام و راه او و دین او و به قائم علیه السلام نیز تأویل گردیده. ظاهر آن است که بازگشت همه این تأویلهای یکی است و مقصود اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در دنیا است، یعنی صراط مستقیم، صراط سوئی، صراط حمید و غیره همین است. در این صورت اهل صراط های مذکور، چنان چه از روایات استفاده می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند. اما صراطی که به معنای پل جهنم است، شرط استفاده از آن در قیامت آن است که شخص در دنیا بر صراط به معنای اول باشد، چنان چه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صراط دو گونه است: یکی صراط دنیا که امام واجب الاطاعه است، و کسی که او را بشناسد و به هدایت وی اقتدا کند از صراط دوم که پل روی جهنم است، عبور خواهد کرد (ادامه روایت).

از این رو عبور کردن مردم از آن به حسب تفاوت شناخت شان نسبت به ائمه علیهم السلام و اطاعت آنها فرق می کند، به طوری که مخالفان ائمه علیهم السلام هرگز از روی آن عبور نمی کنند، و روایات آن در جای خود خواهد آمد.

در اینجا به بعضی روایات که بر تأویل های مذکور دلالت دارند را ذکر می کنیم:

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ذیل «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۱) فرمود: صراط مستقیم علی علیه السلام و معرفت اوست، و دلیل آن آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۲) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا- و پر حکمت است] می باشد و آن علی علیه السلام در سوره فاتحه است که خداوند فرموده: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

در مناقب به نقل از تفسیر ابوبکر شیرازی از شعبه از قتاده از حسن بصری

ص: ۶۲۴

۱- [۱] - حمد/۵.

۲- [۲] - زخرف/۴.

روایت کرده که وی آیه «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»^(۱) را خواند و چنین تفسیر کرد: این راه علی بن ابی طالب علیه السلام و دین اوست که راه مستقیم می باشد، پس از آن تبعیت کنید.^(۲)

مانند این روایت نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده و حتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: به خدا قسم صراط مستقیم علی علیه السلام است، به خدا قسم صراط، میزان او است.

و در تفسیر قمی و غیر آن از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در توضیح «صِرَاطِ اللَّهِ» فرمود: یعنی علی علیه السلام. و امام باقر علیه السلام فرمود: اینکه علی علیه السلام صراط خداست یعنی او صراط به سوی خدا است، چنان چه می گویند فلانی باب سلطان است، یعنی می تواند تو را نزد سلطان ببرد. لذا این صراط، علی علیه السلام است.^(۳)

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که ذیل «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»^(۴) فرمود: صراط مستقیم خداوند ماییم. و در روایت دیگری فرمود: آل محمد صراطی هستند که به خدا منتهی می شود (ادامه روایت).

در زیارت می خوانیم: ای صراط واضح. و نیز: اتم الصراط الاقوم، یعنی شما پایدارترین صراط هستید.

در مناقب و کنزالفوائد نیز از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که ذیل «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۵) [آن که را بخواهد به راه راست هدایت می کند] فرمود: مقصود خداوند از صراط مستقیم، ولایت علی علیه السلام است.^(۶)

از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «اهْدِنَا

ص: ۶۲۵

۱- [۱] - حجر/۴۱.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۹۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴- [۴] - انعام/۱۵۳.

۵- [۵] - بقره/۱۴۲.

۶- [۶] - مناقب، ج ۳، ص ۹۰.

الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» فرمودند: یعنی دین خدا که توسط جبرئیل نازل گردید. و در روایت دیگری آمده که: دین خدا، ولایت است، که البته تأویل های «دین» در توضیح آن خواهد آمد.

در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام در توضیح «عَنِ الصُّرَاطِ لَنَا كِبُونَ»^(۱) [از راه درست سخت منحرفند] روایت شده که فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السلام منحرفند. این روایت را در کشف الغمّه از علی علیه السلام چنین نقل کرده که فرمود: یعنی از ولایت ما منحرفند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذیل «فَسْتَغْلَمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى»^(۲) [بگو همه در انتظارند پس در انتظار باشید زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] فرمود: صراط سوئی، قائم علیه السلام است، و هدایت یافته کسی است که به اطاعت علی علیه السلام هدایت گردد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: اصحاب صراط سوئی، علی علیه السلام است. و از ابن عباس نقل شده که گفت: به خدا قسم، صراط سوئی، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام هستند.

صدع: و مشتقات آن مانند «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»^(۳) [پس آن چه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب] یعنی جمعیت آنها را متفرق کن یا ظاهر و آشکار کنی. به هر تقدیر می توان هر کدام از موارد آن را به مسأله ولایت تأویل کرد، چنان چه سیاق کلام در همه مواضع بر آن دلالت دارد.

صوامع: جمعه صومعه، معبد نصرانیان را گویند، چنان چه بَیْع معابد یهود است. هر دو در سوره حجر وارد شده. شاید از توضیحات «نصاری» و «یهود» و «مسجد» تأویل آن به معابد بعضی فرقه های مخالفان مانند صوفیه و غیره یا بعضی رؤسای آنها معلوم گردد. البته بنا بر اینکه این معابد پیش از نسخ ادیانشان بر حق

ص: ۶۲۶

۱- [۱] - مؤمنون/۷۴.

۲- [۲] - طه/۱۳۵.

۳- [۳] - حجر/۹۴.

بوده اند. این احتمال هم هست که بتوان آنها را به معابد اهل حق و رؤسایشان تأویل نمود. همه اینها علاوه بر احتمال بقای آن بر ظاهرش است. تأمل کن.

صنغ: و مشتقات آن. اصل صنغ به معنای عمل و کار خیر یا شر است. صنغیه بهترین کار و به معنای احسان و نیکی است. در «عمل» تأویل آن در خیر و شر خواهد آمد. و تأویل «صنغ الله» را در «فطرت» ذکر می کنیم، و از آن معلوم می شود که خداوند با اهل ولایت به خوبی و با غیر آنها به طور دیگری رفتار می کند. پس بیندیش.

صبغ: و صبغ، چیزی است که با آن رنگ می کنند. صبغیه صبغاً یعنی آن را رنگ کرد. همچنین مایعاتی که چیزی درونشان ریخته می شود را صبغ گویند، مانند نان که داخل شیر بریزند و امثال آن. و گفته اند: صبغیه، دین و ملت است، و «صبغیه الله» همان «فطره الله»، و نیز دستوری است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت به ختنه داد.

گفته شده که صبغیه نام گرفتن ملت، به این دلیل است که نصرانی ها به جای ختنه، فرزندانشان را با آبی به نام معمودیه می شستند (غسل تعمید) و می گفتند: این کار اولاد را طاهر می کند، خداوند هم در پاسخ آنها فرمود: صبغ و تطهیر به ایمان است نه به این غسل. و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که در توضیح «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهُ» (۱) [این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا و ما او را پرستند گانیم] فرمود: یعنی صبغ مؤمنین به ولایت در میثاق. (ادامه ولایت).

صحف: این کلمه هر چند در قرآن تکرار شده امّا از تأویل آن، تأویل کلمات هم معنای آن هم مشخص می شود، مانند صحف (جمع صحیفه) که تکه پوست یا کاغذی است که روی آن می نویسند، مانند مصحف. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که ذیل «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً» (۲) [فرستاده ای از جانب

ص: ۶۲۷

۱- [۱] - بقره/۱۳۸.

۲- [۲] - بینه/۲.

خداوند که (بر آنان) صحیفه های پاک را تلاوت کند [فرمود: منظور از رسول، محمد صلی الله علیه و آله است، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولی الامر بعد از خودش که صحف مطهره اند دلالت می کند (ادامه روایت)].

از این روایت ظاهر می شود که می توان صحف مکرمه و امثال آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. در باب های پیشین به خصوص باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، دلایل وجود اسماء پیامبران و ائمه _ صلوات الله علیهم _ در صحف ابراهیم و صحف موسی و لزوم ولایت ائمه علیهم السلام و برابر بودن تکذیب ولایت با تکذیب خدا، ذکر گردید. برای «کتاب» نیز در جای خود تأویل هایی خواهد آمد که صحیفه را _ در صورت تناسب _ می توان به بعضی از آن تأویل ها برد.

صحاف: جمع صحفه و به معنای کاسه است. تأویل آن قبلاً گفته شده و در «آئیه» و «کأس» و غیر آن هم خواهد آمد.

صدف: و آن چه مشتمل بر آن است. خداوند می فرماید: «الذین یصدفون.» و صدف و صدوف تمایل و اعراض از یک چیز است. می گویند «صدف عنه» یعنی از آن روی گرداند. در روایات دلایل اینکه «الذین یصدفون عن آیاتنا» (۱) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند] منحرفان و مخالفان امام حق هستند، ذکر گردیده است. از جعفر بن مختار نقل شده که گفت: حیّان سراج که از کیسانیه (۲) بود، نزد امام صادق علیه السلام رفت و ادعا کرد که محمد بن حنفیه نمرده و زنده است. امام علیه السلام پس از اثبات مرگ او برای حیّان فرمود: شما از آیات خدا منحرف شدید (صدفتم). خداوند می فرماید: «سَیَنجِزِی الذّین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون» (۳) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب (همین) اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد].

ص: ۶۲۸

۱- [۱] - انعام/۱۵۷.

۲- [۲] - کیسانیان اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی هستند که به کیس معروف بود و قائل به امامت محمد بن حنفیه و غیبت او در کوه رضوی بود.

۳- [۳] - انعام/۱۵۷.

تأمل کن و غافل مباش که مقصود از «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ» (۱) [تا آن که میان دو کوه برابر شد] غیر آن است، زیرا مقصود از «صدفین» (دو صدف) قسمتی از کوه می باشد.

در نهاییه گوید: صَدَف یا صُدْف هم به بخشی از کوه که دیده می شود، می گویند و هم به پوسته ای که مروارید در آن قرار دارد.

تصریف: و آن چه شامل آن و صرف باشد. خداوند که می فرماید: «وَلَقَدْ صَيَّرْنَا» و امثال آن، یعنی «بارها بیان کردیم و توضیح دادیم». در تأویل آن روایت شده که مقصود، تکرار بیانِ علی علیه السلام و ولایت اوست. از دلایل آن، روایتی است از عیاشی که در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند: آن حضرت در تفسیر «وَلَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذْكُرُوا» (۲) [و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پسند گیرند] فرمود: یعنی علی علیه السلام را در قرآن ذکر کردیم، و علی علیه السلام ذکر است. (۳) (ادامه روایت).

بیندیش و بدان که صرف و تصریف به معانی متعدّد در قرآن آمده، از جمله آن چه که ذکر گردید و غیر آن، چون: رد کردن، تبدیل کردن و سایر معانی که هر کدام در محلّ خود توضیح داده می شود. از مطالعه آنها غفلت نکن.

صافون: و صافات و امثال آن که مقصود، ملائکه و صف کشیدن آنها برای عبادت خدای تعالی باشد، یعنی به صف می ایستند یا در عبادت پاهایشان را ردیف می کنند. بدان که در «ملائکه» تأویل آن به ائمه علیهم السلام خواهد آمد. در «حامل» و «مسبحین» گذشت، و در «عرش» هم خواهد آمد که حاملان عرش و تسبیح آنها به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد. پس در اینجا مقصود آن است که حضرات علیه السلام در این دنیا برای عبادت پروردگارشان و در آخرت هم برای شفاعت به صف هستند. همچنین پاهایشان را در عبادت پروردگار ردیف می کنند.

ص: ۶۲۹

۱- [۱] - کهف/۹۶.

۲- [۲] - اسراء/۴۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶.

بعضی روایات این باب در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول گذشت. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: «صافون» (۱) و «مسبحون» (۲)، ائمه علیهم السلام هستند. پس بیندیش.

صدقه: و متصدقون و هر چه شامل آن باشد. صدقه چیزی است که داوطلبانه و به قصد قربت بدهی و با هدیه تفاوت دارد. پس صدقه شامل زکات، نذر و غیر آن هم می شود. در «زکات» به طور مفصّل و در «مسکین» گذشت، و در «مال»، «انفاق»، «قرض»، «صله» و امثال آن، دلایل امکان تأویل صدقه به بعضی از تأویل های زکات و امثال آن خواهد آمد، مثل بذل مال در مواسات با شیعه و کمک و انفاق به مستضعفان آنها، از سر محبت ائمه علیهم السلام و ولایت آنها.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که به دشمنان ما صدقه بدهد مثل آن است که در حرم خدا و حرم من دزدی کرده (ادامه روایت).

و مانند بذل علم و معرفت، و نیز بذل مال و علم و جاه و مقام و امثال آن که وسیله اعانه و کمک به امام علیه السلام و شیعیانش باشد. حتی اگر در حدّ بیان فضائل و مناقب آنها و مدح شیعیان شان _ در صورت عدم خوف _ باشد، همچنین بذل نیرو و قوت بدنی در راه کمک به شیعیان ضعیف، حتی اگر به دستگیری از نابینایی یا حفظ کسی از لغزش و امثال آن و دعا برای برادران شیعه و انجام حج و روزه و سایر عبادات و مبرّات مانند آن به نیت آنها باشد، که از همین جا تأویل «متصدّقین» (۳) و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام معلوم می گردد. زیرا چنان چه معلوم است، اصل همه اینها بلکه همه خیرات که مهم ترین آنها هدایت به دین و بیان آن است، از ائمه علیهم السلام و علما و افراد خیر شیعه می باشند، تأمل کن و از امکان تأویل صِدقات (جمع صداق به معنای مهریه) به مطالبی از این قبیل غافل مشو، زیرا این تأویل در همه نوع عطا و انفاق صادق است.

ص: ۶۳۰

۱- [۱] - صافات/۱۶۵.

۲- [۲] - صافات/۱۶۶.

۳- [۳] - یوسف/۸۸.

صدق: و صادق و صدیق و هر چه به معنای آن است، مانند «مصدق» و «من یصدق» و امثال آن به صورت مفرد و جمع و مؤنث و مذکر. بدان که صدق، ضد کذب، و صدیق کسی است که بسیار راست می گوید و در گفتار و کردار ملازم راستی و صدق است و دستورات پیامبران را کاملاً تصدیق می نماید. و گفته شده که صدیق کسی است که علمش درست و صادق باشد، و مخفی نیست که شخص کامل در همه این صفات، امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام می باشند، صدیق حقیقی و واقعی آنها هستند و صدیقه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

در روایتی که به سندهای متعدد و حتی از اهل سنت نقل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است، حزقیل که مؤمن آل فرعون است، و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین این سه نفر است.

در کشف الغمّه به نقل از گروهی از اهل سنت روایت کرده که گفته اند: آیه «أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَ الشّٰهِدَاءُ» (۱) در شأن علی علیه السلام نازل شده است. و در روایات بسیاری و همچنین زیارات می خوانیم که به آن حضرت «أَيُّهَا الصّٰدِقُ الْاَكْبَرُ» خطاب می شود. در «آخر» کلام آن حضرت گذشت که فرمود: من اولین صدیقین هستم. یعنی ایشان اولین کسی بود که در عالم نور پیش از خلقت سایر مخلوقات، پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد.

در زیارت دیگری می خوانیم: «یا رَأْسَ الصّٰدِقِیْنَ»، یعنی نسبت به دیگر صدیقان مانند ائمه علیهم السلام و شیعیان خالصشان، آن حضرت در رأس همه است، چون بعضی از شیعیان کامل را می توان مجازاً مصداق این اسم دانست، زیرا چنان که گذشت، این گونه افراد جزء اهل بیت علیهم السلام به حساب می آیند، لذا آن چه به معنای صدیق است بر آنها نیز اطلاق می گردد. حال یا این اطلاق _ چنان چه گفتیم _ مجازی است و یا تفضّل صرف از جانب خداوند عزّ و جل، همانطور که در «شهداء» دلایل آن گفته شد. در خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر

ص: ۶۳۱

کدام از شیعیان ما که بمیرد، صدیق و شهید است، امر ما را تصدیق کرده و محبت‌ها و دشمنی‌هایش در راه ما بوده و با این شیوه خواستار وجه خدا و جهان آخرت، مؤمن به خدا و رسول است، که خداوند فرموده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ» (۱) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده‌اند. آنان همان راستینانند].

و در تفسیر امام علیه السلام آمده که: هر کس در دنیا برای برادران شیعه اش تواضع کند، نزد خداوند از صدیقین و شیعیان واقعی علی علیه السلام است. و در روایتی آمده که هر مؤمنی صدیق است. تأویل کلمات هم معنای مصدق نیز همین گونه می‌باشد، زیرا ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، مصدقانی هستند که توحید و نبوت و ولایت را تصدیق نمودند. و بارها گفته شد که ایمان یعنی تصدیق ولایت در کنار تصدیق توحید و نبوت، که سردسته همه مصدقان، علی علیه السلام است، همچنان که اخیراً هم معلوم گردید.

در کتاب مناقب و غیر آن از تعدادی راویان اهل سنت به نقل از ابن عباس و غیر او و همچنین از تعدادی راویان شیعه نقل شده که امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ» (۲) [و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزگاراند]. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق را آورد و علی علیه السلام او را تصدیق نمود (ادامه روایت).

همچنین در روایات آمده که تأویل «صدق» ولایت علی علیه السلام و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است. در تفسیر عیاشی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: صدق در «كَذَّبَ بِالصُّدُقِ» (۳) [سخن راست را چون به سوی او آمد دروغ پنداشت] ولایت ما اهل بیت است.

و در کشف الغمّه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که در توضیح آیه فرمود:

ص: ۶۳۲

۱- [۱] - حدید/۱۹.

۲- [۲] - زمر/۳۳.

۳- [۳] - زمر/۳۲.

آن کسی است که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره علی علیه السلام نپذیرد. و در غیر آن از امام رضا علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در تفسیر آیه فرمود: صدق، علی علیه السلام است. و در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود: صدق، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

طارق بن شهاب می گوید: علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: صدق و ع_دل در «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا» (۱) [و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است] امام است. از این رو در تفسیر امام علیه السلام ذیل آیه «مُصِیْدًا لِمَا مَعَكُمْ» (۲) [مؤید همان چیزی است که با شماست] می فرماید: در کتاب یهود آمده که محمد پیامبر صلی الله علیه و آله، سید اولین و آخرین و مؤید به سید اوصیاء و خلیفه رسول پروردگار عالمیان و فاروق اَمّت و در شهر حکمت است.

اما در روایات زیادی آمده که تأویل «صادقون»، ائمه علیهم السلام هستند، زیرا عصمتی دارند که در همه گفتار و کردارشان ملازم با صدق است، بخصوص در عهدهایی که خداوند از آنها گرفته، چنان چه از توضیحات ذیل «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۳) استفاده می گردد، که بعضی شیعیان بلکه اکثرشان مجازاً به این تأویل ملحق می گردند، زیرا چنان چه توضیح داده خواهد شد، آنها در ادعایشان نسبت به حقانیت ائمه علیهم السلام صادق هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما هرگاه سخن بگویم صادق هستیم. و در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم هایی در قرآن می باشد که مخصوص من است، مواظب باشید که خود را بر آن اسامی غلبه ندهید که گمراه می شوید، خدای تعالی که فرمود: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۴) [با راستگویان باشید] آن صادق من هستم.

و از جابر و غیر او نقل شده که در توضیح «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» گفت: یعنی

ص: ۶۳۳

۱- [۱] - انعام/۱۱۵.

۲- [۲] - بقره/۴۱.

۳- [۳] - احزاب/۲۳.

۴- [۴] - توبه/۱۱۹.

با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید. و از علی علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: «صادقون» ما هستیم و «عشیره» یعنی عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله و از ابن عباس هم نقل شده که ذیل همین آیه گفت: یعنی با علی علیه السلام و اصحابش باشید. و در روایت دیگری گفت: با آل محمد علیهم السلام باشید.

مؤلف گوید: شاید مقصود از اصحاب علی علیه السلام، شیعیان خاص او باشد، چنانچه در «صدق» گفتیم که آنها هم جزء تأویل صدق قرار می گیرند. و شاید هم مقصود از اصحاب، ائمه علیهم السلام باشد.

و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ (۱)» [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] در شأن ما است. آنگاه فرمود: به خدا قسم منتظر منم، و کسانی که پیمان خود را به پایان بردند و شهید شدند، حمزه و جعفر هستند. البته تأویل این آیه به حسین علیه السلام و یارانش قبلاً ذکر گردید. و در کافی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای علی، کسی که پیمان خود را به انجام رسانده و شهید شد آن است که تو را دوست بدارد و بمیرد، و منتظر کسی است که تو را دوست بدارد و هنوز نمرده. (۲)

دلالت این روایت بر اینکه صادق شامل بیشتر شیعیان می گردد، واضح است، و مؤید این شمول تفسیر آیه مذکور است که در «ایمان» گذشت، و مخفی نیست که همه اینها حق است. تأمل کن.

و بدان که در تفسیر امام هنگام تأویل آیه «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳) [اگر راست می گوئید] که خطاب به منافقین و کفار است، می فرماید: یعنی اگر راست می گوئید که محمد این قرآن را از پیش خود در آورده و از جانب خداوند نازل نشده و آن چه در فضل علی علیه السلام بر همه امت می گوید، به امر خدا نیست (ادامه روایت).

ص: ۶۳۴

۱- [۱] - احزاب/ ۲۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۲۷.

۳- [۳] - بقره/ ۲۳.

این تفسیر در مواضع متعدد به کار می آید. مؤید همه آن چه گفته شد، توضیحات «کذب» است که خواهد آمد. در توضیحات «قدم» تأویل «قدم صدق» به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ولایت و شفاعت را ذکر می کنیم، و در «لسان» تأویل «لسان صدق» به علی علیه السلام و اینکه او لسان صادق خدا است خواهد آمد. در «عداوت» نیز توضیح می دهیم که صَدِیق (دوست) (به فتح صاد و بدون تشدید دال) مقابل عدُوّ (دشمن) است، و ظاهراً مقصود از آن مؤمن در مقام مدح است. تأمل کن.

صاعقه: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. گفته شده که صاعقه نام عذابی مهلک است. و گفته اند: صاعقه، فریاد عذاب را گویند که انسان به واسطه آن غش می کند و می میرد. لذا بعضی آن را به مرگ تفسیر کرده اند. و گفته اند: صاعقه نوعی رعد است که همراه با آن آتشی شعله ور می گردد که از برخورد تکه های ابر به وجود می آید و به هر چه برخورد کند آن را می سوزاند. همانطور که در «ثمود» گذشت، در «عذاب» هم دلایل تأویل «صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»^(۱) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرا گرفت] به شمشیر هنگام ظهور قائم علیه السلام و اینکه این تأویل در سایر آیات هم معنای آن هم جاری است ذکر خواهد شد. همچنین ممکن است صاعقه را تبدیل کنیم به هر چه که موجب هلاکت می گردد، بلکه از توضیحاتی که در اول سوره بقره می آید ظاهر می گردد که می توان صاعقه را به لعنت و امثال آن که از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین صادر می گردد و مخاطب آن را مفتضح می کند، تأویل نمود.

صلصال: در قاموس گوید: صلصال خاک داغی است که با شن و گل خشک مخلوط شده، ولی به ظروف سفالی و غیر آن تبدیل نشده. گل گندیده را نیز صلصال گویند. بهترین تعریفش همان است که از روایات بر می آید. در «طین» نیز مقصود از آن خواهد آمد.

ص: ۶۳۵

صَمَّ: جمع اصَمَّ است، یعنی کسی که نمی شنود، و برای کسی که حق را نمی پذیرد و با عقل سالم استدلال نمی کند نیز کنایه زده می شود. در قرآن به این معنا با لفظ اصَم و کلمات هم معنای آن آمده. در «أذن» و «سمع» توضیحاتی دادیم که در اینجا به کار می آید. در «شرك» هم روایتی به این مضمون که منکر علی علیه السلام، روز قیامت کر است، ذکر گردید.

در تفسیر امام علیه السلام ذیل «صَمَّ» می فرماید: یعنی در آخرت و عذاب آن کر می شوند. در «اعمی» دلایل اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام در این دنیا هم کر هستند، خواهد آمد. به این معنا که تاب شنیدن فضائل آنها را ندارند. تحقیقی در این بحث گذشت که در اینجا هم مفید است. در «بکم» هم بیان اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام در زمان رجعت کر هستند گفته شد.

اصنام: جمع صِنَم و آن بُت است که به جای خداوند پرستیده شود. گفته اند: صنم بتی است به صورت نقش و یا مجسمه ای از سنگ و غیر آن، اما وَثَن بُتِی است که از نقش و تصویر نباشد. در «فحشا» دلایل تأویل فحشاء به دشمنان ائمه علیهم السلام یعنی خلفای جور خواهد آمد. در باب سوم فصل اول از گفتار اول، وجوه این استعاره را توضیح دادیم، زیرا نزد پیروانشان معلوم است که آنها را به دست خودشان به خلافت نصب نمودند، بدون اینکه امری از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت آنها صادر شده باشد. و گفته اند که این خلفا و ائمه جور هم مانند بت هایی هستند که کفار به دست خود تراشیده و بدون اینکه خداوند دستور داده باشد، آنها را می پرستیدند و می گفتند این بت ها شفیعان ما نزد خداوند هستند.

از آن چه ذکر گردید، معلوم می شود که می توان بت هایی که به اسم یاد شده اند مانند یغوث و یعوق و نسر و امثال آن را به سه رئیس مخالفین و امثال آنها تأویل کرد. علاوه بر روایتی که خواهد آمد مبنی بر اینکه لات و عزی به اولی و دومی اطلاق می گردد و این اطلاق مستلزم تأویل مناه به سومی است. و تأویلی که در «جبت» گذشت به اینکه جبت اولی است با این توجیه که مقصود از آن هر چیزی غیر خدا است که پرستیده شود. و حقیقت _ چنان چه ابن اثیر در نهایه تصریح کرده

— آن است که اصل مقصود از هر بتی، معبود غیر از خدا است، پس بر سه خلیفه و امثال آنها صدق می‌کند. در «طاغوت» مطالبی می‌آوریم که این مطالب را واضح می‌سازد. پس بیندیش.

صیام: و آن چه شامل آن باشد، چون صائمین. اصل صوم خودداری است ولو از سخن گفتن. و در اینجا منظور خودداری از مفطراتی است که خدای تعالی معین فرموده. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول دلیل تأویل صوم به ائمه علیهم السلام و اینکه صوم از فروع ائمه علیهم السلام است و شیعیانشان صائم هستند، ذکر گردید. همچنین دلیل اینکه آنها اصل خیرند و هر خیر و نیکی — از جمله صوم — از آنها منشعب است بیان گردید. در «صلاه» حدیث آن حضرت که فرمود: صلاه و صیام در کتاب خدا ما هستیم و امثال آن، همراه با توضیح نتایج و مفاهیم آنها و وجه این استعاره خواهد آمد.

و بدان که می‌توان صیام در قرآن را بر معنای متعارفش نیز حمل کرد، اما به این صورت که مقرون به ولایت باشد، چنان چه نظیر آن در «زکاه» گفته شد و در «صلاه» هم خواهد آمد، پس بیندیش.

اصطفاء: و مصطفون و هر چه شامل اصطفاء الهی باشد، مانند: «اصطفاه الله»، به معنای انتخاب کردن و برگزیدن است. پس «من اصطفاه الله» یعنی کسی که خدا او را از میان خلقش انتخاب کرده و برگزیده. و شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان همین گونه اند، چنان چه در «خیره» گذشت. در روایات بر تأویل «من اصطفاه الله» به ائمه علیهم السلام و اینکه آنها و شیعیانشان برگزیده خدا هستند، تصریح شده است، چنان چه در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول حدیثی آوردیم که در آن خطاب خداوند به پیامبرش این گونه بود که شما و شیعیانتان برگزیده من هستید. (ادامه روایت).

در «باب» نیز دلیل اینکه آنها برگزیدگان خداوند از میان خلق هستند ذکر گردید. در زیارات می‌خوانیم: «یا من اصطفاه الله» (ای برگزیدگان خداوند). خدای

تعالی می فرماید: «اللَّهُ يَضِيّطْفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسِيًّا وَمِنَ النَّاسِ» (۱). [خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم] همچنین در زیارات می خوانیم: شما نمازی هستید که خداوند برگزید و پاکش کرد و این گونه در قرآن توصیفش نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...» (۲) که او ذریه برگزیده است.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائمه علیهم السلام، به امر خدا برگزیده شده اند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَسَيَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى» (۳) فرمود: آنها آل محمد علیهم السلام هستند. (۴)

و در امالی و غیر آن با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۵) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند] فرمود: این آیه مخصوص فرزندان فاطمه علیها السلام است، ظالم ما کسی است که حق امام را نشناسد، و میانه رو کسی است که به حقانیت امام معترف باشد، و سابق به خیرات، امام معصوم است.

و در روایت دیگری فرمود: افراد نام برده در این آیه، آل محمد علیهم السلام هستند. ظالمانشان هلاک شوند، مقتصدان صالح اند و سابق به خیرات، امام معصوم است. و در روایت دیگری: سابق به خیرات، علی علیه السلام است. و نیز سابق به خیرات، افرادی از آل محمد علیهم السلام هستند که به شهادت رسند، و ظالمانشان کسانی هستند که هم عمل صالح دارند و هم عمل بد، و مقتصدان مجتهدان می باشند.

ص: ۶۳۸

۱- [۱] - حج/ ۷۵.

۲- [۲] - آل عمران/ ۳۳.

۳- [۳] - نمل/ ۵۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵- [۵] - فاطر/ ۳۲.

استاد ما جناب علامه (رحمه الله علیه) مطالبی فرموده که خلاصه آن چنین است: مقصود از اصطفاء در اینجا آن است که از میان آنها ائمه علیهم السلام و اوصیائی قرار داده نه اینکه همه شان را برگزیده باشد. و مقصود از ظالم هالک، گنهکاران آنها هستند یا کسانی که به ناحق ادعای امامت کنند و عقیده درستی نداشته باشند. بنابراین ضمیر در «جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» (۱) که آخر آیه ذکر شده به مقتصدان برمی گردد نه ظالمان.

مؤلف گوید: شاید هم بتوان ضمیر را به همه آنها ارجاع داد، زیرا روایت شده که همه فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام از دنیا نمی روند، مگر اینکه به علی و ائمه علیهم السلام، ایمان می آورند، حتی اگر دم مرگشان باشد، و این از خصوصیات آنهاست، چنانچه ان شاء الله در آخر سوره نساء در تفسیر «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» (۲) خواهد آمد.

صلاه: و مصلون و سایر مشتقات صلاه مانند «یصلی»، «من صلی» و امثال آن. بدان که صلاه در قرآن هم به خدای تعالی، هم به ملائکه و هم به مؤمنین، اسناد داده شده است. در سوره احزاب روایاتی خواهد آمد متضمن اینکه صلاه از جانب خداوند، رحمت و تزکیه و ثناء می باشد، و از جانب ملائکه مدح و نیز تزکیه، و اما از جانب مردم عبارت است از دعا و تصدیق و اقرار به فضل و همچنین انجام عبادتی که معلوم است. در اینجا سخن ما در بیان تأویل آخری (یعنی عبادت مشخص) است، به علاوه شکی در اینکه مورد دو معنای اول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و صلوات خداوند و ملائکه شامل هیچ گروهی از مخالفین آنها نمی شود، نیست. زیرا امکان ندارد که بر اهل آتش و دشمنان خدا درود فرستاده شود. پس بدان که در روایات، هم تأویل صلاه به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و ولایت آنها و به صلوات فرستادن بر محمد و آل طاهرین - ش - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده و هم به معنای متعارف آن. البته

ص: ۶۳۹

۱- [۱] - فاطر/۳۳.

۲- [۲] - نساء/۱۵۹.

در صورت همراهی با ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام نماز از آنها. همچنین در روایت است که «الصلاه الوسطی» (۱) (نماز میانه)، علی علیه السلام است، و مقصود از «صلوات» (۲)، ائمه _ صلوات الله علیهم _ هستند. در فصول پیشین توجه این تعبیر تا حدودی بیان گردید. استاد ما جناب علامه _ طاب ثراه _ فرمود: وقتی نماز در علی علیه السلام کامل می شود و نماز کامل فقط توسط علی علیه السلام و امثال او چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خوانده می شود، و آثار نماز بر آنها نمایان است، به طوری که گویی آنها عین نماز شده اند و همچنین به علت اهمیت زیاد قبول ولایت علی علیه السلام در قبول نماز و عدم صحت نماز بدون ولایت او و اینکه دعوت کننده به نماز و آموزش دهنده نماز او بود. لذا گاهی از این امور در بیان بطن قرآن، به آن حضرت و ائمه علیهم السلام تعبیر می گردد.

مؤلف گوید: مخفی نماند که توجه تأویل سایر عبادات به آن حضرات علیه السلام نیز همین می باشد، پس غافل مشو. لذا تأویل مصلین و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام و شیعیان شان بر همین مبنا است، زیرا آنها متمسک به صلاه مذکور _ به هر معنا که بگیریم _ هستند. و در روایتی مصلین به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شده، زیرا آنها اولین نماز گزاران بودند.

لازم است بعضی روایات را که دلیل این مطالب است ذکر نماییم: در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَأَقِمْوا الصَّلَاةَ» (۳) فرموده: یعنی نمازهای واجب را به طور کامل با رکوع و سجود و حفظ اوقات و احکام آن و خودداری از انجام مبطلات نماز یا کارهایی که موجب نقصان آن می شود به جای آورید، حقوق لازم نماز را ادا کنید که بزرگ ترین آنها صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و آل پاکش علیه السلام است. همراه با اعتقاد به امامت و ولایت آنها و اینکه آن حضرات بهترین خلق هستند، و همچنین همراه با ادای حقوق الهی و یاری رساندن به دین خدا. معنای

ص: ۶۴۰

۱- [۱] - بقره/۲۳۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - یونس/۸۷.

دیگر آیه این است که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش را که علی علیه السلام سید و افضل همه آنهاست، برپا دارید. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (۱) [و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد] فرمود: یعنی هر جا اسم پروردگارش برده شود بر محمد صلی الله و علیه و آله و آل او علیهم السلام درود و صلوات فرستد. و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد به معنای آن است که: من بر سر آن میثاق و وفا می هستم که هنگام «الست بر بکم» جواب مثبت بدان دادم. (۲)

و شیخ از داوود بن کثیر روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای داوود، صلاه در کتاب خدا ما هستیم، زکات ما هستیم، صیام ما هستیم، حج ما هستیم، شهر حرام (ماه حرام) ما هستیم، بلد حرام ما هستیم، کعبه الله و قبله الله و وجه الله ما هستیم. خدای تعالی می فرماید: «فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۳) [و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست]، آیات ما هستیم، بیانات ما هستیم. (ادامه روایت)، تا آنکه فرمود: خداوند ما را آفرید و خوب آفرید، و ما را در کتابش نام برد و به بهترین و دوست داشتنی ترین نام ها نزد خودش برای ما کنایه آورد. (ادامه روایت).

در باب دوم فصل اول از گفتار اول، روایت سعد خفاف که بیانگر تأویل صلاه به ائمه علیهم السلام بود ذکر گردید و نیز روایتی به همین مضمون در باب چهارم همان فصل که در آن آمده بود: صلاه از فروع ائمه علیهم السلام است. همچنین در آن روایت دلیل اینکه آنها اصل هر خیری هستند و هر نوع نیکی _ از جمله صلاه _ از آنها نشأت می گیرد، بیان شد. و در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول به نقل از کتاب، اختصاص دلیل تأویل صلاه به علی علیه السلام و ولایت و نیز تأویل «فَإِذَا

ص: ۶۴۱

۱- [۱] - اعلی/ ۱۵.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۱۱۵.

۳- [۳] - بقره/ ۱۱۵.

قُضِيَتِ الصَّلَاةُ»(۱) [و چون نماز گزارده شد] به وفات علی علیه السلام ذکر گردید. در «زکات» نیز دلیل تأویل صلاه به علی علیه السلام گذشت.(۲)

و در روایت سلیمان از علی علیه السلام آمده که فرمود: صبر در «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»(۳) [و از صبر و نماز یاری جوید، و به راستی نماز، کاری بس سنگین و گران است، مگر بر فروتنان] رسول خدا صلی الله علیه و آله است و صلاه اجرای ولایت من است، و اینکه خداوند فرمود: صلاه دشوار است و هر دوی آنها را دشوار نخواند، به این دلیل است که حمل ولایت بر غیر خاشعان سنگین است، و خاشعان شیعیان فهیم و بینا هستند. (ادامه روایت).

و در تفسیر عیاشی از ثمالی و جابر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: «وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ»(۴) [و نمازت را به آواز بلند مخوان] یعنی ولایت علی علیه السلام _ که عین صلاه است _ و اکرام هایی که بر تو روا داشتیم را با صدای بلند اعلام نکن تا زمانی که به تو امر کنیم، و «لَا تُخَافُتْ بِهَا» (با صدای آهسته هم نخوان) یعنی علی را کتمان و پنهان نکن و به او بگو که چه اکرامی نسبت به او داریم. (ادامه روایت).

در همان تفسیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»(۵) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید] فرمود: صلوات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند، و وسطی امیر مؤمنان علیه السلام است، و «قوموا لله قانتین»(۶) یعنی جهت اطاعت ائمه علیهم

ص: ۶۴۲

۱- [۱] - جمعه/۱۰.

۲- [۲] - اختصاص، ص ۱۲۹.

۳- [۳] - بقره/۴۵.

۴- [۴] - اسراء/۱۱۰.

۵- [۵] - بقره/۲۳۸.

۶- [۶] - همان.

السلام به پا خیزید. (۱) (ادامه روایت).

و در روایت ادريس بن عبدالله از امام صادق عليه السلام روایت شده که در توضیح آیه «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (۲) [گویند: از نماز گزاران نبودیم] فرمود: یعنی می گویند ما از پیروان امامانی که خداوند در وصفشان فرموده «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (۳) نبودیم. مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر اولین اسب است مصلی نامند (یعنی اسبی که در مسابقه دوم می شود مصلی نام دارد)؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید «ما از مصلین نبودیم» یعنی پیرو پیشروان نبودیم. در محل خود، روایات دیگری نیز خواهد آمد، توفیق از خدا است.

تصلیه: و هم خانواده های آن مانند «اصلوها» و امثال آن. در قاموس گوید: «صَلَى اللَّحْمَ يَصْلِيهِ صَلِيًّا» یعنی گوشت را کباب و برشته کرد، و نیز در آتش انداخت تا آن را بسوزاند، مانند «أَصْلَاهُ». در قرآن امثال «تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ» (۴) [و فرجامش در افتادن به جهنم آست] زیاد آمده، و مخفی نیست که چنین عذابی جز برای دشمنان ائمه عليهم السلام نخواهد بود. تأمل کن.

صنوان: معنای صنوان این است که از یک پایه و ریشه دو درخت نخل یا بیشتر منشعب شود. مفرد آن صنو و به معنای مثل است. ابن به طریق، ابن نعیم و دیگران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: مردم از درخت های مختلف هستند، و من و علی از یک درخت هستیم، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ...» (۵) [و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از ریشه و چه غیر از یک ریشه ...]. تأمل کن.

ص: ۶۴۳

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- [۲] - مدثر/۴۳.

۳- [۳] - واقعه/۱۰.

۴- [۴] - واقعه/۹۴.

۵- [۵] - رعد/۴.

ضیاء: گفته شده: فرق ضیاء و نور آن است که ضیاء از اصلِ یکِ مولّد تولید می شود، ولی نور یک چیز ممکن است از خود آن چیز تولید نشده بلکه از چیز دیگری کسب شده باشد. در «نور» دلایل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ضیاء هستند خواهد آمد. در زیارت می خوانیم: «یا ضیاء الله» (ای ضیاء خدا). بنابراین هر جا مناسب باشد، تأویل آن به اهل بیت صحیح است.

ضغث: مفرد و جمع آن در قرآن آمده، مانند اضغاث. اصل ضغث دسته خاشاکی است که ممکن است تر و خشک در آن باشد، و برای چیزی که مختلط و غیرواقعی است استعاره قرار می گیرد، و به همین لحاظ به خواب های پریشان و مشتبه، اضغاث گویند. بنابراین شاید در صورت تناسب، بتوان آن را به مخالفان ائمه علیهم السلام و نظریات فاسد آنها، و اموری که به گمان خودشان حق است، تأویل نمود. اما مورد ضغث در سوره ص و اضغاث در سوره یوسف علیه السلام و سوره انبیاء و تطبیق تأویل نیاز به تکلف و توجیه پیچیده ای دارد، که نیازی به آن نیست، چنان چه ظاهر خواهد شد.

ضر: و ضرّاء و مضطر و آن چه هم معنای آن است مانند ضرار، ضرار و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» (۱) [یا (کیست) آن کس که در مانده را چون وی را بخواند اجابت می کند] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در شأن قائم علیه السلام نازل شده، به خدا قسم او مضطر است، هر گاه در مقام (ابراهیم علیه السلام) دو رکعت نماز بخواند و دعا کند، خداوند

ص: ۶۴۴

دعایش را اجابت می فرماید. (۱) مؤلف گوید: مضطر در لغت کسی را گویند که به چیزی پناه می برد، و کسی که ضرری یا یکی از بلاهای روزگار او را بیچاره و محتاج ساخته. و ضرر، سختی و شدت و بدحالی، و ضد نفع و امثال آن است. در «صبر» دلایل اینکه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هنگام بلاها و سختی ها صابرند ذکر گردید. پس اگر ضراء را به احتیاج و نیاز به دشمنان دین و امثال آن تأویل کنیم، تأویل مضطر به قائم علیه السلام بلکه به همه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان صحیح می باشد. همچنین تأویل ضرر و ضراء و امثال آن به ضرر و شر و سختی ای که در زمان حکومت و شوکت مخالفان اهل بیت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می رسد، صحیح می باشد. لذا در «اهلاک» خواهد آمد که در تفسیر امام علیه السلام آیه «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» (۲) [پس هر کس به خوردن آنها ناچار شود، به شرط آن که ناچاری او در اثر ستمکاری و سرکشی نباشد، بر او گناهی نیست] به کسی که برای حفظ جان خود از دشمنان دین و از ترس ضرر و اذیت آنها مجبور به ارتکاب فعلی حرام - هرچند نزد آنها عبادت باشد - می گردد، تأویل کرده اند. تأمل کن و از روایاتی که در مورد ضرر به دشمنان دین وارد شده غافل مباش، چون مقصود از ضرر، محدودیت هایی است که خداوند برای ادب آنها قرار داده تا به راه حق بیایند. همچنین از ضرری که خداوند بندگان را از آن منع فرموده و راضی به ارتکاب آن نیست غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

مضاجع: جمع مضجع، محل خوابیدن و استراحت است. تأویل آن همان تأویل «مرقد» می باشد. تأمل کن.

تضرع: و هم خانواده های آن. می گویند: «تضرع الی الله» یعنی به درگاه خدا زاری و تذلل کرد و طلب حاجت نمود. از توضیحاتی که در «خشوع» و غیر آن آمد، تأویل تضرع نیز نسبت به انسان های خوب و بد مشخص می گردد. و واضح است که درخواستِ خوبان، باقی ماندن بر ولایت و هدایت و زیادتیر شدن آن و

ص: ۶۴۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- [۲] - بقره/۱۷۳.

همچنین کسب نعمت های ظاهری و معنوی در دنیا و آخرت است. اما درخواستِ بدان و اشرار، برداشته شدن عذاب به خاطر ترک ولایت در قیامت کبری می باشد و در دنیا منحصر به زمان مرگ و مواجه شدنشان با عذاب است. تأمل کن.

ضعفاء: و مستضعفان و هم خانواده های آن، چون «الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا» و غیره. بدان که ضعف یا به حسب دنیا است و یا به حسب آخرت. و معلوم است که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دوران حکومت ظالمان پیش از قیام قائم علیه السلام، بارزترین نمونه نوع اول بوده اند. لذا در روایات آمده که تأویل ضعفا و مستضعفان و امثال آن به معنای اول (ضعف در دنیا)، آنها هستند.

امّا در مورد ضعف به صورت مفرد و جمع و مستضعفین به معنای دوم، روایت شده که تأویل آن کسانی هستند که دین ضعیفی دارند و امام را نمی شناسند. بنابراین سزاوار است در هر مقام به مناسبت هر کدام از دو معنا، تأویل را بیان کرد.

در اینجا روایاتی را برای توجه عاقلان و اهل فهم می آوریم که دلالت بر تأویل اول دارد:

در تفسیر عیاشی از حرمان از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «...الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا...»^(۱) [چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر...] فرمود: این افراد ما هستیم.

صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسنین (ع) نگاه کرد و گریست و فرمود: مستضعفان بعد از من شما هستید. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می گوید: «وَأُزِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً...»^(۲) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان

ص: ۶۴۶

۱- [۱] - نساء/ ۷۵.

۲- [۲] - قصص / ۵.

را وارث (زمین) کنیم] که این آیه تا روز قیامت در حق ما جاری است. و در روایت ایوب آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی هاشم و اهل بیتش فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهید بود.

مؤلف گوید: در «قوت» مؤید آن که دلالت بر تأویل «قوی» به قائم علیه السلام دارد و نیز دلایل اینکه شیعیان ائمه علیهم السلام از آنها و جزء آنها هستند، خواهد آمد. علاوه بر روایاتی که در ضعیف و مستضعف بودن شیعیان در حکومت های ظلم و زمان غیبت امام علیه السلام به ما رسیده است.

اما از جمله روایاتی که بر تأویل دوم و بلکه اول دلالت دارد روایت سماعه است که گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین سؤال کردم. فرمود: آنها اهل ولایت اند. گفتم: کدام ولایت؟ فرمود: منظور ولایت دین نیست، چون ولایت دین در نکاح و ارث و معاشرت می باشد، و افرادی که فقط چنین ولایتی دارند، نه مؤمن هستند و نه کافر و گروهی از آنها منتظر امر خداوند هستند. آنگاه فرمود: *أَمَّا «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ...» (۱)* [و چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید، همانان که می گویند پروردگارا! ما هستیم.

مؤلف گوید: چون مستضعفین که سماعه در مورد آن از امام سؤال کرد در دو موضع از سوره نساء آمده، حضرت، اولی را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چون در مورد اول خداوند مستضعفین را همراه با نام خود آورده و جهاد در راه آنها را مانند جهاد در راه خود معرفی فرموده _ چنان چه از مطالعه کل آیه واضح می گردد _ و دومی را به کسانی که ایمانشان کامل نیست، تأویل فرمود، که انطباق مستضعفین بر چنین افرادی با مطالعه کل آیه معلوم می گردد.

و در تفسیر امام علیه السلام آمده که: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: چه کسی مستحق زکات است؟ فرمود: مستضعفان از شیعه محمد و آل پاکش که بصیرتشان ضعیف است. اما کسانی از آنها که بصیرت قوی دارند و نسبت به ولایت

ص: ۶۴۷

اولیاء خدا و براءت از دشمنان خدا معرفت خوبی دارند، برادران شما در دین و از رحم شما و پدران و مادرانتان به شما نزدیک ترند. به آن حضرت گفتند: پس مستضعفان از مخالفان و جاهلان نسبت به حق اهل ولایت چطور؟ فرمود: به هر کدام از آن جاهلان کمتر از یک درهم و کمتر از یک قرص نان داده می شود. اما به مخالفان نه زکات داده می شود و نه صدقه. (ادامه ولایت).

روایات در بیان اینکه مستضعفین کسانی اند که امر ولایت را نمی شناسند، بسیار و در کافی و غیر آن ذکر گردیده است. در «جاهلین»، «مسکین»، «زکات» و غیر آن مطالبی در تأیید این معنا آمد. در «فساد» و غیر آن هم می آید.

ضعف: و اضعاف و مضاعفه و آن چه معنای آن را برساند. اصل ضِعْف _ به کسر ضاد _ مقدار دو برابر یا بیشتر الی بی نهایت است.

بسیاری از اهل لغت گفته اند که ضِعْف منحصر به دو برابر نیست، بلکه کمترین حد آن دو برابر، و بیشترین حد آن بی نهایت است. امّا مخفی نماند که تضاعف خیر (چند برابر شدن اعمال خیر) مخصوص اهل ولایت، و تضاعف عذاب و امثال آن مخصوص غیر آنها بلکه دشمنان اصحاب ولایت است. و در بعضی روایات آمده که خداوند تعالی هر کدام را تا هفتصد برابر یا بیشتر، زیاد می کند، چنان چه در «سبع» و «سنبل» مطالبی در تأیید آن آمد. و کمترین حدی که خداوند زیاد می کند، دو برابر است. پس ببیندیش.

ضیق: و هم خانواده های آن چون ضِیق و غیره. اصل ضِیق، ضدّ وسعت است و به فقر و ناگواری و اندوه و هر حالت سختی، ضیق گفته می شود. در «شرح» و «حرج» گذشت، و در «یسر» بلکه «عسر» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آنها تأویل ضیق صدر (تنگی سینه) بلکه مطلق «ضِیق» (تنگ) را با توجه به تقابل آن با شرح صدر و یسر و تناسب آن با عسر و حرج استنباط کرد.

مؤید این معنا روایتی است در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام که ضمن حدیثی فرمود: هر گاه خداوند شرّ بنده ای را بخواهد، در دلش نقطه سیاهی می گذارد و گوش دلش را مهر می زند تا در کفر خود مردّد بماند و اعتقاد در قلبش قرار نگیرد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

حَرَجا» (۱) [هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند]

در روایت دیگری آمده که فرمود: آیا می دانی حرج چیست؟ گفتم: نه. آن حضرت انگشتان دست خود را به هم متصل کرد و فرمود: مانند یک چیز بسته که نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد. و معلوم است که همه اینها در مورد کسی می باشد که ولایت را نپذیرد. تأمل کن تا دریابی.

ضحک: یعنی مشتقات آن. بدانکه از آن چه در «صدّ» و «مجرمین» گذشت و از توضیحاتی که در سوره مطففین آمده، استفاده می شود. به حسب تأویل، مقصود از خنده افراد مذموم در قرآن، خنده دشمنان ائمه علیهم السلام بر شیعیان و مسخره آنها است، و مقصود از خنده مؤمنین بر دشمنانشان، در بهشت می باشد که در سوره مذکور به طور صریح می آید.

در تفسیر قمی ذیل «وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى» (۲) [و هم اوست که می خنداند و می گریاند] فرمود: آسمان را با باران به گریه آورد و زمین را با نباتات به خنده انداخت و چنان که ظاهر است، این معنا مجازی است. (۳) و در بعضی تفاسیر از عطا و ابن عباس و قتاده نقل شده که در مورد آیه مذکور گفته اند:

یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده را در روز بدر خنداند، و کفّار مکه را به گریه آورد، و البته امثال این تأویل در زمان رجعت نسبت به مؤمنین و مخالفین و رؤسای هر دو دسته صادق است. بنابراین شاید بتوان این تأویل ها را در جاهای دیگری که مناسب با ضحک یا بکاء است معتبر دانست، علاوه بر اینکه می توان زمین و آسمان و نیز باران و نبات را که در حدیث آمده، متناسب با هر کدام تأویل نمود.

همچنین می توان گریه افراد مذموم را مطابق آن چه در مورد خنده شان ذکر گردید، تأویل نمود به اینکه آنها به خاطر رفتاری که با خلفای الهی کردند باید [بر

ص: ۶۴۹

۱- [۱] - انعام/ ۱۲۵.

۲- [۲] - نجم/ ۴۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۶.

حال خود] بگریند. خداوند می فرماید: «فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيُنَبِّئُوا كَثِيرًا» [از این پس کم بخندند و به جزای آن چه به دست می آوردند بسیار بگریند] و این گریه ها زمانی خواهد بود که حق بر آنها واضح گردد. اما گریه افراد ممدوح به خاطر خشیت خداوند و شکر بر نعمت ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و از خوف کوتاهی هایی است که در ادای حقوق ائمه علیهم السلام کرده اند. تأمل کن. خداوند عالم است.

ضنک: یک مرتبه آن هم در سوره طه استعمال شده. تأویلش همانجا خواهد آمد. در توضیح «معیشت» نیز به آن اشاره خواهیم کرد. ضنک در لغت به معنای تنگی و سختی است.

ضلال: ضلالت، ضال، مضلّ، مفرد و جمع هر کدام و آن چه معنای آن را می رساند، مانند «من ضلّ»، «أضلّ»، «من أضلّه الله» و غیره.

بدان که در بیشتر موارد، ضلال و ضلالت ضدّ هدی و هدایت است. در آینده خواهیم گفت که تأویل هدایت، هدایت به ولایت و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، و در نتیجه ضلالت، ترک و انکار ولایت و عدم شناخت ائمه علیهم السلام و عدم پیروی از آنها و امثال آن می باشد. از این رو در روایات، گاهی ضالّ تأویل به کسی شده که نسبت به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها جاهل است _ چنان چه روایتی در «علامات» خواهد آمد و مؤید آن در «باب» و «جهالت» گ_ذشت _ و گاهی هم به منکران آنها و ولایتشان تأویل گردیده. و معلوم است که تأویل اوّل در صورتی صادق است که در مقابل «مغضوب علیهم» قرار گیرد، و دومی در سایر مواضع، و احتمال می رود تأویل اولی در بعضی از موارد دومی هم صادق باشد.

خلاصه آنکه کمترین حد گمراهی، عدم معرفت و شامل نداشتن ایمان کامل است، چنان چه از تفسیر سوره حمد معلوم خواهد شد، و در «ضعفا» هم گذشت. و هر چه انکار بیشتر شود، گمراهی هم بیشتر می گردد. پس بیندیش.

اما شکی نیست که مضل، هدایت کننده مردم به ترک ائمه علیهم السلام و تمسک به دشمنان آنها یعنی سردسته های مخالفین و خلفایشان است.

بنابراین همه علمای مخالفین، مضلّ (گمراه کننده) هستند. و مقصود از «من... أضله الله» (۱) [کسی که خدا گمراهش کرده] بی شک کسی است که خداوند به خیانتش عالم است، اما به حال خود رهایش می نماید، و یقیناً در این صورت نفسش او را گمراه می کند و به ضلالت می افکند و در نتیجه لطف از او منقطع می گردد. خلاصه اینکه ضلالت و سایر مشتقاتش به حسب تأویل متعلق به ولایت اند. در کتاب غنیه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ائمه علیهم السلام مخالف باشد خود گمراه است و دیگران را هم گمراه می کند، و تارک حق و هدایت می باشد.

و در امالی صدوق از سلیم بن قیس روایت کرده که گفت: به امیر مؤمنان علیه السلام گفتم: کمترین حدّ گمراهی انسان چیست؟ فرمود: اینکه نداند خداوند او را به اطاعت و قبول ولایت چه کسانی امر کرده است. (ادامه روایت). و در تفسیر امام علیه السلام آمده: «ضالین» (گمراهان) کسانی هستند که از حجّت های خدا و کسانی که مورد احترام ویژه خداوند می باشند، گمراه گشته اند. در زیارت جامعه می خوانیم: کسی که از شما جدا شود گمراه است.

و در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: به خدا سوگند کسی که غیر از تو را پیروی کند گمراه است. و در زیارت دیگری: دشمنان تو بر سنت گمراهی و کوری قرار گرفته اند. و در «شُرک»، بعضی روایات گذشت و بعضی دیگر هم در «غضب» در سوره فاتحه خواهد آمد. در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول هم این روایت می آید که خداوند عز و جل هنگام خلقت انوار شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آنها فرمود: هر کس از راه غیر شما رو به من بیاورد گمراه است و سقوط می کند. همچنین در باب مذکور روایت معراج آمده که در آن منکران ولایت و بازگشتگان از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نزد خداوند از کافران و گمراهان معرفی می کند. و بعضی روایات نیز در «حق» گذشت، از جمله سخن علی علیه السلام که فرمود: من حقی هستم که خداوند به آن امر

ص: ۶۵۱

کرده، پس بعد از حق غیر از ضلال چه می ماند؟

در «کذب» هم دلایل تأویل دروغگویان به منکران امام علیه السلام خواهد آمد. علاوه بر اینها، به کسی که بین مردم ضایع می شود و مردم حقش را نمی شناسند، «ضال» (ناشناخته) گفته می شود، چنان چه در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَوَجِدَكَ ضَالًّا فَهْدِي» (۱) [و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد] فرمود: یعنی تو را میان قومت ناشناخته (ضال) یافت طوری که به فضل تو آگاه نبودند، پس آنها را به تو هدایت نمود. تأمل کن.

ضال: نوعی از گوسفند است، شاید بتوان آن را مطابق تأویل «غنم» (گوسفند) تأویل نمود.

أضغان: در دو موضع از سوره «قتال» آمده است. اضغان جمع ضغن و به معنای کینه، دشمنی و بغض در دل می باشد. در همان سوره خواهد آمد که مقصود، دشمنی و کینه ای است که دشمنان علی علیه السلام نسبت به او و پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند. مؤید این تأویل توضیحاتی است که در «بغضاء» گذشت و در «عداوت» و غیر آن هم خواهد آمد. بیندیش.

ضحی: ضحای خورشید، مقدار نور و انبساط و نورافشانی آن را گویند. در «شمس» دلیل تأویل «ضحاها» به توضیح و اظهار ولایت و قیام قائم علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. بنابراین می توان «ضحی» را در صورت تناسب به یکی از این معانی تأویل نمود. خداوند هدایتگر است.

ص: ۶۵۲

اطفاء: یعنی آن چه که شامل آن باشد مانند اطفائه و یطفی. وقتی می گویند «أطفأت النار فانطفأت» یعنی آتش را خاموش کردم، در نتیجه آتش فروکشید و خاموش شد. در «نار» دلیل تأویل اطفاء خواهد آمد. حتماً مراجعه کن.

طیب: مفرد و جمع آن در قرآن آمده مانند طیبین و طیبات و کلمات هم معنای آن. بدان که طیب، ضد خبیث است، پس هر تأویلی برای خبیث گفته می شود، تأویل طیب ضد آن خواهد بود. لذا روایت شده که تأویل «کلم طیب» ولایت است، چنان چه روایت آن در «کلمه» خواهد آمد.

در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» (۱) [وبه گفتار پاک هدایت شوند] فرمود: به امیر مؤمنان علیه السلام و امارت و امامت او هدایت شدند. (۲) که اسناد به طیب از باب مجاز است، چنان چه متعارف می باشد. در «بلد» دلیل تأویل بلد طیب به ائمه علیهم السلام گذشت.

در «شجره» نیز دلیل تأویل شجره طیب به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. و در «خبیث» هم دلیل تأویل طیبات و طیبین به علی علیه السلام و اصحاب و شیعیانش گفته شد. همچنین در «نظر» دلیل تأویل آن به شیعیان خواهد آمد. و در «طیر» و غیر آن خواهد آمد، چنان چه در بعضی فصول گفتار اول و در

ص: ۶۵۳

۱- [۱] - حج/ ۲۴.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۱۶.

توضیحات «اتباع»، «حب» و غیر آن گذشت که دلیل این تأویل‌ها، پاکی روح و دل و حتی بدن آنها است. و در بعضی روایات آمده که دلیل آن پاکی ولادتشان است، چنان‌چه در تفسیر قمی ذیل «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» (۱) [سلام بر شما خوش آمدید] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ولادت شما پاک است. (۲) (ادامه روایت).

در روایات آمده که امام علیه السلام فرمود: کسی که ما را دوست بدارد باید خدا را بر اولین نعمت، حمد و سپاس گوید. به آن حضرت گفتند: اولین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت (یعنی حلال زادگی).

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» (۳) [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می‌گرداند] فرمود: یعنی گرفتن علم از اهلش (ادامه روایت).

در «شجره» دلیل اینکه اهل بیت علیهم السلام شجره طوبی هستند، ذکر گردید. و در سوره رعد هم که می‌فرماید «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مِآبٍ» (۴) [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند] روایاتی در بیان مقصود شجره طوبی خواهد آمد. به آنجا مراجعه کنید.

طالوت: در قاموس آمده که طالوت اسمی عجمی و نام پادشاهی است که خداوند بر بنی اسرائیل جهت جنگ با جالوت معین فرمود. حکایت مفصل آن در سوره بقره خواهد آمد. ممکن است بتوان گفت، علی علیه السلام هم در این امت شبیه طالوت در بنی اسرائیل است، چنان‌چه خداوند در حکایت طالوت می‌فرماید: «وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (۵) [و او را در دانش اداره امور و نیروی بدنی فزونی بخشیده است] که در آنجا مفصل توضیح خواهیم داد. در کتاب مناقب ابن

ص: ۶۵۴

۱- [۱] - زمر/۷۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

۴- [۴] - رعد/ ۲۹.

۵- [۵] - بقره/۲۴۷.

شهر آشوب بعد از ذکر این آیه چنین آمده: همه ائمت قبول داشتند که علی(ع) از همه شجاع تر است، و همه قبول داشتند که علم او از همه بیشتر است، ولی در علم غیر او (سه خلیفه) اختلاف داشتند، بله، کسی که همه قبولش دارند، بهتر از کسی است که در مورد او اختلاف می باشد.

طلح: در سوره واقعه آمده است. درخت موز و امّ غیلان از طلح به شمار می رود. تأویل آن همان است که در «شجر» گذشت. در سوره واقعه خواهد آمد که صحیحش «طلع» است نه «طلح». تأویل طلع هم خواهد آمد. تأمل کن.

طرد: یعنی آن چه شامل طرد است مانند طارد و امثال آن. معنای طرد، راندن و بازداشتن و دور کردن است. مخفی نیست که طرد از جانب خدا و پیامبر، مخصوص کسانی است که ولایت را ترک کردند و دشمن ائمه علیهم السلام بودند، و این طرد شامل اهل ولایت نیست. لذا در قرآن از طرد چنین افرادی نهی شده است. پس بیندیش.

طور: کوه. در مورد آن اقوال مختلفی موجود است: کوهی نزدیک اُبله است و سینا و سینین به آن اضافه می شود و کوهی است در شام که گفته شده، کوه مضاف به طور همین کوه است، یا کوهی در قدس در سمت راست مسجد، یا کوهی مقابل قبله مسجد است که قبر هارون علیه السلام در آن می باشد. اقوال دیگری هم بیان شده. به هر تقدیر، طور، همان کوهی است که خداوند در سرزمین مقدس روی آن با موسی علیه السلام تکلم فرمود. در معانی الاخبار گوید: معنای طور سینا آن است که روی آن درخت زیتون و غیر آن بود که مردم از آن استفاده نمی کردند، و چیزی که مورد استفاده مردم نباشد را کوه یا طور یا «لا = نه» گویند. به آن طور سینا گفته می شود نه طور سینین. (پایان نقل قول از معانی الاخبار).

در تفسیر سوره تین دلیل تأویل طور سینین یا _ بر حسب اختلاف روایت _ سیناء به علی علیه السلام خواهد آمد. در متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو طور هستی.

در «جبال» تأیید تأویل جبال به ائمه علیهم السلام، گفته شد که شاید وجه این استعاره، یا آن است که آن حضرت صاحب طور و شیعه موسی علیه السلام می باشد،

و یا اینکه آن حضرت در وقار و شکوه در امر دین و ثبات در حق و بلند مرتبگی، شبیه طور است. چنان چه جناب خضر علیه السلام به آن حضرت این گونه خطاب کرد: تو مانند کوهی بودی که توفان ها آن را تکان نمی دهد و تندر ها نابودش نمی کنند. و یا اینکه آن حضرت میخ زمین است، زیرا زمین به برکت آن حضرت قرار گرفته، چنان چه کوه ها میخ زمین هستند، و شاید هم وجه استعاره این است که آن حضرت محل هبوط و تجلی و افاضه انوار و وحی خداوند است، همانطور که کوه طور چنین بود.

از لطائف این مقام آن است که چنان چه دو درخت انجیر و زیتون از آن کوه روید، از علی علیه السلام هم حسنین (علیهما السلام) متولد گردیدند، و تأویل «تین» و «زیتون» به حسنین (علیهما السلام) گذشت.

مقداری هم در «شجر» صحبت شد و آنجا هم دلیل تأویل شجره طور به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ذکر گردید. و شاید هم مقصود از طور در این صورت، معنای ظاهری یا غیر آن باشد که برای ما مجهول مانده و روایتی در مورد آن به ما نرسیده است. به هر تقدیر آن هم بطن دیگری از این آیه می باشد. غافل مشو.

قمی در تفسیر خود تأویل طور سینین به حسنین (ع) را ذکر نموده ولی ما روایتی در این معنا نیافتیم. شاید باز هم بطن دیگری از آیه باشد که بعضی وجوه ذکر شده در مورد آن جاری گردد. پس ببیندیش.

بدان که در بعضی فضائل نجف آمده که آنجا قطعه ای از طور سینا است. در کتاب ارشادالقلوب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: غری تکه ای از کوهی است که خداوند روی آن با موسی علیه السلام تکلم فرمود. و در تهذیب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام وصیت کرد که مرا از پشت کوفه خارج کنید و همانجا دفن نمایید، که آنجا ابتدای طور سینا است. در خصال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند چهار شهر را از بین شهرها برگزیده و فرموده است: «والتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ*» وَ

طُورِ سَيْنِينَ* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (۱)، [سوگند به (کوه) تین و وزیتون و طور سینا و این شهر امن و امان] تین مدینه است، زیتون بیت المقدس است، طور سینا کوفه است، و بلد امین مکه... (۲) (ادامه روایت).

بنابراین می توان طور را به نجف کوفه نیز تأویل کرد که در این صورت دفن علی علیه السلام که به منزله هارون علیه السلام است جور می آید، به نحوی که در قاموس بعضی معانی آن ذکر گردید. تدبّر کن.

تطهیر: و مطهّر و مطهّرون و سائر لغات هم معنا و هم خانواده آن از جمله طهور و طهر و امثال این ها. بدان که متطهّر و تطهیر، پاکی و رهایی از پلیدی، نجاست، خبثات و گناه و امثال آن از جمله عیب و نقص ظاهری و باطنی را گویند. و واضح است که پلیدترین این حالات، دشمنی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. از این رو روایت شده که تأویل طهارت و مشتقات آن، کلماتی است که معنای رهایی از گناه _ به خصوص گناه دشمنی ائمه علیهم السلام _ و پاکی دل از آن را می دهند و نیز پاکی ولادت (حلال زادگی) می باشد. که البته اهل این طهارت و صاحب این اوصاف، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هستند که مطهّر و متطهّر و هر چه به معانی آن است در مورد آنان صدق می کند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد «وَيُنزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ كُمْ» (۳) [و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند] فرمود: سماء (آسمان)، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ماء (آب)، علی علیه السلام که خداوند به وسیله او دل دوستانش را پاک می فرماید. (۴)

ص: ۶۵۷

۱- [۱] - تین / ۱ تا ۳.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۳۶۵.

۳- [۳] - انفال / ۱۱.

۴- [۴] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۱۵۳، حدیث ۱۹۰.

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: هر بنده ای ما را دوست بدارد و ولایت ما را بپذیرد، خداوند قلبش را پاک می سازد، و تا بنده ای به ما سلام نکند و تسلیم ما نگردد خداوند قلبش را پاک نمی کند، پس هرگاه تسلیم ما شد خداوند او را از شدت و سختی حساب به سلامت می دارد و از بزرگ ترین دلهره (فرع اکبر) در امان قرارش می دهد. در «حیث» گذشت که دوستدار علی علیه السلام ولادت پاک دارد (حلال زاده است). و بعضی شواهد آن و شواهد پاکی طینت دوستداران علی علیه السلام در «طیب» گذشت. در سوره واقعه نیز خواهد آمد.

در آیه تطهیر سوره احزاب هم دلیل اینکه مقصود از مطهرین، ائمه علیهم السلام هستند و خداوند آنها را از کفر و شک و گناهان و غیر اینها طاهر و پاک کرده ذکر خواهد شد. در «صحف» نیز دلیل اینکه صُحُفِ مَطْهَرَه آنها هستند گذشت. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول هم دلیل تأویل طهر و طهور و غسل از جنابت و امثال آن به معانی ای که بازگشت شان به شناخت ائمه علیهم السلام و پاکی دل از پلیدی جهل نسبت به آنها است، بیان گردید. همچنین در سوره حج ذیل «وَطَهَّرْ بَيْتِي» (۱) [خانه ام را پاکیزه گردان] دلیل اینکه مقصود، دور کردن دشمنان دین از خانه است، ذکر خواهد شد.

طائر: به معنای پرواز کننده در هوا، و جمع آن طیر است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، دلیل اینکه پرندگان هم به ولایت مکلف شدند که تعدادی از آنها ولایت را پذیرفتند و تعدادی نپذیرفتند ذکر گردید. و در لابلائی مباحث کتاب، روایاتی در مورد بعضی پرندگان خواهد آمد. در «نحل» و «لحم» دلیل امکان استفاده نوعی تأویل برای هر دسته خواهد آمد، مانند تأویل پرندگان مدح شده به مؤمن و به عکس. بیندیش.

اُمِّا طائر به معنای شانس و عمل خیر و شر و یا فقط شر نیز آمده است. به معنای فال بد گرفتن یعنی همان طیره هم استعمال شده. و مخفی نماند افراد مذمومی

ص: ۶۵۸

که ولایت را کنار گذاشتند، به جهت طائرشان نبود که مرتکب این رفتار شدند. و ایشان به خاطر فقر و ابتلاء مؤمنین در دنیا به آنها فال بد می زنند، در حالی که در واقع و نزد خداوند بد یمنی از خودشان است که نه تنها ولایت اولیای خدا را ترک کردند، بلکه با آنها دشمنی هم نموده و تحت ولایت دشمنان اولیای خدا قرار گرفتند. تأمل کن.

طمس: و آن چه مشتمل بر آن باشد. طمس به معنای ریشه کن کردن چیزی از روی غضب یا به هر سبب دیگری است. و شکی نیست که «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب هستند) دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. پس بیندیش.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا» (۱) [پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به فقرا بازگردانیم] فرمود: یعنی آنها را از راه هدایت محو کرده به پشت سرشان برمی گردانیم یعنی برای مذمت و عدم رستگاری ابدی به حال گمراهی رهایشان می سازیم. تأمل کن. (۲)

طبع: یعنی کلمات و عبارات مشتمل بر آن. در «ختم» معنای «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» (۳) [خداوند بر دل های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] و تأویل آن گفته شد. و واضح است که طبع به معنای ختم بوده و تأویل شان یکی است. در «قلب» دلیل اینکه «قلب مطبوع» (دل مهرخورده)، قلب منافق است خواهد آمد. پس بیندیش.

طلع: شکوفه درخت و میوه را گویند، یا نخلی که ثمرش رطب یا لقاح نخل باشد، پس تأویل طلع چه در مقام مدح و چه در مقام مذمت، همان تأویل ثمره و امثال آن می باشد. در «شمس» گذشت و در «فجر» هم دلیل امکان تأویل این دو به

ص: ۶۵۹

۱- [۱] - نساء/۴۷.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۹.

۳- [۳] - بقره/ ۷.

ظهور امام علیه السلام و زمان ظهور امام علیه السلام خواهد آمد، چنان چه می توانستیم «مطلع الشمس» را به همان تأویل «مشرق» تأویل کنیم. پس بیندیش، خداوند عالم است.

طمع: و آن چه شامل طمع است چون «یطمع» و امثال آن. در «خوف» و غیر آن توضیحاتی آمد که می توان از آن استفاده کرد. تأویل کسانی که خداوند طمع در خوبی را به آنها نسبت داده، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند، و تأویل طمع آنها توقع و امیدی است که نسبت به بقای ایمانشان و به دست آوردن خیرات در دنیا و آخرت دارند و به خصوص امیدی که به ملاقات خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دارند، و همه اینها به برکت ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. تأمل کن و از تأویل ضد آن به ضد آن غافل مشو که همان طمع دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و امثال آن می باشد. خدا می داند.

طاعت: و طائع و «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ» و هم معناهای آن، مانند سایر مشتقات اطاعت، که در لغت به معنای سرسپردن است. در باب سوم فصل اول و باب هفتم فصل اول از همین گفتار سوم، گذشت و در «عبادت» هم دلیل تأویل اطاعت خدا به اطاعتش در امر ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام در اوامر و نواهی شان و اینکه اصلاً معنای عبادت و اطاعت خدا همین است، خواهد آمد. در «اتباع» نیز مفصل در این باب بحث کردیم.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که در تفسیر «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱) [هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد] فرمود: یعنی کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، در مورد ولایت علی (ع) و ائمه علیهم السلام بعد از او اطاعت کند «فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» (۲) [قطعاً به رستگاری بزرگی نائل آمده است].

و روایات در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اطاعت از علی، اطاعت

ص: ۶۶۰

۱- [۱] - احزاب/۷۱.

۲- [۲] - همان

از من است و اطاعت از من، اطاعت از خدا است، و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، فراوان است. بنابراین شکی نیست که مقصود از مطیعان خدا، ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و مقصود از مطیعان غیر خدا، مخالفان هستند، یعنی آنها عاصی اند و جزء «من عصى الله» (کسانی که خداوند را معصیت کردند) به شمار می روند، چنان چه در «عصیان» خواهد آمد. منتظر باش.

طرف: و اطراف که جمع طَرْف _ به فتح راء _ و به معنای ناحیه و جهت است. طَرْف _ به سکون راء _ بنا بر قول مشهور، جمع ندارد و مقصود از آن چشم و به معنای قوه بینایی است. در «مبصر» سخن از آن رفت و در «عین» و «نظر» هم می آید. در «نقص» هم دلیل تأویل «اطراف الارض» در بعضی جاها به علماء ذکر خواهد شد، و شاید بتوان این تأویل را در موارد دیگر هم که تناسب داشته باشد، جاری ساخت. تأمل کن و از ورود طرف نسبت به اوقات نیز غافل مشو که شاید مقصود بعضی، ساعات باشد، و چه بسا بتوان آن موارد را هم به تأویل گفته شده برای «ساعه» تأویل کرد. خدا می داند.

طائف: چیزی است که طواف می کند یعنی گرد چیز دیگری دور می زند و آن را می پوشاند. از این رو در تفسیر طوفان قوم فرعون آمده. از توضیحاتی که در «غرق» و آخرین روایت از آخرین نکته خاتمه خواهد آمد، می توان در صورت تناسب، به گونه ای تأویل طائف را استفاده کرد. غافل مشو.

طهر: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ(۱)» [خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید] فرمود: یعنی برای آل محمد علیهم السلام(۲).

مؤلف گوید: مقصود آن حضرت این است که همه آنها متّصف به این صفاتند، و احتمال دارد مقصود از «طائف»، معنای لغوی و ظاهری آن باشد یعنی کسانی که

ص: ۶۶۱

۱- [۱] - بقره/ ۱۲۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۹.

برای جهاد و ترویج دین در شهرها و کشورها می‌گردند، مثل امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و قائم علیه السلام. و مقصود از عاکف هم امامانی هستند که خانه نشین شدند و احکام را برای مردم بیان نمودند، مثل امام باقر و امام صادق علیه السلام و دیگران _ صلوات خدا بر همه آنها باد _ . تأمل کن و بدان که بنا بر این تأویل، باید بیت و تطهیر آن را بر خانه نبوت و ولایت و خالص کردن آن از پلیدی کفر و جهل و فحشا، حمل نمود، چنان چه تأویل هر کدام در محل خود آمد.

همچنین بدان که شیعه از این حیث که به اهل بیت علیهم السلام پیوسته اند _ چنان چه در اتباع و غیر آن نیز گذشت _ بنابر ظاهر، مشمول این تأویل قرار می‌گیرند و در این صورت احتمال دارد مقصود از طائف و عاکف هم شیعیانی باشند که به حج یا عمره سفر می‌کنند تا به خدمت امام برسند و از جانبش کسب علم نمایند، و هم شیعیانی که مجاور آنها هستند و هم کسانی که در زمان غیبت به شهرهای علما سفر کرده و نزد آنها مجاور می‌گردند تا ولایت و دین را بیاموزند، بلکه ممکن است مقصود، هر طائف یا معتکف و شخص پایبند به ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام باشد.

از جمله دلایل مؤید تأویل اول، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت به مردم نگریست که با جهل طواف می‌کنند، و فرمود: به آنها دستور داده شده که بعد از طواف به سوی ما بیایند و ولایت ما را بیاموزند و به ما یاری رسانند. بیندیش تا معنای موارد طائف و هم خانواده های آن را در مدح یا ذم یا به صورت مطلق در غیر این آیه و حتی معنای طائفه را نیز دریابی. چنان چه در «آمت» و «فته» و «فرقه» گذشت. تأمل کن.

طبق: و کلمات هم معنای آن مانند طباق. در قاموس گوید: طبق پوشش هر چیزی گویند، و طبق هر چیز، با آن چیز مساوی است... به معنای حال نیز هست. در فصل سوم گفتار اول معنای آیه «طبقاً عن طبق» گذشت که از آنجا و مطالب کنونی با ملاحظه آن چه در «سماء» گفته شد، تأویل «طبق» که در سوره ملک و نوح علیه السلام آمده استفاده می‌گردد، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

طرق: و طریقه. اصل طرق به معنای کوبیدن است. لذا به کسی که شبانه می آید، طارق گویند، زیرا نیاز به کوبیدن در دارد. به راه و جاده و طریقه گویند، زیرا گویی انسان آن را هنگام پیمودن و گذر کردن می کوبد. مقصود از مسلک در اینجا _ چنان چه پیدا است _ عموم محل عبور می باشد. اما مخفی نماند که در سوره طارق دلیل تأویل طارق به روحی که همراه ائمه علیهم السلام است و آنها را حمایت می کند، خواهد آمد، و این لغت فقط در همین سوره وارد شده. همچنین طریقه فقط در سوره جن آمده، که در آنجا و همچنین در توضیحات «ماء» دلیل این که مقصود از آن ولایت ائمه علیهم السلام است، خواهد آمد. در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن «طریقه الله المثلی» است و دلالت قرآن بر ولایت، ظاهر و آشکار است. اما آیه «وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى» (۱) [و آیین والای شما را براندازند] که در سوره طه و حکایت از قول فرعون است، جزء مقوله حاضر ما نمی افتد، بلکه مقصود از آن طریقه مخالفین اهل بیت و ولایت است، زیرا کلام، کلام فرعون است. اما تأویل طریق در «سیل» و «صراط» ذکر شد، پس این سه واژه _ چنان چه پیدا است _ به یک معنا هستند. مؤید آن، روایت صدوق از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: طریق نجات و طریق مستقیم، ما هستیم. در زیارت می خوانیم: شما طریق ارشد هستید، شما طریق اقوم هستید و امثال آن زیاد است. در معانی الاخبار از آن حضرت روایت کرده که فرمود: طریق مستقیم در دنیا آن است که به حدّ غلّو نرسد، از کوتاهی و تقصیر، بالاتر و راست باشد به باطل منحرف نگردد. و طریق در آخرت همان راه مستقیم مؤمنین به سوی بهشت است و آنها از راه بهشت به راه جهنم منحرف نمی گردند و آن راه فقط به بهشت می رسد. (ادامه روایت). خلاصه، همه روایاتی که در تأویل سیل مفرد یا جمع آمده، دقیقاً در طریق نیز صدق می کند. تدبر کن.

طلاق: و آن چه معنای طلاق را برساند. بدان که اصل معنای طلاق، رهایی و خروج از عقد ازدواج و تعهد نسبت به آن است، و ما برای آن تأویلی نیافتیم، مگر

ص: ۶۶۳

روایتی در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام که از آن حضرت در مورد معنای طلاق سؤال شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیر مؤمنان علیه السلام واگذار کرد. ایشان فرمود: خداوند عز و جل، شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا برد و شرافتِ مادری مؤمنان را فقط به آنها داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابالحسن، این شرافت تا وقتی که بر سبیل و بنای اطاعت باشد، برای آنها خواهد ماند، پس هر کدامشان بعد از من، علیه تو خروج کرد، طلاقش بده و از شرافت مادری مؤمنان و همسری پیامبر ساقطش نما. که مؤید آن روایتی است در تفسیر قمی که امام صادق علیه السلام در تفسیر «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ» (۱) [نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده] فرمود: آن که نزد تو می آوی گرفت، در نکاح است و آن که از تو دور ماند، حکمش طلاق است. (۲) بنابراین شاید بتوان بعضی مواضع را به این صورت تأویل کرد. خدا می داند. از توضیحات «تزوید» که گذشت و توضیحات «نکاح» که در آینده بدان خواهیم رسید، تأویل طلاق را _ در صورت تناسب _ می توان استفاده کرد، به طوری که در مقابل تأویل تزویج و نکاح قرار می گیرد، یعنی ترک معاشرت و با هم بودن و تقارن. تأمل کن.

طفل: مفرد و جمع آن آمده و معنایش معلوم و معروف است. شاید بتوان به قرینه آن چه در تأویل «رشد» و «ارشد» و «حلم» و امثال آن گفته شد، طفل را به کسی که عارف به ولایت نیست، تأویل نمود، پس مقصود کسی است که به حدّ شناخت ائمه علیهم السلام نرسیده، هر چند به ظاهر و در عرف بالغ باشد، چنان چه توضیحات «غیبت» و «جاهل» نیز این معنا را تأیید می کند. خداوند داناتر است.

طل: همان شبنم و بارانی است که قطره های کوچک دارد، پس تأویل آن بعضی از تأویل هایی است که برای «غیث» و «مطر» و «ماء» خواهد آمد. طل فقط یک مرتبه و آن هم در سوره بقره به کار رفته است، تأمل کن.

ص: ۶۶۴

۱- [۱] - احزاب/۵۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

طُول: به فتح طاء، غنا و ثروتمندی را گویند که نسبت به خداوند به خاطر فضل اوست، و تأویل فضل در جای خود خواهد آمد. اما وقتی به مردم نسبت داده شود، مقصود ثروتمندی و وسعت رزق آنها است. در شرح واژه «غناء»، مقصود از ثروت در روایات خواهد آمد. و طول به ضم طاء، معروف و به معنای طولانی شدن زمان و امثال آن است، بلکه نیازی به تأویل ندارد، و شاید بتوان از تأویل چیزهایی که مقید به قیود است، تأویل آن را دریافت. پس اندیشه کن.

طعام: و اطعام و سایر مشتقات آن مانند اطعموا و غیره. طعام چیزی است که خورده می شود. و چه بسا مختص به گندم باشد. و طعم یطعم یعنی چشید و خورد، و اطعام یعنی طعام دادن. امّا در تأویل طعام به علم، روایتی در کافی وارد شده که به امام باقر علیه السلام گفتند: طعامه در «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^(۱) [پس انسان باید به غذایش بنگرد] چیست؟ فرمود: علم او که باید مواظب باشد که از چه کسی علم می آموزد.

مؤلف گوید: شاید این فرمایش بدان سبب است که چنانچه طعام، خوراکِ بدن انسان است، علم هم، خوراکِ روح اوست، پس تأویل طعام به علم صحیح می باشد. بنابراین همان طور که طعام حلال و پاک از راه های حلالِ معین شده از طرف شارع به دست می آید، غذای روحانی یعنی علم صحیح و حق هم آن است که از قرآن و سنّت به دست آمده از ائمه علیهم السلام کسب شود. در «رزق» توضیحات کافی برای این تأویل ذکر شد و همچنین از چیزهایی که بیان خواهد شد، تأویلِ اطعام به تعلیم و وجهِ ممدوحِ آن به شناخت ولایت و راه حق می باشد.

در «اسیر» و «تیسیره» مطالبی در تأیید آن گذشت، در «فک» و غیره هم خواهد آمد. همچنین روایت شده که تأویلِ «طعامِ الْمِسْكِينِ»، حقوق آل محمد علیهم السلام است، چنانچه در تفسیر قمی ذیل «وَلَا يَخُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ»^(۲)

ص: ۶۶۵

۱- [۱] - عبس/۲۴.

۲- [۲] - ماعون/۳.

[و به اطعام مسکین تشویق نمی کرد] روایت کرده که امام فرمود: یعنی حقوق غضب شده آل محمد علیهم السلام.

بنابراین، می توان آن را مناسب با «خمس» و امثال آن و پرداخت آن به اهلش نیز تأویل کرد، چنان چه می توان آن را متناسب با نعمت های حلال و پاکی که خداوند روزیِ دوستان اهل بیت علیهم السلام فرموده و طعمی که آنها در راه محبت خاندان نبوت به فقر ایشان می دهند، حمل نمود. این نسبت به طعام ممدوح بود، و طعام مذموم، تأویلی مقابل آن دارد. تأمل کن.

طامه: به معنای مصیبت است، زیرا از همه چیز بالاتر می رود و آنها را می پوشاند. در سوره نازعات «الطامه الکبری» (۱) آمده است که آن را به قیامت تفسیر کرده اند. و از روایتی که ان شاء الله در آنجا خواهد آمد، تأویل بلکه تفسیر آن به خروج «دابة الأرض» در نزدیکی قیام قائم علیه السلام از جانب کوه صفا ذکر خواهد شد. و از آن استفاده می شود که می توان امثال طامه را به احوال مناسب آن در قیام قائم علیه السلام و مانند آن تأویل کرد. در «قیامه» دلیل تأویل دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

طعن: می گویند «طعن فیه و علیه» یعنی آن را معیوب ساخت. در سوره نساء می فرماید: «وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ» (۲) [و به قصد طعنه زدن در دین]، و در سوره توبه می فرماید: «وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ» (۳) [و شما را در دین تان طعن زدند] که تأویل آن به آن چه دشمنان علی علیه السلام در روز غدیر گفتند و سایر کنایه هایی که زدند، پیدا و آشکار است، چنان چه توضیحات بیان شده در «دین» و غیره آن را تأیید می کند. پس تأمل کن.

مطمئن: و آن چه مشتمل بر اطمینان باشد. اصل اطمینان، سکون و آرامش است. از روایاتی که بعضی از آنها در «عین» خواهد آمد، معلوم می شود که اطمینان

ص: ۶۶۶

۱- [۱] - نازعات/۳۴.

۲- [۲] - نساء/۴۶.

۳- [۳] - توبه/۱۲.

نفس مؤمن و استقرار آن، به برکت ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام است و نفس مطمئنه، علی و ائمه علیهم السلام و اصحاب خاصشان می باشند. در روایتی آمده که مقصود از نفس مطمئنه، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او است. در کتاب مستدرک و غیره از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱) [همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد]. فرمود: یعنی ما اهل بیت و شیعیان ما...

تأویل ذکر به ولایت هم گذشت. تدبّر کن.

طین: در کتاب ایمان و کفر اصول کافی روایات متعددی در «طینت» آمده که خلاصه اش چنین است: خدای تعالی، بدن های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را از خاک «عَلِیَّین» آفرید، دل شیعیانشان را از باقیمانده آن خاک خلق نمود. و رؤسای دشمنان آنها را از خاک «سَجِین» آفرید و از اضافی آن، دل پیروانشان را خلق کرد. آنگاه هر دو خاک را با هم مخلوط کرد و از آن بدن های دشمنان اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را خلق نمود. علاوه بر روایاتی که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، در «حب»، «حیاه»، «حمأ» و «تراب» هم روایات و مباحثی در این باب گذشت و مقداری هم در «ماء» می آید.

بنابراین شاید بتوان «طین» را _ هر جا مناسب باشد _ به یکی از این دو وجه، تأویل نمود. اما مراد از «طین»، یا ظاهر آن یعنی بدن است و یا نطفه و سیری که پیش از آن در قالب گیاه و غذا و پس از آن به صورت علقه و مضغه و استخوان و داشته است و البته احتمال حمل آن به خاک خلقت آدم علیه السلام و غیر آن منافاتی با آن چه ما در مواضع مناسب گفتیم ندارد. تأمل کن، و خداوند، آگاه است.

طغیان: و طاغی و طاغوت و آن چه معنای اینها را برساند، مانند «الَّذِينَ طَغَوْا» (۲) و غیره. طغیان، تجاوز از حد و ترک عدالت را گویند، و طاغوت هر چیزی

ص: ۶۶۷

۱- [۱] - رعد/ ۲۸.

۲- [۲] - فجر/ ۱۱.

است که غیر از خدا پرستیده شود. گفته شده: شیاطین جنّی و انسی و طاغیان آنها. طغیان هم مفرد است و هم جمع.

حال که این دانستی، در تفسیر قمی ذیل «وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» (۱) [و برای طغیان گران واقعا بد فرجامی است] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی اولی و دومی و بنی امیه (۲) در شرح واژه «جبت»، استفاده تأویل جبت و طاغوت به اولی و دومی گذشت، و در ظلمات و نیز در شرح واژه «فحشا»، دلیل تأویل طاغوت به دشمنان علی و ائمه علیهم السلام و به امامان جائر خواهد آمد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شما کسانی هستید که از عبادت طاغوت اجتناب کردید، و هر کس جبار و ظالمی را اطاعت کند او را پرستیده است. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر علمّی که پیش از قیام قائم علیه السلام بلند گردد، صاحب آن طاغوت است.

بنابراین، طغیان یعنی مخالفت دشمن با ائمه علیهم السلام و ترک اطاعت آنها و آزار رساندن به شیعیان شان برحسب مراتب طغیان. چنان چه تأیید آن در «بغی» آمد. پس تأمل کن.

ص: ۶۶۸

۱- [۱] - ص ۵۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۳.

ظماً: و آن چه مشتمل بر ظماً است. به معنای تشنگی یا شدت تشنگی می باشد، و معلوم است که بر کسی عارض می گردد که آب ندارد، و تأویل آب در «ماء» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: الذین كفروا یعنی بنی امیه «كَسْرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً»^(۱) [چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد].

منظور از تشنه، عثمان است و این واژه بر آنان صدق می کند و می گوید شما را سیراب می کنم.^(۲)

ظهر: و ظاهر و ظهیر و مظهر و تعبیری که این معنا را برساند. ظُهر خلاف بَطْن (شکم) و به معنای پشت است. جمع آن أَظْهَر، ظُهور و ظهران می باشد. همچنین ظاهر خلاف باطن است، «ظَهْر» به معنای بارز و آشکار گردیده است و به معنای غلبه نیز آمده است. گفته می شود: ظهر علیه یعنی بر او غالب آمد.

و تظاهروا علیه یعنی با هم همکاری کردند که از مشتقات آن، ظهیر به معنای معاون و همکار است. در «وراء» مطالبی خواهد آمد که می توان تأویل ظُهر را در موارد مناسب از آن استفاده کرد. در «بطن» هم مباحثی گذشت که در این مقام مقید است، به خصوص وقتی «ظاهر» بر معنای ظاهری و معروف حمل گردد. پس بیندیش. مؤلف گوید: در «بیت» روایاتی گذشت در این که هر کس با ائمه علیهم السلام مخالفت ورزد و دیگران را بر آنها ترجیح دهد، از پشت خانه خدا به سمت

ص: ۶۶۹

۱- [۱] - نور/۳۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۱.

خانه آمده است. از این بیان و تأویل «باب» به ائمه علیهم السلام _ چنان چه در محلّش گفته شد _ معلوم می شود که ظهر و پشت خانه، خلفای جور و علمای گمراهی هستند. در «قری» دلیل تأویل «الْقُرَى الظَّاهِرَة» (۱) [آبادیهای آشکار] به شیعه و علماء شیعه و اصحاب خاص ائمه علیهم السلام خواهد آمد.

و در «نعمت» نیز دلیل تأویل «النِّعَمِ الظَّاهِرَة» به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام ظاهر و اوامر ظاهر شده پیامبر صلی الله علیه و آله و چیزهایی که بین همه امت مسلم است و در قرآن به آن تصریح شده _ مانند معرفت و توحید خدا و امثال آن _ را ذکر خواهیم کرد.

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، و در «فحشاء» نیز ذکر خواهد شد که تأویل زشتی ها و فحشاهای آشکار و مخفی در آیه «وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» (۲) [به کارهای زشت، چه آشکار آن و چه پوشیده اش نزدیک نشوید] دشمنان ائمه علیهم السلام هستند.

در روایات بسیاری آمده که علی علیه السلام، ظاهر است، یعنی ظاهر اسلام، و «باطن» است یعنی کسی است که دلش منبع علم است و خداوند اسرار خود را در دل او مخفی نموده است. برخی روایات هم در «باطن» ذکر گردید. پس از تأمل در آن چه ذکر شد، شاید بتوان بخشی از این تأویل را در سایر مواضع نیز استفاده نمود. تأمل کن و از توضیحاتی که در «غلبه» و «علو» و امثال آن می آوریم غافل نشو، زیرا از آنها تأویل «ظهور» به معنای غلبه را می توان استفاده نمود. از توضیحات «استعانت» هم می توان تأویل «ظهر» و امثال آن به معنای معین و یاور در ولایت و ترک ولایت را برداشت کرد. پس بیندیش.

ظل: و کلمات هم معنا و هم خانواده آن، مانند ظلّه، ظللنا و غیره. ظل با کسر ظاء، به معنای سایه است. فرق ظل و فیء آن است که سایه را تا ظهر ظل و از ظهر به بعد، فیء گویند. و به هر حال، خلاف نور و پرتو آفتاب است. گاهی ظل بر شبح

ص: ۶۷۰

۱- [۱] - سبا/۱۸.

۲- [۲] - انعام/۱۵۱.

قابل رؤیت مانند جن و نظایر آن و نیز بر شب و تاریکی مطلق، اطلاق می گردد. لذا وقتی می گویند «هو فی ظلّه» یعنی تحت حمایت و کنف اوست.

جمع آن ظلال می باشد و ظلّه، اقامت را گویند، پس ظلّ یعنی اقامت کرد یا دگرگون شد، که معنای اخیر در حالتی است که جزء افعال ناقصه به شمار آید.

در قرآن کریم به این معنا زیاد استعمال شده است. ظلّه _ به ضم ظاء _ هم پوشش و هر چیزی است که سایه بیندازد مانند درخت، کوه، ابر و خلاصه هر چیزی که پوشاند و مستور نماید. جمع آن ظلل می باشد.

در «عذاب» خواهد آمد که «عَذَابِ يَوْمِ الظُّلَّةِ»^(۱) [عذاب روز ابر (آتشبار)] علی علیه السلام است. در واژه سموم، «ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ»^(۲) [سایه ای از دود تار] به سایه ای با گرمای زیاد تفسیر شده است. می گویند «ظِلٌّ ظَلِيلٌ»، یعنی سایه ای دائمی و دلچسب، و «ظِلٌّ لَا ظَلِيلٌ» یعنی سایه غیر مرغوب. خلاصه، ظلّ گاهی در مقام مدح به کار می رود و گاهی در مقام مذمت، که در اولی، منافع و در دومی، ضررهای سایه مدّ نظر است. لذا مواضعی که به معنای اوّل آمده در روایات به ائمه علیهم السلام و حمایت و لطف آنها در دنیا و آخرت و امثال آن تأویل شده، در جاهایی که به معنای دوم است به دشمنان ائمه علیهم السلام و بلاهایی که از جانب آنها در دنیا و آخرت به مردم می رسد. در مناقب ابن شهر آشوب با ذکر سند از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَلَا الظِّلُّ»^(۳) [ونه سایه] گفت: یعنی سایه علی علیه السلام در بهشت. و در روایت دیگری گفت: سایه علی علیه السلام در بهشت است. و در حدیث قتاده از امام باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام سایه سمت راست عرش خدا هستند. (ادامه روایت).

در «سما» گفته شد که «السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ» (آسمان سایه افکن)، امام معصوم علیه السلام است. و در وجه چهارم از باب سوم فصل اول از گفتار اول، روایتی صریح با

ص: ۶۷۱

۱- [۱] - شعراء/ ۱۸۹.

۲- [۲] - واقعه/ ۴۳.

۳- [۳] - فاطر/ ۲۱.

شرح کافی و مفصل ذکر گردید. و در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «انطلقوا إلی ما کُنتم به تُکذَّبون* انطلقوا إلی ظلِّ ذی ثلاثِ شُعَبٍ* لَاطِلِیلٍ وَ لَا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ» (۱) [بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید* بروید به سوی (آن) دود سه شاخه* نه سایه دار است و نه از شعله (آتش) حفاظت می کند] فرمود: هرگاه مردم از تشنگی به پناه جویی برخیزند به آنها گفته می شود: نزد کسی بروید که تکذیبش می کردید _ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام _ ، علی علیه السلام نیز به آنها می گوید: نزد آن سایه ای بروید که سه شعبه دارد، یعنی اولی و دومی و سومی. (ادامه روایت).

پس مقصود از ظل در اینجا ظالمان به آل محمد و دشمنان آنها هستند، چنان چه در محل خود خواهد آمد. تأمل کن تا تأویل آن را در هر موضع دریابی، و البته از مواردی که به معنای اقامت و دگرگون شدن آمده نیز غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

ظلم: ظالم، مظلوم و امثال آن مانند «الَّذینَ ظَلَمُوا» و غیره. ظلم در لغت، قرار دادن چیزی در غیر جای خودش است، می گویند ظَلَمَ، ظَلَمَهُ حَقَّهُ و اسم فاعل آن ظالم و ظلوم است. اما در عرف، ظالم به کسی گویند که به خود یا دیگری ضرری وارد کند. بنابراین هر خطاکار و متجاوز ظالم است. از این رو در عرف شرعی بلکه عرف عمومی، کسی که از احکام و حدود الهی تجاوز کند، ظالم می باشد. خدای تعالی می فرماید: «وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲) [و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران اند] لذا بر هر شخصی غیر از معصوم، ظالم اطلاق می گردد، هر چند نسبت به خودش، زیرا حداقل گناه صغیره ای از او سر می زند و عفو و بخشایش، تفضلی از جانب خداوند سبحان است. اما کمترین حد ظلم در حقیقت، ارتکاب گناهان صغیره و بعد از آن ارتکاب کبیره است و مرتکب هر دو نوع گناه، نسبت به خودش ظالم می باشد و ظالم تر از آنها

ص: ۶۷۲

۱- [۱] - مرسلات/ ۲۹، ۳۰، ۳۱.

۲- [۲] - بقره/ ۲۲۹.

کسی است که به بندگان خدا ضرر برساند، و به همین ترتیب تا این که به کفر و ستم و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها منجر شود. و بزرگ ترین ظالمان، اولی و دومی و بنی امیه و قاتلان حسین علیه السلام و امثال آنها هستند که سردسته همگی اولی و دومی هستند که اصل و پایه فتنه در این امت و آزار و اذیت آل پیغمبر علیهم السلام تا روز قیامت شدند.

لذا همان طور که به طور مفصل در باب سوم فصل اول از همین گفتار سوم گذشت، از روایات برمی آید که مقصود از ظلم در قرآن - از جهت بطن و تأویل - ظلمی است که از جانب دشمنان ائمه، بر ائمه علیهم السلام و شیعیان شان روا داشته شد، پس «ظالمون» مخصوص دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و در نتیجه استفاده می شود که «مظلومون»، ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هستند. از توضیحات بیان شده در «رجز»، تأویل ظالم در بعضی مواضع به دشمنان امام حسین علیه السلام استفاده می گردد.

مؤید این تأویل، روایتی است در تفسیر عیاشی که نقل کرده، امام صادق علیه السلام در تفسیر «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۱) [تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست] فرمود: یعنی مگر بر ذریه و نسل قاتلان حسین علیه السلام. و در روایت دیگری فرمود: خداوند به هیچ کس تعدی نمی کند، مگر نسل و نوادگان قاتلان حسین علیه السلام. (۲)

مؤلف گوید: این معنا به دلیل رضایت آنها از جنایت های پدرانشان است، پس بیندیش. در «انسان» دلیل تأویل «ظلم» به ظلم در ولایت و این که مقصود از آن اولی است که اولین آنها بود گذشت. مؤید آن تفسیری است که ذیل «يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۳) [روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد] خواهد آمد که مقصود از ظالم، خلیفه اول است، در باب سوم گفتار دوم هم اشاره ای بدان رفت.

ص: ۶۷۳

۱- [۱] - بقره/۱۹۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، حدیث ۲۱۵.

۳- [۳] - فرقان/۲۷.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: تو یعسوب (پادشاه) مؤمنان هستی و مال پادشاه ظالمان، و ظالمان کسانی هستند که به تو حسد می ورزند و بر تو تعدی می جویند و بعد از من، تو را از حَقَّت محروم می سازند. (ادامه روایت).

در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم بدبخت ترین ظَلوم، کسی است که تو را انکار کرد. و در تفسیر قمی ذیل «بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ»^(۱) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام را انکار می کنند.

در «ایمان» نیز دلیل تأویل ظلم به ولایت و دوستی خلیفه اول و دوم گذشت، و در واژه «شهر» دلیل تأویل «فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ»^(۲) [پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید] به این که با ائمه علیهم السلام دوستی کنید تا هدایت یابید را می توان استفاده کرد. همچنین در توضیحات «مصطفی» دلیل ظالم بودن کسی که امام را نمی شناسد، چنان چه واضح است و در این مورد به خود ظلم کرده، خواهد آمد. در «شهادت» هم دلیل این که کتمان کننده شهادت به ولایت علی علیه السلام ظالم است، ذکر گردید. خلاصه آن که دلالت روایات بر تأویل ظلم و ظالم _ با همه معانی متفاوتی که برحسب شدت و ضعف بیان کردیم _ به انکار حق ائمه علیهم السلام و عدم ایمان به آنها واضح و آشکار است، و لازم است در هر مقامی به مناسبت همان مقام تأویل گردد. خداوند هدایت گر است.

ظلمت: و آن چه معنای آن را برساند، مانند مظلوم و غیره. اصل ظلمت، خلاف نور و رفتن نور است. در روایات، تأویل های متعددی برای ظلمات آمده، از جمله تأویل به کفر، دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و جهل و عدم معرفت نسبت به ائمه علیهم السلام و حق آنها، و نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و به خصوص اولی و دومی و یزید و معاویه و بنی امیه و امثال آنها و ظلمت های فتنه روزگار حکومت

ص: ۶۷۴

۱- [۱] - اعراف/۹.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

آنها. همچنان که به گناهان و تاریکی های گناه که معلوم است بزرگ ترین گناه، ترک ولایت تأویل شده است. البته به عذاب خداوند که در نتیجه کفر و ترک ولایت ایجاد می گردد، نیز تأویل شده است.

در همین راستا روایت شده که تأویل «ظلمات الأرض»، رحم و شکم های مادران است، چنان چه در «حَبّه» گذشت.

در تفسیر قمی و عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «وَلَا حَبَّهٖ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»^(۱) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست] فرمود: ظلمت های زمین، رحم ها هستند. و روایت شده که تأویل «ظُلُمَاتِ الْأَجْرِ وَالْبُخْرِ»^(۲) سختی ها و شدائد موجود در خشکی و دریاست، چنان چه دلیل آن در جای خود خواهد آمد. و در «حیاه» توضیحاتی آمد که می توان تأویل ظلمات به طینت کافر را برداشت نمود. خلاصه، اصل در معنای ظلمت برحسب بطن و تأویل، تشبیه حال مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و آخرت به کسی است که در ظلمات مطلق به سر می برد و چشمش هیچ چیز را نمی بیند، مانند شخص نابینا. و در مقابل آن، نور و کسانی که در نور سیر می کنند قرار دارد، چنان که خواهد آمد و در «بصیر» نیز تأیید آن بیان گردید. از جمله شواهد این معنا، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام در توضیح «وَأَيُّهُ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسِيخٌ مِنْهُ النَّهَارُ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ»^(۳) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] روایت کرده که آن حضرت فرمود: یعنی محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و در اثر ظلمتی که پیدا شد، مردم فضل اهل بیت او را ندیدند.

در اینجا بخشی از روایات که دلیل بر این تأویل ها هستند را ذکر می کنیم. بعضی از آن روایات در مورد آیه الكرسي است، بعضی دیگر در آیه نور و دسته ای

ص: ۶۷۵

۱- [۱] - انعام/۵۹.

۲- [۲] - انعام/۹۷.

۳- [۳] - یس/۳۷.

هم در توضیح و تأویل «موت» می باشد. در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱) فرمود: یعنی آنان را از کفر، بیرون می آورد و به ایمان که همان ولایت علی علیه السلام است وارد می کند. و در تفسیر «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» فرمود: یعنی به ولایت کافر شدند، و «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲) یعنی دشمنان علی علیه السلام و پیروانشان که مردم را از نور ولایت علی علیه السلام خارج می کنند و به ظلمت یعنی دشمنان علی علیه السلام، چشم می دوزند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» فرمود: یعنی از ظلمت های گناهان به نور توبه و مغفرت می کشاند، زیرا آنها ولایت امام عادل را پذیرفته اند.

و در تفسیر «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» فرمود: کافر اصلاً نوری ندارد که بخواهد از آن خارج گردد، و مقصود آن است که آنها در نور اسلام بودند و وقتی پیرو امام جور شدند که از جانب خداوند نبود، با ولایت و پیروی آنها از نور اسلام به تاریکی های کفر کشیده شدند. (ادامه روایت).

و در تفسیر عیاشی از آن حضرت روایت کرده که در توضیح همین آیه فرمود: نور، آل محمد علیهم السلام هستند و ظلمات، دشمن آنها. و در مناقب از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» (۳) [و نایبنا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی ها و روشنایی] گفت: ظلمات، ابوجهل یعنی خلیفه اول، و نور، علی علیه السلام است. (۴)

و در روایت صالح بن سهل همدانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تأویل آیه نور فرمود: «كظلمات»، خلیفه اول و دوم هستند، «فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ»

ص: ۶۷۶

۱- [۱] - بقره/۲۵۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - فاطر/۲۰.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۹۸.

مِرْوَج» [در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشانند] یعنی عثمان، «مَنْ فَوْقَهُ مَوْجٌ» [و روی آن موجی (دیگر) است] یعنی طلحه و زبیر «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» (۱) [تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است] معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه است. (ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۲) [و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد] فرمود: یعنی وقتی مردند و نور ادعای ایمانِ ظاهری شان رفت، عذاب آنها را به باطنِ کافرشان می گیرد و در ظلمت های عذاب خدا قرار می گیرند. (ادامه روایت). برای فهم تأویل آن در هر موضعی تأمل کن، خداوند هدایت گر است.

ظعن: سفر و کوچ و حرکت را گویند که تأویل آن در واژه های سفر و امثال آن آمده است.

ظن: و هم خانواده های آن مانند یظنّ و غیره. در قاموس گوید: ظن، اعتقادی است که از شک قوی تر است و به حدّ یقین هم نمی رسد. قمی در تفسیر خود گوید: ظن در قرآن بر دو نوع است: ظنّ به معنای یقین و ظنّ به معنای شک. در کتاب توحید از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ظن بر دو قسم است: ظنّ شک و ظنّ یقین. ظن هایی که به امور معاد مربوط است، ظنّ یقین، و ظنّی که به امور دنیا مربوط است، ظنّ شک می باشد.

مؤلف گوید: ظاهراً مقصود حضرت، این است که وقتی ظنّ به مؤمن نسبت داده شود به معنای یقین است، و شاهد این معنا روایت ذکر شده در کتاب توحید از امیر المؤمنین علیه السلام است که در تفسیر «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (۳) [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد] فرمود: یعنی آنها به برانگیخته شدن، یقین دارند و ظن در اینجا به معنای یقین است. (ادامه روایت).

ص: ۶۷۷

۱- [۱] - نور/۴۰.

۲- [۲] - بقره/۱۷.

۳- [۳] - بقره/۴۶.

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»^(۱) [و به خدا گمان‌هایی (نابجا) می‌بردید] فرمود: در اینجا ظن، به معنای شک می‌باشد و ظنّ یقین نیست _ آنگاه فرمود: _ ظن بر دو قسم است (که اندکی پیش گفتیم) اما در «زعم» گذشت که زعم مانند ظن نیست، بلکه هر جا در قرآن آمده به معنای ظنّ شک و کذب است. تأمل کن. خداوند و اولیاء او _ صلوات الله علیهم اجمعین _ به حقیقت عالمند.

ص: ۶۷۸

عتبی: و هم خانواده های آن مانند «فَمَاهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ» (۱) و «وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (۲). اصل عتبی _ به ضم عین _ رضایت است، «استعتبه» یعنی از او طلب رضایت و بخشایش از بدی کرد. همچنین وقتی گفته می شود «استعتبه» و «أعتبه» یعنی از او راضی شد و عذرش را پذیرفت.

در «رضوان» و غیر آن گفته شد که رضایت از خدا و پیامبر مخصوص اهل ولایت است و شفاعت فقط به آنها می رسد. در «عَفُوُّ اللَّهِ» و امثال آن هم خواهد آمد که عفو خدا مخصوص همین افراد است و آن طور که خداوند، عذر اهل ولایت را که از آنها راضی است _ می پذیرد، عذر دشمنان ائمه علیهم السلام را قبول نمی کند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

عجب: و هم خانواده های آن مانند «عجبتم» و «یعجبک» و غیره. بدان که عَجَب _ به ضمّ عین _ خودخواهی و غرور گویند. وقتی گفته می شود «أعجبه الشی» یعنی آن چیز نزد وی بزرگ جلوه کرد. «عجب منه» و «تعجب» که از عَجَب _ به فتح عین و جیم _ است، زمانی گفته می شود که به دلیل مخفی بودن علت چیزی یا هر دلیل دیگر، موقعیت و جایگاه آن چیز نزد انسان بزرگ می نماید تا حدّی که قابل انکار است.

امّا مخفی نماند که بیشتر موارد این کلمه بر حسب بطن و تأویل، منتسب به مخالفان و منافقان و منکران ولایت علی علیه السلام است که از آن چه در شأن

ص: ۶۷۹

۱- [۱] - فصلت/۲۴.

۲- [۲] - نحل/۸۴.

علی علیه السلام بیان می شد، تعجب می کردند، در حالی که آنها به ظاهر، خودشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و امت، به آن صفات نشان می دادند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم را خوش آید و پند افتد، همان طور که سیاق آیات و روایات وارد شده در تفسیر آن آیات بر این معنا دلالت دارد.

عذاب: تأویل آن در «فرات» که هم معنای آن است، خواهد آمد و در «أجاج» هم گذشت.

عذاب: و هم خانواده های آن مانند یعدّب و غیره. عذاب عبارت است از چیزی که خداوند با آن از مخالفانش انتقام می گیرد، و چنان چه معلوم است، عذاب برای اهل خلاف است که با ائمه مخالفت نمودند. عذاب گاهی در دنیا واقع می گردد، مانند بلاهای آشکاری که بر امت های گذشته نازل گردید، و نظیر آن در امت اسلام، شمشیر علی علیه السلام و پس از آن شمشیر قائم علیه السلام و بعضی بلایایی است که تا پیش از زمان رجعت و در نزدیکی قیام قائم علیه السلام بر دشمنان ائمه علیهم السلام نازل می گردد.

لذا در روایات آمده که عذاب در بعضی مواضع به علی علیه السلام، در بعضی مواضع به قائم علیه السلام و شمشیر او و در جاهایی به «خسف» (فروکش کردن زمین و بلعیدن انسان ها) و مسخ و امثال آن که قبل از قیام قائم علیه السلام رخ می دهد، تأویل می گردد. بنابراین وقتی بخواهیم تأویل کنیم، باید در هر مقامی، مناسبت آن را لحاظ نماییم. حال به بعضی از روایات که بر تأویل های مذکور دلالت دارد اشاره می کنیم:

در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو عذابی بودی که بر سر کفار می ریخت. و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ»^(۱) [چون عذاب را بینند] فرمود: عذاب در آیه، علی علیه السلام است. (ادامه روایت).

و در «بأس» گذشت که علی علیه السلام، شلاق عذاب خدا است که خداوند

ص: ۶۸۰

به وسیله او دین خود را یاری می کند، و در روایت سلمان آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ» (۱) [عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت] من هستم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ» (۲) [وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم] فرمود: عذاب شدید، علی علیه السلام است، در زمانی که رجعت کند. در «ثمود» و «صاعقه» دلیل تأویل «فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ» (۳) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت] به شمشیر در زمان قیام قائم علیه السلام گذشت. در تفسیر قمی و بصائر نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى» (۴) (۵) [از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] فرمود: یعنی شمشیر در زمان رجعت و در «احسان» دلیل تأویل «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا... وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِينَا» (۶) [بگو آیا برای ما انتظار می برید... در حالی که ما انتظار می کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند] به این که مقصود از «عذاب من عندالله»، مسخ و «بایدینا» قتل در زمان قائم است، ذکر گردید.

در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «عَذَابِ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۷) [عذاب رسوایی را در زندگی دنیا] فرمود: خزی در دنیا این است که پیش از قیام قائم علیه السلام، شخص به طور ناگهانی مسخ می شود.

و در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «هُوَ الْقَادِرُ

ص: ۶۸۱

۱- [۱] - شعراء/ ۱۸۹.

۲- [۲] - مؤمنون/ ۷۷.

۳- [۳] - فصلت/ ۱۷.

۴- [۴] - سجده/ ۲۱.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۶- [۶] - توبه/ ۵۲.

۷- [۷] - انعام/ ۶۵.

عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» (۱) [او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد] فرمود: یعنی دَجَال، و صیحه، و «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» (۲) [یا از زیر پاهایتان] یعنی شمشیر. مؤلف گوید: مقصود از صیحه، صیحه آسمانی است که هنگام ظهور قائم علیه السلام بلند می شود، و مقصود از خسف، فرورفتن لشکر سفیانی در بیابان است، چنان چه از سایر روایات هم معلوم می شود.

در همان تفسیر، ذیل آیه مذکور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «عذاباً من فوقکم» یعنی سلطان جائز، و «من تحتِ أَرْجُلِكُمْ» یعنی افراد پست، بردگان و کسانی که خیری در آنها نیست. در «نار» مطالبی خواهیم آورد که می توان از آنها استنباط کرد که تأویل عذاب در بعضی مواضع مناسب، دشمنی ائمه علیهم السلام و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. دوستی و دشمنی، سبب عذاب است، زیرا «نار» (آتش) هم به آن تأویل گردیده و شکی نیست که آتش هم عذاب است. مؤید این معنا مباحثی است که در «جنت» و «ثواب» و غیر آن آوردیم. پس بیندیش.

عرب: منظور، اسم منسوب به آن است مثل عربی که در قرآن آمده است. عرب خلاف عجم است، یعنی ملت معروف و شهرنشینان آنها، که مفرد آن عربی با یاء نسبت است. و اعراب یعنی غیر شهرنشینان که مفرد آن اعرابی است و جمع آن عرب نمی باشد.

و تعرب یعنی ترک شهر و مخالف هجرت است. از توضیحات «هجرت» و «مهاجر» معنای تعرب و اعراب به حسب تأویل، استفاده می گردد. و در بعضی روایات «اعرابیان» هم آمده، که مقصود خلیفه اول و دوم است، اما به حسب لغت، بادیه نشینان و کسانی هستند که از معالم و احکام دین بی خبرند، خواه، عرب باشند یا غیر عرب.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما بنی هاشم و

ص: ۶۸۲

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- [۲] - همان.

شیعیانمان عرب هستیم و سایر مردم اعرابند. در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس مسلمان و آزاد به دنیا بیاید، عربی است. معنای «اسلام» را قبلاً گفتیم و برخی مطالب نیز در «اعجمی» خواهد آمد.

در تفسیر قمی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز فتح مکه فرمود: ای مردم، خداوند به وسیله اسلام، تکبر انتساب به نیاکان را از میان برچید، عربیت به پدر و نسب نیست، بلکه عربیت عبارت است از زبان گویا، پس هر که با زبان گویا سخن گفت، عربی است. بدانید که شما همگی فرزندان آدم هستید و از خاک ساخته شده اید. در «ولی» دلیل تأویل عرب به ائمه علیهم السلام خواهد آمد، که تأویل «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» و امثال آن نیز از آن استفاده می گردد. پس بیندیش.

عقبه: و عاقبت و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره. عقبه در لغت گردنه صعب العبور در کوه می گویند. این کلمه در سوره بلد آمده و در آنجا دلیل تأویل آن به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها را ذکر خواهیم کرد. اما عاقبت در لغت، آخرت را گویند، پس عاقبت هر چیز، خاتمه و پایان آن است. در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) فرمود: ما عاقبت هستیم و دوستی ما برای متقین است. (ادامه روایت). از آن چه ذکر شد می توان استفاه کرد که تأویل مذکور در سایر موارد این کلمه و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره نیز صدق می کند، چنان چه در «ولایت» روایت تأیید کننده آن در تفسیر «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عَقْبًا» (۲) خواهد آمد. در «عقبه» نیز به همین شکل است، پس تأمل کن.

عقاب: و هم خانواده های آن. عقاب در تفسیر _ و نه در تأویل _ عذاب را گویند، اما در بیشتر موارد مربوط به عذاب اخروی است. پس بیندیش.

عقب: و هم خانواده های آن. پشت پا را گویند و جمع آن اَعْقَاب است. گاهی مطلق پشت و ما بعد هر چیز از آن اراده می شود. و مخفی نیست که مقصود از

ص: ۶۸۳

۱- [۱] - اعراف/۱۲۸.

۲- [۲] - کهف/۴۴.

بازگشت به عقب و امثال آن، ارتداد در دین است که مخالفین اهل بیت علیهم السلام مرتکب آن شدند.

یعقوب: همان پیامبر معروف بنی اسرائیل است. در «ابن» دلیل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسرائیل (یعقوب) این امت است، و نیز در «اسرائیل» دلیل این که علی علیه السلام اسرائیل امت است، ذکر گردید.

در روایت است که علی علیه السلام فرزندانش را جمع کرد و به آنها گفت: من شباهتی به یعقوب نبی علیه السلام دارم، همانطور که او سفارش یوسف علیه السلام را کرد، من هم سفارش حسن و حسین علیه السلام را به شما می کنم، بشنوید و اطاعت کنید.

و در کتاب رجال کشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام شباهتی به یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، همانطور که خداوند مدتی بین یعقوب و فرزندان جدایی انداخت و سپس آنها را به هم رساند، علی علیه السلام را هم روزی به فرزندانش می رساند، که البته این دیدار در دنیا خواهد بود و در زمان رجعت، خداوند آنها را یکجا جمع می کند. در «ایوب» روایتی گذشت که در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد به این مضمون که یعقوب نبی صلی الله علیه و آله زمانی به پسرش رسید که متوسل به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گردید.

عنب: مفرد و جمع آن در قرآن آمده است. از مباحث وجه چهارم از باب سوم فصل اول از گفتار اول می توان استفاده کرد که تأویل عنب (انگور)، بعضی از معارف و علوم ائمه علیهم السلام است، چنان چه مؤید آن در «فاکله» نیز خواهد آمد، و شاید بتوان آن را به بعضی مطالب ذکر شده در مورد «شجر» هم تأویل نمود.

عنت: و هم خانواده های آن مانند عنتم و غیره. اصل عنت، شکستگی استخوان بعد از جوش خوردن است، آنگاه برای هر مشقت، ضرر، فساد و هلاکتی استعاره گرفته شده است. و خواهیم گفت بلکه واضح و آشکار است که ترک ولایت، سبب این آسیب ها می باشد، بلکه اصلاً تأویلش همان است، پس هیچ بعید نیست که هر جا مناسب باشد، عنت را به آن تأویل نماییم.

اعرج: معنای ظاهری اش لنگی پا است. و شاید از آن چه در «اعمی» و «مريض» می آید و در «بکم» و «صم» و امثال آن هم گذشت، بتوان استفاده کرد که تأویل اعرج _ در صورت مناسبت _ جاهلِ مردّدی است که از تلاش در کسب معرفت حق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها عاجز است و نمی تواند به حق برسد. توضیح این معنا در «ارجل» و «مرض» آمده است، پس تأمل کن.

معارج: و آن چه معنای عروج را می رساند. در نهاییه گوید: از اسامی خداوند ذوالمعارج است. معارج یعنی پله ها که مفرد آن مَعْرَج است و معراج _ به کسر میم _ مفعال از عروج یعنی صعود و بالا رفتن. و گویی وسیله بالا رفتن می باشد. در «درجات» و «وسیله» و نیز تأویل امثال آنها خواهد آمد که می توان در صورت مناسبت _ معارج را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها تأویل نمود، زیرا به وسیله این ولایت انسان به بالاترین مراتب علم و عرفان و تقوّب و ایمان و رحمت و رضوان می رسد، بلکه همین است که انسان را به دورترین درجات بهشت می رساند. پس بیندیش.

عَوَج: به کسر عین، به معنای کجی و انحراف و ضدّ استقامت و اعتدال است. لذا به انسان بد اخلاق یا منحرف در دین، اعوج گویند. در تأویل «استقامت» و کلمات هم معنای آن، مباحثی خواهد آمد که دلیل بر تأویل آنها به ولایت و تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام و امثال آن می باشد، تأمل کن و بدان که عوج، خلاف آن است یعنی به معنای ترک ولایت و تمسک به باطل و مخالفت با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. تأمل کن.

عبادت: و معبود و عابدون و کلمات هم معنای آن مانند اَعْبَدُوا، یعبدون و امثال آن. بدان که عبادت در لغت، پیروی و سرسپردگی و خضوع و تذلل را گویند.

در کافی نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عبادت یعنی اطاعت و پیروی، پس هر کس اطاعت کند، عبادت کرده است. (ادامه روایت). در باب سوم فصل اول از گفتار اول، و نیز در باب هفتم فصل اول از همین گفتار سوم، روایات و مباحثی کامل در این معنا و بیان دلیل آن ذکر گردید، از جمله روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: عبادت، رکوع و سجود

نیست، بلکه اطاعت از مردان است، هر کس در معصیت خدا از مخلوقی پیروی کند، او را پرستیده است.

و روایتی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است، اگر آن گوینده از خدا می گفت، شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان می گفت، شنونده هم شیطان را پرستیده است.

خلاصه دلالت روایات بر این که مقصود از عبادت و اطاعت خدا، تبعیت در امر ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تعبد نسبت به خدا با این اعتقاد و روشی می باشد که از طرف آنها معرفی شده _ چنان چه به طور واضح در اطاعت گذشت _ ظاهر و واضح است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ»^(۱) [پروردگارتان را عبادت کنید] آمده که یعنی آن طوری پروردگارتان را اطاعت کنید که خودش فرمان داده، یعنی معتقد باشید که خدایی جز الله نیست، شریکی ندارد، عادل است و ستم نمی کند و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و آل محمد علیهم السلام از خاندان همه پیامبران برترند و علی علیه السلام از همه آل محمد برتر و افضل است. و در جای دیگری فرمود: یعنی با بزرگداشت و اطاعت از محمد و علی و آل علی صلوات الله علیهم و تمسک به آنها و ولایت آنها خداوند را عبادت کنید. از این رو در روایاتی که بعضی از آن در باب هفتم مذکور و بعضی دیگر در غیر آن گذشت، آمده است که تأویل عبادت خدا، ولایت علی علیه السلام و قبول امامت و خلافت او است. و در امالی و غیر آن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: محبت علی علیه السلام، عبادت است. بنابراین مخالف آن، یعنی عبادت هوای نفس، شیطان، بت ها و غیره همگی عبارت است از ترک ولایت و تبعیت از خلفای جور و پیروان آنها و تعبد به اعتقاد و روشی که از آنها رسیده است، چنان چه بارها در «اتباع» و «طاعت» و «شُرک» و غیره ذکر گردید، و در

ص: ۶۸۶

«عصیان» و غیر آن هم خواهد آمد، با این که مباحث ذکر شده در مقدمات قلبی و اینجا برای کسی که اهل حق جویی باشد کافی است. شاید حدیث مفضل را در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت، به یاد بیاورید که تصریح داشت: ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام مانند عبادت بت ها است و کسی که با آنها دوستی کند مانند آن است که بت ها را پرستیده، و این دشمنان، معبودانی سواى خدا و متجاوز از حدود و احکام خداوند هستند. (ادامه روایت).

و مقصود از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: قیامت نشود تا وقتی که گروه هایی از امتم بت پرست شوند، همین است. همچنین از مهم ترین شواهد این معنا روایاتی است که در تأویل انواع بت ها و شیطان و برادرانش، به دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده است.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» (۱) [آیا کسانی که کفر ورزیده اند پنداشته اند که (می توانند) به جای من بندگانم را سرپرست بگیرند] از قول امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یعنی خلیفه اول و دوم و پیروانشان که آنها را سواى خدا به عنوان ولی برگزیدند و می پنداشتند که با دوستی این دو نفر از عذاب خدا نجات می یابند، و دلیل کفرشان، محبت این دو نفر بود. بنابر این تحقیق و توضیح، ایرادی ندارد که هر جا به انحاء مختلف، دستور داده شده که خدا را عبادت کنید، مطابق آن چه ذکر کردیم تأویل گردد یعنی مطلب را به اطاعت ائمه علیهم السلام ربط و ارجاع دهیم، و هر جا نهی و توبیخ از عبادت غیر خدا آمده، به مخالفت ائمه علیهم السلام و تبعیت از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کنیم، و معبود غیر خدا را به خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام و علمای مخالفین، به خصوص اولی و دومی تأویل نماییم. از آن چه ذکر شد برای خواننده محترم واضح می گردد که تأویل خداپرستان، ائمه علیهم السلام و شیعیانسان هستند و مقصود به بندگانِ مورد مدح در قرآن کریم _ چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع - آنها می باشند، و در مقابل این، مؤمنان

ص: ۶۸۷

به مخالفان از بزرگان نشان گرفته تا پیروان آنها هستند. اما مواردی را که به طور مطلق وارد شده و مقید به مدح و مذمت نیست، شاید بتوان به اقتضای مقام به هر کدام از این دو جهت تأویل نمود، مثلاً وقتی که در مقابل حُر آمده باشد که تأویل آن (حر)، انسان خوب و کسی است که از اسارت شیاطین آزاد شده، با مراجعه به تأویل «حُر» که در توضیح آن آمده و توضیحات بیان شده در «اسیر» می توان آن را تأویل کرد. در بعضی روایات به آن چه که ما گفتیم به طور واضح تصریح شده است، چنان چه در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» (۱). [به راستی در این (امور) برای مردم عبادت پیشه ابلاغی (حقیقی) است] فرمود: قوم عابدین، شیعیان ما هستند. و در همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا» (۲). [ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید] فرمود: به خدا قسم، خداوند غیر از مخالفان ما را در این آیه قصد نکرده. و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرِمُونَ» (۳) و با دست مبارکش به سینه خود اشاره کرد و گفت: «لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ» (۴). [که در سخن بر او پیشی نمی گیرند].

و در «نفس» دلیل تأویل «عبادی» در قرآن به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او ذکر گردید. در «هون» هم دلیل تأویل «عباد الرحمن» به ائمه علیهم السلام را بیان خواهیم کرد. و در «صالح»، دلیل تأویل «عباد الله الصالحین» به قائم علیه السلام و یارانش گذشت. و امثال آن زیاد است.

در بعضی زیارات می خوانیم: «أَنْتُمْ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» (شما بندگان ستایش گر) و در بسیاری از زیارات آمده است: «أَنْتُمْ الْعِبَادُ الْمُكْرِمُونَ» (شما بندگان اکرام شده). پس تأمل کن و غافل مشو.

ص: ۶۸۸

۱- [۱] - انبیا/ ۱۰۶.

۲- [۲] - زمر/ ۵۳.

۳- [۳] - انبیا/ ۲۶.

۴- [۴] - بقره/ ۱۸۴.

معدوده: مفرد و جمع و سایر هم خانواده های آن مثل عدّه در «آیه». دلیل تأویل ایام به ائمه علیهم السلام گذشت، پس بطن و تأویل «ایام معدودات» آنها می باشند. همچنین تأویل آن و امثال آن مانند عدّه و عادّین و غیره _ در موارد مناسب _ به ائمه علیهم السلام و مسائل مربوط به آنها صحیح است. پس تأمل کن.

عضد: به معنای بازوی دست است، و به معنای کمک و قدرت هم به کار رفته. شاید بتوان آن را به تأویلی که در «ید» می آید تأویل کرد، زیرا در جهات مختلف با هم مشترکند. تأمل کن.

عقود: و تعبیری که مشتمل بر این کلمه است مانند: «عَقْدُ السَّبْعِ»، «عقد جبل»، «عقد عهد» «عقد شدّت و قوّت» و «عقد ضمانت». در سوره مبارکه مائده می فرماید: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^(۱) [به قراردادهای (خود) وفا کنید]، قمی در تفسیر خود در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ده جای مختلف، بر خلافت علی علیه السلام با مردم، عهد و پیمان بست، آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود، یعنی عقد و پیمان هایی که در مورد علی علیه السلام بر شما نازل گردید. و از آن چه در عهد و پیمان و میثاق می آید، معلوم می گردد ائمه علیهم السلام کسانی هستند که ایمان، به آنها گره خورده و بر ولایت آنها عهد و میثاق هایی گرفته شده، چنان چه در باب های فصل دوم از گفتار اول و به خصوص باب چهارم آن نیز به طور مفصل گذشت، پس این گونه تأویل در مواردی که از این قبیل در قرآن وارد شده صحیح می باشد. تأمل کن.

عمد: جمع عمود و گفته شده جمع عماد است، و آن چیز است که یک چیز دیگر با آن قوام و ثبات می گیرد. عمود ضمه، معروف و معلوم است و بارها توضیح داده شده، چنان چه در روایات کتاب کافی و غیر آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، ستون های آسمان ها و زمین و میخ های زمین هستند و قوام و ثبات آسمان و زمین به آن بزرگواران می باشد، پس در موارد مناسب تأویل «عمد» به آنها و ولایت آنها صحیح است. پس تأمل کن.

ص: ۶۸۹

عند: به معنای ظرفیت است. در عباراتی از قرآن آمده مانند، «مَا عِنْدَ اللَّهِ» و هم معناهای آن و «الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» و امثال آن. در روایت است که تأویل «عندالله»، ولایت می باشد، چنان چه در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۱) [آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام و اوصیاء از فرزندان او که نزد خداوند است. همچنین روایت شده که تأویل «الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» [کسانی که نزد پروردگار تو هستند] پیامبران و ائمه علیهم السلام می باشند، همچنان که تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» (۲) [به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند] فرمود: یعنی پیامبران و ائمه علیهم السلام از عبادت او سر باز نمی زنند و تکبر نمی کنند. بنابراین، تأویل غیر این دو مورد که از همین قبیل باشد به این صورت صحیح است. همچنین تأویل مقابل و مخالف آن به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و تمسک به آنها و امثال آن صحیح می باشد، مانند «ما عِنْدَ غَيْرِ اللَّهِ» و امثال آن چون «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» (۳) [آنچه پیش شماست تمام می شود] و غیره.

عنید: و هم خانواده های آن. در لغت به معنای معارض و مخالف است، و در روایات تأویل به منکران ولایت علی علیه السلام شده، چنان چه در کتاب فضائل علی علیه السلام و غیر آن از ابن مسعود روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل علی علیه السلام فرمود: در آیه «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (۴) [هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید]، کافر کسی است که منکر نبوت من شود و عنید، منکر ولایت علی و عترت او علیه السلام است. و در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: کسی که با تو دشمنی کند، عنید حق است. و از امام باقر علیه السلام

ص: ۶۹۰

۱- [۱] - قصص/۶۰.

۲- [۲] - اعراف/۲۰۶.

۳- [۳] - نحل/۹۶.

۴- [۴] - ق/۲۴.

روایت شده که فرمود: عنید کسی است که از حق روی بگرداند و بی شک «حق»، ولایت علی علیه السلام است. پس تأمل کن.

معاد: و برخی از تعبیری که مشتمل بر عود و اعاده هستند، زیرا برخی از این تعبیر، نیازی به تأویل ندارد. معاد هر چیز، محل یا زمان بازگشت آن است. در روایات آمده که تأویل معاد در قرآن، رجعت است، همچنان که حشر و نشر و امثال آن در روایات به رجعت تأویل شده است.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «لَرَأُذُكَ إِلَى مَعَادٍ» (۱) [یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: معاد یعنی رجعت (۲) و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی او به سوی شما باز می گردد.

و در غیبه نعمانی از علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح این آیه فرمود: یعنی رجعت در دنیا. و روایت دیگری هم در این مورد در فایده آخر از خاتمه خواهد آمد. از آن چه ذکر شد می توان تأویل بیشتر هم خانواده های عود و اعاده را نیز کشف کرد، همچنان که در شرح واژه «بدء» برخی از ادله تأیید کننده آن گذشت. پس تأمل کن.

عاد: قوم هود نبی علیه السلام و از فرزندان عاد و پدر «شدید» و «شداد» بودند و پس از قوم نوح علیه السلام ظهور کردند. هود علیه السلام قوم خود را به توحید و اقرار به ولایت محمد صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دعوت کرد، امّا آنها نپذیرفتند، خداوند هم به وسیله باد، هلاکشان نمود. گفته شده که دو قوم عاد بوده، یکی عادِ آدم و یکی عادِ هود، و اولی همان است که خداوند فرموده «عاداً الاولی» (۳) [قوم عاد اول] که ان شاء الله حالات آنها در سوره اعراف و سوره هود و غیره خواهد آمد، و شاید بتوان گفت که بنی امیه در این امت، شبیه عاد، و شدادشان معاویه و پسرش بودند، زیرا سلطه و فشار زیادی بر مردم داشتند، که در این صورت

ص: ۶۹۱

۱- [۱] - قصص ۸۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- [۳] - نجم/ ۵۰.

بادِ هلاک کننده آنها هم در ابتدا، قیام سفاح و لشکرش بود و در آینده هم، قیام قائم علیه السلام می باشد که «جُنْدُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ» است، چنان چه در تأویل «ریح» و «ثمود» گذشت. تأمل کن. خداوند داناست.

عهد: و هم خانواده های آنها، مانند «عهدنا» و غیره. عهد در لغت به معانی مختلفی آمده، از جمله وصیت، پیش افتادن در مورد چیزی، قسم، امان، ذمه، زمان، وفا، حفظ حرمت، ضمانت و غیر آن.

در قرآن کریم به بیشتر این معانی و نیز به معنای امامت و ریاست آمده است، چنان چه آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱) [ایمان من به بیدادگران نمی رسد] به این معنا تصریح دارد. در مجمع البیان و غیر آن از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح این آیه فرمودند: عهد در اینجا امامت است.

و تأویل عهد و عهدالله و امثال آن در بیشتر مواضع از قرآن بلکه در همه موارد، به عهد ولایت و این که خداوند در روز میثاق همین عهد را از بندگان و پیامبران گرفت، در روایات فراوان است.

همین طور تأویل آن به عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر و غیر آن از امت گرفت، چنان چه از توضیحات ذکر شده در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول معلوم گردید و از توضیحات «ایمان» و «میثاق» هم معلوم خواهد شد.

در اینجا بعضی شواهد را نیز ذکر می کنیم تا مقصودمان کاملاً واضح گردد: در تفسیر امام علیه السلام ذیل «يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» (۲) [ایمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] آمده که فرمود: یعنی عهدی که خداوند به ربوبیت خود و ثبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و بهشت رفتن و کرامت شیعیان او از آنها گرفت، و «مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» [پس از بستن آن] یعنی تحکیم و تأکید آن عهد. و در همان تفسیر، ذیل «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (۳) [و آنان که چون عهد بندند به

ص: ۶۹۲

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۲۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۷.

عهد خود وفادارانند] فرمود: از بزرگ ترین و مهم ترین پیمان هایشان این بود که علمشان را در مورد شرافت کسانی که خداوند شریفشان داشته مخفی نکنند و نام های شریف را بر افراد مقصر، اسرافکاران، گمراهان و گمراه کنندگان نگذارند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (۱) [به پیمان (خود) وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد] فرمود: یعنی عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دوستی ما و اطاعت امیر مؤمنان علیه السلام از مردم گرفت که با علی علیه السلام مخالفت نکنند و از او جلو نیفتند و رحمش را قطع نمایند و به آنها اعلام فرمود که در مورد این عهد و نیز در مورد قرآن، باید جواب پس بدهند. در کشف الغمه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (۲) [به پیمان خدا وفادارند و عهد (او) را نمی شکنند] فرمود: یعنی، عهدی که در روز غدیر از آنها در دین به ولایت علی علیه السلام گرفته شد.

در تفسیر عیاشی از آن حضرت روایت کرد، که در توضیح «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» (۳) [به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام وفا کنید تا من هم در مورد بهشت به شما وفا نمایم. (۴)

و در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده که در تفسیر «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۵) [جز آن کس که از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است] فرمود: یعنی مگر کسی که به ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از او معتقد باشد که عهد نزد خدا همین است.

و در کنزالفوائد و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عهد و ذمه خدا، ما هستیم، هر کس به عهد ما وفا کرد، به عهد و ذمه خدا وفا کرده و کسی

ص: ۶۹۳

۱- [۱] - اسراء/۳۴.

۲- [۲] - رعد/۲۰.

۳- [۳] - بقره/۴۰.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶، حدیث ۳۰.

۵- [۵] - مریم/۸۷.

که عهد ما را بشکنند، عهد و ذمه خدا را شکسته. (ادامه روایت). در «میثاق» و غیر آن هم روایاتی خواهد آمد. اما در «صدق»، دلیل این که آیه «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۱) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] ائمه علیهم السلام و شیعیان به ائمه و شیعیان ایشان، اشاره دارد، ذکر شد، زیرا ایشان بودند که به عهدهای خداوند وفا نمودند که بزرگ ترین آن ولایت است. در «خیر» نیز دلیل این که ائمه علیهم السلام ریشه هر خیری هستند و از فروع آنها هر عمل خیر و نیکی منشعب می گردد، ذکر شد که یکی از اعمال نیک هم پیمان همسایگی است، پس تأویل به آن چه ذکر کردیم _ در موارد مناسب _ ایرادی ندارد، و خداوند، هدایت گر است.

عبره: و اعتبار و هم خانواده های آن مانند فاعتبروا. عبرت اسم مصدر از اعتبار است. عبرت عبارت است از موعظه و پندی که انسان می گیرد و در موارد دیگر آن را به کار می بندد.

در یکی از زیارت های امام حسین علیه السلام می خوانیم: «خداوند تو، پدر، جد، مادر و فرزندان را عبرتی برای صاحبان خرد قرار داد»، یعنی اهل عقل، از فضل و علم و شکوه و مظلومیت و شهادت شما پند بگیرند و بر پستی دنیا واقف گردند و بفهمند که محل قرار و آرامش و جایگاه خوبان در آخرت است.

و مخفی نماند که آن حضرت خود عین و اصل صاحبان خرد است، چنان چه خواهد آمد. و معلوم است که حقیقت عبرت نیز نزد آنها است. در کافی از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی در توصیف اسلام فرمود: خداوند اسلام را عبرتی برای پند گیرندگان قرار داد. و تأویل «اسلام» ذکر گردید. بنابراین شاید بتوان همین تأویل را در موارد مناسب، ذکر کرد. پس تأمل کن.

معذرت: و عذر و اعتذار. معنای عذر معلوم است. در سوره توبه، روم و مؤمن و غیره خواهد آمد که تأویل آن مربوط به منافقان و عذر آوردن آنها در امر ولایت

ص: ۶۹۴

است. پس مصداق «معدّرون»^(۱) [عذر آورندگان] و کسانی که در باطن عذر می آورند، آنها می باشند و عذرخواهی شان مربوط به رفتارهای زشتی است که در سقیفه و سایر مواقع از خود بروز دادند. در «زینت» مؤید آن ذکر گردید، تأمل کن و غافل مشو.

تعزیر: و هم خانواده های آن، مانند عزّروه و عزّه. اصل تعزیر، منع و جلوگیری است. و مقصود از آن در قرآن دفاع از پیامبران و تکریم و تقویت آنها می باشد. و واضح است که می توان آن را در ارتباط با ولایت و تقویت امر ائمه علیهم السلام و شیعیان و دفاع از آنها و دینشان تأویل کرد. تأمل کن.

عزیر: یکی از پیامبران بنی اسرائیل است. مانند قائم علیه السلام از قوم خود غائب گردید. حالات او ان شاء الله در سوره بقره خواهد آمد. اما تمسّک و دعوت مردم به اهل بیت علیهم السلام توسط او، چنان که بارها گذشت و باز هم خواهند آمد، ظاهر و آشکار است.

عُسر: و عسری، به معنای سختی و خلاف یُسر است. در «یُسر» دلیل تأویل آن (عسر) به دوستی و ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و اولی و دومی و تأویل عُسری به شرّ و آتش جهنّم خواهد آمد. و نیز آنجا می آید که عُسر و شر برای کسی است که محبّت علی و اوصیانش را ندارد. مقداری هم در این رابطه در «ضیق» بحث شد. حتماً مراجعه کنید.

عشیره: و آن چه به معنای معاشرت است. عشیره انسان، قوم اویند و عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت، علی و فرزندان پاکش علیهم السلام می باشند، چنان چه در سوره مجادله و غیر آن خواهد آمد. اما معاشرت ممدوح و پسندیده، همان رفت و آمد و نشست و برخاست مؤمنین با ائمه علیهم السلام و با یکدیگر است، و معاشرت مذموم به عکس آن می باشد. تأمل کن تا تأویل آن را در هر موضعی بفهمی. خداوند هدایت می کند.

ص: ۶۹۵

عشر: یعنی عدد ده. در «شهر» و غیر آن دلیل تأویل دوازده ماه (اثنی عشر شهراً) به دوازده امام بیان شد. در سوره نجم هم دلیل تأویل «لیالِ عَشْر» (۱) [شب های دهگانه] به ائمه علیهم السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام ذکر گردید. شاید آن تأویل ها را در موارد دیگر هم بتوان پیاده کرد، و خداوند، آگاه است.

عصر: در لغت، روزگار و برهه ای از زمان و نیز بعد از ظهر را گویند. در سوره عصر به نقل از کتاب کمال الدین خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمود: «و العصر» (۲)، عصر قیام قائم علیه السلام است. اما اعصار به معنای باد، و معصرات به معنای ابر می باشد، که تأویل آن در «ریح» و «سحاب» گذشت.

عقر: و آن چه مشتمل بر این کلمه است. در لغت به معنای حرج و زحمت است. خداوند تعبیر «عقر ناقه» را در چند موضع از قرآن ذکر فرموده است. تأویل «ناقه» در توضیحات آن در ارتباط با شهادت علی علیه السلام بلکه قتل هر کدام از ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس بیندیش. امّا «عاقِر» به معنای عقیم است که در توضیحات «عقیم» خواهد آمد، و چه بسا نیازی به تأویل هم ندارد. تدبر کن.

عُمَره: می گویند «اعتَمَرَ» یعنی قصد کرد و زیارت نمود. عمره، زیارت خانه خدا به همان روش معلوم است. در روایات آمده که تأویل عمره، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند و عمره از آنها نشأت گرفته، و خود پیامبر صلی الله علیه و آله عمره را به جا آورد و توسط خود آن حضرت و ائمه علیهم السلام اعلام و به مردم تعلیم داده شد. دلیل آن در باب چهارم فصل اول از گفتار اول و غیر آن نیز گذشت، امّا در «صلاه» و عبادت های مانند آن مباحثی بیان شد که از آنها برمی آید، می توان عمره را بر معنای متعارف نیز حمل کرد. البته به پیوست ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام از آنها، هر کسی در مطالبی که

ص: ۶۹۶

۱- [۱] - فجر/۲.

۲- [۲] - عصر/۱.

از تفسیر امام علیه السلام در مورد «صلاه» ذکر کردیم تأمل نماید، این معنا را درک خواهد کرد.

معمور: و آن چه معنای «عمارت» را می رساند. عمارت به معنی آبادی و مقابل آن خراب است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أَيُّهَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ» (ای خانه آباد)، که شاید مقصود آن است که ائمه علیهم السلام از خانه نبوت، و امامت، عصمت و طهارت می باشند که به هر خیری در دنیا و آخرت آباد گشته.

در توضیح «بیت» مقداری در مورد این معنا بحث کردیم، و در سوره طور هم بیت معمور خواهد آمد که در آسمان است و تأویل آن پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد. بنابراین می توان _ در موارد مناسب _ عمارت را در مقام مدح به عمارت (ساختمان) معنوی تأویل کرد یعنی انجام خیرات و امثال آن همراه با تمسک به ولایت که موجب رهایی از آتش است و در مقام ذم، به عکس آن صادق است.

عمر: و هم خانواده های آن. عمر _ که هم به ضم عین هم به فتح عین و هم به ضم عین و میم خوانده شده _ مدت زندگی را گویند. شاید استعمال آن از این جهت بوده که بدن در این مدت معمور (آباد) است. در «حیات» دلیل این که زندگی واقعی، معرفت ائمه علیهم السلام است که موجب حیات ابدی می گردد، گفته شد.

بنابراین، عمر واقعی و قابل ستایش، آن است که در راه بقا و تقویت آن حیات صرف شود و زمانی است که در آن مسجد پاک روح و جسم پاکی که حکم ظرف برای آن را دارد، آباد گردد، و عکس آن تأویلی به عکس دارد. مؤید آن در «ارذل» گذشت. بیندیش.

عجز: و هم خانواده های آن مانند معجزین، أعجاز، عجوز و غیره. بدان که عَجَز _ که بنا بر لغت فصیح تر بر وزن رَجُل است، امّا به سکون جیم نیز تلفظ شده _ آخر و دُم را گویند، جمع آن أعجاز می باشد، و أعجاز نخل، ریشه های آن را گویند. عجوز به ضم عین به معنای ضعف و با فتح عین به معنی پیرزن است که جمع آن عجائز می باشد. می گویند «أعجزه الشيء» یعنی آن چیز را از دست داد، و عجز _ به سکون جیم _ به معنی عدم توانایی است.

و معجزه آن است که خصم را در هنگام مبارزه طلبی عاجز و ناتوان سازد. «عاجز فلان» یعنی رفت و کسی به او نرسید. و «عاجز فلاناً» یعنی با او مسابقه داد و او را ناتوان گذارد و از او جلو زد. بیشتر این معانی در قرآن کریم آمده، از جمله «معجزین» که دو سوره حج و غیر آن است و به معنای کسانی است که مانع انبیاء و اولیاء می شوند و با آنها نزاع می کنند تا نسبت به فرمان خداوند ناتوانشان سازند، و یا معاندینی که مسابقه می دهند، و یا بدین معناست که آنها گمان می برند ما را ناتوان خواهند کرد، و به هر تقدیر می توان معجزین و امثال آن را به کاری که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان شان با آن بزرگواران نمودند تأویل کرد که با آن رفتارها می خواستند ائمه علیهم السلام را تضعیف کنند و سر جای خود بنشانند و با گرفتن قدرت و قوت از آنها، ناتوان شان سازند و اهدافی از این قبیل، تا حدی که اقدام به سلب اعتقاد مردم نسبت به علم و فضل و کمال حضرات نمودند، اما اصلاً کاری از پیش نبردند و فقط در ظاهر به اهدافشان دست یافتند.

تأمل کن و از امکان تأویل عجوز _ در مقام مذمت _ به فلان زن غافل مشو، چنان چه از توضیحاتی که در «غابرین» و غیر آن می آید واضح خواهد شد. و شاید بتوان آن را _ در مقام مدح که همسر جناب ابراهیم _ صلوات الله علیه است _ به حضرت خدیجه که رضوان خداوند بر او باد _ تأویل کرد، زیرا این دو زن در بسیاری از صفات به هم شباهت دارند، حتی در خرج کردن اموال شان و این که همسر ابراهیم علیه السلام مادر انبیاء بود و حضرت خدیجه مادر اوصیاء. تأمل کن.

عزّت: در «ذلت»، تأویل عزت، عزیز و هم خانواده های آن چون یعزّ و غیر را به اندازه کافی ذکر نمودیم. به همانجا مراجعه کن و از تأویل عزّت خداوند به این که غالب است و نسبت به آن چه برای اولیائش یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروانشان و نیز برای دشمنان آنها اراده کند قدرتمند و قوی است، غافل مشو.

عزّی: نام بتی است. در «لات» دلیل تأویل عَزّی به خلیفه دوم خواهد آمد، در توضیح «اصنام» هم گذشت، اما عَزّی فقط در سوره مبارکه نجم آمده است.

عدس: از حیویات معروف است. در سوره بقره «عدس ها» آمده که در بحث از «بصل» توضیح داده شد.

عیسی: در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، ذکر گردید که دلیل نامیده شدن پیامبران اولوالعزم از آن جهت بود که عزم بر اقرار ولایت داشتند. همچنین دلیل این که خداوند تعالی تنها از این جهت عیسی علیه السلام را آیه ای برای جهانیان قرار داد که به نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کرد.

در لابلای مباحث کتاب روایاتی خواهد آمد به این مضمون که جناب عیسی علیه السلام هنگام اظهار معجزات خود مانند زنده کردن مردگان و غیره، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل می جست و آنقدر به آن حضرات متوسل شد تا خداوند به سوی خود جذبش فرمود و از قتل نجاتش داد.

در سوره مبارکه صفّ، دلیل بشارت صریح او به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در سوره مبارکه زخرف نیز دلیل شباهت علی علیه السلام به عیسی علیه السلام خواهد آمد، که روایات در این قبیل معانی بسیار است.

عرش: در لغت چند معنا دارد، از جمله تخت پادشاه، عزّت، استحکام امر، پایه و رکن یک چیز، قصر و سقف خانه، و جمع آن عروش است. عرش قوم، رئیس قوم و کسی است که امور آنها را تدبیر می نماید.

یعرشون یعنی بنا می کنند، و معروشات یعنی بلند شده و بالا رفته. گفته می شود: «عرض الکرّم» داربست درخت انگور، یعنی آن را روی چوب یا مانند آن گذاشت تا بر آن قرار گرفته و امتداد یابد. اسم فاعل آن عرش است، معنای عرش الله، معروف است.

در روایات زیاد آمده که تأویل عرش، علم است که ائمه علیهم السلام حاملان و صاحبان آن هستند، چنان چه بعضی از آن روایات در «حامل» ذکر گردید. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ»

وَمَنْ حَوْلَهُ» (۱) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء بعد از او که از علم خداوند آگاهند. (ادامه روایت).

همچنین در بعضی روایات آمده که تأویل آن مُلک و حکومت است، مانند روایتی در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام که در تفسیر «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۲) [پروردگار عرش عظیم] فرمود: یعنی مُلک عظیم. از بعضی روایات هم بر می آید که گاهی عرش به معنای همه چیز غیر از خدا (ماسوی الله) به کار رفته است.

و در «شراب» دلیل تأویل «مایعرشون» به موالی (بردگان آزاد شده)، فرزندان و بردگانی که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دوست دارند، بیان گردید.

مؤلف گوید: در آیه الکرسی از بیان تأویل «کرسی» به ائمه علیهم السلام، استفاده می گردد که می توان عرش را به آرزویی که شیعیان فرمانبردار نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، تأویل نمود، که بعضی از معانی لغوی هم این معنا را تأیید می کند. پس بیندیش.

معیشت: و هم خانواده های آن مانند «عیشه». مقصود از آن خوردنی و نوشیدنی و امثال آن است که برای ادامه حیات لازم است. جمع آن معاش می باشد. این کلمه در قرآن هم در مقام مدح آمده مانند «عیشه راضیه» و هم در مقام مذمت مانند «معیشه ضنکاً»، و هم به صورت مطلق، یعنی نه بار مثبت دارد و نه منفی، مانند «معایش» و امثال آن. در سوره طه دلیل تأویل «معیشه ضنکاً» به مدفوع و کثافت هایی که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمان رجعت می خورند خواهد آمد، که می توان تأویل معیشت پسندیده به بهره مندی شیعیان از نعمت ها در زمان حکومت آل محمد علیهم السلام و غیره را از آن استفاده نمود.

ص: ۷۰۰

۱- [۱] - غافر/۷.

۲- [۲] - توبه/۱۲۹.

در «رزق» گذشت و در «مال» و غیر آن هم دلیل امکان تأویل معیشت به همان تأویلی که در «مال» و «رزق» و امثال آن گفته شد، خواهد آمد، زیرا در معنا با هم نزدیکند و همگی در مال بودن با هم مشترک اند. تأمل کن.

اعراض: و هم خانواده های آن مانند معرضون، مَنْ أَعْرَضَ و غیره. اصل اعراض عدم توجه به چیزی و ترک رویکرد یا گوش دادن به آن و منحرف شدن از آن می باشد.

از روایاتی که تعدادی از آنها در «ذکر» و غیر آن گذشت، معلوم می شود که مقصود از موارد اعراض از خیر در بطن قرآن مانند «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي» (۱) و امثال آن، اعراضی است که مخالفان اهل بیت نسبت به امامت ائمه علیهم السلام و تمسک به آنها و پیروی از آنها در تمامی امور بروز دادند.

همچنین در اعراض از غیر خیر مانند «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۲) [و آنان که از بیهوده روی گردانند] و امثال آن مقصود اعراض شیعه از سخنان بی ارزش دشمنان و دست یازیدن به ائمه گمراه است، چنان چه در «لغو» و غیر آن خواهد آمد.

عرض: به فتح راء (عَرَضَ) به معنای متاع و کالا است که تأویل «متاع» در توضیحات مربوط به آن خواهد آمد. و عَرَضَ (به سکون راء) به معنای وسعت و نیز ابراز و اظهار یک چیز است. به هر حال در هر دو صورت نیازی به تأویل ندارد.

اعراف: و تعارف و سایر کلماتی که مشتمل بر معرفت و علم و عرفان باشند، مانند «تعارفوا»، «يعرفون» و امثال آن. بدان که «اعراف» جمع عُرْف (به ضم عین) است که از یال اسب یا تاج خروس استعاره شده است. از این رو به پُشته تپه شنی که روبروی انسان است، «عرف الرمله» گویند.

همچنین به معنایی که در «معروف» خواهد آمد نیز به کار رفته، چنان چه در روایات مذکور در اینجا و ذیل واژه معروف بیان شده است. کلمه اعراف فقط در

ص: ۷۰۱

۱- [۱] - طه/ ۱۲۴.

۲- [۲] - مؤمنون/ ۳.

سوره اعراف به کار رفته و تفسیر آن در همان سوره خواهد آمد که عبارت است از حصارى بين بهشت و جهنم. همچنین دلیل تأویل آن به ائمه علیهم السلام و این که اصحاب اعراف آن حضرات هستند، خواهد آمد، همان طور که در «رجال» هم گذشت. در خرائج از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: اعراف ما هستیم، در بهشت می ایستیم و تنها کسانی وارد بهشت می شوند که ما آنها را بشناسیم و آنها ما را بشناسند. مؤلف گوید: این که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اعراف ما هستیم یا از باب مجاز و به معنای بلندی درجه و مرتبه شان است، که در این صورت کلام آن حضرت که فرمود یارانمان را می شناسیم، توضیح این قسمت از آیه است که «يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسَيِّمَاهُمْ»^(۱) [هر یک (از آن دو دسته) را از سیمايشان می شناسند]. و یا برای بیان تأویل اعراف به معنای عرفان است، یعنی حضرات ائمه علیهم السلام، تک تک محبانشان را در دنیا و آخرت می شناسند، و همین طور آنها عارفان به خداوند هستند و تنها به وسیله آنها و شناخت آنها است که می توان خداوند را شناخت.

در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو و اوصیاء بعد از تو عارفانی هستید که تنها از راه شما است که خداوند را می توان شناخت و عارفانی هستید که تنها کسانی وارد بهشت می شوند که شما را بشناسند و شما آنها را بشناسید. (ادامه روایت).

همچنین در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: هر کس مرا بشناسد و حقانیت مرا قبول داشته باشد، پروردگارش را شناخته. زیرا من وصی پیامبر خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان هستم، هر کسی منکر این معنا باشد، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده است (ادامه روایت).

در باب چهارم فصل اول از گفتار اول نیز دلیل این که هر کس امام را بشناسد، خدا و دین خدا را شناخته، بیان گردید. همچنین در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم بعضی از ادله تأویل معرفت خدا به شناخت امام، توسط مردم هر دوره و زمان

ص: ۷۰۲

با توضیحات کافی ذکر گردید.

در «معروف» نیز مطالبی در تأیید این بیان خواهد آمد. بنابراین تأویل هر چه که معنای معرفت را می رساند _ در صورت مناسبت _ به مطالبی از این قبیل صحیح است. تأمل کن و از ورود آن در بعضی مواقع به معنای مطلق معرفت، غافل مشو.

عرفات: سرزمین معروفی است که حجاج در آن وقوف دارند. به دلایلی که در «مشعر» ذکر شد می توان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. پس بیندیش.

اعتراف: و هم خانواده های آن مانند «اعترفا» و غیره. در «اقرار» توضیحاتی بیان می کنیم که شاید بتوان تأویل اعتراف را از آنها برداشت کرد، چون در معنا با هم متحدند. تأمل کن.

عرف: و معروف. معروف و همچنین عرف به یک معنا ضد منکر است. اصل آن از معرفت و علم است، یعنی چیزی که جزء اطاعت خدا معرفی شده، چنان چه منکر یعنی چیزی که از دایره اطاعت خدا خارج است. از این رو تأویل معروف و منکر در روایات، در ارتباط با ولایت و اطاعت و طرفداری از ائمه علیهم السلام بیان گردیده است. همچنین از ائمه علیهم السلام روایت شده که مقصود از آمران به معروف، آن حضرات هستند، زیرا گفتارشان گفتار خدا _ که همان معروف است _ می باشد، همچنین هر امام دستور به پیروی از امام بعد از خود می دهد و از آن استفاده می شود که مقصود از «قول معروف» نیز، قول به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام و امر به آن است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که تفسیر باطن و تأویل «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ»^(۱) [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد] فرمود: وقتی آن چه در مورد علی علیه السلام می دانستند، محقق گردید و برایشان پیش آمد، به علم خودشان کافر شدند. لذا خداوند پس از آن می فرماید:

ص: ۷۰۳

«فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» یعنی بنی امیه، که به معنای باطنی قرآن، کافر می باشند. (۱).

مفید با سند از محمد بن سائب کلبی روایت می کند که وقتی امام صادق علیه السلام به عراق آمد، در حیره منزل گزید. ابو حنیفه خدمت آن حضرت رفت و مسائلی را از ایشان پرسید، از جمله گفت: قربانتان شوم، امر به معروف چیست؟ فرمود: ابوحنیفه، معروف در میان اهل زمین، امیر مؤمنان علیه السلام است. گفتم: جانم به فدایتان، منکر چیست؟ فرمود: دو نفری که در حق او ظلم کرده و با ظلم و زور، امارت او را گرفتند و بر کرده مردم سوار شدند. (ادامه روایت).

در تفسیر آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» [توبه کنندگان و عبادت کنندگان] تا «الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (۲) [امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر] خواهیم گفت که اینها صفات ائمه علیهم السلام است. و در بعضی زیارات می خوانیم: معروف، همان چیزهایی است که شما بدان امر کردید. در باب سوم فصل اول از همین گفتار سوم به نقل از کافی گذشت که معروف نسبت به ائمه علیهم السلام عبارت است از بیان فضائل شان و دعوت به پیروی از آنها.

در «عرف» دلیل تأویل آن به استمرار ارتباط با امام و وصیت می آید. در «اعراف» و نیز «منکر» توضیحاتی در تأیید آن می آوریم. البته در هر موضعی، برای تأویل باید مناسبت آن را مد نظر داشت. فقط خداوند است که هدایت می کند.

عصف: یوم عاصف و ریح عاصف و امثال آن چند مرتبه در قرآن تکرار شده. در «ریح» گذشت و در «یوم» هم دلیل تأویل هایی خواهد آمد که می توان تأویل عصف را نیز از آنها برداشت کرد. عصف به معنای کاه است.

تعفف: و هم خانواده های آن. اصل عَفَّتْ، خودداری کردن از چیزهایی است که جایز و سزاوار نیست، مانند نگهداری زبان از درخواست و گدایی و حفظ شکم از حرام و فرج از زنا، و پیداست که همه اینها تنها زمانی سود خواهد داشت که تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام در کنار آن باشد، بلکه تعفف حقیقی، خودداری از

ص: ۷۰۴

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۷۰.

۲- [۲] - توبه/۱۱۲.

دوستی و پیروی دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نگهداشتن اعضا و جوارح از مدح و یاری آنها، بلکه خودداری از هر چیزی که حقانیت و واقعیت آن از جانب قرآن و سنت ثابت نشده است. در «لباس» نیز در این مورد توضیحاتی خواهیم داد. تأمل کن.

عاکف: مفرد و جمع و مترادف های آن. عکوف یعنی ماندن، نگهداشتن و اقامت، اعتکاف از همین واژه، مشتق شده است. در «طائف» توضیحات مفصّلی ذکر شد که با تأویل عاکف مرتبط می باشد، پس دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم. اما از عوالی اللئالی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی ذکر نمودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه عده ای را دید که شطرنج بازی می کردند، فرمود: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»^(۱) [این تندیس هایی که شما بر آن چنبره زده اید چیست؟] از این روایت برمی آید که می توان این کلمه و نظایر آن را به همراهی و پیروی از اهل جور و حاکمان جور که از مخالفین اهل بیت علیهم السلام هستند، تأویل نمود. چون از سوی دیگر، تأویل قمار و بُت و امثال آن، همین حکام هستند. غافل مشو.

عتیق: معنای آن در توضیح «بیت عتیق» یعنی کعبه در سوره حج بیان شد. کعبه را عتیق گویند، زیرا هیچ گاه در ملک کسی نبوده است. و گفته شده: یعنی از غرق شدن محفوظ مانده، زیرا قدیمی ترین خانه روی زمین است. در شرح واژه «بیت» دلیل تأویل بیت عتیق به ائمه علیهم السلام گذشت، یعنی آن حضرات هیچ گاه تحت فرمان مخلوقی قرار نگرفتند و هیچ گاه به آنها امر نشد از دیگران اطاعت کنند، بلکه همه انسان ها، مأمور به محبت و اطاعت از آنها گردیدند، و آنها ارباب همه انسان ها شدند. در «فک» و «تحریر»، تأویل «تحریر رقبه» (آزاد کردن گردن) و «فک رقبه» (باز کردن گردن) که هر دو به معنای آزاد کردن برده هستند، بیان شده است. البته لفظ «عتق» در قرآن نیامده است. غافل مشو.

ص: ۷۰۵

علق: و علقه به معنای خون بسته ای است که از نطفه منعقد شده، درست می شود. در «دم» (خون) توضیحاتی آمده که در موارد متناسب، تأویل علق از آن فهمیده می شود. در «قطره» و «نطفه» نیز مواردی در تأیید آن خواهد آمد.

عنق: مفرد و جمع آن در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد به جای «رقبه» (گردن) هم به کار می رود و گاهی مقصود از آن جان انسان است، همان طور که «رقبه» نیز به این معنا به کار می رود. گاهی مقصود از آن بزرگ و رئیس جماعتی از مردم می باشد. در «أذن» و «گوش» دلیل این که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان _ که گردن هم جزء آنها است _ واجب کرد، ذکر شد.

امّیا عنق هم در مقام مذمت آمده و هم در مقام مدح، که در این مورد به توضیحات «رأس» مراجعه شود. تأمل کن و نیز از احتمال اطلاق عنق و تأویل آن به آن چه در «رقبه» گذشت یعنی بزرگان و رؤساء غافل مشو، چنان چه در رأس نیز ذکر گردید. پس بیندیش. خداوند دانا است.

معوّقین: به معنای تأخیر انداختن و جلوگیری کردن است. در سوره احزاب می خوانیم: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ» (۱) [خداوند کارشکنان (و مانع شوندگان) شما را (خوب) می شناسد] که تأویل آن به کسانی که علی علیه السلام را از خلافت عقب زدند، ظاهر و هویدا است.

يعوق: نام یکی از بت ها است. در «اصنام» دلیل امکان تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا بعضی از آنها ذکر گردید.

عتل: انسان خشک و بداخلاق. در سوره قلم خواهد آمد که تأویلش خلیفه دوم است.

عجل: به معنای گوساله است. در تفسیر امام علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب موسی علیه السلام بعد از او دنبال گوساله رفتند و از خلیفه الهی (جانشین موسی علیه السلام یعنی هارون علیه السلام) سرپیچی کردند. اینک نیز سه گوساله را پیروی خواهند کرد و ای علی، با تو که جانشین من

ص: ۷۰۶

هستی به مخالفت خواهند پرداخت، و مخالفان در پیروی از گوساله به یهود شبیه می باشند. (ادامه روایت). در ثواب الاعمال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: اولی به منزله گوساله و دومی به منزله سامری است. (ادامه روایت).

در «فرعون» دلیل اطلاق گوساله بر سومی نیز خواهد آمد، و معلوم است که هر سه آنها گوساله بودند، چنان چه اخیراً بیان شده و در اول سوره «قتال» (محمّد صلی الله علیه و آله) از امام باقر علیه السلام این روایت خواهد آمد که علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: آیا شهادت می دهی که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معرفی فرمود؟ گفت: من فقط شنیدم که آن حضرت به جانشینی تو سفارش می کرد. امام به او فرمود: پس چرا با او بیعت کردی؟ گفت: مردم بر جانشینی ابوبکر اتفاق نظر پیدا کردند و من هم بین مردم بودم. فرمود: همان طور که گوساله پرستان دور گوساله جمع شدند، شما هم در فتنه افتادید. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: از اینجا می توان کیفیت انطباق سایر افعال گوساله پرستان را نیز با کار گوساله پرستان این امت فهمید، به خصوص رفتاری که با هارون این امت نمودند. مقداری در «سامری» و باب دوم از گفتار اول توضیح داده شد و در آینده هم خواهیم گفت که قائم علیه السلام، اولی و دومی را از قبر بیرون می آورد، می سوزاند و خاکسترشان را در دریا غربال می کند، همان کاری که موسی علیه السلام با گوساله کرد.

در «لات» و غیره نیز توضیحاتی در این ارتباط خواهد آمد.

استعجال: در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در حدیثی در توضیح «لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» (۱) [اگر آن چه را با شتاب خواستار آید نزد من بود] فرمود: یعنی بگو اگر به من دستور داده شود که شما را به آن چه در سینه هایتان مخفی کرده اید و هر لحظه منتظرید که مرگ من زودتر فرا رسد تا به اهل بیتم ظلم کنید. (ادامه روایت). از این حدیث استفاده می شود که می توان این تأویل را

ص: ۷۰۷

در سایر موارد متناسب با این کلمه و هم معنای آن پذیرفت. تأمل کن و از آیاتی که در عجله کفار به عذاب موعود خداوند در آخرت و حتی در دنیا وارد شده است، غافل مشو.

البته عجله آنها ناشی از رسوخ تکذیب در دلشان بود که می توان این را نیز به عجله منکران رجعت و تکذیب کنندگان دولت ائمه علیهم السلام و ظهور امام و به وقوع اتفاقاتی که شیعیان از ائمه علیهم السلام نسبت به استهزاء، دشمنی و تکذیب ائمه علیهم السلام و روایات آنها نقل کرده اند، تأویل نمود. بیندیش و خداوند، آگاه است.

عاجله: متضاد آجله و کنایه از دنیا و زینت های آن است. در «دنیا» تأویل آن به خلفای جور و ولایت و دولت آنها ذکر گردید که شاید بتوان «عاجله» را هم به همان صورت تأویل کرد. خداوند، آگاه است.

عدل: و هم خانواده های آن مانند یعدلون و غیره. در قاموس گوید: عدل متضاد جور (ستم) است، و در نفس انسان ها چیزی مانند عدالت پذیرفته و مستقر نیست، «عدل عنه یعدل عدلاً و عدولاً» یعنی ستم کرد. و «عدل فلاناً بفلان» یعنی بین آنها مساوات برقرار نمود. و اعتدال یعنی قرار گرفتن در حد وسط از نظر کمیت یا کیفیت. و هر چیز متناسب را معتدل گویند. ابوعمر و گوید: عدل _ به فتح عین _ فدیة، قیمت، حق و انسان صالح را گویند. که در قاموس نیز به همین معانی و معانی دیگر آمده است. در قرآن به بیشتر معانی مذکور استعمال شده که در بعضی از آنها نیازی به تأویل نیست. اما در روایات گاهی چنین آمده که تأویل عدل، شهادتین است، همان طور که در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] فرمود: عدل شهادت به

ص: ۷۰۸

وحدائیت خداوند است(۱) (ادامه روایت). و گاهی نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأویل شده است، همچنان که در همان تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عدل، محمد صلی الله علیه و آله است، هر کس از او اطاعت کند، عادل می باشد و احسان، علی علیه السلام است، هر کسی او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد احسان کرده، و اهل احسان در بهشت اند، و «ایتاء ذی القری» یعنی قرابت و خویشاوندی ما با پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند دستور به مؤدت و پرداخت حق به ما داده است.(۲) (ادامه روایت).

همچنین گاهی روایت شده که تأویل عدل، ائمه علیهم السلام هستند و گاهی فقط به علی علیه السلام تأویل شده است، چنان که در «صدق» گذشت و در «قسط» هم می آید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»(۳) [کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست است] فرمود: یعنی علی و ائمه علیهم السلام.

در بعضی متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو به قسط و عدل حکم کردی. اما همان طور که از معانی لغوی عدل معلوم شد، گاهی عدل به معنای فدیة می آید که در این صورت تأویلش همان تأویل «فدیة» است. همچنین گفته شده که بعضی از متعلقات آن به معنای عدول و بازگشت از چیزی و تبدیل آن به چیز دیگری است، و نیز به معنای مساوی کردن یک چیز با چیز دیگر هم آمده که تقریباً به هم نزدیکند، بلکه از یک وادی می باشند، و مصداق معنایی آنها یکی است، یعنی پایین آوردن شأن و بی اعتنایی به آن چیز است، همان طور که در «خطیئه» گذشت. تا آن که فرمود: آنان که از خداوند عدول کردند، دروغ گفتند، زیرا خدا را به چیزهایی همچون بت های خودشان تشبیه کردند.

ص: ۷۰۹

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، حدیث ۶۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، حدیث ۵۹.

۳- [۳] - نحل/۷۶.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (۱) [با این همه کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می کنند] فرمود: در ردّ کسانی است که گفتند: بت های ما... (ادامه روایت).

بنابراین تأویل موارد مشابه این روایت، به کسی که به جای ائمه علیهم السلام، کسی دیگری را برگزیند یا مانند مخالفان از امام روی بگرداند، جایز می باشد، همچنان که بارها توضیح داده شد. مؤید این معنا جمله ای است که در بعضی زیارت ها می خوانیم: و شهادت می دهم، کسی که از تو برگردد، از دین استوار برگشته. بیندیش، خداوند، آگاه است.

اعتزال: و هم خانواده های آن مانند «اعتزلکم» و غیره. به معنای ترک کردن، دوری کردن و هجرت است. شاید بتوان در بعضی موارد مناسب، آن را مانند واژه «بعد» (دوری) تأویل کرد. در «هجرت» هم خواهد آمد.

معطله: و کلمات هم معنای آن. مقصود از آن در «بئر» گذشت.

عقل: و هم معناها و هم خانواده های آن، مانند «قوم یعقلون». عقل در لغت به معنی فهم و علم است و گاهی بر قوه درک و تمیز بین خوبی و بدی و توانایی شناخت اسباب و دلایل امور اطلاق می گردد، که به این معنا، معیار تکلیف، نسبت به احکام می باشد.

گاهی اوقات نیز بر برخی مراتب و درجات روحانی اطلاق می شود که هیچ کدام از این درجات جز برای اهل ولایت آن هم به برکت تمسک به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل نمی گردد، پس عاقل، انسان فهیم و عالم و عاملی است که به حق تمسک، جسته است و حقّ به معنای پیروی از بزرگ ترین الگوهای تقوا می باشد، همان طور که بیانات مذکور در «قلب»، «الباب» و «علم» و غیره شاهد این معنا می باشد.

بنابراین تأویل «یعقلون» آن است که آنها می فهمند که حق در کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و آنها را با دیگران قابل مقایسه

ص: ۷۱۰

نمی دانند و برنامه زندگی شان، پیروی از آن حضرات و ترک مخالفت آنها است.

بلکه چه بسا بتوان «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^(۱) را به صاحبان عقل یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل نمود، پس عقل کامل و حقیقی، نور پیامبر صلی الله علیه و آله و روح شریف آن حضرت است که انوار معصومین و ارواح انبیا و مرسلین از آن منشعب شده است و ارواح همه شیعیان از آغاز تا انجام، از شعاع آنان آفریده شد، چنان که از بعضی روایات در مورد خلقت عقل و نیز مطالب گذشته و روایت مفضل از امام صادق علیه السلام معلوم می گردد که فرمود: ما به صورت نور آفریده شدیم و شیعیان ما از آن نور خلق گردیدند، و از این جهت است که آنها را «شیعه» گویند، پس هرگاه قیامت بر پا گردد، پایین دست ها به مراتب بالا ملحق می گردند، تأمل کن تا دریابی و خداوند آگاه است.

عمل: و اعمال و عاملون. «من عمل» و سایر هم خانواده های آن. بدان که عمل، یا صالح و خوب است یا بد. در «صالح» و «خیر» و امثال آنها دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و محبان آنها و به خصوص شیعیان خاص و اهل عمل صالح شان بیان گردید.

در روایتی آمده که تأویل عمل صالح، امام است، چنان چه در کتاب «واحد» از طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: عمل صالح، امام است. در زیارت جامعه می خوانیم: شما کسانی هستید که به اراده خدا عمل می کنید.

و نیز شما کسانی هستید که به فرمان های خدا عمل می کنید. از این مطلب و آن چه در «سوء» و غیر آن بیان شد و در آینده هم برحسب به مناسبت خواهد آمد، معلوم می شود که می توان اعمال سیئه و امثال آن را به دشمنی و مخالفت ائمه علیهم السلام و غضب حق آنها و اطاعت از خلفای جور و عمل مطابق روش آنها همراه با ولایت و اعتقاد به حقانیت شان و غیره تأویل نمود. بلکه معلوم می شود که تأویل عمل شر، اصلاً خود خلفای جور و اهل کفر هستند، چنان که کلام خداوند که در

ص: ۷۱۱

مورد فرزند نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^(۱) [او دارای (کرداری) ناشایسته است] شاهد بر این معنا است. در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اعمالی که بی نتیجه و بیهوده (هباء منثوراً) می باشد، همان اعمالی است که مخالفان و دشمنان ما و دشمنان شیعیان مان انجام می دهند.

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اینها اعمال کسانی است که روزه می گرفتند، اما وقتی عمل حرامی پیش می آمد مرتکب آن می گردیدند و وقتی فضائل علی و آل او علیهم السلام برایشان بیان می شد، انکار می کردند. خوب تأمل کن تا تأویل سایر موارد مناسب با اینجا را نیز دریابی. خداوند توفیق می دهد.

عیله: و عائل. می گویند: عال عیله یعنی فقیر شد. و عال و أعال یعنی عیال او زیاد شد. اوّلی، اجوف یائی (عیل) است و دومی، اجوف واوی (عول). اما دومی به معنای ستم و انحراف هم آمده مانند این آیه سوره نساء: «ذَلِكَ أَذُنِي أَلَّا تَعُولُوا»^(۲) [این خودداری نزدیکتر است تا به ستم گرایید (و بیهوده عیالوار گردید)].

در شرح واژه «غنا» نیز تأویلی خواهد آمد که در مورد این کلمه نیز مصداق دارد. و تأویل آن در آیه «وَوَحَّدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»^(۳) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] این است که مردم در علم آموزی عیال آن حضرت بودند که از آن می توان پی برد که «علیه» در سوره توبه هم به همین معنای تأویل می گردد. شاید هم بتوان توضیحات ذکر شده در «فقیر» را در مورد عائل نیز پذیرفت. و خداوند، عالم است.

اعجمی: یعنی منسوب به عجم، و عجم عبارت است از غیر عرب و به خصوص اهل فارس، چون نمی توانستند خوب عربی صحبت کنند و منظورشان را به عربی بفهمانند.

در سوره شعراء و محمد صلی الله علیه و آله و غیر آن، روایاتی در فضیلت

ص: ۷۱۲

۱- [۱] - هود/۴۶.

۲- [۲] - نساء/۳.

۳- [۳] - ضحی/۸.

ایرانی‌ها خواهد آمد و بر این موضوع دلالت دارد که ایرانی‌ها در یاری رساندن به حضرت قائم علیه السلام و تأیید آن حضرت و دستیابی به علم و پذیرش آن بر عرب‌ها پیشی گرفته‌اند.

در سوره حجرات نیز دلیل تأویل شعوب به اهل فارس و این که صِرف حرف زدن به زبان عربی، فخر و فضیلتی به شمار نمی‌رود و ملائک برتری، تقوی است، بیان خواهد شد. لذا از ائمه علیهم السلام روایت شده که فرموده‌اند: شیعه ما عرب هستند و دشمنان ما عجم. یعنی هر کس شیعه ما باشد عرب است، گرچه نیاکان او عرب نباشند و دشمن ما هر چند، عرب باشد، عجم به شمار می‌آید. بیندیش، البته مقداری در این مورد در «عرب» توضیح داده شد.

عزم: و هم خانواده‌های آن مانند «عزمت» و غیره. عزم عبارت است از سعی و کوشش درونی برای انجام کاری.

در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام روایات شد که دلیل نامیده شدن پیامبران اولوالعزم به این نام، عزم و تصمیمی بود که بر اقرار به ولایت داشتند و پیمانی که در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام از آنها گرفته شد. در تفسیر آیه «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^(۱) [و برای او (آدم علیه السلام) عزمی نیافتیم] روایت دیگری مانند آن خواهد آمد. غافل مشو.

عصمت: و اعتصام، و هم خانواده‌های آن مانند يعتصم، يعصمک و غیره. عصمت و اعتصام در لغت به معنای منع، خودداری و پابندی است و آن چه که انسان به آن مقید باشد، مانند پیمان یا دلیل و امثال آن که انسان به آن پایبند است.

در معانی الاخبار از هشام روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این که شما می‌فرمایید امام حتماً باید معصوم باشد، به چه معنا است؟ فرمود: معصوم کسی است که به امداد خداوند از همه محرمات خودداری می‌کند،

ص: ۷۱۳

خداوند می فرماید: «وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱) [و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است].

و در روایت دیگری فرمود: معصوم کسی است که به جبل الله (ریسمان الهی) چنگ زده و ریسمان خدا قرآن است و قرآن به امام هدایت می کند، چنان چه خداوند می فرماید: «إِنَّ هَذَ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۲) [قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید.] (ادامه روایت). تأمل کن.

عظام: جمع عظم و به معنای استخوان است. شاید بتوان آن را در بعضی موارد مناسب، به فطرت تأویل کرد، تأمل کن.

عظیم: و هم خانواده های آن مانند عِظَم (بزرگی) که مخالف صِغَر (کوچکی) است، چه از نظر کمیّت و یا از نظر کیفیت. و تعظیم یعنی تکریم و بزرگداشت.

و پوشیده نیست که عظمت حقیقی از آن خداوند است، لذا برای ریاست در دین و درجات کمالِ قرب و حکومت بر همه مخلوقاتش، پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم اجمعین _ را برگزید که در خلقت شان از همه جهت، نهایتِ عظمت و جلالت را دارند، و خداوند با انتخاب آن حضرات می خواست مخلوقات را به عظمت بی نهایت، هدایت فرماید. اما عظیم آن است که خداوند بدان عظمت داده، مانند ولایت و اهل آن، به طوری که هر کس عظمت و بزرگی را در ترک ولایت بداند، مستحق عذاب عظیم خواهد گشت، که البته تسلط و حکومت های دنیوی که افراد نادان در توهم خود آن را بزرگ و عظیم می شمارند، چنین نیست یعنی خداوند به آنها عظمت نداده است.

عقیم: در قاموس گوید: زن عقیم یعنی زنی که نمی زاید. و باد عقیم یعنی بادی که موجب لقاح گیاهان نمی گردد. و روز عقیم یعنی روز سخت. در تفسیر قمی آمده: یعنی هیچ روزی مثل آن روز نیست. عقیم در قرآن صفتِ این سه چیز (زن _ باد _ روز) قرار گرفته که در هر مورد متناسب با موصوفش تأویل می گردد. اندیشه کن.

ص: ۷۱۴

۱- [۱] - آل عمران/ ۱۰۱.

۲- [۲] - اسراء/ ۹.

علم: و عالمون و معلومات و سایر هم خانواده های آن مانند «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ»، «أوتوا العلم»، «علماء» و امثال آن که در قرآن کریم هم زیاد هستند. بدان، واقعیت و حقیقتی که از روایات متظافر و متواتر آشکار می گردد، این است که مقصود خداوند از کسانی که علم را در قرآن به آنان نسبت داده و به عنوان اهل علم، معرفی نموده و آنان را عالم، توصیف کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند که در این زمینه، هدف اصلی به شمار می آیند. و شاید در بعضی از روایات، نام برخی از علمای دین آنها و راویان احادیث شان نیز ذکر شده باشد، همچنان که از بعضی روایات فهمیده می شود و روایات در این که علوم آن حضرات تام و کامل است و مقصود از همه آن چه که گفتیم آن حضرات هستند، متعدد و متواتر است، به طوری که روایت شده آن بزرگواران عین علم خداوند می باشند. به منظور وضوح بیشتر این امر و تفصیل آن چه به طور اجمال گفتیم، در اینجا به گوشه ای از آن روایت اشاره می نمایم:

در باب پنجم فصل اول از گفتار اول روایاتی گذشت به این مضمون که همه اهل بیت علیهم السلام به کل قرآن آگاهند و همه علوم قرآن نزد آنها است و به تفسیر و تأویل و هر آن چه مربوط به قرآن باشد علم دارند، و مقصود از «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ»^(۱) [قطعا از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] آن بزرگوارانند و آنها هستند که به همه احکام و کتاب های آسمانی مانند تورات و انجیل و زبور و غیره عالمند.

و در منابع شیعه و اهل سنت، روایاتی آمده بدین مضمون که مقصود از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^(۲) [آن کس که نزد او علم کتاب است] علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند که برخی از آنها در باب دوم فصل اول از گفتار اول ذکر گردید. در «ولی» به وضوح و صراحت خواهیم آورد که اهل استنباط علم خداوند، ائمه علیهم السلام می باشند.

ص: ۷۱۵

۱- [۱] - نساء/۸۳.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

در «باب» و «بیت» نیز گفته شد که آن حضرات درها و خانه های علم و درهای علوم انبیاء هستند و حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» شهرت یافته است. در «میزان» نیز دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله، ترازوی علم و علی علیه السلام، دو کفه آن است، بیان خواهد شد. و در تفسیر «و أولوا العلم» در سوره آل عمران روایاتی نقل می کنیم به این که صاحبان علم، انبیاء و اوصیاء یعنی ائمه علیهم السلام هستند. یک روایت هم در «ذکر» گذشت.

و در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۱) [آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] فرمود: آنها و نیز راسخان در علم، ما هستیم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَمَا يَعْقُلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۲) [و (لی) جز دانشوران آنها را درنیابند] فرمود: عالمون، ما هستیم.

و در کنزالفوائد و غیر آن از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۳) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] گفت: یعنی علی علیه السلام که عالم به خدا بود و از خداوند می ترسید و خدا را در همه احوال در نظر داشت. و در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: علماء ما هستیم، شیعیان ما متعلم (آموزنده) اند، و سایر مردم، ناچیز و کم ارزشند.

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «إِثْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارِهِ مِّنْ عِلْمٍ» (۴) [کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید] فرمود: مقصود خداوند از کتاب، تورات و انجیل است، ایا «آثاره من العلم»، علم اوصیاء است. و در واژه «جاهلین» دلیل تأویل «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» (۵) [آنان که می

ص: ۷۱۶

۱- [۱] - عنكبوت/۴۹.

۲- [۲] - عنكبوت/۴۳.

۳- [۳] - فاطر/۲۸.

۴- [۴] - احقاف/۴.

۵- [۵] - زمر/۹.

دانند] به ائمه علیهم السلام گذشت. بلکه در توحید صدوق آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: من علم الله هستم، که تحقیق و توضیح معنای این حدیث در «قدرت» خواهد آمد. یعنی بس که حضرت امیر ظاهر کننده علم خداست، دیگر علم خدای تعالی به شمار می رود و ائمه علیهم السلام نیز به همین ترتیب می باشند.

از این روایت شریف معلوم می شود که _ در موارد مناسب _ می توان علم خدا را به ائمه علیهم السلام یا علوم آنها تأویل نمود، همچنین علیم و عالم بودن خدا را _ در مورد مناسب _ به این تأویل کنیم که خدای تعالی به هر چه مرتبط با پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و هواداران و منکرانشان، مربوط باشد علم دارد، چنان چه نظیر آن در توضیحات «خیر» گذشت. خدا بهتر می داند.

و در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند علوم کامل. و در زیارت جامعه: خداوند شما را به علم خود برگزید. در «ساعت» نیز دلیل تأویل «وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ» (۱) به مهدی علیه السلام گذشت. و در بعضی روایات آمده که علم الساعه (علم قیامت)، علی علیه السلام است، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

خلاصه شکی در این که آن ائمه علیهم السلام مصداق حقیقی علم و عالم هستند وجود ندارد، زیرا کسی علام تر از آنها نیست. یحیی بن معین که از علمای اهل سنت است، از عطا روایت کرده که از او پرسیدند: آیا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی عالم تر از علی علیه السلام سراغ داری؟ گفت: نه به خدا سوگند!

خطیب خوارزمی در کتاب اربعین از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: علم ششش بخش است که پنج بخش آن نزد علی و یک بخش آن نزد مردم است و البته در آن یک ششم هم با ما شریک است، وصی در آن یک قسمت هم عالم تر از ما است. و از ابن عباس روایت شده که گفت: نه بخش از ده بخش علم به علی علیه السلام داده شده و البته او به یک دهم باقیمانده هم که نزد مردم است، از خود آنان عالم تر است. مؤلف گوید: در این معنا شهادت دشمنان کافی است، و نیز کلام آن

ص: ۷۱۷

حضرت که فرمود: پیش از این که مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من سؤال کنید. و مخفی نیست که همه ائمه علیهم السلام در علم مساوی هستند، چنان چه در جای خود ثابت خواهد شد. بیندیش تا بفهمی که تأویل این تعبیر قرآنی: «من لا یعلم» کسانی که نمی دانند، دشمنان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در «جاهلین» گذشت.

امام علیه السلام در تفسیر آیه: «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱) [و (وامی دارد) تا بر خدا چیزی را که نمی دانید بر بندید] فرمود: یعنی قائل به امامت کسی شوید که خداوند به او بهره ای نداده و او را از بدترین و کافرترین دشمنان خود می داند. (ادامه روایت). این روایت همچنین دلالت دارد به این که مقصود از عمده موارد حرف زدن و دستور دادن از روی جهل، ادعای امامت از سوی غیرائمه اطهار علیهم السلام است و در مقابل آن گفتاری که بر مبنای علم است، پذیرش امامت ائمه علیهم السلام است، پس تأمل کن و از آن چه در «شهر» گفتیم مبنی بر این که «أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ» (۲) [ماههای معلوم] به ائمه علیهم السلام تأویل می شود، غافل مشو. و حتماً به دلیل تأویل «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۳) [و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] به مقام ائمه علیهم السلام و امثال آن که در «وقت» و «یوم» می آید، مراجعه کن. خداوند هدایت گر است.

علامات: و اعلام. علامت همان نشانه و اعلام جمع علم به معنای پرچم و کوه بلند و برافراشته که به وسیله آن راه را تشخیص می دهند. به بزرگ قوم نیز علم گویند، چنان چه در قاموس به آن تصریح کرده. در سوره نحل و در توضیحات «نجم» دلیل تأویل علامات به ائمه علیهم السلام و اوصیاء خواهد آمد. در «ولی» هم دلیل این که ائمه علیهم السلام علم پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، بیان می گردد. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند علی علیه السلام را

ص: ۷۱۸

۱- [۱] - بقره/۱۶۹.

۲- [۲] - بقره/۱۹۷.

۳- [۳] - صافات/۱۶۴.

بعنوان عَلم و نشانه بین خود و بندگان قرار داد، هر کس او را شناخت، مؤمن و هر کسی منکر او شد، کافر است و کسی که او را نشناخت، گمراه می ماند. این روایت در کتاب کافی نقل شده، و از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: امام، عَلم و نشانه ای است بین خدا و مردم، هر کس امام را شناخت مؤمن است، (ادامه روایت). تأمل کن.

عام: به معنای سال است. شاید در صنعت تناسب، بتوان تأویل ذکر شده در «سنه» را برای عام نیز پذیرفت.

عَدْن: به معنای اقامت و ماندن است. بعنوان یکی از صفات بهشت ذکر شده و تأویل «جنات» (بهشت) را قبلاً بیان نمودیم.

علانیه: و هم خانواده های اعلان، که به معنای اظهار و آشکار کردن چیزی است. در «سَر» و امثال آن، دلیل تأویل «وَمَا يُعْلِنُونَ» در «وَمَا يُسْتَرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (۱) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می دانند] و عبارات هم معنای آن به محبت مخالفان اهل بیت علیهم السلام و اطاعت آنها ذکر شد که این محبت از سوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقین اظهار می شد و گفتیم که این اظهار محبت آنها، از نفاق و مصلحت شخصی خودشان بود. تأمل کن.

مانند آن را نیز در «جهر» و «ابداء» ذکر نمودیم. همچنین در جهر و غیر آن احتمال تأویل بعضی موارد به سخنان بی پرده اهل حق که موجب رفع اذیت و آزار ظالمان و دشمنان دین از آنها می گردید، گذشت.

استعانت: و هم خانواده های آن مانند «استعینوا» و غیره. در سوره حمد ذیل «و ایاک نستعین» می آید که مقصود از این تعبیر، آن است که ما در تمسک به ولایت و استقامت در عبادت های مقرون به ولایت و امثال آن از تو یاری می طلبیم. و به همین ترتیب در سایر موارد مناسب می توان این تأویل را جاری کرد، پس غافل مشو.

ص: ۷۱۹

عین: و عیون و معین. عین در لغت به معانی متعددی است و جمع آن اَعْيُن و عیون می باشد. از جمله معانی آن قُوّه و حَسّ بینایی است، مانند «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (۱) [آیا به انسان دو چشم و یک زبان و دو گوش ندادیم؟] و نیز «و حُورٌ عین» (۲) یعنی زنانِ چشم درشت.

از دیگر معانی آن چشمه آب است. دلیل نامیده شدن آن به عین، عیان شدن، یعنی پیدا شدن آب جاری از آن است، مانند «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (۳) [پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت]، و «ذات قرار و معین» یعنی آب جاری چشمه ها که قابل رؤیت است. البته هر جا معین در قرآن آمده به همین معنا می باشد. از این رو در بعضی موارد به رود فرات تأویل شده است، چنان که در «قرار» هم خواهد آمد. معنی دیگر «عین»، حفظ و نگهداری است، همچنان که صدوق ذیل آیه «وَلْتَضِعْ عَلَيَّ عَيْنِي» (۴) [تا زیر نظر من پرورش یابی] گوید: یعنی در حفظ و حمایت من و ذیل «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا» (۵) گوید: یعنی به حفظ و مراقبت ما. همچنین «عین» به معنای جاسوس و برگزیده و گلچین هر چیزی می باشد که در قرآن موردی نیافتیم که به این دو معنا تفسیر شود. البته شاید بتوان مواردی را _ چنان که از روایات پیداست _ به این دو معنا، تأویل نمود.

پس از بیان این توضیحات می گوئیم: در روایات زیادی آمده که علی علیه السلام و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، عین الله هستند، چنان که در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: من عین الله هستم. (۶) و در تفسیر فرات بن ابراهیم از کتاب سلیم بن قیس از مقدار روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

ص: ۷۲۰

-
- ۱- [۱] - بلد/ ۸ و ۹.
 - ۲- [۲] - واقعه/ ۲۲.
 - ۳- [۳] - بقره/ ۶۰.
 - ۴- [۴] - طه/ ۳۹.
 - ۵- [۵] - قمر/ ۱۴.
 - ۶- [۶] - توحید صدوق، ص ۱۶۴، باب ۲۲.

فرمود: علی چشمِ بینای خداوند است. و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام چشمه سرریز و عین یقین و حقیقت یقین است. در یکی از زیارت های قائم علیه السلام می خوانیم: السلام علیک یا عین الحیاه. سلام بر تو ای سرچشمه زندگانی.

و در زیارت علی علیه السلام: خداوندا بر علی درود فرست، همان امامی که چشم تو بر همه مخلوقات بود. و در همان زیارت آمده است: سلام بر چشم مراقبِ خدا که هیچ چیز از آن مخفی نمی ماند. و نیز: شهادت می دهم که او عین الله است، کسی که او را شناخت به بدبختی و شقاوت نمی رسد. و در بعضی نسخ آمده: او چشمی است که اگر به کسی نظر کند، آرام و قرار به او می دهد.

و در تفسیر دیلمی از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ» فرمود: دو چشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، زبان، امیرمؤمنان علیه السلام و دو لب، حسن و حسین علیهما السلام هستند. (ادامه روایت).

بنابراین در هر جای قرآن این کلمه به همه اهل بیت علیهم السلام یا یکی از آنها _ به اقتضای مقام _ تأویل شود، صحیح است، و این به حسب تناسب بین معانی لغوی حقیقی و تأویلی مجازی است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام از این جهت که از طرف خداوند شاهد خلق هستند، عین الله (به معنای دیده و حس بینایی) هستند. یعنی همان طور که انسان با چشم بر امور اطلاع پیدا می کند، خداوند هم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را آفرید تا شاهد و ناظر او بر خلقش باشند. در مورد «عین» به معنای حفظ نیز همین طور، یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام حافظ دین خداوند هستند و وجودشان سبب حفظ دنیا و اهل آن است. و به همین صورت، «عین» به معنای جاسوس و برگزیده، که برگزیده و منتخب بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند، معلوم و آشکار است. و همان طور که گفته شد، آنها ناظر و شاهد مردم می باشند.

در تأیید این معنا، نقلی است که جوزی از حدیث عمر بن خطاب بیان می کند که مردی در حال طواف به زنان مسلمانان نگاه می کرد، علی علیه السلام به او سیلی زد. آن مرد از علی علیه السلام نزد عمر شکایت برد. عمر از آن حضرت دلیل زدن

وی را پرسید، امام علیه السلام جواب داد: در حَرَمِ خدا به حریم خدا چشم دوخته بود. عمر به آن مرد گفت: به حق، تو را زده است، یکی از چشم های خدا تو را دیده است. جوزی توضیح می دهد که یعنی یکی از دیده بان ها و مأمورهای ویژه خداوند، تو را دیده است. این حدیث را ابن شهر آشوب نیز از اعمش نقل نموده و در آخر آن این جمله نیز از عمر ذکر شده است که گفت: و آن دست، دست خدا است و خداوند هر جا بخواهد، دستش را قرار می دهد.

همچنین در «عین» به معنای سرچشمه، باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام منبع علوم و حکمت های ربّانیند و آن علوم و حکمت ها از سرچشمه آنها به سوی خلق جاری می گردد و دیگران به وسیله آن حضرات به مزارع خیرات دنیا و آخرت هدایت می گردند و از جام صافی آنها انواع علوم را می نوشند.

از جمله شواهد این تأویل، روایتی است که ابن شهر آشوب در مناقب از جابر نقل کرده که امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در توضیح «فَقُلْنَا اضْرِبْ بَعْصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» (۱) [گفتیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] فرمود: قوم موسی علیه السلام از آن جناب آب خواستند و موسی علیه السلام هم از خداوند برای آنها طلب آب کرد و چنان شد که در آیه شنیدی، به همین شکل مسلمانان نزد جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: جانشین خودتان را در اّمّت معرفی کنید!

راوی گوید: امام حدیث را ادامه داد تا اینجا که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند سبحان فرموده است: وقتی فاطمه را به ازدواج علی در آوردی، خداوند از آنها یازده امام از پشت علی علیه السلام می آفریند که با علی دوازده امام می شوند، آنها همگی هدایت گران اّمّت تو هستند که هر نسلی از اّمّت توسط یکی از آنها هدایت می گردند و عالم می شوند، همان طور که هر طایفه از قوم موسی علیه

ص: ۷۲۲

مقداری هم در «شراب» در تأیید این معنا بحث شد. و از جمله مؤیدها، تأویلی است که در «ماء» و «ماء معین» به ائمه علیهم السلام و علم آنها خواهد آمد. در «بصیر» دلیل این که شیعیان دارای چهار چشم هستند که دوتای آن ظاهری است و دوتای آن باطنی، ذکر گردید و گفته شد که خداوند دو چشم باطنی را در مخالفان اهل بیت کور نموده است. همچنین در «عترت» دلیل تأویل «قره أعین» به حسن و حسین علیه السلام خواهد آمد که به نوعی می توان تأویل آن را دریافت، هم با عین به معنای ظاهری (چشم) و هم با تأویل آن به چشم دل و بصیرت، چنان چه از توضیحات «أعمی» (کور) معلوم می گردد. شاهد این بیان روایتی است که در «أذن» (گوش) گذشت، به این مضمون که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان واجب فرموده که چشم هم از جمله آنهاست و بر چشم واجب است که ولایت را بپذیرد و به خیر نظر بیندازد و به شرّ نگاه نکند، چنان چه چشم های انبیاء و اوصیاء و پیروانشان این گونه است و چشم های دشمنانشان برخلاف آن. پس بیندیش.

در معانی الاخبار از ابن عباس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه چهار چشم به یک چشم ظلم کردند، چشم چهارم قاتل چشم حق خواهد بود! گفتند: ای رسول خدا، منظورتان از این چشم ها چیست؟ فرمود: چشم مظلوم، برادرم علی بن ابی طالب است، و چشم ها دشمنان اویند که چهار نفرند، و چهارمین آنها از سر ظلم و تعدی علی را می کشد. (ادامه روایت).

از این حدیث فهمیده می شود که «عین» بر خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام نیز اطلاق می گردد، که البته شاید از این جهت باشد که آنها جاسوس های شیطان و حافظان بدعت ها و مروّجان کفر او دوستان خاص و همکاران و چشمه های احکام باطل شیطان هستند. بنابراین شاید در بعضی موارد، تأویل عین به این افراد مناسب باشد. دقت کن.

ص: ۷۲۳

عَمَهُ: و تعابیر که مشتمل بر آن است مانند یَعْمَهُون. می گویند: «رَجُلٌ عَمَهُ وَ عَامِهِ» یعنی مردِ سرگردان و گم کرده راه.

در تفسیر امام علیه السلام ذیل «فَهُمْ یَعْمَهُونَ»^(۱) پس آنان سرگشته اند] می فرماید: یعنی آن افراد از هیچ چیز ناپسند و قبیحی چشم نمی پوشند و هر آزار و اذیتی که از دستشان بیاید بر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روا می دارند. در تفسیر قمی می گوید: «یَعْمَهُون» یعنی گمراه می شوند. مؤلف گوید: یعنی از ولایت و اطاعت آل پیامبر صلی الله علیه و آله گمراه می شوند. پس بیندیش.

عُتُو: و هم خانواده های آن مانند عاتی و غیره. در لغت به معنای جبّاریت، تکبر و به شدّ مرتکب فساد شدن است، و البته واضح و آشکار است که هیچ فسادی بزرگ تر از کار دشمنان اهل بیت علیهم السلام و غاصبان خلافت نبود. آنها بودند که به شدّت مرتکب این فساد شدند، تکبر کردند و به اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان فشار آوردند، بنابراین _ به حسب تأویل _ مصادق عُتُو و اهل عُتُو، آنها و اعمال آنهاست. در «کذب» و «استکبار» شواهد این تأویل بیان می شود. پس بیندیش.

عثو: و هم خانواده های آن مانند «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^(۲) یعنی در زمین از سر فساد برای هلاکت خودتان تلاش نکنید. عثو به معنای فساد می باشد، و گفته اند که به معنای دشمنی است.

به هر کدام از این دو معنا که باشد، پیداست که نهی در این آیه نسبت به ضدیت با ائمه علیهم السلام است، پس کسی که با ائمه علیهم السلام دشمنی دارد، صاحبِ عثو است. تأمل کن.

عداوت: اعداء، معتدی، من یتعدّ و سایر هم خانواده های آن مانند عادّین (به معنای کسانی که در اوج عداوت قرار دارند). گفته می شود: عدا علیه عدواً و عدواناً و عدوی، یعنی به او ظلم کرد، و عدی، اعتدی، أعدی و عدوی به معنای فساد است.

ص: ۷۲۴

۱- [۱] - نمل/۴.

۲- [۲] - بقره/۶۰.

و «عَدَاهُ عَنِ الْأَمْرِ» یعنی از آن کار منصرفش کرد و به کار دیگری مشغول نمود. و عدا، عداً تعدیه یعنی عبور کرد و رد شد.

خلاصه، عدوان، همان تعدی و ظلم و تجاوز از حدّ است. این کلمات و امثال آن با همه این معانی، در قرآن زیاد آمده، اما مصداق تأویل آن همان طور که معلوم و واضح است، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتاری می باشد که با ائمه علیهم السلام و شیعیان و دین خدا از خود بروز دادند، که در «حدود»، «ظلم» و غیر آن شواهد این تأویل ذکر گردید و در «اوّثان» هم دلیل این که سه خلیفه، معاویه و پیروانشان دشمنان خدا هستند و دشمن آنها، دشمن دشمن خداست، خواهد آمد.

در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: دشمنان علی علیه السلام، دشمن خدا هستند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: «عَادُونَ» در قرآن، دشمنان علی علیه السلام هستند. و فرمایش آن حضرت «اللهم و ال من و لا و عَادِ من عَاداه» مشهور و متواتر است.

و روایات در نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دشمن علی علیه السلام دشمن من و دشمن من، دشمن خداست، فراوان می باشد که چند مورد از آن در مقدمات پیشین ذکر گردید. در «باغی» نیز دلیل تأویل «عادی» به متجاوز بر ائمه علیهم السلام و پذیرنده امامی غیر از اهل بیت علیهم السلام بیان شد.

و در «کذب» دلیل تأویل «مُعْتَدِ أَيْمٍ» (متجاوز گناهکار) به اولی و دومی خواهد آمد. و در «مَنَاع» دلیل تأویل «مُعْتَدِ مُرِيبٍ» به دومی را می آوریم که با پاره کردن نامه ابوبکر، مبنی بر بازگرداندن فدک، بر فاطمه علیها السلام تعدی نمود. به هر حال تجاوز و دشمنی و ظلم مخالفان اهل بیت علیهم السلام از هر جهتی ظاهر و آشکار است، و از این جهت که «معاداه» (چون باب مفاعله و دو طرفی است) از جانب دو طرف می باشد، تبری از چنین افرادی و دشمنی و کینه آنها لازم و ضروری است، پس خداوند عزّ وّ جل، ملائکه، پیامبران، ائمه علیهم السلام و مؤمنان از آنها بیزارند؛ همچنان که در وجه اولِ باب دوم از فصل اول از گفتار اول گذشت، و آن

چه در «بغض» و «برائت» و امثال آن ذکر کردیم، مؤید آن است. بنابراین نیازی به اطاله کلام نیست.

عُروه: معنای مشهور آن، دسته کوزه است. این کلمه در آیه الکرسی و نیز در سوره مبارکه لقمان به کار رفته، و در تفسیر آیه الکرسی خواهیم گفت که تأویل «العُروَةُ الوُثْقَى» (۱) (دستگیره محکم) علی علیه السلام، ائمه علیهم السلام و ولایت و ایمان به آنها است. اندیشه کن.

عَشِي: و عشاء. گفته اند که عَشِي (به فتح عین و کسر شین) آخر روز و قبل از نماز مغرب و عشاء هم مثل آن است. در «صبح» گذشت و در «فجر» و «دلیل» و امثال آن توضیحاتی خواهیم داد که می توان «عَشِي» را _ در صورت تناسب _ به همان تأویل «لیل» و مخالف تأویل «صبح» و «صَحِي» تأویل نمود. بیندیش، خدا عالم است.

عَصَا: همان عصا یا چوبدستی است. در متون زیارتی مربوط به علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که تو عصایی از جانب خدایی. و احتمالاً مقصود این است که تو مانند چوبدستی هستی که خداوند به وسیله تو خلقش را ادب می کند و به اطاعت و تبعیت می کشاند و باطل های آنها را از بین می برد و غلبه خود بر آنها را آشکار می سازد. بنابراین می توان در موارد مناسب _ چنان چه در «موسی» خواهد آمد _ عصا را به ذوالفقار تأویل نمود.

امّا در این که عصای جناب موسی علیه السلام نزد ائمه علیهم السلام است تردید و خلافتی نیست، و آن عصا را آدم علیه السلام از بهشت آورد و دست به دست گشت تا به شعیب علیه السلام رسید و آن را به موسی علیه السلام داد و او هم هرگاه برای نشان دادن معجزه از عصا استفاده می کرد، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسّل می گردید.

شاید هم بتوان آن را به بعضی برهان ها و معجزات تأویل نمود که مانند عصا قابل تکیه و اعتماد و ادب کننده است و انسان را به اطاعت می کشاند و باطل ها را

ص: ۷۲۶

محو می کند. چنین تأویلی در «ثعبان» هم گفته شد. و خداوند، عالم است.

عصیان: و معصیت و عاصین و دیگر هم خانواده های آن مانند: عصوا، من یعص الله و غیره. عصیان به معنای نافرمانی و متضاد طاعت است. در مقدمات پیشین _ به خصوص در باب سوم فصل دوم از گفتار اول، و نیز دو باب آخر فصل اول از همین گفتار سوم _ روایاتی ذکر شد در این که عصیان (نافرمانی) ائمه علیهم السلام، عصیان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنین در واژه های «حَبَّ»، «اطاعت»، «ذنب» و غیره روایاتی در این معنا گذشت و در «فرار» و غیره هم خواهد آمد.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که به علی علیه السلام گفتند: عاصیان این امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به آنها امر شد تا اهل بیت علیهم السلام را احترام کنند و حقوق ما را ضایع ننمایند، اما مخالف آن عمل کردند و عصیان نمودند و منکر حق ما شده، آن را سبک شمردند، و همان فرزندان رسول خدا را که باید احترام می کردند و دوست می داشتند، کُشتند. (ادامه روایت).

و در تفسیر قمی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱) [و آن که خدا و رسولش را نافرمانی کند] فرمود: یعنی کسی که در مورد ولایت علی علیه السلام با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند. (۲)

در «کفر» دلیل تأویل عصیان در بعضی آیات به خلیفه سوم خواهد آمد. بنابراین می توان این تأویل را در هر موردی که تناسب دارد، پیاده نمود.

از این مباحث معلوم شد که تأویل «مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» در همه مواضع، مخالفت ائمه علیهم السلام می باشد. بنابراین _ برحسب بطن قرآن _ مصداق «لَا يَعِصُونَ اللَّهَ» (۳) [کسانی که خداوند را معصیت نمی کنند] ائمه علیهم السلام و

ص: ۷۲۷

۱- [۱] - نساء/۱۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳- [۳] - تحریم/۶.

شیعیان‌شان می باشد، زیرا ترک عصیانِ حقیقی یعنی ترک هر نوع و درجه از عصیان که تأویل آن به امامان معصوم علیه السلام در روایات بیان شده است. و از شواهد این تأویل، تأویل ملائکه به ائمه علیهم السلام است.

در «ذنب»، توجیه گناه و عصیان انبیاء بیان گردید. ببیندیش.

عطاء: و اعطاء و هم خانواده های آن مانند: من أعطی. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» (۱) [و اما آن که ببخشد و تقوا پیشه کند] فرمود: یعنی حق را از ذات خویش که حق است، اعطا کرد و از باطل پرهیز نمود.

از این روایت، تأویل سایر موارد هم معلوم می شود. تأویل حق، به ولایت و حقّ ائمه علیهم السلام و امثال آن گذشت، چنان چه در «تقوی» دلیل تأویل «من أعطی» به پرداخت کننده خمس آل محمّد علیهم السلام خواهد آمد. در «ایتاء» نیز گفتیم که تأویل آن، در بعضی موارد برای تأویل اعطاء مفید است، زیرا هر دو به یک معنا هستند. پس غافل مشو.

عفو: و عافین و سایر مشتقات آن. عفو به معنای چشم پوشی و گذشت و ترک عقوبت است. موارد آن در قرآن نسبت به عقوبت دنیوی به گونه ای است که نمی توان گفت، ترک عقوبت آخروی را هم در بر می گیرد، بر خلاف مغفرت که در مورد هر خطا و لغزشی استعمال می گردد، چنان چه از سیاق آیات قرآن و غیر آن معلوم می گردد.

در «خیر» دلیل این که ائمه علیهم السلام اصل هر خیری هستند و همه خوبی ها از آنها نشأت می گیرد، بیان شد که البته عفو بدکاران هم جزء آن است. در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تویی فروبرنده خشم و عفوکننده مردم. و معلوم شد که عفو آن حضرت و نیز عفو خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا دشمنان را نیز شامل می گردد، چنان چه در «صفح» هم گفتیم.

اما در آخرت عفو مخصوص خوبانی است که کارهای بدی هم مرتکب

ص: ۷۲۸

شده اند، از این رو می توان تأویل عَفُو بودن خداوند و کلمات هم معنای آن را _ در مواردی که شامل جهان آخرت است _ به عَفُو از گناهان اهل ولایت و کسانی که در پی ولایت اند و به ولایت رجوع می کنند، برداشت نمود، چنان چه در «مغفرت» خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (۱) [از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو مازاد (بر نیازمندی خود) را] فرمود: یعنی عفو میانه (۲) که در «وسط» خواهیم گفت که می توان آن را در بعضی موارد به امام علیه السلام تأویل کرد. شاید هم مقصود در اینجا ولایت باشد، که از آن معلوم می شود می توان این نوع تأویل را در بعضی جاهای مناسب به کار برد. بیندیش.

عُلُو: عَلِي، عالی، اعلی و دیگر هم خانواده های آن مانند استعلاء. عُلُو به معنای رفعت و بلندی است. گاهی هم عَلِي به معنای شدید و قوی به کار می رود. اما مخفی نماند که علو حقیقی از آن خداوند سبحان است و شکی هم در آن نیست، بلکه او بلند مرتبه و برتر است و پذیرندگان دینش را نیز به مراتب عالی می رساند.

اِمَّا عُلُوّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعانشان در آخرت که واضح است، و در دنیا نیز در زمان رجعت معلوم است. ولی در غیر آن از این جهت که آنها بر حق و برهان محکم و در مقام قرب خداوند هستند، صاحب علو و بلند مرتبگی می باشند. اما در بعضی آیات که علو و استعلاء در مورد دشمنان دین آمده، در روایات بیان شده که تأویل آن تسلط دنیوی، طغیان، قتل ائمه علیهم السلام و امثال آن است، چنان چه در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده آن حضرت در توضیح «و لتعلنّ علواً کبیراً» (۳) [و گردنکشی ای بزرگ خواهید کرد] فرمود: یعنی قتل امام حسین علیه السلام (۴).

ص: ۷۲۹

۱- [۱] - بقره/۲۱۹.

۲- ۱. کافی، ج ۱، ص ۵۵.

۳- [۳] - اسراء/۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۲.

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور می‌گوید: یعنی ادّعی‌ی خلافت که از سوی اولی و دومی و اطرافیان‌شان مطرح شد. (۱) بنابراین باید در هر مقام و تأویل آن، ملاحظه تناسب آن مقام را نمود. بیندیش.

در «مَثَل» دلیل این که ائمه علیهم السلام «المَثَلُ الْأَعْلَى» هستند همراه با توضیح معنای آن ذکر خواهد شد، و در تفسیر سوره زخرف ذیل آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (۲) [و همانا آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما والا و پر حکمت است] خواهیم گفت که مقصود امیر مؤمنان علیه السلام است. در «صراط» نیز روایتی در این معنا گذشت. در کتاب فضائل الشیعه شیخ صدوق به اسناد از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا در مورد «أُمُّ كُنْتِ مِنَ الْعَالِينَ» [یا از بلند مرتبگان بودی؟] سؤال کردیم که افراد بلند مرتبه تر از ملائکه کیانند؟ فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم)، ما در سِرِّ اِدْقِ (تالارها) عرش خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کردیم، وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود به ملائکه دستور داد او را سجده کنند، اما ما را امر به سجده نفرمود، و زمانی که ابلیس از سجده خودداری نمود، خداوند به او فرمود: «أَسْتَكْبَرْتَ أُمُّ كُنْتِ مِنَ الْعَالِينَ» (۳)، یعنی تکبر کردی یا واقعاً جزء کسانی هستی که نام هایشان بر سر اِدْقِ عرش نوشته شده؟ (ادامه روایت).

با ملاحظه این روایات و غیر آن که بر این معنا دلالت دارند می‌توان استفاده کرد که تأویل این کلمات و نیز سایر هم خانواده های آن مانند عَلَّیْنِ و غیره در قرآن _ به تناسب _ پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و یا ائمه علیهم السلام می‌باشد، به خصوص تأویل به امیر مؤمنان در مواردی که لفظ عَلَّیْ به کار رفته است، همچنان که در سوره حجر ذیل «هذا صراط علی مستقیم» خواهیم گفت که اهل بیت علیهم السلام، این آیه را به صورت اضافه صراط به علی (بر وزن فعیل)

ص: ۷۳۰

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- [۲] - زخرف/۴.

۳- [۳] - ص/۷۵.

قرائت کرده اند که مقصود امیرمؤمنان علیه السلام می باشد. روایتی نیز در «صراط» گذشت که قابل تأمل است، پس در آن بیندیش.

عمی: و اعمی و دیگر هم خانواده های آن مانند عموا و غیره. بدان که اعمی (کور _ نابینا) در عرف کسی را گویند که از حس بینایی محروم است و این حس برایش مفهومی ندارد. امّا در بیشتر جاهای قرآن این گونه نیست، بلکه در آن موارد، مقصود از کوری در دنیا، کسی است که درک و بصیرتش از فهم امور دینی عاجز و محروم باشد، و خلاصه، مقصود، انسان کوردل است. چنان که خداوند در سوره حج می فرماید: «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۱) [همانا چشمها کور نمی شود اما قلبهایی که در سینه ها هستند (از فهم حقایق) کور می شوند].

در «بصیرت» نیز دلیل صریح بر این که خداوند برای مردم چهار چشم آفریده که دو تای آن ظاهری و دو تای آن باطنی است، گذشت و گفته شد که این چهار چشم در شیعیان فعال است. و ما در آنجا توضیح دادیم که مقصود از کوری، عجز از دیدن ولایت اهل بیت علیهم السلام و عدم شناخت آنها می باشد.

و در خصال از علی علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَمَّا يَسُدُّونَ سَمْعًا» (۲) [به] همان کسانی که چشمان (بصیرت) شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن (حق) نداشتند] فرمود: پوشیده بودن چشم مانع از یاد خدا نمی شود، امّا خداوند، کافران به ولایت علی علیه السلام را به افراد کور تشبیه کرده، زیرا سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام برای آنها سنگین و گران است و تاب شنیدنش را ندارند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا سُيمًا وَاعْمِيَانًا» (۳) [و کسانی اند که چون به آیات

ص: ۷۳۱

۱- [۱] - حج/۴۶.

۲- [۲] - كهف/۱۰۱.

۳- [۳] - فرقان/۷۳.

پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند[فرمود: یعنی مستبصر (محقق) بودند و شک نداشتند. (۱)] و در روایت دیگری فرمود: این آیه در مورد شما شیعیان است که وقتی فضایل ما برایتان گفته می شود، در آن شک نمی کنید.

و در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۲) [و در قیامت او را کور زنده و محشور می کنیم] فرمود: یعنی کسی که در آخرت چشمانش کور است، در دنیا دلش نسبت به ولایت علی علیه السلام کور بوده، لذا در آخرت حیران می شود و می گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (۳). [چرا مرا نابینا محشور کردی] و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «صُمُّ بَكْمٌ عُمَى» (۴) [کر و لال و کور] می فرماید: در آخرت کورند و چیزی نمی بینند. و در روایتی آمده که مقصود از آخرت در اینجا زمان رجعت است، و این روایت در شرح واژه آخره ذکر گردید.

در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که نسبت به ولایت اهل بیت کور باشد ملعون است... بنابراین مقصود از «اعمی» (کور) _ چنان چه اخیراً اشاره کردیم _ کسی است که ائمه علیهم السلام را نمی شناسد و حق آنها را انکار می نماید و با آنها مخالف است، مانند مخالفین، رؤسای آنها و سه خلیفه و پیروانشان.

از این رو در روایات، تأویل به بعضی از آنها به طور اخص آمده است، مانند روایت مناقب از ابن عباس که در تفسیر «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» (۵) [کور و بینا مساوی نیستند] گوید: کور، ابوجهل است، و به قرینه تأویل بصیر به علی علیه السلام، مراد از اعمی، خلیفه اول است، چنان چه در «بصیر» گذشت.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: کور، دشمن علی

ص: ۷۳۲

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲- [۲] - طه/ ۱۲۴.

۳- [۳] - طه/ ۱۲۵.

۴- [۴] - بقره/ ۱۸.

۵- [۵] - فاطر/ ۱۹.

علیه السلام است. در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که دشمنانت بر سنت گمراهی و کوری بودند. در «شرك» روایتی گذشت و در «غشاه» هم روایت دیگری و این که تأویل آن کوری است می آید. و مؤید آن تأویل بصیر به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است که در «بصر» گذشت. به آنجا مراجعه و در مطلب دقت کن. خداوند انسانِ طالب را به حقیقت و راه صحیح هدایت می فرماید.

ص: ۷۳۳

مغرب: و غربی و امثال آن مانند مغارب. تأویل «الْمَغْرِبِينَ»^(۱)، حسنین علیهما السلام هستند، و چه بسا دلیل این تعبیر آن است که بعد از وفات پیامبران، اسرار علوم آنها در سینه اوصیا غروب می کند، آنگاه از آنها بر خلق افاضه می گردد و هر کس بر حسب استعداد و ظرفیت خود از آن علوم بهره می برد.

از اینجا معلوم می شود که می توان غروب را به مخفی بودن علوم اوصیا بلکه غائب شدن خود آنها نیز تأویل نمود، چنان چه از مطالب ذکر شده در «طلوع» معلوم می شود. در «مشکاه» نیز تأویل «لاشرقیه و لاغربیه» به حرام زاده و منکر نبودن، و نیز به یهودی و نصرانی نبودن ذکر شد، که شاید به دلیل نماز خواندن نصرانی ها به سمت مغرب باشد. و شاید هم «غربی» در بعضی جاها به همان دلیلی که گفتیم به کسی و چیزی که منسوب به اوصیا است تأویل گردد. دقت کن.

غراب: مفرد و جمع آن وارد شده و به معنای کلاغ است. شاید بتوان همان تأویلی که در «طائر» و «ابابیل» و غیر آن گذشت در اینجا نیز پذیرفت. بیندیش.

غضب: و مغضوب علیهم و عبارات هم معنای آن مانند «الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» و غیره. غضب همان سخط و خلاف رضایت است. در سوره حمد دلیل تأویل «الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ»^(۲) غضب شدگان [به ناصیان (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) و غالیان که امام را از حد عبودیت بالاتر می برند، خواهد آمد.

ص: ۷۳۴

۱- [۱] - رحمن/۱۷.

۲- [۲] - حمد/۷.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «فَبَأْتُوا بَغْضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ» (۱) [پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند] فرمود: یعنی بنی امیه (۲). (ادامه روایت). اما مقصود از «غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» (۳) [غضبی از جانب خدا]، سلبِ رحمتی است که موجب رهایی از عذاب می گردد.

و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غضب خداوند تعالی، عقاب و مجازات اوست. شاید هم بتوان غضب را به همان تأویلی برد که ما در مورد «عذاب» آوردیم، به این که غضب، همان شمشیر قائم علیه السلام است و در دنیا در زمان رجعت و نیز در آخرت بر کفار و منافقان وارد می آید. در «سخط» و «رضوان» و امثال آن نیز روایاتی در تأیید این معنا آمد. پس بیندیش.

غلب: و غالبون و هم خانواده های آن مانند یغلبون و غیره. می گویند «غَلَبَهُ» یعنی بر او چیره شد و برتری یافت. در «حزب» دلیل تأویل آیه «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۴) [البته حزب خداوند پیروز خواهد بود] این که شیعیان بر همه خلق غالب هستند بیان گردید، و نیز همانجا گفته شد که مقصود از غلبه و غُلُو ظاهری همان است که در آخرت و نیز در زمان رجعت و ظهور حکومت حق پدیدار خواهد گشت، چنان چه در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که حزب تو غالب خواهند بود. همچنین است در مورد غلبه و غُلُو معنوی، یعنی به حَسَب دلیل و برهان در همه دوران، شیعیان غالب هستند، چنان چه در «سبیل» از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شد که آن حضرت در مورد آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۵) [و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی راهی به حجت و برهان، هر چند ممکن است کفار با

ص: ۷۳۵

۱- [۱] - بقره/۹۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۷۰.

۳- [۳] - نحل/۱۰۶.

۴- [۴] - مائده/۵۶.

۵- [۵] - نساء/۱۴۱.

قدرت ظاهری بر مؤمنان غالب آیند. به هر تقدیر، مقصود از غالبان از طرف خداوند، پیامبران، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. غافل مشو.

غیب: مفرد و جمع آن به کار رفته و خلافِ شهود و حضور است، یعنی آن چه از انسان، غایب و پنهان می شود، چنان چه در «شهاده» گذشت که گاهی به چیز حاضر، شهادت گویند مانند آیه شریفه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (۱) [دانای به پنهان و آشکار] و تأویل و تفسیر «غیب» به چند چیز گذشت، از جمله: در روایت قمی از جابر از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۲) [آنان که به غیب ایمان می آورند] فرمود: غیب همان برانگیخته شدن، محسوس شدن و قیام قائم علیه السلام و رجعت است (۳). (ادامه روایت).

و در روایت مفید در کتاب نصوص از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که بعد از بیان غیبت قائم علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسانی که در غیب او صبر پیشه کنند! خوشا به حال کسانی که بر محبت او بمانند، خداوند چنین افرادی را در قرآن این گونه توصیف می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، و نیز فرمود: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۴) [آنان حزب خداوند و قطعاً حزب خدا رستگارانند]. (ادامه روایت).

خلاصه این که مقصود از غیب _ از نظر تأویل _ در بسیاری جاها، رجعت و قائم علیه السلام و قیام است، اما گاهی بر سایر امور غیبی و آینده نیز اطلاق می گردد، همچنان که فرمایش امام علی علیه السلام به سلمان _ که در «رضوان» گذشت _ به آن اشاره دارد: آن حضرت در تفسیر آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (۵) [دانای پنهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خوشنود باشد] فرمود: من همان مرتضای

ص: ۷۳۶

۱- [۱] - انعام/۷۳.

۲- [۲] - بقره/۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۳.

۴- [۴] - مجادله/۲۲.

۵- [۵] - جن/۲۶.

پیامبرم که خداوند غیب خود را بر من آشکار فرمود. زیرا معلوم است که علی علیه السلام از آینده کاملاً آگاه بود. اما تأویل این روایت و امثال آن نیز در این آیه، در اصل قائم علیه السلام و قیام اوست. دقت کن. و خداوند، عالم است.

اما بدان که از آن چه در «شهادت» گذشت معلوم شد، بعضی از معانی شهادت در مقابل معانی غیب قرار می گیرد، یعنی وقتی غیب را در آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» به امام قائم علیه السلام و قیام او تأویل نمودیم، تأویل شهادت هم امامان حاضر و اقدامات آنها در هر زمانی می باشد. بیندیش و غفلت نکن. خداوند هدایت گر است.

استغاثه: و هم خانواده های آن. در «صریح» و غیر آن توضیحاتی دادیم که دیگر نیازی به توضیح استغاثه در اینجا نیست.

غیث: و غیوث. «غیوث» اسم بتی است و در «اصنام» و غیر آن دلیل امکان تأویل غیوث و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا به خصوص بعضی از آنها گذشت. پس تأمل کن.

امّا غیث به معنای باران است. در متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو باران و مایه حاصل خیزی مؤمنان بودی و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام، بارانِ پرپار و دائمی است. این روایت در توضیح «سحاب ماطر» (ابر باران زا) آمد.

کلمه غیث در سوره قمر، شوری و حدید به کار رفته، و ظاهراً در دو سوره اول می توان آن را به ائمه علیهم السلام و منافع آنها تأویل کرد، اما در سوره حدید، تأویل آن ائمه جور و آسیب های آنها است، چون گاهی مردم گمان می کنند بعضی باران ها مفیدند در حالی که به مقتضای علم خداوند و اهل معرفت، چنین باران هایی مضرّ می باشند. بیندیش و از امکان تأویل «غیث» به علم و ولایت امام غافل مشو، که علم و ولایت از بزرگ ترین منافع امام است. چنان چه تأویل «ماء» نیز همین گونه است و از توضیحات «سحاب» استفاده می شود و در «صیب» نیز گذشت. دقت کن.

غابر: غابر در لغت به معنای گذشته و نیز به معنای آینده و باقی آمده، اما همه موارد آن در قرآن به معنای باقی است. خدای تعالی در چند جای قرآن هنگام بیان حکایت جناب لوط علیه السلام و نجات او از عذاب وارد شده بر قومش و استثناء همسر آن حضرت از نجات یافتگان، در همه موارد آن زن را از «غابرین» می شمارد. مؤید این بیان، توضیحات ذکر شده در «افلاک» و «بیت» است که در آیه «فَمَا وَحَدُنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» (۱) [و(لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] در حکایت لوط علیه السلام، به بیت آن محمد صلی الله علیه و آله تأویل گردید. دقت کن.

غرور: (به ضم غین) و هم خانواده های آن از جمله غرور (به فتح غین)، و غرور یعنی هر چه که غیر خود را فریب دهد و ظاهری دوست داشتنی و درونی ناپسند و مکروه دارد، که بر شیطان نیز اطلاق می گردد، چون شیطان، انسان ها را به غرور (به ضم غین) یعنی باطل و فریب دچار می کند.

می گویند، «عَرَّه» یعنی فریبش داد و دچار باطل نمود. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «عَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرْوُ» (۲) [و آرزوها شما را عَرَّه کرد] فرمود: یعنی شیطان، و تأویلش، دومی و امثال اوست. بنابراین همان گونه که تأویل غرور به او و امثال او صحیح است، تأویل غرور و هم خانواده های آن به فریب دادن انسان ها برای ترک حق نیز صحیح می باشد. توضیحاتی که در «حدیعه» و «زخرف» و غیر آن گذشت، مؤید این معنا است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَعَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرْوُ» [شیطان) مغرور کننده شما را در باره خدا بفریفت] روایت شده که فرمود: منظور، شیطان می باشد. از آنجا که شیطان، به دومی و امثال او تأویل شده، پس صحیح است که غرور نیز به او و امثال او تأویل شود. افزون بر این که غرور و آن چه مشتمل بر آن است به نیرنگ های آنان که انسان را به منظور ترک حق در آن

ص: ۷۳۸

۱- [۱] - ذاریات/۳۶.

۲- [۲] - حدید/۱۴.

می افکندند، تأویل می شود. احادیثی که در شرح واژه خدیعه، زحرف و مانند آن آمده، در تأیید این تأویل می باشد.

استغفار: و مغفره و آن چه که به این معنا است مانند: غفران، یغفر و مانند آن. غفره و یغفره به این معنا است که آن را پوشاند. غفر الله له ذنبه یغفره غفراً و مغفره و غفراناً یعنی گناه او را پوشاند و آن را مورد عفو قرار داد. استغفره به معنای از او طلب غفران و آمرزش کرد می باشد.

در شرح واژه عفو به برخی از تفاوت های عفو و مغفره اشاره نمودیم. حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «و مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّهِمْ»^(۱) [و مغفرتی از جانب پروردگارشان] نقل کرده که فرمود: منظور از آن، ولایت علی علیه السلام می باشد. (ادامه روایت). جابر نیز این روایت را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

مؤلف گوید: دلیل این تأویل، این است که علی علیه السلام و ولایت او در قرآن، سبب مغفرت الهی و دستیابی به عفو و بخشش او می باشد. بنابراین صحیح است که مغفره و امثال آن برحسب تناسب، به یکی از این دو، تأویل شود، بلکه می توان استغفار را نیز به خواهان ولایت بودن و تمسک جستن به آن و به علی علیه السلام تأویل برد. از این رو است که در احادیث، «مُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»^(۲) [کسانی که سحرگاهان طلب و مغفرت می کنند] به شیعیان، تأویل شده است.

در شرح واژه توبه آمده است که مراد از آن در باطن قرآن، پشت کردن به ولایت آن سه طاغوت است. پس تأویل استغفار نیز این گونه است. حتی از حدیثی که در شرح واژه رجوع آمده، چنین برمی آید که استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند، برای کسی می باشد که به ولایت علی علیه السلام بازگشته است. پس استغفار ملائکه نیز پیرامون اهل ولایت است.

ص: ۷۳۹

۱- [۱] - آل عمران/۱۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۱۷.

در جامع الجوامع از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَسِّرُ تَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ»^(۱) [برای کسانی در زمین، طلب مغفرت می کنند] روایت شده که فرمود: منظور اشخاصی از مؤمنان می باشد. حتی ما معتقدیم، معنای این که خداوند، غفور، غفار و چیزهایی از این دست می باشد، این است که او، آمرزنده این اشخاص می باشد. پس اندیشه کن.

همچنین در شرح واژه سرعه آمده که منظور از «المُسَارِعُونَ إِلَى مَغْفِرَةِ مِّنَ اللَّهِ» [کسانی که به سوی مغفرت الهی شتابانند]، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند.

در شرح واژه رجاء نیز احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که آیات پیرامون امر به مغفرت مؤمنین به این صورت تأویل می شود که سزاوار است ائمه علیهم السلام، دست از نفرین پیشوایان ستم بردارند تا خداوند، خود، انتقام گیرنده از آنها باشد. این مطلب، تأویل دیگری برای مغفرت می باشد. پس اندیشه کن.

غمره: چه به صورت مفرد و چه جمع، دارای معانی ای است که از جمله آن کثافت و چربی است که به دست می چسبند. معنای دیگر غمره، فرو رفتن در چیزی است. رجل مغتمر به معنای مست می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «فِي غَمْرِهِ مِّنْ هَذَا»^(۲) [از این (حقیقت) در غفلت است] از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور، در شک است. در برخی تفاسیر دیگر آمده که فی غمره در آیه فوق به معنای [در نادانی و گمراهی] بوده و مراد از آن شک، نادانی و گمراهی در مسأله امامت می باشد. از این رو است که در احادیث از دشمنان ائمه علیهم السلام به اهل الغمره یاد شده است. پس اندیشه کن.

غور: غار الماء فی الأرض به این معنا است که آب در اعماق زمین فرو رفت. در شرح واژه ماء، احادیثی می آید که بر تأویل غور الماء به غیبت امام دلالت دارد. پس غافل مباش.

ص: ۷۴۰

۱- [۱] - شوری/۵.

۲- [۲] - مؤمنون/۶۳.

تغییر: و مغیرون و آن چه به این معنا است. بدان که تغییر به معنای تبدیل می باشد. در شرح واژه تبدیل آوردیم که مراد از تبدیل بر حسب تأویل، امامان، کلام الله و احکام آن است که مخالفین، آنها را تغییر دادند. پس تغییر نیز دقیقاً به مانند تبدیل، تأویل می شود و منظور از مغیرون، همان مخالفین می باشند.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اللهم العن الذین غيروا نعمتك» [خدایا، آن دو را که نعمت را تغییر دادند، لعنت فرما]. همچنین در این دعا آمده است: «و کم من فرض غیروه و کم من سنّه غیروها» [و چه بسیار واجبی که آن را تغییر دادند و چه بسیار سنتی که در آن تغییر ایجاد نمودند]

در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام، «مغیرون لکلام الله» [تغییر دهندگان کلام خداوند] را به دشمنان ائمه علیهم السلام که کتاب خدا را تحریف کرده اند، تفسیر نموده و فرمود: مراد از تغییر کلام الله، تحریف قرآن می باشد. البته تعبیر به لفظ تغییر به این معنایی که ذکر شده، به صراحت در قرآن نیامده است.

غمز: این واژه در آیه «یتغامزون» به کار رفته و معنای آن در شرح واژه غض و لمم می آید.

غض: یعنی آن چه که مشتمل بر غض است، زیرا در قرآن به «عَضُّ الصُّوتِ وَ عَضُّ البَصْرِ» (پایین آوردن صدا و پایین انداختن نگاه) امر شده که به معنای نگاه داشتن آن دو می باشد. پیش تر به معنای پایین آوردن صدا اشاره نمودیم. اما تأویل پایین انداختن نگاه، نگاه نکردن به محرمات می باشد که به نوعی این تأویل در شرح واژه عین آمده است.

غلیظ: و بقیه مشتقات آن. غلیظ به معنای شدید و آن چه که این معنا را می رساند، می باشد. در شرح واژه شدید مطالب مربوط به آن، که در اینجا نیز مفید است را آوردیم.

غیظ: و آن چه مشتمل بر آن است. غیظ به معنای شدت خشم است. در شرح واژه کاظم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» (۱) [فرورندگان خشم] می باشند. ظاهر این است که از جمله مواردی که ائمه علیهم السلام خشم خود را فرو می برند، تحمّل کردن دشمنی دشمنان و صبر کردن بر آزار و اذیت آنان می باشد.

بنابراین شاید غیظ در برخی از موارد مناسب به دشمنی و امثال آن تأویل شود. همچنین در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: به درستی که امام، خشم منافقین است. (ادامه روایت). بنابراین شاید غیظ در موارد مناسب، به مواردی از این دست، نیز تأویل شود. پس تأمل کن.

غرفه: به ضم غین چه به صورت مفرد و چه جمع، به معنای مکان مرتفع است. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان غرفه و امثال آن را به برخی از لذت های معنوی که به سبب ولایت و تمسک جستن به ائمه علیهم السلام در این دنیا و حتی در آخرت برای انسان مؤمن فراهم می شود، تأویل برد. چنان که احادیثی که در تأویل جنّه و واژه های دیگر مانند حور، انهار و امثال آن آمده، مؤید این تأویل می باشد. پس تأمل کن و از تأویل غرفه به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام که در شرح واژه قصر نیز خواهد آمد، غافل مشو.

غدق: این واژه در سوره جن به کار رفته و به معنای فراوان می باشد. در شرح واژه ماء، دلایل تأویل «ماء غدق» (آب فراوان) به ولایت، دانش بسیار و ایمان خواهد آمد. پس منتظر باش.

غرق: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد. معنای ظاهری غرق، واضح است. احادیثی در شرح واژه جاریه، سفینه و بحر آمده و در شرح واژه ماء و دیگر واژه ها نیز خواهد آمد که شاید بتوان از آنها تأویل غرق به هلاکت در طوفان دریاها، فتنه و گمراهی که در نتیجه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که کشتی های نجاتند می باشد را استنباط نمود.

ص: ۷۴۲

همچنین در حدیث آخر از نکته آخر خاتمه این فصل خواهد آمد که عذاب های گوناگونی که بر سایر امت ها نازل شده بر زوراء نیز نازل می شود و توفانی که بر سر مردم زوراء می آید، تنها با شمشیر است. بر هیچ کس پوشیده نیست که این حدیث بر تأویل دومی نیز دلالت دارد و خداوند، آگاه است.

غاسق: و غسق و غساق. غاسق و غسق به معنای تاریکی ابتدای شب است. از تأویل لیل و همچنین از تأویل ظلمت می توان تأویل غاسق و غسق را نیز استنباط نمود. یکی از آن دو واژه در سوره فلق و دیگری در سوره اسراء آمده است.

غساق، به معنای چیزی است که از زخم ها روان می شود و به مانند صدید می باشد. در سوره ص، معنای صدید به همراه تأویل آن خواهد آمد زیرا این واژه در این سوره و سوره نبأ به کار رفته است. مؤید آن، در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. در آنجا به تأویل امثال آن به آن چه که به دشمنی با ائمه علیهم السلام و حالات دشمنان شان برمی گردد، اشاره نمودیم.

اغتسال: یعنی آن چه مشتمل بر اغتسال می شود. در شرح واژه تطهیر به احادیثی که بر تأویل اغتسال و مانند آن، به آن چه که بر شناخت امام و زدودن آلودگی جهل به آن از قلب دلالت دارد، اشاره کردیم.

غفله: و غافلون و آن چه که به این معنا است. این دو واژه و غیر آن در سوره انبیاء آیه «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ»^(۱) [و آنان در بی خبری، رویگردانند] و در سوره یس آیه «فَهُمْ غَافِلُونَ»^(۲) [پس آنان غافلند] و علاوه بر آن در موارد زیادی آمده است. از آنجا که پیش تر بارها روشن و تبیین شد، هر آیه ای که در ظاهر پیرامون کفار است، تأویل و معنای باطنی آن، دشمنان ائمه علیهم السلام، مخالفین آنان و انکار کنندگان ولایت می باشند، پس صحیح است که غفله و غافلین را در موارد مناسب به انکار کنندگان امامت و غفلتی که آنها در آن هستند و موجب انکار ائمه علیهم السلام، ترک اطاعت از آنان و تمسک جستن به غیر آنان و امثال آن می شود، تأویل برد.

ص: ۷۴۳

۱- [۱] - انبیاء/۱.

۲- [۲] - یس/۶.

در روایتی آمده است که آنان، از خدا و رسولش و از وعید (هشدار) او غافلند. ظاهر این است که بزرگ‌ترین هشدار، پیرامون انکار امامت می‌باشد. پس تأمل کن و از احادیثی که در آن غافل بر مؤمنین نیز اطلاق شده، غافل مشو. شاید مراد، غفلت آنان از دشمنان و آزار آنان می‌باشد. چنان که در احادیث آمده که انسان مؤمن، شریف و با کرامت است. پس در هر مقام، سزاوار است که هر چیزی را متناسب با آن مقام تأویل برد. و خداوند هدایت‌کننده است.

أغلال: و غلّ به کسر و آن چه شامل غلول می‌شود. اغلال جمع غلّ به کسر می‌باشد. غلّ به کسر، آهن یا چوبی است که بر گردن یا دست قرار داده می‌شود. در برخی از آیات، اغلال بر گناهان کبیره و امور سخت و دشوار نیز اطلاق شده است. در شرح واژه اُسیر، دلایل تأویل اغلال به سخن جاهلان که از نادیده گرفتن فضل و برتری امام علیه السلام دم می‌زدند، آمده است.

غلول به معنای خیانت است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غلول، هر چیزی است که در آن خیانت شده که همان نادیده گرفتن فضل و برتری امام و خوردن اموال یتیم و مانند آن می‌باشد. در شرح واژه یتیم، تأویل مال یتیم به اموال شیعه و فیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست آید)، که متعلق به امام است، خواهد آمد.

غلّ به کسر غین به معنای کینه است، می‌باشد. در شرح واژه أضغان تأویل أضغان آمده که می‌تواند در موارد مناسب تأویلی برای غل نیز باشد. پس تأمل کن.

غارمون: و آن چه که به این معنا است و شامل غرم به ضم می‌شود. غرامه به چیزی گفته می‌شود که ادای آن لازم و ضروری است. از این رو است که به شخص بدهکار غارم می‌گویند. معنای غارمین در آیه زکاه نیز همین است. در آیه زکاه خواهد آمد که مراد از غارمین در آن آیه، شیعیان بدهکار می‌باشند. در شرح واژه دین، آیاتی آمده که می‌توان از آن تأویل بیشتر آیاتی که این واژه و امثال آن در آن به کار رفته را استنباط نمود. پس خوب تأمل کن و غافل مباش.

غلام: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. شاید بتوان غلام را در موارد مناسب به آن چه که در شرح واژه فتی خواهد آمد، تأویل برد. در آنجا خواهیم گفت که مراد، «غلام الجنه» (جوان بهشتی) می‌باشد.

برخی گفته اند که مراد از غلام الجنه، خدمتکاران جوان است و برخی نیز گفته اند به این معنا و به معنای انسان می باشد. همچنین شاید بتوان غلام را به تأویلی که در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده، تأویل برد.

غمام: غمام، ابر سفید می باشد و وجه تسمیه آن این است که آسمان را می پوشاند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ»^(۱) [و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می شکافد] روایت شده که فرمود: منظور از غمام، علی علیه السلام می باشد.^(۲)

استاد ما علامه فرمود: بنابراین تأویل، احتمال دارد که منظور این است که آن کسی که در ابر می باشد، علی علیه السلام است که به تدریج از آسمان نازل می شود. ولی ظاهر این است که کنایه از آوردن حضرت علی علیه السلام به غمام، به دلیل فیوضات، فضائل، علم و سخاوت فراوان او می باشد، چرا که سحاب در عرف عرب و عجم به عنوان استعاره برای انسان عالم و سخاوتمند می آید. مؤلف گوید: برخی از روایات تأیید کننده این مطلب و این که صحاب (ابر) در برخی از روایات به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنان تأویل شده، در شرح واژه سحاب آمده است. پس غافل مباش.

غم: غم به معنای غصه و اندوه می باشد. تأویل غم به مانند تأویل حزن و کرب می باشد. ولی غم در بیشتر موارد، پیرامون دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

مغانم: و آن چه مشتمل بر مغانم است. این واژه در چند جای از قرآن آمده و جمع مغمم می باشد. مغمم و غنیمه به معنای سود به دست آمده می باشد و در مورد آن چه که از کفار گرفته می شود نیز استعمال می شود و در سوره انفال آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ»^(۳) [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا است] آمده است. ان شاء الله در تفسیر آن سوره خواهد آمد

ص: ۷۴۵

۱- [۱] - فرقان/۲۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۰.

۳- [۳] - انفال/۴۱.

که مراد از آن، تمام دستاوردها و منافع می باشد که از جمله آن، مصادره اموال اهل گمراهی و ضلالت است. شاید بتوان آن را به منافع معنوی نیز تأویل برد. چنان که احادیثی که در سوره انفال خواهد آمد، شاهد و گواه این تأویل می باشد.

از مطالبی که ذکر نمودیم، برمی آید که می توان همه این تأویلهای را در آیاتی که مغانم در آن آمده است، تطبیق داد. سخنی چند در این رابطه در شرح واژه فیء، انفال، إنفاق، متاع و امثال آن خواهد آمد. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

غنم: معنای آن مشخص است. مفرد آن شاه می باشد. در شرح واژه انعام، احادیثی آمده که می توان از آنها، تأویل غنم را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. مؤید این تأویل، احادیثی است که پیشتر آمده و در شرح واژه دابه و واژه های دیگر نیز می آید. پس تأمل کن و غافل مباش.

تغابن: در سوره تغابن، یوم التغابن (روز تغابن) ذکر شده است. روز تغابن، روزی است که اهل الجنة (اهل بهشت)، در معامله به اهل النار (اهل جهنم)، زیان می رسانند. مغبون، کسی است که چیز زیاد را در مقابل چیز کم بفروشد.

تأویل اهل الجنة و همچنین تأویل اهل النار، واضح و آشکار است. و می تواند آن روز نیز به زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست.

غذاء: در شرح واژه علم، دلایل غذاء به غیر شیعه آمده است. غذاء در لغت به معنای خس و خاشاکی که سیل می آورد و کف روی دریا می باشد.

غدو: و غده و آن چه که این معنا را می رساند. غدو و غده در اصل به معنای ابتدای صبح است. برخی نیز گفته اند که به معنای ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید می باشد. بیشتر لغت دانان، قائل به معنای اول که همان ابتدای صبح است، می باشند.

احادیثی در شرح واژه صبح و ضحی آمده و در شرح واژه فجر و واژه های دیگر نیز خواهد آمد که بر امکان تأویل غدو به آن چه که تأویل آن واژه ها نیز است، دلالت دارد. دلیل این مطلب، ظاهر و آشکار است. از این مطلب و همچنین با در نظر گرفتن تأویل رزق و نظایر آن، تأویل غداء نیز استنباط می شود. پس اندیشه

غشاوه: و غاشیه و آن چه که این معنا را می رساند. مانند: یغشاکم و نظایر آن. غشاوه به معنای پوشش است. غشاء الشیء، چیزی است که آن را می پوشاند. همچنین از این رو به قیامت، غاشیه گفته می شود که آنان را می پوشاند.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَعَلَىٰ أُبُصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» (۱) [و بر دیدگان آنان، پوشش است] آمده که فرمود: یعنی از آنجایی که آنان از نظر کردن در آن چه که بر آنان واجب شده بود که همان توحید، نبوت و ولایت است، اعراض کردند و در آن چه که از آنها خواسته شده بود، کوتاهی نمودند، به آن چه که می بایست به آن ایمان داشته باشند، جاهل ماندند پس به مانند کسی شدند که پوششی بر روی چشمانش می باشد و آن چه را که روبرویش است نمی بیند. پس ملائکه این پوشش را می بینند و آنها را می شناسند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خدا پس از او یعنی حضرت علی صلوات الله علیه نیز آن پوشش را می بینند.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سِدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سِدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ» (۲) [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند] فرمود: خداوند (در آیه) می فرماید: «پس آنها را کور ساختم» همچنین حضرت پیرامون آیه «فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» [پس آنان نمی بینند] فرمود: منظور این است که آنها هدایت را نمی بینند. خداوند بر گوش، دیدگان و دل هایشان پرده افکند و آنها را از دیدن هدایت، کور ساخت. (۳) در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پس آنها به خاطر انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او، قادر به دیدن عقوبت و مجازات از سوی خداوند که برای آنها در نظر گرفته شده، نمی باشند. (ادامه روایت).

ص: ۷۴۷

۱- [۱] - بقره/۷.

۲- [۲] - یس/۹.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶ در تفسیر یس، آیه ۹.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» (۱) [آیا خبر غاشیه به تو رسیده است] روایت شده که فرمود: حضرت قائم علیه السلام با شمشیر آنها را می پوشاند. (۲) در روایت کناسی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: الذین یغشون الکتاب، یعنی کسانی که امام را می پوشانند. حضرت سخن خود را به اینجا رسانید که فرمود: منظور از آیه «لَا يُسْرِمُنَّ وَلَا يُغْنِيَنَّ مِنْ جُوعٍ» (۳) [که] نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد [این است که به آنان سودی نمی رساند و نشستن، در خانه هایشان نفعی برای آنان ندارد].

مؤلف گوید: شاید مراد حضرت از این که فرمود: «یغشون الکتاب» این است که آنها با خصومت و عدم ولایت، به محضر امام وارد می شوند و این وارد شدن به محضر امام سودی برای آنان ندارد و نمی تواند آنها را از به زیر سؤال رفتن، پیرامون جهل شان برهاند. یا این که مراد حضرت، این است که در زمان حضرت قائم علیه السلام ورود آنها به محضر حضرت سودی برایشان ندارد، چرا که امام به خصومتی که دلشان مخفی می کنند، آگاه است. همچنین نشستن آنها در خانه ها نیز نفعی برایشان ندارد، چرا که امام به آنان آگاه است و به آنان توان چنین کاری را نمی دهد.

هر کدام از این دو تقدیر را که در نظر بگیریم، صورت دیگری از تأویل غاشیه می باشد. احتمال دارد که در قسمت دوم که به تأویل اول بر می گردد، دشواری و تکلف باشد. در شرح واژه لیل دلایل تأویل آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (۴) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] به اعمالی که دشمنان ائمه علیهم السلام انجام دادند تا این که رسول الله صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند و مردم، علی علیه السلام را در زیر سایه دولت او قرار دادند، خواهد آمد. پس تأمل کن تا تأویل آیه هایی را که مشتمل بر غشاوه و غشیان هستند و آیه هایی از این دست که نیاز به تأویل ندارند را دریابی. و خداوند هدایت کننده است.

ص: ۷۴۸

۱- [۱] - غاشیه/۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳- [۳] - غاشیه/۷.

۴- [۴] - شمس/۴.

غطاء: این واژه در سوره کهف آیه «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي» (۱) [به] همان کسانی که چشمان (بصیرت) شان از یاد من در پرده بود] و در سوره ق آیه «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كُوكَبٍ» (۲) [و (لی) ما پرده ات را (از جلوی چشمانت) برداشتیم] آمده است. از احادیثی که در شرح واژه غشاوه آمده، پیدا است که مراد از غطاء نیز جهل و اعراض در امر امامت است. پس اندیشه کن.

غلو: و غالی یعنی آن چه بر این معنا دلالت دارد. غلو به معنای از حد گذشتن است و در سوره نساء و سوره مائده آیه «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ» (۳) [در دینتان، غلو نکنید] به کار رفته است. در ذیل باب اول از همین گفتار، معنای غلو و اقسام غلوکنندگان را بررسی نموده و دلایل این که مخالفین نیز جزو آنان هستند را تبیین نمودیم، زیرا آنان در خلفای ستم، غلو نمودند و جایگاه آنان را تا حد امامت و ولایت از جانب خدا بالا بردند. پس رجوع کن و تأمل نما.

غناء: و استغناء یعنی آن چه که مشتمل بر این دو و إغناء می شود. مانند: یعنی و امثال آن. غناء در اصل به معنای بی نیازی است.

برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى» (۴) [و اما آن که بخل ورزید و خود را بی نیاز دید] روایت کرده که فرمود: منظور، کسی است که در دادن خمس، بخل ورزید و با عمل به نظر خود از اولیاء خدا اظهار بی نیازی نمود در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: منظور این است که با تکیه بر خود و بر باطل، از حق، اظهار بی نیازی کرده است. بنا براین استغناء نکوهش شده و آن چه که به این معنا است، در حقیقت به معنای ترک پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسک نجستن به آنان، می باشد. و می توان آن را در موارد مناسب به این معنا تأویل برد.

همچنین از آنجایی که این اظهار بی نیازی، در آخرت، سودی ندارد و موجب

ص: ۷۴۹

۱- [۱] - کهف/۱۰۱.

۲- [۲] - ق/۲۲.

۳- [۳] - نساء/۱۷۱.

۴- [۴] - لیل/۸.

بی نیازی از حق در جلوگیری از عذاب و رساندن ثواب نمی شود، آیه سوره دخان «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ» (۱) [همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند] به این صورت تأویل می شود که دشمنان ائمه علیهم السلام نمی توانند در روز قیامت یکدیگر را یاری کنند و برای همدیگر فائده ای داشته باشند. از این مطلب برمی آید که می توان این تأویل را در موارد دیگری از این دست نیز تطبیق داد. پس تأمل کن و از امکان تأویل غنی و غنایی که در مقابل فقیر و فقر هستند به آن چه که مقابل تأویل مسلمین و فقر می باشد، در موارد مناسب غافل مباش مانند: تأویل آن به عالمان دینی و اهل بصیرت در دین، ثروتمندان و نیکوکاران از شیعه که قادر به کمک به شیعیان نادان و فقیر می باشند.

همچنین در برخی از موارد به دولتمردانی از مخالفین تأویل می شود. از جمله روایاتی که بر آن چه ذکر نمودیم، دلالت دارد، روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَوَحِّدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ» (۲) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] آمده که فرمود: تو با علم خود، قوم هایی را سرپرستی می کنی. پس خداوند آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت.

در روایت دیگری نیز آمده که منظور آیه، این است که خداوند تو را به وسیله وحی بی نیاز کرد، پس از هیچ کسی در باره هیچ چیزی مپرس. پس تأمل کن و غافل مشو از این که می توان آیاتی که پیرامون غنی و بی نیاز بودن خداوند آمده را به بی نیاز بودن او از همه کس چه برسد به مخالفین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اعمال و عبادت های آنها و امثال آن، تأویل برد و خدا آگاه است.

غی: و غاوون و آن چه که این معنا را می رساند و بر خواجه و اغواء دلالت دارد، مانند: یغوی و امثال آن. غی در اصل به معنای ضلالت و گمراهی است. پس تأویل آن به مانند تأویل ضلالت می باشد.

در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه

ص: ۷۵۰

۱- [۱] - دخان/۴۱.

۲- [۲] - ضحی/۸.

«فَكَتَبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»^(۱). [پس آنها و همه گمراهان در آن (آتش) افکنده می شوند] روایت شده که فرمود: آنها، گروهی هستند که عدالت را به زبان، توصیف کردند ولی با آن مخالفت نموده و به راهی غیر از عدالت رفتند.

در روایت دیگری آمده که آنها بنی امیه و منظور از غاوون، بنی عباس می باشند. مؤلف گوید: بر کسی پوشیده نیست که غی و غوایه، چنان که پیشتر آمده، به معنای گمراهی و ناامید شدن از پاداش و هدایت است و اغواء نیز به معنای افکندن انسان در این امور می باشد. بنابراین، غاوی به معنای دشمنان ائمه علیهم السلام است که گمراه شده و گمراه کننده هستند. ظاهر این است که بنی عباس و همچنین دیگران از جمله این افراد بودند. پس می توان این تأویل را در سایر موارد مناسب که مشتمل بر غوایه و اغواء است، به کار برد. مؤید این مطلب، حدیثی است که در سوره حجر آمده و دلالت دارد بر این که مراد از آیه «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^(۲) [مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند] که خطاب به شیطان می باشد، دومی بلکه اولی نیز است. همچنین احادیثی که در شرح واژه رشد و دیگر واژه ها آمده است، این مطلب را تأیید می کند. پس تأمل کن.

ص: ۷۵۱

۱- [۱] - شعراء/۹۴.

۲- [۲] - حجر/۴۲.

فئه: و فئی یعنی آن چه که این معنا را می رساند مانند: ما أفاء و نظایر آن. فاءوا به این معنا است که بازگشتند و أفاء به معنای بازگرداند، می باشد. فئی به چیزی گفته می شود که بدون جنگ و لشکرکشی حاصل شود و غنیمه چیزی است که با جنگ و خونریزی به دست آید. فئه به معنای گروهی جدا شده از دیگران است. تاء گرد در فئه به جای یائی می باشد که از وسط آن افتاده، زیرا در اصل، فئی بوده است. جمع فئه، فئات و فئون می باشد و فئتان به معنای دو فرقه و دو دسته است.

در شرح واژه بغی احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که منظور از «الفئه الباغیه» (گروه ستمگر) که در قرآن آمده، دشمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، به ویژه اصحاب معاویه و نظایر آنها می باشند. حتی هر کسی که با یکی از ائمه علیهم السلام یا شیعیانسان اگر چه با جدال لفظی و نه جدال با نیزه، نزاع کند، از مصادیق الفئه الباغیه (گروه ستمگر) محسوب می شود. بنا بر این منظور از الفئه المحموده (گروه ستایش شده) که در مقابل الفئه الباغیه است، اصحاب ائمه علیهم السلام و علمای شیعه می باشند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت قائم علیه السلام در کمتر از یک گروه خروج نمی کند و این گروه کمتر از ده هزار نفر نمی باشند. از این حدیث می توان استنباط نمود که فئه در برخی از موارد مناسب می تواند به اصحاب حضرت قائم علیه السلام و نظایر آنان تأویل شود. پس تأمل کن.

فئی، همان طور که ان شاءالله در سوره انفال و دیگر سوره ها می آید، به معنای

اموال متعلق به امام می باشد. مانند: فدک که متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام است و نظایر آن.

در تهذیب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: فیء و انفال، غنائمی است که در سرزمینی که در آن خونی ریخته نشده یا از قومی که صلح نمودند، به دست آید یا اموالی است که خود آنها ببخشند و زمین هایی که به عنوان جزیه داده می شود یا آنها که در اعماق دشت هاست نیز شامل معنای فیء و انفال است. همه این موارد، جزء مصادیق فیء و انفال می باشد و همه آنها متعلق به خدا و رسولش و پس از رسول، متعلق به امام علیه السلام است.

در احادیثی آمده، هدایایی که به پادشاهان داده شده و از طریق جنگ به دست مسلمانان رسیده، هر زمینی که صاحب ندارد، معادن، جنگل ها و اموال کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد، نیز از جمله موارد فیء می باشد. همچنین در برخی از روایات آمده که تمام زمین برای امام علیه السلام است. حتی از حدیث طولانی که در کافی در باب جهاد و غیر آن آمده، چنین برمی آید که تمام زمین برای خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله او، ائمه علیهم السلام و مؤمنان کامل می باشد و سرتاسر آن، از فروع آنان است و سرانجام از تملک ستمگرانی که زمین را از چنگ آنان بیرون کشیدند و از مخالفین می باشند، خارج شده و به آنها بازخواهد گشت. برخی احادیث نیز در شرح ماجرای فدک و غیر آن که در سوره حشر و سوره های دیگر ذکر شده، خواهد آمد. پس منتظر باش. در شرح واژه مغانم نیز مطالبی آمده که می توان آن را به استثنای تأویل به منافع دنیوی، در اینجا نیز تطبیق داد. پس اندیشه کن.

فرات: در قاموس اللغه، فرات بر وزن غراب به معنای آب بسیار شیرین و گوارا و نام رودی در کوفه می باشد. احادیث بسیاری پیرامون فضائل آب فرات و این که رود فرات از رودهای بهشت می باشد، نقل شده است.

در شرح واژه ماء، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که فرمود: منظور از «ماء غدق»، آب فرات است که همان ولایت آل محمد علیهم السلام می باشد. از این حدیث، چنین برمی آید که فرات به ولایت و شناخت امام علیه

السلام تأویل می شود. سماء، چنان که خواهد آمد، به معنای علم می باشد. اجمالاً فرات به آب، آب شیرین و گوارا و نظایر آن تأویل می شود.

در روایتی، «العذب الفرات» به مؤمن و به آبی که برگزیدگان از آن خلق شدند و به ماده جسمانی و معنوی آنان تأویل شده است. چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه ماء می آید، ظاهر و آشکار می شود. همچنین تبیین این مطلب در شرح واژه بحر و أجاج آمده است. پس اندیشه کن.

فج: و فجاج. در قاموس اللغة، فج به معنای راه وسیع بین دو کوه آمده و جمع آن فجاج می باشد. شاید بتوان آن را به امام یا به مانند تأویل هایی که برای واژه طریق و سبیل آمده، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فرج: به سکون راء، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. در شرح واژه اذن، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضای بدن انسان واجب کرده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که فرج نیز از جمله آن اعضا است. بنابراین شاید بتوان حفظ کردن فرج و امثال این موارد را به پذیرش ولایت و اظهار نکردن آن و به کار نبردن آن در آن چه خداوند به آن راضی نیست و از آن نهی فرموده، به همراه تمسک جستن به ولایت، تأویل برد. از این رو است که در تبیین آن در شرح واژه جلود، ذکر نمودیم که شهادت و گواهی آن علیه صاحبش به خاطر ترک ولایت بوده، زیرا جلود در برخی موارد به فرج ها تفسیر شده است، همچنین در تفسیر قمی پیرامون معنای آیه سوره انبیاء «وَاللّٰتِيْ اٰخَصَّنٰتْ فَرْجَهَا» (۱) [و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت] آمده که یعنی هیچ کسی به آن نگاه نکرده است. (۲) پس تأمل کن.

فوج: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فوج، به معنای فرقه گروه و طائفه می باشد و مراد از آن، همان چیزی است که در بیان مراد از طائفه و فرقه چه بهترین آنان و چه بدترین شان آمده است. پس به شرح واژه فرقه رجوع کن.

ص: ۷۵۴

۱- [۱] - انبیاء/۹۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۲.

فتح: و مفاتح و آن چه این معنا را می رساند، مانند: استفتعوا و نظایر آن. فتح در اصل، ضد بستن است و در معنای کشف کردن و نگاه کردن نیز رواج یافته است. فاتحه کل شیء، به معنای ابتدای هر چیزی است. معنای مفاتح مشخص است و در اصل به چیزی گویند که برای گشودن و بیرون آوردن چیزهای بسته شده که دسترسی به آنها مشکل است، به کار می رود.

مفتح نیز به همین معنا است، ولی با این تفاوت که جمع مفتاح، مفاتیح و جمع مفتح، مفاتح می باشد. یکی از اسامی خداوند، فُتَّاح می باشد، زیرا او درهای رزق و رحمت را به روی بندگانش به ویژه مؤمنین و شیعیان با تقوا می گشاید. برخی نیز گفته اند که معنای آن، حاکم بین آنان می باشد، زیرا فتح به معنای حکم کردن نیز آمده است. بر کسی پوشیده نیست که همه این معانی به معنای کشف کردن و پرده برداشتن از چیزی، برمی گردد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»^(۱) [یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست] روایت شده که فرمود: منظور، در این دنیا با فتح و گشایش حضرت قائم علیه السلام است.^(۲)

مؤلف گوید: این که حضرت، فتح قریب را به قیام حضرت قائم علیه السلام تفسیر نموده، دلیلی است بر این که جائز است فتح به صورت مطلق را نیز به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی خداوند به هنگام آفرینش خلایق با شما آغاز کرد. در شرح واژه رحمه، دلایل تأویل برخی از آیاتی که شامل فتح الله (گشودن خداوند) می شود به انجام دادن خیر بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آمده است. شاید بتوان این تأویل را در بسیاری از موارد تطبیق داد، حتی شاید بتوانیم بگوییم که معنای آن چه که در متن زیارتی فوق آمده نیز همین می باشد. پس تأمل کن.

ص: ۷۵۵

۱- [۱] - صف/۱۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۷.

اما پیرامون مفتاح و فتح باید بگوییم که در سوره انعام، آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» (۱) [و کلیدهای غیب نزد اوست] آمده و تفسیر آن به گنجینه، خواهد آمد. در شرح واژه خزانه، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله، گنجینه علم و علی علیه السلام، کلید آن است. در احادیث آمده که ائمه علیهم السلام، کلیدهای رحمت، کلیدهای بهشت، کلیدهای حکمت، کلیدهای قرآن و امثال آن می باشند و معنای همه آنها این است که آنان وسیله رسیدن به این موارد هستند. و شاید این نیز یکی از معانی حدیث حضرت باشد که فرمود: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ» یعنی شما، کلید تمام خوبی ها هستید، چنان که بیشتر به آن اشاره نمودیم.

فرح: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: یفرح و امثال آن. فرح در اصل به معنای گشاده بودن چهره و شادمانی است. گاهی این شادمانی به خاطر مسائل دنیوی مانند مال و مقام و فارغ از آخرت می باشد و گاهی نیز به معنای حال و روز انسان در آخرت و خوشحالی وی در نزد خداوند و توجه به عاقبت است.

فرح به هر دو صورت در قرآن آمده است. صورت اول، نکوهش شده و ممنوع است و از صفات دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و به آنان نیز تأویل شده است. چنان که در کافی از امام باقر علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه «لِكَيْلَمَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۲) [تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید] روایت شده که فرمود: این آیه در شأن ابوفلان و اصحاب او است و «لَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ» یعنی آن چه که در خصوص علی بن ابی طالب (ع) صورت گرفت و «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» یعنی فتنه ای که شما پس از رسول الله صلی الله علیه و آله در آن افتادید. (۳) در نهاییه، آسی به فتح و به صورت مقصور، به معنای غم و اندوه می باشد.

ص: ۷۵۶

۱- [۱] - انعام/۵۹.

۲- [۲] - حدید/۲۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۳۰۵.

شکی نیست که صورت دوم فرح در مقابل صورت اول است، پس ناگزیر باید پیرامون اهل ولایت باشد، چنان که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» (۱) [بگو به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند] فرمود: منظور از فضل الله، نبوت پیامبرتان و منظور از رحمت، علی علیه السلام است. پس فضل به معنای نبوت و ولایت و منظور از «فلیرحوا» شیعیان می باشد. (ادامه روایت). مؤید این حدیث، در شرح واژه سرور نیز آمده است. بنا بر این فرح، باید متناسب با هر مقام از نظر مدح یا نکوهش، تأویل شود. پس تأمل کن.

مفلحون: و آن چه که به این معنا است و شامل فلاح می شود، مانند: من أفلح و نظایر آن. در احادیث آمده که ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به ویژه افرادی که در زمان غیبت امام علیه السلام صبور می باشند، همان مفلحون (رستگاران) هستند. فلاح در لغت به معنای باقیماندن پیروزمندانه است یعنی آنان، آن چه که می خواستند، به دست می آورند و در بهشت باقی می مانند. گاهی در باره کسی که تعقل بورزد و قاطع باشد و ویژگی های نیک در وی کامل شده است، قد أفلح می گویند. شکی در این نیست که هیچ خیر و نیکی بزرگ تر از ولایت و تمسک جستن به آن نمی باشد، چنان که در شرح واژه خیر آمده است.

پس فلاح، همان تمسک جستن به ولایت می باشد و از این رو به شیعیان که به ولایت تمسک جسته اند، مفلحون گفته می شود، چنان که در حدیثی در شرح واژه غیب آمده است.

در امالی صدوق و کتاب های دیگر از سلمان فارسی روایت شده که او به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: بسیار کم پیش می آمد که تو بیایی و من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله باشم جز این که می فرمود: ای سلمان، او و حزب او همان مفلحون (رستگاران) در روز قیامت می باشند.

ص: ۷۵۷

فؤاد: و أفئده. أفئده، جمع فؤاد است. فؤاد به معنای قلب، پوشش آن و یا میان آن می باشد. در شرح واژه سؤال دلایل تأویل فؤاد در برخی از آیات به عثمان آمده است. در کنزالفوائد از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه «فَأَجْعَلُ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ» (۱) [پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: افئده، دل های شیعیان ما است که به سوی محبت ما میل پیدا می کند

در شرح واژه اذن، دلایل این که خداوند، ایمان را بر تمام اعضای بدن واجب نمود، آمده است. بنا بر این می توان افئده در مقام ذم و نکوهش را به عثمان و نظایر او و به دل های دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنان تأویل برد. همچنین افئده در مقام مدح می تواند به شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام و به دل های آنان تأویل شود. در شرح واژه قلب نیز احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان آن را به امامان عدل و ستم و دل هایشان را به دل های مؤمنین و مخالفین تأویل برد. پس تأمل کن.

فرد: و فرادی. فرد به معنای طاق و در مقابل زوج و شفع (جفت) می باشد. تأویل زوج و شفع بیشتر آمده است. تأویل وتر نیز خواهد آمد. در شرح واژه مثنی دلایل تأویل فرادی، آمده است. می توان این تأویل را در تأویل فرد نیز تطبیق داد. پس رجوع کن و بیندیش.

فساد: و مفسدون و آن چه که به این معنا است. مانند: «الذین یفسدون» و مانند آن. مفسده بر ضد مصلحت است. بدان که هیچ فساد بزرگ تر از فساد دشمنان آل محمد علیهم السلام یعنی غصب خلافت و جلوگیری از ولایت علی علیه السلام و باز داشتن ائمه علیهم السلام از حقوقشان و آزار رساندن به آنها و کشتن آنان و کشتن اصحاب آنها، نمی باشد چرا که این اعمال آنان، موجب افکندن مردم در گمراهی تا به امروز است و به همین خاطر است که فساد در میان خشکی و دریا، زمین ها و آدمیان ظاهر شده است. از این رو است که امام باقر علیه السلام چنان که

ص: ۷۵۸

در تفسیر قمی نقل شده، فرمود: فساد، به معنای معصیت کردن نسبت به خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می باشد. همچنین حضرت، پیرامون تفسیر آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (۱) [به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است] فرمود: منظور، همان روزی است که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد. (۲)

امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (۳) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] فرمود: منظور این است که پس از اصلاح زمین توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، با پیروی از غیر آن دو، زمین را فاسد نکنید.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده که فرمود: با اظهار پیمان شکنی برای بندگان مستضعف خدا، بر روی زمین فساد نکنید، چرا که با این کار آنان را در دین شان آشفته و در مذاهب شان متحیر و سرگردان می سازید. همچنین در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» (۴) [و در زمین، فساد می کنند] روایت شده که فرمود: با بیزاری جستن از کسی که خداوند امامتش را واجب نموده و باور داشتن به امامت کسی که خداوند مخالفت با او را واجب کرده است، در زمین فساد می کنند. سپس حضرت فرمود: دارندگان این صفت همان، خاسرین (زیانکاران) هستند. این حدیث به طور کامل در شرح واژه خسران آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا» (۵) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی

ص: ۷۵۹

۱- [۱] - روم/۴۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷ همچنین در آن آمده است: «منا رجل و منکم رجل» [مردی از ما و مردی از شما باشد].

۳- [۳] - اعراف/۵۶.

۴- [۴] - بقره/۲۷.

۵- [۵] - اسراء/۴.

بسیار بزرگی برخوردارید خاست] روایت شده که فرمود: منظور، کشتن علی، حسن و حسین علیه السلام است. (۱) بنا بر این منظور از مفسدون، دشمنان ائمه علیهم السلام و قاتلان آنان و غصب کنندگان حق آنان به ویژه اولی و دومی می باشند.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ» (۲) [و پروردگارت در باره مفسدان، آگاه تر] روایت شده که فرمود: آنها، دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام پس از او می باشند. در تفسیر قمی آمده که حضرت، پیرامون تفسیر آیه «لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ» (۳) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد] فرمود: منظور، فلانی و فلانی و اصحاب آن دو می باشند. (۴) همچنین در کافی و تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۵) [کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند] روایت شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» (۶) [مانند فساد کنندگان در زمین] فرمود: منظور حبتر و زریق و اصحاب آن دو می باشد. (ادامه روایت). مراد از حبتر، اولی و مراد از زریق، دومی می باشد. چنان که در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنهما أفسدا عبادك» [خدایا این دو، بندگانت را فاسد کردند]. احادیث به این مضمون، بسیار است و همین مقدار که ذکر نمودیم برای انسان صاحب بصیرت کفایت می کند، برخی از احادیث که مؤید این تأویل ها می باشد، در شرح واژه اصلاح و صالح آمده است. پس غافل مباش.

فجر: و تفجیر و آن چه که معنای انفجار را برساند. انفجار در اصل به معنای شکافته شدن و جدا شدن از یکدیگر است. تفجیر الأنهار که به معنای شکافتن

ص: ۷۶۰

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۲.

۲- [۲] - یونس/۴۰.

۳- [۳] - اسراء/۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۵- [۵] - بقره/۸۲.

۶- [۶] - ص/۲۸.

رودها می باشد نیز از همین ریشه است. وجه تسمیه فجر به این خاطر است که در آن تاریکی از نور شکافته و جدا می شود.

در قاموس اللغه، فجر به معنای نور صبح و این که شب از آن شکافته شد و آن، سرخی خورشید در سیاهی شب می باشد، آمده است. در احادیث، فجر به حضرت قائم علیه السلام و طلوع فجر به قیام آن حضرت تأویل شده است. علاقه و مناسبت این استعاره، از مطالبی که ذکر نمودیم، واضح و آشکار می شود. مؤید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه صبح آمده و در آنها به ائمه علیهم السلام و نور علوم آنان تأویل شده است. احادیثی در این رابطه در شرح واژه نهار نیز می آید. پس اندیشه کن. در اینجا به برخی از آن احادیث اشاره می کنیم.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْفَجْرُ»^(۱) [قسم به سپیده دم] آمده که فرمود: منظور، حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام سوره قدر را قرائت نمود، و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله این سوره را بر من قرائت نموده و فرمود: این سوره در شأن تو و فرزندان است. جبرئیل، حوادثی را که برای امت من اتفاق می افتد با ذکر سال آنها بیان کرد و این حوادث، مانند بنا نهادن نبوت است و برای تو اتفاق می افتد و باعث می شود تا طلوع فجر قائم علیه السلام، در قلب تو و جانشینان تو، نوری تابناک، بدرخشد. (ادامه روایت)

در شرح واژه لیل، حدیث دیگری که واضح تر از این حدیث است، خواهد آمد. پس تأمل کن و از لزوم تأویل تفجیر براساس مضاف إلیه آن، غافل مشو. به طور مثال، «تفجیر العین و النهر» (شکافتن چشمه و رود) به استنباط علم و تبیین آن و امثال آن، تأویل می شود. موارد دیگر نیز به همین شکل است. پس اندیشه کن.

فجور: و فجار و آن چه به این معنا است، مانند: فاجر، فجره و امثال آن. فجور در اصل به معنای انحراف است و از این رو به انسان دروغگو، فاجر می گویند، زیرا

ص: ۷۶۱

او از صداقت و راستگویی منحرف شده است. همچنین به انسان فاسق نیز فاجر گفته می شود، چرا که او از حق انحراف پیدا کرده است.

در شرح واژه بَرّ، دلایل این که منظور از فجار، دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به ویژه آن سه هستند، آمده است.. پس فجور آنان، اعمال آنان، به ویژه اعمالی که در حق ائمه علیهم السلام و شیعیانشان انجام دادند و آنها را تکذیب نموده و حقوق آنان را پایمال کردند و مانند آن، می باشد.

از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» (۱) [که کارنامه بدکاران در سجین است] روایت شده که فرمود: آنها، کسانی هستند که در حق ائمه علیهم السلام، فسق و فجور ورزیده و با آنها دشمنی نمودند. و در روایت حلبی آمده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که آیه «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۲) [ولی نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فساد کاری کند] را قرائت و می فرمود: یعنی او را تکذیب کند. در روایت دیگری آمده که حضرت فرمود: می خواهد بر ما فسق و فجور بورزد یعنی با خدعه و نیرنگ خود، دست به این کار می زند. شاید امام صادق علیه السلام امامه را به کسر می خواند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ...» (۳) [پرهیزکاران را قرار می دهیم...] نقل شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. همچنین حضرت در تفسیر «كَالْفَجَّارِ» (۴) [مانند فاجران] فرمود: منظور، حبر و دلام و اصحاب آن دو هستند. پس اندیشه کن.

تفاخر: و فخور. فخر و فخار به معنای افتخار کردن به حسب و نسب و غیر آن دو است. تفاخر به این معنا است که هر کسی به مفاخر خود افتخار نماید. فخور به فتح فاء، به معنای فخر فروشی می باشد. در شرح واژه مختال، دلایل تأویل فخور به

ص: ۷۶۲

۱- [۱] - مطفین / ۷.

۲- [۲] - قیامت / ۵.

۳- [۳] - ص / ۲۸.

۴- [۴] - همان.

دشمنان ائمه عليهم السلام آمده است و ظاهر این است که آنان به دنیای خودشان و تسلط ظاهری شان نزد شیعیان فخر فروشی می نمودند. چنان که کفار امت های گذشته نسبت به پیامبران و پیروان آنها این گونه بودند. مانند: فرعون، قارون، پیروان موسی، قوم نوح، شعیب، عاد و ثمود. پس تأمل کن.

فرار: و آن چه شامل فرار می شود. مانند: یفرّ و امثال آن. فرار به معنای گریختن است. در شرح واژه شرک حدیثی آمده که بر تأویل فرار من الزحف (فرار از پیشروی) به آن چه که با امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند، دلالت دارد. حضرت در آن حدیث فرمود: آنها داوطلبانه و نه به اجبار با او بیعت کردند ولی سپس از او گریختند و او را بدون یار و یاور رها کردند.

مؤلف گوید: شاید مراد، بیعت آنها در روز غدیر و رها کردن و بی پناه گذاشتن او پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. چرا که این عمل به منزله فرار از پیشروی و مستلزم این امر می باشد. چنان که این مطلب بر هیچ انسان متفکری پوشیده نیست. همچنین احتمال دارد که مراد، بیعت اخیر آنان و تنها گذاشتن او در جنگ جمل و صفین و غیره باشد. پس اندیشه کن.

بدان که «فرار إلى الله» (فرار به سوی خدا) در برخی از احادیث به معنای حج آمده است. چنان که در «من لایحضره الفقیه» و کتاب های دیگر از امام سجاد علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «فَرُّوا إِلَى اللَّهِ»^(۱) [پس به سوی خدا بگریزید] فرمود: منظور این است که به حج بیت الله الحرام رفتند. (ادامه روایت). بیشتر تأویل واژه حج و بیت آمده است. پس غافل مباش.

فطره: و آن چه که بر فطره دلالت دارد مانند: فطر. واژه فطره در سوره روم آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^(۲) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است. در آیات دیگر نیز، نظایر این واژه به کار رفته است مانند آیه:

ص: ۷۶۳

۱- [۱] - ذاریات/۵۰.

۲- [۲] - روم/۳۰.

«فَطَرَ السَّمَاوَاتِ» (۱) [آسمان‌ها را پدید آورده] و امثال آن. فطور و انفطار در اصل به معنای شیارها و شکاف‌ها و شکافته شدن است. چنان‌که به این معنای نیز در قرآن آمده است. سپس فطره به معنای سرشت نیز استعمال شد پس «فَطَرَهُ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» به معنای [سرشت خداوند که او مردم را بر آن آفرید] می‌باشد. همچنین معنای آیاتی شبیه به این نیز به همین شکل می‌باشد.

در برخی از احادیث آمده که منظور از این سرشت این است که خداوند آنها را بر توحید، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آفریده است چنان‌که حدیث آن در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. ابن الکراجکی در کنزالفوائد نیز از امام باقر علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود: از ابوحنیفه سؤالی پرسیده شد. وی در جواب گفت: آن فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن آفریده است. سپس گفت: خداوند آنها را بر معرفت خلق کرده است. احادیث فراوانی بر این که خداوند اصل خلقت و سرشت بنی آدم را بر دین اسلام بنا نهاده و این که هر نوزادی بر آن متولد می‌شود، دلالت دارد.

چنان‌که در مقدمات گذشته ثابت شد، شکی در این نیست که اسلام، عبارت از اقرار به توحید، نبوت و ولایت می‌باشد. همچنین این مطلب از حدیثی که پیشتر آمد و در آن ذکر شد که خلقت و سرشت سایر مخلوقات و همگی آنها بر این امر بوده و آن سه اقرار، بر تمام مخلوقات به هنگام آفرینش آنها عرضه شده و هیچ‌کسی جز اهل ولایت بر آن پایبند نمانده، واضح و روشن شده است. چنان‌که در احتجاج از اُبی بن کعب روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی، تو و شیعیانت بر این فطرت و سرشت می‌باشید و بقیه مردم، بری از آن می‌باشند. (ادامه روایت). بنا بر این درست است که آیاتی که مشتمل بر فطره و خلقه می‌باشند، به این نوع از فطرت و خلقت یعنی به همراه عرضه شدن آن سه اقرار و اقرار کردن به آن در عالم ذر و غیر آن به طوری که پیشتر آمده، تأویل شود.

بنا بر این چنان‌که در شرح واژه حیا آمده و در شرح واژه موت نیز می‌آید،

ص: ۷۶۴

می توان «الْحَيِّ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ» (مخلوقات زنده) را به کسانی تأویل نمود که در دنیا، یعنی زمانی که در تاریکی های جسمانی غرق شده بودند، به این فطرت، هدایت شدند و به ولایت، تمسک پیدا کردند، بلکه می توان مراتب خلقت انسان یعنی این که ابتدا نطفه بوده و بعد علقه (خون بسته) و سپس مضغه (پاره ای از گوشت) و سپس استخوان شده و همین طور پیش رفته تا این که حیات در آن دمیده شده را به مراتب قابلیت شناخت ولایت و درجات دستیابی به درک ایمان از پایین ترین حد تا بالاترین آن، تأویل برد. پس خوب تأمل کن و خداوند آگاه است و اندیشه کن و از مطالبی که بیشتر آوردیم، غافل مشو.

فقیر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فقیر به معنای نیازمندی است که قوت لا-یموت خود را دارد. در شرح واژه مسکن، احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل فقیر را نیز به شیعیان ناتوان استنباط کرد. کسانی که آن علمی که آنها را از دست شبهات دشمنان ائمه علیهم السلام نجات دهد و از کمک گرفتن از دیگران بی نیاز سازد، ندارند، اگر چه خود، اجمالاً چیزهایی را بدانند. همچنین می توان فقیر را در برخی از موارد به معنای شیعیان عاجز و ناتوان و امامان شکست خورده آنان در زمان دولت ستمگران و همین طور به معنای شیعیان فقیر که هیچ مالی ندارند، گرفت. از مطالبی که ذکر نمودیم، تأویل فقر نیز واضح و روشن شده است. پس اندیشه کن.

فوز: و فائزون و آن چه این معنا را می رساند. فوز در اصل به معنای نجات است و به معنای انجام دادن کارهای نیک نیز آمده است. همچنین «فاز فلان» یعنی نجات پیدا کرد. احادیث پیرامون این که فائزون (نجات یافتگان)، همان شیعیان علی علیه السلام بلکه ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند، فراوان است. چنان که پیشتر حدیثی در شرح واژه سابقین و حدیث دیگری در شرح واژه طاعه آمده است. همچنین از اصبح بن نباته روایت شده که گفت: علی علیه السلام فرمود: ما نعمتی هستیم که خدا آن را بر بندگانش ارزانی داشت و نجاتِ نجات یافتگان در روز قیامت تنها به وسیله ما است. همچنین در توحید از ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه

«إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۱) [من (هم) امروز به (پاس) آن که صبر کردند بدانان پاداش دادم آری ایشانند که رستگارانند] روایت شده که گفت: منظور این است که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، در دنیا بر طاعات، گرسنگی، فقر و بلا و آزمایش الهی صبر پیشه کردند و در دنیا، آنها نجات یافتگانند.

در مسند احمد بن حنبل از ام سلمه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش، همان نجات یافتگان در روز قیامت هستند. در متون زیارتی می خوانیم: «أَنْتُمْ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى» (شما همان به دست آورندگان کرامت الهی هستید) و «فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ» (کسی که به شما تمسک ورزید، نجات یافت). احادیث به این معنا بی شمار است و شکی در این نیست که ولایت آنان، سبب نجات یافتن از عذاب و به دست آوردن مطلوب و ایده آل، یعنی بهشت می شود.

فردوس: از بالاترین درجات بهشت می باشد. فردوس، در اصل به معنای باغ وسیع است. پس تأویل آن، همان است که در تأویل واژه جنة ذکر شد.

فاحشه: و فواحش و فحشاء، هرگونه عمل یا گفتار قبیح و زشتی را گویند.

همچنین به معنای سرکشی، گناه ها، معصیت ها و گناهان کبیره ای که خداوند از آنها نهی فرموده است نیز استعمال شده است و در خصوص بخل ورزیدن در پرداخت زکات، و زنا کردن، فحش دادن، پاسخ خصمانه، سوء معاشرت و اظهار کردن به چیزهای زشت نیز به کار رفته است.

فاحشه به بیشتر از این معانی در قرآن آمده است. از جمله آن، خروج کردن با شمشیر علیه امام است. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» (۲) [ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند] فرمود: منظور از فاحشه، خروج کردن با شمشیر است.

ص: ۷۶۶

۱- [۱] - مؤنون/۱۱۱.

۲- [۲] - احزاب/۳۰.

میرداماد، قائل است به این که چنان که فاحشه به معنای گناهان شرم انگیز و معصیت های زشت آمده، به معنای طاغیه (بسیار سرکش) نیز به کار رفته و تاء در آن نه برای تأنیت، بلکه برای مبالغه است. یعنی گمراهان سرکش و بی شرمی هستند که در بی شرمی و بدی از حد تجاوز کرده اند. سپس می گوید: فواحش که جمع فاحشه می باشد، به هر دو معنا به کار رفته است. مؤید این مطلب احادیثی است که در آن فاحشه و فحشاء یک بار به دشمنان ائمه علیهم السلام و خلفای ظلم و ستم به ویژه رؤسای آنان به ویژه اولی از آنان و بار دیگر به ولایت آن دشمنان، اطاعت و پیروی از آنان و عمل به اوامرشان تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، احادیثی است که در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمده که از جمله آن حدیث سعد خفاف می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء به رجال است. حدیث دیگر، حدیث محمد بن منصور می باشد که در آن تمام فواحشی که خداوند در قرآن حرام کرده است، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به سردمداران ظلم و ستم تأویل شده است. همچنین این تأویل در روایت داوود بن کثیر نیز آمده است. قسمت اول آن حدیث را در اینجا خواهیم آورد. احادیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل اول آمده که از جمله آن حدیث مفضل بن عمر می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء و فواحش، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به ولایت اهل باطل است. ظاهر این حدیث، فروع و شاخه های اهل باطل است. روایت دیگر، روایت شیخ و دیگران از داوود بن کثیر است که حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در آن آمده است: ای داوود، از دشمن ما در قرآن به فحشاء، منکر، بغی، خمر، میسر، انصاب، اُزلام، اوثان، جبت، طاغوت میته، دم، لحم الخنزیر تعبیر شده است. ای داوود، خداوند متعال، ما را آفرید و ... (ادامه روایت). این روایت را به طور کامل در باب دوم از فصل اول آورده ایم.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (۱) [و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] روایت شده

ص: ۷۶۷

که فرمود: منظور، کسی است که به آل محمد علیهم السلام ستم نمود و آنها را به قتل رساند و از حقوقشان بازداشت. همچنین در همین تفسیر و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور از فحشاء، اولی و منظور از منکر، دومی و منظور از بغی، سومی است (۱). (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، احادیثی است که پیشتر به آن اشاره نمودیم و حدیث مفضل که در باب چهارم آمده یکی از آنها است. حدیث دیگر، روایت شیخ و دیگران است. یکی دیگر از این احادیث، روایت است که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ» (۲) آمده که فرمود: منظور، فلانی و فلانی و فلانی می باشد. در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَحَيْدُنَا عَلَيْنَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا» (۳) [و چون کار زشتی کنند می گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است]، روایت شده که فرمود: آیا کسی را دیدی که ادعا کند که خدا، او را به زنا و شرب خمر یا چیزی از این محرمات امر کرده است (۴)؟! بلکه این مطلب، در باره پیروان سردمداران ظلم و ستم است که ادعا کردند خدا، آنها را به پیروی از گروهی امر فرمود است که خداوند به پیروی از آنها امر نکرده است. و از این رو است که خداوند بدین شکل به آنان پاسخ داد و فعل آنان را فاحشه نامید. (ادامه روایت). احادیث فراوان دیگری نیز مؤید این تأویل هستند، پس غافل مباش.

فرش: و فراش. فرش به فتح برای معانی بسیاری به کار می رود که از جمله آن، بچه شتر می باشد مانند آیه «حَمُولَةٌ وَفُرْشًا» (۵) [حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده] فرش به فتح نیز معانی زیادی دارد که از جمله آن جمع فراشه که به

ص: ۷۶۸

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲- [۲] - نحل/ ۹۰.

۳- [۳] - اعراف/ ۲۸.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

۵- [۵] - انعام/ ۱۴۲.

معنای حشره ای به مانند پشه که به دور چراغ می چرخد است، می باشد. اما از جمله معانی فرش به فتح و کسر و فراش به کسر، آن دسته از اسباب خانه است که پهن می شود. فرش فرشاً و فراشاً یعنی آن را پهن کرد. معنای دیگر آن، همسر مرد است و جمع آن فرش به دو ضمه می باشد. این واژه در سوره واقعه آیه «وَفُزِّشِ مَرْفُوعَه» (۱) [و همخوابگانی بالا بلند] آمده است و در آنجا، تفسیر آن به ستم و غیر آن خواهد آمد.

در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول تبیین نمودیم که احتمال دارد فرش را به آن چه که مؤمن در دنیا از آن لذت می برد که همان حکم ائمه علیهم السلام و آداب آنان و نظایر آن است، تأویل شود. مؤید این تأویل در شرح واژه لباس، خواهد آمد. بنا بر این شاید بتوان این نوع تأویل را در سوره های دیگر که این واژه در آنها آمده است نیز تطبیق داد، اگر چه به معنای آن چه که پهن می شود، باشد و خدا، آگاه است.

مفروض: و فریضه و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر آن است. فرض بر وزن ضرب، در اصل به معنای تعیین کردن زمان، مقدر کردن، آن چه که خداوند متعال واجب فرموده، آن چه که انسان بر خودش لازم گردانیده و مانند آن می باشد. آیاتی از قرآن که شامل این واژه می شوند به بیشتر این معانی آمده اند.

در امالی از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیروی از علی علیه السلام، فریضه ای الهی است. (ادامه روایت). ظاهر این است که پیروی از علی علیه السلام از بزرگ ترین فرائضی که خداوند واجب فرموده و تعیین نموده و بر آن تأکید کرده است، می باشد. در این صورت بنا بر آن چه که در شرح واژه مال آمده و به علم تأویل شده، آیاتی از قرآن که مشتمل بر این قبیل واژه ها است، می تواند در موارد مناسب به برخی از علوم تأویل شود و خدا، داناتر است پس تأمل کن.

ص: ۷۶۹

إفاضه: یعنی آن چه که مشتمل بر إفاضه است مانند: أفضتم و نظایر آن. بدان که هر گاه مشتقات این واژه با حرف فی به کار رود، به معنای خوض (فرو رفتن و غوطه ور شدن) می باشد. در شرح واژه خوض، معنا و تأویل آن آمده است. پس تأمل کن.

فرط: و افراط و مفرط یعنی هر آن چه که در بردارنده معنای افراط و تفریط باشد، مانند: فرطت و نظایر آن. در قاموس اللغه أفرط یفرط به معنای زیاده روی کرد و فرط یفرط به معنای کوتاهی کرد و فرط یفرط به معنای پیشی گرفت یا شتاب کرد، آمده است.

در شرح واژه اسراف آمده و در شرح واژه تقصیر نیز می آید که منظور از مسرفون (اسراف کنندگان) و مقصرون (کوتاهی ورزان)، دشمنان و مخالفین ائمه علیهم السلام و منظور از اسراف و تقصیر، اعمال زشت آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می باشد. بنا بر این معنای افراط و تفریط و تأویل مفرطون نیز به همین شکل می باشد.

شاهد و گواه این تأویل روای ابن شهر آشوب در مناقب از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که در خطبه ای فرمود: آگاه باشید هر کسی نسبت به من کوتاهی بورزد، نسبت به خدا کوتاهی ورزیده است. اما فرط به معنای پیشی گیرنده، اگر چه در احادیث به صراحت نیامده است ولی علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله پیشی گیرنده از من و من پیشی گیرنده از شیعیانم و هستم. همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من، پیشی گیرنده از شما به سوی حوض کوثر هستم. در مکاتبات امام هادی علیه السلام نیز آمده که ما پیشی گیرنده از انبیاء هستیم. شاید به این معنا است که ائمه علیهم السلام در راه رسیدن به بهشت از انبیاء پیشی می گیرند و برای وارد ساختن کسانی که آنان را وارد بهشت می کنند و فراهم سازی و تعیین مراتب بهشت برای آنان، از انبیا سبقت می گیرند. و خدا آگاه است.

فرع: در قاموس اللغه، فرع کل شیء به معنای بالاتر از آن چیز و فرع القوم به معنای بزرگ قوم آمده است.

فزع: و آن چه که شامل آن می شود. مانند یفزع و نظایر آن. در قاموس اللغه أفرعه به معنای او را ترساند و أفرع إليهم به معنای از آنها طلب کمک کرد و فزعهم و أفرعهم به معنای به آنها کمک کرد و یاری رساند و أفرعته به معنای او را آگاه کردم، آمده است.

در روایت، الفزع الأكبر (بزرگ ترین هراس)، به معنای بستن در جهنم، هنگامی که به روی اهل آن بسته می شود، آمده است. اجمالاً، فزع در اصل به معنای نگرانی، اضطراب و ترس شدید می باشد. در خصال از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، حال تو و شیعیان مؤمنان در یوم الفزع الأكبر (روز قیامت) در سایه عرش این گونه است که همه مردم در وحشت و ترس می باشند، ولی شما ترس و وحشتی ندارید.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت بر روی پشته مشک تیز بوی می باشند. مردم می ترسند و آنها ترس در دل ندارند و مردم اندوهگین می شوند و آنها غمی ندارند و خداوند متعال در این رابطه فرموده است: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (۱). [بزرگ ترین هراس، آنان را غمگین نمی کند]. (ادامه روایت). همچنین بر هیچ کسی پوشیده نیست که زمان رجعت نیز روز هراس همگان به جز شیعیان می باشد و بارها تبیین شد که مراد از واژه های آخره، قیامه و امثال آن در باطن قرآن، زمان رجعت می باشد. بنا بر این خدا می داند. شاید بتوان فزع را به ترس و اضطرابی که ستمگران و دشمنان ائمه علیهم السلام را در زمان رجعت و در آخرت و حتی در دنیا فرا می گیرد، تأویل برد. چنان که در شرح واژه رعب و واژه های دیگر آمده است. پس اندیشه کن.

فریق: و فرقه و تفریق و فرقان و امثال آن مانند: الذین تفرقوا و نظایر آن. در قاموس اللغه، فرق بینهما فرقاً و فرقاناً به معنای جدایی انداخت و فرقه تفریقاً و تفرقه به معنای پراکنده ساخت و تفرق تفرقاً و افترق در مقابل گرد هم آمدند و

ص: ۷۷۱

انفرق به معنای جدا شد، آمده است. همچنین در قاموس اللغه، فرقان به ضم به قرآن و هر چیزی که جدا کننده بین حق و باطل باشد، معنا شده است. برای فرقان معانی دیگری نیز ذکر شده است. همچنین در این کتاب، فرقه به کسر به معنای گروهی از مردم آمده و فریق بر وزن امیر به بیشتر از فرقه، اطلاق می شود. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: قرآن، همه کتاب خدا و فرقان، آیات محکم آن که عمل به آن واجب است، می باشد. در شرح واژه رب و واژه های دیگر آمده که علی علیه السلام، فاروق (جدا کننده بین حق و باطل) این امت است. در شرح واژه ولیجه نیز می آید که او، جدا کننده بین حق و باطل می باشد. احادیث، پیرامون این که او فاروق اعظم (بزرگ ترین جدا کننده بین حق و باطل) است، فراوان می باشد. همچنین در شرح واژه قرآن و کتاب، تأویل آن دو به حضرت علی علیه السلام و این که او آیات محکم قرآن است، خواهد آمد، چنان که در شرح واژه محکم نیز آمده است. بنا بر این هیچ شبهه ای در درستی تأویل فرقان و آن چه که به معنای آن در قرآن آمده به حضرت علی علیه السلام و همچنین به امام نیست و وجه مناسبت بین آن دو، بیشتر ذکر شده است. پس تأمل کن.

بدان که خداوند متعال بارها تفرقه و اختلاف را نهی و نکوهش و عکس آن را مدح نموده و امر به آن کرده است، چنان که این مطلب در شرح واژه اختلاف و جماعه آمده است. در آنجا مصداق حقیقی اهل تفرقه و اختلاف که همان کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام مخالفت کرده و در دین و احکامشان اختلاف پیدا کردند، تبیین شده است.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَفَرَّقُوا» (۱) [پراکنده نشوید] آمده که فرمود: خدا آگاه بود که آنان پس از پیامبرشان، به تفرقه و اختلاف می افتند، پس آنها را از تفرقه نهی فرمود، چنان که کسانی که پیش از آنها بودند را نیز نهی فرمود و به آنها امر فرمود بر ولایت آل محمد گرد آیند و متفرق نشوند.

ص: ۷۷۲

در شرح واژه جماعه، دلایل این که جماعت، اگر چه کم باشند، اهل حق هستند و فرقه، اگر چه بسیار باشند، اهل باطل هستند، آمده است. بنا براین درست است که آیاتی که در آن تفرقه و اهل آن نکوهش شده اند، به این نوع از تفرقه و به مخالفینی که در دین به تفرقه افتادند، تأویل شود. همچنین از این مطلب استنباط می شود که فریق مذموم (گروه نکوهش شده) و فرقه در غیر مقام مدح که در قرآن آمده است، مخالفان ائمه علیهم السلام هستند و فریق محمد (گروه مدح شده) و فرقه ناجیه (گروه نجات یافته)، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها از سابقین و لاحقین، می باشند. چنان که خداوند سبحان فرمود: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (۱) [گروهی در بهشت و گروهی در جهنم هستند]. در کتاب نصوص و کتاب های دیگر حدیثی با سلسله سندهای متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که از جمله آن حدیثی است که با سندی از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهند شد که تنها یک فرقه، نجات یافته اند و بقیه هلاک و نابود شده اند. نجات یافتگان آنها، کسانی هستند که به ولایت تمسک می جویند و علم و دانش شما را می آموزند و به نظر شما عمل می کنند. پس غیر آنان هیچ راهی برای نجات ندارند. (ادامه روایت). احادیثی که بر تفرقه این امت دلالت دارد و این که تنها یک گروه از آنان، نجات یافتگانند و آنها، همان کسانی هستند که به کتاب خدا و عترت تمسک می جویند، فراوان است. پس انسان صاحب بصیرت، باید حقیقت را دریابد و خداوند، هدایت کننده است.

فسق: و فسوق و فاسق و آن چه که این معنا را می رساند، مانند: فسقوا، یفسقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، فسق به معنای نافرمانی از خداوند و سرکشی و خروج از راه حق، آمده است. بر کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین فسق، کافر شدن به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. پس دشمنان و مخالفان آنان همان فاسقان هستند و منظور از فسق و فسوق، اعمال آنان به ویژه

ص: ۷۷۳

آن چه که نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان‌شان انجام دادند، می باشد. این معنا علاوه بر این که به خودی خود واضح و آشکار است از معنای واژه های نظیر آن مانند: فجور و فاجر و امثال آن نیز مشخص می شود.

همچنین این مطلب از احادیث نیز برمی آید. پس شبهه ای در درستی این تأویل نیست. حتی در حدیثی در شرح واژه کفر، تأویل فسوق به دومی آمده است و شاید دلیل این تأویل از روی مبالغه در فسق و فجور او باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا» (۱) [آیا کسی که مؤمن است] روایت شده که گفت: منظور، علی علیه السلام است. و پیرامون تفسیر آیه «كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» [چون کسی است که نافرمان است] گفت: منظور، انسان منافق و دشمن علی علیه السلام که ولید بن عقبه است، می باشد. (۲) همچنین در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ» (۳) [با آن گمراه نمی کند] روایت شده که فرمود: منظور این است که فقط فاسقان از طریق ولایت علی علیه السلام منحرف می شوند، یعنی هر کسی که از زمره ولایت مداران او خارج شود، فاسق است. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۴) [خداوند، مردمان فاسق را هدایت نمی کند] فرمود: منظور، ستمگران به جانشین تو هستند. (ادامه روایت).

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الفاسقين» آمده که فرمود: منظور، کسانی هستند که در مورد دین خدا و اطاعت از او، فاسق می باشند که همان کافران و دشمنان ائمه علیهم السلام که نام مسلمان را به پیشانی دارند، هستند. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «و فسق من دفع حقه». (هر کسی که تو را از حقت بازداشت، فاسق است). احادیث در این

ص: ۷۷۴

۱- [۱] - سجده/۱۸.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳- [۳] - بقره/۲۶.

۴- [۴] - مائده/۱۰۸.

رابطه، فراوان است. پس غافل مباش.

فالق: و فلق. فلق به سکون در اصل به معنای شکافتن است و در قرآن در سوره انعام، آیه «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ» (۱) [شکافنده صبح] و آیه «فَالِقُ الْوَجَبِ» (۲) [شکافنده دانه] به کار رفته است و منظور از آن، خلقت می باشد. بنا بر این تأویل آن، همان است که در شرح واژه فطره آمد. اما مراد از فلق به فتح لام در سوره فلق خواهد آمد.

فوق: ضدّ تحت (زیر) است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل فوق و تفسیر آن به پادشاهان ستمگر، دجال و به آسمان آمده است. پس غافل مباش.

فک: در لغت به معنای رها کردن و آزاد کردن است و در سوره بلد آیه «فَكُّ رَقَبَةٍ» (۳) آزاد کردن گردن (بنده) آمده و منظور از آن، آزاد کردن بنده است. در برخی موارد، در شرح واژه تحریر به آن اشاره نمودیم. همچنین آیه «تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» (۴) آزاد کردن گردن (بنده) در مواردی از قرآن آمده است و مراد از همه آنها برحسب تفسیر، آزاد کردن آن از بندگی ظاهری و برحسب تأویل، آزاد کردن آن از آتش و رها کردن وی از کفر و گمراهی و نجات دادن از دست شبهه های مخالفان گمراه کننده است که به وسیله آموزش دادن ولایت و هدایت کردن به سوی حق و حقیقت که همان تمسک جستن به ائمه علیهم السلام است، صورت می پذیرد.

از جمله احادیثی که شاهد و گواهی بر این تأویل می باشند، احادیثی است که در شرح واژه اسیر آمده و در سوره بلد نیز می آید. در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَكُّ رَقَبَةٍ»، آزاد کردن گردن (بنده)، روایت شده که فرمود: همه مردم به جز شما بنده آتشند پس خداوند شما را به وسیله ولایت ما از این بندگی آزاد کرد. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: به

ص: ۷۷۵

۱- [۱] - انعام/۹۶.

۲- [۲] - انعام/۹۵.

۳- [۳] - بلد/۱۳.

۴- [۴] - مائده/۸۹.

وسيله ما و با شناخت به ما گردن ها از يوغ بندگی آزاد می شود و در روز گرسنگی که همان (مسغبه) است، ما اطعام کنندگان هستیم. پس تأمل کن.

فلک: به ضم به معنای کشتی است. مفرد و جمع فلک یکسان می باشد. در شرح واژه جاریه و سفینه دلایل تأویل آن دو و تأویل آن چه که به معنای آن دو می باشد به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، بلکه به علمای شیعه و فضلالی اصحاب ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «السلام علیک یا فلک النجاه» (سلام بر تو ای کشتی نجات). پس اندیشه کن. اما فلک به دو فتحه به معنای آسمان است. پس فلک به مانند سماء تأویل می شود و خدا آگاه است.

فشل: یعنی آن چه مشتمل بر فشل است مانند: فشلم و نظایر آن. فشل به معنای ترس، ضعف و کسالت می باشد. ظاهر این است که این واژه از صفات کسانی می باشد که ایمان آنها ضعیف می باشد و در اطاعت از خدا، رسول او و ائمه معصومین صلوات الله علیهم، استوار و ثابت قدم نیستند.

فصل: و تفصیل و مفصل و آن چه این معنا را می رساند، مانند: فاصل، فصلنا و نظایر آن، در قاموس اللغه فصل، به معنای مانع بین دو چیز، کلام حق، قضاوت بین حق و باطل و بریدن، آمده است و تفصیل به معنای شرح و تفصیل دادن به منظور تبیین و واضح ساختن، می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» (۱) [این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است] آمده است که منظور، جدا کردن حق از باطل و تبیین هر یک از آن دو است. (۲) از این مطلب، استنباط می شود که می توان این معنا را برای واژه تفصیل نیز در موارد مناسب تطبیق داد. البته با در نظر گرفتن تأویل حق به غیر آنان و امثال آن چنین برمی آید که می توان آیه هایی که این واژه ها در آنها آمده است را به آن چه که به این معنا برمی گردد یعنی مسأله امامت، تأویل برد.

ص: ۷۷۶

۱- [۱] - انعام/۱۱۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

پس تأمل کن.

بدان که در احادیثی آمده که ائمه علیهم السلام فصل الخطاب (تصمیم گیرندگان قاطع و نهایی) و فاصل القضاء و الحکم (قضاوت کنندگان قاطع) بین مردم می باشند. چنان که در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ما فصل الخطاب و دلالت آن هستیم. (ادامه روایت). در مناقب از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من فَضْلُ الْقَضَاءِ (قضاوت کننده نهایی) هستیم. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «صَلِّ عَلَيَّ عَلَيَّ فَصَلِّ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ». (درود بفرست بر علی علیه السلام که قضاوت گر نهایی تو در میان خلق تو است). در برخی دیگر از این متون زیارتی می خوانیم: «يَا فَاصِلُ الْحُكْمِ وَ النَّاطِقِ بِالصَّوَابِ» (ای حکم کننده نهایی و ای گوینده حقیقت) و «يَا فَصْلَ الْخِطَابِ» (ای تصمیم گیرنده قاطع و نهایی).

شاید مراد از آنها این باشد که ائمه علیهم السلام، تمیز دهندگان بین حق و باطل در تمام امور به ویژه احکام می باشند و این که آنان و ولایت شان مرز جدایی حق از باطل است و به وسیله آنان، راستگو از دروغگو تمییز داده می شود و درست از اشتباه، هدایت از گمراهی و ایمان از کفر، مشخص می گردد، چرا که شرط آن جدایی، محبت آنان، ولایت آنان و شناخت حقوق شان است. پس اندیشه کن.

در شرح واژه یوم، دلایل تأویل یوم الفصل (روز جدایی) به روز رجعت و زمان قیام حضرت قائم علیه السلام خواهد آمد. همچنین حدیثی نیز در شرح واژه وقت می آید. پس تأمل کن.

فضل: و آن چه مشتمل بر فضل و تفضیل است. فضل در اصل در مقابل کاستی و به معنای زیادی می باشد و گاهی نیز بر نیکی کردن به دیگری و بر مقام رفیع نیز اطلاق می شود. در احادیث فضل، فضل الله، فضل من الله و مانند آن که این معنا را می رساند، به پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوت او و به علی علیه السلام، ولایت و امامت او، پیروی از او، اقرار به ولایت او و به امام و قرآن و آگاهی از تأویل قرآن، تأویل شده است. پس در هر مقامی، تأویل، متناسب با آن مقام، صورت می گیرد. برخی از احادیثی که شاهد و گواه این تأویل ها می باشند، در باب سوم از فصل دوم

ص: ۷۷۷

از گفتار اول، آمده است. همچنین به برخی از آنها نیز در شرح واژه رحمه اشاره کردیم.

در مناقب، تفسیر قمی و کشف الغمه از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»^(۱) [و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند] روایت شده که فرمود: منظور، علی بن ابی طالب (ع) است. (ادامه روایت). مرجع ضمیر در فضله احتمال دارد که فضل یا ذی الفضل (صاحب فضل) باشد و تأویل بر دومی دشواری و مشقت دارد.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»^(۲) [بگو به فضل و رحمت خداست] روایت شده که فرمود: منظور، اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و پیروی از علی علیه السلام است.^(۳)

مؤلف گوید: شاید مراد از فضل، محمد صلی الله علیه و آله و مراد از رحمه، علی علیه السلام باشد. از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۴) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند] روایت شده که فرمود: مراد از فضل نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوت و نسبت به علی علیه السلام امامت است. همچنین از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ» [بگو به فضل و رحمت خداست] روایت شده که فرمود: منظور از فضل الله، اقرار به رسول الله صلی الله علیه و آله است. حضرت در روایت دیگری فرمود: منظور از فضل الله، علی علیه السلام و اقرار به ولایت او می باشد.

در روایت طارق از علی علیه السلام آمده که فرمود: امام، فضل الهی و رحمت او است (ادامه روایت). در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاللَّهُ

ص: ۷۷۸

۱- [۱] - هود/۳.

۲- [۲] - یونس/۵۸.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۲۹.

۴- [۴] - نساء/۵۴.

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^(۱) [و خدا دارای فزون بخشی عظیم است] آمده که فرموده: یعنی بر کسی که او را به دین خود توفیق می دهد و به موالات و دوستی با تو و برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت می کند. همچنین شکی در این نیست که شرط این که خداوند برخی را بر دیگران برتری می دهد، همین امر می باشد. پس تأمل کن تا دریابی. احادیث در این باب، فراوان است.

فیل: معنای آن مشخص است و از مسخ شدگان می باشد. این واژه در سوره فیل آمده است. در این سوره، حکایت اصحاب فیل که این حیوانات را به منظور تخریب خانه خدا، به سوی کعبه راندند و خداوند، آنان را به وسیله ابابیل که بر سر آنان، سنگ ریختند و نابود ساخت، ذکر شده است. شاید از احادیثی که در تأویل بیت، مسجد و امثال آن آمده، بتوان اصحاب فیل را به آن دشمنانی که سعی در تخریب خانه نبوت و تزییع ولایت داشتند، مانند برخی از حاکمان مخالفین و خلفای آنان، بلکه به علمایشان نیز تأویل برد.

از این مطلب استنباط می شود که می توان ابابیل را نیز به کسانی که سعی در نابود کردن آن دشمنان و برطرف کردن شبهات آنان، به وسیله نیزه یا زبان داشتند، تأویل نمود. چنان که مؤید این تأویل در شرح واژه حجر، طائر و امثال آن آمده است. پس تأمل کن.

فوم: این واژه در سوره بقره آمده و مراد از آن بنا بر روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، گندم می باشد. برخی نیز گفته اند که مراد از آن، سیر است. تأویل فوم به هر یک از آن دو معنا کم باشد، همان می باشد که در تأویل بصل آمده است. پس غافل مشو.

فتنه: و مشتقات آن مانند: مفتنون، فتنّا، یفتنون و نظایر آن که در قرآن آمده است. در قاموس اللغه فتن به معنای سوزاندن به وسیله آتش است و آیه «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»^(۲) [همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند] به همین

ص: ۷۷۹

۱- [۱] - بقره/۱۰۵.

۲- [۲] - ذاریات/۱۳.

معنا می باشد. فتنه به کسر به معنای حیرت است، مانند مفتنون. همچنین به معنای پسند کردن چیزی نیز می باشد. مشتقات دیگر آن فتنه یفتنه فتناً و فتوناً و أفتنه و أفتن فیه است. فتنه به معنای گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب جنون، رنج و اختلاف نظر داشتن مردم نیز می باشد. فتنه یفتنه گاهی به صورت متعدی می آید که معنای آن او را در فتنه افکند، است مانند: فتنه و أفتنه فهو مفتن و مفتون. و گاهی به معنای لازم می آید که معنای آن در فتنه افتاد می باشد، مانند: افتتن فیهما. اجمالاً فتنه و افتنان در سخن عرب به معنای امتحان، آزمایش و ابتلا می باشد. و گاهی به چیزی که انسان دچار آن می شود، فتنه می گویند. فتنه در اصل از معنای انداختن نقره در آتش به منظور محک زدن آن، گرفته شده است. در سوره عنکبوت احادیثی خواهد آمد دال بر این که محک این امت، پس از پیامبرشان در امامت و ولایت علی علیه السلام بوده است، حقیقت این است که امتحان سایر امت ها نیز به همین شکل بوده است و مراد از آن چه که پیرامون امتحان آنان آمده نیز همین می باشد. چنان که این معنا از احادیثی که در مقدمات سابق در تبیین عالم زر و گرفتن پیمان آمده، ظاهر و آشکار شده است.

در اینجا به احادیث دیگری اشاره می کنیم که شاهد و گواه مدعای ماست. یکی از این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات از جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون تفسیر آیه «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^(۱) [آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند] روایت شده که فرمود: خداوند آنها را با علی علیه السلام آزمود.^(۲)

در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که این آیه نازل شد، عرض کردم: یا رسول الله، این امتحان چیست؟ پیامبر فرمود: ای علی، به وسیله تو و به وسیله ولایت تو امتحان می شوند. (ادامه روایت). از امام صادق علیه السلام

ص: ۷۸۰

۱- [۱] - عنکبوت/۲.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۳۱۷.

پیرامون تفسیر آیه «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (۱) [و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید] روایت شده که فرمود: منظور از آن، تنها رها کردن علی علیه السلام و ولایت او است و آن چیزی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادند. در شرح واژه لات، دلایل این که مراد از فتنه، فلانی و فلانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و فتنه آن دو شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است، خواهد آمد. حدیثی نیز در شرح واژه عجل آمده است. در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز مؤید این تأویل در تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (۲) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود] می آید. چرا که مراد این است که حضرت قائم علیه السلام، اهل نفاق و آیین های مخالف حق و دشمنان اهل ولایت را می کشد.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را در خانه اش گرد آورد. و آنها را از شدت و سختی که از دست دشمنان شان خواهند دید، باخبر ساخت و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: دشمنانتان را امتحانی برایتان قرار دادم. نظر شما چیست؟ آنها فرمودند: تا رسیدن آن زمان به خاطر امر الهی و آن چه که از قضای او نازل شده صبر پیشه می کنیم. پس از آن بود که آیه «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» (۳) [و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می کنید و پروردگار تو همواره بیناست] نازل شد و آنها چنان که فرمودند، صبر پیشه خواهند کرد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴) [پروردگارا ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده]

ص: ۷۸۱

۱- [۱] - انفال/۲۵.

۲- [۲] - بقره/۱۹۳.

۳- [۳] - فرقان/۲۱.

۴- [۴] - یونس/۸۵.

روایت شده که فرمود: منظور، تسلط آنان بر ما و امتحان آنان به وسیله ما است. (۱) بنا بر این درست است که تأویل آیات، پیرامون فتنه و افتنان در موارد مناسب به این شکل باشد، یعنی به اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان و دشمنی آنان نسبت به ترک ولایت و تمسک جستن به آن در گذشته و آینده و حتی متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به فریفته شدن او در عشق به علی علیه السلام، تأویل شود. مؤید این تأویل در تفسیر سوره قلم آیه «فَسْتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ» (۲) [به زودی خواهی دید و خواهند دید* (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید] خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگامی که فضائل علی علیه السلام را بر شمرد، دو مرد گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله مجذوب این جوان شده است. پس از این بود که خداوند این آیه را نازل کرد. مؤید دیگری همانند این مورد نیز در شرح واژه جنون آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

بدان که در اینجا تأویل دیگری نیز برای فتنه در برخی از آیات مانند آیه سوره بقره «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (۳) [چرا که فتنه (شرک) از قتل بدتر است] وجود دارد و آن، این است که انسان، چه مخالف یا موافق به نقل از امام حاضر یا یکی از شیعیان، مطلبی را اظهار می کرد که منجر به آزار آنان بلکه منجر به کشته شدن آنان می شد. از جمله موارد آن، افتزایی است که مخالفان به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می زدند، به طوری که هیچ کدام جرأت اظهار مذهب و طریقت خود را نداشتند. مورد دیگر آن، خبرچینی دشمنان ائمه علیهم السلام نزد حاکمان ظلم و جور بود که منجر به کشته شدن ائمه علیهم السلام و بسیاری از شیعیانی که از خواص بودند، می شد. به این تأویلی که ذکر نمودیم، فتنه حقیقی و گاهی کشته شدن نیز گفته می شود، چرا که به قتل منتهی می شد، چنان که در شرح واژه قتل، آمده است. پس تأمل کن.

ص: ۷۸۲

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵، حدیث ۳۸. همچنین در این آیه آمده است «لاتسلطهم علينا فتفتنهم بنا» [آنها را بر ما مسلط نکن تا به وسیله ما آنها را بیازمایی].

۲- [۲] - قلم/ ۵ و ۶.

۳- [۳] - بقره/ ۱۹۱.

فرعون: به انسانی که خودسر و سرکش و حيله گر و حق ناشناس است، گفته می شود. پادشاه هم عصر موسی نیز به این لقب، شهرت یافت و خداوند در باره او حکایت های بسیاری را ذکر کرده است. از امام رضا علیه السلام روایت شده که معنای آیه «یا فرعون»، ای سرکش می باشد. همچنین در احادیث، فرعون به فرعونیان این امت که از دشمنان آل محمد علیهم السلام و به خصوص، اولی و معاویه می باشند، تأویل شده است. چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: معاویه، فرعون این امت بود. در کتاب خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ۶ تن از این امت در تابوت، در درک اسفل آتش جهنم هستند که عبارتند از عجل (گوساله) که همان نعل و فرعون که همان معاویه و هامان این امت، که همان زیاد و قارون آن که همان سعد و سامری، که همان ابوموسی عبدالله بن قیس است. چرا که ابوموسی همانند سامری قوم موسی گفت که هیچ آسیبی و هیچ جنگی نباشد و ششمی آنها ابتر است که همان عمرو بن عاص می باشد. همچنین در خصال از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: اولین پرچمی که در روز قیامت بر من وارد می شود، به دست فرعون این امت یعنی معاویه و دومی در دست سامری این امت یعنی عمرو بن عاص می باشد. (ادامه روایت). دلایل تأویل فرعون به اولی در شرح واژه آل آمده و در شرح واژه هامان نیز می آید. همچنین در شرح واژه ابلیس آمده که احتمال دارد، فرعون به دومی نیز تأویل شود. مؤید این تأویل، روایت احمد بن اسحاق مبنی بر این است که روزی که دومی کشته شد، روز نهم ربیع بود و به آن روز واژه فرعون، اطلاق شده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «اللهم العن جوابیت هذه الأمة و فراعنتها الرؤساء منهم و الأتباع من الأولین و الآخیرین» (خدایا، بت های این امت و فرعون های آن اعم از رؤسا و پیروان شان را از ابتدا تا انتها لعنت بفرما).

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول در خلال روایت مفضل بن عمر، آمده است که امام علیه السلام فرمود: هر کسی دیگران را به پرستش خود فرا بخواند، به

مانند فرعون می باشد که گفت: «إِذْ قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۱) [من، پروردگار برتر شما هستم]. همچنین در فصل سوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که دشمنان ائمه علیهم السلام و چیزهایی که به آنان مربوط می شود به منزله فرعون و چیزهای مرتبط با او می باشد، پس تأمل کن.

فقه: یعنی آن چه که مشتمل بر فقه است مانند: یفقهون و نظایر آن. فقه به کسر به معنای دانستن چیزی و فهم آن و ذکاوت می باشد. همچنین در عرف به معنای مشهورش، که همان استنباط مسائل شرعی و علوم دینی می باشد، نیز به کار رفته است. در کافی و کتاب های دیگر از ائمه علیهم السلام روایت شده که فقه، بصیرت و بینش در دین به منظور شناخت حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و آموختن علوم دینی از آنان می باشد. همچنین در کافی از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (۲) [پس آنان، درک نمی کنند] روایت شده که فرمود: یعنی منکران امامت، نبوت تو را درک نمی کنند. پس تأمل کن.

فاکَهه: و مشتقات آن مانند: فاکهین و نظایر آن. در قاموس اللغة، فاکهه به معنای هر نوع میوه و فکه بر وزن خجل به معنای خوردن میوه آمده است. همچنین، فاکه به معنای صاحب میوه و فکّههم تفکیهاً به معنای برای آنها میوه آورد، می باشد. تفکّه، از جمله فعل هایی است که دو معنای ضد و نقیض دارد یعنی هم به معنای میوه خورد و هم به معنای از خوردن میوه اجتناب کرد، است. همچنین در قاموس اللغة آمده که فکّههم ملح الکلام تفکیهاً به معنای به شیرینی با آنها سخن گفت، می باشد. اسم مصدر آن، فکاهه که به معنای شوخی و مزاح است، می باشد. همچنین فاکهه به معنای با او مزاح کرد و افکوهه به معنای کار شگفت است. فکه بر وزن فرح فکهاً و الفکاهه به معنای این است که انسان دل زنده و خندرو به دوستانش، سخنی بگوید که آنها را بخنداند. تعجّب لتفکّه (از شوخی او به شگفت آمد) نیز از این معنا گرفته شده است. اجمالاً فاکهه به معنای غذا و سخنی است که از آن لذت

ص: ۷۸۴

۱- [۱] - نازعات/۲۴.

۲- [۲] - توبه/۸۷.

برده شود و به هر دو معنا در قرآن آمده است، ولی ما در اینجا تأویل فاکهه به معنای غذا را بررسی می کنیم، چرا که تأویل فاکهه به معنای سخن در شرح واژه ضحک و نظایر آن آمده است. پس بدان در شرح واژه اکل و ثمر، احادیثی آمده که بر تأویل آن دو به علم امام و محبت ائمه علیهم السلام دلالت دارد. پس فاکهه نیز به مانند آن دو، تأویل می شود. همچنین در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول، روایت صریحی پیرامون تأویل فاکهه به آن چه که ذکر کردیم، آمده است. افزون بر این که در آنجا، به طور مفصل به تبیین این تأویل پرداختیم. پس به آنجا مراجعه شود. همچنین چنان که در شرح واژه ثمر آمد، از برخی از احادیث چنین برمی آید که ثمره در برخی از موارد به ائمه علیهم السلام و به اولاد و ذریه تأویل می شود. پس شاید بتوان آن تأویل را نیز در اینجا البته در موارد مناسب، تطبیق داد. و خدا آگاه است.

أفواه: در شرح واژه لسان، تأویلی آمده که می توان آن را در موارد مناسب برای افواه نیز به کار برد و دلیل آن، ظاهر و آشکار است. مؤید این تأویل، روایت طارق از علی علیه السلام است که در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن.

فتی: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فتی در لغت به معنای جوان است. عرب، پادشاه را چه پیر یا جوان باشد، فتی می نامند. در روایتی آمده که منظور از فتی، مرد مؤمن می باشد. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در جواب مردی که پرسید: «فتی» در نزد شما به چه معنا است؟ فرمود: منظور از فتی، مرد مؤمن است. درست است که اصحاب کهف، پیر بودند ولی خداوند متعال، آنان را به خاطر ایمان شان فتیه (جوانان) نامید. عیاشی همین حدیث را با کمی تفاوت روایت می کند که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها به مانند فتیه (جوانان) بودند و همچنین حضرت در آخر آن حدیث فرمود: هر کسی به خدا ایمان بیاورد و تقوی پیشه کند، (فتی) جوان می باشد. بنا بر این می توان فتی را در موارد مناسب به مرد مؤمن شیعه، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فدیه: و فداء و آن چه معنای آن دو را می رسانند. مانند: یفتدی و نظایر آن. در قاموس اللغه، فداء یفدیه فراء و فدئی و دیگر مشتقات آن مانند افتدی به وفاداه به

معنای این که چیزی داد و او را آزاد ساخت می باشد. فداه تفدیه یعنی به او گفت: جانم فدایت باد. همچنین اُفدی الأَسیر یعنی آن چه که اسیر برای آزاد شدنش به او پرداخت، پذیرفت. در شرح واژه اسیر، احادیثی آمده که از آنها چنین برمی آید که فدیه و فداء، گاهی به فائده رساندن دانشی که نجات دهنده انسان از گمراهی است و نظایر آن که فرد مؤمن بوسیله آن از اسارت شبهات مخالفین رهایی می یابد، تأویل می شود. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده که در شرح مقام علی علیه السلام در روز قیامت حدیثی را ذکر نموده و در آخر آن فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤَخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» (۱)

[پس امروز از شما فدیه گرفته نمی شود] که منظور از آن، این است که از دشمنان علی علیه السلام و از کسانی که کافر گشتند، فدیه گرفته نمی شود. یعنی آنان، عمل نیکی ندارند تا به وسیله آن خود را آزاد سازند. (ادامه روایت). دلالت این روایت، ظاهر و آشکار است، بلکه همچنین از آن، امکان تأویل فداء و فدیه، به اعمال نیک و خیر و مانند آن که موجب رهایی از عذاب است نیز استنباط می شود. ظاهر این است که بزرگ ترین فدیه ها، ولایت، محبت ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان می باشد و مؤید این مطلب در شرح واژه هدی که فداء نیز بر آن اطلاق می شود، خواهد آمد. پس تأمل کن.

افتراء: و مفترون و آن چه به این معنا است و مشتمل بر هزینه می شود مانند: الذین یفترون و نظایر آن. فریه به کسوف به معنای دروغ و افتراء به معنای دروغ بزرگ و افتراء به معنای چیز ساختگی و دروغی را به او نسبت داد می باشد.

جای هیچ شکی نیست که ادعاهای مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام در گرفتن حق خلافت و امامت از ائمه علیهم السلام و ادعای آن برای غیر آنان، از بزرگ ترین دروغ ها و بهتان ها است، بلکه هیچ بهتانی در اسلام بزرگ تر از آن نمی باشد. بنا بر این جای هیچ شکی نیست که تأویل مفتترین و افتراء به اقوال و اعمال آنان درست می باشد و احادیثی که این صفات را از صفات برجسته خلفای آنان دانسته، از جمله همین تأویل است. احادیث فراوانی بر تأویلی که ذکر نمودیم،

ص: ۷۸۶

شهادت و گواهی می دهد که از جمله آنها حدیث زیدیق است که در فصل سوم از گفتار دوم آمده و در آن امام علی علیه السلام فرمود: دشمنان ائمه علیهم السلام به خدا دروغ و افترا بستند، پس منظور از مفترون و اهل فریه، آنانند. حدیث دیگر، حدیثی است که در آخر باب پنجم از فصل اول از گفتار اول آمده و دلالت دارد بر این که هر کسی که بدون راهنمایی از سوی ائمه علیهم السلام، ادعای علم داشتن به قرآن و احکام آن را بکند، دروغگو و از اهل شک می باشد. و به خدا و رسولش نسبت دروغ می دهد. در روایت داوود بن فرقد از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کسی که ادعای امامت کند و در حقیقت امام نباشد، به خدا و رسولش و به ما بهتان زده است. ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (۱) [و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته] فرمود: منظور، هر کسی به غیر از ائمه علیهم السلام است که ادعای امامت کند. همچنین برخی احادیث تأیید کننده این تأویل در شرح واژه زور آمده و نیز در شرح واژه قول می آید. پس اندیشه کن و غافل مباش.

ص: ۷۸۷

قثاء: در قاموس اللغه قثاء به کسر و ضم به معنای معروفش یا به معنای خیار آمده است. این واژه در سوره بقره آیه «و قثائها» به کار رفته و تأویل آن به مانند تأویل بصل می باشد. پس تأمل کن.

قرآن: در لغت به معنای تلاوت کردن است. قرأ قراءه و قرأناً یعنی تلاوت کرد. سپس قرآن که از جانب خداوند نازل شده، به این نام، نامیده شد. جوهری می گوید نام قرآن از ماده قرأت الكتاب قراءه و قرأناً گرفته شده است. ابوعبیده می گوید: قرآن از ریشه قرن الشیء قراناً که به معنای آن چیز گرد آمد و به یکدیگر پیوست می باشد، گرفته شده، چرا که قرآن نیز سوره ها را گرد آورده و به هم پیوسته است. بنا بر هر دو تقدیر، در احادیث، قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و همچنین به حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است، چنان که مؤید این تأویل ها، حدیثی است که پس از این خواهد آمد و بر تأویل کتاب به همین مواردی که ذکر نمودیم، دلالت دارد.

در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن اعمال اولی ذکر شده، آمده که حضرت فرمود: من، همان ایمانی هستم که او به آن کافر شد و همان قرآنی هستم که او آن را رها کرد. بقیه احادیث در تفسیر سوره حجر آیه «سَبَّحًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ»^(۱) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] خواهد آمد. چنان که در شرح واژه سبع نیز به آن احادیث اشاره کردیم. همچنین

ص: ۷۸۸

می توان وجه تناسب این تأویل را این طور تبیین نمود که آنها، استنباط کنندگان علوم قرآنی هستند و به تمام چیزهایی که در آن است، آگاهند و قرآن، پیرامون آنان و ولایت شان، نازل شده است، چنان که این مطلب، بارها تبیین شد. پس گویی آنان به منزله خود قرآن گشته اند و از این نظر که آنان محل گرد آمدن علوم، کمالات و غیر آن می باشند، بر مردم واجب است که از آنان یاد کنند و علوم را از آنان فرا گرفته و به مانند قرآن، به آنها ایمان بیاورند. همچنین در احادیث آمده که علم قرآن نزد آنهاست و این که آنها اهل قرآن و استنباط کنندگان علم آن می باشند، ظاهر و آشکار است. بسیاری از آن احادیث پیشتر آمده و پس از این نیز خواهد آمد. پس به ویژه از این که مراد از واژه قرآن در باطن، معنای معروفش نیز می تواند باشد، غافل مباش.

قریب: و قربی، أقربون، أقرباء، قربات، مقربون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر قرب و قرابه و قربی و نظایر آن می شود. در قاموس اللغه، قرب منه بر وزن کرم و قربه بر وزن سماع قرباً و قرباناً به معنای به او نزدیک شده است یعنی آن فرد از نظر زمان یا مکان یا صفت یا نسب و همین طور از نظر ظاهری یا معنوی به او نزدیک می باشد. مقرب کسی است که قرب، منزلت، ارزش و جایگاه دارد. همچنین بر کسی که به خداوند متعال تقرب جوید، قربان اطلاق می شود. قربان بر وزن فعلان و از ریشه قربه است. همچنین در قاموس اللغه، قرباک، أقرباک، أقرباک، أقربوک به معنای افراد قبیله تو که به تو نزدیک می باشند، آمده است.

احادیثی در شرح واژه اجل و فتح آمده و در شرح واژه یوم نیز خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از بسیاری از اموری که خداوند آن را قریب (نزدیک) شمرده است، بر حسب باطن، چیزهایی می باشد که در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام اتفاق می افتد. پس درست است که این امور در موارد مناسب به آن تأویل شود. در شرح واژه امر احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام، اولیای خداوند و مقربون درگاه الهی هستند. پیشتر نیز دلایل این که منظور از سابقون إلى الجنة و مقربون إلى الله، علی علیه السلام و شیعیانشان می باشند، آمده است. در شرح واژه اتباع نیز احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که تقرب به خدا

و رسول صلی الله علیه و آله او مخصوص دوستان علی علیه السلام و پیروان او است. همچنین در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول در سخن از داستان معراج، به دلایل این که هر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیروی کند، از مقربان درگاه الهی خواهد بود، اشاره شده است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^(۱) [و اما اگر (او) از مقربان باشد] روایت شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او است. در حدیث دیگری حضرت فرمود: منظور کسی است که در نزد امام علیه السلام منزلت دارد. اما «اصحاب الیمین»، همه کسانی هستند که این منزلت برای آنها وارد شده است. بنا بر این درست است که تقرب نزد خداوند و رسول الله به ائمه علیهم السلام و به ویژه شیعیان کامل آنان تأویل شود. اما مضمون احادیث پیرامون این که مراد از قربی، ذوی القربی، أقربون و نظایر آن بر حسب باطن، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امام معصوم دیگر علیهم السلام می باشند، یکسان است. چرا که آنان از نظر حسب و نسب بلکه از هر جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می باشند. بلکه حقیقتی که بر همه ثابت شده، این است که مراد از این واژه ها در برخی از آیات، بر حسب ظاهر نیز آنان می باشند. مانند: آیه «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۲) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] و أمثال آن. حتی شاید بتوان گفت که سیدان پارسا که عارف به این امر هستند نیز از مصادیق آن می باشند، چنان که در احادیث آمده که اگر خود بنی هاشم، عارف به این امر باشند، سایر مردم در شبهه نمی افتند. احادیث دیگری نظیر این نیز، نقل شده است.

در اینجا به برخی از احادیث که بر این تأویل، بلکه بر معنای ظاهری نیز دلالت دارد، اشاره می کنیم. در کشف الغمه از ابن عباس روایت شده که گفت:

ص: ۷۹۰

۱- [۱] - واقعه/۸۸.

۲- [۲] - شوری/۲۳.

هنگامی که آیه «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد که این کسانی که خداوند دوستی با آنان را بر ما واجب فرموده، چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: علی، فاطمه و دو پسرش. برخی از احادیث در این رابطه در شرح واژه عدل و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده است. همچنین در شرح واژه یتیم، دلایل تأویل آیه «یتیمًا ذا مقربه» به خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» (۱) [مال (خود) را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان بدهد] روایت شده که فرمود: یعنی مال را به عنوان هدیه نه به عنوان صدقه به خویشاوندان فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله بدهد، چرا که خداوند، شأن آنان را برتر از صدقه قرار داده و آنان را خویشاوندان خود دانسته و این خویشاوندی را به عنوان هدیه و نیکی در باره آنها جاری ساخته است. در من لایحضره الفقیه پیرامون تفسیر آیه «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» (۲) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] روایت شده که فرمود: آن، چیزی است که خداوند عز و جل آن را برای صاحبان این مقام قرار داد. راوی عرض کرد: آیا برای آن حد و مرزی است؟ حضرت فرمود: بله، حداقل آن، یک سوم آن ثلث می باشد. مؤلف گوید: ظاهر، این است که مراد امام، تفسیر اقربین به ائمه علیهم السلام می باشد و از آن تأویل والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استنباط می شود، چنان که در شرح والد نیز خواهد آمد. پس یک سوم ثلث، سهم همه آنها است ولی به امام علیه السلام اعطا می شود. همچنین از این حدیث، تأویل معروف به صله رحم با امام و وصیت کردن برای او نیز بر می آید، چنان که در شرح واژه معروف و در تأویل

ص: ۷۹۱

۱- [۱] - بقره/۱۱۷.

۲- [۲] - بقره/۱۸۰.

وصیه به آن چه که به این دلیل می باشد، به آن اشاره نمودیم. پس تأمل کن.

بدان که از مسائل ظاهر و مستدل این است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان از بزرگ ترین قربات ها و نزدیکی ها و آن چه که به معنای آن دو و ولایت شان یا به معنای اطاعت از خدا به همراه ولایت کامل می باشد، است. پس اندیشه کن و از مواردی که در آن، این واژه ها به معنای متعارف شان آمده، غافل مشو. و خدا آگاه و هدایت کننده است.

قلب: و تقلب و آن چه این معنا را می رساند، مانند: قلبوا، انقلبوا و نظایر آن. گاهی مراد از واژه قلب، دل و عقل می باشد. مانند آیه «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»^(۱) [برای کسی که قلب داشته باشد] که منظور از آن، عقل است. گاهی نیز معنای مصدری اش از قلبه یقلبه وقتی که چهره آن شخص را بگرداند یا آن که چیزی را کاملاً زیر و رو کند، اراده می شود. تقلب فی الأمور یعنی به دلخواه در امور تصرف کرد. و متقلب به معنای بازگرداننده شده و زیرورو شده است.

در احادیث، دلایل این که می توان قلب در مقام مدح که به معنای اول آمده است را در موارد مناسب به امام علیه السلام و به دل و عقل او تأویل برد آمده است. چرا که او دارای عقل کامل است بلکه او خود، عقل کامل و دل هوشیار می باشد. از این رو است که در احادیث آمده که مراد از «ذی القلب» در قرآن، او می باشد و او، دل هوشیار خداوند است یعنی دلی است که خداوند، آن را ظرفی برای دانش خود قرار داد و آن را به طاعتش فراخواند. چنان که صدوق بر این مطلب تصریح کرده است. همچنین از آن استنباط می شود که می توان قلب های نکوهش شده مانند قلوب کفار و امثال آن را به قرینه قرار دادن آن در مقابل تأویل اول، به پیشوایان ظلم و جور و دل های آنان و خیالات فاسدی که در آنها می باشد تأویل برد. مؤید آن، حدیثی است که در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^(۲) [همانا او به آن چه در سینه هاست کاملاً آگاه

ص: ۷۹۲

۱- [۱] - ق/۳۷.

۲- [۲] - انفال/۴۳.

است] نقل شده که فرمود: یعنی از دشمنی با اهل بیت تو و ستم به آنان، پس از تو که آن را در سینه هایشان افکندند، آگاه است. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَأَسْرِوْا نَجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»^(۱) [و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند] همین می باشد. در اینجا به برخی از احادیث اشاره می کنیم.

در معانی الأخبار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: در قرآن نام هایی به من اختصاص داده شده است. (ادامه روایت) تا این که حضرت فرمود: من، صاحب آن قلبی هستم که خداوند سبحان در مورد آن فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِزَّةً لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»^(۲) [قطعاً در این (عقوبت ها) برای هر صاحب دل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است]. (ادامه روایت). در مناقب و توحید صدوق و دیگر کتاب ها با سلسله سندهایی از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من، دل هوشیار خداوند هستم. همچنین از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر این حدیث آمده که فرمود: منظور این است که من، چراغ علم الهی هستم. در احادیث متعددی آمده که خداوند متعال دل های ائمه علیهم السلام را خاستگاه اراده خود قرار داده و هر گاه خداوند، چیزی را اراده کند، آنها نیز آن را اراده می کنند. منظور از آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^(۳) [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست قطعاً خدا دانای حکیم است] نیز همین است. ان شاء الله توضیح این حدیث در سوره دهر خواهد آمد. همچنین برخی از توضیحات آن در شرح واژه مشیه آمده است و با تأمل و اندیشه راستین، دلالت همه آنها بر مقصود، واضح و آشکار می شود.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^(۴) [خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است]

ص: ۷۹۳

۱- [۱] - انبیاء/۳.

۲- [۲] - ق/۳۷.

۳- [۳] - انسان/۳۰.

۴- [۴] - احزاب/۴.

روایت شده که فرمود: منظور این است که محبت ما و محبت دشمنانمان در درون یک فرد، جمع نمی شود. (ادامه روایت). شاید این حدیث مبنی بر تأویل قلبین به امام حق و امام باطل باشد، چنان که پیشتر آمده است و این تأویل نسبت به مطالبی که پیش از این آمده، مناسب تر می باشد و یا مبنی بر این باشد که قلب، گاهی به معنای آن چه که در ذهن، امام حق و امام باطل است نیز می آید. مؤید این تأویل، حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه «يَحْوُلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^(۱) [بین انسان و قلبش، حائل می شود] فرمود: منظور بین مؤمن و معصیت او و بین کافر و اطاعت او است.

در روایت دیگری آمده که منظور این است که بین او و بین کسی که می داند آن باطل، همیشه حق است، مانع می شود. این مطلب نیز می تواند دلیلی برای تأویل قلب به امام حق، هر انسان مؤمن و نظایر آن دو باشد. پس اندیشه کن و از تأویل آن چه در دل ها و سینه ها و مانند آن است چه در حالت مدح و چه در حالت ذم و نکوهش و چه به صورت مطلق، بر اساس حدیث کافی که پیشتر ذکر شد، غافل مشو. بدان که قلب به معنای دوم اگر در قرآن یافت شود و همین طور ثقلب، انقلاب و آن چه به معنای این دو است، اگر در مقام ذم و نکوهش باشند، می توان آنها را در موارد مناسب به افعال دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، از قبیل بی ثبات بودن آنها در دین و تن در دادن به تغییر خلافت و امامت ائمه معصومین علیهم السلام و برگشتن و ارتداد آنان از اسلام و پذیرش ولایت، تأویل برد. در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنيهما قلبا دينك». خدایا آن دو، دینت را دگرگون ساختند. همچنین اگر این واژه ها در مقامی غیر از مقام نکوهش باشند، بر حسب آن چه که با آنها تناسب دارد، تأویل می شوند. چنان که در شرح واژه سجود در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل تأویل آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^(۲) [و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می نگرد] به انتقال نور پیامبر

ص: ۷۹۴

۱- [۱] - انفال/۲۴.

۲- [۲] - شعراء/۲۱۹.

صلی الله علیه و آله در صلب پیامبران و رحم زنان آنان، آمده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنُقَلِّبُ أَقْدَبَتَهُمْ» (۱) [و دل ها و دیدگانشان را برمی گردانیم] نقل شده که فرمود: خداوند می فرماید: «دل های آنان را وارونه می کنیم، به طوری که سر و ته شود». حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمود: هر کسی که دلش چیز معروف و پسندی را نشناسد و چیز منکر و ناپسندی را انکار نکند، خداوند قلب او را وارونه و سر و ته قرار می دهد و هیچ خیری را از آنها تا ابد نمی پذیرد. (ادامه روایت). دلالت این حدیث بر این که خداوند، دل ها را وارونه می کند، ظاهر و آشکار است و شاهد و گواه آن، احادیثی است که در شرح واژه اذن آمده و بر این که خداوند، ایمان را بر تمام اعضای بدن واجب کرده، دلالت دارد و ظاهر این است که مهم ترین اعضای بدن، قلب است که برخی از قلب ها، مؤمن و برخی غیر مؤمن می باشند، چنان که در حدیث امام صادق علیه السلام که در کافی نقل شده بر این مطلب، تصریح شده است. حضرت در این حدیث می فرماید: خداوند، ایمان را بر تمام اعضا پراکنده است و ایمانی که خداوند واجب نموده عبارت از اقرار، معرفت، پیمان بستن، رضایت داشتن و تسلیم شدن به این که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و هیچ شریکی برای او نمی باشد و این که محمد، بنده و رسولش است و اقرار به آن چه که وی از نزد خداوند آورده، می باشد. (ادامه روایت).

صدوق در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: قلب ها بر ۴ نوع می باشد که عبارتند از: ۱. قلبی که در آن نفاق و ایمان است. ۲. قلب منکوس (قلب وارونه شده). ۳. قلب مطبوع (مهر زده شده) ۴. قلب أزهْر أنور [روشن و نورانی]. از حضرت پرسیده شد: أزهْر چیست؟ حضرت فرمود: یعنی شکل داخلی آن قلب بمانند چراغ می باشد و منظور از قلب مطبوع، قلب انسان منافق و منظور از قلب أزهْر، قلب انسان مؤمن است که اگر خدا به او چیزی عطا کند، شکرگذار و اگر او را به چیزی مبتلا کند، صبور خواهد بود. منظور از قلب منکوس،

ص: ۷۹۵

قلب انسان مشرک می باشد. سپس حضرت آیه «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] را قرائت فرمود. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند هدایت کننده است.

قانتون: و آن چه مشتمل بر قنوت و آن چه که به معنای آن است، می باشد. مانند: من یقنت و نظایر آن. قنوت در لغت به معنای اطاعت، سکوت، دعاء، خودداری از سخن و ایستادن در نماز می باشد. زید بن أرقم می گوید که ما در نماز صحبت می کردیم تا این که آیه «وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (۲) [و خاضعانه برای خدا به پا خیزید] نازل شد. پس از سخن خودداری کردیم.

در شرح واژه صلاه، دلایل تأویل قنوت به پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسک جستن به ولایت آنان، آمده است.

همچنین در شرح واژه رکوع بلکه در شرح واژه سجود نیز حدیثی آمده که می توان از آن تأویل قنوت به معانی که ذکر نمودیم و فروتنی در برابر خدا و پیروی از او و دعاء و خواستن حاجات از او به وسیله ولایت و تأویل قانتین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چرا که آنان کامل ترین افراد هستند. همچنین می تواند قانتین در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شود، زیرا آن دو، اولین کسانی بودند که فروتنی ورزیدند و دعا کردند و پیروی نمودند و به رکوع و سجده رفتند و نماز گزار شدند.

أقوات: جمع قوت به ضم است و به معنای غذا که بدن انسان به وسیله آن ادامه حیات می دهد، می باشد. این واژه، در سوره سجده آمده است. و می توان آن را به مانند واژه های طعام، رزق و امثال این دو، تأویل برد. پس تأمل کن.

ص: ۷۹۶

۱- [۱] - ملک/۲۲.

۲- [۲] - بقره/۲۳۸.

قیح: و هر چیزی که از مشتقات قبیح باشد و یکی از این واژه‌ها در سوره قصص آیه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ» (۱) [و روز قیامت (نیز) ایشان از (جمله) زشت رویانند] آمده که مقبوحین در آیه به معنای کسانی که به خاطر روی سیاه، کریه و زشت می‌باشند و از آنها دوری گزیده می‌شود، است. پس قبیح در مقابل زیبایی است. در شرح واژه بعد، حسن و اسود، احادیثی آمده که از آنها، امکان تأویل مقبوحین به مخالفین ائمه علیهم السلام استنباط می‌شود. همچنین در شرح واژه شر و دیگر واژه‌ها آمده است که هر امر زشت و قبیحی از فروع دشمنان ائمه علیهم السلام می‌باشد.

بنابراین آیاتی که پیرامون چیزهای زشت و قبیح آمده، اگر چه لفظ قبیح در آنها نیامده باشد و اگر چه حرام نیز نباشد مانند جنایت (در معنای اخص حقوقی که از جُنحه و مخالفت شدیدتر است)، به دشمنان ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و پیروی از آنان تأویل می‌شود و منظور از مقبوحون، آنان می‌باشند و شاید چیزهای زشت و قبیحی که حرام نیستند، به جهل داشتن به حقوق ائمه علیهم السلام تأویل شود. پس تأمل کن.

قرح: معنای ظاهری و باطنی آن در شرح واژه جرح آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

قرد: جمع قرده (میمون) به فتح راء است و نوعی از مسخ‌ها می‌باشد که معنایش مشخص است. در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که معنای باطنی قرده، مخالفین ائمه علیهم السلام می‌باشند، آمده است. چنان که در شرح واژه حمار و خنزیر نیز آن را تبیین نمودیم. حتی از احادیثی که در شأن نزول سوره قدر می‌آید، چنین بر می‌آید که منظور از قرده، بنی امیه می‌باشند و از این رو یزید لعنه الله علیه آنها را بسیار دوست می‌داشت. پس اندیشه کن.

ص: ۷۹۷

قصد: و مقصد و آن چه به این معنا است. قصد در لغت به معنای درستی راه، تعمد داشتن و در مقابل زیاده روی می باشد. در شرح واژه سبیل، دلایل تأویل قصد و قصد السبیل به راه اهل بیت علیهم السلام و طریقت آنان آمده است.

همچنین در شرح واژه مصطفی به دلایل تأویل مقتصد به فاطمی که به حقوق امام علیه السلام آشنا است و به انسان عابد کوشا از فاطمیون اشاره شده است.

اجمالاً کسی که ائمه علیهم السلام را می شناسد، پیرو آنان، میانه رو و کوشا و دارای اعتدال است. پس غافل مباش.

قعود: و قاعدون و آن چه این معنا را می رساند. مانند: مقعد و نظایر آن. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، قعود و مقعد به معنای از حالت ایستاده به نشسته در آمدن و در قرآن به معنای سجده و مانند دو معنای پیشین آمده است. همچنین مقصد به معنای مکان نشستن و القواعد من النساء جمع قاعد بدون تاء گرد است که به معنای زن مسنی که دست از ازدواج کشیده است، می باشد. قواعد البیت جمع قاعده و به معنای پایه و دیوارهای خانه می باشد. قعد عنه یعنی به او بی اعتنایی ورزیده و او را رها کرد. همچنین قعد له به معنای این که برای یافتن او کوشش و تلاش کرد، می باشد. این واژه به بیشتر این معانی در قرآن آمده است ولی از یک روایت چنین برمی آید که می توان قعود در مقام ذم و نکوهش و القاعدین المذمومین (دست کشندگان نکوهش شده) که در قرآن آمده را در موارد مناسب به کسانی که دست از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام برداشتند و یاری او را چه در عمل و چه در گفتار و غیره رها کردند، تأویل برد. همچنین از این تأویل می توان تأویل قعود در مقام غیر ذم را نیز به آن چه که متناسب با آن است و در شرح واژه اعانه و مانند آن آمده، استنباط نمود.

آن روایتی که تأویل قعود و قاعدین در مقام ذم و نکوهش را از آن برداشت کردیم، روایت ابن شهر آشوب است که آن را در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، به دلیل دشمنی این امت با علی علیه السلام نزول باران را از آنان برداشت. مردی پرسید: آیا کسی با علی علیه السلام دشمنی می ورزد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بله، یاری نکردن او،

دشمنی کردن با او است. مؤید این مطلب، حدیثی است که در شرح واژه نفاق می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن فرمود: ای علی، هر کسی از یاری تو دست بردارد، منافق است. پس تأمل کن.

قلاند: و مقالید. مقالید به معنای کلیدها و مفرد آن مقلد و مقلاد است. برخی نیز گفته اند که مقالید، جمع است که مفردی از لفظ خود ندارد. همچنین برخی قائلند به این که اقلید به معنای کلید، واژه ای یمنی است. برخی نیز گفته اند که اقلید، معرب کلید است. به هر تقدیر تأویل آن همان است که در تأویل مصابیح آمد. قلاند، یعنی نعل و چیزهای دیگری که هدیه است و بر گردن آویخته می شود تا دیگران بدانند آن، هدیه است. مفرد آن، قلاده (گردنبند) است که در گردن آویخته می شود.

در تفسیر سوره مائده، احتمال تأویل آن به منافع امام علیه السلام و شیعانشان بلکه به ولایت خواهد آمد، چرا که آنان به مانند گردنبندهای در گردن انسان هستند. از جمله احادیثی که مؤید این تأویل می باشد، در شرح واژه هدی می آید و خدا، آگاه است.

قبر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است و بر حسب تأویل نیز بر معنای خودش اطلاق شده است. اما از تأویل میت به انسان جاهل از حق و انکار کننده ولایت و مانند آن که در شرح واژه موت خواهد آمد، استنباط می شود که می توان قبر را در موارد مناسب به دل های آن افراد، تأویل برد. چنان که آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» (۱) [و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی] که در سوره فاطر آمده، شاهد و گواه این تأویل می باشد. چرا که مراد از آیه، تشبیه کفار به اهل قبور است. پس تأمل کن.

قتر: و قتره به فتح تاء و آن چه که مشتمل بر افتار می شود، مانند: مقتر، قتور و نظایر آن دو. بیشتر لغت دانان قتر و قتره به دو حرکت و قتر به فتح را به معنای غبار دانسته اند. برخی نیز گفته اند که به معنای سیاهی مانند دود می باشد. چرا که قتر به ضم به دودی گفته می شود که از غذایی که پخته شده، بلند می شود. این دو واژه در

ص: ۷۹۹

برخی از آیات قرآن آمده اند و به هر معنایی که باشند، کنایه از سیاهی روی و تیره بودن آن می باشند. احادیثی که مربوط به تأویل سیاهی روی می شود، در شرح واژه أسود آمده است. همچنین قتر به سکون، اقتار و تقثیر به معنای خست ورزیدن در روزی و نفقه ناچیز دادن و تهیدستی آمده است. که از جمله آن آیه «لَمْ يُسِرُّوْا وَلَمْ يَقْسُرُوْا» (۱) [نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند] و امثال آن می باشد.

قدر: و آن چه به معنای قدر است، مانند: تقدیر و نظایر آن. در لغت، معانی متعددی دارد که از جمله آن، منزلت و تنگی می باشد و به هر دو معنا در آیاتی از قرآن آمده است. و «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» [شب قدر] به آن دو تفسیر شده است. ولی در برخی از روایات آمده که قدر به معنای تقدیر و مقدر ساختن یعنی مقدر ساختن ولایت می باشد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب قدر نازل شده است و آن شبی است که ولایت علی علیه السلام و آسمان ها و زمین در آن مقدر شده است. همچنین در معانی الأخبار از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله به من فرمود: ای علی، آیا معنای شب قدر را می دانی؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمود: خداوند در آن شب تمام موجودات را تا روز قیامت، مقدر ساخته است و از جمله آن چه مقدر فرمود، ولایت تو و ولایت ائمه علیهم السلام که از نسل تو تا روز قیامت هستند، می باشد. در برخی از احادیث آمده که وجه تسمیه شب قدر به این نام، به این خاطر است که خداوند، در آن شب، آن چه که در سنت است را مقدر ساخت.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که از بزرگ ترین چیزهایی که در آن شب مقدر شده، نیکی اهل ولایت و شرارت غیر آنان است. در شرح واژه موت نیز مانند این مطالب به فراخور تناسب آمده است. همچنین در شرح واژه قضاء، معنای قدرالله و تقدیرالله خواهد آمد. در شرح واژه لیل نیز دلایل تأویل لیله القدر به فاطمه علیها السلام خواهد آمد. و شاید تأویل غیر آن مورد نیز امکان داشته باشد. پس بیندیش و از آمدن قدر به معنای مقدار که بدون تأویل بودنش ظاهر و آشکار است، غافل

ص: ۸۰۰

قدره: یعنی آن چه مشتمل بر قدرت است. قدرت به معنای توان انجام دادن چیزی است و در مقابل ناتوان بودن است. در شرح واژه مشیت، احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، قدرت خداوند هستند و مراد این است که آنان، مظاهر آن قدرت می باشند، چرا که صفات کمال در آنها گرد آمده است و آنان و ولایت شان علت ایجاد خلایق هستند که با این کار، کمال قدرت کامل خداوند، هویدا شده است. به طوری که آنان قدرت خداوند متعال را برشمردند. یا به این دلیل است که آنان هر گاه چیزی را اراده کنند، خداوند دست رد به سینه آنان نمی زند و برایشان فراهم می سازد، اگر چه آنان جز آن چه را که خداوند اراده کرده، اراده نمی کنند. چنان که در شرح واژه مشیت آمده که آنان به منزله قدرت خداوند متعال و مشیت او شده اند. البته باید توجه داشت که همه این مطالب از باب مجاز می باشد و گرنه قدرت خداوند سبحان عین ذات او است که با هیچ یک از مخلوقات تناسب و شباهتی ندارد. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که هر کسی فضائل و خصوصیات که خداوند به ائمه علیهم السلام عطا کرده است را انکار کند، در حقیقت قدرت خداوند و مشیت او را انکار کرده است. دلیل این مطلب از آن چه که پیشتر آمده تبیین شده است. افزون بر این که ظاهر این است که با در نظر گرفتن قدرت خداوند متعال، هیچ بعید نیست که او، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را با آن خصوصیات که در آنها قرار داده است، بیافریند. اجمالاً جای هیچ بحثی نیست که آنان، مظاهر قدرت خداوند و مبین آن هستند. بنا بر این می توان واژه هایی که در قرآن آمده و مشتمل بر ذکر قدرت خداوند عز و جل می باشد مانند: قادر، قدیر و مانند آن دو را در موارد مناسب، به آنان یا آن چه که مربوط به آنان می شود، تأویل برد. یعنی این که خداوند، توانا است و هیچ گاه ناتوان نمی شود، چرا که او این بزرگواران را آفرید و یا آن فضائل و خصوصیات را به آنان عطا کرده است و آن چه را که به شیعیان نشان وعده داده، مقدر ساخته است و دشمنان شان را به آن تهدید کرده است و مانند آن، پس اندیشه کن.

قره: و آن چه مشتمل بر قره است. قره العین کنایه از شادمانی و آن چه که به وسیله آن انسان شادمان می شود، است و از قَرَبِهِ قَرّاً به کسر به معنای آرام گرفت و خوابید و استراحت کرد و یا از قُرِّ به ضم به معنای سرد مشتق شده است، چرا که اشک چشم به هنگام شادمانی، سرد می باشد. در احادیث، قره أعین در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» (۱) [پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد] به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و به شادمانی و خیری که به وسیله آن دو حاصل آمده، تأویل شده است.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه فوق فرموده است: این آیه در شأن آل محمد، نازل شده و جبرئیل فرموده است: منظور از ازواجنا، خدیجه و منظور از ذریاتنا، فاطمه علیها السلام و منظور از قره أعین، حسن و حسین (ع) می باشند.

در مناقب از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: این آیه، در خصوص حضرت علی علیه السلام می باشد و بیشتر دعای حضرت عبارت بود از: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا» [پروردگارا به ما از همسران] یعنی فاطمه علیها السلام «وَذُرِّيَّاتِنَا» [و فرزندانمان] یعنی حسن و حسین علیه السلام «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» [مایه روشنی چشمان] (۲). مؤلف می گوید: مؤید این تأویل، آخر این آیه نیز می باشد «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (۳) [ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده] چنان که این مطلب به همراه بقیه احادیث در سوره فرقان خواهد آمد.

قرار: و مستقرون و إقرار یعنی آن چه که معنای اقرار را می رساند، مانند: أقررتم و امثال آن. قرار، در اصل چیزی است که شیء در آن ثبات می یابد و مستقر

ص: ۸۰۲

۱- [۱] - فرقان/۷۴.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳- [۳] - فرقان/۷۴.

به معنای ثابت و آرام می باشد. استقرار به معنای ثبوت و اقرار به معنای اعتراف و اذعان به حق است. همچنین استقر نیز گفته می شود.

در حدیث، دلایل این که ائمه علیهم السلام سرچشمه تمام خوبی ها هستند و هر نیکی که از جمله آن اقرار به آن فضل برای اهلش یعنی اعتراف به ولایت و امامت می باشد، از فروع آنان است. در شرح واژه مستودع، دلایل تأویل مستقر به کسی که ایمان به خدا و به رسولش صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام در قلب او استقرار و ثبات یافته است، خواهد آمد. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «لُكُلُّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرًّا» (۱) [برای هر خبری هنگام (وقوع) است] آمده که حضرت فرمود: منظور این است که برای هر خبری، حقیقتی است (۲) مؤلف گوید: این تأویل به اثبات ایمان نیز برمی گردد و اقرار چنان که روشن است، به معنای استقرار و ثبات می باشد. در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَوْيَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ» (۳) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و (دارای) آب زلال بود جای دادیم] روایت شده که فرمود: منظور از ربوه، کوفه و منظور از قرار، مسجد و منظور از معین، فرات می باشد. روایتی مانند این در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام، البته با کمی تفاوت، روایت شده که حضرت در آن، منظور از ربوه را نجف کوفه دانست. پس تأمل کن.

قسوره: این واژه در سوره مدثر آیه «حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ» (۴) [به خرانِ رمنده ای مانند* از پیش شیری گریزان شده است] آمده است و مراد، شیر می باشد. در شرح واژه حمام احادیثی آمده که می توان از آن تأویل قسوره به علی علیه السلام را استنباط نمود. پس تأمل کن.

ص: ۸۰۳

۱- [۱] - انعام/۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳- [۳] - مؤمنون/۵۰.

۴- [۴] - صافات/۴۸ و ۴۹.

قصر: و قصور و مقصرون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر تفسیر می باشد. قصر در لغت به معانی آمده که از جمله آن کاستی و ناتمامی است، مانند شکسته خواندن نماز. همچنین تقصیر نیز به همین معنا می باشد. از دیگر معانی قصر، در مقابل بلندی و در مقابل مد می باشد. از این رو به معنای جنس نیز آمده است.

برخی گفته اند که آیه «قاصِرَاتُ الطُّرُقِ»^(۱) [و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند] و نظایر آن به همین معنا می باشد. همچنین قصر به معنای منزل یا خانه ای که از سنگ و غیر آن ساخته شده، آمده است. در احادیث، تأویل «قصر مَشِيد»^(۲) [کاخ مرتفع] در قرآن به رسول الله صلی الله علیه و آله و به امام ناطق و به علی علیه السلام شده است و علت آن، منزلت و جایگاه رفیع آنان نزد خداوند و تمام خلق می باشد. چنان که احادیث پیرامون آن، در تفسیر همین آیه در سوره حج خواهد آمد. بنابراین می توان واژه های قصر و قصور را که در قرآن آمده، در موارد مناسب به آنان یا به آن چه که به آنان مربوط می شود، تأویل برد و خدا آگاه است. اما مقصرون و آن چه مضمون قصر به معنای اول را می رساند، در آیه قصر الصلاه و تقصیر مصطلح در حج آمده است. شاید آن دو را بتوان به معنای متعارف تقصیر، تأویل نمود. ظاهر این است که تأویل آن، همان تقصیر و کوتاهی کردن در مورد ولایت می باشد. چنان که در شرح واژه کعبه، دلایل اطلاق مقصرین بر کسانی که خلافت علی علیه السلام را به تأخیر انداختند، خواهد آمد. در روایت جابر از علی بن حسین علیه السلام آمده که فرمود: مقصرون، کسانی هستند که در زمینه شناخت شخصیت و مقام ائمه علیهم السلام، کوتاهی کرده اند، هر چند امامت آنان را قبول داشته باشند. شاید بتوان بین این دو معنا را جمع کرد و آن را به درجات و مراتب کوتاهی کردن، حمل کرد.

أقطار: جمع قطر به ضم می باشد و به معنای ناحیه، کناره و طرف و در سوره احزاب و رحمان به کار رفته است. شاید بتوان أقطار را به مانند آفاق، أطراف و

ص: ۸۰۴

۱- [۱] - صافات/۴۸.

۲- [۲] - حج/۴۵.

نظایر آن دو تأویل برد. اما قطر به کسر به معنای برنج و مس گذاخته می باشد. برخی گفته اند که قطران نیز مشتق از قطر می باشد. بنابراین شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند حدید و نظایر آن، تأویل برد. پس تأمل کن.

قنطار: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، مانند: قناطر. در قاموس اللغه، قنطار، برابر با وزن چهل أوقیه (هفت مثقال) از زر یا هزار و دویست دینار یا هزار و دویست أوقیه یا هفتاد هزار دینار یا هشتاد هزار درهم یا دویست رطل (نصف من که برابر با ۱۲ أوقیه است) از زر یا سیم یا هزار دینار یا یک پوست گاو پر از زر و سیم و امثال آن دو آمده است. پس تأمل کن.

قمر: در احادیث، قمر به علی، حسن و حسین و به قائم و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر علی علیه السلام دلالت می کند، احادیثی است که در شرح واژه شمس آمده و حدیثی است که صدوق آن را از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا» (۱) [سوگند به مه چون پی (خورشید) رود] روایت کرده که فرمود: منظور از قمر، امیرالمؤمنین علیه السلام است که پس از رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و منظور از شمس (خورشید)، رسول الله صلی الله علیه و آله است که علم را در علی علیه السلام دمیده است.

از جمله احادیثی که بر حسن و حسینعلیهما السلام دلالت می کند، حدیث حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا» می باشد که فرمود: منظور، حسن و حسینعلیهما السلام است. همچنین از جمله احادیثی که بر قائم علیه السلام دلالت دارد، سخن علی علیه السلام است که در خطبه لؤلؤه، پیرامون علائم حضرت قائم علیه السلام فرمود: به آن هنگام، از ما اهل بیت، القمر الأزهر (آن ماه روشن) ظاهر خواهد شد. بالأخره از جمله احادیثی که بر ائمه علیهم السلام دلالت می کند، حدیثی است که در تفسیر فرات از اباذر نقل شده که گفت: اهل بیت پیامبر علیهم السلام در میان ما، به مانند ماه شب رو می باشند. (ادامه روایت). در برخی از زیارت های حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «يَا بَنَ الْبُدُورِ

ص: ۸۰۵

المُنِيره» [ای پسر ماه های کاملِ نورانی] و امثال آن فراوان است، چنان که در شرح واژه نجوم نیز آمده است. در شرح واژه شهر احادیثی را ذکر نمودیم که به توجیه این تشبیه اشاره دارد. پس تأمل کن.

بدان که در شرح واژه شمس، دلایل تأویل قمر در برخی از موارد به دومی یعنی زفر، آمده است و آنجا توجیه این تعبیر را بیان نمودیم. پس غافل مباش و هر مورد را با آن چه با آن تناسب دارد، تأویل ببر. و خداوند، هدایت کننده است.

قهار: و آن چه به معنای قهار است. قهر به معنای چیره شدن است. و خداوند سبحان، قهار می باشد یعنی بر آن چه از نابدی، باقی گذاشتن، ثواب دادن، عقاب کردن و مانند آن که اراده می کند، چیره است. پس تأویل قهار این است که خداوند بر قدرت دادن به اهل ولایت و نابود کردن دشمنان ائمه علیهم السلام و مانند آن، چیره است. پس اندیشه کن.

قدس: و مقدّس و قدّوس. در شرح واژه روح، معنای روح القدس و این که منظور از آن، امام می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه ارض، قدس، به امام و به قلب هایی که جایگاه علم و دین و امثال آن تأویل شده است. بنابراین می توان الأرض المقدسه و حتی الواد المقدس را نیز به مانند قدس تأویل برد، چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه وادی آمده، برمی آید. همچنین ظاهر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خدا را پاک و منزّه خواندند و حق تقدیس او را به جای آوردند و آنها اولین کسانی بودند که این عمل را انجام دادند، چنان که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. همچنین خداوند عز و جل مقدس تر و منزّه تر از تطهیر کردن غیر آنان بر آنان است و او از این کار و غیر آن، منزّه است. تقدیس به معنای تطهیر کردن و منزّه ساختن می باشد. و خداوند، آگاه است.

قسیس: به بزرگ مسیحیان گویند. احادیثی در شرح واژه رهبان آمده که در اینجا نیز مفید است. پس تأمل کن.

قسطاس: به ضم، واژه ای رومی به معنای ترازو، یعنی مطلق ترازو یا دقیق ترین ترازو می باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که قسطاس، ترازویی

است که زبان دارد. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْبَغَ الْمُسِيءِ تَقِيمِ» (۱) [و با ترازوی درست بسنجید] روایت شده که فرمود: منظور از قسطاس، امام علیه السلام می باشد و او معیار عدل تمام خلایق و داور این امت است. در بصائر روایت شده که حضرت فرمود: منظور قسطاس الله، من هستم. (ادامه روایت). احادیثی که مؤید این تأویل می باشند در شرح واژه میزان خواهد آمد. پس غافل مباش.

قصاص: این واژه در دو آیه از سوره بقره آمده است و به معنای تلافی می باشد. در شرح واژه قتل، دلایل این که تأویل قصاص، وابسته به تأویل قتل می باشد و اگر قتل به گمراه کردن تأویل شود، چنان که خواهد آمد، پس قصاص آن به خلود و باقی ماندن همیشگی در آتش جهنم تأویل می شود، خواهد آمد. همچنین احتمال دارد که قصاص در برخی از تأویل های قتل، چنان که در آن آیه خواهد آمد، به برخی از آن چه که به دست حضرت قائم علیه السلام و اصحابش بر سر دشمنان ائمه علیهم السلام می آید، تأویل شود. چنان که در احادیث آمد که آن سه و معاویه و همچنین قاتلان امام حسین علیه السلام به زمین رجعت می کنند و شیعیان به خاطر اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دنیا، یک یک آنان را می کشند. پس تأمل کن.

قصص: و آن چه از آن مشتق می شود و بر آن دلالت می کند. قصص به کسر، جمع قصه و به فتح، اسم مصدر می باشد. قصص الأثر یعنی به دنبال آن رفت. قصص الخیر قصصاً و قصصاً به معنای این که خبر را به دیگران اعلام کرد و آن را همان طور که هست حکایت کرد، می باشد. می توان آیاتی که در آنها واژه قصص آمده را در موارد مناسب، به بیان چگونگی ولایت و آن چه به آن مربوط می شود، تأویل برد. پس تأمل کن.

قمیص: معنای آن مشخص است. شاید بتوان آن را به مانند ثياب و لباس و مانند آن دو که بیشتر آمده و پس از این نیز می آید، تأویل برد. پس اندیشه کن.

ص: ۸۰۷

قبض: و آن چه مشتمل بر قبض است. در شرح واژه بسط احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل برخی از موارد قبض را به قرینه تقابل این دو واژه، استنباط نمود. اما بیشتر وارد قبض را نمی توان این گونه تأویل نمود، چنان که این مطلب با تأمل و اندیشه ظاهر و آشکار می شود.

قرض: و آن چه معنای قرض را در بر دارد، مانند: یقرض و نظایر آن. قرض به معنای بریدن و مالی که داده می شود تا مشکل شخص حل شود و نیز به معنای کار خوب یا بدی که پیش فرستاده می شود، می باشد. در اصل قرضت القوم از باب مجاز به معنای آنان را مجازات کردم، آمده است. در احادیث، قرض حسن در قرآن به صله رحم با امام تأویل شده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قرضاً حسناً»^(۱) فرمود: منظور، صله رحم و منظور از آن رحم، در خصوص آل محمد علیهم السلام می باشد. در روایت صدوق از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور، صله و ارتباط با امام در دولت فسق و جور است. اخبار فراوان دیگری نیز، موجود است. همچنین احتمال می رود بتوان قرض را به معنای متعارف آن، البته همراه با مفهوم ولایت گرفت. یعنی کسی که چیزی را به خاطر دوستی با ائمه علیهم السلام و تمسکش به ولایت آنان، به برادران شیعه اش قرض می دهد. همچنین به برخی از احادیثی که در اینجا نیز مفید است، در شرح واژه صدقه و امثال آن، اشاره کردیم. پس غافل مباش.

مقسطون: و آن چه این معنا را می رساند. مانند: أقسطوا و نظایر آن. در صحاح و کتاب های دیگر، قسط به کسر به معنای عدالت آمده و مفرد و جمع آن یکی است. در باره کسی که عدالت بورزد، گفته می شود: أقسط الرجل فهو مقسط. آیه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^(۲) [خداوند دادگران را دوست می دارد] که در سوره حجرات و دیگر سوره ها آمده، به همین معنا می باشد.

قسط به فتح و قسوط به معنای ستم و عدول از حق است. در باره کسی که

ص: ۸۰۸

۱- [۱] - بقره/۲۴۵.

۲- [۲] - مائده/۴۲.

ستم و عدول از حق کند، گفته می شود. قسط الرجل فهو قاسط و آیه «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۱) [ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود] که در سوره جن آمده به همین معنا است. ضابطه، این است که هر چیزی که مشتق از اقسط باشد به معنای عدالت و هر آن چه که مشتق از قسط باشد به معنای ستم می باشد.

در احادیث قاسطین به دشمنان ائمه علیهم السلام به ویژه معاویه و اصحابش تأویل شده است. مؤلف می گوید: ظاهر این است که تأویل به معاویه و یارانش از باب مثال بوده و گرنه تمام حاکمان ظلم و جور از آن سه و ما بعدشان، از مصادیق قاسطین می باشند. از این تأویل استنباط می شود که مقسطین نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانسان تأویل می شوند. شاهد و گواه این تأویل احادیثی است که در شرح واژه میزان خواهد آمد و بر این که مراد از قسط، عدالت می باشد، دلالت می کند. افزون بر آن، احادیثی که در شرح واژه رسل آمده نیز بر این تأویل گواهی می دهد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْحَاكِمُونَ بِالْعَدْلِ وَالْقِسْطِ». (گواهی می دهم که شما حکم کننده به عدل و داد هستید). همچنین این تأویل از برخی از احادیثی که در شرح واژه عدل آمده و بر تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و به امام علیه السلام و در خصوص علی علیه السلام دلالت دارد، برمی آید. همچنین از تأویل الموازین القسط به ائمه علیهم السلام می توان تأویل قسط به آنان، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را نتیجه گرفت. پس ائمه علیهم السلام و شیعیانسان، مقسطون و القائمون بالقسط (عدالت ورزان و برپا دارندگان عدالت) هستند، یعنی به علی علیه السلام و پیروی از او و ولایتش تمسک جسته و بر آن ثابت قدم هستند. چنان که در کتاب فضائل الشیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و شیعیانت، برپادارندگان عدالت هستید، چنان که خداوند عز و جل این طور فرموده است. قسط به معنای عدل است و منظور از عدل در ظاهر قرآن، محمد صلی الله علیه و آله و در باطن قرآن، علی علیه السلام می باشد. در روایت دیگری آمده که منظور از قسط در آیه قرآن، عدل و در

ص: ۸۰۹

باطن آن، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. پس تأمل کن و غافل مباش.

قنوط: و آن چه مشتمل بر قنوط است. مانند: قنوط به فتح، من یقنط و نظایر آن. قنوط در لغت به معنای یأس و ناامیدی است. قنط عنه یعنی از او ناامید شد. هو قانط و قنوط یعنی او ناامید می باشد. قنوط به معنای ناامیدی از رحمت خداوند و روح و احسان او شهرت یافته است، چنان که آن، حالت هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان نداشته باشد، است. بنا بر این جای هیچ بحثی نیست که مصداق کسانی که این حالت را دارند، منافقان به ویژه آن سه و اصحاب شان و معاویه و اصحابش هستند که با علی علیه السلام و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دشمنی ورزیدند. چرا که هیچ شکی در باور نداشتن آنان به روز حشر و ثواب و عقاب نیست، پس چگونه به آن چه که به وجودش باور نداشتند، امیدوار بودند؟ بلکه حقیقت این است که هر کسی به ائمه علیهم السلام آزار برساند، اگر چه معتقد به قیامت باشد، از رحمت الهی ناامید شده است. چرا که ائمه علیهم السلام نزد خداوند و رسولش منزلت رفیعی دارند و فضائل آنان به طوری بود که بر هیچ کسی حتی بر قاتلان آنان پوشیده نبود، چنان که بسیاری از آنان به فضائل آنان اعتراف کرده بودند. پس چگونه کسی که نعوذبالله، شفیعان خداوند را دشمنان او قرار می دهد، امید نجات داشته باشد؟!

قارعه: به معنای مصیبت است، زیرا قرع در اصل به معنای ممانعت (کوبیدن) به وسیله ابزار یا عمود می باشد. قوارع الدهر، حوادث کوبنده روزگار می باشد و مراد از آن قیامت است، زیرا قیامت، ترس را بر دل ها می کوبد.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: قارعه به معنای انتقام و عذاب است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل عذاب و تأویل نغمه به شمشیر علی علیه السلام آمده است. بنابراین قارعه نیز می تواند به یکی از آن دو به ویژه قیامت حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. شاهد و گواه این تأویل، احادیثی است که پس از این خواهد آمد و در آن قیامت به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که قیام حضرت قائم علیه السلام، ضربه کوبنده ای است که قائم علیه السلام آن را بر کفار و منافقین وارد می آورد. پس

قطع: و قطیعه یعنی آن چه که به این معنا است. مانند: یقطعون و نظایر آن. قطع در اصل به معنای روشن کردن و تمییز دادن و جدا کردن قسمتی از قسمتی دیگر می باشد. سایر معانی قطع از همین گرفته شده اند. گفته می شود قطعه قطعاً یعنی آن را روشن کرده است. و گفته می شود قطع النهر و الوادی قطعاً و قطوعاً یعنی از رود و وادی عبور کرد یا آن را شکافت. گفته می شود قطع فلان فلاناً بالقطع یعنی او را با آن وسیله (مثلاً شاخ بریده شده) زد. قطع بالحجّه یعنی او را با آن دلیل، ساکت کرد، مانند: أقطعه. گفته می شود قطع لسانه یعنی او را با احسان و نیکی خود ساکت کرد. گفته می شود قطع رحمه قطعاً و قطیعه یعنی او را رها کرد و عاق نمود. گفته می شود بینهما رحم قطعاً یعنی آنها قطع رحم کردند.

قطاع الطريق به معنای دزدی است، مانند: قطع به ضم و قطعه به کسر، گروه از هر چیزی می باشد. مقطعات به معنای لباس های کوتاه می باشد. مفرد آن ثوب است و از لفظ خود، مفرد ندارد و آیه «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ»^(۱) [جامه هایی (از آتش) برایشان بریده شده است] به همین معنا است یعنی لباس هایی برای آنها دوخته شد. گفت می شود: انقطع به صورت مجهول یعنی ناتوان از سفرش است و قطع به معنی به او قطعیت و یقین پیدا کرد و شکی در او ندارد. سایر معانی نیز به همین گونه اند. برخی گفته اند قطیعه به معنای قطع رحم، در عرف، کاربرد زیادی دارد. آیاتی از قرآن که مشتمل بر واژه قطع است به بیشتر این معانی که به روشن ساختن و تمییز دادن، مرتبط می شود، آمده است.

در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَقَطَعْنَاهُمْ»^(۲) آمده که این آیه به معنای آنان را حرکت دادیم، می باشد. پس تأمل کن.

بدان که از جمله آن معانی که در قرآن آمده، معنایی است که پیرامون راهزنی می باشد. چنان که در سوره عنکبوت و شرح واژه قطع الرحم و غیر آن و همچنین

۱- [۱] - حج/۱۹.

۲- [۲] - اعراف/۱۶۸.

در سوره بقره، قتال و دیگر واژه ها آمده است.

در شرح واژه شر از تفسیر امام صادق علیه السلام مطلبی آمده که بر تأویل قطاع الطریق و سیبل به علمای مخالفین که ولایت و راه پیروی از ائمه علیهم السلام را قطع می کنند، دلالت می کند و این که ریشه تمام بدی ها، مخالفین هستند و تمام قبائح و منکرات که از جمله آن قطیعه (قطع ولایت و راه پیروی از امام) می باشد، از فروع آنان است.

در شرح واژه رحم، دلایل تأویل ارحامی که در قرآن ذکر شده به رحم آل محمد علیهم السلام آمده است. پس قطع نیز مربوط به آنان می باشد. چنان که خواهد آمد که صله نیز به همین شکل است. شاهد و گواه همه این مطالب که ذکر نمودیم، سخن امام صادق علیه السلام در تفسیرش است که در بیان عذاب کسی که قطع صله رحم کند فرمود: هر کسی که قطع صله رحم آل محمد علیهم السلام کند یعنی حقوق آنان را انکار کند و آنان را از تکلیف شان باز دارد و غیر آنان را با نام های آنان بنامد و به القاب آنان بخواند و در باره مخالفان خود که از اهل ولایت آل محمد هستند القاب زشتی را به کار برد، در روز قیامت به او گفته می شود: ای بنده خدا، دشمنی محمد و آل محمد علیهم السلام را به خاطر دوستی ات با اینان، به دست آوردی. پس اکنون از آنان، بی نیازی بجوی تا تو را یاری رسانند. اما او هیچ دستگیر و یآوری را نمی یابد و به سوی عذاب دردناک روانه می شود. (ادامه روایت).

مشمتمل بودن این حدیث بر توضیح معنای قطع رحم رسول الله صلی الله علیه و آله نیز واضح و آشکار است. در شرح واژه شرک، حدیثی در تفسیر آیه «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ»^(۱) [به یقین پیوند میان شما بریده شده] به این که منظور از آن، قطع مودت و دوستی می باشد، آمده است. پس اندیشه کن.

قاع: زمین صاف و پهناوری که کوه در آن نباشد. جمع آن قیع و قیعه و قیعان است. تأویل زمین را در ذیل کلمه ارض ذکر کردیم، از آن غفلت مکن.

ص: ۸۱۲

قَذْف: این کلمه و آن چه که به معنای این کلمه و مشتمل بر آن است مانند قَذْف. قَذْف در لغت به معنای پرتاب کردن و انداختن است و به این معنا در قرآن، بسیار آمده است، بنابراین نیازی به تأویل ندارد. این کلمه در عرف به معنای تهمت زدن به زنان محصنه (شوهردار) و متهم کردن آنان به کار زشت و فسق و فجور و نیز به معنای فحش بد دادن، شهرت یافته است. اما این دو معنا در قرآن با کلمه قَذْف نیامده، بلکه با کلمه «رمی» وارد شده است، خداوند در سوره نور می فرماید: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْصَنَاتِ» (۱) [و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند] منظور از رمی در این آیه و آیات مشابه، همان معنای معروف «قذف» است. در کلمه «شُرک» آوردیم که قرآینی وجود دارد مبنی بر این که دشمنان ائمه علیهم السلام بر سر منبر به حضرت فاطمه علیها السلام تهمت زدند. تأویل آیه مذکور نیز همین است، و خدا داناتر است.

اقتراف: این کلمه و آن چه که به معنای این کلمه و مشتمل بر آن است، مانند یقترفون، به معنای کسب کردن است. در کلمه «حسنی» آمد که تأویل اکتساب کار ستوده، مانند انجام دادن کار نیک، به کسب کردن ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام و اطاعت از آنان است.

از همین مطلب استفاده می شود که می توان کار ناپسندیده و نکوهیده را به کسب دشمنی و عداوت اهل بیت علیهم السلام و دوستی با دشمنان آنان و مواردی از این قبیل، تأویل نمود، چرا که اصل تقابل، چنین امری را ایجاب می کند. مطالب ذکر شده در تأویل کلمه «سیئه» مبنی بر ترک ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام، نیز گواه این مدعاست. پس تأمل کن.

قطوف: جمع قطف و به معنای میوه های چیده شده است یا چیزهایی نظیر میوه. گفته می شود «قطف العنب و یقطفه» یعنی انگور را چید. بنا بر این می توان تأویل کلمات فاکهه، ثمره و نظایر آن را در این کلمه نیز صادق دانست. مطالب ذکر شده در ذیل کلمه «حصاد» نیز قابل ملاحظه است. پس تأمل کن تا دریابی.

ص: ۸۱۳

قبول: و کلماتی که مشتمل بر این کلمه است، مانند یقبل و تقبل و نظایر آن. بدان آن چه از احادیث وارد شده در مواضع مختلف برمی آید، ناظر بر این است که قبول و پذیرش عمل با جزای عمل متفاوت است. زیرا جزاء دادن یعنی ساقط شدن قضای عمل و عذاب و لازمه جزاء دادن آن است که کاری با شرایط صحیح انجام پذیرد. اما پذیرش عمل جز با تحقق همه شرایط اخلاص و تقوا، بعلاوه توجه وافی و شناخت کامل، صورت نمی پذیرد. روایتی هست به این مضمون که اگر خداوند عملی را از بنده ای قبول کند هرگز او را عذاب نخواهد کرد. از این روست که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۱) [گفت خدا فقط از تقوایندگان می پذیرد] بنابراین، عمل مقبول، اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان مخلص ایشان است. پس مخالفی که عملش نه صحیح و نه مجاز است، قبول و پذیرش در مورد عمل او قابل تصور نیست. بنا براین، بیشتر موارد قبول و پذیرش، منوط رسیدن به این مرتبه است. حتی اگر در بعضی موارد، کلمه قبول به معنای جزاء دادن، حمل شده باشد، باز هم باید آن را به اهل ولایت منوط دانست. همچنان که از این آیه بر می آید و در کلماتی نظیر رضوان و عفو شواهدی را بر این مدعا ذکر کردیم و در کلمه هباء نیز ذکر خواهیم کرد، پس تأمل کن.

قبله: در قاموس آمده است، قبله جایی است که به سوی آن نماز می گذارند، به معنای جهت، کعبه و آن چه که قبله قرار می گیرد نیز آمده است. گفته می شود قبله و دبره ندارد یعنی جهت ندارد. در کلمه صلاه آوردیم که کلمه قبله به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و بنا بر این بر اساس بطن قرآن، قبله و استقبال، کنایه از چنگ زدن به ایشان و پیروانشان و مسائلی از این دست است. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ما قبله خدا و ما کعبه خدا هستیم. در کلمه کعبه نیز شواهدی بر این مدعا خواهد آمد. و خداوند هدایت گر است.

قتل: قتال و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است، مانند مَنْ قُتِلَ، مَنْ قُتِلَ و الذین یقاتلونک و نظایر آن که در قرآن به الفاظ مختلفی وارد شده است. قتل در

ص: ۸۱۴

لغت به معنای کشتن و هلاک کردن و قتل به معنای مبارزه و درگیری در جنگ است که در شرع اسلام به عنوان جهاد نامیده شده است. گاه قاتل به معنای قتل و اهلک آمده است. مانند این آیه که می فرماید: «قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفَكُونَ» (۱) [خدا آنان را بکشد چگونه (از حق) بازگردانده می شوند] و شاید این قتل به معنای نفرین و عذاب نیز باشد، چنان که از علی علیه السلام در احتجاج روایت شده است که در باره آیه «قَاتِلْهُمْ اللَّهُ...» فرمود: یعنی خدا آنان را نفرین کند. خداوند در اینجا، نفرین را قتل نامیده است و در باره این آیه «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (۲) [کشته باد انسان چه ناسپاس است] فرموده است: یعنی نفرین بر انسان. در ادامه این بحث خواهیم گفت که گاه منظور از قتل، عذاب است، پس تأمل کن. حال باید گفت که در اینجا دو تأویل و معنا برای قتل وجود دارد: یکی همان معنایی است که در حئی و جهاد و امثال آن گفتیم و در هلاک و میت و نظایر آن نیز خواهیم گفت، یعنی این که مراد از قتل، گمراه شدن از ولایت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مطالبی از این دست باشد، و قتالی که در قرآن به آن امر شده است و ستوده می باشد، دفع شبهه مخالفان ولایت و مجاب کردن شخصیت های آنان است و این که اجازه ندهند آنان بندگان سست اعتقاد خدا را از راه حقیقت، منحرف سازند. زیرا انحراف و گمراهی صادر شده از سران مخالفان نسبت به شیعیان ضعیف الاعتقاد جاهلان اهل خلاف در ردّ امامت ائمه علیهم السلام، کفر دانسته شده است و این گمراه کردن ها در زمره اعمال کافران آمده است. خواه از روی اشتباه یعنی جهالت باشد و خواه از روی اعتقاد به حق بودن طریق. مؤید همه این مطالبی که گفتیم سخنی است که در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امام سجاد علیه السلام در حدیثی در باره حکم قتل و قصاص چنین فرمود: می خواهید شما را از قتلی بالاتر از این آگاه کنم که قاتل آن باید قصاصی بزرگ تر از این قصاص را بدهد؟ گفتند: بله، پس فرمود:

ص: ۸۱۵

۱- [۱] - توبه/۳۰.

۲- [۲] - عبس/۱۷.

بزرگ تر از این، آن است که انسان، کسی را بکشد که پس از آن هرگز زنده نخواهد شد. گفتند: آن چه قتلی است؟ فرمود: این که فردی را از طریق پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام گمراه سازد و به راهی غیر از راه خدا ببرد و او را گمراه کند تا طریقه دشمنان علی علیه السلام و دشمنان اعتقاد به امامت او و دور ساختن وی از حق خویش و انکار فضایل او را در پیش گیرد. این همان قتلی است که باعث می شود مقتول برای همیشه در آتش جهنم بسوزد. زیرا جزای چنین عملی باید در ردیف خلود در آتش جهنم باشد. (ادامه روایت). تأویل دوّم برای کلمه «قتل» همان است که در کلمه «شرك» و دیگر کلمات به صراحت و روشنی گفته شد یعنی مراد از قتل نفس که خداوند آن را حرام کرده است، قتل ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنان به انگیزه دینی و غضب حقوقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعطا فرموده است، مانند قتل حسین علیه السلام و یارانش. به علاوه حسین علیه السلام و یارانش مصداق کسانی هستند که مظلوم کشته شدند و دشمنانشان، نکوهیده اند. و قتال و مبارزه ای که در قرآن به آن امر شده است، مبارزه با دشمنان ولایت به هر صورت ممکن است، به ویژه به همراه قائم علیه السلام در زمان رجعت. در احادیث زیادی از ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه از سوره حج «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» (۱) [رخصت (جهاد) داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند] آمده است که منظور از این آیه، حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند که به انتقام خون حسین علیه السلام برخاسته اند. در آخرین فایده از خاتمه آینده، شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (۲) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد] آن است که حضرت قائم علیه السلام و یارانش با کفار و منافقین بجنگند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه: «فَقَاتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَاتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ» (۳) [کشته بادا، چگونه (او)

ص: ۸۱۶

۱- [۱] - حج/۳۹.

۲- [۲] - بقره/۹۳.

۳- [۳] - مدثر/۱۹ و ۲۰.

سنجید؟* آری، کشته بادا، چگونه (او) سنجید [روایت شده است که در حدیثی طولانی فرمود: مقصود خلیفه دوم است و معنای آیه این است که توسط قائم علیه السلام عذاب می شود. (۱)] در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۲) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است] روایت شده است که این آیه در باره قتل حسین بن علی علیه السلام نازل شد، زیرا او مظلوم کشته شد و خداوند به ولی او یعنی حضرت قائم علیه السلام قدرت داده است که اگر به دستور خداوند قیام کند بر دشمنان حسین بن علی علیه السلام سیطره یابد. (ادامه روایت (۳)).

در کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا» (۴) [و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد] فرمود کسی که مؤمنی را در حال دینداری بکشد، همان شخص متعمدی است که خداوند در قرآن فرموده است: «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (۵) [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است]. از امام پرسیدند، اگر دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یکی دیگری را با ضربه شمشیر بکشد، مصداق این آیه است؟ حضرت فرمود: این مصداق قتل عمدی که خداوند در قرآن فرموده است «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است] نیست (۶). مؤلف گوید: می توان از این روایت استنباط کرد که تأویل قتل غیر عمد نیز مانند همین قتل اخیر است. پس تأمل کن. و بدان که معنای دیگری نیز برای قتل وجود دارد و آن این است که انسان چیزی را به انسان مؤمنی، عمداً یا از

ص: ۸۱۷

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲- [۲] - اسراء/۳۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴- [۴] - نساء/۹۳.

۵- [۵] - نساء/۹۳.

۶- [۶] - کافی، ج ۷، ص ۲۷۳.

روی جهالت، نسبت دهد که همین شهرت و آوازه، باعث قتل آن انسان مؤمن شود. در کافی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۱) [و پیامبران را به ناحق می کشند] روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که آنان با دست هایشان، پیامبران را نکشتند و با شمشیرهایشان به آنان ضربت نزدند، بلکه احادیث آنان را شنیدند و آنها را منتشر کردند و به جرم پخش این سخنان، دستگیر و کشته شدند و این، قتل و تجاوز و معصیت است. روایات زیادی داریم مبنی بر این که کسی که رازی را در باره مؤمنی فاش کند، به طوری که سرانجام به قتل آن مؤمن منجر شود یا آن که خیر قتل مؤمنی را بشنود و به آن راضی باشد، در گناه قاتل شریک است. در کلمه فتنه گفتیم، به برخی از مصادیق این نوع قتل، فتنه نیز گفته می شود. پس تأمل کن تا تأویل هر کلمه ای را با معنای مناسب آن درک کنی. و خداوند توفیق دهنده است.

قفل: چیزی که با آن بسته می شود. در سوره محمد صلی الله علیه و آله آمده است: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) [یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است] منظور طبع دل ها و قساوت آنهاست. تأویل طبع را بیشتر ذکر کردیم، پس بیندیش.

قلیل: و آن چه که مشتمل بر قَلت است. در کلمه کثره مطلبی خواهد آمد که نشان می دهد مراد از اکثر نکوهش شدگان، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها هستند. پس مقابل این کثرت کسانی هستند که خدا آنان را به قَلت توصیف کرده است.

در روایت نیز آمده است که شیعه ما در اقلیت هستند. مؤید این معناست آن چه که در معنای کلمه جماعه و شکر در این آیه «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۳) [و از بندگان من اندکی سپاسگزارند] آمده است. مطلب در همه این کلمات، ظاهر و آشکار است، پس تأمل کن و از این تعبیر نیز غافل مباش که زندگی دنیوی را بر

ص: ۸۱۸

۱- [۱] - بقره/۶۱.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - سبا/۱۳.

دشمنان خدا، قلیل دانسته اند، زیرا فانی و زودگذر است. چنان که در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است که فرمود: آن چه عاقبت آن فانی و گذراست، زیاد نیست. در مواضعی نیز کلمه قَلْتُ و معنای آن آمده است که نیازی به تأویل ندارد، پس تدبر کن.

قول: و آن چه که شامل این کلمه است. بدان آن دسته از آیات قرآنی که با لفظ «قول» همراه است، به سه دسته تقسیم می شود: نخست اقوالی که به مدح و نیکی و مسایلی از این دست موصوف می شود، مانند قول ثابت، قول طیب و قول معروف و نظایر آنها. دوم، اقوالی که با نکوهش همراه است و خلاف دسته اول می باشد، مانند قول منکر، قول زور و زخرف القول و لحن القول و قول مختلف و امثال آنها. سوم، کلماتی که آشکارا و صریح به کلمه ای مقرون نیستند، مانند این آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» (۱) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم] و این آیه: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ» (۲) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] و این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» (۳) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد] و نظایر آن.

اما کلمات دسته اول در بسیاری از موارد به ولایت و قول به ولایت و امامت علی و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همچنان که در برخی از روایات وارد شده در کلمات طیب و معروف و غیره ذکر شد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس روایت شده است که در باره این آیه: «يُجِبُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۴) [خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند] گفت: منظور از قول ثابت، ولایت علی علیه السلام است. (۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که قول ثابت را به اعتقاد مقرون

ص: ۸۱۹

۱- [۱] - قصص ۵۱.

۲- [۲] - یس ۷.

۳- [۳] - نمل ۸۲.

۴- [۴] - ابراهیم ۲۷.

۵- [۵] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۲۲۱.

به حجت و برهان تفسیر کردند. پوشیده نماند که اعتقاد حقیقی، اعتقاد به ولایت است. بنابراین می توان سایر موارد «قول» در دسته اول را با همین تأویلی که ذکر کردیم یا نظایر آن، تأویل نمود. بنا براین چنان که از ظاهر امر برمی آید، گوینده این قول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. اما کلمات دسته دوم در بسیاری از موارد به دشمنی و خصومت با علی و ائمه علیهم السلام و ادعای خلافت دشمنان سه گانه آنان و دیگران تأویل می شود.

این دشمنان، به پیامبر صلی الله علیه و آله افترا بستند و احادیثی را به وی نسبت دادند و برای گمراه کردن مردم، چه بسا قرآن را تحریف کردند. برخی از شواهد این مطلب در کلمات زخرف و اختلاف و در حدیث زندیق که در فصل سوم گفتار دوم در توضیح این آیه «يَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»^(۱) [آنها سخنی زشت و باطل می گویند] ذکر شد، آمده است. در کلمه زور نیز به این موضوع اشاره کرده ایم. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی که آن را به طور خلاصه ذکر می کنیم، فرمود: دشمنان ائمه علیهم السلام با دروغ بستن به ائمه علیهم السلام و افترا بستن به ایشان و نقل روایات ساختگی و تحریف شده در مدح سه خلیفه، به حاکمان جور و والیان و قاضیان تقرب می جستند.

بسیاری از علمای معتزله تصریح کرده اند که در زمان معاویه، به دستور وی روایات زیادی در مدح سه خلیفه و بنی امیه و نکوهش ائمه علیهم السلام، جعل شده است. به طور کلی، جعل روایت در دستگاه آنان مشهور بود و شرح آن نیازمند تألیف کتابی قطور است. شاید به علت همین اشتها باشد که ابوحنیفه گفت می توان برای مصالح دینی، حدیث جعل کرد. در شرح کلمه لحن نیز خواهد آمد که لحن القول به دشمنی علی علیه السلام تأویل شده است. بنا براین می توان سایر مواردی که کلمه قول به این صورت آمده است را به این وجهی که بیان کردیم تأویل نمود. در این صورت، گوینده این قول، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان و پیروان آنان هستند، چنان که ظاهر و آشکار است. اما در باره کلمات دسته سوم باید گفت که هر

ص: ۸۲۰

چند هر موضعی، تاویل خاص خودش را دارد ولی در نهایت، همه به موضوع ولایت و امامت مربوط می شود.

ما در اینجا تاویل هایی که در منابع ذکر شده است را می آوریم تا معیاری برای استنباط تاویل مناسب برای سایر موارد باشد. در کافی با سند از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۱) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم امید که آنان پند پذیرند] فرمود: یعنی امام بعد از امام. شیخ ما علامه (ره) فرمود: شاید مفهوم «وصلنا القول»، بیان حق و هشدار و تبلیغ شریعت با انتصاب امام بعد از امام یا قول اعتقاد به ولایت امام بعد از امام باشد. یا آن که منظور همین آیه است که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] یعنی این وعده به وعده دیگر متصل است. طبرسی گفته است: آیه ای بعد از آیه دیگر و سخنی پس از سخن دیگر آوردیم. مؤلف گوید: شکی نیست که امام، بزرگ ترین آیات الهی است، پس بعید نیست که تاویل آیه پس از آیه به امام بعد از امام باشد. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ» (۳) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] فرمود: یعنی تهدید به قتل در دنیا به دست قائم علیه السلام و عقوبت آتش در آخرت. در تفسیر قمی از امام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام در باره این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» (۴) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه های ما یقین نداشتند] فرمود: ای علی، وقتی آخرالزمان فرا برسد، خداوند تو را که ابزاری برای داغ نهادن در

ص: ۸۲۱

۱- [۱] - قصص/۵۱.

۲- [۲] - بقره/۳۰.

۳- [۳] - یس/۷.

۴- [۴] - نمل/۸۲.

دست داری، در زیباترین شکل برون می آورد. (ادامه روایت). (۱) مؤلف گوید: شاید مراد از این سخن همان رجعتی باشد که هنگام قیام مهدی علیه السلام رخ خواهد داد. به طور خلاصه، مقصود از کلمه «قول» در اغلب این موارد، دستور خداوند به یاری ائمه علیهم السلام و ناکام ساختن دشمنان ایشان است. پس تأمل کن. بدان که کلمه قول و مشتقات آن دارای تقسیم دیگری نیز هست و آن این که یا از اقوال خیر است یا از اقوال شر و یا آن که از سوی خداوند است. و همان طور که اندکی پیش گفتیم و در مطالب پیشین نیز ذکر شد و در تأویل برخی از آیات وارد شده در بیان دعوت انبیا و امت های آنان ذکر خواهد شد، همه آنها به موضوع ولایت باز می گردد. پیشتر بیان کردیم که هدف از دعوت همه انبیا و اوصیا، نبوت و امامت بوده است، یعنی نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام.

بر این اساس، اقوال خیر را راهنمایی پیامبران گذشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صالحان این امت، مانند ائمه علیهم السلام و علمای زمان به تمسک به توحید و نبوت و ولایت و ترک دشمنان غاصب حق آنان و ارشاد آنان به گردن نهادن به امر ائمه علیهم السلام و خودداری از نافرمانی امامان و مسایلی از این قبیل، تأویل می کنیم.

در آن دسته از آیات که خداوند به اطاعت فرا می خواند و نسبت به مخالفت تهدید می کند نیز عیناً همین تأویل را ذکر می کنیم. تأویل اقوال اهل شرارت، سخنانی است که اشرار همه امت ها و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، به ویژه منافقین، مطرح می کنند و همه حقیقت و فضیلت آنان یا برخی از آن به و یژه ولایت را انکار می کنند. این اشرار، معتقدان به ولایت را تکذیب کرده و ادعا می کنند ولایت، دروغی بیش نیست و دعوت کننده به آن ساحر و کاهن و مجنون است و سخنانش از جانب خدا نیست و زاییده افکار خود اوست. آنان روز محشر و رستاخیز بزرگ و کوچک و قیامت کبری به ویژه قیامت صغری یعنی رجعت را

ص: ۸۲۲

انکار می کنند. سایر اقوال اهل شرارت در باره انکار حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز در مفهوم همین کلمه نهفته است. یکی از شواهد مطالبی که ذکر کردیم، روایتی است که از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ»^(۱) [بر خدا چیزی را که نمی دانید بر بندید] نقل شده است که فرمود: یعنی این که به امامت کسی معتقد باشید که هیچ بهره ای از امامت برای او قرار داده نشده است. (ادامه روایت). زیرا کاملاً ظاهر و آشکار است که قول و گفتاری که از آن نهی شده است، ادعای امامت برای اشخاصی غیر از ائمه علیهم السلام است. و در مقابل، قول خیر، ادعای امامت ائمه علیهم السلام می باشد.

بنا بر این اگر کسی در مطالبی که گفتیم، تأمل کند، معیار تأویل در بسیاری از آیات را به دست خواهد آورد. و خداوند هدایت گر است.

قدم: و تقدم و هر آن چه این معنا را می رساند، مانند متقدم و نظایر آن. قدم در لغت به معنای گذشته و به معنای پا می باشد.

این کلمه مؤنث است و جمع آن اقدام می باشد. گفته می شود قَدَمَ القوم و استقدم یعنی از آنان پیش گرفت. و قدم القوم یعنی کسی که در پیشاپیش آنان حرکت می کند و معانی دیگری نیز دارد. قدیم به معنای عتیق (کهنه) است، البته نه به معنای مصطلح آن. چون این را دانستی بدان که در مواضع مختلفی از قرآن، مایه ثبات قدم و نظایر آن آمده است. چنان که خداوند در سوره بقره و دیگر سوره ها می فرماید: «وَوَيْبَتْ أَقْدَامَنَا»^(۲) [و گام های ما را استوار دار] و در سوره محمد صلی الله علیه و آله: «وَوَيْبَتْ أَقْدَامَكُمْ»^(۳) [و گام هایتان را استوار می دارد] و آیاتی از این دست.

و خداوند در سوره نحل می فرماید: «فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ ثُبُوتِهَا»^(۴) [تا گامی بعد از استواریش بلغزد] و در سوره یونس: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ»^(۵) [و به

ص: ۸۲۳

۱- [۱] - بقره/۱۶۹.

۲- [۲] - بقره/۲۵۰.

۳- [۳] - محمد(ص)/۴۷.

۴- [۴] - نحل/۹۴.

۵- [۵] - یونس/۲.

کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است] و در سوره حجر: «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَّقِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ» (۱) [و به یقین پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] و در سوره مدثر: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] و در مواضع زیادی چنین آمده است: «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيُودِيَهُمْ» (۳) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] و «أَيُودِيَكُمْ» (دست های شما) و در مواضعی نیز آیاتی است که مفهوم پیش فرستادن نفس را در بر دارد، مانند فرموده خداوند در سوره انفطار: «عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ» (۴) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بدان] و نظایر آن.

از روایاتی که در تفسیر اغلب این آیات خواهد آمد، روشن می شود که تأویل و باطن این اعمال که پیش فرستاده می شود، ولایت و پابندی به آن است. در اینجا به مضامین برخی از این روایات اشاره می کنیم تا موضوع بر اهل بصیرت روشن گردد. در سوره یونس نیز خواهد آمد که «قدم صدق» به پیامبر صلی الله علیه و آله و شفاعت وی و به علی علیه السلام و ولایت تأویل شده است.

در کافی و تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است که مقصود از «قدم صدق»، ولایت است و این آیه در ولایت علی علیه السلام نازل شده است. از این روایت بر می آید که می توان قدم ثابت و ثبات قدم را نیز همین گونه تأویل کرد، یعنی باقی ماندن بر ولایت و پابندی به آن، به طوری که در دنیا و آخرت، متزلزل نشود و دچار لغزش و ارتداد نگردد. شاهد این مدعا، روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «وَلِيُزْبَطَ عَلَي قُلُوبِكُمْ وَيُثَبَّتَ بِهِ الْأَقْدَامُ» (۵) [دل هایتان را محکم سازد و گام هایتان را

ص: ۸۲۴

۱- [۱] - حجر/۲۴.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

۳- [۳] - بقره/۹۵.

۴- [۴] - انفطار/۵.

۵- [۵] - انفال/۱۱.

بدان استوار دارد] نقل شده است که فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند علی علیه السلام را به قلب او پیوند می زند و بر ولایت ایشان ثابت می ماند. (۱)

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که حضرت آیاتی را ذکر کردند و آنها را چنین تأویل کردند که این آیات در این باره نازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم واز جمله خلفای سه گانه امر فرمود که خلافت و امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کنند.

حضرت فرمود: پس از آن که آن دو نفر به امارت علی علیه السلام رضایت دادند، گفتند: به خدا سوگند ما آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، به علی علیه السلام تسلیم نخواهیم کرد. پس این آیه نازل شد: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ» (۲) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکند] ادامه آیات، تا آنجا که می فرماید: «وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» (۳) [و زنهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد]. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یعنی پس از آن که امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کردید.

پس اندیشه کن و از آن چه که در کلمه «أذن» گذشت نیز غفلت نکن که خداوند ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان واجب گردانیده است و پوشیده نیست که یکی از آن اعضا، قدم و پا می باشد، چنان که در کلمه «رجل» ذکر کردیم. و خداوند داناتر است.

و نیز در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ» (۴) [و به یقین

ص: ۸۲۵

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵.

۲- [۲] - نحل/۹۱.

۳- [۳] - نحل/۹۴.

۴- [۴] - حجر/۲۴.

پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] فرمود: آنان مؤمنان این امت هستند. (۱) از همین روایت برمی آید که تأویل مستأخرین، منافقین است، چنان که در کلمه «تأخر» ذکر کردیم.

در کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] فرمود: کسی که برای ولایت ما پا پیش نهد، از جهنم دور خواهد شد و کسی که از آن دور گردد، به جهنم نزدیک خواهد شد. (ادامه روایت). در شرح کلمه سابق و آخر و اول، روایت هایی در این مضمون آوردیم و به طور مبسوط سخن گفتیم.

در تأویل این آیات، در تفسیر قمی آمده است که خداوند فرمود: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (۳) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بداند.] این آیه در باره خلیفه دوم نازل شده است، یعنی آن چه را که از ولایت ابوفلان و ولایت خویش، مقدم داشته و آن چه را که از ولایت والیان امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به تأخیر انداخته است.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه: «بِمَا قَدَّمَتْ أُيُدِيهِمْ» (۴) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] فرمود: یعنی ناسپاسی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او ائمه علیهم السلام و تکذیب وی و تحریف قرآن و نظایر آن. پس تأمل کن و مواضعی که براساس مطالب گفته شده، نیازمند تأویل است و آنجا که نیازی به تأویل ندارد را شناسایی کرده و از آن غفلت مکن، و خداوند هدایتگر است.

قسم: و آن چه شامل کلمه قسم می شود، مانند أقسموا و نظایر آن. قسم و حلف و یمین به یک معنا هستند و در کلمه یمین، تأویل آن در زمینه ولایت و

ص: ۸۲۶

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

۳- [۳] - انفطار/۵.

۴- [۴] - بقره/۹۵.

مسایلی مربوط به آن خواهد آمد. در کلمه «حلف» نیز این مطالب ذکر شده است و شاید بتوان همان موارد را در باره کلمه قسم نیز صادق دانست. پس غفلت نوز.

قسمه: و استقسام و کلماتی که چنین مفهومی را می‌رسانند، مانند تستقسموا و نظایر آن. در کلمه «أزلام» تفسیر قسمه و استقسام (بهره خواستن) ذکر شده است. در آنجا گفتیم که تأویل این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت است.

بنا بر این شاید بتوان بهره خواستن را پیروی خلیفه از آراء و تمایلات آنان و تقسیم کردن خلافت، در میان ستمگران و موارد مشابه تأویل نمود. در این صورت چه بسا این امکان وجود داشته باشد که چنین تأویلاتی را در سایر آیاتی که شامل کلمه قسمه هستند، صادق دانست. و خداوند هدایت‌گر است.

قلم: معنای قلم، مشهور و شناخته شده است. در پایان فصل اول خاتمه بعدی در تأویل «ن وَالْقَلَمِ»^(۱) خواهد آمد که «نون»، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و «قلم»، نام علی علیه السلام است. در سوره قلم، مناسبت قلم، بیان خواهد شد. شاید بتوان کلمه اقلام را نیز مانند قلم تأویل نمود. و خداوند دانایتر است.

قوم: در لغت به معنای گروهی از مردان و زنان است. هم مذکر و هم مؤنث آورده می‌شود. گفته شده است که قوم، به مردان اختصاص دارد. قوم از کلماتی است که از لفظ خودش مفرد ندارد. جمع آن اقدام است و در قرآن هم برای ستوده شدگان و هم برای نکوهش شدگان آمده است.

مقصود از ستوده شدگان، مؤمنان از اهل ولایت هستند که به لطف ائمه علیهم السلام هدایت شده و به فضل ولایت آنان، تقرب جسته‌اند، هر چند از ملت‌های پیشین بوده باشند. و مقصود از نکوهش شدگان کسانی‌اند که ولایت را نپذیرفته‌اند، چنان‌که نمایان و آشکار است. مؤید این مطلب، موضوعی است که در شرح کلمه «لُدَّ» خواهد آمد و این آیه قرآن: «قَوْمًا لُدًّا»^(۲) [مردم ستیزه‌جو] به بنی‌امیه و نظایر

ص: ۸۲۷

۱- [۱] - قلم/۹۱.

۲- [۲] - مریم/۹۷.

آنان تأویل شده است. در باب دوم از فصل اول از گفتار سوم، مطلبی ذکر شده که دلالت می کند کلمه قوم در این آیه: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ» (۱) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند] به اهل اسلام تأویل شده است.

شرح این موضوع را در آنجا به تفصیل گفتیم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در نزد ایشان نام گروهی را بردند که به ولایت علی علیه السلام ایمان نداشتند، حضرت فرمود: «فَإِنْ يَكْفُرُ بِهَا عَوْلَاءُ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (۲) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] و به جماعتی اشاره کرد که یاران او بودند. یعنی آنان مصداق کلمه قوم هستند که در آیه وارد شده است.

یکی از روایت های جالب و مناسب این موضوع، روایتی است که یکی از مخالفان نقل کرده که روزی معاویه گفت: خداوند، قریش را به سه دلیل، برتری بخشیده است. اولی این آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۳) [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] و ما، خویشاوندان او هستیم و دوم این آیه: «وَإِنَّهُ لَدِكُّكَ لَكَ وَلِقَوْمِكَ» (۴) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] و ما، قوم او هستیم و سوم این آیه: «لَا يَلْمَافِ قُرَيْشٍ» (۵) [برای الفت دادن قریش] و ما، قریش هستیم. مردی از انصار گفت: عجله نکن معاویه، خداوند فرموده است: «وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ» (۶) [و قوم تو آن (قرآن) را دروغ شمردند] و تو از قوم او هستی و نیز فرموده است: «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (۷) [پروردگارا، قوم من این قرآن را رها

ص: ۸۲۸

۱- [۱] - اعراف/۱۵۹.

۲- [۲] - انعام/۸۹.

۳- [۳] - شعراء/۲۱۴.

۴- [۴] - زخرف/۴۴.

۵- [۵] - قریش/۱.

۶- [۶] - انعام/۶۶.

۷- [۷] - فرقان/۳۰.

کردند] و تو از قوم او هستی. این سه آیه در مقابل آن سه آیه و اگر تو افرون کنی ما نیز خواهیم افزود. (۱) پس اندیشه کن.

در بسیاری از احادیث و روایات، قوم ستوده شدگان این امت و قوم پیامبر صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام و یاران او و ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

تردید نیست که آنان بهترین بازماندگان و در رأس آنها هستند. آنان واقعاً مصداق آیات محسوب می شوند. یکی از این احادیث، روایتی است که در کلمه «حَبَّ» ذکر شد، که آیه: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۲) [آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در باره علی علیه السلام و یاران او نازل شده است. از امام صادق علیه السلام نیز روایتی ذکر کردیم که در تفسیر این آیه: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (۳) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم او هستیم.

ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا ءَؤُلَاءَ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (۴) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] فرمود: یعنی این که من اهل بیت تو را مسئول ایمانی قرار دادم که تو را به خاطر آن فرستادم، پس آنان هیچ گاه به این ایمان، کفر نخواهند ورزید. پس تأمل کن و غفلت مکن.

قیامت: و مقام. معنای یوم القیامه و یوم القیام و آن چه به این معناست، مانند یقوم الناس و نظایر آن معلوم است. در علل از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: قیامت به این نام نامیده شده است، زیرا مردم برای حساب بر می خیزند. کلمه قیامت، به قیام قائم علیه السلام و رجعت مردم به دنیا نیز تأویل

ص: ۸۲۹

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- [۲] - مائده/۵۴.

۳- [۳] - زخرف/۴۴.

۴- [۴] - انعام/۸۹.

شده است. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۱) [و روزی که گواهان بر پای می ایستند] فرمود: به خدا سوگند، این آیه در باره رجعت است.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه: «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲) (روز قیامت) فرمود: یعنی قیام قائم علیه السلام. مؤید این مطلب، احادیثی است که در کلمه «یوم» خواهد آمد. حکایت عجیب و جالبی وجود دارد که شاید بتوان با استفاده از آن تأویل برخی از آیاتی را که در آنها کلمه قیامت یا نظایر آن آمده است، تأویل نمود. یکی از علما نقل کرده است که روزی ابوذر که خداوند از او خشنود باد، بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: می دانی کی قیامت فرا می رسد؟ گفت بله، وقتی که خاندان نبوت و برهان را ویران و اهل عزت و برتری را غارت کردند و برگزیده های خداوند یکتا را نافرمانی نمودند و ابن آکله الذبان و بدترین مردمان را از میان میانسالان و جوانان بر مسند خلافت نشانند و سنت خداوند را از بین بردند، قیامت عظمی و طامه کبری فرا می رسد.

اما کلمه مقام و مقامه. در قاموس و غیره، کلمه مقامه به فتح به معنای مجلس و به ضم به معنای اقامت است. مقام و مُقام به معنای موضع نیز هست. در سوره فاطر، کلمه دارالمقامه وارد شده است و در تفسیر این سوره، شواهدی ذکر خواهد شد که نشان می دهد منظور از این کلمه، جایگاه های ائمه علیهم السلام و پیروانشان در بهشت است. در کلمه «دار» نیز مطالبی اشاره وار ذکر شد که می توان دار را به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تأویل کرد. اما در باره کلمه مقام باید گفت که در قرآن به طور مکرر وارد شده است، مانند مقام ابراهیم، مقام معلوم، مقام کریم، مقام امین و مقام محمود و نظایر آن، که هر یک از این کلمات را باید برحسب درجات تقرب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به خداوند در دنیا و آخرت و جایگاه آنان در بهشت و شفاعت بزرگ آنان برای شیعیان در روز قیامت و پایبند

ص: ۸۳۰

۱- [۱] - غافر/۵۱.

۲- [۲] - بقره/۸۵.

بودن به دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد و این که ابراهیم شیعه علی علیه السلام بوده است. خداوند متعال در باره «بیت» (کعبه) فرموده است: «آيَاتُ بَيْتِنَا مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ» (۱) [نشانه هایی روشن (از جمله) مقام ابراهیم علیه السلام است]. پس اندیشه کن.

در تفسیر فرات بن ابراهیم و منابع دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه: «وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۲) [و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] فرمود: این آیه در باره ائمه علیهم السلام و اوصیای آل محمد علیه السلام نازل شده است. در کشف الغمه از انس روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که به طرف علی علیه السلام می آمد و این آیه را تلاوت می کرد: «عَسَى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۳) [امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند] سپس گفت: ای علی، مقام محمود آن است که خداوند قدرت شفاعت را به من اعطا کرده است و شفاعت من جز به شیعیان تو نرسد. (ادامه روایت). در برخی از متون، زیارت امام علی علیه السلام تعبیر یا «رَبِّ الْمَقَامِ» آمده است. استاد ما علامه، در باره کلمه نخست، یعنی در آمدن به مقام ابراهیم یا حج یا عمره گفته است: این ورود جز با ولایت تو پذیرفته نمی شود و کسی که بدون اعتقاد به ولایت تو به آن درآید، گویی از در وارد نشده است. شاید منظور از مقام محمود، ورود به رستخیز و حاضر شدن در برابر خداوند متعال برای حساب است، کنایه از این که خلق به او رجوع می کنند. و در باره کلمه دوّم، یعنی المقام گفته است به معنای حسابرسی اعمال بندگان در روز رستخیز است و او صاحب مقام عظیمی در درجه قرب و کمال است.

از سوی دیگر، ممکن است منظور از قیام، بهشت و درجات عالی آن و شفاعت بزرگ باشد. و پیدا است که همه اینها منوط به ولایت علی علیه السلام و رضایت

ص: ۸۳۱

۱- [۱] - آل عمران/۹۷.

۲- [۲] - صافات/۱۶۴.

۳- [۳] - اسراء/۷۹.

اوست. و نیز محتمل است که مراد از قیام، قیام امامان علیه السلام و رجعت آنان به هنگام قیام قائم علیه السلام باشد. زیرا هر یک از آنان دارای قیامی معلوم است و هر کدام از آنان، صاحب قیام می باشد، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام. باب المقام و نظایر آن نیز همین گونه تأویل می شود. به طور کلی بعید نیست که بتوان کلمه مقام را در هر جای قرآن که آمده باشد، متناسب با مواردی که ذکر کردیم، تأویل نمود. پس تأمل کن و خداوند توفیق دهنده و هدایت گر است.

قیام: و مقیم و قائم و قوام و اقامت و مستقیم و أقوم و کلماتی که این معنا را می رساند و شامل قیام و اقامت و استقامت می شود، مانند قوموا، أقیموا، استقیموا و قیمه و نظایر آن مانند این آیه: «دیناً قیماً» (۱) [دینی پایدار] و آیات بسیاری که در بردارنده این کلمه است. در قاموس و دیگر کتاب های لغت آمده است که قام قوماً و قیاماً و قامه و قومه به معنای انتصب (ایستاد) است. و وصف آن قائم و قیم و قوام و قیام است. قام الأمر و استقام به معنای اعتدل (راست شد) و قومه به معنای عدلته (او را راست ساخت) است و وصف آن قویم و مستقیم می باشد.

القوام بر وزن سحاب به معنای عدل است و امت قائم و مستقیم یعنی امت عادل. أقوم یعنی، صحیح تر و عادل تر و أقام بالمکان یعنی اقامتی که طولانی شود و أقام الشيء یعنی آن را ادامه داد و أقام فلاناً (فلانی را ایستاند). برعکس «أجلسه» (او را نشاند) است و قام بالأمر و أقام یعنی آن را به سامان رساند.

قوام به کسر قاف یعنی پایه کار و ستون آن. گفته می شود فلانی قوام و قیام خانواده خویش است، یعنی کار آنان را استوار می سازد. قیوم از اسماء خداوند متعال است یعنی تدبیر کننده ای که زوال پذیر نیست. در روایات آمده است که استقامت و مترادف های آن به معنای پایداری و ثبوت بر ولایت ائمه علیهم السلام و امامت آنان و تداوم بر اطاعت ایشان است. از همین روایات برمی آید که اعوجاج را می توان به ترک ولایت تأویل کرد، همچنان که در کلمه عوج، شرح دادیم. کلمه اقامه و آن چه به معنای آن است به اقرار به ولایت، یعنی اقرار به امام و محبت او و

ص: ۸۳۲

تداوم بر ولایت تا رسیدن به اعتدال و راستی، تأویل شده است. اقوم و القائمین و المقیمین بأمور الخیر و امثال آن مانند قیّم و قیّمه و قوام و نظایر آن به امام قائم علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان بر حسب مقام، تأویل می شود. اگر قیام به معنای قیّم باشد نیز همین تأویل را دارد. اما قیام به معنای مصدری را می توان بر حسب مناسبت، به استواری بر ولایت و مفاهیم مشابه آن تأویل کرد. معنای یوم القیامه را نیز در شرح کلمه پیشین ذکر کردیم.

در کلمه اسراف نیز تأویل قوام در انفاق کردن آن چه خدا بدان امر کرده است، ذکر شد که بزرگ ترین آن، ولایت و اهل ولایت است. تأویل کلمه مستقیم در شرح کلمه صراط و کلمات دیگر آمد که نشان می دهد صراط مستقیم و طریق مستقیم و قسطاس مستقیم و نظایر آن به امام و ولایت تأویل می شود و نیز معیاری است برای تأویل هر کلمه ای که صفت مستقیم برای آن آمده است.

در روایتی آمده است که مقصود اصلی دستور خداوند به پیامبر برای قیام، هشدار دادن (انذار) بوده است. روایت دیگری نیز هست که هدف از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله را انذار کردن نسبت به ولایت، در رجعت می داند. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ» (۱) [ای کشیده ردای شب بر سر* برخیز و بترسان] فرمود: مقصود از این آیه، محمد صلی الله علیه و آله و قیام وی در رجعت برای انذار کردن است. (ادامه روایت). اینک برای اثبات تأویل کلماتی که ذکر کردیم، روایاتی را می آوریم.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در معنای این آیه: «فَادْعُ وَاسْتَقِمْ» (۲) [به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام و بر ولایت علی علیه السلام. و در باره این آیه: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِمْ» (۳) [برای هر یک از شما که خواهد به راه راست

ص: ۸۳۳

۱- [۱] - مدثر/ ۱ و ۲.

۲- [۲] - شوری/ ۱۵.

۳- [۳] - تکویر/ ۲۸.

رود] فرمود: یعنی در پیروی از علی علیه السلام و ائمه پس از او، و در باره این آیه: «قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا» (۱) [گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند] فرمود: یعنی بر ولایت علی علیه السلام پایدار ماندند. (۲) در تفسیر عیاشی و دیگر منابع از امام صادق علیه السلام در باره همین آیه روایت شده است که فرمود: یعنی طاعت خدا و رسول و ولایت را به کمال رساندند و بر آن پایدار ماندند. در روایت دیگری آمده است یعنی بر اطاعت از ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری پایدار ماندند. در این زمینه، روایت متعددی وجود دارد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام از آیه «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۳) [و نماز را بر پا دارید] مطالبی آمده است که در شرح کلمه صلاه به طور مفصل ذکر شد و از آن روایت چنین برمی آید که به پای داشتن نماز را می توان به پای داشتن امامت ائمه علیهم السلام و اطاعت از ایشان تأویل نمود. زیرا به تفصیل بیان کردیم که براساس این تأویل، ائمه علیهم السلام همان صلاه هستند. در کلمه دین نیز آوردیم که دین به معنای اقرار به ولایت و به اقامت امام علیه السلام و تلاش برای ترویج ولایت اوست. در شرح کلمه وزن نیز مطالبی خواهد آمد که نشان می دهد، «أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ» (۴) به «أَقِيمُوا الْإِمَامَ بِالْعَدْلِ»، تأویل می شود. به طور کلی، اقامه، مضاف قرار گرفته است و حکم آن همان حکمی است که در باره مضاف الیه آن جاری می شود و هر جا که این کلمه آمده است به چیزی امر می کند و منسوب به ولایت می شود، یعنی آن امر باید همراه با پابندی به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام انجام گیرد. به علاوه در بسیاری از موارد، تأویل مضاف الیه آن ذکر شده است که به امام علیه السلام و ولایت او باز می گردد، پس تأمل کن.

در روایت علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «إِنَّ عَدَا

ص: ۸۳۴

۱- [۱] - فصلت/۳۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳- [۳] - بقره/۴۳.

۴- [۴] - رحمن/۹.

الْقُرْآنَ يَهْدِي لِتِي هِيَ أَقْوَمٌ» (۱) [قطعاً این قرآن به آیینی که خود پایدارتر است راه می نماید] آمده است که فرمود: یهدی إلى الإمام، یعنی به سوی امام، هدایت می کند. نظیر این روایت در کلمه اعتصام نیز ذکر شد و روایتی همانند آن از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. شاید مقصود، شیوه و طریقت امام باشد، چنان که از تأنیث التی بر می آید. مؤید این مطلب، روایتی است که از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است که فرمود: به سوی ولایت، راهنمایی می کند. همان طور که در شرح کلمه طریق ذکر شد، در برخی از متون زیارتی، امام با کلمه «طریق» مخاطب قرار داده شده است: أیها الطریق الأقوم که در کلمه قسط نیز احادیثی ذکر شد که نشان می داد ائمه علیهم السلام و امام علی علیه السلام و شیعیان او به پادارندگان قسط هستند. در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: امام، قائم به امر خداست. (ادامه روایت).

در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، قائم به امر در میان مسلمانان و ناطق به قرآن است. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی نیز آمده است که خداوند آنان را قوام امر خویش قرار داده است. و در برخی دیگر، تعبیر «أَنْتُمْ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ» یعنی شما قائم به امر او هستید، آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما قوام خداوند بر خلق او هستیم. در کلمه دین نیز روایاتی ذکر شد مبنی بر این که مقصود از دین قیّم و دین قیّمه، ائمه علیهم السلام و اقرار به امامت آنان و به کمال رساندن ولایت ایشان است. در برخی روایات نیز این تعبیر به علی علیه السلام و معرفت او تأویل شده است. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (۲) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] آمده است که فرمود: مقصود از دین القیّمه، حضرت فاطمه علیها السلام است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه مذکور

ص: ۸۳۵

۱- [۵] - اسراء/۹.

۲- [۱] - بینه/۵.

فرمود: مقصود از آن، دین حضرت قائم علیه السلام است. آن چه بیان شد، تأویلاتی بود که امکان آن را یافتیم تا به طور خلاصه در باره این کلمات، ذکر کنیم. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که باید هر تأویل را در صورت نیاز، متناسب با اقتضای مقام به کار برد، البته اگر وجود یک نص خاص، مانع از تأویل نگردد. و خداوند هدایت گر است.

قارون: در کلمه فرعون ذکر شد که «سعد» قارون این امت است، مقصود سعد بن ابی وقاص است که مخالفان، او را در زمره «عشره مبشره» (ده بشارت دهنده) می دانند، چنان که سید بن طاووس در کتاب الیقین به آن تصریح کرده است. وجه شبه میان فرعون و سعد کاملاً ظاهر است، زیرا ارتداد پیدا کرد و سرانجام متکبرانه از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام سرباز زد و او را در جمل و صفین و دیگر جنگ ها یاری نکرد، با آن که از برحق بودن آن حضرت کاملاً آگاه بوده و در مواردی به آن اعتراف کرده است. او بسیار ثروتمند نیز بود. ثروتی که در جنگ با عجم اندوخته بود. گفته شده، از برخی از روایات برمی آید که نعتل (عثمان) به منزله قارون است. چنان که پیداست، هر دو قول را می توان پذیرفت. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

قرن: و قرون و قرین و ذوالقرنین و همانند آن. در نهاییه آمده است که قرن به اهل هر زمان گفته می شود و از اقتران گرفته شده است. گویی مقداری است که اهل هر زمان در عمر و احوال خویش به آن نزدیک می شوند. قرن به چهل سال و سی سال و هفتاد سال و هشتاد سال و نیز یکصد سال اطلاق شده است. و نیز گفته اند قرن به معنای مطلق زمان است. مصدر قرن، یقرن است و جمع آن قرون می باشد. معنای قرن در حیوانات مشخص است (شاخ). در قاموس آمده است که قرن در انسان به طرف فوقانی و گوشه و نیز کنار سر اطلاق می شود و قرون الرأس از همین کلمه است، یعنی اطراف سر. به رئیس یک قوم نیز قرن گفته می شود. ذوالقرنین، نام اسکندر معروف است. در علل نام گذاری وی به ذوالقرنین، وجوه مختلفی گفته شده است که در سوره کهف خواهد آمد. قرین به معنای همدم همیشگی است. معانی دیگری نیز برای آن کلمه ذکر شده است.

قران: و اقتران به معنای جمع شدن دو چیز است. در سوره کهف، روایتی خواهد آمد که امام علی علیه السلام داستان ذوالقرنین را نقل کرد و گفت: در میان شما نیز کسی همچون وی وجود دارد. منظور حضرت، خودش بوده است. گفته شده که دلیل این تشابه آن است که دو ضربه شمشیر بر سر حضرت وارد آمده است. یک ضربه در جنگ خندق و دیگری ضربه ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد. وجه دیگری نیز گفته شده که در جای خود خواهد آمد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی علیه السلام فرمود: برای تو در بهشت، گنجی خواهد بود و تو ذوالقرنین آن خواهی بود. یکی از شارحان حدیث از اهل سنت گفته است، مقصود این است که تو دو سوی بهشت و سرزمین پهناور آن هستی. برخی نیز گفته اند، مراد این است که تو دو سوی این امت هستی. در کلمه نذیر نیز روایتی خواهد آمد که مؤید این قول است. برخی گفته اند منظور از قرنین، حسن و حسین علیه السلام هستند. چرا که سروران این امت و سرور جوانان اهل بهشتند. پس تأمل کن تا تأویل قرآن را نیز دریابی. البته در بیشتر آیات قرآنی، قرن و قرون به معنای ملت های هلاک شده است. پوشیده نیست که هلاک ملت ها به دلیل ترک ولایت است، هم چنان که در مقدمات پیشین ذکر شد. همانند «الْهَالِكُونَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (هلاک شدگان این امت) که سبب هلاکت آنان، ترک ولایت بوده است.

قرین و آن چه به این معناست، بیشتر در زمینه نکوهش است. در حدیث آمده است که هیچ کس نیست، مگر آن که قرینی بر او گماشته شده است. مقصود، فرشتگان و شیاطین همراه اویند که فرشتگان، او را به خیر و شیاطین، او را به شرارت می خوانند. مؤید این کلام، گفتار خداوند متعال در سوره زخرف است: «وَمَنْ يَعْتَسِبْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضًا لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۱) [و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد] و در سوره نساء: «مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (۲) [و هر کس شیطان یار او

ص: ۸۳۷

۱- [۱] - زخرف/۳۶.

۲- [۲] - نساء/۳۶.

باشد، چه بد همدمی است]. گفتار اولی که بر منبر گفت من شیطانی دارم که گمراه می سازد، از همین باب است. شاید مراد وی مفهوم دوم نیز باشد. چنان که تأویل شیطان در قرآن چنین است و در کلمه شیطان به وضوح مطرح شد. بنا بر این می توان قرن را در بسیاری از موارد به مفهوم دوم تأویل نمود. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

یقطین: در سوره صافات، گیاه یقطین ذکر شده است و به گیاهی گفته می شود که تنه نداشته باشد، مانند کدو و نظایر آن. یقطین، بیشتر به کدو حلوائی اطلاق می شود. به انجیر و و درخت موز نیز یقطین گفته شده است. شاید تأویلی که در کلمه شجر ذکر کردیم، برای یقطین نیز مصداق پیدا کند. پس غفلت مکن.

قریه: و قری. در قاموس، قریه به کسر نیز خوانده می شود به معنای محل تجمع است و منسوب آن قروی و جمع آن قُری است. گفته اند قریه از این رو قریه نامیده شده که آب در آن جمع می شود. قریه در قرآن به صورت ستوده و نکوهش شده وارد شده است. و ورود آن در قرآن بسیار است. در بیشتر مواردی که قریه بدون مضاف الیه «اهل» آمده است، بر مردمان ستوده شده و نکوهش شده اطلاق شده است، چنان که خواهد آمد. در آن دسته از آیاتی که هدف از قریه، مردمان ستوده شده است، به ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان تأویل می شود. در اینجا برخی از روایات را که شاهد این مدعاست می آوریم:

در تفسیر عیاشی و احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را مثال قرار می دهد؛ ما قری هستیم که خداوند به آن برکت داده است در این آیه: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَاتِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَىٰ ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا» (۱) [و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم].

در روایتی دیگر فرمود: دلیل آن، این آیه است: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» (۲) [و از (مردم)

ص: ۸۳۸

۱- [۱] - سبا/۱۸.

۲- [۲] - یوسف/۸۲.

شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو! و این آیه: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا» (۱) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند] و نظایر آن. این پرسش و مردان سرکش و نافرمان، نشان از قریه ای دارد، بی دیوار و بارو. امام را گفتند: «قری ظاهره» چیست؟ فرمود: شیعیان ما هستند، یعنی دانشمندان شیعه. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: قری ظاهره، رسولان و نقالان علم به شیعیان ما و فقهای شیعه هستند. سپس فرمود: در این آیه: «وَقَدْ رُزْنَا فِيهَا السَّيْرَ» (۲) [در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم] سیر، مثالی برای علم است، «سَيَّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ» (۳) [در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید] همان علم حلال و حرام و فرائض و احکام است که در شب ها و روزها (از پس پرده روزگاران) به آنان می رسد و اگر این علم را از منابعی که به آنان امر شده است، اخذ کنند، دچار تردید و گمراهی نخواهند شد. در روایتی نیز آمده است، از انحراف و کجروی در امان خواهند بود. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که مقصود، حرکت ایمن شیعیان در زمان حضرت قائم علیه السلام و کامل کردن دین از طریق صاحب الأمر علیه السلام است و آن حضرت برای برخی از سفیران و نمایندگان از خواص اصحابش تویح کرده است که ما همان قری هستیم که خداوند به آنها برکت داد و شما قری شاهد هستید. (ادامه روایت). شاید دلیل کنایه ایشان به قری این است که آنان مجمع العلوم هستند. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم هستم. و نیز محتمل است کلمه قری به اهل قری تأویل شود. البته وجه اول بهتر و رساتر است. و خدا عالم است.

قسوه: و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است. ضد رقت است. قلوب قاسیه در قرآن بسیار آمده است. در کلمه قلب، ذکر کردیم که می توان آن را به دل های

ص: ۸۳۹

۱- [۱] - طلاق/ ۸.

۲- [۲] - سبا/ ۱۸.

۳- [۳] - همان.

دشمنان ائمه عليهم السلام و موارد مشابه تأویل کرد. مؤید این موضوع، مطالبی است که در تأویل آیات مشتمل بر این کلمه، در لابلای کتاب خواهد آمد، پس غفلت مکن.

قضاء: قضاء و آن چه که مشتمل بر آن است مانند قضی و نظایر آن. قضاء با الف ممدود یا مقصور در لغت به معانی مختلفی است. از جمله، حُکم و حتمی بودن و بیان و قاطعیت و مرگ و تهی بودن و همانند آن. گفته شده که اصل همه معانی آن انقطاع شیء و تمام شدن آن است و قضاء خداوند متعال، عبارت از حُکم و واجب کردن و تعیین سرنوشت خلائق و نشر آن به طور مفصل در لوح است، همچنان که قدر به معنای نشر سرنوشت در لوح به صورت مجمل و با ذکر برخی صفات می باشد.

قضاء نیز مانند اراده و مشیت _ چنان که در اراده ذکر شد _ به دو صورت حتمی و غیر حتمی است. قضای حتمی در افعال خداوند متعال است که چون حکم می کند، شیء وجود می یابد و غیر حتمی مانند افعال بندگان است که اختیار انجام دادن یا ترک فعل را در آنان قرار داده است. خواه به معنای نشر در لوح باشد یا غیر آن. واضح است که علم خداوند به چیزی و اثبات آن در لوح، دلیل وقوع آن نیست، بلکه چون خداوند آن را بداند، واقع می گردد. در مورد قدر و تقدیر نیز همین مطلب صادق است. به علاوه، در کلمه فصل، مطالبی ذکر شد مبنی بر این که امام، حدفاصل حُکم و قضاء در میان خلائق است. در کلمه رسول نیز آوردیم که مراد خداوند از این آیه: «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» (۱) [و میان آنان به عدالت داوری شود] آن است که امام علیه السلام در هر قرنی در میان مردم به عدالت حکم می راند. در واژه تسلیم نیز ذکر شد که مراد از «مَا قَضَيْتَ» در این آیه: «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» (۲) [سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند] حکم پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام است. از آن

ص: ۸۴۰

۱- [۱] - یونس/۵۴.

۲- [۲] - نساء/۶۵.

سخن بر می آید که آن چه خداوند و رسولش حکم می کنند، ولایت است. در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ» (۱) [و اگر فرمان قاطع (در باره تاخیر عذاب در کار) نبود مسلماً میانشان داوری می شد] فرمود: اگر آن چه از سوی خداوند متعال برای مردمان پیش فرستاده شده است نبود، قائم علیه السلام حتی یک تن از آنان را زنده نمی گذاشت. در شرح کلمه صلاه نیز ذکر شده که آیه: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ» (۲) [و چون نماز گزارده شد]، به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است. بنا بر این می توان برخی از این تأویلات یا نظایر آنها را بر حسب مقتضای مقام در سایر موارد جاری ساخت. پس اندیشه کن.

قوه: و آن چه شامل این کلمه می شود مانند قوی و امثال آن، در کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: این سخن حضرت لوط: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» (۳) [لوط] گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم] فقط با تکیه بر قدرت حضرت قائم علیه السلام و یادآوری توانایی یاران او گفته شده است، زیرا به هر یک از آنان قدرت چهل مرد و دلی سخت تر از آهن داده شده است. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور آمده است که این قوت و تکیه گاه سخت و توانمند، حضرت قائم علیه السلام و سیصد تن یاران او هستند. بنا بر این می توان این تأویل را به اقتضای مقام در موارد دیگر جاری ساخت، بلکه شاید بتوان در باره «قوی» نیز به اعتبار روایت اول، همین تأویل را ذکر کرد. پس تأمل کن و از احتمال این تأویل در قدرت معنوی، خواه از نظر علم یا عمل یا اعتقاد و نیز نکوهش حمل آیه بر ظاهر که از معنای آن برمی آید غفلت مکن. مؤید این سخن، مطالبی است که در کلمه ضعفاء ذکر کردیم، پس تأمل کن و غفلت نکن از این که می توان مضمون

ص: ۸۴۱

۱- [۱] - شوری/۲۱.

۲- [۲] - جمعه/۱۰.

۳- [۳] - هود/۸.

رسیده مبنی بر این که خداوند متعال قوی است را به این تأویل کرد که او از محقق کردن وعده ای که به اولیای خود و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان و دشمنان ائمه علیهم السلام که دشمنان خدا نیز هستند داده است، در دنیا و آخرت، ناتوان نیست. خداوند این وعده را پیشتر عملی کرده و در آینده نیز عملی خواهد کرد. پس در این تأمل کن و خداوند و حجت های گرامی او می دانند.

ص: ۸۴۱

مکب: و آن چه که به معنای آن است. در قاموس آمده است که کبه یعنی آن را وارونه کرد و بر زمین زد، مانند اُکبه و کبکبه فَاکب. این فصل هم لازم و هم متعدی به کار می رود. روایت است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ» (۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام و در باره این آیه: «أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲) [یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] فرمود: سلمان و مقداد و عمار و اصحاب او. در کلمه قلب روایتی ذکر شد که نشان می دهد مقصود از این آیه، صاحب قلب وارونه است، یعنی کسی که بر قلب وارونه راه می رود. پس کب القلب به معنای وارونه دل است. پس تأمل کن.

کتاب: و آن چه مشتمل بر کتابت است. در صحاح آمده است که معنای کتاب، روشن است و جمع آن کتب است. سپس گفته است: کتاب به معنای واجب و حکم و سرنوشت است. در قاموس آمده که کتاب چیزی است که با آن نوشته می شود و به معنای تورات و صحیفه و واجب و حکم و سرنوشت است. و نیز آمده است که کاتب، عالم است. و در منابع دیگر معنای کاتب، عالم به کتابت ذکر شده است. اکتتاب، آموزش دادن کتات است، مانند تکُتِب و املاء. و مکتب، محل تعلیم یا تعلیم کتابت است. یکی از علماء تصریح کرده است که علت نام گذاری کتب به این کلمه، آن است که کتب به معنای جمع کردن است و کتاب را به این نام نامیده اند چون

ص: ۸۴۳

۱- [۱] - ملک/۲۲.

۲- [۲] - همان.

مطالب در آن جمع می شود. لفظ کتاب در قرآن به چند معنا آمده است. کتاب به معنای قرآن که خداوند نازل کرد. به معنای لوح محفوظ و معانی دیگر نیز هست که در جای خود ذکر شده است. مشتقات کتاب مانند کُتِبَ نیز همین معانی را دارد، مثلاً به معنای واجب و حکم و نظایر آن. در کلمه امام، ذکر شد که کتاب در برخی آیات به معنای تَكْتُبُ و کتابت نیز آمده است. آن چه گفتیم براساس تفسیر بود، اما در زمینه تأویل باید گفت در چند جا، کتاب به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه «الْم * ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱) [الف لام میم* این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست] فرمود: کتاب، علی علیه السلام است و تردیدی در آن نیست و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (۲) [و) مایه هدایت تقوایبشگان است] بیانی برای شیعیان ماست (۳).

در روایت آن نصرانی که از امام کاظم علیه السلام، تفسیر «حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُئِينِ» (۴) [حاء میم سو گند به کتاب روشنگر] را پرسید، آمده است که آن حضرت فرمود: حم، محمد صلی الله علیه و آله و کتاب مبین، علی علیه السلام است. در برخی متون زیارتی آمده است که «أَنْتُمْ الْكِتَابُ الْمَسْطُورُ» (شما کتاب مسطور هستید). برخی شواهد نیز در کلمات محکمت و فرقان و قرآن و نظایر آن به خصوص قرآن ذکر شد. ما در آنجا به متونی که به این تأویل تصریح کرده بود، اشاره کردیم و توجیهاتی را آوردیم که نشان می داد این تأویل با قرآن و نیز با لغت، سازگار است. و نیز بدان که در بعضی موارد، کتاب به نبوت، تأویل شده است و دلیل آن در کلمه ملک خواهد آمد.

در برخی منابع، آن چه را که اولی و دومی و ابو عبیده و سالم، رئیس حدیفه و

ص: ۸۴۴

۱- [۱] - بقره/۱۰۱.

۲- [۲] - بقره/۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴.

۴- [۴] - دخان/۱۰۱.

برخی از یاران نزدیک آنان در صحیفه ای نوشتند و در کعبه، دفن کردند و پیمان بستند که اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد یا به رحمت خدا رفت، این موضوع را مخفی نگاه داشته و از اهل بیت او علیهم السلام پنهان کنند، آمده است. در روایت احتجاج آمده است که آیه مبارکه: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ» (۱) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند] در باره آنان نازل شده است.

در بعضی روایات آمده است که آنان در آن صحیفه نوشتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله به رحمت خدا رفت و جانشین او تعیین نشد و فلاخن سخن را گفت، همه سخنان او، دروغ بستن به خدا و رسول اوست. بعدها در لابلای کتاب، روایات زیادی در باره حکایت صحیفه خواهد آمد و حتی مضمون آن را ذکر خواهد کرد، به ویژه در آیه غدیر در سوره مائده. در احتجاج، بیش از ده حدیث در این زمینه خواهد آمد. پس تأمل کن و از این موضوع غفلت مکن که کتاب در بسیاری از آیات به معنایی است که ظاهر و روشن است یا به ظاهر آن باز می گردد، اما در نظر گرفتن ارتباط آن آیات با ائمه علیهم السلام و شیوه و زمینه آنها، نشان می دهد که ارتباط خاص و پیوند کاملی بین آیات و ائمه علیهم السلام است، چنان که در کلمه «أم» گفتیم که ائمه علیهم السلام، ام الکتاب و خاتمه آن هستند. در کلمه علم نیز ذکر کردیم که مقصود از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲) [و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد] ائمه علیهم السلام هستند و آنان، عالم به همه کتاب بوده و مجمع الکتب می باشند. در مفاتیح نیز آمده که آنان مفاتیح الکتاب هستند. در کلمه امساک نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان هستند که به کتاب پایبندند.

در کلمات نذیر و ناطق نیز شواهدی می آید که بیانگر آن است که آنان انذار دهنده به کتاب و ناطقان به آنند. در کلمه وارث می آید که آنان کتاب را به ارث

ص: ۸۴۵

۱- [۱] - بقره/۷۹.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

برده اند. در همه این آیات، روشن و آشکار است که با توجه به نکته ای که ذکر شد، کتاب به معنای ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر بازمی گردد، می باشد؛ هرچند می توان برخی از این آیات را براساس همان نکته به غیر از معنای ظاهری حمل کرد. دسته ای از روایاتی که نشان می دهد می توان کتاب را براساس همان نکته مذکور، بر معنی ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر باز می گردد، حمل کرد، در اینجا ذکر می شود. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» (۱) [و همانا به موسی کتاب (تورات) را دادیم] فرمود: مقصود، تورات است که در بردارنده احکام ما و ذکر برتری محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان او و فضل مسلمانان تابع وی و نگون بختی مخالفان علی علیه السلام است.

و نیز در تفسیر آیه: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۲) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست] فرمود: کتاب، در بردارنده برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پس از اوست. (ادامه خبر).

در روایت زندیق که در باب سوم از گفتار دوم ذکر شد، آمده است که مقصود از این آیه: «...يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۳) [کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست]، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. آنان برای تغییر ولایت، بخش هایی از کتاب خدا را تحریف کردند، هم چنان که بارها این موضوع را شرح دادیم. یعنی همان کاری که یهود و نصاری نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و گروهی از پیامبران خویش انجام دادند. همه اینها مصداق ظاهری و باطنی این آیه هستند.

ص: ۸۴۶

۱- [۱] - فصلت/۴۵.

۲- [۲] - بقره/۷۹.

۳- [۳] - همان.

در روایت صدوق از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (۱) [هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس های شما (به شما) نرسد مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است] آمده است که فرمود: کتاب خداوند در آسمان، علم او به رویدادهای جهان و کتاب او در زمین، علم ما در شب قدر و دیگر زمان هاست. دلالت این روایت بر علم و اعلام، واضح و آشکار است و از آن دسته از مفاهیمی است که به معنای ظاهری بازمی گردد. از جمله این روایات، روایتی است از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد که در تفسیر این آیه: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» (۲) [اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود] فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام نازل شده و در باره اهل ایمان جاری شده است. از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه، روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام و شیعیان اویند که کتابشان به دست راست آنان داده می شود.

مؤلف گوید: پوشیده نیست که در اینجا مقصود از کتاب، نامه اعمال است نه کتاب های الهی که قبلاً ذکر کردیم. کتب به این معنا، با معانی پیشین متفاوت است. اگر کتاب را به طور مطلق یعنی نامه اعمال همه بندگان بگیریم، معنای ظاهری آیه را ملاک قرار داده ایم، اما اگر کتاب را مشتمل بر ولایت بدانیم یا بگوییم کتابی است که نشان می دهد شخص از اهل ولایت و ساکنان بهشت است، در این صورت معنای باطنی آیه مد نظر ماست.

در این زمینه از امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» (۳) [کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده ایم (و) آن را چنان که باید می خوانند. ایشانند که بدان ایمان دارند] روایت شده است که فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند و مقصود از کتاب، قرآن مجید

ص: ۸۴۷

۱- [۱] - حدید/۲۲.

۲- [۲] - حاقه/۱۹.

۳- [۳] - بقره/۱۲۱.

است. (ادامه روایت). و دلالت آیه بر این که کتاب به ائمه علیهم السلام داده شده است و آنانند که آن را تلاوت می کنند و می فهمند، کاملاً واضح است، زیرا در برخی از روایات مشهور آمده است که: شهادت می دهم که تو کتاب را به حق، تلاوت کردی. در کلمه تلاوت نیز در این زمینه، مطالبی آوردیم. و نیز در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «وَلَا يَزُتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (۱) [و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شک نیفتند] فرمود: آنان، شیعیانند، آنان اهل کتابند و آنانند که کتاب به آنان داده شده است. حضرت در روایت دیگری در ذیل آیه اول فرمود: یعنی این که شیعیان در موضوع قائم آل محمد علیهم السلام هیچ تردیدی نکنند. (ادامه روایت). دلیل این که شیعیان کسانی هستند که کتاب به آنان داده شده و آنان اهل کتاب هستند، واضح است، همچنان که روایت سابق نشان می داد که ائمه علیهم السلام چنین هستند. پس از این نیز روایاتی خواهد آمد که ناظر بر این است که می توان کتاب را در این مقام و بنا بر این معنا، به امام و به ویژه امام علی علیه السلام تأویل نمود. پس تأمل کن.

و نیز بدان که در روایتی، «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» و نیز «أَهْلَ الْكِتَابِ» بنا بر یک احتمال به مخالفان و تکذیب کنندگان شیعیان و نظایر آنان یعنی کفار یهود و نصاری تأویل شده است. در وجه سوم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد که اهل کتاب و نظایر آن که بر اساس قرآن بر یهود و نصاری صدق می کند، به مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود. به طور کلی، از روایات مختلف به دست می آید که می توان اهل کتاب و من أوتی الکتاب و تعابیر مشابه را به ائمه علیهم السلام و شیعیان و به دشمنان آنان تأویل کرد. بنا بر این باید هر آیه را با توجه به مقتضای مقام و ورود آن در ستایش یا نکوهش، تأویل نمود. به عبارت دیگر، رعایت تناسب در تأویل کاملاً ضروری است.

در روایت دیگری که برقی به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام نقل کرده،

ص: ۸۴۸

آمده است که امام در تفسیر این آیه: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»^(۱) [و اهل کتاب دستخوش پراکندگی نشدند] فرمود: یعنی تکذیب کنندگان شیعه. و در تفسیر این آیه: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...»^(۲) [کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند] فرمود: آنان تکذیب کنندگان شیعه هستند، زیرا کتاب، همان آیات و اهل کتاب، شیعیان هستند. (ادامه روایت). در اینجا دو احتمال وجود دارد: نخست این که ضمیر هم در سخن امام علیه السلام «هم مکذبوا الشیعه» به اهل کتاب بازگردد. در این صورت، سخن آخر امام علیه السلام «و اهل الکتاب الشیعه»، سرآغازی است برای بیان این که از شیعیان به اهل کتاب تعبیر شود، زیرا شیعیان به هر آن چه در کتاب آمده است، عمل می کنند. در این صورت، این روایت بر ورود تعبیر اهل کتاب به شیعیان دلالت دارد. دوم آن که ضمیر «هم» به الَّذِينَ كَفَرُوا بازگردد. بنابراین، روایت نمی خواست از تکذیب کنندگان شیعه به اهل کتاب تعبیر کند، بلکه در مقام نکوهش و ستایش وارد شده است، همان طور که «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» نیز چنین است. پس در همه مطالبی که ذکر شد تأمل کن تا مواضع تأویل آیاتی که در آن کلمه کتاب و تعابیر همراه با آن آمده است را بدانی و هر مقام را با مفهوم مناسب با آن تأویل کن. توفیق از سوی خداوند است.

کذب: و کاذب و مکذّب، مفرد و جمع و آن چه که این معنا را می رساند، مانند کذاب و الذین کذبوا و همانند آن. کذب یعنی انصراف از حق و خبر دادن چیزی بر خلاف واقع، خواه عمداً و خواه سهواً، مگر آن که به قصد اصلاح باشد، در این صورت کذب مطلق نیست. پوشیده نماند که یکی از بزرگ ترین انواع کذب، این سخن مخالفان است که می گویند، امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از علی علیه السلام و خاندان پاک او هستند و پیروی از ائمه علیهم السلام در همه زمینه ها واجب نیست. این سخن مخالفان، از آن نظر که مستلزم فراخواندن به قول و اعتقاد آنان و نیز حمل آن بر رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۸۴۹

۱- [۱] - بینه/۴.

۲- [۲] - بینه/۱.

اوست، دروغ بستن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. چنان که بر تأمل کننده صادق، کاملاً واضح است. و نیز پوشیده نماند که یکی از بزرگ ترین دروغ هایی که از سوی مخالفان و دشمنان منافق و جاهل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطرح شد، آن است که ابتدا واجب شمردن ولایت و اظهار امامت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و نقل فضایل ایشان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و ثانیاً علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان و ادعای آنان را مبنی بر این که امامت به ائمه علیهم السلام تعلق دارد و دیگران حق آنان را غصب کرده اند، دروغ پنداشتند و ثالثاً کتاب خدا و آیاتی که دلالت بر امامت ائمه علیهم السلام و وجوب دوستی آنان و دشمنی با دشمنان آنان و حق بودن رجعت و امثال آن دارد و این که بهشت از آن مؤمنان شیعه و جهنم از آن دشمنان آنان است و مطالب دیگری از این دست را که در قرآن آمده است، تکذیب نمودند و از پذیرفتن آن سرباز زدند. مطالب و دلالت هایی که کاملاً واضح است و در کلمات باطل، صدق و امثال آن ذکر شد و در شرح کلماتی چون انکار و امثال آن نیز خواهد آمد. بنا بر این تردیدی در صحت تأویل کاذب و مکذّب و آن دسته از واژه های قرآنی که این معنا را افاده می کند به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام باقی نمی ماند و این که کذاب، رؤسا و خلفای آنان هستند و صدیق، رؤسا و امامان شیعه اند و کذب، همان گفتارها و دعاوی مخالفان ائمه علیهم السلام است که ذکر شد. مؤید این مطلب، روایات صریح و آشکاری است که در مواضع مختلف و در موضوعات متعدد، وارد شده است. در اینجا نمونه هایی از این روایات را ذکر می کنیم.

از جمله این روایات، روایت هایی است که بیان می کند دشمنان ائمه علیهم السلام کاذب هستند و آنان، به ویژه رؤسای آنان و کسانی که ادعای امامت کردند، تأویل این واژه قرآنی اند و ایشان بودند که بر خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند. این روایات از جهات مختلف، نقل شده است. مثلاً در کنزالفوائد از امام

صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ»^(۱) [و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد] فرمود: آنان دشمنان علی علیه السلام هستند. در کتاب مناقب از ابن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ادعا می کند به آن چه من آورده ام، ایمان آورده است ولی با علی دشمنی می کند، دروغگوست و ایمان ندارد. ابوالمغزی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در ذیل این آیه: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ»^(۲) [و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی] فرمود: کسانی که امام نبودند ولی ادعای امامت کردند.^(۳) در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که ما را تکذیب کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کند، خداوند را تکذیب کرده است. (ادامه روایت).

در انتهای باب پنجم از فصل اول از گفتار اول، مطلبی ذکر شد که نشان می دهد، کسی که بدون راهنمایی از سوی ائمه علیهم السلام، ادعا کند علم قرآن و احکام آن را می داند، دروغ گویی شکاک است که به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله دروغ می بندد. (ادامه روایت). در کلمه شرّ نیز ذکر شد که دشمنان ائمه علیهم السلام اصل و بنیاد همه شرارت ها هستند و همه زشتی ها از جمله دروغ، شاخه هایی از آن اصل است. پس تأمل کن.

از جمله این روایات، روایت هایی است که نشان می دهد دشمنان ائمه علیهم السلام مکذّب (تکذیب کننده) هستند و ایشان به ویژه رؤسای آنان و مدعیان خلافت، مانند آن سه تن و امثال آنان، تأویل «مکذبین» می باشند و این که تکذیب به معنای تکذیب وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنان با انکار حق و ولایت او، وصی خدا را تکذیب کردند و در نتیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله دین،

ص: ۸۵۱

۱- [۱] - عنکبوت/۳.

۲- [۲] - زمر/۶۰.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۲۴۵.

آیات الهی و کتاب خدا و نیز سایر کتاب های آسمانی و سایر پیامبران الهی را تکذیب کرده اند، زیرا کتاب های آسمانی نیز مشتمل بر ولایت است و پیامبران برای ولایت مبعوث شدند. و از همین روست که خداوند در قرآن، گاه آنان را به طور مطلق، «مکذبین» خوانده یا با یکی از کلماتی که ذکر شد یا کلمات دیگری همچون الیوم الآخر، الحق و غیره، مقید کرده است.

چرا که حق، آن است که تکذیب امام علیه السلام به معنای تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا گفتار آنان یکی است و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی تکذیب خداوند و همه آن چه ذکر شد. در مباحث پیشین به ویژه در نخستین باب های گفتار اول، روایاتی ذکر شد که این موضوعات را به تفصیل بیان می کند. با این همه، در باب چهارم از فصل اول از گفتار سوم از کتاب کنزالفوائد روایتی نقل شد که نشان می دهد «تکذیب» به تکذیب وصی صلی الله علیه و آله تأویل شده است. در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِبِينَ الضَّالِّينَ» (۱) [و اما اگر از دروغ زنان گمراه است] فرمود: یعنی انکارکنندگان امام علیه السلام.

در روایت ابوبکر از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «وَيَلُّ يَوْمئِذٍ لِلْمُكذِبِينَ» (۲) [آن روز وای بر تکذیب کنندگان] فرمود: یعنی به وصی تو ای محمد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه «إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكذِبِينَ» (۳) [ما به راستی می دانیم که از (میان) شما تکذیب کنندگانی هستیم] فرمود: یعنی فلانی و فلانی. (ادامه روایت). در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام نقل شده است که در ذیل آیه «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِبُ بِالذِّينِ» (۴) [آیا کسی را که (روز) جزا را دروغ می خواند دیدی] فرمودند: یعنی آن که ولایت علی

ص: ۸۵۲

۱- [۱] - واقعه/۹۲.

۲- [۲] - مرسلات/۱۵.

۳- [۳] - حاقه/۴۹.

۴- [۴] - ماعون/۱.

علیه السلام را تکذیب کند.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»^(۱) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، یوم الدین، روز میثاق است، چرا که ولایت تو را انکار و تکذیب کردند و از تو نافرمانی کرده و تکبر ورزیدند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه «مَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»^(۲) [جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی گیرد] فرمود: اولی و دومی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند^(۳). همچنین در تفسیر قمی در معنای تکذیب آیات آمده است که امام علیه السلام فرمود: یعنی کسانی که در صداقت محمد صلی الله علیه و آله در باره فرزندانش تردید می کنند و او را در نصب علی علیه السلام، سید اوصیاء و ائمه پاک نهاد علیهم السلام تکذیب می کنند. در باب دوم از فصل اول از گفتار اول، از تفسیر عیاشی و امام علیه السلام ذکر شد، کسی که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام تردید ورزد، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام و سایر کتاب های آسمانی را تکذیب کرده است. (ادامه روایت). در باب چهارم از همین فصل در روایتی طولانی، آمده است که یکی از کارهای دشمنان ائمه علیهم السلام، تکذیب انبیاء الهی است. به طور کلی باید گفت تأویل هر واژه قرآنی در شرح آن کلمه آمده است. در همه تعابیر قرآنی که با تکذیب همراه است، مرجع ضمیر تکذیب کنندگان، مخالفان و منکران ائمه علیهم السلام می باشد. پس تأمل کن و خداوند هدایت گر است.

ص: ۸۵۳

۱- [۱] - مدثر/۴۶.

۲- [۲] - مطففین/۱۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

کرب: همان معنایی که برای کلمه حزن و غم ذکر کردیم، در باره کرب نیز مصداق دارد. بلکه باید گفت، همه آنها به یک معناست و همان تأویلی که در باره آنها گفتیم بر این کلمه نیز صدق می کند. پس تأمل کن.

کسب: و اکتساب و آن چه این معنا را می رساند، مانند کسب و اکتساب و امثال آن. مطالبی که در شرح واژه اقرار گفته شد، می تواند تأویل این واژه نیز باشد، زیرا معنای آنها یکی است. بله، اکتساب در قرآن برخلاف واژه کسب، در بسیاری از موارد در زمینه معاصی به کار رفته است، چنان که خداوند به این موضوع اشاره کرده است: واضح و آشکار است، پس اندیشه کن.

کعبه: این واژه در سوره مائده آمده است و در واژه های قبله و صلاه و غیره، روایاتی را ذکر کردیم که نشان می دهد، ائمه علیهم السلام کعبه خداوند هستند. در تفسیر امام صادق علیه السلام است که فرمود: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: علی علیه السلام مانند کعبه ای بود که خداوند دستور داد قبله نماز قرا گیرد، خداوند او را قرار داد تا در امور دین و دنیا به او اقتدا شود، همان طور که مقام و منزلت کعبه با پشت کردن کافران نقصان نمی گیرد، تأخیر انداختن در احقاق حق علی علیه السلام از سوی افراد مقصّر، از منزلت او نمی کاهد. (ادامه روایت). شاید بتوان از مطالب ذکر شده، نوع تأویل کعبه را نیز دریافت، چرا که کعبه و علی علیه السلام در معنای لغوی، یعنی بلندی و ارتفاع، مشترکند و پس تأمل کن.

کوکب: به صورت مفرد و جمع. در واژه مشکاه مطالبی آمد که نشان می دهد «کوکب دری» به فاطمه علیها السلام تأویل می شود. در روایت طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی فرمود: ائمه آل محمد علیهم السلام، کواکب علوی هستند. در کلمه نجم نیز روایاتی در تأیید همین معنا خواهد آمد. زیرا نجم و کوکب به یک معنا هستند. پس غفلت مکن.

کلب: طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایتی طولانی در زمینه نزاع اصحاب علی علیه السلام با اولی و دومی و اصحاب آنها در زمینه خلافت نقل کرده است. در این روایت آمده است، سلمان که خداوند از او خوشنود باد، ایستاد و گفت: شنیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: در همان حال که برادرم

و پسر عمویم با تنی چند از یارانش در مسجد من نشسته است، گروهی از سگ های اهل جهنم، او را به چنگ آورده و می خواهند او را بکشند، تردیدی نیست که شما، همان گروه هستید. (ادامه روایت). در شرح واژه های خیر و شر و غیره، روایاتی ذکر شد که نشان می دهد در موارد مناسب، کلب به دوّمی و دوست او و اصحاب آن دو تأویل می شود، پس تأمل کن.

اکواب: جمع کوب به ضم کاف به معنای کوزه آبی است که دستگیره ندارد. در مواضعی از قرآن این واژه وارد شده است، تأویل واژه «ماء» خواهد آمد و می توان از شرح آن، تأویل کلمه اکواب را نیز دریافت کرد. زیرا اکواب، ظرف ماء است، همان طور که دل های اهل علم و معرفت، ظرف روایات می باشد. در شرح واژه «کأس»، توجیه دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

کبت: و آن چه که مشتمل بر این کلمه است، مانند کُبت و امثال آن. گفته می شود کُبتّه یعنی او را هلاک کرد و به ذلّت کشاند و ناکام گذاشت. پس هر شرحی که در واژه هلاک بیاید، در واژه کبت نیز مصداق پیدا می کند.

کید: و مشتقات آن مانند یکیدون و نظایر آن. بدان که کید از سوی خلق خدا به معنای مکر و حيله است و از سوی خداوند به معنای اقدام تدریجی و انتقام است، آن هم از جایی که گمان نمی رود. به طور کلی باید گفت، کید به معنای مجازات حيله گران (اهل کید) به شیوه حيله خود آنهاست، همچنان که در واژه سخریه به صراحت ذکر شد. پوشیده نماند مکر و حيله ای که از سوی دشمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در سقیفه صورت گرفت، از بزرگ ترین و بدترین حيله ها بود. پس بعید نیست که بتوان «کید» وارد شده در قرآن را به همین مکر و نیز مکر کسانی که به ائمه علیهم السلام حيله می زنند، تأویل نمود.

همچنان که مطالب ذکر شده در شرح واژه «مکر» بر این موضوع صحه خواهد گذاشت و مطالبی که در شرح کلمه «خدیعه» و کلمات دیگر ذکر شد، این موضوع را کاملاً واضح بیان می کند. و خداوند آگاه است.

کبر: و استکبار و مستکبر و کبراء و کبریاء و کبائر و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر معنای تکبر و کبر است، مانند متکبر و الذین استکبروا و امثال

آن. بدان که کبر و کبریا به معنای بزرگی است و استکبار یعنی بزرگی خواهی و طلب بزرگی با اعتراف نکردن به حق. کبائر
الإثم به معنای گناهان بزرگ و کُبراء به معنای رؤسا و کسانی است که امرشان مطاع است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: استکبار یعنی اطاعت نکردن از کسی که امر به اطاعت از وی رسیده
است و سر باز زدن از پیروی کسی که حکم به پیروی از او وارد شده است. از این روست که در بسیاری از روایات، واژه های
متکبرین و مستکبرین و آن چه به این معناست، به دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت و سر باز زدن آنان از پذیرفتن
ولایت، تأویل شده است و این که آنان، همان «کبراء» هستند که جاهلان، ایشان را پیروی و اطاعت می کنند. در روایات
متعددی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (۱) [آیا جای سرکشان
در جهنم نیست] فرمود: کسی که می گوید من امام هستم، در حالی که امام نیست. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی و منابع دیگر با سندهای متعدد از امام صادق و باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ» (۲) [و او گردنکشان را دوست نمی دارد] فرمودند: یعنی مستکبران از ولایت علی علیه السلام، و نیز در تفسیر این
آیه: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (۳) [پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل هایشان انکار
کننده (حق) است و خودشان متکبرند] فرمودند: آنان نسبت به ولایت علی علیه السلام، استکبار می ورزند. در شرح واژه
کذب در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد، روایتی نقل شد که خلاصه آن این است
که به جز شیعیان، همه مردمان، استکبار ورزیده و از ولایت علی علیه السلام سر باز زدند.

روایات در این زمینه بسیار است و پیداست که جاهلان آنان، پدران و بزرگان

ص: ۸۵۶

۱- [۱] - زمر/ ۶۰.

۲- [۲] - نحل/ ۲۳.

۳- [۳] - نحل/ ۲۲.

و اشراف خود را پیروی کردند، به طوری که تقلید از آنان را جایز دانستند و معیار آنان پیروی از گذشتگان می باشد. همچنان که در خلال تفسیر آیات، شرح این موضع خواهد آمد. در شرح واژه شرک نیز مطالبی آمد که تأویل کلمه کبائر را نشان می دهد و این که گناهان کبیره، هفت گناه است و همه آنها نسبت به ائمه علیهم السلام صورت می گیرد. در شرح واژه «شر» نیز ذکر شد که شرارت از شاخه های دشمنان ائمه علیهم السلام است. در واژه های دیگر نیز مطالبی آمده است که می توان برخی از آنها را به دسته ای از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل نمود. به طور کلی باید گفت، گناه کبیره که بزرگ ترین گناهان است، عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. بقیه گناهان کبیره نیز به همین موضوع بر می گردد. البته کبیر به معنای سنگینی نیز آمده است. همان طور که واژه کبیر و مشتقات آن که به آنها اشاره شد، در قرآن به معنای مشهور و متعارفی آمده است که نیازی به تأویل ندارد، اگر چه همین کلمات را نیز می توان تأویل کرد. در تأویل تکبری که به خداوند نسبت داده می شود و این که او کبیر است، گفته اند، شأن او اجل از آن است که از کارهایی که دشمنان نسبت به او انجام می دهند و ظلم و اذیتی که به اولیاء او روا می دارند و نیز از اعتقادات فاسد، رضایت داشته باشد. پس تأمل کن و غفلت نورز، و خداوند هدایت گر است.

کثره: و تکاثر که به معنای فخر فروشی به زیاد داشتن است و آن چه این معنا را می رساند. پوشیده نیست که بسیاری از واژه هایی که معنای کثرت را می رسانند، به همین معنای معروف و متعارف خود حمل می شوند، حتی به هنگام تأویل.

با این همه در خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: تکاثر یعنی لهو و بازماندن و عوض کردن خیر با آن چه که بسیار پست و بی ارزش است. (ادامه روایت). در شرح واژه تبدیل، روایتی ذکر شد که نشان می دهد تفسیر واژه تکاثر از امام علی علیه السلام، جایگزین کردن امام باطل به جای امام حق است. پس تکاثر یعنی اقدام دشمنان ائمه علیهم السلام، یعنی اجماع و تکاثر بر مقدم داشتن اولی بر علی علیه السلام و همچنین مراتب بعدی. از همین روایت استفاده می شود که اکثر به معنای نکوهش شدگان است و نکوهش کثرت به همین قوم و کارهایشان و اجماع

آنان بر غضب امامت از اهل آن و نافرمانی از ائمه علیهم السلام باز می گردد. آیاتی که در بردارنده واژه اکثر است نیز مؤید همین معناست. مانند این آیه از سوره یوسف: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»^(۱) [و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمان آورنده نیستند]. برخی روایات نیز همین معنا را تأیید می کند. از مطالبی که ذکر شد تأویل واژه قلّه و اقلین نیز روشن می گردد، همچنان که شرح این واژه ها خواهد آمد. و خداوند آگاه است.

کوثر: این کلمه در سوره کوثر وارد شده است و در لغت به معنای مجموع زیادی از هر چیز است و نیز به معنای سرور بسیار بخشنده. مقصود از کوثر در قرآن، نهری است که بزرگ ترین نهر در بهشت می باشد. گفته اند به معنای کثرت نسل و دودمان است و شاید هر دو معنا مورد نظر باشد.

در سوره کوثر انشاء الله روایتی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کوثر را به امام علیه السلام تأویل کرد، همچنان که در کلمه «زلفی» نیز ذکر شد. در سوره کوثر شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد کوثر، حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است و در رجعت در همین دنیا نیز خواهد بود و حامی و ساقی آن علی علیه السلام است. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

کره: این واژه در چند جای قرآن آمده و به معنای بازگشت است. در صحاح جوهری آمده است: گفته می شود کرّه و کر بنفسه یعنی به صورت متعدی و لازم به کار می رود و به معنای بازگشتن و پیچیدن است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ»^(۲) [پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم] فرمود: یعنی خروج حسین علیه السلام در رجعت. (ادامه روایت). هنگام تفسیر این آیه، روایات دیگری نیز خواهد آمد.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بازگشت مبارک و سودمند برای اهل آن در روز قیامت،

ص: ۸۵۸

۱- [۱] - یوسف/۱۰۳.

۲- [۲] - اسراء/۶.

ولایت من و پیروی از دستوراتم و ولایت علی علیه السلام و اوصیای پس از او و پیروی از آنان است، و بازگشت زیانبار، خصومت با من و نافرمانی از من و دشمنی با علی علیه السلام و اوصیای پس از اوست و خداوند به خاطر همین خصومت، کسانی را در پایین ترین مراتب جهنم قرار می دهد. (ادامه روایت). و شاید مراد از این رجوع، بازگشت معنوی و قلبی باشد، پس تأمل کن.

کفر: و کافر و کفار و آن چه آن معنا را می رساند مانند کفران و کفور و کفار به فتح کاف و کفره و الذین کفروا و من یکفر و أهل الکفر و امثال آن. در قاموس آمده است که کفر به ضم کاف، خلاف ایمان است. به فتح کاف نیز می آید، مانند کفور و کفران و کفر نعمه الله و بها کفوراً و کفراناً یعنی آن را انکار کرد و پوشیده داشت، و کافر یعنی انکار کننده نعمت های خداوند و جمع آن کفار و کفره است و مونث آن کافره و کافرات و کوافر آمده است.

رجل کفار بر وزن شداد یعنی کافر. اصل معنای کفر، پوشاندن و پوشیده داشتن است. گفته می شود کفر علیه یکفر یعنی او را پوشاند و آن شیء را پنهان کرد. از این روست که به شب و دریا و ابر و کشتزار و همانند آن، کافر گفته می شود (مثلاً کشت و زرع، دانه را می پوشاند) و نیز گفته می شود اکفره یعنی او را کافر دانست و تکفیر کردن در گناهان، مانند خنثی کردن و بی نتیجه ساختن در کار ثواب است. کفار، صدقه ای است که برای روزه و امثال آن داده می شود. کفر عنه، یعنی کفار داده. موضوع بحث ما در اینجا کفار نیست، بلکه به کافر و مکفر می پردازیم.

بدان که احادیث متواتر به طرق مختلف، بر این موضوع دلالت دارند که منظور از کلمه کافر و آن چه به این معناست، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. زیرا تردیدی نیست که کفر ورزیدن به آنان، کفر به خدا و انکار آنان، انکار سخن خداوند است، همان طور که بارها و بارها آن را توضیح داده و تبیین کردیم، مثلاً در شرح کلمه جحود و غیره. بنا بر این هر کس آنان را یا امامت شان را انکار کند یا در آن تردید ورزد، کافر است و گفتار و اعتقاد او کفر است. همین معنا می تواند تأویل شکل های مختلف کفر و کافر در قرآن باشد. حتی در برخی از روایات، واژه کفر به رؤسای مخالفان ائمه علیهم السلام به ویژه آن سه

تن، تأویل شده است که آوردن مصدر، نشان دهنده مبالغه کفر و انکار آنان است. اما در مواضعی که واژه کفر در باره امت های گذشته وارد شده است نیز کفر را به انکار ولایت تأویل می کنیم. زیرا همچنان که پیشتر ذکر کردیم، همه امت ها، مکلف به اقرار به ولایت هستند. پس تأمل کن تا مواضع تأویل را در هر مقام بدانی و از این موضوع نیز غفلت نکن که براساس اصل تقابل، کفر ورزیدن به غیر خدا مانند طاغوت، به معنای ایمان آوردن به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. کفر ورزیدن به طاغوت و هر چیزی که جایگزین خداوند قرار داده می شود، به معنای براءت و تبری جستن از آن است. همچنان که در روایت است که از امام صادق علیه السلام در باره کفر به طاغوت، سؤال شد، حضرت فرمود: یعنی تبری جستن از او. و نیز در ذیل این آیه: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ» (۱) [آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می کنند] فرمود: یعنی برخی از آنان از برخی دیگر تبری می جوید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کفر در قرآن بر پنج نوع است. کفر به معنای انکار و کفر به معنای ترک کردن آن چه خداوند امر فرموده است و کفر به معنای براءت و کفر ورزیدن به نعمت ها. کفر انکار، دو قسم است: انکار از روی علم و انکار از روی جهل. تفاوت معانی کفر در قرآن و نیز تفاوت دلایل کفر، از همین مطلب، روشن می شود. پوشیده نماند که همه انواع کفر که ذکر شد، بر دشمنان ائمه علیهم السلام صدق می کند و کفر را به هر معنا بگیریم، به آنان تأویل می شود. پس تأمل کن و غافل مباش از این که معنای کفر نعمت، خودداری از شکر آن است و در شرح واژه شکر، معنای شکر تبیین شد.

در سوره آل عمران در تفسیر آیه: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» (۲) [و هر کار نیکی انجام دهند هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند] مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مؤمنان

ص: ۸۶۰

۱- [۱] - عنكبوت/۲۵.

۲- [۲] - آل عمران/۱۱۵.

برگزیده، ناسپاسند و کسی کارهای نیک آنان را سپاس نمی گوید و چنین کارهایی در میان مردمان گسترش نمی یابد، زیرا نیکی های آنان اوج گرفته و نزد خداوند می رود. اما کافران، مورد سپاس قرار می گیرند و کار خیر آنان در میان مردم پخش می شود و در نتیجه به آسمان صعود نمی کند و نزد خداوند نمی رود. پوشیده نماند که می توان همین معنا را برحسب مقتضای مقام، در برخی از موارد شکر نیز جاری ساخت. پس تأمل کن.

در اینجا به برخی از روایات در زمینه کفر اشاره می کنیم و آن دسته از روایاتی را می آوریم که فوایدی را در بردارد و ذکر آنها اجتناب ناپذیر است، و گرنه اگر بخواهیم همه آن روایات را بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. وانگهی، گمان من این است که اگر کسی، همه مطالبی را که از آغاز تا اینجا گفته شد، مطالعه کند، هیچ جای تردیدی برایش باقی نخواهد ماند که کافران به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود، چه رسد به این که بخواهد مطالب و روایات همه کتاب را بخواند. و خداوند هدایت گر است.

در باب اول از فصل دوم از گفتار اول، گفتار علماء در باره کافر بودن انکار کننده ولایت و جاهل به آن ذکر شد و شاهد این مدعا، روایاتی است که ابن اثیر و دیگران از علماء مخالفان نقل کرده اند که گفته اند، کسی که یکی از ارکان اسلام را انکار کند، به اجماع علماء کافر است. در باب دوم از همین فصل نیز روایات بسیاری ذکر شد، مبنی بر این که انکار کننده و دشنام دهنده به علی علیه السلام کافر است. از جمله آن احادیث، حدیث انس بن مالک است که بر این که هر کسی در علی علیه السلام شک کند، کافر است، دلالت دارد. در باب سوم نیز احادیثی در این رابطه آمده است که از جمله آن حدیث أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: هر کس خدا را با انکار ولایت علی علیه السلام ملاقات کند، خدا را بت پرست ملاقات کرده است. در باب پنجم نیز روایاتی ذکر شده است که برخی از آنها به صراحت دلالت می کرد بر این که هر کسی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را انکار کند و از آن دو عدول نماید، نزد خداوند از کافران گمراه خواهد بود. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار نیز

احادیثی آمده است که بر تأویل کافر در برخی از آیات به دومی دلالت دارند. در ذیل فصل اول از همین گفتار نیز به نقل از کتاب منتخب البصائر احادیثی آمده است که به صراحت بر این که انکار فضائل ائمه علیهم السلام، همان کفر می باشد، دلالت دارد. در شرح واژه ایمان نیز مطالبی ذکر شده است که این معنا را به وسیله مقابله بین کفر و ایمان تبیین می کند. همچنین در آن احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی کفر، انکار ولایت است و مراد از آیه شریفه: «تُؤْمِنُ بِبَغْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَغْضٍ» (۱) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] ایمان به نبوت و انکار امامت و ولایت می باشد. همچنین در شرح واژه های نعمه و کلمه، دلایل این تأویل خواهد آمد. در شرح واژه کلمه، احادیثی می آید که بر تأویل «كَلِمَةَ الْكُفْرِ» و «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (۲) [سخن کسانی که کافر شدند] به آن چه که دشمنان ائمه علیهم السلام در باره ولایت گفته اند، دلالت دارد. همچنین دلالت می کند بر این که مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» اولی از آن سه است. در شرح واژه امام، دلایل تأویل کفر به بنی امیه و بنی عباس آمده است. همچنین در توضیح واژه حق، دلایل این که منظور از کافران در قرآن، همان بنی امیه هستند، ذکر شده است. حدیث دیگری نیز در شرح واژه دار آمده است که نزد شیعه و اهل سنت، قطعی و پذیرفته شده است. همچنین در توضیح واژه شرک، دلایل این که هر کسی با علی علیه السلام دشمنی ورزد، کافر است، آمده است. در شرح واژه معروف نیز به دلایل تأویل کافران ملعون در قرآن به بنی امیه و هر کسی که بعد از آگاهی از ولایت علی علیه السلام به آن کافر شد، اشاره شده است. در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» (۳) [بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند] روایت شده که فرمود: منظور، بنی امیه هستند که از ولایت علی

ص: ۸۶۲

۱- [۱] - نساء/ ۱۵۰.

۲- [۲] - توبه/ ۴۰.

۳- [۳] - نساء/ ۱۶۷.

در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (۲) [و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند] فرمود: منظور، پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش هستند. همچنین حضرت در تفسیر آیه «هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (۳) [اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند] فرمود: منظور، آل محمد علیهم السلام و اولیا و دوستان آنان می باشند. (۴) (ادامه روایت). در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوت است. همچنین در تفسیر آیه «ثُمَّ كَفَرُوا» (۵) [سپس کفر ورزیدند] فرمود: یعنی هنگامی که ولایت در روز غدیر و غیر آن بر آنها عرضه شد. همچنین حضرت، مقصود از آیه «ثُمَّ آمَنُوا» (۶) [سپس ایمان آوردند] را ایمان به بیعت علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از آیه «ثُمَّ كَفَرُوا» را کافر شدن به آن، بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند. (ادامه روایت).

در احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام روایت شده که آنها فرمودند: در پهنای شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله، صحیفه ای است که در آن این طور آمده است: هر کسی با غیر دوستان او دوستی کند، به آن چه که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، کافر است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه ای را این طور قرائت کرد: «سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» (۷) بولایه علی علیه

ص: ۸۶۳

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۸۸.

۲- [۲] - نساء/۵۱.

۳- [۳] - همان.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۵- [۵] - نساء/۱۳۷.

۶- [۶] - همان.

۷- [۷] - معارج/۱.

السلام «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) [و] آن را بازدارنده ای نیست] (کافران به ولایت علی علیه السلام که هیچ چیزی مانع آن عذاب نخواهد شد) سپس حضرت فرمود: به خدا قسم جبرئیل علیه السلام این آیه را به این شکل نازل کرد. (۲) یعنی مراد از آیه به این شکل می باشد و عبارت «بولایه علی» در قرآن بوده است ولی آنها، آن عبارت را انداخته اند.

همچنین در کافی از حضرمی روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، مردم شام بدتر هستند یا مردم روم؟ حضرت فرمود: تردیدی نیست که مردم روم کافر شدند ولی با ما دشمنی نکردند ولی مردم شام کافر گشتند و با ما دشمنی ورزیدند. دلالت این حدیث بر یکسان بودن معنای کفر در هر دو مورد و این که ممکن است کسی کافر باشد ولی خصومت نداشته باشد، و این که آنان به خاطر خصومت و دشمنی شان، بدتر از سایر کفار شدند، ظاهر و آشکار است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که به آن چه که مؤمنین به آن ایمان آوردند که همان توحید خداوند و نبوت محمد رسول الله و جانشین او علی ولی الله و تمامی ائمه علیهم السلام می باشد، کافر شدند. همچنین حضرت در جای دیگری فرمود: منظور، کفاری هستند که گفتار خدا و رسولش را تکذیب می کنند و با جانشین وی، علی علیه السلام دشمنی می ورزند. حضرت در جای دیگری نیز فرمود: منظور، کسانی هستند که با مخالفت شان با علی علیه السلام به وسیله چرا و چگونه و پیروی نکردن از او در سایر آن چه که به آن امر شد، به محمد صلی الله علیه و آله، کافر گشتند. حضرت در مورد دیگری فرمود: منظور کسانی هستند که کافر به محمد صلی الله علیه و آله می باشند و در نبوتش شک می کنند و مانع حق برادرش علی علیه السلام می شوند و امامت او را انکار می کنند.

در عیون از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: واقف، کافر است. منظور

ص: ۸۶۴

۱- [۱] - معارج/۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۴۳.

از واقف، کسی است که در امامت امام کاظم علیه السلام، توقف کرده باشد و بقیه ائمه علیهم السلام را انکار کند. پس این حدیث دلالت دارد بر این که هر کسی یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند، کافر است. چنان که این مطلب از اخبار متواتر نیز روشن و آشکار می شود.

شاید مراد امام رضا از واقف، کسی باشد که در امامت تمامی ائمه علیهم السلام یا برخی از آنها متحیر و سرگردان شده باشد. در تأیید این احتمال، روایت ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام است که می گوید: به حضرت عرض کردم، مردی شما را دوست می دارد و از دشمنانتان برائت می جوید و قائل است به این که امامت، حق شماست ولی او می گوید: آنها بین خودشان اختلاف دارند و من نمی دانم که کدام یک از آنها امام است، پس هرگاه بر یک نفر اجماع کنند، من قول او را می پذیرم و می دانم که حکومت، حق آنان است. حضرت فرمود: اگر آن مرد با این عقیده از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. (ادامه روایت). پس بیندیش.

کفاره: و تکفیر و آن چه که مشتمل بر آن است مانند *يُكْفَرُ* و نظایر آن. در شرح قبلی معنای متعارف کفاره و تکفیر آمده است. در شرح واژه احباط، احادیثی آمده است که می توان از آن استنباط کرد که تکفیر به معنای از بین بردن سیئات و بدی ها و آن هم تنها نسبت به اهل ولایت است. چنان که آیات و روایاتی که در لا به لای این کتاب خواهد آمد و احادیثی که در واژه تبدیل و واژه های دیگر آمده است، گواه این معنا می باشد. پس کفاره در اصل به معنای ولایت و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، بلکه هیچ کفاره ای بدون آن صحیح نمی باشد. پس بیندیش.

کنز: به صورت مفرد و به صورت جمع است. کنز، مالی است که ذخیره می شود. واژه کنز در چند جای قرآن آمده است و شاید بتوان آن را در موارد مناسب به عقائد و علوم اندوخته شده در قلب، اعم از علوم ستایش شده و نکوهش شده، تأویل برد. مانند دوستی امام و دشمنی با او و نظایر آن. همچنین می توان کنز را به مالی که به دست می آید تأویل نمود، مثلاً می توان کنز در مقام ذمّ و نکوهش را به مالی که در راه اطاعت از دشمنان ائمه علیهم السلام به دست می آید، تأویل نمود.

آن چه که در تأویل مال به علم و در تفسیر واژه کنز که در سوره کهف آمده است، می آید، مؤید برخی از مطالبی است که اینجا عرض کردیم.

کأس: مؤنث است و نام ظرف شراب می باشد، چه شراب در آن باشد یا نباشد یا این که تا زمانی که در آن شراب است به آن، كأس می گویند. منظور از كأس در قرآن، شراب درون آن از باب مجاز است. پس تأویل آن همان تأویل واژه شراب و ماء است. همچنین در شرح واژه اُكواب نیز تأویل دیگری ذکر شده است. پس دریاب و خدا می داند.

كسِف: كِشْف به کسر کاف و همچنین كِشْفَه به کسر، پاره ای از هر چیزی را گویند. این واژه در چند جای از قرآن آمده است و مراد از آن پاره های عذاب نازل شده از آسمان و پاره ابرهایی که برای عذاب نازل شده می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند واژه عذاب و حتی به مانند واژه سَحَاب نیز تأویل برد. و خدا می داند.

تکلیف: یعنی آن چه که مشتمل بر تکلیف است، مانند آیه «لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» (۱) [جز عهده دار شخص خود نیستی] و مانند آن. تکلیف، امر کردن به آن چه که سخت و دشوار است، می باشد و از کلفه به معنای مشقت، مشتق شده است. متکلف کسی است که در گفتار و عمل، چیزی که در او نیست را ادعا می کند. همین طور متکلف به کسی گویند که دست به کاری می زند که به او مربوط نیست. بر هیچ کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین تکالیف و مؤکدترین آنها، تکلیف به قبول ولایت و ترویج آن و مجاهده و تلاش در راه آن است. پس شاید بتوان این آیه و مانند آن را به همین معنا تأویل برد. پس تأمل کن.

بدان که در سوره ص آیه «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (۲) [من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم] خواهد آمد که مراد از متکلفین، انسان های ظاهر ساز، بدعت گذار و ریاکار می باشند که از جمله آنان کسی است که در باره دین خدا با نظر

ص: ۸۶۶

۱- [۱] - بقره/۲۳۳.

۲- [۲] - ص/۸۶.

و هوی و هوس خود سخن می گوید. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

کهف: به معنای غار وسیع در کوه است. واژه کهف در چند جای از سوره کهف به کار رفته است.

در کتاب سعد السعود به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است که فرمود: ما کهف شما هستیم، مانند اصحاب کهف که ایمان را دوباره به دست آوردند و آن را آشکار ساختند. در باب غیبت احادیثی وجود دارد که می توان از آنها استنباط کرد که قائم آل محمد علیهم السلام از جهت غیبت و نیز مفاهیم متفاوتی که عرضه خواهد کرد، شبیه اصحاب کهف می باشد. پس تأمل کن.

کفل: و کفیل و آن چه مشتمل بر تکفل است. زمانی که کسی، دیگری را در پناه خود و امور او را به عهده بگیرد، گفته می شود: کَفَلَهُ و تکفله. در شرح واژه یتیم و در تأویل آن، دلایل تأویل (تکفل التیامی) و این که معنای باطنی آن مصون نگهداشتن نادانان شیعه از گمراهی و راهنمایی و ارشاد آنها به سوی علوم دینشان است و این که کفالت کننده و ضامن این امر، علماء و دانشمندان می باشند، خواهد آمد.

شکی در این نیست که کفاله الله (ضمانت خداوند) شامل آن چه که در دنیا و آن چه در آخرت است، می باشد. ولی آن، نسبت به اهل ولایت است. کفل به کسر به معنای شانس و بهره است و در سوره نساء آیه «يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا» (۱) [برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود] و سوره حدید آیه «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» (۲) [از رحمت خویش شما را دو بهره] آمده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام و نیز از ابن عباس در تفسیر آیه «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» [از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] نقل شده است که فرمود: منظور، امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند. همچنین در

ص: ۸۶۷

۱- [۱] - نساء/ ۸۵.

۲- [۲] - حدید/ ۲۸.

تفسیر آیه «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا» (۱) [و برای شما نوری قرار دهد] فرمود: منظور، علی علیه السلام است. پس تأمل کن. (۲)

بدان که ذوالکفل از انبیای الهی است و در روایتی آمده است که او، یوشع بن نون می باشد. ماجراهای او به طور مفصل در سوره انبیاء خواهد آمد. پس غفلت مکن.

کامل: و آن چه که مشتمل بر کمال و اِکمال است. کمال به معنای تام و کامل بودن و در مقابل نقص می باشد. همچنین اِکمال به معنای کامل کردن است. مانند آیه «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ» (۳) [تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۴) [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم] و «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» (۵) [این ده (روز) تمام است] و «حَيِّ وُلِيِّنَ كَامِلِينَ» (۶) [دو سال تمام] و «أَوْزَارُهُمْ كَامِلَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۷) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند].

فرات بن ابراهیم در تفسیرش و افراد دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» روایت کرده اند که حضرت فرمود: منظور، کامل کردن دین با ولایت علی علیه السلام است. (ادامه روایت). می توان از این حدیث، تأویل موارد متناسب با این تأویل را استنباط نمود. و خدا می داند.

کیل: و آن چه که به این معنا است و کالوا و مکیال و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کیل، مکیال و مکیله به معنای آن چه که با آن پیمان می شود، آمده است. کال الدراهم یعنی درهم ها را وزن کرد. کال الشیء بالشیء یعنی آن را اندازه نمود. دیگر مشتقات آن کال الطعام کیلاً، اکتاله و اکتال له می باشد. در شرح واژه میزان، دلایل

ص: ۸۶۸

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳- [۳] - بقره/۱۸۵.

۴- [۴] - مائده/۳.

۵- [۵] - بقره/۱۹۶.

۶- [۶] - بقره/۲۳۳.

۷- [۷] - نحل/۲۵.

تأویل آیه «إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»^(۱) [که چون از مردم پیمانانه ستانند تمام ستانند* و چون برای آنان پیمانانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] خواهد آمد. از تأویل این آیه و تأویل میزان، می توان درستی تطبیق تأویل میزان و واژه کیل را استنباط نمود، چرا که کیل و میزان دارای معنای نزدیک به هم هستند. پس غافل مباش.

کتمان: و کاتم یعنی آن چه به معنای کتمان است، مانند یکتمون و نظایر آن. در قاموس اللغه، کتمه کتماً و کتماناً و اکتتمه ایّاه به معنای پوشاندن و پنهان داشتن آن را، آمده است. اجمالاً کتم به معنای پنهان کردن چیزی و انکار کردن آن است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان کسانی هستند که حق را با تحریف قرآن و مبهم کردن امر امامت، کتمان می کنند. همچنین در شرح واژه کتاب، دلایل این تأویل در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»^(۲) [کسانی که آن چه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می دارند] آمده است.

در دعای دو بت قریش می خوانیم: «و کم من شهاده کتموها» (و چه بسیار شهادت و گواهی که آن را کتمان نمودند). بر هیچ کسی پوشیده نیست که از این آیه و آیه های دیگر استنباط می شود که مراد از کسانی که خداوند در قرآن، کتمان امور خیر را به آنها نسبت داده است، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند و هر کسی از گذشتگان و آیندگان که فضائل ائمه علیهم السلام را انکار کند، داخل در آن می باشد، چنان که مؤید این مطلب که حدیث حدیفه می باشد، در شرح واژه شهاده آمده است. در تفاسیر آیات، احادیثی خواهد آمد که به صراحت بیان می کند که بیشترین تحریفی که یهود و نصاری در تورات و انجیل و غیره انجام دادند و مطالب آنها را کتمان کردند، پیرامون امر نبوت پیامبران و جانشینی علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است. مؤید این مطلب در شرح واژه تحریف نیز آمده است. پس

ص: ۸۶۹

۱- [۱] - مطففین/۲ و ۳.

۲- [۲] - بقره/۱۷۴.

دریاب. همچنین بدان که از حالات نفاق و مکر بیشتر دشمنان علی و ائمه علیهم السلام این بود که آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی به ائمه علیهم السلام و عامه مردم اظهار می داشتند که از دوستداران و معتقدان آنها هستند و دشمنی و آزار آنان و بازداشتن آنها از حقشان را در باطن پنهان نگاه می داشتند. چنان که گروهی از مردم که از جمله آنان اولی و دومی می باشند و در روز غدیر و غیر آن، این گونه بودند. به همین خاطر خداوند متعال در سوره مائده و سوره های دیگر فرمود: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (۱) [و خداوند آن چه را آشکار و آن چه را پوشیده می دارید می داند] یعنی آن چه که از دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش اظهار می دارید و آن چه که از بازداشتن حق آنان از آنها و دشمنی و آزار آنها در دل پنهان می دارید. از این رو تأویل دیگری نیز وجود دارد که از آن غافل مباش. چنان که در شرح واژه سر آمده است. همچنین برخی از دلایل آن در شرح واژه نعمه خواهد آمد.

مراد از کتمان اهل حق، چنان که در شرح واژه إخفاء آمد، پنهان کردن آن چه که در دل های آنان از ولایت و دوستی با اولیای الهی است، می باشد. همچنین توضیح آن در شرح واژه تقوی خواهد آمد. و خدا هدایت کننده است.

مکرمه: و کرام و مکرمون و کریم و آن چه که به این معنا است مانند کرام، إکرام و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کَرَمَ با حرکت راء در مقابل فرومایگی آمده است. گفته می شود کَرَمَ به ضم راء کرامه و کَرَمًا فهو کریم و مکرَم. اُكْرَمَهُ و كَرَمَهُ به معنای به او احترام گذاشت و او را بزرگ داشت می باشد. کریم به معنای کسی که خیر او زیاد است نیز به کار برده می شود. از احادیثی که اشاره کردیم و احادیث دیگر برمی آید که مراد از این واژه ها به هنگام تأویل، ائمه علیهم السلام می باشند. در ذیل فصل اول از همین گفتار، حدیث محمد بن سنان آمده است که بر تأویل مکرمین به ائمه علیهم السلام و این که منظور از عباد مکرمون، آنها می باشند، دلالت دارد. در شرح واژه عباد نیز احادیثی در این رابطه آمده است. در توضیح واژه جلال

ص: ۸۷۰

نیز در این باره سخن به میان آمد. در سوره الرحمن دلیل این که آنان کرامه الله هستند که خدا بندگان را به اطاعت آنان اکرام کرده است، خواهد آمد و آن بر معنای اَکْرَمَ اللهُ و الله کریم نیز دلالت دارد. همچنین دلیلی است بر این که می توان من اَکْرَمَهُ اللهُ را به شیعیان ائمه علیهم السلام نیز تأویل برد.

در شرح واژه سفره، دلایل این که ائمه علیهم السلام، کریمان و نیکوکاران اند، آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان برگزیدگان و کریمانند. پس تأمل کن.

کاظم: و آن چه به این معنا است. كَظَمَ غَيْظَهُ به معنای این است که آن فرد با آن که می توانست به دشمنش ضربه بزند، خشمش را فرو برد. در شرح واژه خیر، به دلایل این که ائمه علیهم السلام، سرچشمه تمام خوبی ها هستند و همه نیکی ها که از جمله آن کظم غیظ (فرو بردن خشم) از فروع آنان است، اشاره شده است. در برخی از زیارت نامه های امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «أَنْتَ الْكَاطِمُ الْغَيْظُ» (تو فرو برنده خشمی). عبارت «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» (۱) [فرو برندگان خشم] در سوره آل عمران خواهد آمد.

کلمه: و کلمات و کلم و کلام و آن چه که به این معنا است. در قاموس اللغه، کلام به معنای گفتار و کلمه به معنای لفظ و قصیده آمده است. جمع کلمه، کَلِم است. کَلَّمَ تَكْلِيمًا و کلاماً به معنای سخن گفت، می باشد. عیسی علیه السلام، کلمه الله است، زیرا او از خدا و کلامش استفاده کرد یا به این دلیل که او از کلمه «كُنْ بِغَيْرِ أَبٍ» (بدون پدر باش) است. این الفاظ در قرآن، فراوان و به گونه های متعدد آمده است، مانند: کلمه الله، کلمات الله، کلام الله و آن چه که به معنای آن است، مثلاً مانند آن چه که به رَبِّ اضافه شده است. از جمله آن، کلمه رَبِّكَ، تلقی آدم من ربه کلمات، إذ ابتلی ابراهیم رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ و مانند آن و کلمه التقوی، کلمه الفصل، کلمه طیبه، کلمه باقیه، الکلم الطیب و مانند آن و کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن می باشد. کلمه الکفر، کلمه خبیثه و مانند آن چه که از احادیث برمی آید، به آن چه

ص: ۸۷۱

که دشمنان ائمه علیهم السلام در ترک ولایت گفته اند، تأویل شده است و چنین اقتضا دارد که این واژه ها را باید در مقابل واژه های مقام مدح قرار داد. در تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از امام باقر در تفسیر آیه «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى» (۱) [و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست گردانید] آمده است که فرمود: کسی که به آن سخن می گوید، عتیق یعنی اولی می باشد. (۲) در تفسیر قمی آمده است که شأن نزول آیه «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ» (۳) [در حالی که قطعاً سخن کفر گفته اند] کسانی هستند که در کعبه پیمان بستند که حکومت به بنی هاشم باز نگردد و منظور از کلمه الکفر همین است. دلایل تأویل الکلمه الخبیثه به آن چه که در سوره ابراهیم ذکر کردیم، خواهد آمد.

اما غیر از کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن که در مقام ذم هستند، بیشتر کلمات، به ویژه کلمه الله و مانند آن، به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شود. همچنین تأویل بسیاری از آنها به ولایت و امامت نیز در احادیث آمده است. بلکه در برخی از آنها، تمام این تأویل ها ذکر شده است ولی روشن است که ولایت و امامت به یک چیز برمی گردند و در حقیقت فرقی بین این دو تأویل نیست، چنان که بارها از آن چه در شرح های قبلی آوردیم، این مطلب روشن و آشکار شد. اما سزاوار است که تناسب داشتن تعبیر به هنگام تأویل در نظر گرفته شود.

کلام الله و ما کلم به اولیائهم نیز به همین شکل تأویل برده می شود و می توان آن را به امام و به کتاب خداوند که در باره امام و ولایتش آمده است، تأویل برد. چرا که عمده آن چه که خداوند در باره آن سخن گفته است، پیرامون ولایت می باشد. پس دریاب و از مواردی که در آن مشتقات کلام به معنای متعارفش آمده است، غافل مباش. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل این کلمات دلالت دارد، اشاره می کنیم.

ص: ۸۷۲

۱- [۱] - توبه/۴۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۵.

۳- [۳] - توبه/۷۴.

در شرح واژه حق احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی آیه «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» (۱) [و(لی) خدا می خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت کند] این است که خداوند اراده می کند که با علی علیه السلام، احقاق حق آل محمد علیهم السلام کند. همچنین دلالت دارد بر این که معنای باطنی کلمه الله، علی علیه السلام است و آن در زمان رجعت می باشد. در روایت صدوق از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه فوق فرمود: منظور، سخنان ائمه و قائم آل محمد علیهم السلام می باشد.

در شرح واژه روح، حدیثی آمده است که دلالت می کند بر این که خداوند متعال به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به نور شد، سپس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام را از آن نور خلق کرد. سپس خداوند به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به روح شد و خداوند آن روح را در آن نور اسکان داد. پس آنها، روح الله و کلمه الله می باشند. (ادامه روایت).

در منتخب البصائر از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من، کلمه الله هستم که پراکنده شدگان با آن جمع و جمع شدگان با آن پراکنده می شوند. (ادامه روایت). در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «ما نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (۲) [سخنان خدا پایان نپذیرد] آمده است که فرمود: ما کلماتی هستیم که فضائل ما را پایانی نیست و کنه آن درک نشود.

در متون مختلف زیارتی می خوانیم: السلام علی الکلمه التامه و علی کلمه الرحمن و علی کلمه المعبود و علی کلمه الله الحسنی و العلیا (سلام بر کلمه کامل و بر کلمه رحمان و بر کلمه معبود و بر کلمه نیکوتر و برتر خداوند). و نظایر آن فراوان است. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَا تَبْدِيلَ

ص: ۸۷۳

۱- [۱] - انفال/۷.

۲- [۲] - لقمان/۲۷.

لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (۱) [وَعِدَهُ هَاي خدَا رَا تَبْدِيلِي نِيَسْت] آمده است که فرمود: یعنی امامت، تغییر نمی کند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الدِّينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲) [در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند] آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که علی علیه السلام را انکار کردند و ولایت بر آنها عرضه و ایمان به آن بر آنها واجب شد. (ادامه روایت). دلالت این حدیث بر تأویل بردن کلمه ربك و مانند آن به ولایت، ظاهر و آشکار است. و در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت آیه ای را به این شکل قرائت کرد: «وَلَقَدْ عَاهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتِ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ فَتَسِيَّتِي» و سپس فرمود: این آیه، این طور نازل شده است. در کتاب خصال و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» (۳) [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشد] روایت شده است که فرمود: آدم علیه السلام گفته است: أسألك بمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين إلا تبت علی (به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری). (ادامه روایت).

همچنین در خصال از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (۴) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] آمده است که فرمود: این کلمات، همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد و توبه نمود و ابراهیم علیه السلام گفته است: أسألك بحق محمد (۵) و ... (که در حدیث قبل آمده است) از حضرت پرسیده شد که معنای «أتمهن» چیست؟ حضرت فرمود: این کلمات را تا حضرت قائم علیه السلام که

۱- [۱] - یونس/۶۴.

۲- [۲] - یونس/۹۶.

۳- [۳] - بقره/۳۷.

۴- [۴] - بقره/۱۲۴.

۵- [۵] - خصال، ص ۲۷۰، باب ۴، ح ۸.

امام می شوند، کامل کرد. (ادامه روایت). به هنگام تفسیر این آیات ذکر شده، احادیث دیگری نیز می آید که بر این که مراد از کلمات، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان است، دلالت دارد. در کنز الفوائد از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ» (۱) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] روایت شده است که فرمود: منظور از کلمه التقوی، ولایت علی علیه السلام است.

مؤلف گوید: منظور از کسانی که ملزم به کلمه تقوی شدند، شیعیان آن حضرت می باشند، چرا که آنان شایسته تر به آن و اهل آن بودند. همچنین برخی از دلایل تأویل کلمه التقوی در شرح واژه مثل خواهد آمد. در کشف الغمه و کتاب های دیگر از برخی از اهل تسنن و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده است که حضرت فرمود: خداوند، عهدی را پیرامون علی علیه السلام به من سپرد، پس عرض کردم پروردگارا، آن را برایم تبیین کن. خداوند فرمود: علی علیه السلام نور کسی است که از من اطاعت کند و پرچم هدایت و کلمه ای است که متقین را به آن ملزم کردم. هر کسی او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است. (ادامه روایت).

استاد ما علامه مجلسی در توضیحی بیان داشتند که ائمه علیهم السلام همان کلمه التقوی و آن چه که به معنای آن است، هستند و وجه تسمیه ائمه علیهم السلام به کلمه التقوی به دو دلیل می تواند باشد: ۱. به دلیل این که آنان کلمات خداوند هستند که مراد خداوند را بیان می دارند، چنان که کلمات، آن چه که در درون انسان هست را بیان می کند. ۲. یا به این خاطر که ولایت آنان و قائل شدن به امامت شان، سبب پرهیز و مصون ماندن از آتش جهنم است. پس با این توضیح باید مضافی را در اینجا، در تقدیر بگیریم، یعنی در اصل ذو کلمه التقوی بوده است. به نظر من اگر تأمل کنیم، تطبیق این استدلال در غیر کلمه التقوی نیز واضح و آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ» (۲)

ص: ۸۷۵

۱- [۱] - فتح/۲۶.

۲- [۲] - شوری/۲۱.

[اگر کلمه فصل نبود] آمده است که فرمود: منظور از کلمه الفصل، امام می باشد و دلیل آن آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۱) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد] می باشد که منظور از کلمه باقیه در آن، امامت می باشد.

در کتاب نصوص از حذیفه بن یمان روایت شده که گفت: پیامبر در حدیثی فرموده است: «ائمه علیهم السلام ۹ تن از فرزندان حسین (ع) هستند». به حضرت عرض کردم: پس حسن علیه السلام چه می شود؟ حضرت فرمود: خداوند امامت را از نسل حسین علیه السلام قرار داده است و منظور از آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» همین می باشد. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۲) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد] آمده است که در حالی که دستش را به سوی سینه اش دراز کرد، فرمود: منظور، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است. پس هر کسی ما را دوست نداشته باشد، خداوند هیچ عملی را از او نمی پذیرد. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از کلمه، گفتن لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی ولی الله و خلیفه رسول الله است و منظور از عمل صالح، اعتقاد قلبی است به این که این امر، حق می باشد. و برخی از احادیثی که گواه بر این مطلب است، در شرح واژه طیب و قول و نظایر آن، آمده است.

پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن دریابی و خداوند هدایت کننده است.

اَكِنَّه: و آن چه که مشتمل بر كُنّ است. کن به معنای پنهان کردن و پوشاندن می باشد. و همچنین بر خانه ها و شبیه آن که موجب محافظت و پوشاندن می شوند نیز اطلاق می شود. می توان آن را به مانند ستر و بیت و نظایر آن دو در موارد مناسب، تأویل نمود. در شرح واژه های کتمان، ستر، اخفاء و غیره، احادیثی آمده

ص: ۸۷۶

۱- [۱] - زخرف/ ۲۸.

۲- [۲] - فاطر/ ۱۰.

است که می توان از آنها تأویل به غیر از اولی را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. چرا که همه این واژه ها به یک چیز بر می گردند. پس دریاب و خداوند متعال و حجت های او داناترند.

کره: و اِکراه و آن چه به معنای آن دو است. در شرح واژه اِرادَه که مقابل کراهت است و حتی در شرح واژه حَبّ نیز احادیثی آمده است که می توان از آنها برخی از تأویل های واژه هایی را که مشتمل بر کراهت می شوند، البته در برخی از موارد مناسب، استنباط نمود. گاهی کره در مقابل تسلیم شدن و اطاعت کردن استعمال می شود. پس غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

اُکمه: تأویل اُکمه در شرح واژه اُعمی آمده است. اُکمه به معنای کور مادرزاد می باشد. پس دریاب.

کسوه: و آن چه که مشتمل بر کسوه است. کسوه به معنای لباس می باشد. کساه یعنی او را لباس پوشاند. در شرح واژه ثوب آوردیم و در شرح واژه لباس نیز تأویلی خواهد آمد که شاید بتوان آن را در موارد مناسب، در تأویل کسوه نیز به کار برد. پس تأمل کن.

ص: ۸۷۷

لؤلؤ: همان مروارید معروف است. مفرد آن لؤلؤه می باشد. تَلَأَلُوْا به معنای درخشیدن است. در شرح واژه بحر، دلایل تأویل لؤلؤ و مرجان در آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»^(۱) [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] به امام حسن و امام حسینعلیهما السلام آمده است. پس شاید بتوان آن تأویل را در آیه های دیگر، اگر تناسب داشته باشد، به کار برد. بلکه بنابر آن چه که در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمد و آن چه که در شرح واژه مال خواهد آمد، می توان در برخی از موارد، آن را به برخی از علوم تأویل برد. و خدا می داند.

ملجاً: این واژه دو بار در سوره توبه و همچنین در سوره شوری به کار رفته است. ملجاً به معنی پناهگاه و تکیه گاه می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به امام تأویل برد و دلیل آن، حدیث حضرت است که در شرح واژه امن آمده که فرمود: ائمه علیهم السلام، برای هر کسی که به آنها پناه بیاورد، پناه می باشند. (ادامه روایت).

در روایت طارق از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: امام، تکیه گاه و پناهگاه است. در زیارت جامعه می خوانیم: أمن من لجأ إلیکم (هر کسی به شما پناه بیاورد، در امان است). پس تأمل کن.

ألباب: واژه «أولوا الألباب» فراوان در قرآن به کار رفته و به معنای خردمندان

ص: ۸۷۸

می باشد، چرا که لب، همان عقل است. در احادیث آمده است که مراد از آن، ائمه علیهم السلام و همچنین شیعیان ایشان می باشند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَيَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱) [تا در (باره) آیات آن بیندیشند] آمده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، علی و ائمه علیهم السلام می باشند. (۲) در کشف الغمه از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از اولوا الألباب، کسانی هستند که در آیه «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» (۳) (کسانی که به عهد خداوند وفا می کنند) توصیف شده اند. در کافی نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، شیعیان ما می باشند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «إمام أولى الألباب (پیشوای خردمندان). پس اندیشه کن.

لعب: و آن چه که بر آن دلالت دارد مانند یلعبون و نظایر آن. لعب بر خلاف جدی است. لالعب کسی است که مسخره می کند و به مسخره می گیرد و مانند آن. احادیثی در شرح واژه مسخریه، خوض و مانند آن آمده و در شرح واژه هزء نیز خواهد آمد که می توان از آنها تأویل لعب به اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام و منافقان آنان بلکه به اعمال و اقوالشان یا به صورت مطلق، یعنی چه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و چه نسبت به دیگران، تأویل برد. و یا این که تأویل آن، اعمال و اقوال آنان تنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و رفتار ظاهری آنها با آنان باشد. چرا که آنها تظاهر به دوستی ائمه علیهم السلام می کردند و آنان را در ظاهر مراعات می کردند ولی در باطن خلاف آن را می پروراندند. مانند بسیاری از اعمال و اقوال دومی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و مانند رفتار مأمون نسبت به امام رضا علیه السلام و نظایر آن. و خدا می داند.

ص: ۸۷۹

۱- [۱] - ص/ ۲۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳- [۳] - رعد/ ۲۰.

لات: نام بتی است. در عیون از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به رسولش در ليله الإسراء (شب اسراء) فرموده است: حضرت قائم علیه السلام، لات و عزی را به صورت تازه خارج می کند و آن دو را می سوزاند. به فتنه افتادن مردم و اغوا شدن آنها توسط آن دو، شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است.

به نظر من اولین دلیلی که فتنه لات از فتنه گوساله و سامری شدیدتر می باشد، این است که فتنه لات تا روز قیامت دوام دارد و در طول این مدّت بر بیشتر مردم پوشیده است، البته به جز مفسد و آسیب هایی که به خواص و عوام مردم به ویژه ائمه بزرگوار علیه السلام وارد می سازد.

لجه: به آب فراوان گویند. بحر لجی نیز از همین ریشه است. بنا بر تأویل واژه بحر که پیشتر آمد، می توان لجی را به علم بسیار و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن.

لوح: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغة، لوح به معنای هر صفحه پهن از چوب یا استخوان آمده است. لوح در قرآن به صورت ألواح موسی، ألواح سفینه نوح و لوح محفوظ آمده است. لوح محفوظ در قرآن به الکتاب، أمّ الکتاب و نظایر آن نیز تعبیر شده است. در شرح واژه های کتاب، صحف، أمّ، سفینه و غیره، تأویل این واژه ها و غیر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. ظاهر این است که بیشترین چیزی که در ألواح مکتوبه (لوح های نوشته شده) آمده است، پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می باشد. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و به صفحه های دل آنان نیز تأویل برد. پیشتر به این که منظور از الإمامه المحفوظه، آنها می باشند اشاره کردیم. پس دریاب و خدا می داند.

الحاد: و آن چه بر آن دلالت دارد، مانند: یلحدون و نظایر آن، إلحاد به معنای ستم و برگشتن از حق می باشد. ألحد یعنی بازگشت، عدول کرد و مجادله کرد. ألحد بزید یعنی او را عیب کرد و به او دروغ بست. ألحد الحرم یعنی در آن چه که به آن امر

شده باشد، افراط ورزید و حرمتش را حلال شمرد و آن را نقض کرد و یا شریک قرار داد و به او ستم کرد.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ»^(۱) [و (نیز) هر که بخواهد در آنجا به ستم (از حق) منحرف شود] آمده است که فرمود: هر کسی که در آن غیر خدا را پرستش کند یا غیر از اولیاء الهی را دوست داشته باشد، در آن الحاد ورزیده و حرمتش را حلال شمرده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: شأن نزول آیه، کسانی هستند که برای علی علیه السلام شریک قرار دادند و به او ستم نمودند.^(۲) در روایتی آمده است که این افراد وارد کعبه شدند و پیمان بستند که مانع خلافت علی علیه السلام شوند. پس معنای إلهاد فی البیت همین است. در شرح واژه های بیت، حرم و مانند آن دلایل این که تأویل بیت و حرم و نظایر آن، ائمه علیهم السلام و ولایت آنها می باشد، آمده است. پس تأمل کن و دریاب. در دعای دو بت قریش می خوانیم: إِنَّهُمَا أَلْحَدَا فِي آيَاتِكَ (همانا آن دو در آیات شرک ورزیدند). در فصل سوم از گفتار دوم آمد که منظور از کسانی که در آیات خداوند شرک می ورزند، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. شاید مراد از آن، تغییر کتاب خدا و پنهان نمودن حکومت امام علیه السلام باشد، چرا که امام نیز آیه الله (آیه و نشانه خدا) است. پس تأمل کن.

لذ: این واژه در سوره بقره آیه «وَهُوَ الَّذِي الْخَصَمَ»^(۳) [و حال آن که او سخت ترین دشمنان است] و در سوره مریم آیه «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا»^(۴) [و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی] آمده است. در آنجا روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که در تفسیر آیه سوره مریم فرمود: تو با برافراشتن علی علیه السلام

ص: ۸۸۱

۱- [۱] - حج/۲۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۸.

۳- [۳] - بقره/۲۰۴.

۴- [۴] - مریم/۹۷.

به عنوان عَلم، قوم لجوج و سرسختی را بیم می دهی که منظور از آن قوم، کفار و دشمنان می باشند. در روایتی نیز آمده است که منظور از قوما لَدّاً (قوم لجوج و سرسخت)، بنی امیه هستند. به نظر من معنای متعارف لَدّ، کسی است که خصومت و دشمنی شدیدی دارد و اَلدّ، کسی است که خصومت او بیشتر است. پس منتظر باش.

لبس: و لباس و آن چه که به این معنا است. «لبس علیه الأمر» یعنی امر بر او مشتبه شد. البسه یعنی آن را پوشاند. از این رو جامه و شب، لباس نامیده شده اند و به همین خاطر خداوند هر یک از زن و شوهر را لباس یکدیگر قرار داده است. همچنین امر ملبس به معنای امر مشتبه می باشد. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که با خلطشان در تحریف کلام خدا و مخفی نمودن حاکمیت امام علیه السلام و ترویج آن چه که اراده کرده است، حق را با باطل در می آمیزند، آمده است.

همچنین در شرح واژه ایمان، دلایل تأویل آیه «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»^(۱) [و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] به این که آنها ولایت علی علیه السلام را با ولایت فلانی و فلانی خلط نکردند و در نیامیختند، آمده است.

در سوره اعراف، احادیثی را ذکر می کنیم که بر تأویل «لباسُ التَّقوی» به جهاد و عفت ورزیدن دلالت دارد. با این تعلیل که انسان عقیف، اگر چه عاری از لباس باشد ولی عورتش آشکار نمی شود. ظاهر این است که شیعیان، مجاهد و عقیف حقیقی اند و جهاد و عفتشان به ولایت است. پس می توان «لباسُ التَّقوی» و مانند آن را به ولایت و آن چه در مقابل آن است، مانند لباس الجوع و نظایر آن را به ترک ولایت یا آن چه که به ترک آن مربوط می شود، تأویل برد. مؤید این تأویل حدیثی است که در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا»^(۲) [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] آمده است که فرمود: منظور از آن، اختلاف در دین و طعنه زدن برخی از شما به برخی دیگر است. برخی از مؤیدهای این تأویل در

ص: ۸۸۲

۱- [۱] - انعام/۸۲.

۲- [۲] - انعام/۶۵.

شرح واژه شیعه، آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شده که حضرت در آن پیرامون توصیف اسلام فرمود: خداوند، اسلام را لباسی برای هر آن که آن را به تن کرد، قرار داد. تأویل اسلام، پیشتر آمده است. همچنین به برخی از تأویل ها در شرح واژه ثياب و واژه های دیگر اشاره کردیم. پس دریاب تا موارد تأویل آن بر تو مشتبه نشود.

لوط: لوط، پیامبر خدا و پسرخاله ابراهیم علیه السلام و برادر ساره یا اسحاق می باشد. ماجراهای لوط و قومش و اعمال قبیحی که قومش مرتکب می شدند و این که او به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش توسل جست تا خداوند قومش را هلاک کند و او را از شر آنان نجات دهد، به طور مفصل در سوره هود خواهد آمد. بیشتر گروه های مخالفین، به مانند قوم لوط می باشند، چنان که در این عصر، به عینه شاهد آن هستیم. این مطلب به طور کامل در سوره هود و سوره های دیگر واضح و آشکار خواهد شد.

لطیف: در قرآن عبارت «الله لطیف» آمده است و یکی از معانی آن، این است که خداوند، نسبت به تمامی آفریده های خود در دنیا از تمام جهات و بر اهل دین و ولایت در آخرت، دارای لطف و احسان است. البته به جز کسانی که آنها را به خودشان واگذاشت که همان کسانی هستند که به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام به تدریج به سوی شقاوت کشانده شدند.

إلحاق: یعنی آن چه که مشتمل بر الحاق است، مانند: ألحقنی و نظایر آن. الحاق به معنای اتصال، چسباندن و ملاقات و درک کردن حضوری می باشد. شکی در این نیست که پیروان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان هستند. و همین طور پیروان دشمنان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان می باشند. اگر چه در دنیا یکدیگر را ملاقات نکرده باشند. پس صرف مشارکت در اعتقاد و اعمال و دوست داشتن آن در حکم ملاقات و دیدار می باشد. در حدیثی این طور آمده است که هر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند متعال او را با آن محشور خواهد کرد.

لیل: بدان که تأویل واژه لیل به دو صورت آمده است:

۱. تأویل آن، زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلط شدن دشمنان ائمه علیهم السلام و چیره شدن حکومت های آنان بر مردم می باشد، به طوری مردم در آن زمان در تاریکی های جهالت به دین و به شناخت حق ائمه علیهم السلام متحیر و سرگردان ماندند. از این رو است که در برخی از روایات، واژه لیل به دشمنان ائمه علیهم السلام، تأویل برده شده است. به خصوص بعضی از آنان که علت و سبب واقع شدن مردم در آن، ظلمت و تاریکی بود.

۲. تأویل آن، امامانی می باشند که امامتشان مخفی و پوشیده بود، چنان که از تأویل آیه «لیال عشر» که بعداً خواهد آمد، برمی آید. آیه اشاره به مغلوب شدن برخی از ائمه علیهم السلام و مخفی بودن امامت آنان از ترس مخالفین دارد. همچنین می توان از تأویل این آیه، تأویل لیل به فاطمه علیها السلام را استنباط نمود، چرا که می تواند منظور از آن پوشش و عفاف او و تاریکی های ظلم و ستمی باشد که او را در خود فرو برد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر موردی که نصّ و تصریح خاصی در آن نیامده است، تناسب داشتن از نظر مقام مدح و ذم و غیر آن را در نظر گرفت. در اینجا به برخی از احادیثی که بر این دو تأویل دلالت دارد، اشاره می کنیم و از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، حدیثی است که در شرح واژه ظلمات آمده است که در آن امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَآیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسِیخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ» (۱) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن بر می کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] فرمود: محمد صلی الله علیه و آله وفات نمود و ظلمت و تاریکی پدیدار گشت، به همین دلیل آنها فضل و برتری اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را ندیدند و درک نکردند.

حدیث دیگر، حدیثی است که صدوق و دیگران از ابابصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّیْلُ إِذَا یَغْشَاهَا» (۲) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] روایت کرده اند که فرمود: منظور از لیل، پیشوایان ظلم و ستم هستند که به جای آل

ص: ۸۸۴

۱- [۱] - یس/۳۷.

۲- [۲] - شمس/۴.

محمد علیهم السلام به حکومت پرداختند و در جایگاهی نشستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر از آنها به آن بود. پس آنها دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند. همچنین در این رابطه، احادیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از لیل، عتیق، ابن صهاک و بنی امیه می باشند.

حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (۱) [سوگند به شب چون پرده افکند] فرمود: منظور از لیل در این آیه، دومی می باشد که علی علیه السلام در زیر سایه حکومت او قرار گرفت و خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود تا در دولت آنان صبر پیشه کند تا آن که به پایان برسند. (ادامه روایت). همچنین در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِيرٌ» (۲) [و به شب وقتی سپری شود] آمده است که فرمود: منظور، به سوی قیام حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَسَ» (۳) [سوگند به شب چون پشت گرداند] آمده است که فرمود: یعنی ظلمت و تاریکی شب و آن، مثلی است که خداوند برای کسی که ولایت را برای خود ادعا کرد و از صاحبان ولایت (ائمه علیهم السلام) عدول کرده است، به کار برد. (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد روایت جابر از امام باقر علیه السلام است که حضرت در تفسیر آیه «وَلَيَالٍ عَشْرٌ» (۴) [و سوگند به شب های دهگانه] فرمود: منظور، امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام می باشد. حدیث دیگر، روایت نصرانی است که در آن از امام کاظم علیه السلام در باره تفسیر آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ» (۵) [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل

ص: ۸۸۵

۱- [۱] - لیل / ۱.

۲- [۲] - فجر / ۴.

۳- [۳] - نبأ / ۱۰.

۴- [۴] - فجر / ۲.

۵- [۵] - دخان / ۳.

کردیم] پرسید. پس حضرت فرمود: منظور از «اللیلہ المبارکة»، فاطمه علیها السلام می باشد. سپس این آیه را قرائت نمود: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۱) [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد] و فرمود: تا آن که از او خیر کثیری خارج می شود و مردان حکیمی از نسل او می آیند. (ادامه روایت).

در کتاب تأویل آیات از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که حضرت در تفسیر سوره لیلہ القدر فرمود: منظور از آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲) [شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است] فاطمه علیها السلام می باشد و مقصود از ملائکه در آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» (۳) [فرشتگان با روح فرود آیند] مؤمنانی می باشند که صاحب علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و منظور از روح، روح القدس است که پیرامون فاطمه علیها السلام است و آیه «مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ سَلَامٌ» [برای هر کاری (که مقرر شده است) صلح و سلام است] یعنی از هر چیز حتمی. و «حَيْتَىٰ مَطْمَعِ الْفَجْرِ» (۴) [تا طلوع سپیده دم] یعنی تا قیام حضرت قائم علیه السلام. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: ظاهر این است که مراد اینجا ائمه علیهم السلام می باشند. پس حضرت تبیین نمود که آنها ملائکه نامیده شده اند، چرا که آنها صاحب علم آل محمد علیهم السلام هستند و آن را حفظ می کنند. بنا بر این معنای نزول آنها در آن شب، بدید آمدن آنها در آن می باشد. چنان که این مطلب، پیشتر در تأویل لیلہ مبارکة نیز آمده است. پس تأمل کن.

لحم: در شرح واژه خنزیر تأویل لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه موت نیز دلایل این که می توان آن را به غذا و نوشیدنی ناصبی ها تأویل برد، می آید. همچنین آنجا به دلایل معنای آیه «أَيُّجِبُّ

ص: ۸۸۶

۱- [۱] - دخان/۴.

۲- [۲] - قدر/۳.

۳- [۳] - قدر/۴.

۴- [۴] - قدر/۵.

أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (۱) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] اشاره می‌کنیم. بنا بر این می‌توان لحم در مقام مدح را به مقابل آن و به ولایت و به برخی از علوم ائمه علیهم السلام تأویل برد، چنان که مطالبی که در فصل سوم از فصل اول آمده است، گواه این تأویل می‌باشد. همچنین از مطالبی که در شرح واژه فطرت آمده و در شرح واژه نطفه نیز خواهد آمد، چنین برمی‌آید که می‌توان لحم را در برخی موارد به بعضی از مراتب شناخت و درک ولایت و تمسک به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

إلزام: یعنی آن چه که مشتمل بر الزام است. در شرح واژه باء دلایل آن چه که با مواردی از این قبیل تناسب دارد، آمده است.

لوم: و لَوَامَه و آن چه که به این معنا است. لوم در اصل به معنای سرزنش و توبیخ و نظایر آن می‌باشد. در سوره مائده، تأویل آیه «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۲) [و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند] به ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها خواهد آمد. در شرح واژه نفس، معنای «النفس اللوامة» و این که در باره شیعیان است، خواهد آمد. شاید بتوان همین تأویل را در تأویل واژه هایی که به این معنا می‌باشند، تطبیق داد. در شرح واژه حسن به این مطلب اشاره کردیم و در شرح واژه ندامه نیز خواهد آمد. از مانند این دو چنین بر می‌آید که می‌توان برخی از آیاتی را که در آن «لوح» و مشتقات آن به کار برده شده است را به همین شکل تأویل برد، چرا که معنای آنها به هم نزدیک است. پس غافل مباش.

لبن: این واژه در سوره نحل و قتال به کار رفته است. در شرح واژه نهار، دلایل تأویل انهار من اللبن (رودهایی از شیر) به امام، خواهد آمد. شاید بتوان از آن و از غیر آن نیز، تأویل لبن به علم و برکات امام را نیز استنباط نمود. پس دریاب و خدا می‌داند.

لحن: این واژه در سوره قتال آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (۳) [و از آهنگ

ص: ۸۸۷

۱- [۱] - حجرات/۱۳.

۲- [۲] - مائده/۵۴.

۳- [۳] - محمد(ص)/۳۰.

سخن به (حال) آنان پی خواهی برد] به کار رفته است. در مناقب ابن شهر آشوب با سلسله سندهایی از گروهی از صحابه مانند جابر، خدری و دیگران و از جماعتی از مفسرین نقل شده است که در تفسیر آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» گفته اند: یعنی با دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام (۱). (ادامه روایت). لحن در اینجا، در اصل به معنای به کنایه و پوشش و مانند آن سخن گفتن است.

لسان: به صورت مفرد و جمع. در شرح واژه الباس و دیگر واژه ها، دلایل این که علی علیه السلام، لسان و زبان خداوند است که خداوند از طریق آن سخن می گوید، آمده است. همچنین در شرح واژه عین، به دلایل تأویل لسان به علی علیه السلام اشاره کردیم. در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از لسان مبین (زبان مبین)، حبل متین (ریسمان محکم) و بناء عظیم (بنای عظیم) من هستم. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: من زبان راستگوی خداوند هستم.

شاید دلیل این مطلب، این باشد که همان طور که زبان، آن چه که انسان قصد اظهارش را دارد، تبیین می کند، علی علیه السلام نیز علوم خداوند و اسرار او را تبیین و آشکار می سازد. در متون زیارتی می خوانیم: «لسان الله المعبر عنه» (زبان خدا که از او سخن می گوید)، یا «يا رَبِّ إِنَّهُ لِسَانُكَ النَّاطِقُ بِأَمْرِكَ وَ لِسَانُكَ النَّاطِقُ بِكُلِّ مَا كَانَ مِنَ الْأُمُورِ وَ الْمُئِينَ بِمَا كَانَ وَ مَا يُكُونُ» [پروردگارا به درستی که او زبان تو است که به امر تو سخن می گوید و زبان تو است که پیرامون اموری که بود نطق می کند و آن چه را که بوده و خواهد بود را تبیین می سازد].

در سوره مریم، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از (لسان صدق) در آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (۲) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، یعنی معنای آیه به این صورت است: برای آنان پسری که دارای زبان صدق یعنی گفتار صدق است، قرار دادیم. شاید مراد از واژه «علیاً» در آیه فوق، نام حضرت علی علیه السلام باشد. پس دریاب. در

ص: ۸۸۸

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲- [۲] - مریم/۵۰.

کتاب نصوص از فاطمه علیها السلام روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: ائمه علیهم السلام از نسل من، لسان های صدق هستند. در شرح واژه اذن، دلایل این که خداوند متعال، ایمان را بر تمامی اعضای بنی آدم واجب کرده است، آمده است. بنا براین زبان مطیع، زبانی است که ایمان یعنی ولایت را می پذیرد و با بیان آن چه که در قلب است به آن اقرار می کند و جز به بهترین آن چه که بر آن واجب شد، سخن نمی گوید، مانند: زبان انبیاء و اوصیای الهی و پیروان آنان. زبان مطیع برخلاف زبانی است که ایمان را نمی پذیرد و این زبان در روز قیامت بر عدم ایمان صاحبش و بر اعمال بد او شهادت و گواهی می دهد. پس درنگ کن.

اجمالاً می توان از مطالبی که آمد استنباط کرد که لسان در مقام مدح و تکریم که از آن به نیکی یاد شده به امام و خاص حضرت علی علیه السلام بلکه با کمی تکلف به ولایت یا حتی به زبان آنان و زبان پیروانشان تأویل برده می شد. بنابراین می توان لسانی که در مقابل آن است مانند: سوره نحل آیه «وَتَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَاذِبَ» (۱) [و زبانشان دروغ پردازی می کند] و نظایر آن را در موارد مناسب به پیشوایان ظلم و ستم و رؤسای مخالفین تأویل برد. حتی شاید بتوان از سر مجاز، آن را به کسانی که با زبان آنها همچین می توان آن را به زبان مادری آنان و زبان پیروانشان تأویل برد و خدا می داند.

لعنه: و لاعنون و ملعونون و آن چه که به این معنا است مانند: من لعنه الله و نظایر آن. در برخی از موارد، لاعنون به ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است، چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۲) [آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند] آمده است که فرمود: منظور از آنها، ما هستیم. (ادامه روایت). شکی در این نیست که ملعونین، تمامی مخالفین می باشند ولی به نسبت مراتب، جهل شان به دین و دشمنی شان با ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، متفاوتند. پس لعن در اصل به معنای

ص: ۸۸۹

۱- [۱] - نحل/۶۲.

۲- [۲] - بقره/۱۹۵.

طرد کردن از رحمت و هلاک کردن می باشد و برای آن مراتبی است که پایین ترین آن ممنوع شدن از ورود به بهشت است و بالاتر از آن، مسخ شدن ظاهری یا درونی در دنیا و شدیدترین عذاب در دنیا و آخرت می باشد حتی مراتب آن به جایی می رسد که آن به نسل های آنان نیز سرایت می کند همان طور که در بنی امیه و دیگران این گونه بوده است. در شرح واژه عمی به دلایل این که هر کس کور و نابینا از ولایت باشد، ملعون است، اشاره کردیم. همچنین در مقدمات گذشته آمد که خداوند متعال مخالفان را در هر نمازی که به جای می آورند، لعنت می کند. در شرح واژه معروف نیز آمد که منظور از کافرانی که در آیه «فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۱) [پس لعنت خدا بر کافران باد] مورد لعن قرار گرفتند، بنی امیه و کسانی که بعد از شناخت ولایت آن را انکار کردند، می باشند. همچنین در شرح واژه شجر، اشاره کردیم که منظور از «الشجره الملعونه»، بنی امیه می باشند.

در کتاب نصوص از حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند متعال فرموده است: ای محمد، ائمه بعد از تو، مطهر و معصومند و دشمنان آنان ملعون می باشند. در احتجاج از امام باقر علیه السلام، پیرامون حدیث غدیر آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرموده است: ای مردم، جبرئیل از خداوند متعال مرا باخبر ساخته که او می فرماید: هر کسی علی علیه السلام را دوست نداشته باشد، لعنت و خشم من بر او باد. حضرت فرمود: هر کسی که گفتار مرا در برتری دادن علی علیه السلام بر مردم پس از من نپذیرد، بسیار ملعون است. (ادامه روایت). (۲)

احادیث در این رابطه بسیار فراوان است. علاوه بر این که خداوند متعال کافران و ستمگران را لعنت کرده است و هر کسی که از حدود او تجاوز کند را از ستمگران قرار داده است. شکی در این نیست که هر کسی که با امامت یکی از ائمه اثنا عشری علیهم السلام مخالفت کند، در ادعای خود کاذب است و به امامی که امامت او را انکار کرده، ستم کننده است و از چند لحاظ اصلی و فرعی از حدود الهی تجاوز

ص: ۸۹۰

۱- [۱] - بقره/۸۹.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۵۷.

کرده است. همان طور این مطلب واضح و آشکار است.

ألوان: جمع لون می باشد و معنای آن معروف است. مفرد آن نیز به کار رفته است. در شرح واژه شراب، دلایل تأویل ألوان در برخی از موارد به فنون دانش آمده است. در شرح واژه صبغه و دیگر واژه ها احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که می توان ألوان را در برخی از موارد به نور ولایت و از این قبیل تأویل برد. پس دریاب.

لغو و لهو: لغو به معنای هذیان و کلام بیهوده است. کلمه لاغیه یعنی سخن زشت. لاغیه، لاغی و من یلغو به معنای کسی است که سخن بیهوده می گوید. لهو الحدیث، سخن باطل و آن چه که انسان را از کار خیر باز می دارد را گویند. القلب الالاهی، یعنی با مشغول شدن به کار بیهوده، از حق بازمانده است. لهی لهواً یعنی بازی کرد. التهی و ملامهی نیز به همین معنا است.

در شرح واژه تجاره، دلایل تأویل لهو به دومی آمده است، پس همین طور می توان لغو را نیز به دومی و نظایر او یا به سخن باطل آنان در آن چه که خداوند به آن امر کرده است از ولایت و غیر آن، تأویل برد. چنان که در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»^(۱) [و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند] فرمود: منظور، طعنه زدن به حق و به سخره گرفتن آن است. از مطالبی که آوردیم، می توان تأویل واژه های مشتمل بر إلهاء (مشغول کردن و بازداشتن کسی از چیزی) را استنباط نمود، چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست. پس تأمل کن و خدا می داند.

لقاء: در آیه هایی از قرآن، عبارت های لقاء الله، لقاء الرب، لقاء الآخرة و مانند آن آمده است. تأویل لقاء از مضاف إلیه آن فهمیده می شود. همین طور واژه هایی که مشتمل بر این نوع از ملاقات می باشد نیز به همین شکل تأویل برده می شود، زیرا بسیاری از آنها بر معنای ظاهری شان یعنی صرف ملاقات متعارف، حمل می شوند و نیازی به تأویل ندارند.

تأویل واژه آخره، جلاله و رب هر کدام در جای خود آمده است. همچنین اگر

ص: ۸۹۱

مبنا را بر معنای ظاهری لقاء نیز بگذاریم، پیدا است که مراد از آن زنده کردن مردگان، حشر و جزا دادن در آن روز است. چنان که احادیثی که در جایشان می آیند به صراحت بر آن دلالت دارند. همچنین حدیثی در این رابطه در شرح واژه تحیه آمده است. پیشتر آوردیم که تأویل حشر و بعث، همان تأویل آخره می باشد. پس پیدا است که پاداش دادن در حشر حقیقی، مختص اهل ولایت و مجازات کردن، مختص غیر آنان می باشد. همچنین است اگر مراد از لقاء، دیدار ثواب آخرت و بهشت باشد، چنان که از برخی از موارد استنباط می شود. چرا که تنها اهل ولایت در مسیر درست می باشند و اعمال صحیح انجام می دهند. بنا بر این مراد کسانی هستند که دیدار ثواب خداوند و بهشت را اراده می کنند و مصداق آن اهل ولایت می باشند. واژه های مقابل لقاءالله، لقاء الرب و نظایر آن را باید به مقابل آن تأویل برد. پس باید هر مورد را متناسب با آن تأویل ببری و خداوند، هدایت کننده است.

لوی: و آن چه که مشتمل بر لوی و تلوی است، مانند: لَوّاء، یلوون و نظایر آن.

لوی در اصل به معنای کج شدن است. أَلْوَى رَأْسَهُ و لَوَّاهُ یعنی سر او را از یک طرف به طرف دیگر چرخاند. همچنین لایلوی أحد علی أحد یعنی به سمت کسی کج نمی شود و توجه نمی کند و با او مهربان نیست. لَيْ قِي الْأَلْسُنُ یعنی این که شخص، پیچ و تاب دار سخن بگوید به طوری که معنای مناسب و روشنی نداشته باشد و معنای باطنی دیگری را همانند توریه اراده کند.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که منافقان و دشمنان ائمه علیهم السلام، هنگامی که مجبور به اطاعت از ائمه علیهم السلام می شدند، سر خود را از روی تکبر، اعراض و لجاجت بر می گرداندند و نیز برخی از کلماتی را بر زبان می آوردند که ما آنها را ذکر کردیم. پس آنها، مصداق تأویل واژه هایی از این دست می باشند. پس تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

مرء: در شرح واژه قلب، احادیثی آمده است که دلالت می کند که مراد از مرء و مرأه هم شامل مؤمن و هم شامل کافر می شود. مؤمن یعنی کسی که دوستدار ائمه علیهم السلام است و کافر، کسی است که با آنها دشمن می باشد. چنان که آن، شأن این تأویل است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مؤمن و کافر آمده است.

در سوره عبس خواهد آمد که تأویل آیه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (۱) [روزی که آدمی از برادرش می گریزد] گروهی خاص مانند قایل که از برادرش و موسی از مادرش و ابراهیم از پدرش و لوط از همسرش و نوح از پسرش می گریزند، می باشد. بنابراین شاید بتوان آن چه را که ذکر شد، در برخی از موارد متناسب با آن از آیه هایی که این واژه در آنها آمده است، تطبیق داد. و خدا می داند.

ملاً: در نهاییه، ملاً به معنای اشراف و بزرگان مردم و رؤسای آنان که مباشر مردم می باشند و مردم به گفتار آنان گوش می دهند، آمده است. بنابراین شاید بتوان ملاً را در برخی از موارد متناسب، به ائمه علیهم السلام و علمای شیعه بلکه به دوستداران آنان از سایر امت ها، تأویل برد. همچنین می توان ملاً را در مقام ذم به بزرگان دشمنان ائمه علیهم السلام از این امت و از امت های سابق تأویل برد. پس دریاب و خداوند می داند.

مقت: در نهاییه، مقت به معنای نفرت شدید است. در شرح واژه های سخط، غضب و نظایر آن احادیثی آمده است که می توان از آنها تأویل مقت الله و افرادی که

ص: ۸۹۳

دچار آن می شوند را استنباط کرد. پس دریاب.

موت: و میته و میت و اموات و آن چه که شامل موت و اِماته می شود، مانند: يموت، ممیت و مانند آن. واقعیت این است که موت در اصل به معنای از دست رفتن، زوال پیدا کردن و نیست شدن می باشد. میت کسی است که متصف به موت است، اگر چه از جنبه ای خاص. پس آن چیز یا آن شخص از آن جنبه مرده است، چنان که گفته می شود «هَذِهِ الْأَرْضُ مَوَاتٌ» یعنی این زمین، صاحب یا گیاه و آب خود و مانند آن را از دست داده است. همچنین به انسان مجنون، کافر و خوابیده، میت گفته می شود یعنی او عقل، دین و فهم و احساس خود را از دست داده است. موارد دیگر نیز به همین شکل است. از جمله آن موارد، اطلاق شدن موت بر معنای متعارفش که همان رفتن روح از بدن می باشد. واژه حیاة و حیّ بر مقابل این معنا اطلاق می شود. آنگاه يموت، استعاره از حالت های شاق و مشکل نیز می باشد، مانند: ترس، خواری، فقر و مانند آن. تمام این واژه ها به آن چه که ذکر کردیم، برمی گردد.

از مطالبی که آوردیم تبیین شد که مرگ انسان می تواند ظاهری و درونی باشد. مرگ ظاهری همان از بین رفتن حیات ظاهری و جدا شدن روح از بدن است. اما مرگ درونی که همان مرگ حقیقی می باشد، عبارت است از، از بین رفتن حیات درونی که همان عدم اعتقاد به دین و از دست دادن ایمان و عدم صحت عقائد و از بین رفتن شروط یقین می باشد. از این رو است که میت به انسان جاهل به حق و ولایت، به ویژه دشمنان ائمه علیهم السلام و هر انسان کافر به ولایت تأویل برده شده است. همین طور تأویل میت به آنان نیز آمده است. همچنین موت الأرض نیز به کافر شدن اهل زمین، تأویل برده شده و این که اِماته، عبارت از ترک هدایت به سوی حق و ولایت می باشد. چنان که احادیثی که در شرح واژه حیاة آمد بر بیشتر این تأویل ها به ویژه بر تأویل موت الأرض به صراحت و تأویل امامه به طور ضمنی دلالت دارند. در شرح واژه فحشاء و همین طور در حدیث مفضل بن عمر که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمد، به دلایل تأویل میت به دشمنان ائمه علیهم السلام اشاره کردیم.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا

فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۱) [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود] آمده است که فرمود: منظور از میت، کسی است که این امر را نمی شناسد و منظور از نوراً، امامی می باشد که از او پیروی می شود، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. شخصی از حاضرین این آیه را خواند: «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (۲) [چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست]. حضرت فرمود: این خلاق که چیزی از این شأن و مقام را نمی داند، در پیش او این چنین هستند. در روایت دیگری آمده است که منظور، کسی است که جاهل به حق و ولایت بود. (۳)

در حدیث دیگری آمده است که یعنی ما او را با این امر زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در بین مردم حرکت کند و فرمود: منظور از نور، ولایت است و مقصود از آیه «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» ولایت غیر ائمه علیهم السلام می باشد. روایت دیگری نیز در شرح واژه حیا، پیرامون تأویل این آیه آمده است. در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» (۴) [مردگانند نه زندگان] آمده است که فرمود: منظور، کفار بی ایمان می باشند. پس تأمل کن.

بدان که در اینجا برخی از تأویل ها به معنای ظاهری بر می گردد که ناگزیر به آن اشاره می کنیم. بدان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أُمَّتَنَا ائْتِنِينَ وَأَحْيَيْنَا ائْتِنِينَ» (۵) [دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی] آمده است که فرمود: آن در زمان رجعت است یعنی یکی از زنده

ص: ۸۹۵

۱- [۱] - انعام/۱۲۲.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۸۸.

۴- [۴] - نحل/۲۱.

۵- [۵] - غافر/۱۱.

کردن ها و میراندن ها در آن می باشد. (۱)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قَاتِلِ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ* ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» (۲) [کشته باد انسان چه ناسپاس است* او را از چه چیز آفریده است* از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید* سپس راه را بر او آسان گردانید* آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد* سپس چون بخواهد او را برانگیزد] آمده است که فرمود: این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و منظور از «ما أكفره»، کشته شدن آن حضرت توسط شما می باشد. حضرت همچنین فرمود: سپس خداوند، مراحل خلقت او را بیان کرد. پس فرمود که از چه چیزی خلق شده است که منظور، از نطفه انبیا می باشد. پس او را برای خیر مقدر ساخت. سپس راه یعنی راه هدایت را برای او آسان ساخت. سپس او را به مانند پیامبران، میراند. سپس هر زمان که بخواهد او را زنده می کند، یعنی تا هر زمان که خدا بخواهد بعد از کشته شدنش می ماند. سپس خداوند او را در رجعت زنده می کند. (ادامه روایت).

این حدیث در سوره عبس نیز خواهد آمد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بدانید که گناه غیبت کردن شما پشت سر برادر مؤمن و شیعه تان از تحریمی که در خوردن مردار آمده است، بزرگ تر می باشد. خداوند متعال فرموده است: «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (۳) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] در امالی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر دشمن علی علیه السلام به سوی فرات بیاید و جرعه ای از آن بنوشد و بسم الله بگوید و هنگامی که آن را می نوشد الحمد لله بگوید، آن آب، چیزی جز مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک نخواهد بود. به نظر من می توان از این حدیث و حدیث قبلی، امکان تأویل

ص: ۸۹۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- [۲] - عبس/ ۱۷ تا ۲۲.

۳- [۳] - حجرات/ ۱۲.

میته به غیبت کردن پشت سر مؤمن و خوردن گوشت او و غذا و نوشیدنی ناصبی ها و مانند آن را استنباط نمود. پس تأمل کن و از مواردی که در آن مرگ ظاهری متعارف مقصود است، غافل مشو و خداوند، هدایت کننده است.

مرجان: در قاموس اللغة، مرجان به معنای مرواریدهای کوچک آمده است. این واژه در سوره الرحمن به کار رفته است. در شرح واژه بحر و لؤلؤ دلایل تأویل مرجان به امام حسین علیه السلام و به برخی از علوم آمده است و خداوند، دانا می باشد.

موج: در قاموس اللغة به معنای تلاطم دریا و برگشتن از حق آمده است. در شرح واژه ظلمات، دلایل تأویل موج به عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و همچنین فتنه های بنی امیه آمده است. پس دریاب.

مرح: به معنای تکبر و خودنمایی می باشد. در شرح واژه فخر و مختال، دلایل این که مراد از مرح، اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس غافل مباش.

مسیح: مسیح همان عیسی علیه السلام می باشد. وجه تسمیه عیسی علیه السلام به مسیح به چند دلیل است که از جمله آن این است که او صاحب خیر و برکت می باشد. در شرح واژه عیسی به طور مفصل در این باره صحبت شده است و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

مجید: به معنای شریف و بسیار مهربان و مجد به معنای شرف بسیار می باشد. شکی نیست که خداوند عز و جل نسبت به اهل ولایت در دنیا و آخرت، کریم و بسیار مهربان است و این که قرآن نیز در معنای تفسیری و تأویلی اش، دارای فضل و فائده، به ویژه در هدایت کردن به سوی حقی که اهل ولایت به آن تمسک جستند، می باشد. پس تأمل کن.

مد: مد و آن چه که به این معنا است، به معنای بسط و گسترش می باشد. بیشتر احادیثی آمده است که بر استنباط تأویل برخی از موارد مد نیز دلالت دارند. پس دریاب.

مارد: و آن چه که به معنای مارد است، مانند: مرید، امرد و نظایر آن. مرید و

مارد به معنای سرکش می باشند یعنی کسی که عاری از خیر می باشد و شرارت او ظاهر و آشکار است. عرب زمانی می گوید: «شجره مرداء» که برگ های درخت بریزد و شاخه های آن پیدا شود. از این رو است که به کسی که مویی بر صورت او نرویده است، امرد می گویند. ممرد، مملس و الشیطان المارد کسی است که از زیر بار اطاعت خارج شود و قادر بر آن باشد. در شرح واژه شیطان، تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و در خصوص برخی از آنان آمده است. همچنین در شرح واژه های عتوّ، طغیان و نظایر آن به دلایل این که هر یک از آن واژه ها بر دشمنان ائمه علیهم السلام صدق می کند، اشاره کردیم. تأویل مارد و مرید نیز به همین شکل است. مؤید این مطالب، آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ» (۱) [و از ساکنان مدینه (نیز عده ای) بر نفاق خو گرفته اند] می باشد. چون ظاهر و آشکار است و در شرح واژه نفاق نیز خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمره آنانند. پس دریاب.

مهد: و مهاد و تمهید و آن چه که به این معنا است، مانند یمهدون و نظایر آن. در صحاح، مهد به معنای گهواره کودک و مهاد به معنای بستر آمده است. مهتد الفراش مهدا یعنی آن را پهن کردم و گسترانیدم. تمهید الأمور به معنای فیصله دادن به امور و اصلاح آن است.

این الفاظ در قرآن به این معانی به کار رفته اند. در شرح واژه فراش، تأویل مهد آمده است که می توان آن تأویل را در بیشتر موارد، اینجا به کار برد. علاوه بر این که واضح و آشکار است که فراهم کردن خیر و حل و فصل کردن آن و نظایرش تنها در مورد ولایت و اهل آن می باشد و باید خلاف آن را در مقابل آنها قرار دهیم. پس دریاب.

مصر: در لغت به معنای شهر می باشد. همچنین به شهر معلوم نیز مصر می گویند. در شرح واژه بلد، تأویل مصر آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا نیز در صورت تناسب داشتن، تطبیق داد پس غافل مباش.

ص: ۸۹۸

مطر: بدان که لفظ مطر، أمطر و آن چه که به این معنا است مانند ممطر و نظایر آن، تنها در یک جا از قرآن و آن هم در سوره نساء آیه «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ» (۱) [و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید، گناهی بر شما نیست] به معنای باران و ارسال باران آمده است. و در بقیه موارد به معنای ارسال عذاب می باشد. از این رو است که برخی گفته اند: «أمطرهم الله» تنها در مورد عذاب به کار می رود. پیشتر تأویل عذاب را تبیین نمودیم و خدا داناتر است. شاید بتوان «مطر» در آیه فوق را به نوعی از آزار و اذیت هایی که به شیعه می شده و مانند آن تأویل برد. در برخی از روایات که در شرح واژه غیث آمد، از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: امام، باران فراوان است. و خدا می داند. بنا بر این تأویل مطر در آیه، امام می باشد. به این که حرف «من»، تعلیلیه باشد، یعنی اگر به شما به خاطر پیروی امامی از ائمه پاک و مطهر علیهم السلام، آزاری از سوی مخالفین می رسد، پس دریاب و خداوند هدایت کننده است. برخی از مطالب مفید برای این بحث در شرح واژه غیث آمده است. پس غافل مباش.

مکر: و ماکرون و آن چه که به این معنا است مانند: مکر، یمکرون و نظایر آن. بدان که مکر در قرآن به خدا و غیر خدا نسبت داده شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مکر از جانب خداوند، همان عذاب است و آن به این صورت می باشد که بنده را آرام آرام از جایی که نمی داند، به سمت شقاوت می کشاند.

در شرح واژه سخریه احادیثی آمده است که به صراحت دلالت می کند بر این که مکر از جانب خدا به معنای مجازات بر مکر است. شاید آن مکر به عذاب و یا حتی به کشاندن تدریجی گناهکاران به سوی شقاوت برگردد. اما مکر از جانب غیر خداوند به معنای حيله و نیرنگ می باشد. در تفسیر قمی در باره تفسیر آیه «بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (۲) [به (سزای) آن که نیرنگ می کردند] آمده است که گفت: یعنی در

ص: ۸۹۹

۱- [۱] - نساء/۱۰۲.

۲- [۲] - انعام/۱۲۴.

خفا و پنهانی گناه می کنند(۱). بر هیچ کسی پوشیده نیست که مکر و نیرنگی که دشمنان ائمه علیهم السلام با خدا، رسولش صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و خلائق انجام دادند، به ویژه در روز سقیفه، صفین، و امثال آن، از بزرگ ترین انواع مکر و فاسدترین آنها بوده است. از این رو است که در احادیث، مکر به افعال و اقوال دشمنان ائمه علیهم السلام در از بین بردن حق آنان و ماکرین به خود آنان، تأویل برده شده است. مؤید این تأویل بلکه مبین آن مطالبی است که در شرح واژه خدیعه و کید آمده است. پس غافل مباش.

مجوس: این واژه در سوره حج آمده است. در تفسیر قمی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: آگاه باشید. به درستی که هر امتی، مجوسی دارد و مجوس این امت کسانی هستند که قائلند به این که تقدیری وجود ندارد و ادعا می کنند که مشیئت و قدرت در دست آنان است و اقوالی در این رابطه دارند. این افراد، گروهی از معتزله که مخالف ما می باشند، هستند. پس اندیشه کن.

موسی: موسی علیه السلام همان پیامبر معروف است. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که خداوند متعال تنها پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام با موسی علیه السلام سخن گفته است. در لا به لای این کتاب، موارد توسل او به اهل بیت علیهم السلام و این که او از خدا خواست که از شیعیان باشد، خواهد آمد. شاید پیامبر ما صلی الله علیه و آله در این امت از چند جنبه شبیه موسی علیه السلام باشد. یکی از آن جنبه ها این است که علی علیه السلام نسبت به او به مانند هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام بوده است، چنان که در شرح واژه هارون خواهد آمد و همین طور در شرح واژه عجل، تیه و غیر آن نیز آمده است. بنا بر این می توان ید بیضای موسی علیه السلام را به علی علیه السلام و عصایش را به ذوالفقار علی علیه السلام تشبیه نمود، چنان که وجه شبه با تأمل راستین واضح و روشن می شود.

در شرح واژه عصا، دلایل احتمال تأویل آن به علی علیه السلام نیز به همراه

ص: ۹۰۰

برخی براهین آمده است. پس دریاب. شاید غرق شدن فرعونیان امت موسی علیه السلام و پیروان آنها، عبارت از غرق شدن آنها در دریای گمراهی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و هلاکت دینی آنان و یا عبارت از غرق شدن آنان در خون های ریخته شده توسط شمشیر حضرت قائم علیه السلام و اصحابش در زمان رجعت باشد. همچنین به هنگام تفسیر آیه ثعبان خواهد آمد که علی علیه السلام نیز مثل این معجزه را انجام داده است. در شرح واژه عجل و همچنین در فصل سوم از گفتار اول دلایل تشبیه حضرت قائم علیه السلام به موسی علیه السلام و برخی از وجوه تشابه دو امت آمده است. همچنین در مواردی، وجوه تشابه ماجراهای این امت و ماجراهای موسی علیه السلام و قومش و فرعون و پیروانش خواهد آمد. از جمله آن، تشبیه روز غدیر و روز زینت و روز سقیفه و روز گوساله و حمیراء و صفورا است. پس غافل مباش.

محیص: و تمحیص یعنی آن چه که مشتمل بر این کلمه است، مانند: یمحّص و نظایر آن. تمحیص به معنای امتحان و آزمایش چیزی به طوری که خالص و زلال شود، می باشد. تأویل آن، همان است که در شرح واژه ابتلاء آمد. همچنین از آن می توان استنباط نمود که محیص به اطاعت خدا یا امام و ولایت او تأویل برده می شود. حضرت فرمود: محیص یعنی محل فرار و نجات و آن چه که رهایی در آن است. پس تأمل کن و غافل مباش.

مرض: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: مریض، مرض و مانند آن. در قاموس اللغه، مرض به معنای در تاریکی فرو رفتن طبیعت و تلاطم آن بعد از آن که صاف و در اعتدال بوده است، می باشد. گفته می شود: مرض مرضاً فهو مریض و مرض. جمع مریض، مراض و مرضی می باشد. برخی گفته اند مرض برای قلب نیز می باشد، مانند شک، نفاق، سستی، ظلمت و نقص. بنا بر این مراد از مرض در قلب که در قرآن آمده است، شک و نفاق می باشد. برخی گفته اند که مرض هر چیزی است که به وسیله آن، انسان از سلامتی خارج می شود، چه بیماری یا نفاق یا کوتاهی در کاری باشد. اجمالاً هر جای از قرآن که آیه ای به این معنا آمده است

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (۱) [در دل های آنان، بیماری است] به معنای عدم سلامتی قلب های آنان به خاطر شک و نفاقشان و سستی شان از حق و کوتاهی شان در امر خداوند بوده است. از این رو آن مرض به دشمنی ائمه علیهم السلام و این که کسانی که در قلب آنان مرض است، به دشمنان علی علیه السلام تأویل برده شده است. چنان که در غیبه النعمانی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از مرض، دشمنی ما می باشد.

در تفاسیر آمده است که آیه سوره احزاب «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (۲) [اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند] در شأن دشمنان علی علیه السلام نازل شده است. بنا بر این شاید بتوان مریض یا مرض و سائر واژه هایی که از این باب است را نیز در موارد مناسب به دشمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آنها از کسانی که در صحت امامت ائمه علیهم السلام و باطل بودن غیر آنان شک می کنند، تأویل برد. مانند بیشتر جاهلان و کسانی که در عقل و دین ضعیف هستند. بلکه کسانی که به علوم دینی، اگر چه نسبت به بعضی از آنها جاهلند. بلکه شاید بتوان آن را در برخی از موارد به هر کسی که دچار مشکل دینی شده و فکر او را مشوش و خاطر او را حزین کرده است، تأویل برد. در شرح واژه شفاء، مؤید این مقام است. پس تأمل کن.

متاع: و آن چه که بر متاع دلالت دارد و از آن مشتق می شود مانند: استمتعتم به و يتمتعون و نظایر آن. بدان که متاع هر چیزی است که انسان از آن نفعی می برد. و آن گاهی اوقات می تواند معنوی و گاهی می تواند دنیوی باشد، چنان که ظاهر تفسیر آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است بر این مطلب دلالت دارد. همچنین گاهی متاع می تواند نسبت به دین و در آخرت باشد. از این رو است که در شرح واژه ماء دلایل تأویل متاع به حق، در برخی از موارد خواهد آمد.

ص: ۹۰۲

۱- [۱] - بقره/۱۰.

۲- [۲] - احزاب/۶۰.

بنابراین می توان متاع و مشتقات آن را در موارد مناسب از آیاتی که در مقام نکوهش و توییح نازل شده است به منافع دینی که همان تمسک به ولایت و شناخت امام و مانند آن می باشد، تأویل برد. همین طور می توان تأویل آنها را به منافع ظاهری حلال به همراه ولایت برای اهل آن دانست. اما غیر آن مانند متاع الحیاه الدنیا، متاع الغرور و نظایر آن که در قرآن زیاد به کار رفته اند، احتمال دارد که بر طبق این قرینه که آنها را در مقابل آن چه که به معنای حق و مترادف آن است، قرار دهیم، به منافع دنیوی دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان و لذت های ظاهری و معنوی آنها تأویل برده شود. از جمله مؤیدات این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه رزق و مانند آن آمده است. همچنین احادیثی که در شرح واژه مال، نفع و دیگر واژه ها می آید، در تأیید آن است. پس خوب تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

متاع: و آن چه که به این معنا است مانند منوع، من منع و مانند آن. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّريبٍ» (۱) [هر) بازدارنده از خیری (هر) متجاوز شکاکی] آمده است که فرمود: منظور از مناع، دومی و منظور از خیر ولایت، علی علیه السلام و حقوق آل محمد علیهم السلام است. پس هنگامی که اولی، نامه فدک را در بازگرداندن فدک به فاطمه علیها السلام نوشت، دومی مانع او شد و آن نامه را پاره کرد. پس منظور از معتد مریب، خود او است. بنابراین می توان نظایر مناع را در موارد مناسب به دومی و امثال او تأویل برد.

مضغه: در لغت به معنای گوشت قرمزی می باشد که در آن رگ های سبز درهم بافته می باشد و در رحم تبدیل به علقه (خون بسته) می شود. در شرح واژه فطرت آمد و در شرح واژه نطفه، احادیثی می آید که شاید بتوان از آنها نوع تأویل مضغه را استنباط نمود.

إملاق: به معنای تهیدستی و فقر است. شاید تأویل آن، همان باشد که در شرح واژه فقر آمده است. پس تأمل کن.

مسك: معنای آن مشخص است. در شرح واژه ختم به تأویل آن اشاره نمودیم.

ص: ۹۰۳

إمساك: و آن چه که بر آن دلالت و از آن مشتق می شود، مانند: من استمسک، الذین یمسکون، یمسکه و نظایر آن. أمسکت بالشیء، استمسکت به و تمسک به یعنی به آن چنگ زدم و پایبند آن شدم. همچنین مسکته و أمسکته یعنی آن را نگاه داشتم.

ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ»^(۱) [و کسانی که به کتاب (آسمانی) چنگ درمی زنند] آمده است که فرمود: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام و پیروان آنان نازل شده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان هر کسی را که به خیر و مانند آن تمسک بسته است را به آنان و به اموری که به آنان مربوط می شود، برحسب تناسب و مقتضای مقام تأویل نمود.

ملک: و ملک و مالکه چه مفرد و چه جمع و آن چه که به این معنا است، مانند ملیک، یملکون و نظایر آن.

در قاموس اللغة، معنای ملکه یملکه ملکا به سه وجه، آن را در اختیار خود قرار داد و ملک خود گردانید آمده است. ملک به ضم به معنای پادشاهی و بزرگی است. ملک بر وزن کتف به معنای پادشاه و صاحب ملک می باشد. جمع آن ملوک، أملاک و ملاک است. ملکوت، بالاتر از پادشاهی است و برخی نیز گفته اند که جبروت، بالاتر از ملکوت است. شکی در این نیست که امامت، پادشاهی و حکومتی بزرگ در دین و دنیا می باشد. با این وجود جای هیچ سخنی نیست در این که خداوند عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله و همین طور تمام ائمه علیهم السلام آن چه را که به انبیاء و دیگران داده است را عطا کرد، چرا که او آنها را بر تمام جهانیان برتری داده است. چنان که در متون زیارتی می خوانیم: «آتاکم الله ما لم یؤت أحداً من العالمین» [خداوند آن چه را که به هیچ یک از جهانیان نداده است به شما عطا کرد]. پس آنها، پادشاهان حقیقی دنیا و دین هستند و در آن دو، پادشاهی برتر و قدرتمندتر از آنها نیست و نخواهد بود. اگر چه این امر تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام ظاهر و آشکار نشود. حتی آنان مالکان و صاحبان علم و آن چه

ص: ۹۰۴

در زمین است، نیز هستند. چنان که در شرح واژه ملائکه می آید و چنان که در صحاح الأخبار آمده است که زمین و آن چه که در آن است، برای امام می باشد. مؤید این مطلب، آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] می باشد.

همچنین به برخی از احادیث در این رابطه، در شرح واژه فیء، اشاره کردیم. همین طور این حالت در روز قیامت و در بهشت نیز برای آنان است. حتی در آنجا مالکیت بیشتر و بزرگ تری دارند، چرا که خداوند متعال آنها را مالک امر روز قیامت و پادشاه و حاکم آن روز، قرار داده است و بهشت و جهنم به دست آنان است. چنان که احادیث متواتری بر آن دلالت دارد. از این رو است که در احادیث من جعلهم الله ملوکاً، من أعطاهم الملك العظيم و امثال آن که دلالت بر تسلط داشتن و پادشاهی در دین، دنیا و آخرت می کند، به واجب کردن دوست داشتن آنها و اطاعت آنها بر تمام موجودات و برتری آنها از تمامی جهانیان و مانند آن تأویل برده شده است.

البته باید مسلط و چیره شدن های ظاهری و دنیوی را به آن چه که در زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و دولت آل محمد علیهم السلام می باشد، حمل کرد. بنا بر این می توانیم سایر مواردی را که مشتمل بر چیزی است که با این تأویل تناسب دارد، به همین شکل تأویل برد. البته باید در تأویل هر مقام، تناسب بیشتر و شایسته تر بودن را در نظر گرفت.

در اینجا مختصری از احادیثی که شاهد و گواه تأویل هایی که ذکر کردیم، به ویژه در خصوص ملک می باشند را می آوریم. چرا که می توان ادعا کرد، بیشتر آن چه که ذکر کردیم از ضروریات مذهب شیعه امامیه می باشد.

گروهی از راویان معاصر از جمله کلینی و صدوق از امام باقر و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ» (۲) [در حقیقت ما به خاندان

ص: ۹۰۵

۱- [۱] - بقره/۳۰.

۲- [۲] - نساء/۵۴.

ابراهیم کتاب و حکمت دادیم] آورده اند که فرمود: منظور نبوت است. کسی پرسید: حکمت چیست؟ حضرت فرمود: فهم و قضاوت. کسی پرسید: منظور از «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۱) [و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] چه می باشد؟ حضرت فرمود: منظور، همان اطاعتی است که واجب شده است (۲). در روایت دیگری منظور از آن، خلافت و جانشینی بعد از پیامبری آمده است. همچنین در حدیث دیگری آمده که خداوند، ملک عظیم (پادشاهی بزرگ) را برای ائمه علیهم السلام قرار داده است. هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرد و هر کسی از آنها نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. در حدیث دیگری نیز آمده که از جمله آن اطاعت ها، اطاعت جهنم از آنها در روز قیامت است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» (۳) [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند] آمده است که فرمود: منظور، امامت و خلافت است. (ادامه روایت). (۴) در بصائر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا» (۵) (و آنان را پادشاه، قرار داد) آمده است که فرمود: منظور از ملوک، ائمه علیهم السلام می باشند، چرا که پادشاهی بهشت و پادشاهی کَره به آنان عطا شده است.

به نظر من مراد از کَره، رجعت می باشد. پس منظور، قدرتمند شدن ظاهری آنان است، چرا که خداوند پادشاهی را در ابتدای امر نیز به آنان عطا کرد ولی ستمگران، امروز آن را غصب کردند. چنان که در روضه الکافی از عبد الأعلى نقل شده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آیه «فَلِلَّهِمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ» (۶) [بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی. هر آن

ص: ۹۰۶

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- [۳] - نساء/۵۳.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۵۳.

۵- [۵] - مائده/۲۰.

۶- [۶] - آل عمران/۲۶.

کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی] را قرائت نموده و عرض کردم: آیا خداوند، پادشاهی را به بنی امیه عطا نکرده است؟ حضرت فرمود: این طور که گفتی نیست. بدرستی که خداوند متعال پادشاهی را به ما ارزانی داشته است و بنی امیه آن را غضب کرده اند؛ به مانند مردی که پیراهنی دارد و دیگری آن را از او می گیرد، پس آن پیراهن برای کسی نیست که آن را گرفته است. (۱) پس دریاب.

ملائکة: مفرد آن ملک است. جمع آن در اصل ملائک می باشد و تاء برای مبالغه یا تأنیث به آن افزوده شده است. برخی گفته اند که ملک در اصل مئک بر وزن مَفْعَل و مشتق از أَلُو که به معنای پیام بوده است. پس لام، مقدم شد و همزه به خاطر کثرت استعمال، متحرک گشت و از این رو است که همزه در جمع، به اصل خود بر می گردد.

در شرح واژه عرش، حَمَلَةُ العرش و من حول العرش و مسَبِّحین و صَافِّین و واژه های دیگر، احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی ملائکه در قرآن، ائمه علیهم السلام می باشند، چه لفظ ملائکه ذکر شده باشد یا آن چه که به معنای آن است آمده باشد، مانند: الذین یحملون العرش و مانند آن.

در شرح واژه نار، دلایل تأویل ملائکه به کسانی که مالک علم آل محمد علیهم السلام هستند خواهد آمد. همچنین مانند این تأویل در شرح واژه لیل آمده است و آنجا تبیین نمودیم که مراد از کسانی که مالک علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند، ائمه علیهم السلام می باشند. و وجه تسمیه آنان به این نام این است که علم، در تملک آنان است ولی این تأویل، بر خلاف آن چه می باشد که لغت دانان ذکر کرده اند، چنان که به آن اشاره کرده ایم.

در حدیث طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام انسانی فرشته وار است. این حدیث در شرح واژه روح نیز آمده است. بنا بر این

ص: ۹۰۷

می توان آیه هایی را که در آن الفاظی است که بر حسب تفسیر ملائکه از آن قصد شده را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام تأویل برد. و خدا می داند.

مثل: به صورت مفرد و جمع. مثل، به حرکت ثاء، عبارت از این است که گفتار پیرامون چیزی را به گفتار پیرامون چیز دیگر که بین آن دو تناسب وجود دارد، تشبیه کنیم تا یکی از آن دو دیگری را تبیین کند و به تصویر بکشد و آن چه را که مبهم است به ذهن نزدیک کند. به عبارت دیگر، مثل عبارت است از تشبیه کردن چیزی به چیزی دیگر در معنایی از معانی به منظور نزدیک کردن مبهمات آن به ذهن. صفت و داستان شگفت آمیز نیز به خاطر جالب بودن و تعجب آمیز بودنش، مَثَل نامیده می شود؛ چرا که به برخی از مثل ها شباهت پیدا می کند. مثل در قرآن در آیه های بسیاری به معنای صفت آمده است. خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (۱) [و بهترین وصف از آن خداست]. برخی گفته اند که منظور از آیه توحید، آفرینش و حکومت و انکار غیر آن است و عبارت دیگر، آن همین جمله لا-إله إلا الله می باشد. برخی نیز گفته اند که منظور، صفت عجیبی است که برای غیر او برابر با این صفت وجود ندارد.

در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (۲) این است که او شبیهی ندارد و توصیف نمی شود و در وهم نمی گنجد، پس او مثل اعلی است. علاوه بر متون زیارتی، در احادیث مستفیض زیادی، آمده است که منظور از المثل الأعلى، ائمه علیهم السلام می باشند. از جمله این احادیث، روایت فرات بن ابراهیم و دیگران از گروهی مانند امام صادق علیه السلام، ابن عباس و دیگران است که علی علیه السلام در برخی از خطبه هایش فرمود و جابر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ما مثل اعلی و سبیل الهدی (راه هدایت) و کلمه تقوی و حجت عظمی هستیم. شاید منظور این باشد که آنها معنای آن بر طبق این تأویل می باشند.

ص: ۹۰۸

۱- [۱] - نحل / ۶۰.

۲- [۲] - همان.

استاد ما علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: مثل، به حرکت ثاء، به معنای حجت، سخن و صفت می باشد. پس شاید مراد از این حدیث، این باشد که آنان حجت برتر یا صفت برترند یا این که منظور این است که خداوند متعال در آیه نور و دیگر آیه ها آنان را مثال زده است. علامه سپس فرمود: معنای دوم ظاهرتر است. مؤلف می گوید: حدیث حضرت علی علیه السلام که در کتاب ابانه آمده است، در تأیید معنای دوم می باشد. حضرت در این حدیث، فرمود: در مورد ما، مثل ها زده شد. خدا می داند، شاید مراد از حدیث این باشد که تمام مثل های خوب و جلیلی که در خداوند در قرآن آورده است، در مورد آنان و برای آنان بوده است.

بنا بر این می توان آیه «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» را این گونه تبیین نمود که یعنی خداوند این بزرگواران را مثل قرار داده است یا این که امثال علیا (مثل های برتر) مانند نور و نظایر آن، برای اولیاء خدا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند، می باشد یا این که «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» بر کمال عظمت شأن خداوند و رفیع بودن جایگاهش دلالت دارد چرا که او ائمه علیهم السلام را با این سلسله والا آفرید یا این که اینان که خداوند به خاطر کمال و برتری شأن و عظمت مقامشان و قرب منزلشان نزد او، در مورد آنها و برای آنها مثل آورده است، متعلق به او می باشند. بنا بر این مثل هایی که مقابل این مثل ها می باشند و از نص و تصریح خالی اند، به اموری بر می گردند که به ائمه علیهم السلام و ولایتشان مربوط می شود یا به دشمنانشان و ترک ولایت. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

ملمه: به معنای دین و طریقت می باشد و در قرآن آیه «مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ»^(۱) [آیین ابراهیم] و مانند آن فراوان به کار رفته است. روایاتی از ائمه علیهم السلام نقل شده که دلالت دارد بر این که منظور از مله ابراهیم و مانند آن، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اذعان به حق آنان می باشد. چنان که خداوند سبحان فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شَرِّعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^(۲) [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست].

ص: ۹۰۹

۱- [۱] - بقره/۱۳۰.

۲- [۲] - صافات/۸۳.

تبیین این آیه در شرح واژه شیعه آمده است. در روایت صفوان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ» (۱) [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد] آمده است که فرمود: منظور از ملة، امامت ائمه علیهم السلام می باشد. از این رو است که در احادیث آمده است که تنها شیعیان بر آیین ابراهیم می باشند. چنان که در تفسیر عیاشی از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ کسی را بر آیین ابراهیم جز ما و شیعیان مان، نمی شناسم. در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از یارانش آمده است که فرمود: نام و نام پدر شیعیان ما نزد ما نوشته شده است. تنها ما بر آیین ابراهیم هستیم. (ادامه روایت). بنابراین تأویل مقابل آن یعنی کسانی که به آن ایمان نمی آورند و مانند آن دشمنی ائمه علیهم السلام و ولایت خلفای جور و ستم، به ویژه آن سه می باشند. پس دریاب و غافل مباش و خدا توفیق دهنده است.

مال: به صورت مفرد و به صورت جمع. معنای آن معروف است یعنی هر چیزی که به دست می آید و تحت تملک قرار می گیرد. در برخی از احادیث، تأویل مال به علم آمده است. چنان که در روایت محمد بن قاسم بن عبید از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و ما یعنی عنه ماله إذا تردی» آمده است که فرمود: یعنی زمانی که بمیرد، علم او برایش فایده ای ندارد. همچنین حضرت در تفسیر آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (۲) [همان که تکذیب کرد و رخ برتافت* و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد.] فرمود: منظور، مؤمنی است که علم را به اهلش می دهد. (ادامه روایت). از این روایت استنباط می شود که تأویل آیه هایی که در آن هزینه کردن اموال و دادن زکات و اطعام فقیران و مانند آن در مقام مدح آمده است، بذل علم در میان اهلش و در محلش که همان ترویج ولایت ائمه علیهم السلام و آثار آن برای مؤمنان خواهان آن می باشد، است. چنان که این مطلب در شرح واژه زکاه و مانند آن آمده است و در شرح واژه نفع و مانند آن نیز

ص: ۹۱۰

۱- [۱] - بقره/۱۳۰.

۲- [۲] - لیل/۱۷ و ۱۸.

برخی از مؤیدهای آن خواهد آمد. همچنین در آنجا خواهیم گفت که تأویل آیه هایی که در آن، هزینه کردن اموال و مانند آن در مقام ذمّ و نکوهش آمده است، بذل و ترویج علم در غیر مواضعی که ذکر نمودیم مانند علمای مخالفان و علوم آنان می باشد. بدان که در شرح واژه شرک، دلایل تأویل خوردن اموال یتیم به غضب کردن ائمه علیهم السلام و فئیء (غنیمتی که بدون جنگ به دست آید) و غیر آن که برای ائمه علیهم السلام می باشد و دادن آنها به غیر آنان، آمده است. شاید مبنای این تأویل، این باشد که خود یتیم به ائمه علیهم السلام تأویل برده شود نه این که مال را به اموال آنان تأویل ببریم. ولی از آن می توان امکان تأویل برخی از آیات به این نوع از تأویل را نیز استنباط نمود. پس غافل مباش و بدان که از برخی از احادیث چنین برمی آید که می توان در موارد مناسب، مال را به أجل و مهلت نیز تأویل برد. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا»^(۱) [و دارایی بسیار به او بخشیدم] آمده است که فرمود: منظور مهلت دادن تا مدتی است. پس دریاب.

مهلت: به ضم میم است. گفته اند که مهلت، مذاب مس، سرب و مانند آن می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، ته نشین و رسوب روغن می باشد و برخی معنای آن را زردآب و چرک دانسته اند. اجمالاً مراد از مهلت در قرآن، نوشیدنی اهل جهنم می باشد و شکی در این نیست که آن برای غیر از اهل ولایت می باشد و شاید بتوان آن را نیز به مانند زقوم، غساق و مانند آن به دشمنی با ائمه علیهم السلام و علوم باطل و مانند آن، تأویل برد. پس دریاب.

إمهال: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است مانند: مهلهم و نظایر آن. بدان که إمهال و إملاء به معنای به تأخیر انداختن و نپرداختن به کار می باشد. و خداوند آن را در دنیا نسبت به گناهکاران انجام داده و می دهد تا آنها را به تدریج به سوی شقاوت ببرد یا امید دارد که آنها به سوی بازگردند. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین گناهان، ترک ولایت است. پس منظور از اهل الاستدراج و الإمهال و

ص: ۹۱۱

الإملاء در دنیا، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند و آنها مصداق تأویل هر یک از آنها هستند. پس درنگ کن.

میل: در شرح واژه سوء و دیگر واژه ها احادیثی آمده است که از آن امکان تأویل میل در موارد مناسب به برگشتن از حق و آزار اهل آن، برمی آید. و خدا می داند.

امتحان: یعنی آن چه که بر امتحان، دلالت دارد مانند سوره حجرات، آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» (۱) [همان کسانی که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است] و سوره ممتحنه، آیه «فَأَمْتَحِنُوهُنَّ» (۲) [آنان را بیازماید]. امتحان به معنای آزمایش می باشد. در شرح واژه بلاء، فتنه و غیر آن، آمده است که آزمایش این امت به ولایت می باشد. در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این طور نیست که هر کسی عبادت کند، خداوند قلبش را با ایمان بیازماید، جز این که در قلب او مودت و دوستی ما را بیابد. (ادامه روایت). پس اندیشه کن تا دریابی.

مدینه: به صورت مفرد و به صورت جمع. زمانی گفته می شود: مدن الرجل بالمكان که شخص در آنجا اقامت کند. وجه تسمیه مدینه نیز به همین خاطر می باشد. جمع مدینه، مدائن و مدن است. اطلاق مدینه بر مدینه النبی صلی الله علیه و آله و هر شهر بزرگ، متعارف و مشهور است. واژه مدینه، فراوان در قرآن به کار رفته است و شاید بتوان برخی از آنها را به مانند بلد، تأویل برد. حدیث أنا مدینه العلم (من شهر علم هستم)، مشهور می باشد.

مزن: این واژه در سوره واقعه آمده و به معنای ابرسفید می باشد. پس تأویل آن، همان تأویل سحاب است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: درختی در بهشت می باشد که مزن نام دارد. پس هرگاه خداوند اراده کند که مؤمنی را بیافریند، قطره ای از آن را می گیرد که اگر گیاه یا میوه ای از آن قطره

ص: ۹۱۲

۱- [۱] - حجرات/۳.

۲- [۲] - ممتحنه/۱۰.

بهره مند شود و مؤمن یا کافری از آن گیاه یا میوه بخورد، خداوند متعال حتماً مؤمنی را از نسل او خلق خواهد کرد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که تأویل دیگری نیز برای این مقام می باشد، به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در شرح واژه طینه آمده است. پس تأمل کن.

معین: این واژه و تأویل آن را در شرح واژه عین آوردیم و همین طور در شرح واژه ماء نیز خواهد آمد. پس غافل مباش.

مکان: و تمکین یعنی آن چه که به معنای تمکین است، مانند: مکن و نظایر آن. در شرح واژه بیت، بقعه، دار و امثال آن، به ویژه در شرح واژه بلد، احادیثی آمده است که می توان امکان تأویل مکان هایی که در مقام مدح آمده است را در موارد مناسب به آن چه که به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان بر می گردد، استنباط نمود. مانند: آیه «مَكَانًا عَلِيًّا» (۱) [مقامی بلند] و آیه «مَكَانًا شَرْقِيًّا» (۲) [مکان دورافتاده ای] و آیه «مَكَانًا شَرْقِيًّا» (۳) [مکانی شرقی] و امثال آن. همچنین می توان استنباط نمود که تأویل مکان هایی که در مقام ذم و نکوهش آمده، مقابل این تأویل می باشد. مانند: «مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۴) [جایی دور] و مانند آن. برخی از احادیثی که در خصوص تأویل بعضی از مکان هایی که ذکر نمودیم، آمده است، در سوره مریم نیز خواهد آمد. احادیث دیگری نیز می آید. پس غافل مشو. اما آن چه که به معنای تمکین است بر تسلط و چیره شدن دلالت دارد. و آن در روایات در برخی از موارد مناسب به تمکن و قدرت یافتن ائمه علیهم السلام در علم و امامت و تسلط یافتن در زمان رجعت، تأویل برده شده است. چنان که حدیث آن در تفسیر سوره نور آیه «وَنَجْعَلُهُمْ أُيْمَةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۵) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم

ص: ۹۱۳

۱- [۱] - مریم/۵۷.

۲- [۲] - مریم/۲۲.

۳- [۳] - مریم/۱۶.

۴- [۴] - حج/۳۱.

۵- [۵] - قصص/۵ و ۶.

و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرشان دهیم] آمده است. بنابراین شاید بتوان سایر موارد مناسب با این معنا را نیز به مقابل آن یعنی تسلط یافتن ستمگران با در نظر گرفتن تناسب، تأویل برد. پس دریاب و خدا داناتر است.

منّ: و امتنان یعنی آن چه که مشتمل بر آن است، مانند: فامنن، منّ الله و نظایر آن. منّ، در اصل به معنای عطاء و بخشش و گاهی به معنای آن چه که بخشیده می شود، می آید. امتنان به معنای عطا کردن، بخشیدن و احسان است. سایر مشتقات آن نیز به همین منوال می باشد. منّ که بر قوم بنی اسرائیل نازل شد نیز از همین قبیل می باشد، چنان که در سوره بقره و غیر آن، منّ و سلوی و واژه های دیگر خواهد آمد. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از بزرگ ترین منّ و بخشش ها، ولایت و دوستی اهل بیت و اطاعت آنان می باشد. پس شاید بتوان برخی از آیاتی که در آن این واژه به کار رفته است را در موارد مناسب به آن چه که به ولایت مربوط می شود، تأویل برد. چنان که به مؤید این مطلب در شرح واژه احسان و عطاء اشاره شد. منّ در بیشتر موارد به معنای ضعیف و حقیر آمده است. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

مهین: صفت برای آب نطفه آمده است. شاید مراد از آن، نطفه مخالفین اهل بیت علیهم السلام باشد، چنان که از احادیثی که در شرح واژه های ماء و نطفه آمده است، بر می آید یا این که مراد از آن حالت جهل به حق باشد. پس تأمل کن.

ماء: بدان که در احادیث، ماء در مقام غیر نکوهش، به علم امام علیه السلام تأویل برده شده است و شاید دلیل آن این باشد که آب، سبب حیات روح است، چنان که سبب حیات جسم نیز می باشد. تأویل ماء در بسیاری از روایت ها به امام و در برخی از آنها در خصوص حضرت قائم علیه السلام ذکر شده است. همچنین در برخی از احادیث، ماء به حضرت علی علیه السلام تأویل برده شده است. و همه آنها به یک چیز برمی گردند. البته می توان تأویل ماء به آنها را این طور تفسیر نمود که به خاطر علم آنان بوده است. در برخی از روایت ها نیز ماء به ولایت، ایمان و حق تأویل برده شده است که این تأویل نیز از دایره تأویل سابق خارج نیست. البته باید در هر مقام که نص خاصی وجود ندارد، مناسب ترین و شایسته ترین تأویل هایی

را که ذکر نمودیم، در نظر گرفت. از آن چه در شرح واژه بشر به آن اشاره کردیم و در شرح واژه نطفه نیز می آید، چنین استنباط می شود که می توان ماء را در برخی از موارد به آب نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که خداوند آن را در تحت عرض خود خلق نمود و آن را با نور عظمتش در آمیخت و به صلب های انسان های پاک و مطهر به ودیعه گذاشت و حتی به آب نطفه شیعیانشان نیز تأویل برد. چنان که این مطلب از مطالبی که در شرح واژه مزین و غیر آن آمده است، برمی آید و از آن چنین استنباط می شود که ماء در مقام ذم و نکوهش را می توان به آب نطفه دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که در موارد مناسب، تأویلی که در مورد ائمه علیهم السلام به کار می رود، عکس تأویلی است که برای دشمنان آنان به کار می رود.

از جمله احادیثی که مؤید تأویل اخیر می باشد، روایتی است که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: سپس خداوند جهل را از دریای شور و تلخ، در حالی که ظلمانی و تاریک بوده، آفرید. برخی از علماء گفته اند: شاید مراد از ماء، ماده جسمانی است که جهل و لشکریان آن و آتش از آن خلق شد و صفت آن این است که شور و تلخ می باشد. چنان که این مطلب از حدیث عقل و جهل و احادیث طینت برمی آید. همچنین شاید مراد از ماء، آن چیزی باشد که انسان های پاک و برگزیده و بهشت از آن خلق شده است که به شیرین و گوارا توصیف می شود.

در کافی در باب احادیث طینت آمده است که خداوند متعال در ابتدا آب شیرین و گوارا و آب شور و تلخ را آفرید، سپس از اولی، بهشت و اهل طاعت و از دومی، آتش و اهل معصیت را خلق نمود. پس از آن، زمانی که خواست حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، مشتی از خاک را برداشته و آب شیرین و گوارا را روی آن ریخت، سپس چهل صبح آن را کنار گذاشت و پس از آن آب شور و تلخ بر آن ریخت. (ادامه روایت). پس تأمل کن و از مطالبی که در شرح أجاج آمده است، غافل مباش.

در اینجا به برخی از احادیثی که بر این تأویل ها دلالت دارد، اشاره می کنیم.

همچنین در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده است که می توان از آن، تأویل ماء مسکوب (آب ریخته شده) به علوم ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چنان که در آنجا این مطلب را تبیین نمودیم.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» (۱) [بگو به من خبر دهید اگر آب (آشامیدنی) شما (به زمین) فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد] آمده است که فرمود: آب شما، پدران شمایند و ائمه علیهم السلام درهایی بین خدا و خلقش می باشند. همچنین حضرت در تفسیر «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» فرمود: یعنی کسی که علم امام را برایتان می آورد (۲).

در کافی از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: زمانی که امامتان از شما غائب شود، چه کسی برای شما امام جدیدی می آورد؟ (۳) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. خداوند می فرماید: زمانی که آبتان از شما غائب شود، شما نخواهید دانست که او کجا است. پس چه کسی برایتان امام ظاهری را می آورد تا اخبار آسمان ها و زمین و حلال و حرام خدا را برایتان بازگو کند؟ (ادامه روایت)

دلالت این حدیث و حدیث قبل بر تأویل واژه «معین» نیز ظاهر و آشکار است. همچنین دلالت آن بر تأویل غور الماء به غیبت امام نیز واضح و آشکار می باشد. چنان که در شرح واژه غور بیان نمودیم، پس غافل مباش.

در روایت طارق بن شهاب از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ماء عذب (آب شیرین و گوارا) که موجب رفع تشنگی می شود و همچنین منظور از ماء نجاج (آب تند و پی در پی)، امم می باشد. (ادامه روایت).

ص: ۹۱۶

۱- [۱] - ملک/ ۳۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۴۰۰، باب ۸۰، حدیث ۱۴.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلِّوْا سِقَاتُمَا عَلَى الطَّرِيقِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۱) [و اگر (مردم) در راه درست پایداری و رزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم] آمده است که فرمود: یعنی اگر آنها بر ولایت، استقامت کنند، به آنها دانش زیادی که از ائمه علیهم السلام می آموزند را می چشانیم. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: یعنی ایمان را به قلب هایشان می نوشانیم. (ادامه روایت). دلالت این سه روایت بر تأویل غدق نیز ظاهر و آشکار است، چنان که به آن در شرح واژه غدق اشاره کردیم.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُنزَلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ» (۲) [و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد] آمده است که فرمود: واژه سماء در معنای باطنی قرآن، رسوله الله صلی الله علیه و آله و واژه ماء، علی علیه السلام که او نیز از رسول است، می باشد. (ادامه روایت). در شرح واژه تطهیر آمده است و در شرح واژه انهار نیز احادیثی می آید که بر تأویل ماء غیر آسن (آب تغییر ناپذیر) به علی علیه السلام دلالت دارند.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِمَدْرِهِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ» (۳) [همو که] از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گذازند هم نظیر آن کفی برمی آید] آمده است که گفت: خداوند سبحان می فرماید، حق را از آسمان نازل کرد، پس دل ها براساس رویکرد و جهت گیری های خود، و انسان صاحب یقین به اندازه یقین خود و انسان صاحب شک به اندازه شک خود، آن را دریافت کرد. پس وی حجم زیادی از باطل و جفا

ص: ۹۱۷

۱- [۱] - جن/۱۶.

۲- [۲] - روم/۲۴.

۳- [۳] - رعد/۱۷.

و ظلم را دریافت نمود. پس منظور از ماء، حق و منظور از اودیه، همان دل ها و منظور از سیل، خواسته ها و امیال و منظور از زید، امر باطل و زیور و منظور از متاع، همان حق می باشد. (۱)

در تأویل این آیه که در سوره رعد خواهد آمد، به طور مفصل از آن بحث می کنیم. دلالت این حدیث بر تأویل ماء به حق نیز ظاهر و آشکار است، جز این که مراد از حق، اگر امام یا علم یا ولایت او که همان ایمان است، باشد، پس به یکی از آن معانی سابق برمی گردد. چنان که به آن اشاره نمودیم و اگر مراد، مطلق حق باشد، شامل آن معانی نیز می شود. پس تأمل کن و از دلالت احادیثی که ذکر نمودیم بر امکان تأویل ماء در مقام ذم مانند: ماء حمیم، ماء أجاج و مانند آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی با آنان و علوم سخیفشان و احکام باطلشان و نظایر آن غافل مباش. چنان که شأن قرار دادن تأویل هایی که در مورد ائمه علیهم السلام می باشد در مقابل تأویل هایی که پیرامون دشمنان آنان است، همین می باشد. به این مطلب در شرح اجاج و تأویل رزق، طعام، متاع، مال و امثال آن، اشاره نمودیم، همه آنها به یکدیگر شبیهند. پس دریاب.

محو: یعنی آن چه که دلالت بر محو می کند. در شرح واژه حبط و ثبوت و مانند آن مطالبی آمده است که شاید، تأویل محو نیز باشد. پس غافل مباش.

مراء: و مریه و آن چه بر مماراه دلالت دارد و همین طور سایر واژه هایی که مشتمل بر مریه می باشد، مانند: ممتزین و نظایر آن. بدان که مریه به معنای ریب و شک می باشد و تأویل ریب در شرح واژه آن آمده است. همچنین واژه هایی که به این معنا می باشند نیز به همین شکل تأویل می روند.

مراء و آن چه که به معنای آن است و بر معنای مماراه دلالت دارد، به معنای مجادله کردن با سخن باطل و نزاع در آن می باشد. در شرح واژه جدال آمده است که منظور از کسانی که به باطل مجادله می کنند، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. پس منظور از مراء و مماراه نیز به همین شکل است. همچنین در شرح واژه الحاد،

ص: ۹۱۸

برخی از مؤیدات این مطلب آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

مشی: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: یمشی و نظایر آن. مشی در اصل به معنای حرکت کردن و عبور است. می توان مشی را در موارد مناسب به مانند واژه سیر، تأویل برد. در شرح واژه نور دلایل تأویل مشی به پیروی کردن خواهد آمد. همچنین می تواند مراد از مشی در برخی از موارد، رفتار و معاشرت باشد. بنا بر این بر هیچ کس پوشیده نیست که تأویل مشی در مقام مدح، رفتار و معاشرت با ولایت و در آن و برای آن می باشد و تأویل آن در مقام ذم و نکوهش، خلاف این مورد می باشد. چنان که مؤید این مطلب در شرح واژه مکب آمده است. پس تأمل کن.

إملاء: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است مانند آیه: «وَأْمَلِي لَهُمْ» (۱) [و به آنان مهلت می دهم] و نظایر آن. در شرح واژه إمهال، معنای لغوی إملاء و مصداق و تأویل آن آمده است. همچنین در شرح واژه استدراج به برخی از مؤیدات آن تأویل، مثلاً در سوره أعراف و سوره های دیگر، اشاره کردیم.

أمنیه: و آن چه که مشتمل بر تمنی می شود. أمنیه چیزی است که انسان، آرزوی آن را دارد و رسیدن به آن ممکن است. جمع أمنیه، أمانی می باشد. همچنین تمنیتُ به معنای خواندم نیز آمده است. همان طور که در صحاح و کتاب های دیگر، این طور ذکر شده است. در روایت زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایلی آمد که نشان می دهد می توان واژه های تمنی و امنیه را در این آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» (۲) [و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هر گاه چیزی تلاوت می نمود شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می کرد] این گونه تأویل کرد و گفت: مقصود این است که هر پیامبری که آرزو می کرد از رنج حاصل از نفاق و نافرمانی قوم خود آسوده شود و به جهان آخرت منتقل گردد، شیطان عصیانگر در نبودن آن پیامبر، دشمنی و خصومت خود را در کتابی که ذم و نکوهش وی در آن نازل شده

ص: ۹۱۹

۱- [۱] - قلم/۴۵.

۲- [۲] - حج/۵۲.

است، القاء می کرد. (ادامه روایت). اما این که آرزوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، نابود کردن آل محمد علیهم السلام و دین او و روی آوردن دنیا به آنان و نظایر آن بوده است، ظاهر و آشکار می باشد و از آن می توان تأویل برخی از موارد مناسبی که در آن این واژه آمده است را چه در مقام مدح و چه در مقام ذم و نکوهش، استنباط نمود. پس غافل مباش.

منی: آب معروفی است که بچه از آن به وجود می آید. تأویل منی در شرح واژه نطفه خواهد آمد.

ص: ۹۲۰

نبأ: و نبی، چه به صورت جمع و چه به صورت مفرد. نبی و انبیاء یعنی کسانی که از خداوند خبر می آورند. در شرح واژه رسول، دلایل صحیح بون تأویل نبی به امام و انبیاء به ائمه علیهم السلام آمده است، چرا که این مجاز شایع و رایج می باشد، از این نظر که ائمه علیهم السلام از دین خدا خبر می دهند. پس اشکالی ندارد که در برخی از آیات مناسب، انبیاء به ائمه تأویل برده شود. چنان که این مطلب در شرح واژه رسول نیز به طور مفصل آمده است. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول حدیثی از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] نقل شده که فرمود: این آیه در شأن علی و ائمه علیهم السلام نازل شده و خدا آن را در جایگاه انبیاء قرار داده است، جز این که آنان چیزی را حلال یا حرام نمی کنند. (۲) (ادامه روایت). پس زمانی که فرق آنان و انبیاء فقط در همین مورد باشد، نمی توان اطلاق نام نبی بر آنان را از باب مجاز و بر طبق تأویل، بعید شمرد. پس جایز است که بیشتر آیاتی که در ظاهر مربوط به انبیاء می شود را در باطن به ائمه علیهم السلام نسبت داد و از مطلبی که بلافاصله بعد از آن می آوریم که همان امکان حمل لفظ نبی بر ظاهرش نیز هست، غافل مشو. البته در این صورت نیز آن را به خبر دادن نبی از ولایت و آن چه که به ولایت مربوط

ص: ۹۲۱

۱- [۱] - نساء/۵۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۷۳.

می شود، تأویل می کنیم.

نبا به معنای خبر و جمع آن اُنْبَاء می باشد. در احادیث زیادی، تأویل نبا و نبا عظیم به علی علیه السلام آمده است. همچنین در برخی از احادیث، به امامت و ولایت، تأویل شده است و همه آنها به یک چیز برمی گردد. در شرح واژه لسان، دلایل تأویل نبا عظیم به علی علیه السلام آمده است. احادیثی که دلالت بر این تأویل می کند فراوان است و در سوره نبا خواهد آمد.

در بصائر الدرجات از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» (۱) [بگو این خبری بزرگ است * (که) شما از آن روی برمی تابید] آمده است که فرمود: به خدا قسم که منظور از نبا عظیم، علی علیه السلام است و خود آن حضرت می فرمود: برای خداوند، آیه و نشان های بزرگ تر از من و خبری عظیم تر از من نیست. در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است: منظور از نبا، امامت می باشد. در روایت دیگری نیز آمده است که منظور از نبا عظیم، ولایت می باشد. پس تأمل کن تا امکان تأویل نبا و آن چه که مشتمل بر آن است و حتی نبی و انبیاء به خبر دادن از ولایت و آن چه که به آن مربوط می شود را دریابی. چرا که بیشتر خبر دادن آنان پس از توحید، در مورد ولایت بوده است. چنان که بارها به این مطلب اشاره کردیم. و غافل مشو از این که می توان تأویل نبی صلی الله علیه و آله به امام را این گونه توجیه کرد که مورد آن خبر که همان امامت و ولایت بوده و صاحب آن خبر امام، و خبر در باره او بوده است. همچنین غافل مشو از این که تأویل نبا که به معنای خبر است به امام را باید این گونه توجیه کرد که اطلاق واژه نبا بر امام از باب مبالغه و غیر آن می باشد. و خدا می داند.

إنشاء: و نشأه و آن چه که مشتمل بر آن است، مانند: أنشأ و نظایر آن. در نهاییه، أنشأ الله الخلق به معنای این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرده آمده است.

أنشأ يقول یعنی شروع به صحبت کرد. در شرح واژه فطره و آن چه که به

ص: ۹۲۲

معنای فطره می باشد، آمده است که خداوند، موجودات را بر ولایت و به خاطر آن آفریده است. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب که واژه انشاء در آن آمده است، نیز به کار برد.

نشأ به معنای خلقت است. در قرآن، النشأ الآخرة و همچنین النشأ الأخری آمده است و شاید بتوان آن را به زمان رجعت تأویل برد، چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه های آخرت، قیامت و امثال آن آمده، ظاهر و آشکار می شود. حتی می توان آن را به ولایت که تأویل دیگری برای آخرت بود نیز تأویل برد. در هر صورت، در مقابل این تأویل، تأویل النشأ الأولى است. پس تأمل کن.

نسب: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغة، نسب با حرکت سین و نسیبه به کسر و به ضم به معنای خویشاوندی یا در خصوص نسب پدری آمده است. در سوره فرقان دلایل تأویل نسب در آیه «نسباً و صهراً» (روابط نسبی و سببی) به رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد. چنان که در شرح واژه صهر به دلایل تأویل صهر به علی علیه السلام آمده است. در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: به شما امر نمودم، پس آن چه را که با شما در آن عهد نمودم، تباه کردید و به نسب هایتان افتخار نمودید. پس امروز من به نسیم افتخار می کنم و نسب شما را پست و بی ارزش می شمارم. متقین کجایند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱) [همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند، باتقواترین شماست.] حدیث نفی خویشاوند و نسب در روز قیامت به جز خویشاوندان و نسب پیامبر، مشهور است. پس تأمل کن.

نصبه: در صحاح نصبت الشيء به معنای آن چیز را برافراشتم آمده است. نصب لفلان یعنی با او دشمنی ورزید. این واژه در سوره غاشیه آیه «عامله نصبه» آمده است. ان شاء الله در آن سوره، دلایل تأویل نصبه به دشمنان علی علیه السلام و همچنین به کسی که با او دشمنی ورزید و غیر او را به عنوان خلیفه منصوب کرد، خواهد آمد. بنابراین هر یک از دشمنان ائمه علیهم السلام به دو معنا، نصبه

ص: ۹۲۳

می باشند و آن ظاهر و آشکار است. همچنین واقعیت این است که هر کسی غیر از ائمه علیهم السلام را به امامت منصوب کند، در حقیقت از جمله کسانی است که با آنها دشمنی کرده است و نیز به هر دو معنا ناصبه می باشد. اگر چه محبت و دوستی با ائمه علیهم السلام را ادعا کند چون هر انسان منصفی می داند که دوستی با ائمه علیهم السلام، با دوستی دشمنان آنان که غاصب حقشان می باشند، در یک دل جای نمی گیرد. چگونه غیر این می تواند باشد وقتی کسی به ضربه هایی که ائمه علیهم السلام از آنان و از پیروانشان و یا به خاطر آنان خوردند، فکر کند؛ حتی اگر تنها سلب خلافت آنان از ائمه علیهم السلام را یک روز در نظر بگیرد و به آن فکر کند، کینه و دشمنی آنان را در دل خود می یابد، البته اگر او در دوستی با ائمه علیهم السلام، صادق و راستگو باشد. چرا که محبت به ائمه علیهم السلام با راضی شدن به آزار آنان جمع نمی شود. از این رو است که تولی و تبری واجب شده است، چنان که احادیث صراحتاً بر وجوب آن دو دلالت دارند. شاعر چه خوب سروده است:

إذا لم تبر من أعداء علی فما لك من محبته نصیب

اگر از دشمنان علی علیه السلام تبری و بیزاری نجویی، هیچ بهره و نصیبی از محبت و دوستی با او نخواهی برد.

شیخ صدوق در أمالی با سند صحیحی از صالح بن میثم تمار از پدرش (رضی الله عنه) روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر حدیثی طولانی فرمود: هر کسی که دشمن ما را دوست بدارد، ما را دوست نمی دارد. محبت ما و آنان در یک دل جای نمی گیرد. خداوند دو قلب را برای انسان قرار نداده است تا با یکی، گروهی را و با آن دیگر، دشمن آن گروه را دوست بدارند. تا این که حضرت فرمود: پس انسان باید خود را بیازماید. پس اگر در قلب خود، دوستی دشمن ما را یافت پس بداند که خداوند، جبرئیل و میکائیل، دشمن او می باشند و خدا دشمن کافران است.

در فقیه با سندی که مرتبه اش کمتر از صحیح نمی باشد، روایت شده که اسماعیل بن جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد که مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست می دارد ولی از دشمنش تبری و بیزاری نمی جوید و می گوید

محبت من نسبت به او از کسی که با او مخالف است، بیشتر می باشد. حضرت فرمود: این، خلط بین دو چیز است و او دشمن می باشد.

در علل و معانی الأخبار از معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام روايت شده که فرمود: ناصب، کسی نیست که با ما اهل بیت عليهم السلام دشمنی کند، زیرا تو، هیچ مردی را نخواهی یافت که بگوید: من با محمد صلی الله علیه و آله و آل او عليهم السلام دشمن هستم، ولی او ناصب و دشمن شما است، زیرا او می داند که شما دوستدار ما و از شیعیان ما می باشید. (۱) مؤید این حدیث، حدیث امام باقر علیه السلام است که فرمود: کسی که با تو دشمنی می کند، دشمنی اش نه به خاطر تو بلکه تنها به خاطر این دین و آیینی که تو بر آن هستی می باشد، چنان که دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین دلیل بود. و حدیث آن در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است.

در مستطرفات السرائر از نامه نگاری های محمد بن عیین عیسی با امام هادی علیه السلام آمده است که گفت: به حضرت نامه ای نوشته و از او پیرامون معنای ناصب پرسیدم که آیا در امتحان و تشخیص، به بیشتر از ترجیح دادن بت و طاغوت و اعتقاد به امامت آن دو نیاز است؟ حضرت در جواب نوشت: کسی که بر این باور باشد، ناصب است. مؤید قوی تری نیز در شرح واژه عقود آمده است. به همین خاطر در بسیاری از موارد به فرق بین این دو گروه پرداختیم، اگر چه در برخی از موارد به صراحت و همچنین در شرح واژه عداوه و مانند آن به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و از احادیثی که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده، مبنی بر این که هر کسی دشمن و ناصب ائمه عليهم السلام باشد، دشمن خدا و رسولش و محارب لله (کسی که با خدا می جنگد) است. پس دریاب. همچنین بدان که در سوره ألم شرح، دلایل تأویل آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۲) پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش [خواهد آمد که مراد این است که پرچمت را برافراز و علی علیه السلام را به عنوان

ص: ۹۲۵

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۳۶۵.

۲- [۲] - انشراح/۷.

جانشین ات معین کن. شاید بتوان موارد مناسب دیگر را نیز به همین شکل تأویل برد و خدا دانا است.

أنصاب: و نصب. در قاموس اللغة و کتاب های دیگر، نصب به دو ضمه به معنای هر چیزی که عَلم و نشان قرار داده شود و همچنین به معنای هر آن چه غیر خدا را که پرستش نمایند، آمده است. نصب به ضم نیز به همین معنا می باشد. أنصاب، سنگ هایی بودند که پیرامون کعبه برافراشته شده بودند و در پیشگاه آنان قربانی می کردند و آن را به دروغ پرستش می کردند.

در شرح واژه فحشاء، دلایل این که مراد از انصاب در باطن قرآن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است. همین طور منظور از نصب نیز در باطن قرآن، رؤسای مخالفین و امامان آنها می باشند. زیرا اینان، مانند آن سه و امثال آنان، نزد پیروانشان به مانند چیزی غیر خدا هستند که مورد پرستش قرار می گیرد، بلکه خود آن چیز هستند، چنان که این مطلب ظاهر و آشکار است. بلکه در عیون از امام رضا علیه السلام نقل شده که در ضمن نامه ای به مأمون فرمود: و براءت از تمام انصاب و اُزلام (چوب های قمار) که همان امامان گمراهی و رهبران جور و ستم می باشد، از اولی تا آخری شان، واجب است. نظیر این حدیث در خصال از امام صادق علیه السلام روایت شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که این دو حدیث، نص و تصریحی بر آن چه که ذکر کردیم، می باشد. پس تأمل کن.

منیب: و آن چه که به این معنا است. مانند: من أناب و نظایر آن. چنان که در شرح واژه سبیل و واژه های دیگر اشاره کردیم، احادیثی وجود دارد که دلالت دارد بر این که تأویل منیب، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و هر کسی که به ولایت علی علیه السلام لبیک بگوید، می باشد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «من ینیب» آمده است که فرمود: منظور، کسی است که به ولایت علی علیه السلام جواب دهد. مؤید این حدیث، روایتی است که پیشتر آمده و بر تأویل اَوَاب به شیعه به خاطر نزدیک بودن معنای آن دو به یکدیگر نیز دلالت دارد. زیرا اِنابَه در لغت به معنای رجوع و بازگشت است و شیعیان ائمه علیهم السلام کسانی هستند که به امر و فرمان خدا در

جواب دادن به ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و ترک مخالفت با آنان و تمسک جستن به توبه، رجوع و بازگشت می کنند. این تأویل در صورتی است که منیب و انابه در مقام مدح به کار رفته باشد ولی تأویل مواردی که در مقام ذم و نکوهش می باشد، رجوع مخالفین بر مخالفت خود در امر ولایت در برخی از حالاتشان است. پس تأمل کن تا دریابی و خداوند، هدایت کننده است.

نبات: و آن چه بر نبات دلالت دارد، مانند: ما نبت و نظایر آن. نبات، چیزی است که از زمین می روید. در شرح واژه بلد، دلایل تأویل علم در برخی از موارد به علم آمده است. همچنین مواردی را که در آن نبات در مقام مدح آمده به علم ائمه علیهم السلام و آن چه که از آنها گرفته می شود و نبات در مقام ذم و نکوهش به علم امامان کذب و باطل، تأویل برده می شود. همچنین در شرح واژه زرع احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان نبات را به اولاد و اُنبت را به صاحب فرزند کردن تأویل برد. بنا بر این می توان بین آنهایی که در مقام مدح و آنهایی که در مقام ذم و نکوهش آمده اند، به خوب و نیکو بودن و عدم آن فرق گذاشت. همان طور که خداوند سبحان در حق مریم علیها السلام فرمود: «أَبْتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»^(۱) [او را نیکو بار آورد] یعنی او را صاحب فرزند کرد و او را به وجود آورد و پرورش داد.

در شرح واژه شجر، دلایل تأویل اِنبات در برخی از موارد به انتصاب، تعیین و قرار دادن امام و مانند آن آمده است. پس تأمل کن.

انصات: یعنی آن چه که مشتمل بر انصات است، مانند: انصتوا، نصت و انصت یعنی گوش داد. این واژه در سوره اعراف و احقاف آمده است و مراد از آن، سکوت کردن به هنگام قرائت و ترک لغوگویی در آن می باشد. بر خلاف گفتار کافران که از گوش دادن به قرآن و ترک لغوگویی نهی می کردند. و خداوند متعال، گفتار آنان را در سوره سجده چنین حکایت می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»^(۲) [و کسانی که کافر شدند گفتند، به این قرآن گوش مدهید

ص: ۹۲۷

۱- [۱] - آل عمران/۳۷.

۲- [۲] - فصلت/۲۶.

و سخن لغو در آن اندازید شاید شما پیروز شوید]. در شرح واژه قرآن و همچنین در شرح واژه لغو، احادیثی آمده که شاید بتوان از آنها استنباط نمود که مراد در اینجا برحسب تأویل، سکوت کردن برای تأمل در تنزیل و تأویل آن می باشد و ظاهر این است که آن در ولایت می باشد یا این که مراد، سکوت کردن به هنگام ذکر حالات امام علیه السلام می باشد. پس تأمل کن.

نکث: و ناکث یعنی آن چه که بر نکث دلالت دارد مانند: نکث و نظایر آن. نکث در لغت به معنای شکستن و نقض آمده است. نکث العهد یعنی پیمان را شکست و به آن وفا نکرد. چنان که در شرح واژه بیعه گذشت، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی آیاتی از قرآن که واژه نکث در آنها آمده است، شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام که در روز غدیر و غیر آن گرفته شده است، می باشد. به همین دلیل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ» (۱) [چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند نمی جنگید] روایت شده که فرمود: آنها، مردم بصره می باشند. احادیث دیگری نیز به همین معنا آمده است. بنا بر این معنای باطنی و تأویل کسانی که خداوند متعال، شکستن بیعت و قسم و مانند آن را به آنان نسبت می دهد، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین می باشند. چنان که دلایل این تأویل در حدیث مفصل که در نکته آخر از خاتمه پیش رو ذکر شده، می آید. پس غافل مباش.

نصح: و ناصحون و آن چه که به معنای نصح است. نصح در مقابل تقلب می باشد. نصیحه در اصل به معنای خلوص است. پس نصیحت برای خداوند، رسول صلی الله علیه و آله او و ائمه علیهم السلام، عبارت از خلوص داشتن در اعتقاد به آنان و پیروی از اوامرشان و پرهیز از آن چه که نهی کردند و یاری کردن حق و نظایر آن و نصیحت خلق، راهنمایی آنان به آن چه که خیرشان در آن است، می باشد. در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، نصیحت کننده بندگان خدا است. (ادامه روایت).

ص: ۹۲۸

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشهد أنك نصحت لله و لرسوله و أنك الإمام الناصح (گواهی می دهم که تو برای خدا و رسولش نصیحت کردی و تو امام و پند دهنده هستی). بنا بر این می توان ناصحین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نصح را به راهنمایی به سوی ولایت و ترک دشمنان و شبیه قرار ندادن افراد دیگر به ائمه علیهم السلام است. شاید بتوان نصح الأنبياء را نیز به همین شکل تأویل برد. زیرا پیشتر گفتیم که علل عمده بعثت انبیاء، ولایت بوده است. پس تأمل کن.

نکاح: و آن چه که مشتمل بر نکاح است که همان تزویج می باشد. گاهی نکاح و تزویج به یک معنا استعمال می شوند، چنان که ظاهر این است و ما نص صریحی را در خصوص تأویل نکاح در دست نداریم. در شرح واژه تزویج، برخی از تأویل های آن آمده است ولی ظاهر این است که در برخی از موارد به معنای لغوی خود می باشد. چنان که در آن، تأویل زوج نیز آمده است و شاید بتوان با ملاحظه و در نظر گرفتن آن دو، نکاح را نیز به آن چه که متناسب با حشر و نشر داشتن، معاشرت و امثال آن می باشد، تأویل برد.

در شرح واژه إهلال، گفتار امام علیه السلام خواهد آمد که فرمود: حرام بودن آن چه که با غیر نام خدا ذبح می شود، بر شما نزد خداوند کمتر است از این که به نکاح یا نماز جماعتی که با نام دشمنان ما که غاصب حق ما هستند، بسته شده، باور داشته باشید. (ادامه روایت). همچنین از این حدیث، نوع تأویل نکاح حرام و حلال نیز استنباط می شود. به احادیثی که در واژه طلاق آمده نیز نگاه کن. پس غافل مشو.

نوح: یکی از پیامبران اولوالعزم می باشد که عزم و اراده پذیرش ولایت کرد به طوری که نوح علیه السلام، قبر علی علیه السلام را در کنار قبر خود، حفر کرد. ماجرای نوح و کشتی اش و توسل او به اهل بیت علیهم السلام در لا به لای این کتاب خواهد آمد. از این رو، اینجا سخن را طولانی نمی کنیم.

نسخ: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است. نسخ به معنای از میان برداشتن، تغییر دادن، باطل کردن چیزی و جایگزین کردن چیزی دیگر در جای آن و همچنین به معنای انتقال دادن و استوار کردن چیزی است اگر چه از یک مکان به مکان دیگر

مانند نسخه برداری از کتاب ها باشد.

مشتقات نسخ به دو معنا در ۴ آیه آمده است که عبارت از سوره جاثیه، آیه «إِنَّا كُنَّا نَسِيحًا مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱) [ما از آن چه می کردید نسخه برمی داشتیم] و سوره اعراف به هنگام ذکر این که موسی آن لوح ها را برداشت، آیه «وَفِي نُحْيِيهَا هُدًى» (۲) [و در رونویس آن هدایت و رحمتی بود] و سوره حج، آیه «فَيَنْسِخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ» (۳) [پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد محو می گردانید] و سوره بقره، آیه «مَا نَسِخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (۴) [هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا ماندنش را می آوریم] می باشد. آمدن دو آیه اول به همین معنا و دو آیه آخر به عکس آن، ظاهر و آشکار است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمده، دلایل این که مراد از آیه سوم این است که خداوند، منافقین و دروغ هایشان را از قلوب مؤمنین دور کرد، آمده است. حدیث دیگری نیز در سوره حج خواهد آمد. در سوره بقره، دلایل تأویل آیه آخر به انتقال ائمه علیهم السلام خواهد آمد. یعنی زمانی که امامی از این دنیا می رود، امامی از صلب او، پس از او می آید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در حدیث خود به عیسی بن عبدالله فرمود: ای عیسی، تا زمانی که نسخ و منسوخ را شناسی، مؤمن نخواهی بود. عیسی بن عبدالله می گوید: عرض کردم: شناخت نسخ و منسوخ چیست؟ حضرت فرمود: مگر امام در دل تو جا باز نمی کند، به طوری که با پذیرش کامل از او پیروی می کنی. سپس آن امام می رود و امام دیگری می آید و دوباره آن امام در دل تو جای باز می کند و تو خود را مقید به اطاعت از او می دانی. پس این، شناخت نسخ از منسوخ می باشد.

ص: ۹۳۰

۱- [۱] - جاثیه/۲۹.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۴.

۳- [۳] - حج/۵۲.

۴- [۴] - بقره/۱۰۶.

نفخ: و آن چه که به این معنا است. در شرح واژه صور و صیحه مطالبی آمده است که می توان مراد از نفخ صور «دمیدن در شیپور» را به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نجدین: بنا بر آن چه که برخی ها گفته اند، نجدین به معنای دو راه خیر و شر می باشد اما در سوره بلد، دلایل این که مراد از آیه «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۱) (و دو راه خیر و شر را به او نشان دادیم)، هدایت کردن به سوی ولایت تمامی ائمه علیهم السلام و برائت از تمامی دشمنانشان می باشد، خواهد آمد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که این دو نیز از راه های خیر می باشند. این واژه اگر چه در خصوص آن سوره آمده است ولی می توان از تأویل آن، تأویل غیر آن که شامل تبیین هدایت به سوی دو راه یا دو حالت و نظایر آن می باشد را استنباط نمود. پس دریاب.

أنداد: جمع نَدَّ به کسر می باشد و به معنای مانند و نظیر است. در باب هفتم از فصل دوم از همین گفتار، دلایل تأویل أنداد به اولی و دومی آمده است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از أنداد و کسانی که آنها را نظیر قرار می دادند و آنها را غیر از خدا دوست می داشتند، آنها یعنی امامان ظلم و ستم و پیروان آنها می باشند. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «...يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا» (۲) [در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند] آمده است که فرمود: یعنی کافران و تباہکاران را نظیر و مثل محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قرار می دهند. همچنین حضرت فرمود: خداوند سبحان به خاطر این که مؤمنین به پذیرش ولایت محمد و علی (صلوات الله علیهما و علی آلہما الطیبین) ایمان آوردند ولی دشمنان از آن روی گرداندند، فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا» (۳) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] (ادامه روایت). در باب هفتم و غیر آن، به این مطلب که چیزی را که

ص: ۹۳۱

۱- [۱] - بلد/ ۱۰.

۲- [۲] - بقره/ ۱۶۵.

۳- [۳] - همان.

نظیر ائمه علیهم السلام قرار می دهند، به مانند شریک و نظیر قائل شدن برای خداوند است، اشاره کردیم.

نفاد: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: نفد و نظایر آن. نفاد در اصل به معنای قطع شدن و نابودی است. در شرح واژه کلمات، دلایل تأویل آیه «مَا نَقَدْتُمْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»^(۱) [سخنان خدا پایان نپذیرد] به این که امکان ندارد که به کنه فضائل ائمه علیهم السلام پی برد، آمده است. شاید بتوان آن تأویل را در برخی از موارد مناسب که این واژه در آن به کار رفته است، تطبیق داد. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

نبد: یعنی آن چه که بر نبد دلالت دارد، مانند: نبد و نظایر آن. نبد به معنای دور افکندن است و گاهی در کنایه، از ترک روی آوردن و عدم تمایل به چیزی می آید. منابذه به معنای پرده برداری از چیزی و پوشانیدن آن و نقاب برکشیدن از آن است. حکایت کسانی که کتاب خدا را پشت سرشان انداختند، در آیاتی از سوره بقره آمده است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمده به دلایل تأویل آنها به دشمنان ائمه علیهم السلام اشاره نمودیم. زیرا آنان، کتاب خدا را پشت سر خود افکندند. از این نظر که به قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به کتابت در آورد، روی نیاوردند. به نظر من، دلیل دیگر این تأویل این است که آنان به آن چه در این قرآن موجود، می باشد، پی نبردند، چنان که آن ظاهر و آشکار است.

در احتجاج از عبدالله بن حسن از اجدادش علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که اولی خواست فاطمه علیها السلام را از فدک منع کند، فاطمه علیها السلام پیش او رفت و با او سخن گفت. در یکی از جمله های کلامش فرمود: آیا عمداً کتاب خدا را پشت سرتان افکندید، زیرا خداوند می فرماید: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...»^(۲) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) سزاوارترند]. ادامه

ص: ۹۳۲

۱- [۱] - لقمان/۲۷.

۲- [۲] - انفال/۷۵.

نذر: در لغت به معنای وعده دادن و در شرع به معنای پایبند شدن به انجام یا ترک عملی با قصد تقرب إلى الله و با شروط مشخص است. در کافی و کتاب های دیگر از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (۲) [همان بندگانی (که) به نذر خود وفا می کردند] آمده است که فرمود: منظور از نذر، پیمان ولایت ما است که از آنها گرفته شد. به نظر من، دلالت این حدیث بر تأویل نذر به پیمان ولایت که شخص، آن را بر خود واجب کرده و تأویل وفای به آن نذر، به وفای به ولایت و پایبندی به آن در این دنیا، ظاهر و آشکار است. مؤید آن، احادیثی است که در شرح واژه عهد آمده است. بنا بر این می توان این تأویل را در سایر آیات مناسب دیگر که لفظ نذر در آن آمده است، تطبیق داد. پس غافل مباش.

نذیر: و منذر و آن چه که به این معنا است، مانند: نذر و امثال آن. نذیر و منذر به معنای کسی است که برحذر می دارد. انذار به معنای ابلاغ و رساندن خبر است و برخلاف بشارت، تنها در بیم دادن به کار می رود. اسم مصدر آن نذر می باشد که جمع نیز هست. از احادیث چنین برمی آید که امام، انذار دهنده و برحذر دارنده این امت است. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بود و این که هر امامی، برحذر دارنده مردم زمان خود می باشد و تأویل یا تفسیر واژه نذیر که در قرآن آمده است، امام می باشد. همچنین تأویل سایر آیاتی که در واژه انذار آمده نیز به همین شکل می باشد. همین طور مراد از انذار، علاوه بر هشدار دادن نسبت به ترک توحید و نبوت، برحذر داشتن از ترک ولایت است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ای علی، تو انذار دهنده امت من و ناخدا و ذوالقرنین آن هستی. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۳) [و هیچ

ص: ۹۳۳

۱- [۱] - احتجاج، ص ۱۰۳.

۲- [۲] - دهر/۷.

۳- [۳] - فاطر/۲۴.

امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده ای گذشته است] آمده است که گفت: برای هر زمانی، امامی هست. (۱)

در روایت جهنی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشِيرًا عَلَيْهِمْ مَا يُلْبَسُونَ» (۲) [و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را (به صورت) مردی درمی آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم] آمده است که فرمود: هر کسی را که ابلاغ شود که او امامی از آل محمد علیهم السلام است، با قرآن انذار می کند و هشدار می دهد، چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله آن هشدار می داد. (ادامه روایت). حدیث دیگری در شرح واژه لَدَّ آمده است. در شرح واژه هادی خواهد آمد که منظور از منذر، پیامبر صلی الله علیه و آله است. و در شرح واژه قیامه، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که برخی از آیات مانند: «قم فأنذر» که در آنها به انذار و هشدار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امر شده، به هشدار دادن او در زمان رجعت برای امر ولایت، تأویل برده می شود. چنان که در سوره مدثر نیز ان شاء الله خواهد آمد. به مؤید این مطلب نیز در شرح واژه بشری اشاره کردیم.

نسر: نام بتی می باشد و تنها در سوره نوح آمده است. در شرح واژه اصنام، دلایل امکان تأویل نسر و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا در خصوص برخی از آنها، آمده است.

نشور: و آن چه که به این معنا است و مشتمل بر نشر و انتشار می شود. مانند: انتشار، ینشرون و نظایر آن. انتشار به معنای پراکنده شدن است.

در شرح واژه أرض به طور مفصل و در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول به طور اجمال، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که انتشار فی الأرض به اطاعت از امام و تمسک به او و نظایر این، مانند: پراکنده شدن برای امر ولایت، تأویل برده می شود.

ص: ۹۳۴

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- [۲] - انعام/۹.

نشور و آن چه که به معنای آن است، به معنای زندگی پس از مرگ می باشد. در شرح واژه بعث، حشر و نظایر آن مانند آخره و امثال آن، احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که تأویل هر آن چه که در ظاهر قرآن از روز قیامت تعبیر شده است، رجعت می باشد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که یکی از آن الفاظی که به وسیله آن از روز قیامت تعبیر شده است، نشور می باشد. علاوه بر این، قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» (۱) [سپس چون بخواهد او را برانگیزد] روایت کرده که فرمود: منظور، در روز رجعت است. پس تأمل کن.

نصر: و منصور، ناصر، نصیر، انصار و آن چه به این معنا است، مانند: نصر، نصرنا و نظایر آن و من انتصر و مانند آن که معنای انتصار و نصرت را می رسانند.

در قاموس اللغة، نصر المظلوم نصراً و نصوراً به معنای او را کمک و یاری کرد و او را از آن چیز نجات و رهایی بخشید، آمده است. همچنین انتصر منه یعنی از او انتقام گرفت. استنصره علیه یعنی از او خواست تا به او یاری رساند. به نیکو یاری رساندن، نصرت می گویند. «تناصروا» یعنی یکدیگر را یاری رساندند. تنصر به معنای پرداختن به پیروزی است. اسم فاعل آن «ناصر» و «نصیر» و جمع آن دو «أنصار» است. اسم مفعول آن نیز «منصور» می باشد.

اطلاق واژه أنصار بر افرادی از مردم مدینه که به رسول الله صلی الله علیه و آله دلداری داده و با او دوستی نموده و او را یاری کردند، مشهور است. در احادیث، تأویل نصره الله وامثال آن به علی علیه السلام و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و این که منظور از آیه «وَلَمَنِ اتَّبَعَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» (۲) [و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید] و منظور از منصور، او می باشد آمده است.

در روایتی آمده است که منظور از منتصر، امام حسین علیه السلام می باشد و آن در زمان رجعت است. همچنین روایت شده که نصرت و یاری خداوند و رسولش

ص: ۹۳۵

۱- [۱] - عبس/۲۲.

۲- [۲] - شوری/۴۱.

صلی الله علیه و آله برای ائمه علیهم السلام و دوستان و پیروان آنان می باشد و این که خداوند متعال در زمان رجعت، آنها را یاری می کند. همین طور مراد از نصرت و یاری خدا برای رسولش و نصرت و یاری انبیاء و دیگران برای پیامبرش که خداوند واجب کرده بود نیز به همین شکل است و مصداق، حصول آن یاری در زمان رجعت، می باشد.

در روایتی، نصرالله به یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستانش در روز قیامت تأویل برده شده است. بنا بر این صحیح است که آیاتی را که پیرامون نصرت و یاری آمده است را در موارد مناسب به یکی از تأویل هایی که ذکر نمودیم و نظایر آن که به آن تأویل ها برمی گردند، تأویل برد. در اینجا به برخی از احادیث که گواهی بر این تأویل ها می باشند، اشاره می کنیم. در مناقب ابن شهر آشوب از مجاهد و دیگران از ابوهریره پیرامون تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ» (۱) [همو بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید] آمده است که فرمود: یعنی تو را با علی علیه السلام تقویت نمود. پس منظور از نصر، علی علیه السلام می باشد. (۲) در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ» (۳) [و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد] آمده است که گفت: منظور حضرت قائم علیه السلام است و همچنین در باره تفسیر آیه «وَلَمَنِ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» (۴) [و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید] گفت: منظور، حضرت قائم علیه السلام و یارانش می باشند. (۵)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَمَنِ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» آمده است که فرمود: منظور از آن، حضرت قائم علیه السلام است. هنگامی که قیام کند، از بنی امیه و از تکذیب کنندگان و ناصبیان و دشمنان انتقام می گیرد. در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۹۳۶

۱- [۱] - انفال/۶۲.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳- [۳] - عنکبوت/۱۰.

۴- [۴] - شوری/۴۱.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

در حدیثی پیرامون ذکر ائمه علیهم السلام فرمود: پروردگار من عز و جل فرموده است: از مهدی برای دینم کمک می گیرم. (ادامه روایت).

در سوره بنی اسرائیل دلایل تأویل آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا»^(۱) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است] به این که منظور از ولی المقتول المنصور (ولی مقتول که یاری شده)، حضرت قائم علیه السلام می باشد.

در منتخب البصائر از امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون رجعت آمده است که فرمود: سپس منتصر که امام حسین علیه السلام باشد، خروج می کند و انتقام خونش را می گیرد. (ادامه روایت). در شرح واژه اتباع، دلایل این که نصرت و یاری از خدا و رسولش، خاصّ دوستان و پیروان علی علیه السلام می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه خذلان، احادیثی آمده که این معنا را می رساند. حدیث دیگری نیز در آنجا آمده که شامل بر یک معنا از معانی نصرت و یاری خدا می شود. در شرح واژه حیا آمد و در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز احادیثی خواهد آمد که بر این که مصداق آیه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^(۲) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا قطعاً یاری می کنیم] زمان رجعت است، دلالت دارد. چرا که بسیاری از انبیاء و همین طور ائمه علیهم السلام در دنیا کشته و یاری نشدند. پس آن یاری در زمان رجعت خواهد بود.

از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ»^(۳) آمده که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر

ص: ۹۳۷

۱- [۱] - اسراء/۳۳.

۲- [۲] - مؤمن/۵۱.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

آیه «وَعَزَّوْهُ وَنَصْرُوهُ»^(۱) [و بزرگش داشتند و یاری اش کردند] فرمود: خداوند در باره پیامبرش از انبیا، پیمان گرفت که به امت هایشان این خیر را برسانند و او را یاری کنند. پس آنها او را با گفتارشان یاری کردند و امت هایشان را به آن امر نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله رجعت خواهد کرد و آنها نیز رجعت می کنند و به او یاری می رسانند.

در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که مراد از نصرت و یاری رسول در آیه «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»^(۲) [به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید]، نصرت و یاری جانشین او، علی علیه السلام می باشد. یعنی این که خداوند متعال به انبیا امر فرمود که در زمان رجعت، علی علیه السلام را یاری کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل در آیه «بنصر الله»^(۳) به رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که فاطمه علیها السلام در آسمان به نام منصوره نامیده می شود. که منظور، یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستدارانش در روز قیامت است.

همچنین در متون زیارتی، اطلاق أنصارالله، أنصار رسول الله، أنصار کتاب الله و أنصار دین الله بر ائمه علیهم السلام و شهدای کربلا فراوان آمده است. حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه حواریین آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل شده که به جماعتی از شیعیانش فرمود: شما شیعیان آل محمد علیهم السلام، شرط الهی، انصار خدا و شما و زنانتان، خوبان هستید.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام، ناصر و یاری کننده دین خدا است.^(۴) در کتاب ابوبکر شیرازی از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَلْ لِي مِنْ

ص: ۹۳۸

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - آل عمران/ ۸۱.

۳- [۳] - روم/ ۵.

۴- [۴] - احتجاج، ص ۵۹.

لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا» (۱) [و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] نقل شده که گفت: خداوند سبحان، دعای پیامبرش صلی الله علیه و آله را برآورده ساخت و به او علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان سلطان که او را در مقابل دشمنانش یاری می کند، عطا کرد. همچنین این حدیث در شرح واژه سلطان نیز آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (۲) [ستمگران، یآوری ندارند] آمده است که فرمود: برای آنان ائمه ای نمی باشد که آنها را با نام هایشان بنامند. (۳) (ادامه روایت). در همه این تأویل ها تأمل کن تا موارد هر تأویل را متناسب با آن دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

نصاری: آنها، قوم عیسی علیه السلام می باشد. برخی گفته اند که وجه تسمیه آنها به این نام این است که آنان از اهالی روستای ناصره و نصوریه از سرزمین شام بودند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: آنها از این رو به این نام، نامیده شدند که هنگامی که عیسی علیه السلام فرمود: انصار و یاران من به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما انصار الله هستیم. پس آنها به خاطر نصرت و یاری دین خدا به این نام، نامیده شدند.

در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، موجب ملحق شدن به یهود و نصاری می شود و این که دشمنان ائمه علیهم السلام، یهودی و نصرانی از دنیا می روند. کشی از ابن عباس نقل می کند که او به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از جماعتی که قدریه نیز از جمله آن می باشند، براثت بجویم. آنها کسانی هستند که با نصاری در دینشان شباهت دارند. چرا که گفتند: هیچ قدر و تقدیری

ص: ۹۳۹

۱- [۱] - اسراء/ ۸۰.

۲- [۲] - بقره/ ۲۷۰.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۳.

وجود ندارد. بنا بر این می توان آیاتی را که در ظاهر، پیرامون نصاری می باشد را به برخی از فرقه هایی که با شیعه امامیه و فرقه حقه مخالفند، تأویل برد. پس دریاب و خدا می داند.

انتظار: یعنی مشتقات آن مانند: انتظروا، منتظرین و نظایر آن که مشتمل بر چشم انتظار بودن و فرصت طلبیدن می باشند. در شرح واژه «وقت» و «تربص» احادیثی آمده که می توان از آنها، تأویل انتظار را نیز استنباط نمود. پس رجوع کن تا دریابی. مؤید آن بلکه گواه آن، حدیثی است که در شرح واژه صدق، پیرامون تفسیر آیه «رَجَالٌ صَدَقُوا...»^(۱) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] آمده و همچنین در سوره اعراف آیه «فَإِن تَنظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»^(۲) [پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم] می آید. همچنین تأویل و تفسیر «نظره به معنای مهلت» نیز به همین شکل است. پس دریاب.

نظر: یعنی دیدن و مشاهده کردن و آن چه که مشتمل بر آن است. در توحید صدوق از علی علیه السلام روایت شده که در جواب فردی که در باره آیاتی که بر او مشتبه شده بود از او پرسید، فرمود: معنای آیه «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۳) [و روز قیامت به ایشان نمی نگرد] این است که آنها را مشمول خیری نمی کند. گاهی عرب می گوید، والله مَا يَنْظُرُ إِلَيْنَا فَلان و قصد او تنها این است که خیری از او به ما نمی رسد. پس نظر کردن خداوند به خلقش، رحمت او نسبت به آنان است. به نظر من بر هیچ کسی پوشیده نیست که می توان این معنا را در سایر موارد مناسب نیز تطبیق داد و این که نظر کردن خداوند به سوی اهل ولایت است و ترک آن، نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. پس تأمل کن و از آمدن نظر در برخی از موارد به معنای تدبر و تفکر و رؤیت قلبی و این که تأویل آن در شرح واژه اسائه و تدبر آمده است، غافل مباش. برخی از مؤیدات این مطلب نیز در شرح واژه عین

ص: ۹۴۰

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

۲- [۲] - اعراف/۷۱.

۳- [۳] - آل عمران/۷۷.

آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

نفر: و آن چه که مشتمل بر نفر است، مانند: انفروا و نظایر آن. نفر، به معنای پراکنده شدن است. زمانی که شخص فرار کند و برود، گفته می شود: نَفَرُ نَفُورًا. بنابراین شاید بتوان نفر را در برخی از موارد به مانند انتشار و پراکنده شدن، بر ترویج ولایت تأویل برد. چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه نفر می آید، واضح و آشکار می شود. همچنین می توان نفر را در برخی از موارد به فرار از امر ولایت و مانند آن تأویل برد و در هر تأویل باید تناسب داشتن را در نظر گرفت. از جمله احادیثی که گواه تأویل دوم می باشد، احادیثی است که در شرح واژه حمار آمده است. پس غافل مباش.

ناقور: به معنای صور (شیپور) می باشد. در شرح واژه صور، دلایل تأویل ناقور به صراحت آمده است. پس رجوع کن و بیاندیش و خداوند هدایت کننده است.

منکر: و منکرون، نکیر، نکر و سایر واژه هایی که به این معنا است. منکر به فتح کاف، بر خلاف امر معروف و شایسته می باشد و در احادیث به دشمنان ائمه علیهم السلام و برخی از آنان مانند دومی بلکه اولی نیز تأویل برده شده است. شاید آنان در تحریف کردن آیاتی که مربوط به ائمه علیهم السلام می شود و بالا- بردن ولایت خود مطالبی را گفته اند و به منظور یاری کردن طریقت خود و مانند آن احادیثی را جعل نموده اند. در برخی از متون زیارتی ائمه علیهم السلام می خوانیم: «المنکر ما نهیتم عنه» منکر، آن چیزی است شما از آن نهی فرمودید.

در باب چهارم از فصل اول در ضمن حدیث مفضل، احادیثی را می آوریم که بر تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و این که از دوستی با آنها و امر به طاعتشان نهی شده است، دلالت دارد. در باب دوم از فصل اول نیز احادیثی می آید که بر تأویل منکر به رجال یعنی کسی که زیاد جمع می کند، دلالت دارد. در شرح واژه فحشاء به دلایل تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و به دومی و ولایت او اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه معروف، دلایل تأویل آن به اولی و دومی آمده است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، دلایل تأویل

آیه «لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» (۱) [و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می گویند] به فرقه دشمنان ائمه علیهم السلام و این که قرآن را تحریف کرده اند، آمده است.

چنان که به این حدیث در شرح واژه زور نیز اشاره کرده ایم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده که در حدیثی پیرامون نهی از منکر فرمود: چه منکری زشت تر از ظلم امرا به ما و کشته شدن ما توسط آنان می باشد. (ادامه حدیث). در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» (۲) [و از کار ناپسند باز می دارد] آمده است که فرمود: منظور از آن، کسی است که فضل و برتری امام را انکار کند. (ادامه روایت). از احادیثی که آوردیم، تأویل آیاتی که در آن نهی از منکر آمده است نیز، ظاهر و آشکار می شود.

در شرح واژه امر اشاره کردیم که منظور از کسانی که از منکر نهی می کنند، ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند. پس تأمل کن. اما پیرامون تأویل منکرون به کسر کاف، نیز شکی نیست که مراد، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. همین طور تمام آیاتی که در آن من آنکر حقاً یا من آنکر خیراً و مانند آن آمده است، به دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار کنندگان حقوق و امامتشان، تأویل شده و آنها به خاطر این انکار، مصداق منکران خدا و رسول، دین و کتاب آن دو، قدرت خدا و مشیت او و مانند آن شدند. در دعای دو بت قریش می خوانیم: اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَنْكَرُوا وَحَيْكَ. خدایا آن دو وحی تو را انکار نمودند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ» (۳) [دل هایشان انکارکننده (حق) است] روایت شده که فرمود: یعنی قلب هایشان کافر به ولایت است. در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده، به دلایل این که هر کسی که ائمه علیهم السلام را انکار کند، معرفت و شناخت به خدا را انکار کرده و مانند کسی است که خدا را و رسولش را مورد انکار قرار داده و این

ص: ۹۴۲

۱- [۱] - مجادله/۲.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۷.

۳- [۳] - نحل/۲۲.

که هر کسی فضائل آنان را که خداوند به آنها عطا فرموده، انکار کند، قدرت و مشیت خدا را انکار کرده است، اشاره کردیم. در آن باب ها، در این مورد، حق مطلب را ادا نمودیم و برخی بررسی ها نیز در شرح واژه حجود آمده است. پس غافل مباش. قمی، منکر را در برخی از موارد به حقیقتی که مخالفین انکار می کنند، تفسیر نموده است. چنان که در تفسیر آیه «يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ» (۱) [روزی که داعی (حق) به سوی امری دهشتناک دعوت می کند] گفت: زمانی که امام خروج کند، آنان را به آن چه که انکار می کنند، فرا می خواند. (۲) از این تفسیر می توان استنباط نمود که غیر آن را نیز در موارد مناسب می توان به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن.

نار: و نیران و اصحاب نار و اهل نار. شکی نیست که نار (آتش) همان چیزی است که خداوند، کافران و فاسقان را به آن وعده داده است. پس تأویل اصحاب النار و اهل النار، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مخالفین و منکران آنان می باشد. چنان که در شرح واژه جنّه، اصحاب و واژه های دیگر نیز آمده است. همان طور که در شرح واژه دعا، دلایل تأویل کسانی که به آتش فرا می خوانند، به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. همچنین سایر واژه هایی که به نار اضافه می شوند، این گونه تأویل شده اند و در شرح هر یک از آن واژه ها آمده است. همچنین در شرح واژه جنه نیز دلایل این که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است، به این معنا که هر کسی را که بخواهد وارد بهشت و هر کسی را که بخواهد وارد آتش می کند.

تأویل واژه نار به چند صورت آمده است:

۱. ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام، چرا که آن سبب افتادن در آتش حقیقی می باشد. چنان که مانند آن در تأویل جنه و در باب سوم از فصل اول آمده است.

ص: ۹۴۳

۱- [۱] - قمر/ ۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۹.

حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» (۱) [آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است] روایت می کند که فرمود: متقین مانند کسی هستند که در ولایت دشمن آل محمد علیهم السلام خلود دارد و همیشه در آن است و ولایت دشمنان آل محمد علیهم السلام آتش است. هر کسی وارد آن می شود، وارد آتش شده است. (ادامه روایت).

۲. آن چه که هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام به آن است. چنان که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (۲) [هر بار که آتشی برای پیکار بر افروختند، خدا آن را خاموش ساخت] آمده که فرمود: هرگاه جبار و ستمگری از ستمگران قصد هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام را نمود، خداوند او را نابود کرد. (ادامه روایت). از این حدیث چنین برمی آید که این تأویل، پیرامون آیاتی است که آتش در آنها در باره آتش فتنه های کافران و منافقین در دنیا آمده است.

۳. حضرت قائم علیه السلام و آتش جنگ او در عصرش. چرا که او در سوزاندن دشمنان خدا و در گسترش نور خروجش در دنیا به مانند آتش می باشد. چنان که برخی از مؤیدهای این تأویل در شرح واژه های عذاب و واژه های دیگر آمده است. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (۳) [ناچار] در آتشی سوزان در آیند] آمده که فرمود: آتش جنگ در دنیا، در عهد حضرت قائم علیه السلام و آتش جهنم در آخرت، افروخته می شود. همچنین از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى» (۴) [پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم] روایت شده که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام با شمشیر خود قیام کند، از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر را

ص: ۹۴۴

۱- [۱] - محمد(ص)/۱۵.

۲- [۲] - مائده/۶۴.

۳- [۳] - غاشیه/۴.

۴- [۴] - لیل/۱۴.

می کشد. (ادامه روایت). در مناقب از جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً» (۱) [و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم] آمده که فرمود: منظور از نار، حضرت قائم علیه السلام است که نور و خروجش برای اهل شرق و غرب می باشد و منظور از ملائکه، کسانی هستند که مالک علم آل محمد علیهم السلام می باشند. (ادامه روایت).

تبیین معنای آن در شرح واژه ملائکه آمده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان اصحاب النار را در موارد مناسب به اصحاب و یاران حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. چه بسا از برخی از احادیث بتوان چنین استنباط نمود که نار را در موارد مناسب به مطلق امام تأویل برد. چنان که در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در توصیف امام فرمود: به درستی که امام، همان آتش روی یفاع داغ برای کسی که به وسیله آن می سوزد (۲)، می باشد. (ادامه روایت). یفاع به معنای زمین بلند است. بنا براین مطالبی که ذکر نمودیم، ناگزیر باید تناسب داشتن را در تأویل هر مقام در نظر گرفت. و خداوند، هدایت کننده است.

نور: و آن چه که مشتمل بر نور است مانند منیر. در قاموس اللغة نور به معنای روشنایی، محمد و چیزی که اشیاء را واضح می سازد آمده است. جمع نور، أنوار است. تنور الصبح تنویراً یعنی نور صبح آشکار شد. سایر مشتقات آن قد نار نوراً، نار، استنار، نور، تنور می باشد. در این رابطه، مقداری در شرح واژه ضیاء، سخن به میان آمد.

واژه نور چه به صورت نکره یا معرفه و یا به صورت مضاف به الله و غیر آن، در احادیث به چیزهایی تأویل شده که معنای آنها به یکدیگر مربوط است. از جمله آن، تأویل نور به امام حق از آل محمد و ائمه علیهم السلام و در خصوص علی علیه السلام می باشد، چرا که با ولایت آنان و علومشان، عالم منور شد و دل های مؤمنین، دنیا و دین، نورانی گردید. در روایت دیگری، نور به نور پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۹۴۵

۱- [۱] - مدثر/ ۳۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

و ائمه عليهم السلام که به همراه نور پیامبر صلی الله علیه و آله خلق شد و به همراه آن در صلب ها نازل شد تا به صلب عبدالمطلب رسید، تأویل برده شده است. از این رو تأویل آن به طینت و سرشت مؤمن نیز آمده است. از تأویل های دیگر آن، تأویل به هادی (هدایت کننده) و هدی (هدایت) می باشد. آشکار است که هدایت تنها با ولایت و امامت صورت می گیرد.

در احادیث، نور بیشتر به ایمان، اسلام و نور آن تأویل شده و معنای همه آنها ولایت می باشد. از تأویل های دیگر آن، تأویل به قرآن است. ظاهر و آشکار است که قرآن نیز شامل ولایت می باشد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر مورد، تناسب داشتن را در نظر گرفت. در شرح واژه ظلمات، احادیثی که مبین این تأویل ها می باشد، آمده است. در اینجا به برخی از احادیثی که شاهد و گواه بر این تأویل ها می باشد، اشاره می کنیم. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، در شرح واژه موت، مشکاه و ظلمات آمده است. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^(۱) [و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید] آمده که منظور از نور، امامی است که از او پیروی می کنید.^(۲)

در روایت صالح همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^(۳) [و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود] آمده که فرمود: منظور، امامی از نسل فاطمه علیها السلام است. و «ماله نور» یعنی برای او امامی نیست تا در نورش حرکت کند. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «يَسْئَلُ نُوْرُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»^(۴) [آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان دوان است] فرمودند: منظور از نور، ائمه مؤمنین (ع) در روز قیامت می باشد.

ص: ۹۴۶

۱- [۱] - حدید/۲۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳- [۳] - نور/۴۰.

۴- [۴] - تحریم/۱۲.

در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از اصحابش آمده که فرمود: ما نور کسی هستیم که از ما تبعیت و پیروی کرد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را نوری در تاریکی ها برای نجات و نوری برای بیابان ها قرار داد و آنها نور خداوند در دل های مؤمنان می باشند و منظور از نور و ضیاء (روشنایی)، آنانند. در متون زیارتی می خوانیم: «أَيُّهَا النُّورُ الْمُنِيرُ وَ النُّورُ الْأَنْوَرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ نُورَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ» (ای نور روشنگر و ای نور روشن تر و ای نور درخشان و ای نور خدا که خاموش نمی شود) و مانند آن که به گونه های مختلف آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^(۱) [و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم] آمده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام می باشد^(۲). در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»^(۳) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] نقل شده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام است^(۴).

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه خود در روز غدیر فرموده است: ای جماعت مردم، به خدا و رسولش و نوری که با او نازل شده است، ایمان بیاورید. ای جماعت مردم، آن نور از خدا در من سپس در علی علیه السلام سپس در نسل او تا قائم، یعنی مهدی علیه السلام، پیموده شده است^(۵). احادیث دیگری که دلالت بر اطلاق نور بر انوار شریف امامان علیهم السلام که با پیامبر صلی الله علیه و آله در صلب ها بودند، دارد. در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اولی آمده است. چنان که روایاتی نیز در شرح واژه حیا آمده که از آنها تأویل نور به طینت و سرشت مؤمن استنباط می شود. پس به یاد

ص: ۹۴۷

۱- [۱] - نساء/۱۷۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳۰۷.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۸۸.

۵- [۵] - الاحتجاج، ص ۵۹.

بیاور. از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، حدیثی است که در معانی الأخبار و کتاب های دیگر از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۱) [خدا نور آسمان ها و زمین است] آمده که گفت: یعنی او هدایت کننده اهل آسمان و زمین است. در روایت دیگری نیز آمده که فرمود: کسانی را که در آسمان و زمین هستند، هدایت می کند.

از جمله احادیثی که بر تأویل نور به ولایت و امام دلالت دارد، در شرح واژه ظلمات، مشکاه و موت آمده است. در مناقب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»^(۲) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] روایت شده که فرمود: آن نور، ولایت است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^(۳) [می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید] فرمود: آن نور، ولایت می باشد. همین طور از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه اخیر نقل شده که فرمود: آن نور، امامت است.^(۴)

از احادیثی که بر تأویل نور به موارد باقیمانده دلالت دارد، احادیثی است که در شرح واژه ظلمات نیز آمده است که عبارتند از حدیث مناقب از امام باقر علیه السلام که بر تأویل نور به ایمانی که همان ولایت باشد، دلالت دارد و همین طور حدیث کافی که بر تأویل نور به اسلام و نورش و بر تأویل آن به نور توبه و مغفرت، دلالت دارد. از جمله احادیث دیگر، احادیثی است که در شرح واژه حرام آمده و بر تأویل نور به قرآن، دلالت دارد. اجمالاً مصداق تأویل در همه آنها در این صورت، ولایت، امامت و نور امام علیه السلام می باشد. پس غافل مباش و خداوند،

ص: ۹۴۸

۱- [۱] - نور/۳۵.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۷.

۳- [۳] - توبه/۳۲.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۲۷۸.

نهر: و انهار، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. نهر به معنای مکان جاری شدن آب می باشد. حلبی می گوید پیرامون تفسیر آیه «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (۱) [در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب] از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: منظور از آنها، مردان می باشد و منظور از ماء غیر آسن، علی علیه السلام در باطن قرآن است و مقصود از «و انهار من لبن»، امام می باشد و مراد از «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (۲) [و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است] علم ائمه علیهم السلام است که شیعیانشان از آن لذت می برند. (ادامه روایت). ظاهر این است که مراد امام، تأویل همه آنها به امام می باشد و این که فرمود: منظور، علم ائمه علیهم السلام است، تأویل برای خمر است. البته احتمال دارد که تأویل این آیه اخیر به علمشان باشد. پس دریاب و از تأویل نهر در مقام ذم و نکوهش به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و خود آنان غافل مشو. پس تأمل کن. مؤید تمام این تأویل ها حدیثی است که در آن نهر تأویل به علم برده شده است زیرا شکی در این نیست که مجرای علم، ائمه علیهم السلام می باشند. همچنین در تأیید آن، حدیث کافی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: به سوی ثماد می روند و نهر عظیم را می خوانند. شخصی از حضرت پرسید: نهر عظیم چیست؟ حضرت فرمود: رسول الله فرموده است: علمی که خداوند آن را عطا کرده است. (ادامه روایت). ثماد، آب کم را کد را گویند. نهار: معنای آن معروف است. در احادیث، نهار به رسول الله صلی الله علیه و آله و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و به ائمه علیهم السلام و امام از ذریه

ص: ۹۴۹

۱- [۱] - محمد(ص)/۱۵.

۲- [۲] - همان.

فاطمه علیها السلام و آل محمد علیهم السلام تأویل شده است. پیشتر در شرح واژه ظلمات و لیل به هنگام تأویل آیه «وَأَيُّهُ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ» (۱) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم] دلایل این که منظور از نهار (روز)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از بیرون کشیدن آن از شب، گرفتن او از بین این امت می باشد، آمده است. در روایت حلبی و فضل بن عباس از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (۲) [سوگند به روز چون (زمین را) روشن گرداند] آمده که فرمود: منظور از آن، قیام حضرت قائم علیه السلام است. (ادامه روایت). همچنین از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» (۳) [سوگند به روز چون جلوه گری آغازد] روایت شده که فرمود: منظور از نهار، قائم ما اهل بیت علیهم السلام است و هنگامی که قیام کند، دولت باطل مغلوب می شود. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام و از ابن عباس در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» آمده که فرمودند: منظور، حسن و حسین و آل محمد علیهم السلام می باشد.

در روایت صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: منظور از آن، امام از ذریه فاطمه علیها السلام می باشد که از او در باره دین خدا سؤال می شود و او آن را برای کسی که در باره آن از او پرسید، واضح می سازد. (ادامه روایت).

نجس: در مقابل طاهر (پاک) است. پس تأویل آن نیز در مقابل تأویل تطهیر که پیشتر آمده، می باشد. در تأیید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه رجس و ابلیس آمده است ولی واژه نجس در یک مورد و آن هم در سوره توبه به کار رفته است.

نجس: و نحسات. در سوره سجده آمده است. نجس در مقابل سعد (بخت و

ص: ۹۵۰

۱- [۱] - یس/۳۷.

۲- [۲] - شمس/۳.

۳- [۳] - لیل/۲.

اقبال) است. در شرح واژه سعد، تأویل سعد آمده است که ظاهراً در مقابل تأویل نحس و نحسات نیز می باشد. نحس و نحسات را در شرح واژه یوم نیز می آوریم. پس دریاب.

نعاس: در شرح واژه نوم، احادیثی آمده که می توان از آن تأویل نعاس را نیز استنباط نمود. چرا که نعاس، ابتدای خواب را که مستلزم غفلت و سستی حواس است گویند.

نفس: و أنفوس و نفوس. نفس به سکون در لغت به معانی ای آمده که از جمله آنها، روح، جسد و خود آن چیز می باشد. همچنین در عرف خواص بر چیزهایی که از جمله آن نفس ناطق که مصداق انسانیت و شرط برتری انسان بر سایر حیوانات می باشد، اطلاق می شود و به آن، روح نیز می گویند، چرا که حیات بدن متوقف بر آن است. همچنین آن را به خاطر زیر و رو کردن آن در اذهان و به خاطر زیادی وابسته بودن آن به قلب مادی، قلب نیز می نامند. و برای آن به نسبت مراتب علم و عمل و عدم آن، توانایی های متفاوتی است. همین طور در برخی از مراتب، آن را عقل نیز می نامند. تمام این موارد در جایش به طور مفصل آمده است؛ ولی ما در اینجا سه مرتبه از مراتب توانایی های نفس ناطق را به منظور توضیح آن چه که خواهان بیان آن هستیم، می آوریم. بدان که نفس انسانی از آنجایی که بین نیروی شهوانی که با نفس حیوانی آمیخته و در ظلمت های مادی به همراه برانگیختن و وسوسه شیطان فرو رفته است و نیروی عقلانی و نفس ملکوتی که برای آن اولادی بالذات به همراه تأییدی از جانب خداوند و کمک رسانی ملک موکل می باشد، قرار گرفته است، از یکی از این سه حالت خارج نیست. زیرا نفس انسان یا از یکی از آن دو بدون دیگری یا از هر دو آنها تبعیت می کند. بنابراین اگر از اولی فقط پیروی کند، یعنی از آن اطاعت کرده و به مقتضیات دنیوی و پست آن و لذت های حیوانی و بهیمنانه آن مانند: خوردن، نوشیدن، آمیزش، منازعه، چیره شدن و امثال آن بدون توجه و گرایش به انگیزه های عقلانی و شرعی و به دست آوردن صفات قدسی و اخلاق مرضیه و گوش دادن به نصایح ملکیه، اذعان کند، نفس اماره بالسوء (نفس بسیار امر کننده به سوء و بدی) نامیده می شود. این حالت، تنها به خاطر ضعف یقین

به ارکان دین و مسلط شدن لشکریان جهل و چیره شدن شیاطین می باشد و صاحب این حالت در حد کفر است، اگر چه از مسلمانان شمرده شود. زیرا او در حقیقت آن انگیزه ها را که غیر خدا می باشند، می پرستد.

پس نفس تابع شهوات، پرستش کننده آن است و این گروه، از شهوات زاده شده اند که از جمله آن، شیاطین انس و جن می باشند. سپس صاحب این حالت گاهی تا حد اظهار کفر تنزل پیدا می کند. البته گاهی این شخص تا درجه مشارکت دادن بین قوانین شهوانی و عقلانی در اطاعت ترقی پیدا می کند و در این هنگام نیز نفس او اُمّاره نامیده می شود تا جایی که او از انجام معاصی، آزرده خاطر می شود، به طوری که هرگاه از نیروی شهوانی تبعیت می کند، نفسش او را توییح و سرزنش می کند و او از انجام آن، رنجیده و غمگین می شود و توبه می کند. این حالت، حالت میانه است و نفس، در این حالت، نفس لوامه (نفس بسیار سرزنش کننده) نامیده می شود.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که به وجود آمدن چنین حالتی، تنها به برکت تمسک به اهل بیت علیهم السلام می باشد و از این رو است که تمام مخالفین اهل بیت علیهم السلام جزء گروه اول می باشند و عبادت های آنان، چنان که پیدا است، در حقیقت، عبادت نمی باشد. سپس آن حالت یعنی حالت نفس لوامه به نسبت علم و عمل افزایش می یابد تا این که به بالاترین درجه و مرتبه که همان ترک پیروی از نیروی شهوانی به طور کلی است، می رسد. به طوری که هیچ عملی از آن شخص سر نمی زند جز آن که وی موافق بودن آن با رضای الهی و مطابق بودنش با احادیثی که از سادات انس و جن آمده است را در نظر می گیرد. در این هنگام، نفس انسان، نفس مطمئنه (نفس آرام) نامیده می شود و خود نفس مطمئنه چنان که پیدا است، مراتبی دارد. چرا که کامل ترین و بالاترین آن، نفس معصومین، به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پایین تر از آنها، نفس مؤمنان کامل می باشد. پس بر هیچ کس پوشیده نیست که تمام این ترقی ها، تنها با هدایت خداوند و فیوضات رحمت او و بر حسب قابلیت ها می باشد. از این رو است که اگر آن قابلیت از آغاز فطرت کامل باشد، آن فیوضات از ابتدای عمر بلکه از آغاز خلقت و ایجاد

شامل آن می شود، چنان که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام این گونه بود و به همین دلیل خداوند متعال آنان را با ارواح قدسیه تأیید نمود و آنها را بر تمامی جهانیان برتری داد.

حال که این مطلب را دانستی، همچنین بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هر کدام به منزله نفس دیگری و خلقتشان از یک نفس و از یک نور بوده است، چنان که پیشتر و در باب های اخیر از فصل دوم از گفتار اول آمده است. در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (۱) [ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید] آمده است که فرمود: منظور قرابت و نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله و مولای آنان امیرالمؤمنین علیه السلام است. (ادامه روایت). گواه و شاهد این حدیث، همین بس که آیه «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (۲) [و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود] به صورت متواتر به حضرت علی علیه السلام تفسیر شده است و همچنین احادیث در مورد این که علی علیه السلام، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است، متواتر می باشد. همین طور هر یک از آنان به منزله نفس این امت بلکه شایسته تر از آنان به خودشان می باشند. زیرا دل های آنان به خاطر برتری سرشتشان و به خاطر آنها وجود و برکتشان، موجب حیات مادی و معنوی این امت می باشد و در مخالفت آنان، هلاک و نابودی ظاهری و معنوی است. بنابراین چنان که از احادیث نیز برمی آید، صحیح است که آیاتی را که در آنها نفس مطمئنه و امثال آن آمده است، در صورتی که در مقام ذم و نکوهش نباشد، به ائمه علیهم السلام و شیعیانسان یا در خصوص برخی از ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که از احادیثی که پیرامون نفس مطمئنه آمده است، چنین برمی آید. همین طور صحیح است که سایر افراد و نفوس مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله، نفس ائمه علیهم السلام و مؤمنین و امثال آن را به ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان برحسب

ص: ۹۵۳

۱- [۱] - نساء/۱.

۲- [۲] - آل عمران/۶۱.

اما تأویل نفس در مقام ذم و نکوهش از احادیثی که در شرح نفس اماره و نظایر آن آمده، واضح شده است و می توان از مقتضای در مقابل قرار دادن نفس در مقام ذم و نکوهش با نفس هایی که به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، چنین استنباط نمود که می توان آنها را به دشمنان ائمه علیهم السلام و رؤسای آنان تأویل برد. پس تأمل کن. همچنین بدان که از برخی احادیث چنین برمی آید که اطلاق «نفس الله» بر امام به صورت مجاز جایز است. این تأویل را پیشتر، چندین بار به ویژه در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آوردیم.

گویی زیارت علی علیه السلام که صفوان آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، به همین تأویل می باشد که فرمود: «السلام علی نفس الله القائمہ فیہ بالسنن» (سلام بر نفس خدا که بر پا دارنده سنت ها در آن است). همچنین به همین تأویل در مناقب از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَحِذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»^(۱) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] آمده است که فرمود: یعنی علی علیه السلام با آن، آنها را بیم داد. ولی ظاهرتر این است که ضمیر در نفسه، بنابر این تأویل، به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد، چنان که آمدن نظیر آن را در باب چهارم از فصل اول از همین گفتار تبیین نمودیم. پس تأمل کن. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل های نفس که ما آوردیم دلالت دارد، اشاره می کنیم.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۲) [ای نفس مطمئنه] آمده است که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: معنای آن تنها امام حسین (ع) است، چرا که او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه (نفس آرام خشنود و خشنود شده) و صاحب اصحاب خود از

۱- [۱] - آل عمران/۲۸.

۲- [۲] - فجر/۲۷.

آل محمد علیهم السلام و صاحب رضایت الهی در روز قیامت است و او از آنها راضی است. سپس حضرت فرمود: این سوره در خصوص امام حسین و شیعه آل محمد علیهم السلام نازل شده است. (ادامه روایت).

همچنین صدوق از سدید و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت در بیان حضور یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به همراه ملک الموت به هنگام قبض روح انسان مؤمن فرمود: سپس نفس او مورد ندا قرار می گیرد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (۱) [ای نفس مطمئنه] یعنی به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش، «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۲) [خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد] یعنی به ولایت «مَرَضِيَّةً» [خدایسند] یعنی به ثواب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (۳) [و در میان بندگان من در آی] یعنی محمد و آلش صلوات الله علیهم، «وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۴) [و در بهشت من داخل شو]. پس هیچ چیزی دوست داشتنی تر نزد او در این هنگام جز خارج شدن روحش و ملحق شدن به شخص ندا دهنده نیست (ادامه روایت).

در شرح واژه اطمینان به معنای مطمئنه به آن چه که در این حدیث آمده و به ولایت اشاره کردیم. پس غافل مباش. در شرح واژه شرک دلایل تأویل کشتن نفسی که خداوند، حرام کرده به امام حسین علیه السلام آمده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که سایر ائمه علیهم السلام بلکه شیعیانشان نیز این گونه اند.

در روایت حلبی و فضل بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (۵) [سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد] روایت شده که فرمود: «هو المومن المستور و هو علی الحق» (او مؤمن پوشیده شده و برحق می باشد). (ادامه روایت). شاید مراد امام از نفس، انسان مؤمن و از ماسواها، حق

ص: ۹۵۵

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - فجر/۲۸.

۳- [۳] - فجر/۲۹.

۴- [۴] - فجر/۳۰.

۵- [۵] - شمس/۷.

می باشد. و این که امام ضمیر مذکر را به کار برد یعنی گفت: هو المومن، به خاطر این بود که مذکر بودن مؤمن را در نظر گرفت. اما این که مراد از مؤمن در این حدیث، امام و پیروانشان می باشند، ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^(۱) [خودتان را نکشید] آمده که فرمود: منظور، اهل بیت پیامبر علیهم السلام شما است. شاید مراد این است که اهل بیت پیامبر شما به منزله خود شما هستند، پس لازم است که آنها را به مانند خودتان اکرام کنید، بلکه سزاوار است که آنها نزد شما شایسته تر از خودتان باشند. در شرح واژه اتباع، دلایل این که شیعه از این امت بلکه از نفس آنها می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه قتل و واژه های دیگر، تأویل قتل النفس (کشتن نفس) به گمراه کردن و حیاة النفس (زندگی نفس) به هدایت به سوی ولایت و تزویج النفس (به ازدواج در آوردن نفس) به محشور شدن با کسی که نفس دوستدار او می باشد، آمده است و آن بر این که واژه نفس می تواند حتی در هنگام تأویل بر معنای ظاهری خود باشد، دلالت دارد. پس تأمل کن و غافل مشو.

ناکسون: و آن چه که این معنا را می رساند. نکست الشیء یعنی سر آن را خم کردم. ناکس به معنای سرافکنده است. این واژه در سوره تنزیل آیه «نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^(۲) [مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده اند] آمده است و نزدیک به آن نیز در سوره انبیاء به کار رفته است. ظاهر این است که مراد از ناکسون، شرمساری کسی است که ولایت را ترک کرده و صاحب قلب پشیمان می باشد. چنان که این مطلب در شرح واژه قلب آمده است. همچنین شاید بتوان آن چه که در سوره یس آمده است را با تکلف و دشواری به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مباش.

ص: ۹۵۶

۱- [۱] - نساء/۲۹.

۲- [۲] - سجده/۱۲.

ناس: تأویل آن را در سوره انسان به طور مفصل تبیین نمودیم. پس به آنجا مراجعه شود.

نقض: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد، مانند: الذین ینقضون و نظایر آن که در سوره نحل آیه «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ» (۱) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] و آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» (۲) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مبادید] و در سوره نساء و سوره مائده آیه در «فَبِمَا نَقَّضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ» (۳) [پس به (سزای) پیمان شکنی شان و انکارشان] و در سوره رعد آیه «وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (۴) [و عهد (او) را نمی شکنند] و در سوره بقره آیه «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» (۵) [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] و در سوره انفال آیه «يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ» (۶) [پیمان خود را می شکنند] آمده اند.

در شرح واژه عهد آمد و در شرح واژه یمین و میثاق، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از همه آنها، نقض و شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام و امامتش و مراد از پیمان شکنان و نقض کنندگان آن، دشمنان او می باشند. نقض در لغت به معنای فسخ کردن می باشد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضْتُ غَزْلَهَا» (۷) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مبادید] روایت شده که فرمود: منظور عایشه است که

ص: ۹۵۷

۱-۱ - نحل/۹۱.

۲-۲ - نحل/۹۲.

۳-۳ - نساء/۱۵۵.

۴-۴ - رعد/۲۰.

۵-۵ - بقره/۲۷.

۶-۶ - انفال/۵۶.

۷-۷ - نحل/۹۲.

سوگندهای خود را شکست (۱) پس دریاب.

ینبوع: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. ینبوع مکانی است که آب از آن می جوشد. چنان که شرح واژه عین آمده است. این واژه در سوره بنی اسرائیل آیه «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» (۲) [و گفتند تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] و در سوره زمر آیه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ مَاءً فِي الْأَرْضِ» (۳) [مگر ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد] آمده است.

در شرح واژه حکم آمده که ائمه علیهم السلام ینابیع الحکم (چشمه های حکمت) هستند. همچنین در متون زیارتی و غیره آمده که آنان، ینابیع العلوم (چشمه های دانش) می باشند. بنا بر این می توان آن را در آن چه که مناسب با این دو آیه است، تطبیق داد. و خدا داناتر است.

نزاع: یعنی آن چه به معنای نزاع است. چنان که در قرآن، تنازعتم، تنازعوا و ینازعنک آمده است. نزاع به معنای بحث و مجادله است. در شرح واژه های جدال و مرء به طور مفصل و مکفی در بیان این که معنای باطنی نزاع، سخنان انکار کنندگان ولایت می باشد، سخن به میان آمد. پس غافل مباش.

نفع: و نافع یعنی آن چه که به معنای این دو واژه می باشد، مانند: ما ینفع و نظایر آن. نفع در مقابل ضرر است. در شرح واژه زبد آمد و در سوره رعد نیز احادیثی می آید که بر تأویل «ما ینفع الناس» (۴) [آنچه که مردم از آن سود می برد] به آن چه که خدا از قرآن نازل کرده است، دلالت دارد و در آن امثال آن، مانند امام نیز داخل می شود. از تأویل ما ینفع الناس می توان تأویل موارد شبیه به آن را نیز

ص: ۹۵۸

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۶۵.

۲- [۲] - اسراء/ ۹۰.

۳- [۳] - زمر/ ۲۱.

۴- [۴] - بقره/ ۱۶۴.

استنباط نمود. حتی این، نفع معنوی است که واقعی و مفید می باشد و آن، هدایت به سوی حق است که خیر دنیا و آخرت را به دنبال دارد. از جمله احادیثی که در تأیید این مطلب می باشد، احادیثی است که در شرح واژه متاع و نظایر آن آمده است.

همچنین در علل ابن شاذان از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لِيُشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»^(۱) [تا شاهد منافع خویش باشند] آمده که فرمود: منظور از منافع، فواید بسیاری است. حضرت آنها را بر شمرد. سپس فرمود: از جمله آن فقیه شدن در دین و انتقال احادیث ائمه علیهم السلام به تمام گوشه ها و نواحی است، چنان که خداوند متعال فرمود: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ»^(۲) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند]. پس تأمل کن تا دریابی.

نزغ: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: نزغ و نظایر آن. نزغ به معنای وسوسه، فساد کردن و فریفتن می باشد. نزغ الشیطان در آیاتی از قرآن آمده و می توان آن را به آن چه که شیطان انجام می دهد و یا به دومی که تأویل وسوسه های شیطان و فساد او در امر امامت و ولایت می باشد، تأویل برد. همین طور می توان آن را به وسوسه های او که در هر زمان انجام می شود و آن چه که در پی دارد و به اعمال دومی نسبت به ائمه علیهم السلام و امامت تأویل برد. مؤید این مطالب در شرح واژه همزه خواهد آمد.

نطفه: در لغت بر آب دریا و بر آب کم اطلاق می شود. در نهاییه آمده است که منی از این رو، نطفه نامیده شد که کم است. جمع نطفه، نطف می باشد. نطف الماء ینطف یعنی آب کم کم چکید. واژه ماء در آیاتی از قرآن آمده و به معنای آب منی می باشد. در شرح واژه ماء و بشر دلایل تأویل ماء در آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا»^(۳) [و اوست کسی که از آب بشری آفرید] به این که مراد، کسی است که خدا آن را از زیر عرش آفرید و آن را نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

ص: ۹۵۹

۱- [۱] - حج/۲۸.

۲- [۲] - توبه/۱۲۲.

۳- [۳] - فرقان/۵۴.

عليهم السلام قرار داد، آمده است. حدیث دیگری نزدیک به این مضمون در شرح واژه موت آمده که در آن نطفه در جایی به نطفه علی علیه السلام و این که آن از نطفه پیامبران می باشد، تأویل شده است. بنا بر این شاید بتوان نطفه را در برخی از موارد مناسب به این شکل تأویل برد. همچنین می توان نطفه در مقام ذم و نکوهش را با این قرینه که آنها در مقابل نطفه در مقام مدح می باشند را، به نطفه دشمنان ائمه که از آب پست و بی مقدار خلق شده اند، تأویل برد. پس تأمل کن و از احادیثی که در شرح واژه فطره آمده و نوعی از تأویل برای نطفه نیز می باشد، غافل مشو. و خدا داناتر است.

استنکاف: و آن چه که مشتمل بر آن است. استنکاف به معنای تکبر، ترشروی و امتناع می باشد. پس تأویل آن، به مانند تکبر، امتناع کردن از ولایت می باشد.

ناطق: و آن چه که به معنای آن است. مانند: ینطق و نظایر آن. نطق به معنای تکلم کردن است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشهد أنك الناطق بالحق و الناطق بالصواب (گواهی می دهم که تو در باره حق و درستی سخن می گویی). از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام مبین قرآن است و از رسول الله صلی الله علیه و آله به وضوح سخن می گوید. در شرح واژه قیام، دلایل این که امام قرآن ناطق می باشد، آمده است. در کتاب فضائل از ابابصیر آمده که از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» (۱) [این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید] پرسید و حضرت در جواب فرمود: این کتاب، سخن نمی گوید ولی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او عليهم السلام همان کتاب ناطق هستند. به نظر من شاید در قرائت ائمه عليهم السلام ینطق به صورت مجهول می باشد، چنان که بررسی آن به هنگام تفسیر این آیه در سوره جاثیه می آید. پس تأمل کن. بدان که بنابراین می توان آیاتی از قرآن را که در آن واژه هایی آمده که شامل نطق می شود را به سخن گفتن از حق و ولایت در موارد مناسب تأویل برد. و خداوند هدایت کننده است.

ص: ۹۶۰

نفاق: و منافقون و آن چه که به این معنا است؛ مانند: الذین نافقوا و نظایر آن. در قاموس اللغه نفاق بر وزن کتاب به معنای عمل منافق آمده است. نافق الرجل فی الدین یعنی کفرش را پوشاند و مخفی نمود. در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، حدیث محمد بن فضل از امام کاظم علیه السلام آمده که خداوند متعال هر کسی را که پیامبرش را در ولایت علی علیه السلام پیروی نکند، منافق نامیده است و کسی که امامت جانشینش را انکار کند، مانند کسی است که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و خداوند سوره منافقین را در شأن آن نازل کرده است.

در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»^(۱) [و یقیناً منافقان را (نیز) می شناسد] آمده که فرمود: منظور، کسانی هستند که ولایت علی علیه السلام را انکار نمودند. همچنین در این کتاب از ترمذی و گروهی، از ابوسعید خدری نقل شده که گفت: منافقین را با دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم.^(۲) در برخی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: هر کسی که تو را یاری نکرد، منافق است. اخبار فراوانی به این معنا آمده است. پس صحیح است که منافقین و اهل نفاق و امثال آن را به مخالفین و رؤسای آنان تأویل برد همچنین می توان نفاق را به دشمنی با ائمه علیهم السلام و اعمال آنان نسبت به ائمه و شیعیانشان که در ظاهر به آنها اظهار محبت می کردند ولی اعمالی برخلاف آن انجام می دادند مانند: مقدم داشتن دشمنان آنان بر آنان و امثال آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نفقه: و انفاق و آن چه که به معنای آن است مانند: ینفقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، أنفق ماله به معنای (آن را هزینه کرد) و رجل منفاق به معنای (کسی که زیاد نفقه می دهد) آمده است. نفقه، درهم و مانند آن می باشد که هزینه می کنی. نفقه، فراوان در قرآن آمده و بیشتر آن در مقام مدح و ستایش است. در شرح واژه رزق، دلایل تأویل آن به خانه علم و دانش که از اهلش گرفته شده، آمده است. پس

ص: ۹۶۱

۱- [۱] - عنکبوت/۱۱.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۲۳۹.

تأویل انفاق و نفقه معنوی چنان که در شرح واژه رزق، طعام، مال و امثال آن به طور مفصل آمد، به آن می باشد. بنا براین تمام چیزهایی که انسان آنها را برای برادران مؤمنش و نزدیکان و اهل خود و دیگران از علوم گرفته شده از کتاب و سنت که به ائمه علیهم السلام برمی گردد، هزینه می کند، مانند نشر علوم دینی و دفع شبهه های مخالفین گمراه و بیان فضائل ائمه علیهم السلام و کمالات آنان و سایر چیزهایی که بر بزرگی شأن شان و امثال آن دلالت می کنند، تأویلی برای انفاقی که به آن امر شده و در مقام مدح است، می باشد. افزون بر آن، هزینه کردن جاه، اقتدار، زور و اعتبار در کمک به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان و ترویج دین شان و فضائل و علومشان نیز تأویل آن می باشد. چنان که امام عسکری علیه السلام در تفسیرش پیرامون معنای انفاق فرمود: انفاق، دست گیری از ضعفاء مانند مردی که انسان نابینایی را هدایت کند یا او را از مهلکه نجات دهد و غیر آن و این که از انسان مظلومی که ظالمی قصد آزار او را دارد، دفاع کند و آبروی مؤمنی را از واقعه ای حفظ کند و نیاز کسی را که او از برآورده کردن آن عاجز است، برآورده سازد و مانند آن می باشد.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که در مقابل آن، کمک به ستمگران و دشمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آن می باشد. از دیگر مصادیق انفاق، برگرداندن حقوق مالی و هزینه کردن اموال پاک و حلال برای ائمه علیهم السلام و شیعیان فقیرشان و غیر آنان و در راه ترویج حکومت آنان و نشر فضائلشان مانند نسخه برداری از کتاب های حدیث و کمک کردن به راویان برگزیده احادیث که فقیر هستند و مانند آن می باشد. بلکه آن، تفسیر و تنزیل آن است. از این رو است که در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] روایت شده که فرمود: یعنی تا حق آل محمد علیهم السلام که فیء (غنیمتی که

ص: ۹۶۲

بدون جنگ به دست آید)، خمس و انفال را ادا نکنید، به ثواب دست پیدا نمی کنید. (۱) همچنین در احادیث آمده که مراد از آیه «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۲) [کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند] ائمه علیهم السلام و شیعیانسان می باشند.

از جمله این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (۳) [کسانی که اموال خود را شب و روز انفاق می کنند] آمده که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که در مقابل این معنا نیز هزینه کردن اموال برای دشمنان ائمه علیهم السلام و خیانت و کار کردن برای حکام جور و ستم و مانند آن می باشد. پس تأمل کن تا تأویل هر مقام را مناسب با آن و به آن چه که با آن تناسب بیشتری دارد، دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

ناقه: و آن معروف است. حلبی و بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (۴) [پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده شتر خدا و (نوبت) آب خوردنش را حرمت نهد] روایت شده که فرمود: منظور از رسول، پیامبر ما صلی الله علیه و آله می باشد و منظور از ناقه، امامی است که خدا را به مردم تفهیم می کند و منظور از سقیاها این است که، آبشخور علم، نزد او می باشد. (ادامه روایت).

از این حدیث می توان، تأویل ناقه به امام از جانب خداوند به ویژه امیرالمؤمنین و حسینعلیهما السلام را استنباط نمود؛ چنان که در شرح واژه نمود نیز به آن اشاره شد. پس دریاب.

نُسُكٌ: نُسُكٌ و مَنَسَكٌ چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کار رفته است. در

ص: ۹۶۳

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- [۲] - بقره/۲۶۶.

۳- [۳] - بقره/۲۷۴.

۴- [۴] - شمس/۱۳.

قاموس اللغة، نسك به سه وجه یعنی نَسِيكٌ، نَسِكٌ و نُسْكٌ و با دو ضمه یعنی نُسْكٌ به معنای عبادت و هر آن چه حق خدا است می باشد.

مشتقات این واژه قَدْ نَسَكٌ و تَنَسَكَ و مصدر آن نَسَكٌ و مَنَسَكٌ می باشد. مناسک در قرآن در آیه شریفه «أَرِنَا مَنَاسِكَنَا» (۱) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] آمده است که به معنای معابد ما می باشد. برخی گفته اند که مَنَسِكٌ به معنای مکان عبادت و طاعت می باشد و از این رو است که به شخص عابد، ناسک می گویند. نُسْكٌ به معنای طاعت و هر آن چه شریعت به آن دستور داده است می باشد. در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسِكًا لَهُمْ نَاسِكُوهُ» (۲) [برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می کنند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مَنَسِكٌ همان امام هر امت پس از پیامبرش است و لزوم امام و اطاعت از او همان دین و منسک می باشد و منسک شما، علی بن ابی طالب (ع) است که امام شما پس از من می باشد و من شما را به هدایت جستن از او فرا می خوانم، چرا که او بر هدایت مستقیم است. (ادامه روایت) ظاهر حدیث، تأویل منسک به امام علیه السلام و تأویل دین به اطاعت از او می باشد و این که او همان نُسِيكٌ و آوردن منسک است. احتمال دارد که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امام علیه السلام و اطاعت از او همان منسک است که به معنای دین می باشد. در هر صورت این حدیث بر تأویل منسک به امام علیه السلام دلالت دارد. پس تأمل کن.

انجیل: انجیل، کتاب عیسی علیه السلام است و در مقدمات سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که در انجیل و سایر کتاب های آسمانی، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و محبت آنان و اطاعت از آنان موجود بوده و این که بیشترین علت نازل شدن کتاب های آسمانی به همین خاطر بوده و تکذیب کردن ولایت به منزله تکذیب کردن

ص: ۹۶۴

۱- [۱] - بقره/۱۲۸.

۲- [۲] - حج/۶۷.

آنها می باشد، آمده است. از این رو روشن می شود که علل عمده این که مسیحیان انجیل را تحریف کردند، به منظور بیرون کشیدن اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مواردی که دلالت بر حقانیت آنان و لزوم تمسک به ولایت آنان می کرده، بوده است. پس غافل مشو.

نخل: واژه نخل یکبار و در خود سوره نحل به کار رفته است و به معنای زنبور عسل می باشد. دلایل تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و بنی هاشم و این که علی علیه السلام به همین خاطر امیرالنحل (پادشاه زنبور عسل) نامیده می شود، خواهد آمد. همچنین احادیثی در این رابطه در شرح واژه شراب آمده است. پس غافل مشو.

نخل: نخل، چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کار رفته است. در شرح واژه های شَجَر و صنوان آمده است که می توان مواردی را که نخل، در مقام مدح و ستایش است را به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و مانند آن و مواردی که نخل در مقام ذم و نکوهش است را به دشمنان آنان تأویل برد. در چهارمین بخش از باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، در شرح واژه فاکهه و مانند آن آمده است که می توان نخل در مقام مدح و ستایش را به برخی از منافع که از ائمه علیهم السلام و علومشان و سایر برکات ولایت به دست می آید، تأویل کرد و در مقابل، نخل در مقام ذم و نکوهش را به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر نمود. ولی این در صورتی است که منظور از نخل منافع آن باشد. پس تأمل کن. در تفسیر سوره مریم علیها السلام خواهیم گفت که درخت خرمایی که مریم صلی الله علیه و آله، حضرت عیسی علیه السلام را در زیر آن وضع حمل نمود، در محل قبر امام حسین علیه السلام بوده است.

مُنزَل: المنزل من الله یعنی آن چه که خدا از آن در قرآن به ما أَنْزَلَ اللهُ یا ما أَنْزَلْنَا و مانند آن تعبیر کرده است و دلالت می کند بر این که تنزیل از جانب خدا صورت گرفته است. در کتاب کافی و کتاب های دیگر در تأویل سوره نساء آیه

«آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ» (۱) [به آن چه به سوی تو نازل شده و ایمان آورده اند] و سوره بقره آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا» (۲) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] و آیه «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (۳) [و ه که به چه بدبهایی خود را فروختند که به آن چه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند] و سوره ی مائده آیه «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» (۴) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه هایی شبیه به این، احادیثی آمده است که مراد از آن چه که خداوند نازل کرده را ولایت و مقصود از آن چه که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر نازل کرده است را پیرامون حضرت علی علیه السلام و امامت او می داند. در مورد هر یک از آنها در جای خود سخن خواهیم گفت. البته برخی از آن احادیث در شرح واژه کتاب و دیگر واژه ها آمده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور از ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ هَمَانٌ وَ لَوَايَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است که خداوند بر کائنات واجب نمود. (ادامه روایت) در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا» (۵) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] آمده است که فرمود: منظور از آن چه نازل کردیم، باطل نمودن پرستش بت ها غیر از الله و نهی کردن از دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با اولیائش و تشویق به پیروی از برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و این که مردم او را امام خود و فاضل و أرجح بدانند، می باشد و خداوند هیچ ایمان و طاعتی را بدون دوستی و موالات با علی علیه السلام نمی پذیرد. (ادامه روایت). پس تأمل کن تا تأویل هر موردی را متناسب با آن بیابی و خداوند هدایت کننده است.

ص: ۹۶۶

۱- [۱] - نساء/ ۶۰.

۲- [۲] - بقره/ ۲۳.

۳- [۳] - بقره/ ۹۰.

۴- [۴] - مائده/ ۶۷.

۵- [۵] - بقره/ ۲۳.

نسل: نسل در سوره بقره و تنزیل به معنای ذریه آمده است و در شرح واژه ذریه، تأویل آن آمده است و شاید بتوان تأویل واژه ذریه را برای نسل نیز به کار برد. پس تأمل کن.

أنفال: أنفال و نافلة در قرآن به کار رفته اند. نافلة در سوره های بنی اسرائیل و انبیاء آمده است. نافلة در سوره انبیاء، به پسرِ پسر تأویل برده شده است.

اما أنفال، قولی آن را غنائم دارالحرب می داند و قولی می گوید که انفال، اموالی است که به امام تعلق دارند مانند: فِئء (غنیمتی که بدون جنگیدن به دست آید). واژه أنفال تنها در خود سوره انفال آمده است. در تفسیر آن سوره، تأویل انفال نیز خواهد آمد. ان شاء الله. همچنین در شرح واژه فِئء، برخی از دلایل تأویل انفال به اموال امام آمده است. پس تأمل کن.

نکال: نکال و أنکال در قرآن به کار رفته است. در کتاب نهاییه آمده است که نکال به معنای عقوبتی می باشد که انسان را از انجام عملی که جزایی برای آن در نظر گرفته شده، باز می دارد. زمانی گفته می شود: نَكَلَ به تنکیلا و نَكَلَ به که شخص، آن فرد را عبرتی برای دیگری قرار دهد. مؤلف گوید: از همین رو است که پیرامون آیه شریفه «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا» (۱) [و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسل های) پس از آن عبرتی قرار دادیم] گفته اند که یعنی: ما اهل السبت (اهل روز شنبه) را عبرتی برای آبادی های اطراف آنان و آبادی های پشت سر آنان قرار دادیم تا پند و عبرت بگیرند. همچنین در نهاییه آمده است که نُكُول به معنای امتناع و همچنین جمع نِكُل به معنای قید و بند سنگین می باشد. جمع دیگر آن أنکال است. در شرح واژه أغلال، تأویل غُلّ به معنای قید و بند آمده است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که مراد از نکال در بیشتر موارد عقوبت و عذاب کردن است پس شاید بتوان در موارد مناسب آن را به عذاب و مانند آن نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. همان طور که در شرح واژه عذاب، همین تأویل صورت گرفته است. پس اندیشه کن.

ص: ۹۶۷

نَجْم: نجم و نجوم در قرآن به کار رفته است. نجم به معنای ستاره و گاهی به معنای گیاه بی ساقه به کار برده می شود. در احادیث، نجم به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام به ویژه امام علی علیه السلام تأویل برده شده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۱) [و نشانه هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راهیابی می کنند] آمده است که فرمود: منظور از علامات، اوصیای الهی و منظور از نجم، پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۲) در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون آیه مورد نظر آمده است که فرمود: منظور از نجم، علی علیه السلام است (۳). در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ» (۴) [و بوته و درخت چهره سایانند] آمده است که فرمود: منظور از نجم، رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و خداوند در موارد مختلف از او به نجم یاد کرده است. سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» (۵) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] تا این که فرمود: یَسْجُدَانِ به معنای عبادت می کنند، می باشد (۶). همچنین حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه سجود آمده است. در شرح واژه شمس به دلایل این که ائمه علیهم السلام از نسل امام حسین علیه السلام، همان النجوم الزاهرة (ستارگان فروزان) می باشند، اشاره کردیم.

در تفسیر فرات از ابوذر آمده است که گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما، به مانند ستارگان هدایت گرند. در کافی از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: امام به منزله ستاره هدایت گر در سیاهی ظلمت است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از النجم الثاقب

ص: ۹۶۸

۱- [۱] - نحل/۱۶۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۴- [۴] - رحمن/۶.

۵- [۵] - نجم/۱.

۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۱.

(ستاره فروزان)، رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن.

ندامه: ندامه و نادمون در قرآن به کار رفته است. ندم نوعی از غم و اندوه را گویند و به این معنا است که انسان به خاطر فعلی که از او سر زده، غمگین باشد و تأسف بخورد، به طوری که آرزو کند که آن فعل اتفاق نمی افتاد. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین ندامت و پشیمانی، ندامتی است که متوجه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به هنگام مرگ و در زمان رجعت و روز قیامت می باشد و آنان به خاطر آن دشمنی و ترک ولایت، پشیمان خواهند شد. شاید بتوان ندامت را در موارد مناسب به همین معنا یعنی پشیمانی از ترک ولایت گرفت و اشخاص نادم را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها تأویل نمود. در سوره سبأ شاهد مثالی برای این تأویل خواهد آمد. پس غافل مشو.

أنعام: انعام جمع نعم است. در قاموس اللغه، أنعام به معنای گله گوسفند و شتر یا مخصوص شتر آمده است. همچنین مشهور است که می توان گاو را نیز به معانی آن افزود. در تفسیر عیاشی از مفضل آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» (۱) [برای شما (گوشت) چارپایان حلال گردیده] پرسیدم. حضرت فرمود: منظور از بهیمه، فرزند و منظور از انعام، انسان های مؤمن می باشد. (۲) به نظر من، وجه شبه در اینجا این است که انسان های مؤمن به مانند چهارپایان دارای منافع زیاد و حلال و بدون آزار و اذیت می باشند.

این وجه شبه دقیقاً بر عکس تشبیه دیگر است که در آن مخالفین ائمه علیهم السلام به خاطر عدم فهم و نداشتن قوه ادراک به بهائم تشبیه شده اند. در شرح واژه انسان، دلایل این که منظور از آیه شریفه «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۳) مخالفین ائمه علیهم السلام می باشد و این که آنها همان نسناس هستند، آمده است. به

ص: ۹۶۹

۱- [۱] - مائده/۱.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- [۳] - فرقان/۴۴.

ادله تأیید کننده این مطلب در شرح واژه های حمار، حج، دواب و واژه های دیگر اشاره کردیم. معنای آیه دوم در حقیقت معنای ظاهری آن است و نیاز به تأویل ندارد و تأویل آن همان است که در روایت نخست آمد. شاید بتوان آن تأویل را در موارد مناسب دیگر، با در نظر گرفتن آن چه که در شرح الرکوب و الخیل آمده است، به کار برد. پس تأمل کن.

نعمه: واژه های نَعْمَه، نَعِيم، نَعْم، مَنْ أَنْعَمَ علیه و تعابیری که این معنا را می رساند مانند أَنْعَم، نَعْمَاء، الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و مانند آن. در قاموس اللغه، واژه های نَعِيم و النعماء به ضم نون به معنای رفاه، تن آسایی و مال آمده است. نَعْمَه نیز به همین معنا می باشد و جمع آن نِعَم و أَنْعَم است.

تَنَعَّمَ به معنای در رفاه بودن است و اسم مصدر آن نَعَمَه به فتح نون می باشد. همچنین در قاموس اللغه نَعْمَه به معنای شادمانی و ید بیضاء آمده است. النعمی به صورت مقصور و النعماء به صورت ممدود نیز به همین معنا است.

تعابیری همچون انعم الله علیه و أَنْعَمَ بِهَا نیز ذکر شده است. نعیم الله به معنای عطیه خداوند می باشند مفسران نعمه الله در قرآن را به دین و اسلام و در برخی از آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر نموده اند، چرا که آن از بزرگ ترین نعمت های خداوند است. بر هیچ کس پوشیده نیست که ائمه علیهم السلام و ولایت آنان نیز از بزرگ ترین نعمات الهی می باشد و از این رو است که در احادیث بسیاری نعمه الله و النعیم و مانند آن به ائمه علیهم السلام و ولایت و معرفت آنان تأویل شده است. در احادیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام ظاهر و آن چه که پیامبر صلی الله علیه و آله از شناخت و توحید خداوند آورده است، همان نعمت ظاهری و امام غایب و ولایت، همان نعمت باطنی می باشد. همچنین در روایات آمده است که مراد از مَنِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ (کسی که خداوند به او نعمت ارزانی داشت) و نظیر آن، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند. چرا که خداوند با هدایت آنان به سوی ولایت که مستلزم تمام خیرها و خوبی ها است به آنان نعمت داد.

در اینجا تنها به برخی از احادیث به عنوان شاهد مثال اشاره می کنیم. چرا که بیشتر آنها در جای خود خواهد آمد. در مناقب این شهر آشوب از امام باقر علیه

السلام پیرامون آیه شریفه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» (۱). [نعمت خدا را می شناسند اما باز هم منکر آن می شوند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام را به آنان شناساند و آنها را به ولایت او امر فرمود سپس آنان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار کردند (۲). از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَأَمَّا نِعْمَتُ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۳) [و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی] آمده است که گفت: یعنی از فضائل علی علیه السلام با آنان سخن بگو. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که در جواب سؤال ابوحنیفه، پیرامون واژه نعیم در آیه فوق فرمود: ای نعمان، ما اهل بیت همان نعیمی هستیم که خداوند به بندگانش ارزانی داشت و آنها پس از آن که با هم اختلاف داشتند به وسیله ما با یکدیگر مأنوس شدند و خداوند به وسیله ما بین آنان انس و الفت برقرار کرد و آنها را پس از آن که با هم دشمن بودند، برادر یکدیگر قرار داد. (ادامه روایت) از مجاهد پیرامون آیه شریفه «يَدُلُّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا» (۴) [نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند] آمده است که گفت: یعنی بنی امیه به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام کافر شدند. از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از نعمه الله، رسول الله صلی الله علیه و آله است. چرا که امتش را از ائمه ای که راهنمایان آنها هستند، آگاه کرد. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا قسم ما، همان نعمت خدا هستیم که خداوند آن را به بندگانش ارزانی داشت. رستگاری رستگاران به وسیله ماست.

در کتاب صدوق با سلسله سندهایی از جابر از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۵) [و نعمت های ظاهر و باطن

ص: ۹۷۱

۱- [۱] - نحل/ ۸۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- [۳] - ضحی/ ۱۱.

۴- [۴] - ابراهیم/ ۲۸.

۵- [۵] - لقمان/ ۲۰.

خود را بر شما تمام کرده است] آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله و آن چه که ایشان از شناخت و توحید خداوند آورده اند، می باشد و منظور از نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است. پس گروهی به هر دو نعمت ظاهری و باطنی اعتقاد پیدا کردند و گروهی نعمت ظاهری را باور دارند ولی به نعمت باطنی اعتقادی ندارند.

در روایت دیگری پیرامون آیه فوق از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، امام ظاهر و منظور از نعمت باطنی، امام غائب است. در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^(۱) [راه آنان که گرامی شان داشته ای] آمده است که فرمود: یعنی هدایت کردی آنها را به اسلام و به ولایت علی علیه السلام و خشم نگرفتی بر آنان و گمراه نشدند^(۲). در معانی الأخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: شیعه علی همان کسانی هستند که نعمت ولایت علی علیه السلام را بر آنها ارزانی داشتی. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» آمده است که پس از جملاتی فرمود: شما امر شدید از خدا بخواهید که تنها به راه کسانی راهنمایی بشوید که آنان با ایمان به خدا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت محمد و آل او و شناخت حقوق ایمانی و تقیه نیکو که بندگان به وسیله آن از شر و بدی در امان می مانند و موجب افزایش گناهان دشمنان خدا می شود. به آن راهنمایی شده اند. بر هیچ کس پوشیده نیست که با استفاده از این حدیث، می توان نِعَم را در موارد مناسب به تقیه نیز تأویل نمود. بقیه احادیث مربوط به این باب به صورت پراکنده خواهد آمد و برخی نیز در شرح واژه طیب آمده است.

انتقام: انتقام و تعابیر که مشتمل بر این کلمه و نیز واژه نغمه می باشد، بارها در قرآن به کار رفته است، مانند: فانتقمنا و منتقمون و غیره. در متون زیارتی امام علی

ص: ۹۷۲

۱- [۱] - حمد/۷.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۸۹.

علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت به نِقْمَةَ اللَّهِ دَامِغَهُ (انتقام کوبنده خدا) و نِقْمَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (انتقام خدا از کافران) تعبیر شده است. در باب های گذشته به ویژه در حدیث جارود که در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، روایاتی مبنی بر این که حضرت قائم علیه السلام همان کسی است که خداوند به وسیله او از دشمنانش انتقام می گیرد، بیان شد و در شرح واژه وعد نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، خداوند به علی علیه السلام وعده داد که از دشمنان آن حضرت در رجعت، انتقام بگیرد. در حدیث حافظ ابونعیم از علمای اهل سنت پیرامون آیه شریفه «فَأَنَا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (۱) [قطعاً از آنان انتقام می کشیم] آمده است که گفت: منظور، انتقام گرفتن توسط حضرت علی علیه السلام است. ادله تأیید کننده این تأویل در تأویل واژه عذاب آمده است. چرا که نغمه در اصل به معنای عذاب و عقوبت کردن می باشد؛ اگر چه نغم به معنای بیزاری و عیب جویی کردن نیز آمده است. پس تأمل کن.

نَمِيم: نَمِيمه به معنای سخن چینی است و آن انتقال سخن از گروهی به گروه دیگر به انگیزه فساد و فتنه انگیزی می باشد. این واژه در سوره قلم آیه «هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» (۲) [که] عیب جوست و برای خبر چینی گام برمی دارد] آمده است. در تفسیر این آیه، دلایل تفسیر نَمِيم به دومی، خواهد آمد. در شرح واژه شرّ، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها و بدی ها هستند و تمام اعمال قبیح از جمله سخن چینی از فروع آنان می باشد، آمده است، پس تأمل کن.

نَوْم: نوم و منام. بر هیچ کسی پوشیده نیست که نَوْم شامل معنای استراحت و غفلت از خیر و شر می شود و از این رو است که این حدیث آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» [مردم همگی خوابند و چون بمیرند، بیدار می شوند.] در حدیثی آمده است که خواب، مرگ کوچک است. بنابراین شاید بتوان در موارد مناسب آن را به غفلت از ولایت و دین و شرارت های منافقین یا به آن چه که به استراحت در

ص: ۹۷۳

۱- [۱] - زخرف/۴۱.

۲- [۲] - قلم/۱۱.

این موقعیت و مانند آن که در تأویل واژه های موت، غفلت، غشاوه و مانند آن آمده است، تأویل نمود.

نَجْوَى: نجوی و آن چه این معنا را می رساند مانند تَنَجَّوْا و مانند آن. نَاجِي فُلَانٌ فُلَانًا یعنی چیزی را زیر گوش او گفت. نجوا بین دو نفر است. در شرح واژه سِتْرٌ، دلایل این که مراد از نَجْوَى، نجوای نکوهش شدگان است و آنان عداوت قلبی و درونی خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تلاش برای غصب حق آنان و مسایلی از این دست را در گوش یکدیگر می گفتند، آمده است. روایات تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قلب و شهاده آمده است.

در سوره مجادله و سوره های دیگر دلایل صریح این که مراد از نجوا همان چیزی است که بیان نمودیم، خواهد آمد. پس غافل مشو. بدان که در سوره مریم در تفسیر آیه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (۱) [او را به خود نزدیک ساختیم] احادیثی نقل می کنیم مبنی بر این که خداوند تعالی با علی علیه السلام در برخی موارد نجوا کرد. بعضی از یاران آن حضرت در این باره از ایشان پرسیدند. حضرت در جواب فرمود: من با خداوند نجوا نکردم بلکه او با من نجوا کرد. (ادامه روایت) از این رو مشهور است که اهل نجوی همان اهل بیت علیهم السلام می باشند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را محرمانه به آنها گفته که به احدی غیر از آنان نگفته است. و این امر در تأویل نجوا در مقام مدح و مانند آن سودمند است. پس اندیشه کن.

نجاه: نجات و اهل آن یعنی کسانی که خدا در باره آنان خبر داده است که او آنها را نجات داده است یعنی آنان را از بدی های آخرت و از گمراهی و نظایر آن رهانیده است و این مضمون در قرآن زیاد به کار رفته است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که علل عمده نجات و رهایی از عذاب و گمراهی بلکه تنها علتی که علل دیگر بی آن فایده ندارند، همان تمسک جستن به ولایت است چرا که اهل نجات، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. از این رو از باب مبالغه در این که ائمه علیهم السلام سبب نجات هستند، راه نجات به خود ائمه

ص: ۹۷۴

علیهم السلام اطلاق شده است. در شرح واژه تفرّق دلایل این که گروه نجات یافته از این امت، کسانی هستند که به ولایت تمسک جستند و به گفتار ائمه علیهم السلام عمل کردند، آمده است. همچنین در شرح واژه سفینه آمد که ائمه علیهم السلام سفینه النجاه (کشتی نجات) هستند. در شرح واژه سُبل آوردیم که آنها راه نجاتند و در توضیح واژه زُلْفی گفتیم که آنها اهل نجاتند. سپس اندیشه کن.

مُنَادِی: واژه منادی و نداء و تعبیری که مشتمل این واژه اند مانند نادی و امثال آن. نداء به کسر نون و گاهی به ضم آن، به معنای صدا است. ناداه یعنی او را صدا زد. واژه منادی و واژه های مترادف آن در سوره آل عمران آیه شریفه «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ»^(۱) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید] و سوره ق و أعراف، آیه های «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ...»^(۲) [و روزی که منادی ندا در می دهد] و «نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ»^(۳) [بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه های دیگر آمده است. احادیثی پیرامون آیه اولی آمده است مبنی بر این که مراد از نداء، ندا دادن به ولایت در روز غدیر و غیره می باشد و این که ندا دهنده، همان رسول الله صلی الله علیه و آله است. از این احادیث بر می آید که می توان آیه هایی شبیه به این را در موارد مناسب همین گونه تأویل نمود. در مورد آیه سوره ق روایت شده که ندا دهنده، حضرت علی علیه السلام است که دشمنانش را در روز قیامت با کلماتی که در جای خود خواهد آمد، خطاب می کند و در آن روز در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد، ندای لا إله إلا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را سر می دهد. در روایتی آمده است که مراد از آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»^(۴) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا در می دهد] همان چیزی است که در

ص: ۹۷۵

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۳.

۲- [۲] - ق/۴۱.

۳- [۳] - اعراف/۴۴.

۴- [۴] - ق/۴۱.

رجعت اتفاق می افتد. همین طور در بصائر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور، رجعت است. در شرح واژه یوم نیز به آن اشاره خواهیم کرد. چون آیه به زمان رجعت تأویل برده شده است می توان المُنَاد را به علی علیه السلام تأویل نمود. همین طور روایت شده است که حضرت علی علیه السلام کمی پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام در مکان قرص خورشید ظاهر خواهد شد و ندای حقانیت ائمه علیهم السلام و ولایت آنان را سر خواهد داد، یا این که مردم را به دین خدا و ولایت خویش در رجعت فرا می خواند. و نیز احتمال دارد که ندا دهنده، جبرئیل باشد همان طور که روایت شده، اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام به هنگام ظهورش مصافحه می کند، جبرئیل است. سپس ندا سر می دهد، به طوری که به گوش تمام خلایق می رسد که حق با علی و ائمه علیهم السلام است. تفصیل این موضوع در رساله «الرجعه و احوالها» آمده است پس تأمل کن.

و همچنین بدان که از این احادیث استنباط می شود که می توان آیاتی مانند این را در موارد مناسب به همین شکل تأویل نمود. در اینجا برخی از دلایل آن چه را که گفتیم، به منظور آگاهی و اطلاع بصیرت خواهان می آوریم. در تهنید از امام صادق علیه السلام آمده است که در دعای بعد از نماز غدیر آیه «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ»^(۱) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند] را خوانده و فرمود: خدایا ما آن ندا را شنیدیم و منادی که همان رسول الله صلی الله علیه و آله باشد را تصدیق نمودیم، هنگامی که ندا سر داد تا آن چه را که تو امر کردی و بر او نازل فرمودی، ابلاغ کند. که همان ولایت ولی امر تو است (ادامه روایت) در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل مناداه در آیه شریفه «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»^(۲) [چون برای نماز جمعه ندا در داده شد] به عهدی که از آنان در روز میثاق گرفته شد که همان اذعان به ولایت علی علیه السلام است،

ص: ۹۷۶

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۳.

۲- [۲] - جمعه/۹.

در فضائل ابن شاذان و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ» (۱) [و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه شریفه «وَاسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (۲) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد به گوش باش] آمده است که فرمود: منظور از منادی، علی علیه السلام است. (ادامه روایت) در نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: برادرم علی علیه السلام در روز قیامت سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد و ندای لا إله إلا الله و محمد رسول الله را سر می دهد. (ادامه روایت) دلالت تمام احادیث بر معانی مورد نظر، واضح است. پس تأمل کن.

نِسَاء: نِسَاء و نِسِيَان (فراموشی) و تعابیر مشتمل بر آن مانند نَسِيَلُوا و نظایر آن. نِسَاء بیشتر بر معنای متعارفش اطلاق می شود، همان طور که در شرح واژه های مَرْء و مَرْأَه آمده است. ولی در تفسیر آیه مباحثه از سوره آل عمران، دلایل این که مراد از «نِسَاء» در این آیه، حضرت فاطمه علیها السلام است، خواهد آمد. پس شاید بتوان واژه نِسَاء را در آیه های دیگر در موارد مناسب به همین معنا تأویل برد. مؤید این مطلب در شرح واژه اُنْثَى آمد که می توان اُنْثَى را به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل برد. اجمالاً می توان نِسَاء در مقام مدح را به حضرت فاطمه علیها السلام و در مقام ذم و نکوهش را به غیر آن حضرت تأویل برد. همان طور که نظیر آن در شرح واژه رِجَال آمده است. در شرح واژه ذِکْر، دلایل تأویل نِسِيَان به ترک تسمیه لازم به اسم ملزوم آمده است. در تأیید آن روایتی است که در توحید صدوق از امام علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «الْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا» (۳) [امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند. ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] آمده است

۱- [۱] - اعراف/۴۴.

۲- [۲] - ق/۴۱.

۳- [۳] - اعراف/۵۱.

که فرمود: یعنی به آنها اجر و پاداش نمی دهیم، همان طور که به اولیای او که در دنیا مطیع وی بودند، پاداش می دهیم. آن حضرت فرمود، گاه در زمینه واژه نسیان، می فرماید ما فلانی و فلانی را فراموش کرده ایم، این زمانی است که امر به نیکی برای آنان نکرده باشد و آنان را نیز به نیکی، یاد نکند. از ظاهر حدیث چنین برمی آید که ولایت مداران اهل بیت از این موضوع مستثنی هستند، پس اندیشه کن. (۱)

نوی: این واژه در سوره انعام به معنای دانه آمده است «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ» (۲). [خدا شکافنده دانه است] در شرح واژه حَبّ، دلایل تأویل آن به کافر و سرشت او و هر کسی که از حق دور مانده است مانند دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. همچنین توضیحاتی را پیرامون معنای این واژه در آنجا آوردیم. پس غافل مشو.

نهی: و منتهی و ناهون و آن چه به این معناست مانند يَنْهَوْنَ و غیره. بدان که نهی به ضم نون جمع نُهْيَةٌ و به معنای عقل است زیرا انسان در انجام دادن یا ندادن اعمال قبیح به آن مراجعه می کند و عقل، صاحبش را از انجام آن اعمال قبیح باز می دارد.

از این رو اُولَى النَّهْيِ (خردمندان) به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است. در برخی از متون زیارتی امام علی علیه السلام می خوانیم: يَا مَلْجَأَ ذَوِي النَّهْيِ (ای پناه خردمندان). در معانی الأخبار از عمار بن مروان آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولَى النَّهْيِ» (۳) [قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه هایی است] سؤال کردم. حضرت در جواب فرمود: به خدا قسم منظور از اُولَى النَّهْيِ ما هستیم. عرض کردم: معنای اُولَى النَّهْيِ چیست؟ حضرت فرمود: آن چه که خداوند به پیامبرش خبر داد. در این زمینه پس از او، ابا فلان ادعای خلافت می کند و بر مسند خلافت می نشیند و دیگری پس از او می آید و سومی نیز بعد از آن دو، زمام خلافت را در دست می گیرد و پس از آنها بنی امیه

ص: ۹۷۸

۱- [۱] - توحید، شیخ صدوق، ص ۲۹۵.

۲- [۲] - انعام/۹۵.

۳- [۳] - طه/۵۴.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور که خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کرد و همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور این خبر از علی علیه السلام به ما رسید. پس بعد از علی علیه السلام فرمانروایی و حکومت حق بنی امیه و دیگران نمی باشد زیرا ما اُولی النهی هستیم که همه این علم به ما منتهی شد و ما به خاطر امر خدا صبر پیشه کردیم. مؤلف گوید: مقصود امام صادق علیه السلام، بیان حاصل معناست نه این که نُهی از چه چیزی مشتق شده است پس چنین پنداشته نشود که این روایت دلالت دارد بر این که نُهی از انتهای گرفته شده است، هر چند بنا بر مطالبی که در توضیح معنای نُهی ذکر کردیم، بعید نیست که نُهی از انتهای مشتق شده باشد. پس تأمل کن. در شرح واژه شجر به طور مفصل و در شرح واژه سدر به طور اجمال به دلایل تأویل سِدْرَةُ الْمُنتَهَى به ائمه علیهم السلام اشاره شد. همچنین از تأویل شجره طَیِّبه که عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت که ائمه علیهم السلام می باشند است، سخن به میان آمد. این مطلب در تفسیر سوره نجم نیز خواهد آمد زیرا واژه مُنتَهی در آن نیز ذکر شده است. اما وجه تسمیه منتهی به این خاطر است که دین به آن منتهی می شود، همان طور که در شرح واژه شجر آمده است.

بنا بر این شاید بتوان آیه سوره نجم «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ»^(۱) [و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست] و آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا»^(۲) [علم آن با پروردگار تو است] در سوره نازعات را به همین شکل تأویل نمود. در شرح واژه امر، مُنْكَر و واژه های دیگر، دلایل این که نهی کننده از منکر، بدی، فحشا و فساد و مانند اینها همان ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها هستند، آمده است پس بعید نیست که بتوان واژه ناهون (نهی کنندگان) را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و

۱- [۱] - نجم/۴۲.

۲- [۲] - نازعات/۴۴.

شیعیان‌شان تأویل نمود. از این تفسیر بر می آید آن چه که آنها از آن نهی می کردند، همان عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام و ترک ولایت آنها بوده است بلکه تأویل آن چه که خدا از آن نهی کرد نیز همین امر است. این نکته باید در نظر گرفته شود که در جایی می توان این تأویل ها را به کار برد که مناسب باشد. مؤید این مطلب، آیه شریفه «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»^(۱) [و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] می باشد که منظور دشمنی با علی علیه السلام است. در شرح واژه امر نیز ادله تأیید کننده این تأویل آمده است. پس تأمل کن تا درک کنی و خداوند و حجت های بزرگوار او داناترند و خداوند هدایت کننده است.

ص: ۹۸۰

وَرَاءَ : وَرَاءَ به معنای پشت است. شاید بتوان تأویلی را که در واژه خَلْف آوردیم، در اینجا و همچنین در موارد مناسب دیگر نیز به کار ببریم. مختصری در این باره در شرح واژه نبذ سخن به میان آمد. برخی پیرامون آیه شریفه «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ اَلْتَمِسُوا نُورًا»^(۱) [گفته می شود بازپس برگردید و نوری درخواست کنید] گفته اند که یعنی: بازگردید به دنیا. پس بازگردند.

تَوْضُؤٌ: هر چند لفظ تَوْضُؤٌ در قرآن به کار نرفته است ولی واژه هایی که بر معنای آن دلالت می کنند، در قرآن آمده است. مانند آیه شریفه سوره مائده «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»^(۲) [چون به (عزم) نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید]. در شرح واژه تطهیر به دلایل تأویل طَهْوُرٌ، تَوْضُؤٌ و مانند آن به آن چه که به معرفت امام علیه السلام و تطهیر قلب از پلیدی جهل به ایشان و دوستی با دشمنان ایشان و مطالبی از این دست برمی گردد، اشاره شد. پس غافل مشو و خداوند هدایت کننده است. «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» به این معناست که بشوید آن چه را که وَجْه (صورت) شامل آن می شود. در شرح واژه ارائك، دلایل تأویل موارد مناسب به چنین معنایی آمده است. پس تأمل کن.

ص: ۹۸۱

۱- [۱] - حدید/۱۳.

۲- [۲] - مائده/۶

هَبَّةٌ وَوَاژَه هَای مَشْتَمَل بَرِ اَن مَانَسِد وَهَبٌ وَغَیْرَه. بَدَان کِه خِدَاوَنِد سَبِحَان دَر مَوَارِد مَتَعَدَدِی، مَوَهْبَتِی رَا کِه بِه بِنْدگَانَش اَرزَانِی دَاشْتَه، چِه بِه صَوْرَت خَاص وَ چِه بِه صَوْرَت اَجْمَال تَوْصِیْف کَرْدَه اَسْت.

بَر هِیْچ کَس پُوشِیْدَه نِیْسْت کِه بَزْرَگ تَرِیْن مَوَهْبَات اَلْهَی، تَوْفِیْق یَافْتَن بِه اَیْمَان بِه اُو وَ بِه پِیَامْبَرَش صَلِی اَللّٰه عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ اٰثَمِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَام وَ شَنَاخْت حَقُوقِ اَنَانِ مِی بَاشَد وَ اَیْن کِه مَوَاهِب کَامَل اَلْهَی فَقَط بَرای وِلَایْت مَدَارَان اَسْت، اَن هَم بِه خَاطِر وِلَایْت وَ تَوْسَل بِه خِدَاوَنِد تَعَالِی. پَس تَأْمَل کُن تَا تَأْوِیْل هَر مَوْرِد رَا بَدَانِی.

وَقْتُ: وَ قَت وَ اَن چِه بِه اَیْن مَعْنَاَسْت مَانَسِد مِیْقَات. وَ قَت مَقْدَارِی اَز زَمَان اَسْت وَ گَاهِی دَر اَسْتَعَارَه اَز مَکَان نِیْز مِی آید. مِیْقَات نِیْز مَانَسِد وَ قَت اَسْت.

اَز جَمْلَه مَوَارِدِی کِه مِیْقَات بَرای مَکَان بِه کَار مِی رُود، مَوَاقِیْتُ الْحَیْجِ اَسْت کِه بِه مَعْنَای جَایْگَاه هَای اَحْرَام مِی بَاشَد. وَ قَتُهُ تَوْقِیْتاً یَعْنِی بَرای اَن اَمْر، زَمَانِی قَرَار دَادِی. دَر کِتَاب تَأْوِیْل آیَات وَ مَنَابِع دِیْگَر اَز اِمَام صَادِق عَلَیْهِ السَّلَام پِیْرَامُون آیه شَرِیْفَه «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۱) [تُو اَز مَهَلْت یَافْتِگَانِی * تَا رُوز (و) وَ قَت مَعْلُوم] کِه خَطَاب بِه شَیْطَان مِی بَاشَد، اَمْدَه اَسْت کِه فَرْمُود: «یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» رُوزِی نِیْسْت کِه خِدَاوَنِد مَرْدَم رَا بَرْمِی اَنگِیْزَد، بَلْکِه خِدَاوَنِد بِه شَیْطَان تَا رُوزِی کِه حَضْرَت قَائِم عَلَیْهِ السَّلَام رَا دَر اَن رُوز مَبْعُوث مِی دَارَد، مَهَلْت دَادَه اَسْت وَ دَر اَن زَمَان حَضْرَت قَائِم عَلَیْهِ السَّلَام اُو رَا دَر چَنگِک خُود مِی گِیْرَد وَ گَرْدَنَش رَا مِی زَنَد. پَس مَنظُور اَز وَ قَت مَعْلُوم، هَمَان رُوز اَسْت. دَر کِتَاب فَضَائِل اَبْنِ شَاذَانَ وَ کِتَاب هَای دِیْگَر اَز حَکَم بِن مَرُوان کِه اَز اَهْل سُنَّت مِی بَاشَد، اَمْدَه اَسْت کِه گَفْت: رُوزِی عَمْر بِن خَطَاب بِه مَحْضَر عَلِی عَلَیْهِ السَّلَام اَمَد وَ مَسْأَلَه اِی رَا اَز اِیْشَان پَرَسِیْد. پَس اَز اَن کِه حَضْرَت بِه اُو جَوَاب دَاد عَمْر گَفْت: اِی اَبَا الْحَسَنِ، خِدَاوَنِد تُو رَا بَرای حَق، بَر گَزِیْدَه اَسْت وَ لِی قَوْم تُو سَر بَاز زَدَنَد. حَضْرَت فَرْمُودَنَد: هَمَانَا رُوز تَعِیْن حَق اَز بَاطِل (یَوْمِ الْفَصْلِ)، مِیْقَات اَسْت. (اَدَامَه رُوَایْت). هَمچِیْن دَر شَرَح وَ اِژَه یَوْم، دَلَایِل تَأْوِیْل یَوْمِ الْفَصْلِ بِه زَمَان قِیَام حَضْرَت قَائِم عَلَیْهِ السَّلَام خُوَاهَد اَمَد.

ص: ۹۸۲

بنابراین می توان این تأویل را در موارد مناسبی که لفظ وقت و میقات در آن به کار رفته است، به کار برد. همچنین احتمال دارد بتوان مواقیت را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام تأویل کرد و دلایل آن در شرح واژه مشعر و مانند آن آمده است، خداوند آگاه است.

تُراث: و وارثون و آن چه به این معناست مانند الَّذِينَ يَرِثُونَ و مانند آن. واژه تُراث در سوره فجر آیه «وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (۱) [و میراث (ضعیفان) را چپاولگرانه می خورید] آمده و مراد از آن، میراث و ترکه می باشد و آن، چیزی است که مرد برای ورثه اش بر جای می گذارد و وارث، کسی است که پس از او باقی می ماند و مستحق میراث اوست. یکی از اسامی خداوند سبحان، وارث است چرا که او از خلایق ارث می برد و پس از آنها باقی می ماند. می توان واژه تُراث را در آیه فوق و آیه های شبیه به آن در موارد مناسب به میراث پیامبر صلی الله علیه و آله که منافع خلافت و خمس ها و غیره، همچون فدک می باشد، تأویل کرد.

در تأیید این تأویل، روایتی است که در احتجاج از قول پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور یکی از صحابه آمده است که فرمود: آگاه باشید که اهل بیت من، همان وارثان امر من هستند. روایت دیگری نیز در همان کتاب از امام علی علیه السلام در حدیث زندیق آمده است که وی پیرامون آیه هایی از قرآن از حضرت سؤال کرد و حضرت جواب هایی به او داد که حق را برای او روشن ساخت. اگر تمام روایت هایی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون بیان عیوب غاصبان میراث آن حضرت نقل شده است، شماره کنم، مبحث بسیار طولانی می شود. همچنین حدیث صریحی در شرح واژه صبر ذکر شد. پس تأمل کن.

در شرح واژه تابوت و مانند آن نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند کتابش را به آنان به ارث داده آمده است. همان طور که خداوند در آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا...» (۲) [سپس این کتاب را به

ص: ۹۸۳

۱- [۱] - فجر/۱۹.

۲- [۲] - فاطر/۳۲.

آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] و مانند آن به این امر اشاره کرده است.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أَنْتُمْ وَرَثَةُ الْكِتَابِ (شما وارثان کتاب هستید) یا أَنْتُمْ وَرَثَةُ الْأَحْكَامِ (شما وارثان احکام هستید). به این تعبیر در شرح واژه کتاب نیز اشاره شد. همچنین بیشتر، دلایل تأویل آیه یازدهم از سوره مؤمنون، «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» (۱) [آنانند که خود وارثانند* همانان که بهشت را به ارث می برند] به علی علیه السلام بلکه به همه امامان ذکر شد که از آن می توان چنین استنباط کرد که منظور از الذین یرثون الجنّه (کسانی که بهشت را به ارث می برند) در آیات سوره اعراف و نظایر آن، همان ائمه علیهم السلام می باشند. ظاهر این است که شیعیان نیز چون از ائمه علیهم السلام می باشند، از وارثان بهشتند. در شرح واژه مستضعفین، دلایل این که ائمه علیهم السلام همان وارثان زمین و آن چه که در آن است می باشند، آمده است. در تفسیر آیه شریفه سوره قصص «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۲) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم] نیز شرح این موضوع خواهد آمد. بنا براین می توان سایر آیات مشابه را در موارد مناسب به همین شکل تفسیر نمود. مانند آیه شریفه سوره انبیاء «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۳) [زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] و مانند آن که بارها تکرار شده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

ولیعجه: ولیجه و ایلاج و آن چه بر این معنا دلالت می کند مانند یُولِجُ. ولیجه در سوره توبه به معنای دوست و محرم اسرار آمده است. همان طور که در آن سوره بیان خواهد شد. ایلاج به معنای داخل کردن است و مفهوم ایلاج اللیل فی النهار و

ص: ۹۸۴

۱- [۱] - مؤمنون/۱۰ و ۱۱.

۲- [۲] - قصص/۵.

۳- [۳] - انبیاء/۱۰۵.

بِالعكس (داخل کردن شب در روز و بالعکس) بارها بیان شده است. تأویل ولیجه و ایلاج همان است که در تأویل لیل و نهار آمده است. پس اندیشه کن.

در امالی شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السلام پناه ببرید و به او تمسک جوید؛ چرا که او جدا کننده بین حق و باطل است و نوه های این امت یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از او می باشند که ائمه هدیاه هستند و دوست و محرم رازی غیر از آنها برنگزینید که در این صورت خشمی از سوی پروردگارتان بر شما وارد می شود. (ادامه روایت).

در کافی از سفیان بن محمد آمده است که گفت: به امام حسن علیه السلام نامه ای نوشته و از ایشان پیرامون واژه وَلِیْجَه در آیه شریفه «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِیْجَهً» (۱) [و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته اند] سؤال کردم. حضرت در جواب فرمودند: ولیجه، کسی است که در مقابل ولیّ امر (امام حق)، عَلَم می شود، و اما آیا از خودت پرسیدی که منظور از مؤمنین در آیه چه کسانی هستند (۲)؟ بدان که مؤمنین، امامان برحقند که از خدا برای مردم امان می گیرند و امان آنها مورد قبول خداوند است.

پس دلالت این حدیث به آن چه که ذکر کردیم و بر امکان تأویل مؤمن به امام به خاطر این که خدا به او امان می دهد و مؤمن از امان مشتق شده، ظاهر است.

أوتاد: وَتَد به معنای میخ، چیزی است که در زمین و دیوار چوبی و غیره کوفته می شود و جمع آن أوتاد است. این واژه در سوره نبأ آیه شریفه «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» (۳) [و کوه ها را (چون) میخ هایی (گذاشتیم)] آمده است. در شرح واژه جبال، دلایل این که ائمه علیهم السلام، أوتادُ الأرض هستند، آمده است. پس غافل مشو.

ص: ۹۸۵

۱- [۱] - توبه/۱۶.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳- [۳] - نبأ/۷.

وحده: وَحَدَّه، وحید و من وَحَدَّ اللهُ. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمد، به دلایل تأویل واحده در آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ» (۱) [بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم] به ولایت اشاره شد و از آن استنباط می‌شود که می‌توان نظایر آن را در موارد مناسب نیز به ولایت تأویل برد. در شرح واژه «ابن» دلایل تأویل وحیده به دومی که به معنای «زنزاده» می‌باشد، آمده است. همچنین در چندین مورد اشاره کردیم که منظور از اهل توحید و کسی که به یگانگی خداوند ایمان آورد، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان که ولایت مدار هستند، می‌باشند. همین طور در حدیث است که ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام خوبی‌ها می‌باشند و همه نیکی‌ها که از جمله آن توحید می‌باشد از فروع آنان است. بلکه در گفتارهای سابق به ویژه در باب هفتم از فصل اول از گفتار سوم و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این که مراد از توحید، در باطن، قائل شدن به امامت ائمه علیهم السلام و اقرار به ولایت آنان می‌باشد، آمده است. پس غافل مشو.

وُدٌّ: وُدٌّ و مَوَدَّة هر دو به معنای محبت می‌باشند. پس تمام تأویل‌هایی که در شرح واژه حُبِّ آمد در اینجا نیز مصداق پیدا می‌کند. دلایل این که منظور از المودَّة فی القُربی (دوستی و مودت با نزدیکان)، ولایت ائمه علیهم السلام است و این که دوستی با آنان در حکم دوستی با خدا و رسولش است، در شرح واژه قُربی و غیره آمده است و در سوره شوری نیز خواهد آمد. همچنین در سوره مریم علیها السلام به دلایل تأویل وُدٌّ در آیه شریفه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۲) [به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل‌ها) قرار می‌دهد] به ولایت علی علیه السلام اشاره خواهد شد. در روایت شیبانی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما وُدُّ اللهُ (محبت خدا) و حجت اویم. (ادامه روایت).

بنا بر این می‌توان موارد این چنین که وُدٌّ و مَوَدَّة در مقام مدح است را به ولایت یا آن چه که به آن بر می‌گردد، تأویل نمود. از مطالبی که گفته شد، تأویل

ص: ۹۸۶

۱- [۱] - سبا/۴۶.

۲- [۲] - مریم/۹۶.

موده به دوستی با ائمه علیهم السلام نیز آشکار می شود. بلکه در برخی احادیث آمده است که وُدّ، در حقیقت، تصحیف موده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از اسامی خدای سبحان، ودود است که آن یا از باب مفعول به معنای محبوب می باشد؛ یعنی خدای تبارک و تعالی در دل های اولیای خود محبوب است و واضح است که مقصود از اولیاء، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروان آنان یعنی ولایت مداران می باشند، و یا به معنای فاعل یعنی دوستدار است؛ یعنی خداوند سبحان، بندگان صالحش را دوست دارد به این معنا که او از آنها خشنود می شود و به آنها اجر و پاداش می دهد.

در اینجا نیز روشن است که منظور از بندگان صالح همان افرادی هستند که در بالا ذکر کردیم. همچنین واژه وُدّ به فتح واو در سوره نوح آیه شریفه «وَلَا تَذَرْنِیْ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا» (۱) [و نه ود را واگذارید و نه سواع را] آمده است که نام بتی می باشد که متعلق به قبیله بنی کلب بود و تأویل آن همان است که در بت های نظیر آن و در شرح واژه صَنَم آمد.

ورد: و آن چه این معنا را می رساند. ورد به کسر واو، آبی است که بر آب می ریزد. تأویل آن چه در مقام مدح و چه در مقام ذمّ و نکوهش به مانند تأویلی است که در شرح واژه ماء آمد. پس اندیشه کن.

وعد: و وعید و آن چه که این معنا را می رساند مانند میعاد و ما یوعدون و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که خداوند به ائمه علیهم السلام وعده داد که آنان را جانشینان خود بر روی زمین قرار می دهد و به آنان قدرت عطا می کند و انتقام آنان را از دشمنان می گیرد. همان طور که در رجعت این کار انجام خواهد گرفت و این که به آنان شفاعت و بهشت اعطا می کند و هر آن که آنان بخواهند در بهشت جای می دهد و همین طور خداوند به شیعیان شان و کسانی که به عهد خدا وفا نمودند و به پیمان ولایت تمسک جستند، وعده داد که خیرات دنیا و آخرت را به آنها ارزانی دارد و در رجعت آنها را بر دشمنانشان پیروز گرداند. همچنین به

ص: ۹۸۷

دشمنان‌شان وعده ذلت و رسوایی و عذاب در دنیا یعنی در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام و در آخرت را داده است. واژه وعید را می‌توان به وعده دادن خداوند به دشمنان ائمه علیهم السلام اطلاق کرد، چرا که تمام علما، وعید را به شر و بدی اختصاص داده‌اند، همان‌طور که وعده را مختص خوبی دانسته‌اند. همچنین علما برای هر یک از وعده‌ها و وعیدها موعد و زمان مشخصی را قائل هستند که عمده آن در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا و روز قیامت در جهان آخرت، می‌باشد. پیش از این نیز بارها دلایل تأویل حیات دوباره و آخرت به زمان رجعت ذکر شده است. پس غافل مشو.

بنا بر این می‌توان واژه‌هایی مانند: الوَعْدُ، وعدالله، الوَعْدُ الْحَقُّ، الوَعْدُ الْحَسَنُ و مانند آن و همین‌طور ما وَعَدَ اللهُ و ما یوعدون و مانند آن را در موارد مناسب به وعده‌های خدا نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان و دشمنان‌شان تأویل نمود. همین‌طور می‌توان وعید و واژه‌های مترادف آن را به آن چه که خداوند به وسیله آن دشمنان ائمه علیهم السلام را تهدید کرده است، تأویل کرد. همچنین می‌توان روز موعود و میعاد و مانند آن را به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و زمان رجعت تفسیر نمود.

دلایل این تأویل، احادیثی است که بیشتر آنها در خلال تفسیر آیات خواهد آمد. در تفسیر فرات از ثمالی از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ» (۱) [که آن چه وعده داده شده اید راست است] آمده است که فرمود: آن چه که در باره علی علیه السلام به شما وعده داده می‌شود. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» (۲) [تا وقتی آن چه به آنان وعده داده می‌شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند] آمده است که فرمود: منظور از ساعه، خروج حضرت قائم علیه السلام است. در آن روز یعنی به هنگام قیام، حضرت قائم علیه السلام خواهند دانست که چه

ص: ۹۸۸

۱- [۱] - ذاریات/۵.

۲- [۲] - مریم/۷۵.

کسی جایگاه بدتری دارد. (ادامه روایت). (۱) از این حدیث استنباط می شود که روز موعود به معنای روز قیام حضرت قائم است بلکه دلالت آن ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد پیرامون آیه شریفه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا» (۲) [آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم] آمده است که فرمود: منظور از آن چه وعده داده شده، حضرت علی علیه السلام است که خداوند به او وعده داد که از دشمنانش در دنیا انتقام بگیرد و به او و اولیای او در آخرت، وعده بهشت را داد. پس خوب تأمل کن، تا مورد هر تأویل را متناسب با آن بدانی و خداوند هدایت کننده است.

وَقُود: وَقُود و مشتقات آن مانند مَوْقِدَه. در قاموس اللغه وَقَد به معنای هیزم و شعله آتش آمده است. از دیگر مشتقات آن وَقُود، موقود، تَوْقَد و استیقاد است. بدان که می توان تأویل واژه نار و مانند آن را در موارد مناسب برای تأویل وَقُود نیز به کار برد. و خداوند آگاه است.

وَلِدَان: وَلِدَان، وَلَد و آن چه به این معناست مانند والد، أولاد، ماوَلَمَد و مانند آن. در ادامه در باره این که مقصود از این که خداوند ولدی (فرزندی) برای خود گرفته است، چیست، صحبت خواهیم کرد.

بدان که احادیث زیادی وجود دارد که نشان می دهد، کلمه والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی تأویل می شود. وصی به امام حق یا به امام علی علیه السلام اطلاق می شود. از جمله این احادیث روایتی است که در کافی از امام رضا علیه السلام پیرامون صفات امام آمده است که فرمود: امام پدر دلسوز است (۳). (ادامه روایت). روایت دیگر، روایت أصبغ بن نباته است که به طور مفصل در باب سوم از فصل اول در همین گفتار سوم آمده است و استدلالی برای اطلاق والدین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیز به همراه دارد.

ص: ۹۸۹

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- [۲] - قصص/۶۱.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

حدیث دیگری نیز در کتاب بشاره المصطفی از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله فرموده است: من و تو، پدر این امت هستیم. (ادامه روایت). روایتی نیز در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از ابابصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از والدین می باشد و دیگری علی علیه السلام است. ابابصیر گفت: به حضرت عرض کردم که این مورد در کجای قرآن آمده است؟ حضرت فرمود: در آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱) [و به پدر و مادر احسان کنید]. (۲) در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: بهترین والدین شما و مستحق ترین آنان نسبت به شکرگذاری شما از آنها محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و حق ما بر شما از حق پدر و مادر واقعی تان بیشتر است. زیرا اگر از ما اطاعت کنید، شما را از آتش نجات می دهیم و به بهشت می رسانیم.

در همین تفسیر آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حق والدین برترش یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و درک کند حقوقی را که نسبت به پدر و مادر واقعی خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده است، هیچ ضرری به او نمی رساند، چرا که این دو با تلاش خود، آنها را راضی خواهند کرد. (ادامه روایت). احادیث بسیار دیگری نیز در این زمینه هست که در محل خود خواهد آمد.

در شرح واژه أب، أُمّ و این به طور کافی و وافی در این مورد که شیطان نیز به یک معنا، پدر کفّار و مخالفین می باشد، روایاتی ذکر شد. همچنین اشاره کردیم که فرزند کامل در ولایت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام، انسان مؤمن و مخلص می باشد و کامل ترین آنان ائمه علیهم السلام هستند. بلکه منظور از بنی اسرائیل و بنی ابراهیم حتی منظور از بنی آدم نیز ائمه علیهم السلام هستند. همان طور که در حدیثی که در شرح واژه سرّ خواهد آمد، می خوانیم: فرزند

ص: ۹۹۰

۱- [۱] - بقره/۸۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷.

آدم با فلانی و فلانی دوستی نمی کند. به آن چه که اشاره کردیم دقت تأمل کن و از روایاتی که در شرح واژه شرک آمد و نشان می داد مقصود از والدین، همان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه سلام الله علیها هستند و علت عاق شدن توسط آنها، دشمنی با ذریه ایشان یعنی ائمه علیهم السلام است غفلت مکن.

بدان بنا بر این تأویل، مراد از اولاد، تمام امت و مقصود از فرزندان عاق شده، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها می باشند و برترین فرزندان که عاق نشدند، احسان کنندگان به والدین هستند و نیز کسانی که از حیث حسب و نسب به ائمه علیهم السلام نزدیک تر می باشند، چرا که ائمه علیهم السلام از هر نظر، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام می باشند. اگر چه آنان نسبت به سایر امت ولدان (جوانان) محسوب می شوند. از این رو ولدان و اولاد که در برخی از آیات وارد شده، به آنان تأویل، شده است. همان طور که در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ» (۱) [سوگند به پدری (چنان) و آن کسی را که به وجود آورد] آمده است که فرمود: منظور از والد، امیرالمؤمنین علیه السلام و منظور از آن چه که زائید، همین امامان علیه السلام می باشند.

در تفسیر عیاشی از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از والد، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن چه که زاییده، ائمه علیهم السلام می باشند. پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن بیابی. همچنین بدان، اگر به حدیثی پیرامون آن چه که ذکر کردیم در تکمله فصل اول از همین گفتار رجوع کنی، غلو کنندگانی را می شناسی که برای ائمه علیهم السلام نوعی از حلول و اتحاد و مانند آن را قائل هستند. همچنین در بین آنان مخالفان ائمه علیهم السلام را می یابی که قائلند به این که خلفایشان به ویژه خلیفه اول و دوم، از برترین مقربین در پیشگاه خداوند می باشند و نیز برای گروهی از مشایخ خود و حتی بسیاری از افراد دیوانه، قائل به حلول و اتحاد هستند و این امر تا زمان حاضر

ص: ۹۹۱

در بین آنان رواج دارد و نیز درخواستی یافت که اینان همگی در زمره کسانی هستند که خداوند از قول آنان نقل می کند که گفتند، خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است و فقط تعابیر آنها و این که چه کسی را فرزند خدا قرار دادند، با هم تفاوت دارد. زیرا گروهی از یهودیان قائل شدند به این که عزیز پسر خداست و برخی از مسیحیان گفتند که مسیح پسر خدا است و از هر دو فرقه یهودیت و مسیحیت، جماعتی گفتند: ما پسران خدا و حبیب اویم. و این امر منجر به این شد که به حلول و اتحاد اعتقاد پیدا کردند و برای خود مقام والایی قائل شدند که در واقع از آن آنها نبود. گروهی از مشرکان نیز بر همین اساس گفتند ملائکه دختران خدا هستند. همچنین بر طبق آن چه که در تکمله یاد شده آمده است، غلو کنندگان شیعه نیز برای ائمه علیهم السلام، و مخالفان شیعه برای برخی از مشایخ خود و حتی برای برخی از افراد دیوانه قائل به حلول و اتحاد هستند. وانگهی، آنان با ادعای خلافت و وجوب اطاعت از کسانی که خداوند چنین مقامی را به آنان اعطا نکرده است به خداوند دروغ بستند و در این زمینه، همانند کسانی هستند که افرادی را فرزند خدا دانستند و به خداوند نسبتی دروغ دادند. بنا بر این می توان کسانی را که در قرآن آمده است برای خداوند فرزند قائل شدند، به همین گروه (مخالفان ائمه) تأویل نمود. تأیید این تأویل، مطلبی است که در تفسیر قمی پیرامون آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»^(۱) [و گفتند (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] آمده است که می گوید: منظور از این آیه، همان قول یهودیان به این که عزیز پسر خداست و قول مسیحیان که مسیح علیه السلام را پسر خدا می دانند و نیز اقوال غلو کنندگان پیرامون ائمه علیهم السلام می باشد^(۲). مؤلف گوید، منظور، الوهیت آنان و اتحادشان با خداوند است، چنان که در تکمله ذکر شد. شاید هم منظور از کلمه ائمه در آن روایت، امام به معنای مطلق باشد، در این صورت، این معنا شامل کسانی که قائل به امامت کسی که امام نیست، شده اند نیز می باشد. و خدا آگاه است و هدایت کننده است.

ص: ۹۹۲

۱- [۱] - بقره/۱۱۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱.

وتر: واژه وِتر تنها در سوره فجر آمده است و معنا و تأویل آن در شرح واژه شَفَع ذکر شد.

ورز: وِرز و اوزار. در قاموس اللغه وِرز به کسر واو به معنای گناه، سنگینی، سلاح و بارسنگین آمده است و جمع آن اوزار می باشد. وزیر، کسی است که وظایف سنگین پادشاه را تحمل می کند و با رأی و نظر خود به او کمک می کند.

همان طور که در تفسیر سوره طه خواهد آمد، دلالت احادیث بر این که علی علیه السلام وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله است فراوان می باشد. در مناقب از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِرزَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (۱) [و بار گرانت را از (دوش) تو برداشتیم باری که (گویی) پشت تو را شکست] آمده است که گفت: یعنی پشت تو را به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام قوی کرد (۲).

در شرح واژه ذَنْب، مفهوم گناه و معصیت انبیاء علیه السلام آمده است. در احادیث، وِرز کفر به ولایت تأویل شده است. همان طور که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند] فرمود: یعنی کافر شدن به ولایت را کامل کنند. ایشان همچنین پیرامون آیه شریفه «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۴) [و (نیز) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام بار کسانی که طرفدار آنان بودند را نیز بر دوش می کشند. در روایت دیگری پیرامون این آیه آمده است که یعنی غاصبان حق امیرالمؤمنین علیه السلام، گناهان کسانی که به آنان اقتدا کردند را بر دوش می کشند. ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ذَنْب و غیره آمده است. پس تأمل کن

ص: ۹۹۳

۱- [۱] - انشراح/ ۲ و ۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۲، ص ۷۹.

۳- [۳] - نحل/ ۲۵.

۴- [۴] - همان.

وَقَرَّ: وَقَرَّ به فتح واو به معنای سنگینی گوش و زایل شدن شنوایی است. پیش تر دلایل تأویل سنگینی گوش و این که مراد از آن دشواری پذیرش ولایت و گوش دادن به فضائل ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس تأمل کن.

وَسَوَسَّه: وَسَوَسَّه و واژه هایی که شامل معنای آن می شود. در شرح واژه زَرَع به طور کامل در باره آن بحث شد پس تأمل کن. برخی از ادله تأیید کننده آن در شرح واژه هَمَزَه و در سوره وَسَوَسَّه خواهد آمد. همچنین در شرح واژه روح دلایل این که وَسَوَسَّه نام شیطان می باشد، آمده است. در تأویل ناس نیز پیرامون آن سخن به میان آمد. پس تأمل کن.

وَسَيْطٍ: وَسَيْطٍ و وَسَيْطِي. در قاموس اللغة وَسَطٌ به معنای میان و مرکز هر چیز و کانون آن است. معنای امه وسطا در آیه شریفه «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (۱) [شما را امتی میانه قرار دادیم] امت میانه و برگزیده است. این واژه در سوره بقره آیه شریفه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (۲) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید] و آیه شریفه وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا آمده است.

در شرح واژه صلاه به دلایل تأویل الصلاه الوسطی به حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم. در شرح واژه اُمّه در باره تأویل الأُمّه الوُسْطَى به ائمه علیهم السلام سخن به میان آمد. شاید بتوان الأوسط را نیز در موارد مناسب به امام علیه السلام تأویل برد. پس تأمل کن.

مَوْعِظَةٌ: موعظه و واژه هایی که مشتمل بر این معناست مانند يَعِظُكُمْ و مانند آن. در قاموس اللغة وَعَظَةٌ به معنای سخن گفتن از ثواب و عقاب به گونه ای که موجب نرمی دل شود، آمده است. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ» (۳) [پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید] آمده است که فرمود: موعظه، همان توبه است. به نظر

ص: ۹۹۴

۱- [۱] - بقره/۱۴۳.

۲- [۲] - بقره/۲۳۷.

۳- [۳] - بقره/۲۷۵.

من بر هیچ کس پوشیده نیست که از بزرگ ترین گناهان، انکار ولایت و ترک آن می باشد. پس می توان موعظه را به توبه از آن و تمسک به ولایت تفسیر نمود.

در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: این آیه، این چنین نازل شده است: اگر آنها به پندی که در باره علی علیه السلام به آنان داده شد عمل می کردند برایشان بهتر بود (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

مَسْتَوْدَع: این واژه در سوره هود آیه شریفه «وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا» (۱) [و (او) قرار گاه و محل مردنش را می داند] و سوره انعام آیه شریفه «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (۲) [پس (برای شما) قرار گاه و محل امانتی (مقرر کرد)] آمده است. در روایتی مستقر به معنای کسی که ایمان در قلبش استقرار یافته و هیچ گاه از آن جدا نمی شود و مستودع به معنای کسی که مدتی ایمان را در قلب خود نگه می دارد و سپس از آن جدا می شود، معنا شده است. زبیر از زمره مستودعین به شمار می آید. (ادامه روایت). و دلالت آن روشن است. پس اندیشه کن.

سَعَه: واژه هایی که شامل معنای آن می باشد مانند موسع و مانند آن. در نهاییه وُشع و سَعَه به معنای توانگری و طاقت است و واسع، از اسماء الهی است که تمام فقیران را در بر می گیرد و رحمتش، شامل همه چیز است.

اجمالاً معنای سعه و غنا در بسیاری از موارد به یک چیز برمی گردد و تأویل غنا در شرح آن واژه آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا در موارد مناسب، پیاده کرد. در شرح واژه رحمه، معنای آیه شریفه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) آمده است و از آن استنباط می شود که عطای خداوند سبحان فقط اهل ولایت را شامل می شود. ادله تأیید کننده این مطلب در شرح واژه یسیر آمده است.

ص: ۹۹۵

۱- [۱] - هود/۶.

۲- [۲] - انعام/۹۸.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۶.

وَضَع: و آن چه به این معناست مانند وَضَع و امثال آن. وضع در اصل به معنای قرار دادن و نهادن در جایی و پایین بودن مرتبه و شأن می باشد و بیشتر استعمال آن در معنای اول است. در شرح واژه میزان خواهد آمد که می توان از اطلاق وضع به معنای نصب کردن و تمکن بخشیدن، تأویل «وضع میزان» به انتصاب امام را استنباط کرد. و شاید بتوان این تأویل را در موارد مناسب دیگر به کار برد و خداوند هدایت کننده است.

واقعه: در سوره واقعه و حاقه خواهد آمد که مراد از واقعه روز قیامت می باشد و هر چه که به این معنا باشد نیز همین طور است. در شرح واژه قیامه و واژه های دیگر دلایل تأویل آن به رجعت و مانند آن آمده است.

وَصَف: وَصِيف و مایصفون. در سوره انعام و صافات و سوره های دیگر خواهد آمد که می توان مراد از کلمه وصف را توصیف نکوهش شدگان دانست یعنی آن چه که دشمنان ائمه علیهم السلام در باره آن سخن می گویند. مضمون سخن آنها نیز این است که می گویند خداوند این امت را بدون تعیین امامی که بیان کننده احکام و امور دیگر باشد، رها کرده است، پس تأمل کن.

وُقُوف: وُقُوف و واژه هایی که به این معنا هستند مانند وَقُفُوا و امثال آن. وقوف در اصل به معنای حبس می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که خلائق به ویژه دشمنان ائمه علیهم السلام در روز قیامت برای سؤال شدن در باره ولایت از حرکت بازداشته می شوند، تاویل به دشمنان ائمه علیهم السلام در این مقام، مناسب تر است زیرا آنان معیار تأویل به شمار می روند. دلیل چنین تأویلی در شرح واژه سؤال آمده است.

مِثَاق: مِثَاق و مِثَاق و آن چه به این معناست. میثاق به معنای عهد و پیمان بسته شده است و بر وزن مِفْعَال و مشتق از وثیقه می باشد. در شرح واژه عَهْد، دلایل تأویل وثیقه و میثاق به پیمان و عهد ولایت، توحید و نبوت و تصدیق به آن که از خلائق گرفته شده، آمده است. همچنین در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي

وَأَثَقَكُمْ بِهِ^(۱) [و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و (نیز) پیمانی را که شما را به (انجام) آن متعهد گردانیده به یاد آورید] آمده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان ولایت را از آنها گرفت گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس آن پیمان را شکستند. (ادامه روایت). اخباری از این دست فراوان می باشد. همچنین در شرح واژه عُرْوَه، تفسیر العُرْوَةَ الْوُثْقَى آمده است.

وَدَّق: به معنای مَطَر (باران) است و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آوردیم. پس تأمل کن.

وَرَقَه: واژه ورقه در سوره انعام آیه شریفه «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ^(۲)» [و هیچ برگگی فرو نمی افتد] آمده است. در شرح واژه شَجَر به دلایل تأویل وَرَق به شیعیان اشاره کردیم. در تفسیر آیه فوق، تأویل سقوط ورقه به سقط جنین از شکم مادر خواهد آمد و شاید مراد از آن جنین، کسی باشد که اگر در قید حیات باقی می ماند، دوستدار ائمه علیهم السلام می بود. اما تعبیری مانند وَرَقُ الْجَنَّةِ و بَوْرَقُكُمْ که در قرآن آمده است، ظاهر این است که نمی توان همین تأویل را به ویژه در تعبیر دوم بدون تکلف زیاد، پیاده کرد و شاید تأویل بَوْرَقُكُمْ به همان تأویلی که در شرح واژه «درهم» و مانند آن آمده است مناسب تر باشد. پس مراد از بورقکم، همان تأویل است. پس اندیشه کن و خدا آگاه است.

تَوْفِيق: و کسی که موفق است. در شرح واژه خذلان، دلایل این که معنای توفیق الهی و مَوْفَّق و کسی که شامل آن می شود، همان دوستداران پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و کسانی که به آنان تمسک جستند می باشند، آمده است.

وابل: به معنای باران زیاد و فراوان می باشد و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آمده است.

ص: ۹۹۷

۱- [۱] - مائده/۷.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

وَبَالَ: وِبَالَ در لغت به معنای سنگینی و امر ناپسند و گناه می باشد و اجمالاً تأویل آن همان است که در تأویل وِزْر آمده است، پس تأمل کن.

وَجَل: وَجَل و کلماتی که مشتمل بر این معناست مانند: «وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ» (۱) [دلهاشان بترسد] و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که وَجَل به معنای خوف و خشیت است. و پیشتر به دلایل این که منظور از وَجَل، ترس مؤمنان از کوتاهی در اطاعت و ولایت است اشاره کردیم. پس تأمل کن.

وَسَيَلَه: این واژه در سوره مائده و بنی اسرائیل آمده است و معنای آن درجه و منزلت و هر آن چه که به وسیله آن، انسان به خداوند نزدیک می شود، می باشد. از حضرت علی علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه آن این است که درجه و منزلتی که خداوند به پیامبرش وعده داد، بالاترین پلکان بهشت و نهایت آرزو و بالاترین نقطه تقرب است که هزار پله دارد و مشرف بر تمام بهشت است و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام بر آن نشسته است و آن جایگاه را با نورش روشن کرده است و من در این هنگام بر پلکان رفیع هستم و آن پلکان، پایین تر از پلکان پیامبر است و انبیاء و رسولان بر پله های دیگر ایستاده اند. (ادامه روایت). از احادیث استنباط می شود که می توان وسیله را در هر معنایی که باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل برد. در کتاب واحده از طارق بن شهاب از علی علیه السلام آمده است که فرمود: ائمه آل محمد علیهم السلام همان وسیله رسیدن به خدا و حلقه اتصال عفو و بخشش او هستند. (داده روایت). در کتاب ریاض الجنان از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی که در آن فضائل خود و فضائل ائمه علیهم السلام را بر شمردند آمده است که فرمود: ما وسیله رسیدن به خدا هستیم. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ (و آنان را وسیله رسیدن به خشنودی خویش قرار دادی).

مؤلف گوید: تأویل این کلام همان است که بارها مطرح شد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام و ولایت و اطاعتشان علت حصول قرب الهی و بالا بردن درجه و

ص: ۹۹۸

منزلت می باشد و به وسیله آنان، انسان به بهشت می رسد و همین طور مقصود از وسیله ای که شرح داده شد آنان هستند، و دوستدارانشان به وسیله آنان می توانند از بهشت بهره مند شوند. پس تأمل کن.

صَلَّة: و آن چه که خداوند دستور به برقراری پیوند با آن را داده است. واژه صله اگر چه در قرآن نیامده است ولی واژه هایی که دلالت بر آن می کند در قرآن آمده است مانند: يَصِلُونَ. خلاصه معنای صله احسان و دلسوزی و بخشش مال و ترک قطع رابطه و آزار و دوری است.

درجه بندی صله رحم به ترتیب از فامیل های نزدیک تر به فامیل های دورتر است. برترین تمام صله رحم ها، صله رحم با رسول الله صلی الله علیه و آله به ویژه ائمه علیهم السلام است. همان طور که به طور مفصل در شرح واژه های قَطْع و رَحْم از آن بحث کردیم. از این رو است که در احادیث، آیه های صله به صله رحم با ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۱) [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند] آمده است که فرمودند: رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در روز قیامت به عرش بسته است و ارحام مؤمنین به ارحام آل محمد صلی الله علیه و آله متصل است و می گوید: خدایا هر کس که با ما رابطه برقرار کرد به ما وصل کن و هر کس که با ما قطع رابطه نمود از ما قطع کن.

در روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۲) [و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند] آمده است که فرمود: منظور صله رحم با امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام است. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «يَصِلُونَ مَا

ص: ۹۹۹

۱- [۱] - رعد/۲۱.

۲- [۲] - بقره/۲۷.

أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۱) آمده است که فرمود: منظور از آیه، صله رحم با نزدیکان است به این که متعهد با یکدیگر باشند و حقوق یکدیگر را ادا کنند و برترین رَحِم و واجب ترین آنها از نظر حق داشتن، رحم آل محمد است چرا که حق رحم ایشان، برتر و قطع کردن رابطه با آن، ویران کننده تر و زشت تر است.

امام باقر فرموده است: هر کس که ما را با نام هایمان بنامد و ما را با لقب هایمان صدا بزند و جز به هنگام ضرورت، مخالفین ما را با نام های ما نام نبرد و با القاب ما آنها را صدا نزند، این همان معنای صله است.

در کتاب محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ما صله رحم داشته باشد با رسول الله صلی الله علیه و آله صله رحم دارد و هر کس با رسول الله صلی الله علیه و آله صله رحم انجام دهد با خداوند تبارک و تعالی پیوند برقرار کرده است. (ادامه روایت). از این حدیث، امکان تأویل آیه هایی که بر صله و احسان به خدا و رسولش دلالت دارند به صله با امام، استنباط می شود. همان طور که ادله تأیید کننده آن در شرح واژه قرض آمد که در آنجا قرض حَسَن در آیه شریفه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (۲) [کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد] و مانند آن به صله رحم با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله تأویل برده شد. پس اندیشه کن. و غافل مشو از این که کسی که این رابطه را برقرار می کند، انسان مؤمن و شیعه و قائل به امامت ائمه علیهم السلام است، چون هیچ قطع رابطه ای بالاتر از انکار امامت آنان نیست. همان طور که این مطلب در تفسیر امام علیه السلام که اندکی پیش در شرح واژه قطع آمد به صراحت ذکر شده است. پس تأمل کن. بدان که در شرح واژه قَوْل دلایل تأویل آیه شریفه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» (۳) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم] به انتصاب امام بعد از امام آمده است. همچنین در شرح واژه وسیله نیز

ص: ۱۰۰۰

۱- [۱] - رعد/۲۱.

۲- [۲] - بقره/۲۴۵.

۳- [۳] - قصص/۵۱.

اشاره کردیم به این که ائمه علیهم السلام حلقه اتصال برای رسیدن به عفو و بخشش الهی هستند. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: ما حلقه اتصال برای رسیدن به رضایت الهی هستیم. وُضِّلَهُ چیزی است که انسان به وسیله آن به آن چه دلخواه اوست، وصل می شود. همه این مطالب، مؤید همان است که پیشتر بیان نمودیم، مبنی بر این که کسی که با آنها رابطه برقرار کند به خدا وصل می شود و امکان ندارد که کسی جز به وسیله آنان به خیری از سوی خدا برسد. پس تأمل کن.

وکیل: و آن چه مشتمل بر این معناست مانند توکل. بدان که وکیل همان کسی است که به او اعتماد شده و کارها به او واگذار شده است. در قاموس اللغه وَكَلَّ بِاللَّهِ، تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ اتَّكَلَّ به معنای تسلیم خدا شد، آمده است.

همچنین وَكَلَّ إِلَيْهِ الْأَمْرَ به معنای کار را به او وا گذاشت و به وی سپرد آمده است. پس معنای توکل بر خدا، قطع امید از تمام خلائق غیر از او می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز کسانی هستند که کلّیه امور از جانب خدا و به امر او بر آنها واگذار شده است. بنا بر این باید به آنان تسلیم شد و نه به غیر آنها که ادعای امامت می کنند، و باید تمام امور را به آنها واگذار کرد، چرا که واگذار کردن امور به آنان در حکم واگذار کردن امور به خدا می باشد زیرا آنان، دعوت کننده از سوی خدا هستند همان طور که بارها این مطلب تبیین شد.

بنابراین می توان وکیل را در موارد مناسب به امام و توکل بر خدا را به اطاعت از امام و تسلیم شدن به او تأویل برد. با این وجود شکی نیست در این که آنان، برترین کسانی هستند که بر خداوند تبارک و تعالی توکل کردند. پس مراد از توکل کنندگان بر خدا، تنها پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و شیعیان سابق و لاحق و نه غیر آنان می باشند. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

وَيْلٌ: در قاموس اللغه وَيْلٌ به معنای شرّ، کلمه عذاب، یا نام یک وادی یا چاه در جهنم یا دری از درهای جهنم آمده است. روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که وِیل، وادی ای در جهنم است که کافر به مدت چهل سال در آن می افتد. (ادامه روایت). بنا بر این می توان وِیل به معنای شرّ، جهنم و مانند آن را به

دشمنی با ائمه علیهم السلام و جهل به آنان و مانند آن در موارد مناسب تأویل برد. در کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی پیرامون کِیْل (بیمانه) این آیه را نازل کرده است «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (۱) [وای بر کم فروشان] و خداوند کلمه وِیْل را در مورد کسی به کار نمی برد جز آن که او را کافر بنامد. حضرت سپس آیه را خواند (۲) «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا» (۳) پس وای بر کسانی که کافر شدند] پس تأمل کن.

مُتَوَسِّمِينَ: این واژه تنها در سوره حجر آمده است. در تفسیر سوره حجر دلایل این که مراد از این واژه ائمه علیهم السلام یا ائمه و شیعیان آنان هستند، خواهد آمد. تَوْسُّمٌ در اصل به معنای زیرکی و فراست است گویی آنان تمام چیزها را با نشان و علامت آن می شناسند. در حدیثی این طور آمده است: از فراست شخص مؤمن بپرهیزید چرا که او را نور خدا می بیند. پس تأمل کن و از دلایل تأویل و سَم که در شرح واژه سَماء آمده است غافل مشو.

أَوْثَانٌ: اَوْثَانٌ جمع وَثْنٌ و به معنای بُت است. در شرح واژه فَحْشَاءٌ دلایل این که منظور از اَوْثَانٌ، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند آمده است. در تفسیر عیاشی آمده است که از امام صادق علیه السلام پیرامون دشمنان خدا سؤال شد. حضرت فرمود آنان چهار بت هستند. از حضرت پرسیده شد که آنان کیستند؟ حضرت فرمود: ابوالفَصِيل، رَمَعٌ، نَعْثَلٌ و معاویه و پیروان آنها، دشمنان خدا هستند و هر کس با اینان دشمنی کند با دشمنان خدا دشمنی کرده است. همان طور که در شرح واژه فَحْشَاءٌ آمده است، در برخی از روایت ها اَوْثَانٌ به بازی شطرنج و انواع قمار نیز به افراد ذکر شده تأویل برده شده است. پس درک کن.

وَزْنٌ: و میزان و آن چه به این معناست مانند: موازین، زُنُوبٌ و مانند آن. میزان هر چیزی است که با آن وزن می شود و مقادیر اشیاء به وسیله آن شناخته می شود تا

ص: ۱۰۰۲

۱- [۱] - مطفین/۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۳۶.

۳- [۳] - ص/۲۷.

به عدالت و انصاف رسانده شود. در احادیث، دلایل تأویل وَزَن و میزان به امام به ویژه علی علیه السلام و تأویل موازین به ائمه علیهم السلام و انبیا علیه السلام و اوصیای الهی آمده است. همچنین در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از آیه شریف «مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (۱) [هر کس که سنجیده هایش سنگین برآید] حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت و مراد از آیه شریفه «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (۲) [هر کس سنجیده هایش سبک برآید] آن سه و پیروان آنها می باشند.

در اینجا برخی از احادیث را که در بردارنده نکته ای می باشد می آوریم. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (۳) [و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت] آمده است که فرمود: منظور از السَّمَاء (آسمان)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از المیزان، حضرت علی علیه السلام می باشد که خداوند او را برای خلق، انتصاب نمود. همچنین پیرامون آیه شریفه «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» (۴) [تا مبادا از اندازه در گذرید] آمده است که معنای آن این است که از امام سرپیچی نکنید. همین طور در مورد آیه شریفه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» (۵) [و وزن را به انصاف برپا دارید] روایت شده که معنای آیه این است: امام را برای عدالت بر پا دارید. همچنین پیرامون آیه شریفه «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (۶) [و در سنجش مکاهید] آمده است که معنای آن به این صورت است: از حق امام نگاهید و به او ظلم نکنید. (۷) این روایت در کنز الفوائد نیز از امام صادق علیه السلام آمده است ولی حضرت در آن فرمود: منظور از رَفَعَ السَّمَاء (آسمان را

ص: ۱۰۰۳

۱- [۱] - قارعه/۶.

۲- [۲] - قارعه/۸.

۳- [۳] - رحمن/۷.

۴- [۴] - رحمن/۸.

۵- [۵] - رحمن/۹.

۶- [۶] - همان.

۷- [۷] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲.

برافراشت) این است که خداوند، پیامبر را گرفت و به سوی خود بالا برد و منظور از وَضَعَ الْمِيزَانَ این است که او علی را بعد از خود انتصاب نمود. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی می‌خوانیم: «أَنْتُمْ الْمَوَازِينُ الَّتِي نَصَبَهَا اللَّهُ لِتَهْدِيَبِ شَرِيْعَتِهِ» [شما میزان‌هایی هستید که خداوند، آنها را برای اصلاح شریعتش قرار داد] در مصباح الأنوار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من میزان دانش هستم و و علی دو کفه آن و حسن و حسین طناب‌های آن و فاطمه، شاهین آن می‌باشد و ائمه بعد از آنان، دوستداران، کینه‌توزان و دشمنانی را که خداوند آن را لعنت کند، وزن می‌کنند و مورد سنجش قرار می‌دهند.

در حدیث مرفوعی از همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَضَّحُ الْمَوَازِينَ الْقِسِيَطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱) [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم] آمده است که فرمود: منظور، انبیاء و اوصیاء می‌باشند. مؤلف گوید: آیه به این معنا است: ما انبیاء و اوصیاء را در دنیا تا روز قیامت انتصاب نمودیم و آنها مردم را در دنیا به سوی آن چه که برایشان در آخرت سودمند است راهنمایی کرده و در آن روز برایشان شفاعت می‌کنند و شاید تأویل میزان یوم القیامه (میزان روز قیامت)، خود انبیاء و اوصیاء باشد. شاید علت این تأویل آن باشد که آنها، صاحبان میزان و داوران در پیشگاه آن می‌باشند یا این که آنان در حقیقت، خود میزان در آن روز هستند. چرا که بیشتر نجات یافتن‌ها، به واسطه ولایت و اطاعت از آنان می‌باشد و میزان حقیقی بدون آن سودی نمی‌رساند. پس اندیشه کن. در برخی از متون زیارتی، چنین آمده است: یا میزان قِسِيَطِ اللهُ و یا میزان الأعمال و یا میزان الحِساب (یعنی ای میزان عدل الهی و ای میزان اعمال و ای میزان حساب). برخی از ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قِسط و موارد دیگر آمده است. در حدیث مرفوعی (۲) از ابو بکیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه‌های «وَيُلُّ»

ص: ۱۰۰۴

۱- [۱] - انبیاء/۴۷.

۲- [۲] - حدیث مرفوع: حدیثی است که از وسط سند آن یا آخر آن یک یا چند سند افتاده باشد و در آن بر لفظ «رفع» تصریح شده باشد. (مترجمان)

لِّلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»^(۱) [وای بر کم فروشان که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] آمده است که فرمود: منظور، کم دادن در خمس تو است ای محمد صلی الله علیه و آله، یعنی کسانی که برای گرفتن غنایم حق خویش می روند، به طور کامل حق خود را می گیرند ولی هنگامی که از آنان خمس آل محمد علیهم السلام طلب می شود از آن می کاهند. (ادامه روایت). از این حدیث استنباط می شود که می توان کِئیل (پیمانه) و میزان و وزن را به این معنا و مانند آن تأویل برد به طوری که اطلاق هر یک از آنها برطبق معنای لغوی حقیقی شان و مصداق ظاهری شان باشد. پس تأمل کن.

وَهْنٌ: و واژه هایی که به این معناست مانند وَهْنُوا و غیره. در قاموس اللغة وَهْنٌ به معنای ضعف در کار و عمل می باشد و أَوْهَنَهُ و وَهَنَهُ یعنی: او را سست کرد. دیگر مشتقات آن تُوهِنُ، واهِنُ و مَوْهُونٌ می باشند.

مَوْهُونٌ به معنای کسی است که قدرت و نیرویی ندارد. بدان، تأویل وَهْنٌ در برخی از آیات، سستی در امر ولایت و متعلقات آن می باشد. همچنان که این تأویل از احادیثی استنباط می شود که در ذیل آیاتی آمده است که این واژه در آنها به کار رفته است. پس غافل مشو.

وَجْهٌ: وَجْهٌ به صورت مفرد و جمع و نیز واژه هایی که مشتمل بر این کلمه است. در قاموس اللغة و کتاب های دیگر وَجْهٌ به معنای روی هر چیز آمده است. جمع وَجْهٌ، أُوجُهُ، و أُجُوهٌ و أُجُوهٌ می باشد. به نظر من این معنا، معنای غالب وجه است. از جمله آیاتی که وَجْهٌ در آن به این معنا آمده است آیه شریفه «أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ»^(۲) [پس آیا آن کس که (به جای دست ها) با چهره خود گزند عذاب را روز قیامت دفع می کند] می باشد.

در قاموس اللغة و کتاب های دیگر، معانی دیگری نیز برای وجه ذکر شده است

ص: ۱۰۰۵

۱- [۱] - مطففين / ۱ تا ۳

۲- [۲] - زمر / ۲۴

که از جمله آن جاه، قدر و منزلت و سرور قوم و قبیله می باشد. مثلاً گفته می شود: فِإِنَّ وَجْهَهُ وَجِيهٌ يَعْنِي: او صاحب جاه و منزلت و سرور قومش است. معنای دیگر وجه، ابتدای زمان است مانند آیه شریفه «وَجْهَ النَّهَارِ» (۱) یعنی ابتدای روز. معنای دیگر آن جهت است مانند آیه شریفه «...فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۲) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] یعنی جهت و سویی که به آن امر شده است. همین طور وَجْهٌ به ضم واو و وَجْهٌ به کسر واو به معنای کناره و ناحیه آمده است. مانند آیه شریفه «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا...» (۳) [و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند]. از دیگر معانی آن اراده و خواستن است مانند آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ...» (۴) [پس به سوی این دین پایدار روی بیاور] یعنی قصدت را و آیه شریفه «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ...» (۵) [من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم] یعنی عبادتم را قصد نمودم.

معنای دیگر آن ذاتِ شیء می باشد همان طور که گفته می شود: كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَكَ يَعْنِي خداوند خود تو را بزرگ بدارد. برخی گفته اند که وَجْهٌ در آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۶) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] نیز به همین معنا است. بدان که احادیث مستفیضی (۷) بر تأویل وجه الله به ائمه علیهم السلام به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دلالت دارند. چه بسا برخی از احادیث بر این دلالت دارند که مراد از وجه، ولایت ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان می باشد. ظاهر این است که معنا و مقصود همه این روایات، یکی است. همان

ص: ۱۰۰۶

۱- [۱] - آل عمران/۷۲.

۲- [۲] - بقره/۱۱۵.

۳- [۳] - بقره/۱۴۸.

۴- [۴] - روم/۳۰.

۵- [۵] - انعام/۷۲.

۶- [۶] - قصص/۸۸.

۷- [۷] - حدیث مستفیض آن است که راویان آن در هر مرتبه زیاد باشند و بیشتر علماء بر این نظرند که راویان در هر طبقه از سه نفر بیشتر باشند. (مترجمان)

طور که بارها مطرح شد.

شاید دلیل این تأویل روایتی باشد که آن را از توحید صدوق نقل خواهیم کرد که امام علیه السلام در آن فرمود: منظور از وجه الله، دین خدا است و رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا می باشند. (ادامه روایت). در شرح واژه دین نیز دلایل تأویل دین به ائمه علیهم السلام آمده است. احتمال دارد که این تأویل به این دلیل باشد که ائمه علیهم السلام در نزد خداوند دارای وجهه و قدر و منزلت هستند یا به این علت که آنان همان جهت و سویی هستند که خداوند امر کرد که به آن سو روی کرده شود، و این که توجه به خدا جز با توجه به سوی آنان میسر نمی شود، حتی عمل هیچ کس جز به وسیله آنان و با ولایت آنان قبول واقع نمی شود و به جز دین و طریقت آنان، همه چیز، باطل و نابود است و همه به جز آنان و شیعیان سابق و لاحقشان نابود و گمراه هستند. همان طور که روشن خواهد شد، بیشتر این دلایل از احادیث استنباط شده است. شاید بتوان وجه به معنای نفس را نیز از باب مجاز به ائمه علیهم السلام اطلاق نمود. دلایل استعمال مجاز در مانند این مورد، در شرح واژه نفس و در فصل هایی که در آنها به واژه نفس اشاره کردیم، آمده است. البته این مطلب تنها در مواردی که نصی می در خصوص آن آمده باشد جایز است؛ مانند آن چه که در شرح واژه نفس و در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و اندیشه کن و دچار توهم مشو. بدان بنا بر آن چه که گفتیم می توان وُجوه (چهره های) ستایش شده که در قرآن آمده است مانند وجه پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوه انبیاء و مؤمنین و مانند آن را نیز به ائمه علیهم السلام و ولایت شان تأویل برد. چرا که وجوه آنان همان دین است. همچنین می توان وجوه (چهره های) نکوهش شده مانند وجوه کفار و مانند آن را به رؤسای مخالفین ائمه علیهم السلام و امامان آنها و به پیروی آنها که آن، دینشان است تأویل برد. البته تمام این تأویل ها باید پس از در نظر گرفتن مناسبت مقام و جایگاه باشد حتی در برخی از موارد حتماً باید وجه را به معنای متعارفش گرفت. همان طور که این مطلب از برخی از احادیث روشن می شود. در اینجا برخی از احادیث را به عنوان شاهد مثالی برای این تأویل ذکر می کنیم. در باب

چهارم از فصل اول از گفتار اول از فصل دوم حدیث مفضل آمده است که بدین شرح می باشد: خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را راه و مسیر خود قرار داده است که هدایت از آن راه به دیگران منتقل می شود. (ادامه روایت).

در فصل پنجم از گفتار اول نیز حدیثی طولانی آمده که در آن از کلام خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در عالم، سخن به میان آمده است که فرمود: من شما را قرار دادم تا قبله شما قرار گیرم و از سوی شما طلب شوم. پس همه چیز جز وجه (جهت) من نبود است و شما وجه (جهت) من هستید که نه شما و نه دوستداران شما نبود نمی شوند.

در فصل سوم از گفتار دوم، دلایل این که منظور از وجه الله، ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است.

همچنین در شرح واژه صلاه حدیث امام علیه السلام نقل شد که فرمود: منظور از وجه الله که در آیه شریفه «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۱) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] آمده است، ما هستیم. (ادامه روایت). در توحید صدوق و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که از ایشان در باره آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۲) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] پرسیده شد. حضرت در جواب فرمود: منظور از وجهه، دین خدا است. سپس فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا و وجه الله هستند و ما دین خداییم که از طریق ما به دیگران انتقال داده می شود (۳). در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از وجه الله، ما هستیم که خداوند فرموده هر کس در روز قیامت اطاعت، موالات و دوستی با ما را به همراه داشته باشد هلاک نخواهد شد. همان وجهی که خداوند در باره آن فرمود: «كُلُّ

ص: ۱۰۰۸

۱- [۱] - بقره/۱۱۵.

۲- [۲] - قصص/۸۸.

۳- [۳] - توحید صدوق، ص ۱۵۱.

شَيْءٍ هَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی کسی از ما نخواهد مرد جز آن که کسی را از خود جانشین قرار می دهد و تا روز قیامت به همین شکل خواهد بود. در شرح واژه مکتب دلایل تأویل آیه شریفه «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ...»^(۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه قلب نیز از دلایل این که کب الوجه، کنایه از کرنش و تواضع است، سخن به میان آمد. این معنا نیز تأویل دیگری برای واژه وجه می باشد. شاید این تأویل به این که وجه به معنای اراده و خواست است برگردد. پس تأمل کن.

در شرح واژه اُذُنُ روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند، ایمان را بر جوارح بنی آدم واجب نمود و بین آنها تقسیم و پراکنده نمود. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از آن جوارح، وجه (صورت) انسان است که خداوند بر آن واجب نمود که ولایت را بپذیرد و سجده کند و نسبت به مؤمنین خوشرو باشد و به ولایت تمسک جوید. پس اگر پذیرفت، ظاهر این است که این وجه، همان وجه در مقام مدح است و عکس آن را باید به نقطه مقابل آن تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مشو.

وَحْيٍ: و ما أوحى و واژه هایی که شامل معنای وحی می شود مانند أوحى و غيره. در قاموس اللغة وحى به معنای اشاره، کنایه نوشته، پیغام، الهام، سخن پوشیده و هر آن چه که برای دیگری بفرستی، آمده است. در برخی از احادیث وحی به معنای الهام آمده است. همان طور که در تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ»^(۲) [و (یاد کن) هنگامی را که به حواریون وحی کردم] آمده است که فرمود: وحی در اینجا به معنای الهام است. از احادیث، تأویل آیه هایی مانند: ما أوحى الله و العذی أوحى به وحی که به ولایت، مربوط است، استنباط می شود. شاید بتوان آیات شبیه به آن را نیز به همین معنا تأویل برد. همان طور که تأویلی شبیه به این مورد در شرح «المنزل من

ص: ۱۰۰۹

۱- [۱] - ملك/ ۲۲.

۲- [۲] - مائده/ ۱۱۱.

الله» آمده است. بنا بر این وحی شیاطین و مانند آن به آن چه که آنان به دوستان خود القا می کنند که همان ترک ولایت و شبهه باطله در رد آن است، تأویل برده می شود. ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه هَمَزَه خواهد آمد. در اینجا به برخی از آن احادیث به منظور افزایش اطلاع و آگاهی بصیرت جویان اشاره می کنیم.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ»^(۱) [پس به آن چه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن] آمده است که فرمود: منظور، علی علیه السلام می باشد. همچنین حضرت پیرامون آیه شریفه «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»^(۲) [آنگاه به بنده اش آن چه را باید وحی کند وحی فرمود] فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون معنای آن وحی سؤال شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام آقا و سرور مؤمنان و امام متقین است. (ادامه روایت).

وادی: و اودیة. وادی مکانی است آب به وفور از آن سرازیر و در آن گسترده می شود. واژه وادی برای آب جاری به کار رفته است. در شرح واژه ماء، دلایل تفسیر اودیة در برخی از آیات به قلوب (دل ها) آمده است. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيْمُونَ»^(۳) [در هر وادی سرگردانند] آمده است که یعنی: به هر راهی می روند و مراد از آنان، دشمنان ائمه علیهم السلام است. از این تأویل ها، تأویل «وادی ائمن» استنباط می شود. در تفسیر سوره طه معنای ظاهری و باطنی وادی مقدس خواهد آمد. در شرح واژه مقدس نیز پیرامون معنای وادی مقدس سخن به میان آمد. پس غافل مشو. شاید بتوان معنای واژه های وادی و اودیة که در بالا ذکر شد را در موارد مناسب دیگر نیز به کار برد. پس تأمل کن.

ص: ۱۰۱۰

۱- [۱] - زخرف/۴۳.

۲- [۲] - نجم/۱۰.

۳- [۳] - شعراء/۲۲۵.

تَوْرَاه: تورات، کتاب حضرت موسی علیه السلام است. در گفتارهای سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که در تورات و کتاب های آسمانی دیگر، آسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و پیروی از آنان موجود بوده و علل عمده نازل شدن آن کتاب ها نیز به همین دلیل بوده و این که تکذیب ولایت در حکم تکذیب آن کتاب ها می باشد، آمده است. از این توضیح روشن می شود که علل اصلی تحریف تورات به دست یهودیان این بوده که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامی ائمه علیهم السلام و آن چه که بر ولایت آنان دلالت داشته، بیرون بکشند.

وَصِيَّةٌ: و واژه هایی که مشتمل بر معنای آن می شوند. در قاموس اللغة، أوصاه و وَصَاءٌ تَوْصِيَّةٌ به معنای «او را عهد و وصیت کرد» آمده است. اسم مصدر آن، وَصَايَةٌ می باشد. وَصِيَّةٌ به معنای چیزی که به آن وصیت و سفارش شده است می باشد. وصی کسی است که به او سفارش و وصیت می شود و جمع آن اوصیاء است.

بر هیچ پژوهشگر صاحب بصیرتی به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در مقدمات سابق ذکر کردیم، پوشیده نیست که بیشترین چیزی که خداوند به انبیا و امت هایشان وصیت کرد و همچنین انبیا به ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله، امت هایشان را به آن وصیت کردند، پس از تأکید بر اذعان به توحید و نبوت، ولایت و تمسک به آن و به ائمه علیهم السلام می باشد. حتی هر کدام از انبیا به دیگری پیرامون برپا کردن مسؤولیت های امامت و ترویج آن چه که به دین و ولایت مربوط می شود، وصیت کرده است و برترین آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. ولی به خاطر اطلاق شدن اسم نبی بر انبیا دیگر به آنان وصی گفته نمی شود. پس برترین اوصیا (وصیت شدگان)، امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از او ائمه علیهم السلام می باشند که از ذریه اویند. بنا بر این می توان آن چه در قرآن پیرامون وصیت خداوند و انبیائش آمده است را در موارد مناسب به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام و محبت آنان تأویل برد. پس تأمل کن و از دلایل تأویل آیه

شریفه «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» (۱) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] به آن چه که خداوند برای امام علیه السلام قرار داد و آن ثلثِ ثلثِ مال می باشد که در شرح واژه قُرْبَى آمده است، غافل مشو. بنا بر این می توان آن چه را که در باره وصایای مالی آمده است را در موارد مناسب به این شکل تأویل برد. و خدا می داند.

وَعَى: و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می شود مانند واعیه و غیره. وعی در اصل به معنای فهم و حفظ می باشد مثلاً گفته می شود: فِلاَنٌ أَوْعَى مِنْ فِلاَنٍ یعنی فلانی بافهم تر و با حافظه تر از فلانی است. همچنین گفته می شود: فِلاَنٌ وَاِعى الْقُرْآنَ یعنی فلانی حافظ قرآن است. وَعَاهُ یعنی درک کرد آن را با تصدیق قلبی و آگاهی به آن نه به صرف حفظ الفاظش. در شرح واژه اُذُن، تأویل اُذُن وَاِعى به گوش علی علیه السلام آمده است. پس فهمیدن و درک کردن، کار او است و او و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان فهمیم و حافظ و هوشیار هستند. پس اندیشه کن.

وَفَاه: و تَوَفَّى و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند يَتَوَفَّأَكُم و غیره. بدان که وفاه به معنای مرگ است و تَوَفَّى در بیشتر مواردش به معنای میراندن می باشد. چرا که این واژه در اصل به معنای پایان دادن به زندگی دنیوی و بقای ظاهری است و اطلاق آن بر غیر این معنا مانند خواب از باب مجاز است.

در شرح واژه های موت و حیاه تأویل واژه موت (مرگ) و إِمَاتَه (میراندن) آمده است. شاید بتوان آن تأویل ها را در موارد مناسب، در تأویل وفاه و تَوَفَّى نیز به کار برد. ولی این واژه در بیشتر موارد، به معنای متعارفش می باشد. پس تأمل کن.

مُوفُونَ: و واژه هایی که به این معناست مانند الَّذِينَ يُوْفُونَ و غیره که شامل معنای وفاء و ایفاء می شوند. در نهایی آمده است که وَفَى بِالشَّيْءِ، أَوْفَى و وَفَى هر سه به یک معنا است. وفا به معنای تمام و کمال می باشد. «أَوْفَى اللهُ وَدَمَّتْكَ» یعنی خدا به عهد تو وفا کرد و وَفَتْ دَمَّتْكَ یعنی به عهد تو وفا شد و «اسْتَوْفَيْتُ حَقِّي»

ص: ۱۰۱۲

یعنی حقم را تمام و کمال گرفتم. در قرآن وفاء والذین یوفون به عهد، عَقُود، نذر و مانند آن تأویل برده شده است.

در شرح واژه نذر و همچنین در شرح واژه های عهد و عقود و مانند آن آمده است که مراد از آنها عهدی می باشد که خدا از بندگانش گرفته و آن این است که پس از توحید و نبوت، به ولایت ایمان بیاورند و منظور از وفای به آن عهد و پیمان باقی ماندن بر سر ولایت و انکار نکردن آن است.

در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که منظور از ذمه الله (عهد خدا) و پیمان گرفتن در باره آن، عهد ولایت می باشد، آمده است. به برخی از ادله تأیید کننده این تفسیر در شرح واژه نقض اشاره کردیم. بنابراین وفا کنندگان به آن عهد، پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه انبیا، اوصیاء مؤمنان و شیعیان می باشند. همان طور که بارها این مطلب روشن شد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ» [گواهی می دهم که تو به عهد خدا وفا کردی]. بنا بر این آن دسته از آیات قرآن که بر وفای عهد خداوند، نسبت به مردم و خیر و شری که مستحق آن هستند، دلالت دارد، به ولایت و تمسک به آن یا ترک آن و امثال آن تأویل می شود. پس اندیشه کن.

تَقْوَى: تَقَاوَه، مُتَّقُونَ و واژه هایی که به این معنا هستند مانند اتَّقُوا، مَنْ اتَّقَى، الَّذِينَ يَتَّقُونَ و مانند آن که مشتمل بر معنای پرهیزکاری هستند. در لغت وَقَاهُ وَقَايَةً و واقیه به معنای حفظ کرد او را و مصون داشت، می باشد. وقایه چیزی است که بدان، چیز دیگر را مصون می دارند. همچنین واژه تَوَقَّيَه به معنای مصون داشتن و حفظ کردن می باشد. اتَّقَيْتُ الشَّيْءَ تَقِيَةً و تُقَاهَ به معنای حفظ کردم آن چیز را و مصون داشتم است. اسم مصدر آن تَقَوَى می باشد. تَقَى کسی است که نسبت به خدا ترسنده و پرهیزکار باشد. اهل تقوی کسانی هستند که به هنگام گناه، تقوی پیشه می کنند.

برخی گفته اند که تقوی در قرآن کریم به سه معنا آمده است: ۱. به معنای خشیت و ترس مانند آیه شریفه «وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»^(۱) [تنها از من پروا کنید]. ۲. به معنای

ص: ۱۰۱۳

طاعت و عبادت. ۳. به معنای منزّه ساختن دل از گناهان. گفته اند تقوای حقیقی، همین معنای سوم می باشد. اجمالاً تقوی و اتّقاء و مشتقات آن به معنای دوری از بدی و سوء و پرهیز از آن و مصون داشتن نفس از وسوسه ها می باشد. تقیه نیز به همین معنا است. چرا که تقیه، پوشاندن حق و به وجود آوردن غیر آن به منظور مصون ماندن از آزار و بدی می باشد و مُتقی کسی است که مقید به این امر است. از این رو است که در عرف شرع، بر واژه عدل، زاهد و بر واژه ورع، تارک معاصی اطلاق می شود. بر هیچ کس پوشیده نیست که از امور واضح و روشن این است که بزرگ ترین معاصی و سنگین ترین آنها ترک ولایت ائمه علیهم السلام و پیروی از دشمنان آنان است. چرا که تقوای کامل برای کسی است که از آن برحذر باشد و به ولایت تمسک جوید. از این رو است که متّقین و اهل تقوی و نظایر آن به حضرت علی علیه السلام، ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان و علمای شیعه تأویل برده شده است.

در احادیث تقوی به محبّت آنان، ولایت آنان و شناخت حقشان تأویل برده شده است. همچنین آن چه که در بردارنده معنای پرهیزکاری است مانند «اتَّقُوا اللَّهَ» (۱) [از خدا بپرهیزید] به پرهیز از ترک ولایت و ستم به آل محمد علیهم السلام و ولایت و دوستی با طاغوتیان و کتمان امر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پوشاندن علوم آنان از دوستانشان و افشای اسرار آنان برای دشمنانشان، تفسیر شده است. چرا که پرهیز از این امور، به منزله پرهیز از عذاب و گناهان و بدی و امر باطل بلکه به منزله پرهیز از کفر می باشد. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کسانی بودند که در تقوای الهی به حد کمال رسیده بودند، در برخی از روایات از آنان تعبیر به تقوی شده است، گویی آنان خود تقوایند. در اینجا چند روایت را به عنوان شاهد مثال برای آن چه که گفتیم می آوریم تا آگاهی و اطلاع بیشتری در درک و تفسیر هر مورد به آن چه که مناسب با آن است حاصل آید. و خداوند هدایت کننده است.

ص: ۱۰۱۴

در شرح واژه «فجار» دلایل تأویل مُتَّقین به حضرت علی علیه السلام آمده است. همچنین در شرح واژه کتاب به دلایل این که تنها انسانِ مؤمن و با تقوا است که دوستدار ائمه علیهم السلام می باشد، اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه کلمه، دلایل این که حضرت علی علیه السلام همان کلمه التقوی می باشد که خداوند، متقین را به او ملزم کرده است، گذشت. همان طور که خداوند در این آیه فرمود: «وَأَلْزَمَهُمُ كَلِمَةَ التَّقْوَى» (۱) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] در شرح واژه دعا نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام، همان دعوت کنندگان به سوی تقوایند، آمده است.

همچنین در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَنْتُمْ سَادَةُ الْمُتَّقِينَ وَ أَنْتُمْ ذُرُوءُ النَّهْيِ وَ التَّقَى» [یعنی شما مولای انسان های متقی هستید و شما خردمندان و باتقویان اید.] در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند، تقوا را به آنها عطا نمود و آنها همان انسان های باتقوایند. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَسَيَجْزِيهَا الْأَتْقَى» (۲) [و پاک رفتارتر (ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد] آمده است که فرمود: منظور از اتقی، حضرت علی علیه السلام و شیعیانِ اویند. در شرح واژه مال نیز حدیثی در این رابطه آمده است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ» (۳) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین که از شیعیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می باشند است. چرا که آنان در برابر انواع کفر، تقوا پیشه کرده و از آنها دوری کردند و از گناهان کبیره پرهیز کرده و آنها را ترک نمودند و از فاش نمودن اسرار الهی و اسرار ائمه علیهم السلام تقوی ورزیده و آنها را کتمان کردند و از پوشاندن علوم از اهل آن پرهیز کرده و آنها را در بین اهل آن نشر دادند. (ادامه روایت) همچنین دلالت این حدیث بر این که اتقاء نیز به معنای پرهیز از این امور

ص: ۱۰۱۵

۱- [۱] - فتح/۲۶.

۲- [۲] - لیل/۱۷.

۳- [۳] - بقره/۲.

می باشد، واضح و آشکار است.

در شرح واژه ذکر، دلایل تأویل متقین به عالمین (دانشمندان) آمده است. در کتاب مناقب به نقل از کتاب ابن حنبل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ای علی، محبت تو تقوا و ایمان است (۱). (ادامه روایت). در شرح واژه کلمه به دلایل تأویل کلمه التقوی به ولایت اشاره کردیم. از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَاتَّقُوا اللَّهَ» (۲) آمده است که فرمود: یعنی در ستم به آل محمد علیهم السلام و ترک ولایت آنان از خدا بپرهیزید. (ادامه روایت).

در کتاب برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى» (۳) [اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت] آمده است که فرمود: خمس را عطا نمود و از ولایت طاغوتیان پرهیز کرد. در شرح واژه عطا دلایل تأویل تقوی در آیه شریفه «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى» (۴) [او اهل پرهیزکاری است] به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا...» (۵) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] آمده است که فرمود: ما همان، بَرّ (نیکی) و تقوا و دروازه تقوا هستیم. پس تأمل کن. بدان از برخی احادیث استنباط می شود که وقایه الله (پرهیزکاری از خدا) تنها به معنای مصون ماندن از ضررهای دنیوی نیست بلکه عمده آن، مصون ماندن از گمراهی و رسیدن ضرر و آزار است. در کتاب عیون و کتاب محاسن و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَوْقَاةَ اللَّهِ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهَا» (۶) [پس خدا او را از عواقب سوء آن چه نیرنگ می کردند حمایت فرمود] که در باب حکایت مؤمن آل فرعون می باشد آمده است که

ص: ۱۰۱۶

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۰۲.

۳- [۳] - لیل/۵.

۴- [۴] - مدثر/۵۶.

۵- [۵] - آل عمران/۹۲.

۶- [۶] - غافر/۴۵.

فرمود: آیه در ظاهر به معنای بر او مسلط نشدند و او را تکه تکه نکردند می باشد ولی در معنا یعنی این که خداوند او را از این که آنان، وی را از دینش خارج کنند، مصون داشت.

پس تأمل کن و از دلالت آن چه که ذکر کردیم بر معنای تقیه و لزوم آن به ویژه نسبت به امر ولایت غافل مشو. همین طور در باره این مطلب در شرح واژه کتمان و واژه های دیگر اجمالاً سخن به میان آمد. همچنین آیه شریفه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (۱) [مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید] در سوره آل عمران بر آن دلالت دارد. تأویل آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ» (۲) [در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] در سوره حجرات نیز به همین ترتیب است. علمای اسلام اجمالاً بر لزوم تقیه اتفاق نظر دارند.

در احادیث آمده است: «لَادِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَهُ لَهُ» [کسی که تقیه ندارد، دین ندارد]. احادیث متواتر و صریح دیگری نیز پیرامون این که حکم تقیه تا قیام حضرت قائم علیه السلام باقی است و این که در همه چیز خون می توان تقیه کرد، آمده است. حتی تقیه در روایت های بسیاری از مخالفین ما نیز آمده است ولی آنان از روی عناد و دشمنی در برخی موارد آن را انکار می کنند. به طور مثال ابن حجر در شرح الأربعین نوری چنین آورده است: شیعیان و غیر آنان گمان کردند که بیعت ابوبکر، تقیه بود و بر جایز شمردن تقیه، آیه های شریفه «إِلَّا مَنْ أَكْرَه» (۳) و «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (۴) (که تُقاه در آیه دوم به شکل تَقِيَهُ نیز قرائت شده) را استدلال کردند.

همچنین به حدیثی استدلال می کنند که بدین شرح است: مردی از سران شرور عرب به در خانه پیامبر آمد و اجازه خواست تا به محضر آن حضرت برسد. پیش از دخول آن مرد، حضرت فرمود: چه مرد بدی است! سپس رسول الله صلی الله علیه و

ص: ۱۰۱۷

۱- [۱] - آل عمران/۲۸.

۲- [۲] - حجرات/۱۳.

۳- [۳] - نحل/۱۰۶.

۴- [۴] - آل عمران/۲۸.

آله اجازه ورود به او داد و با او به نرمی و چهره گشاده سخن گفت. پس از آن که آن مرد رفت از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد که وقتی از آن مرد سخن به میان آمد شما به بدی از او یاد کردی ولی وقتی که وارد خانه شد، شما با روی باز و نشاط با او به گفتگو پرداختی، این دوگانگی برای چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: از بدترین بندگان خدا، کسی است که مردم به خاطر پرهیز از شرارت او، وی را ناخوش دارند. (یعنی اگر من از او به بدی یاد کردم به این دلیل بود که همنشینی با آدم شرور و بد را دوست ندارم و حال که از همنشینی با او ناگزیر شدم، آن را با ناخوشی و عدم تمایل قلبی و تنها به دلیل پرهیز از شرارت او پذیرفتم.) ابن حجر در ادامه آورده است: تقیه در نزد ما (مخالفین شیعه) نیز اثبات شده است و هیچ کس بر سر اثبات آن نزاعی ندارد و علماء تنها به خاطر این که این لفظ از مستندات شیعه است از به کار بردن آن بیزارند و گرنه، همه از آن استفاده می کنند و برخی آن را مدارا و برخی آن را مصانعه (کار ساختگی) و برخی آن را عقل مغشی (عقل پوشیده) می نامند. و ادله شرعی ذکر شده و نیز ادله دیگر، بر اثبات تقیه دلالت دارد. بلکه نزاع تنها در اثبات آن برای علی علیه السلام است که آن به هیچ وجه قابل قبول نیست. همان طور که مشاهده می کنید، کلام ابن حجر سرشار از تعصب است در این که او چگونه به اثبات تقیه برای پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کرد ولی اثبات آن را برای حضرت علی علیه السلام نفی نمود.

در صحیح ترمذی و کتاب های دیگر از علقمه بن وائل بن حجر از پدرش آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در جواب مردی که از او سؤال کرد اگر فرمانروایانی بر ما مسلط شوند و از دادن حقمان خودداری کرده و حق خود را از ما طلب کنند وظیفه چیست؟ حضرت فرمود: بشنوید و اطاعت کنید چرا که آنها تنها باید به آن چه که بر عهده شان است عمل کنند و شما تنها باید به آن چه که بر عهده شماست عمل کنید.

ترمذی گفت: این حدیث، حسن و صحیح است و صلاحیت آن در اثبات تقیه بر هیچ کس پوشیده نیست و ابن حجر نیز آن را انکار نکرده است. اگر احادیث مخالفین شیعه که بر اثبات تقیه دلالت می کند را می آوریم، کلام طولانی می شد. به

همین دلیل، به همین مقدار اکتفا کردیم و احادیث بیشتر را در زمان تفسیر آیات خواهیم آورد. انشاء الله.

ولایه: والی، ولی، اولیاء، مؤلی، موالی و تعبیری که این معنا را می‌رسانند مانند وُلُوا و تَوَلَّوْا و واژه‌های دیگری که شامل معنای دوستی و ولایت می‌شوند. بدان که ولایه به فتح واو به معنای نصرت و یاری کردن ولایه به کسر واو به معنای فرمانروایی و پادشاهی مصدر ولیت به ضم واو است. برخی نیز گفته‌اند که ولایه به فتح واو و ولایه به کسر واو هر دو به معنای حکومت می‌باشد. تَوَلَّاهُ به معنای او را ولایت داد و تَوَلَّى الْأَمْرَ به معنای ملازم آن کار شد، است.

وَلَّى تَوَلَّيْهُ به معنای پشت کرد، نیز مانند تَوَلَّى می‌باشد. وَلَّى عَنْهُ یعنی از او دوری و کناره‌گیری کرد. أَوْلَى به معنای مستحق تر و شایسته تر است و والی هم معنای ولی می‌باشد و هر کسی که کاری را به عهده بگیرد، او ولی آن کار است. «ولی» در آیه شریفه «إِنَّمَا وَرَثَتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۱) [وَلِيَ شِمَا تَنْهَا خِذَا وَبِیَامِرِ اَوْسْتِ وَکَسَانِیْ کِه اِیْمَانِ اَوْرَدِه اَنْد] نیز به همین معنا است. همان طور که توضیح آن انشاء الله در سوره مائده خواهد آمد. «ولی» به معنای دوستدار، دوست، یاور، نزدیک و مانند آن نیز آمده است ولی در اصل به معنای بر عهده گرفتن و در دست گرفتن کار است. همان طور که این، معنای متبادر و متعارف آن می‌باشد. جمع ولی، اولیاء و جمع والی، وُلاه است. مَوَالِی جمع مَوَلَى می‌باشد و مَوَلَى در لغت دارای معانی نزدیک به هم می‌باشد.

یکی از معانی مَوَلَى، وَلِی و کسی که مستحق به امر است می‌باشد. مَوَلَى به این معنا، فراوان در قرآن آمده است. از جمله آن، آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ» (۲) [هَمَانَا خِذَاوَنْد مَوْلَاِی اَوْسْت] است که مولا به آن به معنای ولی او و کسی که متولی نگهداری و یاری او است می‌باشد. از موارد دیگر، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [یعنی هر کس که من ولی او

ص: ۱۰۱۹

۱- [۱] - مائده/۵۵.

۲- [۲] - تحریم/۴.

هستم، این علی ولی او است]. این معنا از قرینه فرمایش دیگر آن حضرت که فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» [آیا شایسته تر از شما به خودتان نیستم؟] استنباط می شود. علاوه بر این قرینه، واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله ولی آنان و متولی امورشان بود.

دلایل دیگری نیز بر این که مولی در این حدیث به معنای ولی است، موجود می باشد که در جای خود خواهد آمد. معانی دیگر مولی، مالک و بنده، مُعْتَق به کسر تاء (آزاد کننده) و مُعْتَق به فتح تاء (آزاد شده)، نعمت دهنده و نعمت داده شده، یاور، همنشین، دوستدار، پیرو، مهمان، شریک، نزدیک و فامیل مانند پسر عمو و نظایر آن، همسایه، هم پیمان و پشت می باشد. برخی از معانی مولی از دیگر معانی مشهورترند. پس از آگاهی از معانی این واژه ها، بدان تأویل آنها و واژه های مترادف شان، تنها در باره ائمه علیهم السلام و ولایتشان می باشد. همان طور که در فصول گذشته آمده است. همچنین از تأویل هر یک از واژه ها در جایش بحث خواهیم کرد. در اینجا به چند حدیث اشاره می کنیم که صلاحیت این را دارند که نمونه ای برای استنباط تأویل بسیاری از آیاتی که در بردارنده این واژه ها هستند، باشند.

در کشف الغمه و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (۱) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد] آمده است که فرمود: همانا ولایت علی علیه السلام همان ولایت خدا است. در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام، ولایت خدا است و اولیاء علی علیه السلام اولیاء خدا می باشند.

در کمال الدین از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: شیعیان منتظر ظهور حضرت قائم علیه السلام همان اولیاء الهی هستند که خداوند در قرآن، پیرامون آنان فرمود: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲) [نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد] در شرح واژه امر، دلایل این که ائمه آل محمد علیهم السلام،

ص: ۱۰۲۰

۱- [۱] - کهف/۴۴.

۲- [۲] - بقره/۲۶۲.

اولیاء الهی و مقرب درگاه پروردگار می باشند، آمده است. از این حدیث استنباط می شود که دشمنان ائمه علیهم السلام، اولیای شیطان و غیره می باشند.

در شرح واژه اخوان، روایت امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ وَالَى قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ جَنْسِهِمْ» [هر کس که با گروهی، دوستی کند، جزء آنان محسوب می شود اگر چه جنس متفاوتی داشته باشد]. همچنین در شرح واژه اتباع، دلایل این که هر کس با آل محمد علیهم السلام دوستی نماید به خاطر دوستی اش با آنان و پیروی از آنان به منزله یکی از آل محمد علیهم السلام شمرده می شود، آمده است.

در رجال نجاشی از مردی از انصار نقل شده است که گفت: من و اشعث کندی و جریر بجلی به بیرون شهر کوفه رفته بودیم. سوسماری از کنار ما گذشت. اشعث و جریر از باب کنایه و استهزای امیرالمؤمنین علیه السلام به سوسمار گفتند: درود بر تو ای امیرمؤمنان. آن مرد انصاری ماجرا را برای علی علیه السلام بازگو نمود. حضرت فرمود: آن دو را به حال خود رها کن که همان سوسمار، امام آنها در روز قیامت است. آیا این آیه قرآن را نشنیدی که می فرماید «تَوَلَّى مَا تَوَلَّى» (۱) [وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم] در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «فَلَمَّا صَيَّدَ وَ لَمَّا صَيَّلَى * وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (۲) [پس (گویند) تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت * بلکه تکذیب کرد و روی گردانید] آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را در روز غدیر به بیعت با علی علیه السلام فراخواند و آن چه را که بر او نازل شده بود به مردم ابلاغ کرد و مردم بازگشتند، معاویه بر مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری تکیه کرد و متکبرانه به سوی قوم خود بازگشته و گفت: ما هیچ گاه به ولایت علی علیه السلام اذعان نمی کنیم و گفته محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نخواهیم کرد. این گونه بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد (۳). در کافی از

ص: ۱۰۲۱

۱- [۱] - نساء/۱۱۵.

۲- [۲] - قیامت/۳۱ و ۳۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۹.

امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رِسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۱) [پس اگر روی گردانید بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن (پیام) آشکار است] آمده است که فرمود: آگاه باشید که تنها دلیل هلاک انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

در معانی الأخبار از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: مردم سه دسته اند: ۱. عرب ها ۲. اولیاء ۳. کافران، منظور از عرب ها ما (ائمه) هستیم و اولیاء کسانی هستند که با ما دوستی نمودند و کافران، کسانی هستند که از ما براءت جسته و دشمنان ما می باشند. در تفسیر سوره مائده آیه شریفه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۲) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۳) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] و آیات بی شمار دیگر، دلایل این که ائمه علیهم السلام، ولی انسان ها و متولی امور آنها و شایسته تر از آنان به خودشان و مانند آن می باشند و این که حضرت علی علیه السلام، مولای هر مرد و زن مؤمن است، خواهد آمد.

احادیث دیگری نیز در این رابطه، پیش از این در شرح واژه کفر آمده است. در بصائر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما، ولی امر خداییم و از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ائمه علیهم السلام ولی امر من و پاسدار علم من می باشند. (ادامه روایت). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اهل بیت را پس از تو، بیرقی از تو و اولیای امر من و اهل استنباط علم خویش قرار دادم. (ادامه روایت).

ص: ۱۰۲۲

۱- [۱] - مائده/۹۲.

۲- [۲] - مائده/۶۷.

۳- [۳] - مائده/۵۵.

دلایل این که مراد از اولی الامر در آیه شریفه سوره نساء «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]. و غیر آن، ائمه علیهم السلام می باشند، خواهد آمد. در قرآن اطلاق واژه مَوْلَى بر رؤسای مخالفین ما بلکه بر خود مخالفین نیز آمده است. چرا که هر یک از آنان به زعم خودشان از باب تابعیت و متبوعیت. مولای دیگری می باشد. همان طور که این مطلب در سوره دخان آیه شریفه «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى»^(۲) [همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند] و غیر آن خواهد آمد. همچنین حدیثی در این رابطه در شرح واژه هجرت می آید. پس تأمل کن و غافل مشو و خدا هدایت کننده است.

ص: ۱۰۲۳

۱- [۱] - نساء/۵۹.

۲- [۲] - دخان/۴۱.

هُزْءٌ: هُزْءٌ و مُسْتَهْزِؤُونَ و واژه های مترادف آن که شامل معنای استهزا می شوند مانند: اسْتَهْزَأُوا و مانند آن. در قاموس اللغه هَزَأَ (بر وزن مَنَعَ) مِنْهُ و بِهِ هُزْءٌ و هُزُؤًا به معنای او را به سخره گرفت آمده است. تَهَزَّأَ و اسْتَهْزَأَ نیز به همین معنا است. در احادیث، مَسْتَهْزِئِينَ (مسخره کنندگان) و واژه های مترادف آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و افرادی از بنی امیه و منافقان که علی علیه السلام و یا حتی رسول الله صلی الله علیه و آله را در منصوب کردن حضرت علی علیه السلام به سخره می گرفتند و همچنین به کسانی که عذاب زمان رجعت را مسخره می کنند، تأویل برده شده است.

اجمالاً- هر کس که اموری را که به ائمه علیهم السلام و طریقت آنان و شیعیان‌شان مربوط است را به سخره بگیرد، داخل در مفهوم مستهزئین می باشند. همان طور که در شرح واژه سخریه آمده است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: افرادی از قاریان قرآن که وارد آتش می شوند، از کسانی هستند که آیات خدا را به باد سخره می گیرند. (ادامه روایت). شاید مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که همه مسلمانانی که به ائمه علیهم السلام که همان آیات خدا هستند، اعتقاد ندارند وارد آتش می شوند. در شرح واژه مجرمین، دلایل این که مراد از مستهزئین (مسخره کنندگان)، بنی امیه و منافقینی می باشند که حضرت علی علیه السلام را مسخره می نمودند، آمده است. در تفسیر مقاتل از ابوحنیفه پیرامون آیه شریفه «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»^(۱) [ما فقط (آنان را) ریشخند می کنیم] آمده است که

ص: ۱۰۲۴

گفت: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب آن حضرت می باشند. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «مَا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ» (۱) [آنچه را که به ریشخند می گرفتند به آنان خواهد رسید] آمده است: منظور عذاب در زمان رجعت است.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ اسْتَهْزَؤُوا بِرَسُولِكَ» [خدایا کسانی را که پیامبرت را به تمسخر گرفتند، لعنت کن]. در تفسیر سوره بقره آیه شریفه «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (۲) خواهد آمد که منظور این است که خداوند، کفار و دشمنان حضرت علی علیه السلام را به تمسخر می گیرد.

در شرح واژه سخریه دلایل صریح این که آن، به معنای مجازاتی برای به تمسخر گرفتن می باشد، آمده است. همچنین در سوره مطففین آیه شریفه «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ» (۳) [امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند] دلایل این که علی علیه السلام، در روز قیامت، دشمنانش و بت های آنان را به تمسخر می گیرند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

هُود: هود، پیامبری است که در قوم عاد مبعوث شد و آنان را به توحید، نبوت و ولایت فراخواند. در شرح واژه عاد به برخی از ماجراهای قوم وی اشاره شد و در سوره هود به طور مفصل خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که خداوند، همه پیامبران را بعد از آن که از آنان به ولایت اقرار گرفت، مبعوث کرد و این که بعثت انبیا نیز به همین منظور بوده آمده است. پس تأمل کن.

يَهُود: يهود و الذين هادوا در قرآن به کار رفته است. برخی گفته اند که يهود از واژه هَوَادَه به معنای آرامش و صلح مشتق شده است. برخی نیز وجه دیگری را ذکر کرده اند. يهود به پیروان موسی علیه السلام گفته می شود. همچنین در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، احادیثی پیرامون این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، انسان را به دین يهود و مسیحیت ملحق می کند و دشمنان ائمه علیهم السلام، يهودی یا

ص: ۱۰۲۵

۱- [۱] - شعراء/۶.

۲- [۲] - بقره/۱۵.

۳- [۳] - مطففین/۳۴.

کشی از ابن عباس نقل کرده است که به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از چند گروه که از جمله آنان گروه مرجئه می باشد، تبری جوی. مرجئه، کسانی هستند که در دینشان به مانند یهود می باشند. کشی همچنین از بکر بن صالح نقل کرده است که فرمود: امام رضا علیه السلام فرمود: گروه واقفه شأن نزول آیه شریفه «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»^(۱) [و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و به (سزای) آن چه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است] می باشند. چرا که آنان ادعا می کردند که هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد و خداوند در جواب آنان این آیه را نازل کرد «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ». منظور از واژه «یَد» در معنای باطن قرآن، امام است و به سخن آنان که می گفتند هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد، مربوط می شود. وجه شبه مخالفین ما به یهود، در شرح واژه عَجَل و همین طور در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. بنا بر این می توان آن چه در باب یهود آمده است را به برخی از مخالفین ما یا به همه آنان تأویل برد.

هَجْر: هَجْر (جدایی) و مُهاجرین و واژه های مترادف آن که شامل معنای هجرت و شامل معنای هَجْر به ضم هاء (سخن زشت) می شوند مانند «الذین هاجروا» و یهجرون و مانند آن. هَجْر به ضم هاء به معنای هذیان و سخن زشت می باشد و هَجْر به فتح ها و هجران به کسرها به معنای رهایی و دوری است. اسم مصدر آن هِجْرَةٌ است. هَجْرَ الشَّرْكَ یعنی آن را در هجرت رها کرد. مُهاجره یعنی رفتن از سرزمینی به سوی سرزمینی دیگر.

وجه تسمیه مهاجرین نیز به همین علت است چرا که آنان از سرزمینشان مهاجرت کرده و آن را رها نمودند و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. هر هجرتی که برای هدفی دینی مانند طلب دانش یا حج یا فرار کردن به سرزمینی که

طاعت یا زهد در دنیا، در آن بیشتر باشد، هجرت به سوی خدا و رسولش محسوب می شود. همان طور که این مطلب از توضیحاتی که در سوره نساء و سوره توبه آیه های شریفه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (۱) [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید] و «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ» (۲) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] خواهد آمد، روشن خواهد شد.

همچنین در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: تنها به کسی مهاجر اطلاق می شود که حجت بر روی زمین را بشناسد. پس هر کس حجت بر روی زمین را شناخت و به آن اذعان کرد او مهاجر است. ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ارض آمده است که در آنجا سیر کردن و مهاجرت کردن بر روی زمین به اندیشه و تدبّر در قرآن و دین، تأویل برده شده است. بنابراین عمده تأویل هجره، ترک و رهایی از پیروی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام می باشد چرا که ولایت ائمه علیهم السلام مصداق هجرت معنوی و روح مهاجرت دینی است. از این رو در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: هر کس وارد دین اسلام شود و ادعای ولایت غیر آن را بکند بعد از مهاجرتش، دوباره به جایگاه نخست، بازگشته است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به وطن بازآمده بعد از مهاجرت، همان کسی است که پس از شناخت ولایت ائمه علیهم السلام آن را رها کند.

همچنین در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: مهاجر، کسی است که از سیئات (بدی ها) دوری کرده و به سوی خدا توبه کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که ریشه اصلی تمام سیئات و بزرگ ترین، آنها ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. بله، اگر امکان داشته باشد، بعید نیست که بتوان

ص: ۱۰۲۷

۱- [۱] - نساء/۱۰۰.

۲- [۲] - توبه/۹.

هجرت معنوی و ظاهری را رسیدن به محضر امام علیه السلام دانست. همان طور که تلاش یاران ائمه علیهم السلام در زمان شان این گونه بود، به طوری که هر یک از آنان همه ساله به حج رفته و به حضور امام می رسیدند و علوم دینشان را از او می پرسیدند و پس از آن به دیار خود باز می گشتند، یا این که به سوی راویان احادیث آنان مهاجرت می کردند یا اگر برایشان امکان دیدار با آنان فراهم نمی شد، به سوی بارگاه های شریفشان هجرت می کردند.

در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱) [و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده اند] آمده است که فرمود: شأن نزول این آیه، علی علیه السلام می باشد. برخی از ادله تأیید کننده این تأویل در مقدمات سابق آمده است. از جمله آن، حدیث زندیق است که در فصل سوم از گفتار دوم پیرامون آیه شریفه «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^(۲) [و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر] ذکر شده و می گوید: منظور از آیه، این است که خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش امر کرد که از مراعات زیاد حال منافقین و دشمنان علی علیه السلام و نشانیدن آنان در اطراف خود دوری کند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَلْتَمِسُ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِي الْهَجْرَةِ إِلَيْكَ» [از تو ثابت قدم بودن در مهاجرت به سویت را می خواهم] پس تأمل کن و از مواردی که در قرآن هجر به معنای هذیان آمده است، غافل مشو مانند: آیه شریفه سوره مؤمنون «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»^(۳) [و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید] یعنی شبانه، هذیان می گفتند. بر هیچ کس پوشیده نیست که عمده هذیان و سخنان قبیح، پیرامون ترک ولایت و تمسک به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از دشمنان آنان است. همان طور که در برخی از احادیث آمده که بدترین مجالس، مجالسی است که خالی از ذکر ائمه علیهم السلام و

ص: ۱۰۲۸

۱- [۱] - حج/ ۵۸.

۲- [۲] - مزمل/ ۱۰.

۳- [۳] - مؤمنون/ ۶۷.

نشر فضائل آنان باشد. در شرح واژه سامر، مقداری پیرامون این موضوع سخن گفتیم. پس تأمل کن.

هُمَزَةٌ: وَ هَمَزَاتٌ وَ هَمَّازٌ. واژه هَمَزَةٌ در سوره هُمَزَةٌ آیه شریفه «وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^(۱) [وای بر هر بدگوی عیب جوئی] آمده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه آمده است که فرمود: یعنی کسانی که در حق آل محمد علیهم السلام بدگویی و عیبجویی کردند و در جایگاهی نشستند که آل محمد علیهم السلام به آن سزاوارتر بودند. به نظر من بیشتر لغت دانان، هَمَزٌ، لَمَزٌ و غَمَزٌ را به یک معنا یعنی طعنه زدن به دیگران و عیب کردن به آنان بدون حق می دانند.

برخی گفته اند که هَمَزَةٌ به کسی گفته می شود که هم نشینش را با کلام می آزارد و لَمَزَةٌ کسی است که با سروچشمش اشاره می کند. در هر حال براساس این معانی، برای توجیه معنای این حدیث به تکلف و دشواری برمی خوریم. ولی در صحاح هَمَزَةٌ به معنای او را راند و دور کرد و (قَوْس هَمَزٌ) به معنای کمانی که تیر را بسیار دور می اندازد، آمده است.

در نهایت قَدْ هَمَزْتُهُ به او را دور کردم و راندم ترجمه شده است. بنابراین معنا که هَمَزٌ و لَمَزٌ به معنای دور کردن چیزی از چیزی باشد می توان حدیث فوق را بدون تکلف و دشواری ترجمه نمود. پس ترجمه حدیث این گونه است: کسانی که حقوق آل محمد علیهم السلام را از آنها دور کردند و سلب نمودند و برجایگاهی تکیه زدند که آل محمد علیهم السلام به آن جایگاه، شایسته تر و سزاوارتر از آنان بودند. پس تأمل کن.

همچنین هَمَزَاتٌ در سوره مؤمنون آیه شریفه «أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»^(۲) [از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم] آمده است که به معنای وسوسه ها، سیخک زدن ها و غمزه های آنان می باشد. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: منظور از

ص: ۱۰۲۹

۱- [۱] - همزه/۱.

۲- [۲] - مؤمنون/۹۷.

هَمَزَةُ الشَّيَاطِينِ، كينه و دشمنی ما اهل بیت علیهم السلام است که شیاطین آنها را در دل ها القا می کنند. (ادامه روایت). هَمَّاز در سوره قلم آیه شریفه «هَمَّازٍ مَّشَاءٍ نَمِيمٍ» (۱) [که] عیجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد] آمده است. دلایل تأویل هَمَّاز به هَمَزَات خواهد آمد. پس غافل مشو.

هَبُوطٌ: هَبُوط و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می باشند. شاید بتوان تأویل هایی را که در شرح واژه صعود آمده است، برای برخی از موارد واژه هبوط اگر مناسب باشد به کار برد.

هَجَّعٌ: هَجَّع آن چه به این معناست مانند يَهْجَعُونَ. هَجَّع به معنای خوابیدن می باشد. پس تأویل آن همان است که در شرح واژه نَوْم آمده.

تَهْلِكُهُ: تَهْلِكُهُ، هَالِكٌ، مُهْلِكٌ و واژه هایی که این معنا را می رساند و شامل معنای نابودی و نابود کردن می شود مانند: مَنْ هَلَكَ، أَهْلَكْنَا و نظایر آن. در کتاب ابانہ تلعبیری از علمای اهل سنت و کتاب ابن عقده و فضائل احمد بن حنبل از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكِ» (۲) [و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید] آمده است که فرمود: از ولایت ما عدول نکنید که در نتیجه در دنیا و آخرت هلاک می شوید.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «وَهَلَكٌ مَنْ عَادَاكُمْ» [کسی که با شما دشمنی ورزید نابود شد] در احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام آمده است که این دو بزرگوار در توصیف ائمه علیهم السلام فرموده اند: کسی که با شما دشمنی ورزد، نیست و نابود است.

در مقدمات سابق و همچنین در شرح واژه تفریق به صورت مفصل از اثبات این معنا و این که هر کس که امامی اثناعشری نباشد، نیست و نابود است، سخن به میان آمد. پس مراد از هلاکت و نابودی، نابودی معنوی و نه جسمانی است یعنی گمراهی ای که به هلاکت ابدی منتهی شود که همان «خُلُودُ النَّارِ» [باقی ماندن در

ص: ۱۰۳۰

۱- [۱] - قلم/۱۱.

۲- [۲] - بقره/۱۹۵.

آتش جهنم برای همیشه] است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مؤت و حیا و واژه های دیگر آمد. پس منظور از نابود کردن، همان گمراه کردن است. البته نه در مواردی که اهلاک و نابود کردن به خدا نسبت داده شده است. چرا که در بیشتر این موارد، به معنای عذابی می باشد که موجب نابودی و ریشه کن شدن در دنیا شده است. البته این عذاب و نابود کردن نیز به خاطر این بود که آن قوم، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را رها کرده و آن را نپذیرفتند، اگر چه این عذاب در امت های سابق آمده است. دلیل آن، همان است که پیش تر به آن اشاره کردیم، مبنی بر این که ولایت بر تمام امت ها واجب بود بلکه عمده تکالیف آنها، ولایت، توحید و نبوت بوده است. در شرح واژه ولایت روایتی را از امام صادق علیه السلام آوردیم که فرمود: تنها دلیل هلاک و نابودی انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

بنابراین مُهْلِكُونَ به فتح لام (هلاک شدگان) همان کسانی هستند که به خاطر ترک ولایت گرفتار و مبتلا شده اند. همان طور که این مطلب روشن و تبیین شد. حتی می توان گفت مراد امام صادق علیه السلام در حدیث تَهْلِكُ که فرمود: «فَتَهْلِكُنَا فِي الدُّنْيَا» [پس هلاک می کنی ما را در دنیا]، هلاکت و نابودی ظاهری نیز می باشد. همان طور که در این زمانه نمونه هایی از مسخ و نظایر آن را مشاهده می کنیم. چرا که در این عصر نیز بسیاری از مخالفین ما در حقیقت به صورت الاغ، سگ و نظایر آن درآمدند. همان طور که دلیل آن در شرح واژه حمار و واژه های دیگر آمده است. اما در برخی از مواردی که نابود و هلاک کردن به خدا نسبت داده شده، احتمال می رود که مراد این باشد که چون آنها ولایت را رها کردند، خدا نیز آنان را رها کرده است و آنان را به خودشان واگذار کرده است و همین سبب هلاکت ابدی آنان شده است. همان طور که وقتی گفته می شود آنها به دست خودشان نابود شدند، در بسیاری از موارد به همین معنا است. توضیحاتی در این رابطه در شرح واژه ضلاله آمده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

أَهْلٌ: إهلال در اصل به معنای بالا بردن صدا است. «ما أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ»^(۱) به معنای قربانی است که با نام غیر خدا ذبح شده است. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است، تحریم خوردن حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده، نزد خداوند سبک تر است از این که در غیر موارد لزوم تقیه، عقد نکاح یا نماز جماعتی را با اسامی دشمنان ما که غاصبان حق ما هستند، ببندید. همان طور که خداوند سبحان پیرامون هر کس که نه از روی جور و عداوت بلکه از روی تقیه مجبور به ارتکاب برخی محرمات شود فرمود: لا- إثمٌ علیه (یعنی گناهی بر او نیست). ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه باغی و مضطر آمده است. پس تأمل کن.

أَهْلَةٌ: این واژه در سوره بقره آمده است. در شرح واژه نهر آمده است که می توان اهله را به ائمه علیهم السلام تأویل برد. پس تأمل کن.

هامان: هامان، وزیر فرعون بود و مانع اطاعت وی از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام شد. در احادیث فراوانی که پیرامون آیه شریف سوره قصص «وَأُتْرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا»^(۲) [به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] آمده است، منظور از هامان را همین معنا می دانند. ولی در روایت مفضل از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از فرعون و هامان، تیم و عدی می باشد. (ادامه روایت). ادله تأیید کننده این تأویل در شرح واژه فرعون آمده است. همچنین در شرح واژه فرعون دلایل تأویل هامان به زیاد بن ابیه و نیز تأویل آن به عمرو عاص و دیگر سران و یاوران حُکام جور آمده است. همچنین در آنجا دلایل تأویل فرعون به معاویه و حاکمانی که دشمن ائمه علیهم السلام و شیعیانشان بودند، آمده است. پس تأمل کن.

هارون: هارون، برادر، وزیر و جانشین موسی علیه السلام بود. از احادیث متواتر روشن می شود که حضرت علی علیه السلام در امت اسلام نسبت به پیامبر

ص: ۱۰۳۲

۱- [۱] - مائده/۳.

۲- [۲] - قصص/۶۱.

صلی الله علیه و آله، به مانند هارون علیه السلام به موسی علیه السلام در قوم بنی اسرائیل است. در شرح واژه وزیر و نیز در فصل سوم از گفتار اول و در موارد دیگر، در این رابطه سخن به میان آمد. پس غافل مشو.

مُهَيِّمِن: مُهَيِّمِن به معنای گواه، مراقب، حافظ، امین، شخص مورد اعتماد و کسی که متولی امور خلائق است، می باشد. تأویل هر یک از معانی آن از توضیحاتی که پیشتر آمده است، روشن می شود. پس تأمل کن.

هُوْن: و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند مُهَان (خوار شده) و مَهِين (خوار کننده) و غیره. هُون به ضَمّ هاء، خواری و رسوایی است و هَوَان و مَهَانَه نیز به همین معنا است. هُون به فتح هاء به معنای آرامش و وقار و نیز به معنای مرد حقیر می باشد. هَانَ هَوْنًا یعنی آسان شد.

دیگر مشتقات آن هَيِّن و أَهْوَن است. بیشتر این معانی در قرآن آمده است. همچنین ظاهر این است که خواری و رسوایی کامل از جانب خدا به ویژه در زمان رجعت و روز قیامت، مخصوص رها کننده ولایت و دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. در شرح واژه ثمود و واژه های دیگر دلایل تأویل عذاب هون (عذاب خوار کننده و تحقیر آمیز) به شمشیر حضرت قائم علیه السلام آمده است. در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَعَيَاذُ الرَّحْمَنِ الَّذِي يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (۱) [و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند] آمده است که فرمودند: منظور از عباد الرحمن در آیه، همان ائمه علیهم السلام می باشند که از ترس دشمنانشان با ترس و احتیاط بر روی زمین راه می روند. از این حدیث و حدیثی که در شرح واژه ثمود آمد، استنباط می شود که می توان آیات دیگری را که شامل این واژه و واژه های مترادف آن می شوند مانند واژه «عذاب مهین» [عذاب خوار کننده] و نظایر آن را به همین معنا تأویل کرد. همچنین در شرح واژه عظیم، احادیثی آمده است که می توان از آن نوع تأویل این واژه را در برخی از موارد

ص: ۱۰۳۳

استنباط نمود. پس تأمل کن.

هَبَاءٌ: تعبیر هَبَاءٌ مُتْتَوِراً (غبار پراکنده) در سوره فرقان و تعبیر هَبَاءٌ مُتَّبِعاً (غبار پراکنده) در سوره واقعه آمده است. هَبَاءٌ، ذرات پراکنده ای هستند که در نور خورشید دیده می شوند. همان طور که در شرح واژه حبط گذشت، مراد از آن چه که در ذره اول آمده است، نابود شدن و هدر رفتن اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. دلیل صریحی بر این تأویل در شرح واژه عمل ذکر شده است. پس به آن رجوع کن و غافل مشو.

هُدًى: هُدًى، هادی، مهتدی به صورت مفرد و جمع و آن چه به این معناست مانند هُداه، مَنْ إِهْتَدَى، الَّذِينَ يَهْتَدُونَ، مَنْ يَهْدِي اللَّهُ وَ مَانِدَ أَنْ وَ. در قاموس اللغة هُدًى به ضم ها و فتح دال به معنای هدایت و راهنمایی آمده است. استوهْدَاهُ هُدًى و هِدَايَةً وَ هِدْيَةً به كسر هاء، به معنای راهنمایی کرد او را پس هدایت شده می باشد. هِدَاهُ اللَّهُ الطَّرِيقَ یعنی خداوند به او راه را نشان داد. هِدْوٌ اسم مبالغه در هادی و به معنای بسیار هدایت گر است. از این رو جمع آن مانند هادی، هُداه می باشد. خلاصه معنای هدایت در استعمال شرعی، راهنمایی و هدایت به سوی حق و فراخواندن به سوی آن و نشان دادن راه و امر به آن می باشد. در شرح واژه حق، تأویل هدایه به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت آنان آمده است. پس مراد از هدایت و واژه های مترادف آن، راهنمایی به سوی آنان و به ولایت آنان و دعوت به آن و ایمان به خدا و انبیاش و ائمه علیهم السلام می باشد. پس هادی (هدایت کننده) به سوی این مسیر، خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله، قرآن، ائمه علیهم السلام و شیعیان کامل هستند بلکه سایر انبیا نیز در زمره آنان می باشند. مهدی کسی است که به این مسیر هدایت شده است و به ائمه علیهم السلام و به ولایت شان تمسک جسته است مانند پیامبران، اوصیای الهی، مؤمنین و امت های سابق، که از جمله این امت ها، فرقه مُحَقِّق (شیعه) می باشد. در توضیح این مورد احادیث صریحی آمده است که بر تأویل هُدًى بر مواردی که ذکر کردیم و بر ولایت و ائمه علیهم السلام و شناخت آنان و مسایلی از این دست، دلالت دارد و درست برعکس ضلالت می باشد.

ص: ۱۰۳۴

در تفسیر امام صادق علیه السلام دلایل تأویل هدایتی که خداوند نازل کرده است به فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که آیه های قرآن بر آن دلالت دارند، آمده است و آنها را ذکر خواهیم کرد. احادیث به صراحت بر این که ائمه علیهم السلام هدایت کننده و هدایت شده می باشند و منظور از «الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ» (۱) [کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد] و «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» (۲) [کسانی به حق، هدایت می کنند] و مانند آن، ائمه علیهم السلام می باشند. دلالت دارد. همچنین دلالت دارد بر این که منظور از کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد، شیعیانند و آنانند که به مسیر ولایت، هدایت شده اند و همین طور منظور از کسی که هدایت شد، شخص مؤمنی است که به اطاعت از امام و حضرت قائم راهنمایی شده است. همچنین کسانی که از هُدی (هدایت) پیروی می کنند، شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً باید آن چه که پیرامون هدایت نازل شده است را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جز در موارد اندکی که مناسب آن تأویل نباشد، تأویل برد.

مانند مواردی که در آن هدایت به صورت حکم کردن و فرمان دادن و یا در معنای لغوی خود به کار رفته است. مانند آیه شریفه «فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ» (۳) [و به سوی راه جهنم رهبری شان کنید] و مانند آن. پس شایسته است در تأویل بردن آیات، موارد مناسب را در نظر گرفت، و خداوند هدایت کننده است. در اینجا برخی از احادیث را برای افزایش آگاهی و بصیرت می آوریم، هر چند آن چه که ذکر کردیم نیاز به توضیح ندارد. در بصائر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۴) [و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی] آمده است که فرمود: یعنی امر به ولایت می کنی و مردم را به سوی آن را می خوانی و منظور از صراط مستقیم (راه راست)، همان طریق ولایت

ص: ۱۰۳۵

۱- [۱] - زمر/۱۸.

۲- [۲] - اعراف/۱۸۱.

۳- [۳] - صافات/۲۳.

۴- [۴] - شوری/۵۲.

است. در مناقب ابن شهر آشوب از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» (۱) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد] آمده است که فرمود: یعنی او کسی است که رسولش صلی الله علیه و آله را به ولایت وصی اش امر کرد و ولایت، همان دین حق است. (۲) (ادامه روایت). حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ» (۳) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم] آمده است که فرمود: منظور از هدی، همان ولایت است. (ادامه روایت). توضیح کامل این مورد در شرح واژه ی بَخْس آمده است. از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: منظور از هدی، طریقت حضرت علی علیه السلام است. در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ» (۴) [هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت] (۵) روایت شده که فرمود: منظور، کسانی هستند که قائل به ائمه علیهم السلام شدند و از دستورات آنها پیروی کردند و از اطاعت آنها تخطی نمودند.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى» (۶) [پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد] روایت شده است که فرمود: منظور از هُدى، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (۷) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین است که همان شیعیان محمد علیهم السلام و علی علیه السلام می باشند. چرا که آنها، کسانی هستند که در برابر انواع کفر، تقوی پیشه کرده و آنها را ترک

ص: ۱۰۳۶

۱- [۱] - توبه/۳۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۰۰.

۳- [۳] - جن/۱۳.

۴- [۴] - طه/۱۲۳.

۵- [۵] - طه/۲۳.

۶- [۶] - بقره/۳۸.

۷- [۷] - بقره/۳.

نمودند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از هُدًی، هدایت و راه روشنی برای شیعیان ماست، می باشد. همچنین واژه کتاب را که در این آیه آمده است، به حضرت علی علیه السلام تفسیر نمود. همین طور در تفسیر «ما أنزل الله» فرمود: منظور از چیزی که خدا نازل کرد همان آیاتی است که فضایل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت مطهر آن دو را برشمرده است.

از جمله فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله، ابری بود که در سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان سایه می افکند و آب های شوری بود که با آب دهان ایشان شیرین می شد و نظایر آن. از جمله فضائل علی علیه السلام، نشانه هایی است که بر علی علیه السلام ظاهر شد مانند سلام دادن کوه ها، صخره ها و درختان به او با تعبیر یا وَلِيُّ اللَّهِ (ای ولی خدا) و مانند آن. پس این همان هدایتی است که خداوند آن را نازل کرده و در کتابش آن را تبیین نموده است. در واژه سبیل گذشت که اهل بیت علیهم السلام سبیل هدایت هستند و در شرح واژه هَوًی نیز دلایل تأویل هُدًی مِنَ اللَّهِ (هدایتی از جانب خدا) به امام علیه السلام خواهد آمد. پس تأمل کن. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که در خطبه ای فرمود: من از هادی (هدایت کننده) و مُهْتَدًی (هدایت شده) من هستم.

در غیبه النعمانی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: آنها (ائمه علیهم السلام) هدایت کننده و هدایت شده هستند (ادامه روایت). در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: شأن نزول آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱) [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است [من هستم. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله، انداز دهنده و من، هدایت کننده به سوی آن چه که او آورده، هستم. در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: در این آیه منظور از مُنذِرٌ، رسول الله صلی الله علیه و

ص: ۱۰۳۷

آله و منظور از هادی، حضرت علی علیه السلام می باشد. در هر عصری، هدایت کننده ای از ما (اهل بیت) وجود دارد که مردم را به سوی دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می کند. آگاه باشید به خدا قسم تاکنون همین بوده و تا زمان قیامت به همین منوال خواهد بود. (۱) حدیث دیگری نیز در باب اول از فصل اول از گفتار اول آمده است که در تأیید این تأویل می باشد. در تفسیر عیاشی (۲) از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: من از جمله کسانی هستم که خداوند در باره آنان فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَيُهَادُهُمْ أَقْتَدَهُ» (۳) [اینان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن].

همچنین در این تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» (۴) [پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید] آمده است که فرمود: آگاه باشید منظور از مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، همان محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پس از اویند. و آگاه باشید منظور از کسانی که هدایت کننده به سوی حق نیستند، قریشیان و دیگرانی هستند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از وفات او مخالفت کردند.

در شرح واژه اُمَّه، دلایل تأویل آیه شریفه «أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» (۵) [جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند]. به ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه اجتناب، دلایل تأویل آیه شریفه «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا» به شیعیانی که خداوند آنها را به سوی دوستی و مودت با ائمه علیهم السلام هدایت فرمود، آمده است. همچنین در شرح واژه ضلاله، تأویلی نزدیک به همین معنا ذکر شده است. در شرح واژه صراط

ص: ۱۰۳۸

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۸، باب ۱۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۸، حدیث ۵۵.

۳- [۳] - انعام/۹۰.

۴- [۴] - یونس/۳۵.

۵- [۵] - اعراف/۱۵۹.

از دلایل تأویل آیه شریفه «فَسَيَتَعَلَّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» (۱) [زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] به یاران حضرت قائم علیه السلام و کسانی که به پیروی از او هدایت شدند، آمده است.

در مناقب از ثابت بنانی پیرامون آیه شریفه «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» (۲) تا آیه شریفه «ثُمَّ اهْتَدَى» (۳) آمده است که گفت: منظور، ولایت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. احادیث در این باب فراوان است و هر کدام را در محل آن ذکر خواهیم کرد. و همین مقداری که آوردیم برای انسان صاحب بصیرت کافی است.

هَدَى: هَدَى به فتح ها و سکون دال یا هَدَى به فتح ها و کسر دال، قربانی است که به سوی بیت الله الحرام رانده می شود. به ویژه گوسفند، شتر و گاو. مفرد آن هَدِيَّةٌ می باشد که گاهی به آن فِدَاء (فَدْيَةٌ یا خون بها) نیز گفته می شود.

در شرح واژه بَيْت و کعبه دلایل تأویل آن دو به ائمه علیهم السلام آمده است. پس در این صورت می توان هَدِيَّة را به هدیه اموال از اموال یا غیر آن مانند هدایت شیعیان امام و انتشار کرامت های امام و اصول طریقت وی و مانند آن که موجب شادمانی او و تقویت و کمک و بزرگداشت او می شود، تأویل برد.

در تأیید این تأویل باید بگوییم که واژه هایی مانند فِدَاء، أَنْعَام، إِنْفَاق، صدقه زکاه، قرض و مانند آن نیز به صله رحم با امام و مانند آن و به انجام کارهای نیکو نسبت به او و شیعیانش مانند بخشیدن علم، قدرت و غیره تأویل برده شده است. پس تأمل کن.

هَيَوَى: هوى و أهواء که جمع هوى می باشد و آن چه همین معنا را می رساند. هوى در اصل به معنای خواهش نفس و تمایلات آن می باشد. از جمله آیاتی که هوى در آن به همین معنا به کار رفته است، سوره جاثیه، آیه «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

ص: ۱۰۳۹

۱- [۱] - طه/۱۳۵.

۲- [۲] - طه/۸۲.

۳- [۳] - همان.

هَوَاهُ» (۱) [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده] و سوره قتال، آیه «وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ» (۲) [و از هوس های خود پیروی کرده اند] می باشد. «تَهْوَى إِلَيْهِمْ» (۳) در سوره ابراهیم علیه السلام یعنی آنها را دوست می داری و به آنان تمایل داری. هوی به این معنا فراوان در قرآن ذکر شده است. مراد از معنای باطنی هوی این است که ائمه علیهم السلام را اصل قرار داده و آرای باطله و اقوال مخالفین را فرع قرار دهیم.

همان طور که در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (۴) [و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند] آمده است که فرمود: او کسی است که با نظر خود به دین عمل می کند، بی آن که آرای امامی از ائمه هدی (ع) را در نظر بگیرد (۵). احادیث دیگری که بر این معنا دلالت دارند نیز موجود است که در جایش خواهیم آورد. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار سوم، دلیل تأویل «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۶) (کسی که هوی و هوس خود را خدای خود قرار داده است) به کسی که نظر و رأی خود را امام خود قرار داده، آمده است.

پس تأمل کن و خدا داناتر است. هوی در اصل به معنای سقوط از کوه و مانند آن که برخاستنی را در پی نداشته باشد است و به همین دلیل به معنای هلاکت استفاده می شود. مثلاً گفته می شود: هوی یعنی سقوط کرد و هلاک شد. هوی به معنای انداخت چیزی را می باشد. از جمله سوره هایی که هوی در آن به معنای هلاکت می باشد، سوره طه آیه شریفه «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» (۷) [و هر

ص: ۱۰۴۰

-
- ۱- [۱] - جائیه/۲۳.
 - ۲- [۲] - محمد(ص)/۱۴.
 - ۳- [۳] - ابراهیم/۳۷.
 - ۴- [۴] - قصص/۵۰.
 - ۵- [۵] - کافی، ج ۱، ص ۴۳۶.
 - ۶- [۶] - جائیه/۲۳.
 - ۷- [۷] - طه/۸۱.

کس خشم من بر او فرود آید قطعاً در (ورطه) هلاکت افتاده است] و سوره نجم آیه شریفه «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى» (۱) [و شهرها(ی) سدوم و عاموره) را فرو افکند] است.

در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول حدیثی آمده است که در آن خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را خطاب قرار داده و فرموده است: «مَنْ اسْتَقْبَلَنِي بَعِيرٍ كَمْ فَقَدْ ضَلَّ وَ هَوَى» [هر کس به وسیله غیر شما به سراغ من آید، گمراه و هلاک می شود] در برخی از متون زیارتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «وَ هَوَى مِنْ اِعْتَصَمَ بَعِيرٍ كَمْ» [هر کس به غیر تو چنگ زند سقوط کرده و هلاک می شود]. از این مطالب استنباط می شود که می توان آیاتی را که در آن واژه هوی به معنای هلاکت آمده است را نیز به ترک ولایت تأویل برد.

پس تأمل کن و از احادیثی که بر هوی به معنای مرگ متعارف دلالت دارد، اگر چه به صورت تأویلی باشد، غافل مشو. همان طور که در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» (۲) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] آمده است که فرمود: یعنی بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله تنها با کینه و دشمنی آل محمد علیهم السلام آزمایش و امتحان شدید. ظاهر حدیث این است که مراد امام از نجم (ستاره)، پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. همان طور که از توضیح ایشان چنین بر می آید و همچنین منظور از سقوط ستاره، وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

هاویّه: هاویه نام جهنم یا نام طبقه ای از طبقات جهنم است. تأویل آن همان است که در تأویل جهنم و نار آمد. و خدا آگاه است.

ص: ۱۰۴۱

۱- [۱] - نجم/۵۳.

۲- [۲] - نجم/۱.

یَسِّرَ: و یُسِّرَ و آن چه به این معناست مانند مَیْسِرَه، یَسْرَنا و غیره. یُسِّرَ به معنای آسان ساختن و آسان بودن می باشد و واژه های مترادف آن نیز به همین معنا می باشند. در لغت یَسْرَهُ لَهُ یعنی آن را آسان گردانید برای او و هذا یَسِّرَ بِهِ به معنای این، کار آسان و غیر دشواری است، می باشد. همچنین یُسِّرَ به معنای قلیل و کم نیز آمده است.

یُسِّرَ در قرآن به حضرت علی علیه السلام و یُسِّرَ به خیر و نیکی و به بهشت تأویل شده است. در شرح واژه اتباع، دلایل این که یُسِّرَ از جانب خدا و رسولش، مخصوص کسانی است که حضرت علی علیه السلام را دوست بدارند و پیرو ائمه بعد از او باشند، آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (۱) [خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد] آمده است که فرمود: منظور از یُسِّرَ، حضرت علی علیه السلام است و منظور از عُسْرَ، فلانی و فلانی می باشند. پس هر کس که از فرزندان آدم علیه السلام باشد، در ولایت فلانی و فلانی وارد نمی شود (۲). یعنی هر کس در ولایت آن دو داخل شود، فقط شریک شیطان است. همچنین در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از یُسِّرَ، ولایت و منظور از عُسْرَ، مخالفت با ولایت و دوستی و موالات با دشمنان خدا

ص: ۱۰۴۲

۱- [۱] - بقره/۱۸۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱.

است. (ادامه روایت). در محاسن برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسْتَيْسِرُ لِّلْيسْرِ»^(۱) [به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت] آمده است که فرمود: یعنی از خیر و نیکی جز آن چه را که برایش فراهم شد، نمی خواهد و پیرامون آیه شریفه «فَسْتَيْسِرُ لِّلْعُسْرِ»^(۲) [به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود] فرمود: از شر و بدی جز آن چه برایش فراهم شده است را نمی خواهد.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسْتَيْسِرُ لِّلْيسْرِ» آمده است که فرمود: منظور از یُسْرِ، بهشت است. و پیرامون آیه شریفه «فَسْتَيْسِرُ لِّلْعُسْرِ» فرمود: منظور از عُسْرِ، جهنم است. (ادامه روایت). بنابراین می توان سایر موارد را هر جا که مناسب باشد، به همین شکل تأویل نمود. پس تأمل کن و مطالبی را که در شرح واژه شرح و ضیق آمده است را در نظر بگیر. و خداوند آگاه است.

مَيْسِرٌ: مَيْسِرٌ به معنای قمار و بازی با تیر و نظایر آن است. برخی گفته اند، مَيْسِرٌ هر چیزی است که در آن قمار باشد. حتی گردو بازی کودکان که بر روی آن شرط ببندند و قمار کنند، مَيْسِرٌ محسوب می شود. در احادیث مَيْسِرٌ به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که در شرح واژه فحشاء و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این تأویل آمده است. پس تأمل کن.

يُؤْسٌ: يُؤْسٌ و آن چه به این معناست و مشتمل بر واژه یأس می باشد مانند مَنْ يَتَأَسُّ و مانند آن. در شرح واژه قُنُوطٌ، دلایل این که مراد از يُؤْسٌ، ناامید از رحمت خدا و نعمت آخرت می باشد، آمده است. همچنین اشاره شد به این که يُؤْسٌ از صفات دشمنان ائمه علیهم السلام است. چرا که او مأیوس و ناامید است. پس تأمل کن.

يَابِسٌ: در شرح واژه رَطْبٌ، دلایل تأویل یابس در برخی از موارد آمده است و شاید بتوان همان تأویل را در موارد مناسب دیگر پیاده کرد. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

ص: ۱۰۴۳

۱- [۱] - لیل / ۷.

۲- [۲] - لیل / ۱۰.

يَقْظَه: واژه يَقْظَه در سوره كهف آيه شريفه «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ» (۱) [و می پنداری كه ايشان بيدارند در حالي كه خفته اند] آمده است و شايد بتوان آن را در موارد مناسب ديگر بر عكس واژه های رُقُود و نُوم، تأويل نمود و خداوند آگاه است.

يَتِيم: و يتامى. در قاموس اللغه، يُتَم به ضم ياء به معنای تنها بودن و نداشتن پدر آمده است و يتيم به معنای نادر و كم نظير می باشد و جمع آن أَيْتَام و يَتَامَى است. در احاديث، سه تأويل برای يتيم آمده است: ۱. تأويل آن به رسول الله صلى الله عليه و آله. همان طور كه در كافي و كتاب های ديگر از امام باقر عليه السلام پيرامون آيه شريفه «يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» (۲) [به يتيمي خویشاوند] آمده است كه فرمود: منظور از يتيم، رسول الله صلى الله عليه و آله و منظور از مَقْرَبَةٍ خویشی و نزديکی او است. ۲. تأويل يتيم و يتامى به ائمه عليهم السلام و يتيمان آل محمد عليهم السلام. همان طور كه در شرح واژه شرك و مال، دلايل اين تأويل آمده است، و در آنجا خوردن مال يتيم به غصب اموال ائمه عليهم السلام و غنائم و چیزهایی كه به آنان تعلق دارد توسط دشمنان آنان و دادن آنها به ديگران تفسير شده است.

در شرح واژه شرّ نیز دلايل اين كه دشمنان ائمه عليهم السلام ريشه اصلی تمام شرارت ها می باشند و خوردن مال يتيم به ناحق از فروع آنان می باشد، آمده است. ۳. تأويل يتيم به شيعيان ضعيف كه امام شان، غائب از آنها است و آنها قادر نيستند به امام شان دسترسي پيدا كنند و از او و علومش بی بهره اند. همان طور كه در تفسير امام صادق عليه السلام پيرامون آيه شريفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ» (۳) [و به پدر و مادر و خویشان و يتيمان احسان كنيد] در سوره بقره آمده است كه فرمود: خداوند مسلمانان را به نيكي كردن به يتيمان تشويق نموده است. چرا كه آنان از پدر محرومند. پس هر كس آنان را اكرام كند و آنان را در پناه خود بگيرد خدا را اكرام کرده است. اما محروم ترين يتيمان کسی است كه امامش را از

ص: ۱۰۴۴

۱- [۱] - كهف/۱۸.

۲- [۲] - بلد/۱۵.

۳- [۳] - بقره/۸۳.

دست داده و قادر به دسترسی به او نیست و از احکام او در مسائل شرعی مبتلا- به، بی خبر است. آگاه باشید، هر کس از شیعیان ما که عالم به علوم ما است باید بداند که شیعه ای که جاهل به شریعت ما است و از دیدار ما محروم است به منزله انسان یتیم است و او یتیمی از یتیمان آل محمد علیهم السلام و محروم از مولایش می باشد. پس هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزاند، در درگاه رفیق اعلی با ما خواهد بود. سپس حضرت احدیثی را در ثواب تحت تکفل قرار دادن این فرد یتیم ذکر کرده و پیرامون آیه شریفه «آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى»^(۱) فرمود: یعنی (آن مال را) به یتیمان بنی هاشم از روی نیکی و نه از باب صدقه و به غیر بنی هاشم از باب صدقه و احسان داده است. (ادامه روایت).

بر هیچ کس پوشیده نیست که دو تأویل اخیر را می توان در بسیاری از آیات که در این زمینه است، پیاده کرد، چرا که می توان غصب اموال شیعه را از آنجایی که داخل در مصداق خوردن مال یتیم است به منزله غصب اموال امام دانست. همین طور کمک کردن به امام به هر شکل، داخل در احسان به یتیمان و دادن مال به آنان است. بقیه آیات را نیز می توان با در نظر گرفتن تناسب و تأویل در هر مقام به آن چه که مناسب تر است به همین شکل تأویل نمود. و خداوند هدایت کننده است.

يَمَّ: يَمَّ به معنای دریا است و جمع ندارد. شاید بتوان يَمَّ را در موارد مناسب به مانند بَحْر (دریا) تأویل نمود، پس تأمل کن.

تَيَمَّمُ: و آن چه که مشتمل بر این کلمه است. تیمم در لغت به معنای قصد و اراده است و در شرع به معنای همان طهارت معروف می باشد. بنابراین می توان تَيَمَّم را به مانند تطهیر و مانند آن تأویل نمود. و خداوند آگاه است.

يَوْم: و ایام. اولاً بدان در برخی از احادیث، دلایل امکان تأویل یوم و ایام در قرآن، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. مطالبی که در شرح واژه شَهْر و نهار و مانند آن آوردیم مبنی بر این که این واژه ها نیز به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، مؤید این تأویل است. بنا بر این اشکال ندارد که

ص: ۱۰۴۵

در برخی موارد مناسب برحسب قرائن حالیه و مقالیه همین تأویل را پیاده نمود. مثلاً آیام الله، «آیام معدودات» (۱) [روزهای شمرده شده] و نظایر آن را به تمامی ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان تأویل بیریم. همین طور الیوم الآخر را به حضرت قائم علیه السلام تفسیر نماییم. همین طور است مواردی که تأویل آن برحسب مقتضای مقام آشکار می شود حتی شاید بتوان مواردی را برحسب مقابل و قرینه توصیف به همین صورت تأویل برد. مثلاً می توان آیه شریفه «یَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» (۲) [در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و مانند آن را به خلفای جور و پیشوایان گمراهی و رؤسای آنان بلکه همچنین به روزهای آنان و زمان حکومت و شوکتشان، تأویل نمود. پس غافل مشو. در اینجا حدیثی را که گفتیم بر امکان این تأویل دلالت دارد، می آوریم. شیخ صدوق در معانی الأخبار و همچنین دیگران با سلسله سندهایی از صقر بن ابی دلف آورده اند که او گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم. مولای من، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی دانم. حضرت فرمود: آن چه حدیثی است؟ عرض کردم: آن حدیث بدین شرح است: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيكُمْ» [با روزها دشمنی نورزید که در این صورت به دشمنی شما برمی خیزند] حضرت فرمود: بله، تا زمانی که آسمان ها و زمین بر پا است، منظور از روزها، ما هستیم. چرا که شنبه، نام رسول الله صلی الله علیه و آله و یکشنبه، امیرالمؤمنین علیه السلام و دوشنبه، حسن و حسین علیهما السلام و سه شنبه، علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام و چهارشنبه، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من علیهم السلام و پنج شنبه، پسر حسن علیه السلام و جمعه، پسر پسر علی علیه السلام است و با او گروه حق کامل می شود. پس معنای ایام، این است. و با آنها در دنیا دشمنی نورزید که در این صورت، آنها در آخرت با شما دشمنی خواهند ورزید. پس تأمل کن.

دوم بدان که از احادیث استنباط می شود که تأویل بیشتر روزهایی که بنا بر

ص: ۱۰۴۶

۱- [۱] - بقره/۱۸۴.

۲- [۲] - قمر/۱۹.

قرآن به روز قیامت کبری نسبت داده شده است، روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت می باشد؛ مانند: یوم الدین (روز جزا)، یوم القیامه (روز قیامت)، یوم الخُرُوج (روز قیامت)، الیوم الآخر (روز آخرت) و نظایر آن. همین طور از احادیث استنباط می شود که می توان تأویل بسیاری از آن روزها را به روز گرفتن پیمان ولایت در عالم ذر و روز غدیر و غیره دانست.

حتی از احادیث چنین برمی آید که می توان روزهایی غیر از آن روزها را نیز حتی با کمترین مناسبت به روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت و روز گرفتن پیمان و مانند آن تأویل برد. مثلاً تأویل «یَوْمَ الْحِجِّ الْأَكْبَرِ» (۱) (روز قیامت)، «یَوْمَ الْفَتْحِ» (۲) (روز فتح و گشایش)، «یَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۳) (روز زمان مشخص)، «یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ» (۴) (روزی که فریاد حق را می شنوند)، «یَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (۵) (روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال می باشد)، «یَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ» (۶) (روزی که در شیپور دمیده شود) و «یَوْمَ الْفَضْلِ» (۷) (روز جدایی) و مانند آن، روز قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همچنین تأویل «یَوْمَ الْجُمُعَةِ» (۸) (روز جمع) و مانند آن، روز گرفتن پیمان می باشد. اجمالاً بیشتر روزهایی که در قرآن آمده است را می توان به یکی از مواردی که ذکر شد یا به بیشتر آن موارد تأویل برد. مثلاً «الْيَوْمِ الْآخِرِ» (۹) به خود حضرت قائم علیه السلام و به روز غدیر و به روز قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برده شده است. ولی با استناد به احادیثی که به آن

ص: ۱۰۴۷

۱- [۱] - توبه/۳.

۲- [۲] - سجده/۲۹.

۳- [۳] - حجر/۳۸.

۴- [۴] - ق/۴۲.

۵- [۵] - معارج/۴.

۶- [۶] - انعام/۷۳.

۷- [۷] - صافات/۲۱.

۸- [۸] - جمعه/۹.

۹- [۹] - بقره/۶۲.

اشاره کردیم و غیر آن که در جای جای این کتاب خواهد آمد، باید تأویل‌ها بر اساس دلالت قرینه و مقتضای مقام باشد. از این رو در برخی از موارد که قرینه برای این تأویل ذکر نشده است و مقتضای مقام، آن باشد که ایوم را بر معنای ظاهر آن حمل کنیم، نمی‌توان بر اساس گمان و خیال آن را تأویل برد. پس تأمل کن. در اینجا برخی از احادیثی را که بر تأویل مورد نظر دلالت می‌کند و پیش از این نیز به برخی از آنها اشاره کردیم و بعد از این نیز خواهد آمد، ذکر می‌کنیم. احادیث دیگری نیز موجود است که در جای خود خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل **يَوْمَ الْجُمُعَةِ** به روز گرفتن پیمان ولایت آمده است و در شرح واژه **جُمُعَة**، امکان تأویل آن به روز قیام حضرت قائم علیه السلام را به دلیل حدیثی که پیش از این آمد، تبیین نمودیم. همچنین در آنجا به امکان تأویل **الْيَوْمِ الْآخِرِ** به روز غدیر اشاره شده است. در شرح واژه آیات، دلایل تأویل **يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ** به قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است و در شرح واژه «حشر» دلایل تأویل آیه شریفه «**يَوْمَ نَحْشُرُ**» (۱) [روزی را که محشور می‌کنیم] و مانند آن به روز رجعت ذکر شده است. همچنین در شرح واژه خروج به دلایل تأویل آیه «**يَوْمَ يَشِيعُونَ الصِّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ**» (۲) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می‌شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] به زمان رجعت اشاره کردیم. تأویل این آیه خود دلیل تأیید کننده‌ای بر تأویل یوم الحق به زمان رجعت می‌باشد.

در نکته آخر از خاتمه پیش رو، دلایل تأویل آیه شریفه «**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**» (۳) [فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند] به زمان رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در روایت عقبه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پس از قیام قائم علیه السلام، امام حسین علیه السلام خروج خواهد کرد. از حضرت پرسیدند که آیا همه

ص: ۱۰۴۸

۱- [۱] - نمل/۸۳.

۲- [۲] - ق/۴۲.

۳- [۳] - معارج/۴.

مردم با او هستند؟ حضرت در جواب فرمود: نه، بلکه همان طور که خدا در قرآن فرمود: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (۱) [روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید] مردم، گروه گروه می شوند. (ادامه روایت). از این حدیث تأویل یوم الفصل به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام استنباط می شود. چون از سوره نبا بر می آید که روز جدایی و روزی که در شیپور دمیده می شود، یکی است.

پس تأمل کن تا آگاه شوی. در شرح واژه دین بلکه در شرح واژه کذب نیز دلایل تأویل یوم الدین به روز گرفتن پیمان و به روز خروج حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه دین، دلایل امکان تأویل آیه هایی که در بردارنده معنای روز جزا هستند به زمان رجعت را تبیین نمودیم. همچنین در توضیح واژه رجوع دلایل تأویل آیه شریفه «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا» (۲) [ایمان آوردنش سود نمی بخشد] به زمان رجعت آمده است. بلکه برحسب معنای باطن هیچ شکی نیست که منظور از آیه، زمان رجعت است. همین طور در شرح واژه شق به دلایل تأویل «يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ» (۳) [روزی که زمین شکافته می شود] به زمان رجعت را اشاره کردیم. در شرح واژه قیامه، دلایل تأویل آیه شریفه «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۴) [و روزی که گواهان برپای می ایستند] و «یوم القیامه» به زمان رجعت و روز قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه نداء، دلایل تأویل آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (۵) [روزی که نادای از جایی نزدیک ندا درمی دهد] به زمان رجعت را ذکر نمودیم. همچنین در شرح واژه وقت دلایل تأویل «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۶) [به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه وعد نیز

ص: ۱۰۴۹

۱- [۱] - نبا/ ۱۸.

۲- [۲] - انعام/ ۱۵۸.

۳- [۳] - ق/ ۴۴.

۴- [۴] - غافر/ ۵۱.

۵- [۵] - ق/ ۴۱.

۶- [۶] - حجر/ ۳۸.

به دلایل تأویل «الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ» (۱) به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام اشاره نمودیم. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَذَكَّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (۲) [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن] آمده است: منظور، روز قیام حضرت قائم علیه السلام، روز مرگ و روز قیامت است (۳). پس در آن چه بیان نمودیم تأمل کن و موارد مشابه را از طریق آن درک کن. در ادامه روایاتی را ذکر خواهیم کرد که آیات در بردارنده واژه یَوْم را به آن چه که ما تأویل بردیم، تأویل می برد. پس غافل مشو.

يَقِين: یقین و واژه های مترادف آن مانند الذین يُوقِنُونَ، مُوقِنِينَ و مانند آن. در قاموس اللغه، یقین به معنای برطرف کردن شک آمده است. تأویل یقین و کسی که صاحب یقین است و به یقین متصف است، دقیقاً بر عکس تأویلی است که در شرح واژه های شک و ریب آمد. همچنین در برخی از احادیث، یقین به امام تأویل برده شده است. همان طور که در خلال حدیث مفضل بن عمر که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، دلایل این تأویل آمده است.

در روایت طارق آمده است که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: امام، عین الیقین و حقیقت آن است. در شرح واژه حق، دلایل این که ولایت علی علیه السلام حق الیقین می باشد، آمده است. در ابتدای تفسیر سوره بقره، دلایل تأویل آیه شریفه «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (۴) [و آنانند که به آخرت یقین دارند] به شیعه خواهد آمد. در آیات دیگر نیز دلایل این که موقنین و امثال آن به استثنای مواردی که در شرح واژه رَبِّب به آن اشاره کردیم، شیعیان می باشند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

يَمِين: و اَيْمَان، مَيْمَنَه. در قاموس اللغه. يُمِّن به ضمّ ياء به معنای برکت است. مَيْمَنَه نیز به معنای يُمِّن می باشد. سایر مشتقات آن یمن (بر وزن عَلِم و كَرَم)، مَيْمُون، یمین و اَيْمَن می باشد.

ص: ۱۰۵۰

۱- [۱] - بروج/۲.

۲- [۲] - ابراهیم/۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- [۴] - بقره/۴.

جمع أَيْمَن، أَيَامُن و جمع مَيْمُون، مِيَامِين می باشد. و نیز در قاموس آمده است که یمین (راست) در نقطه مقابل یَسَار (چپ) و شمال (چپ) می باشد و جمع اَیْمَان است. و نیز آمده است که یمین به معنای قسم و مؤنث است. چرا که عرب ها دست های یکدیگر را لمس می کردند و پیمان می بستند. جمع یمین به معنای قسم نیز اَیْمَان است. پس از آگاهی از معانی این واژه ها بدان که در شرح واژه های عَقُود، عهد، میثاق و مانند آن، چگونگی استنباط این که مراد از یمین و اَیْمَان، سوگند و تعهد به آن چه که مربوط به ولایت در روز گرفتن پیمان و روز غدیر و غیره می باشد، آمده است. همان طور که در تفسیر سوره نحل بر تأویل آیه شریفه «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»^(۱) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] به این معنا، تصریح خواهد شد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه آن بدین شرح است: مراد از اَیْمَان، چیزی است که در باب ولایت علی علیه السلام و الزام آنان به آن نازل شد و مراد از «تَوْكِيدِهَا» اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد در زمینه امارت و حکومت، تسلیم علی علیه السلام باشند^(۲).

در شرح واژه نکث، دلایل تأویل آیه سیزدهم از سوره توبه «قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ»^(۳) [گروهی که سوگندهای خود را شکستند] به اهل بصره آمده است. همچنین بدان یمین به معنای برکت یا به معنای راست و مَیْمَنَه در احادیث به حضرت علی علیه السلام و به هر یک از ائمه علیهم السلام تأویل، و اصحاب الیمین و اصحاب المیمنه به شیعیان ایشان تأویل شده است. در روایتی که در شرح واژه مقرّبین ذکر شد، آمده است که مراد از یمین در اصحاب الیمین، امیرالمؤمنین علیه السلام است. حدیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که بر تأویل اصحاب الیمین به شیعیان دلالت دارد. در روایت اصبع بن نباته از

ص: ۱۰۵۱

۱- [۱] - نحل/۹۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳- [۳] - توبه/۱۳.

حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از اصحاب الیمین، مؤمنان حقیقی و منظور از سابقون، انبیا و اوصیا می باشند. (ادامه روایت). در روایت صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از یمین الله، ما هستیم. در روایت جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ایشان و فضایل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: منظور از یمین الله، ما هستیم و مقصود از سبیل (راه) و سَلْسِیل (نام چشمه ای در بهشت)، ما می باشیم. حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن و از آمدن ید به معنای متعارفش نیز غافل مشو.

ید: چه به صورت مفرد یا به صورت جمع مانند: اَیْدِی. ید در لغت معانی متعددی دارد. از جمله آن معانی، معنای متعارف آن می باشد که به کف دست یا از سر انگشتان تا کتف اطلاق می شود. معانی دیگر آن، مقام، وقار، نیرو، قدرت، نعمت، رحمت، احسان و غیره می باشد. ید به بیشتر این معانی در قرآن آمده است. در کتاب واحده از طارق از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: در هر آیه ای از قرآن که واژه های عین، جنب، ید و مانند آن در آن ذکر شده است، منظور ولی و امام می باشد. (ادامه روایت). همچنین در شرح واژه یهود، حدیثی ذکر شد که به صراحت نشان می داد مراد از ید در باطن قرآن، امام علیه السلام است. در کتاب سلیم از مقداد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام همان یدالله است که بر سر بندگانش، رحمت گسترانیده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أَشْهَدُ أَنَّ یَدَکَ الْعُلَیَّا الْیُمْنِی (گواهی که می دهم که دست راست رفیعت...). در نکته آخر از خاتمه پیش رو در شرح حدیث مفضل، روایت خواهد آمد مبنی بر این که زمانی که حضرت قائم علیه السلام ظهور کند دست مبارکش را دراز می کند که ید بیضاء است و می گوید: این یدالله است. (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

اجمالاً دلالت احادیث بر اطلاق یدالله بر پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام به ویژه علی علیه السلام واضح و ثابت شده است و آن از مجازهای رایج در کلام عرب است همان طور که دلیل آن در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده

است. پس مراد این است که آنان، نعمت کامل خدا و رحمت گسترده آن و مظاهر قدرت کامل او و جلوه هایی این چنینی هستند. در شرح واژه عین نیز دلایل تأیید این مطلب آمده است. بدان که در تفسیر قمی ذیل سوره جن آیه «عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»^(۱) [دانای نهران است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] آمده است: خداوند، پیامبر برگزیده اش را از اخبار پیش از او و اخبار بعد از او که همان اخبار حضرت قائم علیه السلام و رجعت و قیامت باشد، آگاه می کند.

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: در قلب او دانش و در پشت او رَصَد است، خداوند علم خویش را به او می آموزد و علم را مانند غذایی که پرنده در دهان جوجه هایش می گذارد، در دهان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهد و از طریق الهام به او آموزش می دهد. و رصد آموزش از پیامبر است. دلالت این حدیث بر این که «بین یدیه» در آیه مذکور به معنای قلب و الهام دانش به آن می باشد، واضح و روشن است^(۲). در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ»^(۳) [از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید] آمده است که فرمود: منظور، عقوبت است. بر هیچ کس پوشیده نیست که ترک ولایت، از بزرگ ترین گناهان است و ترک کننده آن به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام و غیره، مجازات و عقوبت خواهد شد. پس تأمل کن.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُذِّبْ»

ص: ۱۰۵۳

۱- [۱] - جن/۲۵ و ۲۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳- [۳] - یس/۴۵.

يَزَاهَا»(۱) [هرگاه (غرقه) دستش را بيرون آورد به زحمت آن را می بيند] روايت شده که فرمود: مراد، آن است که در زمان فتنه بنی امیه و ستمگران به ائمه عليهم السلام، اگر فرد مؤمن، حکمتی را آشکار کند یا آن را به زبان براند، احدی از او نمی پذیرد(۲). بنا بر این می توان آیاتی را که شامل واژه های ید و مابین الأیدی می شود را به یکی از آن چه که ذکر شد و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن و از آن چه در شرح واژه اُذُن آمد که خداوند تعالی ایمان را بر تمام جوارح انسان واجب فرمود، غافل مشو.

بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از این اعضا، دست می باشد که خداوند بر آن واجب کرد که ولایت را بپذیرد و به خاطر آن شمشیر بزند و از آن در برابر دشمنان خدا دفاع کند و با آن دست به دعا بردارد و تکبیر بگوید و مانند آن، پس هرگاه دست، این اعمال را به جا آورد، دستی نکوهش نشده و به منزله دست معصومین و پیروان آنان خواهد بود. در مقابل این دست، دست دشمنان ائمه عليهم السلام است که نکوهش شده و علیه صاحب خود در روز قیامت، شهادت خواهد داد و به گردن های آنان زنجیر شده و عذاب خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا آگاه است. این جملات، پایان فصل دوم از گفتار سوم و در حقیقت پایان سه گفتار است. بنابراین تنها بیان خاتمه ای که قول آن را در ابتدای این گفتار داده بودیم می ماند.

ص: ۱۰۵۴

۱- [۱] - نور/۴۰.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۵۹۷.

خاتمه

اشاره

ص: ۱۰۵۵

در تبیین خلاصه ای از تأویلات حروف مقطعه می باشد که در اوایل برخی از سوره ها آمده است.

ترکیب حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن، بدون در نظر گرفتن مکررات آن، به تعداد معصومین علیهم السلام یعنی به ۱۴ صورت می باشد که عبارتند از: الم، المص، الر، المر، کهیعص، طه، طسم، طس، یس، ص، حم، حمعسق، ق، ن. بدان که این حروف که این ۱۴ صورت از آنها ترکیب شده اند، در اصل، از حروف هجا می باشند. از جمله اسرار الهی این که از ترکیب آنها، این عبارت به دست می آید: عَلِيُّ صِرَاطُ حَقِّ نَمْسِكُهُ (علی علیه السلام راه حقیقت است که به آن تمسک می جوئیم) یا صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقُّ نَمْسِكُهُ (راه علی علیه السلام طریق حق و حقیقت است و به آن تمسک می جوئیم).

۱۰ صورت از حروف مقطعه هر کدام در یک سوره به کار رفته اند که عبارتند از: المص در سوره اعراف، المر در سوره رعد، کهیعص در سوره مریم، طه در سوره طه، طس در سوره نمل، یس در سوره یس، ص در سوره ص، حمعسق در سوره شوری، ق در سوره ق و ن در سوره ن. یکی از این صورت ها در دو سوره به کار رفته است که طسم می باشد و در سوره های قصص و شعراء وارد شده است. یکی دیگر از آن صورت ها در ۵ سوره به عدد اصحاب کساء، به کار رفته است که الر می باشد و در سوره های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر آمده است. ۲ صورت

از آن صورت ها هر کدام در ۶ سوره به کار رفته اند که مجموع سوره هایی که آن دو در آنها به کار رفته است به عدد ۱۲ می رسد که عبارتند از الم و حم که الم در سوره های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده و حم در سوره های مؤمن، فُصِّلَتْ، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف آمده است.

بنا بر این مجموع سوره هایی که حروف مقطعه در آن به کار رفته است به تعداد حروف هجاء، ۲۹ سوره می باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: برای هر کتاب، خالص و برگزیده ای است و برگزیده این کتاب، مقطع و جدا خواندن حروف در آن است.

در معانی الأخبار با سلسله سند از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: الم یکی از حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن به صورت مقطع آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آن را تألیف می کنند. پس هرگاه با آن نام دعا شود، قطعاً مورد استجابت قرار می گیرد(۱). بعضی از علمای فاضل از این حدیث چنین استنباط می کنند که حروف مقطعه از اسرار و رموزی است که بین خداوند و پیامبرش بوده که خداوند نخواسته است، غیر از پیامبر و راسخان در علم که ائمه علیهم السلام می باشند، آن را درک کنند. مؤلف گوید: می توانیم در تأیید این گفته، از تفسیر امام صادق علیه السلام استفاده کنیم که فرمود: معنای الم این است که این کتابی که من آن را نازل کردم، از حروف مقطعه ای است که الف، لام و میم از جمله آن می باشد و آن به زبان شما و حروف هجای شما است. پس اگر راست می گوئید، مانند آن بیاورید. در بحث از «ص» به روایاتی اشاره می کنیم که نشان می دهد تمام حروف مقطعه قرآن، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در اینجا برخی از تأویل های حروف مقطعه را به ترتیب ذکر آنها در قرآن می آوریم. ابتدا به تأویل الم، المص، الر و المر می پردازیم. در تأویل الم برخی گفته اند: معنای الم چنین است: «أَنَا اللَّهُ أَعْلَمُ وَ أَرَى» [من خدایی هستم که می دانم و

ص: ۱۰۵۸

می بینم] و تأویل المص را «أنا الله أعلم و أفصل» [من خدایی هستم که می دانم و جدا می کنم]، ذکر کرده اند.

بنا بر این می توان این طور تأویل برد که خدا، داناتر است به طوری که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت مطهر آن دو را برای نبوت و امامت برگزید و قرآن مجید را برای آنان و در بین آنان نازل کرد. به همین شکل می توان ما بعد آن را تأویل نمود. همان طور که در معانی الأخبار با سند از سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام، حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود: الم در ابتدای سوره بقره به معنای: أَنَا اللهُ الْمَلِكُ (من خداوند و پادشاه هستم) و در ابتدای سوره آل عمران به معنای «أنا الله المجید» [من خداوند مجید هستم] می باشد و المص به معنای «أنا الله المُقْتَدِرُ الصَّادِقُ» [من خدای مقتدر و راستگو هستم] و المر به معنای أَنَا اللهُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الرَّزَاقُ (من خدای زنده کننده و میراننده و روزی دهنده هستم)، است.

در تفسیر عیاشی از ابولبید مخزومی از امام باقر علیه السلام آمده است: یا ابولبید، از فرزندان عباس ۱۲ تن به فرمانروایی می رسند که ۴ تن از آنان پس از هشتمین ایشان کشته می شوند. یکی از آنها به ذبحه یعنی درد گلو دچار می شود و او را هلاک می کند. اینان، گروهی هستند کوتاه عمر، زشت سیرت که یکی از آنها، جوانکی فاسق است و ملقب به هادی می باشد. یا ابولبید مرا در حروف مقطعه قرآن علم بسیار است. خداوند فرمود: الم ذلك الكتاب سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قیام فرمود تا آن که نور او آشکار شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و در زمانی تولد یافت که از هزاره هفتم، یکصد و شصت و سه سال گذشته بود. این مطلب از حروف مقطعه قرآن به دست می آید. البته در صورتی که آن را بدون مکررات بشماری.

هر حرفی از حروف مقطعه که روزگارش سرآید، قائمی از بنی هاشم در آن وقت قیام خواهد نمود. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: الف برابر با عدد یک، لام، سی، میم، چهل و صاد، نود است که در مجموع صد و شصت و یک می شود. آغاز خروج و قیام امام حسین به هنگام به پایان رسیدن الم الله (یعنی الم در اول

سوره آل عمران) بود. پس هنگامی که مدت المص به پایان رسید، قائمی از فرزندان عباسی، قیام نمود و قیام قائم ما به هنگام به پایان رسیدن مدت الر می باشد (در برخی از نسخه ها المر آمده است). سپس حضرت فرمود: این نکته را درک کن و پنهان دار. (۱) و نیز در تفسیر عیاشی از رحمه بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از بنی امیه که زندیق بود به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: خداوند از المص چه اراده کرده است و چه چیز از حلال و حرام در آن است و چه سود و نفعی برای مردم دارد؟!

حضرت از این گفته به خشم آمد و فرمود: به بی شرمی ات پایان بده، الف برابر با عدد یک، لام برابر با ۳۰ و میم برابر با ۴۰ و صاد برابر ۹۰ است. جمع آن چند می شود؟ آن مرد عرض کرد: ۱۶۱. سپس حضرت فرمود: هنگامی که سال ۱۶۱ به پایان برسد، فرمانروایی اصحاب تو نیز به پایان می رسد. راوی گفت: پس منتظر ماندیم و دیدیم هنگامی که سال ۱۶۱ به پایان رسید، در روز عاشوراء بدبختی و سیه روزی وارد کوفه شد و فرمانروایی آنان به پایان رسید.

این حدیث در معانی الأخبار نیز ذکر شده است ولی در بسیاری از نسخه ها به جای عدد ستون (۶۰)، عدد ثلاثین (۳۰) در سه مورد آمده است و شاید صحیح تر باشد. همان طور که این مطلب، روشن خواهد شد. حقیقت امر این است که این دو حدیث از احادیث مشکل و اسرار نهران می باشند و استاد ما علامه مجلسی (قدس سره) در کتاب بحار الأنوار به شرح و تبیین این دو حدیث پرداخته و در توضیح حدیث دوم آورده است: اگر این حدیث بر زمان فرمانروایی آنان حمل شود، صحیح نمی باشد چرا که فرمانروایی آنان ۱۰۰۰ ماه بوده است. اگر تاریخ هجری را مد نظر قرار دهیم باز هم مطابقت نمی کند زیرا این تاریخ از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عقب تر است. اگر مبنای آن، تاریخ عام الفیل باشد نیز درست نخواهد شد، چرا که آن نیز از سال ۱۶۱ بیشتر است. علاوه بر این که در بیشتر نسخه های معانی الأخبار احد و ثلاثون و مائه (۱۳۱) آمده است و مشکل آن این است که با جمع اعداد

ص: ۱۰۶۰

سپس علامه مجلسی می فرماید: برای مدتی، حل معنای این حدیث بر من مشکل شد تا این که در عیون الحساب خواندم که در ترتیب حروف ابجد اختلاف وجود دارد و ترتیب حروف ابجد قدیم که به مغاربه منسوب است به این شکل می باشد: (أبجد، هوز، حطی، کلمن، صعفض، قرست، ثخذ، ظغش)، پس صاد بی نقطه نزد آنان برابر با عدد ۶۰ و ضاد نقطه دار برابر با ۹۰ و سین بی نقطه مساوی با ۳۰۰ و ظاء نقطه دار برابر با ۸۰۰ و غین با نقطه مساوی با ۹۰۰ و شین نقطه دار برابر با ۱۰۰۰ است. بنابراین تقدیر، جمع اعداد که در بیشتر نسخه ها آمده است یعنی ۱۳۱، درست می شود و شاید اشتباه در این قول که فرمود: والصاد تسعون (صاد برابر با عدد ۹۰ است) از سوی نسخه نویسان باشد که به گمان این که این جمله مشهور است آن را آورده اند. در این صورت یعنی در صورتی که جمع اعداد حروف ۱۳۱ شود، چه مبدأ را بنا بر بعثت یا بنا بر نزول آیه قرار دهیم، در هر دو صورت درست از آب در می آید به طوری که بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست. همچنین علامه (ره) در شرح حدیث اول که از احادیث مشکل می باشد فرمود: چیزی که به ذهن می رسد این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل آن است.

آن حضرت، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را از عدد اسماء حروف مقطعه با توجه به حرکت ها و نشانه ها و نیز حذف حروف مکرر، بیرون کشیده است. مقصود از حرکات و نشانه ها، همان شکلی است که هنگام قرائت قرآن، تلفظ می شود. به این معنا که باید الف، لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده را به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم ۱۰۳ حرف می شود و این، موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم است زیرا هنگام تولد آن حضرت پس از گذشتن ۷۱۰۳ سال از ابتدای خلقت آدم بود.

منظور امام باقر علیه السلام از کلمه تبیان، بیان تاریخ ولادت پیامبر صلی الله

علیه و آله بوده است. اما این که حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اول قرآن، اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم که چون فاصله زمانی آن حروف به پایان برسد، آن دولت هم پدید می آید، بدین شرح است: مثلاً الم که در اول سوره بقره آمده، اشاره به ظهور دولت پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود. پس دولت او مبدأ تاریخ است و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعثت ایشان نزدیک به ۷۱ سال بود که مطابق با عدد الم در سوره بقره می باشد. اما الم در سوره آل عمران اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می باشد، زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال ۶۰ هجری اتفاق افتاد. سپس به ترتیب سوره های قرآن، نوبت به المص می رسد که در اول سوره اعراف است و با سر رسیدن مدت آن (که ۱۶۱ سال می شود) دولت بنی عباس پدید آمد. ولی این تطبیق، مشکل می نماید زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنان در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آن که در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثتی که مبدأ این تاریخ بود، می گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست.

ولی می توانیم این مشکل را به چند صورت، حل کنیم. اول این که مبدأ این تاریخ را غیر از مبدأ الم بدانیم به این معنا که مبدأ، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سال ۱۰۰ هجری بود. و آشکار شدن نهضت آنان در خراسان در سال ۱۰۷ یا ۱۰۸ هجری روی داده است. بنا بر این از موقع ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن موقع ۱۶۱ سال می باشد.

توجیه دوم: منظور از قیام بنی عباس، استقرار دولت و سلطنت آنها می باشد که در اواخر زمان منصور دوانیقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، موافق است. سوم این که این حساب، مبنی بر حساب ابجد قدیم باشد که در شرح حدیث رحمه بن صدقه آمد و در حساب آنان صاد برابر با ۶۰ است. بنا بر این مجموع املص، ۱۳۱ می شود. پس تاریخ المص با تاریخ الم موافق خواهد شد زیرا در سال ۱۱۷ هجری، دعوت بنی عباس در خراسان مطرح شد.

همچنین علامه فرمود: احتمال می رود که مبدأ این تاریخ، زمان نزول آیه المص باشد به این معنا که اگر در مکه نازل شده (چنان که مشهور است) نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و این فرض، با بیعت ظاهری بنی عباس یعنی ۱۳۱ نزدیک است. و اگر در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون هیچ تفاوتی بر بیعت آنان منطبق شود. سپس علامه (ره) در باره قول امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: (وقتی مدت او به سر رسید) فرمود: مقصود، تکمیل مدت زمان مربوط به قیام امام حسین علیه السلام است زیرا مدت فاصله بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزء مدت قیام آن حضرت به شمار می رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آن که آنان را نابود ساخت.

سپس علامه (ره) ادامه می دهد: در این زمینه که امام باقر علیه السلام فرمود، قائم ما در «المر» قیام می کند چند صورت احتمال می رود. اول این که این قسمت، از احادیثی باشد که بدهاء در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط، تحقق نپذیرفته، معنای حدیث هم که مشروط آن می باشد، محقق نگردیده است. چنان که برخی از روایت این باب، بر همین وجه، دلالت دارد. دوم این که ال در اصل المر بوده است و کاتب اشتبهاً ال نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد مانند الم و مقصود از قیام قائم علیه السلام هم قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد. زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس اگر یازده سال قبل از بعثت را بر آن بیفزاییم با عدد المر موافق خواهد بود. سوم این که مقصود، تمام اعداد ال باشد که در قرآن ذکر شده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است. مؤید این مطلب این است که وقتی امام، الم را ذکر فرمود چون مقصودش یکی از آنها بوده، لفظ الله را هم با آنها آورد، تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بوده و آن هم سوره آل عمران است. ولی ال این طور نیست چون همه مکررات مقصود بوده است. علامه (ره) دو احتمال دیگر را نیز ذکر می کند ولی آنها را بعید می شمارد و ما نیز به خاطر دوری از اطناب و تفصیل، آن دو را نیاوردیم. نقل سخن علامه (ره) در اینجا به پایان رسید.

ایشان در این زمینه، حق مطلب را ادا کرده است و نیازی به افزودن مطالب دیگر ندارد. ولی باید به نکاتی چند پیرامون توجیحات او اشاره کنیم. بدان که فرمایش امام باقر علیه السلام در حدیث مخزومی که فرمود: ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۷۱۰۳ بود، در واقع با اطلاعات ثبت شده تقویم نویسان و مورخان، مطابقت دارد، اگر چه برحسب ظاهر، انسان را به شک و مخالفت می اندازد زیرا آن چه که بیشتر تقویم نویسان و تاریخ نگاران، ثبت و ضبط کردند و از روایات ما نیز بر می آید، این است که عمر آدم علیه السلام ۹۳۰ سال بوده و از وفات آدم علیه السلام تا طوفان نوح علیه السلام حدود ۱۳۰۰ سال و از طوفان نوح علیه السلام تا تولد حضرت ابراهیم علیه السلام حدود ۱۸۰۰ سال طول کشیده است، و فاصله زمانی تولد حضرت ابراهیم علیه السلام تا وفات حضرت موسی علیه السلام حدود ۵۰۰ سال بوده است و از وفات موسی علیه السلام تا شروع پادشاهی بخت نصر حدود ۹۰۰ سال (برخی گفته اند حدود ۷۰۰ سال) گذشته و فاصله زمانی بین پادشاهی بخت نصر تا تولد پیامبر صلی الله علیه و آله حدود ۲۰۱۰ سال بوده است. پس با به حساب نیابردن کسورات ذکر شده این روایت، نشان می دهد که ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۹۳ بوده است. اگر مبنای محاسبه را قول برخی بگذاریم که گفته اند فاصله زمانی بین وفات حضرت موسی علیه السلام و پادشاهی بخت نصر نزدیک به ۷۰۰ سال بوده است، می توان این محاسبه را به این شکل تصحیح کرد که از خلقت آدم علیه السلام تا ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک به ۵۸۰۰ طول کشیده است. همان طور که برخی به آن تصریح کرده اند. البته این در صورتی است که محاسبه برحسب سال شمسی باشد ولی اگر برحسب سال قمری و ماه های عربی باشد، مجموع آن نزدیک به ۶ هزار سال خواهد بود. همچنین در حدیث مذکور تصریح شده که کسورات این اعداد، با قطع نظر از شمسی یا قمری بودن، ۱۰۳ سال می باشد. ما نیز می گوئیم اگر بنا بر این حساب، تعداد هزاره ها ۵ هزاره و تعداد سده های معلوم ۸ سده باشد، تنها کسورات مابین این تاریخ ها نامشخص است. بنابراین شاید جمع آنها ۳۰۳ سال شود. همان طور که امام علیه السلام از آن خبر داده است.

تصریح برخی از مورخین به این که از هبوط حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین تا ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۱۶۳ سال بوده است مؤید این مطلب است. پس اندیشه کن. همچنین بدان که مراد علامه (ره) از این که در تطبیق الم الله (سوره آل عمران) به قیام امام حسین علیه السلام، فرمود، ظهور دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دو سال از بعثت بوده است، دفع اشکالی بود که بر آن وارد می شد و آن این که مابین آغاز بعثت تا قیام امام حسین علیه السلام ۷۳ سال بوده است که در این صورت ۲ سال از عدد مورد نظر زیادت می شود. شاید علامه (ره) می توانست خود را به این تکلف نیندازد علاوه بر این که این مطلب، بعید نیز به نظر می رسد، بلکه می توانست، مبنای حساب را سال های شمسی قرار دهد چرا که قیام امام حسین علیه السلام به حساب سال قمری در اواخر سال ۶۰ هجری واقع شده، در حالی که به حساب سال قمری، از زمان بعثت تا آن زمان ۷۱ سال است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست. البته علامه (ره) به این توجیه اشاره نکرده است، چرا که با مطالبی که در باب تاریخ قیام حضرت قائم علیه السلام ذکر خواهیم کرد، قابل تطبیق نیست. پس تأمل کن.

همچنین بدان، دلیل اولی که علامه (ره) در این که المص تاریخ قیام قائم عباسیان باشد، آورده تا از آن رفع اشکال کند، دلیل خوبی است ولی نیاز نبود که او با قرار دادن تاریخ قیام به عنوان زمان ظهور دولت آنان، متحمل این تکلف شود چون با قرار دادن تاریخ آن به عنوان زمان اصل ظهور دعوت آنان در خراسان و آغاز قیام قائم آنان و یاران شان یعنی ابومسلم، امروزه مسأله به طور کامل حل می شود، چرا که اصل ظهور آن دعوت بنا بر آن چه که خود علامه نیز در چند جمله قبل به آن تصریح کرد، در سال ۱۱۷ هجری بوده است و از ولادت پیامبر تا هجرت ایشان به سال قمری تقریباً ۵۳ سال طول کشید. پس بعد از خارج کردن تفاوتی که به سبب اختلاف ماه های ولادت، بعثت و هجرت و غیره پیش می آید و برگرداندن آن به سال شمسی، تقریباً سال ۱۶۱ به دست می آید. اما استدلال علامه پیرامون حدیث رحمه بن صدقه بنا بر این که عدد صاد را برابر با سئین (۶۰) باشد همان طور که نزد مغاربه این چنین است، اگر چه به ماده اشکال در هر دو حدیث پایان

می دهد، ولی به چند دلیل واضح و روشن، صدق آن بر هر دو روایت، بعید است.

نخست این که امام علیه السلام در هر دو حدیث به این که عدد صاد برابر با تسعون (۹۰) می باشد تصریح کرده است و بنا بر قول علامه (ره) می بایست آن را در هر دو حدیث، اشتباه نسخه برداران به حساب آورد به ویژه در این حدیث که لازم است گفته شود در دو کلمه اشتباه شده است که این امر به اعتماد بر مضامین احادیث و وثوق و اطمینان به آنها لطمه وارد می کند. علاوه بر این می توانیم حدیث رحمه بن صدقه را بدون نیاز به این که بگوییم اشتباهی در آن صورت گرفته است، توجیه کنیم و این موضوع را که در بیشتر نسخه ها ثلاثین (۳۰) به جای ستین (۶۰) آمده است را مبنا قرار دهیم. همان طور که این استدلال نسبت به قسمت دوم حدیث، مناسب تر است چون روشن است که ورود بدبختی و سیه روزی به کوفه در پایان سال ۱۳۱ هجری بوده است. و نیز می توان چنین استدلال کرد که امام علیه السلام در آن حدیث، ابتدا عدد حروف را این طور شمرد: الف برابر با عدد یک، لام برابر با ۳۰، میم مساوی با ۴۰ و صاد مساوی با ۹۰ است، سپس فرمود: جمع آن چند می شود؟ تا این که آن مرد در جواب بگوید ۱۶۱ و بدین وسیله او را از آغاز حکومت عباسیان بر طبق حدیث ابولیبید، آگاه کند. ولی آن مرد در حساب جمع آن اعداد، اشتباه نمود و گفت: ۱۳۱ و این تاریخ نیز بر طبق سال هجری مطابق با روز ورود بدبختی و سیه روزی بود. پس امام علیه السلام آن مرد را از اشتباهش آگاه نکرد چرا که آن روز نیز از جمله روزهای از دست رفتن اصحابش بلکه از شدیدترین آن روزها بود. این گونه بود که آن مرد را از روزی که جگرش را آتش می زد و مطابق با جواب او بود، آگاه کرد. پس اندیشه کن و خوب تأمل کن تا بدانی که آن چه که علامه (ره) در آخر استدلال حدیث رحمه آورد و گفت که این استدلال، زمانی درست می شود که مبنا را بعثت قرار دهیم و نیز همین مطلب را در باره حدیث لبید ذکر کرد، توجیه درستی نیست بلکه معنای هر دو حدیث زمانی درست می شود که مبنا را بر هجرت قرار دهیم همان طور که راوی در آخر حدیث بر آن تصریح کرده و تاریخ دانان نیز بر آن تأکید دارند. پس تأمل کن. همچنین بدان روشن ترین استدلالی که علامه آن را در توجیه قیام قائم علیه السلام آورده است،

استدلال دوم می باشد چرا که در بیشتر نسخه های معتبر به جای الر، المر ثبت شده است و بیشتر ذکر شد که همه آنها، الم است. و چه بسا ترتیب قرآن نیز در نزد اهل بیت علیهم السلام این طور باشد که المر پیش از الر و نه بعد از آن آمده باشد. همچنان که به جای امامت قائم علیه السلام تعبیر به قیام قائم علیه السلام می کنند. این مطالب چیزهایی بود که به ذهن ما رسید و خدا و حجت های او، دانایانتر به حقایق احوال هستند.

در معانی الأخبار با سند از سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: کهیصص به معنای «أنا الکافی الهادی و الولی العالم الصادق الوعد» [من کفایت کننده، هدایت گر، ولی، دانا، راستگو و راست پیمان هستم] می باشد.

به نظر من تأویل روایت امام صادق علیه السلام چنین می باشد که او فرمود: یعنی خداوند برای شیعیان ما کافی و هدایت کننده آنان است و ولی آنان می باشد و به آنان وعده می دهد که آنان را به جایگاهی که در باطن قرآن به آنان وعده داده است می رساند. در احتجاج، مناقب و کمال الدین از سعد بن عبدالله از امام زمان علیه السلام آمده است که پیرامون تأویل کهیصص از ایشان سؤال شد. حضرت در جواب فرمود: این حروف از اخبار غیب می باشند که خداوند بنده اش زکریا علیه السلام را از آن مطلع ساخت سپس آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله شرح داد به این صورت که زکریا علیه السلام از پروردگارش خواست که نام پنج تن را به او بیاموزاند. خداوند جبرئیل را بر او نازل کرد و او آنها را به وی آموزش داد. زکریا علیه السلام هنگامی که نام محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام را ذکر می کرد، غم و اندوه از او دور می شد و غصه اش برطرف می گشت. ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان می آورد، اشک راه گلویش را می بست و به حق حق می افتاد. روزی فرمود: خدایا مرا چه می شود؟ هنگامی که نام ۴ تن از آنان را می برم از درد و رنج هایم رها می شوم و زمانی که ذکر نام حسین علیه السلام می گویم اشک از چشمانم جاری می شود و آه از نهادم برمی خیزد. خداوند تبارک و تعالی او را از ماجرایش باخبر ساخت و به او فرمود: در کهیصص، کاف، نام کربلاء و هاء به معنای هلاک شدن عترت و یاء نام یزید که

خدا او را به خاطر ظلمش به حسین علیه السلام مورد لعن خود قرار دهد و منظور از عین، عطش امام حسین علیه السلام و منظور از صاد، صبر او است. چون زکریا این کلام را شنید تا سه روز مسجد را ترک نکرد و در این سه روز مردم را از ملاقاتش بازداشت. (ادامه روایت). (۱) تتمه این بحث در سوره کهیصص خواهد آمد. در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی پیرامون حروف مقطعه طه آمده است که فرمود: طه یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و به معنای یا طالب الحق و الهادی الیه (ای جوینده حق و هدایت گر به سوی آن) است. به نظر من همان طور که در شرح واژه حق آمده است، تأویل طه، حضرت علی علیه السلام و ولایت او می باشد.

روایت ثعلبی در تفسیر طه، مؤید آن است. در روایت ثعلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون طه آمده است که فرمود: منظور، طهارت اهل بیت علیهم السلام از پلیدی است، سپس این آیه را خواند «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند]. دلالت احادیث بر این که طه از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، بسیار زیاد است. همان طور که در تأویل صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در روایت سلمان از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از آیه شریفه «طه» * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۳) [طه* قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی]، محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: يَا بَنَ طَه و یس (ای پسر طه و یس). شاید منظور از این که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام بر طه و یس، سلام می کنیم یا این است که او، خود رسول الله است و یا به اعتبار معنایی است که آن را از تفسیر ثعلبی ذکر کردیم. پس تأمل کن.

ص: ۱۰۶۸

۱- [۱] - احتجاج، ص ۴۶۳.

۲- [۲] - احزاب/۳۳.

۳- [۳] - طه/۲.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود: طسم به معنای الطالب السميع المٌبْدِئُ المٌعِيدُ (طلب کننده، شنوا، آغازگر و بازگرداننده) و طس به معنای الطالب السميع (طلب کننده و شنوا) می باشد. مؤلف گوید: واضح است که تأویل این حدیث چنین می باشد که خداوند، ایمان به ولایت و هر آن چه که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انجام دادند را مطالبه می کند و این که او مطلع است و بر آن چه که در باره آنان گفتند، شنواست.

در مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام آمده است که به هنگام نزول طسم فرمود: طاء همان طور سیناء، سین، اسکندریه و میم مکه است و فرمود: طاء شجره طوبی، سین، سِدْرَةُ المُنْتَهَى و میم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد. (ادامه روایت). (۱) در شرح واژه های طور، طوبی و سدره، تأویل آنها آمده است. پس تأمل کن. در خبر زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد دلایل تأویل یس به محمد صلی الله علیه و آله آمده است. دعاء علی بن حسین علیه السلام که در بحث «ص» خواهد آمد، مؤید این مطلب است.

در خصال از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله، ۱۰ نام دارد. ۵ نام از آن اسامی در قرآن آمده که عبارتند از: محمد، احمد، عبدالله، یس و ن (۲). در روایت سلمان از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از یس و القرآن الحکیم، محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیث طولانی فرمود: یس یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن یا ایها السامع الوحی (ای شنونده وحی) می باشد. (ادامه روایت). همچنین برخی گفته اند که معنای یس، یا انسان، به لغت قبیله طی می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، یا سَيِّدُ الأوَّلینَ و الآخرین است (۳).

ص: ۱۰۶۹

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۰.

۲- [۲] - خصال، ص ۴۲۶.

۳- [۳] - معانی الأخبار، ص ۲۳.

در زیارت قائم علیه السلام و زیارت علی علیه السلام که در بحث طه آوردیم پیرامون یس نیز سخن به میان آمده است. همچنین برخی از احادیث در این رابطه در تفسیر سوره یس و در تفسیر سوره صافات آیه «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یس» (۱) [سلام بر آل یاسین] خواهد آمد. اجمالاً دلالت احادیث بر تأویل یس به پیامبر صلی الله علیه و آله واضح است و هیچ شکی در آن نیست. همچنین احادیثی در سوره صلی الله علیه و آله خواهد آمد که بر این معنا که صاد چشمه ای است که از زیر عرش می جوشد و در پایه راست عرش جاری می شود، دلالت دارد. به این چشمه، آب حیات نیز اطلاق می شود و رسول الله صلی الله علیه و آله در معراج از آن وضو گرفت و جبرئیل هر روز در آن غوطه ور می شود. مؤلف گوید: در شرح واژه های عرش، عین، ماء و حیا، دلایل تأویل آنها به دانش و ولایت و مانند آن آمده است. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ص» یکی از اسامی خداوند است که به آن قسم یاد کرد.

در روایت کفعمی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که در دعایش در روز عید فطر فرمود: همه سخنان تو را برای او یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نمودم. هنگامی که تو وی را با نام هایی متمایز ساختی که او را بدان نام ها نامیدی، تو او را «طه ما أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۲)، «یس و القرآن الحکیم» (۳)، «ص و القرآن ذی الذکر» (۴) و «ق و القرآن المجید» (۵)، نامیدی. همچنین در این دعا می خوانیم: در کتاب تو هر جا قسمی آمده و واژه قرآن کنار آن جای گرفته است، منظور، نام پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و آن، افتخاری است که تو او را به آن مفتخر ساختی. در این دعا مطالب دیگری نیز آمده است که بر این که این حروف و حروف مقطعه دیگر از اسامی پیامبر می باشند، تصریح دارد. پس تأمل کن.

ص: ۱۰۷۰

۱- [۱] - صافات/۱۳۰.

۲- [۲] - طه/۲۰۱.

۳- [۳] - یس/۲۰۱.

۴- [۴] - ص/۲۰۱.

۵- [۵] - ق/۲۰۱.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: حم به معنای حمید و مجید است. اما حمعسق به معنای حکیم، مُثِیب (ثواب دهنده)، عالم، سمیع، قادر و قوی است. (ادامه روایت). مؤلف گوید: تأویل آن نیز چنین است که خداوند، ستوده، نیکو از عهده کار برآمده (مجید) و دانا است به این که دستور به ایمان به خود، رسولش و ائمه علیهم السلام را داده است و به هر کسی که از او پیروی یا نافرمانی می کند علم دارد و به آن چه که دو گروه می گویند، شنوا است و قادر و توانا بر ثواب دادن به شخص مطیع و عقاب کردن گناهکار است. در کنزالفوائد از ابن عباس آمده است که گفت: حم یکی از اسامی خدا است و عسق یه معنای «عَلْمٌ عَلَيَّ يَفْسُقُ كُلُّ جَمَاعَةٍ وَ نِفَاقٌ كُلُّ فِرْقَةٍ» [آگاهی علی علیه السلام به فسق و فجور همه گروه ها و نفاق تمام فرقه ها] است.

در روایت نصرانی که از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر باطنی آیه شریفه «حم و الکتاب المبین» (۱) سؤال کرد، آمده است که فرمود: منظور، محمد صلی الله علیه و آله است که در کتاب هود به این شکل می باشد و به صورت کلمه ای با حروف ناقص بر او نازل شد. (ادامه روایت). تتمه این بحث در سوره دخان خواهد آمد.

در تفسیر ثعلبی پیرامون حمعسق آمده است: سین به معنای سناء المهدی (برتری و درخشندگی مهدی) و ق به معنای قوه عیسی علیه السلام است، هنگامی که بر زمین فرود می آید و مسیحیان را می کشد و کلیساها را خراب می کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حم به معنای حتم (حتمیت) و عین به معنای عذاب و سین به معنای سنین (سال ها) مانند سال های یوسف علیه السلام است.

گفته می شود که قذف (پرتاب کردن)، خَسِيف (فرو رفتن و ناپدید شدن) و مسخ در دوره آخرالزمان به دست سفیانی و یارانش و مردانی از کلیب که تعدادشان به سی هزار هزار (سی میلیون) می رسد، صورت می گیرد. در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: عین، سین، قاف، اعداد سال های حضرت قائم علیه

ص: ۱۰۷۱

السلام است و ق کوهی است از زمرد سبز که گرداگرد دنیا وجود دارد و سبزی دنیا از آن کوه است و علم همه چیز در «عسق» است.

مؤلف گوید: معنای ق و القرآن المجید نیز همین است. همان طور که در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی آمده است که فرمود: ق و القرآن المجید نام کوهی است که گرداگرد زمین وجود دارد. و سبزی آسمان از اوست و زمین به آن تکیه دارد. مؤید این مطلب دعائی است که کفعمی آن را ذکر کرده و بر این که «ق» یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است، دلالت دارد. همان طور که این تأویل در بحث «ص» آمده است. همچنین در توضیح یس بلکه در شرح ص نیز آمد که «ن» از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در روایت سلمان از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ن و القلم، محمد صلی الله علیه و آله است. در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» یکی از ۱۰ اسامی رسول الله صلی الله علیه و آله و قلم، نام امیرالمؤمنین است.

همچنین در سوره قلم، روایت سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» نهی در بهشت است. (ادامه روایت). پس تأویل «ن» به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ممکن است. چه بسا گفته شود که این معنای باطنی قرآن، و آن، معنای ظاهری است. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

ص: ۱۰۷۲

در بیان نکته هایی است که باید به آنها اشاره شود.

بدان که این کتاب آن قدر گنجایش نداشت که اسناد احادیث را که طولانی می باشند، بیاوریم. از این رو به نقل مضامین احادیث، با حذف برخی از سندها یا بدون ذکر سند اکتفا کردیم. چرا که تکیه ما بیشتر بر آن است که برخی احادیث، برخی دیگر را تأیید کنند، به طوری که موجب تقویت اعتقاد به صدور آنها از ائمه علیهم السلام شود، همچنین در متن بیشتر احادیث، قرائنی هست که بر صحت آنها دلالت دارد. به طوری که پس از مقایسه این روایات با روایاتی که در مقدمات گذشته به ویژه در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمد که بر ورود تأویل کل قرآن به ائمه علیهم السلام و ولایتشان دلالت می کند، هیچ شکی در صحت آنها باقی نمی ماند و مفاد آنها از حیث معنا، متواتر می گردد. بنا بر این هر حدیثی که بر این منوال است اگر چه مرسل باشد و یا از نظر مضمون یا سند ضعیف باشد، باید قبول کرد. وانگهی روایات زیادی داریم مبنی بر این که نمی توان احادیث منقول از ائمه علیهم السلام را ردّ نموده یا آنها را انکار کرد و اگر معنای حدیثی را هر طور که باشد و به هر شیوه که وارد شده باشد، نفهمیدیم باید به ائمه علیهم السلام بازگردانیم و به علم آنان ارجاع دهیم، چنان که برخی از این احادیث را در ذیل فصل اول از گفتار سوم آوردیم.

در روایت برقی و حسین بن سعید از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای تو باد، مردی از جانب شما نزد ما می آید که به دروغ گویی مشهور است و برای ما حدیث می خواند و ما او را زشت می شماریم. حضرت فرمود: آیا به تو می گوید که من شب را روز گفته ام و روز را شب خوانده ام؟ سفیان جواب داد: نه. حضرت فرمود، اگر حتی چنین مطالبی را بگوید، من به او گفته ام و تو نباید او را تکذیب کنی که با این کار مرا تکذیب کرده ای.

از ابن سعید و دیگران از حسین بن مختار از زید شحام آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. مردی به اسم کلیب در میان ما است که به محض این که حدیثی از نزد شما نقل شود، می گوید: من تسلیم شدم. به همین خاطر او را کلیب تسلیم نامیده ایم. حضرت فرمود: به او ترحم کنید. همچنین فرمود: آیا می دانید که معنای تسلیم چیست؟ پس ساکت شدیم. حضرت فرمود: به خدا قسم، تسلیم به معنای خشوع و فروتنی است. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (۱) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند] این روایت را کشی در شرح زندگی صیداوی روایت کرده و ما آن را در شرح واژه اخبات آوردیم. این که این دو حدیث کنایه از مطالبی است که ذکر کردیم، واضح و آشکار است. همچنین احادیث دیگری نیز در این رابطه وجود دارد و حاکی از آن است که در واقع، نباید آن دسته از راویانی که تشیع آنان مشخص و معلوم است و سرسپرده ائمه علیهم السلام هستند و از آنان روایت می کنند و دارای ویژگی هایی عالی و کمالات هستند را با اتهام به غلو و دروغ و امثال آن، متهم کرده و خدشه دار نمود. چنان که در ذیل فصل اول از گفتار سوم گفتیم. پس مراجعه کن و تأمل کن تا دریابی، و خداوند آگاه است.

ص: ۱۰۷۴

از آن چه تا به حال آوردیم مشخص شد که در موارد زیادی برای یک عبارت یا یک کلمه، تأویلات متعددی وجود دارد. این مطلب را می توان به چند شکل توجیه نمود: ۱) همان طور که در باب اول از فصل اول از گفتار اول آوردیم، معنای باطنی قرآن به هفت بطن یا بیشتر می رسد. بنا بر این هر معنا می تواند یک بطن از معانی باطنی قرآن باشد. ۲. این که معانی احادیث یکدیگر را کامل می کند و تمام آنها به یک معنا ختم می شود. مانند آن چه که یک بار به امام و بار دیگر به حضرت علی علیه السلام و مانند این تأویل برده شده است. پس خاستگاه همه آنها یک چیز و آن لزوم اقرار به امامت ائمه علیهم السلام است. پس اندیشه کن. ۳. این که مجرای تأویل به برخی از آیات و برخی از موارد اختصاص داشته باشد و مجرای تأویل دیگر آیات در دیگر موارد باشد. همان طور که در سوره ضحی، شمس و قمر به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و در آیه شریفه «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»^(۱) به اولی و دومی تأویل شده است. موارد دیگر نیز به همین شکل است.

بنا بر این هر آیه ای که خالی از هرگونه تصریح برای تأویل در آن خصوص باشد باید به هنگام انتخاب تأویلی، تناسب آن تأویل با آیه مورد نظر را در نظر گرفت، به طوری که کاملاً با آیه مطابقت کند یا هر یک از تأویلات احتمالی را بیان کرد. واضح است که بیشتر تأویلاتی که تا آخر این کتاب می آوریم از این قبیل است و مراد، فقط بیان تأویل و معانی باطن برحسب احتمال و از طریق مناسبت با آیات است. چرا که علم به قرآن فقط نزد اهل آن است و تنها چیزی که از آن به ما رسیده به اندازه نمک در غذا یا بسان جویباری است نسبت به دریایی پهناور. شما از مطالبی که در این کتاب می آید، در می یابید که در بسیاری از آیات، نمی توانیم از تأویل برخی از کلمات یا حتی یک کلمه استنباط کنیم که بقیه نیز مطابق با آنها یا مطابق با برخی از آنها تأویل می شود، یعنی به صرف این که به نظر ما واژه هایی

ص: ۱۰۷۵

شبهه دیگر واژه ها است نمی تواند تأویل آنها نیز یکسان باشد. زیرا این امر در محدوده اختیارات ما نیست. همان طور که شما نیز بر این مطلب واقف خواهید شد. علاوه بر این که ممکن است برخی از آیات را طبق حدیث یا مضمون مناسبی تأویل کنیم اگر چه آن روایت یا مضمون مناسب در آن تأویل نیامده باشد. مثلاً فُلْکَ به ائمه علیهم السلام تأویل کرده می شود، چرا که در متون زیارتی می خوانیم: یا فُلْکَ النَّجَاهِ (ای کشتی های نجات) و مانند آن.

بنا بر این هر کسی که در پیشگاه خداوند جسارت کند و بگوید: تأویل کلام خداوند متعال قطعاً همان است که او از قرائنی که ذکر کردیم، فهمیده، یا از متن استنباط کرده است، نادان است. هیچ انسان مؤمن به خدا و روز قیامت، نمی تواند با قطعیت آیات را تأویل کند، جز کسانی که قرآن در خانه آنان نازل شد یا کسانی که تأویل آن را به تفصیل شنیده باشند. پس گمان مبر در مواردی که به صراحت به احتمالی بودن آن تصریح نمی کنیم، دلیل بر قطعی بودن آن تأویل باشد بلکه تمام تأویل هایی که آوردیم، غیر از موارد به خصوصی که در آن بر قطعی بودنش تصریح می کنیم یا دلایل قطعی و واضحی برحسب قراین حالیه و مقالیه برایش وجود دارد، برحسب احتمال است. البته این موضوع، قطعی است که ولایت، باطن قرآن است و هیچ شکی در آن نیست و دلایل آن پیش از این آمده است و می آید. اگر کسی پس از آگاهی یافتن از احادیثی که آوردیم و بعد از این خواهد آمد، این مطلب که باطن قرآن، ولایت است را انکار کند، کافر خواهد بود و از فرقه حق (شیعه) خارج است و خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از او براءت می جویند. پس اندیشه کن.

همان طور که از نوشته هایمان برمی آید، آن چه که در تأویل آیات به روش استنباط از احادیث می آوریم برطبق درک و فهم ما و مقتضای استنباط ما در آن است. پس برای هیچ کس مانعی وجود ندارد که به شکل بهتر و شایسته تر و متناسب تر از آن چه که ما استنباط می کنیم، استنباط کند. چرا که آن چه ما در شرح ها آوردیم الگویی کامل برای استنباط تأویل آیات است و خداوند توفیق دهنده و یاور است.

بدان، در مقدماتی که گذشت، اشاره کردیم و در اینجا نیز تصریح می‌کنیم که تلاش ما در این تفسیر بر دو محور بوده است. اول این که سعی کردیم بگوییم، مراد از آن چه که بر طبق قرآن به امت‌های گذشته نسبت داده شده و آن چه که نسبت به اطاعت آنان از پیامبران شان و نافرمانی شان آمده است، در حقیقت، مربوط به اقرار به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اعتراف به حق آنان و تمسک به آنان و بیزاری جستن از دشمنان آنان می‌باشد، البته پس از اقرار به خدا و پیامبرانش و تصدیق مضمون اصلی رسالت پیامبران، به ویژه ولایت. دلیل این مطلب در باب‌های فصل دوم از گفتار اول گذشت و در آنجا دلایل این که علل عمده بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی پس از اقرار به خدا و نبوت، اعتراف به ولایت حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است و این که خداوند از تمام خلایق در این زمینه پیمان گرفته، آمده است. پس اندیشه کن و غافل مشو. چرا که ما همه جا به دلایل این تأویل، اشاره نمی‌کنیم. دوم آن که تلاش نمودیم بیشتر آیاتی را که در باره آن امت‌ها و اطاعت و معصیت آنان و بدبختی و مصیبت، و خیر و نعمتی که بر سر طوائف این امت‌ها آمده است، بر اطاعت و نافرمانی آنان از پیامبر و ائمه علیهم السلام در امر ولایت تطبیق دهیم، چرا که ما خوبان را به خوبان و بدان را به بدان، تشبیه نمودیم. وجه شبه آن شباهت افعال و اعمال آنان با یکدیگر است. مثلاً عمل اصحاب سَیِّئَات (روز شنبه) را به عمل بنی امیه و بنی عباس که ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند، تشبیه نمودیم و اصحاب کهف را شبیه به ابوطالب و نظایر او دانستیم. همچنین داستان گوساله پرستان بنی اسرائیل را به اهل سقیفه تشبیه کردیم و تشبیهاتی از این دست که جداگانه در جای خود خواهد آمد. دلیل تشبیهات، احادیث و مطالبی است که در فصل سوم از گفتار اول و در دو باب آغازین بلکه در باب سوم از فصل اول از گفتار نخست، آمده است و بر آن دلالت دارد. مانند حدیث امام باقر علیه السلام به حمران که فرمود: همانا ظاهر قرآن، کسانی هستند که قرآن پیرامون آنان نازل شد و باطن آن، کسانی هستند که به مانند آنان عمل کردند و آن چه که در باره آنان نازل شد، در باره اینان نیز جاری می‌شود.

همچنین احادیث فراوان دیگری موجود است که در محل آنها اشاره کردیم. ولی باید بدانیم، همان طور که در نکته قبلی گفتیم، بیشتر این تطبیق دادن ها به مقدار درک ما از آیات و براساس احتمال و قراین احوال می باشد. همچنین مبنای بیشتر این تطبیقات، تشبیه امور ظاهری و تأویل آن به امور معنوی است. به طور مثال در ماجرای مسخ، گناهکاران بنی اسرائیل در شکل ظاهری، تبدیل به بوزینه و خاک و مانند آن شدند. دشمنان ائمه علیهم السلام نیز در معنا و باطن به چنین حیواناتی مبدل گشتند.

همان طور که حدیث ابوبصیر در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول بر آن دلالت دارد. این حدیث را در شرح واژه های قرده، حمار و خنزیر نیز آوردیم. تطبیق صید ماهی در روز شنبه به قتل ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله و تطبیق های دیگر، به همین شکل است و در باره هر یک از آنها در محل خود به گونه ای بحث خواهیم کرد که دلایل آن نیز بیان شود. و خدا آگاه است و هدایت می کند.

نکته سوم

همان طور که در شرح واژه های خیر، شر، فاحشه و دیگر واژه های و در باب های دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول و نیز موارد دیگر تبیین شد، معنای باطن تمام آن چه که خداوند در قرآن حرام کرده است، پیشوایان جور و ستم و آن چه که حلال کرده است، ائمه حق می باشند و این که ائمه حق، سرچشمه تمام خوبی ها هستند و همه نیکی ها از فروع آنان است و دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها هستند که تمام افعال قبیح و زشت از فروع آنان می باشد و منظور از گناهان و مناهی (آنچه که شرع آن را نهی کرده است) و پرستش غیر خداوند و مانند آن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً از آن چه که در فصول و شرح های گذشته برمی آید، تأویل امور خوب و پسندیده و موضوعاتی از این دست، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان، شیعیانشان و هر چه که به آنان برمی گردد، می باشد و تأویل امور بد و ناپسند و مسایلی از این دست، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنان و اطاعت و محبت آنان است.

بنابراین جایز است که برخی از کلمات قرآنی را که زیر مجموعه این دو دسته قرار می‌گیرد، براساس تناسب به ولایت و دشمنی با آن، تأویل ببریم، اگر چه تأویلی در خصوص آن نیامده باشد. پیش از این به دلایل این مطلب اشاره کرده ایم پس اگر تأویلی از این دست را در کتاب ما مشاهده کردید آن را انکار نکنید و بر ما خرده مگیرید. مضاف بر این که ما به فضل الهی و برکت دوستدارانش که برای ترویج شأن آنان در راستای رسالت الهی تلاش می‌کنیم، تأویل تمام کلمات را جز در موارد اندک به همراه دلیل آورده ایم. همان طور که از پژوهشی که گذشت و پژوهش‌هایی که می‌آید، این امر پیدا است. پس تحقیق و تأمل کن.

نکته چهارم

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول تشریح نمودیم که هم باید به ظاهر و هم باید به باطن قرآن ایمان داشت و این که هر دوی آنها مقصود باری تعالی بوده است، ولی چون تفاسیر متداول به شرح و تبیین ظاهر قرآن پرداخته اند و از تأویلات و معانی باطنی قرآن غافل شده اند و یا به بخش کوچکی از آن اشاره کرده اند و ما نیز بر آن بودیم تا تأویلات باطنی استنباط شده از کلام ائمه علیهم السلام را برجسته سازیم، این کتاب را به تشریح این امر و تبیین آن چه که به باطن قرآن مربوط می‌شود، اختصاص دادیم و به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث و خارج شدن از مقصود اصلی، به آن چه که به ظاهر قرآن مربوط می‌شد، به طور مفصل نپرداختیم، بلکه در بیشتر موارد به طور اجمال و حتی در جاهایی با اشاره به واضح بودن معنای ظاهر از تبیین آن خودداری کردیم، چرا که آوردن هر دو معنا، فقط بحث را به درازا می‌کشاند و چندان فایده‌ای در بر نداشت.

بنا بر این شایسته نیست که به خاطر اکتفا نمودن به ذکر تأویل و بیان معنای باطنی، کسی به گمان این که اعتقاد ما شیعیان به مانند مذهب باطنیه و مذاهب دیگر (که خدا آنها را لعنت کند) منحصر به چیزی است که آوردیم، بر مذهب ما خدشه وارد کند و آن را انکار نماید. پس اندیشه کن و نیز بدان که قصد ما اگر چه بر اختصار گویی بود، ولی هر جایی که احساس کردیم ماهیت بحث اقتضا می‌کند،

تفصیل بیشتری داده ایم. به ویژه در مواردی که حاوی دلیلی بر اثبات امامت یا نقض مخالفین ما بود. ما به فضل الهی در این کتاب، آیات فراوانی را آورده ایم که ذهن بسیاری از علماء از استدلال به آن غافل مانده است و این یکی از فوائد و برجستگی های این کتاب است. پس غافل مشو.

نکته پنجم

بدان که به طور کلی، تأویل اغلب آیات و واژه های قرآنی که در این کتاب آورده ایم بر مبنای مجاز در معنا یا اسناد یا استعاره های دیگر بوده است. بنا بر این تمام تأویل ها بر مبنای سند یا قیاس به موارد مشابه یا بر طبق قاعده عموم و اطلاق که شامل موضوع مورد بحث می شده، صورت گرفته است. البته، بیشتر دلایل این تأویل ها را نیز بیان نموده ایم، به ویژه در باب هفتم از فصل اول از گفتار دوم و در ذیل آن آورده ایم که واژه های *إله* و *رب* و همچنین *جَلالَه* نیز مجازاً به امام، تأویل می شود. این مطلب، غلو و مبالغه گویی نمی باشد و مستلزم آن نیست که بگوییم، ائمه علیهم السلام خدا هستند یا در زمینه آفرینش، روزی دادن و پرستش، دخالت دارند، بلکه در آنجا توضیح دادیم که این مجاز به خاطر این است که آنان، بندگان مقرب خدا می باشند به طوری که اطاعت از خدا به منزله اطاعت از آنان و پرستش او مانند پیروی از آنان می باشد. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول نیز دلایل این کاربرد مجازی را ذکر کرده ایم. پس نباید تصور شود که اعتقاد ما بر دلالت آن واژه ها به ائمه علیهم السلام بر طبق حقیقت و نه مجاز می باشد. بنابراین اگر چیزی از این قبیل به ویژه در تأویل اله به امام و تأویل الیوم الآخر به رجعت و دیگر تأویل ها را در جایی مشاهده کردید که به گمان تان حمل بر حقیقت و نه مجاز و برخلاف ظاهر شریعت بوده است، گمان تان اشتباه بوده و برخی از گمان ها به منزله گناه است، پس غفلت مکن.

بدان که ما در نقل احادیثی که پیشتر آوردیم، اقتضای بحث و دلالت بر مقصود را به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث که باعث اخلال می‌شد، در نظر گرفتیم و مقصود از اختصار نیز همین می‌باشد. پس شاید مضمون یک حدیث را به صورت پراکنده و در چند مورد آورده باشیم و چه بسا خلاصه مضمون روایت را نقل کردیم ولی این نکته را رعایت نمودیم که هیچ خللی به حدیث وارد نشود و معنای آن تغییر نکند، با این وجود بسیاری از احادیث را همان طور که وارد شده‌اند، در لابه لای کتاب آورده ایم. همچنین برخی از این احادیث بلکه بیشتر آنها را از روی اطمینان و وثوق به راوی، از کتابی که آن احادیث در آن روایت شده است نقل کرده ایم. پس اگر اشتباهی در آنها باشد، شاید از سوی راوی آن حدیث باشد. من نیز خود را بری از اشتباه نمی‌دانم چرا که انسان، محکوم به اشتباه و فراموشی است و فقط معصوم است که خداوند او را از این لغزش‌ها مصون داشته است و او بخشنده و غفور است.

همچنین باید بدانیم که بیشتر احادیثی که از تفسیر قمی یعنی علی بن ابراهیم نقل کرده ایم بدون ذکر سند است، چرا که او در کتابش جز در موارد اندک، به سلسله سندها اشاره کرده و بیشتر این اسنادها به امام صادق علیه السلام می‌رسد ولی به گونه ای است که تنها پس از دقت و پژوهش زیاد، این اسناد واضح می‌شود، به همین خاطر تنها به نقل از او اکتفا کردیم. حتی ممکن است حدیثی را از او در غیر موردی که او آن حدیث را ذکر کرده، نقل کنیم. پس اگر مشاهده کردید که ما از قمی یا از دیگران، تأویل بدون تصریحی را که او از امام نقل کرده، ذکر کردیم یا روایتی را آوردیم که به گمان شما در کتاب قمی یافت نمی‌شود، نباید در خدشه وارد کردن به آن عجله کنید، چرا که ما پیشتر آوردیم که صرف این که این بزرگواران تأویلی را نقل می‌کنند، خود بهترین دلیل بر این است که آن تأویل، از ائمه علیهم السلام نقل شده است، اگر چه به آن تصریح نکرده باشند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

تأویلاتی که در این کتاب می آوریم با سلسله سندهایی به ائمه علیهم السلام می رسند که در بیشتر موارد آنها را ذکر کرده ایم، به ویژه زمانی که غیرواضح و نیاز به ذکر سند باشد. ولی گاهی به دلیل واضح بودن و ضیق مجال و یا به خاطر این که کلام، روانی خود را با ذکر آنها از دست می داد به مطالبی که در شرح واژه ها و غیره آوردیم، اکتفا نمودیم و به آنها اشاره نکردیم. پس اگر چنین مواردی را مشاهده کردید نباید در آن تردید کنید. موضوع دیگر این که ما به تأسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و به خاطر برخی از مصالح، به جای آوردن نام برخی از دشمنان ائمه علیهم السلام، لقب آنان و تعابیر مشابه را به کار بردیم. مانند: اولی، دوّمی، سوّمی، چهارمی، ابا فصیل، ابوجهل و مانند آن. همین طور به جای ذکر اسامی برخی از مؤلفین، القاب آنان را آورده ایم، مثلاً به جای علی بن ابراهیم، قمی را به کار بردیم و مانند آن. پس غافل مشو.

بدان که اثبات رجعت که اجمالاً به این معناست که پس از قیام قائم علیه السلام و رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام یا برخی از آنان به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام، بعضی از مردم از قبور خویش بیرون آمده و به دنیا باز می گردند و مدّتی در آن زندگی می کنند و ائمه علیهم السلام قدرت می یابند و از دشمنان شان انتقام می گیرند، کاملاً پذیرفته شده است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد و از ضروریات مذهب ما است و احادیثی که بر تحقق آن به طور اجمال دلالت دارد، متواتر است، اگر چه در جزئیات این موضوع، تفاوت هایی در روایات وجود دارد.

من بیش از ۲۰۰ حدیث پیرامون رجعت یافته ام. به علاوه، احادیث ناظر بر این است که بیشتر مواردی که در قرآن در باره قیامت وارد شده است به روز رجعت تأویل می شود. برخی از این روایات را در شرح واژه های قیامت، آخرت، بعثت، حشر و مانند آن، آورده ایم و مخالفان ما آنها را انکار کرده و رجعت را محال

دانسته اند، همان طور که مشرکان، آخرت را انکار نموده و آیات نازل شده در زمینه زنده شدن برخی از مردگان اقوام گذشته، توسط خداوند را که عزیز نمونه آن است. تکذیب کردند. در برخی از احادیث آمده است که که جز فرقه قدریه، هیچ کس این قدرت الهی را انکار نمی کند. ما پیشتر، برخی از احادیثی را که بر روز رجعت دلالت دارد، ذکر کرده ایم. در اینجا قصد داریم به عنوان آخرین نکته، مختصری از احادیث پیرامون رجعت را ذکر کنیم.

همه امت اسلامی بر خروج حضرت مهدی علیه السلام که در احادیث ما از آن به قیام قائم علیه السلام تعبیر شده است، اجماع دارند، به طوری که نیاز به اثبات ندارد بلکه تنها اختلاف این است که نزد شیعه او حجت بن الحسن علیهما السلام است ولی نزد مخالفین ما او مردی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله است که بعداً متولد می شود. ما در نقض قول آنان وجود برخی از کسانی که در گذشته عمری طولانی داشته اند را به عنوان استدلال می آوریم مانند حضرت خضر علیه السلام، ادریس علیه السلام، عیسی علیه السلام و افراد دیگر. هر کس می خواهد استدلال ما را به طور مفصل بداند، باید به کتاب های علمای شیعه پیرامون قیامت و به کتاب کمال الدین صدوق رجوع کند. در اینجا برخی از احادیثی را که وعده داده بودیم می آوریم که دوازده حدیث است.

حدیث یکم: احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابا محمد یعنی ابابصیر نقل می کند که گفت: امام باقر علیه السلام از من سؤال فرمود: آیا اهل عراق روز رجعت را انکار می کنند؟ در جواب عرض کردم: بله حضرت فرمود: مگر این آیه قرآن را نمی خوانند که فرمود: «وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (۱) [و آن روز که از هر امتی گروهی محشور می گردانیم] احادیثی که در شرح واژه حشر از تفسیر قمی آوردم و همچنین روایت او از امام صادق علیه السلام، ادله تأیید کننده این مطلب است که تأویل این آیات، روز رجعت می باشد.

حدیث دوم: احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الجبار و احمد بن حسن

ص: ۱۰۸۳

و بن علی بن فضال از پدرش حسن از حمید بن مثنی از شعیب حداد از اباصباح کنانی روایت می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت. مسأله ای وجود دارد که بیزارم از آن که آن را پیش شما بر زبان بیاورم. حضرت فرمود: آیا سؤال تو در باره رجعت است؟ در جواب عرض کردم: بله، حضرت فرمود: آن، قدرت (الهی) است که تنها مذهب قدریه آن قدرت را انکار می کند. (ادامه روایت).

مؤید این حدیث، روایتی است که آن را نیز احمد بن محمد با سند از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت: اَبی الکوا از حضرت علی علیه السلام پیرامون رجعت پرسید. حضرت به او جواب داد که آن، حقیقت دارد و آیاتی را در استدلال بر آن ذکر فرمود. یکی از آنها بدین شرح است: حضرت فرمود: یابن الکوا مَثَلِ آنان یعنی مَثَلِ اهل رجعت، مَثَلِ آن گروه از بنی اسرائیل است که خداوند عز و جل در باره آن فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (۱) [آیا از (حال) کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی پس خداوند به آنان گفت تن به مرگ بسپارید آنگاه آنان را زنده ساخت] و مَثَلِ آنان، مَثَلِ عزیر علیه السلام است که به خداوند گفت: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ» (۲) [یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (با خود می) گفت: «چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را (به مدت) صد سال می میراند.] و خداوند او را به خاطر آن گناه به مدت صد سال میراند و سپس او را زنده نمود و به دنیا باز گرداند. سپس حضرت فرمود: یابن الکوا هرگز در قدرت خداوند عز و جل شک نکن. در روایت سدید آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون رجعت سؤال نمودم، حضرت سه بار فرمود: مذهب قدریه آن را انکار می کند.

ص: ۱۰۸۴

۱- [۱] - بقره/۲۴۳.

۲- [۲] - بقره/۲۵۹.

حدیث سوم: محمد بن حسین بن ابوالخطاب از صفوان از ابا خالد فمات از عبدالرحیم قصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت این آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» (۱) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد خریده است] را خواند و سپس فرمود: آیا معنای آن را می دانی؟ عرض کردم یعنی مؤمنان پیکار می کنند و می کشند و کشته می شوند. حضرت فرمود: نه ولی کسی از مؤمنان که کشته شود، به دنیا باز می گردد تا بمیرد و کسی از مؤمنان که بمیرد به دنیا باز گردانده می شود تا کشته شود. آن، قدرتی است و آن را انکار نکن.

حدیث چهارم: احمد بن محمد بن عیسی و برادرش عبدالله بن محمد و محمد بن حسین بن ابوالخطاب از حسین بن محبوب از علی بن ریاب از زراره روایت می کند که گفت: از این که از امام باقر علیه السلام سؤال کنم کراهت داشتم. پس موضوع مناسبی را بهانه قرار دادم تا بدان وسیله به خواسته ام برسم. پس به ایشان عرض کردم: مرا از کسی که کشته شد و مرد آگاه کن. حضرت فرمود: مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن است. عرض کردم: این کلام شما را جایی نیافتم. قرآن بین مرگ و کشته شدن فرقی قائل شده است: «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ» (۲) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و «وَلَكِنَّ مَتَّ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (۳) [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید قطعاً به سوی خدا گرد آورده خواهید شد] حضرت فرمود: ای زراره آن چنان که تو گفתי نیست بلکه مرگ، مرگ و کشته شدن، کشته شدن است. خداوند در قرآن فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» (۴) عرض کردم: خدای عز و جل می فرماید: «كل نفس ذائقة الموت» آیا به نظر شما کسی که کشته شد، طعم مرگ را نچشیده است؟ حضرت فرمود: کسی که با شمشیر کشته شده است مانند کسی که در بستر جان داده، نیست. همانا هر کسی که کشته شد، ناگزیر به این

ص: ۱۰۸۵

۱- [۱] - توبه/۱۱۱.

۲- [۲] - آل عمران/۱۴۴.

۳- [۳] - آل عمران/۱۵۸.

۴- [۴] - توبه/۱۱۱.

دنیا برمی گردد تا طعم مرگ را بچشد. در حدیث صحیح دیگری نیز از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آن دسته از مؤمنان که مرده اند، در رجعت، کشته می شوند و آنان که کشته شده اند، می میرند. احادیث در این زمینه، فراوان است.

حدیث پنجم: از احمد بن محمد و محمد بن حسین از بزنطی از حماد از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از حرمان بن أعین و أبا الخطاب (البته پیش از آن که قائل به الوهیت امام صادق علیه السلام شده و منحرف گردد) حدیثی را شنیدم که می گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود: اولین کسی که پس از شکافته شدن زمین به دنیا رجعت می کند حسین بن علی علیه السلام است و رجعت برای عموم مردم نیست و فقط به خواص، اختصاص دارد و فقط مؤمنان خالص و مشرکان خالص به دنیا رجعت می کنند. احادیث پیرامون رجعت امام حسین علیه السلام، بسیار فراوان است.

حدیث ششم: به همین سند از حماد از بکیر بن أعین روایت شده که گفت: کسی که در او شکی نیست یعنی امام باقر علیه السلام به من فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به دنیا باز خواهند گشت.

حدیث هفتم: قمی از ابن ابی عمیر از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون آیه شریفه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» (۱) [و یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید] فرمود: خدا تمام انبیاء مبعوث شده از زمان آدم علیه السلام را به دنیا باز می گرداند تا امیرالمؤمنین را یاری کنند و منظور از لتؤمنن به رسول الله صلی الله علیه و آله و مقصود از لتنصرنه، حضرت علی علیه السلام می باشد.

حدیث هشتم: و از پدرش از نصر بن سويد از یحیی حلی از عبدالحمید طائی از اباخالد کابلی از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است که پیرامون آیه شریفه

ص: ۱۰۸۶

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعْبَادٍ» (۱) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: پیامبر شما و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می گردند. در تأیید این حدیث و حدیث قبل، قمی با سلسله سندی که مرتبه آن از حدیث صحیح پایین تر نیست از جمیل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه شریفه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۲) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم] سؤال کردم؟ حضرت فرمود: منظور از آن، رجعت است. مگر نمی دانی که بسیاری از انبیاء الهی در دنیا یاری نشده و کشته شدند و ائمه علیهم السلام بعد از آنان نیز کشته شده و یاری نشدند؟ پس (بازگشت آنان) در رجعت است.

حدیث نهم: حسن به محبوب از محمد بن سلام از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «رَبَّنَا أُمَّتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ» (۳) [پروردگارا دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی (از آتش) هست] روایت می کند که فرمود: آن، مخصوص گروه هایی در زمان رجعت یعنی پس از مرگ است. و در قیامت صورت می گیرد «فَبَعْدًا لِلظَّالِمِينَ» (۴) [دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران]

حدیث دهم: در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَزِجُوعُونَ» (۵) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است] آمده است که فرمود: هیچ یک از (مردم)

ص: ۱۰۸۷

۱- [۱] - قصص/۸۵.

۲- [۲] - غافر/۵۱.

۳- [۳] - غافر/۱۱.

۴- [۴] - مؤمنون/۴۱.

۵- [۵] - انبیاء/۹۵.

آبادی هایی که خداوند، اهل آن را با عذاب، هلاک نمود، در زمان رجعت به دنیا بر نمی گردند ولی در قیامت برمی گردند. تنها مؤمنین خالص و دیگران که با عذاب هلاک نشدند و کافران خالص، در زمان رجعت به دنیا برمی گردند. مؤید این حدیث، روایتی است که آن را صدوق با سند از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «آگاه باشید اگر قائم ما قیام می کرد حمیرا به سوی او بازگردانده می شد تا حد (الهی) را بر او اجرا کند و انتقام مادرش فاطمه علیها السلام را بگیرد.» از حضرت پرسیدند: پس چگونه خدا، آن حد را تا زمان قیام آن حضرت به تأخیر انداخت؟ حضرت فرمود: «زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر رحمت مبعوث نمود و حضرت قائم علیه السلام را برای انتقام مبعوث می کند و ایشان به خاطر تهمتی که حمیرا به مادر ابراهیم یعنی ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله زد، بر وی حد را جاری می کند.»

حدیث یازدهم: فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از عمر بن ابامقدام از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم قطعاً مردی از ما اهل بیت علیهم السلام پس از آن که ۳۰۹ سال از فوت او گذشت به فرمانروایی می رسد. عرض کردم: آن، در چه زمانی اتفاق می افتد؟ حضرت فرمود: بعد از قیام قائم علیه السلام. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چه مدت در جهان می ماند؟ حضرت فرمود: ۱۹ سال و چند ماه، سپس مستنصر (یاری طلب) به دنیا می آید و او همان حسین علیه السلام است و انتقام خود و خون اصحابش را می خواهد، پس می جنگد و به اسارت می گیرد تا آن که سفاح (خونریز) خروج می کند و او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است. مؤلف گوید: در کتاب «بشری» نوشته ابن طاووس از حمران از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: عمر دنیا، یکصد هزار سال است. ۲۰ هزار سال آن مخصوص سائر مردم و ۸۰ هزار سال آن مخصوص آل محمد علیهم السلام می باشد.

همچنین از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از آن حضرت پیرامون روزی که خداوند مقدر آن را ۵۰ هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد، فرمود: امیر المؤمنین در رجعتش به دنیا ۴۴ هزار سال فرمانروایی می کند.

همچنین در روایت دیگری از ایشان آمده است که پس از آن که تبیین نمود علی علیه السلام در رجعتش به دنیا با ابلیس پیکار می کند و رسول الله پس از او ابلیس را می کشد و این که مراد از یوم الوقت المعلوم (روز زمان مشخص) همان روز رجعت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۴ هزار سال فرمانروایی می کند تا این که هر یک از مردان شیعه او صاحب هزار فرزند می شوند، یعنی هر سال یک پسر، سپس دو باغ سبز و خرّم بهشتی در مسجد کوفه و اطرافش به خواسته خداوند، پدیدار می شود.»

حدیث دوازدهم: حدیثی است که شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر با سند معتبری از مفضل بن عمر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حدیثی بسیار طولانی می باشد و شامل جزئیات احوال قائم آل محمد علیهم السلام و قیام او و برخی از آن چه در رجعت اتفاق می افتد، می شود. ولی ما تنها چکیده بخش هایی از روایت را که به بحث ما مرتبط است، در اینجا ذکر می کنیم و هر کس خواهان جزئیات آن است به خود حدیث مراجعه کند. مفضل گفت: از مولایم امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا ظهور مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در وقت مشخصی است و مردم آن را می دانند؟ حضرت فرمود: ابتدا چنین نیست که ظهور او زمانی باشد که شیعیان ما از آن آگاه باشند. عرض کردم: چرا اینگونه است؟ حضرت فرمود: زیرا آن وقت، همان زمانی است که خداوند از آن به الساعه تعبیر کرده است. حضرت، آیاتی را که شامل ذکر واژه الساعه بود را در اشاره به این که مراد از آن، زمان ظهور مهدی منتظر علیه السلام می باشد، برایم برشمرد. سپس حضرت فرمود: هر کس برای ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام زمانی را مشخص کند، قائل با شراکت در علم خداوند شده است و ادعا کرده است که خداوند، او را از راز خویش آگاه ساخته است. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: پس مردم چگونه ظهور مهدی علیه السلام را بفهمند و در رکاب او قرار گیرند؟ حضرت فرمود: او ناگهان ظاهر می شود. سپس ذکر او در همه جا می پیچد و دعوتش آشکار می شود و همه جا اسم، کنیه و نسب او را صدا می زنند و آوازه او بر سر زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین می افتد، پس آنها در شناخت او به حجّت و دلیلی نیاز دارند و ما آن را برایشان شرح داده ایم و او را به آنان معرفی

کرده ایم و نسب او را برایشان گفته ایم و نام و کنیه او را برای ایشان، بازگو کرده و گفته ایم که او به نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نامیده شده است تا حجت بر مردم تمام شود و نگویند نام، کنیه و نسب او را نمی دانیم. به خدا سوگند، او نام و نسبش، کاملاً واضح و روشن می شود و سپس خداوند، او را ظاهر می کند. همان طور که جدش در این آیه ها به ظهور او وعده داده بود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند] «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (۲) [و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد]. پس به خدا قسم ای مفضل، او قطعاً اهل مذاهب و بت پرستان و اهل اختلاف را خواهد کشت تا همه دین، یکی شود، همان طور که خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳) [در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است] و «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۴) [و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید هرگز از وی پذیرفته نشود]. سپس امام صادق علیه السلام داستان ولادت مهدی منتظر علیه السلام را بیان نمود تا آن که فرمود: او در آخرین روز از سال ۲۶۰ غایب می شود و هیچ کس او را نمی بیند تا روزی که همه کس و همه چشم ها او را مشاهده خواهند کرد. پس هر کسی غیر از این به شما گفت، او را تکذیب کنید. مفضل گفت: چه کسی مهدی منتظر علیه السلام را مورد خطاب قرار می دهد و چه کسی مخاطب او می شود؟ حضرت فرمود ملائکه و اجنه مؤمن او را مورد خطاب خود قرار می دهند. سپس در مکه ظاهر می شود به خدا قسم ای مفضل گویی من او را می بینم که در حالی که عبای رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش او است و بر سرش عمامه ای زرد دارد و به پایش نعلین وصله زده شده رسول الله صلی الله علیه و آله است و در

ص: ۱۰۹۰

۱- [۱] - توبه/۳۳.

۲- [۲] - بقره/۱۹۳.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹.

۴- [۴] - آل عمران/۸۵.

دستش چوبدستی دارد و بزهای لاغری را جلوی خود می راند تا این که آن را به بیت الله الحرام ببرد و در آنجا هیچ کس او را نمی شناسد. او به شکل جوانی زیبا، ظهور می کند. مفضل گفت: پس او چگونه ظاهر می شود؟ حضرت فرمود: او به تنهایی ظاهر می شود و به تنهایی به سوی بیت الله الحرام می آید و به تنهایی وارد کعبه می شود و در حالی که تنها است شب بر او پرده می افکند. پس زمانی که چشم ها در خواب روند و شب بسیار تاریک شود، جبرئیل، میکائیل و ملائکه صف به صف به سوی او نازل می شوند و جبرئیل به او می گوید: ای مولای من، گفتار تو پذیرفته و فرمان تو روا است. سپس مهدی منتظر علیه السلام بین رکن و مقام می ایستد و فریاد بلندی می زند و می گوید: ای گروه پاکان و ای یاران باوفای من، ای کسانی که خداوند آنها را برای ظهور من بر روی زمین، ذخیره کرده است، مطیعانه به سوی من بیایید. پس فریاد او به آنها می رسد در حالی که آنها در محراب هایشان و در بسترهایشان در شرق و غرب زمین هستند و آن فریاد را می شنوند به طوری که طنین آن فریاد به صورت یک پارچه در گوش همه مردان صدا در می آید و تمام آنان در یک چشم به هم زدن به سوی او می آیند تا در پیش او حضور یافته و نزد او شب را به صبح برسانند. آنان به تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در روز بدر، ۳۱۳ تن می باشند. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا ۷۲ مردی که به همراه حسین علیه السلام کشته شدند به همراه او ظهور می کنند؟ حضرت فرمود: بله، ظهور می کنند در حالی که اباعبدالله الحسین علیه السلام به همراه ۱۲ هزار دوست که از شیعیان علی علیه السلام هستند و عمامه سیاهی بر سر دارند، در میان آنان است. مفضل گفت: عرض کردم ای مولای من آیا قائم علیه السلام، بیعت کسانی را که پیش از ظهور او و قبل از قیامت با او بیعت کردند تغییر می دهد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم علیه السلام، بیعت کفر و نفاق و خدعه است که خداوند آن بیعت و بیعت شونده را لعنت کند، بلکه، ای مفضل هنگامی که قائم علیه السلام پشتش را به بیت الله الحرام تکیه می دهد، دست مبارکش را دراز می کند در حالی که سفید خالص است و می گوید این دست خداوند و از خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می کند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا

يَنْكُثُ عَلَي نَفْسِهِ» (۱) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می شکند]، پس اولین کسی که دست او را می بوسد، جبرئیل علیه السلام است. سپس با او بیعت می کند و ملائکه و جتیان شریف و سپس یاران با وفای آن حضرت با او بیعت می کنند.

سپس حضرت می فرماید: زمانی که خورشید طلوع و نور افشانی می کند، فریاد زنده ای از عین الشمس با زبان عربی مبین فریاد می زند که هر کس در آسمانها و زمین است آن را می شنود. آن فریاد زنده می گوید: ای جماعت خلائق، این مهدی آل محمد علیهم السلام است و او را با نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه اش می نامد و او را به پدرش حسن یازدهم تا حسن بن علی علیه السلام منسوب می کند و سپس می گوید: از او پیروی کنید تا هدایت شوید و با دعوت او مخالفت نکنید که گمراه می شوید. پس اولین کسی که به ندایش لبیک می گوید، ملائکه و سپس اجنه و بعد از آن خواص آن حضرت می باشند و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. خلائق سرزمین ها از خشکی و دریا و از بادیه نشین و شهرنشین در حالی که با یکدیگر سخن می گویند و برخی از آنان در باره آن چه با گوش هایشان شنیدند، سؤال می کنند، روی می آورند. پس هنگامی که نزدیک غروب خورشید شود، فریاد زنده ای از مغرب زمین فریاد می زند: ای مردم، پروردگار شما در وادی خشکی از سرزمین فلسطین ظهور کرده است و او عثمان بن عنبسه اموی از فرزندان یزید بن معاویه است، پس از او پیروی کنید تا هدایت شوید. پس ملائکه و اجنه و خواص آن حضرت، قول او را نمی پذیرند و او را تکذیب می کنند و تمام انسانهای مردد و دودل و منافق و کافر با فریاد اخیر گمراه می شوند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از آن دابّه الأرض در میان رکن و مقام ظاهر می شود و بر چهره مؤمن می نویسد که او مؤمن است و بر روی کافر می نویسد که او کافر است.

سپس امام صادق علیه السلام حکایت ظهور ارتش سفیانی و زبونی آنها در

ص: ۱۰۹۲

صحرا و حکایت برخی از احوالات قائم علیه السلام در مکه به هنگام ظهورش را نقل می کند. مفضل عرض کرد: سپس مهدی علیه السلام به کجا می رود؟ حضرت فرمود: به سوی شهر جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، پس هنگامی که وارد آن می شود می گوید: ای مردم، این قبر جد من رسول الله است؟ پس همه می گویند: آری ای مهدی آل محمد علیهم السلام. حضرت می فرماید: چه کسی با او است؟ آنها می گویند: دو هم نشین او فلانی و فلانی و کسی غیر از آن دو اینجا نیست. پس حضرت دستور می دهد که آن دو را بر بالای تنه درخت خشکیده ای ببرند و او آن دو را بر آن به صلیب می کشد. پس آن درخت زنده می شود و برگ و میوه می دهد و شاخه آن رشد می کند. پس شک داران و اهل ولایت آن دو می گویند: به خدا قسم این حقاً شرافت بزرگی است و ما با ولایت آن دو رستگار شدیم. و آن گاه، ندا دهنده مهدی علیه السلام، هر کسی که دوست دو همنشین در آرامگاه رسول الله صلی الله علیه و آله است را ندا می دهد تا در کناری به طور جداگانه بایستند. پس خلائق به دو دسته تقسیم می شوند. مهدی علیه السلام از پیروان آن دو می خواهد که از آن دو براثت جویند و آنها نمی پذیرند. پس مهدی به باد سیاهی امر می کند و آن باد بر آن دو می وزد و آن دو را مانند تنه توخالی درخت خرما قرار می دهد. سپس دستور پایین آوردن آنها را می دهد. پس آن دو را به سوی او می برند و مهدی علیه السلام آنها را به اذن خدا زنده می کند و به خلائق دستور می دهد تا جمع شوند. سپس داستان تمام کارهای آنان را برای خلائق تعریف می کند و آن دو نیز به آن اعتراف می کنند. سپس در آن هنگام حضرت دستور قصاص آن دو را به خاطر ظلم هایی که به حاضران روا داشتند، صادر می کند. سپس آن دو را بر تنه همان درخت به صلیب می کشد و به آتشی دستور می دهد تا از زمین خارج شده و آن دو و آن درخت را بسوزاند، سپس به بادی دستور می دهد تا خاکستر آنها را در دریا بریزد همان طور که موسی علیه السلام با گوساله پرستان چنین کرد. سپس مفضل گفت: آیا آن آخرین عذاب آن دو است؟ حضرت فرمود: هرگز، ای مفضل، به خدا قسم دوباره برگشت داده می شوند و در پیشگاه سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام و تمام مؤمنین خالص و

کافران خالص حاضر می شوند و به خاطر تمام آن ظلم هایی که روا داشتند، قصاص می شوند و در هر روز و شب هزار بار کشته می شوند و تا هر وقت خدا بخواهد برگشت داده می شوند. سپس مهدی علیه السلام به سوی کوفه می رود و در بین کوفه و نجف منزل می گزیند و اصحابش در آن روز، ۴۶ هزار تن از ملائکه و ۴۶ هزار جن و ۴۶ هزار تن از خواص آن حضرت می باشند. سپس حضرت ماجرای خرابه زوراء و نازل شدن لعنت بر اهل آن را ذکر کرده و سپس فرمود: بی تردید، انواع عذابی که از ابتدای دهر تا انتهای آن بر سر سایر امت های سرکش، نازل شد، بر سر ساکنان آن نازل می شود و توفانی جز توفان شمشیر بر آنان نمی وزد. پس در آن هنگام وای بر کسی که در آنجا مسکن گزیند. سپس حضرت، حکایتی طولانی را ذکر کرده و سپس فرمود: سپس لشکریان مهدی علیه السلام سفیانی را تا دمشق تعقیب می کنند و او را گرفته و بر روی صخره ای، ذبح می کنند. سپس حسین علیه السلام به همراه ۱۲ هزار دوست و ۷۲ تن از اصحابش ظهور می کند. و چه زیبا است در آن هنگام هجوم سفید و بازگشت درخشان تو. سپس صدیق اکبر امیرالمؤمنین علیه السلام خروج می کند و گنبد سفیدی برای او در نجف نصب می شود و ستونی از آن در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعاء یمن و ستونی در ارض طیبه بر پا می شود و گویی من می بینم که چراغ های آن گنبد بر آسمان و زمین می تابند و به این صورت رازها، آشکار می شود: «يَوْمَ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» [روزی که آن را ببینید هر شیردهنده ای آن را که شیر می دهد (از ترس) فرو می گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می نهد]. سپس سرور والا محمد صلی الله علیه و آله در میان انصار و مهاجرین و کسانی که به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، ظهور می کند و تکذیب کنندگان او و متخاصمان و مخالفین او در محضر او حضور می یابند.

حدیث مفضل طولانی است و تا همین جا اکتفا می کنیم.

الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على خير خلقه محمد و آله و الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين حمداً و صلاةً و تسليمًا كثيراً كثيراً كثيراً.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

